

# مصنفی و مسوئی

## شرح موطا

این کتاب شرحی است بر کتاب موطای امام مالک بن انس رحمه الله

(اصل کتاب به زبان فارسی تألیف شده است)

جلد اول و دوم

- تألیف:

- شاه ولی الله دهلوی رحمه الله

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

آدرس ایمیل:

#### سایت‌های مفید

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.ahlesonnat.com](http://www.ahlesonnat.com)

[www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk)

[www.islamtape.com](http://www.islamtape.com)

[www.blestfamily.com](http://www.blestfamily.com)

[www.islamworldnews.com](http://www.islamworldnews.com)

[www.islamage.com](http://www.islamage.com)

[www.islamwebpedia.com](http://www.islamwebpedia.com)

[www.islampp.com](http://www.islampp.com)

[www.sunni-news.net](http://www.sunni-news.net)

[www.nourtv.net](http://www.nourtv.net)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.bidary.net](http://www.bidary.net)

[www.tabesh.net](http://www.tabesh.net)

[www.farsi.sunnionline.us](http://www.farsi.sunnionline.us)

[www.mohtadeen.com](http://www.mohtadeen.com)

[www.ijtehadat.com](http://www.ijtehadat.com)

[www.islam411.com](http://www.islam411.com)

[www.videofarda.com](http://www.videofarda.com)

عَلَيْكُمْ سُنِّي سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ

سید احمد الممتنعہ کو شرح کتاب مؤطا امام جلیل القدر رفیع المنزلہ امام

الہجرتہ مالک بن انس الاصبحی المدنی علیک الرحمتہ یحییٰ درمن ستنے بہ

مصنف

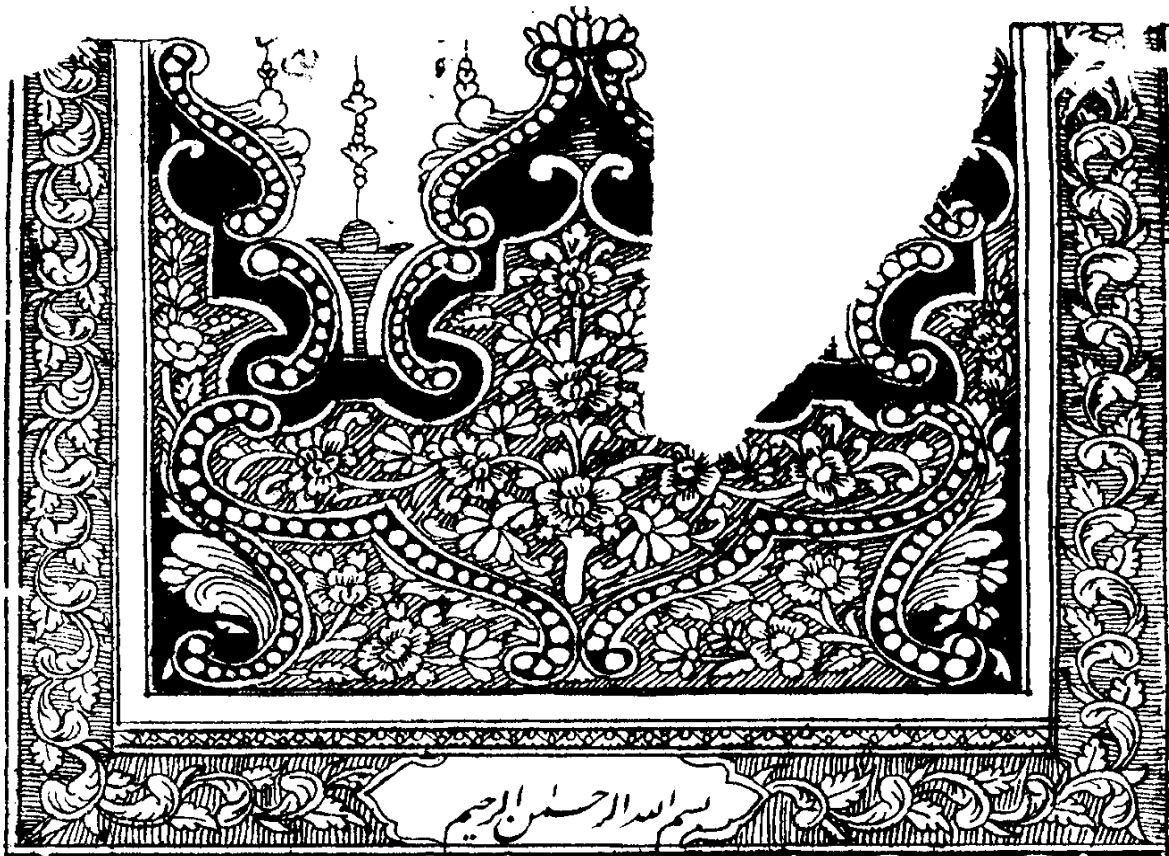
و دیگر سے بر حاشیہ موبہوم ہے

فاسی

ہر دو از عمدتہ تالیفات خاتم اجتہدین حجۃ اللہ علی العالمین فارسی ساحت

معا عالم ربان حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ بلذبح تمام بخشش مناسب مقام

مطبع دارالحدیث و فہلہ طبع ہند



نعمتهای حضرت باری بل مجرب و بیرون از حد احصاست نمیشود که زیاده تر از جمیع نعمتها بود نعمت ایجاد و زرق توان  
 داشت بخت انبیاست حضرت باری جل جلاله گشتگان بادیه ضلالت با سنه تراجمه انبیا علیهم الصلوات  
 و التسلیمات بدایت نمود و بحق خود و احکامیکه مصالح ایشان را بان منوط ساخته بود بزبانهای ایشان شناسا شود  
 تا بقامات قرب اصل شوند و از عذاب قبر و حشر خلاص یابند تجفیس بخت حضرت خاتم الانبیا علیه الصلوات  
 و التسلیمات بلا حصر و لا انتها که با قامت طه سمحه و ضحی بیضا مبعوث شد و دعوت او امر و اسود و مشارق و مغارات  
 در گرفت حضرت باری علوم بسیار و معارف بیشمار بصریح روایت یا با بشارت و دلالت بر اسطوانات شریف  
 القافیه و مهت اورا بهترین اعم و سنت اورا بهترین سنی و علوم اورا صایب ترین علوم و معارف اورا  
 کشاده ترین معارف شناخت خداوند چنانکه مارالمجنون فضل خود بشرف تصدیق این وسیله عظمی مشرف  
 کمال اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر او باطن میگردان و چنانکه مارالبطریق از علوم و معارف این جل  
 الاکبر سر بلند نموده فهم معانی آنها بوجه تحقیق دون تقلید و عمل بر حسب آن بغیر افراط و تفریط روزی نماز آنحضرت را  
 صلی الله علیه و سلم بمواهبیکه در زمین مالمی کجند آنرا تو دلمنی و بس مخصوص فرما و مارا در جمله تابعان و پیروان مجاب  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم محشور گردان و رواه علم و جمله دین که علم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بارسانند  
 یاراه بنم و در ایت معانی بر ما سهل ساختند با جرجبیل و ثواب جزیل مشرف سازانک قریب عجیب

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي انزل  
 علينا الكتاب  
 و علمنا ما كنا  
 نعلمون  
 اللهم صل على  
 سيدنا محمد  
 و آله الطيبين  
 الطاهرين  
 و اجمعين  
 و اعد لنا  
 ما نرجو  
 و اجمعين  
 اللهم صل على  
 سيدنا محمد  
 و آله الطيبين  
 الطاهرين  
 و اجمعين  
 و اعد لنا  
 ما نرجو  
 و اجمعين

اما بعد میگوید فقیر الی رحمة الله الکریم ولی الله بن عبد الرحیم العمری نسبا لله لوی و طنا این فقیر آمدنی بسبب اختلاف  
 مذاهب فقها و کثرت احزاب علماء و کشیدن بر کسی بجانبی تشویشی روی داد زیرا که تعیین طریقی برای عمل ضرورت  
 و تعیین بغیر ترجیح سلفه و وجه ترجیح بسیار واقوام را در تقریر و وجه ترجیح اجمالا و تفصیلا اختلاف فاحش پس  
 دست یازد و فائده ندید و از هر کسی استعانتی نمود حاصلی بدست نیامد بعد از آن بتضرع تمام بحضرت باری  
 جل مجدده متوجه شد و گفت لئن لم یهد فی ربی لا کونن من القوم الضالین انی وجهت وجهی  
 للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین پس اشاره بکتاب موطا که تالیف  
 امام همام حجة الاسلام مالک بن انس است واقع شد و رفته رفته آن اشاره در خاطر فخر شاخ و برگ آورده  
 از جمله آن شاخ و برگ یکی آنست که بقیین معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقصی از موطا نیست بر  
 افضلیت کتابی بنسبت کتابی یا از جهت فضل مصنف باشد یا از جهت التزام صحت یا از جهت شهرت احادیث  
 یا از جهت قبول جمهور اهل اسلام آنرا یا از جهت حسن ترتیب استیعاب مقاصد مهمه پس آن و این همه جهات در  
 وجودند نسبت جمیع کتب موجوده بر وجه ارض اما افضل مصنف باید دانست که امر از در دست مردمان  
 بزرگ کتابی نیست که مصنف آن از تبع تابعین باشد غیر موطا و هیچ کتابی نیست که اهل حدیث متفق باشند  
 قدر مصنف او مانند موطا زیرا که در وزن مالک زمان تبع تابعین از چندمی پیش نبودند از آن هیچ یک کتابی  
 نمانده است و از آنکه فقه امروز هیچ کتابی که خود ایشان تصنیف کرده باشند بدست مردمان نیست الا موطا شاخ  
 گفته است اذا ذکر العلماء فمالک النجم و ما احدث من علی فی علم الله من مالک و قتیله ذکر علماء  
 کرده شود پس مالک ستاره است درخشنده در آسمان و این تشبیه از جهت علو منزلت و ظهور نور کرده است و بیت  
 من منت او بر من زیاده باشد از مالک در علم خدا و نیز گفت مالک و ابن عبینة القرینان لولاهما  
 لذهب علم الحجاز مالک و سفیان بن عیینة قرین یکدیگرند یعنی در علم و قوه حدیث اگر نبودندی گم می علم  
 و نیز گفت فی العلم یدور علی ثلثة مالک بن انس و سفیان بن عیینة و لیث بن سعد  
 علم میگرد بر سره کس مالک بن انس و سفیان بن عیینة و لیث و قال سفیان بن عیینة فی حدیث  
 یوشک ان یضرب الناس الابدان لابل یطلبون العلم فلا یجدون عالما اعلم من عالم المذنب  
 نوری اند مالک بن انس در حدیث آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند و یک است  
 که بزنند مردمان بجز برای شتران را یعنی سفر کنند پر شتران و آنها را بغت روان کنند طلب کنند علم را پس نشانند

و مقامها و منزلت بلوهم  
 من شاء فی کل طبقة  
 استنباط ما خفی من  
 احکام الدین الهامی  
 عن التفارق فی  
 صل الدین و جعل  
 تفرد فی الفروع مهمه  
 و انقلبا و کما تخفی ما منته  
 فی اختلاف السلف و العلم  
 خلاصه کتب بجاگون

عالمیکه داننا تر باشد از عالم مدینه گفت سفیان بن عیینه ما را نموده میشود که آن عالم مالک بن انس است و قال  
 ایضا صحیح الله ما لکما کان استنادا انتقاد مالک للرجال رحم کند خدای مالک را بسیار بود سره با  
 از ناسره ممتاز ساختن مالک مردمان و قال ایضا کان مالک لا یتکلم من الحدیث الا صحیحاً  
 ولا یحدث الا عن ثقة الناس و ما ادى المدينة الاستخرب بعد موت مالک بود مالک را رفع ینکر  
 از حدیث مگر صحیح را و حدیث منی کرد مگر از معتقدان و منی بنیم مدینه را مگر که خراب خواهد شد بعد موت مالک  
 و قال عبد الرحمن بن مهدی ما بقی علی وجه الارض احد من علی حدیث رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم من مالک بن انس باقی نمانده است بر روی زمین بچکس امین تر بر حدیث آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم از مالک بن انس و قال ایضا ما اقدم علی مالک فی صحیح الحدیث احدا  
 مقدم منی کنم بر مالک در صحت حدیث بچکس را و قال ایضا سفیان الثوری امام فی الحدیث و لیس  
 با امام فی السنة و الا و زاعی امام فی السنة و لیس با امام فی الحدیث و مالک بن انس امام فیها  
 جميعاً سفیان ثوری امام است در حدیث و نیست امام در سنت و او زاعی امام است در سنت و نیست  
 امام در حدیث و مالک بن انس امام است در هر دو باب همه یکجا حافظ ابن صلاح را از معنی این کلام  
 سوال کردند پس گفت سنت اینجا ضد بدعت است پس گاهی آدمی عالم میباشد حدیث و عالم منی باشد  
 بدعت مؤلف گوید شرح این کلام بطی میطلبید باید دانست که سلف در استنباط مسائل و فتاوی بود  
 بودند یکی آنکه قرآن و حدیث و آثار صحابه جمع میکردند و از اینجا استنباط مینمودند و این طریقه اصل  
 راه محدثین است و دیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ائمه تنقیح و تهذیب آن کرده اند با دیگر ندلی <sup>خط</sup>  
 ماخذ آنها پس بر مسئله که وارد می شد جواب آن از همان قواعد طلب میکردند و این طریقه <sup>اصول</sup>  
 فقهاست و غالب بر بعض سلف طریقه اولی بود و بر بعض آخر طریقه ثانیه و اشاره بهین معنی است  
 آنکه گفته اند که حماد بن ابی سلیمان اعلم ناس بود بسائل ابراهیم نخعی یعنی بقواعد کلیه که وی در فتاوی  
 تهذیب و تنقیح کرده بود چون امام مالک در مؤطا از قواعد مقرره اهل مدینه بدعت تعبیر میکند چنانکه  
 میگوید سنتی لایخلاف فیها عندنا کذا و کذا عبد الرحمن بن مهدی بهم بهمان اصطلاح رفته است و  
 است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث و آثار صحابه با سانی صحیح و اقامت لفظ حدیث  
 و تفریق آنها در ابواب فقه و استحصار احادیث در هر بابی و او زاعی امام بود در معرفت قواعد

فی ذلک اعلاماً بفقہی  
 الناس علی السنة من  
 القویة و کشف بالخاصة  
 عن العامة ظلالاً  
 و لا تزال طائفة منهم  
 قائمین علی الحق و کما  
 ذلک لفظاً و معنیاً  
 و لا يزال عدول کل من  
 منهم یفتون النظر فی  
 و لا تزال لیس فی العلم  
 معتاداً فیها و انشأ  
 به الاموال الله و صحت

کلیه سلف در هر بابی از ابواب فقه و مالک امام است در هر دو باب و ثبوت این معنی پیش مشتغلان یعنی حدیث  
 در ظهور کاشمش فی رابعة النهار است و قال ایضا ما دایت عقل من مالک ندیدم داننا ترا از مالک و قال  
 یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین مالک امیر المؤمنین فی الحدیث امام مالک بادشاه مسلمانان است  
 در حدیث و قال بن معین کان مالک من حجج الله علی خلقه بود مالک از جهت های خدا تعالی بر خلق  
 و قال ابن وهب لولا مالک و اللیث لفضلنا اگر نبی بود مالک و لیث گمراه میشدیم و قال ابن قدامت  
 کان مالک احفظ اهل زمانه بود مالک حافظ ترین اهل عصر خود و پرسید عبدالله بن احمد بن حنبل  
 پدر خود را من اثبت اصحاب الزهر کیست حافظ ترین صحاب زهری قال مالک بن انس  
 فی کل شیء گفت مالک بن انس حافظ ترین اهل عصر است در هر چیز چه در حدیث زهری و چه غیر آن  
 و قال البخاری اصحاب الاسانید مالک عن نافع عن ابن عمر صحیح ترین اسانید این سنن است  
 مالک عن نافع عن ابن عمر ابو نعیم در حلیه آورده است که امام مالک گفت نه ختم هیچ شریک منم مگر که دیدم  
 آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم باید دانست که امام مالک پسر انس بن مالک بن عامر بن عمرو  
 بن امارث الاصبیعی است ابو عامر صحابی جلیل القدر است حاضر شد در غزواته همراه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم الاغزوه بدر و مالک از کبار تابعین است و از علمای ایشان و او یکی از جمله آنخوارس  
 است که برداشتن عثمان را بوقت شب بسوی قبر او در آن هنگامه و فتنه که بهیچکس این امر نتوانست  
 کرد روایت میکند از حضرت عمر و حضرت عثمان و ابو سبیل نافع بن عامر عم امام مالک  
 ثقات تابعین است امام مالک از وی روایت بسیار دارد و امام مالک متولد شد در سنه ثانی  
 و پنجاه و بیست و نود و سه و بعضی گفته اند در نود و حاصل شد مادر او با او سه سال و بود مالک در آن وقت  
 بزرگ سر سومی سر نداشت بغایت سفید رنگ مائل بسرخ بود سفید شده سرورش او و او اکثر  
 اخذ حدیث او از اهل مدینه است و علم را دست بدست از ایشان گرفت نخست علم فقه  
 و فتاوی و دوران میکرد بر حضرت عمرو و در سه واسطه عقد بود درین باب و بعد  
 از آن بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و عائشه و ابن عباس و ابو هریره و انس و جابر دوران کرد  
 و ایشان مراکز آموختند و بعد از ایشان این کار و بار بر فقهای سبعة افتاد مانند سعید بن  
 عمرو و سالم و قاسم و بعد از ایشان بر زهری و یحیی بن سعید و زید بن اسلم و ربیع بن ابی الزناد و نافع و بعد از این

لا شریک له مالک  
 و انشید ان صلی الله علیه و سلم  
 و حنینا محمد علیه  
 و رسوله الذی اذم  
 و من دونه تحت لوائه  
 حنینا نعیم الشافعی  
 تقیما ما یصلی الله  
 علیه و علی آله و اصحابه  
 و علی ائمه الذین

امام مالک و حدیث آثار ایشان تدوین فرمود و آنچه از سینه بسینه منتقل میشد در بطون قرطیس و دیلت نمود  
 و اهل آفاق از جمیع مصار بسوی او متوجه شدند چه در نقل حدیث و چه در فتاوی و سرآمد همه شد در وقت خود  
 و شهرت عظیم یافت که همپس در آن شهرت و قبول نزدیک بود و مشایخ او نبود و مدتی بعد باین ریاست و دیانت  
 مدینه مکرمه که روح عالم است دل امصار بگشت فرمود بعد از آن روز یکشنبه مرخص شد و بیت و دو روز در مدینه ماند  
 و روز یکشنبه دهم ربیع الاول بعضی گفته اند چهاردهم ربیع سنه تسع و تسعین و مایه بدارالقرار انتقال فرمود  
 سخن گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود و در مدینه مشرفه در منصب اجتهاد و افتخار شصت سال  
 گذشت فرمود و انتهی پس درین مدت از اطراف و جوانب مسائل پیش او می آمدند و جواب با صواب می فرمود  
 چنانکه شاعری در مدح وی گفته شعری یدع الجواب فلا میراجع هيبه \* والسائلون لو اكس  
 الاذقان \* ادب الوقار و عزة سلطان الفقه \* فهو المظلم و ليس ذا سلطان \* یعنی گویا  
 جواب او در حالیکه سایلان بر سینه افکنده باشند زنجار یعنی مجال گفتگو نماند پس گفت و شنود کرده نشود با  
 از جهت هیبت و آن هیبت ادب و بردباری و عزت بادشاهی تقوی است پس وی فرمان برداری  
 کرده شده است و نیست صاحب بادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود  
 در خواب دید که گویند میگوید بشعری لقد اصبح الاسلام زرع ركنه \* غداة ثوى الهادي لکنه  
 ملحد القبر \* امام الهک ما زال للعلم صایناً \* علیه سلام الله فی الخوالدهس \* هرگز گشت سلام  
 باین صفت که جنبش داده شد اساس او را صبا می که جای گرفت را بنهای عالم نزدیک احد قبر امام هدایت  
 همیشه نگاهدارند علم بود بروی سلام خدا با تا آخر زمان و باید دانست که مدینه مشرفه در زمان او پیشتر  
 از زمان متاخری شبیه مرج فضا و محط رجال علماء بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد از ما - یعنی  
 مفتیان عظیم الشان که همه عالم را قبضه توجه علم ایشان بود میشدند و در آخر همه این کار و بار بر امام مالک  
 و امام مالک ارث آن همه شد چنانکه شیای محسوس را کسی از دست کسی میگیرد و در گرفتن او بدست خودش  
 محسوس میشود وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوایف عالم بکتاب او رجوع کردند و حساب امام  
 فی الحقیقت تفصیل کتاب اوست و امام محمد را سرمایه فقاہت در مبوط علم اوست با جمله این چهار امام اند  
 که عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر  
 شاگرد امام مالک بودند و مستندان از علم او در عصر شیخ تابعین نبودند مگر ابوحنیفه و امام مالک یا کسی

خانقاه من المعاده سما  
 اما بعد یقول الفقیر الی  
 رحمة اللہ العلیم  
 بولی اللہ بن عبد اللہ محمد  
 وطننا العریق من سبائنا  
 عفی الله عنه و تحفظه  
 بسلفه الصالحین ان علم الفقه  
 اشرف العلوم و انفعها و اوسعها  
 و کتاب الموطا احسن کتاب الفقه  
 و اشهرها و اقلها و اجمعها





و قد وضع في رجله في العذراء ان قال حسن خلقك  
 للناس جبارم اذا نكثت بحسبه ثم تشا مت فثلك  
 عين عذيقه فقير كويداين احاديث اكر باين الفاذاوين  
 بيات ثابت نشدها پس معناس صحيح ست واين مبحث اكر  
 خدا خواسته ست در جاسه خود مذكور كرد و انشا الله تعالى  
 اما شهرت موطا پس از امام مالك موطا را حتم غنيمت از هر  
 فريق روايت کرده اند از بادشاهان رشيد و امين مامون  
 بلکه گفته اند مهدي و مادي نيز روايت کرده اند و از مجتهدين  
 شافعي و محمد بن الحسن بلا واسطه و احمد بن عبد الرحمن  
 بن مهدي و جماعات عنه و ابو يوسف عن رجل عنه و از محمد ثمان  
 جماعاتيکه حصر آنها مي نرسد و از اصحاب مالك بن يحيى بن يحيى  
 مضمود و ابن قاسم و رضيع و از صوفيه ذوالنون مصري و غير  
 و از اهل مصر و شام و عراق و يمن و خراسان همه روايت کرده اند  
 و نسخ موطا زياده از نسي نسخه ست شيخ ابن عبد البر کتاب تمهيد  
 و هستد کار را برد و از ده نسخه نهاده که شهر آن واقوي اند قاضي عياض  
 گفته اعتنا کرده نشده ست بهر چه کتابي مانند آنکه اعتنا کرده اند  
 بموطا پس از متقدمين شرح کرده ست اورا ابن عبد البر و تمهيد  
 و هستد کار و ابو الوليد بن صفار در کتاب مرغيب و جمعي کثير از نام برده  
 ست و در بيان تحريف مشارق قاضي عياض کتابي عجيب ست  
 و بعضي برمي او مسند تصنيف کرده اند و بعضي در اسرار الرجال و صل  
 منقطع آن سخن گفته اند و بعد از ان زماني نگذشت که جامعه اعلما  
 متعرض شرح و بيان پاروايه و هشاد آن نشده تا آنکه اين  
 فقير روايت کرده آن را از بعض اهل مکه مسلمان

و قد وضع في رجله في العذراء ان قال حسن خلقك  
 للناس جبارم اذا نكثت بحسبه ثم تشا مت فثلك  
 عين عذيقه فقير كويداين احاديث اكر باين الفاذاوين  
 بيات ثابت نشدها پس معناس صحيح صحيح ست واين مبحث اكر  
 خدا خواسته ست در جاسه خود مذكور كرد و انشا الله تعالى  
 اما شهرت موطا پس از امام مالك موطا را حتم غنيمت از هر  
 فريق روايت کرده اند از بادشاهان رشيد و امين مامون  
 بلکه گفته اند مهدي و مادي نيز روايت کرده اند و از مجتهدين  
 شافعي و محمد بن الحسن بلا واسطه و احمد بن عبد الرحمن  
 بن مهدي و جماعات عنه و ابو يوسف عن رجل عنه و از محمد ثمان  
 جماعاتيکه حصر آنها مي نرسد و از اصحاب مالك بن يحيى بن يحيى  
 مضمود و ابن قاسم و رضيع و از صوفيه ذوالنون مصري و غير  
 و از اهل مصر و شام و عراق و يمن و خراسان همه روايت کرده اند  
 و نسخ موطا زياده از نسي نسخه ست شيخ ابن عبد البر کتاب تمهيد  
 و هستد کار را برد و از ده نسخه نهاده که شهر آن واقوي اند قاضي عياض  
 گفته اعتنا کرده نشده ست بهر چه کتابي مانند آنکه اعتنا کرده اند  
 بموطا پس از متقدمين شرح کرده ست اورا ابن عبد البر و تمهيد  
 و هستد کار و ابو الوليد بن صفار در کتاب مرغيب و جمعي کثير از نام برده  
 ست و در بيان تحريف مشارق قاضي عياض کتابي عجيب ست  
 و بعضي برمي او مسند تصنيف کرده اند و بعضي در اسرار الرجال و صل  
 منقطع آن سخن گفته اند و بعد از ان زماني نگذشت که جامعه اعلما  
 متعرض شرح و بيان پاروايه و هشاد آن نشده تا آنکه اين  
 فقير روايت کرده آن را از بعض اهل مکه مسلمان

و قد وضع في رجله في العذراء ان قال حسن خلقك  
 للناس جبارم اذا نكثت بحسبه ثم تشا مت فثلك  
 عين عذيقه فقير كويداين احاديث اكر باين الفاذاوين  
 بيات ثابت نشدها پس معناس صحيح صحيح ست واين مبحث اكر  
 خدا خواسته ست در جاسه خود مذكور كرد و انشا الله تعالى  
 اما شهرت موطا پس از امام مالك موطا را حتم غنيمت از هر  
 فريق روايت کرده اند از بادشاهان رشيد و امين مامون  
 بلکه گفته اند مهدي و مادي نيز روايت کرده اند و از مجتهدين  
 شافعي و محمد بن الحسن بلا واسطه و احمد بن عبد الرحمن  
 بن مهدي و جماعات عنه و ابو يوسف عن رجل عنه و از محمد ثمان  
 جماعاتيکه حصر آنها مي نرسد و از اصحاب مالك بن يحيى بن يحيى  
 مضمود و ابن قاسم و رضيع و از صوفيه ذوالنون مصري و غير  
 و از اهل مصر و شام و عراق و يمن و خراسان همه روايت کرده اند  
 و نسخ موطا زياده از نسي نسخه ست شيخ ابن عبد البر کتاب تمهيد  
 و هستد کار را برد و از ده نسخه نهاده که شهر آن واقوي اند قاضي عياض  
 گفته اعتنا کرده نشده ست بهر چه کتابي مانند آنکه اعتنا کرده اند  
 بموطا پس از متقدمين شرح کرده ست اورا ابن عبد البر و تمهيد  
 و هستد کار و ابو الوليد بن صفار در کتاب مرغيب و جمعي کثير از نام برده  
 ست و در بيان تحريف مشارق قاضي عياض کتابي عجيب ست  
 و بعضي برمي او مسند تصنيف کرده اند و بعضي در اسرار الرجال و صل  
 منقطع آن سخن گفته اند و بعد از ان زماني نگذشت که جامعه اعلما  
 متعرض شرح و بيان پاروايه و هشاد آن نشده تا آنکه اين  
 فقير روايت کرده آن را از بعض اهل مکه مسلمان

مسلسل بقراءة الجميع او سماعه الى مالک بن عبد  
 الا نفظالم وبيع کتابي از کتب اهل عصر مالک امر و فریت  
 منی شود چه جامی تسلسل سماع و اما قبول اهل اسلام آنرا پس  
 اهل مذہب مالک خود عمل ایشان بر آنست و حاصل مذہب  
 شافعی و سر مشق اجتهاد او موطا مالک است در بعض جاها تعقب  
 کرده است و در ترجیح روایات اختلاف نموده است و محمد ا  
 در مبسوط و غیر آن سرمایه فقاہت موطا است الا آثار یک  
 از امام ابو حنیفہ روایت کرده است جمیع مسائل فقہ را کفایت  
 منی کند و در موطا بسیار جا میگوید و به اقتوال و  
 به کان بقول ابو حنیفہ و اما تلقی صحاب کتب سنہ آنرا  
 بقبول پس نظر از ان است که گفته شود بخاری تا وقتیکه از  
 مالک متصل مرفوع باید عدول منی کند از وی بر وایت غیر و  
 مگر آنکه بشرط خود نیاید پس شواہد می آرد بر اس او در بسیار  
 از مواضع آثار موطا را استشہاد میکند با اشارات حدیث  
 و آیات آن اما ترتیب استیعاب پس باید دانست که  
 بر عصر صحابه و تابعین رسم تدوین علم نبوده است  
 تا آنکه عمر بن عبد العزیز خلیفہ شد و بفقہتای عصر خود نوشت  
 که سنن بخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آثار حضرت عمر رضی اللہ  
 عنہ بنویسند ابن شہاب ابتدا می آن کرد لیکن بغیر ترتیب  
 و بتویب بعد از ان کبار اهل طبقہ ثالثہ تصنیف و بتویب مشغول شدند  
 پس ربیع بن صبیح و سعید بن عمرو به طریقی از علم تدوین کردند  
 بعد از ان امام مالک تدوین حکام مندرمود و بر جمیع ابواب  
 فقہ تکلم نمود و آنچه قوس بود از احادیث مرفوعه

وما يتعلق بالفقه  
 من صحيح البخاري  
 و جامع الترمذي  
 من غير ذلك

المعطاه  
 و غير ذلك  
 و غير ذلك  
 و غير ذلك

قبول اهل اسلام آنرا

ترتیب و استیعاب

اهل مجاز جمع نمود بعد از آن شرح کرد آنرا بر اسمی بلوغیات و اقوال صحابه فتاوی تابعین و ابن حجر بکوه او را می  
 بشام و سنیان ثوری بکوفه و حماد بن سلمه بصره و شیم بواسطه و عمر بن و ابن مبارک بخراسان و جریر بن عبد الحمید  
 قریب مین وضع تصانیف پرداخته اند و نزدیک بائین تصنیف نمایند دستور شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه  
 آله و سلم منفرد ساختند از آثار و غیر آن و امام مالک در موطا قریب ده هزار حدیث جمع کرده بود بعد از آن روز بروز نظر  
 میکرد و آنرا کم می ساخت تا اینکه در باقی ماند و ابو حاتم رازی را گفته شد که موطا را چه موطا گفتند گفت شقی قل صنفه  
 و وطاه للناس حتی یقیل موطا مالک بن انس این موطا چیز نیست که تصنیف کرد و مهتر ساخت آنرا برای  
 مردمان تا آنکه گفته شد او را موطا مالک چون مالک احکام فقه کتابی مرتب ساخت و نام او موطا بنا و جامع بود دیگر نیز  
 بتصانیف پرداختند پس گفته شد با امام مالک تو نفس خود را در محنت انداخته بودی تصنیف این کتاب حال مردمان  
 امثال آن ساختند فرمود خواهند دانست که معتدل نخواهد شد ازین تصانیف مگر آنچه بان و چه اندر او کرده باشند  
 بعد زمانی نام و نشانی از آن کتب شنیده نشد گویا در جاه انداخته شد آنها را و مالک روزی از مطرف بن عبد الله پرسید  
 که مردمان چه میگویند در موطا من گفت الناس رجلان محب مطهریه و حاسد مفسرین مردمان دوستند  
 بعضی درست بباله کننده است در شنا و بعضی حسد کننده افترا نمائنده پس گفت مالک ان مذابک عفتی عیون  
 الله به اگر دراز کرده شود و حق تو عمر را خواهی دید آنچه از او کرده است خدا تعالی با او ابو بکر امیری گفته جمعا آنچه در  
 موطا موجود است از آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم صحابه و تابعین هر آری و مقصد و مبحث حدیث است مسند از امام  
 ششصد حدیث و مرسل دو صد و بیست دو و موثق ششصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد  
 این جزم گفته شمار کردم آنچه در موطا است پس با فتم از مسند با نصد و چند حدیث و سیصد و چند مرسل الله علم تحقیق  
 با جمله این فقیر درین شرح حوص تمام نموده است بر آنکه مرتب سازد احادیث موطا را بر ترتیب کتب فقه چنانکه در  
 دست در آن را در مدح موطا تصیبت بنایه لطیف کلام خود را در مدح موطا بان ختم کنم تصیبت اقول لمن یروی الحدیث  
 و یکتب به و یسلک سبل الفقهاء و یطلب به و میگویم کسی که رایانه حدیث میکند می نویسد آنرا و میرود در کتب  
 نقابت و طلب میکند اجتهاد را این اجتنبت ان تدعی لده الحق حالما فلا تعد ما تحوی من العلم یقریب  
 اگر خواهی که خوانده شود در نزدیک خدا استگار عالم پس تجاوز کن از آنچه حاوی آن شده است بدین منظور از علم احادیث و آثار با  
 اتلت دارا کان بین بیوتها و یوق و یعد و یجرب مثل القرب و ایاترک میکنی دار الهجرة را که در میان خانه های اوست  
 شام می آمد و رفت صبح می آمد و جبرئیل مقرب ما ت سولک الله فیها و بعد و یسئله صحابه قذنا کذبا و روایات یافت

اسسله و در کتب فقه ما  
 اذنقه و استدلنا  
 ما فانه و ذکر التالیفات  
 والنسب اهل بالسنه  
 واحاطة بحون الکلام  
 بینه و روفی بیدر افه

و التالیفات فاما  
 تحقیق التوفیق  
 ولادک الابلو ابی  
 علی من الکتاب  
 هذا وقد شرح الله  
 صلواته علی من

تصدیق  
 ۱۰۰

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دوران دار الهجرة وبعد از آنحضرت صلوات الله عليه وآله وسلم اصحاب آنحضرت استنبهت او ادب پذیر شدند  
 و فرق شمل العلم في تابعهم و كل امرئ منهم له فيه مذاهب و در پرانگنده کرده شد علمیکه مجموع بود در میان تابعین صحابه  
 و هر مردی را از تابعین در آن علم نهی بود و فخر به بالسنبل للناس مما لك و منته صحیح فی الحجج و اجوب و پس  
 خالصت علم را درین اهل کفایت بر آن زمان امام مالک از علم و قسم پیدا شده بود و ندرست وقت دست ساندن و  
 برض خاطرش نبلا شده فایده بتصحیح الروایة داده و تصحیحها فید و له عجرب و بیخ بر کرد مرض علم امام مالک  
 بسبب آنکه بصحت حکم کرد روایت را بصحت حکم کردن آن روایت در علم دوی مجرب است و لولم یلم فی الموطا لمن صحه  
 بلیل عامه مادری این یذهب و اگر نمی شد فوطا برای کسی که وقت شب رفت در شبگوری خود برگزیندستی که کجا میرود  
 فباد موطا مالک قبل فوت و فابعد ان فات الحق مطلب و پیش کتاب کن بسوی موطا مالک پیش از آنکه دست  
 نیاید پس نیست بعد موطا اگر دست نیاید برای حق مطلبی و در موطا کل علم تریده و فان الموطا الشمس العلم ککب  
 بگذارد بسبب شغل موطا هر علمیکه خواسته از پس بر آینه موطا آفتاب است و سایر علم تازه است مولا اصل طاب الفرم منه  
 اطلب و ولم لا تطیب الفرم و الاصل طیب موطا اصل است در علم خوش شده است فروع علم احکام بصحت خوبی  
 و جز غرض نشود فروع حال آنکه اصل او خوش است و هو العلم عند الله بعد کتابه و وفیه لسان الصديق بالحق  
 معرب و موطا همانست علم مقبول نزدیک خدا است بعد کتاب الله که قرآن عظیم است و در موطا زبان راستی با مورا اقصی خبر  
 رنده است لقداعتبت اناده بیاینها و فلا یس لها فی العالمین مکتب بر آینه اظهار کردند آثار موطا بر بیان واضح  
 محسن احکام شرع را پس نیست او در عالمها پنج دروغ دارند و عجاب اهل الحجاز تقناخروا بان الموطا بالعراق  
 و از بعد آنچه بان اهل حجاز مغفرت کرده اند بر جمیع اقطار است که موطا در عراق درست داشته شده است و اعتبار آن بیشتر  
 دارند و من لم یکن کتب الموطا بینه و فذالك من التوفیق بليت محبت و در هر که نوشت موطا در خانه خود  
 پس آنخانه را بیت مطلبی رسیده از توفیق الهی منته اذ علو فی حیویتی و تعالیه من بعد المنیة انجب تعجب  
 میکند از مالک بسبب آنکه بلند شد قدر او در حیات او بلند قدری او بعد از مرگ محب ترست جزوی الله عنانی موطا مالک  
 با فضل ما یجزی اللیب المهدب جزا داد خدا تعالی از جانب مالک او موطا او بهترین آنچه جزا داد و میشود و انای  
 آراسته شده را بعد احسن التخلیص کل روی و کذا فضل من یخشی الله و یرهب بر آینه نیک کردی که در آن  
 از خاک در هر چه روایت کرد و چنین است کار کسیکه ترسد از خدا و برسان میابد لقد فاق اهل العلم حیا و میتا و بصحت  
 الا مثال للناس تضرب بر آینه فانی شد بر اهل علم در حالیکه زنده بود و در حالیکه مرده بود پس نزدستانها با امام مالک

ان آیت احادیثه  
 تزیینا الیسیل تناوله  
 و ان جم علی کل حدیثه  
 بما استنبط منه  
 جاهد العلماء و اقام  
 الفک من القان  
 ۱۱  
 العظیم و لا یلقیه  
 من حیثه و من  
 تقیده و لا یلا له  
 من معرفته و انکه  
 فی کل بار من ذهب  
 الشافعیه و الخفیة

اجتهاد در علم و طریقت

انها الصلوات الطمأنينة  
التي لا يملكها الا المؤمنون  
الذين هم الصنفون  
الذين لا يفترون  
الذين لا يظنون  
الذين لا يفترون  
الذين لا يظنون  
الذين لا يفترون  
الذين لا يظنون

س اوله سالان

میشود در بیان مردان هر که خواهند معلوم کنند گویند مالک عصر خوست و ما فاقم الاستقوی و خصیة  
واذ كان يرضى في الآلهة ويغضب في الفائق نشد بر عالمان مگر تقوی خداستالی در رس او و سبب آنکه یعنی  
میشد بر خدا و غضب کرد بر خدا فلان ایست قلم و کل عارض میندیشد ظلت عن الیه تسکت پس همیشه  
که آب میدهد قبر او را بر آب بسیار جاری که است همان شکهای او بر زبان و از آن شاخ و برگ یکی آنست که بعضی  
معلوم شد که طریق اجتهاد و فقه یعنی معرفه احکام شرعی از اولیه تفصیلیه امروزه دست الا از یک جرمه که موطن است  
و وصل مرسل آن و ماخذ اقوال صحابه تابعین بشناسد و نظر مجتهدان که تحدید مفهوم الفاظ و تطبیق دلائل و تبیین رکن  
و شرط و ادب و تخلص بقواعد کلیه طبعه و معرفت علل احکام و تعمیم تخصیص احکام بحسب علل مانند آنست اختیار کند  
و تقصبات شافعی غیران در نظر دارد و بعد از آن چه کند معلوم احکام الهی یقین یا غالب ای حاصل کند بدلائل  
بر آن مسائل تفصیل این مجهل آنست که اجتهاد در هر عصر فرض با کفایت است و مراد از اجتهاد اینجا اجتهاد مستقل است  
مثل اجتهاد شافعی که در معرفت تعدیل و جمع رجال معرفت لغت و مثل آن محتاج بشخصی دیگر نبود و همچنین در علم مجتهد  
مسلوق بارشاد کوشی بل معرفت احکام شرعی از اولیه تفصیلیه تقریر در ترتیب مجتهدان اگر چه بارشاد صاحب ندی  
بوده باشد و آنکه گفتیم اجتهاد در هر عصر فرض است بیجهت آنست که مسائل کثیره الوقوع غیر محسوسند و معرفت احکام الهی  
واجب و آنچه مسطور بدون شده است غیر کافی و در آنها اختلاف بسیار که بدون رجوع با دلائل اختلاف آن نتران کرد و در  
آن تا مجتهدین غالباً منقطع پس بغیر عرض بر قواعد اجتهاد راست نیاید و آنکه گفتیم که امروزه طرق اجتهاد مسدود است  
از جهت سبب آنست که صرف احادیث جمیع احکام الکفایه نمیکند لابد است از آثار صحابه تابعین و ما لا یجوز کتابی که  
مقدم باشد و نظر مجتهدان در آن کرده اند طبقه بعد طبقه غیر موطنیت این امر محتاج بدلیل نیست نزدیک سیکه کتب مشهوره  
که اصول شرح اند شناخته باشد و نظر مجتهدان و حکم علمادان دانسته باشد و ساده لوحان زمان که ازین جانب  
معرفانند فقه صفت هماری در بین خود محکم کرده اند و میدانند که گجا میروند کار و بار ایشان دیگر است و ایشانرا از اجتهاد  
امور تکلف نتوان کرد خلق الله للعباد و جلال القصعة و ثوبی باجملا و لاحظ این امور مشرق و  
موطا اولاد شرح آن ثانیاً پیدا کرد و در شرح ترتیب تبویب مسائل فقهیه بحسب ترتیب کتب فقه و ذکر آیات متعلقه  
بهرباب شرح غریب ترجمه هر حدیثی در بیان اختلاف فقها در هر مسأله بوجود آمد و تحدید الفاظ واروده در خصوص و  
استخراج ملة هر حکمی تخلص بود پس آن بقواعد کلیه طبعه و تقصبات شافعی غیران که عرض است سررا اجتهاد است که کرده شد  
در حل مثل و ماخذ اقوال صحابه تابعین که از عوالم معلوم شدین است نیز ذکر کرده شد و اگر اصل زمان بفهم این عرض است

و آنرا ضمیمت نشانند کلمه نیت زیرا که از خود من مجتهدین و خود من محدثین بر دو معنی متغافل اند و لکن از ایزال حدیث  
 لما جهل باید دانست که امام مالک بنای فقر بر حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است که مندا باشد یا منسل نقاة  
 بعد از آن بر قضایای حضرت عمرو بعد از آن بر فتوی ابن عمر و عمل او بعد از آن بر فتاوی سائر صحابه و فقهای مدینه که سعید  
 بن مسیب معروفه بن الزبیر و قاسم و سالم و سلیمان بن یسار و ابوسلمه ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ابوبکر  
 بن عمرو بن الحارث و عمر بن عبد العزیز خلیفه و مانند ایشانست اما اختیار قضایای حضرت عمر پس از جهت آنست که رای  
 ایشان موافق وحی و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند از رویای خود که حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم بن خود زدند و بقیه خود را بعد دادند و تعبیر آن علم بود بر عمر و قتیبه سابع دیدند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالباً  
 قضایای حضرت عمر صحیح علیه صواب میشدند و اما عمل ابن عمر پس بسبب آن اختیار نمود که اگر صحابه باستقامت او در  
 اوردن باب بر سائر صحابه گواهی داده اند از جمله قول خدیفه لقد ترکنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم  
 توفی و ما منا احد الا و غیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر بر آنکه گذاریم خیرت را صلی الله علیه و آله  
 و سلم روزیکه متوفی شد حال آنکه نیت از جمله یا بچکس لاتغیر کرد از آن وضع که بر آن بود مگر عمر و عبد الله بن عمر قال ما  
 بن انس قال ابن شهاب لا یقال عن دای ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ستین سنه فلم یخف علیه شیء من امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه عدل مکن  
 رای ابن عمر پس بر آنینه وی اقامت کرد بعد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شصت سال پس پوشیده ماند بر سبب  
 حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب و وعاشه رضی الله عنهما گفت ما داینا الزم للاموال اول من عبد  
 بن عمر ندیم لازم تر از اول امینی سنت حضرت اصطلح علیه و آله و سلم از عبد الله بن عمر و محمد بن حنیفه گفته کان  
 عمر خیر هذا الامت بود ابن عمر بهترین این امت سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر را بو بریره و ابوسعید و غیر ایشانرا  
 كانوا یرون انهم علی الحد من علی الحال التي فارق علیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من  
 این جماعه از صحابه پسندیدند که نیت بچکس از ایشان بر آنحال که مفارقت کرده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن غیر  
 ابن عمر و جا گرفت اذ اسرکم ان تنظروا الی صحاب محمد صلی الله علیه و سلم بغیر اولم یبدوا فانظروا الی عبد الله  
 بن عمر ما منا احد الا غیر و قتیبه خوش وقت کند شما را که ببینید بسوی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن صحابه که تغییر  
 تبدیل کرده اند پس ببینید بسوی عبد الله بن عمر نیت از ما بچکس مگر که تغییر کرده و ابو جعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثاً احداً ان لا ینزید ولا

صاحب صحیح و آیین ما  
 مست از حدیث صحیح  
 شرح غریب و ضابط  
 مشکل و معانی  
 الفقهیه من بیان  
 علم الحکم و اقسامه  
 ۱۲  
 و تاویل الاحادیث عند  
 الفریقین و نحو ذلک  
 راجع التوفی لکن  
 من اخرج الحدیث من  
 اصحاب الاصل  
 لان العلم بالحدیث

و لا ولا من ابن عمر بن عبد الجبار صحاب ان حضرت صلي الله عليه وسلم وقتيكم شيئ من حديثي ان حضرت صلعم ترسان تر  
 ازا نكه زياده كذا نقصان نمايد از ابن عمر و نافع گفت لودايت ابن عمر يتبع انا رسول الله صلي الله عليه وسلم  
 هذا الجنون اگر سيد بن عمر چون پروي حضرت صلي الله عليه وسلم ميگفت اين مجنون است و جعفر بن محمد عن ابيه  
 جده علي بن الحسين روايت ميكنند كه علي بن الحسين ميگفت كه ابن عمر زاهد ترين قوم است و صاحب بين ايشان از وي است  
 اينها نادر است در ك حاكم نذكر است و كي از انا استقامت ابن عمر عدم مداخله اوست در فتن با حضرت رضى علي  
 كروان شرطه كه با سپه مسلمانان قتال نمند حضرت رضى با بنغيه رضاداد و از نجيب از محاربات آنجا بخت خلف نمود نافع نقل كرد  
 است كه ابن عمر دخل شد در كعبه پس شنيدم او را كه در سجده ميگفت قد تعلم ما يمنعه من فزاحة قريش علي هذا الدنيا  
 الا خوفك برائيه بيداني كمنعنيك من ان اذممت قريش برين دنيا مگر خوف تو و سبب اختيار احوال تابعين دينه است كه  
 دينه روح بلاد و دل مصار بوده است و علمان مانا بعد زمان در انجا ميرفتند و از خود را براي اهل مدينه عرض ميگفتند پس  
 نزديك اهل مدينه علوم منتقم بودند كه نزديك غير ايشان نبودند و شاخ مالك همه از اهل مدينه اندلا شمش كس ابو الزبير از اهل مكه  
 و حميد طويل ايو ب سختياني از اهل بصره و عطارد بن عبد الله از اهل خراسان و عبد الكريم از اهل جزيره و ابراهيم بن ابي  
 از اهل شام بايد دانست كه امام مالك حديث عبد الله بن عمر عن النبي صلي الله عليه وسلم قال روايت ميگفت عن نافع  
 عن ابن عمر عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر و كاسي ابن عمر روايت ميگفت عن عمر عن النبي صلي الله عليه وسلم حديث  
 عائشه عن النبي صلي الله عليه وسلم قال روايت ميگفت عن ابن شهاب عن عروه او عن قاسم عن عائشه و عن هشام بن  
 عن ابيه عن عائشه و عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشه و عن يحيى بن سعيد عن عمه عن عائشه و عن ابى الزناد  
 عن ابيه عن عائشه و حديث ابى هريره عن النبي صلي الله عليه وسلم عن ابى الزناد عن الاسعج عن ابى هريره و عن  
 ابي عبد الرحمن بن عبد الرحمن عن ابى هريره و عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب و عن ابى سلمة و عن ابى بكر بن عبد الرحمن  
 بن الحارث بن هشام عن ابى هريره و يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن ابى هريره و سهيل بن ابى صالح عن ابيه عن  
 ابى هريره و عن يحيى بن سعيد عن ابى هريره و سعيد بن ابى سعيد عن ابيه عن ابى هريره و حديث الش عن النبي صلي  
 عليه وسلم عن ابن شهاب عن انس عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن انس و عن حقت بن عبد الله بن ابى طلحه عن  
 انس و عن حميد عن انس عن عبد الله بن ابى بكر عن انس حديث جابر عن النبي صلي الله عليه وسلم عن ابى الزبير عن جابر عن  
 بن محمد عن ابيه عن جابر عن وهب بن كيسان عن جابر و عن محمد بن المنكدر عن جابر و حديث ابى سعيد الخدري عن عمر بن  
 عن ابيه عن ابى سعيد و عن محمد بن يحيى بن جابر عن ابى سعيد حديث سهل بن سعد عن ابى حازم عن سهل امام مالك بن اسحاق

عن صاحبنا عن ابي عبد الله عليه السلام  
 من ان ابن مسعود را روايت كرد  
 انما صنف القرآن في اربعين  
 الكافي في بيان الحق و ان في  
 ذلك فاشكاله ابو اسحاق  
 ١٢  
 التوحيد و جملة التفسير  
 الامة البرهانية و هدا  
 لطبايع جاذبة طالع  
 طبايع و امشاد الطوفان  
 تركت و امشاد الطوفان  
 من العلم طالع انما  
 داره من فضل الله  
 رحمتها ان يكون





ذکر کرد و آنچه مخصوص بود با کمال از ذکر آن اعراض نمود و با جمیع احوال رجال سائید مالک الکلام مختصر عرض نمودیم  
 تا قاری بر بصیرت باشد از سائید مالک از تفصیل جا لیکه قلیل الوقوع اند اعراض نمودن آنست بمنابر عبد الله بن  
 یکی از کثیرین است در روایت حدیث و یکی از فقها که مدارقادی در عصر صحابه بروی بود و بر استقامت او جمعی کثیر از صحابه  
 گواهی دادند و در فتنه دخل نشد و خلافت را بسبب آنکه منجر بشود و قتال سلیمان قبول نکرد و فضائل او پیش از حدیث  
 اول مشاهد و خندق است بعد از آن صحبت حضرت ائمه علیهم السلام در جمیع مخازی لازم گرفت در عمر شاد و چه  
 و یا شاد و شش سالگی سنه ثلث و شبعین بدار القار شتافت رضی الله عنه سالم بن عبد الله بن عمر کی از صحابه  
 مدینه و متورعان و ثقات است از پدر بزرگوار خود بسیار روایت کرده سنه سی و نهم بدار القار رفت محمد بن مسلم بن  
 عبد الله بن شهاب الزهیری یکی از فقهای اسلام و محدثین است و شار الیه در جمیع فنون شرعی اول کسی است که کتابه حدیث  
 کرد و احادیث طویلید بدون می متفق علیه نمیشود عمر بن عبد العزيز گفت لا اعلم احدا اعلم بسنة ما ضیعت منه و  
 حافظ حدیث است در اسلام عدد مشایخ او در حدیث و عدد راویان از وی نتوان چهار کرد در عمر شاد و دو سگانه از  
 و عشرين و مائة انتقال کرد آن بن سرجس مولی عبد الله بن عمر کی از ثقات محدثین است و حدیث عبد الله بن عمر اچو مرفوع  
 و چه موقوف در بروی است و مالک انکار کرده است در روایت از وی مالک گفت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر لا ابالی  
 ان لا اسمع من احد سنه سبع و عشتو و فائده و قیل سنه عشرين و فائده انتقال کرد و حسن بن عقیق سنه هجده و سکون  
 را و کسر جمیع عبد الله بن مینار مولی عبد الله بن عمر از ثقات تابعین مدینه است سنه سبع و عشرين و مائة یا سنه اثنی و عشرين  
 انتقال کرد حضرت عائشه ام المومنین بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها ضحیه حافظه کثیره الحدیث بود در شجاعت و سخاوت  
 و فصاحت و علم تقوی از مردان گوی سابقت ر بوده بود سنه سبع و عشرين یا سنه ثمان و عشرين انتقال نمود و عروه بن الزبیر  
 یکی از فقهای کثیر الحدیث و الفتوی است و از ثقات و متورعین بود سنه اربع و عشرين انتقال کرد قاسم بن محمد بن  
 ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یکی از ثقات فقهی مدینه و از متورعین تابعین است سنه احدی و مائة انتقال نمود و عروه بنت  
 عبد الرحمن الانصاری در تربیت حضرت عائشه بوده است و صاحب فقه و حدیث و از وی پرسید ابو الرجال محمد بن عبد الرحمن  
 روایت کرده است سنه ثلث و مائة انتقال نمود و یحیی بن سعید بن قیس الانصاری القاضی ثقة ثبت است امام مالک است  
 بسیار روایت کرده است مرفوع و موقوف سه اربعم و اربعین و مائة متوفی شد هشتم بن عروه بن الزبیر فقهی است  
 اکثر روایت او از والد او است مرفوع و موقوفه حسن بن اربعین و مائة یا سنه اربعین متوفی شد و عمر شاد و صحبت  
 سالکی عبد الرحمن بن القاسم ثقة جلیل است ابن عیینه گفت کان افضل من حانده سنه ثمان و عشرين و مائة متوفی شد ابو هریره

وقد افضی الحال فی بعض  
 المواضع ان افرق الحکمة  
 فی باین و اجمیر  
 و انک شطه المتعب  
 عند الهام و فی بعض  
 بن الزکری حدیثی  
 مایه فای کاف  
 ۱۶  
 فیهما و اوشست  
 فی موضع و قلت فی موضع  
 الاخر قال مالک باسناده  
 کن و لنا و قال استوعبت  
 احادیث البوط و اناره  
 فی هذه السنه و ما کان  
 من قوله من السنه  
 کن او کان استیجابا

و نسبت به اهل نقل مختلفه اند بسیارترین صحابه است در روایه حدیث و اسانید صحیح که بسیار احادیث او را پس میاید است و گویند که بسیار است  
در زینت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از آن با زمان هم سعادت صحبت بود در سفر و حضر شده نگاه و محبت متوفی شد  
و در این نیز گفته اند که او هشتاد و هشت سال رسید بن المصعب قریشی مخزومی رسید تا بمصعب است و جامع در فقه و حدیث  
و زهد و عبادت و روح علم ناس بود بحديث ابی هریره و قضایای عمر سنه ثلث و تسعين متوفی شد ابو سلمه بن عبد الرحمن  
بن عوف یکی از فقههای مدینه است و از ثقات و مفتین است سنه اربع و تسعين متوفی شد ابراهیم نام وی عبد الرحمن بن  
بر فرست ثقه ثبت است از جمله علم در مدینه منوره اکثر روایه او از ابو هریره است سنه سبع عشره و مائه متوفی شد از آن  
نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سنه ثلثین و مائه متوفی شد ابو صالح سخا نام او زکوان است  
ثقه ثبت است جلبت کرد زیت را بکوفه ازین جهت زیات و سخا گویند سنه اهدی و مائه متوفی شد سهیل بن ابی صالح  
صدوق است در آخر عمر حفظ او متغیر شده بود از جهت بخاری بخیر مقرون بغیر او یا معلوم روایتی کند نمی توانی  
بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صدوق است سنه ثلثین و مائه انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است  
سنه مائه انتقال کرد از موالی بود نزدیک مقبره مدینه ساکن میشد از جهت مقبری گویند سعید بن ابی سعید از مشایخ اهل  
مدینه است و ثقات ایشان در آخر عمر اخلاط پیدا کرد و او را قبل از اخلاط روایت کرده اند سنه ثلث و عشرین و مائه انتقال  
نموده انس بن مالک انصاری از مكثرین در روایه است ده سال بود که سعادت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
اختیار کرد و ده سال بر خدمت معتمد و بیست سال بود که واقعه فاکه آنجناب علیه الصلوٰة و السلام پیش آمد مؤثر  
عنايات بسبب شده بود و بعد از در حق وی مستجاب گشته در نمود و نه سالگی متوفی شد و بسبب طول عمر صفار  
تا بعین نیز از وی روایت کرده است بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قال الواقدي <sup>كان</sup>  
مالک یقدم علیه احد مالک برومی مقدم نمیکرد و چکس را سینه اربع و ثلثین و مائه متوفی شد جریمه بن ابی عبد الرحمن  
المعروف بمقیه الرامی یکی از فقههای مدینه است حوض در مسائل سلف و استنباط برومی غالب بود  
ازین جهت او را بر آنست نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تا بمصعب کثیری الحدیث است  
سنه ثمان و اربعین و مائه در گذشته قال الاصبغی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا المیدین  
عبت و بعد بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حسنم الانصاری المبدنی القاضی ثقه است  
سنه خمس و ثلثین و مائه برفت ابو سعید الخدری سعد بن مالک بعد از اخذ در جمع مشاهد  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کرد سنه ثلث و اربع و تسعين

متوفی شد عمرو بن عیسی بن عماره المازنی ثقه است بعد ثلثین<sup>۱۳</sup> و مائة برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی سعصقة  
الانصاری المازنی ثقه است از اهل مدینه سهل بن سعد الساعدی زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم پانزده سال بود  
وهو اخو من الصغیر فی المدینه سنه احد<sup>۱۱</sup> و تسعین متوفی شد ابو حازم سلمه بن دینار ثقه عابد است از سهل بن سعد  
روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری سلمی الفتحین صحابی ابن صحابی در نوزده غزوه جنگ  
آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم حاضر شد در سن نود و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزبیر المسکلی محمد بن سعید بن  
بفتح تار شفاة و سکون دال جمله ضم اموی الاسبین صدوق است سنه ثلث و عشرين و مائة برفت از دنیا بسبب  
در دست بخاری از وی روایت کرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ملقب است بزین العابدین  
سیادت و عبادت و فقاہت جمیع کرده بود قال الزبیری ما رأیت قریشیا افضل منه سنه ثلث و تسعین برفت  
از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقر مثل پدر بزرگوار شرف سیادت و علم همبر کرده بود از جابر و از پدر خود  
روایت کند سنه صد و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است  
امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان و اربعین و مائة برفت از دنیا و تب بن کیسان مولی قریش از ثقات  
مدینه سنه سبع و عشرين و مائة برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل سنه ثلث و مائة برفت عن بصری یکی از فقهای  
تابعین است و مناقب او شهر از آن است که احتیاج بیان داشته باشد سنه ست و عشرين و مائة برفت از دنیا ابوب  
بن ابی تمیمه کیسان استخیمانی بفتح سین المہذب بعد ما بر حجة ثم فثاة ثم تخانیة و بعد الالف نون نسبت است به علی  
ثقه است از کبار فقهای عباد سنه احدی و ثلثین و مائة برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی المہذب ثقه است  
خمس و ثلثین و مائة برفت عبد الکریم بن ابی المنار قاضی بضم سیم و بخار سجمه جزری الاصل بنزیل مکه ثقه است سنه ست و عشرين  
و مائة برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن الحنفیة عالم ثقه است عابد حسن سپران وی اند زهری اینان را  
قرین یکدیگر می آرد عبد الله بن عبد الله بن عتبہ بن مسعود فقیه ثقه است از اهل مدینه کثیر الروایة از ابن عباس سنه اربع  
تسعين برفت عطاء بن یسار فاضل حصار و عطاء بن عتبہ بن مسعود فقیه ثقه است از اهل مدینه کثیر الروایة از ابن عباس سنه اربع  
ثقه است مالک در تعظیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائة برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زبیره ثقه عابد است سلم  
ابن انصر مولی عمر بن عبد الله القریشی ثقه است سنه ست و عشرين و مائة برفت داؤد بن الحسین ثقه است  
خمس و ثلثین و مائة برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود تمیمی بود که عروه پرورش داد او را ثقه است سنه سی و چند و مائة  
برفت علقم بن ابی علقمہ بلال مولی عایشه ثقه است سنه سی و چند و مائة برفت محمد بن زید الدلی بکسر الهمزة و بار حاء

بروایه محمد بن یحیی بن یحیی  
بفتح مانی اللطایر و مائة  
محمد بن یحیی الصمیمی  
و در سنه سی و چند و مائة  
بفتح مانی اللطایر و مائة  
الشیخ محمد بن یحیی بن یحیی  
الکلی المالکی فاضل و فقیه  
من اوله الی آخره و تحقیق  
بجمیع مکتب تالیفات  
الشیخ حسن بن علی الجعفی

ثلثه سنه ثمان و عشرين مائة برفت محمد بن عمرو بن حنبله الديرى الميلى ميهما ساكنه ثلثه سنه موسى بن عبيدة بن ابى  
 عياش تجانينيه و محبة مولى آل الزبير در معازى امام است سنه احدى و اربعين و مائة برفت و از طبقه شيخ شيعى بن سعيد  
 محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمى است ثلثه سنه او و بعضى حديث است كه بان تنفرد است سنه عشرين و مائة برفت  
 بايد دانست كه استلال بحديث حضرت صلى الله عليه وآله وسلم چه رسد چه مرسل و موقوف حضرت عمر و عمل عبدالسند بن عمر  
 اخذ بقاوى صحابه تابعين بدينه خصوصاً كه جمعى مجتمع شده باشند اصل ندرست است پس مالك با اعتبار اصل خود محتاج  
 آن نيت كه مرسل اسنادى بيان كند يا موقوف عمر و عمل عبدالسند بن عمر را نپذيرد بيان نبايد ليكن چون موافقت عجم  
 محدثين كه قابل بفرق اند در ميان مسند و مرسل منظور است مى بايد كه وصل مرسل بيان كنم بصناعت اعتبار شود  
 و همچنين ماخذ اقوال صحابه از امارات كتاب سنت يا قياس بر منصوص كتاب سنت و اين بصناعت شرعية تخصا رتبع كتاب  
 سنت با لطافت ذهن حاصل شود و آنچه خداى تعالى فرمود در دين باب خواهى و بيد در شرح انشا الله تعالى بايد دانست كه  
 فرق است در ميان محدث و مجتهد پس منصب محدث روايت حديث است و تميز تحريف از غير آن و شرح نوبت  
 دلالة عبارت كه با اعتبار لغت بوده باشد و معرفت بهما را الرجال جرحاً و تعديلاً و ضبطاً المشكك و حكم بصحت و ضعف  
 و اعتبار و شواهد را در دين و حكم با استفاضه يا غايبت كردن و بهم التسمية نمودن و مانند آن و چون محدث اينجا رسيد  
 بپاوه حفظ و ضبط و اتقان ترقى نمود و منصب مجتهد قيد الفاظ و اوده است كه شتابه دران واقع شود و تعيين  
 ركن و شرط و ادب هر چيزى و تعيين نذب يا وجوب و صيغ و ادم بر امر و تعيين كراهية يا حرمت و صيغ و ادم بر منع  
 و علت هر حكمى دليل آن اطلاق و تعييد حكم بر حسب آن و معرفت قيود اتفان و احترازي دران و استخراج قاعده  
 جامعاً لانه نظر آن اطلاق و تعييد و احتراز و اتفاق و بر آوردن اقوال مخرب و نقل كردن آن از بابى سبابى و تميز  
 مسائلى كه واقع شوند بر احكام مذكوره بدرج فى العموم باقتضاد آيات و قياس الترام و مانند آن و اگر اوله متخالفه جمع  
 شوند فيصل كند ميان آنها بتطبيق و جمع يا نسخ يكى يا ترجيح يكى و چون عالم اين امور را احاطه كرد و از اول احكام  
 تا آخر آن بنظر مجتهدانه شرح فرمود مجتهد مطلق شد در دين و فتوى او صحيح شد و تقليد از اوى برخاست اگر چه درين  
 صنعت اعتماد بر كسى داشته باشد و بشاگردى كسى يا شيخ كتاب او حاصل نموده باشد و فقير را اين معنى برتبع ام كه مصنف  
 شافعى است در دل بركت آمد و درين باب از شرح اسنيزه موعود تمام يافته شد و كتب فقهاء فقيهان را مانده كردند  
 بهر تقدير هر چند استادى ظاهر درين تفهيمش منت بر من نهاده است اما اين كتب با مدغمى در خاطر شاخ و برگ آوزد  
 ذلك تقدير العزيز العليم و چون اين صناعات در زمان ما غايب تمام دارد لا بد است از آنكه در مبدى كلام آيا

و الشيخ عبداللبن سالم  
 الكنى الاخيرنا الشيخ عليه  
 الغرض بما عا من لفظ الشيخ  
 في آية جمع على التفسير  
 من اجل المزاج  
 الشيخ احمد بن خليل  
 في آية جمع على التفسير  
 بما عا من لفظ الشيخ  
 عبدالحق بن محمد السنا

مخرج آن کرده شود اما تخدیدا الفاظ پس بنای آن چهار چیز است قسمت مثال تجرید مفهوم و متع دلائل شرعی اما  
 قسمت پس عبارت است از اخذ اعم از شئی شامل اول و نظایر او را و نمودن آنچه مندرج اند در آن و تقطن بوجوب  
 در میان شئی مطلوب و هر نظیر او و هر فرق را قیدی نهان که اعم بمنزله صحن باشد و قیود بمنزله فصل و مثال عبارت  
 از استحضار جزئیاتی است که در استعمالات لغت بران الخلاق کنند بقدر طاقت و تجرید مفهوم عبارت است از تقطع  
 لازم وجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق علم بآن باز آید را بر سر کردن و از استحضار اطلاعات بجهت  
 زدن و متع دلائل شرعی به متع حکم شرع است بوجوب حکم نزدیک بعضی قیود و بعضی پس اینهمه امور را باید ملاحظه  
 کردن و بجدی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بران حد اداره فرمودن مثال قسمت خروج از وطن گاهی تفرج  
 بسیار است و گاهی میان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که  
 تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهولت رجوع و این معنی در سفر نیست و در میان و سفر فرق عدم تعیین  
 و تعیین آنست و مثال مثال جده تا یک سفر است و عسکان تا یک و ذات انصب تا دینه سفر است و علی بنده القیاس  
 و مثال تجرید مفهوم خفت ملبوس است در ارجل نه از ثوب بلکه از ادیم و مانند آن و بودن فوق العجین یا الی الکر  
 اثری نمی کند زیرا که محل فرض غسل بجهت است پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال مافوق و

۲۰

مثال متع دلائل شرع متع حج جمع است در میان عمره و حج و شهر حج لقوله تعالی فمن تمتع بالعمرة الى الحج و  
 بودن ناسکانه اهل آفاق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهلا حاضرا المسجد الحرام و الله اعلم بالصواب  
 اما تعیین رکون و شرط پس بنای آن متع نصوص و اشارات شرع است و استقرار مواضعیکه در شرع آن ا  
 بان شئی مسمی کنند و تغیش اجزا و شروط آن و تجرید آن مفهوم که در ذهن گنجد از آنچه بحسب عاده بان  
 بوجه و دلائلی که میسر آید اما متع نصوص و اشارات شرع پس مثال آن لا صلوا صلن لم یقر بفلاحة الكتاب

و تجریدها التکبیر و تحلیها التسلیم و ارجع فصل فانک لم تصل ثم قال اذا تمت الى الصلوة الخ لا تقبل صلوة  
 احدکم حتی یتوضاء و عماما فانی دخلت ما ظاهرا بلین و اما استقرار پس آنست که اند خارج و حکم شرع افراد و خصوصاً  
 و شیخ بر بنید و از آنچه قدریکه متفق علیه است بر کشند و آنچه بحسب عاده بلین لاحق شده است نیز نمایند بدلیل آن مثلاً در آن  
 آنحضرت صلعم شفق و شبری نبود و عقل مملکت میکند که این خارج است از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد و حکم  
 خروج است از وطن آنحضرت صلعم مدینه چهار رکعت گذارند و در ذی الحلیفه در رکعت خصوصاً در سوره بقره و در نماز که خروج است از وطن  
 و نظیر استقرار تجرید در امور عروقه آنست که گوی در عرب میزدند و نام او در میان آنها می شنید پس میفهمند که نام است و آثارش



واجب نیست و قول حضرت لقمن و ابن عمر و عباده بن ایهام است که وتر واجب نیست و اما حال مقصد که تکمیل طاعت است  
 یا شد ندیده اشم یا وقار و حسن سمت بیخ مو که باشد یا داخل است در رکن ازارکان اسلام یا المثنی از کبیر پس مو که  
 باشد و اما اقوال مخبر پس اثبات حکم است در نظیر مسئله مثلا چون دیدم که شارع تحریمی را در توجیه تقبیه معتبر داشته است  
 قول مخبر از ان در باب اشتباه ادانی ما رطابا هر یا غیر طاهر و شستباه شتاب طاهره یا غیر طاهره و همچنین در جمیع شروط  
 صلوة کشیده بردیم و تفریم است که مسئله وارد شود که بعینه آنرا در اصول منسوب خود یعنی یا بریم پس اگر نظیر آن مسئله  
 مصرح یافتیم حکم آن منتخب گردانیدیم و اگر عمومی یافتیم در آن عموم درج نمودیم و بلازم است و منافات امور مصرحیه  
 که فتمیم یا با ما واقفنا و مخوفیم کردیم فخر مثل جنم حرمت ضرب از لا تقل لجان واقفنا مانند آنکه عفت و لغت برین  
 ملک دلالت میکند و صلیت بر طهرت و ایما دلالت مفهوم دستننا و غایه و عدد و شرط و وصف است و این حاش  
 نیاده از انت که تفصیل آن در مقدمه گنجایش کند لکن ما لا یدرک کل لا یتوک کل کار بسته ایم و نهیم  
 مقدمات اجتهاد و دستننا است که در جزم با مورد شرعیه بجای آید نه بدل در آنکه علم شرح نیست بلکه علماء دنیا آنرا بر  
 رواج بازار خود اختراع کردند و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من أحدث من أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد  
 باید و انت که این فقیر کتاب مو طار وایت کرده است از شیخ ابوطاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلمی مسید عمر بن محمد  
 ابن بنت شیخ عبدالمد بن سالم البصری ثم الملکی بسبع بعض و اجازة باقی بعد از ان بر شیخ و قد الله المغزی الملکی  
 المولدا المنشأ به آن خواند و اینجا بر همین سناد اخیر کتافی کند که سلسل است بسبع جمیع والله یعلم الخ و شوی

جنا عم والذی عبد الله  
 بن یحیی سماعا قال خبرنا  
 والذی یحیی بن یحیی  
 البیہقی المصنف و کتبا  
 عن امامنا اسی  
 ۲۲  
 الحق مالک بن انس  
 الا ابو انا ثلثة من ائمتنا  
 فمن زیاد بن عبدالرحمن  
 عن الامام مالک بن انس  
 رحمه الله نقله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و علی فضل المعول فی جمیع الحالات و صلے الله علی خیر خلقه  
 و آله و صحبه جمیعین اما بعد فبقول الفقیر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو بولی الله بن عبد الرحیم  
 الدهلوی طنا القمرا نسبا عفا الله عنه و الحق بسلفه الصالحین اخبارنا بحمیم ما فی للوطار و ایتیحیی  
 بن یحیی المصنفی الا نذاسی رحمة الله تعالی و اسعته الشیخ محمد و قد الله الملکی الماکلی قراءه منی علی من  
 الی اخره بحق سماعه لجمیع علی شیخ الحوم الملکی الشیخ حسن بن علی العجمی الشیخ عبد الله بن سالم البصری  
 الملکی قال قالوا اخبارنا الشیخ صلیه للقر سماعا من لفظه فی المسجد الحرام بقراءته لجمیع علی الشیخ سلطان احمد  
 المزیقی بقراءته لجمیع علی الشیخ احمد بن خلیل بقراءته لجمیع علی الشیخ العنطی سماعا لجمیع علی الشرف عبد الحق بن محمد



طه عبد الله بن محمد بن ابي الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب بن محمد بن جابر الواسطي  
عن ابي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبي سماعا عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجي القشيري  
سماعا عن ابي عبد الله محمد بن قريح مولى بن الطلاع سماعا عن ابي هارون بن عبد الله بن مغيث  
الصفار سماعا عن ابي عيسى محمد بن عبد الله سماعا قال اخبرنا عم والدي عبد الله بن يحيى سماعا قال  
اخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصموي سماعا عن امام دار الهجرة مالك بن انس سماعا الا ابو ابا  
ثلاثا من اخر الاعتكاف فعن زياد بن عبد الرحمن عن امام مالك بن انس رحمه الله تعالى

## كتاب الصلوة

**باب الصلوة الخمس احاد اركان الاسلام ولا يجزئ على المكف من الصلوة شئ غير الخمس كذلك الصوم**  
ولا يجزئ منه شئ غير رمضان وكذلك الزكوة نماز ما يخرج كذا في اركان اسلام است و واجب من شود بر مكلف  
از قسم نماز خيري بخير اين پنج نماز و جميع بجاي ظهر است پس داخل باشد در نماز ما يخرج كذا في اركان اسلام است  
و واجب من شود بر مكلف از قسم روزه خيري غير رمضان و محنين زكوة مالك عن ابي سهيل بن مالك عن

انه سمع طلحة بن عبد الله يقول جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد فاشترى الراس بسبع  
دوي صوته ولا نفقة ما يقول حتى دني من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الاسلام فقال رسول

صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة قال بل على غيرهن قال لا الا ان تطوع قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم وصيام شهر رمضان فقال هل على غيرهن قال لا الا ان تطوع قال وذكور رسول الله صلى الله عليه وسلم

الزكوة فقال هل على غيرهن قال لا الا ان تطوع قال فادبر الرجل وهو يقول والله لا ازيد على هذا ولا  
انقص منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افلم ان صدق طوطي كنت ادري سبوتى اخبرت صلى الله عليه وسلم

اهل نجد برشان سر شنیده میشد آواز من غیر مفهوم و تمجید و منی شد چیزی یک میگفت تا آنکه زد یک آمد از رسول الله  
صلى الله عليه وسلم پس ناگاه وی سوال می کرد از اسلام پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم یکی از اركان اسلام پنج نماز

است در روز و شب گفت آيا بر من واجب است غير اين پنج نماز فرمودند نه لكن ترا ميرسد كه تفعل كذا في قول رسول الله  
صلى الله عليه وسلم و ديگر از اركان اسلام روزه گرفتن ماه رمضان است گفت آيا بر من واجب است غير رمضان

فرمودند لكن ترا ميرسد كه تفعل كذا في قول رسول الله صلى الله عليه وسلم زكوة را پس گفت آيا بر من واجب است  
غير اين فرمودند لكن ترا ميرسد كه تفعل كذا في قول رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت طوطي كه ترا ميرسد  
غير اين فرمودند لكن ترا ميرسد كه تفعل كذا في قول رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت طوطي كه ترا ميرسد

قلت هذا الحديث دليل على  
صلوة الورد و صلوة العيل  
و عليه الشافعي و وافقه ابو يوسف  
و علي في الورد هو ظاهر كلام  
محمد في العيل حيث قال  
انما اجتمع عيدان قال اولي  
سنة و عيدان حيفا و جيتان  
وقوله فان صدق معناه  
انه لا يفعله بترك غير  
الفكر ضرب



نیت در صل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عمل بدون قصد نیتی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون امر حلی است  
 شرح بتصریح ایجاب آن فرموده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که ریاء و شرک عاده در آن  
 نباشد باز تنقیح این قول کنیم که عمل کردن برای خداستغالی صیبت البینه معنی آن نیت که خداستغالی را نفس حلی  
 شود بلکه تا حاصل شود قرب او بجهت امثال امر او یا بجهت تحصیل موعودی که خداستغالی بر آن عمل مقرر فرموده است  
 از درجات جنه و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است یا استباحه عتقه  
 که مشروط است بآن مثل صلوة و طواف و مس صحف که لازم امثال امر الهی است یا ادای فرض که تفصیل  
 است امثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت بکفرت حق ضروری است بپروچی ازین وجوه که باشد  
 و اگر نیت کرد یکی ازین وجوه و نیت کرد بآن تبرر صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است اگر  
 فصلی بوده باشد و به اقول مسئله حدیثی نزد یک جمهور رساله ما بر عضو است بوجهی که تقاطر پیدا  
 زیرا که ریش و عنق و مسح همه داخل اند در ملاقات کنائیدن ما بر بعضو و فرق در غسل و مسح با رساله ما است  
 و در ریش و غسل بتقاطع جمعی دکت ادعای قید معتبر دانند و صناعه تجرید مفهوم آنرا از هم پیاپی اندر  
 دکتی که در غسل الشوب میفهمند و وضو متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و در غسل و الا باین سهولت  
 و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عائشه آمده است فاغسل علی جلده الباء مسئله حدیث  
 طولاً باین منابت شعر الراس غالباً و اسفل الذقن و باین اذین عرضاً و سپس آنست که راس  
 و وجه و اذین و ماتحت انهم هر یکی عضوی است مباین عضو دیگر اگر چه هر عضو ازین اعضا مشغول  
 بر اعضای بسیار و مطلقاً اگر لجه او خفیف است غسل بشره فرض است و اگر کثیف است واجب شود  
 غسل ظاهر بریه و چون ابی یوسف بیاصل معتز صحن بین الاذن و الشعر خارج است از حد وجه قلت  
 هو الظاهر فی احب اللمحة الکشفة و قید غالباً برای اخراج صلح است و الله اعلم مسئله  
 غسل بدین تا مرتفعین نسر من است بامعنی که مرتفعین داخل حکم غسل باشد و همچنین است حال  
 دیگر همین اجماع جمهور است و ظاهراً لفظ شاد به آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد  
 تغریب کردند که نسر من است غسل با بقیه مسئله اگر کسی گوید که یک دست و یک پا  
 شستن نسر من است و شستن دست و پا و دیگر واجب زیرا که معتاد است بجمع

۲۵

غسل بر شستن  
 دست و پا  
 واجب است

جمع معتاداً واحد و واحد و احد لغتاً صناعی کند

قول شافعی اقری باید

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسامی مسح است بشره اس یا شکر که  
متصل است یعنی آنکه مترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر طبعی که مسح  
بر آن جاری است و مالک مسح تمام سر را فرض گرفته است و نظر بر مسامس کرده و خفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع را  
تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی مینماید و مسح بیده الحایط نفهیدن استعیاب عارضه شاد است بلکه  
و قول خفیان مدخول است که ثلاث اصابع تقدیر است بجز آنکه کتبی هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم اس و لفظ ناصیه که در  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده دلالت بر ربع را سبب میکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز اقل نیست و حکایتی در  
آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول است بحد صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عامه باطلاق خود یا خاص  
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد مسئله وظیفه جلیین غسل است هیچ چنانکه شیعه میگویند  
بدلیل آنکه در ضو امر کثیره الوقوع است بر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکنند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و این  
فعل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل جلیین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از  
تابعین و هکذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور الحار ضرورت و در آیه و اد جملک نصب جبر  
خوانده اند در صورت نصب ظاهر است در صورت جرمی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب یوم الیم  
جبر نصب خرب جمعی دیگر گفته اند که مسح فی کلام العرب یکون غسلًا و یکون مسحًا و فی مواهب الرحمن لوضوءه  
غسل شقوق رجلیه اجوی الماء علی ظاهر الداء قلت و بما قولی مسئله ان کتم جنبًا فاطهره و امر بوط  
با قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطی غسل صحته نماز را ازین آیه فهمیدند  
مسئله باوه جنب لاله بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب یعنی جامع اطلاق کرد و در جمیع  
گفتا ند کرد و قریب الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند از جنبت جنب گفتند و غسل جنبه شریعتیه قدیمه است که مله  
ابلهایی بر آن جاری شد حال آنکه در حد جامع مانع جماع سخن با یگفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد  
مسئله کسیکه قتل شد نیز در حکم جامع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون قتل را خواستیم که منع کنیم قید نوم بخورد  
زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قتل گفتند و الا نوم ناقص غسل نیست و شرطیه نوم حله غسل را  
نیز معقول یعنی نه پس شافعی خروج منی اعد ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاد میکند و حد منی نندی  
و فارق در آنها چیست بیشتر خواهد آمد و اگر منی از مخرج غیر مقاد بر آید مثل صلبت فیضان تفریم کرده اند و جوب غسل را  
و نزدیک فقیر بعید مینماید و این بحث در تفریح اکل شرب و عمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تفریحها گفته اند که از

در خلق است بلکه نظر آن می نماید که شارع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادانان وقوع را علت شناخته و اگر  
اصل تنقیح تسلیم کنیم این تقریرها را گنجايش تسليم نيمت مسئله اطباء مبالغه است در مهارت و مراد از ان اساله آنست  
بر جمیع بدن با جمیع و جمعی متک کرده اند بان در وجوب مضغه و استنشاق در غسل دون الوضوء و آن ضعیف است  
زیرا که معنی مبالغه در استیجاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضغه و استنشاق مسئله  
و ان گفته مرضی او علی سفر متعلق است با قبل بقیه اراده نماز کنید و از وضوء غسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز  
تیمم مسئله نخست بیان سباب عدول از وضوء غسل تیمم میفرماید و ان گفته مرضی مرضی جمیع مرضی است مانند  
جریم و جرمی در تعیین در عرف کسی است که مرضی که در عرف از ان حسابی بردارند داشته باشند مثل خدشه و شره و  
انشقاق رجل و مانند آن و درین را بجز انقدر تشخیص نتران کرد و از اقتصانای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص  
مرضی مرضی است این احصا لغته می بود مخصوص بجهت نیست پس در حاضر بحث افتاد و شافعی گفتند مرضی بخلاف معنی استعمال علی منفعة  
و کذا بطور البرادشین الفاحش فی خصوص طهارت و خفیان گفتند تیمم مرضی خاف شده المرض و بطور البراستحسانا لمجمومی از ان جمله و ظاهر  
آنست که ضرر نیز حاله بر عرف است مسئله او علی سفر سفر که در قصر صلوة و افطار صوم معتبر است ایاد تیمم شرط است یا نیست بر از احادیث آثار  
که در سفر تصویر تقریرین است بوم و جدان مار چنانکه ذکر سفر در مسئله این معنی آیه نیز همانست زیرا که ظلم تجد و اما شرار است  
بانکه در حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بله و خارج آن برابرست فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در  
نادانان وقوع است فقیر گوید و این فوق نزدیک معان فکر مدخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان مار با سفر  
یا عدم وجدان مار فقط و عدم وجدان مار با بودن خارج بلد امر است که علیته آن از قرآن در سنت مفهوم نمیشود و چون  
لازم شد که علت عدم وجدان مار باشد نذرة وقوع و کثرة وقوع فرق نمیدهد چنانکه چون علت ربوا متحقق شد هیچ گندم با  
نسبه بوجهیکه گندم از زیاد از جو بگیرد و آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جو زیاد باشد و آن از حوادث  
کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیله الوقوع مثل سیر یک  
میل در وقت شب در محله در فایه رفاهیه مانع علیته او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه  
ناورد و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری نذرة وقوع را در شرع و عیبه علت و سباب نزدیک شارع اثری است همانا محلی عدم  
اقتصانای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً لمتنهای مسئله او جاء احدکم من الغایط فامسح  
بیان سباب و وجوب تیمم میفرماید نزدیک از وضوء و وجود سباب عدول از وضوء و غسل تیمم غایط زمین نرم است  
و مراد اینجاست قضای حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصیریم این الفاظ نکرده بود

عدول فرمود بکنایه و ریح طویق است باین دو باجماع مهت و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام فیه شد که این چیز با سبب  
 یا غسل بوده است و بضرورت عدول کرده شد به تیمم و خدا متعالی جمع کرد در میان موجب وضو و موجب غسل تبریک  
 وضو و غسل پس مجنی از غایط و آنچه طویق با دست ناقص وضو است و ناقص تیمم نیز در آن اجماع منعقد شده است مسئله  
 سوق کلام ظاهر شد که ارتضاع سبب ضروری که در خص تیمم است قبل از ادای صلوٰة تجدید طهاره بر وضو و غسل واجب میکند  
 و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهد فیه است مسئله اول استم النار ملامت در اصل معنی دست راست  
 است بایک گیر و استعمال غالب در جماع دارد و از آن کنایه کرده میشود پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند بر دست <sup>دست</sup> <sub>دست</sub> <sup>دست</sup>  
 بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس ناقص وضو و از نزد نزدیک ایشان آیه از نیابت تیمم و غسل ساکت باشد پس سبب  
 ایشان همین بود و عبداللہ بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالت نقض لمس بر وضو ساکت باشد  
 و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل و ندیب بن عباس همین بود و ابن عمر ندیبی دیگر داشت که بر نیابت تیمم از غسل و نقض  
 از لمس مرآة برد و قائل بود گو یا لمس را هم از جماع و مس داشته است پس خدا متعالی لمس را موجب تیمم ساخت بان معنی که اگر  
 بر صلوٰة جماع متحقق شود نایب غسل خواهد بود و اگر در صلوٰة لمس متحقق گردد نایب وضو خواهد بود و این توجیه دخول است  
 بعد صحت جمع بین الحقیقة و المجاز و بین معنی المشترك ممکن است که این عمرتسک کرده باشد با ثار حضرت عمر و ابن  
 مسعود دست رسانیدن و بحديث عمرو بن العاص و حمار و عمران در نیابت غسل از تیمم و چون صحابه مختلف شوند و خدا  
 و قول ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا مل در ماخذ بایکرو و از آن جهت باب ترجیح بایک شاد پس آنچه راجع مینماید  
 ملامت بر جماع است زیرا که نیابت تیمم از غسل ثابت شد و از کلام مجزبعید مینماید که اشاره کند بر نیابت از طهارت صغیر  
 و اجمال فرماید نیابت را از طهاره کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبل وضو نقل کرده  
 کرده اند هر چند دامان گشنگو در آن کشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه یعنی رفتن مسئله  
 ظم تجد ما را ظاهر است که مستلحق بفرستند زیرا که وجدان ما بر من مانع تیمم نیست و محتمل که مراد عدم قدره باشد  
 زیرا که وجدان مرعیین مانند لا وجدان است مسئله فقها را از تاثیر عدم وجدان ما در ترخص تیمم و از تاثیر ضرورت  
 موضفیم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب فقد آله است تا از دل و در شا یا عدم امکان حصول بلام از جهت عدم وسیع محل حجر  
 است و تضرر بسبب حرکت بسوی ما یا احتمال آن محقق است بر من همچنین مشغول بودن بواجب ضروری از غسل و غیرین مسئله  
 بعد از این مختلف است زیرا که در مسکن بنی آدم و معبر ایشان هیچ زمین نیست که آنجا آب یافته منی شود نزدیک باشد یا دور اگر چه  
 مرمله باشد لکن عدم وجدان ما در عرف جای طلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود و زیاد از آنچه

مسافران هر روز مقاساة میکنند پس عابرها را اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بجز تمام مسیر آید یا قافله بعد از آن رسد  
 میتوان گفت لم یجد ما و نازل تا جائیکه اهل قافله از آنجا آب می آید و خارج بلد تا جائیکه متعارف آب آوردن است از آنجا  
 واجد ما است و تخدیدیست تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در فاقه قلع است زیرا که نشتر بی جدید میشود مسئله  
 در عرف اطلاق کرده میشود بر ما مطلق و اگر مولی عبده خود را گوید که اصل ای کسی ما را با مطلق تمثل میشود ز معین مانند ما و در پس  
 در مطلق و معین سخن افتاد و شافعیان گفتند هو ما یقع علیه اسم المار بلا قید و التخییر مستغنی عنه که حضرتان تخییر المینح هلاق هم  
 المار لیس مطلق بخلاف التخییر الیسیر الذی لا ینح اطلاق الاسم و بخلاف التخییر مثل کث و طین و طحلب و حنفیان گفتند هو ابنا  
 علی اوصاف خلقتهم کما رسما و العیون و الابر و البحار و العذران و ان انتن بطول المکث او تخییر ما لا ینفک عنه کالتراب  
 اوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبه فقیل غلبه الاجزاء بحیث لا یسبیل و قیل اختلاف العنون لا ما  
 حصرت شجر او ثمر و قول اول مبنی است بر جاده قبیح لغت و نامکن باشد آنرا نتوان گذاشت مسئله اگر مطلق نیاید لازم  
 عدل تیمم اگر چه بنید یا لیس موجود باشد بعضی قرآن زیرا که بنید ما نیست معنی که تقریر کردیم مسئله از فحوا می آیت معلوم  
 میشود که چهار ت آب شرط صحت وضو غسل است زیرا که فرمود و ان کنده جنبا فاطمها و صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد  
 میگوید که غرض در وضو غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آبکی مخلوط باشد نجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت  
 آب شرط صحت وضو غسل شد مسئله ثالثا بیان صفت تیمم سفیر باید فقیه تیمم در اصل معنی قصد آمده است پس اگر بر روی  
 افتد و ترخ کند و بعد از آن نیت نماید یا نفع بوی رسد بعد از آن دست بمالده صحیح نباشد و جمعی از آن فهم کرده اند و جواب  
 در تیمم آن ضعیف است زیرا که نیت معتبر در شرح گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صید طیب است  
 نه از گردانیدن عمل قصد عمل از حال جدا نمیشود و خلاص باشد یا باه آن قصد امر ضروریست تکلیف شرع را بان حالت  
 نیست پس این استدلال خطا ظاهر است بلکه مستند و خوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه و ما امر و الا لیعبدا  
 مخلصین له الدین است مسئله صید اطیبا صید در لغت تراب گویند و آنچه زمین بغیر تحمل اودا میکند هم مطلق صید  
 بر زمین و نوره و سحاقه خذف و نفع و حجر و طیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد بودن تراب یا مل طهاره آن  
 مسئله فاسحوا بوجوهکم و ایدایکونه ظاهر آیه استیجاب وجه و دیدن است الا آنچه شاق باشد مانند  
 تحت لحيه الخنيفة و از سیاق آیه فهم کرده میشود که مسح دیدن تا مر فقیهین باید زیرا که در کلام عرب چون بچهار  
 قبور کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع مسح  
 میکند و ظاهر اول است مسئله منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس لکن نقل نکرد و مثل آنکه

دست بسبب بر تراب نهد و بسبب بر او از جائز نبود مسئله آیه از ضرورت و ضرورتان ساکت نقل تراب مسح باید خواه ضرورت باشد  
 خواه ضرورتان جمعی گفته اند که از فم بعد و سابق طلب مفهوم میگردد پس طلب برای هر تمیمی لازم باشد و فیه نظر زیرا که فم تمیمی  
 بر سبق غالب ای بعد و بعد آن لالت میکند خواه بطلب باشد خواه بانجا رسد و ق فخواه نوعی از اجتهاد و لازم است  
 این غالب ای است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تیمم طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لفظی است  
 زیرا که ضرورت است بمعنی آنکه مشروعیته آن نزدیک فم است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در اقامه صلوٰه  
 و غیر آن بشرح متانف پس عامل تیمم مطیع تر نیست از متوسنی بلکه هر یکی در رمضان خود مطیع است پس تفریعی که ضرورت  
 تیمم کرده اند با سبب محمل بحث است مانند لا یتیم لفر من قبل وقت فهد و تیمم لکل فرض و بیوی استبلح الصلوٰه  
 لادف الحدیث مسئله فایرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یؤید لیه صهاکم ولیتو نغده علیکم این آیه  
 اصل است در سج بر جبان و عصاب و درد و اینکه بر شقوق جل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند صحبت و در حکم  
 سلسل السبل و القلات الحج و الله علم **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضوء

عن سهیل بن ابی صهیم عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا توضاء العبد المسلم  
 او المؤمن فغسل وجهه خرجت من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعین من الماء او مع اخر قطر الماء او

هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماء او مع اخر قطر الماء حتی ینحدر  
 نقیما من الذنوب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مومن درین شک  
 را ویت پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و بچشمهای خویش یعنی هر گناهی که  
 حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حیلد بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب یا گفت کلامی دیگر هم معنی این  
 شک را ویت پس چون بشوید دو دست خود را بر آید از دو دست او هر گناهی که گرفته است او را دو دست او یعنی حاصل  
 است از گرفتن بدست بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب تا حدیکه بر می آید این بنده مومن صافی شده از  
 جمیع گناہان و در روایتی لغوی زیاده است که فاذا غسل وجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع اخر  
 قطر الماء یعنی پس چون شوید دو پای خود را بر آید هر گناهی که گرفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است  
 از شمی با آب یا آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا استعاره است برای حصول مغفرت نزدیک غسل عضو  
 نه آنکه خطائی محقیقه جسمی است که با مخلوط میشود و میرود و این را در قرآن و حدیث و کلام عرب نظائر بسیار است نیز باید  
 که اکثر طهارت تخفیف کرده اند این خطایا البصغار بلیل حدیث صحیح الصلوٰه الحسن الجمعة الی الجمعة در مصنفات کفای



ما اجتناب الكبار ودين حديث دومعنه فارديكي آنكه ما اجتناب الكبار خارج باشد مخرج است ثنا گويا مي فرمايد الا الكبار وديگر آنكه اين فضل کسی است که اجتناب کبار کرده باشد پس ترک کبیره را این فضل نیست آئین یعنی اخیر نزدیکتر است بآیت ان تجتنبوا کبارا ثم تنهون عنه نكفر عنکوسیدتکوالایة واین را مخصوص گفتن در باب مکفرات اقدس است و نزدیک میل اول کرده است الله علم **باب يجب الوضوء من المذک** واجب میشود وضو بسبب آید نسی للمذک

عن ابی النضر عن مولى عمر بن عبد الله عن سليمان بن يسار عن المقداد بن الاسود ان علي بن ابي طالب امره ان يسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل اذا دق من اهل فخرج منه الماء ما اذا عليه قال عليه

فان عندك ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وان استغيب ان اسأله قال المقداد فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال اذا وجد ذلك احدكم فليغضه فرج بالماء وليتوضأ وضوءه للصلاة المقداد بن الاسود

گفت که حضرت علی بن ابیطالب امر کرده که هر چه بر سر برای او از رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کردید چون نزدیک شود از آن یعنی قبله و معانقه کند بر آید از ذکر وی مذی چه چیز واجب شود بر این شخص یعنی غسل واجب شود یا وضو گفت حضرت علی بن نزدیک نیست دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم من شرم میدارم که این مسئله از حضرت پرسیم گفت مقداد پس سؤال کردم از آن حضرت علیه السلام حکم این شخص پس فرمود چون بیاید مذی را کسی از شما باید که بغشاند بر فرج خود آب او باید که

وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن زيد بن اسلم عن ابيان عمر بن الخطاب قال اني لاجده يصعد

مثل الخنزيرة فاذا وجد ذلك احدكم فليغسل ذكره وليتوضأ وضوءه للصلاة یعنی المقداد حضرت عمر گفت بر آینه می بزم که این چیز فرو می آید از من مانند دانه بلور پس اگر بیاید از کسی از شما پس باید که بشوید ذکر خود را و باید که وضو کند وضو خود برای نماز و در می داشت ازین اشاره مذی **مالک** عن زيد بن اسلم عن جندب مولى عبد الله بن

عياش المخزومي ان قال سألت عبد الله بن عمر عن اللذي فقال اذا وجدته فاحصل فرجك وتوضأ وضوءك للصلاة جذب گفت سوال کردم عبد الله بن عمر را از حکم مذی گفت چون بیای با از الشبوی فرج خود را و وضو کن

وضو خود برای نماز فلینضح بکب الصماء مسئله مذی لعنتم بریم اسکان ذال سحور بر لغت اصح و اشهر و غیر این نیز منقول است آن سفید قیق فرج که نزدیک شهوة بر می آید و در خروج آن شهوة و در فنی باشد و بعد از آن در حضور جولية تکسر فورتی

و گاهی احسان خروج آن نمی شود و در نمازی بسیار میباشد نسبت رجال مسئله حکم مذی عدم وجوب غسل آن باجماع و وجوب وضو بر آن خواهه گویم تنقیح اوجار واحد منکم من الغائط خروج من السبيلین است معناه باشد یا غیر معناه یا گویم مخصوص است معناه و در وضو مسئله حکم مذی و ستمی از دلیل مستأنف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که تنقیح

بغدادی بنزل الترتیبه بالبراه  
المهله قبل المعجزة المبرورة  
شبهة بها في الصفاء قال ان  
اهل العلم اذا خرج من احد  
الفرجين شئ  
سواء كان عينا او رجلا  
وسواء كان معتادا او غيبا  
معتادا لان اللذي غيبا  
معتادا

فصل في

تفصيل ما في النوى  
والجواب عن ما في النوى  
وهي ما لا تراها في النوى  
وقال النوى في النوى  
ان يكون معنى النوى  
البلغة في النوى  
عن القليل

٣٢

فصل في  
قال الشافعي في النوى  
الوضوء لا يؤمن  
معدته وقال ابو حنيفة  
لو ناسخ الله او قاسما  
او سجد الا وضوءه  
حتى يامض وضوءه  
او سجد ١٢

حل جمر بارفته است که در حدی می داخل بشود مسئله دیگر حکم ندی نضح فرج است و مراد از نضح اینجا غسل است بدلیل روایت دیگر  
 ذکره و قول عمر غنفل فرجک از فرج قدر یک مدی یعنی رسیده باشد و این ظاهر است پس اگر غیر فرج آلوده شود آنرا نیز میباید  
 و اگر بعضی فکر آلوده شود بعضی آخر اشستن لازم نیست مسئله غسل فرج بطریق واجب است پس استنجاء بجز ندی شروع بشود  
 یا بطریق استنجاء یا خارج بر حسب عادت بلاد اقومی نزدیک فیر اول است و اقتضای بر جگر و دستا داده است پس تنقیح آن  
 که شامل ندی در دستها باشد دل اذان و تعلق است **باب** میاروی عن الرخصة في ترك الوضوء من لئود بان یسأل  
 چیز دیگر روایت کرده شد از حضرت در ترک وضو بسبب خروج وودی **مسائل** عن یحیی بن سعید عن سعید بن مسیب  
 سئد و صل بسا له فقال انی لاجد اللبلل وانا اهل فانه روف فقال له سعید لو سأل علی فخذی ما انصرف حتی  
 صلوی یحیی بن سعید گفت شنیدم از سعید بن مسیب در آن حالیکه شخصی از وی سوال میکرد گفت سائل هر آینه من  
 میبایم تری را در حالیکه نماز میگذارم پس آیا باز گردم از نماز یعنی آیا ترک کنم نماز را و وضو مشغول شوم پس جواب او  
 سعید این المسیب این سائل را گفت اگر روان شود ویدی به روان من باز نگردم تا آنکه آنچه را سئد نماز خود **مسائل**  
 عن الصلت بن زبید ان قال سالت سلیمان بن یسار عن اللبلل اجده فقال انضم تحت ثوبك بالماء وانه عنده  
 صلت سوال کردم از سلیمان بن یسار حکم تری کنی یایم آنرا پس گفت بنفشان بر آنچه در زیر جامه است آب یعنی سفینان  
 بر فرج خود آب نغافل کن از آن تری متوجه گوید وضو بعد از نماز و بعد از خروج وودی یقیناً رخصت ترک وضو نداده  
 و مشک کرده اند بآنکه وضو متعین میشود از بیل بماقا و وودی نیز قطره است از بیل و بغوی تا وید کرده است این دو  
 حدیث را که مراد است که شک تاقض وضو نیست پس اگر سوسه بخاطرش رسد که تری باز سر ذکر بر آمده است بان التفتا  
 نکند و نماز خود را با خود سازد و تعبیر باین طور از جهت بهالغی است و از جهت تمسک به سائل یا باین وجه **باب** حجب  
 الوضوء علی من نام وضوءه لا علی من نام قاعدا و اجبت وضو بر کسیکه خواب کند بپوشد و واجب نیست بر کسیکه  
 خواب کرده نشسته مالک بسناد و ان تفسیر هذه الایة یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة الایة ان ذلك اذا قمتم من علیکم  
 یعنی التفسیر این آیه یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة الایة است که واجب وضو نابت میشود و وقتیکه بر خیزید از جایگاه  
 میار و نوم را یعنی مراد است که نوم ناقص وضو است **مسائل** عن زید بن اسلم عن ابی عمران عن ابی الخطاب  
 قال اذا نام احدکم وضوءه فلیتوضا حضرت عمر رضی الله عنه گفت چون خوابد هر کسی از شما بپوشد وضو نابت  
 وضو کند **مسائل** عن نام ان عمر کان ینام جالساً فی صیلة ولا یتوضا بعد من عمر خواب میرفت نشسته بازگذاشته  
 و وضو میکرد و ماخذ این دو اثر حدیث از عمر است از جمله حدیث ابی داؤد و المعینان و کما السید فمن نام فلیتوضا و سئد

حلقه دوبر اگر بینه و حدیث ابی داود و انما الوضوء علی من ناه مضطجعا و فی اسناده ضعف و حدیث مسلم و شافعی ابی داود  
 کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یظنوا ان الله فینا مشوقا حتی یحقق رؤسهم ثم یصلون و لا یتوضئون **مسئله**  
 چون عله نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کار السه پس غیر نوم مثل اغما و سکر نیز ناقض شد و تنقیح مسئله آنست که زوال  
 عقل ناقض وضو است مسئله تنقیح نوم قاعداً نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه مزیل باشد در میان مقعد  
 و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجعا آنست که تمکین مقعد نباشد هر حال تمکین بود بعد ازین و ذکر مضطجعا تنقیح  
 و تمهید بر سترهای عصاره و نزدیک اجنبیه رکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعداً در وقتیکه که بزوال تمکین بقصد حکم مضطجعا دارد  
 و جمعی تنقیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی اینها یدزیرا که حدیث فانه اذا مضطجعت سترت من مضطجعه  
 صریح است در علیه استرخاء و چون انظر و اشهر در بیات نوم ستر فاضطجعا و مستلماست از برابر روی کار آوردند  
 و حصراً بان متوجراً ساختند **باب** یجب الوضوء من مس الغریم واجب میشود وضو بسبب دست رسانیدن بغریم

**مسئله** عن عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم انه سمع عمر بن الزبیر یقول دخلت حلی مروان بن الحکم  
 فتذکرنا ما یکون منه الوضوء فقال مروان ومن مس الذکر الوضوء فاکره فما علمت ذلك فقال مروان بن الحکم

سم

انخبرنی بسنة بنت صفوان انها سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اذا مس احدکم ذکوره فلیتوضأ عورة  
 بن الزبیر گفت داخل شدم بر مروان بن الحکم پس بایکدیگر مذاکره کردیم در موجبات وضو پس مروان گفت از سن کر وضو  
 واجب میشود و عروه گفت من این را ندانم پس گفت مروان بن الحکم خبر و او را بسره بنت صفوان که وی شنید از  
 رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود چون دست رساند یکی از شما بذر خود پس بایکدیگر وضو کند **مسئله** عن

اسمعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص انه قال قلت لاسک الحنفی

حلی سعد بن ابی وقاص فاحتکلت فقال سعد لعلي مسسفت فکرت قال قلت فمسم قال

فم قوضاً فقمت فتوضأت ثم رجعت مصعب بسره حدیث ابی وقاص گفت من

نگاه میداشتم مصعب را بر سعد بن ابی وقاص مصعب بود دست میکردم و در وی نظر

می کردم تا در کل اشتباه بروی فتح کنم یعنی لقمه دهم پس درین اثنا رخا دیدم بدن خود را پس

گفتم شاید تو دست رسانیده بگر خود گفتم مصعب گفتم آری گفتم بر همین در وضو کن پس بر ستر

و وضو کردم پس باز آمدم پس مصعب گفت **مسئله** عن نافع بن عبدالله بن عمر بن ابی وقاص

احدکم ذکوره فلیتوضأ منی گفتم عبدالله بن عمر چون دست رساند کسی از شما بذر خود

پس باید که وضو کند **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابي انذكان يقول من مس ذكره فقد نجس عليه الوضوء  
 میگفت عروه هر که دست رسانید بجز خود پس واجب بر وی وضو **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله انه  
 قال رايت ابي عبد الله بن عمر بن نفيل ثم توضأ فقلت يا ابا عبد الله ما يجزيك الغسل من الوضوء فقال بل وكفى  
 احيانا امس ذكرى فأتوضأ قلت سالم بن عبد الله وديم پدر خود عبد الله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو بر خست  
 گفتیم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل بجای وضو گفت آری میکند و لکن در بعض اوقات دست میرسانم در آثار غسل  
 بجز خود پس وضو میکنم **مالک** عن نافع عن سالم بن عبد الله انه قال كنت مع عبد الله بن عمر في سفر  
 فوايت بعد ان طلعت الشمس توضأ ثم صلى قال فقلت لان هذه الصلوة ما كنت تصليها فقال اني  
 بعد ان توضأت لصلوة لهم ميسنت فوجع نسيت ان اتوضأ فتوضأت و عدت لصلوة  
 گفت سالم بودم باید زخو عبد الله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از آنکه آفتاب بر آمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت سالم  
 گفتیم او را این نماز است که تو میگذاری آنرا گفت بر آئینه من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بجز خود باز وضو  
 کردم که باز وضو نکنم پس حال وضو کردم و عود کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم مترجم گوید رضی الله عنه تعقب کرده اند که  
 جماعه مثل سفیان ثوری و محمد بن حسن مجدی حسن کطلق بن علی روایت کرده اند رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن  
 من فراه ترضار قال بل هو الا بضعه من جسده که فردی سوال کرد از رسول الله صلى الله عليه وسلم از حکم کسی که دست رسانید بجز  
 خود یا وضو کند گفت نیست ذکر الا قطع از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با تا حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس  
 حدیثه و ابودرداء و عمار و سعید بن اسیب حسن بصری که از مسن فرمودند وضو لازم نمیشد نزدیک ایشان و جواب او بخوبی ازین  
 تعقب بانکه حدیث بسره متأخرست زیرا که ابوهریره روایت کرده است و او متأخر الاسلام است طلق بن علی اول من  
 هجرت بخدمت آنحضرت آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مضموم  
 میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود و اول بر وجوب وضو پس  
 اینست که حدیث طلق نامح حدیث دیگر است و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جابر  
 میتوان کرد در باب ترک وضو همانست النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو همانست النار روایت کرده است و بر آن  
 عمل میکرد حال آنکه قدم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و سعید بن انعمان روایت کرد که در راه خیبر حضرت صلی الله علیه وسلم را  
 غرزدند و نماز گذارند و وضو نکردند پس صحیح است که حدیث ابوهریره را نسخ آن میکنند و همچنین نیست باتفاق و علی  
 که بسیار بود که ابوهریره را زنا کرده و در راه او روایت میکرد و همیشه از حدیث او میخواندند و در حدیث مرفوع من فرکت ایزولان

قلت قال الشافعي  
 الوضوء من مس الصحاب  
 و شرطه ان يمس يمينه  
 الكف او يلمس ارجله  
 الاصل في مس الصحاب  
 خيفة من الوقوع  
 لا يتقصر و اختبر بقوله  
 صلى الله عليه وسلم  
 هل هو الا بضعه منك

چنانچه استنجا و محبی از غائط است میشود غیر گوید میتواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص معام نیست بلکه بیان مصلحت است  
 پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین دو عار که وضو شرعی کثیر التوقع است  
 پس بعید نمیدانید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورات مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمعی بر نخصت  
 میل میکردند **باب الوضوء من قبله للمرأة وجسها** باب در بیان حکم وضو از قبله زن و دست رسانیدن مرد بزین

**مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابي عبد الله بن عثمان كان يقول قبله الرجل امرأته وجسها  
 بيده من الملاصقة فمن قبل امرأته او جسها بيده فعلية الوضوء بعد من عمره ميگفت که قبله کردن مرد زن خود را  
 و مس کردن او را بدست خود از ملاصقه است یعنی در قول خدا تعالی اولاً مستقر النساء و دخل است پس هر که قبله کند زن  
 خود را یا مس نماید او را بدست خود بروی وضو واجب میشود **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول من قبله

الرجل امرأته الوضوء بعد من عمره ميگفت از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم میشود **مالک** عن ابن شهاب  
 انه كان يقول من قبله الرجل امرأته الوضوء بعد من عمره ميگفت که از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم میشود و هر که  
 تعقب کردند بر مالک جمعی سجدت عوده عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل بعض نساء ثم خرج الى الصلاة ولم يتوضأ  
 قلت من هي الا انت فضحكت قبله کرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعض زنان خود را بعد از آن بر آمد نماز و وضو نکرد عوده  
 گفتم نیست آن زن مگر تو پس عائشه بخندید و جواب دادند ترمذی و غیر آن که سنن او این حدیث متصل نیست و تحقیق آنست که

منشار اختلاف درین مسئله اختلاف ایشانست در تفسیر قول تعالی اولاً مستقر النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند آنرا  
 بر دست رسانیدن بر نساء بغير جماع و برین تفصیل لازم آمد که لمس ناقص وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تمیم  
 عرض اساکت باشد پس نه سبب ایشان همین بود و عبدالله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت لغت  
 لمس وضو اساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تمیم از غسل پس نه سبب ابن عباس همین بود و ابن عمر نه سبب ثالث پیش گرفت  
 که لمس اعم است از جماع و مس پس خدا تعالی لمس را موجب تمیم ساخت با معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نایب غسل بود  
 و اگر در صورت مس متحقق گردد نایب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بر نیابت تمیم از غسل قائل بود بر لغت مس مرأة  
 و وضو را در آنچه در اینجا قول ابن عباس است که در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملاصقه مس از جماع کنایت آمده است و استدلال  
 دیگران باین آیه ناهض بر خصم است اما جارا الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ  
 ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تا عمل ماخذ باید کرد اما تجان بعضی بر بعضی ظاهر میشود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله نزد  
 ابن مسعود و بر اجماعی همین سبب گذشته است با وجود اتباع او ایشان را در سایر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح

قال الشافعي نقض ليس  
 الرجل المرأة وضوءها  
 وقال ابو حنيفة لمس المرأة  
 لا يوجب الوضوء وانما يوجب  
 صلى الله عليه وسلم  
 انه قبل ولعده يتوضأ  
 وفيه نظر بان المراد  
 بالملاصقة الجماع

قال الشيخ قال الشيخ قال الشيخ قال الشيخ قال الشيخ

یکتاویل آیه را برتاویل دیگر کنایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگردد و نه سبب جن بصری و سفیان  
 عدم نقص است **باب الوضوء من القتی** بیان حکم وضو بسبب **مالک** انه وای دبیعت بن ابی عبد الرحمن  
 یقلی حواد ماء وهو فی المسجد فلا ینصرف ولا یتوضأ حتی یصلی مالک یدریبیه بن عبد الرحمن که فی مسکن  
 آب را چند بار او در مسجد بود پس باز گشت بخانه خود و وضو میکرد تا آنکه نماز میگذارد یعنی باز نگشت تا وقتیکه نماز  
 گذارد و بعد از آن نماز رفت قال مجیحی سئل مالک عن رجل قلس طعاما أهل علیه الوضوء قال لیس علیه وضو  
 وایضا من ذلك ولیضل فاه گفت یمنی بن یحیی سوال کرده شد مالک شخصی که قتی کرد طعام را یا واجب شود  
 بروی وضو گفت نیست بروی وضو باید که مضمضه کند از قتی و بشوید و آن خود **باب الوضوء من الریح**  
 وایضا بیان حکم وضو از خونی که از بینی سیلان کند و از حجامت **مالک** انه بلغه ان عبدالله بن عباس  
 کان یضع فیخروج فیضل الدم حنه ثم یسج فیذی علی ما قد صلیه عبد الله بن عباس صاحب عاف میشد پس  
 از مسجد پس می شست خون را از خود باز رجوع می کرد و بنامی کرد و بر آنچه گذارده بود از نماز یعنی آنچه قبل از نماز  
 کرده بود محسوب می ساخت و باقی را تمام میکرد **مالک** عن عبد الرحمن بن حرملة الأسدی ان قال رأیت  
 سعید بن السیب یضع فیخروج منه الدم حتی یختضب اصابعه من الدم الذی ینخرج من انفه ثم یصلی ولا  
 یتوضأ بعد الرحمن گفت دیدم سعید بن سبیب که صاب را حنای میشد پس خارج میشد از وی خون تا حدیکه رنگین میشد  
 او از خونیکه بر می آمد از بینی او باز نماز میگذارد و وضو نمیکرد **مالک** عن عبد الرحمن بن الحجاج انه وای سالم بن  
 عبدالله بن حنبله من انفه الدم حتی یختضب اصابعه من الدم الذی ینخرج من انفه ثم یصلی ولا یتوضأ بعد الرحمن بن حنبله  
 سالم بن عبدالله را که بر می آمد از بینی او خون تا حدیکه رنگین میشد انگشتهای او از خونیکه بر می آمد از بینی او باز نماز میگذارد  
 و وضو نمیکرد **مالک** عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا رجع انصرف ویتوضأ ثم یسج فبعضی لم یتکلم بود این  
 چون رعاقت میشد او را باز میگشت و وضو نمیکرد باز رجوع میکرد پس نماز میکرد و سخن نمیکفت یعنی آنچه قبل از نماز کرده بود در سخا می شست و با  
 تمام میکرد **مالک** عن یزید بن عبدالله بن قسیط اللیثی انه وای سعید بن السیب وهو یصلی فاتی حج ام سلمة زید بن علی  
 و سلمه فاتی بوضو فتوضأ ثم یسج فبعضی لم یتکلم یزید بن عبدالله دید سعید بن سبیب که صاب را حنای میشد او نماز میگذارد پس  
 بجهت ام سلمه و بعد حضرت سلمه پس آمده و شد پیش او آب وضو پس شوکر و باز رجوع کرد مسجد پس بنا کرد بر آنچه گذارده بود قال  
 مالک الامام انه لا یتوضأ من حیوان من هم ولا من حیوان من الجسد ولا یتوضأ الا من حیوان من حیوان  
 او در بر او وضو گفت مالک حکمی که مقرر است زنگنه یعنی طمانینه و از صحابه و تابعین است که وضو کرده نمی شود

قال الشافعی العارف  
 ایضا بیان حکم وضو  
 بطلان الصلوة فبعلیه ان  
 یترکها و یسجد بالاحزاب  
 ان یسجد فی الجاید  
 و یصلی من الوضوء  
 علی قوله غسل الدم  
 قرآن عمر بن الخطاب  
 علیه الاضلع حاجبه  
 ومن یسجد بعض یسجد  
 او تریه فیصل و یسجد  
 علی ما صلی ولا یتوضأ  
 و هذا قوله القائل  
 ثم یسجد فاتی بوضو  
 یفصل ان اذ کان الدم  
 سیالاً یقال اذ یسجد  
 یسجد یسجد و  
 تاویل دارد

او وضو  
 و اینها  
 و اینها

از دعوات و ذرات خون و ذرات ری که سیلان کند از مجید و وضو کرده نمی شود الا از حدیثی که بر می آید از ذکر و در بار یا از نوم مشهور گویند  
مشک کرده است محرمین آن سن باین دو اثر بر دو مسئله یکی آنکه دم سائل ناقص وضوست دیگر آنکه اگر کسی بغیر اختیار حد  
پیش آید در اندام باز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و آنچه کرده است در حساب شمارد و باقی باطل کند و در زمان وضو آمد  
رفت سخن نگویید و جواب داده اند که مراد از وضو اینست که تنظیف است و غسل هم نه و وضو شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح است  
از ابن عمر انه قال فممن اجتمعت علیه الا غسل محاجر گفت ابن عمر در باب کسیکه جماعت کرد نیت بر روی واجب  
شستن مواضع جماعت و همچنین محفوظ از نوب سید بن المسیب عدم نقض وضوست و این فخر گوید چنان  
دارد که ابن عمر و سید بن المسیب وضو کرده پسند برای معاوجه رعا ف زیرا که شستن روی و اطراف با هر دو  
رعا ف را و همچنین حدیث ابودردان النبی صلی الله علیه و سلم قار فافطر و تو صناد لالت منکیند بر موجبیه تی  
وضو زیرا که آن برای معاوجه تی بود و شستن روی و اطراف باز میدارد و دفع میکند فشیان را اما آن مسئله  
دیگر پس آمد و رفت نه بجهت انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده است  
از عبد الرحمن بن العتبر روایت سابق را باین عبارت از راسی سالم بن عبد الله بن عمرید غل اصبعه فی النفه ادا  
ثم یخرجها و فیها شئی من دم فینفک ثم یصلی و لا یتوضأ یعنی دید سالم بن عبد الله را که در می آورد و انگشت خود را به بینی  
باز بر می آورد آنرا و در آن انگشت چیزی از خون بود پس میمالد با انگشت آن خون را پس نماز میکند از وضو شکر  
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت مشهوره است  
و روایت مشهوره است که سابقا گذشت یخرج من النفه دم حتی یخضب اصابعه و این لفظ تاویل مذکور را قبول نمی کند  
و الله اعلم و با جمله چنان متبادر میشود که ارجح مذاهب در موجبات وضو نوب حسن بصیرت و وضو از ماخرج من  
اسیلین و از نوم میکنند و از لمس و از مس فرقی در عافت نمی شکند و الله اعلم باید دانست که شریعت عام افرا  
انسان را بگیرد و مصلحت نفوس ایشان و غنای نفوس ایشان دیگر و شایع هر دو علم افاده فرموده است و بر فقها هر گاه کسی علم  
بالم دیگر مشتبه میگردد پس شریعت چیزیست که در ملا اعلی بر ایشان مکتوب شد ایشان مکلف ساختند خواه و چه حرام با خواه  
مکروه و مکروه و سوا آن چیز را بسیار است که در تهنید نفع من تلویث نفوس دخل داد لکن حکم است مقتضی آن نیت که بر ایشان  
مکتوب شد و در حدیثی نیز بعضی اصحاب آن محل سیکردند و بعضی محل نمیکردند و بر همین اصل فرود باید آورد مسئله شکر و مس و از عادت  
و الله اعلم باب ترک الوضو ما سنه التائبان ترک کردن وضو چیزی که رسید آنرا از این معنی چیزی که با تش غیبه شده است  
صالح عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اکل کتف شاة

۳۷

ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خردشانه بزنی باز نماز گذارد و وضو نکرد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن

بن يسار مولى بنى حادثة عن سويد بن الغنم ان لخبير انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا بالصبيا

وهي دنى خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم فصله العصر ثم دعا ابلا ذوا دقل ثم ثوبت الا بالسويق فامر به فستر

فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلنا ثم قام الى المغرب ففحص ومضمضنا ثم صلى ولم يتوضأ برآمد سوت

بن انعمان همراه حضرت صلى الله عليه وسلم سال خيبر يعني در سايکه غزوه خيبر واقعه تا وقتیکه رسیدند بهبباروان بنو

ازجا با متصل بخيبر يعني توابع خيبر پس فرود آمد حضرت صلى الله عليه وسلم پس گذارد نماز عصر را با طلب کرد تو شهر ايس

ساحر کرده نشد مگر سويق پس حکم فرمود بدست ساختن آن پس نناک کرده شد پس خورد حضرت صلى الله عليه وسلم

خورد و يم ما باز برخواست بسوي نماز مغرب پس مضمضه کرد و حضرت صلعم مضمضه کرد يم ما باز نماز گذارد و وضو نکرد

**مالك** عن محمد بن المنكدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرجي لطعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل

ثم توضأ ثم صلى ثم اتي بفضل ذلك الطعام فاكل منه ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلبه

برای طعامی پس نزدیک گردانیده شد با حضرت صلى الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد از آن طعام باز وضو کرد و نماز

نماز گذارد و بعد از آن آورده شد پیش حضرت صلى الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از آن طعام پس خورد و بعد از آن نماز گذارد

و وضو نکرد **مالك** عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله الا نصاري يقول رايت

ابا بكر الصديق اكل بحا ثم صلى ولم يتوضأ جابر گفت دیدم حضرت ابو بكر الصديق را که خورد گوشت را بعد از آن نماز

گذارد و وضو نکرد **مالك** عن محمد بن المنكدر وعن صفوان بن سليمان انها اخبراه عن محمد بن ابراهيم

بن الحادث التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهادي ان ثقفية من عمار بن الخطاب ثم صلى ولم يتوضأ ربيعة بن

عبد الله طعام شام خورد و همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از آن نماز گذارد حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد **مالك**

عن ضمرة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزاً ولحماً ثم معمصن وعسل يديه

ومسح بهما وجهه ثم صلى ولم يتوضأ حضرت عثمان خورد نان و گوشت باز مضمضه کرد و شست دودست خود را

و مسح کرد بدو دست روی خود و بعد از آن نماز گذارد و وضو نکرد **مالك** انه بلغه ان علي بن ابي طالب <sup>الله</sup> عبد

بن عباس كان لا يتوضأ مما مست النار حضرت علي بن ابي طالب و عبد الله بن عباس وضو نمیکنند و نماز خوردن

چیزی که رسیده است آن آتش یعنی چیزی که با آتش نجس شده است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله

عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلوة ثم يصيبها قدامته النار ايتوضأ قال رايت ابي يعقل لك



و یصلی ولا یتوضأ یحیی بن سعید سوال کرد و عبد الله بن عامر را از حکم کسیکه وضو کرده باشد برای نماز بعد از آن پرسید  
 بطعامی که رسیده است او را آتش یعنی تناول کرد طعام چغندر آیا وضو کند گفت دیدم پدر خود را که عامر بن رجیع باشد میگردید  
 و نماز میگذارد و وضو نمیگرد **مالک** عن موسی بن حقیبة عن عبد الرحمن بن زید لا انضاری ان ائس بن مالک  
 قدم من العراق فدخل علیه ابوطیة و ابی بن کعب فقاما بطعاما قد مسته النار فاكلوا منه فقام انس فتوضأ  
 فقال ابوطیة و ابی بن کعب هذا یا انس امر ائس فقال انس لیت من لم افضل و قام ابوطیة و ابی بن کعب فیلیا و لم یوضأ  
 انس بن مالک قدم مکرم فاعراق بین اهل شدند بر روی برای ملاقات ابوطیة و ابی بن کعب پس نزدیک ساخت باین عزیز طعامی  
 که رسیده بود آنرا آتش پس بر سه خوردند پس خواست انس پس وضو کرد پس گفتند ابوطیة و ابی بن کعب چیست این خصم است  
 انس یا این خصم است عراقی است یعنی عراق آوردی آنرا یعنی در شریعت خود نیست پس آیا آنرا از عراق آموخته گشت  
 انس ای کاش میگردم اینکار را و بر خاستند ابوطیة و ابی بن کعب پس نماز گذاردند و وضو نکردند باید دانست که ابوهریره و عمر بن  
 عبد العزیز میگفتند وضو واجب میشود بخوردن طعامی که او را آتش چغندر باشد و مشک میگردند بحدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم توضأ  
 مما است التنازله بجمهور صحیح و تابعین خلاف اینست چنانکه امام مالک تفصیل بیان فرمود پس قطع مخالفت بین شیخین  
 یکی از دو وجه تواند بود یا نیست که حدیث توضأ مما است التنازله منسوخ باشد باین احادیث یا محمول باشد بر غسل و تنظیف که  
 معنی لغوی وضو است و الله علم **باب** اخرفیا لا یجنبه الوضوء باب در بیان چیزی که واجب نمیشود وضو را از دستها  
**مالک** عن ناظم ان عبد الله بن عمر حثت ابنا السعید بن زید و محمد ثم دخل المسجد فوضأ و لم یتوضأ  
 مترجم گوید در نسخه که پیش فقیر است از روایت یحیی بن یحیی المعمری حدیث مسطور است در روایت محمد بن الحسن خطب که در دست  
 خط قدیم طواف کوفت مشبه میشود یعنی روایت اول نیست که عبد الله بن عمر تحلیف کرد یک فرزند سعید بن زید را یعنی قرآ  
 خائیده در دامن طفل نومتولد شده روایتی بجهت تبرک و برداشت او را یعنی در بر خود بعد از آن داخل شد پس نماز گذارد  
 و وضو نکرد و بر روایت دیگر آنست که عبد الله بن عمر حووظ مالید در بدن یک فرزند سعید بن زید و حووظ آن خوشبو را گویند که در بدن  
 مرده سه حال میکنند یعنی سعید بن زید را فرزند مرده بود عبد الله بن عمر حووظ در بدن او مالید بعد از آن نماز گذارد  
 و وضو نکرد از روایت اول مستفاد می شود که برداشتن طفل نومتولد شده و دست رسانیدن با و موجب وضو شدن  
 دست نیست و از روایت دیگر مستفاد میشود که حووظ مالیدن در بدن مرده و برداشتن جاززه موجب وضو نیست و این  
 سکه صحیحی خلاف داشتند و جمهور بعد از وجوب وضو فرموده اند و الله علم و این روایت ثانیه که خط باشد محووظ است نیز صحیح  
**باب** یکنی الاستنجاء بثلاثه اجماع کفایت میکند برای استنجاء **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابی

قلت

عامة اهل العلم ان  
 الوضوء مما استنزلت  
 منسوخ و ان اول العظام  
 علی غسل الید و الفم  
 قال قتادة من غسل  
 فیه فقد توضأ الصحابة  
 بقیة المصنعة و الله اعلم  
 مکان ادنی خیر برای  
 طهرها ما یلی المذنبه  
 فتوی بضم المثله  
 و تشدید الراء تخفیفها  
 ای بکسر عین و فیه تفضلت  
 استقل بظاهر  
 الدعاء عند اهل  
 المذنبه **قلت**  
 العجی  
 فی اصلنا حدیثا  
 و فی رواية خطب  
 له نقل البخاری  
 فی الجواز و علی کل  
 تقدیر فقیهیه عامه  
 اهل العلم

لا قلت  
 قال للشافعي لا يجوز  
 الاقتصار على اقل من  
 ثلثة اجزاء من اصل  
 الاقطار وادونها فان  
 لم يحصل جيب ان يذاب  
 حتى يحصل ثلث حصل  
 بعدها بالتفريق يستحب  
 ان يجتمع بالذوق قال ابو  
 حنيفة ليس الاقطار و  
 لا يستحب الاقطار واول  
 الحنابلة عندنا ان الاقطار  
 لا يذوب عن الاقطار

رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الاستطابة فقال اولها واحد ثم ثلثة اجزاء  
 استخراهم فمروا يا مني يا بدلي ان شئنا منك يعني رسد كفايت ميكنه بشرط حصول نقا ثم جرم كويلا استطابة و لغت طلقت  
 بمعنى طهارة و مراد ازان در عورت بهيرست از نكوط بول باب يا جهر و جبين استخرا و ابوداود و نسائي احمد و ابوداود و ابوداود  
 بطريق مسلم بن قرقط پس گفته عن عروة عن عائشة مسئله واجبت از ازاله نجاستي كه بسبب تقوط و بول حاصل شود و يكی از دو چيز  
 آب يا جهر با آب پس استفادست از حديث عمل م حوض چنانكه بايد اما جهر پس استفادست از حديث و جمع در نيا بر دو  
 مسئله ذكر جهر بجهت اعتيادست و الاكلوخ و چاكه و حكم است پس تصحيح كردند جهر را بجمد قانع اما جلد پس ماخذ آن است  
 استجارست دون اجزل و ضوح اختلاف و لغظين نزديك عارف بلونه و اما قانع پس ماخذ آن خماسي اولها واحد ثم ثلثة اجزاء  
 و مانند است كه قانع مي فهمد كه غرض از ازاله نجاست پس تصد باس كفايت نكند مسئله واجبت كه نكند استخرا  
 محرم باشد اما ظاهر پس ماخذ آن نهي اخذست مسئله واجبت كه بعضي از جمع كه بعضي از ابروت و بعرو تفسير كرده اند و بعضي بنكه كه  
 بان استخرا كرده پس ماخذ آن نهي اخذست مسئله واجبت كه بعضي از جمع كه بعضي از ابروت و بعرو تفسير كرده اند و بعضي بنكه كه  
 اس بطريق اولي و آنچه اتفاح معتد به بان متوقفت مانند جامه نودان حكم داخل باشد مسئله شرط اتفاح جهر است  
 نجاست خشك نشود باشد و الاغرض استخرا كه ازاله نجاستست متحقق نشود و انتقال نكند از نجاست نهي آن و ماخذ آن نجاست  
 شارع مشروع فرموده است استخرا در موضع معلوم نه در سائر بدن و طهارت شده باشد نجاستي ديگر غير خارج از سبيلين  
 استخرا براي خارج از سبيلين است نه براي غير آن مسئله از لغت اولها واحد ثم ثلثة اجزاء مفهوم ميشود كه اولي استخرا نكند  
 اجازت و حديث سلطان نهان رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يستنج باقل من ثلثة اجزاء و وضع است در معني تنج و ثلثة اجزاء  
 ثلث مسحات است پس اگر جهر كبر باشد و بسطون آن مسح كند جائز باشد و شرط كفايت ثلثة اجزاء است آن مفهوم  
 فلو كلام است پس اگر ثلثة اجزاء استخرا حاصل نشود ياد بايد كرد بر ثلثة باب يستحب الاقطار في الاستطابة  
 استحباب استخرا حد و در استخرا مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال اذا توضا احدكم فليجعل في انفه ماء ثم يمسحه به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به ثم يمسح به  
 يكی از شما بايد كه داخل كند در بين خود آب را باز بيفشاند هر كه استخرا كند بايد كه عدو طاق استخرا نماند برتر جرم كويلا  
 مسن كلام است اگر نقا بوتر حاصل شود بران اقتصار نماند و اگر غير و تر حاصل شود يكی از زياده كند تا ايتا متحقق  
 مسئله در حديث نهي آند است از تخل در موضعي كه وقوع نجاست در آن موجب ايداسي مردمان باشد  
 آيد كه و تحدث ناس بطريق ايشان و زير شجره مژه و از استخرا بدست راست نماز فعل اخذست مسئله واجبت كه بعضي بنكه كه

بوجهی که آواز خارج نشوند و بوی آن احساس نگردد و دستار بقدر و ولت ذراع یا زیاده از آن و گفتن نزدیک محل  
 اللهم اني اعثق بك من الخبث والخبائث و نزدیک خروج غفرانک معلوم شده باب استنجاء با الماء من غیر  
 و جاستنجاست استنجاء بر آب از غیر و جوب مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب سئل عن الوضوء  
 من الغائط فقال انما ذلك وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضوء بسبب  
 غایط یعنی استعمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجاء با آب وضوء زنان است مالک عن  
 یحیی بن محمد بن طلحة عن عثمان بن عبد الرحمن ان اياه حدث انه سمع عمر بن الخطاب يتوضأ بالماء وضوء  
 لما تحت اذنه عبد الله بن شیبان از عمر بن الخطاب که وضوء میکند عمر باب وضوء کردن برای آنچه زیر ازار او بود یعنی می  
 ذکر و در خروج و قال یحیی سئل مالک عن غسل الفرج من البول والغائط هل جله فيه اثر فقال بلغني ان بعض من مضى  
 كانوا يتوضون من الغائط وانا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی مصمومی که سوال کرده شد مالک از  
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آمده است درین باب اثری گفت رسید دست خبر من که بعضی سلف می شست  
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول ترجم گوید از هر دو اثر حاصل شد که استنجاء با حجار کفایت میکند و استعمال  
 آب و شستن ذکر و بر آب زیاد ترست و نظافت و تطهیر باب الفرج من استقبال القبلة واستدبابها عند  
 الحاجة و اختلافهم فی ذلك و بیان نمی از رو برو نشستن بجانب قبله و یا پشت بقبیده کردن نزدیک اسی حاجت  
 بیان اختلاف علمای درین باب مالک عن اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولى لال اشفاق  
 وكان يقال لمولى ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبی صلی الله علیه وسلم وهو بصري يقول والله  
 اادری کیف اسمع بهذه الکواکب قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب احدکم لغائط او لبول فلا  
 يستقبل القبلة ولا يستل بها بفروجه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری داود در آن وقت بمصر بود  
 که میگفت قسم بخدا نمیدانم که چگونه کار کنم با من خلا جا با و حال نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است  
 چون برود کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبیده و باید که پشت ندید بسوی قبله بصر  
 یعنی این خلا جا با در مصر بوجهی نباشده بودند که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند و بقبیده یا پشت بقبیده بنشیند  
 پس ابو ایوب میگفت نمیدانم که چه کار کنم درین خلا جا با که بایستی تحقیر کنیف یعنی جایی ضرور و جمیع کراهت  
 و کراهت بنزد من نیز همین معنی دارد مالک عن رافع بن اسحاق عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 ان يستقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از آنکه با روی بقبیده یا پشت بقبیده بول

قلنا  
 معنى الوضوء ههنا  
 التسل والنظيف  
 وعليها صفة اهل  
 العلم

۴۱



قال ابن القيم

المعلم نجيب

والنفل في الوضوء

وسائر العبادات

وقال ابو حنيفة

يجب في التيمم

وسائر العبادات

ولا تجب في الوضوء

والنفل والنية

فصدقك النبي

تستأنس بهي

امورا في اعمال

الدين ان تعرف

فقد اذنتك ما هو به وان

باز شست دو دست خود را تا آنکه دو دو بار بازمسح کرد سر خود را بدو دست خود بجانب دی آورد دو دست خود را در پی قبعا  
 کشید آنها را شروع کرد بمقدم سر خود یعنی شست دو دست را بر صد ضیق بزنا صید نهاد و بعد از آن بر دو دست خود را کس  
 قفاز خود بعد از آن با ناز در دهر دور تا آنکه رسید جهان جا که از آن جا شروع کرده بود بعد از آن شست و پامی خود را  
 مترجم گوید ازین حدیث معلوم شد که غسل یعنی پیش از دخول کردن آن در ظرف آب سنت است نزدیک خواب باشد یا  
 دو بار شستن کفایت میکند بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و استنشاق  
 و استنشاق سنت است و در اینجا استنشاق را مذکور نگرد و ظاهر پیش فقیر آن میباشد که چون استنشاق برای سنت است  
 است مطلوب اصلی همان است استنشاق کرده شد بحد استنشاق از استنشاق و اینجا نشاء گفت است پس استنشاق  
 که حاصل کرد میان مضمضه و استنشاق یعنی یک غرغره گرفت و بعضی آنرا در دهان داخل کرد و بعضی آنرا در بینی باز یک غرغره  
 گرفت و هر دو چیز کرد و در غرغره میوم همچنان این در بعضی روایات صریح آمده است با جمله غسل و فصل بر دو دست است  
 بودی از سنت است قال نجی سمعت مالکا یقول فی الرجل تمضمض من غرغرة واحدة از لا یأس بحدک یعنی  
 شنیدم از مالک که میگفت در باب تمضمض و استنشاق که از یک غرغره که هیچ باک نیست و نیز معلوم شد که شست  
 غسل در کمال سنت است و دو بار دست شستن نیز بودی سنت است و نیز معلوم شد صفت مسح و آنکه سنت  
 استعیاب سر است مسح و نیز معلوم شد که وظیفه جلین غسل است مسح و در روایت بخومی از طریق ابو مصعب که است  
 ان رجلا سأل عبد الله بن زيد المازنی و هو جده عمر و ابن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی واکر در آن  
 موطن تخمین زفته است که از سال عبدالله بن زید المازنی و هو جده زید که این عبارت آید میگوید که عبدالله جدم را باشد لابد  
 و لکن خلاف واقع است و گفته اند نام این سائل حمارة بن ابی جعفر المازنی است و هو جده عمر و است مسئله ترمذی اول معتز و  
 یحیی و اصحاب و اطاله غرغره و تمضمض و الوضوء و غسل بعد از وضوء شستن مالا الا الله و حده لاشریک و اشهد ان محمدا عبده  
 و رسوله من بعد من انما بیننا و جسد من التیمم من اینه سنتهاست که در احادیث عملا و قولاً ثابت شده **باب التیمم**  
 الوضوء والنفل واجب است نیت کردن در وضوء غسل قال الله تعالى وما أمرنا الا للعبادة والله غلظ البصائر له الذين  
 وروى مالك بن النضر في غير رواية يحمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما الاعمال بالنيات **باب غسل اليد قبل**  
 ادخالها الى الماء سنت است شستن هر دو دست پیش از آنکه داخل کرده شود آنها را در ظرف آب **مالك**  
 الزناد عن الا حو ج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا استيقظ احدكم من نومته فليغتسل  
 قبل ان يدخلها في وضوء فان احدكم لا يدرك ان يأتى يده فمورد رسول الله صلى الله عليه وسلم چون بیدار شود

نظرك موافقا لاولها  
تعبدك

قلنا  
 قال الزاهد العظم  
 الدين اللمكون ثلثا  
 في ابتداء الوضوء سنة  
 فان قام من سواها قلم  
 لا يغفر الله له من ذنوبه  
 حتى يغسل يديه في الماء  
 قبل غسل يديه بالماء  
 تجامع عليه ولا يعلم

قوله في الخبر  
 او التثنية اذ قاله  
 مستخرجه من الاقوال  
 الاستيعاب منه  
 واجب وهو  
 في سبع منه  
 وسلم واصحابه  
 التي صلوا الله عليه  
 المنقول من قول  
 اهل الحديث  
 الجليلين  
 وعلى وجه  
 قوله

روى هذا الخبر  
 في نسخة  
 النسخة عن ابن  
 من اهل الخبر  
 قالوا عن عبد  
 بن الغيرة  
 نسخة قال النسائي  
 عن ابن الغيرة  
 وروى  
 لان عبد بن  
 عبد الله بن  
 من اهل الخبر  
 ولد المغيرة بن  
 موافق لما رواه  
 ابن جرير  
 من نسخة يحيى بن  
 ابن وهب على الصحيح  
 ما للشافعية يقول عن ابن  
 شهاب عن عبد بن زياد  
 عن المغيرة كما هو ظاهر  
 عن ابن شهاب  
 بن شعبة عن  
 ابنه كما نقل  
 القاضى عن  
 عن النجاشي  
 فظنها يحيى  
 واحدا

فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ويل للاعقاب من الكفار عبد الرحمن بن ابي بكر دخل شد برقا  
 زوجه فخرت صلى الله عليه وسلم روز يكبرد سعد بن ابى وقاص پس طلب كرد آب منو پس گفت حضرت عائشه اوراى  
 عبد الرحمن سباع كن ميني كامل كن خورازير كه بر آئيد من شنيدم از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه مي فرمود و اى  
 پاشنه بار از تش ميني اگر كامل نكند غسل جلين او پاشنه خشك نداشتن و درخ حلول خواهد كرد مترجم گويد بايد دانست  
 كه سباع دو نوع است فرض سنت سباع فرض استيعاب موضع غسل است و سباع سنت در تفسير آن اختلاف  
 شده بعضى بانقازوشن بديك غير آن تفسير كرده اند بعضى باطالة عزه و تحمیل و بعضى بتثليث الله علم باب

المسح على الخفين جائز است مسح بر موزة مالك عن ابن شهاب عن عباد بن زياد وهو من ولد المغيرة

بن شعبة عن ابيه المغيرة بن شعبة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ ذهب لحاجة في غزوة تبوك قال للمغيرة فذا

معه ماء فغاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فسكبت عليه الماء ففضل وجهه فذهب فخرج يديه من الخفين فاستطعم

من ضيق كفى الخبيثة فاخرجها من تحت الحجفة فضل يديه ومسح برأسه ومسح على الخفين وفي الحديث

مغيرة بن شعبة گوید كه حضرت صلى الله عليه وسلم رفت برای حاجت خود بصحرا در غزوة تبوك گفت مغيرة پس مي بردم

حضرت صلى الله عليه وسلم آب پس آمد حضرت بعد قضاء حاجت از خلا جا پس بختم بر حضرت صلى الله عليه وسلم آب آید

روی خود پس شروع كرد كه بر آرد و دست خود از دستين چپ خود پس نتوانست بر آرد و دستين راستين آید بنامى پس

بر دست از چپه يمين دست خود ابطون سينه خود كشيد و دستين چپه از دست و اگر دستين راست خود را بر سر خود

كرد و موزه خود مترجم گوید از بخديت معلوم شد كه اگر كسى بر كسى آب ريزد در وقت وضوء جايز است و اگر كسى آب طهارت بر

كسى بر آرد در دست و معلوم شد كه در سفر و مانند آن چپه تنگ استين بر پوشد جايز است و نیز متعدهم شد كه مسح موزه مسح

در وقت اجتماع شروط نائب غسل ملين ميتواند نشد و اين حديث اجماعى از ائمه حديث مثل نسائى وغير آن روايت كرده اند

از طريق صحابى كه مى عن زهرى و در روايت ايشان واقع شده عن عباد بن زياد عن عروة بن ابيق عن ابيه المغيرة بن

شعبة و قال النسائي لم يذكر مالك عن عروة بن المغيرة و ظاهرا گفته اند كه درين حديث يحيى بن يحيى را در هم واقع شده زيرا كه عباد

بن زياد برادر عبد الله بن زياد است و از ولد مغيرة بن شعبة نيست مترجم گوید در اصل واقع شده بود عن عباد بن زياد عن

عروة و هو من ولد المغيرة بن شعبة عن ابيه اين موافق روايت شافعية و مسلم است از ابن جرير بعد از ان لفظ عن عروة ساقط

از نسخة بن يحيى و ابن وهب از ايهين طريق مذکور روايت كرده يا انكلام مالك گامى در سند خود ميگفت عن ابن شهاب

عن عباد بن زياد عن المغيرة چنانچه ظاهر كلام نسائى است و گاهى ميگفت عن ابن شهاب عن ابن المغيرة بن شعبة يحيى

بن شعبة عن ابيه كما نقل القاضى عن النجاشي فظنها يحيى واحدا

بن شعبة عن ابيه كما نقل القاضى عن النجاشي فظنها يحيى واحدا

بن شعبة عن ابيه كما نقل القاضى عن النجاشي فظنها يحيى واحدا

بن شعبة عن ابيه كما نقل القاضى عن النجاشي فظنها يحيى واحدا

بن شعبة عن ابيه كما نقل القاضى عن النجاشي فظنها يحيى واحدا

بن شعبة عن ابيه كما نقل القاضى عن النجاشي فظنها يحيى واحدا

چنانچه

چنانچه قاضی عیاض از بخاری نقل کرده است پس عیسی بن یحیی این هر دو را واحد دانسته عباد بن زیاد از ولد مغیره نقل کرده

و اند علم مالک عن نافران عبد الله بن عمر بال فی السوق فموضعا غسل وجهه ویدیده و مسح براسه ثم

لجنازة لیصل علیها حین دخل المسجد فمسح علی خنقه ثم صل علیها مانع گفت که عبد الله بن عمر بول کرد در بازار بار بار

وضو کرد و دست روی خود را و دست خود را مسح کرد و سر خود را با زطلبید شست بوی بخازه تا نماز گذارد بران وقتیکه

بمسجد پس مسح کرد بر دوزخ خود بعد از آن نماز گذارد **مالک** عن سعید بن عبد الرحمن بن رقیش به اشعر

انه قال رأیت انس بن مالک اتی قباء فبال ثم اتی بوضی فموضعا فغسل وجهه ویدید الی المرقتین و مسح براسه

علی الخنقین ثم جله المسجد فصلى سعید بن عبد الرحمن گفت دیدم انس بن مالک که بیاید قبا و قبا موضع است از عوالی مدینه

پس بول کرد پس آورده شد پیش او آب وضو پس وضو کرد پس شست روی خود را و دست خود را تا آنچه مسح کرد بر سر خود

مسح کرد بر دوزخ بعد از آن باید مسجد پس نماز گذارد مسئله حدیث سائر موضع وضو است که ممکن باشد تا جوشی در آن ساق

در حاجات خود نزدیک خط و تر حال دیگر آن ز منسوجی که منع نفوذ آب کند مانند پامی تا به جامه و نبات و زجر بوق که خفی بالای

خنقی دیگر پوشند و ملبوس در قدم چند قسم است خف و نعل و جورب و زجر بوق و یکی را بر دیگری استعمال نمی کنند پس نعل سائر

تمام قدم نیست تا شتا انگ پس بقیاس این صفتی نفسی پیدا شد در حدیث و ستر ساق بالای شتا انگ نفوست زیرا که

فرضیه نعل ابران موضع راه نیست پس در حد سائر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم و انهای ستر ساق دلالت کند و جورب

از جامه نبات و مانند آن میباشد در نقیم آن جسمی است که نفوذ آب را منع نکند پس اقرار کردیم از آن و زجر بوق خفی است که بالا

خف پوشند پس از آن نیز اقرار کردیم در آن و اقرار او اضا فیکه در میان مسلمین شایع بوده است چه سلف و چه خلف نظر کنیم

همکان مشی در آن صفت لازم یافته و چون همکان مشی تفاوت است بحیثیافت خف و کثافت آن چنانکه در نعل خفی هم

در نعل متر فهدین طاقت مشی بست کرده و سی کرده که اهل بزم و میر و نذکجا پس قدریکه اهل زفا بیت از آن منفک هستند

از حد کردیم پس این حد متر بست شد و خفی که از نذکجا نذر و نعل او را بچرم کیفت گرفته باشند حکم خف دارد **باب** **مستتر**

و المسح علی الخنقین ان یکون ادخل رجلیه فیهما و ما طاهران شرط است در مسح کردن بر دوزخ آنکه داخل کند

پای خود را در آن و حال آنکه بر دوزخی بر طهارت هستند **مالک** عن نافر و عبد الله بن دینار انهما اخبراه ان عبد

بن عمر قدم الکوفه علی سعد بن ابی وقاص و هو ابرها فراه عبد الله بن عمر یسبح علی الخنقین فانکروا ذلک حلیه

له سعد بن ابان اذا قدمت علیه فقدم عبد الله بن عمر نفسی ان یسأل عمر عن ذلک حتی قدم سعد فقال اسالت

ابان فقال لا فانه عبد الله بن عمر فقال عمر اذا دخلت رجلیک فی الخنقین و ما طاهران فامسح علیها ما ضاع

قلت قال عامة  
اهل العلم المسح علی الخنقین  
جائز بشرطه و فی الحدیث  
دلیل علی لایکونه واجباً  
و فی اثر ابن عمر دلیل علی  
ان الموالاة لیس بواجبة  
رقیش مصنف اخره  
معه

ما قلت  
 قال الشافعي يتيقن بالمال  
 الوضوء مع غسل اللبس  
 وقال ابو حنيفة عند  
 الحديث لا يروي الغائط  
 التوقيت يوم يلية  
 المعجم ثلاث ايام يلية  
 المسافر من حين على  
 رضى الله عنه فانه  
 ٦  
 اقل اصل العلم التوقيت  
 وبتنا بالذم من اول حديث  
 وبتنا بعد ليس التوقيت  
 بجزء بعد الا الى انه  
 ذهب مالك الى انه  
 لا تقبل يلية المسافر  
 لعان يصول الم بزمه  
 الفصل

وان جله احد نامن الغائط قال عمرهم وان جله احدكم من الغائط عبد الله بن عمر داخل شد بكوفه بر سعد بن ابى وقاص  
 وادامير كوفه بود پس يكه سعد مسح بركه وروزه پس انكار كرد اين را بعد پس گفت او را سعد پرس از اين  
 مسله پدر خود را چون داخل شوى بروى پس قدم كرد عبد الله بن عمر و فراموش كرد كه سوال كند حضرت عمر را  
 از اين مسله تا وقتيكه آمد سعد پس گفت ايا تو سوال كردى پدر خود را گفت نه پس سوال كرد عبد الله بن عمر را پس  
 حضرت عمر چون داخل كنى دوپاى خود را در دوپاى حالانكه دوپاى تو پاى كنى پس مسح كن بر دوپاى خود عبد الله  
 اگر چه آمده باشد كسى از ما از خلا جا گفت آرى مسح كند گر چه آمده باشد از خلا جا قال يحيى مثل مالك عن رجل حمل قنة  
 فليس خفيه فاستانفا الوضوء قال يتيقن فله ليوضوءا وليغسل وجليه پرسيد مالک از حکم سیکه شست  
 دوپای خود بعد از آن پوشید دوپاى خود را بعد از آن ابتدا کرد وضو را گفت مالک بر آن روز دوپاى خود را بار وضو  
 کند باز بشوید بر دوپای خود را از او محافظه و فقها التوقيت بيوم وليمة للقيم وثلاثة ايام بيا ليهما للسافر محمد بن  
 على رضى الله عنه زياده كردند حفاظ حديث و فقها تعيين وقت و در جواز مسح بر موزه يك شب و روز بر اى مقیم و شش  
 شبانه روز بر اى مسافر بر ايت حضرت على كرم الله وجهه ترجمه گوید ظاهر از لفظ طه بر تان است كه طهر شرعى است  
 و وضو است اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود بلكه بر وضو تمام پوشیده باشند و همی گفته اند كه اگر يك پا  
 در وضو شست و موزه پوشید بعد از آن پاى ديگر شست و موزه ديگر پوشید مسح صحيح است و اين هم  
 محتمل است و الله اعلم و امام مالك توقيت بيك شبانه روز و روى مقیم و سه شبانه روز و روى مسافر و  
 نكرد زيرا كه نه هيب وى است كه مدت مسح ايج توقيت و تقدیر نيست بلكه او را ميرسد كه مسح موزه كند تا وقتيكه  
 غسل لانه نشد و تعقب کرده اند حفاظ حديث و فقها اصدا رجديت حضرت على رضى الله عنه كان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم يامرنا ان مسح اقليم يواد ليلته و المسافر ثلثا اخرجه مسلم آنحضرت صلعم مفرموده كه مسح كند يك شبانه  
 و مسافر شش بار روز و جواب داده اند از جانب امام مالك كه خزيمة بن ثابت همين حديث روايه کرده است و در  
 گفته ولو استر و ماه لزا و ناد و كرد لغوى اين جواب را كه قول خزيمة لو استر و ناه لزا و ناطى است از و  
 پس جاز نيست ترك يقين يعنى ترك صريح حديث باين ظن مترجم گوید محل كلام خزيمة اينست كه توقيت  
 بر سبيل وجوب نبود بلكه بر سبيل نديب و اختيار فضل امود و حال دلالت ميكرد كه اگر كسى از آنحضرت صلعم  
 عليه وسلم زياده طلب ميمود البته بز ياوت امر ميكرد پس ظن نباشد بلكه محل كلام آنحضرت صلعم عليه وسلم  
 بر نديب زياده فهم است ب نسبت سا نرو ات و با سا نرو ات و ايات مخافتى ندارد پس يكى كه تقدیر

يكشنبه روز



یکشنبه روز در حق مقیم و سه شنبان روز در حق مسافر است هر که باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است بمثلین تقدیر نماز عشا است  
 مثل شب و تقدیر صدقه لغیر است پس از نماز عید جهاد در عمل از حدیث توفیق تجاوز نباید کرد و جمهور که بتوفیق یافته  
 مختلف اند در ابتداء مدت نومی بر عین و شافعی گفته اند ابتداء مدت از اول حدیث است که بعد لبس خفین حادث شود و احمد  
 و اصح گفته اند که ابتداء مدت از اول مسح است هر دو محتمل است و الله اعلم **باب صفة مسح علی الخفین بیان طریق**  
**مسح بر دو موزه مالک** عن هشام بن عمارة انه رأى ابا عبد الله عليه السلام قال وكان لا يزيد اذا مسح على الخفین علی الاضراس  
 الا مسح بطولها هشام دید پدر خود عروه را که مسح میکرد بر دو موزه گفت هشام که عروه زیاده نمیکرد چون مسح موزه کرد  
 بر آنکه مسح میکرد بر پشت پایی مسح میکرد و جانب پائین پاها مالک انه سال ابن شهاب عن ابي عبد الله عليه السلام كيف  
 فادخل ابن شهاب احدك يد تحت الخف والاخرى ففقه فيهما مالک سوال کرد ابن شهاب که از مسح بر دو موزه که  
 چگونه است آن پس آورد ابن شهاب یکی از دو دست زیر خف و یکی را گذاشت بالای خف بعد از آن کشید بر دو  
 دست را مترجم گوید در صفت مسح دور روایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جا درست و واضح مسئله است  
 حضرت رضی عنی الله عنه که لو كان الدين بالراي التي ترجع سيد بقول عروه را پس اختیار با همان است  
 کفایت میکند مسامی مسح بر اعلاي خف قليل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح را پس گفتیم اما قید اعلاي پس باخوڑ است  
**اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلاي دون الاسفل** **باب اذا جاؤا الختان الختان وجب الغسل** انزل  
 اولم ينزل چون بگذرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل انزال واقع شود یا نشود **مالک**  
 عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعائشة زوج النبي صلى الله عليه  
 كانوا يقولون اذا مس الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشة زوج  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند چون برسد موضع ختنه مرد موضع ختنه زن را آن کنایه است از ادخال  
 سر ذکر مرد و فرج زن پس واجب غسل **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن  
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ما يوجب الغسل  
 فقالت هل تدري يا اباسلمة مثل الفدوخ يسمع الديكة تصخر فيحجر  
 معها اذا جاؤا الختان الختان فقد وجب الغسل ابوسلمة گفت سوال  
 کردم از عائشة رضی الله عنهما چه چیز واجب میکند غسل را گفت ای مسلمان که  
 صفت تو چیست ای ابوسلمة مثل تو باشی چو نه مرغ است کمی شنود از خروس

قال الشافعي مسح اعلاي  
 الخف فرض ومسح اسفله  
 سنة وقال ابو حنيفة  
 لا يصح الا الاعلاي  
**مع قلعة**  
 على هذا الاثر اهل العلم  
 ان من جامع امراته  
 فغيب الختنه وجب  
 الغسل على ما رواه البيهقي  
 والختان موضع القطع  
 من ذكر الاعلام ونحوه  
 البخاري

که بانگ میکند پس وی نیز بانگ میکند مراد آن است که ابو سلمه در وقت سوال بانگ نبود و محتاج تحقیق این مسئله نکند چون مردان شنیدند که درین مسئله بحث میکنند وی نیز سوال کرد عائشه گفت چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اباموسی الاشعری قال لعائشه زوج النبی

صلی الله علیه فقال لها قد شق علی اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی امر الحی الا عظم ان استقبلت

فقال ما هو کنت سائلا عندک فقلت فقال الرجل یصیب اهل ذمه لیکل ولا ینزل فقالت اذا جاؤا و لم یأتوا

فقد وجب الغسل فقال ابو موسی الاشعری لا اسال عن هذا احد البعدک ابدا ابو موسی اشعری آمد نزد یک عائشه پس گفت او را هر آینه دشوار شده است بر من اختلاف صحابه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسئله که امر عظیم میدهم یعنی چیا میکنند از آن که رو بروی تو گویم آنرا پس گفت عائشه چه است آن مسئله آنچه سائل میشدی از آن مادر خود را پس سوال کن مراد آن پس گفت ابو موسی مرد میرسد بزین خود باز که اسال میکند و انزال نمیکند پس گفت عائشه چون تجاوز کرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال نکندم از این مسئله میچکس بعد از تو هرگز یعنی در آن تکلیف حاصل شد و

نامد **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن کعب بن عوف عن ابي بن کعب بن کعب ان محمود بن لبید قال لاصحابک ان یزید بن ثابت

الاصحاب کمن الرجل یصیب اهل ذمه لیکل ولا ینزل فقال یحیی بن سعید ان ابی بن کعب کان لا یروی الغسل فقال یزید

ابی بن کعب نه از من عن ذلك قبل ان یموت محمود بن لبید سوال کرد زید بن ثابت را از حکم دریکه جماع کند با اهل ذمه پس

اکسال نماید و انزال نماند پس گفت زید غسل بکند پس گفت او را محمود بر آئینه ابی بن کعب غسل واجب نمیدید پس گفت

زید بر آئینه ابی بن کعب جموع کرد ازین مذمب پیش از آنکه بمیرد **مالک** عن نافع ان حمدا لله ابن عمر کان یروی

اذا جاؤا و لم یأتوا فوجب الغسل میگفت عبد الله بن عمر چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب

شود غسل مترجم گویند که در مجاوزة ختنان از ختنان را بدخول حشفه یا قدر آن در فرجی قبل باشد یا در فرج آدمی باشد

یا فرج بهیوه اصل این تنقیح است که ختنان لفظ مصدر است لا بد اینجا محل ختنه مراد داشته اند باز ذکر ختنان بر حسب عاده است

پس جماع خلف باز نیکه در انخفض نکرده اند همین حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر وقت شهوت

با خروج منی است ختنه در آن دخل نیست پس آن کنایت است از حشفه و سیکه حشفه او مقطوع باشد قدر حشفه

در حق وی حکم حشفه دارد بمثل آنچه تحریر نمودیم و مجاوزة کنایت است از دخول است هم از آنکه تمام داخل شود یا نه و چون اقامت

حشفه مقام انزال منی بجای است که انزال امر است یعنی پس سبب اجماعی او نصب کردند حکم ابرار اداره فرمودند

یا محق کردند این قضای شهوت را با قضای شهوتیکه در صورت انزال میباشد بر تقدیر عارف لغت می شناسند که قبل از بر

قلت عل هذا  
 انما هو العلم من جامع  
 امر ان یصیب الغنفة  
 وجب الغسل علیها  
 وان لا ینزل  
 الختان موضع القطع من  
 صدر الغلام و ذواته الجارية

فرق ندارد و فرج بهیچ آدمی یکسان است **والعلم مسئله** اگر گوئیم علت قضای شهوت جماع است بر کسیکه لواطت کرده باشد  
 غسل واجب شود موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم و وجد البلب غتسل غتسل  
 وقتیکه کسی محتلم شود و دریا بدتری را غسل بکند و بشوید جامه خود را **مالک** عن هشام بن عمر عن ابیه عن  
 بن عبد الرحمن بن حاطب انه اعتمر مع عمر بن الخطاب في ركب فيهم عمر بن العاص بن عثمان بن الخطاب عمر بن  
 بعض الطريق قريبا من بعض المياه فاحتلم عمر فركا دان يعبره فلم يجد مع الركب ماء فركب حتى اذا جاء الماء  
 فغسل فغسل ما راى من ذلك الا حلقه حتى اسفر فقال عمر بن العاص صحبت و معناه ثياب فداء ثوبك بغسل فغسل  
 عمر بن الخطاب و اعجابك يا عمر بن العاص لئن كنت تجد ثيابا او كل الناس يجد ثيابا والله لو فعلتها لكانت  
 سنة بل غسل ما رايت و انصح عالم اذ يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عمره کرد و همراه عمر بن الخطاب در میان جمعی از  
 شتر سواران که در جمله ایشان عمر بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب آخر شب برای اشراحت نازل شد و بعض  
 طریق نزدیک بعض آنها یعنی حوضها یا چشمها پس محتلم شد عمر و نزدیکش بود که بوقت صبح در آید پس نیافت سواران  
 آب البس سوار شد تا آنکه رسید آب پس شروع کرد و شستن آنچه دید از اثر آن احتلام تا آنکه بوقت روشن در آمد گفت  
 او را عمر بن العاص صبح کردی و با جاهای دیگر است پس بگذار جامه خود را تا شسته شود پس گفت عمر ای عجز حال تو بود  
 بن العاص اگر تو بیای با جاهای آری مردم میبند جامها و اند اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدیم و آب بنفشه  
 بر آنچه دیدیم مشرح گوید مستحب است که بر مواضع شب آب افشانند و ازین حدیث مفهوم میشود که منی نجس است و هو الاصح  
 مسئله ماخذ از حضرت عمر در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلیم از احتلام سوال کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 برد تشبیه داده فتوی بوجوب غسل دادند پس این حدیث با اقتضای دلالت میکند بوجوب غسل نزدیک احتلام و احادیث  
 مرفوعه بسیار شاهد نمیشود و در غسل ثوب حدیث عائشه که می شست منی را از جامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل  
 بر وجوب شستن و قیاس بر آنچه از مخرج برمی آید مثل بول مذی و این قیاس بالاولی است مسئله احتلام و یافتن بلب  
 نتج کرده اند بخروج منی از طریق معنای یا غیر معنای او نزدیک شافیه بخروج منی از طریق معنای یا شهوة نزدیک  
 و این قولانی اقوی است نزدیک این فقیر زیرا که روایت مقتضیات انزال نوم لغو است بحدیث مرفوع که دلالت میکند  
 بر آنکه اگر نیافت بلب غسل لازم نمی آید اگر چه یا در او در جنبه و نوم نیز لغو است زیرا که سببیت آن یا شرطیة آن غسل را  
 معقول نیست پس باقی نماند الا خروج منی بشهوة از طریق معنای و بلب لغو عام است شامل بول مذی و منی  
 و مواد اینجاست الا منی زیرا که در کلام عرب بلفظ عام تعبیر میکنند و مواد از آن چیزی خاص باشد دلیل سابق که من الذی  
 الوضوء

**ام قلت**

على هذا الاكراه العلم  
 ان غسل الجنابة يجب  
 الا من اصاب داخل الشفة  
 في الفرج او تجوز الماء  
 من الرجل المرأة والمرد البلب  
 الذي فان اى اللانة يتيقن  
 عند الاكراه العلم وقال  
 الشافعي منى الا منى ليس نجس  
 و تاويل الغسل عند ان  
 كان تطيقا و ذلك لا يفرغ  
 ما لم يرد فيه شيطا وقال ابو  
 حنيفة نجس لكن يطهر  
 التي من يابس بالفرج

در این لغت مسئله تمیز در میان منی و زدی و دودی ضروریست پس صفات عمیره هر یکی بحسب تقریر بیان کردند پس  
 میشود منی بچیدن بالذت یافتن بخرج او با بوی عجین اگر منی رطب باشد و بوی بیاض بعینه اگر خشک باشد و در زدی لذت  
 و در فو و فتور عضویت و در قیق ترست از منی و بوی عجین یافته نمیشود و دودی قطره است از بول مسئله منی او  
 طاهرست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عائشه انها كانت تحك المنی عن ثوب رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم تصیبه  
 و نجس است نزدیک ابن حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرک یا بس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمیکند و ثوب  
 نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب در نیوقت باین اہتمام دلالت میکند بر نجاست و اما حدیث  
 کانت تحک معینش نزدیک فقیر تحکفے انما لغسل مثل قرص وحت در حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث  
 مشتمل اند بر غسل و طرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد و الله علم مسئله نضح محلی کہ بعین در آن نجاست معلوم  
 نیست و شبیه است در احادیث بسیار آمده و چاره نیست از قول سحاب آن و الله علم مسئله اقل غسل نیست  
 رفع حدث اکبر کہ بموجب غسل شده است یا استباححت چیزیکه محتاج است صحت او بغسل مثل صلوة یا ادا فریض  
 چنانکہ در وضو گذشت تعمیم بدن با سالن آب شعر و بشریمه ابا یدرسانید و تحقیقان مضمضه و استنشاق و غسل  
 فرض گفته اند و جواب از استدلال ایشان گذشت اما نیست پس ماخذ آن بحدیث انما الاعمال بالنیات و اما تعمیم  
 ماخوذ از لفظ غسل و از نظر مفهومیکه عرب نزدیک استعمال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن غسل ازاله قدری نجاست  
 است کہ بر بدن باشد و اول غسل از منی و رطوبه فرج و غیر آن و تعهد معاطف مانند شستن بغسل و شکم و دلک بدن و حاضر  
 قلعة مخلوط بشک فرج و دخل کند بعد غسل همین مسئله بسبب حدث اکبر حرام میشود قرآن بحدیث ترمذی لا یقرآن  
 و الحائض شیتا من القرآن و فی سباده مقال کہ شواہد باب اذا نسوا الجنب فصلی و لم یغسل ان یدکر فی الصلوة  
 استأنف او بعدھا اعاد و لو بعد نهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذرد و حالانکہ غسل نکرده است اگر  
 کرد و اثنای صلوة از سر نو ابتدا کند و اگر بایک و بعد فراغ ازان اعاده نماید نماز را اگر چه بعد گذشتن وقت باشد مالک  
 عن معیل بن حکیم ان عطاء بن یسار اخبره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفر فی صلوة من الصلوة ثم اشار الیهم  
 بیده ان اسکتوا فذهب ثم رجع و حلی جلدہ اثر اللہاء رسول الله صلی الله علیه و سلم تکبیر گفت در نمازی از نماز تا بعد  
 ازان اشاره کرد بسوی مقتدیان بدست خود کہ بر جای خود ساکن بشید پس رفت بخانه بعد ازان رجوع کرد  
 و بر بدن او اثر آب بود متوجه گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن حسن بر سبق حدث در صلوة منا کردن صلوة  
 بعد وضو و شیخین بخاری و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند بعضی آن مصحح است کہ بر حضرت صلوات

غسل بود و آنحضرت آنرا فراموش کرده بود و بعد تکبیر بیاورد و ندب برین جمع کردند بخانه مبارک و غسل نمودند و سبب این است که  
**مالك** عن هشام بن عروة عن ابي عن زيد بن الصلت انه قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجحفة فظننا اذا  
 قد احتلم وصلينا ولم يغتسل فقال والله ما ارا في الا وقد احتلمت وما شعرت وصليت ما اغتسلت قال قال  
 وغسل ما اراى في ثوبه ونفض ما لم يده واذن واقام ثم صلى بعد ان تقاع لضع متمكنا زيد بن الصلت گفت برام  
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جرف و جرف موضعى است نزدیک بنه مشرفه پس نظر کرد حضرت عمر پس بناگاه مطلع  
 کردی غسل شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت گفت قسم بخدا منی بینم خود را مگر تم  
 شده ام و ندانسته ام نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن الصلت پس غسل کرد و پشت آنچه دید و درجا  
 خود یعنی از منی و آب زدر آنچه زید یعنی بر آنجا که اثر منی زید و اذان گفت واقامت گفت بعد ازان نماز گذارده است  
 شدن گرمی آفتاب باطمینان و استی که زبشتابی و سبک **مالك** عن اسمعيل بن ابي حنيفة عن سليمان بن يسار  
 ان عمر بن الخطاب عند الى ارضه بالجحفة فرأى في ثوبه احتلاما قال لقد ابتليت بالاحتلام منذ وليت  
 الناس فاغتسل وغسل ما اراى في ثوبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح  
 بسوی زمین خود که در جرف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام را گفت قسم من مبتلا شدم باحتلام ازان زمان که هر  
 متولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام حریب پیدا میشود و اگر  
 سبب آن زیادة تولد منی است باوجود رفاة او غیر او پس غسل کرد و پشت آنچه دید در جامه خود از اثر احتلام  
 نماز گذارده است و بعد از آنکه بر آفتاب بآب اذرای فی ثوبه احتلاما و لا یدکر شیئا راه ما اذا یفعل چون بنید  
 در جامه خود اثر احتلام و یا و ندارد و هیچ خوابیکه دیده باشد چه کار کند قال یحیی قال مالک فی رجل وجد فی ثوبه اثر  
 احتلام و لا یدری حتی کان و لا یدکر شیئا راه فی منامه قال یغتسل من آخر نومة نامها فان کان  
 قد صلى بعد ذلك التهور فليعد ما كان صلى بعد ذلك النوم من اجل ان الرجل ربما احتلم و لا یرى شیئا  
 و یرى لا یحتلم فاذا وجد فی ثوبه ماء علیة العسل وذلك ان عمر بن الخطاب عا حاکما کان حاکما  
 نومة نامها ولم یجد ما کان قبله گفت مالک باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند که کی  
 احتلام و یا و ندارد و چیزی که دید اثر او در خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که خفته است بان خواب  
 و باید که اعاده کند آنچه گذارده است بعد ازین خواب بسبب آنکه مرد گاهی محلم میشود و در خواب منی بیند چیزی را که  
 در خواب منی بیند و محلم نمیشود پس چون بیدار جامه خود منی را لازم است بر روی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

قلنت  
 و علی هذا اصل العلم  
 فی الجنب اذ اصاب ناسیا  
 الجنب موضع قریب  
 من المدينة  
 قلنت  
 و علی هذا اصل العلم

لا قلت  
وعلى هذا اهل العلم

۵۲

حضرت عمر عاهد کرد آنچه گذارده بود بعد از خوابی که شفته بود بان خواب عاده نکرد آنچه پیش از خواب گذارده بود **باب** اذا نالت المرأة مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون بر بید زدن مانند آنچه می بیند مرد باید که غسل کند **مالك** عن ابن شهاب عن

عمرة بن الزبير ان ام سليم قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله المرأة ترى في المنام مثل ما يرى الرجل اغتسلت فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم فلتغتسل فقالت لها عايشة اوتيتك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها

رسول الله صلى الله عليه وسلم توتبت يمينك ومن اين يكون الشبهة ام سليم التماس کرد و نجابت حضرت صلی الله علیه وسلم یا رسول الله زدن می بیند در خواب مانند آنچه می بیند مرد آیا غسل کند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را می باید که غسل کند پس گفت ام سلمه حضرت عايشه و التماس کردم از تو ای امی بید این قسم خواب با زن پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای عايشه نجابت آورده با دست راست تو و این کلمه تنبیه است بر جهل مسخره و عای بد و او علم و از کجا می باشد مشابهت یعنی مشابهت در والد و ولد یعنی شود مگر از جهت وجود منی در بدن مرأة و چون منی در بدن مرأة موجود است استبعاد ختم و وجهی ندارد و علم

**مالك** عن هشام بن عروة عن ابي عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت جلعت ام سليم امرأة ابي طلحة الا نصار الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان

لا يستحي من الحق هل على المرأة من غسل اذا هي احتلمت قال نعم اذا نالت الماء امد ام سليم زين ابوطالب انصار بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آنکه خدا تعالی شرم ندارد از خون راست آیا بر زن غسل است وی خواب بید فرمود آری وقتیکه بید آب منی را شرم گم گوید از نیندیش معلوم شد که اعتماد بر رویت آب هست نه بر رویت خواب و در نیندیش اختلاف کرده اند جمیع گفته اند هر آبیکه باشد در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لفظ ما و تحقیقین بر آنند که از آب منی را زاده کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلفظ آب کنایه کرده اند از منی زیرا که صریح ذکر وی کرده داشتند **باب** صفته

الفصل بجه وضع باید که غسل **مالك** عن هشام بن عروة عن ابي عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا احتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ للصلاة فكذلك غسل يديه في الماء

فيعضل بها اصول شعرة ثم يمسح برأسه ثلاث غمرات بيديه ثم يفيض الماء على جلده كله و رویت آنحضرت عايشه رضی الله عنها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون غسل میکرد از جنابت شروع میکرد و باین کیفیت که می شدست و در خود را باز وضو میکرد و چنانکه وضو می کرد برای نماز باز در می آمد و انگشتان خود را در آب پس داخل می ساخت آنها را در پنجهای سوی خود بعد از آن میریخت بر سر خود سه غمره بدو دست خود بعد از آن جاری می کرد آب بر بدن خود و هر آن

**مالك** عن نافع ابن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم اغتسل بجمیع

ثم مضمض واستنشق ثم غسل وجهه ونضح في عينيه ثم غسل يديه اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل راسه ثم غسل  
 فافاض عليه الماء عبد الله بن عمر حين غسل ميكروا زجاجة شروع ميكروا بين كفيته كبريت برودت راست خود  
 آب پس می شست آنرا باز می شست فرج خود را بعد از آن مضمضه میکرد و دستها را می شست و بعد از آن  
 خود را آب میزد بر هر دو چشم خود بعد از آن شست دست راست خود را بعد از آن شست دست چپ خود را بعد از آن  
 شست سر خود را باز غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب مالک انذ بلغه ان عائشة ام المؤمنين

سئلت عن غسل المرأة من الجنابة فقالت لغفن على راسها ثلاث حقنات من الماء ولتصفت راسها بيد  
 سوال کرده شد حضرت عائشه را از کیفیت غسل زین از جنابت پس گفت باید که دو دست خود پر کرده ریزد بر سر خود سه بار  
 آب را باز باید که بر هم کند و بالدموی سر خود را بدو دست خود مترجم گوید از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو  
 دست است قبل ادخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی داشته باشد بدو دست  
 آب گرفته در میان پنج موی رساند بعضی موی را بعضی باله بعد از آن جاری کند آب ابر تمام بدن باستیعاب سه بار  
 جاری کردن تمام سنت است باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جهوسنت نیست بلکه با دست تری خود  
 باله و نضح مذہب ابن عمر است فقط دیگر آنکه نقض ضغائر یعنی باز کردن گیسو یا ربا فته در حق زنان ضرور نیست بلکه  
 رسانیدن آب بر پنج موی کافیست دیگر آنکه شستن با نهاد بعضی روایات در اثنا می وضو واقع شده است  
 و در بعضی روایات عقب غسل هر یکی را وجوب است **باب** اذا اراد الجنب ان ينام او يطعم قبل الغسل استحباب الوضوء

چنان اراده کند جنب که بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل مستحب است او را وضو کردن **مالک** عن عبد الله  
 ابن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب جنابة من الليل  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأوا غسل ذكرك ثم ذكره حضرت عمر حضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم که  
 میرسد او اجابت در بعضی اوقات شب یعنی در آن حالت غسل میسر نمیشود و الله علم پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وضو بکن و بشو ذکر خود را بعد از آن بخواب **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابنة عن عائشة زوج النبي صلى الله

عليها انها كانت تقول اذا اصاح احدكم المرأة ثم اراد ان ينام قبل ان يغتسل فلا يذره حتى يتوضأ وضوءه للصلاة  
 حضرت عائشه رضی الله عنها می گفت چون برسد یکی از شما بزین خود یعنی جامع کند بعد از آن خواب رود بیشتر آنرا  
 غسل نماید پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر  
 كان اذا اراد ان ينام او يطعم وهو جنب غسل وجهه ويديه الى اللرفقين ومسح براسه ثم طعم او نام عبد الله بن

قلنت  
 وهذا قول اكثر اهل  
 العلم والوضوء في  
 الفصل سنة

قلنت  
 وعلى هذا اهل العلم

له قلت  
 عن هذا اهل العلم  
 على هذا اهل العلم  
 له قلت  
 وهو ان صلى الله عليه  
 وسلم كان يغتسل بالطهر  
 الخمسة فاما قال اهل  
 العلم الفرق في استنباط  
 الامة في غسل  
 ولا بأس في كونه  
 الفرق الصاع لغيره  
 معنى التقدير حتى لا يخلو  
 الثمنه ولا اقل بل يخلو  
 من يخل في غسل

عمر چون میخواست که بخواب روی او را طعام خود حالانکه با جنابت میبودی شست روی خود را و دو دست خود را تا آنجکه میسوزد  
 بر سر خود بعد از آن میخورد یا بخواب میرفت مترجم گوید در حدیثی دیگر نزد ابی داؤد و محمد بن حسن آمده است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بخواب میرفت حالانکه جنب میبود بغیر آنکه دست رساند بآب و ازین حدیث معلوم میشود که امر برای  
 استحباب است نه برای وجوب و اثر عبد الله بن عمر دلالت میکند که اگر تمام وضو میسر نشود هر چه میسر شود بکند با آب یا با  
 بصره

لعراق الجنب بان نیت لعرق جنب یعنی عرق نخن نیت مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يعوق في النقا  
 وهو جنب ثم يصلي فيه عبد الله بن عمر عرق میکرد در جامه حالانکه جنب میبود باز هم گوی که از در استحباب با آب عین المصحف  
 محدث و لاجنب مساس نکن مصنف را یکی بی وضو باشد و نه جنب مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن خرم ان

الكتاب الذي كتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن خرم ان لا عيس القرآن الا طاهرا بود در مکتوبه که آنحضرت صلعم  
 نوشتند آنرا برای عمر بن خرم یعنی تا عمر و بن خرم بر لبوس اقبال بین و الله علم این کلمه که دست نرساند بقرآن مگر طاهر  
 یعنی از جنابت و حدث مترجم گوید در تخریج مس محدث مصنف را اتفاق است بعد از آن اختلاف کردند در مس بواسطه جا  
 یا حمل ببلایه یا بر وساده جمعی منع کرده اند نظر بغرض اینجکه که تعظیم و اکرام قرآن است و درین غرض همه صور برابر است

و جمیع جایز داشته اند نظر بلفظ مس و آنچه غیر مس است حدیث از آن ساکت است و اینهم محتمل است باب میخوذ لاجنبان  
 يقرأ القرآن من ظهره القذبة و الجنب و المواتن جائز است خواندن قرآن از بر یعنی از پشت خود و محدث را بغیر نظر در  
 در حالتی که بغیر وضو باشد نه جنب و نه حائض مالک عن ايوب بن ابی تيممة السعدي عن محمد بن سيرين ان

بن الخطاب كان في قومه وهم يقرؤون القرآن فذهب لمحاكاة ترجمه وهو يقرأ القرآن فقال له رجل يا امير المؤمنين  
 انقرأ ولست على وضوء فقال عمر من افتاك بهذا المسئلة بود حضرت عمر بن الخطاب در میان قومی و ایشان  
 میخواندند قرآن را پس رفت حضرت عمر برای حاجت خود بعد از آن باز آمد و او میخواند قرآن را پس گفت او را  
 یا امیر المؤمنین یا میخوانی قرآن را وضو پس گفت عمر که قومی داد ترا با اینجکه یا مسیله که اب قومی داد

یعنی از شریعت محمدی نیست علیه الصلوة و التسليمات الله علم باب قد و ماء لغسل باب در بیان  
 مقدار آب غسل مالک عن ابن شهاب عن عمرو بن عبد الله بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم كان يغتسل من اناء وهو الفرق من الجنابة مروی است از حضرت عائشه  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل میکردند از آوند یکدیگر فرق بود از جهت جنابته فرق یعنی آنست  
 که سه صلح را گنجایش کند و آن بحباب صلح مدینه مشا نزده رطل است مترجم گوید که این تقدیر



برای تعیین و تحدید نیت زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت تصدازالته ورن و تبرید و غیر آن مختلف پس گاهی  
 حضرت صلی الله علیه و سلم بصدقه صاع عمل میکرد و گاهی بکبر از آن حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان صلی الله  
 علیه و سلم یغسل بالصابون الخمسة امداد و کان یتوضأ بالمد غسل میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک صاع مانع برود  
 میکرد یک صاع نزدیک اهل بیته نیز غسل و ثلث رطل است و در ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل  
 رطل خواهد بود و آب ماء البحر طهور آب دریایی شور پاک کننده است مالک عن صفوان بن سلیمان عن سعید  
 بن سلیمان عن ابی بکر الازرق عن المغيرة بن ابی بردة و هو بن یحیی عبد الدار انه اخبره انه سمع ابا هريرة یقول جاء  
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله اننا نذکب البحر و نخل معناه القلیل من الماء فان توضأ نابه  
 اذ توضأ من ماء البحر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو الطهر ماءه الحل منقذ ابو هريرة گفت که اندک شخصی  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله برآئینه ما سوار شویم بر دریا و بر میدانیم با خود آب اندک پس اگر  
 وضو کنیم بان تشنه ما نیم پس آیا وضو کنیم آب دریا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریا پاک کننده است  
 و طلال است مرده او یعنی ماهی را بی قوی می توان خورد و آب حیاض را تصدق برود و سباع و دخول توأمة  
 التي لا تنای عن النجاسة عرضها نجس میشود آب خون جانوران درنده و در آمدن با پیکر ایشان در آب که خالی استند  
 از نجاسات مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن یحیی بن عبد الرحمن بن  
 حاطب بن محمد بن الخطاب خرج فی تکب فیهم عمرو بن العاص حتى ورد و احوضا فقال عمرو بن العاص لصاحبا  
 الحوض یا صاحب الحوض هل ترد حوضك السباع فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخدونا  
 فانما ورد علی السباع و خود علینا حضرت عمر برآمد یعنی باراده سفر در محلی از شتر سواران که در میان آن  
 عمرو بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمرو بن العاص صاحب حوض را  
 ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت او را  
 عمرو بن الخطاب ای صاحب حوض خبر مرده مار زیرا که بر آئینه ما وارد حوض می شویم عقب  
 درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی امر سبت معلوم ما بالقطع و مانع طهارة میباشند  
 مترجم گوید معلوم است بیقین که حیاض مجاز غدیر کبیر می باشد و نه عسر در حوض  
 و نیز معلوم است که صغره و سبورا حوض نمی گویند و نیز معلوم است که بوقوع سبورا  
 که تغییر کند طهر یا بویازنگ آب را حکم او مانند حکم دخول توأمة سباع است پس حاصل شد

ما قلت  
 و علی ما اهل العلم یقولون  
 الوضوء بماء البحر  
 ما قلت  
 فتنا الشافعی الماء الا  
 لا یغسل بوقوع النجاسة  
 ما لو تغیر بالقلین  
 بحدیث اذا بلغ الماء  
 قلین لم یغسل خبثا  
 و قد هما الخمس قریب  
 و قد صحابه نجساته  
 ۵۶  
 رطل و قد نه الغضیة  
 بالندی بالکبیر الذکر  
 لا یغسل بالقلین منه  
 غیر ان لا یغسل او الغضیة  
 فی العشی

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر مغیره احد اوصاف در آب کثیر آن آب نجس نمی گردد و در حدیث دیگر است که آب کثیر نجاست  
غیر مغیره احد اوصاف نجس نمی شود و بخلاف ما قلیل لیکن تقدیر مذکور است کثیر را و از این جهت مفهوم شود و از این جهت در حدیث  
دو در حفره و نامی گذارد و شافعی تقدیر کرده است بدو قله حدیث از اذیخ الما قلتین لم یجمل جنباً یعنی گفته است که  
نقل کرده است شافعی از ابن جریج این حدیث را در دران روایت کرده است بقلال بجز آنچه در حدیثین نام برده است گفت این  
جریج من دیده ام قلال بجز یک قله از ان وسعت میکند دو قریه را یا دو قریه بجزیری بالای آن بعد از ان شافعی  
کرده است بر پنج قریه یا ران او گفته اند پنج قریه یا نصف رطل میباشد مترجم گوید این تقدیر نیز تخمین است و در حدیث  
زیرا که قله گاهی کلان میباشد و گاهی خور و چنانچه ابن جریج تصریح کرده و از شافعی لازم نیست که نصف قریه اخذ کرده شود  
مگر بنا بر احتیاط و قریه نیز متفاوت میباشد از بر صدر رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس صحیح است که در حدیث  
اولست و آن شبهه است بذا سب سلف تقدیر یعنی الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفهوم  
بازمان نه تخدید زیرا که هر چه دون قلتین باشد در حد اوانی و حفره داخل است و هر چه فوق قلتین باشد چون  
زمین معتدل الانخفاض بود عرض و جایزه میتوان گفت و جمعی با لک نسبت کرده اند که فرق نداد آب کثیر و آب

خلیل این خلاف قول مالک است در موطن قال یحیی و سئل مالک عن رجل جنب صنع له ما یغسل منه فغسله فادخله مع  
فیه یعرف حر المار من برده قال مالک ان لم یکن اصحاب صابحه اذی فلا اری ذلک نجس علیه سوال کرده شد مالک  
از حکم مردی با جنابت که نهاده شد برای او آب که غسل کند پس فراموش کرد که او را جنابت رسیده است پس غسل کرد  
انگشت خود را در آب تا بازشناسد گرمی آب از سردی آن آب گفت مالک اگر رسیده باشد با انگشتهای او با پاک  
منی بمیم که این غسل نجس میکند آب بر ضرر این شخص پس مفهوم آن لم یکن اصحابه دلالت میکند که اگر نجاستی حقیقی بدست  
او رسیده باشد نجس کند بروی آب می آونی رساله ابن ابی زید و قلیل الما ریخیه قلیل النجاسته و یعنی گفته است  
تقدیر کرده اند بعض اصحاب الرأی ما کثیر را که وقوع نجاسته غیر موثره نجس نشود با آنکه باشد در دره و این تخدید  
که باصله از اصول شرع رجوع میکند و بعضی آخر تقدیر کرده اند با آنکه باشد غیر غرضیم چه که جنابانیده شود و کجا آنکه  
در جنبش نیاید جانبه گیر و این حد نهایت در جهالت است بجهت اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوه وضعت  
و اندک علم تحقیق درین مسئله است که در جناب است حدیث مروی شد یکی حدیث قلتین که در مسئله چنانچه عبارات  
شده است از اذکان الما قلتین لیست حمل الخبث و آنچه در حدیث مفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه ما دون قلتین  
حمل جنبش نیاید دیگر حدیثی که در حدیث صابحه وارد شده است ان الما ظهوره لایحیثی و آن مفهوم خود دلالت میکند

بر هلاکت جمیع میاه اگر چه مورد آن فرق قلتین است پیغمبر حدیث لایبال فی المار الدائم الذمی لایجرمی ثم یغتسل  
 و این حدیث دلالت میکند باقتضای بر آنکه مار را که نجس میشود میباید آب زد و غسل در آن منع کرده اند و مفهوم مخالف  
 بر آنکه حکم جاری خلاف حکم مار را که دست پس مالک قول مشهور قائلست بآنکه مار قلیل نجس مبی شود بوقوع نجاست  
 در وی تا وقتیکه شغیر نشده است بجهت عموم ان المار ظهور لایجرمی و شافعی حدیث قلتین پیش گرفته است بقره  
 گفته که حدیث بربضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بربضاعه مار کثیر بود که وقوع این اشیا را در  
 متغیر مبی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلان بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص است  
 بقلتین مانور آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بر آن دلالت میکند آنست که حکم مادیون قلتین غیر حکم قلتین است اگر چه  
 آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر و ابوحنیفه مار جاری را  
 خاصیتی می نهد که بخاطره نجس نجس مبی شود مترجم گوید بنا بر فهم آن از حدیث مار را که بر آن است که عله نهی نجسین  
 بقریه ثم یغتسل و نهی متعلق باشد بکلیج این دو فعل و درین هر دو مقارنه بحث است بلکه حق آنست که عله ایذا می بنی آدم  
 استحقاق لعن است بسبب تخفیس بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تخفیس بعد صیغه اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این  
 شخص نجاست بید دیگران اقتدا کنند با و او متبرک گردد و متغیر و تخفیس بجهت نجسیت نهی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد  
 بذیل حدیث ابی داود لایسولن احدکم فی المار الدائم و لا یغتسل فیه من الجنبه و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده و حکایت  
 مکرر است با و در معرض نفرت طبایع سیله ساختن پس آنچه اقرب تحقیق نماید آنست که اینجا عله است هر دو  
 تغیر نجاسته و مخالطه نجاسته پس تغیر او را نجس سازد قطعاً و مخالطه کرده بسیار دیگر است شریکه که خبر ضرورته نباید  
 ترکیب شدن آن آب قلیل با نجاست کثیر و هو قول ابن حاجب القلیل نجاسته اشهر و کرده و قیل نجس یعنی مار قلیل که مخلوط  
 باشد بنجاسته مشهور از سبب مالک آنست که مکره است و بعضی گفته اند که نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین مفهوم  
 مخالف قول مالک با عموم حدیث ان المار ظهور راشتی پیدا کردند و الله اعلم **باب** جواز الوضوء مع النساء در بیان جایز  
 بودن وضو با زنان **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول ان کان الرجال النساء فی زمان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لیتوضون جميعاً ابن عمر یگفت که بر آنست بودند مردان و زنان در زمان آنحضرت صلی  
 علیه وسلم وضو میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صحنه وضو میکردند **باب** اذا خلعت الحائض  
 و الجنب بلاء هل یجوز الغسل بذالك چون معلقی شود زن حائض یا جنب بآبی یعنی وضو کرد یا غسل نمود آیا جایز است  
 مرد غسل کردن بآن آب که باقی مانده باشد از وی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول لا بأس

قلنت  
 وعليه اکثر أهل العلم

بانت بعتل بفضل المرأة ما لم تكن حائضا وحبنا عبد الله بن عمر كلفت سبع باكت ميت اذا نكح مثل كذا باب ليس باذن  
 ما دام كذا باشد این زن حائض یا باجناب مترجم گوید محیی باطل مثل احمد و سخن قائل اند با نکه مکروه است و جنس  
 کردن آب پس نده زن و عبد الله بن عمر بان رفته است که منهنی است و منو کردن آب پس نده از وضو زن  
 حائض باجناب نزن محدثه و تقب کرده اند جفا ط حدیث برود و مذہب بحدیث حسن ترمذی و نانی که حدیث  
 میگوید جنب شدم من در رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل کردم از جنه یعنی بیایه کلان و باقی ماند در جنه  
 بقیه از آب پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا غسل کنند از آن جنه گفتیم هر آینه من غسل کرده ام از این جنه  
 پس غسل کرد آنحضرت صلعم فرمود هر آینه آب بروی جنابت نباشد و الله صلعم باب سؤواله طاهر  
 پس خورده گوید پاک است مالک عن اسحق بن عبدالله بن ابی طلحة الانصاری عن حميدة بنت ابی عبیده بن  
 فودة عن خالتهما کشته بنت کعب بن مالک و کانت تحت ابن ابی قتادة انما اخبرتها ان اباقتاده دخل  
 فسکبت له وضوء فجاءت هرة لتشر به منه فاصغ لها الا نال حتى شربت قالت کبشة فرائی انظر الیه فقال  
 اتعجبین یا ابنة اخی قالت فقلت نعم فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها لیسیت نجس انما هی  
 الطوافین علیکم و الطوافات بود کبشه زن پس ابوقتاده وی خبر داد که ابوقتاده داخل شد بر کبشه پس بخت کبشه  
 برای او آب وضو در آوندی پس آمد که بنما بنوشد از آن آب پس کبر ساخت ابوقتاده برای گوید آوند را نماند  
 بنوشید گفت کبشه پس دید مرا ابوقتاده که می نگرم بسوی او پس گفت آیا تعجب میکنی ای دختر برادر من کبشه  
 پس گفتم آری تعجب میکنم پس گفت ابوقتاده هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه گوید نیست کبشه  
 هر آینه وی از ذکر طواف کنندگان است بر شما یا از انما طواف کنندگان است یعنی اگر گوید بر زینت طواف  
 داخل است و اگر ماده است در طوافات درین حدیث یحیی بن یحیی رادو جاویم واقع شده یکی آنکه در روایت  
 یحیی بن یحیی حمیده بکسر میم و فتح حامی محفوظ است و صواب است که اکثر روایة موطا ذکر کرده اند حمیده  
 بتصغیر دویم آنکه یحیی بن یحیی بنت ابی عبیده ابن فودة گفته و آن دویم است صواب است که ابوقتاده  
 اکثر روایة موطا گفته اند بنت عبید بن رفاعة و الله علم خطابی گفته است کلمه انما من الطوافین علیکم او الطوافات و در  
 یکی آنکه مراد از طوافین و طوافات خلفان و کثیرگان هستند که پیوسته در خانه برای خدمت می آیند و میرودند دیگر آنکه مراد  
 سلطان باشد که بر دروازه های مردمان گردند و سوال میکنند بر تقدیر شبیه است که با آدمیان در طهارة سؤوال  
 قال مالک لا باس بها الا ان تری فی قهها نجاسة گفت مالک سبع باکت نیست پس خورده گوید پاک است

بانت بعتل بفضل المرأة ما لم تكن حائضا وحبنا عبد الله بن عمر كلفت سبع باكت ميت اذا نكح مثل كذا باب ليس باذن  
 ما دام كذا باشد این زن حائض یا باجناب مترجم گوید محیی باطل مثل احمد و سخن قائل اند با نکه مکروه است و جنس  
 کردن آب پس نده زن و عبد الله بن عمر بان رفته است که منهنی است و منو کردن آب پس نده از وضو زن  
 حائض باجناب نزن محدثه و تقب کرده اند جفا ط حدیث برود و مذہب بحدیث حسن ترمذی و نانی که حدیث  
 میگوید جنب شدم من در رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل کردم از جنه یعنی بیایه کلان و باقی ماند در جنه  
 بقیه از آب پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا غسل کنند از آن جنه گفتیم هر آینه من غسل کرده ام از این جنه  
 پس غسل کرد آنحضرت صلعم فرمود هر آینه آب بروی جنابت نباشد و الله صلعم باب سؤواله طاهر  
 پس خورده گوید پاک است مالک عن اسحق بن عبدالله بن ابی طلحة الانصاری عن حميدة بنت ابی عبیده بن  
 فودة عن خالتهما کشته بنت کعب بن مالک و کانت تحت ابن ابی قتادة انما اخبرتها ان اباقتاده دخل  
 فسکبت له وضوء فجاءت هرة لتشر به منه فاصغ لها الا نال حتى شربت قالت کبشة فرائی انظر الیه فقال  
 اتعجبین یا ابنة اخی قالت فقلت نعم فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها لیسیت نجس انما هی  
 الطوافین علیکم و الطوافات بود کبشه زن پس ابوقتاده وی خبر داد که ابوقتاده داخل شد بر کبشه پس بخت کبشه  
 برای او آب وضو در آوندی پس آمد که بنما بنوشد از آن آب پس کبر ساخت ابوقتاده برای گوید آوند را نماند  
 بنوشید گفت کبشه پس دید مرا ابوقتاده که می نگرم بسوی او پس گفت آیا تعجب میکنی ای دختر برادر من کبشه  
 پس گفتم آری تعجب میکنم پس گفت ابوقتاده هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه گوید نیست کبشه  
 هر آینه وی از ذکر طواف کنندگان است بر شما یا از انما طواف کنندگان است یعنی اگر گوید بر زینت طواف  
 داخل است و اگر ماده است در طوافات درین حدیث یحیی بن یحیی رادو جاویم واقع شده یکی آنکه در روایت  
 یحیی بن یحیی حمیده بکسر میم و فتح حامی محفوظ است و صواب است که اکثر روایة موطا ذکر کرده اند حمیده  
 بتصغیر دویم آنکه یحیی بن یحیی بنت ابی عبیده ابن فودة گفته و آن دویم است صواب است که ابوقتاده  
 اکثر روایة موطا گفته اند بنت عبید بن رفاعة و الله علم خطابی گفته است کلمه انما من الطوافین علیکم او الطوافات و در  
 یکی آنکه مراد از طوافین و طوافات خلفان و کثیرگان هستند که پیوسته در خانه برای خدمت می آیند و میرودند دیگر آنکه مراد  
 سلطان باشد که بر دروازه های مردمان گردند و سوال میکنند بر تقدیر شبیه است که با آدمیان در طهارة سؤوال  
 قال مالک لا باس بها الا ان تری فی قهها نجاسة گفت مالک سبع باکت نیست پس خورده گوید پاک است

قلت

قال بكار واصل  
العسل قال انما له  
انما شرب اصاب  
بمنه مكانا  
طبا بغيره  
سبحا بغيره  
بالتراب فاس  
التذوق على  
والمقصود به  
فانقذوه  
المنع كات  
بالتراب الكلاب  
فانقذوا  
فيها بخلاف

در بیان آن نجاستی مترجم گوید شافعی غیر از فقهای محدثین حمل کرده اند بر گریز و رو باه و خورار زیرا که هم گز  
حرام است و درین ادو پنجه او متخمس است پس چون این را در گریز یا اثری پیدا شد حکم سب و سباع و حمار نیز همان  
باشد بخلاف سگ که نجاسته آن غلط است پس محمول نباشد بر گریز و ابوحنیفه تخصیص کرده است چهاره سورا  
گیره و کلبه اینها من الطوائفین علیکم اول الطوائف بیان فارق دانسته زیرا که آن اشاره است به حج و در تحفظ  
از سوره بره و آن معنی در سب سباع یافته منی شود با جمله نزدیک جمیع علماء این حکم مخصوص است بصوتیکه  
نخواست بر دهن گریز ظاهر نباشد اگر نجاسته بر دهن گریز ظاهر دیده شود نجاسته است **باب شرب کلب**  
نجس خلیل منه الا ناه سبعا پس خورده سگ پاک است شسته شود از زوی آوند طهفت بار مالک

عن ابی الزناد عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب في اناه  
احدكم فليغسله سبع مرات **قلت** رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بنوشد سگ آوند کسی از شما باید که  
بشود آوند هفت بار مترجم گوید شافعی همچنین از طرق دیگر روایت کرده اند این حدیث را در دوران روایت زیاد  
است این کلمه او نهین او آخرین بالتزاب نخستین این هفت بار یا آخرین این هفت بار شستن باشد  
بخاک یعنی بعد آوده کردن بخاک بشود اول باشد یا نباشد پس نزدیک فقهای محدثین اگر سگ نخ کند در  
آوند کسی که در آن آب باشد یا مانع دیگر آن چیز را باید ریخت و آن آوند را هفت بار باید شست یکبار از آن  
کند بخاک کرده و شافعی حمل کرده است حرک را بر سگ جمهور حمل نکرده اند زیرا که عرب مخالطت داشتند  
با کلاب پس شرب هفت بار شستن فرمود از لعاب آن تا مانع باشد ایشان را از نزدیکی کلاب این معنی  
در حرک یافته منی شود و الله اعلم مسئله تنقیح کرده و منع را بملاقات چیزی از کلب بول باشد یا لعاب یا عرق  
یا حضوی یا از اعضا زیرا که هم کلب طیب اعضا دوست پس حال اعضا دیگر بطریق اولی مانند آن باشد  
و معنی منع رسیدن لعاب است و عرق نیز مانند او است بول نجس زوی **باب کیف یغسل دم الحیض** چگونه  
شسته شود چون حیض مرآلک عن هشام بن عروة عن ابي عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير عن اسماء

بنت ابی بکر الصديق انها قالت سألت امرأة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت ابايت احدنا  
اذا اصاب ثوبها الدم من الحيضة كيف تصنع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اصاب ثوب احدكم من الدم  
الحيضة فلتغسله بالماء ثم لتغسله بالماء ثم لتغسله بالماء **قلت** رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ای اوید  
یکی از شما وقتی که برسد جا زود از خون از حیض چگونه کار کند پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون برسد جا

خفیة لا عدنی غسلة  
ولا تغسل به کل الثوب  
منه قلت  
قال یحیی عن هشام  
عروة عن ابی هريرة  
وهو مد الصواب  
استطال لفظ عن ابی  
القزص هو ان یقبض  
على موضع الثیابة  
بلا صم و غیره و غیره  
جدا و دیگر کسی  
نخجل ما شرب به من  
المنع كات  
الفصل فی غسل  
ان العدة فی غسل  
نجاسة غایة کلب  
لیس یجوز فیها  
الدیة یجب نزال  
عین او ازها و البوی  
بوشارة العود  
التغسل هو ان یقبض  
نه ابی بکر  
عن ابی بکر  
ان یغسله  
الطن

قال ابو هريرة  
و ما من ثوب  
لا تغسله  
طس عن هاه

**اهل قلوب**  
 قال شيخنا في الاطمان  
 الاضواء والاعراب من  
 الفحاسة واللذعة فضبت  
 عليها الهناء حتى عليها  
 طهرت والفساد طاهر  
 اذا لم يكن فيها تغبير  
 وانما لا تطهر ووقرت  
 بين دماء الكلاب والاربع  
 على الماء ووقرت  
 على نجاسة فغسلت بالاربع  
 الفضالة نجاسة الارض  
 واطهر بصفتها حتى  
 نزل عنها الفضالة

کسی از شانهون حین باید که بدو انگشت بشوید و با آنکه از بعد از آن آب زرد بروی بعد از آن نماز گذارد و آنچه در شرح گوید  
 یعنی بنامی را درین حدیث درم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروه عن ابيه عن طر و صواب اسقاط لفظ  
 ابيه است چنانچه بعد بن سلمه و غیر وی اکثر رواة موطأ نقل کرده اند و احد اعلم باید دانست قرص و نضح اینجا اشاره است  
 بمعاجزه در دفع عین نجاست پس چون عین نجاست اهل شد جامه هر گشت دست با شستن شرف عینت نزدیک بود  
 و در حکم حیض است جمیع نجاسات عینیة مثل دشت و بول و عذره مسئله اگر نجاستی عین باشد واجب است از او عین او و طهر  
 و هر چه میسر شود از آنکه سائر اوصاف از لون و روح و همین است معنی قرص و نضح و لازم نیست استعمال صابون نماز  
 و اگر عین باشد مانند بولی که خشک شده باشد پس سختین آب بروی واجبها و در زوال آن کفایت میکند **باب تطهير الارض**

**باب تطهير الارض**  
 من البول بصعب ذنوب من اللاء بول چون برسد بزمین پاک میشود بر سختین یک گویا آب **مالك** عن عیوب  
 انه قال دخل اعراب المسجد فكشف عن فرجه ليبول فصرخ الناس به حتى حلا الصوت فقال رسول الله صلى الله عليه  
 و آله فتركوه فقال ثم امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالانصب من ماء فصب ذلك المكان و اذا اعرابی بسجده  
 از خود را از فرج خود بول کند پس آواز دادند او را مردان تا آنکه بلند شد آواز پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله پس بگذاشت  
 او را پس بگذاشتندش پس بول کرد بعد از این امر فرمود آنحضرت صلعم تا بوردن دل و بر آب پس در نجسه شد بر آن مکان حج حرام  
 او را برای آن بگذاشتند تا از قطع بول بوی ضرر نرسد و مواضع بسیار از مسجد نجس کند و از نجس معلوم شد که اگر بول  
 بزمین برسد تطهیر آن بر سختین آب است تا آنکه غالب آید بروی مثل غالب آمدن یک گویا بول یک شخص بعد از آن  
 نقل تراب یا بر آردن غساله بطرفی خارج ضرورت نیست و از آب و قلابه و آب و صندف نقل کرده اند که زمین پاک میشود و نجاست  
 و آن منافی این حدیث نیست زیرا که تطهیر هم دو صفت میتواند شد و آنچه حدیث مرسل است بخاری و بیهوی آنرا و صل  
 در طریق حمی بن مینة بن السبب عن ابی هريرة **باب تطهير الثوب من بول الصبي الذي نظم بالنظف**  
 پاک میشود جامه از بول طفلی که هنوز نم نم خورده است **باب مالك** عن هشام بن عروه عن ابيه عن عائشة

زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت اني رسول الله صلى الله عليه وسلم بصبني فقال صلى الله عليه وسلم فذا حارسوا الله  
 صلى الله عليه وسلم بما فات بعد اياه آرد شده پس آنحضرت صلعم طفلی را پس بول کرد بر جامه آنحضرت صلعم پس طفلی  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله پس تاج بول ساخت آن آب یعنی آب بروی ریخت **مالك** عن ابن شهاب  
 عن جندب بن عبد الله بن عبد الله بن حنيفة بن مسعود عن ابي قيس بن حفص انهما اتتا بابن ابي اسير لم ياكل  
 الطعام الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره فقال صلى الله عليه وسلم فذا دعا رسول

صلوات الله عليه وسلم بماه ففضله ولم ينسد ام حيس آورد پس خوردی از ان خود که طعام نخورده بود پیش حضرت صلی الله علیه و سلم پس نشاند او را آن حضرت صلی الله علیه و سلم در بر خود پس بول کرد و بر جاره آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس طلبید آن حضرت آب را پس بول کرد و بر جاره نشست از آن سرجم گوید نفع جاری کردن آب است برفق و آب است که غسل آنجا مالیدن و نشستن است ببول و بول غفل نمک که بر سر طعام نخورده باشد خست است و لیکن پاک میشود و آب زدن نیز مالیدن و افشردن بخلاف بول غفل انش و بخلاف غفل که طعام نخورد پس ثوب ازین هر دو بغیر مالیدن و افشردن پاک نشود و اما علم مسلمة معنی حدیث شافعی است که ریش انداختن آب است بوجهی که حام و غالب شود در موضع بول بغیر سیلان و نزدیک غیر او چنانکه خطابی اشاره کرده است نفع امر است بر محل بول برفق از غیر مرس و دکاک و غسل ریش و دکاک میباشد و اول آن و اتومی است مسلمة در بول صبی و صبیه که تغذی طعام میکند لابد است از غسل پس تخنیک بر مشلا و تناول سغوفه برای مداوة و تناول طعام قلیل بدون اعتماد خدا بران داخل تغذی طعام نیست **باب طین الشارح الملتیق** نجاسة یعنی عن حایة تذکره که از حد خالبا گل راه عام که مقیم دانسته شود تا پاکی آن محفوظ است آنچه احتراز از آن مستدرست از روی گمان **غالب مالك** عن محمد بن عمارة عن محمد بن ابراهیم عن ام ولد ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف انها سالت ام سلمة زوجة النبي صلى الله عليه وآله فقالت اني امرأة اظليل ذئبي وامسكت في المكان القذر قالت ام سلمة قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما بعدا ام ولد ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف سوال کرد ام سلمة زوجة حضرت ارسطه الله علیه و سلم پس گفت بر آن زنی ام که دراز میکنم و امن خود را و او را میروم در مکانی ناپاک گفت ام سلمة که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم پاک میکند آن دامن را مگر آنکه بعد از مسکاتی تغذی یعنی اگر بدامن کسی نجاست راه رسد و بعد از آن بزین دیگر و خیار دیگر مخلوط شده خشک نگردد بفرک یا تینا شرا پاک میشود و این محفوظ است بسبب حرج چنانکه شدتن تن و جامه از خون جراحت محفوظ است نزدیک مالکیه بسبب حرج و چنانکه نجاست و طینت رسیده باشد بفرک پاک میشود نزدیک خنیه مالکیه بسبب حرج و چنانکه مارستنیق در طرق اگر چه در آن نجاست باشد محفوظ است نزدیک مالکیه بسبب حرج و هیچ فوق نمی یایم در میان خون جراحت و مارستنیق مخبر که بثور برسد و در میان دامن که با وجس طیب برسد و بزین دیگر مخلوط شده متاثر شود یا مفرک گردد و اما علم و جمهور و فقها را با این حدیث قائل شدند قال ابن ماجه في مختصر المشهور ان ذيل المرأة المطال لتر تصيد به طب النجاسة لا يطهر باجده و از اینجا معلوم میشود که در سبب مالک دعایه غریبی است بمعنی این نجاست و در آن روایت تخصیص کرده اند ذیل را آنچه برای ستر باشد و ظاهر سبب تصید باین قید است که مایه ای است زخم است چنانکه در باب کل میده رژیم و افطار و قصر تصریح کرده اند

قلقت قال الشافعي  
 يظفر من بول الغلام ما له  
 يطهر وينسل من بول الجارية  
 فسن الرغوى بان يورثه  
 يخبر عن ابن بكير في الرغوى  
 ان يظفر الماء طيبه بحيث  
 يصل الى جميعه فيطهر من  
 غدر من ذلك وقال  
 ابو حنيفة ينسل من نساء  
 وبقية ان يظفر من نجاسة  
 ايجفان ان الراب النقط  
 الفصل الخفيف بالفصل  
 الدس واللك واصل  
 المسئلة ان الطهيري  
 كفي ببلالة عين  
 العجاسة وان شراها  
 دبل الحامية افظ  
 دامن ما حجب الى زيادة  
 الدس  
 قلت في النهج وطلان  
 الناحية التيقن بقاء  
 يعني منه ما يتخذ

غازی علیه صلوات الله علیه و سلم  
 ان الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح  
 من الذئب اذا لم يذبح

ووفیه نظر فکرم اما متفرع علیه بغوی گفتند که خدیش در نجاست خشک است که متعلق شود و خوب بعد از آن تن پاک شود  
 یعنی نظر زیرا که اگر آن متعلق بشود میشی در مکان قدر نجاست رطبت است و آن معلوم است از عاوه قطع آنچه  
 نیز که بعد از آن بقطع معلوم است یا غالب است از عموم تا دلیل بعدی باشد مستلزم همین الشارح بطور واضح  
 فصحی از توضیح است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند موهوم معفو عنه اولاً باس به مکن عدول  
 کرد و از مقتضای مقام هسان و تطهیر چیزی که نظر نجاست نمیتواند شد پس انسته شد که معفو عنه است این  
 بفتح است از اول باب سبب زول الیتیم در بیان سبب نازل شدن نیم مالک عن عبد  
 بن القاسم عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعض  
 سفاره حتی اذا کنا بالبیداء اوندات الجیش انقطع عقد لی فاقام رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علی التماسه و اقام الناس معه و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء فاتی الناس الی ابی بکر الصدیق رضی الله  
 عنهما فاحضرت عائشة اقامت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بالیاس و لیسوا علی ماء و لیس  
 معهم ماء قالت عائشة فجاء ابوبکر و رسول الله صلی الله علیه و سلم و اضع راسه علی فخذی قد اقام  
 حبست رسول الله صلی الله علیه و سلم و الناس و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء قالت عائشة فعاثت  
 ابوبکر و جعل یطعن بیده فی خاصرتی فلا یمنع من الخرت الا مکان راس رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم فخذی فنام رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی اصبح علی غیر ماء فانزل الله تعالی آیه الیتیم فقال  
 سید بن الحضیر ما هی یا اول برکتکم یا الی ابی بکر قالت فبعثنا البعیر الذی کنت علیه فوجدنا العقد  
 کنت ما نشاء و در مسلمانان که بیرون آمدیم همراه حضرت صلعم در بعض سفرها حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند  
 رسیدیم بیادیه که بیدار نام دارد یا بادیه که ذات الجیش نام دارد بگفت گلو بندی ازان من پس درنگ کرد  
 حضرت صلعم برای چنین آن درنگ کرد و مردمان همراه حضرت صلی الله علیه و سلم و بنو قریظ و دانه  
 برآب و بود همراه ایشان آب پس آمدند مردمان بسوی ابوبکر صدیق پس گفتند ای امی بنی خزیمه اگر  
 عمل آورد عاشر درنگ کن تا نزد حضرت که مردمان را و بیعت فرود آمده برآب و نیست همراه ایشان  
 آب گفتند ما نشاء پس آمد ابوبکر صدیق حالانکه حضرت صلی الله علیه و سلم نیاورده بود و سوار که خود را  
 بیرون من بخواب فنه پس گفت ابوبکر صدیق بند کردی حضرت را صلی الله علیه و سلم مردمان  
 و بیعت فرود آمده برآب و نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس خواب کرد مرا ابوبکر و شریح

که می بیند



میخاند دست خود را در تبرکگاه من پس منع نمیکرد و ملازم جنیدن مگر بودن سر مبارک حضرت صلعم بران من خوش  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقتیکه صبح کرد بر عیز آب پس نازل ساخت خدا متعالی آیه تمیم را پس گفت اسید بن حفصیر نسبت  
 اینجا و اول برکت شما می اهل بیت ابو بکر یعنی از شما همیشه در مسلمانان برکات ظاهر شده آمده است پس بر خیزانیدیم  
 اشری را که من سوار بودم بران پس با ختم گلو بند را زیر آن شتر با صفت الیتمه باب در بیان کیفیت تمیم حالک  
 عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان یبیم الی المرفقین تمیم میگرد و عبد الله بن عمر تا مرفقین یعنی مسح را تا آرنج میرسانید  
 و کفین کتاب تمیم و قال یحیی و مثل حالک کیف الیتمه و این بیلزمه فقال یضرب ضربة لوجه و ضربة لیدیه و صفا  
 الی المرفقین گفت یحیی سوال کرده شد مالک چگونه میباشد تمیم و تا کجا رسانیده شود آنرا پس گفت باید که بنده  
 دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یکضربه برای دست خود مسح کند و دست را تا آرنج شتر جرم گوید و در  
 تمیم اختلاف کرده اند چه بر گفته اند تمیم دو ضربه است یکی برای روی و یکی برای دست تا آرنج و احمد و حجت  
 گفته اند که تمیم یکضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر مسح و شکر  
 کرده است احمد و حجت بحدیث عمار بن یاسر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را فرمود انما یکفیک اثنا عشر کفیه الارض  
 ثم مسح بها وجهه و کفیه خراش نیست که کفایت میکند ترا این کار پس زرد و کف خود زمین را بعد از آن مسح کردن  
 دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال  
 سنت است و تمیم و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقل تمیم است چنانکه لفظ یکفیک بان ارشاد میکند پس چنان که  
 اصل وضو یک یکبار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین مضمضه و استنشاق  
 با و الحاق کردن است همچنان اصل تمیم یکضربه مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه مسح تا آرنج و آنچه  
 همه اختیار کرده اند که اگر یکضربه تمیم کند کفین را بر روی باله و اصلح را بر دو دست تا به تراب استعمل تمیم واقع نشود  
 محکم حضرت و مخالف ظاهر حدیث عمار باب اذا لم يجد الماء فی المحضر تمیم و صلح چون نیابد آب در وطن خود  
تمیم کند و نماز گذارد و حالک عن نافع ان اقبل هو و عبد الله بن عمر من الجوف حتى اذا كانا بالمرید نزل عبد الله فتمیم  
 صعدا طلیبا هسه لوجه و یدیه الی المرفقین ثم صلح بازا نافع و عبد الله بن عمر از موضعیکه حرف نام دارد  
 تا وقتیکه رسیدند بر بدیع یعنی جای شستن شتران فرود آمد عبد الله از دابه خود پس قصد کرد زمین پاک را پس مسح  
 بر روی خود و دو دست خود تا آرنج بعد از آن نماز گذارد دست را تمیم گوید این اثر دلالت میکند که سفر شتر و محض تمیم  
 نیست بلکه اگر در حضر آب را نیابد تمیم کند بسبب بعد از شتر مثلاً اگر چه بعد یک میل نباشد و همین سنت مذکور است

قلنا  
 رطب و انشاع  
 ابو حنیفة قال البیهم  
 ضربتان ضرب المرفقین  
 ضربت المرفقین  
 علی قلت  
 و علی ان یصلح الماء  
 فی المحضر اذا لم یکن فی  
 کن

قلت وعليه انه  
 اهل العلم ان من صلى النيم  
 بدم الماء في السجود اول من  
 شره على استعمال الماء  
 فلا يجزئ الصلوة سواء كان  
 جنبا او عذرا سواء كان  
 الوقت اقبوا او فاتا لكن  
 الاجر للذي الماء عندهم  
 الناظر الى الخبر  
 الوقت وقت النيم عند العلماء  
 يجوز له النيم عند العلماء  
 كالحديث  
 قلت  
 قال الشافعي اذا نيمت لفضته  
 فانه يصليها برك  
 النيم والنوافل في نيم  
 تغيرها من الفرائض  
 فيها احرو قال ابو حنيفة  
 يكسبه نيمه ذلك  
 ما لم يجزئ او قيل  
 على الماء  
 قلت  
 قال الشافعي اذا  
 جعل النيم الماء  
 وخلال الصلوة  
 فيها وقال ابو  
 حنيفة يستأنفها  
 بالوضوء

فحضر ابن الحاجب كذلك الحاضر لصحيحه غشي فوات الوقت على المشهور ولا يعيد مجنون تيمم كمن يتوطن منذر است كمن يتسرد انفت  
 شدن وقت بر قول مشهور اعاده نكند وقوليت از اقوال شافعي في المنهاج يقضه التيمم لغفد المارتال المحلى وعلى المختار  
 الشافعي لا يقضه باب التيمم اذا وجد الماء لا يعيد الصلوة التي صلها بالنيم تيمم كمن يتوطن منذر است كمن يتسرد انفت  
 نماز يرا كذا رده است تيمم مالك عن عبد الرحمن بن حمرطه ان رجلا سال سعيد بن المسيب عن الرجل  
 الجنبت تيمم ثم يبدد الماء فقال سعيد اذا ادرك الماء فعليه الغسل لما يستقبل مردى سوال كرسيد بن المسيب  
 ان حكم شخص باجنازة تيمم ميكند باز مي بايد آب را پس گفت سعيد چون بايد آب ابروي غسل لازم است براي خير يكه پيش  
 مي آيد يعني نماز آينده نماز گذشته مترجم گويد در صورتيكه در انشاي نماز آب يافت اختلاف کرده اند مالک شافعي گفته نماز  
 تمام کند و براي نماز آينده وضو کند و ابو حنيفة گفته که نماز را قطع کند و وضو نماند و از سر نو نماز گذارد و اين هم معتدل است  
 باب تيمم لكل صلوة تيمم کند براي هر نماز قال يحيى مثل مالك عن رجل تيمم لصلوة حضرت شحضرت صلوة احرو  
 اتيمم لهمام يكفنيه تيمم ندك فقال بل تيمم لكل صلوة لان عليه ان يتبع للماء لكل صلوة فمن ابتغى للماء فلم يجده  
 فانه تيمم برسيد شد مالک حکم شخصيكه تيمم کرد براي نمازيكه حاضر شده بود باز حاضر شد نماز ديگر آيا تيمم کند يا كفايت کند اطمحان  
 تيمم ايسر گفت مالک بلکه تيمم کند براي هر نماز زيرا که واجب بروي جستن آب براي هر نماز پس هر كجاست آب پس نيافت آنرا  
 بر آينه او تيمم کند مترجم گويد اختلاف کرده اند در نيافت شافعي گفته چون تيمم کرد براي نماز فرض پس بر آينه گذارد آن نماز را  
 بان تيمم گذارد بان تيمم نوافل او تيمم کند براي نماز ديگر از فرض تيمم گيرد و ابو حنيفة گفته كفايت ميكند او را همان تيمم تا وقتيكه  
 محدث شده يا قادر شد بر آب باب من تيمم فوجد ماء وهو في الصلوة لا يقطعها كسيك تيمم كرسيد يافت آب حالانكه  
 او در انشاي نماز است بايد قطع کند نماز را قال يحيى قال مالك في رجل تيمم حين لم يجد ماء فقام فكبر ودخل في الصلوة فظلع  
 عليه انسان معد ماء قال لا يقطع صلوة بل يتمها بالنيم وليتوضأ لما يستقبل من الصلوة قال يحيى وقال مالك  
 قام الى الصلوة فلم يجد ماء فعل بما امره الله به من التيمم فقد اطلع الله غير فعل وليس الذي وجد الماء باطمح منه ولا  
 انه صلوة لانها امر اجيبا فكل عمل بما امره الله غير فعل به وانما العمل بما امر الله به من الوضوء لمن وجد الماء والتيمم  
 لمن لم يجد الماء قبل ان يدخل في الصلوة گفت مالک در حق شخصيكه تيمم کرد وقتيكه نيافت آب ايسر برخواست و تيمم گفت  
 و داخل شد و نماز پس در انشاي نماز ظاهر شد بروي آدمي که باوي آب است حکم کرد مالک که قطع کند نماز خود را بلكه تمام کند آنرا تيمم  
 و وضو کند براي خير يكه پيش مي آيد از نماز او گفت مالک كسيك برخواست باراده نماز پس نيافت آب ايسر عمل کرد و خير يكه امر کرد او  
 خود استخالي بان از تيمم کردن پس زيان برداري کرد وضوي خود را و نيت كسيك يافت آب ايا كتر از وضوي دنه نماز از وضوي از وضوي

براز



قلتر قال ما لك بالليل  
 تخلف قال ابو حنيفة  
 لا تخلف قال الشافعي وكان  
 كالدجيين اظهروا  
 الاول

تا آنکه حال شود او را غن فالك دم منقطع شد و باز خود بخود بگذرد و از آن وقت حکم طهر کرده میشود چنانکه همین از غن  
 انتقال میکند بصورت تدریجاً و بنامی در جوب موم نیست الا برهن غالب بر قوه موم که حاصل شده است و اندک موم چه بود  
 که عیب از آن بگذرد که در آن اختلاف میکند و در چیزی که لازم نبود برایشان زیرا که لازم نبود بر آنها تخص طهر کرده وقتیکه برای آن چیزی  
 بر چیزی در موم گوید قید نظر زیرا که تخص طهر در شب باتفاق لازم است تا حشا او در وقت خود او نماید اگر در وقت آن طهر تعیین  
 معلوم کنند بلکه در عیب آنست که در میانه شب اینقدر تخص ضرورت نیست بلکه آخر شب قدریکه دست غسل و نماز داشته باشد  
 نیز کفایت میکند و این از لغو جوف الليل بر ظاهر است یا آنکه منظور در تخص حال رنگ بودن اگر زردی یا کدورت باشد حکم  
 طهری نیست پس عیب حقیقه متعلق بانعامی صغیره و کدورت است نه بتمس و تجسس و همچنین در حدیث حضرت عائشه  
 واقع شده اخرج الدارمی عن عمرة قالت كانت عائشة تنهى النساء ليلاً في الحجين و تقول ان قد يكون البصيرة والكثرة  
 یا آنکه قصار نماز حشا در بصورت نزدومی لازم نبود از جهت عیب نمود و موقوف سید بن جبیر بالفعل فرب عیب البصيرة  
 آنست که قصار نماز عشا بروی لازم است اگر در آخر وقت ظاهر شد نزدیک شافعی قضای مغرب و عشا هر دو واجبند  
 باینست که در الحامل همین خونیکه حامل می بیند و حکم همین است ما لك انما بلغ ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم  
 قالت في المرأة الحامل ترى الدم اختلفت العجالة خبر سید ما لك ان حضرت عائشة فرمود در باب آن حامل کس می بیند خون  
 بگذرد نماز یعنی بار نماز نماز ما لك انما سال ابن شهاب عن امرأة الحامل ترى الدم قال تكف عن صلوة ما لك سوال  
 ابن شهاب یا از حال آن حامل کس می بیند خون گفت بانماذ از نماز قال مالك و ذلك الا لو عندنا گفت مالك همین است  
 حکم مسلم مقدره نزدیک یعنی نزدیک اهل مدینه مترجم گوید نزدیک بوجوهی که حامل می بیند از آنست که شام میکند نماز  
 و در روزه را زیرا که در شرح حجین با علامت براره رحم از محل مقرر کرده اند و آن متخصی تنافی است میان حجین و عمل و آب  
 میگویم تنافی مسلم است اما تنافی در قسم میباشد تنافی غائباً و تنافی دانماً و این تنافی غالب متحقق است و آن علامت است  
 کفایت میکند باینست که صفاً تصدق و تقصوم و تنوذاً لكل صلوة مستحاضه نماز که از او در روزه دارد و وضو کند بر  
 بر نماز ما لك عن ناظم عن سليمان بن يسار عن امة ميلة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان اوعده كانت تصرات  
 الماء في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستفتت لها ام سلمة رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما نظرت الى حد الدنيا ولا ياه  
 كانت حية من الشهر قبل ان يصيبها الذي صابها قلتر في الصلوة قد ذلك من الشهر فاذ اختلفت  
 فلتنسل ثم لتستغفر بثوب ثم لتصل في خون دون كرهه فيسأل في در عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و مسلم پس طلب فتوی نمود و بر آنست و در عهد حضرت ام سلمة علیه السلام پس از نمودار

عائشة

صلى الله عليه وسلم ما يدركه من شيطان شبيهه ووزن ما كحايض يشد دران از هر اهي ميش از آنكه برسد اورا آنچه سید  
یعنی پیش از آنكه مستحاضه شود پس باید که ترک کند نماز را قدر همان مدت از ماه و چون پس گذار آن مدت را پس  
که غسل کند بعد از آن برفیج خوردند و باید چه را بعد از آن نماز گذارد **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة

النبی صلى الله عليه وسلم انها قالت قالت فاطمة بنت ابی حمیس یا رسول الله انی لا اطهر ا فادع الصلوة فقا

لها رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ذلك عرق وليست بالحیضة فاذا قبلت الحیضة فاتركی الصلوة فاذا ذهبت  
قد رها فاضل الدم عنك وصلی كنت فاطمة بنت ابی حمیس یا رسول الله هر آینه من پاک نمیشوم پس آیا ترک کنم  
نماز پس فرمود اورا آنحضرت صلى الله عليه وسلم خرابین نیست که این رودان شدن خون رگیت و نیست حیض پس  
چون پیش آمد حیض یعنی مدتیکه پیش از آن حیض میشد ترک کن نماز را پس قتیکه بگذرد قده حیض پس شوی فینا  
از خویش و نماز کن خطابی گفته است که معنی عرق آنست که حلقی است حاصل شده از شکافته شدن رگها و نیست حیض  
مترجم گوید که حقیقت آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لکن حیض موافق عادت مناسبت و بر طریق کذا  
برای بندگان خود جلدت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زمان بر طوبت و فساد او و میم پس

کتابت کرده شد از فساد او و می تصویح عروق **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة

انها ذات زینب بنت جحش التي كانت تحت عبد الرحمن بن عوف وكانت تستحاض و كانت تغتسل و تطهر  
زینب دختر ابی سلمه گفت من دیدم زینب بنت جحش را که بود در نجاح عبد الرحمن بن عوف و او مستحاضه بود پس غسل کرد  
و نماز میگذاشت و مترجم گوید قاضی حیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت  
جحش بچگاه در نجاح عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در نجاح عبد الرحمن بود ام حبیبیه بنت جحش خواهر زینب است  
و در احادیث دیگر ذکر کرده شده است جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس بعضی گفته اند

که ام حبیبیه همند برود بر من مستحاضه مبتلا شده بود و در ابی سلمه **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال

ليس على المستحاضة الا ان يغتسل غسل واحد ثم توضع ذلك لكل صلوة كعت عروة نیت برستحاضه

غسل کند یکبار بعد از آن وضو کند برای هر نماز **مالك** عن سفيان مولى ابی بکر ان القعاق بن حكيم

ذی بن اسلم را رساله الی سعید بن السیب بیاله کیف تغتسل المستحاضة قال تغتسل  
المستحاضة من طهر الى طهر و تتوضأ لكل صلوة فان غلبها الدم استنشرت  
قعاق و زید بن اسلم برود فرستاد فرستی را بسوی سعید بن السیب تا سوال کند اورا چگونه

قلنا  
والفوائد ان تستنشق بالثلثة  
فرجها و قول من ينبت  
جحش وهو الصبي  
استطاعت زینب التي كانت تحت  
عبد الرحمن بن عوف حبیبیه  
وام حبیبیه بنت جحش  
قال ابو حنیفة المستحاضة  
تعد الى عادتها ولا اعتبار  
بغيره و ظاهر هذا  
الشافعی انه اعتبار  
العید بن قولہ صلى الله  
عليه وسلم قال تقدم  
لمرود يعرف وهو معنی  
فقال صلى الله عليه  
وسلم واذ اقبلت  
الحیضة فاتركی الصلوة  
واعبر العادة فلو ان  
لمرسله نظر الى عادته  
بن الیاء التي كانت  
كانت لها عادة و تبتدئ  
تغسل  
وان لم يكن  
توقفي الى  
العادة

قلت الصلاة  
 السبب الصالح  
 لقوله تعالى  
 ان يجتنبوا  
 كما شرکوا  
 عند كفر عن  
 سببکم

غسل کند مستحاضه پس گفت معبد بن ابيس عمل کند مستحاضه از یک پهل تا پهل دیگر وضو کند برای هر نماز پس اگر غالب شود  
 بر وی خون برسد و برفج خود پاره را برای احتیاط از تلوث ثوب و مکان و سایر بدن **قال** مالک لا یحسدنا  
 ان المستحاضة اذا صلبت ان لزوجها ان یصیبهما وكذلك النساء اذا بلغت اقصى ما یمسک النساء الدم فان  
 رات الدم من بعد ذلك فانه یصیبهما ازوجها وانما هی بمنزلة المستحاضة گفت مالک هر یک تقریر است نزدیک است که  
 مستحاضه وقتی که نماز گذارد و میسر شود روح او را که جماع کند با او و همچنین زن صاحب نفاس قتی که رسد آخر دمی که نگاه میدارد  
 زنان خون را یعنی آخر دم تیکه از زنان صاحب نفاس جاری میشود پس اگر بنده خون را بعد از این پس جماع کند با او از  
 جز این نیست که وی مانند مستحاضه است مسئله ظاهرند بشفافه است که مستحاضه را از حیض بدو چیز میتوان شناخت که  
 عادت دوم تیز لون اما عادت پنجم میل حدیث ام سلمه تسطر ضد الایام واللیالی و اما تیز لفظه صلوات الله علیه وسلم فانه  
 استوی عرف و لفظا اذا قبلت الحقیقة فاترکه لصلوة بر دور احتمال است پس اگر زن را عادت و تیز سرد و متخف باشد تیز  
 است در اعتبار و الاروت الی العادة و ابو حنیفه میگوید که هر تقدیر مستحاضه را عادت رو باید کرد و الله اعلم مسئله شافعی  
 استقر کرده است که اقل سن حیض نرسال است و اقل بده او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان  
 در حیض پانزده روز است و این همه استقر اشافعی است دلیل قوی درین باب یافته نمی شود **باب الصلوة الخ** تکرار اینها  
 نماز چنانکه زائل میکند صغائر بر اگر در میان اینها باشند **مالک** عن هشام بن عمره عن عمار بن مرثد عن  
 عثمان بن عفان بن غفیل جلس علی المقاعد فجاءه المودن فاذا نه لصلوة اجصر فدعا بماء فتوضا ثم قال الله لا  
 حد شکر حدینا لولا انه فی کتاب الله عزوجل ما حدتکموه ثم قال سمعت رسول الله صلوات الله علیه یقول ما من  
 امرأتین متواضعتین وضوه ثم یصلی الصلوة الا خفرا ما بینه و بین الصلوة الاخری حتی یصلیها قال یحیی قال ما  
 اراد به یرید هذا الا یتا تم الصلوة طرفی النهار و ذل فاما من اللیل ان الحسنات یدها بین السبب ان ذلک ذکره  
 للذکر بن عثمان بن عفان نشست بر مقاعد آن نام موضعیت که مردم آنجا می نشستند پس آمد پیش او و زودن پس  
 خبر داد که او را بنماز عصر پس طلب کرد حضرت عثمان اب ابی صوکر و بعد از آن گفت البته خواهم گفت با شما سخن را که  
 نه آن بود که مضمون وی در کتاب خداست عالی است با شما منی گفتیم نماز العبد از آن گفت شنیدم از حضرت صلی الله علیه  
 و سلم که میفرمود نیست هیچ شخصیکه وضو کند پس نیکنه وضو خود را بعد از آن بخواند نماز را که مرزیده شود برای او آنچه در میان  
 این شخص در میان نماز دیگر باشد تا وقتیکه او کند آنرا گفت مالک گمان میکنم که حضرت عثمان اراده میکرد این آیه را  
 الصلوة طرفی النهار الا یت یعنی بر پاوار نماز را هر طرف روز و ساعات از شب هر آینه نیکیا دو میکنند بدینها این است

پند پذیرند گمانز یعنی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند والا این حدیث را روایت نمی کردم  
 تا گس انکار حدیث نکند مسئله واجب نمی شود نماز مگر بر مسلمان بالغ عاقل غیر عاقلین و نفسا پس اگر کافر یا مسلمان شده  
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحاب و تابعین و علم جبرابر که مسلمان  
 اند تکلیف قضای نمازهای گذشته نمی فرمودند و در مرتد تردید کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عرب ایام حضرت ابو بکر صدیق  
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بعضی منقول نشد و الله علم و حدیث الاسلام بحیث قبل  
 است مرتد را و اگر کسی بالغ شد یا مجنون یا منعی علیه بپوش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است  
 پدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال اچون بهجت ساکن برسند نماز تعلیم آن و چون بده ساکنی برسند زدن  
 بر ترک آن بحدیث ابی داد و وتر مذی مروی الصبی لصلوة اذا بلغ سبع سنین و اضربوه علیها اذا بلغ عشر سنین **باب**  
 نزول جبریل علیه السلام و تعیین اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه وسلم **باب** در بیان فرود آمدن جبرئیل علیه السلام  
 و معین ساختن اوقات نماز را برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز  
 اخرا الصلوة یوما فدخل علیه عمره بن الزبیر فاخبره ان للمغیره بن شعبه اخر الصلوة یوما و هو بالوقت قد  
 علیه ابو مسعود الا نضار فقال ما هذا یا مغیره الیس قد علمت ان جبریل نزل فصلى رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم ثم صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 علیه وسلم ثم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد العزیز اهل ما تحدثت به یا عمروة و ان جبریل هو الله اقام لیسو  
 صلی الله علیه وسلم وقت الصلوة قال عمروة كذلك کان بشیر بن ابی مسعود الا نضار يحدث عن ابیه ابن  
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روزی پس درآمد بروی عمروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره  
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس داخل شد بروی ابو مسعود انضار پس گفت حدیث ای مغیره آیا ند  
 که جبرئیل علیه السلام فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی همراه جبرئیل بعد از آن  
 گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول صلی الله علیه وسلم  
 بعد از آن نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول صلی الله علیه وسلم بعد از آن نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول  
 صلی الله علیه وسلم بعد از آن گفت باین وقت امر کرده شد تر یعنی هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر  
 عبد العزیز تا امل کن چه چیز را خبر میدی ای عمروة یا جبرئیل همون است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز گفت  
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا تمامه مذکور نموده اند

له قلت  
 هذا حدیث مختصر  
 کلامه ابن عباس  
 و به جابر و غیره  
 علی تأخیر الع

قلت من قوله  
 الى الغسق قيل ان  
 الصلوة ممتدة  
 كلها من الغروب  
 الى الغسق لا من  
 غروب الشمس  
 اجنبي

وهمان متوجه بشود اخبار بر نماز عصر و چون مقصود عودت تذكیر آن حدیث بود تمام ذکر نکر و بجیت شهرت آن در حق

**باب الاوقات التي يستحب فيها اداء الصلوات الخمس وهي اوائل اوقاتها** باب در بیان اوقاتیکه مستحب است  
 بدان ادای نمازها پنجگانه و آن اوائل اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس الى

الليل و قرآن العجم ان قرآن الفجر كان مشهقاً فرمود خدای عزوجل بر پا دار نماز را بر وقت زوال آفتاب تا سحر  
 و لازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را بر آینه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شوند

شرح گوید معنی الی غسق الی لیل است که از وقت میل آفتاب از نیمروز غروب وقت خالی نیست پس نماز حکما ممتد است  
 از دلوک تا غا و مراد از قرآن الفجر سوره طویله خواندن است در نماز فجر **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر

يقول دلوك الشمس ميلها عبد الله بن عمر میگفت معنی دلوک شمس میل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب  
**مالك** عن داود بن الحصين قال سئلت عن عبد الله بن عباس كان يقول دلوك الشمس افاة الغي و حسی اللیل

استماع اللیل و ظلمة عبد الله بن عباس میگفت دلوک آفتاب وقتی است که بازگردد سایه غسق میل بهم آمدن است  
**مالك** عن نافع مولى عبد الله بن عمر انهما بن الخطاب كتب الی عماله ان اقم امرکم عند الصلوة

فمن حفظها و حافظ علیها حفظ دینه و من ضیعها فهو لما سواها اقصیم نه کتبت ان صلوا الظهر اذا كان یعنی  
 ذواها الی ان یكون ظل احدکم مثل العصر و الشمس و تقع بینهاء نقیة قد ما سیر الراكب فیسخین اولئکه قبل

الشمس المغرب اذا غربت الشمس المساء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل فمن نام فلا نامت حینہ فمن نام فلا نامت

حینہ فمن نام فلا نامت عینہ و الصبح و الجهم بادیه مشتبکه حضرت عمر بن الخطاب نوشت بسوی عاملان خود که آینه  
 مهم ترین کارهای شما نزدیکین نماز است پس هر که نماز را بخوابد نماز او مفلک کرده بروی نگا داشتین خود را و هر که ضایع کرد

نماز را پس بی چیز را که غیر نماز است ضایع کننده تر باشد بعد از آن نوشت که بگذارید نماز ظهر را وقتی که باشد سایه قدر یکدست یعنی  
 سایه آهسته قدر یکدست او تا آنکه باشد سایه یکی از شما مانند قامت او و بگذارید نماز عصر را حال آنکه آفتاب بلند باشد سینه ضایع

انقدر که سیر کند شتر سوار و فرسخ با سه فرسخ پیش از غروب آفتاب بگمارد نماز مغرب را چون غروب کرد آفتاب بگذارید نماز عصر را  
 وقتی که قایب شود شفق تا سیدم صفت شب پس هر که بخوابد روئین پیش از نماز عصر آرام باد چشم او را پس هر که بخوابد و در

آرام باد چشم او را پس هر که بخوابد روئین از نماز آرام باد چشم او را و بگذارید نماز صبح را حال آنکه ستارگان ظاهر شوند در سحر و

**قال مالك الشفق الحمره التي في المغرب فاذا ذهب الحمره فقد وجبت صلوة العشاء و وجبت من وقت المغرب** گفت  
 ملائکه ملازمت شفق سرخ است که در موضع غروب آفتاب میباشد پس چون رفت سرخی از نماز عشاء برآمدی زمانه وقت مغرب **مالك**



عن عبد الله بن مهزيب بن مالك عن ابيه ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري ان صل الظهر اذا دعت الشمس  
العصر والشمس بيضا نقيته قبل ان تدخلها صغرة وللغرب اذا غربت الشمس وانجز العشاء ما لم تتم وصل لصلاة الظهر  
بايديه مشتبكة واقرأ فيها بسورتين طويلتين من المفصل عمر بن الخطاب نزلت بسوى ابو موسى اشعري ان يقرأ نماز ظهر  
وقتيكه ميل كنفه آفتاب از وسط آسمان وگزار نماز عصر حالانكه آفتاب سفيدى بخار باشد پيش از آنكه در آيد بسوى بردى گند  
سغريه وقتيكه فرو رود آفتاب تا خبر كن عشا تا وقتيكه بخواب نرفته وگزار نماز صبح حالانكه ستاره ظاهر شهند در میان بگردد  
و بخوان در نماز صبح دو سوره دراز از مفصل يعني سبع آخريه قرآن مالك عن زيد بن زياد عن عبدالله بن ابي عمير  
ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انه سأل ابا هريرة عن وقت الصلوة فقال ابو هريرة انا اخبرك صل الظهر اذا  
ظلت مثلك والعصر اذا كان ظلك مثليتك وللغرب اذا غربت الشمس والعشاء ما بينك ما بين ثلث  
وصل لصبح بعيش يعني غلص عبد الله بن ارفع سوال کرد ابو هريره را از وقت نماز پس گفت ابو هريره من خبردم ترا بگذارد  
ظهر او قتيكه باشد ساير تو مانند قامت تو وگزار نماز عصر او قتيكه باشد ساير تو دو مانند قامت تو وگزار نماز مغرب او قتيكه  
فرو رود آفتاب بگذارد نماز عشا در میان خود و در میان سيوم حصه شب وگزار نماز صبح را در غيش بسين غلص غلص و غلص دو  
بعضى بسياسى آخر شب است و ظاهر نزد يك اين بنده ضيف است كه مراد ابو هريره از مثل قامت مجموع فمى زوال ساير ديگر است  
بحساب اهل اينه در ايام شتاء فمى زوال قريب چهار پنج قدم خواهد بود بعد از آن چيزى تا خيرايد براى استعداد نماز پس قامت او مى  
خواهد بود و بچنين وقت مستحب نماز عصر فمى زوال ساير آدمى قريب مثلين خواهد بود مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن  
عبد الرحمن عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصل الصبح فيصير النساء  
متلفعات بعر و طهن ما يعرفن من الغلص هر آينه بخضرت صلوم ميگذارد نماز صبح را پس باز ميگشتند زنان بعينى از سر و خاها  
خود در پيچيده بچو در اى خود و شبها ختم ميشدند انشان بسبب بسياسى شب مالك عن سمى عن ابي سلمة السمان عن ابي هريره  
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلمون ما في التهجيرة لا سيقوا اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند نصير كه در آن  
وقت با چه برامى ظهريه الته از كيه گير ميشي ميگردد بسوى آن مالك عن ابن شهاب قال عمرة ولقد حدثتني عائشة  
زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصل العصر والشمس حمرتها قبل ان تظهر روايت  
حضرت عائشة كه اخضرت صل الله عليه وآله وسلم ميگذارد نماز عصر را حالانكه هنوز آفتاب در چاه و يوارى حضرت عائ  
شاه ميبود قبل از آنكه بالا رود و يوارى مالك عن اسحاق بن عبدالله بن ابي طلحة عن النبي بن مالك انه  
قال كنا نصل العصر ثم نجد الانسان الى عيسى بن عوف يهيمهم به صلوات العاصم

قلنا  
قلنا  
صلاة مع الفجر  
يجب ان يكون الجنب  
هذا القدر يحصل  
ذلك في الرجل الناصب  
والعجوز في الناصب

۴۳

گفت انس بن مالک میگذارد ویم نماز عصر را بعد از آن بر می آید کسی نماز را بسوی محمد بن عمرو بن عرف پس مییافت ایشان را که نماز  
 میگذارد ندان محله قریب میل است از مسجد حضرت صلعم **مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کنا نضلع  
 العصوره یذهب الی ذاهب قبله فیا تمهم والشمس یقعده گفت انس بن مالک میگذارد ویم نماز عصر را بعد از آن میرفتند  
 از بسوی محله قبایس میرسید ایشان و هنوز آفتاب بلند میبود **مالک** عن عبد الجی سهیل بن مالک عن ابیہ اند  
 قال کنت اری طنفسته لعقیل بن ابی طالب یوم الجمعة تطرح الی جدار المسجد الغریم فاذا غشی الطنفسته کلها ظل الجدار  
 خرج عمر بن الخطاب فصل الجمعة قال ثم ترجع بعد صلوة الجمعة فقیل قایلہ بالضحی مالک بن ابی عامر حدیث امام مالک گفت  
 میدیدم که بر یکا کوه را بر من یکدایم از آن عقیل بن ابی طالب روز جمعه ندانسته میشد متصل دیوار مسجد که طرف غربت پس رفتگی  
 می پوشید آن بویار یا همه آنرا سایه دیوار بر می آید عمر بن الخطاب پس میگذارد نماز جمعه آگفت مالک بن ابی عامر بعد از آن  
 باز می کشتم پس از نماز جمعه پس قیلو لا میگرددیم بجای قیلو که پیش از نیم روز می باشد **مالک** عن عمرو بن یحیی المازنی  
 ابن ابی سلیمان عثمان بن عفان صلی الجمعة بالمدينة وصله العصوره یصل عثمان بن عفان گذارد نماز جمعه بدین وقت گذارد  
 نماز عصر در جائیکه مل نام دارد قال یحیی قال مالک و بینهما اثنتان وعشرون میلا قال مالک ذلك للتمجید و غیره  
 و گفت که شامیان مدینه و مل بیت و دو میل است گفت مالک این صورتی است که گذاردن جمعه و سرعتی سیر بوده است  
 شرح گوید درین باب دو مطلب اول بیان اوایل اوقات و آنچه درین آثار مذکور شد در شب است و همان است که در  
 امام محمد علی قولها الفتوی عند الحنفیه و ابوحنیفه در روایت مشهوره مخالفت اینها کرده در اول وقت عصر و آنرا از بلوغ سایه  
 بمقدار و چندان آنچه مقرر ساخته در اول وقت عشا و آنرا بعد غیبی به شفق امیض مقرر کرده و ثانی بیان اوقات مستحب  
 است و یک جمهور فقهای محدثین تعجیل صلوات است در اوایل اوقات آن الا آنچه بعد ازین بیاید و معنی تعجیل آنست که در  
 اول وقت استعدا و نماز کند و بعد از استعدا در میان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود اصبح  
 بجزم بادیه مشبکه و ابوبهریره گفت وصل بصبح بخیش و حضرت عائشه گفت فینصرف الیها و متلفعات بر وطن ما یغرفن  
 من بغلس تا نیمه منطبق است بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا انظروا اذ کان الفی ذرا ما و در روایت دیگر  
 صل انظروا اذ اغت الشمس و این هر دو منطبق است بر یک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما مجز بودن فی یک فراع کما پیش ظاهر  
 منی شود و ابوبهریره گفت صل انظروا اذ کان ظلمک مشکک و این نیز نزدیک است باعلی زیرا که فی زوال منی آدمی چون هر دو  
 مثل آدمی سد و صیف حد را خواهد بود نسبت اهل مدینه و در شامیاء نصف اول وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت  
 عمر گفت وصل العصر و الشمس یصیاره فقیه قدر ما یسیر الی کعب و سخن او علامه قبل غروب الشمس حضرت عائشه گفت کان یصل

لما قلت  
 اشتباهت فی بعض  
 بعض اشتباهت فی بعض  
 ای ظهر  
 التجهیز الی بیته فی العاصم  
 و الطاهر فی نصف النهار  
 و الذی فی الحدیث اصله  
 عندنا قال الشمس فی  
 هذا الیاء مطلبه  
 اوائل الاوقات  
 و ما ذکر من ذلك  
 شرح  
 التا و صا ابی حنیفه  
 الفقی عند اصحابه و نظام  
 ابوحنیفه فی اول وقت عصر  
 قال هو بعد ان یصل  
 ظل کل شیء مثلیه و اول  
 وقت العشاء قال هو  
 بعد ان ینیب الشفق  
 الا بغیر انسانی بیان  
 الاوقات المستحبه  
 قال الشافعی تعجیل  
 الصلوات فی اول وقتها  
 افضل الا العشاء فقیه  
 المستحب من ان یصل  
 الی بیته فی اول وقتها  
 شدت الحزن و  
 یستحب فیها  
 و الا بقره  
 قال ابوحنیفه  
 بالجمعه و ان یصل  
 فیها

و الا بقره  
 قال ابوحنیفه  
 بالجمعه و ان یصل  
 فیها

العصر وشمس حجرتا قبل ان تظهور انش گفت که بعضی عصر غم زید بن ابی اسلم قبا را فیا نیم و شمس تنقه و آبو هریر گفت و لعصر  
 کان ظنک مشکک و غیره قریباً نذبا یکدیگر منطبق اند بر نماز گذاردن و قتیکه سایه زدی غیر فی زوال از یک مثل نیامده شود تا برسد  
 بشل ثانی بگذراند که از مثل ثانی هم زیاد تر گذرد و مضائق نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت و المغرب اذا غربت الشمس و آبو هریر  
 نیز مانند این گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق الی ثلث الليل و در روایت دیگر گفت و اخر العشاء الی ثلث  
 و این نیز موافق است با اول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث میل می باشد و در روایت دیگر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق  
 و آبو هریر گفت ما بینک بین ثلث الليل پس وقت مستحب عشا مدت است از اول غروب شفق احمر تا سیوم حد شب باب  
 استقباب لاجراد بالظهر ایام الصیف در بیان استحباب داخل کردن ظهر در وقت سردی در ایام تابستان **قالک**  
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان شدة الحر من فیج جهنم فاذا اشتد الحر  
 فابروا عن الصلوة و قال شکتک الناد الی دها فقلت یارب اکل بعضه بعضا فاذن لها بنفسین فی کل عام نفس  
 فی الشتاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر آینه سختی گرمی از انتشار گرمی و فرخ است پس چون  
 سخت شود گرمی پس در وقت سردی داخل شوید تا خیز کرده نماز را فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم اظهار طلال کردش بجناب  
 پروردگار خود پس گفت ای پروردگار من بخور و بعضی من بعضی مرا پس اذن داد خداستعالی آتش را به بر آوردن دو نفس  
 هر سال یکدم در زمستان و یکدم در تابستان **قالک** عن عبدالله بن زید مولى الامام الاکبر بن سفيان عن ابی  
 بن عبد الرحمن و عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اشتد  
 فابروا عن الصلوة فان شدة الحر من فیج جهنم و ذکر ان الناد اشتکت الی دها فاذن لها و کل عام بنفسین  
 فی الشتاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون سخت شود گرمی پس داخل شوید در وقت سردی  
 گذشته از او ای نماز پس هر آینه سختی گرمی از انتشار گرمی و فرخ است و ذکر کرد حضرت صلی الله علیه و سلم که اظهار طلال نمودش  
 بجناب پروردگار خود پس فرمان داد حضرت رب العزت او را در هر سال بدو یکدم در زمستان و یکدم در تابستان مسئله  
 تخصیص کرده اند بر او از جمله عار و جماعت مسجد که از جا بار دور قصد کنند و صحیح نزدیک فقیر عموم است و حدیث شکونالی رسول الله  
 علیه و سلم حر الرضا فکم لیکنا محمول است برابر او یک از وقت بیرون کشد ترجم گوید معنی ابرادانت کشده گرمی رو با خطا دارد  
 و آن قریب بیک مثل می باشد بان معنی که چون از نماز فارغ شود و غم قریباً به یک مثل کرد سوای فی زوال پس مستحب تا خیز طلال  
 تا آخر وقت در ایام شدة گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده کان قد صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الصیف ثلثة  
 اقدام الی خمسة اقدام و فی اثنائها خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابو داود و النسائی و شیخ ابن عربی در قبس گفته که مراد از این

لقلت  
 قال الشافعی و در دها  
 از کان امام مسجین تنایه  
 الناس من یقول قال  
 ۷۵  
 احمد بن یزید بن یزید  
 الصیف مطلقاً قال  
 البغوی هو الاشیة  
 یا متابع

بعد از طرح سایه زوال است و در صورت سفون این حدیث موافق است که ذکر کردیم **باب اول** او قائل است

**باب در میان استن و آخر وقت نماز مالک** عن زید بن اسلم عن عطية بن يسار انه قال جاء رجل الى رسول الله

صلى الله عليه فساله عن وقت صلاة الصبح قال فسكت عند رسول الله صلى الله عليه حتى اذا كان من الغد صبح الصبح

حين طلوع الفجر ثم صلى الصبح من الغد بعد ان اسفر ثم قال ابن السائل عن وقت صلاة فقال ها انا ذا يا رسول الله

ما بين هذين وقت آمد مروی بخباب انحضرت صلى الله عليه وسلم پس سوال کرد از وقت نماز صبح گفت او می پس غمخوش شد

از جوابی انحضرت صلی الله علیه وسلم تا وقتیکه در آمد در روز آینده که از نماز فجر را وقتیکه طالع شد صبح صادق بعد از آن گذار

نماز فجر در آینده بعد از آن که داخل شد در وقت روشنی بعد از آن فرمود کجا است سوال کننده از وقت نماز پس گفت

من اینم یا رسول الله فرمود در میان این دو حالت وقت است **مالک** عن ابی الزناد عن ابي عبد الله عن ابی هريرة ان

الله صلى الله عليه قال اذا اشتد الحر فابردوا عن الصلوة فان شدة الحر من فيم جهده رسول الله صلى الله عليه وسلم

فرمود چون سخت شود گرمی داخل شوید در وقت سردی تغافل کرده از نماز پس بر آئینه سخن گرمی باز تشار و در وقت است **مالک**

عن نافع كتب عمر الى عماله صلوا الظهر اذا كان الفجر ذابعا الى ان يكون ظل احدكم مثله نوشت حضرت عمر بسوی عماله

خوب گذارید نماز ظهر را چون باشد سایه بقدر یک دست تا آنکه میشود سایه یکی از شما برابر قامت او **مالک** عن ربيعة بن

عبد الرحمن عن القاسم بن محمد انه قال ما ادرکت الناس الا وهم يصلون الظهر لعشي قاسم بن محمد گفت اولی که

مردمان الا در نیجالت که ایشان میگذازند نماز ظهر را در وقت عشی و عشی در عرف نزدیک مثل گویند **مالک** عن

العلاء بن عبد الرحمن انه قال دخلنا على انس بن مالك بعد الظهر فقام يصلي العصر فلما فرغ من صلوة ذكر لنا

تجربا بصلوة اذ كرها فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول تلك صلوة المنيقين تلك صلوة المتقين

تلك صلوة المتقين يجلس احدهم حتى اذا اصفرت الشمس كانت بين قوفى الشيطان او على قوفى الشيطان

قام فقرا ربعا لا يدكر الله فيها الا قليلا ولا بن عبد الرحمن گفت داخل شدیم بر پیش بن مالک بعد از اذان نماز ظهر

پس برخواست انس که میگذارد نماز عصر را پس وقتیکه فارغ شد از نماز خود ذکر کردیم شما بی نماز را یاد ذکر کردیم گفت

شنیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان

یکی از ایشان تا وقتیکه نزد شد آفتاب و پیاید در میان دو شاخ شیطان یا گفت بر آمد بر شاخ شیطان برخواست پس

تکبیر زد چهار بار یا بدینک و خدا تعالی ادرین رکعات گرداند **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيان عن ابي الخطاب كتب الى

ابی موسی الاشعري ان صل العصر والشمس بيضاء نقية قد رمى ابي الراكب قلبة فواسم وان صل الغشا

مبايعتك

ما بينك وبين تلك الليل فان اخوت قال شطرا الليل ولا تكن من الغفلين عمر بن الخطاب نوشت بسوی الموسی اشهر  
 که بگذار نماز عصر را حالا که آفتاب سفید بی خبار باشد آنقدر که سیر کند شتر سوار سه فرسخ یعنی پیش از غروب بگیر نوشت که بگذارد  
 نماز عشا را در میان خود و در میان سیوم حصه از شب پس اگر تاخیر کنی تاخیر کن تا نیم شب باش از غافلان مترجم گوید  
 ابتدای وقت ظهر زوال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت او نهایت که باشد سایه هر چیزی مانند قامت آنچه سوا فنی زوال  
 و بر همین منطبق است ابراد و لفظ عشی از آنجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تا  
 ازان حالت حرام است و از علامت منافقان است الا نزدیک ضرورت چنانکه بیاید و اول وقت مغرب غروب آفتاب است  
 و آخر آن غیبوبه شفق است و یک قول شایع و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی است و آنچه ما تحت ذکر کردیم تو  
 همان است از روی دلیل اول وقت عشا غیبوبه شفق است و شفق نزدیک است شایع و ابو یوسف و محمد مفسر است بحجرت  
 و نزدیک ابو حنیفه مفسر است بریاضی که بعد از حرمة ظاهر میشود و تاخرین صحاب ابو حنیفه بر قول مساجین فتوسه  
 داده اند و آخر وقت اختیار نصف الليل است و لکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم دست نه در حکم قضا مانند عصر بعد  
 ضرفه و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض است و آخر وقت آن اسفارتام که بعد از ان طلوع شمس باشد بی فصل  
 و الله اعلم **باب** یکره النوم قبل العشاء والحديث بعدها **مکروه است خواب پیش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از**  
**خواندن عشا مالک** انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول يكره النوم قبل العشاء والحديث بعدها  
**سعيد بن المسيب** میگفت مکروه است خواب پیش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از نماز عشا مالک انه بلغه ان عائشة زوجة  
**النبي صلى الله عليه وسلم** كانت ترسل الى بعض اهلها بعد العتمة فقول الاترجون الكتاب حضرت عائشة آدم میفرستاد  
 بسوی بعضی قبیله خود بعد عشا میگفت ای راحت نمیدیدید نویسنده کان را یعنی فرشتگان را که نامه اعمال می نویسند  
 من ادرك ركعة من الصبح فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر فقد ادرك العصر وكذلك سائر الصلوات  
 التأخير تغير ضرورة الى هذا الحد هر که دریافت یک رکعت از نماز صبح بر آئینه وی دریافت نماز صبح را یعنی نماز ادا است  
 نه قضا و هر که دریافت یک رکعت از نماز عصر بر آئینه دریافت نماز عصر را و همچنین سائر نمازهاست و حرام است تاخیر نماز  
 تا آنچه غیر ضرورت مالک عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن يسار عن سعيد وعن الاعرج كلام يحدث عن ابي هريرة  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصبح قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر  
 قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر **فقد ادرك الصبح** هر که دریافت یک رکعت از نماز صبح پیش از آنکه بر آفتاب بر آئینه وی ادراک  
 کرده است نماز صبح را یعنی ادا کرده است آنرا نه قضا و هر که دریافت یک رکعت از نماز عصر پیش از آنکه غروب رود و آفتاب

**قلنا**

قال الشافعي آخر وقت الظهر  
 يكون ظل كل شيء مثله  
 و آخر وقت الختار العصر  
 ان يكون ظل كل شيء مثليه  
 و قيل ان نقصت الشمس  
 و آخر وقت الضرورة غيب  
 الشمس من الغروب  
 قولان الذي صححنا  
 ان آخر وقت غروب غيبوبه  
 و لا يؤثر اليه  
 العشاء قلت الليل قبل  
 شطرا ولا يفت وقتها  
 حتى يصير قضاء ما لم  
 يطلع الغروب وقتها  
 الختار الصبح  
 و قيل المذنب  
 و عليه  
 الراجح العلم

بر آئینه زوی دریافت نماز عصر یعنی ادا کرده است **مالك** عن ابن شهاب عن ابن سبته بن عبد الرحمن عن ابي هريرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة فرمود حضرت صلى الله عليه وسلم هر که در یاد

یک رکعت از نماز هر آئینه دریافت نماز یعنی تمام نماز را بطریق **امالك** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى

عليه قال الذي نغوت صلوة العصر كانا وتوا هله وماله فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم کسی که فوت شد از زوی نماز عصر گویا

نهب کرده شد اهل می مال می یعنی اعمال صاحب وی ضبط می شوند و ازین سبب او را ضرری لاحق می شود مثل ضرر نهب اهل مال

در حدیث دیگر آمده ضبط عمل و مراد از فوت همان است که سابقاً ذکر شد در حدیث حق اذا اصغرت الشمس یعنی فوت شد از وقت

اختیار و این تفسیر در روایتی از ارحمی درین حدیث مصرح واقع شده قال فیه فواتها ان تدخل الشمس صغرة اخرجه ابو داود و بعضی

تاویل کردند این حدیث را گفته اند لاحق می شود شخص با چون معانیه بگفته ثواب کسی که ادا کرده است نماز عصر را از اندوه و غصه بخی لاحق

کسی که نهب کرده پسند اهل مال می او این تاویل بغایه تبعیدست و تحقیق نیست که این مسکه فرج مسکه اصحاب است و اما حدیثی که

روایات کثیره دلالت بر آن میکند فلا حاجة الى التاویل **مالك** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب انصهر من

العصر فلقي بجلالم يشهد العصر فقال لحبستك عن صلوة العصر فذكر له الرجل عذرا فقال له عمر طففت حضرت

بازگشت از نماز عصر یعنی فارغ شد از آن و بخانه بازگشت پس ملاقات کرد با شخصی که حاضر نشده بود در نماز عصر گفت چه چیزت

ترا از نماز عصر پس گفت که در آن شخص پیش حضرت عمر ضرری پس فرمود او را حضرت عمر ناقص کردی اعمال خود **مالك** عن يحيى

بن سعيد ان كان يقول ان المصل للصلوة وما فاتته وقتها ولما فاتته من وقتها اعظم وافضل من اهل و ماله

یعنی بن سعید میگفت هر آئینه نماز گذراننده گاهی میگردد و نماز را حال آنکه فوت نشده است از زوی وقت آن نماز و هر آئینه آنچه

فوت شده است از وقت وی بزرگتر و زیاده تر بود از اهل اذنال او و ترجمه گوید هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد

و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف است جمعی

تفریم کرده اند برین حدیث که اگر عذر و عذور زایل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم میشود آن نماز را

آنکه پیشتر یا بشد بخون یا بالغ شد صبی یا ظاهر شد حایض زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر یکبار احرام از وقت فوت

لازم میشود قضاء آن نماز و نزدیک فیر درین تفریم نظر است زیرا که استطاعت شرط و واجب است و واجب قضاء متفرع

بر و واجب ادا و این جا رکعات اخیره قضا است که شارع تیسیر و تقضیاً در حکم ادا ساخته است و تابع خبری که در وقت کرده شد

نموده باقی مانده سوال آن است که چون حال صلوة بر یک سوال است پس تخصیص مجزوع عصر را با این مرتبه چنانچه در اکثر روایات

واقع شده سبب چه باشد عملاً گفته اند که این تخصیص را دو سبب است اول آنکه این دو نماز در دو طرف روز واقع اند و بعضی

مجلس

له قلت  
عند الشافعي من صلى  
ركعة في الوقت بالباقي  
خارج الوقت لا يكون  
كمن صلى الكل في وقت  
وقال ابو حنيفة مثله  
في صلوة العظيمة  
وقال البخاري بل على ان  
العذر اذا لم يلغز  
وقد يلقى من الوقت  
ركعة يلزمه ذلك  
الصلوة وطلبها اكثر  
اهل العلم

نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب برآید یا فرود و یقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را در نیت صورت بیان نینماید  
 گمان نوت یقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نماز یا دیگر که انتهای آن یابین وضع و ظهور معلوم نمیشود و دوم آنکه در  
 احادیث صحیح نبوی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در نیت صورت بیان نینماید و گمان باشد که بسبب  
 دخول این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم **باب حجب العصرین والعشاءین لمن بدعا ذیاب در بیان**  
**حج کردن در میان ظهر و عصر صحیح کردن در میان مغرب و عشاء در حق کسیکه او را غدیری است مالک عن جده**  
 بن عباس انه قال صلیر رسول الله صلی الله علیه وسلم الظاهر العصر جمیعا والمغرب والعشاء جمیعا وخیر فی  
 ولا یفسر قال یحیی وقال مالک ذلك فی محیط نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر وعصر را یکجا و مغرب و عشاء را یکجا  
 حالتیکه خرفی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این صحیح بود در سبب گام باران مترجم گوید جمهور علماء محدثین  
 بجواز حج بین الصلوتین قابل شده اند در سفر و جمیع در سطر نیز حسن بصری و عطاء و احمد و سحیح در بعضی از نیت رخصت  
 بلکه در غایب المنتهیه مذکور است هر عذر یکدک مثل مرض باشد در شده و حج ملحق است بر مرض در جواز حج و بغوی از محمد  
 سیرین نقل کرده اند کان لایری باسا با حج بین الصلوتین اذ اکانت حاجه او شیء الم یجده عادة و بغوی این حدیث را  
 روایت کرده است از طریق دیگر از چه مسلم و غیر آن و زیاده کرده است در آن روایت قال ابو الزبیر نقلت سعید بن جبیر  
 فعنه قال سالت عبد الله بن عباس کما سالت فی قال لان لا یحج احد من امته بعد از ان بغوی گفته است که این حدیث  
 دلالت میکند بر جواز حج بغیر عذر زیرا که تفسیر کرده است که ملا جواز اینست که حج نباشد و باین قول قابل شده اند حج قبل  
 محدثین و اکثر علماء آن رفته اند که حج بغیر عذر جایز نیست انتهى و مختار نزدیک فقیر جواز حج است وقت عذر و عدم جواز  
 بغیر عذر و الله اعلم و علماء در تاویل این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال سطر ذکر کرده مکن روایت مسلم من غیر سطر و الا  
 آنرا برهم میکند و آلم نزدیک این بنده ضعیف آنست که ابن عباس حکایت فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده در غزوه  
 تبوک و معنی لفظ فی غیر خوف و لا سفر آنست که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان یجد شیء و لا یظله عدو و مراد از سفر حاجت  
 سیر است و از غیر سفر حالت نزول اطینان و بعضی روایه این حدیث لفظ بالمدینه را زیاده کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثانیان  
 جمیعاً و سبباً و این تصرفات برهم محمول برده است که از نیتی سفر بر حاجت است پس روایتی بلینیه کرد و در آن تحقیق و برهم خود  
 پرداخت و بهین علت جمهور علماء از عمل باین حدیث تقاضا کرده اند با وجود آنکه روایه این حدیث هم تفیقات اند و قول  
 ابن عباس لان لا یحج احد من امته هرگز دلالت بر نیتی عذر ندارد زیرا که نیتی حج بتجویز حج دلالت اولی محقق می شود  
 و لازم نیست که جمیع اقسام حج و جزئیات آن منافی شود و اگر در حالت نزول رخصت حج ننماید و در حالت سیر مخصوص

قلت ذهب اکثر العلماء الى ان الحج یجوز من کل مکان و رخصت الشاطط للصلوة ان یجمع بین الصلوتین اذ کان المطرفا علی الخدم اقتسام الصلوة لاولی الاثر منها و فی نیت صل الصلوتین ان یجمعوا فی آخره لبعض الشافعیة و قد یختلفون فی تاویل هذا الحدیث فکان مالک ای ذلک کان فی مطع و یرویه مرویه مسلم عن غیره سفر و یحیی و جواز حج عذری ان ابن عباس ما یحکایه ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم فی التعلیل و من رواه فی غیره و لا سفر معناه بالینه ابن ماجه فقال فی السفر من غیر ان یجد شیء و لا یظله عدو و مراد من السفر حاله السیر و اما ما من قال فی حقیقه و سبباً جمیعاً لغیر علی الرغم من لفظ السفر و فی قوله رخصت و هو قوله العشاءین التي نیتها من علی علی ظاهره من العمل علی ظاهره الحلیت من کون روایه نقایار

قلت علی هذا  
اهل العلم وفاضلوا  
المغوت فضلا علی  
الناس

باین نیت میکردند نیز صورت کنجایش داشت لکن فی الجمله حرجی هم موجود بود چون نیت صحیح را در جمیع حالات سفر و محرم  
کردند حرج علی زائل شد و الله علم ترجم گوید تفریح کرده اند جمعی بر جواز صحیح در وقت ضرورت که اگر ادراک کرد از آخر وقت  
قدر حرام لازم میشود بیدی نظر و عصر هر دو همچنین اگر ادراک کرد قبل طلوع صبح صادق قدر حرام را لازم میشود بر نماز  
و عشا زیرا که وقت این هر دو نمازی است در حالت عذر و فیه نظر زیرا که هر نماز را وقت معین ساخته اند که در جواز بر  
و آرمی شود در بعضی حالات قصار تجویز داشته اند و آنرا در عدم اثم مثل او شمرده اند و چون این در نفس الامر قضا است  
که اثم از دفع کرده اند و جوب قضا و جوی ندارد و الله علم باب من نام عن صلوة فلیصلها اذا ذکرها هر که بخوابد  
ذابل شده از نمازی باید که بگذارد آنرا و قتیکه بیاد آرد آنرا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا كان من آخر الليل عرس وقال لبلال اكلنا الصبغة و نام  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصفحا و كلا بلال ما قد له ثم استند الى راحلته و هو مقابل الفجر فخلبت عينا  
فلم يستيقظ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا بلال و لا احد من الركبة حتى ضربته الشمس ففرج رسول الله صلی

صلی الله علیه و آله و سلم فقال يا بلال فقال بلال يا رسول الله اخذ بنفسو الذي اخذ بنفسك فقال رسول الله صلی الله  
عليه و آله و سلم اقاموا فاعتلوا و اسلمتم اقاموا شيئا ثم امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقام الصلوة فصلى

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصبغة ثم قال حين قضى الصلوة من شئ الصلوة فليصلها اذا ذكرها فان  
عجل يقول في كتابه اقم لصلوة لذكرى ایخدیث رسول است مسلم و ابوداؤد و ابن ماجه و صل

کرده اند از طریق ابن و سب عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم و قتیکه رجوع کرد از خیمه وقت شباه رفت تا وقتیکه داخل شد در آخر شب نزول فرمود آخر شب برای استراحت  
و گفت بلال انکامه بان کن برای ما نماز صبح او بخواب رفت آنحضرت و بخواب قد اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و نگاهبانی کرد بلال تا نیکه مقدر شده بود برای او یعنی مدتی که خدا متعالی خواسته بود بعد از آن نیکه کرد بستی  
خود و ادروی خود کرده بود بسوی فجر پس غالب شد بروی دو چشم یعنی خواب آمد بوجهی که هر چند خواست که چشم  
خود را کند نتوانست پس بیدار نشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال و نه هیچکس از شتر سواران تا آنکه افق  
صنوبر آفتاب پس مضطرب شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت چیت این امی بلال پس گفت بلال  
یا رسول الله در گرفت مرا آنچه در گرفت ترا یعنی خواب برودم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار کشیده  
بر بید شتران خود را پس بر خیزانید شتران خود را و چهار کشیده بردند مسافتی از راه بعد از آن فرمود آنحضرت



صلی اللہ علیہ وسلم بلال امین اقامت نماز گفت پس گذارد با ایشان حضرت صلوات اللہ علیہ وسلم نماز صبح بعد از آن نمود  
 و قتیکه تمام کرد نماز را هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا و قتیکه بیاد دارد و آفرین را که هر آینه خدا تعالی میفرماید  
 در کتاب خود بر پا در نماز را وقت یا در کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز بسا تو آید که خدا تعالی مرا نماز فرموده است  
 و من نماز نگذازده ام همان وقت نماز را بگذار مترجم گوید همین است مذہب فقہاء و سیکہ نماز را بعد از تقویت کند حکم او بر نماز  
 و نایم قیاس کرده اند و علماء را در حدیث اشکال است زیرا که در حدیث صحیح واقع شده و ان عینی تمامان و لایبنا  
 قلبی یعنی علماء جواب داده اند بآنکه حضرت راضی اللہ علیہ وسلم دو حالت بود گاهی قلب ہم موافقت در نوم می کرد  
 و گاهی نه و حالت اول نادر بود و حالت ثانی اکثری و این واقع حالت اول مصادقت کرد و وفیه نظر زیرا که حالت اول  
 برگزین از احادیث و آثار ثابت نمی شود و سنادر آن بجز در احتمالی که مخالف جمومات مخصوص موسم تقیید مرتبه خاتمی است  
 لصلوة و التعمیر باشد بغایت شنیع است و بعضی دیگر جواب داده اند که قلب ادراک نمیکند مگر وجدانیات را یا حسیات را  
 که متعلق بنفس انسانی است مثل حدث و الم و فهم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بچشم است و موقوف بر تقلید حدیث ازین بحث  
 خارج است نوم عین خود مضمون صحیح حدیث است اگر گوی هر چند قلب مرئیات را بدون الفتح عین ادراک نتواند کرد  
 لکن گذشتن زمان درازا البته می شناسد گوئیم که این امر لازم نیست با یقین که او را در امور مهمه سهو واقع میشود  
 پس جایز است که بر احاطت مصلحت تشریح قصاص سهوی را بر خاطر مبارک آنجناب الفکر کرده باشند یا قلب مبارک مشغول تفکر  
 در آیات اللہ مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد و بعضی جواب داده اند که اینوقت متشنج بعد از سائر اوقات لصلوة تشریح  
 و هو الاوجه و اللہ علم باب هل یكون للفتنة حكم النعمایا هست بیرونی احکم جواب مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر  
 علیه فذهب عقله فلم يقض لصلوة قال مالک و ذلك فيما نرى والله اعلم ان الوقت ذهب فلما من افاق وهو وقت  
 فانه يصلي بهوش کرده شد عبد الله بن عمر پس رفت عقل او پس قصاص نکرد نماز را گفت مالک این نکردن قصاص  
 در آنچه مینماید از اول علم سبب آنست که وقت رفته بود و اما سیکه هر شیار شود وقت پس هر آینه وی نماز گذارد  
 مترجم گوید رضی اللہ عنہ وارضاه عمل غشی قلیل بر نوم و عدم حمل بر دو محتمل است چه تشبیه خود ظاهر است و وجه فرق  
 آنست که تکلیفات شرعیہ بر عقل دایرست ناموشی حدیث احتمل نیست پس جب صلوة نباشد و شرع قضای نام فرموده  
 بخلاف قیاس پس خاص باشد بموجب و این عدم حمل را اختیار کرده و اللہ علم مذہب شافعی آنست که اگر اعجاب  
 مرض یا امری مباح واقع شود ساقط میکند آنچه در محل احوال از دست رفت است ازین زمانه و اما اگر  
 احسن تناول مکر بهسم رسد قصص لازم است و مذہب ابو حنیفہ آنست که مدت احوال اگر بروز

قلنا  
 قال الشافعي ان افضي  
 عليه لفضل سبب  
 سقط عنه ما كان  
 في حال اغائه من  
 الصلوة وان اغي  
 عليه بشر خصم قضى  
 وقال ابو حنيفة ان  
 فله ان الاغناء بما وليه  
 فله ان ذلك قضى  
 وان شاع على ذلك  
 يقض للمعقوب بين  
 الحاسب

و شب که یا کم ازین باشد قضا لازم است و اگر زیاد از شب روزه باشد لازم نیست و در سبب فرقی کرده و بعد از علم با این

الصلوة الوسطی آیتھی نماز وسطی کدام نماز است قال الله تعالی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین  
فمود خدا تعالی محافظت کنید بر نمازها و تخصیص محافظت کنید بر نماز میان و شهادت شعیب برای خدا و عاکنان یا قرآن خوانان

**مالک** عن زید بن اسلم عن قنقاع بن حکیم عن ابی یونس مولى عائشة ام المؤمنین انه قال امرتني عائشة ان

لما مضت قالت اذ بلغت هذا الآية فاذا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین فلما بلغت اذنتها فقلت على حافظوا

على الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین ثم قالت سمعتها من رسول الله صلى الله عليه و آله ابی یونس گفت که فرمود حضرت عائشة

بنو سیم بر او صحبت را بعد از آن گفت چون برسی بین آیه پس خبر دار کن مرا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی پس چون رسیدیم باین آیه خبر دار

کردم او را پس ملا کرد برین باین طور حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت

شدیدم این آیه را از حضرت مسلم **مالک** عن زید بن اسلم عن حمزة بن رافع انه قال كنت اكتب مصحفا المخصصة

ام المؤمنین فقالت اذ بلغت هذه الآية فاذا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین

فلما بلغت اذنتها فاملت على حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین عمر

ابن رافع را گفت می نوشتم مصحف برای حفصه ام المؤمنین پس فرمود چون برسی باین آیه خبر دار کن مرا حافظوا علی الصلوات

و الصلوة الوسطی الایة پس چون رسیدیم باین آیه خبر دار کردم او را پس ملا کرد برین باین قسم حافظوا علی الصلوات و الصلوة

الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین **مالک** عن داود بن حصین عن ابن یزید عن ابي بصیر انه قال سمعت

ابن ثابت يقول الصلوة الوسطی صلوة الظاهر زید بن ثابت می گفت که نماز وسطی نماز حضرت **مالک** اند بلغان

ابن ابیطالب عبد الله بن عباس كان يقول ان الصلوة الوسطی صلوة ابي بصیر رسید ب مالک که حضرت علی بن ابیطالب

و عبد الله بن عباس می گفتند که صلوة وسطی صلوة صبح است ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوان

علیهم در نماز وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرنیة آنکه خدای عزوجل میفرماید و قوموا لله قانتین وقت طول قیام

یا قیامت را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن بقوله تعالی و قرآن المیزان قرآن المیزان مشهود است و سبب آنکه این

متوسط است میان یس و نهار و جمعی گفته اند که نماز حضرت زبیر که در میان روزها کرده میشود و جمعی گفته اند نماز عصر است

و بحدیث مرفوع از امامت که در حدیث حضرت عائشة معارض است زیرا که عطف دلالت میکند بر بخارت و آنچه

حضرت عائشة و حفصه ملا کرده اند جزئی بود از حروف قرآن و بخصت حامل شده است در قرائه جمیع احرف و قبیه بن سب

گفته است که نماز حضرت زبیر که بوقت اوسط و نماز عشاء که بوقت سلف و گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

عقلمت  
اصطفوا فی الصلوة  
الوسطی  
فما ظهر لها العصر  
قال العجوة فی الخبر

زیرا که وسط است در میان دو نماز که قصر کرده میشود و **باب فضل صلوة الغمما العصر** باب در بیان فضیلت نماز صبح <sup>عصر</sup>  
 قال الله تعالی و بعد ربك بالعبادة ولا یجاد و تسبیح گوی با ستایش پروردگار خود را بیگانه و بگناه مراد خواندن نماز است و قال  
 الله تعالی و قرآن الغمما کان مشهودا و لازم گیر خواندن قرآن فجر را هرگز از نماز خواندن قرآن فجر حاضر میشوند و شکر  
 و مراد از خواندن قرآن فجر نماز فجر است زیرا که قرارت طویل در آن سنون است **مالک** عن ابی الزناد عن الاحقر  
 عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل و ملائکة بالنهار و یحفظون فی صلوة  
 العصر و صلوة الفجر ثم یرجع الذین با توأفیکه فیسألهم و هو اعلم بهم کیف ترکتم عبادتکم فیکفون ترککم و مع صلوة  
 و اتینام و مع یصلون رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود از پی یکدیگر می آیند یک جمیع از فرشتگان در شب یک جمع در روز  
 و با هم جمع میشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شما پس سوال میکند ایشانرا  
 خدا تعالی و او ناترست باحوال بندگان خود چگونه گذارشتید بندگان مرا پس میگویند گذارشتیم ایشانرا در آن حال که نماز  
 میکند روزند و آدمیم ایشان در آن حال که نماز میکند روزند **باب الاذان** باب در بیان شروع شدن اذان <sup>مالک</sup>  
 عن یحیی بن سعید انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اذان تیخذ خشتین ینضرب بهما الیجمع الناس للصلوة  
 فأرعى حنبل الله بن زید الاضداد ثم من بنی الحارث بن الخزیم خشتین فی النوم فقال ان هاتین لخواصتا یرید رسول  
 صلی الله علیه و سلم فقیل لا تؤذنون للصلوة فأتی رسول الله صلی الله علیه و سلم حین استیقظ فذکر له ذلك فامر رسول  
 صلی الله علیه و سلم بالاذان گفت یحیی بن سعید که خواسته بود حضرت صلی الله علیه و سلم که بسازد دو چوب که زده شود این هر دو را  
 یعنی آواز کرده شود باین هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمع شوند مردمان برای نماز پس نمودند عبد الله بن زید را که از قبیله انصاری  
 بود بعد از آن از بنی الحارث بن الخزیم بود که قبیله خردست از میان انصار دو چوب در خواب پس گفت این دو چوب را  
 با آنچه اراده کرده است رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفته شد او را یعنی فرشته گفت ای اذان میگویند نماز پس هر دو  
 زید پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتیکه بیدار شد پس عرض نمود بخواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن خواب را پس فرمود  
 آنحضرت صلعم باذان متروکم گرد اذان و اقامت با جلع مسلمین از شعایر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار کنند  
 بر ترک اذان و اقامت سلطان را میباید که بان جماعه قتال کند و در حدیث صحیح آمده کان افراخا قوا لم یکن یغیر علیهم  
 یصبح فینظر فان سمع اذانا کف عنهم و ان لم یکن سمع افرا علیهم فاکر شخصه بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعاده برود  
 نزدیک جمعی از صحابه بنی ساری و مجاهدین جبر است که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم میشود و اعاده  
**باب فضل الاذان** باب در بیان فضیلت اذان **مالک** عن ابی الزناد عن الاحقر عن ابی هریرة ان رسول

۸۳

قلنا  
 المشاهل العالم على  
 افتراقها قامة الا  
 كلمة في قامة الصلوة  
 فانظر انتنى والثاني  
 قال بالتجديع في  
 الاذان بالعلم والحمد  
 وقال ابو حنيفة  
 لا ترجع في الاذان  
 ولا قامة مشني  
 مشني  
 قلنا  
 وعليها المشاهل العالم

صلى الله عليه وسلم قال اذا نودي بالصلوة ادبر الشيطان لضراط حتى لا يسمع النداء فاذا قضى النداء اقبل حتى اذا  
 ثوب بالصلوة ادبر حتى اذا قضى التشويب اقبل حتى يحضر بين المزمع ونفسه يقول له اذكر كذا واذا ذكر كذا لمالم يكن يذكر  
 حتى يظن الرجل ان يدركه صلى الله عليه وسلم فرمود چون بانگ گفته میشود برای نماز پشت میداند  
 شیطان در آن حال که او اضراط است تا آنکه نشنود بانگ نماز را پس چون تمام کرده میشود بانگ نماز را متوجه میشود  
 بسوی صلی الله علیه و آله تا چون آواز گرفته شود باز پشت داده میگردد تا چون آخر کرده شود اقامت را پیش می آید تا آنکه جابجا  
 میشود در میان مرد و نفس او می آید یعنی این مرد با نفس خود مقرر کرده بود که حدیث نفس را وجودند به شیطان در میان  
 نفس او می آید آن قدر دارد بر هر نزدیکی شیطان فلان کار را یاد کن و فلان کار را یاد کن در حق کاری که  
 نمی خواست که یاد آن کند تا آنکه میشود مرد با این حالت که نمیداند چه رکعت گذارده است مالک عن حمی  
 ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء  
 والصفوان علم جبار الا ان يستمعوا عليه لاستمعوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در بانگ  
 نماز و صف اول است بعد از آن خست کنند آن و مناقشه نمایند در آن و نیابند طریق فیصل در آن مناقشه الا آنکه در  
 زنده بر بانگ نماز و صف اول البتة فرجه میزند باب صفة الاذان و الاقامة در بیان کیفیت بانگ نماز و اقامت  
 مالک عن عبد ابی سمیل بن مالک عن ابیه انه قال لا تعرف شيئا مما ادركت عليه الناس الا النداء بالصلوة  
 مالک بن ابی عامر جدا مالک گفت من شناسم چیزی از آن چیزی که یا فترم بر آن مردمان را مگر بانگ نماز یعنی در هر چیزی تنها و تغییر  
 یافته است الا اذان که در زمان مالک بن ابی عامر بهمان سلوب می گفتند که در زمان صحابه بود قال یحیی بن صالح مالک تشبیه النداء و الاقامة  
 فقال یحیی بن النداء و الاقامة الا ما ادركت الناس عليه فلما الاقامة فانها لا تشبه وذلك الكلام نزل عليه اهل العلم بالنداء  
 سوال کرده شد مالک از دو دو بار گفتن کلمات اذان و اقامت پس گفت نرسید است بن حدیث بانگ اذان و اقامت چیزی مگر آنچه  
 مردمان بر آن اقامت پس هر آینه نودی دو دو بار گفته نمی شود و نیست آنچه همیشه بودند بر وی اهل علم در شهر ما ترجم گوید در حدیث  
 عنه و رضاه اهل جرین و اهل شام و مین و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک باید گفت الا لفظ قد قامت  
 که همین آنرا دو بار گفته اند و در حدیث از ابو محمد دره آمده است به تشبیه اقامت و آنچه معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی از آن  
 اقامت است و الله علم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک بنده است که  
 در حرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است کما شاف کاف و لهذا مالک متعرض ترجیح و غیر آن شد باب استحب  
 ادخال الصلوة خیرین النوم فی نداء الصلوة در بیان استحب بودن کلمه الصلوة خیرین النوم و اما اذان صحیح مالک اند بینه ان

جمله عمر بن الخطاب يؤذنه لصلوة الصبر فوجدناه نائما فقال الصلوة خير من النوم يا امير المؤمنين فاصبح عظامك  
 في نداء اهل بيته جرسيد بالملك مؤذن آمد پیش عمر بن الخطاب خبر داد و میگوید او را برای نماز صبح پس بافت از خواب بیدار شد  
 گفت نماز بهتر است از خواب ای امیر المؤمنین پس امر کرد و او را حضرت عمر که داخل کند این کلمه را در اذان صبح مترجم گوید  
 رضی الله عنه وارضاه که متحج است در بانگ صبح زیاده لصلوة خیر من النوم دو بار و امام مالک ابتدای این کلمه از حضرت  
 عمر ذکر کرده است و در حدیث ابی مخذومه آمده است که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند فان كان صلوة الصبح قلت  
 خیر من النوم الصلوة خیر من النوم واحتمال دارد که مؤذن عمر ترک کرده باشد این کلمه را در نفس اذان و بعد از آن گفته  
 پس حضرت عمر امر کرد باذخالی این کلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت او باشد و باب من صل فی بیتة جماعة تکفیه الاقا  
 سیکه نماز گذارد و در خانه خود باجماعت کفایت میکند او را اقامت قال عیسی مثل مالک عن قوم حضوا باذوا ان  
 مکتوبه فاذا و ان تقبوا و لا یذوا قال مالک ذلك مجزئ عنهم و ما یجیب النداء فی مساجد الجماعات  
 یجبع فیها الصلوة سوال کرده شد مالک از حکم جماعه حاضرین که اراده گذارند نماز فریضه دارند بجماعه یعنی در خانه  
 این استند که اقامت گویند و اذان گویند گفت مالک آن اقامت کفایت کننده است از ایشان و جز این نیست که در  
 اذان گفتن در مسجد یا جماعات که جماعت گذارند و در آن مساجد نماز مترجم گوید همین است مذکور است ضمیمه و ظاهر  
 مذکور است فی آنست که اذان و اقامت هر دو برای وی مسنون است باب فضل دفع الصبح بالاذان باب و فضیله  
 بلند کردن آواز در اذان مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصقه الاضمار ثم الما اذ عن  
 امیه انه اخبره ان ابا سعید الخدری قال لانی اذاک تحب الغنم و البادية فاذا كنت فغنمک ا و بادیتک  
 فاذنت بالصلوة فارفع صوتک بالنداء فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن و لا انس  
 ولا شیء الا یشهد له يوم القيمة قال ابو سعید انی سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 ابو سعید خدری گفت عبد الله را هر آینه من می بینم ترا که دوست میداری برده گو سفندان را و هر  
 پس چون باشی میان رده خود یا صحرای خود پس بانگ می بنماز پس بلند کن آواز خود را بانگ زاری که  
 هر آینه نمی شنود تا آخر مسافت آواز مؤذن هیچ جن و نه آدمی و نه هیچ چیز مگر گواهی دهد برای مؤذن  
 روز قیامت گفت ابو سعید شنیدم این را از حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید جمهور اهل علم مستحب  
 بلند کردن آواز را بانگ شامی گفته مگر در مسجد یکبار بجماعت خوانده باشند و احوال بار دیگر  
 میکنند مسنون است اذان مکن آواز بلند کند باب یقرب ان یقول کلمة مثل ما یقول المؤمن مستحب است

قلنا  
 و طبع ابو حنیفة  
 و ظاهر من هب  
 الشافعی انه یسئله  
 الاذان و الاقامة  
 صلوة  
 قلنا  
 و طبع اهل العلم  
 یسئله  
 الصلوة بالاذان  
 ما اکتفوا به  
 قال الشافعی لا یجوز  
 و کنت فی جماعه

حضور حج خانه کعبه حج خانه کعبه ۱۱۷۰

که گوید شنونده اذان مانند آنچه میگوید مؤذن **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید الخدری عن رسول  
 الله صلی الله علیه و آله قال ذاکم التذکره فقولوا مثل ما یقول المؤمن رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چون بشنوید بانگ نماز  
 بگوید مانند آنچه میگوید مؤذن ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث وارد شده است که بجای جملتین لا حول الا  
 الا بالله العلی اعظم بگوید چون مؤذن قد قامت کویدر سماع را باید که اقامه اهد و اداها گوید چنانچه در حدیث مرفوعه **باب**  
 یستحب الدعاء بحقیب الاذان مستحب است و ما کردن بخیر دنیا و آخرت بعد اذان **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن سهل  
 ابن سعد الساعدی ان قال سألنا تفرغ لهما ابواب السماء وقل داع تو دعوی دعوت حفرة الذل و الصلوة و الصلوة  
 فی سبیل الله سهل بن سعد گفت دو ساعت است که گشاده کرده میشود در آن دو ساعت دروازه های آسمان در کم و ها کنند و  
 کرده شود دعای او بقبول باگناه و در راه خدا ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث تعیین نغز دعا  
 وارد شده اللهم رب هذه الدعوة التامة **باب** التاذین للصبح فی وقت السحر و بیان گفتن اذان برای نماز صبح در وقت سحر  
 قال یحیی و قال مالک لم یزل الصبح ینادی لها قبل الضحی فاما خیرها من الصلوات فانالم نرها ینادی لها الا بعد ان یحل وقتها  
 گفت مالک همیشه نماز صبح بانگ کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق و اما غیر صبح از نمازهای پس برآینه ما ندیم که بانگ گفته می  
 برای آن که بعد از آن که در آید وقت او ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث همین است و ابو حنیفه میگوید معتبر نیست بانگ  
 پیش از طلوع فجر **باب** یستحب لساfran یؤذن من غیر تکلیف و الا قامتة الدل من الاذان مستحب است مسافر اگر اذان  
 از غیر تراکیدی من سنت مؤکده نیست اقامت فی الجمله مؤکد تر است بر نسبت اذان **مالک** عن نافع بن عبد الله عن  
 کان لا یؤذن علی الا قامتة فی السفر الا فی الصبح فاندکان ینادی فیها و یقیو و کان یقول انما الاذان للامام الذی  
 یحکم الناس عبد الله بن عمر زباده میگوید بر اقامت در سفر مگر در نماز صبح پس برآینه او ندا میکرد در نماز صبح و اقامت میگفت و میگفت  
 اذان لازم است برای امام که جمع میشوند پیش او مردان **مالک** عن هشام بن عروة ان اباہ قال لہ اذا كنت فی سفر  
 فان شئت ان تؤذن و تقیم فاضل ان شئت فاقم و لا تؤذن عروہ گفت هشام را چون در سفر باشی اگر خواهی که اذان  
 بگویی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان گو ترجمه گوید همین است در بعضی احادیث گفته ترک الاذان  
 فی السفر منہ فی السفر زیرا که در شرح سفر را خاصیتی نبوده اند که تنفیص عبادت میکند چنانچه در بابہ نظر افکار و سقوت  
 تأیید کرده **باب** یستحب للفرق فی القلعة ان یؤذن من غیر تکلیف مستحب است مسافر در بیابان که اذان بگوید  
 نیست **مالک** باسناده عن ابی سعید الخدری انه قال فاذا كنت فی حینک و ابادیتک فاذنت بالصلوة  
 فاقم صوتک بالنداء ابو سعید خدری گفت و قیامت باشی تو در روزگوستندان خود یاد برادیه خود پس اذن بگو برای نماز پس

قلنت  
 قال اهل العلم الا  
 فی الجملین یقول  
 لا حول الا لله  
 قلنت  
 و علیہ الشافعی  
 قال ابو حنیفه  
 لا یستحب الاذان  
 قبل طلوع الفجر  
 قلنت و علیہ  
 اهل العلم قال الشافعی  
 ترک الاذان فی السفر  
 منہ فی الحضا

**م**کن آواز خود را مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب کان یقول من صلی باذن فلاة صلی عن یمنه من شماله ملک فان اذن واقام الصلوة صلی وراه ملائکة امثال الجبال سعید بن المسیب یکتف بر که نماز گذارد و بر زمین سجده نماز گذارد و جانبی دست راست او یک فرشته و جانبی دست چپ او یک فرشته پس اگر اذن گوید واقامت کند نماز گذارد پس از فرشتهگان جهامات بسیار مانند کوهها **باب** الاقامت للفائتة باب در بیان اقامت گفتن بر نماز فوت شده  
**م**الک عن زید بن اسلم فی قصة التوریس و لم یروا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلکه ان ینادی بالصلوة او یقیم **م**الک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب فی قصة التوریس ثم امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بالاقام الاقامت بالصلوة ثم کثرت و در روایت زید بن اسلم شک کرده است که حضرت بلال را با اذن فرمودند یا با اقامت و در روایت سعید بن زکریا اقامت آمده است بغیر شک با تکه اقامت مکه که ترست و اذان نیز در حق فائتة بدعت نیست و الله اعلم مسأله او  
**ر**حمه الله قائل است بآنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی **باب** استقبال الکعبة فی الصلوة باب در بیان فرضیه رو آوردن بجانب کعبه نماز قال الله تعالی قد ترعى ثقلک و جهک و اذینک فلو کنتینک فیلد ترضها قول جهک شطر المسجد الحرام و حیث مما کنتم فلو اذینک شطرا و هو منی ما منی منکم روى مراد جانب آسمان یعنی بتوجه نزول جبرئیل استقبال قبله پس البته متوجه خواهیم ساخت ترا قبله که رضامند شوی پس متوجه کن روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا که بشی دای مسلمانان متوجه سازید روی خود را بجانب مسجد حرام مترجم گوید قبله جبری را گویند که در نماز روی بآن جهت باید کرد و در اول آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدیند شرف نزول فرمود و توجه بجانب بیت المقدس مینمود و آرزو میکرد که کعبه قبله روی باشد پس خدا تعالی تمایز حضرت صلی الله علیه وسلم را در روایت فرستاد که متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا که باشند در شهر یا در بیابانها یا در دریا یا باید که در نماز رو بسوی الحرام کنند **م**الک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال بینما الناس یصلون فی صلوة العشاء اولها اذین فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد نزل علیه الیلة قرآن و قد امر ان یتقبل الکعبة فاستقبلوها و کانت وجوههم الی الشام فاستداروا الی الکعبة عبد الله بن عمر گفت در آن وقت که مردمان در مسجد قبا بودند در نماز صبحگاهان ایشان آئینه پس گفت هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد بر وی شب آیتی از قرآن و هر آینه امر کرد و شد حضرت صلی الله علیه وسلم کرد و کعبه کند پس شمار و کعبه کند و بود و ایشان بجانب شام یعنی بیت المقدس پس باز گشتند بسوی کعبه و ایشان **م**الک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال صلی الله علیه وسلم بعد ان قدم المذین و منتهی حشره و انحرقت المقدس ثم حلت القبلة قبل بدو فبشر این نماز گذارد حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن که مشرف

له قلت  
 هو القبل الجدید  
 للشافعی  
 له قلت  
 هو القبل الجدید للشافعی  
 انه یقیم جهات الارض  
 وقال ابو حنیفة یتوزن  
 هو القبل القدید  
 للشافعی  
 له قلت  
 القبلة هی الجهة التي  
 یشترط استقبالها  
 فی الصلوة قلنا انزل  
 قلنا لیسینک قبلت و فیها  
 كان استقبال الکعبة  
 نظرانی الحدیث  
 دلیل علی حکم الشیخ  
 لا یزید الا انما  
 قبل بلوغ المذین  
 وهو ان من صلی  
 الی جهة الاضداد  
 فزاد له فی  
 الظلمة فان لا  
 یصل و هو قول  
 الکثیر من العلماء  
 و اصل قول الشافعی

قلتر  
 هذا بالنسبة الى  
 اهل المدينة وقال  
 الشافعي المطلوب  
 بالوجهين الكعبة  
 فان بان انه كان  
 في مكة  
 وجها فله عاقبة  
 عليه وقال ابو حنيفة  
 المطلوب بالوجهين  
 جهة الكعبة

آورد بدينه مشرفه شامزده ماه بجانب بيت المقدس بعد از آن تغير داده شد قبله را پيش از خود برد بدو ماه بترجمه  
 رضی الله عنه دار حناه خدای عزوجل معین گردانید قبله برای ما کعبه او معلوم است که شامه آن بجز حاضرین را میسر  
 و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه بی توان برود دلیل قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق  
 اقتضا فهمیده شد که در حال غیم و اختفای و لائل بقرائن ظنیه متکفلان نمود و از قصد اهل قیاس معلوم شد که تا وقتیکه  
 بنا بر حکمی از احکام شرعی رسیده است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تجوی مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن  
 تجوی یقین معلوم شد خواه در نماز خواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال کعبه در شب نازل شده بود  
 و اهل قبایل گمان آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت استقبال بیت المقدس کردند و من بعد خطای آن گمان  
 یقین ظاهر گردید پس توجه کعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند و الله علم باب قبله من غاب عن مكة  
 جتها قبله کسی که درست از مکة طرف قبله است مالک عن نافر من عمر بن الخطاب قال ما بین المشرق  
 المغرب قبله اذا توجه قبل البيت عمر بن الخطاب گفت در میان مشرق و مغرب قبله است چون روی آورده شود  
 بطرفه خانه کعبه یعنی بر نسبت اهل مدینه اگر مغرب ایجاب دست راست گذاشته شود و مشرق را بجانب دست چپ  
 و همین است معنی رو آوردن بخانه کعبه استقبال کعبه متحقق شد اگر چه در اینجا جهت بسیار پیدایمی شود که توجه بآن  
 ممکن است و قید از توجه قبل البيت احراز است از آنکه پشت بجانب قبله کند و دست راست بسوی مشرق و دست  
 چپ جانب مغرب گذارد و الله علم مسئله طلب معرفت قبله بچند وجه باشد اجماع و دلیل عقلی قطعی اخذ بخارجی  
 سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سه خبر بدو اجتهاد بدلائل ظنیه و تقلید کسیکه با جهاد قبله را شناخته باشد تا  
 وجه اول میسر باشد بغير آن التفات نباید کرد تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید بتقلید بنا بدرفت و حجج نه است که واجب است  
 شد بدو اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عرض شد که دلیل ابر هم نیزند مسئله سهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید  
 که در مساجد که مسلمانان نشاء از ابر قبله راست کرده باشند و در صورتی که آفتاب بر بزم اخیر از فلک فرورد سایه است  
 کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صورتی که آفتاب بایستند و جاینگه سایه می افتد معین نمایند و همان  
 سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و حشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب شفق امر را خطه  
 نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در صورتی که بجا بریند و حکم آن مساجد تا وقتی می توان برود که مسافت بعیده نشاء  
 چون در منزل از راه منزل از آن مساجد و مسافت اند مساجد دیگر امتحان باید کرد و باب تسقط فرضیه القبلة  
 الغائفة و عن المسائل المتفق علی الذایة ساقط میشود فرضیه استقبال قبله از شخصیکه ترسیده باشد از غم یا خیر او را از مسافتی که



نقل یکنوار در باب مالک باسناده ان رسول الله صلى الله عليه كان يصلي على راحلته والفرح حيث ما توجهت  
 ان حضرت صلى الله عليه وسلم نماز میگذارد بر شتر سواری خود در سفر هر طرفیکه میبرد تا آنکه شتر بخیزد باسناده  
 عن ابن عمر قال فان كان خرقا حواشده من ذلك جعلوا بجالا قیاما على اقدامهم اود کبا نامستقبل القبلة او غیره  
 ابن عمر گفت پس اگر خرق زیاد تر از این باشد بگذارند پیاده رهنده و ایستاده بر پای خود یا سواره رو بقبله شده یا غیره و معتبر شده  
 باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله باب بیان فضیلت و مزیت ثواب نماز در مسجد کعبه و مسجد نبوی  
 مالک عن زید بن رباح و عبید الله بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله الا عن عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه  
 قال صلوة فی مسجدک هذا خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود یک نماز در این  
 بهتر از هزار نماز است در جاییکه سواي آن باشد الا مسجد حرام یعنی بهتر است از غیر مسجد حرام و مسجد حرام یا بهتر است از وی  
 یا ساویت با وی مالک عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 صلی الله علیه قال ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی حوض رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود است  
 میان خانه من و منبر من است مرغزاری است از مرغزار بهشت و منبر من است بر لب حوض من مالک عن  
 عبده بن ابی بکر عن عباده بن نعیم عن عبده بن زید المازنی ان رسول الله صلی الله علیه قال ما بین بیتی و منبری  
 روضة من ریاض الجنة فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم مسافتی که میان خانه من و میان منبر من است مرغزاری است  
 از مرغزار ای بهشت متروجم گوید رضی الله عنه وارضاه که ما بین سیاق احادیث دیگر نیز آمده است الجنة تحت ظلا  
 السیق عائد المرین علی محاذ الجنة و مراد از ان سیاق آنست که هر که التزام کند عبادت در مقام برسد بهشت  
 بجز عن کوشش و نظیر آن از کتاب الهدایا یا کلون فی بطونهم نادا بابک تشد الرحال الا الی ثلثه مساجد لیت نشود بالان  
 بهشت شتران یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی سه مسجد مالک عن زید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن  
 الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة قال لقیبت بصره بن ابی بصیر الغفاری فقال من این اصابت من اعلم  
 فقال لو ادر کنت قبل ان تخرج الیها من حجت سمعت رسول الله صلی الله علیه يقول لا تعلم المطی الا الی ثلثه مساجد  
 الا المسجد الحرام و الی مسجد هذا فالی مسجد یلیا او بیت المقدس یشک گفت ابو هريرة ملاقات کردم با بصیر بن ابی  
 غفاری پس گفت مرا از کجا آمده گفتسم از طور گفت اگر در سه بهتسم ترا پیش از ان که  
 بر آسای بسوی سه آن بگردانم آسای بسوی سه آن یعنی ترا منم کنده شتم که  
 سه مسجد من بسوی سه آسای بسوی سه ششیدم از ان حضرت

۲ قلت و علی مالک  
 اهل العلم  
 قلت  
 فی منی هذا الخبیث  
 ان الصلوة فی ثلث المساجد  
 والذکر فی بیوتی الی  
 روضة من ریاض الجنة  
 و من لزم العبادت فخذ  
 العبد یسقی من الحوض  
 و قبل معناه ان ما بین  
 منبره و بیت حواء  
 روضة من ریاض  
 الجنة  
 قلت  
 العبد یسقی من الحوض  
 و قبل معناه ان ما بین  
 منبره و بیت حواء  
 روضة من ریاض  
 الجنة  
 قلت  
 العبد یسقی من الحوض  
 و قبل معناه ان ما بین  
 منبره و بیت حواء  
 روضة من ریاض  
 الجنة

و فی  
 و فی  
 و فی

حضرت حمید الدین علیه السلام که میفرموده بآن بجا برده نشود و سوار یا راه یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی مسجد بسوی مسجد حرام یعنی مسجد که کعبه واقع است و بسوی مسجد من که اینست و بسوی مسجد شهر ایلیا یا کعبه بیت المقدس و هر دو یکی است بنوی گفته است تخصیص این مساجد برای آنست که این مساجد انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ما را امر کرده اند باقتدا با ایشان پس اگر کسی نذر کند نماز گذارد در مسجدی ازین مساجد سه گانه لازم میشود که بعد از آن مسجد نماز گذارد تا نماز پس اگر گذارد در غیر این مساجد هیچ نسی شود از عهده نذر خود و اگر نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوا از این مساجد سه گانه مستعین نمیشود آن مسجد پس در حق آنست که نماز گذارد در هر جا که خواهد ترجمه گوید رضی الله عنه و ارشاده تحقیق در اینجا آنست که در جاه اولیه سفر یکروزه یا بیاض منبر که بزعم علم پس حضرت معلّم بآب ترفیخ فرموده و سفر را برای مواضع منبر که غیر مساجد بقصد خصوصیت تبرک با مواضع منع فرموده تا امر جات

رواج نگیرد ایمنی بینی که بصره غفاری نبی را شامل طور و پشت و ابوی بره را از طور منع کرد و الله علم باب فضل القعود فی المسجد لا انتظار الصلوة و للمشی الیه و بیان فضیلت نشستن در مسجد بجهت استغفار نماز و راه رفتن بسوی آن **عالمک**

عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان للملاک کنة تصلّی علی احدکم ما دام

فی مصلاه الذی یصلّی فیہ ما لم یحدث اللهم اخفر له اللهم احمد قال یحیی قال مالک لا ادع قطع عالم یحدث الا الاحداث الذی ینقض الوضوء رسول الله علیه و سلم فرموده باینکه فرشتگان در و میفرستند بر یکی از شما تا وقتیکه در جای نماز گذارد خود است آنجا نیک نماز گذارد است در آنجا تا وقتیکه محدث نشد است میگویند بار خدایا یا میامز او را بار خدا یا رحم کن بر او گفت منی بیستمینی قول او عالم یحدث مگر حدیثی که می شنند وضو **عالمک** عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال احدکم فی صلوة ما كانت الصلوة تحبسک لا یمنع ان ینقلب علی اهلک الا الصلوة رسول الله علیه و سلم فرموده همیشه هست یکی از شما در نماز تا وقتیکه نماز بند کرده است او را منع نیک نماز از آنکه باز کرد و بسوی آن خود **عالمک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن ابيه عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

اخبركم بما يحول الله به الخطايا ويرفع به الدرجات اسباغ الوضوء عند الكفارة وكثرة الخطا الى المسجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط فذلکم الرباط رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده یا خبرندیم شما را آنچه که حرکت خداستالی سبب آن عمل گناهان او بلند کند سبب آن عمل درجات را تمام کردن وضو است نزدیک مشقتها یعنی سبب بسیار کام زدن بسوی مسجد و انتظار نماز بعد نیک نماز است با پس اینست با پس اینست با پس اینست آنچه امر واقع شده است و آیت یا ایها الذین امنوا صبروا وصابروا واطبوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون در باطور سهل و صبر و استقامت است **عالمک** عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا یخیر الله الا انسانا من المسجد بعد الصلاة

الا ان يريد الرجوع بيرون نياید بچگونگی از مسجد بعد از اذان مگر وقتیکه اراده داشته باشد باز آمدن مالک اند بلغات  
 سعید بن السیب قال لا يخرج احد من المسجد بعد النداء الا احد يريد الرجوع اليه الا من افاق سعید بن السیب  
 گفته میشود بیرون نه برآید کسی از مسجد بعد از اذان مگر منافق مگر کسیکه خواسته باشد باز رجوع کردن یعنی برای تهیه وضو یا تنبا  
 برآید و میخواهد که رجوع کند مسجد باب استیجاب ان یصل رکعتین عند دخول المسجد باب استیجاب آنکه کعبه  
 گذارد وقتیکه داخل شود در مسجد مالک عن حاور بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن سليمان الزرقی عن ابي  
 الاضاحی ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا دخل احدكم المسجد فليركم ركعتين قبل ان يجلس  
 صلى الله عليه وسلم فرمود چون داخل شود یکی از شما مسجد باید که بگذارد دو رکعت پیش از آنکه بنشیند مالک عن  
 ابوالنضر مولى عمر بن عبد الله عن ابى سلمة بن عبد الرحمن انه قال العلم اصحابك اذا دخل المسجد يجلس قبل  
 ان يركم قال ابوالنضر یعنی بذلك عمر بن عبد الله ويعني ذلك عليه ان يجلس اذا دخل المسجد قبل ان يركم  
 قال ابو جعفر قال مالک ذلك حسن وليس بواجب بوسه گفت بابی انقضایانیدم صاحب وقتیکه داخل میشود مسجد  
 پیش از آنکه نماز گذارد و گفت ابوالنضر مراد میداشت باین اشاره عمر بن عبد الله و عیبی که در این را بر روی که نشیند  
 وقتیکه داخل میشود مسجد پیش از آنکه نماز گذارد و گفت مالک این صحیح است و واجب نیست و اما علم باب تراضة الیوم  
 و التشرع و المظنوع و ما فی مضاه فی المسجد باب در مکروه بودن خرید و فروخت و کلام بغیانه و شعر خواندن و آنچه  
 حکمت در مسجد مالک اند بلغات ان عطاء بن یسار کان اذا قرع عليه بعض من یبیبه فلیسجد ما ه فساله ما  
 وما تريد فان اخبره انه يريد ان یبیبه قال حلیك بسوء الدنيا فانها سواد خرقه عطار بن یسار بود این  
 صفت که چون میگذاشت بروی بعضی آنانکه بیم میکنند در مسجد میطلبید او را پس سوال میکرد از چیزی که باو نیست از چیزی که  
 میخواهد پس اگر خبر شنید او را که وی میخواهد این چیز را بفروشد عطا میگفت لازم گیر بازار دنیا را پس جز این نیست که این  
 بازار آخرت است مالک اند بلغات ان عمرو بن الخطاب رضى في ناحية المسجد تسمى البطيحاء وقال من كان يريد  
 ان يلقط او يفتش شعرا او يرفع صوتة فليخرج الى هنا الاخرة انشد رفع بصوت الاشارة و رفع بصوت بان شعر عمر بن  
 الخطاب بنا کرد جای فراخی سقف در گوشه مسجد نامیده میشد او را بطيحاء گفت هر که خوسه ت باشد که کلام لا یعنی گوید یا باوازی بلند  
 خواند شعرا یا بلند کند آواز خود را باید که برآید بسوی این رجه باب کراهية البزاق في المسجد و نحو القبلة باب مکروه بود  
 آب بن انداختن در مسجد باین تبتد مالک عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في جدار القبلة دعواتها و دعاها ان تخطوا من خلفه من حوله صلى الله عليه وسلم

قلنت عليه اهل العلم  
 في الحديث انه من قبل  
 مسجد قلنت فيه  
 الكوفة الصان يخرج حتى  
 يصل الا اذا كان فيهم  
 و ما جماعة  
 قلنت عليه اهل العلم  
 هو عن علي الاستيجاب  
 قلنت عليه اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم دروید در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آب بن را با آب بینی را یا طبعی را که از سینها برآمده بود  
 پس حک کرد و آنرا با لب کراحتة دخول المسجد لمن اكل الثماریا بدر که استبر داخل شدن مسجد کسی که سیر خورد و است  
 من المات عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلى الله عليه قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب  
 من ساجدنا یوم یوم یوم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزدیک نشود  
 ایضا خیابان داد با ربوی سید بنوی گفته است که جمعی کل ثوم را از اعدا ترک جماعت گفته اند و حقیقت این بود  
 داشتن نیست بلکه زهر است او را که از آنکه تناول کند ثوم را در وقتیکه مسجد میاید رفت باب جازان الثوم  
 اذالم یؤذ للمصلین و جازا الاستلقاء واصفا احدی رجلیه علی الاخری اذالم یخشی انکشاف العورة باب بیان  
 چاره بودن خواب در مسجد وقتیکه ایذاند بر نماز کنندگان را و رخصت در از کشیدن در حالیکه نهاده باشد یکپایی  
 بر پایی دیگر وقتیکه نترسد از ظاهر شدن عورت مرا لک عن ابن شهاب عن عباد بن تیمم عن عمه انه دای  
 رسول الله صلى الله عليه مستلقیا فی المسجد واصفا احدک رجلیه علی الاخری عم عباد و دید آنحضرت را صلى الله  
 وسلم که در از کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی از دو پایی خود بر پایی دیگر مرا لک عن ابن شهاب عن  
 سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان کانایفعلان ذلك عمر بن الخطاب عثمان بن عفان میکردند  
 این کار را یعنی استلقا در مسجد باین صفت که میگذاشتند یکپایی بر پایی دیگر مترجم گوید رضی الله عنه و رضاه از اینجا  
 معلوم شد که استلقا و نوم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصعبیان درست  
 و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نمی کرد از برداشتن یکپایی بر پایی دیگر و علماء در وجه تطبیق گفته اند  
 که عوب از غیر سابع می پوشیدند پس برداشتن یکپایی بر پایی دیگر خوف انکشاف عورت باشد و لهذا منع کرده  
 پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد تا آنکه از او اسع باشد یا سر او پیل پوشیده باشد هیچ باک نیست و در حدیثی باب  
 لا تقهر النساء من للساجد اذالم یکن خوف غلظة منکره شوخندان را از داخل در ساجد وقتیکه نباشد بر گفته  
 من المات انه بلغه عن عبد الله بن جرمانه قال قال رسول الله صلى الله عليه لا تتبعوا اماء الله من ساجد  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع کنید کینه زکان خدا را یعنی مسلمات را از ساجد خدا مرا لک عن  
 بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت لو ادرت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احد من النساء لمنعهن المسجد كما منعت نساء بنی اسرائیل قال یحیی  
 بن سعید قلت لعمرة او من نساء بنی اسرائیل المنع قالت نعم حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود مگر در می یافتند

آنحضرت

حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه را که پدید آورده اند از زبان نبی بیاباکی و بی اعتباری را البته منع میفرمودند ایشان  
از دخول در مسجد چنانکه منع کرده شد از زمان نبی اسرائیل گفت عیسی گفتم عمره را با منع کرده شده بودند از زمان نبی اسرائیل  
از دخول در مسجد گفت آری مالک عن یحیی بن سعید عن عائله بنت زید بن عمرو بن یقین امراة عمر بن الخطاب انها  
كانت تستاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فيسكت فتقول والله لا يخرج الا ان تمنعني فلا يمنعها ما كان من  
بن الخطاب بل طلب ان يكرهوا عمر بن الخطاب تا يرايد بسوي مسجد بن خاموش بن شد پس میگفت عائله قسم بخدا که خواهم برآید مگر  
وقتی که تو منع میکنی پس منع نمیکرد حضرت عمر در ترجمه گوید علم کرده داشته اند از زمان جوانی که در مساجد حاضر شوند  
و تمسک ایشان حدیث حضرت عائله است در حضرت داده اند که عیون در فجر و مغرب و عشا برآید و بعضی در جمیع صلوات  
رضعت داده اند و الله علم باب التي تريد المسجد و مقس طيبا باب در بیان آنکه زنی که اراده دخول مسجد کند لازم است  
بروی که استعمال خوشبوی نماید مالک انه بلغه عن بسر بن سعيد ان رسول الله صلی الله علیه قال اذا شهد  
احد یکن صلوة العشاء فلا تمنس طيبا فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که اراده کنی از شما می مسلمات  
که حاضر شود نماز عشاء را پس باید که استعمال نکند خوشبوی را باب استقباب اتخاذا مساجد البيت باب در بیان آنکه  
بنا ساختن مسجد و نماز در مالک عن ابن شهاب عن محمد بن بدير الا مضاد ان عتبان بن مالك كان يوم ق  
وهو عمر و انه قال لرسول الله صلی الله علیه انها تكون الظلمة والمطر والسيل وانا اصل من ير البصر فضل يا رسول الله  
في بيتي كانا اتخذه صلوات قال فجاءه رسول الله صلی الله علیه فقال ان اصبغ فاشارة الى مكان من البيت  
صلوات فيه رسول الله صلی الله علیه عتبان بن مالك است میکند قوم خود را زاینده شده بود و هرگز از اینجا نماند تا  
صلوات الله علیه و سلم عرض نمود که هر آینه قطعه ایست که می باشد تاریکی شب باران و سیل و من مرد می ام که ما و من است  
پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا بگیرم آن مکان را بجای نماز گفت عتبان پس تشنه چنانکه و حضرت  
صلوات الله علیه و سلم پس فرمود کجا دست میگذاری که نماز گذارم پس اشاره کرد عتبان برای حضرت صلی الله علیه وسلم  
بمکانی از خانه پس نماز گذار و در وی حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید مسجد البيت است مسجد دار دیگر  
و هر یکی مسجلی نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البيت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و در جماعت و مسجد  
حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز کون نیست عیسی بن یحیی درین حدیث و هم کرده  
بجای گویند الربیع الاضارعی بخوبی است که گفت والله علم مالک عن عتبان بن عمرو عن بدير ان  
رسول الله صلی الله علیه قال اجعلوا من صلواتکم و من صلواتکم و من صلواتکم و من صلواتکم و من صلواتکم

قال قلت  
في الحديث تكبر طعن  
في الشواك حضور  
الجماعات ولا بأس  
للعبدان فخرج في الخبر  
والغريب والعشاء  
فلا يخرج من في الصلوات  
كنا  
قال قلت  
كنا قال بجبان عیسی  
و هر چه در این باب  
در حدیث آمده  
من روایت  
بن بدير

له قلت  
 العظم قاتلوا  
 الابل من الماء من بين  
 الغنم على جلودها  
 له قلت  
 الذئبة ما داري  
 عمن تلتك ولو باعقة  
 92  
 قاله مجاهد المسكين  
 الصلوة العباد نوع من  
 الثياب جملها عبادة

خورد و خانه های خود یعنی نوافل **باب** کراهیه الصلوة فی عطن الابل و جوازها فی الغنم **باب** در بیان کراهیه  
 نماز و شست گاه شتران و جایز بودن آن در شست گاه گوسفندان **صالح** عن هشام بن عروة عن ابی یونس  
 المهاجرین لم یرید باسائه سأل عبد الله بن عمرو بن العاص اأصطی فی عطن الابل فقال عبد الله لا ولكن صلی فی  
 الغنم مردی سوال کرد عبد الله بن عمرو بن العاص آیا نماز گذارم در شستگاه شتران نزدیک حوض گفت عبد الله یعنی  
 جایز نیست و لکن نماز گذار در جای شب مانند گوسفندان مترجم گویند سبب مجبور فقها آنست که نماز و شست گاه شتران  
 مکروه است و اعاده لازم نیست و محبته قایل شدند ببلزوم اعاده و در حدیث صحیح بنی دار شده است از نماز گذاردن  
 در مقبره و حمام و فرزند و بیج حیوانات و در میان شایع عام و بر پشت کعبه و غیر ازین هفت موضع تمام زمین محل نماز است  
 بخصوصیت موضع کراهتی حادثی شود آری طهارت مکان شرط است و مخصوصیت آن نیز موجب کراهت و نیز جایز است  
 نماز در بجانهای کفار اگر صورتی در آنجا نباشد حضرت علی مکرده و شستن نماز از خرف بابل و ازینجا معلوم شد که در موضع  
 ملعونه دخل شدن و تقرب بعباد اگر خوب نیست **باب** کراهیه اتخاذ القبور مسجدا **باب** در بیان کراهیه  
 مسجد ساختن مواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکروه است **صالح** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم لا تجعل قبری و ثنای بعدک شنتا غضب الله علی قوم اتخذوا قبورا انبیاءهم مسجدا  
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بار خدایا اگر در آن قبر مراستی که عبادت کرده شود بسیار شد غضب است تعالی بر تو میکند قبور انبیاء خود  
**مسجد گرفتن **باب**** وجوب شتر العود فی الصلوة **باب** در فرضیت پوشیدن عورت و نماز قال الله تعالی ای  
 آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای فرزندان آدم بپوشید لباس خود را نزد یک هر نمازی مسجد صدر میست یعنی مسجد  
 و بسبب و بپوشیدن نماز را و ازینجا معلوم میشود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنچه اقل لباس کسی مرد را  
 در آن نماز باید گذار از راست و چپ از آنست که ستر بدن باشد از ناف تا زانو و حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه اقل لباس  
 که زن حرمی باید گذار در نماز و شمار و کرته سابع است و معنی شمار و کرته سابع آنست که ستر جمیع بدن باشد از روی  
 سر و ساعدین و عضدین و خدین و طین و ظهر و عانه و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اواقل ظهور قدین و الاغنین  
 و وجه و اصابع و جلین و آنچه بان نزدیک است و الله علم مسکن حد ستر لباسی است که مانع او را که لون بشود گردوزیر اگر  
 ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث نومودن عن ابد الکاسیات العاریات  
 پس کسوتیکه مانع دیدن لون پشروانی شود مانند جامه رقیق **بسم** این جامه که در میان خیوط او فصل باشد جایز  
 نیست پس بعد از آن انتقال کرده شد و در طین و ما را که تر و دست زیرا که آن را لباس نمیتوان گفت **باب** الصلوة

التوب الواحد باب در جز نماز گذاردن در یک مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان  
 سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في توب واحد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذكر لكم ثوبان سأ  
 سوال نمود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم از نماز در یک جامه پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بدست هر کسی شهادت  
 است یعنی هر کسی دو جامه ممکن نیست پس اگر نماز در دو جامه لازم باشد حرج خواهد بود مالک عن هشام بن عروة عن  
 ابيه عن عمر بن ابي سلمة انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في توب واحد مشتملا به في بيت ام سلمة و  
 ظفيرة على عاتق عمار بن ابي سلمة ويدر رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز میکند در دو جامه شمال کرده آنرا در خانه  
 ام سلمة نهاده هر دو طرف آن توب بود و منکب خود شمال است ایجاب است که بجانب چادر از زیر بغل راست برآورد و بر  
 اندازد و جانب دیگر از بغل چپ برآورد و بر منکب راست اندازد مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب  
 قال سئل ابو هريرة هل يصلي الرجل في توب واحد فقال نعم فقيل له هل تفعل أنت ذلك فقال نعم اذكر  
 فی توب واحد و ان ثيابي لاصح المشجب سوال کرده شد ابو هريرة و الا یا نماز گذارد و در دو جامه گفت آری پس گفته شد  
 آیا تو میکنی این طور گفت آری هر آینه من نماز میکنم در یک جامه هر آینه جامه من نهاده میباشد بر سه پایه مالک  
 بلغه ان جابون عبد الله كان يصلي في الثوب الواحد جابون نماز میکند در دو جامه مالک عن ربيعة بن ابي عبد  
 ان محمد بن عمرو بن حزم كان يصلي في الثوب الواحد محمد بن عمرو بن حزم نماز میکند در دو جامه مالک عن ربيعة بن ابي عبد  
 الواحد چگونه نماز گذارد در یک مالک ان بلغه عن جابون عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كبر  
 ثوبين فليصلي في توب واحد ملحقا به فان كان الثوب قصيرا فليتردد به رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که نماید دو جامه  
 پس باید که نماز گذارد در یک جامه مثل شده بان یعنی جانبی را از زیر بغل راست برآورد و بر کتف چپ اندازد و جانبی از زیر  
 بغل چپ برآورد و بر کتف راست اندازد و این اقرار است از شمال شما که جامه را در کلوگره زنده و دو دست در میان جانم  
 پس اگر جامه بر وار و کشف عورت لازم آید و اگر نه بر وار و دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس  
 بند و آنرا **باب اقل ما يجوز للمرأة ان تصلي فيه اقل ثيابي** که جایز است زن را نماز گذاردن در آن مالک عن  
 محمد بن زيد بن قنفذ عن امه انها سألت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ماذا تصلي فيه المرأة من الثياب  
 فقالت تصلي في الخمار والدرع السابق اذا خيبت ظهرها قد ثيابها و محمد بن زيد سوال کرد ام سلمة چه چیز است  
 نماز گذاردن در دو کوزن از قسم جامه پس گفت نماز گذاردن در جامه ای و کمره کامل و قتی که سپرد شست قد جامی خود را مالک  
 ان بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تصلي في الدرع و الثياب و حضرت عائشة نماز میکند در دو کوزن و در

قلنت الثوب  
 اقل ما تصلي فيه  
 الثوب طيب الثياب  
 قلنت  
 ان اقل ما تصلي فيه  
 الثوب طيب الثياب  
 قلنت  
 ان اقل ما تصلي فيه  
 الثوب طيب الثياب

قلت  
 وعلی هذا اهل العلم علی  
 ان یسألوا عن تعقیب جمیع  
 بدنی وافی الصلوة به  
 الی غیره واکتوا به  
 ان کانوا یظنون ان  
 مکشوفه فاصولوا علیها  
 لیسوا قالوا علیها  
 من الی غیره قالوا فی  
 ان الذکر فی شئ مما  
 سوی الوجوه واکتوا  
 فیها الاعادة وکان  
 یسألون ان یسألوا عن  
 مع قلین  
 قال النبی ان کان  
 المرء یسأل عن العباد  
 علی الاقوال فهو افضل  
 من

سألت عن الثقة عبد بن بکر بن عبد الله بن لا شجر عن الحسين بن سعيد عن عبد الله الخزازي وكان في حرم ميمون زوج  
 النبي صلى الله عليه وآله ان ميمون كان تفضله في الدعاء والحمد وليس عليها اذا حضرت ميمون نماز ميگنار و در کتبه در دهنی بود و  
 از او سأل عن هشام بن عمرو عن ابيه ان امرأة استفتته فقالت ان اللثغين يثقب على افاضة في درم و خمار فقال  
 نعم اذا كان اللثغين سايقا في سوال کرد از عروه پس گفت بر آينه که نبد و شوار شود بر من پس با نماز گزارم در کتبه و در  
 پس گفت عروه آرمي و قتيكه باشد که در از زمين از کعب بايان تر و الله علم مسأله از آية ولا يبدن زينتين الا ما ظهر منها  
 مفهوم شد که استر باطن ضرورت نه ظاهر معنی تا ظاهر ظاهر في العادات است پس بر او از ان وجه و کفین باشد زیرا که استر  
 عادت نيست بخلاف غير آن و متعجب نماز در مع سلفيها تر غير وجه و کفین است و بين است نه سب علماء که زن آزاد را  
 ميشود پوشيدن تمام بدن غير وجه و کفین و بعضی گفته اند اگر لثغين با هم مکشوف باشد جائز است نماز در بر آيه گفته است که بود الا  
 ماگر چیزی سواي وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم است نزدیک شافعي و ابو حنيفة گفته است که اگر کمتر از ربع عضو کفین  
 باشد خصوص است و اعاده لازم نيست الله علم باب کراهيت ان يعصم مغطيا فاه باب در کراهيت انکه نماز گزارد و پوشيدن  
 و ان هذا ما سأل عن عبد الرحمن بن الجعد انه كان يرى سأل عن عبد الله اذا دأى الانسان يغط فاه وهو  
 يغطي وجهه الثوب عن وجهه اذا احتج فيزعه عن فيه عبد الرحمن بن سالم بن عبد الله و قتيكه من يادى  
 پوشيدن در آن خود را حل آنکه نماز ميگنار و ميکشيد جامه از دهن او کشيدن سخت بقوة تا آنکه دو دور ميگرد و بار  
 از دهن او مغطاي گفته است که عاده عرب آن بود که در سفر پاره از دستار خود بردمان می پيچيدند و حضرت  
 صلى الله عليه وسلم از اين ببيت در نماز منع فرمود و الله علم باب کراهيت الصلوة في ثوب يشغل الجنب  
 بجنبته بلبا که رسته نماز گذاردن در جامه که مشغول کند نماز گزارنده را حين خود سأل عن علقته بن  
 ابو حنيفة ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله قالت اهدى ابوجهم بن حذيفة لموسى رسول الله صلى الله  
 وسلم خميصته شامية لها علم فتهد فيها الصلوة فلما انصرف قال ردى هذا الخميصة التي  
 ردت علي من غزواتي في الصلوة فكا و يفتنني حضرت عائشة گفت رضى ايد عنها که دينه فرستاد  
 از حرم بن مذينه بر امي حضرت صلى الله عليه وسلم خميصه شاميه که او را علم بود خميصه چايد رسته از خزياصه  
 که بر او علم با علم کتبی بافته باشند پس حاضر شد حضرت کعبه الله عليه وسلم در آن خميصه  
 چين قتيكه بازگشت بعد فروع از ناد و در حضرت عائشه که در کن اين خميصه سوي ابوجهم پس بر آينه من نظر کرد و  
 علم و در نماز پس نزدیک بود که شغل کرد از نماز سأل عن هشام بن عمرو عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وآله



حیضه شامیه لها علم ثم اعطاها ابا جهم واخذ من ابی جهم انجانیة له فقال یا رسول الله ولم قال انی نظرت الی  
 علیها فی الصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشیه خمیصه شامیه که او را علم بود بعد از آن داوان خمیصه بانی جهم گرفت  
 عرض آن از ابی جهم انجانیة را از آن او پس گفت ابو جهم یا رسول الله چو او را کردی خمیصه اختیار فرمودی انجانیة است  
 بر آئینه من نظر کردم بسوی علم این خمیصه در نماز انجانیة جا به ایست ساده مشوب بانجان یا منج نام شهر است مترجم گوید  
 از یخیزش معلوم شد که نماز مقارن حالتی در در جا به مکانی گذاردن که ظن اشتغال بآن و غفلت از ارکان نماز  
 غالب باشد کرده است و در حدیث شیخین واقع شده که حضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارند در جا به ابرشی بعد از نماز  
 آنرا شرح کردند و فرمودند لا ینبغی هذا التقیر فی الصلاة **باب استحباب اتخاذ السترة للصیلة فی الصلوة و نحوها من حدیث**  
**باب در استحباب ستره گرفتن کسیکه نماز میکند در صحرا و مانند آن بعین در جائیکه گذر مردمان می باشد** مالک انه بلغ ان  
 عبد الله بن عمر کان یستتر باحلتة اذا صلی عبد الله بن عمر ستره میگرد و ستر سواری خود را و حتی که نماز میکند و مالک  
 عن هشام ابن عمر ان اباه کان یصلی فی الصحراء الی خدیو ستره عوده نماز میکند در صحرا بسوی غیر ستره مترجم گوید  
 در احادیث امر کرده اند با قنتره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود و این امر ضایع است بسیار که هر  
 بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شده که مستحب است نزدیک بودن از ستره بوضیعه در میان محل  
 و ستره قدر سجود باشد تا بر دم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از موخره جل کفایت نمیکند و علماء تقدیر کرده اند موخره مثل  
 بانکد در طول مقدار یک دست باشد و در عرض مقدار یک گشت زیرا که آنچه کم ازین است از در ظاهر میشود و محصل عرض نمودن  
 و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصا کشیدن را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیرس انجانی قدر موخره  
 الرجل افضش منی و در این دلیل صریح است بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند و الله علم **باب التیمی عن المرء یندی المصلی**  
**و لا یجوز للمارء ان یرفع یدیه** از گذشتن پیش مردی نماز گذارنده و امر بدفع کردن گذارنده در آشنای نماز مالک عن ابی  
 هر دو حدیث عن ابن عباس بن سعید ان زید بن خالد الجهنی ارسل الی الجهم لیسأله ما اذا سمع من رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم فی المصلی فقال ابو جهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو یعلم المارء یندی المصلی ما  
 علیه لکان ان یقف اربعین خیرا لکن ان یمر یندیة قال ابو النضر الا ادعی قال اربعین یوما او شهرا و سنته  
 زید بن خالد جهنی فرستاد بسوی ابی جهم سوال میکرد از وی چه چیز شنیده است از حضرت صلی الله علیه و سلم  
 در حق گذارنده از پیش مردی نماز گذارنده پس گفت ابو جهم که فرمود رسول علیه السلام اگر بدانند گذارنده پیش روی نماز  
 گذارنده بایست بر او سینه بر آید و سینه او چو چرخ بر او بر آید و او را بر آید و او را بر آید و او را بر آید

قلنا من  
 الخبیثه من  
 من یصلی  
 مدینه و یصلی  
 الباء  
 و علیها اهل الصلاة  
 قال البغوی التقی اهل  
 العلم علی کراهة الروی  
 بن یدیی الصلوة فین  
 فعل فلیصلی نفسه  
 و لا یزید فی اول الامر علی الله  
 قال ابو یوسف اعترف وهو  
 المارء من القائله فان  
 لم یکن یقف یندی المصلی  
 فلیس له دم

گفت ابو نصر شیدا زین رو گفت یا حیل یا حیل یا حیل **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان کعب الاحبار قال لعل  
 اما زین یکن المصلی ما اذا علیه لکان ان یخسف به حیوان من ان یسبح ین یدی کعب احبار میگفت اگر بداند گذرنده از پیش روی  
 گذرنده که چه و بال است بروی بر آید می بود فرو رفتن زمین با او بهتر اورا از آنکه بگذرد پیش روی او **مالک** عن زید بن اسلم  
 عن عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا کان احدکم یصلی فلا یدع  
 احداً ان یمر بین یدیه و لیدراه ما استطاع فان ابی فلیقاتله فانها هو شیطان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه  
 میگذارد یکی از شما بگذرد هیچکس را نگذرد پیش روی او و باید که دفع کند او را یعنی با اشاره یا به تنبیح پس اگر ایا که یعنی باز نماند گذرنده  
 باید که شگ کند با او پس جز این نیست که او شیطان است **مالک** انه بلغ ان عبد الله بن عمر کان یکره ان یمر بین یدیه  
 النساء و هن یصلین مکروه میداشت عبد الله بن عمر که بگذرد پیش روی زنان در آن حال ایشان نماز میگذارد **مالک**  
 عن ناظر ان عبد الله بن عمر کان لا یمر بیک احد و لا یدع احد ان یمر بین یدیه عبد الله بن عمر می گذشت پیش روی  
 هیچکس یعنی نماز گذارنده و میگذارد کسی را که بگذرد پیش روی او مگر جم گوید اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی  
 مکروه است و اگر کسی بگذرد مصلی را میرسد که با اشاره خفیه دفع کند و در اول امر بر اشاره و تنبیح زیاده نکند و اگر از جانب گذرنده ایا  
 و بجا ظاهر شود پس این را میرسد که خف نماید و همین است مراد از تقاطع و ظاهر است که حقیقت قتل مراد نیست و آنچه در حق است  
 که مصلی در سجده نماز میگذارد یا در پس ستره و این گذرنده میخورد که در میان مصلی و ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این  
 مباح است در دفع گذرنده نیز ستره را که تقصیر از جانب مصلی است به تقدیر ازین احوال مستفاد شد که عمل سیر مصلی نماز  
 و نیز معلوم شد که اشاره و تنبیح و خف عمل کثیر نیست **باب** الخصلة فی المروءین یدی الصنف اذا اجتمعت  
**باب** در بیان خصت پیش روی وقتن صنف وقتیکه ستاده کرده شد نماز **مالک** عن ابن شهاب عن عبید الله بن  
 عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس انه قال قبلت را کباعت انا ان و انا یومئذ قدنا حضرت الاخلاق  
 و رسول الله صلی الله علیه وسلم للناس عنی فمما ات بین یدی بعض الصنف فنزلت فادسلت الا انان تونم و دخلت الصنف  
 فلم ینکزلک حتی احد عبد الله بن عباس گفت پیش آدم یعنی بجز خود حضرت صلی الله علیه وسلم سوار شده بر ماده خری و من آن روز  
 نمی یک شده بودم با حجام یعنی بلوغ در رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و با مردمان و منی پس گذشتم از پیش روی بعضی  
 پس فرو آدم و بگذر شتم ماده خرا که چرا میگرد و داخل شدم در صنف پس انکار نکرد بر من هیچکس **مالک** انه بلغ ان  
 بن ابی وقاص کان یمر بین یدی بعض الصنف و الصنف قائم قال حی قال مالک و انا اری ذلک و اسعا اذا اجتمعت  
 و بعد ان یمر الامام و لم یجد المرء مدخلا الی المسجد الا بین الصنف سعد بن ابی وقاص میگذشت پیش روی بعضی صنف

قلت قال ابو یوسف  
 اتفق اهل العلم علی  
 کراهة تقاطع المروءین یدی  
 الصنف من فعل غلطی  
 لکنه فلا یزید فی کراهة  
 الامر علی دفعه فان  
 ابی و یخفف وهو  
 المراد من المناقاة  
 فان لکن بین یدی  
 ستره قلبین له وضع  
 الی

حال نگه نماز سه تاده شده بود گفت ملک من می بینم این را جایز و قبیح بر پا کرده شود نماز واجب را تا که کثیر تحرید گوید امام دنیا بود  
راه داخل شدن در مسجد کرد میان صفوف **باب** لا یقطع الصلوة هر دو شمی می شکنند نماز گذشتن چیزی پیش روی مصطی  
خواه سگ باشد خواه زن حاضر **مالک** انه یبلغ ان علی بن ابیطالب قال لا یقطع شیء الصلوة ما یخبر بین یدیه المصلی  
علی بن ابیطالب گفت نمی شکنند نماز چیزی از آنچه گذرد و از پیش روی نماز گذارنده **مالک** عن ابن شهاب عن سالم  
بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یقطع الصلوة شیء مما یخبر بین یدیه المصلی عبد الله بن عمر میگفت نمی شکنند نماز  
هیچ چیزی از آنچه میگذرد پیش روی نماز گذارنده مترجم گوید جامع مجتهدین است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و در سبب  
السبن بن مالک عن یسیر آن بود که گذشتن زن مخصوصان حاضر گذشتن سگ خصوصاً سگ یا <sup>بچه</sup> بچها قطع نمیکند نماز را  
ملکن احادیث صحیح دلالته کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشه از خود نقل فرمود که در میان آنحضرت صلی الله علیه  
و در میان قبلی بود در هنگام نماز و مجتهدین حدیث ابن عباس دلالته کرد که سواره بر ماده خراز پیش صفوف گذشت  
و چپکس اینجا نکر دو مجتهدین حدیث فضل بن عباس در حق سگ اند علم **باب** وجوب طهارة بدن المصلی  
و ثوبه و محل صلوة **باب** در فرضیه پاک داشتن بدن نماز گذارنده و جامه او و جای نماز او قال الله تعالی و یتأبک فطهره  
و الخبز فانهج و جاههای خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن و قال مالک باسناده قال رسول الله صلی الله علیه  
اذا اصاب ثوب احدکم من الحيضة فلتقم ثوبکم لتتوضوا بالماء ثم یصلی فید ترجمه بالا گذشت مترجم گوید و ایتم  
بایا خود دلالت میکند بر آنکه پاکی جامه مقدمه نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میکردند  
بمخل مبارکی نجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاع نداشتند جبریل آمد و بران حال مطلع گشت  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی اخل خود را بر تافتند و نماز را تمام فرمودند و ازین بجزیه معلوم شد که طهاره نعل مصلی و جامه و بدن  
واجب است و درین باب دلیل صریحی یافته می شود و همین آیات و دعوات کتفا بایکد روا احمد و سحاق گفته اند که اگر کسی  
گذارد در جامه او نعل او نجاست بوز او مید نیست احاده نماز بر روی لازم نیست اگر چه اکثر از قدر دریم باشد بیدل  
تصد اعلاج دادن جبریل نجاست نعل این قول قوی است **باب** من یدجو سائل یفتقر له ما یصلو  
یجند و ثوبه من ذلك لجهه کسیکه او را زخمی روان باشد عفو است او را آنچه متعلق میشود بدین او جامه و از آن حکم  
**مالک** عن هشام بن عروة عن ابیدان السنورین عنی متاخبره انه دخل حجل علی بن الخطاب <sup>رضی الله</sup>  
من الیل القطن فیها فايقظ صریر لصلوة یسمع فقال عمر نعم و لاحظوا فی الاسلام من ترك الصلوة فصله عمر  
شیعته را در روزی بر عمر بن الخطاب در ان شب که زخم رسانید و شد او را پس بیدار کرد عمر را برای نماز صبح گفت  
لا اقل

قلت  
وطیه اهل العلم  
عن قلت  
فوه تم فصل فی بدیل  
طوان الصلوة قبل  
ازالة النجاست  
كانت جائزة و طیه  
اهل العلم فی النجاسة  
قلت  
دعیه اهل العلم  
ای سالک و الشهور من  
در نجاست النجاسه  
والفرض و موضع الفصل  
و الحجامة ان کان دهنها  
بدان سببانه غالباً  
لا المسحایم غسله  
لكل فی بیضة و دهنه  
المسحون قبله و دهنه  
لمسح البلی و بی  
العلقبیة

ان كان عال  
یخس اللوب  
تا نیا قبله  
چنانچه یصلو  
ولا اقل

قلبت عليه اهل العلم  
والقليل عند الخليفة  
ما كان اقل من درهم  
وحدث الشافعية  
في دم القدر في نحو  
وجاءه من  
قلبه ووجه اخرون  
قلبه وقلبه في قلوب  
قلبت عليه اهل العلم  
قلبت عليه اهل العلم

سرت عمر آری بر میخیزم و بیست نصیبت اسلام کسی که ترک نماز کند من نماز گذارد و حضرت عمر خلافت خود را که از نماز بود بخون  
ترجم گوید مشهور ازند سب شافعی است که در امیل قروح و موضع فصد و جهمت مگر خون از انجا و اما سیلان میکند پس  
حکم آن حضرت است که شستن آن برای هر فریضه لازم است و امام نووی اختیار کرده است حضور از قلیل و کثیر لغوم البکوی  
و در فتاوی عالمگیری مذکور است که اگر شخصی بجالی باشد که جامه اش بعد شستن قبل از آنکه نماز گذارد بار دیگر نجس شود  
بروی شستن لازم است و الا لازم است و الله اعلم باب فی نظر القلیل من الجباسة عنوکره میشود قلیل ملازمت

**مالک** عن عبد الرحمن بن الجعفی ان ذی سالم بن عبدالله بن جبر من افند الدم حتى تخضب اصابعه ثم یقتله  
ثم یصلی ولا یتوضأ عبد الرحمن بن ذی سالم بن عبد الله ان ذی سالم بن عبد الله بن جبر من افند الدم حتى تخضب اصابعه ثم یقتله  
و در گشتان میاید خون را بعد از آن نماز گذارد و در روایت کرده است از عروه و حضرت در دم بر خوش و در  
و از سعید بن اسبیب حضرت در خوشی که با گشت برسد و جمیع از علما تقدیر کرده اند نجاست قلیل را بمقدار دم و همین است  
نه سب سفیان ثوری و عبد الله بن مبارک و ابو حنیفه و در نه پیشانی دو روایت است یکی آنکه قلیل و کثیر عنوت و دیگر  
آنکه قلیل عنوت مذکور و کثیر و کثرت بحسب طوت معتبر است و الله اعلم باب لا یصلی و هو حاقب حاقن نماز گذارد

در آن حال که احتیاج قایط دار فیا احتیاج بول **اسماک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان عبدالله بن ادم کان  
یوم احتیاق حضرت العهلوة یوما فذهب لحاجته فخرج فقال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اذا  
اداء احدکم الغایط فلیدث به قبل لصلوة عبد الله بن ارقم امامت میکرد و یاران خود را پس حاضر شد نماز را  
پس رفت بسوی حاجت خود بعد از آن باز آمد پس گفت هر آینه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که  
میفرمود وقتیکه راه کنی از شما خلا جا را پس باید که ابتدا کند با دای آن پیش از نماز **مالک** عن زید بن

اسلم ان عمر بن الخطاب قال لا یصلین احدکم و هو ضار بین و رکیه عمر بن الخطاب فرمود باید که نماز گذارد  
کسی از شما حال آنکه صبح کننده است و در سرین خود را یعنی احتیاج دارد و در عرافة آن حرج میکند و الله اعلم  
**باب** تجب الیة فی ابتداء الصلوة من نیت کردن در ابتدا می نماز قال الله تعالی و ما امرنا الا لیصلوا  
مخلصین لئلا یسکروا و نه است ایشان را مگر تا آنکه عبادت کنند خدای را حال من کرده برای او عبادت  
و حال من که عبادت بر نیت اخلاق عبادت نجاب خدا استعالی باشد و قال النبی صلی الله علیه و آله

و الله اعلم بالنیات بجای نیت که اعمال قایم اند بنیت و معتبر اند بر وفق نیت و این حدیث  
در حدیثی از روایت کرده است که در ابتدا از آنچه محمد بن حسن و قتیبه و قتیبه در حدیثی

در حدیثی

اصلی است که از دلایل معلوم میشود آنست که اضافه بخداستعالی در نیت و قصد تقرب باین عمل فرض است تا از عاقبت  
 حدیثی که میآید واقع شود تعیین این عمل باشد آنکه هر است یا حضرت فرض است یا نفل است چهار رکعت است یا دو  
 رکعت لازم نیست به دلیل آنکه بعضی صحاب نیت اجدد استکمال و اما عمره و اما قرآن نموند و بعد از استفسار از آن حضرت  
 صلوات الله علیه سلم تعیین کردند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم تقریر فرمودند و عمره بجهت بسیاری از علما سنت است  
 پس نیت متردد بوده در میان فرضیه و نفلیه و بعضی صحاب نیت حج کردند و نمیدانستند که صفة حج چیست بلکه آنرا  
 از فضل آن حضرت صلی الله علیه وسلم تلقی نمودند و هیچ فرق نیست در میان حج و صلوة و الله علم خلا فالله سبحانه فی قوله  
 فان صلی فرضا و جب قصد فعله و تعیینه و الاصح و وجوب نیته الفریفة دون الاضافة الی الله تعالی و محل نیت قلب است  
 و نطق و عدم نطق بآن یک است یا لب تجب تکبیرة الافتتاح فرضت تکبیر تبادی نماز قال الله تعالی  
 و دبک قلبی برورد کار خود را یاد کن یا الله اکبر و معنی تکبیر در عرف شرع الله اکبر گفتن است و قال النبی صلی الله علیه وسلم  
 تهریبا التکبیر جزوی از نماز که غیر نماز را بر صلی حرام میکند و شروع در نماز بآن واقع میشود تکبیر است و فی حدیث البر  
 انیس فی صلوة قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا تمت الی الصلوة فامسح الوضوء ثم استقبل القبلة فکبر چون بر خیزی  
 نماز پس کامل کن وضو را و روبرو گردان پس تکبیر بگو قال مالک فی الذم لصلی لنفسه فسنی تکبیرة الافتتاح انه  
 یستأنف صلوة و قال فی الامام ینشی تکبیرة الافتتاح حتی یفوخ من صلوة قال اری ان یعید و یعید  
 من کان خلفه الصلوة و ان کان من خلفه قد کبر و انا هم یعیدون گفت مالک در باب شیخ فیک نماز گذارد برای آن  
 خود یعنی منفرد بود پس فراموش کرد تکبیر افتتاح را که وی استیفاء کند نماز خود را و گفت مالک بابا ما یکد فراموش کند  
 تکبیرة افتتاح را تا آنکه خارج شود از نماز خود گفت می بینم که ایا دعا کند امام و اعاده کنند آنرا آنکه پس شیخ اعاده  
 نماز را و اگر آنرا تکبیر است او بودند تکبیر گفته بودند نیز اعاده کنند مسئله معنی تکبیر در عرف الله اکبر گفتن است  
 پس تغییر پسیر یا خدا الله اکبر ضرر میکند زیرا که اسم تکبیر در عرف آنرا اقتضای است بخلاف اکبر در عرف آنرا تکبیر گویند  
 و تحقیق تجویز کرده اند که اگر بجای الله اکبر الله اعظم یا الرحمن اکبر یا خدای بزرگ تر گفت کفایت میکند یا  
 یبیت القیام عن القادر فله یضیة و رضی القوی فیما لمن لا یقدر فرض است قیام بر کسی که توة قیام دارد  
 در فرضیه و خصیت و او شد ششستون در حق آنکه قدرت بر قیام ندارد قال الله تعالی و قوی و الله  
 قانتین با سینه بر روی خدا قواره کنان و ما گوید ان ما لک عن شامین عروفا  
 عن ابی عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت صلوات الله علیه وسلم الله

قلنا  
 وعلیه اکثر اهل العلم  
 انه لا بد من التکبیر  
 وقال ابو حنيفة ان  
 قال الله اجل اوله  
 اعظم اوله و اوله

لا تجزئ  
 اعلم ان جاز قلة  
 وعليه اهل العلم  
 لا قلة  
 وعليه اهل العلم

عليه وهو شك فخطا جالس الحديث نماز گذارد و حضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه حضرت صلعم مبارک بر او پس نماز گذارد

**مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ركب فرسا فصرخ عند فحش شقرا

فصل صلوة من الصلوات وهو قاعد الحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم سوار شد بر اسبی پس اقادند از بالای آن اسب پس خراشیده شد جانب راست از بدن مبارک حضرت صلعم پس گذارد نمازی از غار او او نشسته بود مسئله من قیام نصب قنار ظهر و انتصاب فخذ و ساق است و آن احوال و صورتها بسیار میتواند شد و حکم در آن صورتها اتباع عرف است پس اگر آنجا که بجانب پیش یا خلف بوجهیکه در عرف آنرا قیام گویند درست باشد و الا مسئله مجاز قیام متحقق میشود بطریق شریکه و دانشای صلوة یا بعد از آن چنانکه می بینیم که در لیسان را تو از نفس و گران عصاره بر بزرگی حواس می سیدد یا زان مرض یا در آن سرد سفینه و مانند آن مسئله اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد و خواه بر صفت جمله خواه مربع و اگر نشسته نتواند بر جنب خود نماز گذارد و روی بقبیده کند و بر پهلو می ایستد خفتن بهتر است از پهلو می چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند بر پشت خود غلطد و در پای بجانب قبله کند **باب** یجوز ان یقعد القادر فی النافلة جائز است نشستن در نماز فله کسی که قوه بر قیام دارد **مالک** عن ابن شهاب عن السائب بن یزید عن اللطیب بن ابی و داود السجستانی عن

زوج النبی صلی الله علیه و آله انها قالت ما دایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی سجدة قاعدا قطعت کان قبل وفاته

بجام فکان یجلس فی سجدة قاعدا و یقول بالسورة فیزنها حتى تكون اطول من اطول منها گفت حضرت حضرت صلعم در نماز راضی بود علیه وسلم در نماز نفل نشسته هرگز تا آنکه شد پیش از وفات خود یکسال پس نمازی گذارد نفل خود نشسته و بخوابد سوره الفاتحه میگوید و آنرا تا آنکه دراز تر شد از سوره که دراز تر بود مسئله اتوی آنست که بر پهلو نشسته نیز نفل میتواند گذارد با وجود قدرت بر قیام و قعود بحدیث شیخین من صلی قانما فهو افضل من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و من صلی قانما فله نصف اجر القاعد

بنام مضطرب **باب** یجوز فی النافلة ان یصل جالسا فاذا بقی من القراءة شو قلیل قام و قرا ثم رکع جائز است

در نماز نفل که نشسته بگذارد پس چون باقی ماند از قراة اندک چیزی بایستد و بخواند بعد از آن رکوع کند **مالک** عن

مشام بن عروة عن ابیہ عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها اخبرته سلم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله یصل جالسا

قاعدا قطعت من فکان یقرء قاعدا حتى اذا اذاد ان یرکع قام فقرأ نحو من ثلثین اوله یمن ثم رکع از حضرت عائشة

مردیت که ندید رسول الله صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نماز شب نشسته همگانه تا آنکه عمر شد پس بخواند و حال پیری نشسته

تا چون میخواست رکوع را می ایستاد پس میخواند و قریب سی آیه یا چهل آیه یا بیست رکوع میکرد **مالک** عن عبد الله بن یزید

ابن المنذر و ابی بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله

كان يصلي جالساً فقرو وهو جالس فاذا بقى من قرأته قد ما يكون ثلاثين اواربعين ايتقام فقراً وهو قائم ثم يكبر  
 وسجد ثم صنع في ركعة الثانية مثل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگذار و نشسته پس بخواند قرارة نشسته پس  
 ميگذار قرارة او قدر يكه باشد سي آية يا جهل آية في ايستاد پس قرارة ميگرد استاده بعد از ان ركوع ميگرد وسجده ميگرد و بعد از ان  
 كرو در ركعة دوم مانند آن **باب فضل القارئ على القاعد في النافلة** باب در بيان فضيلت كسي كه استاده بگذارد نماز  
 بر كسي كه نشسته گذارد **صالح** عن اسمعيل بن محمد بن سعد بن ابى وقاص عن مولى العجم بن العاص او لعبد الله  
 بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة احدكم وهو قاعد مثل نصف  
 صلوة وهو قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز يكى از شما كه نشسته گذارد مانند نصف نماز است  
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمرو بن العاص انه قال لما قدمنا المدينة نالنا وباء من وهلكنا شديد فخرج  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس وهم يصلون في سحمتهم قعوداً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 صلوة القاعد نصف صلوة القائم عبد الله بن عمرو بن العاص كفت من گاميكه آيديم ما بدينه رسيد ما را و بار  
 از تپه يزنيس برآمد آنحضرت از خانه مبارك خود بر مردان و ايشان نماز ميگذار زدند و نفل خود نشسته پس فرمود  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نماز نشسته مانند نيم نماز استاده است **باب جواز القعود في النافلة**  
 محبتياً او مترتباً **باب جواز نشسته گذاردن نماز نفل بهيئت اجتناباً چهارم از صالح** انه بلغه ان  
 عروة الزبير وسعيد بن المسيب كانا يصليان النافلة وها محبتياً ان عروة بن الزبير وسعيد بن المسيب گذاردند نماز  
 نفل با در حاليكه ايشان محبتى بودند اجتناباً كه بر سرين بنشينند و هر دو ساق استاده دارد و چادر را بر پشت ساين  
 بر بندد و ياد و دست را بجايى چادر بندد **باب يستحب رفع اليدين حذو المنكبين عند الافتتاح والركوع**  
 والقيام منه مستحب برداشتن دو دست برابر و دوش نزديكت كبريافتن و نزديك ركوع و وقت قيام از ركوع  
**صالح** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا  
 افتتح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه واذا رفع راسه من الركوع رفعهما كذلك ايضا وقال سمع الله  
 حمداً وبنالك الحمد وكان لا يفعل ذلك في السجود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتى كه شروع مى كرد  
 نماز را بر ميداشت دو دست خود را برابر و دوش خود و وقتيكه بر ميداشت سر خود را از ركوع بر ميداشت  
 دو دست خود را زير چنين و ميگفت سمع الله من حمداً وبنالك الحمد يعنى شنيد خداستغالى كسى كه نماز  
 كفت او را مى پروردگار را تراست ستايش و منى كه رو بر ميدين را در سجود **صالح** عن نافع بن عبد  
 الله بن عمر

قلنت  
 عليه اهل العلم  
 قلنت  
 قال اى اصحاب  
 الروع هو الحق  
 وقيل له  
 قلنت للاجتهاد  
 فهم الساق الى البطن  
 ثوب ارباليدين  
 هذا جائز عند اهل العلم  
 والختار ان يجلس  
 جلسة الشكر في  
 الصلوة ١٣

قلت

سقط في الركوع يعني  
جوبي وجاعته لفظه  
عند الاذنين من يداة  
التي تعلق عند سائر  
اهل العلم الزهري  
راه قال اكثر اهل  
العلم ان يرفع يديه  
عند الافتتاح وعند  
الركوع وعند القيام  
منه وقال ابو حنيفة لا  
يرفع يديه الا عند  
الافتتاح

قلت  
والترتيب وعليه ان  
اهل العلم والشافعية  
رضهما فوق السنة  
وابو حنيفة

كان اذا افتتح الصلوة و رفع يديه حذو منكبيه واذا فرغ راسه من الركوع وضعها دون ذلك بعد الركوع  
شرح ميكرو نماز را بر مي داشت و دو دست خود را برابر دو گوش خود و فتيكه بر مي داشت سر خود را از ركوع بر مي داشت  
و دو دست را فرود تراز منكبين مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمان ابن يسار ان رسول الله صلى الله عليه و  
كان يرفع يديه في الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بر مي داشت دو دست خود را در شناسي نماز ترجمه كويد كه در وقت  
يحيى بن يحيى لفظه و اذ ركع ساقطت و اكثر رعاة موطا ذكر كرهه انما زادوه بين صت نه سب مالك اكثر اهل علم و فتيكه  
و غيروي از طرق ديگر رفع يدين چهار جا ذكر كرده اند اين سه موضع كه ذكر شد و وقتي كه قيام مي كند از دو ركعت يعني  
سوي ركعت ثالثة و مالك شافعي اين چهارم را ذكر نكرده اند زيرا كه بنا كرده اند بر حديث ابن شهاب از سالم و در  
حديث ذكر رابع نيت و اختلاف كرده اند در منتهاي رفع يدين در بعضي احاديث الى المنكبين و در بعضي حتى  
يحمادي از نيه و در بعضي حتى يبلغ بها فروع از نيه و شافعي جمع مي كند در بيان روايات بآنكه بر مي داشت بوجهي  
ظهر كف يدين منكبين ميشد و اطراف انامل حمادي از نيه زيرا كه در حديث اول بن جواد سه دست حتى كانت  
بجبال منكبیه حاذا با بهاميه از نيه باب **يستن ان يضع يمينه على شماله في القيام سنت است كه بنهد در است**  
خود را بر دست چپ در حالت قيام مالك عن ابى حازم بن دينار عن سهل بن سعد الساعدي قال كان الناس

يضعون ان يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلوة قال ابو حازم ولا اعلم الا انه يرفى  
مرويت از سهل بن سعد الساعدي كه مردمان را امر كرده ميشد بآنكه بنهد مرد دست راست را بر ساعد چپ نماز  
گفت ابو حازم بنديانم مگر آنكه سهل بن سعد رفع مي كند و اين حديث را يعني با حضرت صلى الله عليه وسلم مالك

عن عبد الكريمن ابى المخارق البصرى انه قال من كلام النبوة اذ لم تستحي فافضل ما اشتريت  
اليدين احداهما على الاخرى في الصلوة يضع اليمين على اليسرى و تعجيل الفطر الاستيناء بالسوء عبد الكريم  
از كلام نبوة است اين كلمه چون چنانداري بكن بر چه خواهی و اين را دو معنی گفته اند یکی آنكه چون چنان آزادي مفقود شد  
مانع بر خاست پس ميتواند بر چه خواهد بگذر زيرا كه اصل در تقوى و در عيادت و معنی ديگر آنكه در كاريكه مستوجب چاه  
از خالق و مخلوق نيت بهج باك نيت و الله علم و مضمون كلمه ديگر نهادن دو دست است يعنى در حال نماز تا بين  
سينه و كمر يا بر كمر على اختلاف المذهبين يكى را از دو دست بر دست ديگر بنهد راست را بر چپ مضمون كلمه ديگر  
تعجيل الفطر است و درنگ كردن بعلوم سخن صام مترجم كويد در معنی الله عند وارضاه كه جهود علماء بر وضع  
على اليسرى قائل اند باز اختلاف كرده اند شافعي فوق يافى مي بندد و ابو حنيفة زير ناف و اين همه واسع و جاز است

المجرب





قلند  
 قال الشيخ في الصلاة  
 فان من طام بها  
 بها وقال ابو حنيفة  
 ليس ان يقرأها  
 وقال الشافعي في القنطرة  
 فرضها من الغائبة  
 واليه بان في الصلاة  
 سنة

١٠٦  
 قلند  
 اتفاق اهل العلم على ان  
 يجوز له ان يقرأها  
 في الصلاة  
 وانما اختلافهم في  
 الوجود

واجب گفته و ترك واجب نقصانی عظیم معانده یافت الا آنکه نماز پیش روی فاسد نمی شود شافعی قائل است بآنکه هر چه اعضا  
 فاسد هم میشود مسئله جمعی گفته اند که وجوب سجده فاتحه بخور شود بسوی جوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حرکات  
 زیرا که جوب فاتحه شامل اینهاست و صحیح است تا وقتیکه شناخته شود که طمان کلمه بخواند درست است بحديث ابی داؤد که  
 آنحضرت صلعم بر آمدند بسجده انجا اعرابی و عجمی شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند الحمد لله لقرآن و حمد  
 و الا لست شقی لقدویب انهمه و استهجان قومیکه تجوید قراة کفایت قصد دنیا فرمودند و هیچ جا ثابت نشده است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم وصحابه منصب مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخول عجمین و اعراب اسلام مسئله کلمه از فاتحه اگر  
 جدا کند بوجهیکه در عرف از قراة فاتحه نگویند نماز درست نشود و فصلی که اسم قراة را نغنی نکند ضرر فریاد سازد و همچنین بخند  
 اگر بوجهی باشد که اسم قراة کل فاتحه را نغنی کند قاطع قراة اوست بخلاف آنکه نغنی نکند مسئله اگر فاتحه بخواند ذکر گوید بر قدر  
 که خواهد و عین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی ندارد و **باب** لا یقرأ بسم الله الرحمن الرحیم اذا افتتح

الصلاة فخواند بسم الله الرحمن الرحیم را وقتیکه شروع کند نماز را **مالك** عن حمید الطویل عن انس بن مالك  
 قال قمت وراء ابی بکر و عمر و عثمان فکلهم کان لا یقرأ بسم الله الرحمن الرحیم اذا افتتحوا الصلاة انس گفت ایستادم  
 پس پشت ابی بکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان یعنی اقد کردم بایشان پس بایشان میخواندند بسم الله الرحمن  
 وقتیکه شروع میکردند نماز را مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه و ابراهیم ازین حدیث است که میخواندند بسم الله الرحمن الرحیم  
 مذنب امام مالک و جمعی تا دلیل کرده اند بآنکه نمازند بوجهیکه مسح میشود پس لالت کند بر نفسی هر چه بر نفس قراة مطلقاً  
 هیچ دلیل از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافه است که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیه در پیش شافعه خواندن بسم الله  
 فرض است زیرا که جزو فاتحه است و هر چه بسجود و سجده چهار سنت است و در پیش ابو حنيفة مستون است خواندن آن بطریق  
 احتیاطی هر چه و سریه و الله اعلم **باب** النهی عن منارعة الامام فی القراة باب در منع از منارعت امام در خواندن قراة

یعنی متندی ای نباید که با امام قراة قرآن کند **مالك** عن ابن شهاب عن ابن اکیمة اللیثی عن ابی هریرة ان رسول الله

صلی الله علیه و سلم انصر من صلوة جهر فیها بالقراة فقال هل قرا معی منکم احدی فقال رجل نعم انا یا رسول الله فقال

رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اقول ما لی انا نزع القرآن فانتهی الناس عن القراة مع رسول الله صلی الله علیه و سلم

جهر فی رسول الله صلی الله علیه و سلم بالقراة فحین سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه و سلم مرویة از ابو هریره که

رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت از نمازی که جهر کرده بودند آن بقراة پس فرمود یا خوانده است با من کسی از شما

احوال پس گفت مروی آری من خواندم ام یا رسول الله پس فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آنید من میگویم چیست که

نزاع کرده میشود با من در قرائت یعنی تشویش میدرد در نماز بسبب نذر قرائت خود پس باز مانند مردمان از قرآن خواندن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز یکدیگر میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن بقرآن وقتیکه شنیدند این را

آنحضرت مسلم **باب** اختلاف السلف فی القراءه خلف الامام علی اقوال ثالثها انه یقرأ خلفه فیما استوفیه استقبابا دون ما یجوزیه اختلاف کرده اند صحابه و تابعین در قرائت مقتدی پس پشت امام بر اقوال سوم آن اقوال بخبرند پس پشت امام در نماز یکدیگر خوانده است در دو طریق احتجاج بطریق وجوب بخلاف نماز یکدیگر در دست قرائت

دران **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ أحد خلف الامام قال اذا صلح احدا خلف

الامام فحسبه قراءه الامام واذا صلح وحده فليقرأ قال وكان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الامام عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد او را یا بخواند کسی پس پشت امام جواب میگفت که چون نماز گذارد کسی از شما پس پشت امام پس گفته است او را خواندن امام و چون نماز گذارد تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد الله بن عمر بخواند پس پشت امام

**مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب بن هشام بن زهرة يقول قلت يا ابا هريرة اني احيانا اكون وراء الامام قال فتمن ذراعي ثم قال اقرأها في نفسك يا فارسي فاني سمعت رسول الله صلى الله

يقول قال الله تعالى قسمت الصلاة بيني وبين عبدك نصفين فبعضها لي ونصفها لعبدك ولعبدك ما سأل ابواسمعت گفت که گفتم ای ابوسهریره هر آینه من در بعض اوقات میباشم پس پشت امام یعنی در آن حالت سوره فاتحه بخوانم یا نه پس گفت ساعد بن عبد الرحمن گفت بخوان آنرا در نفس خود ای فارسی یعنی آهسته بخوان تا غیر تو آنرا نشنود پس بر آیه من شنیدم از آنحضرت صلعم که میفرمود که فرمود خدا تعالی قسمت کرد نماز در میان خود و در میان بنده خود در حدیث پس نمیدانم مرا و نیز آن بنده مراست و بنده مراست آنچه سوال کرد یعنی هرگز از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا مشترک است میان من و میان بنده من ابوسهریره از تشبیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره فاتحه را نماز فهمید که فاتحه کن لازم است که در هیچ حال ساقط نمیشود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کردند با من سوات جواب استه شده که این سوال و جواب در نماز ضروریست **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابي كان يقرأ خلف الامام في الصلاة في الامام بالقرآن

عده بخواند قرائت پس پشت امام در نماز یکدیگر میکرد و امام در آن بقرآن **مالک** عن يحيى بن سعيد وعن ربيعة بن ابى عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يقرأ خلف الامام في الصلاة في الامام بالقرآن قاسم بن محمد قرائت بخواند

پس پشت امام در نماز یکدیگر بخواند امام در آن نماز **مالک** عن يزيد بن زيمان ان نافع بن جبیر بن مطعم كان يقرأ خلف الامام في الصلاة في الامام بالقرآن نافع بن جبیر قرائت میکرد و امام

یقرأ خلف الامام في الصلاة في الامام بالقرآن نافع بن جبیر قرائت میکرد و امام در نماز یکدیگر بخواند امام

قال الشافعي القاء خلف الامام واجبة  
سواء صلح الامام او  
ان يقرأ في سكتات  
الامام فيها ولا يقرأ  
معه وقال مالك في صلاة  
فيما سبها في الصلاة  
في الصلاة في الصلاة  
لان ملكها

قال قلت  
قال الشافعي القراءات  
خلف الامام واجبة  
مدحها الامام ابو  
اشرف فان لم يكن من  
غيره في كتاب الامام  
فان لا يقرأه معه  
وقال مالك بن النضر  
الامام في هذا بابها  
هذه قال ابو حنيفة  
لا يقرأ الا الاذان  
كان يكرهها  
قال ابو حنيفة ليس الاذان  
والامام ان يؤتمرا في الاذان  
التامين وقال الشافعي  
يؤتمرون في الامام  
في الجنب ولا يقرأ الا الامام  
فان يؤتمرا في الامام  
غير المصنوع عليهم  
الضامنون فقرأوا  
بالحسن ان قال مالك  
راشدا

بقراءة دروي قال يحيى وسعته ما كما يقول الامام عند ان يقرأ الرجل وداها الامام فيما لا يجهر فيه الا امام  
يترك القراءة فيما يجهر فيه الامام بالقراءة امام مالك كقوله امر بكيفتي برؤس النبوت است نزدیک آنست که بخواند پیش  
امام در نماز یک جهر بکنند بقراءة دران نماز امام و ترک کند قراة را در نماز یک امام جهر بکنند دران ترجم گوید که اختلاف کرده اند  
آمد در قراة پس ثبت امام شافعی گوید که واجب است قراة سورة فاتحه خواه امام بلند بخواند خواه بسته و اگر ممکن شود  
در سکنات امام خواندن بهتر است والا با او بخواند مالک گفت در نماز یک جهر کند امام بخواند و در نماز یک بسته خواند بهتر است  
خواندن و ابو حنيفة قراة با امام اصلا جایز نمیدارد و امام علم باب يتحب التلمين للامام ولما هي مستحب است این  
امام ابو امام رمالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وعن ابى سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انها اخبر  
عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا من الامام فامنوا فانه من وافق تامينه تامين للملكة  
خفله ما تقدم من ذنبه قال ابن شهاب كان رسول الله صلى الله عليه يقول آمين رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فمورد وقتي كرايين گوید امام شاميز آمين گوید هر آينه حال نیت هر که موافق افتاد آمين گفتن او آمين گفتن در  
آمريده میشود آنچه پیش از ان گذشته است از گنا مان او گفت ابن شهاب که میگفت رسول الله صلى الله عليه وسلم آمين  
مالك عن سمى حولى ابى بكر بن عبد الرحمن عن ابى الصالح السمان عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه  
قال اذا قال الامام غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقولوا آمين فانه من وافق قوله قول الملكة خفله  
ما تقدم من ذنبه رسول الله صلى الله عليه وسلم فمورد وقتيكه بگوید امام غير المغضوب عليهم ولا الضالين بگوید آمين  
پس هر آينه حال نیت هر که موافق افتاد سخن او با سخن فرشتگان آمريده شد آنچه پیش از ان گذشته است از  
گنا مان امالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا قال احد  
امين قالت الملكة في السماء آمين فوافقت احداهما الاخر خفله ما تقدم من ذنبه رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فمورد وقتيكه گفت یکی از شما آمين بگویند فرشتگان در آسمان آمين پس اگر موافق افتاد یک کلمه یا کلمه دیگر آمريده  
اورا آنچه پیش از ان گذشت از گنا مان او ترجم گوید اختلاف کرده اند از جمله آمين امام شافعی و امام احمد میگویند  
جهر کند امام و جهر کنند مقتديان و امام علم باخفا قائل است و آمين تخفيف میمست بدالف و قصر آن نیز آمده معنی آن  
اللهم اسمع و استجب یا که تک فليكن باب يتحب قراة سورة طويلة في صلوة لهم مستحب است خواندن  
سورة دوازده نماز رمالك عن هشام بن عروة عن ابيه ان ابا بكر الصديق صلى الله عليه فقرا فيها  
سورة البقرة والى كعتين كليهما ابو بكر صديق گذارد نماز صبح را پس خواند دروي سورة بقره در دو کتبه

مالك

**مالک** عن هشام بن عمرو عن ابياته سمع عبد الله بن حاتم بن ربيعة يقول صلينا وراه عمر بن الخطاب الصبر  
 فقرا فيها بسورة يوسف وسورة الحجر فراءة بطيئة قال قلت اذا لقد كان يقوم حين يطعم الغنم فقال اجل عمرو  
 از عبد الله بن عامر بن ربيعة كه ميگفت گذارديم با پس پشت حضرت عمر بن الخطاب نماز صبح را پس خواند دروي سوره يوس  
 و سوره يونس خواندن بدرنگ و مستهزئ يعني تبرئيل و قوفت گفت عوده پس گفتم قسم بخدا چون انقدر بخواند البته هتاهه بشود  
 باشد وقتيكه طلوع ميكنند جميع صادق پس گفت آري **مالک** عن يحيى بن سعيد و ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن القاسم  
 بن محمدان الفرافصة بن عمير الخفري قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءه عثمان بن عفان اياها في الصبح من كثرة  
 ما كان يوددها فافصهت يا دكر فتم سورة يوسف را كه از خواندن حضرت عثمان بن عفان آنرا در نماز صبح بسبب كثرة تكرار  
 آن **مالک** عن ناظم ان عبد الله بن عمر بن الخطاب في الصبح في السفر بالبشر السوا اول من المفضل في كل ركعة بام الفراء وسورة  
 عبد الله بن عمر بخواند در نماز صبح در حال سفرده سورة نخستين از مفضل يعني سورة قاف والذاريات وطور وانذاران در هر ركعتي  
 ميخواند سورة فاتحه و يك سجدة مشوم گويد رضي الله عنه فارضاه قيد سفر اجتراري نيست بلكه اتفاق است زيرا كه عبد الله  
 بن عمر تا وقتيكه در دينه و ملكه بود حاضر ميشد در جماعات عاقبة اميرك و بائنه و اتفاق امامت كردن در سفر مي افتاد و پس **مالک**  
 باسناده ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري صل الصبح والضحى و اقرانها بسورتين  
 طويلتين من المفضل حضرت عمر نوشت بجايز ابو موسى اشعري كه گذار نماز صبح را در آن حال كه ستار با ظاهر و در هر ركعتي  
 و بخوان در آن دو سوره و از آن مفضل **باب يقرأ في اول المغرب والعتاء و كذا في اول الظهر والعصر من المفضل**  
 طويلة او قصيرة بحسب ما يتيسر بخواند و در ركعت اول از نماز مغرب حشا و خمين در دو ركعت اول از ظهر و عصر از اول  
 سوره و از يا سوره کوتاه و موافق آنچه مير آيد **مالک** عن ابن شهاب عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابياته قال سمعت  
 صل الله عليه و آله بالظن في المغرب جبير بن مطعم گفت شنيدم حضرت ابي عبد الله عليه وسلم كه خواند سوره طور در نماز مغرب  
**مالک** عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس ان ام الفضل بنت  
 الحارث سمعته وهو يقرأ بالرسالات عرفا فقالت ليا ابني لقد ذكرتك بقرآنك بهذا السقا انها الاخرى  
 من رسول الله صل الله عليه وسلم يقرأ بها في المغرب ام الفضل شنيدم عبد الله بن عباس كه ميخواند  
 سورة الرسالات پس گفت اے پسر كه من هرايشه ياد دادم كه را بخواندن خود اين سوره  
 كه و كس آنرا شتر آنچه هست كه شنيدم آن را از رسول الله صل الله عليه وسلم كه  
 ميخواند آن را در مغرب **مالک** عن يحيى بن سعيد عن حدسه بن

قلنا  
 قال ابو عيسى  
 عندهم و اسعاف هذا  
 و لا حسن  
 انتهى على القوم  
 اذا نزل على القوم  
 طول القراءة ان يقرأ  
 بطوال المفضل على  
 حثي عشر و طلبه  
 ان يراه العلم قوله  
 كان يقرأ في الصبح  
 في السفر ان يقرأ  
 لان ابن عمر كان  
 يقرأ بالامة الساجدة  
 اذا كان مقبلا عليهم  
 نافع ذلك منه  
 لافي السفر

ثابت الانصار عن البراء بن عازب انه قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء فقرأ فيها بالتين والذرة  
براء بن عازب گفت گذاردم همراه حضرت صلوات الله عليه وسلم نماز عشاء را پس خواند روی سوره و التين و الذرة و تفسیر هر کدام  
سویقت شد از مجبور علماء مقیم غمخیزه را که در صبح طویل مفصل خواند و در ظهر و عشا و اساطان و در عصر و مغرب با  
مفصل یک صبح ست از سبعل قرآن که صحابا را عزاب خود را بران سبعل بناده اند و آنرا از سوره حجرات یا قاف تا آخر  
قرآن قرار داده و طوال آن از قاف تا بروج است و اساطان از بروج تا سوره زلزله و قصار آن تا آخر و بعد علم

**باب جواز قراءة السورة في الثالثة والرابعة وجواز قراءة آية او طائفة من السورة في الركعة وجواز الجمع بين**

السورتين والسورة واحدة وان كان اكثر من النبي صلى الله عليه وآله خلاف ذلك باب وجاز بودن خواندن سوره در يك  
سويم و چهارم و جواز خواندن آية و كثر از سوره در يك ركعت و جواز جمع كردن در دو سوره و چند سوره در يك ركعت اگر چه اكثر من حضرت  
صلوات الله عليه وسلم خلاف اين بود يعنى در ثالثة و رابعة نميخوانند و كثر از سوره نميخوانند و دو سوره يا سه سوره جمع نميكنند و در حقه  
عن ابى حميد بن سليمان بن عبد الملك عن عباد بن قيس بن قيس بن الحارث عن ابى عبد الله الصنهاجى ان قال

قدمت المدينة فخرنا الى بكر الصديق رضى الله عنه فصليت وراه المغرب فقرأ فى الركعتين الاوليين

بأمر القرآن وسورة سودة قصيلة المفصل ثم قام فى الثالثة وقد نوتت منه حتى أتى ليلتك اذ ان غمست ثيابك فسمعته

قرأ بأم القرآن وبهذا الآية رتباً لا ترتج قلباً وىنا بعد اذ هد يتنا وهد لنا من ذلك ما نرسله انا نأنت الوها وعلية

صنابجى گفت داخل شدم بدرينه در خلافة ابوبكر الصديق رضى الله عنه پس گذاردم پس پشت او نماز مغرب پس خواند

در دو ركعت نخستين سوره فاتحه و يك يك سوره از سوره هاى کوتاه مفصل بعد از ان استاده در يك ركعت سيوم پس يك

شدم با و تا آنكه جاها من فزوديك بود كه برسد جاهاها او پس شنيدم او را كه ميخواند سوره فاتحه و اين آية رتباً لا ترتج

قلوبنا الآية مالك عن ناظر ان عبدالله بن عمر كان اذا صلى وحده يقرأ فى الاربع جميعاً وكل ركعة بأم القرآن

وسورة من القرآن وكان يقرأ أحياناً بسورتين والتلات فى الركعة الواحدة من صلوة المفريضة ويقرأ فى الركعتين المغربتين

كذلك بأم القرآن وسورة سودة عبد الله بن عمر حين سئل ان كان يقرأ فى الركعة بغير ان در هر ركعتى سوره قاف

سورتى از قرآن و در بعض اوقات ميخواند دو سوره و سه سوره در يك ركعت از نماز فرطيه و ميخواند در دو ركعت اول از نماز حضرت

پنجين سوره فاتحه و يك سوره **باب** قد صحبا لامام فى صلوة باب و تعيين مقدار بلند خواندن امام در نماز خود

**مالك** عن عمه ابى سهيل بن مالك عن ابيه انه قال كنا نسمع قراءة عم بن الخطاب عند ادرا ابى جهيم بالبلاء

مالك بن ابى عامر گفت كه ما مى شنيديم قراة عم بن الخطاب آنزوديك خانه ابى جهيم استاده در زمين مفروش سنگ

قال  
كذلك اهل العلم لا يسن  
للبصير الظاهر والمفضل  
والعصر والعشاء او ما لا  
والغريب قصاره وقال  
ابو عيسى الترمذى يروى  
عن اصحاب النبي صلى الله  
عليه وسلم الذين يركعون  
بهم قروا بالآية من هذا  
واقول ان الامم عندهم  
واسعادوا التثنية فاشارة  
فى الطور والمرسلت فى القرآن  
لا آية فذلك بل تنجيجه  
شع قلست فى  
العالمية فى التطرف التارة  
فى الفرض فقرأ الفاتحة  
ويكوه الزيادة على الركعة  
نظراً عن ابن اليسر قال  
فى الركعات

هذا الحديث  
الذي يروي  
في نسخة  
من نسخ  
المصنف  
في موضع  
منه  
بالحديث

تبرق

قلنا

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

عن ابن ابي عمير

ترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که جماعت بسیاری بود امام زهی باید که تمام جامع را بشنوند اگر تواند باب سبب التکبیر فی کل خفض و دفع سنت است امید اگر گفتن در هر سبت کردن و بلند کردن **سرمالک** عن ابن شهاب عن عمار بن

بن علی بن ابیطالب قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکبر فی الصلوة کما یخفض و دفع فلم یزل تلك صلوة حتى لم یصله عز وجل از امام زین العابدین رضی الله عنه روایت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله سلم تکبیر میگفت در نماز هرگاه سرفرومی آورد و هرگاه سر بالا میکرد پس همیشه این بود نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم تا آنکه ملاقات کرد با خدی عیسی و ذات بیعت یعنی در انتقال از قیام بر کعبه و از قومه بسجده و از مسجد بحلیه و از جمله بسجده امید اگر میگفتند ترجم گوید الا انتقال از کعبه کج سابق از حدیث ابن عمر گذشت که در آنجا سمع اهل من حمه و ربنا و ک الحمد میگفتند **قد بر مالک** عن ابن شهاب

عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان ابا هريرة کان یصلی لهم فی کبر کما یخفض و دفع فاذا افاض قال **الله** الى لا شئ یکره یصلوة رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ابو هریره نماز میگذاشت برای ایشان یعنی ایست میکرد برای ایشان نماز پس تکبیر میگفت هر بار که سر بالا میکرد و هر بار که سرفرومی آورد پس چون باز میگشت از نماز میگفت و قسم بخدا که من شایسته ترین شمام بنماز آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم **مالک** عن ابن شهاب عن سلم بن عبدالله بن عمران عن ابن عمر ان یکبر فی الصلوة کما یخفض و دفع عبد الله بن عمر تکبیر میگفت در نماز هر بار که سرفرومی آورد و هر بار که سر بالا

یکرد و **مالک** عن ابی نعیم و هب بن کثیر عن جابر بن عبد الله انه کان یعلم التکبیر فی الصلوة قال فكان یا هریران تکبیر کما یخفضنا و دفعنا ابو نعیم روایت میکند که جابر بن عبد الله تعلیم میکرد و ایشان را تکبیر گفتن در نماز گوشت بن کیسان پس در میگردد اما که تکبیر گوئیم هرگاه سرفرومی کنیم و سر بالا کنیم ترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که اتفاق کردند آنکه برین تکبیر تا آن بیت و دو تکبیر است و چهار رکعت و همه آنهاست است مگر تکبیر اولی که آن فرض است منقطع است نماز بدون آن **باب** یجب الاطمینان فی الکوچ و السجود فرض است اطمینان در رکوع وجود **مالک** عن

یحیی بن سعید عن نعمان بن حمزة الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال ما تروون فی الشارب و السار و الزانی و ذلک قبل ان ینزل فیهم قالوا الله و رسول اعلم قال هن فواحش و فیهن حقوبه و اسو السقاة الذی لیس فی صلیت قالوا کیف لیس فی صلوة یارسول الله قال لا ینم رکوعها و لا سجودها رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود صحابا خطاب نمود و چیزی بنمید در حق نوشنده خمر و در حق دروز ناکننده و این سوال پیش از آن بود که نازل کرده شود در حق ایشان حد و در صحابه عرض نمودند که خدا و رسول و انما ترست فرمود این اعمال گناه کبیره است درین اعمال عقوبت است و بدترین دروزی است که دروزی میکند نماز خود را گفتند چگونه دروزی میکند نماز خود را یا رسول الله فرمود

اقامة الصلوة  
الركوع والسجود والطمینان  
فیها و فی الاعتدال  
عن الکرکوع والسجود  
فضلان فاسد و  
ابو خنیفة علی تخریج  
الکتاب ان الطمانیة  
واجبة فی الکرکوع  
والسجود وسنته فی  
الاعتدال عن  
الکرکوع والسجود و هو  
الصحیح و ایشوار  
عند اصحاب  
ان الطمانیة غایر  
واجبة و کذا الاعتدال  
بعد الکرکوع و السجود  
بین السجود بین  
فالتشبیہ بالسقاة  
عند الشافعی  
لنهی ابو و عند  
ابو خنیفة ترجم علی  
المسئور الکلیه

مدعی العلماء  
 که راهی تریه القلا  
 فی الکلیج والبیور  
 السیور والعامی  
 الکریم  
 عندنا لا یستحب  
 ویه یقول ابو حنیفه  
 ان الامام یقتضی  
 سمع الله من عباده  
 والمؤمن یقتضی  
 ۱۲  
 علی بن ابی طالب  
 وقال الشافعی یجوز  
 بنها سواء  
 قلنا زعم  
 ابو حنیفه ان الله لا یقبل  
 فی شیء من الفرائض  
 یفتی فی التوجیه  
 السنة ومعنی العتق  
 صدق ان مکان لا یقبل  
 فی شیء من الصلوة  
 المكتوبة وزعم  
 الشافعی ان الله لا یقبل  
 فی الصلوة والاعتق  
 الفرائض والالتفات  
 التصفیة الا فی  
 من الاضغان

تمام میکند رکوع او را و سجود او را مسئله اقل رکوع آنست بوجهی که دو کف دست بدو رکبه برسد و این بجهت  
 آنست که وضع یدین علی الرکتین مسنون شد و بران عمل جاری گشت پس افراد رکوع همراستا بودند باین صفت  
 و بجهت آنکه آنچه قریب قیام باشد وی بقیام شبیه است و اقل اطمینان آنست که منقصل شود رفع راس یا زهوی  
 بزمانی خلیل باشد و اکمال رکوع آنست که پشت و گردن هموار دارد و ساقین را نصب کند و دور کعبه ابد و دست خود  
 گیرد و اصابع متفرق سازد و نزدیک بوجهی بگیرد و یدین کند و ذکر یا اذکار را نثاره مانند سبحان یا اللهم  
 و سبحان الله بجهت بگوید و گفته اند که شرط رکوع و سجود آنست که قصد نکند بیهوی غیر آن را مثلاً از خوف چیزی  
 رکوع کند یا سجده افتد و درین مسئله بحث است مسئله اگر پشت در رکوع هموار نکند و همچنین در سجود یا ترک  
 اطمینان نمود در رکوع و سجود یا در قومه و جلوسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و صحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار  
 آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب است و در قومه و جلوسه سنت و بهو لیسیم در ایة مشهور و فتاوی آنکه اطمینان  
 در رکوع و سجود واجب نیست و همچنین اعتدال بعد از رکوع و شستن بین سجده تین و الله علم باب التعمیر  
 قراة القرآن فی الزکوة باب در منع مصیطة از خواندن قرآن در رکوع صالک عن نافع عن ابراهیم بن عبد الله  
 بن حنین عن ابیه عن علی بن ابیطالب ان رسول الله صلی الله علیه و آله عن قراة القرآن فی الزکوة مختصی  
 شیخ فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم از خواندن قرآن در رکوع یا آب استحب لام ان یقول اذا رفع راسه من الزکوة  
 سمع الله من عباده و الامام و بنالک الحمد مستحب است امام را بگوید و فیکله بر میدارد و سر خود از رکوع سمع الله من عباده  
 و تحب است مقتدی را که بگوید اللهم ربنا لک الحمد صالک عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السماء  
 عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا قال الامام سمع الله من عباده فقولوا اللهم ربنا لک الحمد  
 فانه من وافق قوله قوله الملائكة فخر لها تقدم من ذنب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و فیکله گفت امام سمع  
 الله من عباده پس بگوید اللهم ربنا لک الحمد زیرا که اصل آنست هر که موافق افتاد سخن او یا سخن فرشتگان آمرزیده شد  
 آنچه پیش از آن گذشت از کنان او مترجم گوید که نزدیک نام عظم اقتصار کننا امام بر سمع الله من عباده و مقتدی  
 بر ربنا لک الحمد امام شافعی بگوید که امام و مقتدی بر و جمیع کنند سمع الله من عباده و ربنا لک الحمد مسئله و گفته اند در قومه  
 لابد است از قیام و اطمینان و اگر سر را از ترس یا آوازی بولناک برود و کفایت نکند و در اینجا بحث است چنانکه گذشت  
 باب ترک القنوت و صلوة الفجر خدیما باب در بیان ترک قنوت در نماز فجر و غیره صالک عن نافع عن ابی  
 بن عمر کان لا یقنت فی شیء من الصلوة بعد من قنوت یفرانند و چیزی از نماز یعنی نه در فجر و نه در غیرین ترجمه کرد ابو

کند



گفت قنوت خواندن چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در هر تمام سال معنی حدیث نزدیک معمول بر همین است و نزدیک  
خواندن قنوت در نماز غیر سنت است دون سائر فرائض قنوت در وتر نیست نزدیک می مگر در نصف آخر از رمضان  
و محل قنوت در نماز صبح نزدیک شافعی بعد رکوع است و عمرو بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک مروی  
روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت چهار باید کرد و حدیث ابو هریره و مقتدیان تا مین گویند حدیث ابن عباس در قنوت  
و نیز اختلاف علماء است ذهب عبد الله بن مسعود دوام قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری این  
المبارک را در حقیقه و جامع بدان رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است ذهب مالک در  
واقعی درین باب ذهب احمد و اسحاق است که اگر نماز از نماز اول بر مسلمین برسد قنوت در صبح فاعده در سائر صلوات  
عامه مستحب است و قنوت در تر در آخر نصف رمضان متاکد است و در تمام سال تحب العلم باب یضم کینه  
علی ما یضم علیه الوجه فی السجود غیر جهما من الکلین بنهد دو کف خود بر هر چیزی که می نهد بران روی خود را  
در حال سجود بیرون آورد آن بر دو کف را از هر دو استین مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا سجد وضع  
کفیه علی الذی یضم علیه وجهه قال نافع ولقد ایته فی یوم شدید البرد وانه لیخرج کفیه من تحت برنس لحتی  
یضمها علی الحصباء عبد الله بن عمرو قتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بران روی خود را  
نافع در آنینه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در سجده که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن  
تا بنهد آنرا بر سنگ نیز مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان یقول من وضع جبهته بالارض فلیضم کفیه علی  
الذی یضم علیه جبهته ثم اذا رفع فلیضعها فان الیدین یسجدان كما یسجد الوجه عبد الله بن عمر یسجد بر سر  
پیشانی خود را بر زمین پس باید که بنهد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بران پیشانی خود را بعد از آن چون بر او در پیشانی را باید  
ردارد دو کف را زیرا که هرگز نیست سجده میکند چنانکه سجده میکند روی مسئله سجده وضع هفت استخوان است  
بر زمین جبهه و یدین و رکتین و اطراف قدمین سجده شصتین امرت ان اسجد علی سبعة ارباب الخ و لا بد  
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق معنی وضع است و لا بد است  
از ارتفاع اسافل بر اعالی و این قید از لفظ سجود فهمیده میشود و الا انبطاح باشد نه سجود و الکمال است که بگیرد  
بغیر رفع یدین و سخت رکتین بر زمین بنهد بعد از آن یدین را بعد از آن جبهه و انف را و ذکر می از او کار را قوی  
بگوید و میاید که دو دست و نهد یکدست بکنین بنهد و اصداغ خود بجانب قبله نشد کند و لغت بریق کند  
میان رکتین و بطن را از مخدین و در رکتین را از جنبین جدا دارد مسئله علماء متفق اند

ذهب ما تامل العلماء  
ان وضع الجبهه فی  
السجود واجب و لا یضم  
الیدین و الرکتین  
و القدمین فاجبه  
الشافعی اظهر قولیه  
ذهب ابو حنیفه  
ان لا یضم الیدین  
سنة و طاعة الفقهاء  
علی ان تکشف الیدین  
عینی بواجب

قلت وعليه  
 اهل العلم  
 قلت بوجه  
 قال اهل العلم  
 يعني ان يؤتم بجوارحه  
 يعني على الارض  
 قلت  
 والله الفتاة على  
 كراهية الاقواء  
 وهو هذا ان يضع  
 اليديه على عاتقه  
 وقصد مستوفيا  
 غير مطمئنا وان  
 السنن ان يجلس  
 جلسة التشهد الاول  
 الشكامة المرفق

بروجوب فتح جهده سجودا ما ينادون بعد دست ووزن فود ووقدم تنزيك شاقني اجيب ان نزويك ابو حنيفة وضع يدين  
 سنت است ويزن تنفق انه برآك كشف برود دست و برآدون انها از آستين ضرورت **باب** كرفض اذلم  
 يستطعم السجود او ما براسه اياما مريض فتشكركه تواذ سجده كرون اياك سجده اياك كرفض مالك عن مائة  
 ان عبد الله بن عمر كان يقول اذلم يستطعم للرئيس السجود او ما براسه اياما لم يرض الى جهنم شيئا سجده  
 ليكف وفتيكه تواذ سجده كرون بايكه اياك سجده اياك كرون ذير وارو بسوسى پيشاني خود خيزى يمين خاك اياك  
 تا بران جبهه سازد مسلكه مريضيكه اشارة ركوع يكند او را مى بايد كه نمازى كند جبهه اقدام ركعتين واگر نمازى موضع سجود  
 كروا ذير باشد واگر ركوع و سجود سر و كند سجود مى بايد كه اخفض باشد از ركوع **باب** صفة السجود و بيان كيفية سجود  
**مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن جبان عن عمرو بن اسع بن جبان عن عبد الله بن جهمان قال  
 من الذين يصلون على اوالهم قال قلت لادري والله قال مالك يعني الذي يجلس لا يرتفع عن الارض سجده  
 وهو لا يرفع يديه عن الارض سجده بن عمر كفت واسع ابن جبان اشايد تواذ انما هو سبى كذا سجده كرون بر سر نهى خود  
 واسع كفت يذاتم قسم خدا كفت ملك را و ميداشت ابن عمر كسى كه سجده ميكند و بلندنى شود از زمين سجده ميكند در داخل او  
 متصل است بزمن ترجمه گويد رضى الله عنه وارضاه سنت سنت كبردار بر سر نهى خود او احتما كند بزمن **باب**  
 يجلس بين السجدين كجلسة الصلوة ولا يجلس على صدره ولا يمسك رقبته بشئ من يديه او يمسك رقبته بشئ من يديه  
 ثم اذون نشيد بر قدم و قدم خود **مالك** عن صدقة بن يسار عن المغيرة بن حكيم انه راى عبد الله بن عمر  
 فى سجدين فى الصلوة على صدره و قد مده فلما انصرف ذكر لهما فقال انها ليست سنة الصلوة وانا افضل هذا  
 من اجل انها تشكك مغيرة بن حكم و يد عبد الله بن عمر اكره رجوع ميكرد در ميان دو سجده نماز بر قدم و قدم خود پس فتيكه  
 بايست از نماز ذكر كرده شد پيش از اين مسلكه سن كفت بر آئینه اين جلسه است سنت نماز و جز اين نيت كسيكتم اين  
 بسبب لك بيارم مسلكه اتقار در ميان سجدين يعنى نشستن بر صدر و قد مده بن نزويك بن عمر كرون سبب نزويك عبد الله  
 بن عباس سنت و عمل كذا بر اول ست و اهل ميان درين جلسه فرض است لكن سنت است كه قومه و جلسته اعويل كند  
 جلسته سترحت و ترك آن برود و در حد يشه آمده است و هر دو صحيح است **باب** صفة الجلوس و الصلوة بيان طريق  
**مالك** عن عبد الرحمن بن قاسم عن جديده بن عبد الله بن عبد الله بن جهمان انه كان يرى عبد الله  
 بن عمر يترفع فى الصلوة اذا جلس قال ففعلت وانا يومئذ حديث السن فنهانى عبد الله بن عمر قال انما  
 الصلوة ان تنصب جلك اليمنى وتلقى رجلك اليسرى فقلت له فانك تفعل ذلك قال ان رجلك على

عبید الله بن عبد الله بن عمر که چهار روز نوبت نشست در نماز و قتیکه می نشست گفت عبید الله بن ششمین روز من  
 آن روز نوبت بودم پس منع کرد مرا عبید الله بن عمر و گفت بخواب نیست که سنت نماز است که استاده کنی بای است خود را  
 در پیش پای من چه خود پس گفتم ای ششمین تو سبکی این را یعنی می نشینی چهار روز نوبت گفت بر آئینه دو پای من بنشین  
 یعنی در وقت نماز کردن حج بشو و ممالک عن یحیی بن سعید ان القاسم بن محمد را نام الجلس فی التشریح فی التشریح فی التشریح

رجل یمنی ففتی بجمل البیضا و جلس علی و در ایام ایستادیم علی قد مدینه قال اذ انی هذا عبید الله بن عبد الله  
 بن عمر و حدیث آن آباء کان یفعل ذلك قاسم بن محمد بن عبد الله بن عثمان در وقت تشهد پس استاده کرد و پای  
 خود را در پیش پای من چه خود را نشست بر سر من چه خود را نشست بر قدم خود بعد از آن گفت نمودم این مجلس  
 عبید الله بن عبد الله بن عمر و بنو و عمر که پدر او میکرد همین طور ممالک عن عبید بن دینار انه سمع عبید الله بن عمر و

صلی الجنبه رجل فلما جلس الرجل فی اربعه و ثمنی یخفیة فلما انصرف عبید الله عاب ذلک علیه فقال الرجل  
 فانک تفعل ذلك فقال عبید الله بن عمر انی اشکرک نماز گذار و بر پهلوی عبید الله بن عمر روی پس قتیکه نشست آن روز  
 بعد از چهار رکعت چهار روز نوبت در پیش پای خود را پس قتیکه باز گشت از نماز عبید الله بن عمر عیب کرد بر او و گفت  
 نشستن بر پس گفت آن روز بر آئینه سبکی تو این کار را پس گفت عبید الله بن عمر بر آئینه من بیارم شرح گوید اختلاف کرده اند

علماء و بیته جلوس شافعی اختیار کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم بر زمین و بنشیند بر سیری و در تشهد آخر تو رکوع یعنی  
 سیری را بر او از زیر بران تا اعتماد بران چه بر سرین واقع شود و مالک در هر دو قعه تو رکوع اختیار کرده است و ابو حنیفه  
 نصب بر سیری در هر دو قعه اختیار نموده است و این هر دو واسع و جایز است مسئله هر صفت که نشیند از ترس  
 و تو رکوع او را نشاید باشد و اختلاف آنکه در سینه است و شبیه آن ینما یذکر مودتی بر صفتی که روی شده است مودتی است

**باب صیغۃ التشهد و کلماته شافعی باب در بیان صیغهای تشهد بر صیغها کافی و شافعی است ممالک**

ابن شهاب عن عروة بن الزید عن عبد الرحمن بن عبد القادر انه سمع عمر بن الخطاب وهو علی المنبر یقیم الناس التشهد  
 بقوله قولوا الحیاتی اللهم الاکیات لله الطیبیا الصلوات لله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته السلام  
 و حی عبدا لله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبدا و رسولا سمعنا و اطعنا و انعمنا و انعمنا  
 ما در بر منبر بودی آن وقت مردان را تشهد بقول خود که بگوید التحیات لله الممتنع من کلمات است که تعلیمات قولیه خدا است  
 و عمل حسنه بکنیزه خدا است پاکیزه نماز خدا است سلام بر تو باد ای پیامبر رحمت خدا و برکات او سلام بر ما باد و بر برکت  
 شایسته کلان نماز گواهی میدهم که نیستیم ستمگر و گواهی میدهم که محمد بنده خدا و رسول است ممالک عن نام الله

له قلت قال  
 الشافعی یفعل فی التشریح  
 الاول مفتر شافعی  
 ان یفعل علی یمن و یمن  
 الیسری و یمن الیسری  
 و فی التشریح الاوسط  
 من غیره و هو ان  
 الیسری و یمن الیسری  
 و یفعل علی الیسری  
 و قال ابو حنیفه یفعل  
 فیها مفتر شافعی  
 مالک یفعل فیها علی  
 الیسری و یمن الیسری  
 ای عطفها

بن عمر كان يشهد فيقول بسم التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا  
وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله يقول هذا في الركعتين الأولى  
ويدعو اذا قضاة تشهدا بما يداله فاذا جلس في آخر صلاته تشهد كذلك ايضا الا انه يقدم الشهادتين بعد ما يابأ  
فاذا قضاة تشهدا واراد ان يسلم قال السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين  
السلام عليكم عن عبيد بن عمير عن علي بن ابي طالب قال سمعت عليا يقول سمعت رسول الله يقول سمعت الله يقول  
سمعت بسم الله التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته اول دعاء ميكرو بائجة در خاطر او ميرو  
وقتيکه تمام ميگرد تشهد خود را پس وقتیکه می نشست در آخر نماز خود تشهد ميخواند همچنين نیز ميگردد آنکه مقدم ميگرد و فقط  
بعد از آن دعاء ميگرد و بائجة بخاطر او ميرويد پس چون تمام ميگرد تشهد خود را و ميخواند است که سلام دهد ميگفت سلام على  
ورحمته الله وبركاته الخ ميگفت السلام عليكم بجانب راست خود بعد از آن رو ميگرد و بر امام پس اگر سلام ميگفت و  
کسی از جانب چپ او رو ميگرد و بروی یعنی جواب سلام ميدهد مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة  
زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها كانت تقول اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله  
وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته  
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم حضرت عائشة ميگفت وقتیکه تشهد ميخواند التحيات الخ  
مالک عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول  
اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده  
ورسوله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين  
السلام عليكم حضرت عائشة وقتیکه تشهد ميخواند ميگفت التحيات الخ مسئله هم صيغ تشهد مودعي از طرف  
و اختلاف اند و در اختيار است و درين اختلاف هم دليل قوی بهم ميرسد پس بايد گفت که هر صفتی که خواند مودعي  
سنت است و عامل بختار مسئله شافعي الفاظ مترادفه را حذف کرده اقل تشهد گفته است و اين صفت قريب است  
بقاعده شنيق شاط و اند علم باب الاشارة بالمسئله في الشهدا باب در بيان صفت اشاره بانگشت سحر  
در تشهد مالک عن مسلم بن ابي مريم عن علي بن عبد الرحمن المعاصي انه قال راى عبد الله بن  
عمر انا احببت بالحصباء في الصلوة فلما انصرفت نهاني وقال اصنع كما كان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم يصنع فقلت وكيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال كان

لا قلت اختار  
البرصفت تشهدان موجود  
والشافعي تشهدان  
عبارت اختلاف در  
اختلاف في الاشارة

اذ جلس في الصلاة وضع كفة اليمنى على مخذة اليمنى وقبض اصابعها واسأر باصبعه القوي الى ارباعها  
 ووضع كفة اليسر على فخذة اليسر وقال هكذا كان يفعل علي بن عبد الرحمن گفت دیدم اعد الله بن عمر  
 ومن بازي ميگردم بنگ نيز ما در نماز پس وقتيکه باز شتم منع کرد و او گفت بمن چنانکه ميگردم حضرت صلي الله عليه  
 گفتم چگونه می کرد رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت چون می نشست در نماز می نهاد کف راست خود بران راست  
 و بنديگر و انگشتان خود را بر آن و اشاره ميکرد بان انگشت خود که نزدیک با هم است و می نهاد کف چپ را  
 بران چپ خود و گفت ابن عمر نخپين کرد و حضرت صلي الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن دينار انه قال  
 را في عبد الله بن عمر انا ادعوا واشير باصبعين اصبع من كل يد فتماني مسئله مختار نزدیک شافعي است  
 که همه اصابع را جمع کند و بسوا اشاره نماید چنانکه ابن عمر نقل کرد و موضع اشاره قول الامام است بحديث مسلم و غيره  
 آنکه عرض از اشاره تو حيد است تا قول و فعل معاصد ميگردد واقع شود باب صفة الصلاة على النبي صلي  
 عليه باب و كفييت درود فرستادن بر حضرت صلي الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن ابى بكر بن محمد  
 بن عمر بن حرم عن ابيه عن عمرو بن سليم الزرقاني انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله  
 كيف فصل عليك فقال قولوا اللهم صل على محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم وبارك على  
 وازواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك جيد مجيد اما گفتند يا رسول الله چگونه درود فرستيم بر تو  
 پس فرمود بگويد اللهم صل على محمد النجمالك عن يعقوب بن عبد الله الجعفي عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه  
 اخبره عن ابى مسعود الانصاري انه قال اتانا رسول الله في مجلس سعد بن حباد فقال له بشير بن سعد  
 امرنا الله ان نصل عليك يا رسول الله فكيف نصل عليك قال فسكت رسول الله صلي الله عليه  
 حتى قلنا ان لم يسالنا ثم قال قولوا اللهم صل على محمد وعلينا محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد  
 وعلينا محمد كما باركت على آل ابراهيم في العلمين انك جيد مجيد والسلام كما قد علمتم ابو مسعود انصاري گفت  
 تشریف آورد و حضرت صلي الله عليه وسلم پيش ما در مجلس سعد بن حباد پس گفت او را بشير بن سعد  
 امر فرموده است ما را خدا متعالی با نکه درود فرستيم بر تو يا رسول الله پس چگونه درود فرستيم بر تو  
 پس سکوت کرد و حضرت صلي الله عليه وسلم تا آنکه آرزو کرديم که اين سائل کا شکله سوال بنکرد و از حضرت صلعم  
 بعد از اين فرمود بگويد اللهم صل على محمد النجم و سلام بهمان صفت است که دانسته ايد مسئله هم در اهل علم بر آنند که حضرت  
 گفتن بر حضرت صلي الله عليه وسلم مستحب است در تشهد اخير خير واجب بسوی همين معنی و کلمات ميکنند نقل

نقلت  
 اکثر اهل العلم على استنباط  
 الاشارة بالمسبحة  
 اليمنى عند قوله لا اله الا الله  
 وهو الصحيح من ذهب  
 الى خيفة ذكره  
 في المطا  
 على قلت طاعة  
 اهل العلم على ان الصلاة  
 على النبي صلي الله عليه  
 وسلم مستحب في التشهد  
 والى هذا يشير لفظان  
 عشر وعاشرة في باب  
 التشهد وان التشهد  
 الاول محلهما وذهب  
 الشافعي صلا الى جملتها  
 في التشهد الا في رواية  
 بعض اهل العلم صلا  
 واصحابها في التشهد  
 الاول

قلنداره  
اینجا بود و در این  
مبارزه افرغ احکم  
من التمسک الا حاکم  
فلینصی بآله من  
اسلم فذکرک من  
حدیث الباب وهو  
قول اهل العلم ان الصلاة  
قبل السلام مستحب  
علی قائل اهل العلم

۱۱۸  
علی بن ابراهیم  
من بیئته من شانه  
السلام علیک ورحمة  
الله واخیر وحبیب  
جبرائیل مسعود  
عن النبی صلی الله علیه  
وسلم رواه ابوداود  
الترمذی وقال مالک  
یسلم الامام والمنفرد قبلته  
واحد السلام علیک  
ویرید علی فقلت  
ویرید ان یسلم فقلنا  
عن بیئته ورسول  
شانه وقلنا  
وجه اولها  
صلی الله علیه

این حضرت عائشه در باب تشهد و اما تشهد اول محل صلوته نیست امام شافعی تنها قائل است بوجوب صلوته در تشهد اول و اگر کسی صلوته  
نکردند آن را صحیح نیست و تشهد اول نزدیک شافعی است ترجمه گوید اقل صلوته اللهم صل علی محمد و آل محمد کل آن این صحیح است  
که نگوید صلوته سنت است نزد جمهور و فرض است نزدیک شافعی و قول جمهور اقوی میباشد **باب الدعاء قبل الصلاة**  
**باب در جایز بودن دعا پیش از گفتن سلام** **مالک** عن ابی الزید المکی عن طاووس ایمان عن عبد الله بن عباس  
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یعلم هذا الدعاء كما یعلمون السورة من القرآن یقول اللهم انی اعوذ  
من عذاب جهنم و اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنه الیسیر الذیجالب و اعوذ بک من فتنه الخیار  
و الهات مرویت از عبد الله بن عباس که حضرت صلی الله علیه و سلم می فرمودت صحابه این دعا را چنانچه می فرمودت ایشان را  
سوره از قرآن میگفت اللهم انی اعوذ بک الخ ترجمه این دعا نیست ای بار خدا یا پر آئینه من پناه بگیرم بتو از خدا بشارت  
و پناه بگیرم بتو از خدا بفریب و پناه بگیرم بتو از فتنه مسیح و جان پناه بگیرم بتو از فتنه زندگانی و مرگ ترجمه گوید که ابوداود  
از ابوبریه روایت کرده است اذ فرغ احدکم من التمسک الاخر فلیتعوذ باحد من اربع یعنی چون فرغ شود یکی از شما از تشهد آخر  
باید که پناه بگیرد و خدا را چهار چیز ذکر بخواند حدیث الباب در همین است فخرنا و علماء که دعا پیش از سلام مستحب است **باب**  
**صحة السلام قال النبی صلی الله علیه و سلم و تحلیها السلام چیزیکه حلال میکند بر صلی بر آمدن از نماز و سخن گفتن**  
**بمالک** عن ابراهیم بنی حدیث التمسک ان کان یقول السلام علیکم عن عینه یفری و حدیث الامام قال  
سلام علیکم احد عن یساره و علیه ابن عمر میگفت سلام علیکم بجانب راست خود بعد از آن رد میکرد بر امام پس اگر  
سلام میکرد کسی بر او از جماعت از جانب چپ او رد میکرد بروی مترجم گوید اختیار امام مالک است که امام و منفرد یکسانند  
السلام علیکم قصد کند بان پیش روی خود بعد از آن بجانب راست سر خود را بگرداند و مقتدی یک تسلیم بهین سلب  
گوید و دیگر بجانب امام پیش روی خود قصد کند و اگر بجانب یا کسی بعد سلام کند تسلیم میوم بجانب یا را گوید این  
سلام است و اکمل آن حدیث ترمذی عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم ان کان یسلم عن بیئته و عن سیه  
السلام علیکم و رحمة الله و السلام علیکم و رحمة الله و لهذا جمهور علماء بدو تسلیم قائل شده اند در حق امام و منفرد مقتدی  
و زیاده در رحمة الله و الله صلیم مسئله اول سلام اسلام علیکم یکبار است چنانکه ابن عمر میگردد و کل آن اسلام علیکم و رحمة  
بجانب است و چپ انفات خود مسئله ترتیب کان بوجوبی که ذکر کرده شده فرض است زیرا که چون رجوع کنیم بهی  
از لفظ صلوته و بنابر یک تغییر ترتیب کرده شود اطلاق لفظ صلوته بر آن راست می آید پس اگر بعد پیش از ذکر که حمد  
ناز فاسد شود و اگر سهوا کند آنچه بعد از ترک است ننویسد و از همان متروک نماز خود تمام کند و سجده سهوا کند **باب**

وجه اولها  
صلی الله علیه









صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم اذا قام يصلي جاءه الشيطان فليس يجتنب ان يدي كرحيله فاذا وجد ذلك احدكم  
فليجهد سجدتين وهو جالس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر آئینه یکی از شما وقتیکه می ایستد در حالیکه نماز میکند و پیش  
شیطان می آید پس مشتبه میگردد و بند بر وی تا آنکه نینداند که چه قدر گذارد و دست پس چون باید منجین را یکی از شما باید که سخن کند  
و سجده و او نشسته باشد **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم  
في صلوة فليذكر كرسى اثم اربعاً فليصل ركعة وليسجد سجدتين وهو جالس قبل التسليم فان كانت الركعة  
التي صلى خامسة شفها بهاتين السجدتين وان كانت رابعة فالسجدتان ترخيما للشيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
وقتیکه شک کنی یکی از شما در نماز خود پس انداخت که چه قدر گذارد و دست آری سه رکعت گذارد و دست یا چهار رکعت پس باید که بگذارد  
یک رکعت دیگر و باید که سجده کند دو سجده و او نشسته است پیش از سلام پس اگر باشد رکعتی که گذارد و آنرا رکعت پنجم شش ساخته باشد  
آنرا باین دو سجده و اگر باشد رکعت چهارم پس دو سجده خاک آلوده کردن است روی شیطان **مالك** عن عمر بن محمد  
بن زيد عن سالم بن عبدالله ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا شك احدكم في صلوة فليتبوَّح الذي يظن انه  
سنى من صلوة فليصل ثم لا يسجد سجدة في السهو وهو جالس عبد الله بن عمر سئلت چون شك کنی یکی از شما در نماز خود  
پس باید که قصد بکن چیزی را که گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بگذارد و آنرا بعد از آن سجده کند و دو  
سجده او نشسته باشد **مالك** عن حفيف بن عمر والسهمي عن عطاء بن يسار انه قال سألت عبد الله بن عمر بن  
العاص عن كعب الجبار عن الذي يشك في صلوة فلا يدري كرسى اثم اربعاً فليصل ركعة اخرى ثم ليسجد  
سجدتين وهو جالس عطاء بن يسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمر بن العاص و كعب الجبار را از شخصیکه شك میکند در نماز  
خود پس نینداند که سه رکعت گذارد و دست یا چهار رکعت پس هر دو گفتند باید که بگذارد و رکعت دیگر را بعد از آن سجده کند و دو  
سجده او نشسته باشد **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا شئل عن النسيان في الصلوة قال لينبؤ احدكم  
الذي يظن انه سنى من صلوة فليصل ركعة عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد از نسیان در نماز میگفت باید که قصد کند  
یکی از شما چیزی را که گمان میکند که وی فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد و آنرا **مالك** انه بلغنا ان جلا  
سأل القاسم بن محمد فقال اني اهم في صلوتي فليكثر ذلك علي فقال القاسم امضي في صلوتك فان ذلك يذهب  
حق تنصرت و انت تقول ما اتممت صلوتي ثم في سؤال کرده قاسم بن محمد را پس گفت بر آئینه من شك میکنم در نماز  
پس بسیار میباشد این شك من پس گفت قاسم برو در نماز خود پس بر آئینه حلال نیست که نخواهد رفت شك تو تا آنکه  
بازگویی و تو میگوئی که من تمام کرده ام نماز خود **مالك** انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم

له قلت

اختلاف في ذلك  
فقد أضاف ذلك  
صلاة بغيره على  
القبول وهو  
لو قال سجد  
كان شك في  
كما قالوا إن  
وعند المنفعة  
ان كان ذلك  
ول من سمى  
يتقبل الصلوة  
وان كان بغير  
له ان يبنى  
على أكبر له  
منه  
خبره ابن مسعود  
احكامه في صلواته  
فليتر الصلوات  
بالحال  
بالحال  
فان اختار  
قول السلام  
الذي سجد بعده

لا شك رسول صلى الله عليه وسلم فمؤدبر آمنة من فراموش میکنم یا گفت فراموشی نماند خبره میشود برین تا لای مقرر کنیم برای است  
مسئله تحقیق کرده اند این را بشک رکعتی در اثنا می صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکعتی مثل رکوع و سجده آن رکعت بشک  
و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفین آمده است که در صورت شک تحریر کند صواب را  
و حضرت صلوات الله علیه و سلم رجوع کردند بقول ذوالیدین و قول حضرت ابو بکر و عمر پس فرموده شد که در صورت وقوع شک  
مخرج سه چیز است اخذ باطل و تحریر صواب و رجوع بقول الله و الله علم و در هر صورت سجده سهو باید کرد و اقوی آنست  
که اگر در اثنا می صلوة شک ایل شد سجده سهو لازم نگردد و **باب العمل اليسير لا يبطل الصلوة** عمل قلیل باطل نمیکند  
نماز را مالک عن حکمر بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن سيلون الزرقع عن ابي قتادة الانصاري ان رسول  
صلوات الله عليه وسلم كان يصل وهو حامل امامة بنت زينب ابنت رسول الله صلى الله عليه وآله ولا ي العاصم  
بن عبد الشمس فاذا سجد وضعها واذا قام حملها رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز میگذارد و حالانکه او برداشته بود  
دامه دختر زینب او زینب دختر حضرت بود صلوات الله علیه و سلم و امامه از صلب ابو العاص بود یعنی وقتیکه سجده میکرد  
بر زمین می نهاد او را و وقتیکه قیام میکرد بر میداشت او را مترجم گوید همچنین گفت یحیی بن یحیی و ابی العاص بن ربيعة  
و صواب ابن ربيع است مالک عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة  
زوجة النبي صلى الله عليه وآله انما قالت كنت انام بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله ورجل اعلى في قبلي فاذا سجد عرفني  
فقبضت بعظمي فاذا قام سبب ظمها قالت والنبيوت يومئذ ليس فيها مصابيح حضرت عائشة گفت که خواب میکردم پیش  
روی رسول الله صلى الله عليه وآله و دو پاسی من در جانب قبله حضرت صلوات الله علیه بود وقتیکه سجده میکرد میگفت مرا پس می بست  
پاسی خود را پس وقتیکه می استاده میگشادم و دو پاسی خود را میگفت حضرت عائشه و خاله های آن روز نبود و اخبار بخبر مالک  
عن ابن شهاب عن امامة بنت سهل بن حنيف انه قال دخل زيد بن ثابت للمسجد فوجد الناس ركعوا وهم  
ثوبت حتى وصل الصف سهل بن حنيف گفت در آمدید بن ثابت بمسجد پس یافت مردم را در رکوع پس رکوع کرد  
از آن آهسته آهسته رفت تا آنکه رسید بصف مالک ان بلغه ان عبد الله مسعو كان يذبح كعاجر ساجدا  
مالك عبد الله بن مسعود و سبب میکرد در رکوع مؤدبره مالک عن يزيد بن رومان انه قال كنت اصلي الرجلين فامر  
بن جبير بن مطعم فيغزني فافقه عليه و من فضله يزيد بن رومان گفت که من نماز میگذراهم بهیلهوی نامح بن جبير  
مرا پس پکشادم قرارة را برای او و حالانکه نماز میگذارد و هم مترجم گوید رضی الله عنه و در رضاه که اتفاق کرده اند طهار  
بزانکه عمل بسیر بطن نماز نیست و رقای حال گیر می مذکور است که اگر خطبه یا جامه ای بر دوش خود برداشت نمازش فاسد نیست

له قلت  
كن اقال يحيى بن يحيى  
ولا ي العاص بن ربيعة  
والصواب بن ربيع  
انفقوا على ان العمل  
اليسير لا يبطل الصلوة  
في المالكية وان  
هل صبيح الوقت  
على عاقبة كل نفس  
صلوة وان هل شيئا  
تختلف في طهارة  
على الوجه الكثرة  
والفرض فان طهارة  
الذي يتصل بالصلوة  
فان كان بغير  
له ان يبنى  
على أكبر له  
منه  
خبره ابن مسعود  
احكامه في صلواته  
فليتر الصلوات  
بالحال  
بالحال  
فان اختار  
قول السلام  
الذي سجد بعده

فان كان بغير  
له ان يبنى  
على أكبر له  
منه  
خبره ابن مسعود  
احكامه في صلواته  
فليتر الصلوات  
بالحال  
بالحال  
فان اختار  
قول السلام  
الذي سجد بعده

آری اگر در برداشتن چیزی که تکلیف آنرا بر دار و فساد نماز است و در نهی حاج مذکور است که کثرت عمل بعرف معلوم شود و یکدو کلام بگوید  
 ضرب قلیل است و ثلاث در حد کثرت داخل میشود همچنین جستن خلاف عاده عمل کثیر است و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک کتف یا  
 در تهیج یا خاریدن بدن قلیل است و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلة است که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 در نماز مانند حمل امامه و غمز عاشره و فتح باب حجره و نزول از منبر و صعود بر آن پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمتر است از ان افعال  
 یا برابر است آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم اکثر بود و آنچه گفته اند که قلة و کثرت را دانسته می شود بعرف اینتغیا  
 افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک فقیر صحیح است زیرا که قلة و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مختلف است در هر چیزی  
 پس قایل معیاره نباشد **باب** اذا سلم على المصلي لا يرد كلاما بل يشير بيده وقتيكة سلام کرده شود بر مصلي جواب سلامند

بسخن گفتن بلکه اشاره کند بدست خود **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر بن علي بن جل وهو يصلي فسلم عليه فرد الرجل كلاما  
 فوجر اليه عبد الله بن عمر فقال اذا سلم احدكم وهو يصلي فلا يتكلم ولا يشير بيده عبد الله بن عمر ميگذاشت بر مردی او نماز بخواند  
 پس سلام کرد و بر او پس جواب سلام داد و امر از سخن گفتن یعنی بزبان گفت و حکیم سلام پس باز گشت بسوی او عبد الله بن عمر  
 پس گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما و او نماز ميگذازد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود تبرجم گوید  
 عبد الله بن عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین آنحضرت صلعم معاویه بن الحکم سلمی را منع  
 از آنکه سخن بگوید و امر با عاده نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع نشده است بر دلیل از دلایل شرعی که دلالت کند بر وجوب عاده  
 نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع کلام فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بر ما  
 تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه مراد این شخص تلاوت باشد نه تعلیم و اگر بر امام خود فتح کرد پس صحیح است که نماز فاسد نشود  
 بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا فقل خواهد بعد قرارة یا مجز به صلوة فتح کرده باشد یا قبل از ان و در نهی حاج مذکور است که  
 اگر مصلي بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهيم فاسد نمی شود نماز او الا فاسد میشود مثلاً شخصی کلیه یا یکی خدا کتاب بقوة بر زبان راند  
 و قصد قرارة قرآن نماید چه باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلي رو سلام کند نمازش حلال میشود و اگر بدست

اشاره کند درند بر پیام عظم جایز نیست و نزد غیر وی جایز است و الله اعلم **باب** اذا تاب شخص ما يقنضه تنبيه الامام عليه  
 عليه الرجال وليصطفى النساء چون پیدا شود چیزی از جنس آنچه اقتضا نماید خبر دار ساختن امام یا غیر امام باید که بجان  
 گویند مردان و باید که دستکش نند زنان **مالك** عن ابي حازم بن دينار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ذهب الى عمر بن عبد المنذر ليصلح بينهم و حانت لصلوة فجاؤا المؤذن الى ابي بكر الصديق فقال  
 اتصل بالناس فاقم فقال نعم فجلس ابو بكر فجاء رسول الله صلی الله علیه و سلم والناس في الصلوة فخلص

لا قلت  
 انما الفقهاء على انه  
 لا يرد السلام ويشير  
 بيده فلو رد السلام  
 بطلت صلواته وقال  
 ابو حنيفة لا يرد السلام  
 ويشير بيده

وقت في الصف فصفق الناس وكان ابو بكر لا يلتفت في صلواته فلما اكثر الناس من التصفيق التفت نحو راعي  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احكث مكانك فوفريد في فعل الله  
 على ما امر به رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك ثم استأخر حتى استوسى في الصف وتقدم رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فصفق ثم انصرف فقال يا ابا بكر ما منعك ان تثبت اذا امرتك فقال ابو بكر ما كان لابن  
 ابو جحافة ان يصلي ثم يصلي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الى رايك اكثر من التصفيق  
 من بابة شئ في صلواته فليسبح فانه اذا سبح التفت اليه وانما التصفيق للنساء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرقت  
 بسوى قبيله بن عمرو بن عوف تاصح فرمايد ميان ايشان ووقت نماز ورايد پس آمد موزن بسوى ابو بكر بصديقت  
 پس گفت ايا نماز ميگذاري بامردمان پس اقامت گويم يعنى ايا امامت ميکني پس گفت ابو بكر آري پس نماز شروع کرد  
 ابو بكر بصديقت پس آمد رسول الله صلعم و مردمان در ميان نماز بودند پس صفوف را شکافته برآمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 تا آنکه ستاد در صف اول پس دستک زد مردمان و حضرت ابو بكر التفات بحی نمود در نماز خود پس چون بسيا  
 کرد مردمان دستک زد در التفات فرمود ابو بكر بصديقت پس ايده آنحضرت صلعم پس اشاره فرمود آنحضرت بسوى  
 حضرت ابو بكر که رنگ کن در جاي خود پس بردشت حضرت ابو بكر و دست خود را پس حمد گفت خدا تعالی را  
 بر چيزي که امر فرمود او را بان آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اين کار يعنى بر تشريف استناب به حمد گفت بعد از آن  
 تا آنکه برابر شد بامردمان در صف و پيش رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس نماز گذار و بعد از آن باز گشت  
 بمردمان يعنى بعد انقضای نماز پس فرمود امي ابو بكر چه چيز منع کرد ترا از آنچه ثابت باشي در مکان خود وقتيکه  
 امر کردم ترا پس گفت حضرت ابو بكر آن مرتبه نبود ابن ابى قحافة را که نماز گذار و پيش روى آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 پس فرمود رسول صلعم حيت مرا که ديدم شمارا درين حالت که بسيار کرديد دستک دن را هر که پيش آيد او را  
 چيزي در نماز او پس بايد که تسبیح گويد پس پسرانچه حال اينست که وقتيکه تسبیح گويد آدمي التفات کرده شود بسوى  
 و چيز اين نيست که دستک دن مرزنان را خاص است مترجم گويد از اينجا معلوم ميشود که اگر شخصي در بعض نماز خود  
 امام باشد و در بعض آخر مقتدي جايزست و نیز معلوم شد که جايزست مفارقت امامي واقفا با امام و گيرد در ابتدا  
 نماز و از اينجا دانسته شد که اگر ذکرى بقصد تعظيم غيرى بوده باشد مفرد صلوة نيست و تصفيق نیز مفرد صلوة  
 و در حکم دست اشاره معجزه گفته اند که تصفيق بغير دست راست بر پشت دست چپ بايد کرد والا نماز تباه شود  
 و اين مسکه پيش فقير صحيح نيست زيرا که در حديث فليصفق الناس واقع شد و نمي بين هيئت تصفيق نکردند

**تصفيق**

في هذه الحديث يجوز ان  
 يكون في بعض صلواته  
 اماما و في بعضها اماما  
 و جواز الصلوة بامامين  
 وفي هذا الحديث يجوز  
 ان يحل له ان اذا حدث  
 نعمة في الصلوة و جواز  
 الاشارة المفهومة بان  
 ١٢٥  
 التصفيق بغير امام  
 ان يكون كراهة تعالى في الصلوة  
 و قيل القدران و يروي  
 الصلاة و ان لا يكون يروي  
 مع ذلك اعلام شخص  
 اخذوا كالبغوي كل ذلك

نقل قول از حدیث  
 قال ابو جعفر کلام  
 الناسی بطل الصلوة  
 وهذا الحديث لا یعمل  
 بحدیث کلام نعم بنی  
 زید بحکم لان تدریج  
 الکلام کلان بکلمة و هذه  
 العبارة بالمدينة و قال  
 الشافعی کلام الناسی  
 یبطل الصلوة و کلام  
 العامد یبطلها و کلام  
 ۱۲۶

نقل قول از حدیث  
 شذوذ ان النبی صلی الله  
 علیه و سلم کان ناسیا  
 بانیا کلامه فان الصلوة  
 ترتبت و هو نسیان  
 و نسیان یبطل الیدین  
 و نسیان فی الصلوة  
 یبطلها و نسیان فی  
 غیرها لا یبطلها و  
 قال ابو جعفر  
 للناسی صلی الله علیه  
 و سلم لا تقبل الصلوة  
 و قال مالکان کان  
 یقول ان الصلوة لا یبطلها  
 نسیان فی غیرها و  
 یقول فی الصلوة ان  
 یقول فی الصلوة ان  
 حدیث قاضی حاکم  
 الکلام و کلام  
 صحت حدیث  
 من الکلام

با وجود آنکه شایع در تصنیف خبر بطلان دست راست است بر بطن دست چپ نزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شایع  
 میشود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم است و الله اعلم و آنکه گفته اند که این بینه لعین است لانه که مطلق لعین باشد  
 و در حکم ذکر است نظم قرآن که مفسر باشد مانند ما جی خذک بالقوة اگر میداند که نظم قرآن است و عدول از سایر کلام  
 آن کرده است مسئله تنخ و بجا و حکم از جنس کلام نیست لیکن در حکم است پس اگر اکثر این چیزها که مذکور بود که حکم  
 با قطع مجلس صلوة و نظم آن حکم کند بطل شود **باب** تفسد الصلوة بالکلمة او الکلمتین اذا كانت خطأ و سهوا و اذ صلح  
 الصلوة فان شئ و نماز یک سخن یا دو سخن اگر باشد آن سخن که صادر شده باشد بخطا یا به سهوا یا اصلاح نماز صالح است  
 داود بن الحصین عن ابی سفیان بن ابی احمد انه قال سمعت ابا هریرة یقول **صلی الله علیه و سلم** انما یبطل من الصلوة کلام  
 ذوالیدین فقال ابو جعفر الصلوة یارسول الله ام نسیت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل ذلك لم یکن فقال قد کان بعض ذلك  
 یارسول الله فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم على الناسی فقال انما ذوالیدین فقالوا نعم فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام  
 من الصلوة ثم سجدا سجدة ین بعد التسلیم و هو جالس ابو هریرة روایت کرد که گذار و حضرت صلی الله علیه و سلم نماز حضرت  
 پس سلام داد و دو رکعت پس برخاست ذوالیدین و عرض نمود که آیا کوتاه ساخته شد نماز یا رسول الله یا فراموش  
 کردی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچ یکی از اینها نبوده است پس گفت ذوالیدین هر آینه بوده است بعضی این  
 یا رسول الله پس متوجه شد حضرت بر مردمان پس فرمود آیا راست گفته است ذوالیدین پس گفتند صحیح آری پس استقامت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم پس تمام کرد آنچه باقی مانده بود از نماز بعد از آن سجده کرد و دو سجده بعد سلام داد و نوشت  
 مترجم گوید رضی الله عنه بغوی از عطاء شجعی داو زاعی و ماکن شافعی نقل کرده است که کلام ناسی جابل باطل میکند نماز او  
 و داو زاعی نقل کرده است که اگر تکلم کند بقصد سخن که در وی صلوة نماز است چنانکه امام استاده باشد در محل نشستن پس  
 بگوید بنشین یا بچرخد در موضع اخفایس گم بد اخفاکن باطل نمیشود نماز و این حاجب گفته است و اما الکلام من غیر  
 اصلاح با بطل قل او کثر و لا اصلاحا لا یبطل مثل لم تکمل فیقول اکملت و مثل ان یسال فیخبر و حیثه که کلام عمد مطلقا  
 صلوة گفته اند تکلف کرده اند بجز آنکه درین سلیم آنرا قبول میکنند پس بعضی گفته اند این قصه پیش از تحریم کلام بود  
 در نماز بعد از آن منسوخ شد بغوی جواب داده است که این قول باطل است زیرا که تحریم کلام بکله بود و این قصه ابو هریرة  
 و عمران بن حصین ذکر کرده اند و ایشان متاخر الهجرة اند و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم سهوا بود  
 و کلام ذوالیدین بر توهم نسخ و قصر صلوة بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام ابو بکر و عمر و سایر قوم بنا بر وجهی که  
 به غیرت صلعم اگر چه در نماز باشد و آن مخصوص بان حضرت است صلعم **باب** جواز سهو المحض یا سهو الخفیفا

در سجده

واستجابت له باب در جواز دست رسانیدن بسنگریز یعنی برای هموار کردن در نماز و تسبیح نکردن این کار است  
**مالك** عن ابی جعفر القاری انه قال دایت عبدا لله بن عمر اذا اهوک لیجده صبح الحصباء لم یضم جهته  
 صبحا خفیفا ابو جعفر قاری گفت دیدم عبد الله بن عمر را چون فرو می شد تا مسجد کند دست میرسانید سنگریز را بر آب  
 جای پیشانی خود دست رسانیدن **سبک مالك** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان ابا ذر كان یقول صبح الحصباء  
 فی الصلوة متحذرا واجئا وتوکل علی غیر النعم ابو ذر غفاری می گفت دست رسانیدن بسنگریز در نماز یکبار است  
 و ترک آن بهتر است از کله شتران سبب ترجم گوید ترک آنچه مشغول کند مصیبت را از محافظت ارکان صلوة بهتر است لیکن  
 فاسد نمیکند نماز را تا وقتیکه عمل کثیر نباشد **باب استحباب ترک الاتفات فی الصلوة** باب در تسبیح بودن ترک  
 بجانب غیر قبله در نماز **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر لو یکن یلتف فی صلوة عبد الله بن عمر الاتفات لم یکر  
 در نماز خود یعنی چپ و راست نمی نگریست **مالك** عن ابی جعفر القاری انه قال کنذت أصیبه و عبد الله بن  
 عمر و اهل بیتهم و لا أشعوبه فالتفت ففرغ من ابی جعفر گفت نماز میگذارد و عبد الله بن عمر پس پشت من بود و من هم  
 او را پس اتفات کردم پس بدست گرفت مرا یعنی اشاره کرد تا بکن اتفات کن ترجم گوید اتفات را سه مرتبه است  
 اولی آنکه بگوشه چشم نکرد و رخسار و گردن بجال خود باشد و این قسم اتفات نه مکره است نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت  
 علیه صلوة و اسلام ثابت شده دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله تحول شده باشد و این قسم  
 حرام است و سبطل صلوة نیست سیوم آنکه اتفات قبله بر هم خورد و اکثر بدین از استقبال قبله تحول شود و این قسم سبطل  
 صلوة است **باب التاکید فی حضور الجماعة** باب در بیان تاکید حاضر شدن بجماعت **مالك** عن ابی الزناد  
 عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والدن نفسی بیداء لقد هممت ان امر بحطی فحفظت  
 ثم امرت بالصلوة فیهودن لها ثم امرت بجلد فیوم الناس ثم اختلف الی مجال فاحرق بیوتهم والذی نفسی بیداء لو یوم  
 احلهم ان یحرقوا عظاما صغیرا او یوم ما بین حفتین یشهد العشاء رسول الله علیه وسلم فرمودم کسی که نفس من  
 در دست قدرت اوست بر آینه مقدر کردم که بفرمایم کج کردن بهیچ وجه کرده شود و آنرا بعد از آن بفرمایم نماز پس  
 اذن گرفته شود و برای نماز و بعد از آن بفرمایم شخصی را پس امامت کند مردمان را بعد از آن تخلف کنم از نماز متوجه شده  
 بسوی مردمانی که حاضر نشده اند یا معنی اینست در ضیبت این مردمان و پیغمبری ایشان متوجه شوم بخانههای ایشان  
 پس بسوزانم خانههای ایشان را قسم بکسیک نفس من در دست قدرت اوست اگر بدانید یکی از ایشان که در نماز است  
 استخوانی چرب را یاد او استخوانی بپزد که نیک پسند البته حاضر شود بنماز شما مسئله اتوی اقول است که جماعت فرض با کفایت

قلت  
 و علیها اهل العلم  
 ان ترک ما یشتبه عن  
 الصلوة احث ولا  
 یفسد الصلوة ما  
 کان عملا یسیرا  
 علی قلت و علی  
 اهل العلم والاتفات  
 لا یفسد الصلوة  
 ما یشتبه عن القبلة  
 بجمیع ما یحکم فیها  
 از آن الناس من التصبیح  
 اتفات ابو جعفر قاری  
 علیه وسلم  
 قلت فی حق الصلوة  
 الخمس سنة متواکفة  
 عند الجمهور و یتوجه  
 عندی ان یقال قوله  
 لقد هممت ان امر  
 بالصلوة یدل علی تحریج  
 ربنا الی الامانة لان الانسان  
 یتمتع بها و یتشبه بالصلوة  
 فلا یضاهیها فما اهل ما  
 یهتبه یعتقد و یتوجه  
 ایضاً ان یقال ان  
 الخلق من الجمادات  
 هم الذی یحکم فیهم  
 ذلك لا یحکم فیهم  
 بنیة الامانة  
 الشاه باسکرتیم  
 و فیما اقول الامانة  
 عظم الایمان  
 التبع علی ان  
 یحکم فی الجمادات  
 من جملة الذی  
 ولا یحکم فی  
 الصلوة

قلت

في النسخة الجارية في  
الاصحاح الثاني من  
كتاب الصلاة  
بالدليل في كتاب  
الاشهاد على الصلاة  
خاصة كمن في العالمين  
تسقط الجماعة الا اذا  
فهي لا تجب على المريض

والفقهاء الى ان قال  
العجمي انها تسقط بالمطر  
والطين والبرد الشديد  
والظلمة الشديد ١٢

قلت

الفتن بالذلل المجرية  
الشدّة المنقح ١٣

است بوجهي که شمار اسلام ظاهر شود مثلاً در قریه صغیره و کجیا و در کبیره چند جا زیرا که خدا تعالی فرمود و اقیموا الصلوة  
و من اقامت ترویج آن و اظهار پشت و ضبط کرده اند حضرت صلی الله علیه و سلم ترویج و اظهار را با حاجت جماعت  
و در حدیث ابی داؤد آمده ما من ثلثة فی قرية او بدو ولا تقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان ای غلب در حق  
بر کسی سنت موکده که ترک آن بی عذر متحقن ملامت میسازد و حضور مساجد نیز سنت موکده پس اگر در خانه یا جماعت نماز گذارد  
بوجهی که مشهور گردد و در من بالكفایه ادا شد و متحقن ملامت بر ترک عمارت مساجد باقی ماند و چون این حدیث بطاخر خود  
دالات بر فرضیته جماعت دارد علمدار توجیه آن اختلاف کرده اند می توان گفت که کلمه لقد سمعت التمسک دالات بر تحریم ترک  
جماعت میکند زیرا که آدمی قصد چیز یا میکند بجهت مصلحتی بعد از آن معارضی ظاهر میشود آن مصلحت را بر هم نیندازد  
میتوان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه خیر از منافقان دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس  
این قصد بنا بر نفاق بود **باب الرخصة فی ترک الجماعة عند المطر** باب در رخصت ترک کردن جماعت نزدیک باران

**سألت** عن نافر ان عبد الله بن عمر اذن بالصلوة في ليلة ذات برد و ریح فقال الاصلوا في الرجال ثم قال ان رسول  
الله صلی الله علیه و سلم كان يامر المؤمن اذا كانت ليلة بارحة ذات مطر يقول الاصلوا في الرجال عبد الله بن عمر اذن  
برای نماز در شبی صبا سردی و باد پس گفت و انما و اگاه شهید بگذارید نماز در خانه بعد از آن گفت هرگز نیندازد رسول الله صلی  
سفر نمودن را و وقتیکه میبرد شب سرد و صاحب باران که بگوید الاصلوا التمسک یعنی بگذارید نماز در خانه در مباح  
مذکور است که رخصت در ترک جماعت هیچ حال نیست مگر بجهت هذر عام مثل باران یا باد تند وقت شب و همچنین گل لایمی  
یا عذر خاص مثل مرض و در عالمگیری گفته که جماعت ساقط میشود با عذر چنانچه بر رویین مقعد و امثال آنها واجب  
و همچنین ساقط میشود باران و گل لایمی و بر سردی شدید و تاریکی شدید **باب فضل الصلوة فی الجماعة با بویا**  
فضیله نماز گذاردن در جماعت **سألت** عن نافر عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اصلوا الجماعة

تقبل صلوة الفذ بسبع و عشرين درجة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده است یعنی از  
ثواب بر نماز یک تنها گذارده شود بر بیت و هفت مرتبه **سألت** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة  
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال صلوة الجماعة افضل من صلوة احدكم و حدیث بخنده و عشرين جزء رسول  
صلی الله علیه و سلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده تر است از نماز یکی از شما که تنها گذارد بر بست و پنج جزء **باب**  
فضل حضور الجماعة فی العتمة و الصبح **باب در بیان فضیلت حاضر شدن در نماز عشا و نماز فجر** **سألت** عن عبد الله بن عمر  
بن حرملة الا سلم عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بیننا و بین المنافقین شهود



والصبر لا يستطیعونہا وخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود علامت فاروق در میان ما و در میان منافقان حاضر شدن نماز عشا و نماز صبح است منافقان نمیتوانند آنرا یا بکلمه گفت مانند این مالک عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن الحسن بن السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال لو یعلمون ما فی القنعة والصبغة لا توہما ولو جوار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در نماز عشا و نماز صبح است البته بیاندیشند آنها اگر چه بر سرین خود عیشران شہند مالک عن ابن شہاب عن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حنيفة ان عمر بن الخطاب فقد سلیمان بن ابی حنيفة فی صلوة الصبح وان عمر بن الخطاب غدا الی السوق ومسکنا سلیمان بن السوق والمسجد فما علی الشفاء ام سلیمان فقال لہا لم ارسلمن فی صلوة الصبح فقالت انہ بات یصلی فغلبتہ عیناہ فقال عمر ان اشہد صلوة الصبح فی الجماعۃ احب الی من اقوم لیلۃ عمر بن الخطاب نیافت سلیمان بن ابی حنيفة را در نماز صبح و عمر بن الخطاب اول روز رفت بسوی بازار و خانہ سلیمان در میان بازار مسجد بوده است پس گذشت بر شفا ما در سلیمان پس گفت اورا ندیدم من سلیمان را در نماز صبح پس گفت شفا بر آئینہ او شب گذرانید در ان حال کہ نماز میگذارد پس غالب شد بروی و چشم وی یعنی بسبب طول قیام لیل وقت صبح بروی خواب غلبہ کرد پس فرمود حضرت عمر بر آئینہ آنکہ حاضر شوم من نماز صبح را در جماعہ بہتر است نزدیک من از آنکہ استادم شوم یکشب یعنی نماز تہجد گذارم تمام شب مالک عن حمی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن عبد الرحمن بن ابی حمزة الاضاری انه قال جاء عثمان بن عفان الی صلوة العشاء فراهی اهل المسجد قلیلا فاضطجہ فی مؤخر المسجد فینتظر الناس ان یکثروا فاتاہ ابن ابی عمیر فخلیس الیہ فسالہ من هو فاجابہ فقال لہ ما ملک من القرآن فاجابہ فقال لہ عثمان من شہد العشاء فکانا قام نصف لیلۃ ومن شہد الصبح فکانا قام لیلۃ عبد الرحمن بن ابی عمیر گفت آمد عثمان بن عفان بسوی نماز عشا پس کم دید اہل مسجد پس از کشید و از مسجد انتظار میکرد و چون نماز بسیار شوند پس آمد نزدیک حضرت عثمان پس ابی عمر و پس نشست نزدیک او پس او حضرت عثمان اورا اکسیت پس ابن ابی عمر خبر داد اورا پس فرمود حضرت عثمان حبیت با تو از قرآن پس خبر داد اورا پس گفت حضرت عثمان اورا ہر کہ حاضر شود بنماز عشا پس گو یا کہ قیام کرده است نیم شب با و ہر کہ حاضر شود نماز صبح را نیز پس گو یا قیام کرده است تمام شب مترجم گوید رضی اللہ عنہ وارضاه کہ در حدیث تاکید حضور جماعہ در عشا و صبح واقع شدہ از ان جہتہ کہ بر اہل کسالت و منافقان بسیار دشوار است پس شارح تاکید تبلیغ فرمود درین دو نماز تخصیص تا جز باشد این مردمان را و در بعض احادیث تاکید نماز عصر نیز آمدہ از انجہتہ کہ اکثر ناس اہل زراعت و تجارت و حرفہ و رسمی تمام روز کار میکنند

ان قلت  
تخصیص این صلوات  
باین کلمہ از انجہتہ  
تقیاتان  
۱۲۹  
علی النفس

بخانه می آیند در سخاوت تعجب کسل درین وقت یا پیش از آن باندکی بازاری قائم شود و بیج و شراب در میان آید پس چون وقت  
 اشتغال اکثر ناس بود تا کید کرده شد در اختیار اول وقت حضور جماعت و بعد علم مسئله چون افراد جماعت را که در میان  
 مسلمین واقع میشود استقر الکریم چند صفت بان لازم می یابیم از آن جمله است باعت ماسو مین در ارکان صلوة و این صفت  
 نفسیه است قطعا بجهت حدیث اناجل الامام لیوتم به الخ و از آن جمله اتحاد مکان عرفا و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفو  
 و تقال آنها بعید از قریب میازد و حیلوله حدیران قریب بعید میگردد و اند مسجد یک مکان است و فعلا اگر عرف از  
 مسافت قیله میشارد اتحاد مکان متحقق شد و الا نه گو یا صل در التزام این صفت ضروری بودن علم است بان تقال  
 امام تا متابعت تواند کرد و بوجهیکه نزدیک سلامت سمع و بصر و عدم ظلمة منفرطه و صیحه مانع از سماع آواز احوال امام  
 در یابد یا احوال بعض صفوف و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آن جمله آنست که زنان امامت مردان بکنند  
 و بیج جانقل یافته نشد که کرده باشند بلکه لزوم شتر آنها و تاخر اینها از شرع مفهوم شد و آن دلالت میکند بر امتناع  
 امامت اینها بجملاف امامت صبیان که در حدیث عمرو بن سلمه سلمی آمده همچنین اقتدا بقصدی در شرع دانسته  
 نشد و است و از آن جمله نیت اقتداست زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدای منی شود و آیا موافقت در صفت  
 از فرضیه و نقلیه ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با حضرت صلی الله علیه و سلم میگردد و بعد از آن امامت  
 قوم خود میگردد پس معاذ از صلوة ثانیه نفل بود و قوم را فرض و مشروعیت اقتداسیکه منفرذ نماز گذارده باشد با امام  
 اگر جماعت در یابد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه اثر حضرت عمر که در  
 نماز قصر سجود و بعد از آن میگفت یا اهل مکة التواصلو تکم فان قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی  
 از بیج سقوط موافقت در قضا و او سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرده است زیرا که اگر سقوط  
 آن دو صفت سقوط اینها بطریق اولی فهمیده میشود و آیا تکوا امام و اماموم یا فضل امام در ادرا شرط صلوة و ارکان  
 ضروریست یا نه حضرت صلعم در مرض اخیر قاعد بودند و قوم استاده و در حدیث آمده است که حضرت صلعم مسح کردند  
 بر خنجرین حالانکه امامت قوم و طیفه حضرت بود صلی الله علیه و سلم و لابد در قوم جمعی کثیر غسل کنند و جلین بودند و آنجا  
 اقتدار متوضی بستم قاعد مضطرب فهمیده شد و جمعی صحوة اقتدار سلیم صاحب سل البول را نیز استنباط کرده اند و اگر  
 قاری باقی که سوره فاتحه بوجهها نمیتواند خواند اقتدا کرد و قول قدیم شافعی آنست که اگر اماموم فاتحه خوانده است در  
 است زیرا که اتمی معذور است در حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بجمیع ارکانها در شرطها تمام کرده است پس  
 پیدا کرد مقتدی متوضی خلف ماسخ خلف و مقتدی قایم خلف قاعد و این قول قدیم نزدیک فقیر اقوی میباشد <sup>اعلم</sup>

و از همین جا توان دانست که در صورت اقتدا شافعی بحنفی که مس فرج خود کرده است قوی حکم بصحت صلوة است بخلاف اقتدا  
 شافعی که قصد کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام بر مجتهدیکه با جهتها و خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده  
 تدارک اعمال گذشته ضرورتی در همچنان قاضی دیگر که مجتهد فیه باشد نقص نگیرد پس دانسته شد که شافعی حکم نمیکند بطلان  
 نماز حنفی در حق حنفی پس بهت پیدا کرد با اقتدار متوسل به پیغمبر و اگر معلومات ضروری خود رجوع نماید با بد صحابه و تابعین  
 و علم جواد بسیار از نواقض و ضرور صلوة یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدگیری ممنوع نمی شد پس حرم باید  
 بصحت اقتدای شافعی بحنفی که مس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بجا فریاض یا محدث و میدانند درست نباشد زیرا که  
 تلاعب و تناقض است در نیت و اگر نمایند و بعد نماز و نیت اگر امر ظاهر بود و تقصیر و تعقیبش با و منسوب می شود مثل  
 معلوم امری اعاده کند زیرا که در حکم دانستن است و لهذا دانستن احکام مشهوره شرح عذر نمی شود بخلاف حکام خصیه  
 و اگر امر خصی است مثل جنابت و حدث و نجاسته خصیه در ثوب و با و اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد خود اعاده کرده  
 و قوم را با عاده نفرمودند و دلالت میکند بر عدم اعاده خواه فاتحه خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فاتحه با امام در صحابه  
 شایع نبود و گویا اینقدر منتظر است چنانچه در صورت یافتن امام را در رکوع ترک فاتحه منتظر شد مسئله نیت در ترک  
 جماعت مگر بجهت عذری بر آن ناکید یک در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیکه مطهره و ذات بر دوری عذر است بحدیث  
 شیخین که حضرت صلی الله علیه وسلم در مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الاصلوا فی الرجال از قول ابن عباس معلوم شد  
 که قید ضروری الرعاية نیت پس حکم روز همچنان است و جوع شدید بحدیث شیخین از حضرت العشار و قیمت لعش  
 فابعدوا بالعشار و علة آن تضرر به جوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص باشد شدت جوع و توقان نفس و عطف  
 و حکم آلت و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه قوی از سوی و بدافعت اخیشین بحدیث شیخین موطن  
 ذمی ایچکه به بحدیث شیخین من اکل من هذه الشجرة المذنبه فلا یقرین مسجدنا مسئله حدیث مسلم دلالت میکند که  
 اقرأ الحق است با ما است از علم بسنته بعد از آنکه هر دو مایجوز به صلوة میتوانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قرائت  
 قرآن تحصیل مینموی پس قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقرأ است از فقها که مستویین در فقه است و درین توجیه نظر است  
 زیرا که اعلم بالسنه را مرتبه نهاده اند بعد از اقرأ پس معلوم شد که گاهی در قرائه مساوی می بودند و در علم بالسنه متفا  
 پس تقدیم قرا بر علم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقرأ است و تنویح کج و والی در مجال لایه  
 خود احق است از اقرأ و افقه **باب** یجب التلبس بالامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صل الله علیه و اذا صلی جالساً  
 فصلوا و اجلسوا واجب است متابعت امام کرون در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذا صلی جالساً افضل و اجلسوا

**مالك** عن ابن شهاب عن ابن بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرعه فحشش شقه الامين  
 فصل صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلينا وراءه قوم اقلها الضروف قال انما جعل الامام ليؤتم به  
 فاذا صلى قائما فصلوا قائما واذا ركع فاركعوا واذا رقع فارقعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقلوا  
 ربنا لك الحمد واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا اجمعون رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم سوار شد بر سپي پس بنيتا وازان اسپايس خراشيد و شد جانباست آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 گذارد نمازي از نمازها و او نشسته بود و گذارد يم ما پس پشت آنحضرت صلتم نشسته پس وقتيکه بازگشت از نماز  
 فرمود جز اين نيست که مقرر کرده شده است امام براي آنکه اقتدا کرده شود با و پس وقتيکه نماز گذارد امام استا  
 نماز گذارد شما نيز ستاده و وقتيکه رکوع کند رکوع کنيد و وقتيکه سر بردار و سر برداريد و وقتيکه گويد سمع الله  
 لمن حمده بگويد ربنا لك الحمد و وقتيکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته همه يكجا مالك عن هشام  
 عمرة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يمشي  
 فصل جالسا و صل و راءه قوم قياما فان اشار اليهم ان اجلسوا فلما الضروف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا  
 ركع فاركعوا واذا رقع فارقعوا واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا حضرت عائشة گفت نماز گذارد آنحضرت صلى الله  
 عليه وسلم و او بيار بود پس نماز گذارد و او نشسته بود و نماز گذاردند قوم ستاده شده پس اشاره فرمود بسوي ایشان که  
 بنشينيد پس وقتيکه بازگشت فرمود جز اين نيست که مقرر کرده شد امام براي آنکه اقتدا کرده شود بسوي پس وقتيکه  
 رکوع کند رکوع کنيد و وقتيکه سر بردار و سر برداريد و وقتيکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته مالك  
 عن هشام بن عمارة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج في مرضه فاتي المسجد فوجد ابا بكر و هو قائم يصلي  
 بالناس فاستأخر ابو بكر فان اشار اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كما انت فجلس رسول الله صلى الله عليه  
 الي جنب ابي بكر وكان ابو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الناس يصلون بصلوة ابي بكر  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم برآمد از خانه خود در بيابري خود پس آمد مسجد پس رفت ابو بكر را و الا ستاده بود نماز گذارد  
 با مردان پس فرود آمد ابو بكر پس اشارت فرمود بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم که باش همان طور که  
 هستي پس نشست آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزديک پهلوي ابو بكر و ابو بكر نماز ميگذارد و بنماز آنحضرت صلى الله  
 عليه وسلم يعني اقتدا نمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مردان نماز ميگذاردند بنماز ابو بكر يعني ابو بكر بخير  
 مي شنوا نيد مردان را بخوبی گفته است از اينجا معلوم ميشود که جايز است اقتدا بدو امام يک بعد ديگري بان معني

قلش  
 هو كذا عند  
 اليهم و راءه  
 اتباع الامام في جميع  
 الحالات و قوله اذا  
 صلى جالسا فصلوا  
 جلوسا منسوخ و معني  
 جلوسا بالناس يصلون  
 بصلوة ابي بكر و علي  
 ان كان منسوخا  
 خلفه

اقتدا کند با امامی بعد از آن مفارقت کند از سوی واقتدا کند بدیگری فقیر گوید همچنین لاحق شدن امامی بقوم واقتدا  
 کردن با امام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وظیفه آنست که متاخر شود و ابتدا فعل ماموم از ابتدای فعل امام و  
 و تقدم شود و ابتدای فعل ماموم بر فراخ امام از آن پس اگر مقارنته کند ضرر نمیکند الا در تکبیر احرام زیرا که هنوز  
 امام در نماز داخل نشد که نیت اقتدا کند با او و اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از است قطع اقتدای نمی شود و اگر تخلف  
 کثیر بی عذر کرده است تلاعب بصلوة متحقق شد پس نماز باطل میشود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا  
 قطع کند و منقرد شود و نماز خود **باب** النهی عن ان یرفع راسه قبل الامام و یخفیض بابه در بیان این است که  
 سر خود را برادر پیش از برودشتن امام سر خود را یا بپوش کند پیش از بست کردن امام **مالک** عن محمد بن  
 عمر بن حلقمة عن جلیله بن عبد الله السعدي عن ابي هريرة انه قال الذي يرفع راسه و یخفیضه قبل الامام فانما انما  
 بید شیطان ابو هریره گفت آنکه بر میدارد سر خود را و فرود می آرد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست  
 که سومی پیشانی او بدست شیطان است قال مالک فممن سبهی فرفع راسه قبل الامام فی رکوعه او یجوز ان  
 فی ذلك ان یرجع راکعاً او ساجداً ولا ینتظر الامام و ذلك خطأ ممن فعله لان رسول الله صلی الله علیه  
 قال انما جعل الامام لیتوقره فلا تختلفوا علیه و قال ابو هریره الذي یرفع راسه و یخفیضه قبل الامام فانما  
 ناصیه بید الشیطان گفت مالک در حق شخصی که سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت  
 در نیت است که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام کند و این خطاست از هر که بکند آنرا زیرا که رسول  
 صلی الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیتوقم به و ابو هریره گفت آنکه برادر در سر خود را و فرود آورد آنرا پیش از امام پس این  
 که سومی پیشانی او بدست شیطان است مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در نیت است بر قول مشهور و در ذی شود بر  
 زیاده رکنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغوشه گو یا بوجود نیامده مسئله  
 اگر پیش از امام در رکن یا زیاده کرد و بجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطا قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر نفع  
 اقتداست نه بطلان صلوة و فی المنهاج و لو تقدم بغل رکوع او سجود اکان بر کتبین بطلت و فی نظر زیرا که  
 مفارقت امام جایز است و عدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت یا  
 یا نیت امری که لازم مفارقت است **باب** علی الامام ان یخفیض فی الصلوة لازم است بر امام که سبک کند و نماز  
 یعنی قیام در رکوع و سجود **مالک** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخفیض فان فیهم الضعیف و السقیم و الکبیر

مع قلنا  
 اعادة اهل العلم على ان  
 هذا الفعل منهي عنه  
 وصلوة من غير نية  
 یا مروه بان یعرف  
 الى السجدة فالعالمکین  
 انما رفع اقتدای راسه  
 من الركوع و السجود  
 قبل الامام یعنی ان  
 یعود و لا یصل  
 رکوعین و سجودین

قلته  
 موقول مطمة اهل  
 العلم قال المجاهد شرح  
 الحديث ولا يستوفى  
 الاكل المستحب للفقير  
 من طول الفصل  
 وادسا طه ورواها  
 لا يزيد على الصلاة  
 المستحبة ولا يستحب  
 على الصوم ولكن يخفف  
 بعد ان يكون على التمام  
 ولا يستحب  
 قلته  
 وهذا قول طاعة اهل  
 العلم

واذا صلح احدكم لنفسه فليطول ما شاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نماز گذارد یکی از شما بامان یعنی امام  
 پس باید که سبک کند یعنی قیام و رکوع و سجود بسیار دراز نکند زیرا که هرگز در میان ایشان ناتوانی هست و بسیار است  
 بر کلان سال است و چون نماز گذارد بر خود یعنی تنها پس باید که دراز نکند هر قدر که خواهد مسلم یعنی تخفیف ادا ارکان  
 و ابغاض است و اتیان با ذکر مسنونه متوسطه نه طولیه و قرآه سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه مخصوصین که تطویل  
 نمی شهند **باب وقت للمؤمن الواحد** بین الامام و الاثنان خلفه بایستد یک مقتدی بجانب راست امام و دو کتف  
 پشت او سه مقتدی و چهار در حکم دو کتف که پس پشت امام صاف کند **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله  
 بن عتبة بن مسعود عن ابيه انه قال دخلت على عمر بن الخطاب بالهجرة فوجدته يسبح فقلت واداه فقروني حتى  
 جعلت خذاه عن عيني فلما جاء يرفاء تاخرت و صفتنا و اداه عبد الله بن عتبة فقلت دخل شدم بر عمر بن الخطاب وقت  
 نيم روز پس فتم او را نقل ميگفت از پس ستادم پس پشت او پس نيك ساخت مرا تا آنكه ستاده كرد مرا برابر خود بجانب راست خود پس  
 وقتي كه در يرفاء از پس فتم پس صفا بستيم پس پشت او **مالک** عن ناضر انه قال قلت واداه عبد الله بن عمر في صلوة من  
 الصلوة وليت احد غيري فخالف عبد الله بن عمر بيده فجعلت خذاه عن يمينه فنافع قلت ستادم پس پشت عبد بن  
 در نمازي از نماز باو بچسب سوار من پس دراز کرد عبد الله بن عمر پس پشت خود دست خود را پس دانيد مرا برابر خود جابجا  
 خود مسلمة اخذ اثر من فعل اخذت صلي الله عليه وسلم در قصه اقتدار جابر و حقوق صغور اشاره فزون حضرت صلي الله عليه وسلم  
 اين هر دو را با نكته متاخر شوند رواه مسلم مسئله عاوه مسلمين طبقه بعد طبقه است كه امامم بر امام مقدم نشود پس امي جابجا  
 يا متاخر و تفكر ده نشد كه ميچ يك از مقتدين در عهد حضرت صلعم و خلفاي راشدين بر امام مقدم شده باشد پس تك تقدم  
 ايا صفت نفسيه جماعت است يانه و اگر مقدم شود بر احتمالي اول نماز بطل شود يا اقتدا باطل شود و نماز صحيح بود قول قديم  
 شامي است كه صفت نفسيه نيست استعمال صلي و را الامام يا صلي خلف الامام در جابجا اقتدار بنا بر شيوع اين سنت است  
 و التزام آن زيرا كه تقدم ميگردد از اين الفاظ مفهوم ميشود محذوف است بديل قيام مقتدي واحد بر جنب امام و بنا سنن ميگردد  
 كه شايع ميشود و در افراد شايه ايشان يافته ميشود ليكن دليل عقلی بر حذف آن دلالت نمايد و قول جديد است كه صفت  
 نفسيه است و ترك آن نماز باطل ميگردد و فیه نظر زيرا كه بطلان اقتدا اگر نماز باطل ساختن مي بایستد كه ترك اقتدا بطر  
 اولی نماز باطل گردانیدی و در حدیث شيخین ثابت شد كه قوم ترك اقتدا با ابو بكر صديق نمودند و اقتدا كردند حضرت صلعم  
**باب التاكيد في تسوية الصفوف** باب در بيان تاكيد هموار ساختن صفها **مالک** عن ناضر ان عمر بن الخطاب  
 كان يامر بتسوية الصفوف فاذا جاءه فاخبره ان قد استوتت كقول عمر بن الخطاب امر ميسر مودر است كردن

ساختن صفها پس قتیکه می آمدند عزیزان نزدیک حضرت عمر و خبر میدادند او را که صف برابر و هموار شد تکبیر میگفت **مالک**  
 عن ابی النضر مولی عمر بن عبد الله عن مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان کان یقول فی خطبته قل ما یدع  
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلوة فاعدوا الصفوف وحاذوا بالمناکب ان اعتدال الصفة وقت تمام  
 الصلوة ثم لا یکیف حتی یتدبر حال قد وکلهم بلسوية الصفوف فیخبرون ذان قد استوت فیکبر یختصر حضرت  
 عثمان من غیر مورد و خطبه خود کم بود که بگذارد این اوقتی که خطبه میخواند و قتیکه اتاوه شود نماز پس هموار سازید صفها را و برابر  
 کنید کتفها را پس بر آئینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکبیر میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردمان که  
 گماشته بود ایشان را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند او را که صفها برابر شدند پس تکبیر میگفت **مالک** ح  
 ابی سهیل بن مالک عن ابیه ان قال لکنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا اکل فی ان یفوض لی فلم  
 اذل اکل وهو یسوی الحصباء بنعلیه حتی جاءه رجال قد کان وکلهم بلسوية الصفوف فاجتروا ان الصفوف قد  
 استوت فقال لی استوفی الصیف ثم کبر مالک ابن ابی عامر گفت بودم من همراه عثمان بن عفان پس نهاد نماز را  
 من سخن میگفتم با او در آنکه مقرر کند سالیانه برای من پس سخن میگفتم با او و او هموار میکرد سنگریزه را بدو لعل خود تا آنکه بگذرد  
 جماعه که گماشته بود ایشان را هموار ساختن صفوف پس خبر دادند او را که صفها برابر شدند پس گفت مرا برابر شود و صف بعد از آن  
 تکبیر میگفت **باب فضل الصف الاول** در بیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمیعی ابی بکر بن  
 عبد الرحمن عن ابی سلمه السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لو یغزو الناس ما فی الندام والصف  
 الاول ثم لو یجیدوا الا ان یتهموا علیه لاستمضی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اگر بداند مردمان فضیلت را که در  
 اذان و صف اول است بعد از آن مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر آنکه قرعه زنده البته قرعه میزند **باب الجنب**  
 یصل بالقوم وهو ناس باب در بیان آنکه جنبا است کند قوم را حال آنکه او فراموش کننده است جنابت **امالک**  
 عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن سیادان عن بن الخطاب صلی بالناس الصبح ثم غدا الی ارضه بالجرف فوجد ثوبه  
 احتلاما فقال اللهم اصبنا اذک لانت العرق فاغتسل و غسل لاحتلام من ثوبه و عاده لصلوة حضرت عمر نماز صبح  
 گذار و با مردم باز رفت بسوی زمین خود که در جرف بود پس یافت در جامه خود اثر احتلام را پس گفت بر آئینه ماجون رسیدیم  
 یعنی تناول کردیم پیه که گرفته را نرم شدند در گها یعنی سبب احتلام تناول و در کت پس غسل کرد و شست اثر احتلام  
 از جامه خود و باز گشت بنماز یعنی قضا کرد و ترمیم گوید رضی الله عنه از قصه حضرت عمر معلوم شد که اگر قوم اقتدا کردند شخصی  
 و بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود او را عاده صلوة بر قوم او واجب نیست زیرا که حضرت عمر امر نکرد قوم را با عاده صلوة و ذکر کرده

قلنت فقول  
 اهل العبادان تسویة الصفوف  
 سنة  
 موقل اهل العباد  
 قلنت  
 وفي بعض طرقها هذا  
 الحديث عند فضیلة مالک  
 نظر  
 اهل العباد و هو  
 من ذهب الشافعیان  
 امام اذا بان جنبا او  
 غدا تابعان مصلی القدم  
 فصلوة القدم صحیحة  
 علی امام ان یجید  
 و من ذهب الحنفیة  
 انه یجید و یجیدون

اگر قوم اعاده نموده اند و پیمان است مذموب باشد یعنی نزد حنفیه اعاده نماز در بی صورت واجب است بر امام و بر قوم نیز **باب یکم** اما  
 ولذا لانا مکروه است امامت کسیکه ولد از نا باشد **مالک** عن یحیی بن سعیدان رجلا کان یثم الناس بالعیق قال  
 الیه عمر بن عبدالعزیز فنهاه قال مالک و انما نهاه لانه کان لا یعرف ابوعبید بن اسامه شخصی است میگرد مردمان او را و او را  
 حقیق پس آدم فرستاد بسوی او عمر بن عبدالعزیز پس منع کرد او را از امامت گفت مالک غیر ازین نیست که بازدا  
 او را از امامت بسبب آنکه شناخته نمیشد پدرا و مسکه ماخذ نهی عمر بن عبدالعزیز از امامت این شخص حدیث صحیح است  
 منفرد است زیرا که در بی صورت منفرد لازم می آید **باب** اذا صلی وحده ثم ادرك مع الامام اعادة الصلوة  
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از آن در یابد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را **مالک** عن زید بن  
 عن رجل من بنو الدیل یقال له بس بن مجنون عن ابی یحیی ان کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فاذا ن بالصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی ثم رجع و یحیی جالس فی مجلسه فقال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ما منعک ان تصلی مع الناس الست برجل مسلم فقال بلی یا رسول الله و لکنی قد  
 فی اهلی فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا بعثت فصلی مع الناس و ان کنت قد صلیت یحیی بود در  
 با حضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان نماز گفته شد پس استاد انحضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز گذار و بعد از آن  
 بازگشت و یحیی نشسته بود در مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چه چیز منع کرد تو را از آنکه نماز  
 گذاری همراه مردمان ایانبستی مرد مسلمان پس گفت یحیی آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذاردم  
 در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیانی یعنی در مسجد پس نماز بگذار با مردمان اگر چه نماز گذارده باشی  
**مالک** عن حنفیه بن عمر السهمی عن رجل من بنی اسد انه سال ابا ایوب الانصاری فقال انی اصلی فی بیتی  
 ثم اتی المسجد فاجد الامام یصلی فاصلی معه فقال ابو ایوب نعم صل معہ فان من صنع ذلك فان له سهم جمع  
 او مثل سهم جمع مردی از بنی اسد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذاردم در خانه خود  
 بعد از آن می آیم بسجده پس بیایم امام را که نماز میگذارد و ایانا نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز  
 بگذار همراه او زیرا که هر که بکند اینکار پس هر آینه او را نصیب جماعت است یا گفت مانند نصیب جماعت است **مالک** عن  
 نافر ان رجلا سال عبدا لله بن عمر فقال انی اصلی فی بیتی ثم ادرك الصلوة مع الامام افاصلی معه فقال له  
 عبدا لله بن عمر نعم فقال الرجل ایها اجل صلوة فقال له ابن عمر او ذلك لیک انما ذلك الی الله یصل ایها شاعر و سأل  
 عبدا لله بن عمر پس گفت هر آینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد از آن می آیم نماز را با امام ایانا نماز گذارم

حکایت  
 امامت و اولاد الزنا عند  
 ۱۳۶  
 تنفیذ مکر و هتک



همراه او پس گفت اورا عبدالسد بن عمر آری بگذر پس گفت آنمزد کدام یک از ان دو بگیرد انم نماز خود یعنی فرض کدام باشد و نقل کدام پس گفت اورا ابن عمر ای این مقرر کردن مفوض بسوی است غیر ازین نیست که اینمفوض مفوض بخدا میگردد انم هر کدام را از ان دو که خواهد ممالک عن یحیی بن سعیدان رجلا سال سعید بن المسیب فقال انی اصیله فی بیته

ثلاثا المسجد فاجدا الامام یصله افاصله معه فقال سعید بن المسیب نعم فقال الرجل فایتهما اجعل صلوقی فقال له سعیدان انت تجعلها انما ذلک الی الله مردی سوال کرد سعید بن المسیب پس گفت بر آئینه من نماز میگردد در خانه بعد از ان می آیم مسجد پس میا بیم امام را که نماز میگردد و ای نماز گذارم با او پس گفت اورا سعید بن المسیب آری بگذر پس گفت آن مرد پس کدام یک از ان دو را بگیرد انم نماز خود پس گفت اورا سعید بن المسیب ای ایا تو میکنی از اجر این نیست که این امر مفوض است بسوی خدا ممالک عن ناظم ان عبدالله بن عثمان یقول من صیله للغرب او العجم ادو که سامع الامام فلا یعد عبدالسد بن عمر میگفت هر که گذارده باشد نماز مغرب ای نماز فجر بعد از ان در یابد ان با امام باید که اعاده کند قال یحیی قال ممالک ولا اری باسما ان یصله مع الامام من کان قد صیله فی بئته الا صلوة للقرآن فانه اذا اعادها کانت شفعا گفت مالک سنی بیستم بیچ باکی در آنکه نماز گذارد و با امام کسیکه نماز گذارده باشد در خانه خود مگر نماز مغرب زیرا که بر آئینه اگر این شخص اعاده کند مغرب اشغ خواهد بود یعنی گفته است قول اکثر اهل علم است که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد از ان در آن کن جماعت را بگذارد ان نماز را با جماعت هر نماز یکبار باشد از نمازهای پنجگانه نیز است قول حسن بصری و زهری و بهین قایل اند شافعی و احمد و حجت فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان است و مرجع مذسب ایشان و آنکه گفته اند که نماز مغرب شفعی می شود مدخول است با آنکه مغرب یکی است ازین دو نماز لا علی التسمین نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نقل سه رکعت و این معتبر است در صورت عدم تعیین و الله اعلم مسئله اگر در جماعت نماز گذارد و بعد از ان جماعت دیگر دریافت ایاستحب است اورا اعاده در وجه درین باب آمده است مسئله می باید که این نماز دیگر را بنیت فرض او کند زیرا که سلف اختلاف کرده اند در آنکه کدام یک ازین دو نماز فرض واقع میشود جمعی تفویض بجناب الهی مؤذند و گفته اند ذلک الی الله جعل ایها شارح و جمیع گفته اند اول از فرض واقع شود و در بعضی سبب آن فارغ گشت پس نماز نمیتواند شد الا نقل درین قول نظر است زیرا که جایز است که نماز اول از فرض واقع شود و باشد سوغور یا آن معنی که اگر نماز می اکل از روی در وقت واقع شود و این نماز فرض است و الا این نماز فرض است و آن نقل پس بر تقدیر خلاف مقصود میشود مگر در ان صورت که نماز تاسیه بر سهیبه نماز اول گذارد و باشد و اگر نیست نظایه کرده است محل اختلاف نمیتواند شد با یصله الی الامام فما ادرك صلاة و ما فانه اتمه و کتاب در

له قلت  
عند الشافعی افاضی  
الصلوة و صلواته  
اولیها یصله یصلیها  
معهم ای صلوة  
کانت من الصلوات  
النجس لحین الشان  
قال صلوات الله علیه  
و سلم بعد صلوة  
الصبح یحیی بن لم  
یصلیها معه اذا  
صلیها فی ریحها الکما  
الحدیث و قال یحیی  
لا یصلیها



از تو سجده و مالک اند بلغان عبدالله بن عمرو زید بن ثابت کانا یقولان من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة  
عبدالله بن عمرو زید بن ثابت میگفتند هر که در یا بدر رکوع را با امام پس بیافته است سجود مالک اند بلغان ان اباهریه  
کان یقول من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة ومن فاتته قوله اتم القرآن فقد فاتته خير كثير ابو هریره میگفت هر که  
ادراک کرده است رکوع را پس هر آینه ادراک کرده است سجود را هر که فوت شد از وی قراة سورة فاتحه در نماز پس فوت شد  
از وی چیزی بسیار مسئله ادراک رکوع با امام عبارت از آن است که کی وقت هر دو متفق باشند در رکوع و همین آن تحقق گردودنا  
بجهر المسبوق في المحقة فيما يصعب لنفسه بلذخراذ مسبوق قراة را در نماز هر چه بر کتبی که میگذارد بر او آزار یعنی بر کتبی که  
در آن منفرد است مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا فاتته شئ من الصلوة متم الامام فيها تجسس في القراة  
اندا اسم الامام قام عبدا لله فقرأ لنفسه فيما يخضه و جهر عبدالله بن عمر وقتیکه فوت میشد از وی چیزی از نماز با امام  
در آن نماز یکدیگر کرده است در آن امام بقراة وقتیکه سلام میگفت امام بر مینماست عبدالله پس بخواند برای خود در آن رکعت که  
قضا میکرد آنرا در هر میکرد مترجم گوید که حکم مسبوق نزد ضعیف حکم منفرد است مگر در چهار رسد که هر یکی بجای خود ذکر شود ان شاء الله  
باب یشهد المسبوق فيما يكون شفعا للامام و در التمسبو باید که تشهد خواند مسبوق در رکعتی که آن جفت است بحسب  
نماز امام و طاق است بحسب نماز مسبوق مالک اند سال ابن شهاب نافع امروی ابن عمر عن رجل دخل مع الامام  
في الصلوة وقد سبقه الامام برکعة ايشهد معه في الركعتين والاربع و ان كان ذلك له و ترا فاعلانم ليشهد  
قال يحيى قال مالک وهو الامور عندنا مالک پرسید از ابن شهاب نافع از حال تخفیف که دخل شد با امام در نماز حال آنکه  
سبقت کرده بود از وی امام بیک گفته ایا تشهد خواند همراه او در جلوسه در رکعت یا جلوسه چهار رکعت اگر چه آن شفع در حق مسبوق  
طاق است پس گفتند هر دو آری باید که تشهد بخواند همراه او گفت یحیی گفت مالک همین است امر مسلم الثبوت و منفی نیز دیکه  
مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب قال ما صلوة يجلس في كل ركعة منها ثم قال سعيد بن المسيب  
اذا فاتتك منها ركعة قال لك وذلك سنة الصلوة كلها سعيد بن المسيب که ام نماز است که نشسته می شود در هر رکعتی از آن  
بعد از آن خود گفت سعيد بن المسيب نماز مغرب است وقتیکه فوت شود از تو همراه امام بیکر گفته از آن گفت مالک و همچنین است نماز صبح  
اصل این مسئله همانست که سابق تصویر کردیم که آنچه ادراک کرده شد همراه امام اول نماز است لیکن مشایخ امام در قعه و مانند  
آن باید کرده و همین است نه فتیله و در نهماج مذکور است که چون ادراک کند یک رکعه از مغرب در رکعت دوم تشهد خواند  
و در حالگیری مذکور است که چون ادراک کند یک رکعه از مغرب در رکعت دیگر قضا کند در میان دو رکعت هم قعه کند و بگوید  
سه قعه گذارد و در هر رکعت فاتحه و سورة بخواند و در هر رکعت قضا کند فاتحه را از

من قلت  
هو قول العلماء  
مع قلت  
في الغالبية في حكمه  
المسوق حكم المنفرد  
فيما يقضي الا في اربع  
مسائل ليس من ضمنها  
مع قلت  
هو قول العلماء في النهج  
الاول  
الركعة من الغل  
تتمها في الثانية وفي الثانية  
لواحد من الركعة من الغل  
قضى بكتبتين وفضل  
نقطة يكون ذلك صلوات  
وتوفي في كل فاتحة وسورة

من الصلاة في الوقت واجب  
 انما ركعتي في الصلاة  
 احدهما من  
 من الصلاة في الوقت واجب  
 انما ركعتي في الصلاة  
 احدهما من  
 من الصلاة في الوقت واجب  
 انما ركعتي في الصلاة  
 احدهما من

**سؤال** عن نافع عن عبدالله بن عمر انه كان يقول من نسو صلوة فلم يذكرها الا وهو الامام فاذا سلم الركعة  
 فليصل الصلاة الثانية ثم ليصل بعدها الاخرى عبد الله بن عمر يگفت هر که فراموش کند نمازی را پس باید کند  
 آنرا الا در آن حال که او همراه امام است پس چون سلام دهد امام باید که بگذارد نمازی که فراموش کرده است آنرا باز  
 بگذارد و بعد از آن آن نماز دیگر را ترجمه گوید ترتیب در میان نواست و ذقیات در پیش خفیه واجب است پس ادای  
 قبل از قضاء فاشته در پیش ایشان جائز نباشد و نزدیک شامنی است و الله علم باب من ادرك ركعة من  
 فقادرك الصلاة هر که در یاد بگیرد رکعتی از نماز پس می دریافت نماز **سؤال** عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن  
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقادرك الصلاة رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فرمود هر که در یاد بگیرد رکعتی از نماز پس بر آید وی ادراک کرده است نماز یعنی مثلاً امام در نماز ظهر بود  
 و یک رکعت با او ادراک نمود پس لازم است اتمام ظهر و اگر قعدة اجزیه ادراک کرد و صرف کند آن تحریریه ابره چه خواهد رفت  
 دوگانی یا چهارگانی مسئله ظاهر پیش فیر است که این عبارت شامل است آنرا که یک رکعت در وقت ادان کند و کعت  
 دیگر خارج وقت آنرا که یک رکعت همراه امام ادان کند و دیگر نهالیس اگر اقل از رکعتی در یاد بیتیواند که نقل گردند  
 زیرا که لفظ ادراک شامل هر دو صورت است و حال آنست که این لفظ محتمل وجوه متعدده است احتمال اول آنکه اگر نماز  
 یک رکعت در وقت و باقی از غیر وقت واقع شود تمام نماز او اداست و قضائیت و همین است مذرب شامنی حنفیه با بنویس  
 قابل شده اند در عصر خاصه احتمال دوم آنکه از معذورین هر که وقت یک کعت یافت نماز تمام بر وی لازم شد  
 و این مذرب ابو حنیفه است و قولیت از اقوال شامنی احتمال سیوم آنکه ادراک جماعت با ادراک یک کعت متحقق شود  
 و همین است یک قول شامنی و نزدیک حنفیه مدرک امام در شهید نیز مدزک جماعت است و الله علم باب فصل  
 في السفر در بیان کوتاه ساختن نماز در سفر **سؤال** عن ابن شهاب عن رجل عن ال خالد بن أسيد انه سأل عبدالله بن عمر  
 فقال يا ابا عبد الرحمن انما نجد صلوة الجوف و صلوة الحضرة في القرآن ولا نجد صلوة السفر فقال عبدالله بن عمر يا بن أخي  
 ان الله بعث الينا محمدا صلى الله عليه و آله و آله و سلم شيئا فانا نعمل كما رأينا به يفعل محض از او خالد بن أسيد سوال کرد عبدالله  
 بن عمر پس گفت يا ابا عبد الرحمن بر آید نامی بییم نماز خوف و نماز حضره در قرآن و منی با بییم نماز سفر را پس گفت عبدالله بن عمر  
 ای پسر برادر من بر آید خداستخالی فرستاد بسوی ما محمد اصلي الله عليه وسلم و ما بيننا وبينهم خير من بين غيرنا من نيت که ما می کنیم چنانچه  
 دیدیم حضرت را هم که میگرد و ترجمه گوید قول ابن عمر صریح است در آنکه این آیه در خوف است نه در سفر و معنی قصر در صلوة  
 ایاست در رکوع و سجود و قید سفر اتفاق است و میوید این قول است بنامی آیه و اذا كنت فيهم بر آیه قصر بدون آنکه

قال ابو حنيفة بن ابي ليث  
 في الصلاة خاصة و  
 فانظر من الصلاة  
 العذرية من الوقت  
 ليس ركعة من الصلاة  
 فقد وجبت عليه تلك  
 الصلاة وهو من الصلاة  
 ابو حنيفة و قول  
 للشامني في انما ان  
 الجاهة ذكر في ركعة  
 وهو وجه الشافية  
 قال ابو حنيفة لو ادرك  
 التمثيل كان ملكا  
 الجاهة ٢٠  
 قلت اتفقوا  
 على جواز القصر  
 على جواز القصر  
 و اتخلف المفسرون  
 في قولهم انما في  
 في الاض فليس عليه  
 جناح انزلت في  
 قول من السفر اتفاق  
 و قول من الصلاة  
 في الركوع و الصلاة  
 الى اول جوامع من  
 المفسرين و قول  
 في قول ابن عمر  
 و قول ابن عمر  
 و قول ابن عمر

انما الصلاة في الوقت واجب  
 انما ركعتي في الصلاة  
 احدهما من  
 من الصلاة في الوقت واجب  
 انما ركعتي في الصلاة  
 احدهما من  
 من الصلاة في الوقت واجب  
 انما ركعتي في الصلاة  
 احدهما من

ذكر خوف كذا وجوه مفسرين بان رفته اند كه نزول آية در سفر است و قد خوف اتفان است باب الكفتان في السفر لم  
 خير قصر و در ركنه در سفر تمام است قصر نيت يعني وظيفه سفر و در ركنه است و بس آنكه اختيار است در گذاردن چهار ركنه  
 و در ركنه مالك عن صلح بن كيسان عن عمرو بن الزبير عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه و آله انها قالت وضعت  
 الصلوة دكتين في الحضر والسفر فاوقت صلوة السفر زيد في صلوة الحضر حضرت عائشة فرمود كه فرض گردانیده شد  
 نماز و در ركنه در حضر و سفر پس بر جای خود گذشته شد نماز سفر را و زیاده کرده شد نماز حضر را ترجمه كند رضی الله عنه  
 حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جميعه از تابعين بان رفته اند كه قصر در سفر واجب است و مالك نیز بان رفته است  
 ترجمه كند ازین حدیث لازم می آید كه چهار ركنه گذاردن هر شلایه جایز نباشد بلكه اسكان دارد كه در ركنه وظيفه سفر بود  
 از غیر قصر و معینا چهار ركنه نیز مودی از فرض باشد چنانكه چون مسافر معتمرا اقامت نماز او چهار گانی میگرد و دو الله عز و جل  
 گوید ازین اثر معلوم میشود كه قصر سفر آتی فا قصر و نیت بلكه در اول دو در ركنه میخوانند و آن در سفر باقی مانده است  
 و در حضر منسوخ شد بلكه وظيفه مسافر قصر است با این حدیث و بفعل مستمر حضرت صلوات الله علیه و سلم و جمهور صحابه و اگر تمام  
 مسی است بجهت مخالفت سنت و ایا باین اسارة نماز او صحیح است یا نه ظاهر آنست كه صحیح باشد با اثر عبد الله بن مسعود  
 كه نذیر با و قصر بود و منی و خلف حضرت عثمان تمام میگرد و میگفت اختلاف شر و از جهت فحوا می مخصوص چنانكه بعضی  
 كه استعمال آب او را ضرر میدهد یا مومرست به تیمم و اگر وضو كند روا باشد زیرا كه حد دل به تیمم از جهت شغقت است برود  
 و همچنین اگر بروی نبت مخاض واجب شود و می نامة چهار ساله لطیب نفس خود بدید پروا باشد باب المقتا التي اذا  
 المسائل له لقصر در بیان مسافتيكه چون قصد كند مسافر از حلال میشود او را قصر مالك عن نافع بن عبد الله  
 بن عمر كان يسافر الى خيبر فيقصر الصلوة عبد الله بن عمر سفر ميكرد بسوی خيبر پس قصر ميكرد نماز مالك عن ابن  
 شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه دكب الى ريم فقصر الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و ذلك  
 نحو من اربعة برد عبد الله بن عمر سوار ميشد بسوی ريم پس قصر ميكرد نماز در آن وقتن خود گفت مالك اين مسافة  
 چهار برید است مالك عن نافع عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر دكب الى ذات نصاب فقصر  
 الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و بين ذات النصاب والمدينة اربعة برد عبد الله بن عمر  
 سوار ميشد بسوی ذات نصاب پس قصر كرد نماز در آن وقتن خود گفت مالك میان ذات نصاب و مدینه چهار برید  
 است مالك انه بلغه ان عبد الله بن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما بين مكة والطائف وفي مثل ما بين مكة  
 و حسان وفي مثل ما بين مكة و جدة قال يحيى قال مالك و ذلك اربعة برد قال يحيى و قال مالك

قلنا  
 معناه عند الخفية  
 انه لا يكون فرض  
 المسافر غير ركعتين  
 وان صلى اربعا ولم  
 يقعد للتشهد بطلت  
 صلواته وان قعد  
 اتى اربعا والاخرين  
 نقل عن الشافعية  
 ان المسافر اذا قصر في  
 السفر فطلب عليه  
 تركه اذا صلح مقبلا  
 بخلاف الصلوة فانه  
 بعيد ما انظر اذا  
 صار مقبلا فان  
 حكمه انما هو ان  
 حكمه انما هو ان  
 حكمه انما هو ان



و انما نكند تا آنكه داخل شود اول خانه های دینه یا نزد یک شود بجا نهایی در بعضی اماکنی که از دیه محسوب میشود و در عرف و عادت مردم  
 است که تا آن مواضع برآیند و در مواضع مجتمع شوند چنانکه مراکن دوات مراعی سهام مسئله ابتدای سفری متحقق شود نیست  
 سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الادرا قاست بشرط آنکه اگر آن جادالات حال که نیت امتدایش میگردد از وجود  
 نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعه ای ایشان که در نیت است فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 قصد حج داشتند سباب سفر آماده کردند و معجزانما ظهر چهار رکعت گذارند و بچنان پس مسافر از نیت سفر منبر نماز اقامت  
 زیرا که آن نیز از آماده کردن سباب سفر است زمین سفر پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخرج احوال اقامت و همچنین  
 متحقق میشود بخرج از سور قره اگر در آن عمارت نباشد و اگر باشد بخرج از عمارت و فی المنهاج فان كان در راه یعنی  
 عمارت اشتراط مجاوزتهانی الاصح قلت الاصح لا اشتراط درین بقیمه اخیر نظر است زیرا که آن سور بنزد دیوار یا جلد بین اجزاء  
 همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت بلد بوصول بدان بلد می باشد  
**باب** لسا اذا اجتمع مكث اربع لیل اتم الصلوة مسافر چون عزم کند اقامت چهار شب در یکجا تمام کند نماز را **لک**  
 عن عطاء الخراسانی انه سمع سعید بن المسیب يقول من اجتمع اقامته اربع لیل و هو مسافر اتم الصلوة سعید بن المسیب  
 بر که عزم نماید اقامت چهار شب او مسافر است تمام کند نماز را قال یحیی قال لک و ذلك احب ما سمعت انی لکنت مالک بن ادریس  
 اقوال است که شنیدم آنرا نزد یک من مسئله لبث چند قسم میباشد اقامت و مکث سیر و مکث دیگر که از اقامت است و مکث سیر  
 پس مکث سیر است که مسافر را بر روز پیش می آید از مکث لیل و بعضی درین یا یوم و بعضی لیلین و گاهی مکث زائد از آن  
 باشد مثل مکث در روز و سه روز و سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه در منی اکثر یوم و یوم ماوی عشر و ثمان  
 عشر و اکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر بنیاد روز در حدیث شیخین  
 آمده است که تقیم المهاجر بعد قضاء لشک ثلثا ازینجا بطریق فمعلوم میشود که اقامت زاید از ثلث را در احکام شرعی اثری  
 هست پس سعید بن المسیب مکث اربع لیل گفت و شافعی اقامت اربع ایام کو اهل احمد بر مسیت نماز فرود آوردند و نیت  
 مکث ایقدر نیز شرط است بحديث ابن عمر که می آید و نیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 داخل شدند بکتابین و پنجمی حجه در اول بهار و هشتم سومی منی بر آمدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در منی آمدند و درین مدت  
 قصر میفرمودند پس اگر مکث در موضع معین شرط نبود می بایست که نماز اقامت میگذازدند و آنچه بنید نظر خود را در تر  
 از نیت و گفت چون مکث یوم درین اسم سفر را بر بنیاد روز و بالاتر از ایام در تقدیرات شرعی شهرت است و با احکام که  
 شیخ ادران حکم تمام داده اند پس بر که نیت اقامت پانزده روز یا زاید بر آن در شهری یا در دیه ای دارد و تقیم است و الا حکم سفر

قلت قال الشافعی  
 لونی اقامه قاربه  
 اربع لیل لوضوح النظم  
 لوصوله في المنهاج  
 ولا يحسب منها جوتا  
 دخول في سفر وجهه على  
 الصحيح و قال ابو حنيفة  
 لا يزال على حكم السفر  
 حتى يبنى الاقامة  
 في بلاد اوقاف خمسة  
 عشر يوما

ان يكون في يوم الحج المبرور  
 وهو ما نزل على  
 علي بن ابي طالب  
 في ذلك اليوم  
 لم يزل يركع  
 من بعد ذلك  
 الشاقي حيا  
 واختلفوا  
 ما لم يحرم  
 انه يقصر  
 قول الكواهل  
 قل

وقد قصر رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم عام الفتح  
 بحرب هوازن سنة عشر  
 او ثمانية عشر يوافق  
 قول الخوافي للجمهور  
 قل  
 هو قول اهل العلم الفقيه  
 والمسافر يجوز اقتداء  
 كل واحد منهم باصحابه  
 فان اقتدى الفقيه بالصحابة  
 قام المقيم فالتزم نفسه  
 وان اقتدى المسافر بالقاص  
 فله ان يقطع المواقف امامه

باقى است وشرط دیگر هم است وآن صلاحیت مکان است برای اقامت پس اگر در صحرائت اقامت پانزده روز  
 شتقق شود سفر منقطع نگردد و باب المسافر اذا لم يجتمع مكنا قصر الصلاة ما فرج من عمره لم يرد اقامت را قصر  
 در نماز مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله ان عبد الله بن عمر كان يقول صلى صلاة للمسافر ما لم يجتمع مكنا  
 وان جلسنى ذلك اثنتى عشرة ليلة عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر  
 بنكند در آن مكث دوازده شب مالک عن نافع بن ابن عمر اقام بمكة عشرة ليل ليصلى الصلاة الا ان يصليها  
 مع الامام فيصليها بصلاة عبد الله بن عمر اقامت کرد یکده شب و قصر میکرد نماز را مگر آنکه بگذارد نماز را همراه امام  
 پس میگذارد و بقدر نماز او مترجم گوید اکثر علماء متفق اند بر آنکه چون مسافر اقامت نباشد و باتفاق در موضعی  
 درنگ کند حکم سفر از وی زایل نگردد و تا آخر عمر منجر شود و شافعی زاد و قول است یکی موافق جمهور و دیگر مختار بنوعی آن  
 است که در صورتی زیاده مکث بر چهار روز تمام لازم است که عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد و آنچه  
 در حدیث آمده که قصر رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح بحرب هوازن ستة عشر و ثمانية عشر يوما ازا بر صورت خود  
 و حرب فردوسی آورده علم باب صلاة المسافر و خلف المقيم و المقيم خلف المسافر بیان کیفیت نماز مسافر پس ششم  
 و نماز مقيم پس ششم مسافر مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يصلى واء الامام معني او بما فاذا صلى لفقت  
 صلواتك عن عبد الله بن عمر ميگذارد نماز پس ششم امام در منى چهار ركنه پس وقتیکه ميگذارد و برای خود یعنی تنها ميگذارد  
 در ركنه مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان عمر بن الخطاب كان اذا قدم مكة صلى بهم ركعتين  
 ثم يقول يا اهل مكة اتوا صلواتكم فانا قدم سفر عمر بن الخطاب چون قدم می آورد بکعبه نماز ميگذارد و همراه اهل مکة دو ركنه  
 بعد از آن میفرمود ای اهل مکة تمام کنید نماز خود را بر آئینه ما قوم مسافر انیم مالک عن زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر بن الخطاب  
 ذلك اسلم مولى عمر بن الخطاب از حضرت عمر بن الخطاب نقل کرده مالک عن ابن شهاب عن صفوان بن عبد الله  
 بن صفوان انه قال جاء عبد الله بن عمر يعود عبد الله بن صفوان فصلة لنا ركعتين ثم انصرف فقنا فاقمنا اذ عبد الله  
 بن عمر عبادت میکرد عبد الله بن صفوان را پس نماز گذارد و برای ما دو ركنه بعد از آن بازگشت پس چهار رکعت تمام کردیم  
 اهل علم متفق اند بر آنکه هر یک مسافر و مقيم را چهار رکعت است که اقتدای هر یک از مسافر و مقيم با یکدیگر بر خیزد و تمام  
 نماید و اگر مسافر مقيم اقتدا نماید تمام بروی لازم شود و جهت موافقت امام مسکله گفته اند که اگر کسی بخطا اقتدای مقيم را تمام  
 تمام لازم می آید تغییر گوید درین نظر است بحجرتش من ادرك ركعة في الصلاة و مسكها اقتدا در نماز صحبه بلكل من اراد ان يركع  
 اگر يك ركعة با امام یافته است تمام کند و الا قصر باب قضاء فائتة السفر بيان قضاء فائتة سفر قال مالک بن ادركه ان

۱۰۷



وهو في سفر فلو الصلوة ساهيا او ناسيا حتى قدم الى اهله انه ان كان قدم على اهله وهو في الوقت فانه يصلي <sup>صلوة</sup>  
المقيم وان قدم وقد ذهب الوقت فليصل صلوة المسألة انما يقضى مثل الذي كان عليه قال مالك وهذا  
الذي ادركت عليه الناس واهل العلم ببلدنا <sup>كفت</sup> مالك هر که در یافت وقت را و حال آنکه او در سفر است پس تا خبر کرد  
تا ز راهبها یا بفراموشی تا آنکه داخل شد بسوی اهل خود حال نیست که اگر قدم کرد بر اهل خود حال آنکه او در وقت است  
پس بگذارد نماز مقیم و اگر قدم کرد و هر آینه بر آید وقت پس باید که بگذارد نماز مسافر زیرا که غیر ازین نیت که او قضا  
نماید آنچه لازم بود بروی گفت مالک و این امر است که ادراک کردم من بر آن مردمان را و علمای او شهر خود مقرر گوید  
اکثر علمای آن رفته اند که اگر فائتة سفر را در اقامت قضا کند قصر نماید و اگر فائتة اقامت را در سفر قضا کند تمام نماید  
و یک قول شافعی آنست که اگر فائتة سفر را در سفر قضا کند قصر نماید و الا در جمیع صور تمام کند و هو الاظهر عند اصحابه  
باب جواز التنفل فی السفر بیان جلیز بودن نماز نفل در سفر **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه لم يكن يصلي مع  
صلوة الفريضة في السفر شيئا قبلها ولا بعدها الا جوف الليل فانه كان يصلي على الارض وعلى الحلة حيث ما توجهت  
عبد الله بن عمر نماز نمیگذارد و همراه نماز فرض در سفر چیزی یعنی سنت روا تب را نه پیش اذان و نه پس اذان مگر در وسط  
پس بر آینه وی نماز میگذارد گاهی بر زمین و گاهی بر شتر خود هر جا سبی که متوجه میکردانید شتر او را **مالك** قال  
بلغني عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يرى ابا عبد الله بن عبد الله يتنفل في السفر فلا يترك ذلك عليه  
عبد الله بن عمر میدید پسر خود عبید الله را که نفل میگذارد در سفر پس انکار نمیکرد بروی **مالك** انه بلغني  
ان القاسم بن محمد و حرة بن الزبير و ابا بكر بن عبد الرحمن كانوا يتنفلون في السفر قاسم بن محمد عروه بن الزبير  
و ابو بكر بن عبد الرحمن میگذاردند نفل را در سفر قال يحيى و مثل مالك عن النافلة في السفر فقال لا بأس بذلك  
بالليل والنهار وقد بلغني ان بعض اهل العلم كان يفعل ذلك سوال کرده شد مالک از گذاردن نفل در سفر  
پس گفت باک نیست بگذاردید آنرا در شب و در روز هر آینه خبر رسیده است من که بعضی اهل علم میکردند آنرا  
مترجم گوید اکثر اهل علم اختیار کرده اند تنفل را برای مسافر و در عالمگیری مذکور است که در سنن قصر نیت  
و بعضی علماء تجویز کرده اند مسافر را که ترک سنن کند و مختار آنست که در حالت خوف و استعجال ترک کند  
و در حالت امن و قرار بجا آرد و **باب جواز التنفل على الدابة في السفر** حيث ما توجهت به بيان گذاردن  
نفل بر پشت سوار می در سفر هر جا شب که متوجه گشت آن را به **مالك** عن عمرو  
بن يحيى المازني عن ابي الخطاب سعيد بن يسار عن عبد الله بن عمر انه

قلت قول  
الكثرين انه ان فاتت  
في السفر فاقام قصران  
فاتت في المحضر فاستأجر  
انتم وهو قول للشافعي  
والقول الاظهر عند  
اصحابه لو قضى فانته  
السفر في السفر قضى  
في سائر الصور لا يقصر  
قلت  
اختار اكثر اهل العلم التنفل  
في السفر في العدا ليجوز  
لا قصر في السن ويضم  
جوز في المسافر ذلك  
السن والتمت ما به  
باني يعان حال الخوف  
باني يعان حال  
القرار الا من

قلت اتقوا الله  
 العلم على من لا يدركه الذم  
 في السفر متوجه الى  
 الطريق ويحب ان ينزل  
 لاداء الفريضة ولو كان  
 على ان السفر الطويل  
 والقصد هو ما قال  
 مالك بن ابي نصر  
 لا يحرم  
 يقصر في الصلوة في  
 العاليتين وليست  
 عندنا بين ان يقصر  
 الصلوة مستقبلا في  
 وبين ان يقصرها مستقبلا  
 القبل ولو كان على  
 ان يعجزوا في الزرع  
 الرحلة قال الحنفية  
 لا يجوز

قال رايته رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على حمار وهو متوجه الى خيبر عبد الله بن عمر كفت ديم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 نماز ميگزارد و او سوار بود بر دراز گوش او متوجه بجانب خيبر بود مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي على راحلة في السفر حيث ما توجهت به قال عبد الله بن دينار كان عبد الله بن عمر  
 ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگزارد بر شتر سوارى خود در سفر بر جانبى كه متوجه ميگردانيد آن شتر آنحضرت صلى الله عليه وسلم كفت  
 عبد الله بن دينار و عبد الله بن عمر ميگردانين كار را مالك عن يحيى بن سعيد انه قال رايته انس بن مالك و انس  
 وهو يصلي على حمار وهو متوجه الى خيبر القبلة يركم ويحدا ياله من غير ان يضم وجهه على شتره يحيى بن سعيد كفت ديم  
 انس بن مالك بن سفر او نماز ميگزارد بر دراز گوش او متوجه بود بر طرف غير قبله ركوع و سجود ميگرد و بطريق اياما بنظر او نكته بنديروك  
 خود را بر چيزى شتر هم گويد او را نافه بر راحله جايزست در سفر طويل و قصير هر دو نزد يك شامنى خاصست بطويل نزديك ملك  
 و تجویى گفته است بايد كه افتتاح نماز روى بقبلة كند اگر آسان باشد و اياما سجود خود در ترديد اياما ركوع و او را حى ماشى  
 بر اقدام را جايز داشته است نماز با اياما فر باشد يا غير سا فر و همچنين سوار و قتيكه بر آيد از شهر خود بر اى بعضى حاجات بايد  
 كه ابو حنيفة گفته است كه مصلي در شتى مختارست در قيام و قعود و في استدراك على شرط شيخين عن ابن عمر رسل النبي صلى الله عليه وسلم  
 كيف اصلي في السفينة قال صل قائما الا ان تخاف الفرق مسلكه طول سفر آيا در تنقل بر داه شرط است يانه دو قول است  
 عدم اشتراط زير كذا فضل توسع آمده است و لهذا قاعد بر قيام قاصدا و مضطحا ميتواند خواند مسلكه استقبال قبله اگر سهل باشد  
 در ابتداى تحريمه واجبست و در سائر صلوة في مسلكه ماشى ابر ركب قياس کرده اند و نخست تنقل داده اند مسلكه اكثر صلوات تجویز  
 کرده اند گذاردن و تردد بر داه و در بين حنفيه جايزست **باب المسافر فيجمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء**  
 سا فر جمع كند در میان ظهر و عصر و همچنين در میان مغرب و عشاء مالك عن داود بن الحصين عن الاعرج ان رسول  
 صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الظهر والعصر في سفره الى تبوك رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع ميكرد در میان ظهر و عصر در سفر  
 خود سوي تبوك مالك عن ابى الزبير الكوفي عن ابى الطفيل جابر بن وائل انه ان معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول  
 صلى الله عليه وسلم حام تبوك فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء قال فاحوال الصلوة  
 لغروب فصل الظهر والعصر ثم دخل ثم خرج فصل المغرب والعشاء جميعا الحديث مختصر معاذ بن جبل خبر داد كه صحابا  
 بر آمدند باحضرت صلى الله عليه وسلم سال غزوه تبوك پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم جمع ميكرد در میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشاء  
 معاذ كفت تاخير كرد نماز را روزى بعد از ان از خانه بر آمد پس گذارد نماز ظهر و نماز عصر همه كجا بعد از ان و دخل شد باز بر آمد  
 پس گذارد نماز مغرب و عشاء همه كجا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم



قلند  
 ذهب الكثر هم  
 الى جوارنا الجمع  
 في المطر وشمس  
 من بينهم ان يكون  
 المطر قاتلا وقر  
 افتتاح الاولى و  
 حالة الفاعل من  
 الى ان يقيد الثانية قاتلا  
 النافية لا يجنب

رضعت بران فرموده است بغیر ملاحظه وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها و چه  
 در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحديث عبد الله بن عباس که صلوات الله علیه و آله وسلم  
 الظهر والعصر ثمانيا جميعا و قيد ضرورة لاحق شده با جماع جمهور امت و لهذا جمع فی المطر و فی المرض مشروع شد  
 و ایام جمع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تا نیدا احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند آنکه  
 نفرمون آنحضرت صلوات الله علیه وسلم و صحابه و تابعین و علم خیر اهل مکة را از اقتدا با امام مسافر که جمع می کند دلیل  
 جمع مقیدین بعلت حج میتوان شد **باب الجمع بین الصلواتین فی المطر بیان جواز جمع در میان دو نماز شب**  
**مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر كان اذا جمع الامراء بين المغرب والعشاء في المطر جمع معهم عبد الله بن عمر  
 وقتکه جمع میکردند امیران مدینه در میان نماز مغرب و عشاء در باران جمع می کرد و با ایشان مسئله ماخذ این  
 مسئله از حدیث مرفوع بر روایت ابن عباس است با ملاحظه قید ضرورة مسئله قیام علت رخصت که مطر است  
 در ابتدای نماز دوم ضروری است زیرا که تقدیم آن بروقت مقر خود جایز نیست الا بعلت باران و اقوی تخصیص  
 است بصورتیکه متضمن حرج باشد پس بجماعت در مسجدیکه از خانه های دور باشد مخصوص است **باب صلوة**  
**المخوف بیان کیفیت نماز** قال الله فان خفتهم فاجلوا او ذكبا فاذا امنتم فاذكروا والله كما حكمكم ما لم تكونوا  
 تعلمون پس اگر ترسیدید یعنی از عدو و مانند آن پس وان بر پاهای خود نماز گذارید یا سواره پس چون  
 ایمن شوید پس یاد کنید خدا را چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید قال الله تعالى و اذا ضربتكم في الارض  
 فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتهم ان يفتنكم الذين كفروا ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا  
 و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معك و لياخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فليكونوا من ورائكم  
 و لتات طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك و لياخذوا حذرهم و اسلحتهم سفر کنید و در زمین پس نیست  
 بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسیدید از آنکه در بلا افکنند  
 شمار کافران بر آئینه کافران شمار دشمنان آشکارا و در وقتیکه باشی تو ای پیغمبر میان ایشان پس قائم کن  
 برای ایشان نماز را پس باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگیرند سلاح خود را پس وقتیکه  
 سجده کنند باید که باشند آن جماعه دیگر پیش روی ایشان و باید که بیایند آن طائفة دیگر پس نماز گذارید  
 همراه تو و باید که بگیرند حذر خود را یعنی خود و سپرز و مانند آن و بگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید رضی  
 در آیه اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذمب جمهور فقها آنست که نماز سفر دیگر است و از خوف شرط است

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرارداد ایشان سبکی از دو وجه تواند بود یا این است  
 که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و قصر اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور  
 آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است  
 نزدیک من و اوفق است بسیاق آیه که در خوف واقع است با اتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهت احتیاط بر قید  
 سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً ایضاً در دارالاسلام واقع نمی شود پس غالباً مقرون بسفر نخواهد بود  
 یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانه ساختن نماز چهار گانه است و به همین  
 میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یحیی بن اسمیه سوال کرد  
 از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصروا من الصلوة ان خلفتم ان یفتنکم الذین کفروا فرموده است و مردان  
 این شده اند پس جوابی از حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و سلم  
 پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة و فقیر میگید این استدلال مدخول است زیرا که ما میگوئیم معنی  
 جواب آنست که قصر ما فرشرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی همین است توجیه قول ابن عمر که گذشت  
 و الله علم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذار در تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر بروی عدو باشند  
 بعد از آن دیگر با تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدو هستند و این نماز آنحضرت صلعم در ذات الرقاع بروایت  
 جابر بن عبد الله گذرد آنکه امام با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از آن بر کتفه دوم ستماده شود پس این طائفه در انشای قیام امام  
 رکعت دیگر تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدو شوند و طائفه دیگر آمده اقامه کنند و رکوع را با امام در یابند و چون امام تشهد  
 مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و سوره امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت است صلعم در ذات الرقاع بروایت صحیح  
 بن حوات عن جلی بن این صورتها دیگر هم میتوان بود و الله علم و قید آنست فهمیم محل سلاح و خدا اتفاقی است با جماع و قال الله تعالی فان  
 فجاءوا و کبانا فاذا انقم فاذا کوا الله کما حکمکم ما لم تکنوا تعالی پس اگر تیر رسید از دشمن پس نماز گذارید روان بر پاهای  
 خود یا سواره یعنی بر صفت که میریزید استقبال قبله باشد یا نه و بجا رکوع و سجود ایما کنید و الله علم پس چون این شد یاری نماید خدا  
 چنانکه آموخته است شما را آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان فرود آمده است درین آیه دلیل است بآنکه در حال مسابقه نماز  
 میشود و همین است نزد شیخ فاضل و نزدیک ابو حنیفه در حال مسابقه دشمنی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت امکان قوف  
 بحديث خدیق ممالک عن یزید بن رومان عن صالح بن حوات عن صلعم رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات الرقاع

۱۲۹

الخوف ان طائفه صفت معه و صفت طائفه و جاء العدو و فصلی بالتی معه رکعت ثلث ثبت قائماً

واقول انفسهم ثم انصرفوا فصهوا وجاه العدو وجمعت الطائفة الاخرى فصلى بهم الركعة التي بقيت من صلوة  
 ثم قبت جالساً واقول انفسهم ثم سلم بهم صلح بن خوات رواه كروان كسبك كذا رده بود همراه آنحضرت صلعم نماز خوف را در غزوه  
 ذات الرقاع كه يك طائفة صفاست همراه آنحضرت صلعم يعني در نماز و صف بست طائفة ديگر روبرو و بعد و پس گذار آنحضرت صلعم  
 با آن طائفة كه همراه او بود ديگر كوتة بعد از آن آنحضرت صلعم ايستاده ماند و ايشان نماز تمام كردند براي خود بعد از آن باز نشستند  
 و صف بستند روبرو و او طائفة ديگر پس گذار آنحضرت صلعم ايستاده براي ايشان ركعتي كه باقي مانده بود از نماز آنحضرت  
 صلعم ايستاده نماز تمام كردند براي خود و بعد از آن سلام داد و همراه ايشان  
**مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن صلح بن خوات ان الصادق ان سهل بن ابي حنيفة الاضاري  
 حدثه ان صلوة الخوف ان يقوم الامام ومع طائفة من صحابه وطائفة مواجهة العدو فيركع الامام ركعة و  
 يسجد بالذين معه ثم يقوم فاذا استوى قائماً ثبت واقول انفسهم الركعة الباقية ثم يسلمون وينصرفون والامام  
 قائم فيكونون وجاه العدو ثم يقبل الاخرون الذين لم يصلوا فيكبون وراء الامام فيركع بهم ويسجد ثم يسلم  
 فيكونون فيركعون انفسهم الركعة الثانية ثم يسلمون سهل بن ابي حنيفة الضاري روايت كرد كه نماز خوف نيت كه  
 بايستد امام براي نماز و همراه او طائفة از ياران او و طائفة ديگر روبرو و شش شهيد پس بگذارد امام يكر كوتة و سجده كند  
 همراه آنانكه باوي اند بعد از آن بايستد پس وقتي كه راست ايستاد ايستاده ماند امام و تمام كنند آن طائفة براي خود ركعت  
 باقي مانده را باز سلام دهند و باز گردند و امام ايستاده ماند پس بشوند روبرو و شش بعد از آن بيايند آنانكه نماز نگذاشته اند  
 پس تكبير گويند پس پشت امام پس كوع كند و سجده كند همراه ايشان پس تر سلام دهد پس بايستد و بگذارد براي خود كوتة  
 دوم را بعد از آن سلام دهند قال مالك و حديث القاسم بن محمد عن صلح بن خوات احببا سمعت ابي فصول الخوف  
 گفت مالك حديث قاسم بن محمد دست ترست نزديك من در نماز خوف **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان  
 اذا سئل عن صلوة الخوف قال يتقدم الامام وطائفة من الناس فيصلي بهم الامام ركعة وتكون طائفة منهم  
 بينه وبين العدو ولم يصلوا فاذا صلى الذين معه ركعتا استاخروا مكان الذين لم يصلوا ولا يسلموا ويتقدم  
 الذين لم يصلوا فيصلون معه ركعة ثم ينشأ الامام وقليل ركعتين فيقوم كل واحدة من الطائفتين فيصلون انفسهم  
 ركعة بعد ان ينصرف الامام فيكون كل واحدة من الطائفتين قد جعلوا ركعتين فان كان خوفاً واصلوا ذلك صلوة  
 رجالا فيلحق على اقدامهم او ركبا نامستقبل القبلة او غير مستقبلها قال مالك قال نافع بن ابي عبد الله بن عمر  
 الا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بن عمر وقتيكم برسيد شذاز نماز خوف ميگفت كه پيش امام و طائفة از مردان پس

بمراه ایشان امام یک کتبه و پیش از آنکه دو یک از ایشان میان ایشان و میان خود که هنوز نماز نگذارده اند پس قنیه که گذارند نماز  
بمراه امام اندیک کتبه فرو تر آید بجای آنکه نماز نگذارده اند و سلام ندیند و پیش روند آنکه نماز نگذارده اند پس بگذارند نماز  
امام یک کتبه بعد از آن باز گردد امام حال آنکه گذارده است دو رکعت پس بایستد هر یکی ازین دو طائفه پس بگذارند برای خویش  
یک یک کتبه بعد از آنکه باز گردد امام پس هر یکی ازین دو طائفه گذارده باشد دو رکعت پس اگر خوف زیاد تر باشد ازین بگذارند  
پیاپی دو رکعت استاده بر پای خود یا سواره رو و عقیده شده یا غیره و عقیده شده گفت تاغی بی بی عبد الله بن عمر که حدیث کرده باشد  
این را مگر از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال ما صلی رسول الله

صلی الله علیه و سلم الظهر والعصرین مع خندق حتی غابت الشمس سعید بن المسیب گفت گذارند و حضرت صلی الله علیه و سلم نماز ظهر  
عصر را در خندق تا آنکه غایب شد آفتاب مترجم گوید رضی الله عنه تا روز خندق نماز خوف شروع نشد و بعد از آن شروع  
در صلوة الخوف زد و حالت است یکی آنکه در حالت قتال باشد پس با یا باید گذارند هر چه است که ممکن شود پیاپی دو سواره و فرامی  
و جمع خنقه و شامی درین قدم متفق اند و در حالت مشی اختلاف دارند شامی تجویز میکنند و خنقه بنا بر سبب میند و در حالت  
مباشرت قتال نیز اختلاف دارند شامی در طعنات و ضربات متوالیه معذور دارند و خنقه منع میکنند دوم آنکه دشمنان  
در موضع خود قرار دارند مکن خوف هجوم ایشان غالب است خنقه درین حالت مدوایه ابن عمر اصل ساخته اند خواه دشمن  
جانب قید باشد یا در غیر آن و شامی تفصیل کرده اند اگر دشمن در جانب قبل باشد موافق قصه عثمان قوم را دو صف ستاده  
کنند و ایشان نماز گذارند و هر دو صف نوبت بنوبت سجده کنند و هر استه از دشمن نمایند و اگر در غیر جانب قبل باشد موافق  
بعض نخل و بار نماز گذارند و با هر طائفه نمازی یا بر طور قصه ذات الرقاع رود و حدیث ابن عمر در پیش ایشان منسوخ است  
عن أنت که این اختلاف از قبیل اختلاف مباح است و حدیث سهل بن ابی حمزه بطاهر قرآن او فن است و الله اعلم

**باب** التشدید علی من ترک الجمعة بغير عذر و در بیان طاعت کسیکه ترک نماید جمعه بغير عذر **مالک** عن صفوان

بن سلیم قال مالک لا ادری عن النبی صلی الله علیه و سلم ام لا انه قال من ترک الجمعة ثلث مرات من غیر عذر  
ولا حلة طعم الله علی قلبه گفت مالک سنید ایم این حدیث روایت کرده میشد از حضرت صلعم یا نه هر که ترک کند جمعه را  
سه مرتبه سواهی عذر و سوا که هر می نهد خدا تعالی بر دل او مسئله صلوة جمعه یعنی است که پیش از شریعت برای هر  
موضوع نبود و از استعمالات صاحب شرح و اصحاب اتباع او فهمید شد که آن نماز است خاص کیفیت مخصوصه پس آنکه  
از ملاحظه آن خصوصیات که در افراد جمعه یافته شده و معرفت صفات نفییه او پیش جمعه دو رکعت است در وقت ظهر یا عصر  
غیبه از مسلمین در قریه یا در شهر و جمعه در شهر کجا میباشد و والی یا نائب او امام بود و قبل از وی خطبه مینویسند که در عصر

والتنافیة  
على ذلك في اختلاف  
حالة الشئ فعد الشافعية  
بجواز الصلوة ماشيا والحالة  
هذه وقت العاكفين في صلوة  
ماشيا بل في صلوة  
وقت المشي فقال بعض  
الشافعية فيمنع في المشي  
والضربات التالفة وعند  
الغلبة لا يعجز عن التلبية  
ان يكون العذر قاسرا  
فتمسكوا بخلاف ذلك

۱۵  
فمن هبت النفية الى  
رداية ابن عمر سواك  
العذر في جماعة الصلاة  
ارضى بها وادركه من  
الى انه ان كان المد  
في التلبية صلى بهم صلوة  
رسول الله صلى الله عليه  
عليه وسلم على الله  
فديت الله من صلوة  
و صلى بهم صلوة  
الصلوة في التلبية مع  
الصلوة في التلبية مع  
الصلوة في التلبية مع

فمن هبت النفية الى  
رداية ابن عمر سواك  
العذر في جماعة الصلاة  
ارضى بها وادركه من  
الى انه ان كان المد  
في التلبية صلى بهم صلوة  
رسول الله صلى الله عليه  
عليه وسلم على الله  
فديت الله من صلوة  
و صلى بهم صلوة  
الصلوة في التلبية مع  
الصلوة في التلبية مع  
الصلوة في التلبية مع

صحة التوبة محتمل ان يحل على طلبة لا يستطام فوا الا يملك ايضا كما ذكرنا من قصة حسن بن صالح بن عماري

آنرا خطبه میگویند اما در رکعت پس صفت نغیبه اوست بی شبهه اما وقت ظهر پس شرط جموع است زیرا که بسیار میشد که جموع  
 فوت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند بر صورت جموع و درین سلسله اتفاق است مرحومه یا جمهور آن غایب میشد  
 اما جماعت پس لازم جموع است و لفظ جموع عید و تشییع است یهود و واحد نصاری بران دلالت مینماید و بی شبهه در اکثر  
 اوقات جماعت عظیمه می بود و لهذا همیشه از ابن مسعود نقل میکنند از صلی الله علیه و سلم صحیح بالمدینه و کانوا اربعین صلا  
 و این عبارت دلالت بر اقلیت این جموع میکند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلعم و اصحاب و علم ترا بیشتر  
 میبودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در انعقاد جموع یا نه امام شافعی میگوید ضرورت است  
 و قیبه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و طهاران است که در اول نماز نیز  
 مگر دوازده تن پس انعامی صفا اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در نیصورت شافیه پس  
 کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفضاض بر اکثر اجتماع بوده است  
 و لهذا خدا تعالی فرمود اذرا و اتجاره اوله و الایة و لهذا هیچ و شراد درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غایب  
 خطب آنحضرت صلی الله علیه و سلم طویل نبودند پس اجتماع عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس طهاران است  
 که در وی بی اگر درون اربعین جموع خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما قریبها یا شهر پس شرط جموع است  
 بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلعم در بید و جموع معنی بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل که در عوف بودند ایشان را جموع نفرمودند  
 و سفر اگر عدم تختم در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتواند شد در حق اهل مکه علت معنی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا  
 و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را بر جوع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در بید و جموع نیستند در بید  
 و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قلعه متوطنان پس بر جمعی که  
 بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صدکس شهید یا زیاد و در بعض اجادیت اقل آنجا که  
 مرد عاقل بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و اصحاب در یک مسجد میخواندند منشار آن تحقق جماعت عظیمه است  
 در صورت تعدد جمعی میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر اجتماع و عظ  
 ایشان و صفت نغیبه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر منشار اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قر  
 باشد آنجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر مستمر بود و منشار آن امرست بتقدم والی و محل  
 ولایت خود پس مخصوص باشد بجنور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا بر اعلم و سایر نظائر سلسله و اثر  
 حضرت علی که اربع الی الامام الخمیس بر ندب تقدم والی در محل ولایت خود است اما خطبه پس قرآن عظیم فاسعوالی ذکر الله





لا قلت  
 جاز في الحديث  
 على كل مسلم الا ما تارة  
 صح او يلا ورواية  
 زيادة او يلا ورواية  
 على ما لا يجمع على  
 ولا مسافر ولا امرأة  
 لا يجمعون ان صلوا  
 منهم لخصه سقط الفرض  
 وعلى ان ام مريض  
 او مسافر فان  
 التمام  
 والصحيح المسافر  
 اذا تم العذر بغير عذر  
 ايضا لا يجمع على عذر  
 يخصص في ترك الصلاة  
 وفي مالك في الطهر  
 التشديد والاختفاء  
 من السلطان الظالم  
 مستط

بخبر است صلح درهم كخفيف اهل بدو باقامت جمعة با حضور ايشان در بدو مسئله از اين اثر معلوم ميشود كه اگر شخصيكه جمعه از بدو  
 صحيح است از شهرش از وقت روانه شود جاز است اهل شهر و اهل بدو در نصيبت يك حكم دارند زيرا كه ايجاد حضور اهل بدو  
 مانع برخواستن پس مانند مريضى يا نكته شر كه بسجده جامع ده آيد مسئله در كتب شافعيه مذکور است كه انصراف مريض و نكته  
 نماز قبل از خواندن آن حرام است و در سفر اهل شهرش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جاز است و قول  
 جديد تحريم و قول قدیم ارجح مى نمايد زيرا كه علة جواز خروج اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است مى بايد كه اهل شهر را نيز  
 خروج از محل جمعه پيش از وقت روا باشد زيرا كه اهل بدو مساوى شدند در آنكه اگر در شهر كوت كند جمعه واجب است و اگر برآيد  
 واجب نشود و اگر علة جواز آنست كه در اصل از اهل جمعه نبودند گويا كه احوال مانع برخواستن است پس بايد كه انصراف مريض و نكته  
 در وقت جمعه پيش از خواندن جمعه نيز جاز باشد **باب** لا يجمع على مريض ولا مسافر فان صلوا احداهما وقت  
 عن الفرض وان لم فيها جاز حديث مالك عن صفوان بن ترك الجمعة ثلاث مرات من خير عذر ولا حلاطه  
 على قلبه واجب نيت جمعه بر مريض و نه بر مسافر و اگر گذارد و آنرا يكى از آن دو واقع شود از فرض و اگر اقامت كرد در نماز  
 جاز است قال مالك اذا نزل الامام بقرية تجب فيها الجمعة والامام مسافر فخطب جمعهم فان اهل تلك القرية  
 وغيرهم يجمعون معه قال يحيى قال مالك ان جمعة الامام وهو مسافر بقرية لا تجب فيها الجمعة فلا يجمع له ولا لا  
 تلك القرية ولا يجمع معهم من غيرهم وليتم اهل تلك القرية وغيرهم ممن ليس بمسافر الصلوة قال يحيى وقال  
 مالك لا يجمع على مسافر كفت مالك وقتيكه نازل بشيخ و امامه در قرية كه واجب است در آن جمعه و امام مسافر است پس خطبه  
 خواند و جمعه گذارد با اهل آن قرية پس بر آيد اهل آن قرية و غير ايشان نيز جمعه ميگذارند همراه او و كفت مالك اگر جمعه  
 امام و حال نگذار مسافر است در قرية كه واجب نيت در آن جمعه پس نيت جمعه بر آو و نه بر اهل قرية و نه بر ايكى  
 جمعه گذارد با ايشان از غير ايشان و بايد كه تمام كنند اهل آن قرية و غير ايشان از آن جمعه كه نيتند مسافر نماز را كفت  
 مالك نيت واجب جمعه بر مسافر **باب** ليس للفصل للجمعة مسنون است عمل بر اى جمعه مالك من صفوان  
 بن سليمة عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه قال غسل يوم الجمعة واجب على كل  
 محتلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغى من جنسه بنى  
 رسول الله صلى الله عليه قال اذا جله احدكم الجمعة فليغتسل رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بيايد كنج  
 شما جمعه بايد كه غسل كنند **باب** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله  
 صلى الله عليه للسجدة يوم الجمعة وعمر بن الخطاب خطب فقال عمر اية ساعة هذا فقال يا ابا عبد الله انى  
 اقبلت

من السوق فسمعت النداء فآذنت على ان توصلت فقال عمر الوضوء ايضا وقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان  
 يامر بالفضل ورايد روي از صاحب حضرت صلعم بسجده و زحمه و عمر بن الخطاب خطبه ميخواند پس گفت حضرت عمر كه ام عت  
 اين يعني چرا تاخير كردي پس گفت يا ابي هريره من اينم باز گشتم از بازار پس شنيدم اذان را پس ياد و كردم برا نكه وضو كنم پس  
 حضرت عمر وضو نماي محمل بخارست بر آيينه داشته كه حضرت صلعم امر مي فرمود غسل ممالك **قال** عن سعيد بن ابى سعيد  
 عن ابى هريره انه كان يقول غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم كغسل الجنابة ابو هريره و گفت غسل روز جمعه واجب بر هر  
 مانند غسل جنابت **قال** ممالك من اغتسل يوم الجمعة اول نهاره وهو يريد بذلك الغسل للمجمعة فان ذلك الغسل لا  
 يجر عنه حتى يغتسل لرواحه وذلك ان رسول الله صلعم قال في حديث ابن عمر اذا جله احدكم الجمعة فليغتسل  
 مالك هر كه غسل كند روز جمعه در اول روز خود و اراده كند آن غسل جمعه پس بر آيينه اين غسل كفايت ميكند او را از غسل جمعه  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود در حديث جده ابي بن عمر اذا جارا احدكم الجمعة فليغتسل **قال** يحيى قال ممالك ومن  
 اغتسل يوم الجمعة معجلا او مؤخرا وهو ينوي بذلك غسل الجمعة فاصاب بما ينقض وضوءه فليس الا الوضوء  
 و غسل ذلك مجزئ عنه گفت مالك هر كه غسل كند روز جمعه پيش از وقت يا بعد دخول وقت و اونيت ميكرد بان غسل  
 پس سديد او را چيزي كه ميكند وضو او را پس لازم نيست بروي كمر وضو و غسل او كفايت كنده است از غسل جمعه ترجم  
 رضی الله عنه حقا فحديث از ابن عباس حضرت عايشه استجاب غسل جمعه روايه كرده اند و عمل جمهور صحابه بر اين است  
 است پس قضاء در حديث و جوب استجاب بيكي از دو وجه تواند بود يا اينست كه حديث و جوب منوخ باشد حديث استجاب  
 بهمين است ميل ابن عباس يا اينست كه مراد بوجوب تاكيد و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله علم مسلك غسل از  
 سنن هدي است در حق كسيكه حاضر شود جمعه را و از سنن او است در حق هر كسي حضور جمعه او را واجب باشد يا نه اما اول  
 پس بحديث باب اذا جارا احدكم الجمعة فليغتسل غسل الجمعة واجب على كل محتلم اي بالغ و حمل مطلق برين مقيد و اما ثانی  
 پس بحديث شيخين حق على كل مسلم ان يتنظف يوم من سبته ايام و باتفاق فقها واجب نيست پس حق بمعنی با نور شب  
 بيان تفصيل كه دريم خلاف در میان دو قول فقها بر خاست بود دليل بر يكي را حمل پيدا شد و همچنين است قضاء اين بنده  
 و اختلاف ایشان كه ايا اگر كسي پیش از رفتن جمعه غسل كند بوجبه باین غسل نماز جمعه ميتواند خواند سنت او شود  
 پس ميگويم كه سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل شد **باب** يستحب ان يلبس من احسن الثياب  
 مستحب است كه پوشد از بهترين جامه براي جمعه **قال** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه  
 قال ما على احدكم لو اتخذ ثيابا من الجمعة سوى ثيابي هذت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چه زياد است بر كسي

قلت انفقوا على  
 استحباب الغسل يوم الجمعة  
 واختلافوا في قوله عليه  
 السلام واجب على كل  
 محتلم فقل من غسل يوم  
 قبل الورد التاكيد وفي  
 التمام وقت الغسل من  
 الزجر وقدره من غايه  
 غسل يوم الجمعة  
 في الصلاة وهو الصحيح  
 وفي العالم الكافي والغسل  
 بعد الطهر ثم غسل  
 وصل الجمعة بالوضوء  
 ليكون مستحبا

اگر چه یک روز و چهار برای جمعه خود بخیر و بد جمله غافلگی که در محنت و کار میوشد مسلم چون منت منقلب حسن شایسته  
 تطبیق بجهت اجتماع ماس جمیع دون جمعه است لابد آن آداب متعددی هستند بسوی عیدین باب انتخاب المقلب  
 التوسل الجمعة متقلب سب خوشبو نمایدن و سواک کردن برای جمعه صا لک عن ابن شهاب عن ابن السباق ان رسول  
 صلی الله علیه و آله قال من جمع من الجمعة معشر المسلمین هذا يوم جده الله عیدا فاختسوا من كان حنذا طيب فلا يصرف  
 ان من منده و حلیکم بالسواک رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در جمعه از جمعه که ای گروه مسلمانان هر آینه امر  
 روزیست که گردانید و از خدا متعالی عید پس غسل کنید و هر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر میکند او را آنکه باله از آن خوشبو  
 و لازم گیرید شما سواک کردن را صا لک عن نافع ان جبدا لله بن عمر کان لا یرح الی الجمعة الا ادهن و تطیب الا  
 ان ینکون حاما عبد الله بن عمر زینت بسوی جمعه مگر آنکه روغن می مالید و استعمال خوشبو میکرد مگر آنکه محرم باشد باب  
 فضل التلبیکو يوم الجمعة در بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمعه صا لک عن محمد بن سولی ابی بکر بن عبد الله  
 عن ابی صالح النعمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل يوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح  
 فی الساعة الاولى فکان اقرب بدنة ومن راح فی الساعة الثانية فکان اقرب بقرعة ومن راح فی الساعة الثالثة فکان اقرب  
 کتبا اقرن ومن راح فی الساعة الرابعة فکان اقرب و جلجة ومن راح فی الساعة الخامسة فکان اقرب بیضنة فاذا خرج  
 الامام حضرت المثلثکة یسقه عن الذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر که غسل کند در جمعه مانند غسل جنابة بعد از آن برود در سا  
 سختین پس گوید یا که قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم گوید یا که قربان کرده است یک گاو و هر که برود  
 در ساعت سیوم گوید یا که قربان کرده است گوسفند شاخدار را و هر که برود در ساعت چهارم گوید یا که قربان کرده است گاو یا  
 و هر که برود در ساعت پنجم گوید یا که قربان کرده است یک بیضه را پس وقتیکه بر می آید امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند  
 فرشتگان می شنوند بند را ترجمه گوید علما نجف دارند که مراد از ساعت در اینجا جزو و از دهم روز است یا از خیمه  
 بر تقدیر اول وقت تنبیر از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظاهرا بر شش فقره و جوشانی است و الله صم  
 باب السبع يوم الجمعة بیان سسی روز جمعه قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الی  
 ذکر الله و ذرعا البیوع ذکری لکم ان کنتم تعلمون ای مسلمانان وقتیکه بانگ نماز داده شود در روز جمعه پس سسی کنید  
 بسوی یاد کردن خدا متعالی یعنی بخندید نماز و بگذارد خرید و فروخت را این بهتر است و شمارا اگر میدانی صا لک  
 انه سال ابن شهاب عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله فقام  
 ابن شهاب کان عمر بن الخطاب یقرءها اذا نودى للصلاة فاسعوا الی ذکر الله اکس ال کرد ابن شهاب

قلنت  
 هو قول اهل العلماء  
 قلنت  
 هو قول اهل العلم والادب  
 ان هذه الساعات بعد  
 ساعات لطيفة بعد  
 النزول لا الساعة  
 التي يخطب عليها  
 الدين والناس ۱۱

از قول خداست تعالی یا ایها الذین امنوا فیما بین یمنی مراد از سه شتاب فتن است یا عزم کردن پس گفت ابن شهاب که  
 عمر بن الخطاب میخواند این آیه را باینطور از اودی للصلوة فامضوا الی ذکر الله قال یحیی قال سالت امام الله فی  
 کتاب الله عز وجل العمل والفعل بقول الله تعالی و اذا قولی من فی الارض وقال تعالی و اما من جاء من بعد فیسئل  
 و قال عز وجل ثم اذ برئیس و قال عز وجل ان سعیکم لشیء قال یحیی قال سالت امام الله فیما بین یمنی مراد از سه شتاب فتن است  
 فی کتابه بالعصی علی الاقدام و الا شتداد و الا الجری و اما معنی الفعل والعمل گفت مالک بن انیس که سئید  
 کتاب خداست تعالی عمل و فعل است و سئید یحیی عمل و فعل آمده است بدلیل قول خداست تعالی و اذا قولی من فی الارض چون در  
 امور و دامن شود سئید کند تا فاعله و در زمین و گفت و اما من جبارک سئید گفت مالک پس نیست سئید که ذکر کرده  
 خداست تعالی در کتاب خود سئید بر اقدام و نه دویدن و نه پویه پویه رفتن و جز این نیست که مراد داشته است عمل و فعل  
 مسئله مستند صرف سئید قلب حدیث شیخین است اذا اتیم الصلوة فلیکم بالسکینه و توجیه قراة فامضوا  
 نزدیک فقیر آنست که قرآن نازل شده است بر هفت حرف و بهر معنی اندر معنی و فامضوا امرنی بود که حضرت  
 عمر آنرا میخواند پس لازم شد که فاسعوا بمعنی فامضوا باشد مسئله مراد از اودی اذان ثانی است زیرا که در زمان  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم شیخین همین اذان بود که پیش خطیب میگویند و اذان اول در زمان حضرت عثمان پیدا  
 شده است پس حال نزول آیه دلالت میکند که مراد از اذان ثانی است مسئله بر معنی قیاس باید که حرث و اجاره و سایر  
 معاملات را که مانع خدمت جمیع باشد پس آن نیز حرام است و چون معلوم است که معنی از تحریم بیع تحقق سئید است و در دفع  
 آن میباید که تحریم مخصوص باشد کسیکه معبود بروی واجب است و اگر در شناسی رفقن بسوی جمیع مایکد گیر کرد و محتمل است  
 که نظر بفقیر و ذوق البیع کنند و این جزئی است از اکثر افراد گیرند و محتمل است که نظر بقرص کنند و مشتی دارند باب العمل  
 بین تخطی الرقاب یوم الجمعة در بیان منع از کلام نهادن بر گزنها روز جمعه معالیک عن عبدالله بن ابی بکر بن عزم  
 عن حدثه عن ابرهه بن عرق انه کان یقول لان یصلی احدکم یظلم المذبحه خیرا من ان یقعد حتی اذ قام الامام یخطب جله  
 یخطب الرقاب لئلا تناس یوم الجمعة ابو هریره میگفت هر آینه آنکه نماز گذارد یکی از شما در حره بهتر است از آنکه بنشیند بخانه خود  
 تا چون بستا و امام در خطبه مد کلام نهاده برگردن مردمان مترجم گوید مملای اجماع دارند بر گزاینه این فعل است  
 و در صورت را یکی آنکه امام باشد دوم آنکه در صف پیشین فرجه باشد و وصول بان بدون تخطی ممکن نشود و سایر  
 ضرورات را برین قیاس باید کرد و او را علم باب الجمعة خطبتان مجلس بینما جمعه را در خطبه است بنشین میان  
 مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خطب خطبتین یوم الجمعة و جلس بینهما  
 فجلس فی خطبتهم

قلست هو قول الامام  
 انه یحرم التنازل  
 بالبیع و غیره و بعد از اذان  
 و بعد از خطبه و بعد از خطبه  
 الاذان الاول و بعد  
 الشافعیة الاذان  
 بین یمنی الخطیب  
 قلست هو قول  
 اهل العلم قال المحقق  
 السیوطیة الاذان  
 لهما اما اذان اول  
 و فرجه لا یصلی الا  
 تخطی  
 انفق اعلی الخطبة  
 رخص فی الجمعة ثم  
 اختلفوا عند الخطبة  
 الغرض ذکرها لیس فیها  
 از خطبه و در آن خطبه  
 ان تکلف فی الوقت قبل  
 الصلوة و عمل الشافعیة  
 ینتظر و عمل الشافعیة  
 قبل الصلوة و عمل الشافعیة  
 من قبل الله الصلوة

من السنن  
 هذا الخمسة عند النخبة  
 الاثنی عشر فی الثانیة و  
 الطینین بیجا و اوله  
 و دره التنازل  
 طبر و یوم و الی غیره  
 من رسول الله صلی الله علیه و سلم

فانما من نزل  
 (اهل البيت عليهم السلام)  
 ناهي الامم

قلت هذا قول  
 الامم  
 قلت قولنا واذ كان  
 منه على من جامع له  
 ينهون احب استاذنوه  
 محمد بن عبد الله بن علي بن ابي طالب  
 واطلقوا الامل فقال  
 على من جامع اى على  
 جماعة من المؤمنين عليها  
 جملة من المؤمنين

١٥٦  
 الجهاد وانشاء ذلك  
 وكون الاستيذان  
 يوم الجمعة كان في زمان  
 النبي صلى الله عليه و  
 سلم كان النبي صلى  
 الله عليه وسلم كان  
 ياذن بالاشارة

مردی است از محمد باقر که رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواند و خطبه روز جمعه و نشست در میان آنها مسکه سنت است که خطبه  
 منبر خوانند یا بر تفرغ بعمل حضرت صلی الله علیه و سلم و عمل سلیم بعد از آن حضرت صلعم و جلوس بین الخطبتین یا مثل سوره غلام  
 بیان کرده اند در حدیث آمده که قصر خطبه علامه فقیر رجل است و خطبه ستاده باید خواند بعمل ستر آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 عمل سلیم و بایت و ترکوک قاسما **باب** جواز الاختیار و الایام و خطب در بیان جایز بودن احتیاد در حالیکه امام خطبه  
 میخواند **مالک** انه بلغه ان عبدالله بن عمر کان یحیی بین الحجته و الایام یخطب عبد الله بن عمر احتیابا میگرد روز جمعه  
 امام خطبه میخواند مترجم گوید جمله که برته احتیاب است که غالباً خواب می آرد پس اگر از طلب نوم مامون باشد مکروه نخواهد بود  
 و فصل این عمر شعر باین است **والله علم باب** استقباب استقبال الناس بالامام وهو یخطب مستحب و بر روی  
 نشستن مردمان بطرف امام و حال آنکه او خطبه میخواند قال مالک السنة ان یستقبل الناس الامام یوم الجمعة اذا  
 اراد ان یخطب من کان منهم یلی القبلة و غیرها گفت مالک سنت مقرره نزدیک ما است که رومی آورد مردمان بطرف  
 امام روز جمعه قیام کرده کند خطبه خواندن را آنکه از ایشان نزدیک قیام باشند و آنکه بجانب غیر قیام باشد **باب**  
 اصابعه هل یستأذن الامام فی الخیمه کسیر رسید او از حدیثی یا یاد اجبت بر منی استیذان نماید از امام در بر آمدن قال مالک  
 و لیس علی من دعف و اصابعه لاول من الخیمه ان یستأذن الامام یوم الجمعة اذا اراد ان یخطب گفت مالک نیست لازم بر کسیکه چون  
 از منی او جاری شد یا رسید او را امری که نا جاری است او را از بر آمدن آنکه خصصت طلبه از امام روز جمعه وقتیکه خواهد  
 مترجم گوید جمهور علما قایل اند بعدم و جوب استیذان و آیه و اذا کانوا مع علی امر جامع لم یذهبوا حجة یستأذنون  
 محمول است بر جهاد فقط و واحدی این آیه را مطلق داشته است و هر طاعتی که با اجتماع شروع است خروج از آن بدو  
 اذن امام جایز نگرد و مثل جمعه و عیدین و جهاد و سستیقا و امثال آنها و نیز روایت کرده که استیذان در جمعه در عهد  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم رایج بود و آن حضرت صلعم با اشاره اذن میداد و الله علم **باب** الاضیاف یوم الجمعة  
 و الایام و یخطب مستحب است خاموش ماندن روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند **مالک** عن ابی الزناد عن  
 الامام عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا قلت لصاحبك انقم صلاتك الامام یخطب یوم الجمعة  
 فقد انقضت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود وقتیکه بگویی همشین خود را خاموش شو حال آنکه امام خطبه میخواند پس  
 هر آینه کلام میفانده کردی **مالک** عن ابن شهاب عن ثعلبة بن مالک القرظی انه اخبره انهم كانوا فی  
 زمان عمر بن الخطاب یصلون یوم الجمعة حتی ینزل عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر یجلس علی المنبر و اذن للمؤمنین  
 قال ثعلبة جلسنا خلفه فاذا استکتم المؤمنون و قام عمر یخطب الصلوات یسجد منا احد یسجد گفت که منی

که میخواند آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بعد از سوره جمعه گفت میخواند بل آنکه حدیثی است که میگوید در پیش  
 مالک که شافعیست قرائه سوره جمعه منافقون و همچنین قرائه سجده و سجده و ضعیف توقيت بعض قرآن است  
 سبعین صلوات مکرره داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این که ائمه در صورتی است  
 که بغیر آن نماز را جایز ندارد یا قرائه بغیر آن مکرره شمارد و اگر چه آسانی یا تسهیل یا بقرآن آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 التزام کند هیچ باک نیست لکن می باید که گاه گاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جا بلان از ارکان صلوة شمارند و در حدیث  
**باب من ادرك ركعة من صلوة الجمعة فليصل اليها اخوي** هر که در یابد با امام از نماز جمعه بیکر که پس باید که بگذرد  
 همراه او رکعة دیگر **مالك** عن ابن شهاب انه كان يقول من ادرك من صلوة الجمعة ركعة فليصل اليها ركعة  
 اخوي ابن شهاب میگفت هر که در یابد از نماز جمعه بیکر که پس باید که بگذرد با او رکعة دیگر قال مالك قال ابن شهاب  
 وهي سنة قلت مالك گفت ابن شهاب همین است سنت قال يحيى قال مالك وعلی ذلك ادركت اهل العلم ببلدان  
 و ذلك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ادرك من الصلوة ركعة فقد ادرك الصلوة قلت مالك ان  
 قول ما فهم اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در یابد از نماز بیکر که پس  
 می در یافته است نماز را بنویس گفته است هر که بیکر که کامل در یافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه این چون  
 امام سلام دهد ضم کند با او رکعة دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او بیکر که و در داخل نشد در نماز بیکر که  
 سر برداشت امام از رکوع رکعة دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذرد از چهار رکعت زیرا که در حدیثی است  
 همین است مذکور است که ثوری و شافعی مترجم گوید رضی الله عنه در حدیثی حاکم آورده است من ادرك من صلوة الجمعة  
 ركعة فقد ادرك صلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخوي و از مفهوم این حدیث دانسته شد که  
 اگر دو بیکر که در یافت جمعه را در یافت است پس هر دو کند استینا تا او بنا و نزدیک امام عظم اگر تشهد امام را در یافت  
 دو رکعت گذارد و نماز جمعه او در یافت **باب فضل يوم الجمعة والنساء التي تزوجن بها ومناظرة ابي هريرة** و کعب  
 الاحبار و عبدالله بن سلام فی تعیینها **باب در بیان فضیله روز جمعه و فضل ساعتیکه امید داشته میشود بیکر که در**  
**در روز جمعه و مناظرة ابو هريرة و کعب احبار و عبدالله بن سلام در تعیین آن ساعت مالك** عن ابي الزناد  
 عن الاحبار عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما ذكر يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا يوافقها عبد مسلم  
 وهو قائم يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه آياه و اشار رسول الله صلی الله علیه وسلم بيده يقللها رسول  
 صلی الله علیه وسلم ذکر کرد روز جمعه این گفت در آن روز ساعتیکه که در پیش یابد از انبیا و مسلمان حال آنکه او استیفا

لا قلت  
 عليه الصلاة والسلام  
 انما ان ادركت ركعة  
 كاملة اضاف اليها  
 ركعة اخرى ففوتت  
 الجمعة وان لم يدرك  
 ركعة صلوات الربا  
 قال ابو حنيفة ان  
 ادرك الامام في التشهد  
 صلوات ركعتين

باشد نماز سیکه از دو سوال کند از خدا تعالی چیزی بگوید در آنچه از اشاره نمود آنحضرت صلعم بدست مبارک خود میان قلت آن  
 میفرموده است عن یزید بن عبد الله بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة انه قال قلت  
 الی الطوق فلقلت کعب الاحبار مجلسی مع محمد بنی عن التوریه وحديثه عن النبی صلی الله علیه وسلم کان فیما حدثته ان قلت  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فی خلق آدم وفیه اصبط وفیه یتب علیه وفیه عاتق  
 تقوم الساعة وامن دابة الودی صیفة یوم الجمعة من حیث تعبر حتى تظلم الشمس شفقا من الساعة الا الجن والانس وفیه ساء  
 الا یصادفها عبد مسلم وهو یصله یسال الله شیئا الا اعطاه ایاه قال کعب لک فکل سنة یوم فقلت بل فی کل جمعة  
 فقل کعب التوریه فقال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو هریرة فلقلت بصرة بن ابی بصرة الغفاری فقال من  
 ابن اقلیت من الطوق فقال لو ادرکتک قبل ان تخرجه الیه ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تعمل لعل  
 الا الی ثلثة منشا الی المسجد الحرام والی مسجد هذا والی مسجد یلیا اوبیت المقدس قال ابو هریرة ثم لقلت عبد السلام  
 فحدثتک بحلیه مع کعب الاحبار وما حدثتک فی یوم الجمعة فقلت قال کعب ذلک فکل سنة یوم فقال عبد الله بن سلام  
 کذب کعب فقلت ثم کعب التوریه فقال بل هو فی کل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق کعب ثم قال  
 عبد الله بن سلام قد علمت آیه الساعة هو قال ابو هریرة فقلت له اخبرنی بها ولا تضیق فقال عبد الله  
 بن سلام هو آخر ساعة فی یوم الجمعة قال ابو هریرة فقلت وكيف تكون هو آخر ساعة فی یوم  
 الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه ولا یصادفها عبد مسلم وهو یصله وتلك الساعة  
 لا یصله فیها فقال عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا  
 ینتظر فی الصلوة فهو فی الصلوة حتى یصله قال فقلت بل قال فنهض لک ابو هریرة گفتم بکم  
 بسوے کوه طورس ملاقات کردم با کعب احبار پس شستم هم را پس حدیث نقل کردم پیش من از توره  
 و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود در آنچه ذکر کردم پیش او  
 آنکه گفتم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین روز یک طلوع کرده است در آن آفتاب زور جمعه  
 در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه نهد و آفریده شد بر زمین و در روز جمعه هر بانی کرده  
 بروی بعد از حساب و در روز جمعه ذوات یافت آدم و در روز جمعه خواهد برخواست قیامت و میت  
 هیچ جنبند و مگروی گوین نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح من کند تا وقتیکه بر من آید آفتاب  
 از قرین قیامت مگر جن و آدمی و در جمعه ساعتی است که منی یا بد آنرا بنده مسلمان حال آنکه او نماز سیکه از دو

له قلت  
 قال الحلی بن یزید من الی اعطاء  
 یوم الجمعة صحیحان  
 ۱۶۱  
 یصادف ساعة  
 الاحبار ۱۲



ما قلت  
 وعليه اهل العلم بانه  
 بين علي بن ابي طالب  
 ورسول الله صلى الله عليه  
 وآله وسلم اربع ركعات  
 بعد صلاة الصلوة  
 عايشة في النهج  
 نهي عن ركعتين قبلها  
 واختلافها بعد  
 الصلاة فقال الشافعي  
 ركعتان واثنتين  
 اربع قال ابو حنيفة  
 اربع قال ابو حنيفة  
 هومن اختلافها

سوال میکند از خدا متعالی چیزی نگر که میداد او را آن چیز کعب گفت محل بودن این ساعت در هر سال یک روز است پس گفتم بلکه در  
 هر چه هست پس خواند کعب تورات را پس گفت راست فرمود رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره پس ملاقات کردم بم  
 بن ابی بصیر و خفاری پس گفت از کجا آمدی گفتم از طبرستان گفتم اگر می یافتم تر میشی آنرا که برمی آمدی بسوی طبرستان گفتم  
 شنیدم از رسول صلعم که میفرمود آمده کرده نشود شتران را اگر بسوی مسجد بسوی مسجد حرام و بسوی مسجد من که اینست و بسوی ایلیا گفتم  
 بیت المقدس گفت ابوهریره بعد از آن ملاقات کردم با عبد الله بن سلام پس فرمود پیش او صلوة مجلس خود با کعب و جبار و آنچه حد  
 روایت کرده بودم پیش او در باب روز جمعه پس گفتم در انشای سخن که گفت کعب جبار محل این ساعت مرقوم در هر سال یک روز است  
 گفت عبد الله بن سلام در روایت گفت کعب پس گفتم بعد از آن خواند کعب تیرت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر چه هست پس گفت عبد  
 بن سلام راست گفت کعب بعد از آن گفت عبد الله بن سلام هر آینه من میدانم کدام ساعت است آن گفت ابوهریره پس گفتم او از خبر  
 باین ساعت و محل من پس گفت عبد الله بن سلام آن ساعت آخر ساعت از روز جمعه است ابوهریره پس گفتم و چگونه باشد این  
 ساعت مرقوم آخر ساعتی در روز جمعه و هر آینه فرموده است حضرت صلعم که منی باید آن ساعت را هیچ بنده مسلمان حال آنکه او را مسکن  
 مگر که اجابت دعای او کرده میشود و این ساعت که توفشان میدهی نماز کرده میشود در آن پس گفت عبد الله بن سلام آیا نفرموده است  
 حضرت صلی الله علیه وسلم هر که بنشیند بجای که انتظار میکند در آن مجلس نماز را پس او در نماز است تا آنکه بگذارد و آنرا گفت ابوهریره گفتم  
 آری فرمود گفت پس مراد همین است **باب** المواظف المندوب اليها قبل الغرضين و بعدا در میان نمازها ناخالصه که مستحب اند

پیش از فراغ ایض بعد فراغ **مالك** عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي قبل الظهر ركعتين  
 بعدا ركعتين و بعد المغرب ركعتين في بيته و بعد صلوة العشاء ركعتين وكان لا يصلي بعد الحجة حتى ينصرف في ركعتين  
 ركعتين رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في ركعة و بعد از ظهر دو ركعت و بعد مغرب دو ركعت در خانه خود و بعد از نماز  
 عشاء دو ركعت و نماز میکند در بعد جمعه تا آنکه باز میگشت بخانه پس میگذارد دو ركعت **مسئله** اكثر علماء قائل بان سنية چهار ركعت  
 پیش از نماز ظهر و تمسك ایشان حدیث حضرت عائشه است که مسلم آنرا ذکر کرده و در منهاج دو ركعت را تقسیم کرده و در بعد جمعه نیز  
 اختلاف در پیش شافعی دو ركعت است نزویک ابوحنیفه چهار ركعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است **باب**

استحباب كعتي الفجر تخفيفها **باب** در سنت بودن دو ركعت که متصل نماز فجر باشد و سبک کردن آن **مالك** عن نافع عن  
 عبد الله بن عمر ان حفصة زوجة النبي صلى الله عليه وآله وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا سلك المذبح من الاذان  
 لصلوة الصبح ركعتين خفيفتين قبل ان يقرأ بصلوة حضرت حفصة خبر داد عبد الله بن عمر را که رسول صلی الله علیه وسلم وقتی که  
 خاموش میشد مؤذن از اذان نماز صبح میگذارد دو ركعت پیش از آنکه اسأله کرده میشد نماز **مالك** من غیر من سیدنا حفصة

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قالت عائشة قالت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قالوا يا أم المؤمنين ما فعلت عائشة  
 فرمود هرگز رسول الله صلى الله عليه وسلم سبک میکرد و دو رکعته فجر را تا آنکه من در اول خود میگفتم یا خواند سوره فاتحه را یا زبانه را  
 ایستاد الصلوة ترک رکتی الفجر و غیره ما من النوافل و قتیکه تاده کرده شود نماز باید که ترک کند مصلی دو رکعت سنت فجر را  
**باب مالک** عن شريك بن عبد الله بن أبي نجر عن أبي سلمة بن عبد الرحمن انتقال مع قوم الأقالمة فقاموا  
 يصلون فجرهم عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلاتان معا أصلاتان معا وذلك في صلوة الصبح في الركعتين  
 قبل الصبح **ع** أبو سلمة بن عبد الرحمن گفت شنیدم قومی تکبیر اقامت پس برخاستند که نماز بگذارند پس برآمد برایشان  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود ایاد و نماز در یک است ایاد و نماز در یک است گذارده میشود و این قضیه در نماز صبح  
 در آن دو رکعت که پیش از صبح بود مسئله ظاهر اینچنینست موافق نذر شیا منی است و حنفیه اینچنینست اصل کرده بر نماز متنفل  
 معتز ضیق در صف واحد یا بر صنیعه در میان متنفل و معتز ضیق حایل نباشد و ذکر کرده اند اگر اقامت نماز شد و این شخص  
 فجر گذارده است تامل کند اگر ن غالب است که یک رکعت بجامعت خواهد یافت یا نه مسجد یا باب مسجد سنت بگذارد و الا متوقف کند  
**باب قضاء رکتی الفجر بیان قضاء دو رکعت سنت فجر مالک** انبأنا عن عبد الله بن عمر فأتته رکتا الفجر فقضاهما  
 بعد ان طلعت الشمس فرت ش از عبد الله بن عمر دو رکعت سنت فجر پس قضاء کرد آنرا بعد از آنکه طلوع کرده آفتاب **باب مالک**  
 عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد مثل الذي صنع عبد الله بن عمر عبد الرحمن رواية كروا زيدا فرخو قاسم بن محمد  
 مانند آنچه کرد عبد الله بن عمر یعنی در قضا سنت فجر مسئله على قضاء در دو رکعت سنت فجر است که مطلوب موقت است پس حکم  
 شامل باشد سایر سنن موقته را و قضا نمودن مختصرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت سنت ظهر را بعد از عصر شاد است همین است  
 نذر شیا منی و در عالمگیری مذکور است که چون سنن نذوق خود فوت شود قضا نباید کرد سنت فجر را که اگر همراه فرض قضا شود  
 تا وقت زوال قضا کرده شود و بدون این قضا نباید کرد **باب مالک** لا بأس بتوك الرواتب اذا صلى الفريضة وحده  
 هیچ بگنیت در ترک سنن رواتبه و قتیکه بگذارند نماز فريضة را تنها یعنی تا که این روایت در جماعات است نه در صورت انفراد  
**باب مالک** عن دبيعة بن أبي عبد الرحمن ان عبد الله بن عمر كان اذا جاء المسجد قد صلى الناس بدا بالملكوته ولم  
 يصل قبلها شيئا بعد ابن عمر بعد ما من صفت که وقتیکه می آمد مسجد حال آنکه نماز گذارده بودند مردان شروع میکردند  
 فرض و نیکندار و پیش از آن چیزی مسئله در عالمگیری مذکور است قبل لباس تبرک سنت فجر و انظر از صلی و حده و قبل لا یجر  
 ترکها مجال **باب مالک** الذکر لندوب اليه في كل يوم و بيان ذکر که رغبت داده شد بسوی آن هر روزی **باب مالک**  
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال لا اله الا الله وحده  
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال لا اله الا الله وحده

عقلت  
 هو قول اهل العلم  
 عقلت  
 وعليه الشافعي ومعناه  
 عند الحنفية كراهية  
 ان يصل في الصلاة  
 للقوم وهم في الصلاة  
 او بحيث لا يكون يديه  
 وبينهما حائل فلا يجزى  
 الا ما هم في صلوة الفجر  
 وهو أكبر من كراهية الفجر  
 وهو بحيث لا يركعها  
 عقلت  
 في النماز عند  
 فات الفجر الوقت الذي  
 قضا ظهر في الملوكي عن  
 والسنن اذا فاتت عن  
 وقطاعه يقضي الا ما لم يفي  
 الفجر ان هذا ان فاتت مع  
 الفجر في قضا الفجر  
 في كل وقت  
 يقضي في الصلاة  
 عقلت  
 على كل وقت  
 لا يجوز ان يركعها  
 على كل وقت  
 على كل وقت  
 على كل وقت

عقلت  
 على كل وقت  
 لا يجوز ان يركعها  
 على كل وقت  
 على كل وقت  
 على كل وقت

لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير مائة مرة كانت له عدل عشر ثواب وكتبت له مائة حسنة وحيت عند مائة سيئة وكانت له حرمان الشيطان يومه ذلك حتى يمسي ولم يأت احد بافضل مما جاء به الا احد عمل اكثر من ذلك ابو هريرة <sup>جلده</sup> كفت كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كه بگويد لا اله الا الله لا شريك له الحمد لله در هر روزى صد بار باشد او را اين كلمات برابرده برده كه آزاد كند و نوشته شود براسى او صد حسنة و محو كرده شود از روزى صد سيئه و باشد اين كلمات پناه او را از شر شيطان در آن روز و گناه آنكه داخل شود و دم و نيار و بچكس عمل را كه بهتر باشد از آنچه اين شخص آورده است روز حشر الا سيكه عمل كرده باشد زياده تر از اين

صد بار مالك عن سمع بن ابي بكر عن ابي صلح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قال سبحان الله وبحمده في يوم مائة مرة حطت خطاياها وامننت مثل ذبدالجهر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه بگويد سبحان الله و بحمده در هر روزى صد بار دور كرده شود از روزى خطاهاى او اگر چه اين خطاها باشد مانند كف در يابا ب استقباب جمله الفصحى در بيان سجب بودن نماز فصحى مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يعبد سبعة الفصحى قطوا في لا سبحها وان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدعمل بالشئ وهو حيبان يعبد به خشية ان يعبد به الناس فيقرض عليهم حضرت عائشة كفت نديمم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم كه گذارده باشد نافه ضحى اسيچگاه و هر آينه من ميگذارم از او هر آينه حال اينست كه آنحضرت صلعم ترك ميكرد عمل بخيرى حال روزى دوست ميداشت عمل كردن بان بسبب ترس آنكه بكنند از آمدن پس فرض گر و انيده شود بر ايشان مالك عن زيد بن اسلم عن عائشة ام المؤمنين انها كانت تقطع الفصحى ثمانى ركعات ثم تقول لو شئ لي ابواى ما تركتم من حضرت عائشة ميگذارم نماز ضحى هشت ركعه بعد از آن مى كفت اگر برانگيخته شوند براسى من پدر و مادر من ترك كنم آنرا

مالك عن موسى بن ميسرة عن ابي هريرة مولى عقيل بن ابي طالب ان ام هانئ بنت ابي طالب اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى حام الفصحى ثمانى ركعات ملتقفا في ثوب واحد خبروا ثم ثمانى بنت ابي طالب ابو مروار كه رسول الله صلى الله عليه وسلم گذارده سال غزوه فتم هشت ركعه در سجده و ريكه جامه مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله ان ابامه مولى عقيل بن ابي طالب اخبره انه سمع ام هانئ بنت ابي طالب تقول ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يغتسل وفاطمة ابنته تسارو ثوب قالت فقلت فقال من هذا فقلت ام هانئ بنت ابي طالب فقال ابراهيم ايامها فلما فرغ من غسله قام فخطب ثمانى ركعات ملتقفا في ثوب واحد ثم انصرف فقلت يا رسول الله نعم ابن عمى انه قاتل رجلا اجرتة فلان

جميلة

**قلنت**

موقل العلماء سمعتان

واقفاً كريمة

وآثارها انتفا

فان الله صلى الله عليه وسلم

الصلوة في جماعة

او جماعة فكال

صلوة صلواته

طبه ونسلك

عاشة اذنا

انتهت عن روية

عبارة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجزنا من اجرت يامها وذلك صحابي بان كنت رفتهم يهودي رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم سال فترمه من يافتهم اذ ركعوا غسل سيكره و فاعلموا فخر اخضرت صلواته عليه وسلم مره مره بود بروي بجابه  
 ام ناني پس سلام کردم پس فرمود اخضرت صلواته عليه وسلم گيت اين پس گفتم ام ناني دختر ابیطالب پس فرمود  
 ام ناني را پس وقتيکه فارغ شد از غسل خود بايستاد پس نماز گذار و پشت رکعت در سجده بیک جامه بعد از آن باز گشت  
 پس گفتم يا رسول الله گفت پس راد من که علي ابن ابیطالب است که وی خوابد گشت مردی که من امان دادم او را فلان  
 پس بهیره فرمود رسول الله صلواته عليه وسلم امان دادیم کسی که تو امان دادی ای ام نانی اين واقعه محقق شد  
 وقت ضحی مسئله اقل آن دور که است سجد ميش کل سلامي الخ و در احادیث صحیحه زياده از پشت مذکور ميشت برهتي  
 باسناد ضعیف و دوازده نیز نقل کرده و وقت آن از ارتفاع در روشن شدن هنوز آفتاب است تا استوار و تا خیر  
 آن تا گرم شدن آفتاب افضل است و تطبیق در میان حدیث عائشه و احادیث دیگر نشئت که حضرت عائشه نقلی روایت  
 از خود کرده یعنی صلوة بالکلید پس شاید اخضرت صلواته عليه وسلم میگذارد به باشد ضحی در بعضی اوقات در سجده علم  
 باب الافضل فی نافلة الليل و النهار ان يكون منتهي منتهي بهتر است نافله شب و روز آنکه باشد دو در رکعت ماله

انه بلفظ ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والنهار منتهی منتهي یعنی بیلمن کل رکعتین خبر رسیده است مالک که حضرت  
 سید فرمود نماز شب و روز یعنی نافله دو در رکعت است سلام دهد و برود رکعت قال یحیی قال مالک وهو الامر عندنا انک  
 و یومین است امر شکر روز یکتا و یومین است مذنب شامی و نزدیک ابوحنیفه چهار چهره افضل است در یومین و صاحبین  
 در روز مذنب ابوحنیفه اختیار کرده اند و شب و وقت شامی رفته باب الافضل للنافلة ان تكون فی البیت  
 بهتر برای نماز نافله است که گذارده شود در خانه مالک عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن بسیر بن سعید  
 ان نید بن ثابت قال افضل لصلوات صلواتکم فی بیوتکم الا الصلوة المكتوبة زید بن ثابت گفت که بهترین نماز شما  
 نماز است که در خانه های خود بگذارید بجز نماز و فضیله هر چه گوید رضی الله عنه غیر از این نیست که آنرا بیکم برای خوف داخله ریاست  
 بگذارید هر جا که خواهید زیرا که مقرر است که اخضرت صلواته عليه وسلم میگذارد و در نوافل احادیث و سجده و گواهی در خانه باب جواز الجماعة  
 فی النافلة جائز است گذاردن نماز نقل بجماعت مالک عن اسحاق بن عبید الله بن الجهمی عن ابن عمر بن مالک ان علی بن  
 ملکة دخلت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام فاكل منه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاول صلواتکم  
 قال ابن نمير انى حصير لنا قد استقى من طهر ما لبس فضوضت بماء عليه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم و صفقت انا و البیت ورداءه و البیت من وراثتنا افضل لنا رکعتین ثم انصرف و سلم

انتهت عن روية  
 ما انت الصلوة بالکلید  
 فاعلم ان اجلیها  
 لی افضل اوقات  
**قلنت**  
 الشافعی قال فی نوافل  
 الا سجد افضل  
**قلنت**  
 انما لا یصلح ان یسجد  
 او یؤان فی بیته صل  
 شامی مالک  
**قلنت**

شامی مالک  
 کل رکعتین خیر رسیده است مالک که حضرت  
 سید فرمود نماز شب و روز یعنی نافله دو در رکعت است سلام دهد و برود رکعت قال یحیی قال مالک وهو الامر عندنا انک  
 و یومین است امر شکر روز یکتا و یومین است مذنب شامی و نزدیک ابوحنیفه چهار چهره افضل است در یومین و صاحبین  
 در روز مذنب ابوحنیفه اختیار کرده اند و شب و وقت شامی رفته باب الافضل للنافلة ان تكون فی البیت  
 بهتر برای نماز نافله است که گذارده شود در خانه مالک عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن بسیر بن سعید  
 ان نید بن ثابت قال افضل لصلوات صلواتکم فی بیوتکم الا الصلوة المكتوبة زید بن ثابت گفت که بهترین نماز شما  
 نماز است که در خانه های خود بگذارید بجز نماز و فضیله هر چه گوید رضی الله عنه غیر از این نیست که آنرا بیکم برای خوف داخله ریاست  
 بگذارید هر جا که خواهید زیرا که مقرر است که اخضرت صلواته عليه وسلم میگذارد و در نوافل احادیث و سجده و گواهی در خانه باب جواز الجماعة  
 فی النافلة جائز است گذاردن نماز نقل بجماعت مالک عن اسحاق بن عبید الله بن الجهمی عن ابن عمر بن مالک ان علی بن  
 ملکة دخلت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام فاكل منه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاول صلواتکم  
 قال ابن نمير انى حصير لنا قد استقى من طهر ما لبس فضوضت بماء عليه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم و صفقت انا و البیت ورداءه و البیت من وراثتنا افضل لنا رکعتین ثم انصرف و سلم

**قلنت**  
 عندنا افضل  
 من وراثتنا افضل  
 لنا رکعتین  
 ثم انصرف و سلم

انما لا یصلح ان یسجد  
 او یؤان فی بیته صل  
 شامی مالک  
**قلنت**  
 انما لا یصلح ان یسجد  
 او یؤان فی بیته صل  
 شامی مالک  
**قلنت**  
 انما لا یصلح ان یسجد  
 او یؤان فی بیته صل  
 شامی مالک  
**قلنت**

لقلت  
 مذهب العلماء ان  
 الوتر سنة الا با  
 حنفية خاصة  
 ۱۶۶  
 فانها واجب على  
 عند

جده انس بن مالك حوت نود و حضرت راضی الله علیه سلم برای طعامی پس تناول فرمود از ان طعام بعد از ان فرمود و حضرت صلعم  
 با سینه نماز گذارم بر شما یعنی امامت کنم برای شما انس گفت پس بر شما قسم بسوی بوریای از ان ماکه سیاه شده بود بسبب  
 استعمال پس افشارم بر آب پس سها و حضرت صلعم وصف بستم من و میتم که نام طفل بود پیش حضرت و آن بیزن پس  
 پس بگذار حضرت صلعم بر ما در رکت بعد از ان باز گشت مسئله ازین حدیث و احادیث دیگر معلوم شده است که نماز  
 بجاعت خواندن مکروه نیست آری التزام مثل التزام آن در فرض عیدین و کتب بدعت است و نزدیک شافعی تعلق دوم  
 است یک قسم آنست که جماعت در ان مسنون باشد مثل عیدین و تراویح و استسقاء و کسوف دیگر آنکه جماعت در ان مسنون  
 مثل رواتب اگر این قسم اخیر را هم جماعت بگذارند نزدیک ایشان مکروه نیست و در پیش حنفیه در آن نوافل مکروه است  
 چون بر سبیل تداعی و اجتماع باشد و اگر چه قلیل بلا اذان و اقامت در نماجیه مسجد بگذارند لا باس **باب** صلوة الوتر

ولیت بواجبة نماز وتر سنت است و واجب نیست **مالك** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جابر عن ابن  
 محرز بن رجاء بن بنی کنانه یندعی الخدیجی سمع رجلاً بالشام یکنی ابا محمد یقول ان الوتر واجب قال الخدیجی فوجت

الی عبادة بن الصفا فاعترضت له وهو رایح الی المسجد فلخبرته بالله قال یجهد قال عبادة کذب ابو محمد سمعت رسول  
 صل الله علیه یقول حسن صلوات الله تعالی علی العباد فمن جاء بهن لم یضیع منهن شیئاً استخفاً فابح قهقرا

عند الله عهد ان یدخل الجنة ومن لم یات بهن فلیس له عند الله عهد ان شاء عذبه وان شاء ادخل الجنة  
 شخصی از بنی کنانه گفته میشد او را مخدیجی شنید از مردی در شام که کنیت او ابو محمد بود میگفت هر آینه وتر واجب گفت  
 پس قسم بسوی عباده بن صامت پس پیش روی آدم او را و او میرفت بسوی مسجد پس خبر دادم او را یا مخدیجی گفت ابو محمد  
 گفت عباد بن صامت گفت ابو محمد شنیدم رسول الله صل الله علیه وسلم که میفرمود پنج نماز است که نوشته است آنها را خدا  
 بر بندگان پس هر که بعمل آورد آنها را ضلح نکرد و از آنها چیزی را از جهت سبک پذیر داشتن حق آن باشد او را نزدیک خدا است  
 عهدی که داخل کند او را در بهشت و هر که بعمل نیارد آنرا پس نیست او را نزدیک خداست عالی عهدی اگر خواهد ضراب کند

و اگر خواهد داخل کند او را در بهشت **مالك** انه بلغنا ان رجلاً سأل عبداً لله بن عمر عن الوتر و اوجب هو فقال عبداً لله

بن عمر قد اوتر رسول الله صل الله علیه وسلم و اوتر المسلمون قال فجهل الرجل یروى علیه عبدالله بن عمر یقول قد اوتر  
 رسول الله صل الله علیه وسلم و اوتر المسلمون شخصی سوال کرد عبد الله بن عمر را از وتر یا واجب است پس گفت عهد بن عمر  
 هر آینه وتر گذارده است حضرت صلعم و وتر گذارده اند مسلمانان پس شروع کرد آن مرد که سوال می نمود عبد الله بن عمر را  
 و عبد الله بن عمر میگفت هر آینه وتر گذارده است رسول الله صل الله علیه وسلم و وتر گذارده اند مسلمانان ترجمه کرد رضی الله

مذکور است که در سنت است مگر نزد یک ابو حنیفه واجب است خاص و دلیل او درین باب حدیث صحیح است  
 الا ان بعد از آنکه صلوٰه ای غیر یکم من عمر انهم ولا بدست که از انداز جنس بد علیه باشد تحقیقا لغنی الزیاده و چون جزا حد  
 از اثبات فرضیه صراحت و جواب او از احادیث است که چون این نماز تا پنج عشا است در صلوٰه خمس داخل شد و اسلام عالم  
**باب** جواز الوتر علی الدائم فی السفر باب در جایز بودن و تر بر جانور در حال سفر **مالک** عن ابی بکر بن عمر عن  
 سعید بن یساف قال کننت سیرا مع عبد الله بن عمر بطریق مکه قال سعید فلما احدثت الصبح نزلت فاورثت  
 ثراذلک فقال لعبد الله بن عمر ان کننت فقدت لخشیت الصبح فانزلت فاورثت فقال عبد الله الیس لک  
 فی رسول الله اسوة حسنة فقلت بلی والله قال فان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یوتر علی البعیر سعید  
 یأکفتم سیرا مع عبد الله بن عمر در راه مکه گفت سعید پس قتیکه ترسیدم از طلوع صبح فرود آمدم از دایه پس گذارم  
 بعد از آن در یافتم عبد الله بن عمر را پس گفت مرا عبد الله بن عمر کجا بودی گفتتم ترسیدم از طلوع صبح پس فرود آمدم از دایه  
 و در گذاردم پس گفت عبد الله بن عمر ایست ترا بخضرت صلعم اقتدا نیک پس گفت آری هست قسم خدا گفت بر این رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و ترسیدم از دایه ترسیدم از طلوع صبح فرود آمدم از دایه و امام غزالی صحیحین تجویز  
 میکنند حال آنکه نزد یک صاحبین و ترسیدم از جمله سنن است **باب** الوتر ان یصله منق منق یصله واحداً تو ترکه  
 ما قد صحت و ترانیت که گذارد و دو رکعت بعد از آن گذارد و دیگر که تا در گذارد این یک رکعت نماز را گذارد است **مالک**  
 عن نافع و عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه و آله عن صلاة اللیل فقال رسول الله صلی  
 علیه و آله اللیل منق منق فاذا احدثت احدکم الصبح صلا رکعة واحدة تو ترکه ما قد صحت شخصی سوال کرد رسول الله صلی  
 علیه و آله از نماز شب پس فرمود رسول صلعم نماز شب دو رکعت است پس قتیکه ترسیدی از نماز طلوع صبح بگذار و دیگر که تا در گذارد  
 برای او نمازی را بگذارد است قسم هم گوید رضی الله عنه نزدیک جمهور اهل حدیث و تر در وصل نام رکعت اخیر است و او نیز از  
 و ترسیدم از پس اگر بازده رکعت و تر گذارد و میشاید و کند رکعت گذارد و میشاید و اگر گفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت گذارد می شاید  
 اکثر و تر را بینه قرار داده اند و ادنی حال نزدیک ایشان سه رکعت است و نزدیک حنفیه و تر سه رکعت است لایزید و لا نقص  
**باب** یجوز الفصل بین الشفم والوتر والصل بینهما جائز است جدا گذاردن دو گانه از و تر و جمع کردن در آن دو گانه  
**مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یسلم بین الرکتین والوتر فی الوتر حتی یامع بعض حاجته عبد الله بن عمر سلام  
 در میان دو رکعت و یک رکعت در نماز و تر تا آنکه میفرمود بعض کار نماز **مالک** عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کان  
 یقول صلوٰه المغرب و تر صلوٰه النهار عبد الله بن عمر میگفت که نماز مغرب و تر نماز روز است از اینجا فهمیده که صور و تر نماز

۲  
 قلنا  
 به قال اکثرهم  
 وقال ابو حنیفه و  
 صاحباه لا یصلیا  
 الا باه مع انسنة  
 عند صاحبیه کذا  
 و فی اصلنا عن ابی  
 بکر بن عمر الصواب  
 ۱۹۶  
 عن ابی بکر بن عمر  
 قلنا  
 قول اکثرهم اول  
 الوتر رکعة واحدة  
 احدی عشر ایا نزلت  
 عشر وادی الکمال  
 ثلث و ارباع فهد  
 افضل و عند الحنفیة  
 الوتر ثلثه یزید  
 ولا یقتصر  
 علی  
 خلافاً للحنفیه

صوت نماز مغرب می باشد و همین است نزد شافعی و نزدیک خفیه فصل جائز نیست بآب جواز الوتر برکعت واحد است  
شفع قطعا در میان جواز گذاردن و ترکیب کتبه از غیر شفع پیش از آن مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص  
کان یوتر بعد العتمة بواحدة سعد بن ابی وقاص تریبگذار و بعد عشا بیک کتبه قال مالک و لیس علی هذا العمل عندنا  
و لکن ادنی الوتر ثلاث کتبه مالک نیست حمل بر پنج دیش نزدیک ما و لکن ادنی و تر سه رکعت است در شفع و یک تر ترکیب  
اگر یک کتبه گذارد نزدیک شافعی بلا کراهیه جائز است و نزدیک مالک مکروه است و نزدیک ابو حنیفه اصلا جائز نیست  
باب جواز نقص الوتر بان یشفعها برکعت اخوی در جواز نقصن و تر با نکه شفع گرداند آنرا بعضی کتبه دیگر مالک عن  
انه قال کنت مع عبدالله بن عمر بطریق مکه و السماء معیمة فحفتی عبدالله لصبه فادتر بواحدة ثم انکشف الغمیر  
فراعی ان علیه لیل فشفع بواحدة ثم صلی بعد ذلك رکعتین رکعتین فداخشی الصبح اوتر بواحدة کتبه نافع که  
بودم همراه عبدالله بن عمر در راه مکه و آسمان صاحب بار بود پس تر رسید عبدالله از طلوع صبح پس تر گذارد و بیک کتبه  
بعد از آن زایل شد بار پس دانست عبدالله که باقی مانده است بروی شب پس آن یک کتبه را دو گانه ساخت یعنی  
رکعت دیگر بعد از آن گذارد و دو رکعت پس وقتیکه تر رسید از صبح و تر گذارد و بیک کتبه مترجم گوید رضی الله عنه بر همین  
درب شافعی و صحیح نیست بر قول ابو حنیفه فعنی العالم کگیره لا یجوز بدون نیت الوتر باب جواز الوتر اول السبل  
واخوه جائز است گذاردن و تراول شیب آخر شب مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال کان  
ابو بکر الصدیق اذا اذاد ان یاتی فراشه او تر و کان عمر بن الخطاب یوتر اخر اللیل قال سعید بن المسیب  
انا فاذا اجئت فراشی اوترت کتبه سعید بن المسیب که حضرت ابو بکر وقتیکه میخوابت که باید بر بست خود یعنی  
برای خوابت تر میگذاشت و حضرت عمر و تر میگذاشت و آخر شب کتبه سعید بن المسیب آنامن پس چون می آیم بر فراش خود تر  
میگذارم مالک انه بلغه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله کانت تقول من خشی ان ینام حتی یصیر فلیوتر قبل ان ینام  
و من حی از استیغظ اخر اللیل فلیوتر و تره حضرت عائشه میفرمود که تر بگذار تا آنکه بخوابد و صبح دخل شود باید که تر بگذارد  
پیش از خوابیدن و هر که توقع دارد که بیدار شود تر بگذارد تر شب پس باید که تا آخر کند و تر باب الوتر بعد طلوع الصبح باب جواز گذاردن  
و تر بعد طلوع صبح صادق مالک عن عبد الکریم بن ابی الحاقق البصری عن سعید بن جبیر ان عبدالله بن عباس قد  
استیقظ فقال لخدمته انظر ما صنع الناس و هو یومئذ قد ذهب بصره فذهب الخادم ثم رجعت قد انضروا الناس  
من لصبه فقام عبدالله فاوتر علی الصبح سعید بن جبیر کتبه بر آریزه عبدالله بن عباس بخوابت بعد از آن بیدار شد  
پس گفت خادم خود را پسین که چه کرده در آن این عباس در آنوقت زنده بود و بیانی او پس گفت خادم بعد از آن باز برگشت تر

ما قلت  
ان اول الوتر رکعت جازما  
عند الشافعی و یرویه  
و کتبه عند مالک و کتبه  
بجود عبدالله بن حنیفه  
ما قلت  
علیه الشافعی و کتبه  
بجود قول ابو حنیفه  
فقی العالم کگیره لا یجوز  
بدون نیت الوتر  
ما قلت  
و کل هذا هل العتمة

بگفتند

یادگشته مردمان از نماز صبح پس ایستادند عبد الله بن عباس پس در ترک و بعد از آن گذارد نماز صبح را مالک بن مالک  
 ان عبد الله بن عباس و عبادة بن الصامت و القاسم بن محمد و عبدالله بن حاتم قدا و تروا بعد الفجر خبر رسید امام مالک  
 که عبد الله بن عباس و عبادة بن الصامت و القاسم بن محمد عبد الله بن حاتم گذارده اند و تروا بعد طلوع فجر مالک عن  
 هشام بن عروة عن ابیه ان عبد الله بن مسعود قال جاء ابی الی لواقیت صلوة لصبی وانا اذتو عبد الله بن مسعود کففت  
 برواندارم اگر گفته شود تکبیر نماز صبح و من و ترمیکذارم مالک عن یحیی بن سعید انه قال کان عبادة بن الصامت  
 یوم یوما یخرج یوما الی لصبی فاقام المئذین صلوة الصبح فاسکت عبادة حتى اذتو صلح بهم لصبی عبادة بن صامت  
 امامت میکرد و گویا پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گفت مؤذن برای نماز صبح پس مؤذن  
 کرد و در عبادة تا آنکه و ترمگذارد و بعد از آن گذارد با ایشان نماز صبح را مالک عن عبد الرحمن بن القاسم انه قال سمعت  
 عبد الله بن عاصم بن ربيعة یقول انی لا تروا وانا اسمع الا قامت و بعد الفجر لیشک عبد الرحمن ای ذلک قال عبد  
 بن قاسم گفت شنیدم عبد الله بن حاتم را که میگفت بر آینه و ترمیکذارم و من شنوم اقامت یا گفت بر آینه من ترمیکذارم  
 بعد فجر شک کرد عبد الرحمن کدام یک ازین دو لفظ گفت مالک عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع ابا عبد القاسم بن محمد  
 یقول انی لا تروا بعد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنیدم از پدر خود قاسم بن محمد که میگفت بر آینه و ترمیکذارم بعد فجر قال  
 مالک و انما یتر بعد الفجر من نام عن الوتر ولا یسبغ لاحدان یتعد ذلک حتى یتضم و تروا بعد الفجر گفت مالک غیر ازین  
 که بگذارد و تروا بعد فجر هر که بخوابد از نماز و تروا یا کسی که بقصد تاخیر کند و تروا تا بنهد و تروا بعد فجر ترمیکذارم  
 رضی الله عنه معنی این آمار نزدیک شافعی است که و تروا سنت موقته است و سنت است قضای آن و قتی که فوت شود او جزو  
 آنکه واجب است و واجب میشود قضای آن و لازم است رعایت ترتیب در میان و تروا نماز و قتی که نزدیک آنکه  
 این وقت یعنی طلوع فجر ضرورت برای و تروا قضای است و فی مختصر ابن الحاجب آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر و تروا  
 الی صلوة الفجر یعنی آخر وقت و تروا طلوع فجر است و وقت ضروری و تروا نماز فجر و الله علم باب کیف کانت صلوة  
 النبیه صلی الله علیه و آله و سلم بیان کیفیت نمازهای آنحضرت صلعم که در شب میگذازد مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزناد  
 عن عائشة زوج النبیه صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصل من اللیل احد عشر رکعة یوتر منها اربع  
 فاذ اقرعوا صلی علی شقیه الا ین حضرت عائشة نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذازد و در شب یازده  
 رکعت و تروا بعد از آن یازده یک رکعت پس وقتی قاری میخواند و نماز میکشیدند بر پهلوی راست خود  
 عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المومنین انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم

سه قلنت  
 من عهد  
 الشافعی نسخة موقفة  
 یسبغها اذ اقامت  
 بعد الفجر خفیة انما یتر  
 بعد الفضاة بکراهة و  
 ۱۴۹  
 و بین الوقتین یصل  
 بالکراهة وقت ضروری  
 فی مختصر ابن الحاجب  
 و تروا بعض الوتر الی  
 طلوع الفجر و ضروری  
 الی صلوة الفجر



قلنت  
 معنی الحاکمیت عند  
 الشافعیان اکثر المورث  
 احکام عشر قائلت  
 عشر وکل ذلك عشر  
 وعند ابی حنیفة  
 ان المورث ثلاث وثلثان  
 کلمات ناقلة التهجید  
 فی المالک بن عبد  
 فخرج صلی الله علیه  
 سلم شان کلمات  
 بیجا علی قولهم انما  
 یرتفع الاخرة وکما  
 فیما لان الشفیع  
 یوا صید و نزلنا

یصلی باللیل ثلث عشر رکعة ثم یصلی الا صبح بالعبادة بالعبادة کتبتین خفیفین حرة بن الزبیر نقل کرده حضرت عائشه که رسول  
 صلی الله علیه وسلم یگذارد در شب سیزده رکعت بعد از آن میگذارد و قتیکه می شنید افان صبح را در دو رکعت سبک مالک عن  
 حضرت بن سلیم بن عمر اگر یصلی بن عباس ان عبدالله بن عباس خبرا انه بات لیله عند هیونته زوج النبی صلی الله علیه  
 ورضی الله عنه قال فاضطرت فی عمر من الوسادة وضطر رسول الله صلی الله علیه وسلم واهله فی طولها فقام رسول الله صلی  
 حتی اذا انتصف اللیل اقبله بقلیل وبعده بقلیل استقیظ رسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس فسمع النعم عن وجهه  
 بید شوق العشاء لایات النور من سورۃ آل عمران ثم قام الی شن معلق فتوضا منها فاحسن وضوءه ثم قام  
 قال بن عباس قلت فصنعت مثل ما صنعتم ثم ذهبت فمکت الی جنبه فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم ین اینه  
 علی راسی اخذها ذی الیمن یفتها فاضطرب رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین  
 ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین  
 یک شب نزدیک سمونه زوجه حضرت صلی الله علیه وسلم ووی خالد بن عباس بود گفت پس دراز کشیدم در پهنا و بالین  
 و دراز کشیدم حضرت صلی الله علیه وسلم واهل او در طول آن بالین پس بخواب رفتم حضرت صلعم تا وقتیکه نیشب گذشت  
 یا پیش ازین باندک زمانی یا بعد از آن باندک زمانی بیدار شد رسول الله صلی الله علیه وسلم نشستم پس مالید خواب را  
 از روی خود بدست خود بعد از آن تلاوة فرموده آیه که آخر سورۃ آل عمران است بعد از آن بایستاد بسوی مشک او خفته  
 پس ضو کرد از آن پس نیک کرد وضو خود و بعد از آن بایستاد که نماز میگذارد گفت ابن عباس پس هتادم من پس  
 کردم من مانند آنچه کرد حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن رفتم پس هتادم نزدیک پهلوی حضرت صلعم پس نهاد حضرت  
 دست راست خود بر سر من و بگرفت گوش راست مرا می مالید آنرا پس گذارد و حضرت صلعم دو رکعت باز دو رکعت  
 باز دو رکعت باز دو رکعت باز دو رکعت یعنی شش دو گانه بعد از آن دراز کشید بر پهلوی خود بعد از آن دست گذاشت تا آنکه آمد  
 نزدیک او و بوزن پس گذارد و دو رکعت سبک بعد از آن برآمد پس گذارد نماز صبح ترجم گوید سر و تخصیص این آیات بقرآ  
 آتست که این آیات جامع اند و وحد و عید و مناجات پس اول بیدار بقرآت آن مشغول شد تا تشدید باشد بر  
**مالک** عن عبدالله بن ابی بکر عن ابی ان عبدالله بن قیس بن مخرمه اخبره عن زید بن خالد الجهنی انه قال  
 لا رقیق اللیل صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فتوسدک عنین وفسطاطه فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین  
 طویلتین طویلتین طویلتین ثم رکعتین وبعده رکعتین قبلهما ثم رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین  
 ثم صلوة رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین  
 وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین  
 ثم صلوة رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین وبعده رکعتین

در دل خود که البته به عین شب نماز حضرت صلعم را گفت پس نیکو کردم هستان حضرت را صلعم با چوب غیر حضرت صلعم پس استاد  
 آن حضرت صلعم را صلعم پس گذاشت و رکعت دراز نجابت و دراز نجابت دراز بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش  
 از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو  
 که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر  
 بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن و تر گذار و اینهمه سیزده رکعت بودند مترجم گوید رضی الله عنه معنی احادیث نزدیک است  
 آنست که اکثر و تر یازده یا سیزده رکعت است و هر آن و ترست و نزدیک ابو حنیفه و ترست و هرست که گفته نا فایده  
 حضرت عائشه گاهی یازده رکعت گفت و گاهی سیزده و محل اختلاف آنست که اول اخبارست از صلوة معتاد حضرت صلعم  
 و سیزده رکعت زیاده است که در بعض اوقات واقع شد بخلاف معتاد و اختلاف صحابه در حکایت صلوة الیل بر اختلاف

آن حضرت صلعم را صلعم فرود باید آورد و صلعم **باب الدعله الذی کان رسول الله صلعم علیه السلام عوایبه اذا**  
 قام الی الصلوة من جوف الیل در بیان دعائی که حضرت صلعم علیه السلام دعا میکرد و بان وقتیکه بر نیاست بسوی نماز در  
 وسط شب **مالک** عن ابی الزبیر الکی عن طاووس الیما فی عن عبدالله بن جبر ان رسول الله صلعم علیه السلام کان اذا

۱۵۱

قام الی الصلوة من جوف الیل یقول اللهم لك المحنات نور السموات والارض ولك المحنات قیوم السموات والارض ولك  
 المحنات رب السموات والارض من فیهم انی الحق و قول الحق و عدل الحق و لقاء الحق و الجنة حق و النار حق و الساقی اللهم  
 لك اسلمت و بك امنت و حلیك توكلت و الیك انبت بك خاصمت و الیك خاكت فاغفر لخاصمت و ما ائمت  
 و امرت و احللت انت الحق الاله الا انت عبد الله بن عباس و ایت کرد آن حضرت صلعم علیه السلام چون بر میخواست بسوی نماز  
 در میان شب میگفت اللهم الخ من فیهم انی با رضایا تراست ستایش تو روشن آسمانها از زمین و ترست ستایش  
 تو خیر گیرنده آسمانها از زمین و تراست ستایش تو پروردگار آسمانها از زمین و کسیکه در آسمانهاست تو ثابتی و سخن تو راست  
 و دعدۀ تو راستست و ملاقات تو راستست و بهشت واقعه است و دوزخ واقعه است و قیامت واقعه است با رضایا تراست  
 متقاد شدم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و بسوی تو رجوع کردم و بقوتۀ تو با کفار خصومت کردم و بسوی تو رفغ مغنیه  
 نمودم پس بیایم از آنچه پیش ازین کردم و آنچه بعد ازین کردم و آنچه پنهان کردم و آنچه آشکارا کردم تو معبود منی نیست هیچ شریک تو

**باب القصد فی العمل** در بیان فضیلت میاز روی کردن در **مالک** عن اسمعیل بن ابی الحکیم انه بلغه ان  
 رسول الله صلعم علیه السلام امره من الیل یصلی فقال من هذه فقیل له هذا الخ و انت قویث لا ینام الیل فکرم رسول  
 الله صلعم علیه السلام ذلك حق معرفت الكراهیه فی وجهه قال ان الله تبارک و تعالی لا یحب من عمل الاکل من اهل ما کلمه **ط**

رسول الله صلى الله عليه وسلم شقته وصفه في ذلك ما يزيد من ربه في شيبه من فرموده كيت ان زن پس گفته شد بخبر حضرت  
صلى الله عليه وسلم اين زن حولا دختر تو توست است بخواب نميزود در شب پس ناخوس فرمود بخبر حضرت صلى الله عليه وسلم آنرا تا آنکه  
شناخته شد ناخوشی در قیافه آنحضرت صلعم بعد از آن فرمود هر آینه خدا تعالی طول منی شود تا آنکه شما ملول نمی شوید  
یعنی ترک میکنند اما تا به را مگر نزدیک طلال ایشان پس طلاق طلال بر طریق مشکله است اختیار کنید از اعمال آنقدر که شما

بأن طاقه باشه مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله

صلى الله عليه قال انما نفس احدكم وهو في الصلوة فليرقد حتى يذهب عنه النوم فان احدكم اذا صلى

ناحس لا يدري لعله يذهب ليستغفر فيسب نفسه روايت کرده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود چون

پيشه آيد یکی از شما حال آنکه او در نماز است باید که بخسبد تا آنکه برود از روی خواب زیرا که هر آینه یکی از شما وقتیکه نماز کند

و او در پیشه است نمیداند شاید که قصد کند استغفار را پس دشنام دهد خود را یعنی بسبب غلبه خواب تیز نمیکند در میان

طاعة و غیر آن پس بحقیقه طاعة کجا رسد یا ب احب العمل ما داوم علیه صاحبه دوست ترین عمل آنست که مداومت

کند بر آن صاحب آن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه انما قالت كان

احب العمل الى رسول الله صلى الله عليه الذي يدوم عليه حنا حضرت عائشه فرموده که بود و دشمن عمل نزدیک

آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنچه مداومت کند بروی صاحبی یا ب من غلب عليه النوم عن خواب حکم میکند غالب آن

بروی خواب غافل شده از خراب خود مالك عن محمد بن مسعود عن سعيد بن جبیر عن رجل عنده رضى انه اخبره ان عائشة

زوج النبي صلى الله عليه اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه قال ما من امرء تكثر له صلوة بليل يغلب عليه باليوم

الا كتب الله له اجر صلوة وكان نوم عليه صدقة حضرت عائشه خبر داد که آنحضرت صلعم فرمود نیست هیچ شخصی که او را نماز

مستمر باشد در شب غالب آید بروی در آن نماز خواب مگر که مینویسد خدا تعالی برای او ثواب نماز او باشد خواب او بر او صدقه

باب من فاتته حوزة من الليل فليقرأ في النهار كسب که فوات شد حوزب او از شب پس باید که بخواند آنرا در روز مالك

عن داود بن الحصين عن الاعرج عن عبد الرحمن بن عبد القادى ان عمر بن الخطاب قال من فاتته حوزة من الليل فليقرأ في النهار كسب که

صلوة الظهر فان لم يفته او كان ذلك حضرت عمر فرمود شخصی که فوت شد از روی وظیفه او که مقرر کرده بود بر خود در شب پس بخواند آنرا

و وقتیکه ازل شود آفتاب تا نماز ظهر پس هر چه از آن حضرت محمد او آن حرب یا گویا که او را که کرد آنرا مسئله در اینجا ذکر است و نوافل افضل است

ذبح قضاه باب بدو قیام کیا در مضار و بیان قصه ابتداء مشروح شدن شب خیزی در شبها رضا مالك عن ابن شهاب

عن ابى سلمة بن عبد الرحمن بن جوف عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه كان يرثب في قیام رسته من غیر آن یا بر بعضی

کتاب قلین  
مقول العبد المذنب  
عقل قلین  
۲  
فانتم بولوات النقل  
الوقت ذلك قضاء



پس بدتر ساخت او را حضرت عائشه و شب نخیزی میکرد و میخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و مترجم گوید این نماز سنت بود که هر شب نزدیک علمار و صوفی است در وی جماعت **باب** القیام باحد عشره رکعة مع طول القراءة و در شب نخیزی رمضان بیازده رکعة با و ازین قرار **ممالک** عن سید بن ابی سید المقبری عن ابی سلمة بن عبدالرحمن

بن حوفانده سال عائشه زوجه النبی صلی الله علیه و آله کانت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله حلیة فی رمضان فقالت لیما کان رسول الله صلی الله علیه و آله ینزل فی رمضان ولا فی غیره علی احد عشر رکعة یرکعها اربعاً فلا تسال عن حسنین و طولهن

ثریب اربعاً فلا تسال عن حسنین و طولهن ثم یصل ثلاثاً قالت عائشه قلت یا رسول الله اتنام قبل ان توستر فقال یا عائشه ان حیضی تنلما و لا ینام علی ابرسکة من عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بود نماز حضرت در رمضان پس عائشه گفت حضرت صلی الله علیه و سلم زیاده میگرد و در رمضان و نه در غیر رمضان بریازده رکعة میگذارد چهار رکعت پس هر سه آن و طول آن بعد از آن میگذارد سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله ایام بخواب سیر و پیش از آنکه وتر بگذاری پس فرمود ای عائشه هرگز نیست در خواب میرود و دل من بخواب نرسد **ممالک** عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید انه قال امر عمر بن الخطاب ابی

کعب یتیم الداری ان یقول الناس باحد عشر رکعة و کان القاری یقر بلثین حتی کنا نقتدی علی العجم من طول القیام ما کان انصرف الا فی خمسم الف سائب بن یزید گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب یتیم داری که قیام کنی برای مردمان بیازده رکعت و بخواند قاری مین و یعنی سورت های که بعد از حمد آید بودند هر سورتی در رکعتی تا آنکه تکبیر

میکردیم بر حسب سبب طول قیام و بازنیک شتم کرد و او را **ممالک** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی

یعقوب کنا نصرف فی رمضان فنتجهل الخدر بالطعام مخافة الجهر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت بازنیک شتم در رمضان یعنی بعد از نماز پیشین میکردیم تا دامن را در آوردن طعام از بیم طوع **ممالک** عن یزید بن در رمضان ثلاث و عشرین رکعة مع طول القرآءة **باب** در بیان شب نخیزی در رمضان به بیت و رکعت با و ازین قرار

**ممالک** عن یزید بن در رمضان انه قال کان الناس یقومون فی رمضان هم بن الخطاب فی رمضان ثلاث و عشرین

رکعة مردمان قیام لیل میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان به بیت و سه رکعت **ممالک** عن داود بن حصین انه

سهم الا هم یقول ما اودک الناس الا وهم یصنون الکثرة فی رمضان قال کان القاری یقر بسبع و البقرة و غیره و کما تاذ قام بها فی اثنی عشر رکعة و ای الناس انما خلقوا لکونهم و او بن حصین شنیدم صحیح را که میگفت ادراک کردیم که

کرد در نیالت که ایشان اس میکردند کافران با و در رمضان یعنی قنوت میخواندند و در رمضان به حاجد بر کافران گفت

سه قلتر  
عبد الرحمن داری  
عشره و ثلاث و عشرین  
سه قلتر  
ممالک  
مردمان قیام لیل  
و الخضره و خضرین  
رکعة ترا یجوز ثلاث  
و بعد المقدونین  
کما قال الحسن  
ابی یزید

جمع بود قاری که بخواند سوره بقره در هر شب رکنه پس اگر قیام لیل کردی بسبب بختی در روز اوله رکنه میدیدند مروان که در سبک  
 کرد نماز وتر جم گوید رضی الله عنکم همین است نزد شبانهم غنیمه بیت رکنه در اوچ ست در رکنه است و تر نزدیک هر دو فرقه بگذرا  
 قال المجل عن البیهقی وستر در تعیین این عدد است که حضرت عمر بن خطاب است منوره خود را یافت که حضرت صلعم در قیام سائر ایام ترا  
 فرموده و از فعل آنحضرت صلعم یازده رکعت ثابت شده و در قیام رمضان آن ترخیب است که بیان فرموده پس نسبت بدکان  
 عدد را مضاعف فرماید چون ملاحظه عدد و تر ضرر بود دیگر رکنه دیگر افزود و لذت امام احمد مخیر داشته است در ادای یازده رکنه

**بیت و سه رکعت اول صلعم باب احتیاط اکتار التکبیر لیلۃ العید و یومه باب در بیان تحب بودن بسیار گفتن**

در شب جمید قور ز جمید قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر لکن لعلکم تتقون و لکن الله علی ما صعدکم ولکم  
 تشکر و ان یرید الله تعالی یعنی مشروع میازد برای شما آسانی و مشروع نیماز برای شما دشواری او مشروع میاز  
 که تمام کنید شماروزه ما او مشروع میاز که با بعد اکر یاد کنید خدا سی اشکر بر آنکه راه نمود شمار و تا بود که شاکر کنید حاصل  
 آیه است که بعد الفتن و رمضان بگنیز مشروع است در شب در روز مترجم گوید رضی الله عنہ از این آیه دانسته شد که ما سوریم  
 با کثرت تجیر بعد الفتنای و رمضان تا انفتخا نماز جمید پس در منازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند و باید که  
 رفع صوت کنند و ضعیف گفته اند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجایگه که صدایش آمد و با  
 بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام است و اظهار شعائر اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه  
 اهل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اهل ایشان نیز  
 و از همین جا سخن بودن زیاده تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیااده سه تکبیر در هر رکعتی چنانچه اهل کوفه  
 نقل کرده اند و بزیااده هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانی چنانچه اهل مدینه ذکر کرده اند و حمل اهل حرمین احوط است  
 باتباع و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیاده تکبیرات در خطبه عید و الله صلعم **باب** بتحب الغسل لصلوة

**العید متحب است غسل بر نماز جمید صالح عن ناظران عبد الله بن عمر کان یغتسل یوم الفطر قبل ان یصلوا و الا بعد**

عبد الله بن عمر غسل میکرد در روز فطر پیش از آنکه برود بسوی عید گاه مترجم گوید رضی الله عنہ ماخذ فعل ابن عمر قیاس عیدین سا  
 بر وجه جمیع عید بودن و خوف ایضا برای که بر پیش طیب و لبس احسن ثیاب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد و تقدیر نماز عید  
 سنت است و گوید است نه فرض اما اول بسبب مواظبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفاء و مسلمین و علم جبرائیل انانی پس حدیث  
 و شیخین قبیل اهل علی بن زین قال الا ان تسبح و یا اذکار کان و شرط جمیع ارکان و شرط عید هستند یا نه اینجا آورده  
 است یکی تا آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم خیزای بسیار درین روز غسل می آوردند هر یکی از شما نیست هر یکی منقی پس بجزر کنید

قلت  
 فی ذکر التکبیر عقب  
 صور مصفا الشارح  
 انه یستحب لیلۃ العید  
 اکتار التکبیر عند  
 الی اصل و روی  
 عن جماع الصحابة  
 التابعین و قول العلماء  
 و عندنا بی ضعیف  
 فی الغسل  
 وصل الغسل  
 قلنت  
 موقوف العلماء  
 بتحب لصلوة العید  
 ما یستحب لصلوة العید  
 من الغسل الطیبر  
 و لبس احسن الثیاب

قول العلماء انه  
 صحيح في الفطر ان ياكل  
 قبل الصلوة في الاضحية  
 ان يمسك عن اكل  
 الاصلوة  
 وقت العيد عند اكل  
 من بين محل الصلوة  
 في الشهر واليوم  
 الشاهي بكون الناس  
 4  
 باخذوا ما هم وقت  
 ويصنعون ما هم في الاضحية  
 صلواته يجعل في الاضحية  
 ويؤخر في الفطر في  
 العالمين تبتين  
 الاكل وهو السائل  
 الاصل في يوم الاضحية  
 ان يجعل الاضحية  
 في وقت الفطر

ترك كذا آن سنت تروك شد و سنتهای دیگر از وی صحیح شد و در اینها ما جز خواهد شد و رای دیگر آنکه مجموع این خبرها نیست  
 است که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بران موافقت میفرمودند پس هر که چیزی از آن ترک کرد آن سنت فوت شد مثل شایسته با  
 اول در مسئله عید کسوف و حشکاف و غیر آن دلیل مالک ابجدید برای ثانی است پس بر قول شافعی نماز گذاردن سنت  
 جداست که شروع شده برای شکر ادای رمضان و مقاصد دیگر مانند آن و جماعت در آن شروع شد بجهت ظهور شایسته  
 اسلام و ادای مقصد شد بجهت مشروعیت تقدم او در محل ولایت خود و در هر و قری جماعت عید با شدند در بدو و بزرگ  
 مقصد ازین ظهور شاعر اسلام است و آن بدون جماعت عظیمه میسر نمی آید و جماعت عظیمه در بدو ممکن نیست و بکلیت شروع  
 بجهت شکر ادای رمضان کما قال غزمن قائل و لتکبروا الله علی ما هدیکم و خطبه مشروع شد بجهت پند دادن مسلمانان و تعلیم  
 سنن عید پس هر یکی سنتی دیگر است اگر یکی اگر دیگری اگر ترک نمود بران معمول اجرا خواهد یافت پس اگر حاجت نیافت  
 تنها نماز گذارد تا فضیله نماز را میداند و اگر بختیرت فوت شد عاده لازم نیست و در تلافی آن بسجده سه و وقت عید بگذرد  
 شدن آفتاب است تا استواء فی المنهاج و وقتها بین طلوع الشمس و الهام و فی نظر زیر که ماخذ وقت عمل ستم حضرت صلوات  
 و خلفا و مسلمین است و آن بعد از تغیر بود است محلی در نیاب گفته است و قبل لا یدخل قتها الا بار تغیر لیفصل من  
 وقت الکراته و وقع باهنا ذات سبب بنده ضعیف گوید این مصادر است زیرا که ذات سبب بودن آن موقوفست بر وقت  
 بودن آن بوقتیکه از طلوع آفتاب باشد و هنوز در تغیش همانیم **باب** باکل یوم الفطر قبل ان یعدوا الی المصلی

چیزی روز فطر پیش از آنکه برود بعید گاه مالک عن هشام بن عماره عن ابیه انه کان یأکل یوم الفطر قبل ان یعدوا  
 عوده میوز در روز فطر پیش از آنکه برود بعید گاه مالک عن ابن شهاب عن سعید بن مسیب بن السید بن اخبره ان الناس كانوا یجرون

بالاکل یوم الفطر قبل العذر ابن شهاب یا جواد سعید بن مسیب که هر آینه مردمان را فرموده میشد که بخندند روز فطر پیش از  
 بر آمدن قال مالک لاری ذلک علی اناس فی الامم گفت مالک که منی بجم این امر لازم بر مردمان در عید منی **باب**

الخروج الی المصلی یوم العید بیان وقت بر آمدن بسوی مصلی روز عید مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب کان یعدوا  
 المصلی بعد ان یصلی الصبح قبل طلوع الشمس سعید بن المسیب بیعت بسوی مصلی بعد از آنکه نماز صبح بگذارد و پیش از طلوع

آفتاب قال مالک مضمت السنة التي لا اختلاف فيها عندنا فی وقت الفطر الاضحية ان الاضحية من منتهى قدسنا  
 مصلاه و قد حلتها الصلاة گفت مالک که گذشت سنت اسلام که در مصلی حلق نیت نزدیک و در وقت عید فطر و عید گاه

که امام بر آید از خانه خود و تقدیر گاه که برسد بعید گاه و عید سال که حلال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شد بعد از آنکه  
 مترجم گوید رضی الله عنه وقت عید نزدیک ظهور عید از وقت حلال شدن نماز تا وقت روال است و در وقت نماز است که بجا آید

برآیند مردمان تا بگیرند جامی خود را حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شب تاب بگذارد و در عید صبحی تاخیر کند در فطر اندک  
 و نزدیک صبحی بهتر است تجیل و صبحی تاخیر و فطر بابک نداء و لا اقامة فی العیدین اذان و اقامت نیست در هر دو عید  
 مالک اند ستم غیر واحد من علماء ثم یقول لم یکن فی الفطر الا صبح نداء و لا اقامة منذ زمان رسول الله صلی الله  
 و سلم الی الیوم قال مالک و تلك السنة التي لا اختلاف فيها عندنا امام مالک شنید از جمعی کثیر از علماء اهل مدینه نزد مالک که  
 میگفتند بنویز نماز فطر و صبحی اذان و ترا قامت از ابتدای زمان حضرت صلی الله علیه و سلم تا امروز گفت مالک و همین است  
 که خلاف نیست در آن نزدیک باب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین نماز پیش از خطبه است در هر دو عید مالک عثمان بن  
 شهاب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصل یوم الفطر یوم الاضحی قبل الخطبة ان حضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذازد در روز فطر  
 و روز صبحی پیش از خطبه مالک ان یبلغه ان ابابکر و عمر بن الخطاب کانا یفعلان ذلك خبر رسید به مالک که حضرت  
 ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذازد پیش از خطبه مالک عثمان بن شهاب عن ابوعبید  
 سولی بن ازهر انه قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب فصلى ثم انصرف فخطب الناس فقال ان هذین یومین ما یومئذ رسول الله  
 عن صیامهما یوم فطر که من صیامکم والاخر یوما تا کلون فیمن نسککم قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع عثمان بن عفان  
 فجاء فصلى ثم انصرف فخطب قال انه قد اجتمع لکم فی یومکم هذا عیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الجمعة فلیتصل  
 و من احب ان یمجر فقد اذنت له قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع علی بن ابی طالب و عثمان مخصوصه ثم انصرف فخطب ابو عبیدة  
 گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذارد نماز بعد ازان بازگشت پس خطبه خواند مردمان را پس گفت برآیند  
 دو روزند که بنی کرمه است ان حضرت صلی الله علیه و سلم از روزه گرفتن در آن روز فطر شما از صیام شما و دیگر روز یکدیگر بخورید  
 گوشت و میوهای خود را گفت ابو عبیدة بعد ازان حاضر شدم بعد همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد بعد ازان  
 بازگشت پس خطبه خواند و گفت برآیند حال اینست که جمیع شده اند برای شما درین روز دو عید یعنی جمعه و عید پس هر که  
 دوست دارد و از اهل عوالی یعنی اهل میوهای متصل بدیند که انتظار کنند جمیع اگر انتظار بکنند آنرا و هر که خواهد که رجوع بکند  
 پس اذن و اوم او را گفت ابو عبیدة بعد ازان حاضر شدم بعد همراه علی ابن ابی طالب حضرت عثمان ام حاضر  
 کرده بودند پس آمد پس نماز گذارد بعد ازان بازگشت پس خطبه خواند باب یکبر فی الاولی سبعا و فی الثانیة  
 حنا قبل القرآة اءد کبیر گوید در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیة پنج بار عینش از  
 قسارۃ مالک عن نافع مولى عبد الله بن عمر قال شهدت اضحی و الفطر  
 مع ابوعبیدة فکبر فی الركعة الاولى سبع تکبیرات قبل القرآة و فی الاخرة

لقلت  
 قول اهل العلم  
 قلت  
 مؤول العلماء



قل تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يقرأ عند نائنه قلت ما عرضتم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بن كعب  
 قل تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يقرأ عند نائنه قلت ما عرضتم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بن كعب  
 قل تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يقرأ عند نائنه قلت ما عرضتم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بن كعب

قلت تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يقرأ عند نائنه قلت ما عرضتم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بن كعب  
 في ركنة اول هفت تكبير ميش از قرارة و در ركنة دوم پنج تكبير ميش از قرارة گفت مالك حين ست امر سلم و مفتي بن زوكيا  
 مسئله فطر از شيكلام است كراين سبع و خمس در انكبير اجرام و تكبير قيام بود و عليه اشافه و گفت ابو حنيفة تكبير گويد در ركنة اول  
 ميش از قرارة سه تكبير سواي تكبير اجرام و در ركنة دوم بعد قرارة سه تكبير ميش از تكبير ركنة **باب من وصل الى المصلح**  
 انصف الناس من الصلوة بيان حكم سيكه رسيد بمصلح حال نكه بازگشتن مردمان فارغ شده از نماز قال مالك في رجل  
 وجد الناس قد انصرفوا عن الصلوة يوم العيد فلا يراهم صلوة في المصلح ولا في بيته وانه ان يصل في بيته او في المصلح لم  
 بذلك باسا و يكبر سبعا في الاولى قبل القراءة و ساق في الثانية قبل القراءة گفت مالك در حق شخصي كه در يافت مردمان را  
 حال نكه بازگشتن فارغ شده از نماز روز عيد هر آينه او مني بيند لازم نماز را در مصلح و نه در خانه خود هر آينه آن شخص اگر گذار و نماز را  
 در خانه خود يا در مصلح مني مني مسج باك و تكبير گويد هفت بار در ركنة اول ميش از قرارة و پنج بار در ركنة ثمانية ميش از قرارة و ستم  
 شروع است صلوة عيد نزديك شافعي جماعت را و منفر در او بنده را و زن و مسافر را و بايد كه خطبه بخواند منفر و خطبه بخواند  
 امام مسافران و نزو ابو حنيفة واجبست نماز عيد بر هر سيكه واجبست بر نماز جمعه مشروطست نزديك ان بر نماز جمعه خيره  
 مشروطست براي نماز جمعه **باب ما قرأ النبي صلى الله عليه في العيد** بيان خيره كه خواندني صلى الله عليه وسلم در و عيد  
**مالك** عن صفرة بن سعيد لما اذني عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عمر بن الخطاب سأل ابا واقد اللخمي  
 ما كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه في الاضحية والعطوف فقال كان يقرأ بقاف والقمران الجيد اقلرتب الساقه وانشق  
 القسم كمر بن الخطاب يوم سيدا ابا واقد ليشي را چه بود آنچه حضرت صلعم سمي خواندند آنرا در روز ضحى و عيد فطر پس گفت بخوانند  
 قاف واقرتبت الساقه **باب حكم التطوع قبل صلوة العيد** و بعدها در بيان حكم نافله ميش از نماز عيد و بعد از ان ما  
 عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب ان يطلع يوم الفطر قبل الصلوة ولا بعدها عبد الله بن عمر يذكروا نماز عيد فطر ميش از  
 نماز و بعد از نماز **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم ان ابا القاسم كان يطلع يوم الفطر قبل ان يند الالمصلح اربع  
 ركعات قاسم بن محمد يذكروا در روز فطر ميش از انكه بود و يطلع چهار ركعت **مالك** عن هشام بن حمزة عن ابي ابيدانه كان يطلع  
 يوم الفطر قبل الصلوة في المسجد عروه نماز يذكروا در روز فطر ميش از نماز عيد فطر در مسجد ترجم گويد رضى الله عنه ماخذ فعل  
 حضرت ابن عمر اتباع عمل حضرت ست صلوة عليه وسلم و ماخذ ديكر ان ستمسار مشروعية صل صلوة ست و نياضتق دليلك  
 دلالت كند بر منع زير انكه درون حضرت صلعم در بخالات دلالت بر اوست مني نمايد ترك فعل خير نزديك حضرت و احي آن دليل  
 كرايه نيست و اندر دليل اختلاف اركون ايشان ترك حضرت صلعم عدم كرايه فعل صلعم و خبر و شافعي است كه تطوع قبل عيد بعد از ان

قلت تكبيرات قبل القراءة قال مالك وهو لا يقرأ عند نائنه قلت ما عرضتم بعد فمحي وحيد فطر بمراه ابو هريرة بن كعب  
 عند التتابع نشيخ حجة  
 والعبد زبدة المفلح  
 والمسافر في بيته المفلح  
 ويخطب في أيام السواوي  
 وعند أبي حنيفة تكبير  
 صلوة العيد على كل من  
 يجيب عليه صلوة الجمعة  
 ويشترط في الصلوة العيد  
 ما يشترط لصلوة  
 الجمعة اشافه قلت  
 عليه الشافعي قد  
 ذكرنا قول أبي حنيفة  
 وتفسير قوله من قرأ  
 قلت  
 عند التتابع لا يكون النقل  
 فيها لغة الا ما عند  
 أبي حنيفة تكبير  
 الا ما هو بلدا موافق  
 في المصلح

غیر امام را کرده نیست و پیش خفیه امام و ما شوم را در صلی کرده است **باب** استحباب التکبیر لیلۃ عید الاضحی و یومها و یکدیگر  
 التشریح حقیب الصلوة مستحب بسیار گفتن بعد از شب عید منجی روز آنرا بخیر گوید روز خرد روزهای تشریح  
 بعد از نماز ما قال الله تعالی ینال الله لحوها ولا حواءها و لکن ینال التقوی منکم کذلک من غیرها لکم لتکبیر و الله علیها  
 هدایه و بشر المحسنین نیرسد بخدا گوشت قربانیها و خون آنها بلکه میرسد بوی پر میزگاری از شما همچنین امام گوید و اینها  
 برای شما بزرگی یا و کند خدا را شکر آنکه دشمنان را و شادمانی و نیکی کاران را و قال الله تعالی و اذکروا لله فی یام حصره  
 و یا و کند خدا را و چند روز شمرده شده قال مالک الامیر عندنا ان التکبیر فی یام التشریح و بر الصلوة و اول ذلک تکبیر الامام  
 و الناس مع و بر صلوة لظهن من یوم النحر و لغو ذلک تکبیر الامام و الناس مع و بر صلوة لظهن من یوم النحر  
 ثم یقطع التکبیر فی ایام التشریح علی الرجال و النساء من کان فی جماعه او وحده بمنی او بالاقاق کلیها  
 واجب و انما یات الناس فی ذلک بامام الحلیج و بالناس من غیره لانهما اذا رجعا و انقضت الاحرام اتموا بهم حتی یکنوا منهم  
 الحلیج فلما من لم یکن حلجا فانه لا یات بهم الا فی التکبیر فی ایام التشریح قال مالک الا یام المعه و ات ایام التشریح  
 گفت مالک هر یک مقرر و مسلم است نزدیک است که تکبیر گفتن در روزهای تشریح بعد از نماز است و اول وقت آن تکبیر گفتن  
 امام و مردمان با او بعد نماز ظهر است از روز نحر و آخر آن تکبیر گفتن امام و مردمان با او بعد نماز صبح است از آخر روز تا پیش  
 بعد از آن منقطع میشود گفتن تکبیر گفتن مالک تکبیر در روزهای تشریح بر مردان و زنان هر یک یک باشد در جماعت یا تنها  
 و منی باشد یا در افاق همه آن واجب و غیر ازین نیست که اقامه میکنند مردمان درین تکبیر گفتن با امام حاج و غیره و منی  
 و منی باشد زیرا که ایشان وقتیکه رجوع کنند و منقطع میشود و احرام اقامه کنند بایشان تا باشند ایشان در حال مالک تکبیر  
 حاج نباشند پس اقامه میکنند بایشان کرده تکبیرات ایام تشریح و گفت مالک مراد از ایام معهودات که در قرآن مذکور است  
 ایام تشریح است تشریح گوید همین است ظاهره است شافعی برای نافله و فائده و پیش او تکبیر باید گفت و همچنین مردوزن  
 همه تکبیر گویند و نزدیک خفیه شرط و وجوب تکبیر قاست و مصر و فرض بودن صلوة و جماعت مستحب است و ابتدای تکبیر بعد از  
 فجر است از روز عرفه و آخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوة عصر است از روز نحر نزدیک بعینه و از آخر ایام تشریح است نزدیک  
 صاحبین و محمول و منی بینه صاحبین است و همین است قول غیر مشهور شافعی و عمل شافعیه همین است و صفة تکبیر  
 که بعد از نماز بلا فصل با او از بلند یکبار بگوید الله اکبر الله الا الله و الله اکبر الله و الله اکبر الله و الله اکبر الله و الله اکبر الله  
 سنته قربانی سنت است قال مالک الا صفة سنة و لیسیت بواجبه لا احب لاحد من قومی حلی غنهم ان یتکبیر  
 گفت مالک قربانی سنت است واجب و درست ایندارم بر آنکه از جماعت که قدرت جبار و بر جهای آن ایات برکنند

قلتم  
 فذكر التکبیر عند بیان  
 التکبیر فی هذه الايام  
 ولا یقال الا بها التکبیر  
 عند الذبح لانه قد  
 ذکر فی قوله تعالی فاذا ذبحوا  
 اسم الله علیها و الذی  
 ذکره مالک هو الثقلین و قال  
 الشافعی تکبیر عند  
 الذبحة و الفاتحة و تکبیر  
 التشریح و الذبحة و عند  
 الغنیمه شرح طبعه اقامه  
 ۱۶۹  
 و مصر و مکة و غیره  
 صلوة الفجر من یوم حرة  
 و آخره و فی قول الشافعی  
 حقیب صلوة العصر  
 یوم الفجر و فی قول حلیج  
 عقیب صلوة العصر  
 من آخر ایام التشریح  
 فی العالم کما یقولون و انما  
 بالعلی فی عامة الامم  
 و ایام او هر وقت که  
 و فی قوله تعالی و اذکروا  
 الله فی یام حصره

و اجبت  
 قال حلیج  
 و اجبت  
 قال حلیج  
 و اجبت  
 قال حلیج  
 و اجبت  
 قال حلیج



قلت

انقطاع عن الصلاة  
من اجله ولا يدبر  
ولا يغتسل ولا يمسح  
ولا يصلي ولا يتكلم  
ولا يتكلم ولا يتكلم  
من الغضب والعلو  
من الغضب والعلو  
من الغضب والعلو  
من الغضب والعلو

ويزيد على ذلك من غير احتوان نذر مالك عن نافر ان عبد الله بن عثمان يقطعه من الضحايا والبدن التوتل تشن والتوتل تشن  
عبد الله بن عمر احتراز بيكره او قربانها وشتران على غير ذلك نذران نذر او روده وغيره كذا قلنا او مترجم كويد رضي الله  
اتفاق علماء برهنه كاین چهار چیز جایز نیست و جایز نیست از شتران و گاوان و بز سوار شنی شنی از شتر چیزیت که کامل  
نموده است پنج سال او از گاوا و گاو تمام کرد و دو سال و پانهد و دو سال سیوم و از بز و گوسپند آنچه تمام کرد یک سال او و پانها  
در سال دوم و جنده از گوسفند یعنی نوجوان که ششماهه باشد کفایت میکند و کفایت نمی کند آنچه گوسن بریده باشد مگر آنکه  
ابوصفیه میگوید که اگر گوسن بریده کم از نصف باشد جایز است با ابوصفیه قبل انصفوا الامام قربانی کند پیش از فسخ  
شدن امام از نماز عبد الله عن عیبه بن سعید عن بشیر بن یسار ان ابورده بن یسار قد روي صحیفة قبل ان ینزل رسول الله  
صلی الله علیه و آله يوم الاضحی فزم ان رسول الله صلی الله علیه و آله ان یبوی بصحیفة اخرى فقال ابورده لا اجد الا جذا عا فقال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وان لم تجد الا جذا عا فاذبحه ابورده بن یسار فذبح کرد قربانی خود را پیش از آنکه ذبح کند شتر  
صلی الله علیه و آله روز صمعی قربانی خود را پس گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود او را که خود کند بقر قربانی دیگری  
گفت ابورده یعنی یا ایم مگر بز نوجوان را پس فرمود حضرت صلعم اگر نیابی مگر بز نوجوان پس بز کن از نماز مالک عن عیبه  
بن سعید عن عباد بن تیمار بن عویمر بن اشقر ذبح صحیفة قبل ان ینذو یوم الاضحی و انه ذکر ذلك لرسول الله صلی الله علیه  
فامر ان یعین بصحیفة اخرى عن عویمر بن اشقر ذبح کرد قربانی خود را پیش از آنکه برود بمصلی روز عید صمعی فرسی ذکر کرد این  
بجسور حضرت صلعم روز صمعی سلم پس امر فرمود او را که خود کند بقر قربانی دیگری مترجم گوید رضي الله عنه معنی این حدیث نزد ابوصفیه  
آنکه جایز نیست قربانی کردن تا آنکه نماز گذارد و امام یا نائب او این حکم اهل مصرست و اما اهل قریه پس جایز است آنکه  
که ذبح کند بعد طلوع فجر و نردن ذبح صحیفة آنکه جایز نیست قربانی کردن پیش از آنکه بلند شود آفتاب بقدریک نیزه و بگذرد  
مدت او ای دور گفته و در خطبه صغیره و اگر ذبح کرد بعد از آن جایز است خواه امام بگذارد و نماز را یا بگذارد با بصره صحیفة  
یوم النحر و یومین بعدا جایز است قربانی کردن روز نحر و روز دیگر بعد از آن مالک عن نافر ان عبد الله بن عمر قال ان  
یومان بعد یوم الاضحی عبد الله بن عمر گفت حکم صمعی دارد و روز بعد روز صمعی مالک امد بلغه عن حماد بن اسحاق  
مثل ذلك با امام مالک خبر رسید از حضرت علی بن اسحاق با نذر این مترجم گوید رضي الله عنه معنی این حدیث نزد ابوصفیه  
نزد شیبانی است که وقت صغیره تا غروب آفتاب آخر ایام تشریق مستدست محدث الحاکم الدال علی ذلك باب  
سنة التحیة در بیان سنت قربانی کردن مالک عن نافر ان عبد الله بن عمر صحیفة بالمدینة  
قال نافر فامر ان اشترى له كبشاً فحمله اقدس ثم اذبحه یوم الاضحی فی مصلی الناس قال نافر

عندهم ولا يخرج  
الا ان كان المقطوع  
اقبل من النصف فبانها  
والله خذها من  
الضأن والمقر والتستاه  
سنة اظطر العرس ان  
ای که آنوقت نماز است  
مقتضی معناه  
الغفيرة ان لا تجزأ  
حتى يصل الامام والمصر  
وهذا كما اهل المصر  
بن اهل القرى فبان  
ومعناه عند الشافعية  
ان لا يجوز الصحیفة  
قبل ان ترتفع الشمس  
قوله صحیفة صحیفة  
قد روي صحیفة صحیفة  
صحیفة صحیفة صحیفة  
بعد ذلك بان  
سواء صلی الامام  
او لم یصل  
عليه التحیة  
وكانها الشافعية  
انه بعد از ظهر  
الغزاة الشافعية  
الغزاة الشافعية  
الحديث المذكور  
على ذلك

قلت  
الكلب  
عند العلماء وان  
كان الحيوان لا يكره  
والذبح والصلح الحسن  
اظهار الشكر للابن  
ويجب عند الشاة  
من اكل لحم الضحية  
ان لا يمس شئ وظنه  
١٨٢  
في العشاء فانه  
كاسه وان من المظنون  
ونحوه خلافه  
لا يخبثه

فعلت ثم حمل الى عبد الله بن عمر فحلق رأسه حين ذبح الكلب وكان يومئذ يقيم شهادته مع المسلمين قال ثم وكان عبد الله بن عمر يقول ليس حلاق الراس بواجب على من ذبح وقد فعله عبد الله بن عمر عبد الله بن عمر قرباني كره كبيراً وردياً كغث نافع ليس مر كره ما كره يكرهتم لابي او كوسفندي تر شاخدا بعد از ان ذبح كنم اور از ز منجی در نمازگاه مسلمانان گفت نافع پر كرم همچنان بعد از ان برداشته شد بسوی عبد الله بن عمر پس ترشید سر خود را وقتیکه ذبح کرده شد گو سفند بود عبد الله بن عمر در بعضی حاضر نشد در عید پهلوانان گفت نافع که عبد الله بن عمر میگفت نیست حلق کردن موسی سر واجب بر هر که قربانی کند بر آئینه کرد آنرا عبد الله بن عمر ترجم میگوید رضی الله عنه گو سفند نیز بهتر است نزدیک علماء اگر چه خصی هم کرده نیست و ذبح در بهتر است برای اظهار شاعر دین و تحببت آنزد نفسی برای کسیکه میخواهد قربانی کردن را حلق سر نکند و ناخن نگیرد و در عشره ذمی بجز پس وقتیکه ذبح قربانی مخلوق بکند سر خود را بگیرد ناخن باز و برود خود را خلافاً لاجمیعین **باب** انتساب النهی عن اكل لحم الضحایا بعد ثلثة ايام در بیان منسوخ شدن حکم نهی از خوردن گوشت قربانیها بعد سه روز **مالم** عن ابی الیبره الملك عن جابر بن عبد الله السليمان رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اكل لحوم الضحایا بعد ثلثة ايام ثم قال بعد ذلك كلوا وتزودوا واودخوا جابر بن عبد الله رواه كره كره حضرت صلعم فرمود از خوردن گوشت قربانی بعد سه روز بعد از ان فرمود بخورید و توشه گیرید و ذخیره نماید **مالم** عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن خرم عن عبد الله بن واقدان رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اكل لحوم الضحایا بعد ثلثة ايام قال عبد الله بن ابی بکر فذكرت ذلك لعمر بنت عبد الرحمن فقالت سمعت عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم تقول دفنا من اهل البادية تحضرة الاضحى في زمان النبي صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرو المثلثات وتصدقوا بما بقى قالت فلما كان بعد ذلك قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان الناس ينفعون بعضا ياهم ويحسون منها الودك ويتخذون منها الاسقية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما ذاك او كما قال قالوا يا رسول الله نهيت عن الاضاح بعد ثلاث فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نهيتكم من اجل اللذات التي دفت عليكم حضرة الاضاح فكلوا وتصدقوا واخروا يعني بالذات قوم مساكين قد مو المداينة عبد الله بن ابی بکر از عبد الله بن واقدان روايت كرد كه رسول الله صلعم نهی فرمود از خوردن گوشت قربانیها بعد گذشتن سه روز گفت عبد الله بن ابی بکر پس كره كرم اين را پس عمر و بنت عبد الرحمن پس گفت عمر راست گفت يعنى عبد الله بن واقدان گفت عمر نهی از حضرت عائشه رضی الله عنها كه میگفت بر اسوال آمدند كه روى از اهل باديه نزدیک فرمود ضحی زمان حضرت صلعم الله عليه وسلم پس فرمود حضرت صلعم ذخيره كند برای سه شب صدقه میدید آنچه باقی ماند هیچ ان رسيد وقتى بعد از ان گفته شد يا رسول الله بر آئینه مردان نفع می یافتند بقرانیهای خود و میگذاشتند از روى پيا و عيا خند از روى شكها را فرمود رسول الله صلعم الله عليه وسلم

وصیبت این سوال گفتند یا رسول الله منع فرمودی باز گوشت قربانها بعد از روز یعنی از ذخیره آن پس فرمود حضرت صلعم  
 خیز ازین نیست که نهی کردم شما را ز جهت جماعتی که بسوال آمدند بر شما نزدیک نمی پس بخورید و صدقه دهید و ذخیره کنید  
 میدشت بدافه قوم مساکین را که آمدند باینه **مالک** عن ربیع بن ابی جده عن ابن مسعود الخ ان قد قدم من  
 فقام الیما اهلها فقال انظر وان يكون هذا من لحم الاضاحی فقالوا من هنا فقال ابو سعید الم یکن رسول الله صلی الله  
 نهی عنها قالوا انه قد کان من رسول الله صلی الله علیه و آله فیها بعد ان امر فخرج ابو سعید فقال عن ذلك فاجابوا ان رسول  
 صلی الله علیه و آله قال نهیتکم عن لحوم الاضاحی بعد ثلاث فكلوا و تصدقوا و ادخروا و نهیتکم عن الانتباذ فانبتوا و اكل  
 مسکوحا و نهیتکم عن زیارة القبور فزودوها و لا تقولوا **أفحرا** یعنی لا تقولوا سق ربیع بن ابی عبد الرحمن و ربیع  
 که ابو سعید خدری آمد از سفری پس پیش او نهادند اهل خانه او گوشت گفت احتیاط کنید در آنکه باشد این گوشت قربانها  
 گفتند از زمان قسمت پس گفت ابو سعید یا این نفرموده بود رسول الله صلعم از وی گفتند بر آئینه بوده است از آنحضرت صلعم  
 بعد غیبت تو امری پس این خانه بر آمد ابو سعید پس پرسید ازین ماجرا پس خبر داده شد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
 نهی کرده بودم شما را از گوشت قربانها بعد از شب پس بخورید و صدقه دهید و ذخیره کنید و نهی کرده بودم از انداختن بنید  
 پس میندازید بنید را و هرستی آرنده حرام است و نهی کرده بودم از زیارة قبور پس بارت بکنید آنرا و گوئید بجهت کلام بد  
 صفة صلوة النبی صلی الله علیه و آله عند الکسوف در بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم نزدیک گرفته شدن آفتاب **مالک** عن هشام  
 بن عمر عن ابیہ عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله انھا قالت خسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 صلی الله علیه و آله بالناس فقام فاطال القیام ثم رکع فاطال الركوع ثم قام فاطال القیام وهو دون القیام الاول ثم  
 فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول ثم رفع فبجد ثم فعل فی الركعة الاخيرة مثل ذلك ثم انصرف وقد تجددت الشمس فخطب  
 الناس فحمد الله و اشفی علیه ثم قال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیة فاذا رايتما  
 ذلك فادعوا الله و کبروا و تصدقا ثم قال یا ائمة محمد و الله ما من احد اخیون الله ان ینفی عبدا و تزنی امته یا ائمة  
 محمد الله لو تسلمت ما احلم لضفکتم قلیلا و لکبیتم کثیرا حضرت عائشه گفت که گرفته شد آفتاب در زمان آنحضرت صلعم  
 پس نماز گذارد آنحضرت صلعم با مردمان پس قیام کرد پس دراز کرد قیام را بعد از آن رکوع کرد پس دراز کرد رکوع را  
 بعد از آن قیام کرد پس از رکوع قیام را و او کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد پس از رکوع را و او کم بود از رکوع اول  
 بعد از آن سر برداشت از رکوع پس سجده کرد بعد از آن کرد در کتفه دوم مانند این بعد از آن باز گشت حالانکه روشن شده بود  
 آفتاب پس خطبه خواند برای مردمان پس محمد گفت خدا را دشنا گفت بر تو بعد از فرمود بر آئینه آفتاب و ماه و دوش نماز نشانیها

قلنا  
 والعمل علیه عند اهل  
 العلم جزوا للضعف  
 ان یاکل من ارضیته  
 بعد ثلث الثلث  
 السیریس الثانی  
 یجوز ان منها الودک  
 بالجمیع ای باین بیون  
 ۱۸  
 ۱۸  
 ۱۸

خدا تعالی گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و نه از جهت حیات کسی پس وقتیکه به بیدار شدن رفته شدن را پس عا کتبه با بند  
 یا و کند او را و صدقه بدید بعد از آن فرمود ای امت محمدتם بخدا که نیت هیچکس عجز تر از خدا برین گناه که زنا کند  
 بنده او یا زنا کند کثیرا و ای امت محمدتם بخدا اگر بداید آنچه میدانم من بر آئینه میخندید از آنکه و بر آئینه میگردید  
**مالک** عن یزید بن اسلم عن عطاء بن یساعن عن عبدالله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصلى رسول الله صلى الله عليه

وسلم والناس معه فقام قیاما طویلا قال یحیی بن سمره البقری قال ثم رکع رکوعا طویلا ثم رفع فقام قیاما طویلا  
 وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام  
 الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا  
 طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم انصرف وقد تجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیت الله

لا یحسبان موت احد ولا حیوة فاذا دایم ذلك فاذا رواه الله قالوا یا رسول الله دایناک تناولت شیئا فی  
 مقامک هذا ثم دایناک تکلمت فقال انی رايت الجنة فتناولت منها عقیقاً ولو اخذتة لاکلمت منه  
 ما بقیت الدینا ورايت النار فلم اذکما لیوم منظرًا قطا قطع ورايت الکواکب والنساء قالوا یا رسول الله

یکفرن قیل یکفرون بالله قال یکفرون العشیرو یکفرون الاحسانا لو احسنت الی احد من الدهر کله ثم رات منک  
 شیئا قالت ما دایت منک خیرا فقطع عبد الله بن عباس دایت کرد که گرفته شد آفتاب پس نماز گذارد و حضرت صلی  
 علیه وسلم مردمان همراه او پس قیام کرد و قیام دراز نزدیک بسوره بقره بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز بعد از آن قیام کرد

قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجده کرد  
 پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن  
 ازان قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن

سجده کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آفتاب پس فرمود بر آئینه آفتاب و ماه و دوشانه انداز نشانهها  
 خدا تعالی گرفته میشود از موت کسی نماز زندگانی کسی پس وقتیکه به بیدار شدن رفته شدن را پس عا کتبه با بند  
 یا رسول الله دیدم ترا که دست اندختی بخیری در نیام خود باز دیدم که محبت عقب با گشتی پس فرمود بر آئینه دیدم ترا که دست

بردم بطرف خوشه انگوری ازان ها که میگرفتیم از آئینه میخوردید ازان تا آنکه باقی میانند دنیا و دیدم ترا که ایمنی و درخ بین مردم ما  
 امروز جای سخت بودیم که ازل آن زنا ترا گفتند بچه چه یا رسول الله فرمود کفران میانند گفتند یا کافر میخندند بخدا فرمود  
 کفران میکنند شوهران او کفر می و زنا حسان اگر بشود کاری کنی بسوی من از اینها تمام عمر بعد از آن می بیند از چو چو یعنی تا

لا قلت  
 انفقوا علی ان صلوة  
 الکبر و سنة ثم  
 اختلفوا فی کیفیتها  
 فقال الشافعی یصلی  
 ۱۸۴  
 رکعتین قبل رکوعان  
 قیامان و رکوعان  
 وقال ابو حنیفة یصلی  
 رکعتین کما تزلزلت

طبیعت خود نیگوید ندیدم از توبیح خبری و نیگویی اصلا مترجم گوید رضی الله عنه که سابقا شارق گفته است که در مثل این مقام در اول  
 میشود یکی آنکه هر فعلی که سننی است پس اگر ترک نمیشود و سبب دیگر با جزو خواهد شد و دیگر آنکه هر خصوصیات جمع شده سنت است پس  
 درک بعضی در بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه هر خصوصیتها بجا آرد مثل جمعه که یک فرض است و ارکان او خصوصیتها  
 چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت فرمودند و خلفا و سلمین علم جرا و میل شافعی برای اول است و فرق در میان  
 و عید کسوف است که صلوة جمعه فرض شد بصریح حدیث و آنرا در گفته موضوع له نبود پس استعمال اهل شرح رجوع کردیم  
 خصوصیات لازمه ارکان او ختمیم بخلاف نماز عیدین و کسوف که استثناء بر فعل از خصوصیتها بنحویه ایما بنحویه حضرت  
 صلی الله علیه و سلم معلوم شد پس اقربا است که هر یکی سننی جدا باشد پس کسیکه دو رکعت کسوف لشکل نماز صبح گذارد  
 و خطبه خواند اصل فاذا را تیمم ذکر فصلوارا کار بسته است و هر که دو رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال است  
 نمود و هم او فی جمل کرد و همچنین است کلام در نماز استقامت اینها نمازهای استقامت مختلف دارد شده اند با جمله اکمل در نماز  
 که قیام اول اطویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر  
 و همچنین است حکم رکعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعضی مقامات  
 سجده نیز آید و بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان دارد شده اند و اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین  
 بیان کند که آفتاب ماه و آیت انداز آیت خداست تعالی و ترخیص بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و احقاق کند ظاهر است  
 که هر کس در خوف و کسوف هر دو حدیث شیخین من مانده از صلی الله علیه و سلم هر فی صلوة الخوف بقره است و بجز قیام  
 بر عیدین بجای ادا می آن همه بجا بود عظیمه مقارن خطبه اما حدیث ترمذی عن سمرة لا تسبیح صوتا من جهة کثرة الخوف  
 و لهذا اللفظ استر بالقراءة اولم بجز گفت بلکه عدم سماع خود بیان کرد و اما جمیع شافعیه در بیان هر دو حدیث بانکه اسرار در  
 قرئت و هر دو کسوف شمس پس در محل است بانکه ظاهر از حدیث حضرت عائشه است که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایت  
 مستند در آن باب از حضرت عائشه منقول است در استمال خوف بر شمس غیر قلیل است باب صفة صلوة ابنو صلی الله  
و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز حضرت صلعم دستهار مالک عن عبدالله بن ابی بکر بن عمر بن محمد انه سمعهما  
بن تیمم یقول سمعت عبدالله بن زید لما نزل یقول خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستسقى و حول رداه حسین بن  
القبلة عبد الله بن زید ما نزلی گفت که برآمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استسقاء کرد و برگردانید جا در خود را وقتیکه رو بقبلة  
قال عبی و مثل مالک عن صلوة الاستسقاء که هو فقال رکعتان و لکن یبدا الامام بالصلوة قبل الخطبة فیصل رکعتان  
ثی خطبه قائم و هو و یستقبل القبلة و حول رداه حسین بن زید ما نزلی بالقبلة و یبدا الامام رکعتان بالقبلة و یقول الامام رداه



عند الاستسقاء لا يجزي الا حجة الرضاء وقال خطيبه يقول نور عظمه عليه السلام  
 موسى بن جعفر في الامام موسى الثاني عليه السلام في الحديث عليه السلام قلنا لا  
 في الامام موسى الثاني عليه السلام في الحديث عليه السلام قلنا لا

جعل الذي على يمينه على شماله والذي على يمينه وحول الناس اذ يتهم اذ حول الامام رداؤه ويستقبلون القبله  
 وهم قهقري سوال کرده شد مالک از نماز استسقاء که چند رکعت است آن پس گفت دو رکعت است ولكن ابتدا کند امام نماز پیش از  
 پس بگذارد دو رکعت بعد از آن خطبه بخواند ایستاده و دعا کند و روی بقبله آرد و بلند بخواند هر دو رکعت قراره را و وقتیکه بگذرد  
 امام چادر خود را بپوشد چیزی را که بر دست راست اوست بر دست چپ و چیزی را که بر دست چپ اوست بر دست راست یعنی اطراف  
 رقدار با این وجه بگرداند و بگرداند مردمان چادرهای خود را و وقتیکه بگذرد امام چادر خود را و بقبله آید و حال آنکه ایشان نشسته باشند  
 مترجم گوید رضی الله عنه همین است مذنب شامی این نماز مانند نماز عید است نزد وی تکبیر گوید در اول رکعت هفت بار سوا  
 تکبیر اجرام و در رکعت دوم پنجبار سوا می تکبیر قیام بعد از آن بخواند و خطبه و بگرداند و آواز خود را بوضیفه نماز گذارد و نشود وقت  
 استسقاء بلکه دعا باید کرد مسئله اکمل در استسقاء آنست که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجه خیر از صدقه و صلوات بجا آرند  
 بعد از آن روز چهارم ببحر و در روزه گرفته و جامها خانگی پوشیده بحدیث ترمذی از ابن عباس انگاه دو رکعت نماز گذاردند  
 مانند عید بعد از آن و خطبه بخوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل رد کنند امام و ماموم همه بصورت تحویل در سنن ابی داود  
 وارد شده حول ردا و تحویل عطا و الامین علی عاتقه الایسر جعل عطا و الامین در روایت دیگر از ابی داود آمده  
 علیه خیمه سودا و رفا و ان یاخذ با سفلیها سجدا علیها فلما ثقلت علیه رزقها علی عاتقه و ازین روایت استسقاء تکبیر نیز فرمودند  
 و العلم باب الدعاء عند الاستسقاء در بیان دعا که وقت استسقاء استخواندن آن مالک عن یحیی بن سعید  
 عن حماد بن شعيب قال رسول الله صلى الله عليه كان اذا استسقى قال اللهم اسق عبادك و بهيمنتك انشر رحمتك  
 بلدانك ليت رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکه استسقاء میکرد این دعا میخواند اللهم اسق الخیر یعنی ای بار خدا یا آب بده بندگان  
 خود را و جانوران خود را و پراگنده کن رحمت خود را در زمینها و شهرها و خود را **باب انزل القرآن على سبعة احواف فقرأه**  
**قرآن بر هفت عباره مالک عن ابن شهاب عن حذرة بن اليزيد عن عبد الرحمن بن عبد القاري انه قال سمعت عمر بن الخطاب**  
**يقول سمعت هشام بن حكيم بن خزام يقرأ سورة الفرقان على غير ما قرأها وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الذي أقرأها فكلمت**  
**ان اجعل عليه ثم لم يزل حتى انصرف ثم ليبتد برءاءه فجلس به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اني سمعت**  
**يقر سورة الفرقان على غير ما قرأها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأها فقال انزل القرآن على سبعة احواف**  
**رسول الله صلى الله عليه وسلم هكذا انزلت ثم قال اني اقرأها فقرأت ما قرأه فقال هكذا انزلت ان هذا القرآن انزل على سبعة احواف**  
**فاقرا منها ما ليس من القرآن فقرأت ثم انزلت ثم قال اني اقرأها فقرأت ما قرأه فقال هكذا انزلت ان هذا القرآن انزل على سبعة احواف**  
**و رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأها من دون سورة يس فذكر ما قرأه فقال اني اقرأها فقرأت ما قرأه فقال هكذا انزلت ان هذا القرآن انزل على سبعة احواف**

قلت الاظهر ان  
 الصلاة الاخرى صفة  
 اداء الحج في الايام  
 والاظهار والاداء مثل  
 عليا احلهم حكمه  
 وقالوا في قولنا  
 يعني واحد ومثل قال  
 يقرأ الكفرون وقل  
 من كفروا قل للكافرين  
 قال النبي ليس كل  
 بعد ما انقضى الصلاة  
 184  
 حذرة بن شعيب  
 على المصطفى في النطق  
 ان يبيد في النطق  
 ما هو خارج عن سعة  
 وكان يجتهد شعيب  
 الاثر الصواب كان  
 سائفا في اللغة واما  
 القليلة السبب في  
 لفظ المصطفى في  
 ينقل العلم في الحديث  
 فيها قائمة وفي الحديث  
 حمله انما هو لفظ  
 في القرارة مجتهد لا  
 يتغير المعنى لا نقل  
 صلوات

تا آنکه بازگشت یعنی از قراءه پس از آن بستم کردن اورا بجا و او پس آورد و او پیش آنحضرت صلعم پس گفتتم یا رسول الله هر آینه  
 شنیدم این شخص را که میخواند سوره فرقان ابرخیر و چه یکد آموخته تو مرا آن سوره را بان وجه پس فرمود آنحضرت صلعم بگذار او را  
 بعد از آن فرمود هشام را که بخوان پس بخواند همان قراءه که شنیده بودم که وی میخواند پس فرمود آنحضرت صلعم فرود آورده شد این  
 سوره بعد از آن فرمود که بخوان پس بخواند آنرا پس فرمود آنحضرت صلعم فرود آورده شد این سوره هر آینه این قرآن فرود آورده  
 بر سفت جبارت پس بخوانید آنچه از وی آسان باشد ترجمه گوید رضی الله عنه که علماء تحقیق احرف سبعا اختلاف بسیار دارند آنچه  
 پیش این فقیر مقرر شده است که یک کلام را بار عاید ترتیب نظم عرب بچند وجه میتوانند ادراک کرده هر یکی حرفیست و این تعدد  
 گاهی بجهت اختلاف مخارج حروف تهجی باشد و گاهی بجهت تعدد و تخفیف و ترقیق و مانند آن و گاهی باستعمال الفاظ مترادف مانند فاجروا  
 یا مانند قل یا ایها الکافرون قل للذین کفروا قل من کفر و ذکر سبع بجهت بیان کثرت است نه برای تحدید پس اختلاف قراءه سبعا  
 تلفظ با آنچه مکتوب است در مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف است و اختلاف صحابه و تابعین در ادای کلمه بوجهی که محتمل است مصاحف عثمانیه  
 نباشد نیز اختلاف احرف است مانند فاصفوا و فاصفوا و صقی ربک و قضی ربک و لم یس و لم یسین و مانند و ما خلق الذکر و الا  
 و الذکر و الا انثی و در مصحورت هر اختلافات را بوجهی میداشد بخلاف آنکه ترتیب نظم کلام تغییر فاش باید که او را قرآن شریف گفت  
 و کلامی باشد علم خود دلیل بر آنکه ذکر سبعا بجهت کثرت است نه برای تحدید اتفاق اندست بر قوارت عشر و هر قراتی را ازین عشر و  
 دورا و سبت هر یکی با دیگری مختلف است پس رتقی شده قراءه تا بیت **و الله اعلم باب تعاهد القرآن در خبر گرفتن**

۱۸۶

تکرار کردن آن تا فراموش نشود **باب تعاهد القرآن** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل صفا  
 القرآن كمثل صفا ابل العقلة ان عاهد عليها مسكها وان اطلقها ذهبت عبد الله بن عمر رواه كرهه و كرهه و كرهه و كرهه و كرهه و كرهه  
 غير ان نيت كصفت صاحب قرآن مانند صفت صفا شتران بسته پاست اگر خبر گیران باشد بروی نگاه دارد آنرا و اگر  
 بگذارد آنرا اگر نیزند **باب لا يجر البعض حلى البعض بالقرآن** بلذ كنذا و از البعض بر آواز البعض بخواند قرآن **باب**

عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي حازم التمار عن ابيان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال  
 الناس وهم يصليون وقد علت اصواتهم بالقراءة فقال ان المصلي ينسجى به فليظن ان ذابنا حبه ولا يجر بعضهم على  
 بالقرآن آنحضرت صلعم بر آنند از خانه حال آنکه صحابه نماز میگذارند و بلند شده بود آواز نامی ایشان بقراءه پس فرمود هر آینه  
 مصلي نبا میکند با پروردگار خود پس باید که تامل نماید که بچه چیز مناجات میکند با پروردگار خود و بلند نکند آواز بعضی شایع  
 بخواند قرآن **باب يقرأ القرآن على تودة و فقه** و لا يجعل بخواند قرآن را بجهت کثرت و فهمید و شتاب نکند **باب**  
 عن يحيى بن سعيد قال قد كنت انا و محمد بن يحيى بن جابر بن جالس بن فدما محمد جلا فقال الخبر في بالذ و سمعت من ابيت

فقال الرجل اخبرك ان ابنة ابي زيد بن ثابت فقالت له كيف ترى في قراءة القرآن في سبعة فقال زيد بن ثابت ان قراءة في نصف شهر او عشرين ارجو وسئل عن ذلك قال فاني اسئلك قال زيد بن ثابت ان ابنة ابي زيد بن ثابت  
 پس گفت او را چگونه حکم مینمائی در قراة قرآن در هفت شب پس گفت زید بن ثابت نمک است و هر آینه آنکه بخوانم  
 آنرا در نیم ماه یا در هفت شب دوست ترست نزدیک من و سوال کلین بر آنچه سبب است این گفت پس هر آینه سوال  
 میکنم ترا گفت زید برای آنکه تدبر کنم او را و واقف شوم بروی باب سجده القرآن سنته و لیس بواجب سجده قرآن سنت  
 و واجبیت مالک عن هشام بن عروة عن ابیہ ان عمر بن الخطاب قرأ سجدة وهو على المنبر يوم الجمعة فذکر

فجهد وسجد الناس معه ثم قرأ ها يوم الجمعة الاخرى فتبأ الناس للسجود فقال عمر لا على راسكم ان الله لم يكتبه  
 علينا الا ان نشاء فلم يسجد ومنبعهم ان يسجدوا عمر بن الخطاب خواند آیت سجده و او بر منبر بود روز جمعه پس  
 پس سجده کرد و سجده کردند مردمان با او بعد از آن خواند آن آیت روز جمعه دیگر پس آمده شدند مردمان بر سجده  
 پس گفت عمر سجده میکنم بر آیت که خود شنید هر آینه خدا تعالی فرمن نکرده است سجده تلاوة بر ما مگر آنکه ما خود  
 پس سجده نکرد و منع کرد و این را از آنکه سجده کند ترجم گوید رضی الله عنه که شروط صلوة شروط سجده تلاوة و سجده  
 شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دار بنماز بعضی علماء تشبیه اده اند آنرا بنماز در طریق ادانیز پس تکبیر احرام و تکبیر  
 انتقال از قیام به سجود و تکبیر رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آنرا تشبیه اده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام  
 نغزوده اند مسئله سجده تلاوة مسنون است قاری و مستمع را و تا که بشود سجود قاری باب لا یسجد الا طاهر سجده

نکند مگر با وضو و سئیل مالک عن قاسم بن ابراهیم حایض تسمم هل لها ان تسجد قال مالک لا یسجد الرجل  
 والمرأة الا وهما طاهران سوال کرده شد امام مالک از شخصی که خواند آیت سجده روزی حایض می شنود آیا لازم است بر آن  
 زن که سجده کند گفت مالک سجده کند مرد و زن مگر آنکه مرد و طاهر باشند باب الايات التي يؤتم بها فيها و ادواتها قال

سجد فيها باب در بیان آیاتی که نقل کرده میشود سجود آن و وقتی که بخواند آیت سجده را در نماز سجده کند در آن نماز مالک عن

عبد الله بن يزيد مولى الاسدي بن سفيان عن ابى سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قرأ لهم اذ السماء انشقت فوجد فيها فلما  
 انصرفوا اخبرهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سجد فيها ابو هريرة خواند برای مردمان یعنی در نماز سوره اذ السماء انشقت پس  
 در آن پس وقتی که بازگشت از نماز خبر داد و این را که هر آینه آنحضرت صلوات الله علیه وسلم سجده کرده بود در آن مالک عن نافع بن

عبد الله بن عمران رجلا من اهل مصر اخبره ان عمر بن الخطاب قرأ سورة الحج فوجد فيها بسجدة تين ثم قال  
 هذا السورة فضلت بسجدة تين مروى ابو ابي بصير خيرا و نافع را که عمر بن الخطاب خواند سوره حج پس سجده کرد در آن

لا قلت  
 من ذهب الى ان سجود  
 القرآن سنة وقال  
 ابو حنيفة واجب  
 على كل مسلم  
 ما ذهب الشافعي  
 والي حنيفة ان  
 لا يشترط سجود  
 الاستقبال والظاهر  
 السجدة لصلوة

مودعده اذان فرمود هرگز این سوره افضل داده شده است بدو سجده مالک عن عبدالله بن دینار انه قال رايت  
 عبدالله بن عمر سجده فی سوره الحج سجده تین عبدالله بن وینار گفت دیدم عبدالله بن عمر را که سجده کرد در سوره حج و سجده  
 مالک عن ابن شهاب عن الاعمش ان عمر بن الخطاب قرا والحج اذا هو یسجد فیها ثم قام فقرا بسکنا اخوی عمر بن الخطاب  
 خواند سوره الحج را و هو یسجد کزدان بعد ازان برخاست پس بخواند سوره دیگر مترجم گوید رضی الله عنه سگی آیت  
 سجده پانزده سجده ابی داود عن عمرو بن العاص ذکر در سوره حج و یک در عرف و یک در رعد و یک در نخل و یک در سبأ  
 و یک در یس و یک در فرقان و یک در رمل و یک الم تنزیل السجده و یک در صاد و یک در حم سجده و یک در بحر و یک در شفت  
 و یک در قوا پس مالک سجده مفضل را شمرده اند و گوید ایا مالک است که استجاب بجدان مفضل مؤکد نیست و اینها  
 عظام السجده احدی عشره و نمیتواند بود که خود حدیث شفت نقل کند و مطلق استجاب قایل نباشد و شافیه سجده صادر است  
 شکر قرار داده اند پس در غیر صلوة مستحبست و در صلوة حرام بحدیث نسائی سجده تا توبه و تسبیح شکر او فیه نظر زیرا که  
 ظاهر است که مضموز این سجده اقتدا بحضرت داود و شکر بر قبول توبه ایشان هر دو باشد و خفیه سجده دوم حج را استفا ذکره  
 و حدیث ابی داود عن عمرو بن العاص و فی الحج سجده تان حجت است بر ایشان **باب خمس ساعات یکره لصلوة فیها**  
**بسیح ساعت است که مکروه است گذاردن نماز در آن مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یساع عن عبدالله بن ابي**  
**ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان لهنس نطلع و معها قرن الشيطان فاذا ارتفعت فارتفعت فارتفعت فانها**  
**فاذا زالت فارتفعت فاذا دنت للغروب فانها فاذا غربت فارتفعت و هو رسول الله صلی الله علیه و آله عن الصلوة**  
**فانک الساعه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بر آئینه آفتاب طلوع میکند در میان که با او بلند می شود شیطان است**  
**پس قتیکه بلند شد جدا میشود شیطان از وی بعد ازان چون در میان آسمان میرسد آفتاب بوی نزدیک میشود شیطان**  
**پس چون فرود آید آفتاب جدا می شود از وی پس قتیکه آفتاب نزدیک میشود و غروب نزدیک میشود بوی شیطان**  
**پس قتیکه فرود رفت جدا میشود از وی و همین کرد و حضرت صلی الله علیه و آله از نماز در این ساعاتی گفته که مالک**  
**عن هشام بن حره عن ابیه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اذا بدا حاجب الشمس فاعزوا الصلوة**  
**حتى تبرزوا و اذا غاب حاجب الشمس فاعزوا الصلوة حتى تغیب رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود چون پیدا شود**  
**یک گوشه آفتاب پس موقوف کنید نماز را تا آنکه نیک بر آید و چون غایب شود یک گوشه آفتاب پس موقوف**  
**کنید نماز را تا آنکه غایب شود مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله**  
**صلی الله علیه و آله قال لا یسجد احدکم فیصله عند طلوع الشمس ولا عند غروبها**

**لعلک**  
 سجده القرآن اربعه  
 عشر عند اکثر العلماء  
 احدها سجده صا  
 عند الخفیه و البجاء  
 الثانية من الحج  
 الثالثه قال الشافعی  
 سجده ص یس و شکر  
 لیس من عزائم السجده  
 و لا یسجد لها فی الصلوة  
 وقال احمد فی حقیقه  
 ۱۸۹



وابتدأ كذا بوضع وضوءه ولباسه وابتدأ بوضوءه ولباسه وابتدأ بوضوءه ولباسه  
 كورق سدرة وخرق صغيراً بخلطه وكنهه وادرا بجانده وبعيدانان شوبنيد ودر عند آخريه قليل كافر مخلوط سازند بحدیث با  
 مسلكه وظيفه مستوره در میان مسلمین است که مردان امردان غسل دهند و زنان انسان و هر که قادر باشد غسل حق است  
 و هیچ دلیلی از سنت بر تعیین احق بالغسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را غسل فرمودند و آنکه  
 زنان قریش احق بودند و اقرب آنحضرت را اهل بیت غسل دادند و آنکه زن مرد مرد را زینبید و غسل ندادند اگر چه خوف فتنه  
 نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب شتر نسبت احوال است به نسبت اموات و دلیل میطلبد و لیس فلیس اگر قیاس کنند بر اجا  
 قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت صلعم را در قبر فرود آورده و فرود آوردن ناچار پس میکشد و اسماء بنت ابی  
 غسل داد ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلعم فرود آنحضرت عائشه را و موتی قبل از آنکه گفت که او ابن ماجه را **باب**  
 الغسل علی من غسل المیت و یجوز ان تغسل المرأة زوجها و اجب ان یغسل بر کسیکه غسل داده باشد میت را و جایز است  
 که غسل بوزن زوجه خود را **مسئله** عن عبد الله بن ابی بکر ان اسماء بنت مخمس امرأة ابی بکر الصدیق غسلت  
 ابی بکر الصدیق حین توفی ثم خرجت فسالته من حضرتها من المهاجرین فقالت انی صائمة و ان هذا یوم شدید الیوم  
 فعل علی من غسل فقالوا لا اسماء بنت عمیس زوج ابی بکر صدیق رضی الله عنهما غسلت ابی بکر صدیق را و وقتیکه وفات یافت  
 بعد از آن برآمد از خانه پس سوال کرد جماعه را که حاضر او بودند از مهاجرین پس گفت هر آینه من روزه دارم و هرگز نمیز  
 امر در روزی بغایت سروسخت پس ایابر من واجبست غسل گفتند نیست شرم گوید رضی الله عنه که اتفاق دارند  
 و شافعی بر آنکه واجب نیست بر کسیکه غسل دهد میت را و نزد شافعی غسل سنت است و بهترین جانب اشاره می نماید  
 تصویر مسکله با نه صائمه الی و اتفاق کردند بر آن که جایز است غسل دادن زن شوهر خود را و مختلف اند و آنکه شوهر  
 زن خود را حنفیه آنرا جایز ندارند مگر آنکه کسی نباشد بغیر زوج پس باید که تیمم کند او را و نزدیک شافعی جایز است اما اگر  
 من غسل علی فاطمه رضی الله عنهما و قوله صلی الله علیه و سلم لعائشه ان مت قبله لغسلتک گفتند **باب** اذ ماتت  
 المرأة و لیس معها نساء و لا ذواتهم یتمتت و قتیکه میرود زنی و نیستند با وی زنان و نه صاحب محرمی تیمم نمیز  
 میشود **مسئله** انهم اهل العلم یقولون اذ ماتت المرأة و لیس معها نساء فیغسلنها و لا من ذوی المحارم  
 علی ذلك منها و لا ذوی علی ذلك یتمتت معجربو جهنما و کفها من الصعید قال مالک اذا هلت الرجل و  
 معه احد الا نسائه یتیمتتة ایضاً امام مالک شیند اهل علم را که میگفتند و قتیکه میرود زنی و نباشد با وی زن یا یکی  
 او را و زان غیران یکی که تمسک شود غسل او را و نه شوهری که متولی غسل او شود تیمم کنانیده خواهد شد مسح کرده شود وی

قلنت  
 انقمت الخفیة و التانی  
 علی ان الغسل لا یجوز  
 علی غسل المیت و قال  
 صومسته و الیه یشیر  
 تصویر الصلاة بالاجازة  
 وان هذا یوم شدید  
 الذی یومض و یجوز ان تغسل  
 و انفقوا علی جوارق غسل  
 المرأة فی حین وفاتها  
 ان غسل الزوج احق  
 قالت الخفیة لا یجوز  
 فان لم یکن اول الزوج  
 یجوز ان یغسلها  
 علی فاطمة رضی الله عنها  
 علی الله علیه و سلم  
 انما الشاة لو هنت فی  
 لغسلتک  
 رواه ابن ماجه  
 قلنت  
 انقمت الخفیة و التانی  
 علی ان الغسل لا یجوز  
 علی غسل المیت و قال  
 صومسته و الیه یشیر  
 تصویر الصلاة بالاجازة  
 وان هذا یوم شدید  
 الذی یومض و یجوز ان تغسل  
 و انفقوا علی جوارق غسل  
 المرأة فی حین وفاتها  
 ان غسل الزوج احق  
 قالت الخفیة لا یجوز  
 فان لم یکن اول الزوج  
 یجوز ان یغسلها  
 علی فاطمة رضی الله عنها  
 علی الله علیه و سلم  
 انما الشاة لو هنت فی  
 لغسلتک  
 رواه ابن ماجه

انقمت الخفیة و التانی  
 علی ان الغسل لا یجوز  
 علی غسل المیت و قال  
 صومسته و الیه یشیر  
 تصویر الصلاة بالاجازة  
 وان هذا یوم شدید  
 الذی یومض و یجوز ان تغسل  
 و انفقوا علی جوارق غسل  
 المرأة فی حین وفاتها  
 ان غسل الزوج احق  
 قالت الخفیة لا یجوز  
 فان لم یکن اول الزوج  
 یجوز ان یغسلها  
 علی فاطمة رضی الله عنها  
 علی الله علیه و سلم  
 انما الشاة لو هنت فی  
 لغسلتک  
 رواه ابن ماجه



**مالک** عن هشام بن عمار عن اسماء بنت ابی بکر انها قالت لاهلها اجعلوا ليا ليا ذامت **بعضها** ولا تدروا على كفن ضابطا ولا تسجروا  
 بنا يا ساربت ابی بکر وصیبت کرد این خورد که بخورد شو بکینه جامهای مرا بسی کفن را و قنیکه می برم بعد از آن جنود بالمیدور بدن من  
 و با شید بر کفن من جنود را و از بی من مبرید آتش را ترجم گوید رضی الله عنه و تحببت بخرد کردن کفن بود پیش اگر کسی در کفن  
 تمسید و تمسید است که بر نفس جنود باشند و منافذ میت را از نخرین و از نین و عینین و البیتین آن مسدود کنند و کرده  
 براه جنازه بردن آتش **باب** لا فضل ان یشی الناس امام الجنازة بهتر است که برود مردمان پیش پیش جنازه **مالک**  
 عن ابن شہبان رسول الله صلی الله علیه و آله و ابابکر الصديق و عمر کانوا یشون امام الجنازة و الخلفاء هلکم جزا و عبد الله  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابو بکر الصديق و عمر بن الخطاب میرفتند پیش پیش جنازه و خلیفهای دیگر همچنین و عبد الله بن عمر  
**مالک** عن محمد بن المنکدر عن ربيعة بن حیداه بن الهدیر انه اخبره انه رأى عمر بن الخطاب یقدم الناس امام الجنازة و یحمله  
 زینب بنت جحش ربيعة بن عمر بن الخطاب که پیش پیش مردمان میرفت پیش جنازه و جنازه زینب بنت جحش **مالک** عن هشام  
 بن عمار انه قال ما رأیت ابی قطیبی فی جنازة الا ما هم قال ثم یاتی بالقیوم فیجلس حتی یرى و اعلیه هشام گفت ندیدم پدر خود  
 کردند باشد و جنازه مگر پیش پیش او گفت بعد از آن می آمد بر پیش پیش نشست تا آنکه مردمان میگذاشتند بروی **مالک**  
 عن ابن شہبان انه قال الشیخ خلف الجنازة من خطاه السنة ابن شہاب گفت رفتن پس جنازه از خط کردن راه سنت است  
 ترجم گوید برین ست شافعی و خلیفه مشی در عقب جنازه فضل گفته اند اما سوار پس اتفاق کردند جهود گفتند بر دو عقب جنازه  
**باب** حمل الجنازة الى المدینة در بیان برداشتن جنازه را بسوی مدینه مطیبه **مالک** عن خید واحد من شیخ به ان سعد بن  
 ابی وقاص و سعید بن زید بن عمر بن قیسل توفیا بالعبیق و حملا الى المدینة و دفنا بها امام مالک روایت کرد از خیر و  
 یعنی از جامعها زنها که اعتماد دارد بر صحته روایت آنها که سعد بن ابی وقاص سعید بن زید بن عمرو بن قیسل وفات یافتند در واد  
 حقیق و برداشته شدند بسوی مدینه و دفن کردند آنجا مسئله حرام است نقل بسوی شهر دیگر و قیل مکره الا  
 ان یتقرب کما او المدینة او بیت المقدس شافعی علت این محل شرف مکان داشته و حکم را مطرد ساخته در مکة و بیت  
 بجهة احادیثی که در فضل آنها وارد شده **باب** شیخ القیام للجنازة در بیان منوخ شدن قیام برای جنازه **مالک**  
 عن یحیی بن سعید عن واقد بن سعید بن معاذ عن نافر بن جید بن مطعم عن مسعود بن الحکم عن علی بن ابیطالب  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقوم فی الجنازة ثم یجلس بعد از حضرت علی بن ابیطالب  
 مردیست که حضرت علی صلی الله علیه و سلم می استاندند برای جنازه تا باز می نشست بعد از آن **باب** یسجد  
 بالجنازة من خید خدیج که از علی بن ابیطالب برود جنازه را بغیر بویه بویه رفتن و بغیر جنبش دادن بی

قلنا علیه الشافعی و زینب  
 الخلیفة ابی ان الشی  
 خلفه افضل ما الارب  
 حکمهم قالوا بینهما  
 قلنا و علی و اکثر اهل العلم  
 قال الشافعی الخلیفة  
 ما یخیر الاول الذی  
 الجنازة تقدموا لها



قلته  
 عليه اهل العلم  
 قلته في  
 المالك بن نويرة  
 الجنازة على الاضحية  
 عبد القادر بن ابي  
 الجولي وادنا كره  
 قيل ان يوضع عن ثياب  
 الرجال والا فضل ان  
 لا يجلب الملبس عليه  
 قلت ورواه اهل  
 العلم قلته في  
 علي بن ابي طالب  
 قلته في  
 اهل العلم على الطهارة  
 سائر الشئ فقلوا  
 بشرط الصلوة الجنازة  
 الطهارة للمكبى الحقيقية  
 واستقبال القبلة  
 العورة كسائر الصلوة  
 الا انها خفية قال خير  
 الولي لو كان بحيث  
 لوظل الياء فانتبه  
 صلوة جات به

**مالك** عن نافع ان ابا هريرة قال سمعوا الجنازة تقرأ فانما هو خير تقصونه اليد او شتر تضعق عن رقابكم ابرهه  
 كنت شتاب برديجان نامي خوداين بخير از من نيت که لعل صيت جاس نیک است که می برید و بر لبوس آن یا میت  
 شربت که می نهید و در از گردنهای خود با لب که ایستاد حتی توضع الجنازة من اعناق الرجال تمسكتم کلکم  
 نهاده شود و جنازه از گردن مردان **مالك** عن ابي بكر بن عثمان بن سهل بن حنيف انه سمع ابا امامة بن سهل بن  
 حنيف يقول كنا نشهد الجنازة فلم يجلس اخر الناس حتى يوفى نبي ابوامامه بن سهل بن حنيف گفت که حاضر شدیم  
 جنازه را پس نمی نشست اخر جماعه از مردان تا آنکه اذن داده میشد ايش از باب لا يتبع الجنازة بنا و از بي  
 جنازه برده نشود ايش **مالك** عن سعيد بن ابى سعيد المقبري عن ابي هريرة انه نهى ان يقتبم بعد من تنار  
 ابرهه منع کرد و از آنکه از بي ميت برده شود بعد موت او ايش قال يحيى سمعت جالكا يكره ذلك قلت يحيى شنيدم از آنکه  
 کرده ميداشت اين را **باب لا يجلب على الجنازة الا طاهر** نماز نگذار در جنازه مگر طاهر يعني با وضوء **مالك** عن نافع  
 ان عبدا لله بن عثمان يقول لا يجلب الرجل على الجنازة الا وهو طاهر محمد بن عمر سئفت نماز نگذار درم و جنازه  
 مگر در آن حال که او طاهر باشد مترجم گويد رضی الله عنه ماخذ ابن عمر در شرطيه طهاره عموم حديث لا يقبل الله صلوة احدكم الا  
 و عمل مترجمين است و بر وضوء قیاس بايد کرد و سائر شرطه را مانند شرموزة و استقبال قبله و طهاره ثوب **باب**  
**الامام ويصف الناس خلفه و يكبرون اربع تكبيرات** و لو على القبور والغائب پیش استدام و وصف زنده مردان  
 پس پشت او و الله اكبر گویند چهار بار تكبير گفتن اگر چه بر قبر ميت باشد یا بر ميت غائب **مالك** عن ابن شهاب  
 عن ابي امامة بن سهل بن حنيف انه اخبره ان مسكينة مرضت فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم بها قال  
 وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعيخ المسكين ويسأل عنهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذما ماتت  
 فاذنوني بها فخرج بيمازتها ليل فذكر هو ان يوقظوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذنوني بها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اخبر بالذي كان من شأنها فقال الم امرؤ ان تاذنوني بها فقال يا رسول الله كهذا ان نخرجك ليل و نوقظت  
 فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صاف بالناس على قبورها و كبر اربع تكبيرات ابوامامه خبر داد اين شهاب که زنی مسكينة  
 بیمار شد پس خبر داده شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم حين او بود عاوت شريف آنحضرت صلعم که عبادت مي فرمود فقير از او  
 و استغفار مي نمود از احوال ايشان پس فرمود آنحضرت صلعم وقتيكه بميرد آن مسكينة خبر كنيد مرا پس بر آورده شد جنازه او  
 شبها نگاه پس ناپسند داشتند که خبردار کنند در آنوقت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس وقتيكه در صوم داخل شد آنحضرت صلعم  
 خبر داده شد آنچه واقع شد از حال او پس فرمود يا امرئ كه دره بودم شمارا كه خبر دار نمايند مرا بمرگ او گفت يا رسول الله ناپسند است كه

قله باب الحائض فقلت  
 برفاهت بواحد  
 والانتكيات  
 الائمة با م  
 ان الله تعالى  
 تبارك وتعالى  
 والانتكيات  
 الائمة با م  
 ان الله تعالى  
 تبارك وتعالى

انفاذ بر ابراهيم ترا وقت شب بيار ساريم ترا پس آنحضرت صلعم بمآء تا آنكه صف گردانيد مردمان را و گفتم گفت چهار تكبير **وما لك**  
 عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله في الرجل اذا صلى في اليوم الذي  
 مات فيه خرج به الى المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم في بيته وركب وركب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خمر بر كنجاشي باوشاه جده رسايد  
 بردمان دران روز كه بود و برآمد مردمان بسوي عيد گاه پس صفا ساخت ايشان را و تكبير گفت چهار تكبير و مسئله صفت صلوة خدا  
 موافق است با صفت صلوة مطلقه در نيت و قيام و قنارات و صلوة بر آن حضرت صلعم و سلام و بغير اركان صلوة تكبير است  
 و دعا بر كعبه نيز منقول است پس شافعي ميل کرده است بآنكه چهار تكبيره دران با صلوة مطلقه موافق است بر طريق فرضايه بقرين  
 صلح می بر صلوة مطلقه در شرط پس همچنين محمول باشد در ارکانی که دران موافق افتاده بخلاف مثل ركوع و سجود که عدم هر دو  
 بتواتر معلوم شد بنده ضعیف گوید فریضه نظیر اگر الفا حدیث در قناره فاقه من السنة است و عمل ابن عمر ترك است و همه موافق  
 بتوجه بودن آن و این دلیل بر عدم فرضايه می تواند شد و در فرضايه صلوة بر آنحضرت صلعم الله علیه وسلم کلام سابق گذشت  
 فلذا ههنا و تكبيره او دعا نيز ترك است بجهت سهولت مسلمين اما جماعت پس باتفاق سنت است سابقا و میشود فرض گذارن  
 يك كس ان تكبيرات اربع فرض من ان باتفاق اما صلوة بر قبر پس نزد شافعي صحیح است خواه دفن شده باشد پیش از صلوة یا بعد  
 صلوة و نزد حنفیه گذارده شود تا بر قبر میتی که پیش از دفن بر وی گذارده شد تا زانیکه کما ن تفسخ نباشد و مقدر  
 کرده اند تفسخ از بشیئ ایام و اما صلوة بر نقاب پس صحیح است نزد شافعی خواه باشد میت بر جهت قبله یا غیر جهت آن و بجا تر است  
 صلوة بر نقاب نزد حنفیه و تاویل صلوة آنحضرت صلعم بر قبر نزدیک ايشان است که نماز نگذارده بود بر وی پیش از دفن  
 و بر نجاشی از حد و صیانت آنحضرت صلعم شمرده اند والله اعلم **باب الدجاله بين التكبيرات** و در بیان حج ما را آورده میران  
**تكبيرات** عن سعید بن ابی سعید المقبري عن ابیہ انه سأل ابا هريرة كيف تصلي على الجنائز فقال  
 ابو هريرة ان العرا لله اخبرك الله اني سميتها من اهلها فاذا وضعت كبرت وحمد الله و صلويت على نبيه ثم اقول اللهم  
 عبدك وابن عبدك وابن اميتك كان يشهد ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك وانت اعلم  
 الصمد ان كان محمدا فزد في احسانه وان كان مسيئا فخذ عند سيئاته اللهم لا تخمنا اجرم ولا تقبنا بعد  
 ابو سعید مقبري سوال کرد از ابو هريره که چگونه نماز گذاري بر جنازه گفت ابو هريره بخدا قسم که من خبر دهم ترا و عقب جنازه بروم  
 انفاذ او پس قتیکه نهاده میشود یعنی بز زمین آمد که میگویم و حمد میگویم خدا را و محو جل درود میفرستم بر پیغمبر بعد از آن که  
 انهم بعدك ابن جددك الخ تر جمعا من دعا اينست که بار خدا يا بنده تو و سپهر بنده تو و سپهر کنيزت تو گواهی میدهد که شایسته  
 مگر تو تنها گواهی میدهد که محمد بنده است و سپهر تو و تو اناتری بحال او اگر نیکو کار بود پس بیاو کن و نیکو کاری او

از این حدیث معلوم میشود که این دعا را در هر روز که بخواند در هر صلوة که بخواند  
 موفق بر اعمال بر حق شود و از هر غیبی که خواهد  
 بدست آورد و خدا را در هر صلوة که بخواند  
 الفاتحه من البیت فصحتی عند  
 الشافعی صلوة کان الميت في  
 جهة القبلة و تاویل صلوة خیر  
 صلی الله علیه وسلم علی القبرین  
 انهم کما ذاکم یصلو علیهم و صلی  
 الله علیه وسلم

**باب الدجاله**  
 بعد التكبيرات اولياتي  
 الشفاء عن ابی حنيفة  
 و في رواية القائلين عند  
 بعد الثانية صلي على النبي  
 صلي الله عليه وسلم يومنا  
 البيت بالانفاق وليس  
 بعد الرابعة دعاه عند  
 الشافعي لا يقرأ فان كان  
 الميت ميتا او ميتا  
 هذا ما روته عنك  
 ان الله تعالى  
 تبارك وتعالى  
 ان الله تعالى  
 تبارك وتعالى

و اگر در نماز در گذرگن از بدیهی ادای بار خدا یا محروم کردن نماز از اجزای او و مفتون گن بار اجداز و مترجم گویند  
 سخن کبرت و حمدت است و صلیت علی نبی است بعد بخیر اول حمد گوید خواه سوره فاتحه خواند خواه نطق بگیرد مثل سبحانک اللهم العجز  
 تکبیر ثانی در دو خواند و بعد تکبیر ثالثه دعا کند و ماخذ آن حدیث آنحضرت است صل علی الله علیه وسلم که فرمودند دعا کنند  
 که شتابی کردی می بایست که حمد و ثنا می گفتی بعد از آن در دو میفرستادی بعد از آن عامی کردی که این ترتیب  
 اقرب است به حاجت **باب هل یقرأ الفاتحة فی صلوة الجنازة** یا واجب است خواندن سوره فاتحه در نماز  
**مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا یقرأ فی الصلوة علی الجنازة عبد الله بن عمر قرآن ینخواند در نماز جنازه  
 مترجم گوید نقیب کرده شد بحديث شیخین من استه قرارة الفاتحة فی صلوة الجنازة پس نزد شافعی قرارة فاتحه فرض است  
 و نزد حنفیه جایز نیست خواندن قرآن در نماز جنازه و اگر بخواند سوره فاتحه بقصد دعا بآیا که نیست **والا لا بأس**  
 بعد التکبیر فی صلوة الجنازة سلام گوید بعد تکبیرت در نماز جنازه **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا  
 علی الجنازة یسلو حتی یرسم من ینبیه عبد الله بن عمر وقتیکه نماز میگذازد بر جنازه سلام میگفت تا آنکه می شنوایند کسانی  
 که نزد او می بزدند **باب السبوی فی صلوة الجنازة** کیف یفعل سبوق در نماز جنازه چه کار کنند **مالک** اند سال  
 شهاب عن الرجل یدرک بعض التکبیر علی الجنازة ویفوق بعضه فقال یقضی ما فاتته من ذلك امام مالک سوال کرد  
 شهاب بن حال مردیکه او را که میکند بعض تکبیرت را بر نماز جنازه و فوت میشود او را بعض آن پس گفت ابن شهاب قضای کند چیزی  
 فوت شد او را از آن مترجم گوید رضی الله عنه فی المنهاج ما حاصله وقتیکه سلام داد امام تدارک کند سبوق باقی تکبیرت با ما  
 آن در فی العالمگیریه ما صلهما چون بیاید مردی و حال آنکه تکبیر گفته است امام تکبیر اولی انتظار کند تا آنکه تکبیر ثانی گوید و تکبیر  
 با امام پس وقتیکه فارغ شد امام تکبیر گوید سبوق تکبیر گرفت شد او را پیش از برداشتن جنازه مترجم گوید قول ابن شهاب که  
 یقضی ما فاتته اشارة میکند بسوی آنچه در عالمگیریست **باب لا یصل علی الجنازة عند الطلوع والغروب** و یصل علیها بعد  
 والعصر اذا صلیت الموقتها نماز گذارد بر جنازه وقت طلوع آفتاب وقت غروب آن و نماز کند بر آن بعد نماز فجر و بعد از  
 عصر وقتیکه گذارده شود آنها را در وقت غم آنها **مالک** عن محمد بن ابی حملة مولی عبد الرحمن بن ابی سفیان بن عمرو  
 ان زینب بنت ابی سلمة توفیت و طارق امیر المدينة فأتی بنمازتها بعد صلوة لصبح فوضعت بالبقیع قال و  
 طارق یجلس بالصبح قال ابن ابی حملة فصعدت عبد الله بن عمر یقول لا هلی امان ان تصلا علیها فقلت لا ان ولما انزلت  
 حتی ترتفع الشمس محمد بن ابی حملة روایت کرد که زینب بنت ابی سلمة فوت یافت و طارق امیر مدینه بود پس آورده شد جنازه او را  
 صبح پس نهاده شد در بقیع و طارق در غلج گذارد و نماز صبح را گفت ابن ابی حملة پس شنیدم عبد الله بن عمر را که میگفت اولیا

و علیه صل علی اهل البیت  
 فی المنهاج فی صلوة الجنازة  
 فی التکبیرات  
 فی سبوق  
 فی الجنازة  
 فی العالمگیریه  
 فی المنهاج فی صلوة الجنازة  
 فی التکبیرات  
 فی سبوق  
 فی الجنازة  
 فی العالمگیریه  
 فی المنهاج فی صلوة الجنازة  
 فی التکبیرات  
 فی سبوق  
 فی الجنازة  
 فی العالمگیریه







قال الشافعي عليه السلام لا يخرج من قبلة ولا اختلاف في قتل  
واختلفوا في القلم لا يخرج من قبلة ولا اختلاف في قتل  
واختلفوا في القلم لا يخرج من قبلة ولا اختلاف في قتل

قال الشافعي عليه السلام لا يخرج من قبلة ولا اختلاف في قتل  
واختلفوا في القلم لا يخرج من قبلة ولا اختلاف في قتل

كافتن قبر مالك عن ابى الجبال محمد بن عبد الرحمن عن امه عمه بنت عبد الرحمن انه سعهما تقول لعن رسول  
صلى الله عليه واله الخيعة والخبيثة يعني بنات القبلى لعن كرو رسول الله صلى الله عليه وسلم تخفى وختفية ايمنى بنى كند  
كورد اما مالك انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه كان تقول كسر عظم المسلم ميتا ككسر وهو  
حضرت عائشة مفيرم وشكستن تخوان سلمان دران ما يكره مرده ست مانند شكستن تخوان اوست در اعمال ك زنده  
باب الشهداء لا يفسلون ولا يصل عليهم ويدفنون في ثيابهم شهيدان اعنل اوده منى شود و نماز گزارده نشود  
بر ايشان و دفن كرده شوند در جاههاى خود مالك انه بلغه عن اهل العلم انهم كانوا يقولون الشهداء في سبيل الله  
لا يفسلون ولا يصل عليهم وانهم يدفنون في ثيابهم التي قتلوا فيها خبر سديد با مام مالك از اهل علم ك ايشان مى  
شهيدان در راه خدا تعالى غسل داده شود ايشان نماز گزارده نشود بر ايشان و دفن كرده شود ايشان را در جاهها  
كشته شده دران مالك عن نافع عن عبد الله بن عمران عن ابن الخطاب غسل وكفن وصل عليه كان شهيدا  
عمر بن الخطاب اغسل داده شده وكفن پوشاننده شده و نماز گزارده شده بروى و بود شهيد رحمت كناد او را خدا متعا قال مالك  
وتلك السنة فممن قتل والمعتك فلم يدرك حقوقات واما من حمل منهم فعا من ماشاء الله بعد ذلك فانه يفسل  
يصل عليه كما فعل بعمر بن الخطاب كفت مالك اين سنت در حق كسى ست كه كشته شده در معركه پس يافته نشود او تا آنكه بر  
او ايكه برداشته شود او را از ايشان پس زنده ماند بعد از ان تا وفات كده خواست خدا تعالى پس بر آينه او غسل داده شود  
و نماز گزارده شود بروى چنانكه كرده شد بعمر بن الخطاب تبرج كويد اتفاق كرونه علماء بر آنكه شهيد يكه كشته شده در معركه كفا  
غسل داده نشود او را و اختلاف كرونه در نماز گزاردن بروى شافعي كويد نماز گزارده نشود بروى و نزد ابو حنيفة گزارده نشود  
بروى و امام شافعي كفت كرونه بر آمد و بعد از ان مرد پس غسل داده شود او را و نزد حنيفة در اين نظر است نزد شافعي  
واما مشقول با غيبان را نزد حنيفة غسل نيت و نزد شافعي نظر است كه غسل داده شود و الله علم كتاب الزكوى  
باب اتم ما تم الزكوة در بيان گناه كسى كه ندهد زكوة را قال الله تعالى والذين يكتزون الذهب الفضة ولا  
ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم يوم يحسب عليهم فانها جملتها فتكوى بها جبا هم و جنابهم مظلوم  
هنا ما كثرتم لا تمسكوا فذوقوا ما كنتم تكفرون و اما مالك جمع مى كند چهار زكوة و خرج مى كند آن  
چهار در راه خدا تعالى يعنى زكوة ميندند از ان پس خبره ايشان از عذاب در دهنه روزيكه كرم كرده شود يعنى ميندند  
شود بر ان چهار درش و زكوى را داغ كرده شود بان اطراف ايشان ايشان را و پشها ايشان را  
كفنه شود نيت آنچه ذخيره مى بنه ايد بر اى خوئيش پس بچشيد عقوبت آنچه ذخيره مى نهايد و قال الله تعالى ولا

قال الشافعي عليه السلام لا يخرج من قبلة ولا اختلاف في قتل  
واختلفوا في القلم لا يخرج من قبلة ولا اختلاف في قتل  
واختلفوا في القلم لا يخرج من قبلة ولا اختلاف في قتل

عليه

کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها  
کتاب الفقه العرفی فی معرفة حلالها و حرامها

ما یجب من الذب علی غیر ما انتهم الله من فضله هجر الجرم...  
خایه باید که گمان نکنند تا آنکه عمل میکنند با آنچه حکم کرده است خدا تعالی ایشانرا از فضل خود این عمل استوداری خویش بلکه آن بدست برآید  
ایشان نزد یک است که بر شکل طوق پوشانیده شود ایشانرا آنچه عمل کرده اند بدان روز قیامت یعنی آن مال بصوت وارد کردن  
ایشان اندازند و خدا تراست پس گذاشته این سالها زمین و خدا با آنچه میکنند و اناست مالک من عبدالله بن دینار بن ابی  
صالح السمان بن ابی هريرة انه كان يقول ان كان حنذله مال لم یؤد ذکوة مثله یوم القیة شیخا افرح له زبیبیتان یطلب حتی  
یقرب انما کنزک ابریر بریر میگفت هر که باشد نزدیک مال که زکوٰة آن ادا نکنند مصور کرده میشود برای او روز قیامت آن مال را  
داری که سوزی سزا و بسبب پاری سم زائل شده است و در او دخالت نباشد از سوی زمینجوید این شخص تا آنکه دست یابد بر وی  
میگفید من کبج تو ام مالک من عبدالله بن دینار انه قال سمعت جده بن عمر هویسال عن الکذما هو فقال اولال  
الذی لا یتودی منه الا کوۃ جده بن دینار گفت شنیدم جده بن عمر را در انحال که سوال کرده عیش از کنز که چیست کنز کید  
آیت دو عید بران دارد و شده پس گفت آن کنز مالی است که او کرده باشد از وی زکوٰة یعنی بر او از وی نیاقتو نهانی سبیل الله که زکوٰة  
است دو عید بران کنز است که زکوٰة از وی ادا نکند ترجم گوید معنی الصدقة که اتفاق کرده اند صلا که منع زکوٰة از یکبار است معنی  
و آنچه فقیران نمایند بدانان قدر یک و صبی که داند شده است آزاد معنی ما فاجلو ابرجلی است که منع زکوٰة مفروض نماید بآب قالان  
منع الزکوۃ باب در جنگ کردن با کسی که منید بر زکوٰة را مالک انه بلغه ان بابا بنو الصدیق قال لو متحتی عقلا لجأ اهدتهم  
علیه خبر رسید امام مالک که حضرت ابو بکر صدیق فرمود که اگر ندیده برای یک سن بندگن با کسی شتر جنگ کنم ایشان برای همان یک  
رسن قال مالک الا امر عندنا ان کل من منع فویضه من فرا یمن الله فلم یستطع المسلمون اخذها منه کان حقاً علیهم جهاده  
حقاً یلخذها منه گفت مالک که امر مقرر نزد یک است که هر که ندیده فریضی از فرایمن خدا تعالی یعنی جانوری که واجب است  
در مال او پس ترا نشند مسلمانان گرفتن آن از وی واجب باشد بر ایشان جهاد او تا آنکه بگیرند آنرا از وی مسئله زکوٰة  
فویضه حکم است که فریشود منکر او جهاد کرده میشود با کسی که منع نماید و ندهد زکوٰة را باب انواع الزکوۃ در میان اقسام زکوٰة  
مالک انه بلغه ان عمر بن عبدالغزیز کتب الی عماله علی دمشق فی الصدقة انما الصدقة فی الحربش والعین و المال  
خبر رسید مالک که عمر بن عبدالغزیز نوشت بسوی عاملان خود که گماشته شده بودند بر دمشق در باب صدقه مضمون کتب  
آنکه غیر ازین نیست که زکوٰة واجب میشود در زراعت و نقد که تجارت از زر و نقره باشد و مواشی ترجم گوید چنین است  
اتفاق صلا که زکوٰة اموال برتر است در زکوٰة تجارت گرفته می شود مگر جهاب میت اما صدق فطریس آن رویش  
باب الصدق الذی لای یطلب اقل منه الزکوۃ در بیان مقدار چیزی که واجب میشود وی زکوٰة از مال یعنی بیان

بلامه  
قال قلت  
فی معرفة حکمه  
کفرها جدا و قیل  
مانعها  
قال قلت و علیها اهل  
العلم ان صدقة الاموال  
علی ثلث اقسام زکوٰة  
الجهاد و التوضیف  
القطر فی صدقة  
الرؤس



له قلت  
 وعلیه اهل العلم وامن  
 کره التبرع لا یشترط  
 لما نصاب عند العینة  
 ودر بیان صدق صاحبها  
 ولسوق سنن صاحبها  
 ولسلام عند الشافعی  
 خمس مالک وثلث در  
 بالحدادی وعلیه  
 خلیفة فی مالک وثلث  
 بالحدادی وعلیه  
 اسیرین در مالک وثلث  
 فی الامم وثلث  
 اعنی بکل مال غیر  
 سبعین اقل وثلث  
 فالاول بمنزلة الوفا  
 فاناس کلها الا  
 ثلاث

نصاب سوال کرده و در آن آن زکوة واجب بشماره مالک من عمر بن محمد المازنی عن ابیه انه قال سمعت ابا سعید الخدری  
 یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمس ذر صدقة و لیس فیما دون خمس اواق صدقة و لیس فیما دون  
 خمسة اوسق صدقة ابو سعید خدری میگفت که فرموده حضرت صلعم نیست و کم از پنج شتر صدقه و نیت در کمتر از پنج اوقیه  
 صدقه و نیت و کم از پنج رست صدقه مالک من محمد بن عبدالله بن ابی صعصعة الانصاری ثم المازنی عن ابیه  
 ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة و لیس فیما دون  
 من الوفق صدقة و لیس فیما دون خمس ذر و من الاهل صدقة از ابو سعید خدری مرویست که حضرت صلعم علیه السلام  
 فرمود نیت در کم از پنج رست صدقه و نیت در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه و نیت در کم از پنج شتر از شتران صدقه  
 قال مالک السنة التي لا اختلاف فيها عندنا ان الزكوة تجب في عشرين دينارا عينا كما تجب في مائة درهم گفت  
 سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک ما آنست که واجب میشود زکوة در بیست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب میشود در  
 درهم قال مالک و لیس فیما دون عشرين دينارا زكوة گفت مالک نیت در کم از بیست دینار ذهب خالص زکوة تجوی گفته  
 که رست شصت صاع را گویند و صاع پنجره مثل ثلث رطل است و اوقیه چهل درهم را گویند و درهم یکی شش دانگ است  
 و در حدیث آمده است الوزن و وزن اهل کتب و المکیال کمال اهل دین و فرود جامعه شتر را میگویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب  
 باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چه آن زیاده خلیل بود بحساب آن زکوة باید داد و اگر نیم نصاب شتر  
 و نیم نصاب از بقر یا غنم یا تیریس ضم کرده شود آنرا با اتفاق علما مسئله نصاب الفضة است و در هم و الذهب مشرون متقالا و  
 زکوة چهار ربع عشر روی مالک فی حدیث ابی سعید لیس فیما دون خمس اواق صدقة و روی فی کتاب عمرو فی الزکوة ربع عشر  
 قال مالک الامر عندنا ان تجب الزكوة في عشرين دينارا لانه در در همی که زکوة بدان معین شده اختلاف واقع شده است  
 حقیق اینها وجه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو وجه شعیره و کسری و این اختلاف حاصل است که جمیع آن نصاب  
 و شعیره بلا دما سبک از جای یک بر آن قرار داده اند درین دیار است یعنی آید پس اینجا باید که بشنیم و حساب بگیر گفتیم که  
 شش دانگ اهل حرین امروزه وانی گویند بحد فاق و زن که دریم آن نیز مختلف برآمد بعضی نیم باشد و بعضی نیم باشد  
 و چهار ربع شعیره و بعضی نیم باشد و شش ربع از اینجا دانسته شد که در هم سه باشد ست کسری زیاده ربع باشد یا دون ازان تقییل  
 یا زیاده از ازان تقییل و دینار یک شقال است و نسبت در میان شقال و درهم آنست که ده درهم هفت شقال میشود و درین  
 مسئله چون در هم در زمان حضرت صلعم متوجه نموزند امتیاز اختلاف است و اصل صلعم باب تجب فی مال زکوة حقه چهل  
 علیه الحول واجب می شود و هیچ مالی زکوة تا آنکه بگذرد و بر و کمال مالک من نافع ان عبدالله بن عمر کان یقول لیس

فی مال زکوٰۃ حتی یحول علیہ الحول مجدد بن عمر یسئلت و اجبت فی شیء و در شیء مالی زکوٰۃ تا آنکه بگذرد بر وی یک سال مالک  
 بن محمد بن حلقه من علی الزید عن القاسم بن محمد بن ابابکر الصدیق لم یکن یاخذ من مال زکوٰۃ حتى یحول علیہ الحول از قاسم  
 بن محمد روایت کرد ابو بکر صدیق منکر است از شیء مال زکوٰۃ تا آنکه بگذرد بر وی یک سال **باب** کتاب عمر رضی الله عنه و فیها  
 بیان مضمون کتاب عمر رضی الله عنه که در باب زکوٰۃ نوشته است **مالک** انه قال کتاب عمر بن الخطاب فی الصدقة قال قال  
 فیہ مالک عن اذکتاب عمر بن الخطاب و صدقه گفت پس با فتم در وی بسم الله الرحمن الرحیم **باب** کتاب الصدقة و در بیستم  
 من الابل فدونها العذوقی کل خمس شاة و فیما فوق ذلک الی خمس ثلثین بنت مخاض فان لم یکن بنت مخاض فان  
 لبون ذکو و فیما فوق ذلک الی خمس اربعین ابنة لبون و فیما فوق ذلک الی ستین حقة طر و قة و فیما فوق ذلک  
 الی خمس سبعین جذعة و فیما فوق ذلک الی تسعین بنتا لبون و فیما فوق ذلک الی عشرین و مائة حقتان طر و قة و فیما  
 فزاد علی ذلک من الابل ففی کل اربعین بنت لبون و فی کل خمسین حقة و فی سائمة الغنم اذ بلغت اربعین العشر  
 و مائة شاة و فیما فوق ذلک الی مائین شاتان و فیما فوق ذلک الی ثلثمائة ثلاث شیاہ فزاد علی ذلک فی کل مائة  
 شاة و لا یخرج فی الصدقة تیسر لاهرته و لا ذات عوارا لا ماشاء للصدقة و لا یجوز بین مخترق و لا یفترق بین مجموع  
 الصدقة و ما کان من خلیطین فاما یتوالججا بالسویة و فی الرقة اذ بلغت خمس اواق ریم العشر یعنی امنت مکتوب صدقه و  
 و چهار رس از شتران و آنچه کم از بیت چهار باشد جنس شاة واجب شود و باین حساب که در هر پنج رس یک شاة است و در آنچه زیاد  
 از بیت چهار باشد تا سی پنج بنت مخاض واجب میشود پس اگر نباشد بنت مخاض پس این لبون که زبیت بجای او باید کرد  
 و آنچه زیاد از سی پنج باشد تا سی و پنج بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاد از سی و پنج باشد تا شصت حقه واجب میشود  
 که قابل ضرب نباشد و در آنچه زیاد از شصت باشد تا هفتاد و پنج جذعه واجب میشود و در آنچه زیاد از هفتاد و پنج باشد تا نود  
 بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاد از نود باشد تا صد و بیست رس حقه واجب میشود که قابل ضرب نباشد پس آنچه زیاد از صد و  
 باشد از شتران پس واجب آن باین حساب که در هر چهل رس بنت لبون است و در هر پنجاه رس نود بنت یعنی بر برده از شتران  
 باید کرد از بنت لبون حقه و از نود بنت لبون و در هر چهل رس از زمین از شتران نود بنت لبون است و در هر پنجاه رس یک شاة  
 و در زیاد از آن تا صد و شاة و در زیاد از آن تا صد و شاة است و در آنچه زیاد باشد از صد تا سیست که در هر  
 یک شاة باید گرفت و بر آورده شود و زکوٰۃ حمل را از هر یک گاو سال او صد حقه است و اگر از او صد گاو بود پس باید از او صد حقه گرفت  
 در میان متفرق کردن شاة شود در میان محبته بستن آن زبان مقصود زکوٰۃ که گرفته میشود از دو خلیط پس بر این ایشان حساب کنند  
 باید کرد و میان خویش بر برتری و در نقره و قتی که برسد بر پنجاه و چهار صد از هر چه مال من **باب** کتاب عمر بن محمد بن مالک

قلنا ما حل العلم  
 و هو نفس اتفاقا  
 بالبری و التناجر اذا نزل  
 علی صاحب فان جعلها  
 محل الاصل و زکوٰۃ  
 الزرع فانها تجب عند  
 التصاد و ظاهر الخلیطین  
 ان السقادی انشاء  
 الحول لا یضرب من اصحاب  
 من جنسه و طوی الشاة  
 و قال ابو حنیفة یجوز  
 ان نقصان النصاب  
 فی اثنا عشر الم یقطع  
 العمل و علیہ الشافعی  
 و قال ابو حنیفة  
 اذا کان النصاب  
 كاملا فی طرف الحول  
 فنقصانه فی البیت  
 ذلک لا یقطع الزکوٰۃ

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word 'قلوب' (Hearts) and other religious phrases.

عن طاوس اليماق ان معاذ بن جبل الانصافى اخذ من ثلثين بقره بقية ما من اربعين بقره مسنة واني بما دون ذلك  
ان ياخذ منه شيئا وقال له اسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم في حديثه في حديثه فاما في فتوى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قبل ان يقدم معاذ بن جبل طاوس يماق روایت کرد که هرگز معاذ بن جبل گرفت از سی رأس گاو و یک تیغ و از جبل اسب گاو  
یک مسند و آورده شد پیش معاذ که از سی رأس پس با گردان که بگیرد از آن چیزی و گفت نشنیدم از رسول الله صلی  
صلی الله علیه وسلم در باب کتیر از سی رأس چیزی توقف میکنم تا آنکه ملاقات میکنم با حضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کنم از حضرت  
یک سال بروی گذشت و داخل شد در سال دوم زیرا که حضرت بمن محل است و ما در این بجه حال میشود و بنت لبون بجه است  
که دو سال بروی گذشت و داخل شد در سال سیوم زیرا که ما در او صاحب شیر میشود و حق بجه است که گذشت بروی سال  
و داخل شد در سال چهارم زیرا که وی قابل آن باشد که از فعل با بگیرد و بجه بجه است که گذشت بروی چهار سال  
و داخل شد در سال پنجم لانهما تجتمع لهن برای آنکه انداخت دندان را و بجه بجه است که یک سال تمام کند و شهر در سبب  
مالک نیست که دو سال تمام کرده و منته است که گذشت بروی دو سال و داخل شد در سال سیوم و شهر  
مذهب مالک است که سال تمام کرده باشد مسکه زکوة انعام ظاهر از لفظ فی کل خمس شاة و مانند آن است که چون  
اینقدر ابل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس چند یا از آن دو کس و همین است مذهب شافعی و مانند دیگر  
یعنی التسمیه کوة بحق المال در آن حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه میکند که دوران زکوة را حساب  
مال است مذهب حال مالک که بر مال صبی و همچون نزد یک اهل مدینه واجب میشود و بزرگ صبی نزدیک به لازم می آید که اگر  
مصلحت در اداره حکم بر حال مال و در حال مالک است که مصدق از نزدیک امام باجیاد و قری میرود و او را در حقیقت  
مالکان اطلاق نیست و در قول مالکان حرم بر می رود و تحقیق حال متعسر میشود بخلاف رها و کله با که بر شاریح و مساجح  
و معرفت حال آنها بشا بده میتوان حاصل نمود و معنی اجتماع در اینجا اجتماعی است که سبب آن همه یک گاو یک  
میتوان گفت و این با تخا و شرح یعنی جای آب خوردن و مسجح بجاییکه از فضای قریه که در آن از میان خانهها آورده  
جمع میکنند تا هر را جمع کرده بر می می بزند و معنی یعنی چراگاه و مراح که جای آنها در وقت شب باشد و موضع طلب  
را جمع و فعل پس با تخا و این اشیا کله در می یکی میباشد مسکه زکوة ماشیه را و شرط قرار دادماندی گذشتن سال آن را که کله در  
و اخذ آن حدیثی است که خواهد آمد لا زکوة فی مال حتی یحول علیه الحول لیکن یجز از نصاب تولد شده است و سال او سال اجابت است  
بر این که حضرت عروه گفته شده شود سحر را ظاهر است که هر چند یک سال گذشت است بخلاف آنکه در آن نصاب بر نصاب اول و نصاب

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, providing commentary and additional information related to the main text.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word 'قلوب' (Hearts) and other religious phrases.



المعروف  
الذليل في

عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من الصدقة فوسى فيها شاة واحدة فلا ذات ضرر عظيم فقال عمر بن الخطاب  
ما هذه الشاة فقالوا شاة من الصدقة فقال عمر ما يطعم هذا أهلها وهم طائفة لا تفتنوننا ولا تأخذوا من أموالنا فقالوا يا رسول الله ما هذا  
حضرت عائشة فرمود که گدازانید بشد بر عمر بن الخطاب بنده از صدقه بپوشد در آن رومه بنوی بسیار شیرین استان بزرگ پس گفت  
بن خطاب بعیت این بزرگ است این بزرگیت از زکوة پس فرمود حضرت عمر زاده اندازین و ماکان و حال آنکه ایشان در اختیار خود بودند  
یعنی برضاداده پشتمان زیاد برید و در آن یکیش نغایس مال مسلمانان را یکیش میزد و طعام حسین از شیر و در مالک عن یحیی بن سعید محمد  
بن یحیی بن قال الخبزی رجلان من اشجعان محمد بن سنانا لاصحابنا کان یاتهم صدقا فبقول لرب المال اخرج الى صدقة ما لك فلا  
یقوی الیه شاة فیها و فاما من حقه الا قیل ان محمد بن سلمة کان یاتهم صدقا فبقول لرب المال اخرج الى صدقة ما لك فلا  
بسوی من زکوة مال خود را پس بر بنی آور و بسوی او بنوی که در وی تمامی حق او میبود و دیگر قبول میکرد و آنرا قال مالک السنه عندنا  
والله اودت علیه اهل العلم بیلنا ان لا یضیق علی المسلمین فی زکوة تم وان یقبل منهم ما دفعوا من اموالهم گفت مالک سنه  
مقرره نزویک و آنچه یافتم بر اهل علم را در شهر خود آنست که تنگ گرفته نشود بر مسلمانان و زکوة ایشان و آنکه قبول کرده شود از  
ایشان آنچه بدیند از اموال خود و باب تضمین بین المعز و الضعفا فی تکمیل الصدقة جمع کرده شود در میان بزرگ و سفید بر تکمیل صدقات اهل  
فی الرجل یكون له الضعفا والمعز انما یجمع علیه فی الصدقة فان کان فیها ما تجزیه الصدقة فقد قال انما ضخم کلها و فی کتاب عمر بن الخطاب  
و فی سائمة الضم اذا بلغت اربعین شاة شاة فان كانت الضعفا اکثر من المعز لم تجزیه بها الا شاة واحدة اخذ المصنف تلك  
الشاة التي تجزیت علی بامال من الضمان وان كانت المعز اکثر اخذ منها فان استوی الضعفا والمعز اخذت ایتها ما شاء قال  
مالک فی العزاب البغض والبقر والجوسین نحو ذلك گفت مالک در باب شخصیکه باشد او را گو سفید و بزرگ آنهم را جمع کرده شود و بزرگ  
و صدقه پس اگر باشد درین مجموع عددی که واجب شود و وی زکوة بر آورده شود زکوة آن گفت مالک جز این نیست که آن مجموع است  
تمام آن و در کتاب عمر بن الخطاب بده است و فی سائمة الضم اذا بلغت اربعین شاة شاة گفت مالک پس اگر گونه بیاید بهمانند  
و واجب شد به است بر صاحب مگر یک شاة بگردد و عامل آن شاة را که واجب شده است بر حسب مال او گو سفید و اگر بزرگتر باشد بگردد و آنرا  
از بزرگ پس اگر برابر باشد گو سفید و بزرگتر از هر چیزی که خواهد گفت مالک باب شتران حوی و شتران بختی و گاو و گاو و حیوانات  
باب میخندان بیال اهل النقاد هل چند که ما تجزیه الزکوة و یصدقهم فیما قالوا جاز به است که سوال کند بادشاه از آن  
اموال نقد را یا به است نزویک شما قدر بیکر واجب میشود و در آن زکوة و تصدیق کند ایشان را و آنچه گویند مالک سنه  
بن عقبه بن سوری الزبیر عن ابی اسم بن محمد قال کان ابی بکر اذا اعطى الناس عطیة یاتهم بیال الرجل هل چند از هر مال  
و جبت حلیک فیما الزکوة فان قال نعم اخذ من عطائه زکوة ذلك للمال وان قال لا اسلم الیه عطائه لم یأخذ منه شیئا

له قلت  
هو قول العلماء انما  
یؤخذ من خيار السائمة  
له قلت  
هو قول الفقهاء

درین

مرویست از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق در قتیکه میآورد و در آن احوط است ایشان سوال میفرمود بر کسی آیا نزدیک تو مالی هست که  
 در وی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطای او زکوة آن مال اگر انکار کردی بشکرم فرمودی او را  
 عطا او و نگرفتی از آن چیزی **مالک** عن عمر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال كنت اذا  
 عثمان بن عفان اقبض عطای سألنی هل عندك من مال وجبت فيه الزکوة قال فان قلت نعم اخذ من عطای  
 ذلك المال وان قلت لا دفع الی عطای قد امره کتبت و قتیکه میآید هم پیش عثمان بن عفان تا قبض کنم عطای خود را  
 سوال میکردم آیا هست نزدیک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قد امرت پس اگر میگفتم آری میگرفت و عطا  
 و اگر لاسیکه نمیداد عطای من **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الاحطية الزکوة سمعوه ابی بکر  
 ابن شهاب گفت اول کسیکه زکوة گرفت از عطای یعنی از سایر آنها یا با سایر آنها که از بیت المال بر میآید معاویه بن ابی سفیان  
 بود یعنی گرفت زکوة از سایر آنها و با سایر در وقتیکه کسی داده شود بدعت است و سنت است که بعد از عقیقه ای حول آن  
 صاحب مال باید گرفت و الیه ذهب اشافنی بنده ضعیف گوید که گفتن حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة را از  
 عطا با جهت آن بود که نزد ارباب اموال مالی بود که بر وی حولان حول شده بود **باب** لا زکوة فی المحل و زکوة واجبیت  
 در زیور **مالک** عن جده الوثن بن القاسم عن ابیه ان عاتمة زوج النبی صلی الله علیه و آله كانت تلین خات لعیبها  
 یتای فی حجرها لهن الحلی فلا تخبرهن من حلیهن الزکوة حضرت عائشة مستولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن  
 میخیزد میبندد بر پرورش حضرت عائشة ایشان را زیور میبود پس بر منی آورده از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع ان  
 عبد بن عمر کان یحلب نباته و جوارید الذهب فیکسها بخرم من حلیهن الزکوة عبد الله بن عمر زیور میبندد دختران خود را  
 و کثیر کان خود را از زر پس بر منی آورده از زیور ایشان زکوة را قال مالک من کان عنده ثوب او حلی من ذهب فیه زکوة  
 لبس و اعلیه فیها الزکوة فی کل عام یوزن فیوزن ربع عشرة الا ان ینقص من وزن عشرین دینار و عینا او ما  
 درهم فان نقص من ذلك فلیس فیها زکوة و انما تكون الزکوة اذا کان انما یسک لغير اللبس فاما الثوب و الحلی المکسول  
 یرید اهل صلاحه و لبسه فانما هو بمنزلة المتاع الذی یكون عند اهل فلیس فیها زکوة قال مالک لیس فی  
 الثوب و لا فی اللبس و لا فی العنبر زکوة گفت مالک کسیکه باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زیور او در زینت او که نفع  
 نشود بان از جهت پوشیدن و استعمال نمودن پس بر او نیز لازم است بر وی زکوة همان مال در هر سال وزن کرده شود  
 پس گفته شود چهارم صد از هم صد آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت دینار فالصالح از دو صد در هم پس اگر کم  
 از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و در این نیست که زکوة لازم است و قتیکه بنده کند آنرا برای غیر پوشیدن اما ز غیر مسکوک

ما قلت  
 قال الشافعی فی الزکوة  
 ابن شهاب بن العطاء  
 فائدة لا زکوة فیها  
 حتى یحلی طبعه الحلی  
 ذکر قوله البیهقی فی  
 سننه اقول و انما اخذ  
 ابو بکر و عثمان من  
 العطا لا عندهم  
 من الثوب و ما حال  
 علیه العمل  
 قلت قال به لا یطری  
 فی ظاهره و فی خصیه باطل  
 و انما الخطر کلا و ان  
 کالسور  
 لیس فیها زکوة علی ما  
 وعند البیهقی فی الزکوة  
 اذا کان من ذهب  
 نفعه من الثوب  
 ۲۵

قول الشافعية انه تجزئ  
 الزكوة في مال الصبي  
 حتى اذا بالغت بالغنية  
 لا تجب عليه وانفق الزكوة  
 من اموال غيره  
 قول الشافعية قالوا  
 بغير وجوب الدين  
 له طلب من جهة العدل  
 ولا ينعى وجوب الدين  
 قول الشافعية في المسئلة  
 انما اظهرها ولا ينعى  
 والثاني ينعى والثالث ينعى  
 فالقول المعروف ولا ينعى  
 قال الشافعية انما

زكوة شكنه كزكوة غيره بل ان درست ساختن آن وپوشيدن آن پس جزاين نيت كه آن بشايتاسي است كه ميشد زكوة ودر حقيقت  
 پس نيت لازم بر وجه دي دران زكوة گفت مالك نيت واجب در مراديد ودر شك ودر حقيقت ترجم كود مدين مسله ودر قول شهر  
 آمده است ودر اختلاف اختلاف ايشانست دران كه زكوة نقد ميخواهد است يا نيتي كه نيتي از استغناي انتفاع بابت نيت  
 واجب شود بر حالي ودر زمانه و اگر حالي غير صلاح باشد مانند سوار و خيال براي مراد انتفاع او كلا انتفاع است باب حجب الزكوة في مال  
 واجب شود زكوة در مال حسي مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال تجزئ اموال اليتامى لا تاملها الزكوة عمر بن الخطاب فرمود تجزئ  
 در اسل قتيان تا فاني كند از زكوة مالك حن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه انه قال كانت عائشة تظن اننا واخلوا يتيمين في حجرها  
 فكانت تحجز من اموالنا الزكوة قاسم بن محمد گفت حضرت عائشة متولى ميشد مراد برادري را از آن من كه بوديم يتيم در پرورش و پس  
 برمي آورد از مالهاي ما زكوة ترجم كويد رضه درين مسله ودر قول شهر است واجب شود و واجب نمي شود و منظور اول است كه زكوة  
 حق مال گفته اند پس تعلق او به مال باشد نه به مال صاحب مال و منظور ثاني حديث رفع يقيم عن ثمة الحديث باب من كان  
 مال مشغول بالدين لا زكوة عليه في ذلك هر كه باشد مال او مشغول بقرض نيت بروي زكوة دران مال مالك حن بن زيد  
 بن خصفة انه سال سليمان بن يسار عن رجل لعمال وعليه دين مثله عليه زكوة فقال لا يزير بن خصفة سوال كرد سليمان  
 بن يسار را حكيم مرويكه او مال باشد بروي دين است مانند آن ايا بروي واجب است زكوة پس گفت سليمان بن يسار زكوة  
 مالك حن ابن شهاب عن السائب بن زيد ان عثمان بن عفان كان يقول هذا شهر كوتكم فمن كان عليه دين فليق  
 دينه حتى يعقل اموالكم فتق دون منها الزكوة حضرت عثمان ميگفت اين ماه زكوة شناسه يعني ماهي كه حلال ابرو مان  
 دران ميدها پس هر كه باشد بروي قرض پس بايد كه ادا كند قرض خود را تا خالص شود مال شما پس ادا كنيد از ان ماهها زكوة  
 قال مالك لا هو الذي لا اختلاف فيه عندنا في الرجل يكون عليه الدين وحده من العرض من مافيه وفاء لما عليه من الدين  
 ويكون عنده من الناقص سوى ذلك ما تجب فيه الزكوة فانه يزكوه ما بيده من ناصب حجب الزكوة قال مالك واذا المرء كان  
 عنده من العرض من النقص الا وفاء دينه فلا زكوة عليه حتى يكون عنده من الناقص فضل من دينه ما تجب فيه الزكوة  
 فعليه ان يزكوه گفت مالك امر يكه مسلم است و مضمق بزكوة يكه در حكم مرويكه باشد بروي دين و زكوة يكه او از متاع  
 آنقدر است كه درومي كفايت است دين او زكوة او از نقد سواي آن متاع آنقدر است كه درومي زكوة واجب شود  
 پس بر آئينه او زكوة بر آرد و از آنچه بدست اوست از نقد گفت مالك اگر نباشد زكوة يكه از متاع و نقد الا  
 او اي دين او پس زكوة واجب نيت بروي تا آنكه باشد زكوة او از نقد زكوة او از دين او نقد  
 كه واجب مي شود درومي زكوة پس واجب است

بر روی که زکوة آن برادر شرمگم گوید و معنی آنده خند و در بنامه عمل ظهور است و این منع میکند و چون کوة اصطفا وضع میکند مطلقا  
 وضع میکند در مال غن یعنی نقد و عرض و منع میکند در مال ظاهر یعنی ماشیه و زرع مشهور اول قیاس بر منع دین است و در ظاهر  
 حج و مشهور ثانی اطلاق مضمون زکوة در باب کوة است و مشهور ثالث آنست که اموال ظاهر حقیقه نمودار و در اموال غن  
 بدون تصرف در آن نمودار و در مطالب اهل این ازان مانع میشود **باب من استحق ما لا اوکان مال صفا و کفایت یکی**  
 بر که استحق مال شده یا باشد مال او غایب شد چگونه زکوة برادر مسائل **عنه محمد بن علقمة مولى الزبير انه سأل القاسم**  
**بن محمد عن مكاتبه قاطعه بال اعطيه هل عليه ذكوة فقال القاسم ان ابا بكر الصديق لم يكن ياخذ من مال الكوة**  
**حتى جعل عليه الجول محمد بن علقمة سوال کرد قاسم بن محمد از حکم مکاتبی ازان خود که مقرر کرد با مال عظیمه چه بودی در ازان مال**  
**زکوة است پس گفت قاسم هرگز ابو بکر صدیق نیک گرفت از سهم مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی کیس مالک عن ابوبکر بن**  
**تمیمة الضمینی ان عمر بن عبد العزيز كتب مال قبضه بعض الولاة ظلما یا مبرزده الى اهله و اتخذ ذکوة له لما مضى من**  
**السنين ثم عقب بعد ذلك بكتاب الا تؤخذ منه الا ذکوة واحدة فانه کان صفا و عمر بن عمر بن زمامه نوشت در باب**  
**مالیکه قبض کرده بود و بعضی حکامان بطریق ظلم امر میکرد بر ازان مال بکلیه و نوشت که گرفته شود زکوة او از آنچه گذشت از آنجا**  
**بعد ازان محبت او فرستاد مکتوبی دیگر گرفته نشود و از دیگر کیش کوة زیرا که او صفا بود شرمگم گوید معنی آنده خند که در صورت و بوی کوة**  
**لازم میشود در صورت مکاتبی که مال عظیمه مقاطعه کرده باشد زکوة لازم نمیشود پس در مشهورت فارقی پیدا میاید کرد که**  
**حکم بران و اگر باشد آن فرق نزد یک شایسته استقرار و تعیین است پس مال مکاتب متفرقتیست بحمل که مجز او ظاهر شود پس**  
**نصاب سائمه را صدق زنی ساخت اگر تعیین آن سوائم نمود بود بویست شبهه است زکوة لازم شود و اگر تعیین کرد مال غن**  
**شبهه است و صفا آنست که وصول با و متعذر باشد مثل مال منصرف صفا محمود و درین صورت سه قول مشهور است**  
**واجب میشود برای جمیع احوام گذشته لیکن دادن آن واجب نیست تا آنکه موکد چون گفت بر جمیع احوام بعد واجب نمیشود مطلقا**  
**و واجب میشود نزدیک یافتن زکوة یکسال فقط چنانکه ظاهر اثر عمر بن عبد العزيز است مشهور اول ظاهر شدن ملک است بعد**  
**یافتن و مشهور ثانی تعطل نماند است و مشهور ثالث خوف احوام مال است اگر برای همه احوام بعد و اگر وین دارد این**  
**دین ماشیه است یا غیر مستقر مانند مال کتابت زکوة لازم نمیشود و اگر نقد است در قول قدیم لازم نمیشود و در جدید**  
**اگر مومل باشد یا حال باشد و متعذر باشد اخذ او بجهة اعسار یا محمود مانند منصرف است و اگر حال باشد و متعذر است**  
**اخذ او بجهة و در بویست **باب ذکوة اموال الثقات** در زکوة مالها رسود اگر سی مسائل عا بن یحیی بن**  
**عن ذریق بن جهمان و کان ذریق حلی جواز صدق فی زمان الولید و سلیمان و حسن بن عبد العزيز**

**قلت**  
 عمل الشافعی مشایخ  
 الکتابیه بانها غلیظ  
 واللعید استقامت  
 شاه و اظهت قولیه  
 الامین المال علی  
 وفق ان ذویه الذکوة  
 بالفعل و فی الضمان  
 الذین التوجل والتعذر  
 لظن ان یجب  
 اذا جعل لا یحل  
 قال مالک علی ذکوة  
**۲۰۹**  
 و کتب علی غن اول  
 و عند ابن خنیفة  
 و یجب فی الضمان  
 اذا وصلت عن  
 الايام الا حنیفة



انفق على الرعايا العشرة  
 بعد من من عليه  
 من السبلين من مال  
 التجار اذا كان فيهم  
 عشرين وبنات  
 ربع عشره على اختلاف  
 في مسألة الذي  
 فقال احمد يقول عما  
 بن عبد العزيز انه  
 يوجب منه نصف  
 العشر نصيبا  
 وانما يقال في  
 بوجوه من نصف  
 العشر كما في  
 المسلم كما في  
 وقاله في  
 قوم لا شوي  
 باسمه في  
 باسما في  
 الصدقة فلا ما  
 اجابهم اذا  
 ومن عشرين  
 دنيا ما

مذكر ان عمر بن عبد العزيز كتب اليه ان انظر من يملك من المسلمين مائة ما ظم وها هو الم ما يدرون بين التجار اربعين كل  
 اربعين دينارا دينارا فانقص بمسما ذلك حتى تبلغ عشرين دينارا فان نقصت دينارا قد تمها ولا تاخذ منها شيئا وان  
 هبت من اهل الذمة فخذ ما يدرون بين التجارات من كل عشرين دينارا دينارا فانقص بمسما ذلك حتى تبلغ عشرة دنيا  
 فان نقصت ثلث دينار فدعها ولا تاخذ منها شيئا واكتب لهم بان تاخذ منهم كتابا الى ثلثة من المحل زريق حال بود بر سكر  
 مصره زمان وليد سليمان وعمر بن العزيز پس ذكره عمر بن عبد العزيز في نشت لبوي او كذا مائل كني هر كرا بگذرد بر تو را مسلم  
 پس گير از آنچه خا بر باشد از سوال ايشان از آنچه ميگردانند از تجارات از هر چهل نيار يك نيار پس آنچه ناقص باشد بگير حساب  
 تا آنكه برسد به بيت دينار پس اگر ناقص باشد از بيت دينار يك سيوم حصه دينار پس بگذر او را و گير از وي چیزی و هر كرا  
 بر تو را پس بگير از آنچه ميگردانند از تجارات از هر ست دينار دينار پس آنچه ناقص باشد بگير حساب آن تا آنكه برسد  
 پس اگر ناقص باشد از دو دينار سيوم حصه دينار پس بگذر او را و گير از وي چیزی و بنويس براي ايشان آنچه گرفتار ايشان  
 باشد مثل آن از سال ترميم كوي در مني مائة من عمل در بناب حديث بود او دست من سمة ان رسول الله صلى الله عليه و  
 كان يامرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعد للبيع و عمل مستمر مسلمين از زمان حضرت عمر رضی الله عنه كه عاملان بر ابراهما  
 می نشاندند و زكوة ميگرفتند و شرط زكوة تجارة قيمت نصاب است از ذهب يا فضة و گذشتن كيل چنانكه در نقد ذكر شد ظاهر  
 ميش بند نهست كه نصاب تمام حول شرط است زيرا كه حال مال تجارت در حادث بطونيت و حال او از حال نقد مستجاب است  
 پس ميبايد كه بروي عمل كنند و اگر جزوي قليل از مالي قليل كم شود آنرا در عرف كمي شمارند چه در نقد و چه در تجارة و اگر ششماه  
 مال نصاب نقد بود بعد از آن بان نقد مال تجارت خريد كند هر دو را در حول چنانكه صحيح كند نقد و مال تجارت را  
 و نصاب يرا كه هر دو از يك جنس اند و زكوة آنها بر يك سلو است بخلاف آنكه ششماه مال نصاب سوا هم بود بعد از آن مال  
 تجارت خريد نمود چون مفهوم لفظ تجارت رجوع كنيم دانسته ميشود كه گرفتن مال است مباد و نه بشر يا مانند آن بشره صحيح است  
 كند رجوع زيرا كه سبكه بطريق ارث مال حاصل كند و با بطريق هبه از تجارة ميگويند و قنيد ديگر است و تجارت ديگر فرق است  
 اين بود و بنيت تجارة است و قنيد غير نيت حاصل ميشود و عرض تجارت بحد نيت قنيد براي قنيد مي شود و بنيت لا سفر و نيت  
 و ظاهر نيت كه رجوع بهل مال است و همچنين اولاد جوان كه براي تجارة خريد كرده است بچهارم است و سوا هم گفته شد  
 و لابد است از تقويم و گاهي حال مختلف ميشود با اختلاف نفوق يكه بان قيمت كند و ظاهر نيت كه غالب نقد بله را اعتبار كنند  
 و در صورت نشاي نفوق بغير است و در بنسورتها اخذ بانفع الفقرا بهتر باشد و امد علم پس اگر از وقت خريد كردن نيت  
 تجارة يكسال كند و آن مال نقد شده است از آن نقد هر چه باشد حساب آن زكوة بر آرد و الا قيمت كند بقرابن و بله نيت

فان

سوا ما بالسلطة  
 انما هو من ماله  
 انما هو من ماله  
 انما هو من ماله



والمال الذي يجمع من اهل العلم ان ليس شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرنسك والتين وما اشبه ذلك  
 والاشياء التي لا يجمعها من اهل العلم ان ليس شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرنسك والتين وما اشبه ذلك  
 والاشياء التي لا يجمعها من اهل العلم ان ليس شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرنسك والتين وما اشبه ذلك

وجزير كينزيا وما في ذلك من اهل العلم ان ليس شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرنسك والتين وما اشبه ذلك  
 ان دانهاك واجب است در ان زكوة دادن وانچه واجبست زكوة دروي قال مالك السنة التي لا اختلاف فيها  
 عندنا والذي سمعت من اهل العلم ان ليس شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرنسك والتين وما اشبه ذلك  
 وما لا يشبهه اذا كان من الفواكه قال لان في القضب لا في البقول كلها صدقة ولا في ثمانها اذا سمعت صدقة  
 يحول على ثمانها الحول من يوم بيعها وتقبض صاحبها ثمنها قال مالك والحجوب التي فيها الزكوة المنطة والشعيرة  
 والذرة واللبن والاسهذ والعدس والجلبان واللوبيا والمجللان وما اشبه ذلك من الحجوب التي تصير طعاما  
 فالزكوة تؤخذ منها كلها بعد ان تصدق تصديجا قال والناس صدقون في ذلك ويقبل منهم في ذلك ما دونهما  
 كعت مالك سنتي ك اختلاف نيست در ان نزد يكاد ارا نچه شنيدم از اهل علم نيست ك واجب نيست در جزيري از سويها همه انواع  
 آن ببيع زكوة انا روشفتا لو وانخير وانچه مانند آن باشد وانچه مانند آن نباشد وقتيكه از قسم فواكه باشد كعت مالك نيست  
 در سبت ودر تر با همه انواع آن زكوة در در شنهاي آن وقتيكه فروخته شود تا آنكه بگذرد بر قيمت آنها يك ازان و ك  
 فروخته سبت آنرا و قبض كند صاحب آن آن شئ او كعت مالك آن و انبا نيك دروي زكوة واجب ميشود كندم وجود بر سبت  
 به جاري دارن در پنج وعده ساش لوبيا و سمسلم است وانچه مشابه آن باشد از انها كه عام ميشود پس كوة گرفته ميشود  
 از سبت آن بعد از انكه دروده شود و ان خالص گردد وكعت مالك مردمان و با در دشته شود در ان مال قبول كرده شود  
 از ايشان آنچه دارند باب تخم من الخيل والكروم اذا طاب شرها لا الزروع خرص كرده شود و خرما و كروم  
 وقتيكه قابل خوردن ميشود سبوه آن و خرص كرده شود و زراعتها را قال مالك الامر للمجتمعه عليه عندنا ان الخيل تخم  
 على اهلها و شرها في رؤسها اذا طاب وحل بيعه وتؤخذ منه صدقة ثم احدا الجداد فان اصابته العمرة الجاهل  
 بعد ان تخم على اهلها وقبل ان تجدد فاعطت الجاهل بالتمركل فليس عليهم صدقة فان بقية من الشهر شئ يبيتر  
 خمسة اوسق فصاحدا الجسم النعير صلي الله عليه وسلم اخذ منه زكوة وليس عليهم فيما اصابته  
 الجاهل زكوة قال مالك وكذلك العمل في الكروم ايضا كعت مالك مر كيد اجماع واقع شده بر ان نزد يكاد  
 كروم با خرص كرده شود بر صاحبها آن حالانكه سبوه آن نهند بالاسي و در خان سبت وقتي ك قابل خوردن ميشود  
 كروم فروختن آن و كرفته شود زكوة آن تر در وقت چيدن پس اگر رسيد آن مررا آن حق بعد خرص كردن بر صاحب  
 و پس از انكه گرفته شود از مخرجت ان پس اطافه كروم و تحت آن خر تمام آنرا پس نيست بر ايشان واجب زكوة  
 پس كروم باي فاندازد مرقدهي كرمي رسد ببيع درش با زياره بصلع آن حضرت صلي الله عليه وسلم كرفته ميشود

والمال الذي يجمع من اهل العلم ان ليس شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرنسك والتين وما اشبه ذلك  
 والاشياء التي لا يجمعها من اهل العلم ان ليس شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرنسك والتين وما اشبه ذلك  
 والاشياء التي لا يجمعها من اهل العلم ان ليس شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرنسك والتين وما اشبه ذلك

از آنقدر زکوة آن را نیست بر صحاب شمار در چیزی که رسید آفت زکوة و اذن گفت مالک همچنین است حکم در آنکه  
 ترجم گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر تر و زبیب آمده و در فواکه اتفاق علماء زکوة واجب نیست پس میان فواکه و این  
 چیز فارق میباید و امریکه جامع این چیز است بوجهی که از فواکه ممتاز باشد نه است که در ختی که مراد فوت میشود و یکی است  
 و در حدیث حاکم ذکر خطه و شیخ آمده است اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه در توابع و قضیبت کوة نیست پس فارق در میان  
 قبیلین نیست الا جب مقتات مدخر مسئله صاع اهل مدینه پنجره ظل بغدادی و ثلث رطل است و رطل بغدادی صد  
 و سی هم است و در هم چنانکه سابقا گفتیم بحباب یا راسته ماشه در ربع ماشه است و مجموع ماشه های رطل چهار صد و سیست  
 و در نیم بالا میشود آن سی پیه عالمگیری است دو نیم ماشه بالا که قریب پنجم حصه پیه میباشد هر پیه چهارده ماشه و صاع  
 و در نیم سیر عالمگیریست و یازده پیه بالا و دست یکصد و شصت و یک سیر است که بحباب این دیار چهار من و یک سیر  
 و پنج دست بیت من و پنجه عالمگیری باشد مسئله و چون بنامی حساب کیل موزون بجز تقریب است یعنی آید این تقریب  
 است زنجیرین و از معرفت تخدید بالقطع یا حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و انما  
 قدره العلماء بالوزن ستمها و اذ قال فی الردفة یختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و الحصى و غیرهما  
 و الصواب قاله الدرعی ان الاعتماد علی الکیل بصلح مغائر بالصاع الذی کان یخرج بر فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و من لم یجد و جب علیه اخراج قدر یقین از لا ینقص منه و علی هذا فالقدر یحتمل ابطال ثلث تقریب مسئله قدر رضایا  
 کرده می شود در حال تر و زبیب اگر تر و زبیب شود و الا در حال طبع عنب اگر زیتون از نیز گوئیم حال نیت اعتبار کرده  
 شود و یک جنس را بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه نقد را بسوا هم جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده نشود  
 چنانکه صنان و مغز و بختی و عراب با هم ضم کرده میشود و هر چه در یک باشد با هم ضم کرده شود اگر چه جدا و یکی بعد دیگری  
 میباشد مسئله در آنچه باران سیراب شده باشد یا بسبب سیل قنات و نزاد و از من سیراب باشد عشر واجب است و در آنچه غیر  
 باد و لای یا آبی که در او خرید کرده است سیراب شده باشد نصف اشتر پس اگر ببرد و نوع بتساوی سیراب کرده باشد  
 عشر واجب شود و غالب مخلوب بهین حساب باید آورد زیرا که شرح تعیین کرده واجب در حالتین و از اینجا حال مرکب  
 مستند میشود بآب توخذ الزکوة من الذروع و فیصل عند الحصاد و لا ینتظر بالی المحل گرفته شود زکوة از زراعت  
 و درختان خرما وقت در و در و انتفا کرده نشود تا یک قال مالک فی قوله تعالی و اتوا حقهم حصاده ان ذلک  
 و الله اعلم و قد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تعالی و اتوا حقهم حصاده که مراد ازین حق  
 زکوة است گفت مالک شنیدم از کسی که میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و رضاه واجب میشود و اگر

له قلت  
 هو قول اهل العلم  
 ۲۱۳

قلته  
 هو قول اهل العلم  
 انه لا يؤخذ من العيب  
 وانما يؤخذ من العيب  
 المال الجعي من العيب  
 من الدافل من العيب  
 رطب اصغار لا يؤخذ  
 فيه مضاف الى العيب  
 نوع من العيب الذي  
 عذبان جيب  
 نوع من العيب  
 كذا

قلته  
 وقال به الثاقب في القام  
 ترجمه وقال ابو حنيفة  
 الا انه لا يشترط في  
 خمسة اوسق وقال  
 يؤخذ من ثمنه ولا  
 من عيبه

زكوة نريد كصدقة معني درودن و جايزه ميشود و ادا زكوة نرديك بدو صلاح و شهادت ادهب در كز خص در سبوت مشرف  
 شده است و بخرص بر ذمه مالك قمر مشود مسئله سنون ست فخرص در قرو زيب نرديك بدو صلاح با كيك فخرص عادل  
 كند و قدر واجب بر مالك لازم كند و دى قبول نمايد پس منقطع شو عن زكوة از عين فخرص و ثابت شو بر ذمه او و اگر  
 بلاك فخرص و دوى كند اگر است استند شد فيها و الا قسم داده شود باب مال لا يؤخذ في الزكوة من اصناف التمر در بيان  
 چيزيك گرفته نشود در زكوة از قسام تمر مالك عن زياد بن سعد عن ابن شهاب انه قال لا يؤخذ في صدقة الفحل  
 الجعرة و كالمصراة الفارة و لا عذق بن جنيق و هو مثل الغنم بعد على صاحب المال و لا يؤخذ منه الصدقة ابن شهاب  
 گفت گرفته نشود در زكوة خرماء و جرد و راز و مصران فاره راز و عذق بن جنيق گفت ابن شهاب اين مانند روزه گرفتار  
 شمار كرده ميشود بر صاحب مال گرفته نمى شود از دوى در زكوة مجرور خرماء خشك يزه مصران الفاره خرماء تباه عذق بن  
 حبيق نوعى از خرماء تباه را گويند باب زكوة الزيتون در بيان زكوة زيتون مالك انه سال ابن شهاب عن الزيتون  
 قال في العشر مالك سوال كرد ابن شهاب انه زكوة زيتون پس گفت ابن شهاب در دوى عشر است قال مالك انما يؤخذ  
 من الزيتون العشر بعد ان يحصر يبلغ زيتونه خمسة اوسق فاما يبلغ زيتونه خمسة اوسق فلا زكوة فيه قال مالك الزيتون  
 بمنزلة الخيل ما كان منه سقته السماء و العيق او كان بعلا فنية العشر ما كان يسقى بالنضرة فنية نصف العشر گفت مالك  
 و جز اين نيست گرفته ميشود از زيتون دهم حصه بعد از آن كه افشده شود و برسد زيتون او به پنج و سق پس آنچه نرسد زيتون  
 به پنج و سق پس كوة نيست در آن گفت مالك در زيتون بمنزله در ختان خرماءست چيزيكه سيراب ميكند از دوى باران و چيزيكه  
 يا زمين سيراب پس در دوى دهم حصه است و آنچه سيراب كرده ميشود باب دادن پس در آن بيستم حصه است باب لا زكوة  
 في الوقيق و الخيل و العسل واجب نيست زكوة در بر دما و كلاب و در شهيد مالك عن عبدالله بن دينار عن سليمان  
 بن يساب عن عراك بن مالك عن ابي بصير ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال لئن عليا قال لئن عليا قال لئن عليا قال لئن عليا  
 صدقة ابو هريره روايت كرد كه حضرت صلوات الله عليه وسلم فرمود نيست بر مسلمان در بنده او و زكوة او پس آنچه نرسد  
 مالك عن عبدالله بن دينار انه قال سألت سعيد بن المسيب عن صدقة اليربوعين فقال سعيد و هل  
 في الخيل من صدقة حمد الله بن دينار گفت كه سوال كردم سعيد بن المسيب از زكوة يربوعين يعنى سهان تركى پس  
 سعيد ايد و كلاب زكوة مياشد مالك عن ابن شهاب عن سليمان بن يساب ان اهل الشام قالوا لابي حنيفة  
 بن الجهم اخذ من ضيلنا و رقيقنا صدقة فاجاب ثم كتب الى عمر بن الخطاب فابو عمر ثم كلوا ايضا فكتب الى احمد  
 الي عمران اخذوا خداهم فاددوها عليهم و ادزق رقيقهم قال مالك من قوله و اددوها عليهم يقول على

قال لا يتوقف

الدين على اذنه

عند اهل

العلم

والعلم

عند اهل

العلم

والعلم

مراد يستاز سليمان بن يسار كه برآينه اهل شام گفتند ابو عبیده بن الجراح را كه بگيرد از كل سهپان ما بزرگوار ما زكوة را پس قبول نكرد ابو عبیده بعد از آن نوشت بجانب عمر بن الخطاب پس قبول نكرد حضرت عمر بعد از آن سخن گفتند با ابو عبیدة بن جراح حضرت عمر نوشت حضرت عمر جواب داد كه اگر خواهند اين را پس بگيرد از ان ايشان بيني بطريق اجتناب و باز گردان بر ايشان و قدرت بده غلامان ايشان را يعني غلامانی كه تصدق بكنند و در بيت المال رسانند گفت مالك مني قول حضرت عمر و او را عليهم اينست كه سگويد رد بكن بر فقرا ايشان مالك عن عبدالله بن ابى بكر بن عمرو بن حزم انه قال جاء كتاب من عند عمر بن عبدالعزیز الى ابي بكر وهو يعنى الا ياخذ من العسل ولا من الخيل صدقة عبد الله بن ابر بكر گفت آمد كه متولى از ميش عمر بن العزيز بسوى ابو بكر بن عمرو و او در مني بود اين معنون كه بگيرد از شهيد و نواز كل سهپان همچ زكوة تبرك كنم رضى الله عنه كه لازم نيست زكوة در برد با اگر برای تجارت نباشند و اما سبب شهيد پس كوة نيست و مان هر دو نكرد شافعى وقتيكه برای تجارت نباشند و گرفته ميشود زكوة از كل سهپان نزد ابو حنيفة و تاويل حديث نزديك است وقتيكه سبب بر آنرا باشد لازم نيست اما وقتيكه برای اسنل باشد پس لازم است در وى زكوة نزد ابو حنيفة و نیز كوة لازم بر عمل نزود وقتيكه باشد و ز من حشر و الله علم باب زكوة الركا ز در بيان زكوة ركا ز مالك عن ابن شهاب عن بن المسيب عن ابى سلمة بن عبدالرحمن بن عوف عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال فى الركا ز الحسنى سهل صلى الله عليه وسلم فرمود در ركا ز همچ حضرت قال مالك الامم الذي لا اختلاف فيه عندنا و الذي سمعته اهل العلم يقولون ان الركا ز انما هو دفن بجسد من دفن بالمجاهدية مالم يطلى بال ولم يتخلف فيه نفقة ولا كبير عمل ولا حرفة فاما ما طلب بال و يتخلف فيه كبير عمل فاصيد حرة و اخطى موة فليس بركا ز كمت مالك حكى كه اختلاف نيست و ان نزديك است و آنچه شنيدم از اهل علم كه ميگفتند اينست كه ركا ز مال فون است كه يافته شود از بونها مى جا بليت كه طلب كرده ميشود بمال و كشيده مى شود و در آن مؤنة خرج را و نه زياده عمل اما آنچه طلب كرده شود بمال كرده شود در وى عمل بسيار پس يافته شود يكبار و يافته بار ديگر پس ان ركا ز نيست مترجم گويد رضى الله عنه اختلاف دارند علماء و تفسير ركا ز انظر اقوال شافعى موافق تفسير مالك و ابو حنيفة گفته است كه معدن هم ركا ز است و يك قول شافعى موافق اين ندر سبب است و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس كذا ابو حنيفة ميگويد مصرف آن مصرف خمس نى است و شافعى گويد مصرف آن مصرف زكوة است بيمنا اصناف ثمانية كه در آية انما الصدقات للفقراء المذكور شدند و مراد از ركا ز در انظر اقوال شافعى نقدى كه در جاهليت دفن كرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن كنند و كسى بسپارد اگر مالك او معلوم باشد نمان او خواهد بود و مالا حكم لقطه خواهد گرفت و در ملك كاز شرط است كه در خسر ايد يا در همسرى كه

ذرة اظا كان للفقور  
 و اما اذا كان للنسل  
 فذرة ذرة عندك وعند  
 فقير من العسل اذا  
 توغن من العسل اذا  
 كان فى من العسل اذا  
 قال يحيى بن يحيى  
 سليمان بن يسار عن  
 علي بن الحسين قال  
 ما سمعت مالك يقول  
 الا انما هو دفن بجسد من  
 دفن بالمجاهدية مالم  
 يطلى بال ولم يتخلف فيه  
 نفقة ولا كبير عمل ولا  
 حرفة فاما ما طلب بال  
 و يتخلف فيه كبير عمل  
 فاصيد حرة و اخطى موة  
 فليس بركا ز كمت مالك  
 حكى كه اختلاف نيست  
 و ان نزديك است و آنچه  
 شنيدم از اهل علم كه  
 ميگفتند اينست كه ركا  
 ز مال فون است كه  
 يافته شود از بونها مى  
 جا بليت كه طلب كرده  
 ميشود بمال و كشيده  
 مى شود و در آن مؤنة  
 خرج را و نه زياده  
 عمل اما آنچه طلب  
 كرده شود بمال كرده  
 شود در وى عمل  
 بسيار پس يافته  
 شود يكبار و يافته  
 بار ديگر پس ان ركا  
 ز نيست مترجم گويد  
 رضى الله عنه  
 اختلاف دارند علماء  
 و تفسير ركا ز انظر  
 اقوال شافعى موافق  
 تفسير مالك و ابو  
 حنيفة گفته است كه  
 معدن هم ركا ز است  
 و يك قول شافعى  
 موافق اين ندر سبب  
 است و نیز اختلاف  
 دارند در مصرف  
 خمس كذا ابو  
 حنيفة ميگويد  
 مصرف آن مصرف  
 خمس نى است و  
 شافعى گويد  
 مصرف آن مصرف  
 زكوة است بيمنا  
 اصناف ثمانية  
 كه در آية انما  
 الصدقات  
 المذكور  
 شدند و مراد  
 از ركا ز در  
 انظر  
 اقوال  
 شافعى  
 نقدى كه  
 در جاهليت  
 دفن كرده  
 باشند پس  
 اگر اهل  
 اسلام  
 دفن كنند  
 و كسى  
 بسپارد  
 اگر مالك  
 او معلوم  
 باشد نمان  
 او خواهد  
 بود و مالا  
 حكم لقطه  
 خواهد گرفت  
 و در ملك  
 كاز شرط  
 است كه  
 در خسر  
 ايد يا در  
 همسرى  
 كه

عند ابى حنيفة  
 زكوة عند  
 خمس من مصرف  
 خمس الفى



قوله عليه السلام في الصدقة  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام  
 قال ابو جعفر عليه السلام

وهم حصه وانظار کرده می شود و آن گذشته سال اباب کراهیه اشتراء الصدقة در بیان مکروه بودن خرید نمود  
 آنچه خود صدق داده باشد **مالک** عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو یقول  
 علی فوس حقیق فی سبیل الله وکان الرجل الذی هو عنده قد اصنعه فاردت ان اشتريه وظننت انه  
 با یع برخص قال فسالت عن ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا اشتراه وان اعطاکه بدد هم  
 واحد فان العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قنیه عمر بن الخطاب گفت سوار کردم شخصی را بر سببی اصل  
 در راه خدا متعالی و آن شخص کراسپ نزدیک اورفت ضایع کرده بود آن اسپ پس قصد کردم که خرید  
 کنم و او را از آن شخص گمان کردم که می بفرود شد آنرا بغیبت ارزان پس سوال نمودم ازین ماجرا آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم فرمود خرید کن آنرا اگر چه بدید ترا بگیریم زیرا که عود کننده در صدقه خود مانند برگ  
 عود کننده در قتی خود است **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عمران عن عمر بن الخطاب حمل علی فوس فی سبیل  
 فاراد ان یتباعه ضال عن ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا تتبعه ولا تقدر فی صدقتک عمر بن  
 الخطاب سوار کرد بر سببی در راه خدا متعالی پس خواست که خرید کند آنرا پس سوال کرد ازین سلسله حضرت صلعم  
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خرید کن او را و عود کن در صدقه خود **باب** ذکوة الفطر خریضه  
 و علی من تجب کم مکیلتها و ما جنبها زکوة فطر فرض است و بر کدام شخص واجب میشود وجه قدر است پیمان  
 و حیت جنب **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکوة الفطر فرض  
 علی الناس صاعاً من تمر او صاعاً من شعیر علی کل حیوان و عبید ذکر او انشی من المسلمین رسول الله  
 فرض کرد زکوة فطر از رمضان بر مردمان کیصل از تمر یا کیصاع از جو بر هر از او یا بنده مرد یا زن از مسلمانان  
**مالک** عن زید بن اسلم عن عیاض بن عبدالله بن سعد بن ابی سرح العامری انه سمع اباسعید الحدادی یقول  
 کنا نخرج ذکوة الفطر صاعاً من طعام او صاعاً من شعیر او صاعاً من تمر او صاعاً من اقیط او صاعاً من بید  
 و ذلك بصاع النبوی صلی الله علیه وسلم ابو سعید خدری گفت بر می آوریم زکوة فطر را کیصاع از طعام یعنی از گندم یا  
 از جو یا کیصاع از خرما یا کیصاع از قروت یا کیصاع از منیزه و این پیمان بصاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
**مالک** عن نافع ان عبدالله بن عمر کان لا ینخرج فی ذکوة الفطر الا التمر الامرة واحدة فانه اخرج  
 شعیراً عبدالله بن عمر بر منی آورد در زکوة فطر مگر خرما الا یکبار پس بر آینه بر آورد و **مالک** عن نافع  
 ان عبدالله بن عمر کان ینخرج ذکوة الفطر عن خملانه الذین یوادون فی القری و یخیر عبدالله بن عمر بر منی آورد زکوة فطر

بمک نصاباً و ان لم یکن علیها  
 و ذیه انما تجب علی الصغر  
 و الحین و من لم یطوق الصغر  
 و طیه اکثر اهل العلم و فیها  
 تجب علی الرقی مطلقاً و فیها  
 کلوا التجارة و الخدمه و طیه  
 الشافعی و قال ابو جعفر و فیها  
 عن رقیب التجارة و فیها  
 تجب عن العبد الا فی النکاح  
 و قال ابو جعفر و فیها  
 ان لا یخرج الذی یفوق  
 ولا الذی لا الفیه و علی الشافعی  
 و قال ابو جعفر و فیها  
 ذیه انه یخرج من صاع  
 من ای صاع اخر و علیه  
 الشافعی و قال ابو جعفر  
 یخرج من البیض صاعاً  
 ان الواجب مقدمه بصاع  
 النبوی علی الله علیه وسلم  
 وهو خمسة اقطال و الثلث  
 بالاطال العری و قال ابو جعفر  
 بصاع العراج و هو ثلثه  
 اقطال و قال الشافعی  
 فطر الذی علی یوجها  
 و قال ابو جعفر و فیها  
 علیه





ایشان مطلوب است یا جمعی از مسلمانان که اگر ایشان را بدین کفار آن ناحیه مغلوب و منکوب شوند یا از مانع زکوة زکوة میتوان کرد  
 زیرا که ایشان را در آن ناحیه شوکتی باشد و رعایای آن ناحیه از مصلحت ایشان خروجهایی توانند و قسمی از کافران است که شرکشان  
 بر مسلمانان متوقع است پس دفع شرکشان کنند چنانچه بعضی سرکشان از کفار در دیار ما حق المخارجه می ستانند یا قبایل کفار  
 گفته ایشان می شنوند پس ایشان را تالیف باید کرد تا قوم مسلمانان را از شر باز دارند و شایسته اختیار کرده اند ایشان را  
 از خمس سهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید داد و وقیه نظر زیرا که مسلمانان گاهی در ناحیه هستند که جهاد و احوال  
 ایشان از امنیت و فواید ایشان بابت معنی آید و از سرکشان کفار بیکه در دیار الاسلام هستند ضرر با ایشان میرسد و در  
 بیت المال ایشان را بجز صدقات مالی نیست پس حکمت شرح تقاضا میکند که این قسم علاجی باشد صنف پنجم رقاب است  
 مسکاتبان پس ایشان را قدریکه از رقی خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته است که غلامان را خرید کرده آزاد باید کرد  
 فقیر گوید فکایک اسیر باشد در دست کفار نیز محتمل است و الله علم صنف ششم فارمین است و ایشان دو قسم اند قسمی که  
 برای حرمی قرض گرفته اند یا غرامت دم برایشان لازم شده است و از ادای آن عاجز اند و تمسک قرض برای دفع خانه جنگی  
 در میان قبایل بسبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین با ایشان داده شود اگر چه اغنیای باشند  
 صنف هفتم فی سبیل السرد و از ایشان غزاة اند پس آنچه از سوج و نفقه و کسوة و سبک کفایت کند با ایشان باید داد و صنف  
 هشتم بنا بر سبیل است یعنی مسافران پس هر که سفر بیاچ خواهد قدر ضروری او می باید داد مسئله خدا تعالی فرمود للفقراء  
 الذین احصوا فی سبیل الله ازین آیه دانسته میشود که اگر مانع از کتابت قد حاجت فرض با کفایه باشد مانند جهاد و تحصیل  
 شرعی و تعلیم آن استحقاق سهم فقر از منعی نمیکند و در حدیث آمده است که سوال جایز است کسی که او را فتنی رسیده باشد  
 تا آنکه سد ادعیش در یابد و سد ادعیش هر یکی دیگر است ازینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدره بر  
 نالایق استحقاق را ضرر نمیکند **باب لا تحل الصدقة لآل محمد صلی الله علیه و سلم حلال نیست صدقه برای آل محمد صلی الله علیه و سلم**  
**سألت** اند بلغذان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تحل الصدقة لآل محمد اذ هم اهل سائر الناس رسول صلی الله علیه و سلم  
 فرمود حلال نیست زکوة آل محمد صلی الله علیه و سلم غیر ازین نیست که زکوة چون مردان است شرم گوید حلال نیست صدقه برای  
 باتفاق علما و قال الشافعی بنو مطلب شلهم و اختلاف دارند در موالی آل محمد صلعم بعضی منع مینمایند و بعضی جایز دارند  
**باب لا تحل الصدقة لغنی** الا لمنته حلال نیست داوون غنی را مگر پنجگس **سألت** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تحل الصدقة لغنی الا لمنته فغاز فی سبیل الله او لعامل علیها او لغارم او لول  
 اشتواها مال او لرجل لجار مسکین فصدیق علی المسکین فاهل المسکین لغنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود

**سألت** لا تحل الصدقة لغنی  
 ما شتم عند اهل العلم  
 وقال الشافعی بنو مطلب  
 مشاهیر و اختلاف علما  
 موالی آل محمد صلی الله علیه و سلم  
**سألت** لا خلاف فی صوة  
 تبیل الایمان و کذا  
 فی القابل و ابن السبیر  
 و اما الغارم و الغازی  
 فحل لهما الصدقة  
 ۲۱۹  
 و ان تکالیف الغنیین عند  
 الشافعی و قال ابو حنیفة  
 لا یحل الا اذا کان  
 فقیرین و ظاهر الایمان  
 مع الشافعی لان الله  
 تعالی جعلها لیسکین  
 الفقیر و المسکین

واجب استيعاب  
 الاصناف الثمانية  
 ان كان هنالك عامل  
 ولا فاستيعاب  
 السبعة وتجبر  
 التسوية بين الاصناف  
 لا بين اهلها الصنف  
 وعندنا في حقيقته  
 صرف الكل الى صنف  
 واحد و شخص واحد  
 يجوز

حلال نیت صدقه بیخ توانگر اگر بچیکس مرغازمی در راه خداستغالی یا عامل بر صدقات یا قرضدار را یا دیگر خرید کرد  
 قرضدار را یا خود را یا دیگر را و همسایه است کسین پس صدقه داده شد مکین پس کسین بدید او آن غنی که همسایه اوست با آن کس  
 بصرف الصدقات اليهم چگونه صرف کرده شود صدقات بسوی ایشان قال مالک الامم عندنا في قسم الصدقات  
 ان ذلك لا يكون الا على وجه الاجتهاد من الوالى فالى الاصناف كانت فيه الحاجة والعلة او تزكيات  
 بقدم ما يرى العالى وحسبى ان ينتقل ذلك الى الصنف الاخر بعد عام او عامين او اعوام فيؤثر اهل الحاجة والعلة حيث  
 ما كان ذلك وعلى هذا ادركت من ارضى من اهل اهل علم گفت مالک حکمی که مقرر و علم الثبوت است نزدیک در قسمت صدقات  
 که این قسمت نیباشد مگر بر وجه اجتهاد از والی پس هر کدام صنفی که در آن احتیاج باشد و کثرت باشد زیاد و بدان صنف  
 با آنقدر که صلاح بیند والی و شاید که منتقل شود این زیادت دادن بسوی صنف دیگر بعد یک یا دو سال یا چند سال پس باید که  
 زیادت و بد صاحب حاجت را و صاحب کثرت را هر جا که این خصیلت باشد یعنی در هر صنفی که باشد و بر همین قول باقیم کسی که  
 پسند میکند از اهل علم ترجم گوید و واجب است نزد شافعی استیعاب اصناف هشتگانه اگر باشد آنجا عاملی و الا بر سرعت  
 صرف باید کرد و واجب است برابر کردن قسمت در میان جمیع اصناف نه در میان احاد صنف و نزد ابو حنیفه جایز است  
 صرف کل بسوی یک صنف یا بسوی یک شخص **باب النهی عن السؤال من يقدر على الكسب عند الحاجة و قیة در بیان منع از**  
**سؤال کسی که قدرت میدارد بر کسب نرد او باشد بقدریک قیة مالک** عن عبدالله بن ابی بکر عن ابيه ان رسول الله صلى  
 عليه استعمل رجلا من بني عبد الاشهل على الصدقة فلما قدم سأل ابا بکر عن الصدقة فغضب رسول الله صلى الله عليه  
 حتى عرف الغضب في وجهه وكان ما يعرف به الغضب في وجهه ان تحمر عيناه ثم قال ان الرجل ليشئله ما لا يصلح له الا ان  
 منعته كرهت المنع وان اعطيت اعطيت ما لا يصلح له ولا فقال الرجل يا رسول الله لا اسألك منها شيئا ابدا  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ختم مردیر از بنی عبد اشهل بر زکوة پس قتیکه آمدان مرد سوال کرد از حضرت صلعم بعضی شتران از مال  
 ایشان گرفت حضرت صلعم تا آنکه شناخته شد تا ششم در روز مبارک حضرت صلعم علیه وسلم از جمله آنچه شناخته میشد از شتر  
 در روی مبارک وی صلعم علیه وسلم آن بود که سرخ میشدند چشمان مبارک او بعد از آن فرمود هر آینه مرد سوال  
 مرا آنچه لایق نیست مرا که بدیم و نه او را که بگیرد پس اگر ندیم او را مکروه میدارم ندانم و اگر بدیم داده بشم او را  
 چیزی که لایق نیست مرا و نه او را پس گفت آن مرد یا رسول الله سوال نکنم از تو چیزی از زکوة هیچگاه مالک عن ابی انان  
 عن الاعراب عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الذي يقبض بيده لان ياخذ احدكم حبله فيخطبه على  
 ظهره خير من ان ياتي رجلا اعطاه الله من فضله فيسأله اعطاه او منعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بدو آنکه

عند الخليفة  
تخل الصدقة  
لنا ليس عنك  
نصاب افترق  
ما فيه فلو انك  
نصا با غنيام  
لكنه غنيتك  
باعتل في  
كلت نصابك  
جبل السعال  
بولنت بولك  
نوا يومه  
عند منديج  
من انا مالكتك  
وفي شهر الثنت  
اداري الامام السائل  
جواب قويا وشك في امر الله  
واخباره بلو من فان نعم انه  
لو كسبه اوله حيا لكانت  
كسبه بكفاية ثم قبل منه  
كسبه بكفاية ان يطيق  
واصطاه اقول بكنان يطيق  
بين الاحاديث باختلاف  
الاحتلال والاصل اعتبار  
مغنى الحاجة والاستغناء  
بالكسب المتيسر في الاستغناء  
من كان حاله مثل حال  
الهاجرتين في زمان النبي  
صلى الله عليه وسلم كانوا  
مترددين من الغنى  
بعد دفعة وفي الغنى  
والاحتياط لمن كان  
قويا حاذقا في الاحتياط  
وامامان يسال غنيم  
القيا من غنيمهما

نفس من درست او ست انك بغير دكي از شمار من خود پس همي بار و بر پشت خود بهتر است از آنکه بيايدش بگرد او  
 اور خداستخالی افضل خود پس سوال کند اور بايد يا منع کند اور مالک عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن رجل  
 من بني اسد انه قال نزلت انا واهله ببقيع القرقد فقال لي اهلنا اذهب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلنا اشهدنا  
 ناكله وجعلوا يذكرون من حاجتهم فذهبتم الي رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجدوا عنده رجلا يسال ورسول الله صلى  
 عليه وسلم يقول لا اجدهما اعطيت فتولى الرجل وهو غضب هو يقول لعمر انك لتعطي من شئت فقال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم ان لي غضب علي الا اجدهما اعطيه من سال منكم وله اوقية او قية لها فقد سال الحما قال الاسد فقلت لعمر ان  
 خير من اوقية قال مالك الا اوقية اربعون درهما قال فرجت ولم اساله فقلت لعمر انك لم اساله فقلت لعمر انك لم اساله فقلت لعمر انك لم اساله  
 بشعير و زبيب فقم لنا من حتى اغنانا الله مروى از قبيلة بني اسد گفت که نازل شدم من اهل من در بيع  
 غرق پس گفت اهل من بر پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کن اور چیزی برای ما تا بخوریم آنرا شروع  
 کردند ذکر کردن حاجت خود تا پس رفتم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس یافتم نزدیک او مروی را که سوال کرد  
 اور او آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود منی یا بم چیزی را که بدیم ترا پس روگردانید آنمزد و حال آنکه خشم گرفته بود  
 و او میگفت قسم بزندگانی من هر آینه تو میدهی هر گرا میخواستی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه هر چه خواست  
 بر من از چیزی آنکه بر منی یا بم چیزی که بدیم او را کسیکه سوال کند از شما و او راست بقدر اوقیه یعنی مالک یک اوقیه شد  
 پس بر آینه سوال کرد سوال الحاف یعنی الحاح که ممنوع است گفت اسد ناله شیر دار ما بهتر است از اوقیه یعنی در اول  
 گذرانید گفت پس باز گشتم و سوال نکردم پس آورده شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن شعیر و زبيب پس گفت  
 برای ما از آن تا آنکه بی نیاز گردانید ما را خداستخالی باب ثواب الصدق در بیان ثواب صدق مالک عن یحیی بن سعید  
 عن ابی الجباب سعید بن یسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من تصدق بصدقة من كسبه ولا يقبل الله الا طيبا  
 كان انا يضحها وكف الرحمن يربها له كما يرب احدكم فلو اوفى صدقة حتى تكون مثل الجبل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 کسیکه تصدق کند بصدقه که حاصل شده باشد از کسب حلال قبول نمیکند خداستخالی مگر حلال را غیر ازین  
 که گویا نهاد آن صدقه را در دست رحمن جل جلاله می پرورد اور او را چنانچه می پرورد یکی از شما بجهت سپ یا بجهت شتر  
 خدا تا آنکه بشود مانند کوهی **كتاب الصيام** قال الله تعالی يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام كما كتب  
 على الذين من قبلكم لعلكم تتقون اياما معدودات فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام  
 اخر وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو خير له وان تصوموا

اداري الامام السائل  
جواب قويا وشك في امر الله  
واخباره بلو من فان نعم انه  
لو كسبه اوله حيا لكانت  
كسبه بكفاية ثم قبل منه  
كسبه بكفاية ان يطيق  
واصطاه اقول بكنان يطيق  
بين الاحاديث باختلاف  
الاحتلال والاصل اعتبار  
مغنى الحاجة والاستغناء  
بالكسب المتيسر في الاستغناء  
من كان حاله مثل حال  
الهاجرتين في زمان النبي  
صلى الله عليه وسلم كانوا  
مترددين من الغنى  
بعد دفعة وفي الغنى  
والاحتياط لمن كان  
قويا حاذقا في الاحتياط  
وامامان يسال غنيم  
القيا من غنيمهما

عن الصوم  
 في الصوم  
 طهقونه  
 اول الدين  
 الذين يطهقونه  
 ان الغنى  
 ثم نهموا  
 انظر  
 صلوا  
 من  
 قال  
 انما كان  
 على  
 قوله  
 اختل  
 قلت

خير لكم ان كنتم تعلمون شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس بينات من الهدى والفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله ما هددكم ولعلكم تشكرون واذ انسا لك جهادى عنى فاني قويا جيب عوة الداع اذا دعان فليستجب له ولو لم يعلمه يرسد ونه احل لكم ليلة الصيا الرقت الى نساءكم من لباسكم وانتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تخافون انفسكم فذنب عليكم وعفا عنكم فالان باشره من واتبعوا ما كتب الله لكم وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الصبح فما انتحط الصيا الى الليل ولا تباشروهن وانتم تحلفون في المساجد تلك حدود الله فلا تقربوها كذلك يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون اي مسلمانان فرض کرده شد بر شماروزه داشتن چنانچه فرض کرده شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی اهل کتاب تا بود که شما بر نیز گاری کنید فرض کرده شد بر شماروزه داشتن در روز ما شمرده شده یعنی روز ما از آن پس هر که باشد از شما بیاریا مسافر و افطار کرد پس واجب است بروی عدد روز ما که افطار کرده است از روز ما دیگر و بر آنکه معنی تواند روزوزه داشتن فدیه است که عباره از طعام یک سکن است و این ترجمه بنا بر آنست که لامقدر باشد یعنی لا یطیقونه یا بر آنکه میتواند روزوزه داشتن و روزه نمیدارند فدیه است که عبارت از طعام یک سکن است و این ترجمه بنا بر آنست که لامقدر نباشد پس در اول آیه در شرح فانی که طاقت روزه ندارد نازل شده است و محکم است و بر وجه ثانی منوخ است در اول سلام اختیار بود روزوزه داشتن و فدیه دادن بعد از آن منوخ شد بآیه من شهد منکم الشهر فليصمه ترجمه گوید همین از سلف منقول است و فلق خاطر از هر دو نمیدرود زیرا که حذف لا جایز در آن جاست که معنی مشتبه نشود و اینجا معنی مشتبه می شود و لهذا جمیع عظیم از سلف قائل شده اند بوجه ثانی و فرد آورده آیه باین معنی یا وجود ابار لفظ گو یا بر هم کردن تفسیر آیه است این از مهابی قرآن بر میخیزد و آنکه قائل بسخ شده اند زیاد از مفهوم آیه عمل مستمر مسلمین بدان نشان نیست و بوجه ثانی درین صورت اگر چه از صحابی منقول شود محل نظر است زیرا که امر اجتهاد است پس چه دیگری بر خاطر این فیه رعیتند که خلق آنها بر خاست و الله علم یعنی و واجب است فدیه نفس خود یا نفس ولد و مملوک خود و آن فدیه طعام یک سکن یعنی فراخ یک سکن یا ابل او باشد بر آنکه طاقت دادن آن فدیه دارند پس مراد صدقه الفطر است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد و مملوک خود می باید داد و تسمیه او باینجه است که اقباس آدمی تا یک سال نعمتی است عظیم حوض آن شایع یک سکن است با عیال او پس حضرت صلعم تقدیر فرموده اند آنرا یک صلح از قوت بلد یا نیم صلح از گندم و یک صلح از خرما وجود و چهار قبل از ذکر بجهت است که مرجع مقدم است مرتبه چنانکه فی داره نید و ضرب غلام و مرد دیگر صغیر بجهت است که ابل معنی کرده اند

و المراد  
 العاقب  
 رجب  
 الذين  
 فاضل  
 مقدم  
 ميلاد  
 انما هي  
 الفطر  
 العلم  
 كلام  
 جيب  
 ما ابا  
 وعلى  
 القضاء  
 يقضون  
 ولا يام  
 الرضخ  
 اخر  
 القضاء  
 ذلك  
 المعنى  
 شح  
 واستند  
 من  
 شهر  
 طهقونه

و جهات المعنى على  
 النابذ يلقونه  
 القضاء لا يقضين  
 حتى يعجزوا عما  
 مسكين بكل صدم  
 وعلى على النابذ  
 انه يجب على الولد  
 ان يعجز عن انكاح  
 البتة بسبب  
 شغل مدة البتة  
 بالصوم وهن  
 وجوه صحفية  
 قد نصت الي  
 مدلول كل واحد  
 منها السلف و  
 الظاهر منهم عند  
 من عجزوا انكاح  
 والله اعلم  
 واداسا للشعائر المعنى  
 فضلا باخضون المعنى  
 تكلموا العدة وتكلموا الله  
 ولقد عوه عمل الكلام من  
 ولقد عوه عمل الكلام من  
 سنه تأكيديا وتقطيع  
 للسامع وفي هذه الايات  
 ان صياها رمضان والقبض  
 تقوله تعالى كرت الصو  
 فاصل التقديرات مساك  
 ويؤخذ من هذه الايات  
 انه في الشرح المساك  
 اكل والشرب والجماع  
 من الغزاة الصادق عليه  
 السلام في الشرح وجوب  
 ٢٢

زيرا كغيره سمان طعام مسكين است كما قال الله تعالى وان لكم في الهنق العبرة لتسقيم حافي بطون ليس برابط طريق  
 طاعت بكونه عمل خير العيني زيا دة از قدر واجب در فديرس اين عمل بهتر است براي او و روزه داشتن بهتر است براي شما  
 اگر ميديانيد كه بهتر است پس باز نمايند از روزه داشتن اين كلام چه بهتر است كه روزه داشتن شاق است بنفس پس خداستخالي فرمود كه هر چه  
 اخروي نظر بايد كرد و از لذت جنسنا نظر مي بايد پوشيد ماه رمضان مهنت كه نازل كرده شده و در قرآن در حاليكه روي راه نمايند است  
 و در حاليكه آيات وضع است نازل شد بر هر اديت و فوق در حق مطلق اين كه من شتره باين بايد كه روزه داران را و بر كرايه باين باين واجب است  
 عدد روز تا كه افطار كرده است از روز نهار ديگر يعني ماه ديگر و اين كه تيكرا زويت بلكه عاده آن براي دفع توهم نسخ است  
 بعموم من شهيد ميخواهد خداستخالي در حق شما آساني و ميخواهد در حق شما دشواري يعني در شرايح آساني كرده است و اينها  
 مريض و مسافر جايز داشته و ميخواهد كه كامل كند شمار را يعني امر تشريم مهنت كه كامل كند شمار روزها فاسته در قضا و ميخواهد  
 باسد اكبر يا دكند خدا را بشكر بزا نكه هدايت كرد شمار يعني امر كرد بانكه تكبير روز فطر در نماز و غير آن بعد اكمال منصاف و تا  
 كه شكر كند و وقتيكه بپرسند ترابندگان من از احوال من پس مضمون اين كلمه برسان كه هر آينه من نزديك قبول ميكنم دعا  
 و ما كنده وقتيكه دعا كند مرا پس بايد كه قبول كند ايشان گفته مرا و بايد كه ايمان آرند من تا بود كه ايشان راه يابند  
 و اين امر در اصل معني مربوط است بقول او تعالى يويد الله بكم اليسر يعني امر كند شمار باكمال صده در قضا و تكبير و ميكند  
 بدعا و پذيرفتن احكام الهي و الله علم فصل باجنبى غيت در سبب عدم حلال كه ده شد براي شما شب روزه با متصل شد  
 بسوي زنان خود يعني جماع زنان زنان لباس نازد براي شما يعني بيب عفت شما نازد و شما بستره لباس ايدي يعني بيب عفت ايدي  
 براي ايشان و خداستخالي كه شما خيانت مي كند در حق خویش يعني محصيت مي كند و بايد بر جماع پس جبراني كرد بر شما و مغلون و در شما  
 اکنون جماع كند ايشان طلب كند آنچه نوشته است خداستخالي براي شما يعني طلب كند و بخوريد بوشيد تا آنكه طاهر شود و براي شما  
 برشته سفيد ممتاز شده از رشته سياه رشته سفيد عبارت از فخر صادق است تشبيه داده است خداستخالي سفيد اول فخر  
 صادق را بر رشته سفيد و آنچه بالاسي آن باشد از سياهي بر رشته سياه بعد از ان تمام كند اسما ك را تا داخل شدن  
 شب يعني عزوب آفتاب جماع نكند با زمان حالانكه شما مستكف باشيد در سجد تا با شرت مستكف و اكل و شرب جماع  
 در صوم حد نامي مقرر كرده خداستخالي يعني نهيات اوست پس نزديك شويد با نها همچنين بيان مي كند خداستخالي نشانهها  
 خود را براي مردمان تا بود كه بر سبزه كار شوند متوجه گويد در بين آيات خداستخالي جمع كرده است جمله عظيمه از احكام صوم و تكميل  
 كه بانه از ان ذكر كنيم پس كدام كست حليم هميام دلالت مي كند بر فوضيه صوم چنانچه كرت سائر قرآن نيز بر وجوب  
 مي كند و اين كلمه فصل است بر فوضيه صوم در اصل لغت اسما ك است و در شرح اسما ك از اكل و شرب جماع است از اسما ك

و اداسا للشعائر المعنى  
 فضلا باخضون المعنى  
 تكلموا العدة وتكلموا الله  
 ولقد عوه عمل الكلام من  
 ولقد عوه عمل الكلام من  
 سنه تأكيديا وتقطيع  
 للسامع وفي هذه الايات  
 ان صياها رمضان والقبض  
 تقوله تعالى كرت الصو  
 فاصل التقديرات مساك  
 ويؤخذ من هذه الايات  
 انه في الشرح المساك  
 اكل والشرب والجماع  
 من الغزاة الصادق عليه  
 السلام في الشرح وجوب  
 ٢٢  
 البتة كاخذ من حديث  
 ان المؤمن والناسفة  
 فيمن ان شوق يقضيان  
 عدا ما الظاهر في قوله  
 بالنهيب اليعان صلا على  
 الفطر فوضيه و يقض  
 فانه حار و قدام يقض  
 و يقض ان كذا التكميل معك  
 عند انقضاء رمضان  
 وان الاطفال في ربه  
 مطلوبه و ان صا شرب  
 النسيان في الاضطرار  
 حرام

خبر صادق تا غروب آفتاب نیت قرینه و خیر نیت در آیه فالان باشن من و ابتغوا ما كتب الله لكم تصحیح همین  
 و نیت قرینه تا خود هست از حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه و ما امرنا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین  
 و وقت آن از شهر رمضان است و آن بحساب عرب که نزول قرآن ببلخه ایشان است از زودیت بلال است تا رتبه بلال  
 و اگر برین باشد یا مسافر در اخصت است که افطار کند و شمار فاست از حد رمضان روزه گیرد و معتبر در قضا عدت است <sup>نکته</sup>  
 در طول قصر و حدود و حد فطر فرض است بر هر کس طاقه ادای آن دارد و حضرت صلعم آنرا تعیین کرده اند بقدر چنانکه  
 بیاید و انکار تکبیر در حد فطر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلمه ایست عامه اگر گفت تکبیر گویند در رکعت اول  
 پنج در ثانیه میتواند شد و اگر چهار گویند در هر رکعت میتواند شد و در کتبها رمضان جایز است جماع چنانکه جائز است اکل  
 و شرب احتکاف یکی از قربات مشرعه است و جماع حرام است بر معتکف و عده آن بودن اوست در مسجد پس حرام باشد  
 در مسجد اگر چه بغیر احتکاف باشد و الله صلعم مسئله یکی از ارکان صوم نیت است بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق  
 اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر اکتفیشی است زیرا که خالی نیت از آنکه معنی نیت در سنجیدت قصد فعل باشد <sup>تعمیر</sup>  
 آن یا قصد قربت بخدا تعالی و قصد قربت اگر چه قصد عله غایبه است از فعل از قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود  
 بتفسیر حضرت صلعم الله علیه و سلم من کانت هجرة الی الله الحدیث یا قصد فعل قربت هر دو حدیث صحیح که صحت نیت بهم کردند  
 و حضرت صلعم جایز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث میکند ظاهر نیت که قصد فعل امر جلی است شارح متوجه آن نشد بلکه امر  
 فرضیه اخلاص است و آن با صافه فعل باشد بخدا تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او تحصیل ثواب  
 و الله صلعم هر روز و طاعتی جداست و لهذا گاهی مباح میشود فطر بعضی ایام و واجب میشود صوم بعضی آخر پس نیت هر دو  
 واجب است و نیت نیت در فرض واجب است چنانکه باید متصل ساختن آن با اول جز صوم یا ایقاع آن در جزئی خاص  
 از لیلانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا اساک بعد از آن لازم نیت زیرا که عاده مستمره مردم است لزوم عدا اول خبر  
 و نوم آخر شب در شرط این چیز با شرح عظیم است و از صاحب شرح یعنی بآن ظاهر نشد با وجود شده حاجت معلوم  
 بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارح بر آن عاده مستمره و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم  
 صحیح باشد و اگر نیت صوم جازم باشد و تردد در فرضیه دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر نیت هر دو  
 از رمضان واقع شود و تخری بوم اشک بصوم بجهت نیت رمضان نقل باشد یا فرض باشد مبنی است بحدیث تفری عن عمای  
 من صام یوم الشکر فقد عسی اباه اسم صلعم الله علیه و عله مبنی است که این تعقیق است در دین و اگر لیه ثلثین از رمضان  
 نیت کند و میداند که اگر ثواب ثلثین لیلان نیت کند و ظاهر کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرح از آن جاری نیت پس بقدر شک معفو باشد

ضرورت در کن دیگر اسماک است از جماع و اکل شرب نفس قرآن چنانکه گذشت و لاحق کرده شد بر سنت چنانکه روایت فرمودیم که  
 اسماک از استقار و تنقیح کرده اند اکل شرب ابوصول العین من الخارج الی البیسی جو فاسن طریق منفذ مفتوح و قبل الی جوت  
 فی تحیل الغذار و وصول هوا بخلق و بوی مشکب ملغ غیر مفسط است زیرا که همین نیست و هلاک کردن و طایر سرد و گرم و پاشیدن  
 آب بر سرد و الیدن بن و کشیدن سرد و چشم غیر مفسط است زیرا که از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول  
 تقطیر و دادگوش و حیل مفسط است زیرا که بر ثانی و بلع رقیق که داخل فم است یا بر زبان است از وی جدا شده اگر چه زبان را  
 بر آورده باشد مفسط نیست زیرا که شارع فم را در تحکیم داخل اعتبار کرده است و فم و شنبه در شبهه علی غل شبهه بخارج پس شارع  
 حکم فرمود که وصول طوبت بخلق مفسط نیست تا وقتیکه بلع نکند و مراد از فم قدریست که چون شفتین را هم آرد بوجهی که  
 بی تکلف می باشد دیده نشود پس اگر رقیق را برودن از آن حد آرد و باز فرود برند روزی بلع شود بخلاف بر آوردن زبان  
 با آنچه بر ویست از طوبت و رقیق که بلع او در زده را منی شکند زیرا که از ممدن خود تجاوز نکرده است و اگر در دمان جزوی از  
 طعام باقی ماند و در آشنای روزه همراه رقیق فرود رفت اگر از تیز او عاجز است ضرر نیکنند زیرا که ملحق بر رقیق است و در اصل در حد  
 او سنت ازین عام تخصیص کرده است خوردن و نوشیدن بر نسیان در حدیث شریف آمده من لشیء هو صیام فاکل او شرب

۲۲۵

فلیتم صومه فانما اطعمه الله و سقاه و ای جماع بنزله اکل است درین باب یا نه ظاهر است که بنزله است و ای سابق آب است  
 مفسطه و ای غیر قصد بنزله است یا ظاهر است که بنزله است اگر سبانه نکرده است و اگر سبانه کند و زده شکند زیرا که قصد فعلی مفسطه عنده  
 بر چه یک غالباً منجز شود و وصول عین بنزله عمدتاً و سبانه صائم در مفسطه در حدیث ممنوع شده است و ای اگر کسی با گراه و زده  
 طعام خورد و زده اش می شکند یا نه ظاهر است که منی شکند زیرا که عدم تاثیر چیز یک در آن اگر اه کنند در مواضع بسیار است  
 از کفر و طلاق و غیر آن و معنی جماع و دخول سرد است و فرج و ستمنا با شرت در حکم است نه بشکر و نظر شهوت که وی حلال است  
 همیشه است و در این تنقیح است که در قرآن لفظ اکل شرب را زده معلوم شد که اعتدال و زده را منی شکند و جامع در میان  
 این دو وجهی که مخالف اعتدال باشد وصول عین است بچون از راه منفذ مفتوح و تقیر را در اینجا بحث است بلکه امر جامع وصول  
 عین است از راه حلقوم و او پاشیدن از زخم یا تقطیر و اعیل را البته اکل شرب نتوان گفت و فی صیوم البخاری قال  
 لا یاس بالسطح لظن ان لم یصل الحلقه لیکن در سوط و وصول بخلق اکثر است و بنیض اختیار میرسد بخلاف فم که بنیض مفسط  
 از نیجه احتیاط منع است و قصد برای آرد همچنین قصد مجمل است بر شرب از جهت وصول با معاد و معده که قصد شرب است  
 بنزله است اما از جماع و غیر این دو مسئله را بر اکل شرب محل کردن تکلف شد و است و الله علم شرط او ای صوم اسلام  
 و قبل است و تقا از حیض و نفاس با اسلام بجهت آنکه صوم طاقت است و حاجت کافر جدا شود و بنیض آن از اصل پس از جهت آنکه



قلت الخوارزمي  
 كلف الغم ورجحه بسبب  
 الجوع ومعنى كونه  
 اطيب عند الله  
 رضاه الله تعالى به  
 ومعنى قوله وانا اجزي  
 به اختصاص التشرية  
 بالمعظم

۲۲۶

قلت  
 قوله صفة ما تشرب  
 والتخفيف في سائر  
 الاغذية

بدون قصد وتبرطح است مبی آید پس مجنون از روزه نیست اگر چه اساک کند و استیجاب روز تقصید علم صوم خود البته ضروری نیست  
 آنچه ثبوت نوم در روزه و ایا قصد علم یک خط ضروری است یا نه در نوم مستغرق نه بار و اغامی مستغرق تردست احتیاطا قضا آن روز  
 است و در حدیث وارد شده فانهن اذ حصن الایضین و الایضین از اینجا معلوم میشود که در نیجات صوم و صلوة صحیح نیست و شرط  
 وجوب آن عقل و بلوغ است اگر چه جائیز و نسا باشد یا مریض و مسافر و ایشان قضا کنند و بر کافر چون مسلمان شود قضا لازم نیست  
 بحدیث الاسلام تحت قبله آری و وجوب برای ظاهر میشود و عقاب آخرت **باب فضل الصوم و فضیلت روزه مالک**  
 الزناد عن الاعمش عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال والذي نفسي بيده لا تخلفتم الصيام اطيب عند الله

ريح المسك انما يذره شفق و طعنا و شرا بهن اجله فالصيام لي وانا اجزي بكل حنة بعشر مثالها الى سبعائة ضعف  
 الا الصيام فهو لي وانا اجزي به از ابو هريره مرويت که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودم که کسی نفس من در دست قدرت  
 اوست بر آنکه بومی نان روزه و از خوشتر است نزدیک خدا تعالی از بومی رشک تعالی میفرماید عزیز زین نیست که میگذازد  
 خود را یعنی جوع را و طعام خود را و شراب خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا دهم او را بعوض صوم هر چند قانده  
 بدو چند آن تا هفتصد چند مگر روزه پس آن برای من است و من جزا دهم بعوض او **باب فضل شهر رمضان**  
 ماه رمضان **مالك** عن عبد بن سهيل بن مالك عن ابيه عن ابی هريرة انه قال اذا دخل رمضان فتحت ابواب الجنة

وخلقت ابواب النار و صفت الشياطين ابو هريره كفت و قتيكه در آید رمضان کشا ده کرده میشود در واز نامی پرست  
 بسته میگردد و در واز نامی دفع و در زنجیر کرده میشوند شیطانان **باب يجب الصوم و الفطر بروية الهلال فان غم الحملی**  
 تشبها ما و افطر او اجب است گرفتن روزه بدین هلال افطار نیز پس اگر پنهان شود ماه تمام کند کسی روزه از شعبان  
 بعد از آن روز بگیرند یا از رمضان بعد از آن افطار کنند **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله

عليه وسلم انه قال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا له رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم که کرد در رمضان پس فرمود روزه بگیرد اثر تا آنکه ببینید ماه را و روزه کشاید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر  
 پنهان کرده شود از شما پس اندازه کنید برای او و مراد از اندازه کردن آنست که کسی روز از شعبان تمام کند و بعد از آن  
 در رمضان اعتبار کند ماه عید اگر منوم شود کسی روزه تمام کند بعد از آن عید را اعتبار کند و در روایت دیگر صریحا وارد شد

فانكروا ثلثين **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه قال الشهر ستمون  
 فلا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا له رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ماه در  
 احيان بیت و نه روز میشود پس روزه بگیرد یا ببیند ماه را و روزه کشاید تا آنکه ببیند ماه را پس اگر پنهان کرده شود از



قال ابن عباس رضي الله عنهما ما كنا نعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينادي بلالا في اذان الا اننا كنا نعلم ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عنه عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينادي بلالا في اذان الا اننا كنا نعلم ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بلالا في اذان رسول الله صلى الله عليه وسلم في يومنا هذا

قليلة  
وعليه اصل العلة

ميدانت مالك عن عبدالله بن سعيد عن ابي بكر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام عن عائشة وام سلمة زوجي  
 النبي صلى الله عليه وآله انما قال لانا كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصوم جنباً من جماع غير احتلام ثم يصوم  
 حضرت عائشة وام سلمة رضي الله عنهما يكتنزان في انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم يصوم درمی آمد در آن حال که با جنابت بود بسبب جماع  
 نه بسبب احتلام بعد از آن روزه میگرفت مالك عن عبدالله بن عبدالرحمن بن عمر الانصاري عن ابي بصير عن عائشة  
 ان رجلاً قال لرسول الله صلى الله عليه وآله وهو واقف على الباب انا اسمع يا رسول الله اني اصوم جنباً وانا اراد  
 الصييا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وانا اصوم جنباً وانا اراد الصيام فاغسل واموم فقال له الرجل يا رسول الله  
 انك لست مثلنا قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله وقال  
 اني ارجو ان اكون احشاكم الله واعلمكم بما اتفق حضرت عائشة فرموده شخصي گفت در خبرت انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم  
 ايستاده بودند بر دروازه ومن جي شنيدم يا رسول الله بر آيينه من بصبح درمی آيم حالانکه من با جنابت ومن اراده صوم  
 دارم پس فرمود او يا رسول الله صوم ومن بصبح درمی آيم وحالانکه من با جنابت ومن اراده صوم دارم پس غسل میکنم  
 وروزه ميگيرم پس گفت او را ان شخص يا رسول الله سر آيينه تو نيسي يا تيد ما بر آيينه تو نيزيد بهت ترا خداستقالي پنجويش  
 از اين گذشت از گناه تو و آنچه مؤخر شد پس خشم گرفت انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمود او يا رسول الله سر آيينه من ايستاده  
 باشم ترسنده ترين شما از خدا و دانان ترين شما با نجييز که بر سر نيزيم از ان مالك عن سمى مولى ابي بكر بن عبدالرحمن بن مالك  
 بن هشام انه سمع ابا بكر بن عبدالرحمن يقول كنت انا و ابي عند مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ان ابا بكر  
 يقول من اصوم جنباً افطر لك اليوم فقال مروان اقممت عليك يا عبد الرحمن لتذهبين الى اعي المؤمنين عائشة  
 وام سلمة فلتسا لهما عن ذلك فذهب عبد الرحمن وذهب مع حتى دخلنا على عائشة فسلم عليها عبد الرحمن  
 ثم قال يا ام المؤمنين انا كنا عند مروان بن الحكم فذكر له ان ابا بكر يقول من اصوم جنباً افطر لك اليوم قالت  
 عائشة ليس كما قال بوهريه يا عبد الرحمن اتزغب كما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصوم قال عبد الرحمن لا والله  
 قالت عائشة فاشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله ان كان يصوم جنباً من جماع غير احتلام ثم يصوم ذلك اليوم قال ان  
 خرجنا حتى دخلنا على ام سلمة فسالها عن ذلك فقالت مثل ما قالت عائشة قال فخرجنا حتى جئنا مروان بن الحكم فذكر  
 عبد الرحمن ما كنا نقا مروان اقممت عليك يا ابا محمد لتركن دابتي فانها بالباب فلتذهبين الى ابي مهران فانها وضعت  
 بالعقيق فلتخبرنه بذلك فرك عبد الرحمن وركبت مع حتى آتينا ابا مهران فحدثت مع عبد الرحمن ما ذكره فلك فقال  
 لا علم لي بذلك ما اخبرني به ابو بكر بن عبد الرحمن قلت انك بوجهين يدبر من مروان بن امير المؤمنين فذكر له انه

که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای عبد الرحمن که بر سب  
 بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را ازین مسئله پس گفت عبد الرحمن و رفتم من نیز همراه او تا آنکه در آمدیم بر  
 حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبد الرحمن بعد از آن گفت یا ام المؤمنین هر آینه ما بودیم نزدیک مروان پس ذکر  
 کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید که هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه  
 اینچنین چنانچه گفته است ابوهریره ای عبد الرحمن آیا اعراض میکنی از آنچه میکرد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد  
 اعراض نمیکنم بخدا قسم گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که وی بصبح در می آمد و او  
 با جنابت بود بسبب جماع ناز احتلام بعد از آن روزه میگرفت آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه در منزل  
 بر ام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را ازین مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم  
 مروان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مروان قسم و او هم ترا ای اباجحه که  
 سوار شوی بر جانور من پس هر آینه ستاده است بر دروازه پس بر سبوی ابوهریره پس هر آینه او در زمین خود است  
 در وادی عقیق پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شدم من همراه او تا آنکه آمدیم نزدیک ابوهریره  
 پس سخن گفت با عبد الرحمن سستی بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم تحقیق نیت مرا باین مسئله

**باب** اختلافوا فی القبلة للصائم والاقوی ان ترکها اولی الاملی اذاد

بیان الجواز وانکو التخص اختلاف کرده اند سلف در قبله صائم واقوی آنست که ترک قبایه تیرست مگر در حق کسیکه اراده  
 کرده بیان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا بخار کرد و عمل بر خست را چنانکه سائل کرد در قصه که می آید  
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رجلا قبل امراته وهو صائم فی رمضان فوجد من ذلك رجلا شدیداً فاد  
 امراته لتسال من ذلك فدخلت حلی امر سلة زوج النبی صلی الله علیه و سلم فذکرت ذلك لها فخبرت لها امر سلة  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل وهو صائم فوجدت زوجها فزاده ذلك ثم قال لسانا مثل  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یشاء ثم رجعت امراته الی امر سلة فوجدت عند  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لهذا الامر فخبرت امر سلة فقال رسول الله  
 الا خبرتیهما فی افضل ذلك فقالت عند خبرتها قد هبت الی زوجها فخبرت فزاده ذلك ثم قال لسانا  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم ففصبت رسول الله صلی الله علیه و سلم وقال والله انی لا اقبلکم  
 فاعلمکم بعد ووجه مروی بوجه کردن خود را حال آنکه او صائم بود در رمضان پس مخزون شد بسبب بود او را پس

سخت پس فرستادن خود را سوال کند برای او ازین مسئله پس آمد برام سلمه ذکر کرد این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه آن زن را  
 که آنحضرت صلعم بوسه میکند حالانکه او روزه دار میباشد پس بازگشت آن زن پس خبر داد شوهر خود را پس باده کرد این خبر  
 حق آن مرد اندوه را گفت میتم ما تانده آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای پیغامبر خود آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد  
 آن زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت حدیث این زن پس خبر داد ام سلمه  
 آنحضرت را صلعم الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلعم ای خبر ندادی او را که من میکنم اینکار را پس گفت ام سلمه آری خبر  
 داده بودم او را پس رفت بسوی شوهر خود پس خبر داد او را پس زیاد کرد این ماجرا در حق او عزم و اندوه را و گفت نسبت ما تانده  
 آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگردد برای رسول خود آنچه میخواهد پس گفت آنحضرت صلعم الله علیه و سلم فرمود قسم بخدا که هر آینه  
 من متقی تر و پرهیزگار ترم از شما و دانایترین شما ام با حکام خدا تعالی **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن

عائشة ام المؤمنین انها قالت انکان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل بعض ارجلها و هو صائم ثم تفتحت عرو  
 روایت کرد که حضرت عائشه میفرمود هر آینه حال این بود که آنحضرت صلعم بوسه میکرد بعضی زنان خود را و او صائم  
 بعد ازین عائشه میخندید **مالک** عن یحیی بن سعید ان عائشة بنت زید بن عمر بن نفیل امرأة عمر بن الخطاب کانت

تقبل رأس عمر بن الخطاب و هو صائم فلاینهاها عائكة زوج عمر بن الخطاب بوسه میکرد و سر عمر بن الخطاب را و او صائم بود  
 پس منع میکرد او را **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها کانت عندها

زوج النبی صلی الله علیه و سلم فدخل علیها زوجها هنالك وهو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق وهو صائم  
 فقالت له عائشة ما یمنعک ان تدنوا من اهلات فقبلها و تلاحبها فقال اقبها و انما صائم قالت نعم عائشة بنت  
 طلحة بود نزدیک حضرت عائشه صدیق رضی الله عنهما پس داخل شد بروی شوهر وی آنجا داد و عبد الله بن عبد الرحمن بن  
 ابی بکر الصديق بود و او روزه دار بود پس گفت او را حضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزدیک شوئی بزین خود پس  
 بوسه کنی او را و بایکدیگر لعب کنی با او پس گفت عبید الله ای بوسه کنم او را من صائم ششم گفتم حضرت عائشه آری کن

**مالک** عن زید بن اسلم ان ابا هريرة وسعد بن ابی وقاص کانایرخصا و القبلة للصائم بوسه برده و سعد بن  
 وقاص شخصت میدادند بوسه کردن را **مالک** انه بلغه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم کانت اذا

ذکرت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقبل وهو صائم تقول وایکرم املک لنفسه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 حضرت عائشه وقتیکه ذکر میکرد و اینجور میگوید آنحضرت صلعم بوسه میداد حالانکه او صائم می بود میگفت حققت  
 حدیث و کدام یک شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مالک** عن هشام بن عروة قال

بن الزبير لدار القبله للصائم تدعو الي خيرت عمرو بن الزبير فندم بوجه ادرق دونه دار كفاخذه باشد بجا نبخري مالك  
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان عبد الله بن عباس سئل عن القبلة فقال فيها للشيخ وذكرها للشاب عبد الله  
 بن عباس سوال کرده شد از قبله صائم پس نصحت داد پير او کرده داشت از ابراي جوان مالك عن نافع ان عبد الله بن  
 عمر كان ينهى عن القبلة والمباشرة للصائم عبد الله بن عمر بنى ميگرد از قبله و مباشرت در حق صائم باب اختلاف في الحمايه  
 للصائم والاقوي انها لا تكمل الا لمن خشي الضعف اختلاف کردند در خون كشيدن صائم واقوي اقوال است كه كرهت  
 كردن كسيكه ترسد از ضعف مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان كان يجتهد وهو صائم قال ثم ترك ذلك  
 بعد فكان اذا صام لم يجتهد حتى يفطر عبد الله بن عمر خون ميكشيدند او صائم ميبرد باز ترك كرد از ابدان پس وقتيكه  
 روزه ميگرفت خون مني كشيد تا آنكه افطار كند مالك عن ابن شهاب ان سعد بن ابى وقاص وعبد الله بن عمر كانا  
 يجتهدان وهما صائمان ابن شهاب روايت كرد كه سعد بن ابى وقاص وعبد الله بن عمر هر دو خون ميكشيدند حال آنكه ايشان  
 ميبردند مالك عن هشام بن عروه عن ابى كان يجتهد وهو صائم فقال لا يفطر قال وما دايته اجتمعت قط الا وهو  
 صائم عمروه خون ميكشيدند او صائم بودى بعد از ان افطار ميكرد گفت هشام و نديدم او را كه خون كشانده باشد  
 همچو كاه مگر آنكه صائم بوقال مالك كبره الحمايه للصائم الا خشية من ان يضعف ولو لا ذلك لم تكوه ولو ان رجلا  
 اجتمع في رمضان ثم سلم من ان يفطر امر عليه شيئا ولم اسوه بالقضاء لذلك اليوم الذي اجتمع فيه كفت مالك  
 كرده نيت حجامت صائم را مگر بسبب ترس از آنكه ضعيف شود و اگر اين نباشد مكره نيت و اگر مردى خون كشيد  
 در رمضان بعد از ان سلامت ماند از آنكه افطار كند مني ميم برودى نقصانى و امر كنتم او را بقضاء آن روزه كه خون  
 است مردى باب اختلاف في صوم المسافر و افطار ايها افضل و الاقوي ان الصوم افضل لمن لا يجهد الصائم  
 الا لمن اراد بيان الجواز و كره الترخص اختلاف کردند سلف در صوم مسافر و افطار او كه كدام يك از اين بهتر است قوي ترين  
 اقوال است كه صوم بهتر است در حق كسيكه در شقت زندند از او در صوم و فطر صوم بهتر است كسى كه مشقت رساند او را  
 مگر كسيكه قصد كند بيان جواز يا ناسند دارد قبول خست را مالك عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد بن عتبة بن مسعود  
 عن عبد بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الي مكة مما الفقه في رمضان فصاحه بلخ الكديد ثم افطر فافطرو الناس  
 وكانوا ياخذون بالاحداث فالاحداث من امر رسول الله صلى الله عليه وسلم حليما از عبد الله بن عباس روايت كرد رسول الله صلى الله  
 بسوى كه سال فطر در ماه رمضان پس روزه گرفت تا آنكه رسيد مكه بدين بعد از ان فطر نمود پس افطار كرد مردمان بجز او  
 و عمل ميگردند صحاب بكم حليما پس از آنچه تازه تر از ان بود از حكام مخضرت صيد الله عليه وسلم مالك عن ميمون

لا دخل في اهل العلم  
 في الاقوي و كبره  
 القبلة لمن خشي  
 الضعف كراهية  
 شهواته كراهية  
 فطره و لا يفتري  
 ٢٢٢  
 لا يخرج من  
 قلت  
 اكثر اهل العلم

ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض صحابہ رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 امر الناس فی سفر عام الفطر بالفطر قال تقوا لعدوكم وصار رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابوبکر قال الذی حدثتني  
 لقد رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم بالفتح يصحب راسه الماء من العطش او من الحر ثم قيل لرسول الله صلی الله علیه وسلم  
 ان طائفه من الناس قد صاموا حين صحت قال فلما كان رسول الله صلی الله علیه وسلم بالكدي دعاه فخرج فشرط فافطر  
 الناس ابوبکر بن عبد الرحمن روايت کرد از بعض صحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آينه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مردمان در سفر خود  
 سال فطر مکه با فطر و فرمود قوه حاصل کنيد براي قال دشمن خود و روزه گرفت بخبرت صلی الله علیه وسلم گفتم ابوبکر بن عبد الرحمن  
 اگر گفت کيک اين حديث من رسانيد هر آينه ديدم بخبرت را صلی الله علیه وسلم در حج که ميرخيت بر سر خود آب السبيل با گفتم  
 سبب گري پس گفته شد پيش بخبرت صلعم که طائفه از مردمان روزه گرفتند و قتيکه تو روزه گرفتي گفتم راوی پس دقتيکه  
 رسيد بخبرت صلعم کيديد طلب کرد پايه را پس آب خورد پس فطر کرد مردمان مالک عن حميد الطويل عن انس بن مالك  
 انه قال سافرنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم في رمضان فلم يصب الصيام على المظفر ولا المظفر على الصيام انس بن مالك گفتم  
 سفر کرديم با همراهِ بخبرت صلی الله علیه وسلم در رمضان پس عيب کرد و روزه دار بر فطر کنند و نه فطر کنند و بر روزه دار صام  
 عن هشام بن عروه عن ابيه ان عمر بن عمر الاسدي قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم يا رسول الله اني رجل اصوم افاضو فاصوم  
 فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شئت فصم وان شئت فافطر عمره بن عمر صلي گفتم رسول الله صلی الله علیه وسلم را پاره  
 هر آينه من مردی ام که روزه میدارم پس ایا روزه دارم در سفر پس فرمود او را بخبرت صلی الله علیه وسلم اگر خواهی روزه  
 دار اگر خواهی فطر کن مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزه ميگرفت در سفر  
 مالک عن هشام بن عروه عن ابيه انه كان يسافر في رمضان ونا فومعه فاصوم عروا ولفطر نحن فلا يا من انا الصيام  
 هشام بن عروه گفتم که سافر ميشد عروه در رمضان و سافرت ميکرديم با همراهِ او پس روزه ميگرفت عروه و فطر ميکرديم با همراهِ  
 بشكروا لربهم و شستن باب المسافر اذا اراد ان يدخل بلداً اول يومه يتقبله الصيام في وقتيکه نخواهد که داخل شود شهر خود  
 در اول روز سنت ميگردد و در روزه و شستن آن روز مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر فحرم صيام  
 فعله انه داخل المدينة من اول يومه دخل وهو صائم عمر بن الخطاب قتي در سفر ميورد روزه رمضان پس ميده سنت که  
 داخل خواهد شد در مديت اول روز خود غسل مي شد حالانکه روزه دار سه بود قال مالک  
 من كان في سفر في رمضان فدخله داخله من اول يومه وطلع له  
 الفجر قبل ان يدخل غسل وهو صائم قال يحيى قال مالک اذا صامه وان يجتنب في رمضان وطلع له

قال مالك بن  
 ومنه ما روينا من  
 بين الاثار ما روينا من  
 قول الثالث في  
 العلي بن شريح السنه  
 قال الثالث في  
 الذي على الصيام  
 ليس من اليوم الصوم في  
 السفر و قوله حيث  
 بلغه ان ناسا صاموا  
 فقال ابو مالك الصا  
 ففهم ذلك اذا  
 ففهم ذلك اذا  
 ففهم ذلك اذا



الفجر هو بارضه قبل ان يخرج فانما يصح ذلك اليك كفت مالک سیکه باشد در سفر در ماه رمضان پس انست که او اول  
 شونده است بر اهل خود و اول روز خود و طلوع کرد او را فجر پیش از آنکه داخل شود در مالیکه او صائم باشد کفت مالک وقتیکه  
 که بخوابد که بر آید یعنی سفر در رمضان و طلوع کرد او را صبح و حال آنکه او در زمین خود است پیش از آنکه بر آید پس بر آید او  
 روزه بگیرد آن روز را ترجم گوید رضی الله عنه اگر مسافر یا مریض روزه گرفتند در انشای روزه مریض تند است شد  
 و مسافر مقیم گشت بر ایشان افطار حرام است زیرا که عذر مرفع شد از ایشان و اگر صحیح مقیم روزه گرفت بعد از ان  
 مسافر شد یا مریض شد جائز است او را افطار از جهت وجود عذر خصت و اگر مسافر ابرح نباشد تا که سها و اتمام صوم  
 مسکه اگر در انشای روزه صبی بالغ شد یا کافر مسلمان شد قضاء این روزه بر ایشان واجب نیست زیرا که روزه جز  
 میشود پس صوم واجب صوم غیر از مستلزم عدم و وجوب صوم تمام روزه است **باب من افطر فی ذی عید و هو یوم**  
 ان قد اتمی ثم یقین بقاء النہای فضعه ولا کفارة حلیه هر که افطار کند در روزیکه ابرو دارد و بگمان آنکه در شب داخل شد بعد  
 یقین داشت که هنوز روز باقیمت قضا کند و کفارة لازم نیست **برکات مالک** عن زید بن اسلم عن اخیه خالد بن  
 اسلم ان عمر بن الخطاب افطر ذات یوم فی رمضان فی یوم ذی عید و داعی ان قد اتمی غایت الشمس فجاءه رجل فقال  
 یا امیر المؤمنین طلعت الشمس فقال عمر بن الخطاب لخطیب یسیر و قد اجتمعتنا عمر بن الخطاب یفطر کرد روزی در رمضان  
 در روزیکه ابرو دارد و بگمان کرد که وی در شب داخل شد و غایب شده است آفتاب پس آمد پیش او مردی پس گفت  
 یا امیر المؤمنین برآمد آفتاب پس فرمود عمر بن الخطاب حال آنست بر آید تا تحری کرده بودیم قال مالک انما یباید  
 الخطیب یسیر القضاء فیما نومی والله اعلم و حقه مؤنفة و بسیارند بقول بعضی یومها مکانه کفت مالک غیر ازین  
 که اراده کرد عمر بن الخطاب باین قول خود که الخطیب سیر و وجوب قضاء او آنچه با منوره میشود و الله اعلم و اراده کرد سبکی محنت او  
 و اسانی او را میگوید روزه خولیم گرفت یک روز بجای او ترجم گوید رضی الله عنه احتیاط آنست که در حالت صوم افطار نکند  
 آخر روز مگر بعد یقین بشا به عروب یا خبر متواتر و خبر صدوق و اجتهاد بقراین مثل دیدن طلوعی که از مشرق میگذرد و بر او  
 شدن ماه نیز عمل میتوان کرد زیرا که امر کردن سلف طبقه بعد طبقه بشا به همه احوال ثابت شد و اگر میبود البته نقل میکرد  
 و فی الحدیث اذا دبر النهار من بهنا و قبل الليل من بهنا فقد افطر الصائم پس ازینجا دانسته شد که خبر صدوق و اجتهاد نیز  
 در کار است چنانکه در اوقات صلوة بر قول مؤذن میتوان گفت که در وقت حیم از اجتهاد و چاره نیست پس اگر خطای  
 اجتهادی یقین معلوم شود و مساک کند بقدر یوم در وقت نمازید و اگر غیر اجتهاد کند تا شوم **باب اختلاف اهل یمن**  
 صیام رمضان متشابها او سفر قاعلا قومی ان التناجر احدی التفریح اختلافت کردند سلف یا قضا کند صوم

الفجر هو بارضه قبل ان يخرج فانما يصح ذلك اليك كفت مالک سیکه باشد در سفر در ماه رمضان پس انست که او اول  
 شونده است بر اهل خود و اول روز خود و طلوع کرد او را فجر پیش از آنکه داخل شود در مالیکه او صائم باشد کفت مالک وقتیکه  
 که بخوابد که بر آید یعنی سفر در رمضان و طلوع کرد او را صبح و حال آنکه او در زمین خود است پیش از آنکه بر آید پس بر آید او  
 روزه بگیرد آن روز را ترجم گوید رضی الله عنه اگر مسافر یا مریض روزه گرفتند در انشای روزه مریض تند است شد  
 و مسافر مقیم گشت بر ایشان افطار حرام است زیرا که عذر مرفع شد از ایشان و اگر صحیح مقیم روزه گرفت بعد از ان  
 مسافر شد یا مریض شد جائز است او را افطار از جهت وجود عذر خصت و اگر مسافر ابرح نباشد تا که سها و اتمام صوم  
 مسکه اگر در انشای روزه صبی بالغ شد یا کافر مسلمان شد قضاء این روزه بر ایشان واجب نیست زیرا که روزه جز  
 میشود پس صوم واجب صوم غیر از مستلزم عدم و وجوب صوم تمام روزه است **باب من افطر فی ذی عید و هو یوم**  
 ان قد اتمی ثم یقین بقاء النہای فضعه ولا کفارة حلیه هر که افطار کند در روزیکه ابرو دارد و بگمان آنکه در شب داخل شد بعد  
 یقین داشت که هنوز روز باقیمت قضا کند و کفارة لازم نیست **برکات مالک** عن زید بن اسلم عن اخیه خالد بن  
 اسلم ان عمر بن الخطاب افطر ذات یوم فی رمضان فی یوم ذی عید و داعی ان قد اتمی غایت الشمس فجاءه رجل فقال  
 یا امیر المؤمنین طلعت الشمس فقال عمر بن الخطاب لخطیب یسیر و قد اجتمعتنا عمر بن الخطاب یفطر کرد روزی در رمضان  
 در روزیکه ابرو دارد و بگمان کرد که وی در شب داخل شد و غایب شده است آفتاب پس آمد پیش او مردی پس گفت  
 یا امیر المؤمنین برآمد آفتاب پس فرمود عمر بن الخطاب حال آنست بر آید تا تحری کرده بودیم قال مالک انما یباید  
 الخطیب یسیر القضاء فیما نومی والله اعلم و حقه مؤنفة و بسیارند بقول بعضی یومها مکانه کفت مالک غیر ازین  
 که اراده کرد عمر بن الخطاب باین قول خود که الخطیب سیر و وجوب قضاء او آنچه با منوره میشود و الله اعلم و اراده کرد سبکی محنت او  
 و اسانی او را میگوید روزه خولیم گرفت یک روز بجای او ترجم گوید رضی الله عنه احتیاط آنست که در حالت صوم افطار نکند  
 آخر روز مگر بعد یقین بشا به عروب یا خبر متواتر و خبر صدوق و اجتهاد بقراین مثل دیدن طلوعی که از مشرق میگذرد و بر او  
 شدن ماه نیز عمل میتوان کرد زیرا که امر کردن سلف طبقه بعد طبقه بشا به همه احوال ثابت شد و اگر میبود البته نقل میکرد  
 و فی الحدیث اذا دبر النهار من بهنا و قبل الليل من بهنا فقد افطر الصائم پس ازینجا دانسته شد که خبر صدوق و اجتهاد نیز  
 در کار است چنانکه در اوقات صلوة بر قول مؤذن میتوان گفت که در وقت حیم از اجتهاد و چاره نیست پس اگر خطای  
 اجتهادی یقین معلوم شود و مساک کند بقدر یوم در وقت نمازید و اگر غیر اجتهاد کند تا شوم **باب اختلاف اهل یمن**  
 صیام رمضان متشابها او سفر قاعلا قومی ان التناجر احدی التفریح اختلافت کردند سلف یا قضا کند صوم

الفجر هو بارضه قبل ان يخرج فانما يصح ذلك اليك كفت مالک سیکه باشد در سفر در ماه رمضان پس انست که او اول  
 شونده است بر اهل خود و اول روز خود و طلوع کرد او را فجر پیش از آنکه داخل شود در مالیکه او صائم باشد کفت مالک وقتیکه  
 که بخوابد که بر آید یعنی سفر در رمضان و طلوع کرد او را صبح و حال آنکه او در زمین خود است پیش از آنکه بر آید پس بر آید او  
 روزه بگیرد آن روز را ترجم گوید رضی الله عنه اگر مسافر یا مریض روزه گرفتند در انشای روزه مریض تند است شد  
 و مسافر مقیم گشت بر ایشان افطار حرام است زیرا که عذر مرفع شد از ایشان و اگر صحیح مقیم روزه گرفت بعد از ان  
 مسافر شد یا مریض شد جائز است او را افطار از جهت وجود عذر خصت و اگر مسافر ابرح نباشد تا که سها و اتمام صوم  
 مسکه اگر در انشای روزه صبی بالغ شد یا کافر مسلمان شد قضاء این روزه بر ایشان واجب نیست زیرا که روزه جز  
 میشود پس صوم واجب صوم غیر از مستلزم عدم و وجوب صوم تمام روزه است **باب من افطر فی ذی عید و هو یوم**  
 ان قد اتمی ثم یقین بقاء النہای فضعه ولا کفارة حلیه هر که افطار کند در روزیکه ابرو دارد و بگمان آنکه در شب داخل شد بعد  
 یقین داشت که هنوز روز باقیمت قضا کند و کفارة لازم نیست **برکات مالک** عن زید بن اسلم عن اخیه خالد بن  
 اسلم ان عمر بن الخطاب افطر ذات یوم فی رمضان فی یوم ذی عید و داعی ان قد اتمی غایت الشمس فجاءه رجل فقال  
 یا امیر المؤمنین طلعت الشمس فقال عمر بن الخطاب لخطیب یسیر و قد اجتمعتنا عمر بن الخطاب یفطر کرد روزی در رمضان  
 در روزیکه ابرو دارد و بگمان کرد که وی در شب داخل شد و غایب شده است آفتاب پس آمد پیش او مردی پس گفت  
 یا امیر المؤمنین برآمد آفتاب پس فرمود عمر بن الخطاب حال آنست بر آید تا تحری کرده بودیم قال مالک انما یباید  
 الخطیب یسیر القضاء فیما نومی والله اعلم و حقه مؤنفة و بسیارند بقول بعضی یومها مکانه کفت مالک غیر ازین  
 که اراده کرد عمر بن الخطاب باین قول خود که الخطیب سیر و وجوب قضاء او آنچه با منوره میشود و الله اعلم و اراده کرد سبکی محنت او  
 و اسانی او را میگوید روزه خولیم گرفت یک روز بجای او ترجم گوید رضی الله عنه احتیاط آنست که در حالت صوم افطار نکند  
 آخر روز مگر بعد یقین بشا به عروب یا خبر متواتر و خبر صدوق و اجتهاد بقراین مثل دیدن طلوعی که از مشرق میگذرد و بر او  
 شدن ماه نیز عمل میتوان کرد زیرا که امر کردن سلف طبقه بعد طبقه بشا به همه احوال ثابت شد و اگر میبود البته نقل میکرد  
 و فی الحدیث اذا دبر النهار من بهنا و قبل الليل من بهنا فقد افطر الصائم پس ازینجا دانسته شد که خبر صدوق و اجتهاد نیز  
 در کار است چنانکه در اوقات صلوة بر قول مؤذن میتوان گفت که در وقت حیم از اجتهاد و چاره نیست پس اگر خطای  
 اجتهادی یقین معلوم شود و مساک کند بقدر یوم در وقت نمازید و اگر غیر اجتهاد کند تا شوم **باب اختلاف اهل یمن**  
 صیام رمضان متشابها او سفر قاعلا قومی ان التناجر احدی التفریح اختلافت کردند سلف یا قضا کند صوم

پی در پی یا جدا جدا و اقوی اقرال است که پی در پی قضا کردن بهترست و دوسترست و جدا جدا کردن کفایت کننده است  
**مالک** عن نافع بن عبدالله بن عمر بن قنبر بن عوف بن عمرو بن عبد الله بن عمرو بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان اذ هو صائم لم يمت بغيره  
رواه دار و رمضان ربي در پی کسیکه افطار کرد و آنرا بسبب مرض یا سفر **مالک** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس  
و با صبره اخلفا في قضاء رمضان فقال احدهما يفرق بينه وقال الاخر لا يفرق بينه الا ادرى ايها قال يفرق بينه و  
ايها قال لا يفرق بينه ابن شهاب زرايت کرد که عبد الله بن عباس ابو هريره اختلاف کردند و قضا در رمضان گفت یکی از  
ایشان که تفریق کند در میان آن و گفت دیگری تفریق نکند در میان آن ابن شهاب گفت منیدانم که کدام یک از ایشان  
گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت تفریق نکند میان آن **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب  
يسال عن قضاء رمضان فقال سعيد بن المسيب ان لا يفرق قضاء رمضان وان يؤاخره سعيد بن المسيب ال كرهه و ارا  
قضا در رمضان پس گفت سعيد بن المسيب دوست تر نزدیک من است که تفریق نکند قضا در رمضان را و آنکه پی در پی  
قال يحيى سمعت مالك يقول فمن فرق قضاء رمضان فليس عليه اعادة و ذلك من غير محنة و احب لك الى ان يتا  
مالک میگفت در باب شخصی که جدا جدا کرد قضا در رمضان را پس نیت بروی اعاده و این تفریق کفایت کننده است اول  
و دوست ترین و جوم قضا نزدیک من است که پی در پی کند آنرا **باب** من اصنا اهله في صيا و هو صائم و كفر  
جماع کند اهل خود را در رمضان و حال آنکه او صائم است قضا کند و کفارة دهد **مالک** عن ابن شهاب عن حميد بن  
عبد الرحمن بن عوف عن ابى هريرة ان رجلا افطر في رمضان فامر رسول الله صلى الله عليه ان يكفر بعقبة ر  
او صيا شهرين متتابعين او اطعم اثنين مسكينا فقال لا اجد فاقى رسول الله صلى الله عليه بقرتي فقال  
خذ هذا فصدق به فقال رسول الله ما احد حوج مني فضحك رسول الله صلى الله عليه حتى بدت اناياه ثم قال  
مروني افطارك و در رمضان پس مر کرد و او را رسول الله صلى الله عليه وسلم که کفارة بد باز آوردن یک برده یا برقه و شستن  
دو راه پی در پی یا طعام خورامیدن شصت مسکین پس گفت آن مرد منی یا ایم پس آورده شد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
ز بس خراب پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیت هیچکس محتاج تر از من نیست بهیچ  
صلى الله عليه وسلم تا آنکه ظاهر شد دندان دراز آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن فرمود بخور این **مالک** عن عطاء  
عبد الرحمن بن عوف عن ابى هريرة ان رجلا افطر في رمضان فامر رسول الله صلى الله عليه ان يكفر بعقبة ر  
بعد فقال له رسول الله صلى الله عليه و ما ذلك قال اصبت اهلي و انا صائم في رمضان فقال رسول الله صلى الله  
هل تستطيع ان تصوم رقبته قال لا قال هل تستطيع ان تصوم بدنته قال لا قال فاحبس فاقى رسول الله صلى الله  
عليه

قلت  
وهو قول اكثر اصحاب  
العلم و في الا نوار  
ولا يجب التتابع في  
القضاء و يستحب

۲۳۵



چهار بود و بر کسیکه غسل که مفسر نیست از وی بوقوع آمد و او احتیاطاً کرد که مفسر است بعد از آن بنا بر آن فطار جماع کرد و  
 بر کسیکه زنا کند بنیان یا در حال سفر زیر اگر آثم در نیصورت بجهت محض زناست نه جهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع عمل  
 نتوان کرد زیرا که جماع فحش است و اینها در احتکاف اکل مشرب جایز داشتند نه جماع را و نه غیر ادای برصنان ابرادای  
 رمضان و نه خطا و جهل را بر تعرض صوم عدم مسئله درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفارة بر زن پس طاعت  
 که مقتصر باشد بر وی و بر زن وی واجب نباشد و بختل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم اوست از حکم مرد چنانکه حدیث  
 بر هر دو واجب میشود و غسل بر هر دو واجب میشود و ظاهر آنست که اگر دو روز تعرض صوم کرد و جماع دو کفاره لازم آید  
 و داخل کفارات امریت که از شرح نصی بران دلالت نمیکند و یا قضا بوم افساد لازم است همراه کفارة ظاهر آنست  
 که لازم است مسئله درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفارة مستقر شد در زومه او لیکن قتیکه قادر شود بر یکی  
 ازین امور واجب شود و دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه لغیر سکوت بخفرت صلوات علیه و سلم مؤذنی است  
**باب بیصوم فی الکفایة تحت اباعاروزه دار در کفارات بی در پی مالک عن حمید بن قیس لکنه انما اخذ فی قات**  
 کنت مع مجاهد و هو یطوف بالبيت فجاءه انسان فساله عن صیام ایام الکفایة امتنا بعا و یقطعها قال  
 قلت له نعم یقطعها ان شاء قال مجاهد لا یقطعها فان قراة الی بن کعب ثلثة ایام متتابعاً حمید بن قیس گفت  
 بودم همراه مجاهد و او طواف میکرد بخانه کعبه پس آمد پیش او آدمی پس سوال کرد از وی از روزه گرفتن روزها کفایة آیا  
 بی در پی باشد یا قطع کند آنها را از یکدیگر گفت حمید پس گفتم آری قطع کند آنرا اگر خواهد گفت مجاهد قطع کند آن را  
 زیرا که در قراة الی بن کعب آمده است ثلثة ایام متتابعاً یعنی سه روز بی در پی قال یحیی قال مالک و سعید الی  
 ان ینکون ما سمعی الله فی القرآن ان ینصام متتابعاً گفت مالک درست تر نزدیک من آنست که باشد آنچه خداستقالی فکر کرد  
 در قرآن که روزه گرفته شود بی در پی باب من وجب علیه القیام فمر من له من اوحی بنی حلی ما حاکم کسیکه در شب  
 بروی بی در پی رفتن روزه مثل کفارة قتل یا غیره و غیر آن پس پیش آمد او از منی یا حیضه بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و قال  
 یحیی سمعت مالکاً یقول احسن ما سمعت فین وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی قتل خطا و قتل غیره  
 یغلبه و یقطع علیه صیامه انما اذا صوم من مرضه و قوی علی صیامه لیس ان یخیر ذلک و صیامی حلی ما قاضی من صیامه  
 و کذلک المرأة التي حجب علیها الصیام فی قتل النفس اذا حاضت بین ظلم صیامها انها اذا طهرت لا ترضی صیامها  
 و هو یخیر علی ما قد صامت و لیس لاحد و حجب صیام شهرین متتابعین و کتاب الله ان یفطر الا من علی  
 مرض او حیضه و لیس له ان یأکل فی فطره قال مالک و هذا من ما سمعت الی فی فطره

و علی اهل العلم بالمشاف  
 فی صوم کفارة الیومین  
 قولان احدهما کما  
 قال مجاهد  
**قلت**  
 عند الشافعیین  
 الشافعیون ان یوم بلا  
 و حیضه و لیس لایحیی  
 صیام شهرین متتابعین  
 حدیث المرض قولان  
 الیومین یفطر  
 الشافعی

في الصيام في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض قال الله تبارك وتعالى  
 ان يصوم من الشهر اياما فطرا ما وجب عليه الصوم في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض  
 ان يصوم من الشهر اياما فطرا ما وجب عليه الصوم في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض  
 ان يصوم من الشهر اياما فطرا ما وجب عليه الصوم في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض  
 ان يصوم من الشهر اياما فطرا ما وجب عليه الصوم في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض

ما لك بغيرك من احكام كمن شق كسبي واجب شد بروى روزه دو ماهه پي در پي در قتل خطا يا ظهرا پس مشي آدوا را  
 مرضيکه غالب آيد بروى قطع کند بروى روزه ويرا که هر آينه او وقتيکه صحت يافت از مرض خود و توانا شد بروى روزه داشت پس  
 نيست او را که تاخير کند آن روزه داشتن او بنا کند بر آنچه گذشت از روى همچنين زنى که واجب شد بروى روزه گرفتن در قتل نفس  
 حايض شود در ميان روزه خود هر آينه روزه چونکه پاک شود تاخير کند روزه داشتن او را و او بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و جايز است  
 كسى كه واجب شد بروى روزه گرفتن دو ماهه پي در پي در كتاب خداست تعالى كه افطار کند مگر بسبب علتى از مرض يا حيس و جايز است  
 او را كه سفر کند پس افطار نمايد گفت مالك طين بهترين اقوال است كه شنيدم آنرا در اين مسأله نزد يك من مترجم گويد رضى الله عنه  
 زائل مى شود تا بچيز نزديك شافعي بغيرت يگر و زكرا غير عذر باشد پس واجب است هتينا ف يعنى از سفر روزه گرفتن مگر بغير عذر  
 افطار کند بجز سفر از سفر نو بايد روزه داشت و در سفر مرض و در قول است الحمد لله يفتوت التابع **باب** للمريض اذا اشتد

في الصيام في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض قال الله تبارك وتعالى  
 ان يصوم من الشهر اياما فطرا ما وجب عليه الصوم في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض  
 ان يصوم من الشهر اياما فطرا ما وجب عليه الصوم في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض  
 ان يصوم من الشهر اياما فطرا ما وجب عليه الصوم في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض  
 ان يصوم من الشهر اياما فطرا ما وجب عليه الصوم في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض

عليه الصوم افطره ليس لذلك حد يوصف مرض وقتيکه دشوار شود بروى روزه گرفتن افطار کند و نسبت آن خصيت  
 حديکه بيان کرده شود بلکه مفروض بر تحرى بيارست قال يحيى سمعت ما الكا يقول الا هو الذي سمعت من اهل العلم ان  
 اذا اصاب المررض الذي يشق عليه الصيامه ويتعبه ويبلغ منه ذلك فان له ان يفطره كذلك المررض اذا اشتد عليه

القيام في الصلوة وبلغ منه ما الله علم بعد ذلك من العبد ومن ذلك ما لا تبلغه صفته فاذا بلغ ذلك منه صلي وهو
 جالس ودين الله يسهل قد اخص للمسا في الفطر في السفر وهو اقوى على الصيام من المرض قال الله تبارك وتعالى

في كتابه من كان منكم مريضا او على سفر فذمه من ايام اخر فاحص الله عز وجل للمسا في الفطر في السفر وهو اقوى على الصيام  
 من المرض فهذا احببا سمعت الى في ذلك وهو الامر المحتم عليه عندنا نكحت ما لك كمن شنيدم آنرا از اهل علم نسبت

بيهار وقتيکه برسد او را مرضى که دشوار باشد بروى روزه گرفتن باو وى در عقب اندازد او را و برسد او را برسد  
 بعد لقب پس جايز است او را كه افطار کند و همچنين مريض وقتيکه دشوار شود ايستادن در نماز بروى و برسد مرض آنرا

بحديکه خداست تعالى و انما ترست بعد از آن نسبت بنده و از اين مرض كه عذر بسبب آن متحقق ميشود نوعيت كه رسيدند  
 بصفت او يعنى متجانب و مانع او ظاهر نسبت پس وقتيکه برسد مريض باين حاد از مرض نماز گذاردن شده و دين خداست تعالى آنرا

در پراييزه خصيت داده است خداست تعالى مسافر او را افطار در حال سفر او توانا ترست بروى روزه گرفتن از مريض گفت خداست  
 در كتاب خود و من كان منكم مريضا او على سفر فذمه من ايام اخر فاحص الله عز وجل للمسا في الفطر في السفر وهو اقوى على الصيام

گرفتن از مريض پس اين قول احب اقوال است كه شنيدم آنرا نزد يك من درين باب و همان است امريکه اتفاق واقع شد  
 بران نزد يك **باب** من عليه صوم واجب فليبتدئه قبل التطوع كسبكه بروى روزه واجب باشد پس شروع کند آنرا

قلنت من اهل الطهر  
 ان ياد صال  
 اول الواجب  
 لا يطهر بعد  
 قل اهل الطهر  
 قلنا نقبنا  
 الشخين من  
 طيبه من  
 ما عند طيبه  
 والشافعيه  
 ناستي من  
 حضانة  
 بعد القنن  
 القضاء  
 الجريد  
 من اهل الطهر  
 من اهل الطهر  
 من اهل الطهر

بیش از روزه نفل مالک از بلغه عن سعید المسیبی سنن ابن ماجه صیام شهر هل ان یطبخ فاستغین بالذکر قبل ان یطبخ سوال کرده  
 سید بن ایسیب از حال شخصی نذر کرده روزه گرفتن بجای ایامی رسد او روزه نفل گیرد پس گفت سید بن ایسیب  
 بنذر پیش از روزه نفل قال مالک یلغنه عن سلیمان بن یساکه مثل ذلك گفت مالک خبر رسیدم از سلیمان بن یساکه  
**باب هل یصح احد عن احد ایا روزی که کسی عوض دیگری مالک** انه بلغنا ان عبدالله بن عمر كان یسأل

هل یصح احد عن احد ویصله احد عن احد فیقول لا یصله احد عن احد ولا یصح احد عن احد عبد الله بن عمر  
 سوال کرده میشد یا روزه گیرد کسی عوض کسی نماز گذارد کسی عوض کسی روزه نذر کرد کسی  
 کسی ترجمه گوید این را تعقب کرده اند بحديث بخاری عن عائشة من مات وعليه صوم صام عنه ولیه فقیه گوید که ممکن است  
 جمع در میان حدیث و اثر پس بگوئیم که معنی قول ابن عمر لا یصوم احد الا من است که کسی عوض کسی روزه نذر در حال حیات  
 بان معنی که در این پیشین فانی غلام خود را با سپر خود فرماید که عوض او روزه بگیرد تا با صوم از وی سبک گرداند بخلاف  
 حج که در حال ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا میتوان آورد و الله اعلم مسئله در باب شخیصیکه بمیرد بر وی واجب یصوم  
 و حدیث آمده است حدیث شخین من مات وعليه صوم صام عنه ولیه حدیث ترمذی و ابن ماجه من مات وعليه صیام شهر  
 فیظم عنه مکان کل یوم ثم اثنی فی قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه  
 بنظر فقیه گوید در مثل اینصورت تعارض نیست تا یکی اخذ کنیم و دیگر را بگذاریم بلکه عمل هر دو ممکن است چنانکه در نظر  
 ما از باب کفارات تخییر و چند خصیلة واقع شد پس گوئیم بر اوست ذمه میت صل میشود بیک از دو چیز صوم ولی و فدیه طعام  
 و جمع کردن میان هر دو عمل نمیتواند شد زیرا که هر یکی مشعرست بکفایت مسئله تخصیص کرده اند او را بیکسکه بعد از آن  
 از نقصان تفریط کرده باشد فقیه گوید لفظ حدیث نبوی نیست از ممکن بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت مسئله دیگر  
 اختیار کند صوم را پس ولی عبارت از قریب است بر قریبی که باشد بطا بر است که اگر اجنبی تبرع کند نیز جائز باشد مانند  
 دین میت و همچنین اگر ولی اجنبی را بفرماید باجرت یا بدون اجرت و اگر طعام اختیار کند پس یکد بهر قیاسا علی قضا شر  
**باب الشیخ الفاقی یفطره یطعم عن کل یوم متکافیرا** توان افطرا نماید و طعام دهد عوض هر روز یکت که عبارت

از بیع صلح است **مالک** انه بلغنا ان النبی بن مالک کبر حتى کان لا یقدر علی الصیام کان یفطره من مالک  
 و بر شد تا آنکه توانایی نداشت بر روزه گرفتن پس فدیه میداد قال مالک ولا اری فی ذلک واجبا و یطعمه  
 آنجان قویا حلیه فمن افندی فاما یطعم مکان کل یوم متکافیرا رسول الله صله الله علیه و آله گفت مالک منی بین ان طعام  
 واجب دو ستر است نزدیک من آنکه کند از اجنبی طعام را اگر باشد قادر بر وی پس یکد فدیه و غیر ازین نیست که طعام

بیم من طعام و الفذیه  
 یصوم عنه و یطعمه  
 الذوی قال الخلی معناه  
 یجوز له الصوم عنه و  
 یجوز له الاطعام و یطعم  
 قول ابن عمر علی القدر  
 لا یصح ولا یصل  
 حتی و عندانی خفیة  
 یطعم کل یوم کالطهر  
 تاویل قوله صلی الله علیه  
 و سلم صام عنه ولیه  
 علی قوله صغاه اطعمه  
 ولیه شخین کان مکان  
 الصیام صیاما جائزا  
**قلنت**  
 قال الشیخ الفاقی یفطره  
 و یطعمه و یطعم کل یوم  
 کالطهر و یطعمه  
 همان اطعمه و یطعم  
 مدد از انانی اطعمه  
 دنیا ما شاره و اصل  
 الاختلاف اختلاف  
 فی تعبیر الذوی و قد  
 ذکرنا

قال ابو حنيفة تقضي  
 ولا طعام كالبريد  
 قال اسحق ان شاء  
 اطعمت ولا قضاء  
 ان شاء قضت  
 اطعام ولشأنه وكان  
 لهما قضاء كاطعام  
 والثالث ان خافت على  
 نفسها قضت  
 اطعام ان خافت على  
 الطفل قضت  
 وهو الاطعام  
 على قلست  
 وطعم اهل العبدان  
 ذلك جائزة ولا شيء  
 عليه في ذلك

جای هر روز یک دراز بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مترجم گوید رضی الله عنه که در حکم شیخ کبیر السنن است که یک صنف دارد جلی ایام  
 که شفا از آن متوقع نیست و قدرت بر صوم با آن ضعف می ندارد و ایام این قدر بر سبیل وجوب است یا بر سبیل استحباب  
 شافعی درین مسئله و قول آمده است انظر انت که بر طریق وجوب است زیرا که حوض نفاست و بقیاس اطعام  
 از مرده و اگر کسی اطعام نتواند یا از زنده او مطلقاً ساقط میشود یا تا یافتن قدرت ظاهر اول است مانند صدقه لفظاً  
 الحامل اذا خافت على ولدها تقطر وتطمع عن كل يوم مسكينا زن حامل وقتیکه تبرسد از ضرر فرزند خود بسبب  
 انظار یکند و طعام دهد عوض هر روز یک مسکین مالک انذ بلغان عبدالله بن عمر مشل عن المروة الحامل  
 اذا خافت على ولدها واشتد عليها الصيا فقال تقطر وتطمع مكان كل يوم مسكينا ما من حنيفة بعد النبي  
 عليه السلام عبدالله بن عمر اسوال کرده شد از حکم زن حامله وقتیکه تبرسد بر ضرر فرزند خود و دشوار شود بروی دروزها  
 پس گفت ابن عمر اطعام دهد بجای هر روز یک مسکین را یک دراز گندم بدخ حضرت صلی الله علیه و سلم قال مالک  
 و اهل العلم یرون عليها القضاء كما قال بن وجعل فممن كان منك و ايضا او على سفر فعدا من ايام اخو و یرون  
 مرضا من الاراض مع الخوف على ولدها گفت مالک اهل علم می بیند بر زن حامل لازم قضا را چنانچه فرمود خدا  
 فمن كان منك و ايضا الخ و می بیند آن محل مرضی از اراض با خوف ضرر بر فرزند او بقوی گفته که عدل مختلف است  
 و شیخ فانی معال مرضع پس شیخ فانی را غیر از قدر لازم نیست و قدر پیست است نزدیک مالک واجب بود  
 غیر او و حامل که تبرسد بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک ابو حنیفه زیرا که وی بیشتر بیمار است و بحق بن ابوی  
 گفته است که حامل و مرضع اگر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر  
 اوله مناسب تر میباشد و الله اعلم مسئله یا حکم مرضع مثل حکم حامل است ظاهر است که مثل اوست و در حکم مرضع است  
 کسیکه انظار کند برای خلاص ساختن فریق یا مانند آن باب کما یاس بتاخذ القضاء الی شعبان باک نیست بد  
 کردن قضا تا شعبان سال آینده مالک عن جیمی بن سعید عن ابی سلمة بن عبدالرحمن انه سئل انما صوم حائض ذی الحجة  
 صلی الله علیه و سلم تقول ان كان لیكون على الصیام من رمضان فما استطیع ان اصومه حتى یات شعبان حضرت  
 عائشه رضی الله عنها میفرمود هرگز نه حال این بود که لازم میشد بر من روزه از رمضان پس نمیتوانستم که روزه بگیرم  
 آنرا تا آنکه می آمد شعبان مراد است که بسبب شغل حضرت صلی الله علیه و سلم قضا نمی کرد و چنانکه صحیح است روایت دیگر  
 آمده است باب الف یقین حتى دخل رمضان لهم و قضی وقتیکه قضا نکردم آنکه داخل شد رمضان سال آینده اطعام کن بجای  
 هر روز یک مسکین یا قضا کن مالک عن عبدالرحمن بن القاسم عن ابی اناس یقول من كان علیه قضاء رمضان فاطعمه

وهو قوي على صيامه حتى جاء رمضان آخر فانه يطعم مكان كل يوم مسكينا متدا من حنطة وعليه مع ذلك القضاء فاسم من  
 محمد سبغت بهرك واجتبا بروي قضا رمضان بس قضا كره وازاد او تواناست بر روزه گرفتن تا آنكه آمد رمضان ديگر بس بر آينه  
 وى طعام كند بجاي هر روز يك مسكين يك ملازگندم و بروي لازمست قضا با وجود اطعام مالک انديلفه عن سعيد بن  
 مثل ذلك خبر رسيد بما لك ان سعيد بن جبیر مانند اين تقوى گفته است هر كه تاخير كند قضا را غير عذر تا آنكه داخل شده ماه رمضان  
 از سال آينده لازم ميشود برك قضا بعد رمضان ولازم ميشود بروي طعام دادن بحباب هر روز يك مسكين نزد يك اهل علم  
 بهمين قائل اند زهرى و مالك ثوري و شافعي و احمد و حنفي و ابو حنيفه گفته قضا كند و بروي فديه لازم نيست مسلكه اخذ  
 اثر قاسم بن محمد و سعيد بن جبیر حديث دارقطني و بهيقي است عن ابى هريره بهمين مضمون ليكن رفع او ضيف است و وقف  
 صحيح و كواي مصلحه در شرعيته آن دفع تسويل قضا است سنه بعد سنه و اگر رمضان ثالث نيز داخل شده هنوز قضا نگردد  
 ظاهر آنست كه بذكر شود باب يتاكد تنزيه لصوم فمن الوفاء والشتم والغيبه لازمست باك كردن روزه اگر كافر  
 شهوت و سب و غيبه مالک عن ابى الزناد عن الاحمر عن ابى هريره ان رسول الله صلى الله عليه قال الصياحبه  
 فاذا كان احدكم صائما فلا يرفث ولا يجهل فان امره شاتما و قائله ليقول في صائم اني صائم رسول الله صلعم فرمود روزه  
 است يعني از وسوسه شيطان بس قتيكه باشد يكى از شمار روزه دار بس كلام شهوت نكند و بد خلقى نكند بس اگر مردى سب كند  
 با او يا جنگ كند با او بس بگويد هر آينه من روزه دارم هر آينه من روزه دارم باب لا يكره السواك للصائم ولو  
 بعد الزوال كرده نيست سواك كردن روزه دار را اگر چه بعد زوال آفتاب كند مالک اندهم اهل العلم لا يكره  
 السواك للصائم في رمضان في ساعه من ساعات النهار لانه اوله ولا في اخره قال ولم اسمع احدا من  
 اهل العلم يكره ذلك ولا ينعى عنه مالك شنيد اهل علم را كه گروه بنده شتمند سواك كردن براى روزه دار در روز  
 در پنج ساعت از ساعات نهار نه در اول او و نه در آخره او گفت مالك و نشنيدم همچو بس را از اهل علم  
 گروه دار دان را يا بهن كند از ان مستهجم گويد بهمين است قتل ابو حنيفه و اكثره علماء و شافعي گروه  
 ميارد و سواك كردن مرصائم را بعد زوال از جهت خوف از البروى دهن صائم كه صائم است نزد يك مستهجم  
 و انده علم باب من استقاء في الصوم فعليه القضاء لا من ذرعه القى كسيك بقصد كنهى در روزه  
 واجبست بر نفى قضا و واجب نيست بر كسيك غالب آمد بروي قى مالک عن ناصر عن عبد الله بن  
 انديكان يقول من استقاء وهو صائم فعليه القضاء و من ذرعه القى فليس عليه القضاء عبد الله بن عمر  
 ميگفت كسيك بقصد قى ميگردد و در روزه درست ليس واجبست بروي قضا و هر كه غالب آمد بروي قى نيست

قلت و عليه  
 الشافعي قال ابو حنيفه  
 يقضى ولا قتل بخله  
 قلت  
 و عليه اهل العلم ان  
 ذلك مما كذا للصوم  
 ولا يقبل صومه  
 قلت  
 و عليه اكثر العلماء  
 وفي الحديث ان اذا قام  
 او استقاء ملا الفهم  
 اردونه عاب نفسه  
 اطعام اخرج فلا يظن  
 على الاصح انى الامارة  
 ولا استقاء بنسب  
 ملا الفهم و بنسب  
 ر الصائم ان لا يتبين  
 انهم ابراهيم شفى الى  
 جوفه بطل و عليه  
 القى فلا باس



لا قلن  
 نقب حکمت مسلک  
 از انسی حکم فاکل او  
 شرب نیت صوم  
 فانما طعمه الله  
 سقا فقه هب اکثر اهل  
 العلم ان الصائم اذا  
 اكل او شرب ناسيا  
 لضمه لا يفرض صومه  
 فرضا لان انقلا  
 قال مالك هذا في النفل  
 دون الفرض

لازم بر وی قضا مترجم گوید رفع کرده اند این حدیث را صحاب سنن اربعه و غیر ایشان و ایضا استقاره صوم از جهت عین اوست  
 پس فاسد کند اگر بر تعیین باشد که چیزی بخورد رجوع نکرده است یا از جهت آنکه منظم رجوع است پس اگر تعیین شد که چیزی رجوع کرده  
 فاسد نشود تحقیق نزدیک فقیر است که استقاره بنظر لغوم است که شارع آنرا منظم رجوع ساخته در جائیکه اختیار نیت عفو فرمود  
 است و بنا بر آنکه با اختیار است حکم بصوم نموده است چنانکه لغوم از منظم رجوع گریز گرداند لکن چون شارع خود نصب فرمود  
 حکمی عین پیدا شد و اگر بر غلظت خود پس حق نیت کردی مفید است از جهت منظم رجوع لکن اگر تعیین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده  
 نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علی که شارع نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیت مانند مسافر مترجم که مصلحت خارج از

**باب من اكل او شرب في الصوم ناسيا حکم کسی خورد یا آشامد در روزه پشیمان قال مجتبی سمعت ما لکما یقول من اکل**

او شرب فی رمضان ناسیا او ساهیا او ما کان من صیاء واجب علیہ قضاء یوم مکانه و سمعت ما لکما یقول من اکل و

شرب ناسیا او ساهیا فی صیاء تطوع فلیس علیہ قضاء و لیتوی به الذی اکل فید او شرب هو متطوع و لیس من

امر یقطع صیاء و هو متطوع قضاء اذا کان انما افطن من عذر غیر متعمد المفطر لا اری علیه قضاء صلوة نافله اذا هو

قطعه من حدث لا یتطیم حبه ما یحتاج فیه الی الوضوء گفتی شیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامد

پشیمان یا بسه در رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل نذر و کفاره پس بروی واجب قضاء روز دیگر مکانه

این روز و نیز شیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامد پشیمان یا بسه در روزه نفل پس نیت بر وقت قضا و تمام کند

روزه آن روز را که خورد یا آشامد بروی و او روزه نفل داشت نیت بر کسیکه رسید او را چیزی که تباها کند روزه او را

و حال آنکه او روزه نفل داشت قضا آن روزه و قتی که افطار کرده باشد بسبب عذر آنکه بقصد افطار کرده باشد و نیت منبر نماز

گذرانده قضا نماز نفل چون بگذرد و بسبب جهل نمیتواند بند کردن آن از آنچه محتاج میشود بروی بسوی صوم مترجم گوید

نقب کرده اند این حدیث مجتبی مسلم که از انسی حکم فاکل او شرب فلیتم صومه فانما اطعمه الله تعالی و سقا و لهذا اکثر اهل

علم اختیار کرده اند که اگر صائم بخورد یا آشامد پشیمان روزه او تباها نشود خواه فرض باشد خواه نفل مالک نفل تخصیص کرده

و الله اعلم **باب یتحب صوم عاشوراء مستحب است گرفتن روزه روز عاشورا مالک عن هشام بن عمار**

عن ابیه عن عائشه زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها قالت کان یوم عاشوراء یوما تصوم قریب فی الجاهلیه

و کان رسول الله صلی الله علیه و آله فی الجاهلیه فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله المدینه صام و امر الناس

بصیامها فرض و رمضان کان هو الفریض و ترک یوم عاشوراء فمن شاء صام من شاء قوله حضرت عائشه

فرمود که بود روز عاشورا روز دیگر روزه میگرفتند آنرا قریب در جاهلیه و آنحضرت صلعم نیز روزه میگرفتند آنرا در جاهلیت

پس

ووقتیکه قدم فرمودی حضرت صلعم بعد از روزه گرفت آنرا و امر کرد و مردمان بروزه داشتند آن پس وقتیکه فرض کرد این روزه  
 رمضان فرض همان شد و ترک کرده شد روزه عاشورا پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد ترک کند آنرا **مالک**  
 عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن حوف انه سمع معوية بن ابي سفيان يوم عاشوراء عام حج وهو على المنبر  
 يقول يا اهل المدينة اين علماءكم سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول لهذا اليوم هذا يوم عاشوراء ولم يكتب  
 عليكم صيامه وانما صائم من شاء فليصم ومن شاء فليفطر معوية بن ابي سفيان ميگفت ای اهل مدینه کهجا اند عالمات  
 شما یعنی عالمان شما که شدتند و محتاج شدید به تعلیم بسیاری از مسائل مهمه شنیدم رسول الله صلعم که میگفت این روز را که این  
 عاشورا است فرض کرده نشد است بر شمار روزه گرفتن آن و من روزه دارم پس هر که خواهد روزه بدارد و هر که خواهد فطر  
 کند **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب ارسل الى الجارث بن هشام ان غذا يوم عاشوراء فصم و امر اهلك ان  
 يصوم و امر عمر بن الخطاب كس فرستاد لبوی حارث بن هشام باین پیام که فردا روز عاشورا است پس روزه گیر و امر کن  
 خود را که روزه گیر نه مترجم گوید تجابت نزدیک اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم و فی العالم کثیره بیکره صوم يوم عاشوراء  
**باب** النهي عن صوم يوم الفطر يوم الاضحى و ايام منى باب در منع از روزه گرفتن روز فطر و روز منی و ايام منى  
**مالک** عن محمد بن يحيى بن حبان عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه عن صيا يومين  
 يوم الفطر يوم الاضحى رسول الله صلى الله عليه سلم منع فرمود از روزه داشتن دو روز روز فطر و روز منی **مالک**  
 عن ابن شهاب عن ابي عبيد مولى بن اذهر عن عمر بن الخطاب قال ان هذين يومان نهى رسول الله صلى الله عليه  
 عن صياهما يوم فطر كه من صيامكم و الاخر يوم تاكلا فيه من سنك حضرت عمر فرمود هر آینه این دو روز آن دو روزی است  
 که منع فرمود آنحضرت صیام الله علیه سلم از روزه گرفتن در آنها روز فطر است و دیگر روزیکه منجورید در آن از قربانیهای حج  
**مالک** عن ابي النضر مولى عمر بن عبید الله عن سليمان بن يساب ان رسول الله صلى الله عليه نهى عن صيا ايام منى  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی فرمود از روزه گرفتن در ايام منى یعنی ايام تشریق **مالک** عن ابن شهاب ان رسول  
 الله صلى الله عليه بعث عبدا لله بن خذافة بن حذافة بن ابي بكر و در میان قافلهم بگوید غیر ازین نیست که این روز را روزه دار  
 خوردن و آشامیدن و ذکر خداست **مالک** عن يزيد بن عبد الله الهادي عن ابى هريرة مولى ام هانم ان رسول الله صلى الله  
 بن ابي طالب عن عبد الله بن عمر بن العاص ان خذافة بن ابي بكر دخل على النبي عمر بن العاص فوجدوا ياكل قال فدعا فقلت  
 انى صائم فقال فى هذه الايام التى نهى رسول الله صلى الله عليه عن صياها منى و امرنا بفطر من قال **مالک** عن ابي التيا  
 بن

و طلب اهل العلم  
 اكثرهم ان يصوم التاسع  
 والعاشوراء في العالم كغيره  
 و بكرة صوم يوم عاشوراء  
 مفتر ١١  
 ملك قلنت و طلب اهل  
 العلم و لو نزل صوم يوم  
 العيد قال الشافعي و يعق  
 فانما ذك ان ابو حنيفة يفتي  
 و يفتي ان صام فيها  
 كان صائما و اختصوا  
 ٢٢٢  
 في صيام ايام النحر  
 ان النبي صلى الله عليه  
 و سلم نهى عن صيام يومين  
 صام قال ابو حنيفة  
 لا يصوم يومين الهدي  
 وقال مالك له ان يصوم  
 في النحر فقولان كلذين  
 انهم همه الاول كذا  
 و تم يحيى بن يحيى ان  
 غفيل و هو يوم تاليف  
 و الصواب ان غفيل

عبد الله بن عمرو بن العاص خبر داد ابو مره را که عید الله داخل شد برید رخ و عمره بن العاص پس ایستاد او را که میخورد  
گفتند عبد الله پس همانند مرا یعنی برای خوردن پس گفتمم او هر آینه من روزه دارم پس گفت ایادین ایام روزه دوشستی  
گویی فرمود و حضرت صلعم از روزه گرفتن در آن دامن فرمود ما را با فطار کردن در آن گفت مالک آن ایام تشریح بود  
مسئله اگر شخصی نذر کرد که روز عید روز گیرد آیا این نذر منعقد میشود نظر باینکه فائیه یا نذر زیرا که محل صحیح نبود حکم صحیح  
و قول است و اول مختار هفت است و ثانی مرضی شافیه و در صورت انعقاد قضا باید کرد و اگر روزه گرفت روزه او در  
اگر چه آنم شد مسئله متمتع چون بدی نیافت و قبل از ایام تشریح روزه نگرفت ایادین ایام روزه گیرد و اختلاف است  
نزدیک ابو حنیفه روزه بگیرد و بدی متعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جایز است باین حد و کثافتی همان  
کالندسین و الاظهر هو الاول **باب النهی عن الوصال** باب در منع گرفتن روزه طی **مسئله** عن نافع عن عبد الله  
بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن الوصال فقالوا اياد رسول الله فانك تو اصل فقال اني لست كهيتكم  
اني اطعم واسق رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود اگر گرفتن روزه طی پس گفتند صحابا يا رسول الله هر آینه تو واصل  
میکنی پس فرمود هر آینه من نیستم مانند شاهرا چه هر اطعام خورائیده میشود و آب نوشائیده میشود یعنی از عالم غیب مالک  
عن ابی الازناد عن الاحمر عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ياكم والوصال قالوا فانك تو اصل يا رسول الله  
اني لست كهيتكم اني ابيت بطهني ربي و تسقيني رسول الله صلعم فرمود در دراید خود را از وصال یعنی روزه طی صحابا گفتند  
هر آینه تو واصل میکنی یا رسول الله فرمود هر آینه من نیستم مانند شاهرا چه هر آینه من شب میگذرانم در آنحال که طعام میخورم و در آن  
و آب می نوشانم و در کلاس مسئله فاطمه است که حقیقت وصال نیت تقریر باطل است پس اگر اتفاق چیزی خورد و در آن  
و اصل نباشد و همچنین نیت روزه گرفتن فروداندر محل است پس اگر بدون نیت ترک اکل شرب کرد و اصل نباشد مسئله  
وصال ایل میشود بیکه نظره آب یک تقریر طعام زیرا که حقیقت در صوم است فی غیر وقت و آنچه بسجل صوم است بسجل آن نیز باشد الله اعلم  
**باب صوم الدهر** در بیان روزه گرفتن تمام سال **مسئله** عن مالك انه سمع اهل العلم يقولون لا باس بصيام الدهر اذا اقبل الايام  
التي نهى رسول الله صلى الله عليه عن صيامها وهي ايام منى ويوم الفطر الاضحى فيما بلغنا وذلك اجاب ما سمعت الى قولك  
مالک شنید از اهل علم که میگفتند هیچ باک نیست بر روزه و در وقتیکه افطار نماید آنروز را که اینی فرموده است حضرت صلعم از روزه دوشستی اینها  
و آن ایام تشریح در روزه فطر و روزه منی است در آنچه رسید با او نیت دوست ترین آنچه شنیدم نزد من در میان ترجمه گوید که  
قول مالک بحديث شيخين ان حضرت صلعم از صوم در منی میفرمود و آنرا بصیغ و وقت حقوق معلل نمود و امام شافیه جمع کرده است در آن  
مختلفه درین باب تا که صوم در منی است برای کسی که خوف ضرر داشته باشد یا فوت حق گمان رود مستحب است بر او غیر آن را مستحب

عليها أهل العلم  
وفي الأثر وهو  
الواصل بعد النبي  
على الله عليه وسلم  
ويؤجل بقطرة ماء  
لشفاها قال النووي  
معنى الوصال ترك  
الأكل والشرب تقرباً  
الى الله تعالى مع بنية  
صوم الغد فلا ترك  
لا يقصد الغد تركه  
نيت الصوم  
عن قلنا شيخنا  
محمد بن الشيخين ان النبي  
صلى الله عليه وسلم  
لا يصوم الدهر  
وقال صوم الدهر  
بالضعف في قول الحق  
وتبع الشافعي بين الايام  
فقال صوم الدهر  
العيلة والتشريق  
بن حاتف في الوقت  
مختوم في الخبرين  
والعالمين في الخبرين  
والعالمين في الخبرين

مسئله  
و اذا فطر  
لا باس بصيام الدهر  
بما سمعت الى قولك

قال الشافعي قال صلى الله عليه وسلم من أفطره في رمضان لم يمتحبه الله ولا يبارك له في رزقه ولا يؤمن الله به ولا يؤمن به  
 قال الشافعي قال صلى الله عليه وسلم من أفطره في رمضان لم يمتحبه الله ولا يبارك له في رزقه ولا يؤمن الله به ولا يؤمن به  
 قال الشافعي قال صلى الله عليه وسلم من أفطره في رمضان لم يمتحبه الله ولا يبارك له في رزقه ولا يؤمن الله به ولا يؤمن به

فما خفية موافق قول مالك است كوجن ايام منهيها افطار كنه وصوم درهم سرج بان نيت كذا في العالم كبر باب صوم ستين  
 سؤال در بيان روزه داشتن پیش روزه شوال قال يحيى سمعت مالكا يقول في صيام ستة ايام بعد العظم من رمضان ادم  
 برآمد من اهل العلم والفقهاء يصومها ولم يبلغني ذلك عن احد من السلف وان اهل العلم يكرهون ذلك ويجافزون  
 وان يلحق برضآن ما ليس من اهل الجهاد والحمله لو راوا في ذلك رخصة عند اهل العلم وراهم يعملون ذلك  
 گفت مالک در باب روزه گرفتن پیش روز بعد افطار از رمضان که برائیت او مذکور کسی از اهل علم فقط که روزه دارد آنرا دوست میداند  
 بحکم از کسی از سلف بر آئین اهل علم کرده داشته اند از اوستی رسیدند از بدعت بودن آن و از آنکه لاحق گردانند برضآن نزدیک  
 نیست از وی اهل جهالت و جهلگر بر بنیند در آن باب خستی نزدیک اهل علم و بر بنیند که ایشان بمن می آید آنرا تشریح کردیم  
 تعقب کرده شد قول مالك بحدیث مسلم من صام رمضان ثم اتبع ستين شوال كان كصيام الدهر و تحب است نزدیک شافعی  
 و بی در پی روزه داشتن آن افضل است و نزد ابو حنیفه مکروه است خواه بی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف تابع آن  
 مکروه است دون التفرق و فی العالم کبیریه و لکن عامه المتأخرین لم یروا به باسا و الاصح انه لا بأس به باب صوم یوم الجمعة  
 در بیان روزه گرفتن در روز جمعه قال يحيى سمعت مالكا يقول لم اسم احد من اهل العلم والفقده من يقتدى بنه عن  
 یوم الجمعة و صیاحن وقد لایت بعض اهل العلم صیقا و اراه كان یجراه مالک میگفت شنیدم کسی از اهل علم فقط و از  
 کسی اقتدا کرده شود بوسی که منع کند از روزه روز جمعه و روزه گرفتن مجموع بهترین است و بر آئین دیدیم بعضی اهل علم اگر روزه میدادند  
 آنرا انگار کرده میبوم اگر چه صد میکرد آنرا یعنی جمعه آنرا هم گوید تعقب کرده شد بحدیث شیخین لا یصوم احدکم یوم الجمعة الا ان  
 یصوم قبله او بعده و نزد شافعی مکروه است چهار روزه گرفتن روز جمعه و نزد حنفیه تحب است روزه روز جمعه با نفراده یا  
 من افطر الصوم المتطوع قضیه هر که افطار کند روزی نفل راضی باید که قضا بکند مالک عن ابن شهاب ان عائشة  
 و حفصه زوجی اللین صلی الله علیه اصبحتا صائمتین متطوعتین فاهک لهما طعاما فانظرنا علیه فدخل علیهما ما رو  
 صلی الله علیه قالت عائشة قال قلت حفصة و بددتنی بالکلام و کانت بنت ابیها یا رسول الله اننی اصحبت ابی  
 و عائشة صائمتین متطوعتین فاهک لاطعام فانظرنا علیه فقال رسول الله صلی الله علیه اتصیا ما کان یو  
 اخذ حضرت عائشه و حفصه رضی الله عنهما صبح کردند در آن حال که روزه دار بودند تطوع پس بدست  
 برای ایشان طعامی پس افطار کردند بر آن طعام پس داخل شد حضرت صلی الله علیه وسلم بر ایشان  
 پس گفت حضرت عائشه که گفت حضرت حفصه و پیش دستی کرد از من ده سخن بر بود خسته  
 پدر خود یعنی دختر حضرت عمر بود و ایشان بفضاحت و جبره موصوف بودند و الولد ستر آید

مع قلت  
 نقب بحدیث الشافعی  
 لا یصوم احدکم یوم  
 الجمعة الا ان یصوم  
 قبله او بعده و قال  
 الشافعی یکره افراد  
 الجمعة و فی العالم کبیر  
 یتحکم صوم یوم الجمعة  
 با نفراده  
 مع قلت  
 عرض بحدیث ابی ذر  
 قال الشافعی  
 الصائم المتطوع  
 یؤتی نفسه ان شاء  
 صلم وان شاء افطر  
 قال الشافعی یکره  
 علیه و قال ابو حنیفه  
 مالک ان افطر من  
 غلظت یزعم ان الصوم  
 یؤخذ و فی جملة الصلوة  
 الا شیء ان قال الشافعی  
 علیه و سلم انما امرنا  
 استخار الان بدل  
 الاصل علی عبید  
 وهو الاصل  
 قلنا ان فی البدل  
 و انوار من صوم  
 فی صلوة الصوم  
 نظم لمرحبان  
 ولا قضاء ان لم یتم  
 و یجوز

قلت در حدیث ابو  
 حنیفه و قال الشافعی  
 یغاس الصوم والصلوة  
 علی الجوف لا یؤثر من شتم  
 علی الجوف تطعم الجوف  
 الا تمام ولا القضاء  
 لم یؤثر یسب ویکبر  
 الذبح بلا من وک  
 کتاب علی یسب ویکبر  
 کاشفة عن النیفة  
 لیکبر ویتالی علیه و  
 عجیب الشریع ورم  
 الخراج وشریح فی قضاء  
 رمضان وشیخه لم یخیر  
 الخراج مطلقا سواکما فعل  
 یؤذنا وکون اول  
 ویکبره من کتاب الشافعی  
 یقال تطعم الصوم الی الابد  
 انما هو فی صوم رمضان  
 او قال هریان فی صوم  
 الصومان کتاب الاموال  
 البیون بکرم صوما  
 نه

گفت یا رسول الله هر آینه من صبح کردم و عايشه هم روزه دار بطریق نفل پس بدین فرستاده شد برای ما طعمی پس افطار کردیم با  
 پس بود حضرت صلعم قضا کنید بجای آن یکروز دیگر بخوبی گفته که متطوع بصوم اگر افطار کند بغیر عذر بر بدی قضا لازم نیست  
 نزدیک شافعی و احمد اسحاق و گفت مالک اگر بغیر علت افطار کرد لازم می آید قضا و همین است حکم صلوة و خطابی در اینجا فائده گفته  
 حدیث ابن شهاب بر سب است و اگر ثابت شود چنان بیناید که امر کرد حضرت صلعم حضرت عائشه و حضرت ابوطریق سحابت یرا که بدل  
 در اکثر احکام صوم قائم مقام اصل خود میباشد و چون در اصل مجزیه بود در بدل نیز مجزیه میشود و فی الحدیث الذی اخره الحاکم و  
 ابوداؤد و الصائم المتطوع امر بنفسه ان شارصام وان شارب افطار **باب** هل یلزم النفل بالشروع فیه ایلا لازم میشود نفل  
 شروع بدان قال مالک لا ینبغ ان یدخل الرجل فی شی من الاحمال الصالحة الصلوة والصیاء والحج وما اشبه هذا  
 الاحمال الصالحة التي یتطوع بها الناس فیقطعها حتی یتقه علی سنته اذ الکبر لم ینصرف حتی یصله رکعتین و اذا صام  
 لم یفطر حتی یتیم صوم و اذا اهل لم یرجع حتی یتیمحی و اذا دخل فی الطواف لم یقطعها حتی یتیم سبعة لا ینبغ ان یدخل  
 شیئا من هذا اذا دخل فیه حتی یقضیه الا من ائتمیر عن له مما یرض عن الناس من الاستقام التي یعذون بها و ذ  
 ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابین من الخیط الاسود من الفجر ثم اقبلوا  
 الصیاء الی اللیل فلیعلم انما الصیاء كما قال فیما یحل و اقبلوا بالحج و العمره به فلو ان رجلا اهل بالحج تطوعا و قد قضی  
 لم ینکن له ان یتبرک بالحج بعد ان دخل فیه و یرجع حلاک من الطریق و کلوا و اقبلوا فی نافلة فلیعلم انما الصیاء اذا دخل  
 فیها كما یتیم الفریضه و هذا احسن ما سمعت الی گفت مالک لایق نیست که داخل شود شخصی چیزی از اعمال نیک مثل نماز  
 و روزه و حج و آنچه مانند آنست از اعمال خیر که تطوع میکنند بان مردمان پس قطع کند آن عمل بلکه بیاید که بانجام رساند آنرا  
 بروج سذن مثلا چون تکبیر بخیر گوید بزرگوار و تمام کند و در کسری را چون روزه بگیرد و افطار نکند تا تمام کند آنرا و چون  
 احرام بندد و رجوع نکند تا تمام کند حج خود را و چون شروع کند در طواف قطع کند آنرا تا تمام کند بهفت شوط را یعنی سزد که ترک آن  
 چیزی را ازین اعمال خیر وقتیکه شروع کند در آن تا وقتیکه با تمام رساند آنرا مگر بسبب عارضه که پیش آید و از جنس آنچه عارض  
 میشود مردمان را مثل امراض و بیماریها که عذر داشته می شوند بسبب آن و دلیل برین آنست که خدا تعالی فرموده است  
 در کتاب خود کلوا و اشربوا الخ و پس واجب است بر روزه گیرنده که تا تمام کند روزه خود را چنانچه فرمود خدا تعالی و اتموا الحج و العمرة  
 پس اگر شخصی احرام بستن نفل و حال آنکه او کرده است حج و فریضه پس جایز نیست او را که ترک کند حج را بعد از آن که شروع کرد  
 در وی و برگردد از شنای راه حلال شده و هر کس که داخل شد در اعمال نافله پس وی و هجبت بانجام رسانیدن آن چنانچه  
 بانجام رساند اعمال فرض را مترجم گوید همین مذموب همچنین که واجب شود قضا بر عمل نفل بسبب وجع در آن و در پیش شافعی قضا بر نفل

حج واجب است و قضا نفل نماز و روزه لازم نیست اگر قطع کند بلا عذر ثواب معنی نماند و اگر بگذرد قطع کند ثواب با معنی میماند  
 کیف كان النبي صلى الله عليه وسلم يصوم تطوعاً چگونه میگرفت حضرت صلعم روزه نفل **مالك** عن ابي النضر مولى  
 عمر بن عبد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عايشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله النها قالت كان رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر و يفطر حتى نقول لا يصوم و ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر  
 الا رمضان و ما رأيت في شهر الا تصومه امانه في شعبان حضرت عائشة فرموده و در رسول الله صلى الله عليه وسلم روزه  
 میگرفت تا آنکه میگفتم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتم روزه نخواهد گرفت و ندیدیم که حضرت صلعم کامل کرده باشد  
 روزه یکماه هیچگاه مگر رمضان و ندیدیم حضرت صلعم در هیچ ماه که زیاده گرفته باشد روزه را ز خود در شعبان **باب**  
 المشك باب در حکم روزه شک یعنی روز آخر شعبان که سبب بر ماه نمودار نشود و **مالك** اندر صحاح اهل العلم میبودند  
 ان يصام اليوم الذي يشك فيه من شعبان اذا نوى به صيام رمضان و يرون ان علي بن صامان غير روية صحاحاً  
 الثبت انه من رمضان ان عليه قضاءه و لا يرون بصياً نظوعاً باسا قال مالك و هذا الامر عندنا و الذي ادلتنا  
 اهل العلم ببدا مالك شنید از اهل علم که نهی میکردند از آنکه روزه گرفته شود روز یکشنبه شام می شود و در آن از روزهای شعبان  
 و قبیله نیت کرد که وی از رمضان باشد و می بیند بر هر که روزه گیرد و یوم شک از غیر دیدن ماه بعد از آن آمد گواه کردی  
 از رمضان است واجب قضا را از روز بروی و منی بینند بر روزه گرفتن آن بطریق نفل هیچ باکی گفت مالک که همین است  
 امر مسلم نزدیک و حکمی که فیسیم بران اهل علم را در شهر خود بقوی گفته است که اکثر اهل علم گفته اند که روزه بگیرد و در شک از نیت رمضان  
 و همین نیت فقیهای اربعه و جمهور میگویند که نیت نفل کند جایز است و شافعی آنرا نیز مکره داشته مگر آنکه عاقل داشته باشد این روزه  
 موافق عادت او افتد بجهت حدیث ترمذی از عمار بن یاسر من صام اليوم الذي يشك فقد عصي ابا القاسم فقیر میگوید آنکه بر  
 احتیاط رمضان روزه بگیرد البته نیت رمضانیت خواهد بود باشد متصور نمیشود که برای احتیاط رمضان کسی روزه  
 گیرد بدون شک مسئله یوم الشك یوم ثلثین است از شعبان اگر مردمان خبر رویه او فاش کنند و لازم نشود از جهت فسق مجز  
 یحیی بودن او و اگر خبر فاش نشد یوم الشك نیت و بعضی طباق غیم یوم الشك نیت شود و نه باخبار اهل زیج که هلال از  
 و باز در جرد و در شده است و الله صلعم **باب** استحبنا اعتكاف العشر الاواخر من رمضان طلباً لليلة القدر **باب** بیان  
 استحبنا اعتكاف بعد روزه آخر از رمضان بجهت طلب شب **مالك** عن يزيد بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن  
 ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي سعيد الخدري انه قال قال كان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم يعتكف العشر الاوسط من رمضان فاعتكف علماً حتى اذا كان ليلة احد وعشرين من رمضان

قلت  
 و عليه اهل العلم  
 قلت  
 يقول عمار بن صام  
 اليوم الذي يشك فيه  
 فقد عصي ابا القاسم  
 فاختلفوا في صماه  
 وعند اهل العلم  
 لا يصوم يوم المشك  
 رمضان وان صامه عن  
 شعبان نظراً لما قالوا  
 الشافعي لا يجوز الا ان  
 يوافق صوتاً كان يصوم به  
 مالك  
 في يوم الشك  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 حنفية  
 حنفية

التي يخرجونها من صبيحتها من اعتكافه قال من اعتكف مع فليعتكف العشر الا واخر وقد اريت هذا الليلة  
 ثم النبيها وقد اريتني اسجد من صبيحتها في ماء وطنين فالتمسوها في العشر الا واخر والتمسوها في كل وقت وقال  
 ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش نوكف المسجد قال ابو سعيد فابصرت عيناي  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى صبيحته وانفعا ازل الماء والطين من صبح ليلة احد وعشرين من رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اعتكاف ميكرو عشره مياندا از رمضان پس اعتكاف كرد يك اتا وقتيكه شد ميت ويكم وآن شبی بود كه بر می آمد در وقت  
 وقت صبح آن از اعتكاف خود فرمود هر كه اعتكاف کرده است با من بايد كه اعتكاف كند عشره اخيره را و هر آينه ديدم  
 اين شب ياغني شب قدر را در خواب بعد از آن فراموش گردانیده شد از خاطر من و هر آينه ديدم خود را در بين خواب  
 در بخال كه سجده ميكنم صبح او در آب گل پس طلب كنيد آنرا در عشره اخيره و طلب كنيد آنرا در هر شب طاق گفتم ابو سعيد  
 پس بارانيد آسمان همان شب يعني شبی كه بعد از شروع اعتكاف عشره اخيره آمد و بود مسجد بنا کرده شد بعرضش پس  
 مسجد گفتم ابو سعيد پس يزد چشم من رسول الله صلى الله عليه وسلم كه بازگشت از نماز و بر جدين مبارك و بين مبارك  
 آنحضرت صلعم اثر آب گل بود از صبح شب ميت ويكم مقدمه لابد است از تفحص في آيات اعتكاف و معنات و مباحات  
 پس حقيقتا اعتكاف درنگ نمودن است در مسجد قدريكه آنرا درنگ توان گفتم به نيت آن اما درنگ كردن پس  
 از استعمال اهل شرع لفظ اعتكاف ابرين حقيقت يقال عكف واعتكف اي قام و مكث پس مجرور و در مسجد بنوع ديگر  
 نباشد اما قيد مسجد در تخكاف شرعي پس انچه التزام اهل شرع است مسجد را در اعتكافات خویش و انچه آنكه سخايب اعتكاف  
 بسبب رابطه است در مسجد و از جهة آنكه خدا تعالى مقرر مايد و انتم عاكفون في المساجد انيت پس مجرور است اما انچه  
 بالنيات و فيه نظر زير كه لبت در مسجد و قسم است قسمي است كه اول اعتكاف گویند و قسمي است كه آنرا استنظار نماز و ما بعد آن  
 می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید كرد نيت اعتكاف صلاحية فرق ندارد زير كه مصداق لازم می آید پس  
 از كشت طویل كه مصليان القدر نيكند مثل كيز و الحمد صلعم در اعتكاف دورای ظاهر ميشود و چنانكه در صلوة بعد گفته شد  
 سبيل شافعي آنست كه اعتكاف رابطه است و مسجد و سجده است و ان از جهة معنی رابطه است الا آنكه خروج برای حاجت  
 اعتكاف عشره اخيره مثلان اخذ مجرور و وجهه آنكه گویا متشبه است در اهل نيت پس اگر نيت مطلق اعتكاف كرد  
 تا وقتيكه از مسجد برآمده است براعتكاف خود است و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضروريه يا غير آن اعتكاف می  
 تمام شد و اگر از اعتكاف خواهد نيت جبهه ميايد كه در اين معنی است بران رای كه بنا فعي نسبت كردیم پس ضروريه در  
 مده متتابعه است مطلق اعتكاف و بررای ديگر در اينجا نظر است بلكه ظاهر آنست كه اگر نيت محدود و در برای حاجت ضروريه

نقلت  
 و عليه و اهل العلم  
 و في هذا الحديث ان  
 من نال اعتكاف الفجر  
 و الاخر يخل قبل  
 غروب الشمس من  
 يوم العشر الا  
 و عليه الشافعي و  
 ابو حنيفة

برآید بر احتکاف خودست و همچنین اگر بی نیت مافرنشند زیرا که احتکاف با خروج برای حاجت ضروری مخالفت ندارد و قاطع  
 نمیتواند بود الا خروج ب نیت نقص احتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متناهی کرده است مثل  
 عشره اخیره رمضان ادای مانوی نمیتواند شد مگر بکث اینست و خروج برای حاجت ضروریه کاملستنی است اما خروج  
 برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و ای قاطع آن  
 احتکاف است یا قاطع آن نیست ب غیر نیت قطع یا قاطع است در صورت طول مدت خروج ظاهر است که قاطع آن نیست بلکه  
 اول جایز است و مشروطه استثنای آن است از آن رای که ثانی نیت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقص مدتی است  
 میکند از جهت آنکه کاملستنی است پس آنچه استثنای او تصریح کرده باشد اولی است بعد نقص و بر برای دیگر ظاهر عدم  
 مشروطه استثنای است و فقیر گوید محل اختلاف بین الراغبین نیت اگر مطلق احتکاف یعنی مکث در مسجد نیت کرده است  
 مستحق میشود در صورت استثناء و غیر آن و اظهر در آن رای ثانی است و اگر اتباع حکما که حضرت حبیب علیه السلام  
 در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حامل نمیشود استثناء و مانند آن و اظهر در آن صورت رای  
 و ابی حنیفه است و شرط معتکف اسلام عقل و نقا از حیض و نفاس جنابت اما سلام و عقل پس زیرا که وی طاعت است  
 و طاعت بدن اسلام عقل صحیح نباشد مگر آنکه اخبار بروی طاری گرد و طریق آن ضرر نمیدهد مانند نوم و اما نقا از حیض  
 این جهت آنکه ایشان ممنوع اند از مکث در مسجد پس تقریب بمعصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود از مسجد برآید و دست  
 محسوس نخواهد شد از احتکاف مگر جنابت طاری شود مبادره کند ب خروج و احتکاف آن مانند سایر حوائج ضروریه است حرام است بر  
 جماع کردن در مسجد و بیرون آن قال الصدوق و لا یباشرون و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد مستحق است بجا کردن  
 است و اینکه معتکف است اگر چه از مسجد بیرون آمده است مباشره بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند آنست  
 قبله نیز حرام است بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف پس ایان ناقص نیست مانند جماع صائم پس ایان یا یا صوم شرط  
 احتکاف است یا در وقت آن است و مذکور خواهد شد و ضرر نمیکند معتکف تطیب زمین زیرا که آنند در معنی تر جل است حضرت  
 از حضرت معین ترجمه او در حال احتکاف ذکر کرده اند باب اختلاف فی لیلته هی اربعی و الا قوله انما لیلته فی اوتار العشق الا  
 تقدم و تناخر قول ابی سعید انما لیلته احد عشر ین اختلاف کرده اند در شبی که وی امیدوارترین شبهاست از وی  
 که آن شبی است از شبهای طاق در عشره اخیره گاهی پیش میشود و گاهی پس گذشت قول ابی سعیدندی که آن شب است  
 است ما لك عن ابی النضر مولی عمر بن سعید الله ان عبد الله بن انیس الجهنی قال لد رسول الله صلى الله عليه و آله انزل  
 شامه القار فی لیلته انزل لها فقال لد رسول الله صلى الله عليه و آله انزل لیلته ثلاث و عشرین من رمضان

۲۲۴



قلت قال الحلبي  
قال المزني وابن خزيمة  
انما ينقل الاستحباب  
مما بين الاخبار قال في  
الروضه هو فوق غيره  
الشاهي انما لا ينقل  
بغيره في البراجم  
الشاهي الى الظاهريه  
والثالث والاشرف  
العالمية  
القدسيه عليه السلام  
عن ابى حنيفة  
رمضان لا يدرى  
من ذلك تقدر  
عند ما انزل  
منعنه لا تقدر  
تأخر

جدا من ابن ابي التماس بنود ان حضرت صلوات الله عليه وسلم كمن مردى امي كدورست خانه من پس بفرمايشي فرود آيم در آن  
بدرت پس فرمود او را حضرت صلعم نازل شو شب ببت ريدوم از رمضان مالك عن هشام بن عمرو عن ابيان  
رسول الله صلى الله عليه قال تحم الليلة القدر في العشر الاواخر من رمضان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده  
شب قدر زاده عشره اخيره از رمضان مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك انه قال خرج علينا رسول الله  
عليه فقال اني اريت هذا الليلة في رمضان حتى تلاحا الرجلان فرفعت فالتسوها في التاسعة والنساء والنساء  
انس بن مالك گفت برآمد بر ما رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود بر آينه نموده شد مرا اين شب رمضان تا آنکه  
گفتگو کردند و شخص پس برداشته شد معرفت آن شب از خاطر من پس طلب کنيد آنرا در شب نهم يا هفتم يا پنجم يعني از  
اخيره مالك انه بلغه ان رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ليلة القدر في المنام في السبع الايام  
فقال رسول الله صلى الله عليه اني روي اكم قد تو اطات في السبع الاواخر فمن كان متحريا فليتحها في السبع  
الاواخر خبذ كل من اصحاب حضرت صلعم نموده شد شب قدر در خواب در هفت شب آخر پس فرمود حضرت صلوات الله عليه وسلم  
بر آينه من ديدم خواب شما را که موافق شده است در هفت شب آخر پس هر که خواهد آن باشد پس بخوريد آنرا در هفت  
شترجم گويد قال الحلبي قال المزني وابن خزيمة ليلية تجباين الاخبار قال النووي في الروضة هو قوی  
مذهب اشافه انها لا تكتم ليله بعينها باب فضل ليلة القدر در بيان فضيلت شب قدر قال الله تعالى انما انزل  
في ليلة القدر وما ادرىك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر تنزل الملكة والروح فيها باذن ربهم  
من كل امر مسلم حتى مطلع الفجر بر آينه ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر کيد فعه از لوح محفوظ با آسمان دنيا و جبر  
مطلع است ترا که حيت شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه يعني هزار ماهی که نباشد در آن شب قدر نازل ميشود شترجم  
و جبر ميل در آن باذن پروردگار خویش بسبب انجام کردن هر کاری يعني هر کاریکه در آن شب قدر شد براي تمام سال  
آن شب سلامت تا طلوع فجر يعني تمام شب فرشتگان دعا و سلامت بر مسلمانان ميگویند مالك انه سمع من النبي  
من اهل العلم يقول ان رسول الله صلى الله عليه آرى اعداد الناس قبله او ما سئله الله من ذلك فكانه تقاضاه  
امنه عن ان لا يبلغو من العمل مثل الذي بلم خيرهم في طول العمر فاعطاه الله ليلة القدر خير من الف شهر  
شديد از شخصي که اعتماد داشت بر او اهل علم که ميگفت بر آينه رسول الله صلعم را نموده شد عمرای مردمانیکه پس حضرت  
بودند و يا آنقدر که خدا تعالی خواست از اعمار ایشان پس گزيه که تو ماه نباشد حضرت صلعم عمرای است خود را از آنکه بر  
از عمل مثل آنچه رسیده بودند با غير ایشان در طول عمر پس فرمود او را خدا شب قدر که در می بهتر است از هزار ماه مالك

ان قلت  
وطبها اهل العلم

انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فقد اخذ بحظه منها سعيد بن المسيب <sup>عليه السلام</sup> كبره  
 و نماز عشا از شب پارس برآيه حاصل كره و حد خود از ان شب **باب** المعتكف رجل راسه و يفعل ما يشاء <sup>في</sup> <sup>المسجد</sup>  
 ولا يخرج لعيادة مريض و شهود جنازة ولا يخرج الا لحاجة الانسان معتكف شانه كند سر خود را و بگردد هر چه خواهد و مسجد  
 و نه برآيد از مسجد برآيدن بيمار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات و نه برآيد مگر براي حاجت انسان **مالك**  
 عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زهره النبي صلى الله عليه و آله انها قالت كان  
 رسول الله صلى الله عليه و آله اذا اعتكف يد في التي راسه فارجله و كان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان حضرت  
 عائشة گفت كه آنحضرت صلعم چون اعتكاف ميكرد و نزديك ميكرد و ايند بن سر مبارك خود را پس شانه مينومد و او را و داخل <sup>نميشد</sup>  
 در خانه مگر براي حاجت انسان **مالك** عن ابن شهاب عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت  
 لا تسال عن المريض الا وهي تمشي لا تقف حضرت عائشة وقتي كه اعتكاف ميكرد و مني پرسيد مريض اگر در اثناء آنكه ميرفت  
 و ات او نميشد قال يحيى قال مالك لا ياتي المعتكف حاجة ولا يخرج لها ولا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان  
 ولو كان خارجا لحاجة احد كان لعق ما يخرج اليه عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و اتباعها گفت مالك نياي معتكف  
 بسوي سبوح حاجت و نه برآيد بسوي سبوح حاجت و اعانت نكند بسوي سبوح مگر آنكه برآيد براي حاجت انسان و اگر معتكف را جان  
 بودي برآيدن براي كسي بر آينه سزاوارتر بود بر آنكه برآيد بسوي ان عيادة بيمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى <sup>قال</sup>  
 مالك و لا يكون المعتكف حتى يجتنب ما يجتنب المعتكف من عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و دخول البيت  
 الا لحاجة الانسان گفت مالك نهي شود معتكف صاحب اعتكاف تا آنكه باز ماند از آنچه بازمياند معتكف از عيادة مريض و از  
 نماز جنازه و داخل شدن بخانه مگر براي حاجت انسان قال مالك لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف <sup>فيه</sup>  
 الا ان يكون في جبانة في رجة من رحاب المسجد قال مالك فلم اسمع ان المعتكف يضطرب ببناء بيت في الا <sup>المسجد</sup>  
 او في رجة من رحاب المسجد و ما يدل على انه لا يبيت الا في المسجد قول عائشة و هما الله تعا كان رسول الله صلى  
 عليه و آله اذا اعتكف لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان گفت مالك شب نكند از معتكف مگر در مسجد يكه اعتكاف كرده است  
 در ان مگر آنكه باش خيمه او در رجة از جهات مسجد گفت مالك نشنيدم كه معتكف بزنده خيمه كوشد بگذارند در ان مگر در مسجد يا در رجة  
 از جهات مسجد و آنچه دلالت ميكند بر آنكه شب نكند از معتكف در مسجد قول عائشة رضي الله عنها كه كان رسول الله صلى الله عليه  
 اذا اعتكف لم قال يحيى عن زياد عن مالك عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يذهب لحاجة  
 الانسان في البيت آنحضرت صلعم ميرفت براي حاجت انسان در خانه هاي معني در ايام اعتكاف **مالك** انه سأل ابن





قلنا  
 وعلما واجماع الامامة  
 قالوا لا يجوز  
 تركها في كل حال  
 وقالوا الحمد لله  
 اذا وجدنا الامامة  
 ومن الطريقين يترجم  
 الحج

رسول الله صلى الله عليه وسلم اراده اعتكاف فرمود پس وقتیکه بازگشت بسوی مکانی که خواسته بود اعتکاف را در وی یافت خیمه را  
 حضرت عائشه خیمه حضرت حفصه خیمه حضرت زینب پس وقتیکه دید این خیمه را پرسید از آن پس گفته شد آنحضرت را صلوات الله علیه  
 که این خیمه حفصه و این از آن زینب است پس فرمود آنحضرت صلوات الله علیه ایانیکو کاری گمان میکنید درین زنان تعیین ظاهر است که  
 نیست اخلاص ندارند بلکه میاومناست قصد کرده اند بعد از آن بازگشت و اعتکاف نمود پس وقتیکه گذشت رمضان

فمرد بک عشره از سوال کتاب الحج باب حج البيت فممن على من استطاع اليه سبيلا  
 حج خانه کعبه فرض است بر هر که توانائی توجبه بان دارد و قال الله تعالی ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا و

هدى للعالمين ه فيه ايت بينت مقام ابراهيم ومن دخله كان آمنا والله على الناس حج البيت من استطاع  
 اليه سبيلا ه ومن كفر فان الله غني عن العالمين ه براینه نخستین خانه که عبادتگاه مقرر کرده شده است برای آن  
 آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و ابراهیمی همناف عالم را در آن خانه نشانیهای ظاهر است از آنجمله  
 ایستادن ابراهیم یعنی سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام بروی استاد و دو پای او در آن سنگ فرودت و تا امروزه  
 او بر آن سنگ ظاهر است و هر که در آید بان خانه امین باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم کسیکه در آید بحوالی آن خانه از  
 حرم و الله صلوات الله علیه و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه کعبه و جهت بر هر که توانائی دارد بر قصد آن خانه باقتدار  
 راه یعنی سرانجام زاد و راهی داشته باشد و هر که کافر باشد یعنی منکر فرضیه حج پس براینه خدا تعالی بی نیاز است از صفا  
 عالم مقدمه تیرجیم گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعا و لابد است از شناختن شروط صحیح و در جواب آن  
 پس جوشدن اعمال کافر معلوم است از بیجا دانسته شد که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع تعالم عن ثلثة از بیجا  
 دانسته میشود کابوع عقل شرط تکلیف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آنحضرت صلوات الله علیه وسلم در حق صبی فرمودند  
 که او را حج است حال او بر حج ثواب می یابد و ظاهر آنست که او غیر میتر بود پس میتر از طریق اولی حج صحیح باشد و همچون  
 در حکم صبی غیر میتر است و در قرآن عظیم آمده من استطاع اليه سبيلا پس آنست که استطاعت راه شرط و وجوب حج است  
 و در حدیث موطا آمده که سیکه عاقله سفر ندارد بسبب کبر او را حج نیابته میشود ازین دلائل نزدیک فقیه مفسرین است که صحیح  
 دیگر است و وجوب حج دیگر با صحیح مباشرت دیگر است و همچنین وجوب حج بر نیابت دیگر است و مباشرت دیگر پس شرط  
 صحیح مطلقا اسلام است زیرا که عبادت کافر صحیح نیست و اما وجوب بر کافر پس تفصیلا دارد در دنیا از وی مطالبه  
 نمیکند و در آخرت بزرگان آنها خورده خواهد بود و از صبی غیر میتر نیابت تصور نیست زیرا که نیست بر تیز سو قوف است  
 و نیز نیست حج عبادت صحیح میشود پس شرط صحیح مباشرت اسلام و تیز است و در حدیث صحیح آمده است ایان صبی حج

بلغ فضيلة حجة اخري ايا عديج ثم عتق فضيلة حجة اخري قال النووي سناده جيد از بنیاد الله شد که شرط وقوع از حجة الاسلام  
تکلیف و حریت است پس حج فقیر از حجة الاسلام واقع میشود مانند بعضی که طاقه و ضو نداشت و ضو کرد و شرط وجوب حج  
اسلام تکلیف و حریت است باز استطاعت مباشرة دیگر است استطاعت نیابت دیگر استطاعت راه رفتن چند  
چیز حاصل میشود بعضی صفات در فاعل معتبر است و بعضی در راه از جمله قوه ثبوت بر راحله است بغیر مشتقه شدید زیرا که حج  
ساکت در ثبوت بر راحله تقریر کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وجوب مباشرة به نیابت انتقال فرمودند و بر اعنی واجب  
چون قاندا بیا بد و این فقیر را درین مسئله نظر است زیرا که خدا تعالی میفرماید لیس علی الای حرج الایة و این آیه اگر چه  
در جهاد است در حج نیز متک آن توان نمود بجامع سفر و از جمله یا فتن زاده و راحله است ذنابا و ایا با زیرا که آنحضرت  
تفسیر فرمودند استطاعت سبیل از راحله و در عرفن کسیکه طاقه ندارد از جهت ضعف بدن یا اعواز زاده و راحله میتوان  
لا استطیع و معتبر در زاده و راحله است که فاضل از حرج ضروریه باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و حج  
و حجه که بان محتاج باشد ضرورت و کسیکه در میان می و مکه حد سفر نیست و قوه مشه در راحله در حق او شرط نیست  
زیرا که عرف آنرا استطاعت بشمرد و از جمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایا فتن طعام و آب در صورتیکه  
مسافران حمل میکنند اب را از آن مواضع و نایا فتن علف در مراحل در حق زن وجود زوج یا محرمی که همراه باشد از جهت  
اینی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث شریفین از مسافره زنیکه زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی این خوف فتنه  
فهمید است و جماعت از سنه ثقات را بجای محرم ساخته است و استطاعت نیابت بهال و وجود کسیکه با حجه مثل بجز رو  
یا وجود ولد و بذل طاقه او در حج میباشد زیرا که در حدیث سوط آمده است که ولد را فرمودند فاجع عنه و کسیکه مانع  
دارد مانند آنست یا اقوی از آن زیرا که هملا در نیصورت منت نیست و از جانب میت حج گذاردن نیز صحیح است  
بحدیث مسلم عن بریده ان امرأة قالت یا رسول الله ان امی ماتت و لم تجز قفا فاجع عنها قال حجی عنها و ظاهر آنست که  
تدارک واجب واجب است اگر طاقه باشد پس کسیکه میرود در ذمه او حج باشد و مال دارد اجماع از وی واجبست و ذکر آنکه  
حج خواهد آمد **باب فضل الحج و العمرة در بیان فضیلت حج و عمره** **مسئله** عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن  
ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج المبرور ليس بجزاء  
الا الحجة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عمرة تا عمرة دیگر كفارة است آن گنایان را که در میان این برود و بوده است و حج مبرور  
آنست که پیشتر حج مبرور آنست که نخله طنباشد با آن خبری از گناه **باب** من اراد الحج فليحرم في شهر الحج و ليقب  
و الفسوق و الجذال بر که بنابر حج گذاردن پس باید که احرام بندد و در ماهها حج واجب نماید و جماعت و در اعمی آن و از معصیت

سنة قلت  
الحج المبرور ما الذی یحلی  
شیء من الماشی  
۲۵۵

**هل قلت**  
 اهل العلم على انه اذا  
 عمل نيتا من اهل الجرح  
 من طهر وضوى قبل  
 اتمام الحج لا يجزي  
 وهي سؤال در ذوق الفل  
 ٢٥٦  
 ونسب من ذى الحج  
 اختلافوا في احوال نقلا  
 الشافعي ان احرم قبلها  
 لا ينقل حجها ويكفي  
 عمر قال ابو حنيفة  
 ينقل احرامها

مكابره كرون قال الله تعالى الحج اشهر معلومان فمن فرض فيه من الحج فلا رقت ولا فسوق ولا جدال في الحج  
 من خير يعمله الله وتزود وافان خير الزاد التقوى والتقوى يا اولي الاباب وقت حج ما بهما مني دانسته شده است يعني  
 وذا يقعد ودر روز از ذبح پس بر که لازم کند بر خروج در ان ماهها يعني احرام بند برای حج پس نیت جامع ودر حج  
 نیت معصیت و نیت مکابره کردن در باب حج در هر چه بکنید از نیکی میداند آنرا خدا و از همه راه خوگیرید این آیه بهترین فوائد  
 زاده بریزگار است از سوال مسرور و خیانت و بر رسیدن از من ای خدا و ندان خورد قال مالك قال الله تبارك وتعالى فلا رقت  
 ولا فسوق ولا جدال في الحج قال فالرقت اصابت النساء والله علم قال الله تعالى احل لكم ليلة الصيا الرقت النساء  
 الاية قال والفسوق الذبح للاضاب الله علم قال الله تعالى اوفسقا اهل لغير الله به قال والجدال في الحج اذ  
 كانت تقف عند المشعر الحرام بالمراد لغة بقره و كانت العرب خيرهم يقفون بعرفة فكانوا يتجادون يقول هؤلاء  
 نحن اصوب يقول هؤلاء نحن اصوب فقال الله تعالى لكل امه جعلنا منسكاهم ناسكوه فلا ينز عنك ولا احس  
 وادع الى ربك انك اعلم صحت مستقيم فهذا الجدال في الحج فيما نرى والله علم كفت مالك فرمود خدا متعالی فلا رقت  
 ولا فسوق ولا جدال في الحج پس رقت رسیدنت بزنان چنانکه مدلول این آیه است احل لكم ليلة الصيام الرقت الى النار  
 وفسوق ذبح کردن برای بتانست چنانکه مدلول این آیه است اوفسقا اهل لغير الله به و جدال در باب حج اینست که قریشی می  
 نزدیک مشعر حرام و در ردفه بجبل قریح و عرب غیر قریشی می ستادند بعد از پس با یکدیگر جدال میکردند و جماعه میگفتند انما  
 تریم و انجماعه میگفتند ما را و یا بتریم پس خدا متعالی فرمود لكل امه جعلنا منسكاهم ناسكوه الاية پس اینست جدال در حج در  
 نموده میشود با بقوی گفته اکثر علما قائل اند توقيت احرام با شهر حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کند احرام حج نخواهد بود  
 و ابو حنیفه گفته که موقت نیست باین ماهها مترجم گوید رضی الله عنه که ازین آیت توقيت حج با شهر معلوم می شود معلوم  
 که وقت عرفات جز در روز عرزه صحیح نیست نه قبل از ان و نه بعد از ان پس مراد توقيت احرام خواهد بود فمن فرض فيه من  
 اوست پس احرام حج پیش از ان منعقد نمی شود و اگر کسی احرام حج پیش از ان کرد عمره کند زیرا که خدا بداند که در وقت  
 فوج عمره لازم می آید مسکنه وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که کمی تمتع کند باب موافقت کاهلا  
 در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها را برای احرام مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر عن رسول الله  
 صل الله عليه وسلم قال يهل اهل المدينة من ذى الحليفة و اهل الشام من الحجة و يهل اهل نجد من  
 قرون قال عبد الله بن عمر بلغني ان رسول الله صل الله عليه وسلم قال و يهل اهل اليمن من بليل  
 رسول الله صل الله عليه وسلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحليفة و احرام بندند اهل الشام از حجة

ما حرم كنف اهل نجد از قرن گفت عبد الله بن عمر و خبر رسید در آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود احرام كنف اهل نجد از علم  
 مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال امر رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل المدينة ان يهلوا من وقت الحنيفة  
 و اهل الشام من الحنيفة و اهل نجد من قرن قال عبد الله بن عمر اما هؤلاء الثلاثة فصنعهم من رسول الله صلی الله  
 و سلم و احدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال يهل اهل اليمن من يلبس حكم فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان  
 احرام كنف از ذمی الحلیفه و اهل شام را كه احرام كنف از حنيفة و اهل نجد را كه احرام كنف از قرن گفت عبد الله بن عمر اما اين  
 پس شنیدم آنها را از رسول الله صلی الله علیه و سلم و خبر داده شد مرا كه آن حضرت صلعم فرمود كه احرام كنف اهل نجد از علم مالك  
 عن نافع بن عبد الله بن عمر اهل من الفهم عبد الله بن عمر احرام كنف و از فرج و فرج موضعى است متصل در یا ما بين مكة و  
 محمد بن الحسن گفته است كه اهل مدینه را دو میقات پیش می آید ذمی الحلیفه و حنيفة و اهل مدینه را رخصت است كه احرام از حنيفة كنفند  
 فقیر گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد كه این عمر برای حاجتى بفرج رفته باشد و از آنجا عزم حج یا عمره بخاطر من رسید  
 و هم از آنجا احرام كنف برد برای آنكه در اسی او حنيفة است و همین است ظاهر زیرا كه فرج در وسط راه نیست پس آنجا رفتن از راه  
 حاجتى خواهد بود و علم مالك عن الثقة سعد بن عبد الله بن عمر اهل من ايلياء عبد الله بن عمر احرام كنف از ايلياء یعنی  
 شهر بیت المقدس بغوی گفته است كه توقيت با جميعه است كه خارج و معتمر البغیر احرام از این مواضع نباید گذشت نه آنكه بیشتر  
 از آن احرام كنف و همین است مذمب جمهور فقیر گوید الا آنكه احرام آن حضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از میقات بوده است پس آن  
 فضل باشد مالك انه بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل من الحجر اربعه رسول الله صلی الله علیه و سلم احرام كنف و از  
 حمران برای عمره و آن نزدیک بقرن است و محاذی با مالك با سناده عن عائشة قالت فلما قضينا الحج ارسلني  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مع عبد الرحمن بن ابى بكر الى التنعيم فاعترفت حضرت عائشة فرمود پس وقتيكه بجای آوردیم  
 حج را فرستاد مرا آن حضرت صلی الله علیه و سلم همراه عبد الرحمن بن ابى بكر بسوی تنعيم پس مجا آوردیم عمره را یعنی از تنعيم  
 احرام عمره بستیم قال مالك و انما يهل اهل مكة بالحج اذا كانوا بها و من كان مقيما بمكة من غير اهلها من جوف مكة  
 لا يخرج من الحرم و مثل مالك عن رجل من اهل مكة هل يهل من جوف مكة بجمعة فقال بل يخرج الى الحل فحرم منها  
 قال مالك لما احرز من التنعيم فانه من شاء ان يخرج من الحرم ثم يحرم فان ذلك محرم عنه ان شاء الله و  
 الفضل ان يهل من الليقات الذي وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو بعد من التنعيم ملكه كنف مالك  
 جز این نیست كه احرام كنف اهل مكة براسه حج وقتيكه مشهند در آن و كسيك باشد  
 تقسیم كند از حنيفة ساكنان كه احرام كنف از بين مكة نه بر آید از حرم

فاشتهر  
 وعليه اهل العلم  
 فائدة التوقيت المنع  
 عن تاخير الاحرام  
 قدم عليها جازة و ميثاقا  
 الكلى للحج و عمره و العرف  
 الحد في المال كبرى  
 والتسليم افضل و في  
 المنهاج افضل فقلنا  
 العمل الجمعي ان شاء الله  
 التفسير في الحنيفة  
 ٢٥٤  
 ومعنى اهل الين عمر  
 من القرية عند الحنيفة  
 ان اهل المدينة  
 ميقا بين المدينة  
 و الحنيفة و انهم عليهم  
 اذا خرجوا الاحرام الى  
 الميقات الثاني تركوا  
 عهد في المواضع  
 ايضا ان عبد الله  
 يدخل مكة قاصدا  
 الى الفجر و معناه عند  
 الشافية ان يهد  
 له ان يهد  
 جهاد و صل الى  
 الفجر



و سوال کرده شد مالک حکم شخصی اهل مکه یا احرام کند از اندرون که برای عمره پس گفت مالک بلکه برآید بسوی حل پس احرام کن از آنجا  
 گفت مالک عمره از تنعیم پس حال انیت کیسه خواهد که برآید از حرم بعد از آن حرام کند پس هر آینه آن کفایت کننده است از وی  
 انشاء الله و لکن بهتر است که احرام کند از میقاتیکه محلین فرموده است بحضرت صلعم و آن دور تر است از تنعیم مترجم گوید  
 رضی الله عنه که در حدیث شریفین آمده است عن ابن عباس قال قلت رسول الله صلی الله علیه و آله لایل المدینه ذوالحلیفه و لایل  
 الشام الخیفة و لایل نجد قرنا و لایل الیمین علیه السلام قال بن لهن و لمن اتی علیهن من غیرهن من من اراد الحج و العمره فمن کان دن  
 ذلک من حیث انشأ حتی اهل مکة من مکة ازینجا دانسته شد که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه مکه باشد خواهد متوطن مکه  
 خواهد افتاد که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکه است و اما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذوالحلیفه است  
 و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب صحفه است و میقات متوجه از تهامه علیه السلام است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داؤد  
 و سنائی روایت کرده اند عن عائشه ان لهنی صلعم وقت لایل العراق ذات عرق و کسیکه یابین میقات و مکه ساکن باشد میقات  
 او مسکن است و ازین حدیث مفهوم میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج مکانی که در میان مکه و میقات باشد درآمد  
 و ازینجا اورب انیت حج پیدا شد از همان جا احرام بندد زیرا که در مضمون من کان دون ذلک من حیث انشأ و دخل است  
 مانند افتاد میقیم بجهت در احرام از نفس مکه و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات  
 احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شریفین آمده است که حضرت صلعم حضرت عائشه را بعد قضای حج  
 بتنعیم فرستاد و نشان دادند که از و رای الکه احرام کند و تنعیم اقرب اطراف حل است بکه در آن حال وقت تنگ است و حضرت  
 صلی الله علیه و سلم عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میوات است شد بحضرت صلعم در جهان و وقتی تکلیف خروج بود  
 حل میندازد مسئله فائده توقیت باین موافقت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از موافقت احرام کند  
 جائز باشد لکن بحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از وی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات فضل باشد و فضل است  
 که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بر او و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از آن پس  
 برنگ و اگر وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر است که دم لازم میشود بقول ابن عباس من نسی من نسیه شیئا  
 او ترک فیه حق و اما مسئله اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات میقات میباشد که احرام بندد و اگر محاذات  
 کرد و میقات اعتیاد است که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد و تبعه لازم نیست بر او که عمل بر خصصت شرح نموده  
 است **باب حل رسول الله صلی الله علیه و آله بسجده ذوالحلیفه و کعبین فلما استوت به و احلته اهل گذار حضرت**  
**صلی الله علیه و سلم در سجده ذوالحلیفه دو رکعت پس قنیکه است شد بحضرت صلی الله علیه و سلم شتر حضرت ابیگنت مالک**

عن هشام بن عمرو عن ابي ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصل في مسجد الخليفة وكنتين فاذا استوت بدخلته  
اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم يمشون في المسجد والمسلمون يصلون في كل مسجد  
مكثت مالك عن موسى بن عقبة عن سلم بن عبد الله انه سمع ابا يعقوب يقول يبياه لو هذه التي تكذبون على رسول  
صلى الله وسلم فيها ما اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم الا من عند المسجد يعني مسجد ذي الخليفة سلم بن عبد الله  
ازيد بن عمرو بن عبد الله بن عمر مكثت ابن بيدار شاست كه برست ميكنه بر خضرت صلعم در ان احرام نكر و خضرت صلى الله عليه وسلم  
مگر از نزديك سجد يعني مسجد ذي الخليفة مالك عن سعيد بن ابى سعيد المقبرى عن عبید بن الجراح عن ابن عمر قال  
واما الالھلال فاحتمل اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى تبعث به داخله فخصر عبد الله بن عمر مكثت بر ابن  
زيد بن خضرت صلعم كه لبيك گفته باش تا آنكه بر منى است با خضرت صلعم شتر او مالك عن نافه بن عبد الله بن عمر كان  
يصل في مسجد ذي الخليفة ثم يخرج فيركب فاذا استوت به داخلته احرم عبد الله بن عمر نماز ميگذارد و در مسجد ذي الخليفة  
بعد از ان بر منى آمد و در مسجد پس او را شيد پس قتيكه است مى استاد با او شتر او احرام ميكرد يعني لبيك مكثت مالك  
بلغه ان عبد الملك بن مروان اهل من عند مسجد ذي الخليفة حين استوت به داخلته وان ابان بن عثمان اشأ  
عليه بذلك جبررسيد بالاك عبد الملك بن مروان لبيك گفت از نزديك مسجد ذي الخليفة و قتيكه است شدا او شتر او  
رسيد بالاك كه ابان بن عثمان مشوره داد او را بر شميل مترجم گويد رضى الله عنه مختلف شدند احاديث و ابتي اهل لبلال  
و صح اقوال قول ابن عمر است كه مذکور شد و ترمذى روايت كرده است عن ابن عباس ان صلى الله عليه وسلم اهل بالجرجين  
من ركعتيه باب صفة التلبية و صفت لبيك گفتن مالك عن نافه بن عبد الله بن عثمان تلبية رسول الله صلى  
عليه وسلم لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والمملكة لا شريك لك قال كان  
عبد الله بن عمر يزيد فيها لبيك لبيك وسجدتك والحير يدك لبيك والزعماء لبيك والعلم  
تبيينه رسول الله صلى الله عليه وسلم ميت لبيك انم ترجمه لبيك ميت كه توجه من اولاد و ثانيا بسوى است يا محبت من اولاد  
و ثانيا براى است يا اجازت من اولاد و ثانيا براى است يا اخلاص من اولاد و ثانيا براى است بر آينه تا بش و نعمت  
است و بادشاهى تراست نيست پيچ شريك او عبد الله بن عمر زايده ميگردد تبيينه اين كلمات را لبيك لبيك لبيك  
و سجديك انم يعني خدمت ميكنم ترا اولاد و ثانيا و غير بد و دست است و توقع بسوى است و عمل براى است مترجم گويد  
رضى الله عنه لا بد است از نيست شك سجدت انما الاعمال بالنيات و تعيين امدالنسكين لازم نيست زيرا كه در حديث  
يشين آمده است كه خضرت صلى الله عليه وسلم تغير او را نذيت را پس بر نيست احدالنسكين آن شك لازم منى شود پس

قل

درى من ابن عباس  
اهل رسول الله عليه وسلم  
اهل المسجد ففرغ من  
ركعتيه قال الفقيه الجوزي  
على هذا عند اهل العلم  
يستحبون احراما مخصوصا  
بالصلوة و منهم من  
ينهاى انه يحرم  
من مكانه و افرغ من  
الصلوة و منهم من قال  
بجزم انك استوت  
259  
بل حلت من النياج  
لا فضل ان يهل اذا  
اعتت به داخلته  
او توجه لغيره  
ما نيسا و في قول  
محمد عقيب الصلوة  
في الصلاة و قد روي  
بعضها ما الصلوة  
بعضها ما الصلوة  
في قول الصلوة  
عليه عمل اهل العلم  
قالوا

عليه عمل اهل العلم  
قالوا

عليه عمل اهل العلم  
قالوا

مستبرئند الا مطلق نیت اگر نیت کند که احرام کند مانند احرام فلان درست باشد زیرا که در حدیث شیخین آمده است  
 که حضرت علی رضی الله عنه و ابو موسی اشعری احرام کردند مانند احرام حضرت صلی الله علیه وسلم و نیت نیتند که حضرت صلی  
 علیه وسلم چه نیت کرده اند مسئله اگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمی شود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد  
 و تلبیه نگفت ظاهر نیت که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت است و فرضیه او از بیچ جا ثابت نشده است مقدمه ارکان حج  
 پنج چیز است احرام بقول خدا تعالی الحج شهر معلومات و ظاهر است که در نیت بجز احرام تصور نیت پس آن چیزی که  
 باشد و قوف بعرفه حدیث الحج عرفه و سعی بین الصفا و المروه حدیث حسن دارقطنی و بیهقی ایها الناس اسعوا فان  
 لیس فی کتب علیکم و بقول عائشه چنانکه باید و خلق بقول خدا تعالی ثم لیقصدوا الفهم و طواف بقول خدا تعالی و لیطوفوا  
 بالبيت العتیق و ارکان عمومی چیز است سواى و قوف عرفه از جهت استقرار افراد عمره و یا فتن این چیز یاد می  
 این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بترک یکی ازین چیزها تباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدست غیر ارکان  
 سنن اند بعضی ابعا من مجبور بدست و بعضی غیر مجبور **باب استحباب رفع الصوت بالتلبیه** مستحب است بلند کردن آواز  
 بلیک گفتن **ما لك** عن عبدالله بن ابی بکر بن حزم عن عبدالملك بن ابی بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن  
 هشام عن خلاد بن سائب الاضاردي عن ابيه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اتاني جبريل فامرني ان اصيح  
 اذ نحر ان يرفعوا صوتهم بالتلبیه او بالا هلال رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که آمد پیش من جبرئیل پس امر کرد مرا  
 که بفرمایم صحابه خود را یا گفت بفرمایم آنرا که همراه من اند تا بگویند بلند کنند آواز ما را خود را بتلبیه یا گفت با هلال قال ما لك  
 سمعت بعض اهل العلم يستحب التلبیه دو بکل صلوة و علی کل شرف من الارض گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم  
 که دوست میداشت بلیک گفتن **استحب** بر نمازی و بالا بر بلندی از زمین **ما لك** اند همه بعض اهل علم  
 بقولون لیس علی النساء رفع الصوت بالتلبیه لتسمع المرأة نفسها ما لك شنیدم از بعض اهل علم که میگفتند  
 نیت لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن بلیک باید که بشنوند زن نفس خود را مترجم گوید مستحب است بلند کردن  
 آواز بتلبیه در حق مردن در حق زن و مستحب است اکثر آن در حق مرد و زن همه خصوصاً نزدیک تغافل احوال  
 رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقة **باب استحباب الاغتسال للاحرام** و لدخول مكة و لوقوف  
 عرفة مستحب است غسل کردن برای احرام و نزدیک دخل مکة و برای استادن عرفات **ما لك** عن عائشة  
 ان عبدالله بن عمر كان يغتسل للاحرام قبل ان يحرم و لدخول مكة و لوقوف عشية عرفة عبدالله بن عمر  
 غسل میکرد پیش از احرام کردن و برای داخل شدن مکة و برای استادن خود را در عرفه مترجم گوید مستحب است

له قلت  
 و عليه اهل العلم  
 المنهج و يستحب  
 التلبیه و رفع الصوت  
 و ندوم احرامه  
 خاصة عند توافر  
 الاحوال كما هو  
 نزول و صعود و هبوط  
 و اختلاط و سبب  
 في العالم كما في مثل  
 ذلك و قال العلي  
 ٤٠  
 والمرأة لا ترفع  
 بل تقصص على اسمها  
 نفسها فان سقتها  
 كره و اهل العلم  
 و عليه اهل العلم

غسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند و قوی آمده و طاهر است که غسلی که برای تنظیف قطع  
 را میگوید که پیر باشد تیمم عوض او نمیشود و شارب یا بیتیخ یا خدن لحنه و شارب به عند الاحرام استحباب است که گویا از شارب  
 خود و برودت خود نزدیک حرام ممالک اند بلغان سالم بن عبدالله کان اذا اراد ان یحرم دعا بالجمین فقصر  
 شارب و اخذ من لحنه قبل ان یرکب قبل ان یهل هجره سالم بن عبدالله قتی که اراده احرام میکرد و میطلبید مقرض  
 پس قطع میکرد برودت خود را و کم میکرد و بیتیخ خود را پیش از آنکه سوار شود و پیش از آنکه لبیک گوید احرام بسته ممالک است  
 نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا فطر من رمضان وهو ید الحجر لیر یاخذ من راسه و لا من لحنه شیئا حتی یحیی قال  
 ممالک و لیس ذلک علی الناس عبدالله بن عمر وقتیکه روز میگردید بعد از رمضان و او اراده حج میداشت نمی شست  
 از سر خود و کم نمی کرد از شارب خود چیزی تا آنکه چکنه گفت مالک این لازم نیست بر مردمان مترجم گوید رضی الله عنه  
 که اراده شود برای احرام بخلق عاز و نتف البوط و قص شارب و تقسیم الطهاره و در خلق راس و قول درین باب مذکور شد نزدیک  
 فقیر تفصیله است کسیکه معتاد است بخلق راس کند تا زیاد موی سر او را کلفت نهد و کسیکه معتاد باشد موی سر  
 از ابتدای شوال که اول شهر جماد است موی بخارزد تا نزدیک حل احرام شارب ظاهر شود باب الحائض و النفاء  
 تغسل و تبلی حائض خداوند نفاس غسل کند و لبیک گوید ممالک عن عبدالرحمن بن قاسم عن ابيه عن اسماء بنت  
 انها ولدت محمد بن ابی بکر بالبلاء فذکر ذلک ابو بکر لرسول الله صلی الله علیه فقال رها فلتغتسل ثم لیتحل قال  
 بن محمد و ادیت کرد از اسماء بنت حمیس که اسما بن محمد بن ابی بکر را در موضعی که بیدام مشهور است بر سه چهار میل از مدینه  
 پس فکر کرد این اقمه را ابو بکر صدیق پیش نخواست صلی الله علیه وسلم پس فرمود نخواست صلی الله علیه وسلم امر کن  
 او را که غسل کند بعد از آن لبیک گوید ممالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اسماء بنت حمیس  
 ولدت محمد بن ابی بکر بنی الحلیفة فامرها ابو بکر ان تغتسل ثم یحل اسماء بنت حمیس بنو محمد بن ابو بکر و  
 ذی الحلیفة پس امر کرد او را حضرت ابو بکر صدیق که غسل کند بعد از آن لبیک گوید مثل ممالک حل یقف احد  
 بعرقه او بالمدلفه او برقی الحجاز و یسعی بین بصفا و المروة وهو غیر طاهر فقال کل امر تصنع الحائض  
 من الریح فالرجل یصنع وهو غیر طاهر ثم لا یكون علیه شیء ذلک و الفضل ان یتکون الرجل و ذلک کله  
 طاهر و لا یسعی له ان یتجد ذلک سوال کرده شد از مالک آیا و توفن کند کسی بعرقه یا بمرزلفه یا رمی نما کند یا سه دریا  
 صفا و مرده کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفت مالک هر امری که میکند از احائض از کارج پس مرد بکند آنرا حال آنکه او غیر طاهر  
 است بعد از آن نیست لازم بروی چیزی همین گناه نیست همین امر و بهتر است که باشد مرد در همه این احوال با طهارت سوار است

قلنا  
 قال الحلبي  
 ان نيا هب للاحرام  
 بخلق العانة و تسف  
 الی بطفضل الشارب  
 و تقليم الی نظافه و یحیی  
 ان یقید من الی صور  
 علی الغسل و فی العائنه  
 مثل صوفی و خلق الراس  
 من اعتاده من الرجال  
 ۲۶۱  
 الفقیران  
 علیها اهل العلم

قلوب  
 بعد النجاة عن  
 عائشة قالت في النظر  
 ببعض الطيب في وقت  
 النبي صلى الله عليه وسلم  
 وهو يوم في المنام  
 سبب ان يطيب به  
 لا يطلع وكذا التوريق  
 لا يطلع  
 بعد الاحرام  
 الاحرام قال الحلبي الثالث

٢٦٢

لا يجوز تطيب الثوب  
 ومعنى لا يرفع في الطيب  
 على الولا يمكن خلوق  
 والخلوق يخرج استغالة  
 على الرجل ذكره المغيرة  
 ولوراء النبي صلى الله  
 عليه وسلم بالقدرة للبه  
 لا يطلع جاهل قوس  
 العهد بالاسلام وق  
 الطائفة لا يجوز التطيب  
 ما بين جنبه بعد احرام  
 المسك والغالية في  
 الارباب الظاهر لا يجوز  
 التطيب في الثوب بها  
 حتى عليه عن النبي

ان لا تصدق ان ينعى ارتكاب محال كونه باعدم طهارت **باب التطيب عند الاحرام** در بيان استعمال خوشبو وقت احرام  
 احرام مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كنت اطيب رسول الله  
 صلى الله عليه وآله الاحرامه قبل ان يحرم وطله قبل ان يطوف بالبیت حضرت عائشة فرمود خوشبوی ما لیدم حضرت را علی الله علیه وسلم  
 برای احرام او پیش از آنکه احرام کند و برای حلال شدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه طواف خانه کعبه کند پس مراد  
 اینجاست استعمال خوشبو در بدست بدلیل حدیث متفق علیه عن عائشة کانی النظر الی بعض الطیب فرقی رسول الله  
 علیه وسلم بعد ثلاث من احرام مالك عن حميد بن قيس عن عطاء بن ابي رباح ان اعرا بياجاء الی رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وهو محن وحلى لاعرابي فيصوبه اترصفرة فقال يا رسول الله انى اهلت لعمرة فكيف تام لي ان اصنع  
 فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله انزع قديصك واغسل هذا الصفرة عنك وفعل في عمرتك ما تفعل ورجع  
 عطاء بن ابي رباح روايت کرده که آمد اعرابی بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنحضرت صلعم در چنین بود و در برابر او ای  
 پیراهنی بود و در بدن وی اثر زردی بود یعنی خلوق که نوعی از خوشبوست پس گفت یا رسول الله آئینه احرام کردم  
 بعمره پس چگونه میفرمائی مرا که بکنم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بیرون کن از بر خود قمیص خود را و بشو  
 این زردی را از خود و بکن در عمره خود آنچه میکنی در حج خود یعنی اجتناب از ممنوعات احرام مالك عن نافع عن سلم  
 بن ابي عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب جد ریح طيبك هو بالشجرة فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال حوتية بن ابي سفيان  
 سفي يا امير المؤمنين فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال حوتية بن ابي سفيان  
 لثمن فلتخسطنه عمر بن الخطاب يافت بوی خوشبو را و او در وضعی بود که سمی است شجره پس پرسید از کجاست بوی این خوشبو  
 پس گفت معاویه بن ابرسفيان از من است يا امير المؤمنين پس گفت عمر بن الخطاب آری از دست قسم بجا خدا است  
 پس گفت معاویه بر آئینه ام جبین خوشبو مالیده است مرا ای امير المؤمنين پس فرمود عمر بن الخطاب قسم دارم ترا الهیته  
 رجوع کنی پس شویی آنرا مالك عن الصلت بن زيد عن خیر واحد من اهله ان عمر بن الخطاب جد ریح  
 وهو بالشجرة و علی جنبه کثیر بن الصلت فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال کثیر منی لبدت راسی اردت ان احلق فقال  
 عمر فاذهب الی شجرة فادلك راسك حتى تنقيه فضل کثیر بن الصلت قال مالك الشجرة حفيرة يكون عند جبل  
 عمر بن الخطاب يافت بوی خوشبو را و در شجره بود و بر پهلوی او کثیر بن الصلت نشسته بود پس گفت حضرت عمر از جانب کجاست  
 بوی این خوشبو پس گفت کثیر این از من است بصبغ صحیح کردم موی سر خود را و خواستم که حلق کنم یعنی بعد انقضاء سکنج  
 پس گفت عمر بن الخطاب بر و بسوی شرمین محل جمع شدن آب گرد و دخت پس مجال سر خود را تا آنکه صاف کنی آنرا پس کرد

کهن

کثیرین اصلب همین کارگفت مالک شریحتر است که باشد نزدیک پنج خرابین تمجم گوید رضی الله عنه کلام حضرت عمر را در وجه  
 میتوان بود یکی آنکه از حدیث اعرابی عموم بنی معلوم کرده باشند و بران عمل نموده و حدیث حضرت عائشه چون ظاهر شد  
 لازم آمد اخذ بان زیر که همین است و اول مبهم و دومی در وجه الوداع بود و اول در جنین دیگر آنکه قصد ایشان زیاده است  
 باشد نشود که مردمان اقتدا باین جمیع کنند پس واقع شود در منهنی عنه چنانکه خود تصریح کرد در باب ثیاب مصعب بن نوفل یا استماع  
 بوجهی که بجایه برسد و الله علم مسئله شافعی اختیار کرد و استجاب تطیب بدن و ثوب نزدیک احرام همین حدیث جواب  
 داده اند از حدیث اعرابی آنکه امر فرمودن بخضرت صلعم او را غسل صفره از جهت حرمت تقمیر و عفران و خلوق است  
 و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام بالجمله در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این اختلاف  
 بان است که خوشبو استعمال نکند بر جامه استعمال نکند بر بدن خود بوجهی که جامه آلوده نشود **باب المناسک**  
 عمرة مفردة و جمع مفردة و قران و عنقه عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عمرة تنها و جمع تنها و جمع کردن در میان حج  
 و عمرة و تمتع یعنی افاقی عمرة کند در شهر حج و حلال شود و رکنه باند تا آنکه حج نیز گذارد **مالک** عن ابی الاسود

بن عبد الرحمن بن نوفل و کان یتمیما فی حجر عمر و ابن الزبیر عن عمرو بن الزبیر عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم

مس ۴۴

انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فمنا من اهل بجرة و منا من اهل بجة و منا من

اهل بالجة و اهل بجره و اهل بجره فاما من اهل بجره فمنا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره

کان فی الفجر حضرت عائشه گفت برآمدیم با همراهِ آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال حجة الوداع پس از ما کسی بود که احرام کرده  
 و کسی از ما بود که احرام کرده حج و عمرة یعنی قران کرده و از ما کسی بود که احرام کرده حج و احرام کرده آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج

پس اما کسی که احرام کرده پس حلال شد یعنی وقتیکه فارغ گشت از افعال عمرة اما آنکه احرام کرده حج تنها یا حج  
 حج و عمرة را پس حلال نشد تا آنکه شد روز نحر **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار ان رسول

الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع خرج الی البجین اصحابه من اهل بجره و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل

فاما من اهل بجره و اهل بجره فاما من اهل بجره فمنا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره

حجة الوداع بسوی حج پس از یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که احرام کرده حج و از یاران آنحضرت صلعم کسی بود که

جمع کرده حج و عمرة را و از ایشان کسی بود که احرام کرده بود پس اما کسی که احرام کرده حج جمع کرده میان حج و عمرة پس

حلال نشد و اما کسی که احرام کرده بود از ایشان پس حلال شد **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه

و سلم احقر ثلثاها المديبية و عام القضية و عام الهجرة فمنا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره

و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره و منا من اهل بجره

لا قلت  
 ر عليه اهل العلم  
 و اول عظماء العجم  
 النجيم وهو ان يخط  
 العلف من الخط و  
 الدقيق بالياء شدة  
 تسقاه اهل البيت  
 بالفتح القتي من  
 بقره الغلام من  
 الناس و يكره في  
 الخط بفتحين  
 يتم على  
 من الخط و هو  
 الشجر العصاة  
 و رفته  
 لا قلت  
 ر عليه اهل العلم

سال حديدية سال فضيلة سال جبرانه سال مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه ان المقداد بن الاسود دخل على علي بن ابي طالب  
 بالسقيا وهو يجر بكوات له دقيقا وخطا فقال له هذا عثمان بن عفان ينهي ان يقر بين الجرح والعمق فخرج علي  
 وعلى يديه اثر الدقيق بالخط فانسى اثر الدقيق والخط على ذراعيه حتى دخل على عثمان بن عفان فقال انت تنهى عن ان  
 يقر بين الجرح والعمق فقال عثمان ذلك راى في فخره على من مضى وهو يقول لبك اللهم لبك بحة وحرر سماعتها  
 بن الاسود دخل شد بر علي بن ابي طالب محلي كرا و اسقيا گویند و ادعفا میدادشتران جوان را از ان خود با بر و برگ  
 درختان پس گفت او را اینست عثمان بن عفان منع میکند از جمع کردن میان حج و عمره پس برآمد حضرت علی برود  
 وی اثر آورد برگ درختان بود گفت راوی پس فراموش میکنم اثر برگ درختان و آمد را برود دست او تا آنکه داخل شد  
 بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع میکنی از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره پس گفت حضرت عثمان اینست  
 پس برآمد حضرت علی در ششم آمده و او میگفت لبك اللهم لبك بحة و عمره معا مالك عن ابن شهاب عن محمد بن  
 عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب انه قد سمع سعد بن ابى وقاص و الصخاك بن قيس عام حج  
 معاوية بن ابى سفيان و هما يذكران المتمتع بالعمرة الى الحج فقال الصخاك بن قيس لا يصنع ذلك الا من حمل امر الله  
 قال سعد بن قيس ما قلت يا بن اخي فقال الصخاك فان عمر بن الخطاب قد نهى عن ذلك قال سعد قد صنعها و هو  
 صل الله عليه و صنعها مع محمد بن عبد الله بن سعد بن ابى وقاص و صخاك بن قيس را ساليكه حج كرد معاوية بن  
 ابى سفيان و ايشان ذكر ميگردند تمتع را بعمرة تا آمدن حج پس گفت صخاك بن قيس نمیکند این را مگر کسی که  
 حکم خداستعالی را پس گفت سعد بد چیز است که گفتی ای پسر برادر من پس گفت صخاك بن قيس هر آینه عمر بن  
 الخطاب منع می کرد ازین کار گفت سعد هر آینه کرد این را رسول الله صلی الله علیه و سلم و کردیم ما آنرا همراه او باب  
 الفصل بينهما و ز میان فصل در میان حج و عمره مالك عن نافع عن عبدالله بن عبدالله ان  
 بن الخطاب قال افصلوا ما بين حجكم و عمرتكم فان ذلك اتم لحج احدكم و الله لعمرته ان يعتمرا  
 في غير شهر الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل کنید میان حج خود و عمره خود پس هر آینه این تمام کننده تر است حج می  
 از شما و تمام کننده تر است عمره در ماه راد این بود که عمره در غیر اشهر حج بجای آورد یعنی متعه نکند در شهر حج مالك عن  
 علقمة بن ابى علقمة عن امه ان عائشة كانت تقتر بعد الحج من مكة في ذي الحجة ثم تكلمت ذلك و كان  
 خروج قبل هلال المحرم حتى تاتي الحجفة فتدبر بها حتى ترمي الحلال فاذا رات الحلال اهلته بعمرة مختصرا  
 حضرت عائشه عمره میکرد بعد حج از مکه در زمی الحج بعد از ان ترک کرد و اثر ایس بر می آمد پیش از هلال محرم تا آنکه

می آید بجهت پس سکونت مینمود و آنجا تا آنکه به بیند طلال را پس وقتیکه دید طلال احرام میکرد و بجهت باب افراد افضل او تمتع  
 او القرآن ای افراد افضل است یا تمتع یا قرآن ممالک عن صدقة بن يسا المکی ان رجلا من اهل لمن جاء الى عبدالله بن  
 عمر وقد ضمير راسه فقال يا ابا عبد الرحمن اني قدمت بجمعة مفردة فقال له عبدالله بن عمر لو كنت معك و مستلكتك  
 ان تقرن فقال ليما في ذلك قال عبدالله بن عمر خذ ما تطاثر من راسك واهد فقالت اسرعة من اهل  
 ما هديه يا ابا عبد الرحمن قال هديه فقالت ما هديه فقال عبدالله بن عمر لو لم اجد الا ان اذبح شاة لكان احب الي من  
 ان اصوم مردى از اهل من آمد پیش عبدالله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سر خود را پس گفت ابا عبد الرحمن هرگز  
 آیدم برای عمره تنها پس گفت عبدالله بن عمر او را که اگر من می بودم با تو سوال میکردی مرا میفرمودم تر القرآن پس  
 آن بینی هرگز به تحقق شد قرآن پس گفت عبدالله بن عمر بگیر آنچه بر ایشان شده است از موسی سر تو و هدی ذبح کن پس  
 گفت زنی از اهل عراق صیت هدی او یا ابا عبد الرحمن گفت ذبح کن هدی خود را پس گفت آن زن صیت هدی او  
 گفت عبدالله بن عمر اگر نیایم مگر آنکه ذبح کنیم یک بز می آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزه دارم ممالک عن صدقة  
 بن يسا عن عبدالله بن عمر انه قال والله لان اعتمر قبل الحج و اهدا احب الي من ان اعتمر بعد الحج فاشى الحج عبدالله بن عمر  
 گفت قسم بخدا اینکه عمره کنم پیش از حج و هدی ذبح کنم یعنی تمتع کنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج مردی حج  
 شرمم که دیدمین است مذهب خفیه که قرآن مطلقا افضل است و تمتع افضل است از افراد و نزدیک شافعی افضل است  
 افراد است و بعد از آن تمتع و منشا این اختلاف اختلاف ایشانست در نیک حضرت صلی الله علیه و سلم و شافعی  
 ترجیح داده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفرد حج بود و الله علم باب شرط دم التمتع در بیان  
 شرط دم تمتع قال الله تعالى فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن الحج فم  
 ثلثة ايام في الحج و سبعة اذا جتمت تلك حشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام و اتقوا الله  
 و اعلموا ان الله شديد العقاب پس وقتیکه این شد یعنی احصار بعد و نباشد پس کسیکه برون شد بمجنوعات  
 احرام از نما و طیب لباس سبب فراغ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجبست بروی آنجا آسان باشد  
 از قربانی پس هر که نیا بد قربانی را پس واجبست بروی روزه گرفتن سه روز در وقت حج و روزه  
 گرفتن هفت روز وقتیکه رجوع کنی بوطن خود این یک مه کامله است این حکم کسی است که نباشد که آن  
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حوالی آن و بر رسید از خداوند بداند که خدا سخت است عقوبت او  
 ممالک عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمر انه كان يقول من اعتمر في اشهر الحج

ما قلت  
 وعليه ابو خيفة و  
 في الوفاية القلان  
 افضل مطلقا و التمتع  
 افضل من الاضطرار  
 قال الشافعي افضلها  
 الاضطرار و بعد التمتع  
 وفي قول التمتع افضل  
 و منشا ذلك الاختلاف  
 في نسك النبي صلى الله  
 عليه و سلم و حج الشافعي  
 ٢٤٥  
 في اظهر و قبله الله  
 محققا





اوست مسک کافر و مار الور و اویان مسفته و دهن غیر مفت نیز ممنوع است بحديث المحرم اشعث اخبر و قول عمر اشان ان  
 یا ترون شفا و انتم مدینون غسل بدن و سر اگر چه بخیلی و سدر باشد ممنوع نیست چنانکه خواهد آمد دیگر حلق راس بآیه و لا تخلقوا  
 را و حکم حق بیخ الهدی محله و با بیجا ب فدا در حلق و موجب اول آنچه بروی نام حلق توان اطلاق نمود در حکم اوست قطع ظفر  
 و تنف شعر و دیگر جمیع و دواعی آن بجهت قول خدا استحق ضمن فرض فیهن الحج فلا ذک و لا فسق لیکن جماع عمد آن است  
 و لازم میشود دیدن مرضی در شکلی که شروع کرده است و قضا چنانکه خواهد آمد و بر بفاخذ و قبلة و لمس قیه واجب میشود و زدم و  
 فاسد بشکرت و دیگر اضمحیا و صید بری بقوله تعالی و حرم علیکم صید البوما دمتم حرمها را آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد شد  
 و دیگر نوح و الخلیج و تفصیل این ممنوعات در ابواب آینده مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهدی کیف یفعل و فیکاروا  
 کند هدی آنچه کار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنین انها قالت لرسول الله صلی الله علیه  
 ما شان الناس حلوا لم یحل انت من عمرات فقال فی لبدت راسی و قلت هدی فلا اخل حقی انما حضرت حفصة گفت نخواست  
 صل الله علیه وسلم چه حال است مردمان اگر حلال شدند و حلال نشدی تا از عمره خود پس فرمود ان حضرت صلعم بر آئینه بصحن  
 جمع کردم موی سر خود را و قداره بستم قربانی خود را پس حلال نشوم تا آنکه نخر کنم **باب** کیف یطوف المتمتع والقارن  
 چگونه طواف کند متمتع و قارن **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة فطاف الذین اهلوا بالعمرة بالبيت  
 و بین الصفا و المروة ثم حلوا ثم طافوا طوافاً اخر بعد ان رجعوا من منى فحجم و اما الذین كانوا اهلوا بالحج او جمعوا الحج و العمرة  
 فانما طافوا طوافاً واحداً مختصراً حضرت عائشة گفت پس طواف کردند و آنرا که احرام عمره بودند بخانه کعبه میان صفا و مروه و بعد  
 از آن طواف کردند با دیگر بعد از آن که رجوع کردند از منی برای حج خود و اما آنرا که احرام کردند بجز یا جمع کردند حج و عمره را پس ازین  
 که طواف کردند یکبار **باب** المتمتع یتم بوم الترویة بیان حال متمتع که عمره کند در روز ترویة **مالک** عن نافع عن عبد  
 بن ابی بکر ان مولاة لعمرة بنت عبد الرحمن یقال لها رقیة اخذت منها خجرت مع عمرة بنت عبد الرحمن الی مکة قالت قد  
 جمعة مکة یوم الترویة و انما هم اطفاف بالبيت بین الصفا و المروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت امعلت مقصتان  
 لا قالت فالتسبیله فالتسبیله حتی جئت به فاخذت من قرون راسها فلما کان یوم الفرض دعت شاة رقیة مولاة  
 بنت عبد الرحمن فبراد که بر آئینه روی همراه عمره بر آمد بسوی مکه پس داخل شد عمره و مکه و روز ترویة و من همراه او بود پس طواف کرد  
 خانه کعبه او میان صفا و مروه بعد از آن داخل شد در صفا مسجد پس گفت ای ابنت مقراضن پس گفت منی گفت جبت بوجو کرد  
 بیار از برای من پس جستم تا آنکه آوردم آنرا پس گفت از قربنها سر خود یعنی موی را بر پشتیکه شد روز نحر و حج کرد و بزنی **باب**  
 ما استیس من الهدی در بیان آنچه میسر شود از قربانی **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه ان علی بن ابیطالان یقول

قلنا علی ابو حنیفة ان من  
 تتم بسوق الهدی فانه  
 یاتی باعمال العمرة و یحظر  
 منها حتی یحج و یرجع  
 وقال الشافعی ان كان  
 ساق الهدی یباح له  
 فطهرت لانت الاحرام بعد  
 الفلح من اعمال العمرة  
 بمزلة من الترویة و ما  
 نقله النبی صلی الله علیه  
 و سلم استنباط و رسته  
 و علیہ الشافعی ان الطواف  
 یکفیه طواف واحد  
 وقال ابو حنیفة یطوف  
 طوافین احدهما قبل  
 الوقوف عن المرفة  
 والثانی بعد عن  
 الحج  
 قلنا  
 هدایت از عند اهل  
 العلم





قلوبنا  
عليها كذا  
المد

انها اخبرته ان نفاذ بن مسفيان كتب الى عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان عباس بن عباس قال من اهدك هذا حرام

عليه ما يصح على الخمر حتى يفيها الكحل وقد اجثت بهدني فالكثير الي يا مارك او فرجني صفا الهدك قالت عمره فقالت عا

ليكني قال ابن عباس انا قلت فلا تدعك رسول الله صلى الله عليه وسلم انما قلدها رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم

بعث بها رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فم يجر على رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا اجله الله له حتى يخر الهدك زايدين

ابو مسفيان ناسه نوشت بسوي حضرت عايشه رضي الله عنها كه عبد الله بن عباس گفته است هر كه بفرستد قرباني را حرام شود

بروي آنچه حرام ميشود برچ كنده تا آنكه بخرده شود قرباني را و هر آينه فرستاده ام من قرباني را پس بنويس بسوي من حكم خود

يا بفرماي صفا قرباني را گفت عمره پس فرمود حضرت عائشه نسبت حكم چنانكه گفت ابن عباس فتم من قلدها قرباني رسول

صلى الله عليه وسلم بدو دست خود بعد از ان بست آن قلده را را حضرت صلعم بدست خود برگردن قرباني بعد از ان نوشت

انها را حضرت صلعم همراه پدر من پس حرام نشد بفرستد حضرت صلى الله عليه وسلم خبريكه حلال کرده بود او خداست تعالي براي تو آنكه

بخرد و شد قرباني مالك عن يحيى بن سعيد انه قال سالت عمر بنت عبد الرحمن عن الذي يبعث بهديه ويعتم هل

يحل حليه شيئا فاخبرتن انها سمعت عائشة تقول لا يحوم الا من اهل وليها يحيى بن سعيد سوال کرد عمره بنت عبد الرحمن را

از حكم كسيكه بفرستد قرباني خود و سكونت كند در وطن يا حرام ميشود بروي چيزي پس خبر داد مرا كه وى شنیده است از حضرت

عائشه كه ميگفت همچو مني شود مگر آنكه اجرام کرده وليك گفته مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث

اليمى عن ربيعة بن عبد الله بن الهدي بن راي رجلا متحدا ابا العراق فسأل الناس عنه فقالوا سر بهديه ان يقبل فلذلك

تجر قال ربيعة فلقيت عبد الله بن الزبير فذاكرت ذلك له فقال بدعة و در الكعبة ربيعة بن عبد الله و در مردى بن

در عراق پس سوال کرد مردمان را از حال او پس گفتند امر کرده است هدي خود را كه قلده بسته شود پس بر كعبه منقش است

شده گفت بر پيش طاقات كردم عبد الله بن الزبير را پس ذكر كردم اين ماجرا پيش او پس گفت بدعت است قيمت بخداي كعبه

باب ادخال العمرة على الحج و ادخال الحج على العمرة بيان حكم داخل كردن عمره بهج و داخل كردن حج به عمره مالك انه

سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل بجمه ثمة يدان ان يهل بعد بجمه فليس ذلك قال مالك وذلك الذي ذكرته

حليه اهل العلم ببلدان مالك شنيد بعض اهل علم كه ميگفتند كسيكه اجرام کرده حج تنها بعد از ان ظاهر شد او را كه اجرام كند

از اين بجمه پس چايز نيت او را اين كه گفت مالك همچين است آنچه در يافتيم بران اهل علم را در شهر خود مالك انه

سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل بجمه ثمة يدان ان يهل بجمه فذلك له ما لم يطف بالبیت وبين الصفا والمروة

وقد ضمن ذلك عبد الله بن عمر بن قال ان مبدت عن البيت منقما كما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم التفت

قلنت

ذوق العاقبة

الفرق هوان

جمع بين الحين

جمع من العيش

فيا في الثمن

او قبلها

لصاحبها

او اذخر

الاصحابة فقال ما امرها الا واحدا ثم ذكر ان قد اجبت الجموع العرة امام مالك شيخنا بعض اهل علم انه لم يفتد كسيرة الاحرام  
بعمه بعد از ان ظاهر شد او را كه احرام كند براي چه همراه عمر و پس اين جايز است او را تا وقتيكه طواف نكرد بخانه كعبه ميان صفاء  
و بر تميزه كرد اين كار را بعد از بن عمر وقتيكه گفت اگر باز داشته خواهد شد مرا از خانه كعبه خواهم كرد و چنانكه كرديم همراه حضرت صلعم  
پس بن عمر التفات كرد بسوي ياران خود پس گفت نيست حال حج و عمره مگر يكي گواه ميكنم شما را برا نكند من لازم كردم بر خود  
حج را بعمره فل مالك و قد اهل اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله حجة الوداع بالعمرة ثم قال رسول الله صلى الله عليه  
من كان معي هذا فليصل بالعمرة ثم لا يصل حتى يصل منها جميعا گفت مالك هرگز احرام نكردن با صحاب حضرت صلعم  
سال حجة الوداع بعمره بعد از ان فرمود حضرت صلعم سيمكه باشد همراه او هدي پس بايد احرام كند بجز با عمه باز حلال نشود تا آنكه  
حلال شود از هر دو بعد از آن **باب** لا يلبس المحرم قميصا ولا عمامة ولا سراويل ولا خفافا ولا برنسا ولا مصبوغا بزعفران  
او در پس و كذلك لا يجوز له استعمال كل طيب ينوشد احرام كنده كه تر او نه دستار او نه پانجمه او نه موزه او نه برنس او نه  
ايت پوشش متصل با او باشد و ز جامه كه رنگ كرده باشد بزعفران و يا اسپر كه چنين جايز نيست او را استعمال بجز  
**مالك** عن نافع عن عبدالله بن عثمان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه و آله ما يلبس المحرم من الثياب فقال رسول الله  
صلى الله عليه و آله لا تلبسوا القميص ولا العمامة ولا السراويلات ولا البرانس ولا الخفاف الا احدا لا يجذب ثيابا  
خفين وليقطعها اسفل من الكعبين ولا تلبسوا من الثياب شيئا مسه الزعفران ولا الودس مروي سوال كرد حضرت  
صلعم عليه سلم چه پوشش محرم از جامها پس فرمود حضرت صلعم مپوشيد كه تنها نه دستار نه پانجمه نه برنسا نه موزه  
الا شخية نيافت و دو پا پوشش اسپر موي پوشش و موزه او قطع كند آنها را پايين تر از شتانگ مپوشيد از جامها چيزيكه  
باشد بوشي زعفران و اسپر **مالك** عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عثمان قال قال النبي صلى الله عليه و آله  
ان يلبس المحرم ثوبا مصبوغا بزعفران او درس وقال من لم يجد ثيابا فليلبس خفين وليقطعها اسفل من الكعبين  
بن عمر گفت كه منع فرمود حضرت صلعم از آنكه پوشش محرم جامه رنگين كرده شده بزعفران يا اسپر و فرمود هر كنيا بدو پا پوشش  
پس بايد كپوشش و موزه او قطع كند آنها را پايين تر از شتانگ مپوشيد هر چه كويد بر پيچين است اتفاق جمهور علماء كه جايز نيست  
پوشيدن سر چيزيكه آنرا سترگويند مثل عمامه و قلنسوه و جايز نيست پوشيدن جامه كه دوخته باشند بر بدن انسان  
كرته و از او موزه جامه جايز نيست استعمال خوشبو در جامه بدن محرم و شافعي مخصوص داشته است چيزيكه از خوشبو پوشش  
احرام در جامه بدن ماليد و باشد باقی ماند بعد احرام حديث حضرت عائشة كه گشت اگر دور كرد انجابه خوشبو ماليد رايد  
از بدن خود آن طيب باز عاده آن جايز نيست و گفتند اگر كه چيزي از اين خيز يا بجزر يا بغيره پس بروي لازم است

فياض و قفا المباح و  
احرام بعد في الثمن كان  
فانها ولا يجوز عكسه  
في الجدي قال المحلى  
جزه القلاب  
عليه صلعم العلم ان  
لا يجوز للمحرم من ثياب  
بما تبين ساترا من ثياب  
وقلنسوة كالسراويل  
على من الانسان كالتب  
والسراويل والخفاف  
بجزر استعمال الطيب  
سراويل و موزه و موزه  
عليه صلعم و موزه و موزه  
فانها و موزه و موزه  
و موزه و موزه و موزه  
و موزه و موزه و موزه

قلنا  
 عليه الشافعي في  
 شرح السنة والعصمة  
 ليس يطيب وهو قول  
 اكثر اهل العلم وقال  
 ابو حنيفة هو طيب  
 قلنا  
 في سنة وروى  
 عن ابن عمر انهما  
 قالين المنطقه للمحرم  
 ذلك ما تروى عند العامة  
 قلنا  
 يجوز للرجل المحرم ستر  
 الوجه عند الشافعي  
 لا يجوز عند ابو حنيفة

چنانچه می آید در باب صلق باب الثياب المصفره بیان حکم جامه های رنگین کرده شده بعصفره مالک عن هشام  
 بن عروه عن ابیة عن اسماء بنت ابی بکر انها كانت تلبس المصفرات المشعبات وهي مائة ليس فيها زعفران اسما  
 ابو بکر می پوشید جامه ها که مصفر نیک سرخ را و او محرم بود و در دوران جامه های زعفران مالک عن نافع انه سلم  
 مولی عمر بن الخطاب يحدث عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب اى على طلحة بن عبيدالله ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال  
 ما هذا الثوب المصبوغ يا طلحة فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو مدر فقال عمر انكراها الوهط ائمة ليقندكم بكم الناس فلو ان  
 وجلا جاهلا دای هذا الثوب لقال ان طلحة بن عبيدالله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا تلبسوا  
 ايها الوهط شيئا من هذا الثياب المصبغة سلم مولی عمر بن خطاب سئلت باعبدالله بن عمر که عمر بن الخطاب دید  
 طلحة جامه رنگین را و محرم بود پس گفت حضرت عمر صیبت این جامه رنگین ای طلحة گفت طلحة ای امیر المؤمنین جز این نیست  
 او تراب است پس فرمود حضرت عمر آریه شما ای جامه میثوا یا نیکه که اقداس میکنند بشمار دمان پس اگر مردی جاهل به بنید  
 این جامه را گوید طلحة می پوشد جامه های رنگین در احرام پس می پوشید ایها عزیز ای ازین جامه های رنگین ترجم گوید  
 همین است مذہب شافعی و بعضی گفته که مصفر خوشبو نیست و همین است قول اکثر علماء ابو حنيفة گوید که مصفر خوشبو  
 و صیبت قدیر داود و در وی و الله علم باب المنطقه للمحرم بیان حکم که بنده محرم مالک عن نافع ان عبدالله بن  
 عمر كان يكره لبس المنطقه للمحرم عبدالله بن عمر مكرهه میداشت پوشیدن که بنده برای محرم مالک عن يحيى بن سعيد  
 انه سمع سعيد بن المسيب يقول في المنطقه يلبسها المحرم تحت ثيابه انه لا باس بذلك اذا جل في طي فيها كحنياس  
 يعقد بعضها الى بعض سعيد بن المسيب در باب منطقه که می پوشد آنرا محرم زیر جامه ها خود که هیچ باک نیست در آن وقتی که  
 در دو طرف او و او لها که به بند و بعضی را بعضی قال مالک وهذا احب الي سمعت الى في ذلك گفت مالک این درست  
 اقوالی است نزدیک من که شنیدم آنرا در ثياب باب اختلافوا في تغطية الوجه للحر اختلاف کردند در پوشیدن  
 محرم مالک عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال اخبرني القرافصة بن عبدالحفيظ انه دای عثمان  
 بن عفان بالهرج يغطي وجهه وهو محرم فرافصة دید حضرت عثمان را در عرج که می پوشید روی خود او او محرم بود  
 مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول ما فوق الذقن من اللباس فلا يجزئ المحرم عبدالله بن عمر گفت  
 آنچه بالاتر از رزخ است از جمله سرت نیست باید که پوشد آنرا محرم مترجم گوید شافعی تجویز کرده که مرد محرم روی خود  
 پوشد و ابو حنيفة میل کرده است تجویز آن و الله علم باب لا تنتقب المرأة المحجبة ولا لبس قفازين  
 زن محجبه نقاب نپوشد و نه قفازین مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول لا تنتقب

المدة المحقة ولا يلبس القفازين عبد الله بن عمر مكيف نقاب نپوشد زن محرمه و نه قفازين لعین پوشیدن دست  
**باب** ان لقابت لسترا الوجه سدك نقابا على وجهها متجا فبا عن بشرة الوجه الاحتجاج شوزن محرم بر ای پوشیدن  
 روسی آویزان کند جائزه که دور باشد از ظاهر روسی مالک عن هشام بن عروه عن فاطمة بنت المنذر  
 انها قالت كنا نحمر وجوهنا ونحن محرمات ونحن مع اسماء بنت ابی بکر الصديق فلا تنكر علينا فاطمة  
 منذرگفت مامی پوشیدیم روسی خود را و ما محرمه بودیم و ما همراه اسماء بنت ابی بکر الصديق بودیم پس انکار نکرد  
 بر ما **باب** اذا مات المحرم هل يطيب وهل يخمر وجهه وقتيكه فوت شود محرم آیا خوشبو مالیده شود و او را پوشید  
 شود **باب** او را مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كفن ابنه واقد بن عبد الله ومات بالجحفة  
 وقال لو كانا نوحه لطيبناه ونحمر راسه ووجهه عبد الله بن عمر در كفن کرد پس خود واقد بن عبد الله را  
 و او مرده بود در جحفة در حال حرام پس گفت عبد الله اگر نه آن بودی که ما محرمیم خوشبومی مالیدیم او را و پوشید  
 سر او و روسی او را تموم گوید این قول متروک است بحديث متفق عليه بگذارد او را تا بر خیزد روز قیامت  
**لیک** بیان **باب** المحرم بغسل راسه و یغتسل محرم بشوید سر خود را و غسل کند مالک عن زيد بن اسلم  
 نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسومين همزة اختلفا بالواو  
 فقال عبد الله بن عباس بغسل المحرم راسه وقال المسومين همزة لا يغسل المحرم راسه قال فارسلني عبد  
 بن عباس الى ابي ابوبكر انصارى قال فوجدته يغتسل بين القرنين وهو يستر ثوب عليه فقال  
 من هذا فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلني اليك عبد الله بن عباس استمك كيف كان رسول الله صلى  
 عليه وسلم يغسل راسه وهو محرم قال فوضه ابو ابوبكر يده على الثوب فقط طأ حتى بدالى راسه ثم قال لا تسان  
 يصيب عليه الماء أصيب فصب على راسه ثم حرك راسه بيديه فاقبل بها وادبر ثم قال هكذا رايت رسول  
 صلى الله عليه وسلم يفعل عبد الله بن عباس بن مسور بن محزمة اخلاف کردند در موضعیکه سستی با بو پس گفت عبد  
 بن عباس بشوید محرم سر خود را و گفتم مسور بن محزمة نشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنين پس فرستاد ما  
 عبد الله بن عباس بسوسى ابو ابوبكر انصارى گفت پس یا فتم او را که غسل میکرد میان دو در و در آن وقت میگفتند  
 آنرا سر جابه تا آن بنیاد نیزند بگردد او پرده کرده میشد بروی بجای پس سلام کردم بروی پس گفت کیست این گفتم من  
 عبد بن حنين فرستاد ما را بشوید محرم سر خود را بن عباس بن مسور از تو که پوشید شستن محرم سر بار که خود را و حال آنکه محرم میشود و گفت عبد  
 بن حنين پس گفتم است ابو ابوبكر است خود را بران غایب پس است کرد آنرا تا آنکه ظاهر شد بر من سر او بعد از آن گفت شخصی

له قلت

فی التالیف فیها التی  
 فی شرح السنة ان  
 جواز القفازين لها ظهور  
 قال الحلبي و في الشافعي  
 فی الامم عن سعد بن  
 ابی وقاص انه كان  
 يامر بنات يلبس القفازين  
 فی الاحرام  
 قلت معناه

قلت

التی یسألها أسئلة  
 الناس یلبسها لیسألها  
 ان ذلك جائز اذا كان  
 متجافيا و اعترض  
 صلح التالی فی منبر  
 احد علی قید التجافى و  
 قال الظاهر انه غیر  
 معتبر و ليس هو فی  
 الحديث  
 قلت  
 یقرب تجافى التی  
 فیها من عدمه  
 راسه و لا یسألها  
 یسألها فانه یسألها  
 یوم الجمعة یسألها  
 فذهب الشافعي  
 انه لا یسألها  
 یسألها فی غسله كفته  
 یسألها فی غسله كفته  
 وقال ابو حنيفة یسألها  
 قلت







علی الحاکم فقلت فاجل منه بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بعضهم فلما ادركوا رسول الله صلی الله علیه و آله  
 عن ذلك فقال ناهي طحمة اطعمكموها الله ابو قاده انصاري بود همراه حضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه در آمدند بعضی  
 که عقب ماند از حضرت صلی الله علیه و سلم ابو قاده جمعی از یاران خود که محرم بودند و او محرم نبود پس دید که زخری ایستاد  
 بر اسپ خود و سوال کرد از یاران خود که بدست او دهند تا زیانه او پس قبول نکردند و سوال کرد از ایشان که بدست  
 دهند نیزه او را پس قبول نمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیانه را بعد از آن جمله کرد و برگوز خرس گشت او را پس خوردند از آن  
 بعضی اصحاب حضرت صلی الله علیه و سلم و باز ماندند بعضی دیگر پس وقتیکه دریافتند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم  
 نمودند او را از گوشت آن گوز خرس فرمود جز این نیست که آن طعام است که داده است آنرا خدا تعالی شمار

سالك عن زيد بن اسلم ان عطاء بن يسا حدثه عن ابی قاده في الحمار الوحشي مثل حديث ابی الفضل لان  
 زيد بن اسلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال هل معكم من لحم شئ عطا بن يسار روایت کرد پیش زید بن اسلم  
 از ابو قاده در قصه گوز خر مانند حدیث ابی الفضل مگر آنکه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاده بود که رسول صلی الله علیه  
 فرمود آیا هست با شما از گوشت او چیزی یعنی تا من بهم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرني محمد  
 بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن عيسى بن طلحة بن عبيد الله عن عمير بن سلمة وهو يخصص انه اخبره عن البهزي ان

ابن ابي عمير

رسول الله صلی الله علیه و سلم يخرج يري مكة وهو محرم حتى اذا كان بالروحاء اذا حمار وحشي فقبره فذك ذلك رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم فقال دعوا فان ذیوشك ان ياتي صاحبها فجاء البهزي هو زيد بن كعب هو صاحبها الى رسول الله صلی الله علیه و سلم

فقال يا رسول الله شأنكم بهذا الحمار فامر رسول الله صلی الله علیه و سلم ابابكر فقتله بين الرفاق ثم وضع حتى اذا كان باكا  
 بين الروثية والعرج اذا طربس حاقف في ظل وفيه سهم فزع ان رسول الله صلی الله علیه و سلم احمد جلا يقف عندا لا يريه  
 من الناس حتى يبعده بهزي خبره واد عمير بن سلمة ان حضرت صلی الله علیه و سلم بر آمدند بار او که جالانکه آنحضرت صلی  
 علیه و سلم محرم بودند تا چون رسیدند بروحانا گاه دیدند که گوز خری زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس  
 ذکر کرده شد این ماجرا بجناب حضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود بگذارید او را پس بر آئینه نزدیک است که باید  
 صاحبها و یعنی آنکه او را زخمی کرده پس آمد بهزی و او صاحب آن گوز خری بود پس حضرت صلی الله علیه و سلم  
 پس گفت یا رسول الله بکنید بر چه خواهید باین گوز خرس امر فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را پس گفت که در میان  
 بعد از آن بگذشت تا وقتیکه رسید با ناری و صنیکی میان رویش و صبح واقع است ناگاه اموی سرخورد در باغی خود چینه  
 است و در سایه رویدن آن با هو تیری است پس گفت بهزی که رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر با پسندند و بکنند او

متمم

انما عرض ان شود بچکس از مردمان تا وقتیکه گذرود از آنجا مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود  
 عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن جثامة الليثي انه سئل عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما وجدوا ابراهيم بن قيس  
 عليه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فلما راى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما فى وجهي قال انما زده عليك الا انما لم تصعبت  
 جفانه بهدیه آورد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم گو فرمودی و آنحضرت صلعم در ابواب بودند یا دروان بودند پس در آنجا بر صعب السلام  
 صلی الله علیه و سلم گفت راوی پس چون دید آنحضرت صلعم آنچه در روی صعبت یعنی اثر تنگدلی فرمود و بر آئینه مار و نمک و نمک  
 بزنگه برای آنکه محرم مالک عن عیسی بن سعید بن مسعود بن المسیب یحدث عن ابی هریرة انما قبل من البصر بن  
 حتى اذا كان بالرینة وجد كبا من اهل العراق صحابین فسألوه عن لحم صید وجدوا عند اهل الرینة فامرهم باكله قال  
 انى شككت فيما امرتم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فقال عمر ما ذا امرتم به قال امرتم باكله فقال  
 لو ليس تم بغیر ذلك لقلعت بك ليتواعدا ابو هريرة و باید از بجزین تا آنکه رسید بر بزه یافت سواری چند از احرام بسته از  
 اهل عراق پس سوال کردند او را از گوشت شکاری که یافتند از آن نزد یک اهل بزه پس امر کرد ابو هریره ایشانرا بخوردن آن  
 ابو هریره بعد از آن ترود کردم در آنچه فرمودم ایشانرا پس وقتیکه رسیدم بحدینة ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس  
 حضرت عمر بچیز امر کردی ایشانرا گفت فرمودم ایشانرا بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر میکردی بغیر این میکردم چنین و چنین  
 بتو یعنی می ترسانید او را مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هریرة یحدث عن عبد الله بن عمر انه سئل  
 فامرهم بالرینة فاستفتوه فی لحم صید وجدوا ناسا احلوا یا کلون فافتام باكله ثم قال قدمت للمدينة على عمر بن الخطاب  
 فسألته عن ذلك فقال بما افتیتهم قال قلعت افتیتهم باكله فقال عمر لولا افتیتهم بغیر ذلك لاحتکت ابو هریره حدینة  
 با عبد الله بن عمر که گذشت بروی قومی از احرام کنندگان در بزه پس سوال کردند او را در باب گوشت شکاری که یافتند در  
 حلال بلکه میخوردند آنرا پس قومی دادو ایشانرا بخوردن آن بعد از آن گفت رسیدم بحدینة نزدیک عمر بن الخطاب پس  
 سوال کردم از وی این مسأله را پس گفت بچیز قومی دادی ایشانرا پس گفتم قومی اهم ایشانرا بخوردن پس فرمود عمر که  
 فتوی میدادی بغیر این در زمان میکردم ترا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن عامر بن ربیعة قال  
 دایت عثمان بن عفان بالخرج وهو صحی فی بی صحائف قد غطی وجهه بقطیفة اجوان ثم اتی بلحم صید فقال لا صحی  
 کلوا فقالوا اولاً فاکل انت فقال انى لست کویثک انما صیدت من اجلی عبد الله بن عامر بن ربیعة گفت  
 تا دیدم عثمان بن عفان را در عسج و او محرم بود در روز سخت گرم پوشیده بود روئے خود  
 چسباندند چرخان بعد از آن آورده شد پیش او گوشت شکاری پس گفت

۲۷۷

من اجاره قتلگاه علی  
 قال النعمانی اتفاق اهل العلم علی ان یجوز للحرم قتل هذه الاعیان المذكورة فی الذبح کأنفی علیہ فی ذلک قال قاس السالط علیہ السلام یجوز علی من قتل الاعیان بعضیها

**قلته**

قال النعمانی اتفاق اهل العلم علی ان یجوز للحرم قتل هذه الاعیان المذكورة فی الذبح کأنفی علیہ فی ذلک قال قاس السالط علیہ السلام یجوز علی من قتل الاعیان بعضیها

سابع ضار فی بعضها هو ان بعضیها لا یدخل فی حکم الاصل کما فی قوله عز وجل لا تأکلوا مما فی اوتارها ولا مما فی دمها ولا مما فی عظامها الا ما عظمها ولا مما فی عظامها الا ما عظمها ولا مما فی عظامها الا ما عظمها

پس گفت یاران خود را که بخورید گفتند یا تو میخوری پس گفت برای من نیستم مانند شما خیر ازین نیست که شکار کرده شده است  
 برای من مالک عن هشام بن عمرو عن ابیہ ان الزبیر بن العوام کان یقنو و صنف انطباع فی الاحرام عمرو روایت کرد  
 که زبیر بن عوام توشه میگرفت گوشت خشک حیوان در احرام **مالک** عن هشام بن عمرو عن ابیہ عن عائشة تمام منہن  
 انها قالت لبا بن خنی انما عثر لیل فان نخل فی فنبک شیء فذبحه تعنی اکل لحم الصید حضرت عائشه فرمود عمرو را ای کس  
 خواب من خیر ازین نیست که مدت احرام ده شب است پس اگر شکار کنند در دل تو چیزی پس بگذار او را مراد میداشت  
 ازین کلام گوشت شکار را در همین است مذمب شافعی ابی حنیفه که جائز است محرم را خوردن گوشت شکار و قتیکه خوردن  
 شکار زنده است و نه برای او شکار کرده پسند و نه با مراد و نه با اشاره او اگر با مراد یا اشاره او شکار کرده پسند خلاص  
 او را خوردن آن و جلال است سواد او شافعی در تاویل حدیث صععب بن جهمر گفته که رو کردن آنحضرت بروی از  
 جهت آن بود که شاید برای آنحضرت شکار کرده باشد پس ک فرمود آنرا بنا بر احتیاط **باب** خمس یقتلن فی الحرم والحرم  
 و یقتلن الحرم و پنج جنس از جانورانند که کشته شود و آنها را در حل محرم و کشته آنها را محرم **مالک** عن ناخر عن عبدالله  
 بن عمران رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال خمس من الذباب لیس علی المحرم فی قتلها من جناح الغراب الحیلة والعقرب الفأر  
 والکلب العقور وحمل الله صلی الله علیہ وسلم فرمود پنج جانور است که نیست محرم را در کشتن آنها هیچ گناه و زرع و کرشم و  
 موش و گند **مالک** عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمران رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال خمس من قتلها  
 وهو حرم فلا جناح علیہ العقرب والفأر والکلب العقور والغراب الحیلة رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود پنج جانور  
 است هر که کشته آنها را در حال آنکه او محرم باشد پس هیچ گناه نیست بروی کرشم و موش و گند و زرع و زرع و زرع و زرع  
 عن هشام بن عمرو عن ابیہ ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال خمس من قتلها من جناح الغراب الحیلة والعقرب الفأر  
 والکلب العقور و حضرت صلی الله علیہ وسلم فرمود پنج جانوری موزی اند که کشته شود و آنها را در حل محرم موش و کرشم و زرع و زرع  
 و گند **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن الخطاب امر بقتل الجنائز فی الحرم عمر بن الخطاب امر بقتل الجنائز  
 در حرم هر چه میگوید علماء اجماع دارند بر آنکه قتل این اعیان خمس فدیہ بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است  
 برین اعیان خمس هر حیوان غیر ما کول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی صیاح موزی را ذکر کرده اند و بعضی هم او را بعضی جانور  
 دیگر را که زنده در حل اند و در صیاح و زرد هم او و مشترک درین همه جز است اکل لحم است پس این امر مشترک میان پنج قتل است  
 و امام غزالی در کتب معتبره اهل بیت ما ختمه و صیاح و دیگر مثل فدیہ و زرد و خنزیر کشتن آنها پیش از واجب جز است مگر اگر کشته  
 باید از طرف آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها را یکیش پس در انصورت فدیہ واجب نیست **باب** هل یمنع من

قلته عن فضیله

فرادان بعيره ايا دور کند محرم کند از شتر خود و مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن  
 بن عبد الله بن الهدیر انه رای عمر بن الخطاب یقرع بعیراله فی طین بالستقیا وهو محرم ربه بن عبد الله بن عمر بن الخطاب  
 کرد و میکرد کند از شتر می از ان خود و گل در موضعیکه سقیان نام از حالانکه او محرم بود و مالک عن نافع بن عبد الله  
 بن عمر کان یکره ان ینزع الحمر من حمله او فرادان بعیره عبد الله بن عمر کرده میداشت کرد و کند محرم کند بزرگ یا یکد خرد از  
 شتر خود و باب جزا قتل الصید در بیان جزا شکرت قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقتلوا الصید انتم حرمون قتل  
 منکم متعمدا فجزا مثل ما قبل من النعم بحکم به ذوا عدل منکم هدی یا باله الکعبة او کفارة طعام مسکین او عدل  
 ذلك صیاما لیدوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه والله عزیز ذو انتقام ای مسلمانان  
 مکشید شکار را حالانکه شما محرم شهید و بر که بشد از شما بقصد لازم است بروی یکی از سه چیز از ان جمله است جزا که عبارت از  
 مماثل آنچه کشته است از چهار پاها سوا شنی یعنی مماثل می از شتر یا از گاو و بز یا گوسفند و این اقسام را نعم گویند حکم کند  
 بآن مماثل و صاحب عدالت از شما حالانکه باشد آن مماثل قربانی رسیده و بگوید از ان جمله کفارة است که عبارت از طعام  
 فقیران است و از ان جمله مماثل آن طعام از روزه یعنی عوض هر مسکینی روزه بگیرد واجب کرده شد یکی ازین سه  
 تا بچند سبزه کردار خود عفو فرمود خدا از آنچه گذشت یعنی صید یک قبل از تحریم بوجود آمده بود و هر که خود کند سبزه  
 شکار کردن پس انتقام کشد از وی خدا و خدا غالب صاحب انتقام کشیدن است مراد از صید نزد یک شافعی جانور و  
 بر است که ماکول اللحم باشد پس ذبح الغنم و مانند آن جزای نباشد و همچنین در کشتن بنه یا کول اللحم نیست مثل سبزه  
 و همچنین در صید بجز نزد یک حیضه غیر ماکول اللحم نیز گاهی موجب جزای تواند شد چنانچه سابق معلوم شد و جزا  
 صید یکی از سه چیز تواند بود اول مماثل صید را در حرم ذبح کردن و مانند نزد یک شافعی بخلقت و بهیبت است و نزدیک  
 ابو حنیفه بقیعت دوم خرید کردن طعام بقیعت صید و طعام آن بسا کین نزد یک شافعی هر مسکین را مدی و نزدیک ابو حنیفه  
 هر مسکین را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو و مانند آن سیوم شمار مسکینان روزه داشتن علی اختلاف المذاهب این  
 آیه نزد یک شافعی آنست که واجب است بر کسیکه کشته باشد صید را جزای و آن جزا مماثل مقبول است در صورت و کل  
 جنس الغنم که مماثل آن ثابت باشد حکم دو کس از اهل بیانت و آن مماثل وقت جزا میت تواند شد که او را در حرم ذبح کنند یا  
 جزا کفاریت است بتفصیل سابق یا برابر آن روزه گرفتن و نزدیک ابو حنیفه آنست که واجب است بر کسیکه کشته باشد  
 صید را جزای و آن جزا مماثل مقبول است و بهیبت که مانند آن ثابت باشد حکم دو کس از اهل بیانت و آن مماثل یا از جنس  
 الغنم است که برسانند و را کعبه یا کفارة است بتفصیل سابق یا برابر آن روزه گرفتن والله اعلم باب حکم به

قتل  
 واصل العلم علی کل  
 ذلك فی الروایة  
 قبل بعضی و بعضی  
 وقوله  
 قتل  
 واصل العلم علی کل  
 الشافعی صید ماکول  
 ذبح ذبح بجزا  
 و کذا بالبیوت و کذا  
 الشافعی و عدل بحیث  
 فی ذلک لعل فی کتب  
 صید یا قتل  
 النعم مناهج علی قول  
 جزیه من قتل الصید  
 و لا یقتل فی حرمه  
 القید فلا عدل  
 من النعم حال کون  
 طعام کعبه و کفارة  
 الشافعی صید ماکول  
 الصید جزا و کفارة  
 مثل قتل فی الصورة  
 و التکلیف کما  
 و التکلیف کما

ذوا الصید  
 جزا حالانکه  
 هدی یا باله الکعبة  
 ای مسلمانان  
 عدل ذلک صیاما  
 و الله متصدق  
 منکم هدی یا  
 عند الخیفة  
 و الشافعی  
 العادل الغنم  
 و التکلیف کما

قله  
 وعليه التامني قالوا  
 لا نقل فيهمي شيئا  
 عدلان وفيه الامثلة  
 له لا يجلد والمصا فاب  
 القيل وقال الحقيقة  
 جزاءه اقوله عدلان  
 في مصطلح انظر كان  
 نده

ذوا عدل من المائل باب بيان جزية حكم كروه اند خدا وندان عدالت از حاشا ملك حق عبد الملك بن قريظ  
 محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال اني اجريت ابا وصنالي فرسين الى ثغرة ثنية فاق  
 ظليبا ونحن مهران فاقوى فقال عمر لرجل الى جنبه تعال حتما حكم انا وانت قال محكما عليه بعزوفى الرجل  
 وهو يقول هذا امير المؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظبي حتى دعا رجلا يحكمه فسمع عمر قول الرجل فدعا  
 فسأل اهل ثغرة سورة المائة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي حكمه معي فقال لا فقال عمر لا اخبرني  
 انك تقر سورة المائة لا وجنتك ضربا ثم قال ان الله تعال وتبارك يقول في كتابه يحكمه يذوا عدل  
 منك هديا بالغ الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مردى آمد شمس عمر بن الخطاب پس گفت بر آيينه من ان  
 کردم من ويارى از ان من دو سب را بجانب بلندي شينه پس شكار کردیم اهوى را حالانکه ما محرم بودیم  
 پس چه چیزی مینی پس گفت عمر بن الخطاب شخصی که بر پهلوی او بود بياتا حکم کنم من و تو پس حکم کردند هر دو  
 سبزی پس برگشت ان مرد او میگفت این امیر المؤمنین است که نتوانست که حکم کند در باب اهوى تا آنکه خود  
 شخصی گیرا که حکم کند با او پس شين حضرت عمر سخن ان مرد را پس بخواند او را پس سوال کرد از وی ايا میجو اني سوه مائده  
 گفت في گفت حضرت عمر ايا سيد اني اين مرد که حکم کرد با من گفت في پس فرمود حضرت عمر اگر خبر میداوى مرا که خود  
 سوه مائده را بر آيينه در روند ميگردانيدم ترا بسبب ضرب بعد از ان گفت بر آيينه خداستقالى ميفرمايد در کتاب خود حکم فرود آمد  
 منکم دريا بالغ الكعبة و ان شخصي گير عبد الرحمن بن عوفست مالک عن ابى الزبير المكي ان عمر الخطاب قضى في الضم  
 وفي الغزاة بعزوفى الاربعة عناق وفي الوردية بحق عمر بن الخطاب حکم کرد و گفتا ربك سفند و در اهو پکت و در جزو  
 بيک بزغال و در موش دشتي بيک جفزة يعنى بجزه و در مالک عن هشام بن عروة ان اباه كان يقول في البقرة من  
 الوحش بقرة وفي الشاة من الظبا شاة سرور میگفت که در گاوشتی بيک گاوشت و در بيک بز از اهو ان بيک است  
 مالک عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان كان يقول في حمام مكة اذا قتل شاة سعيد بن المسيب و کيو تر بيک  
 وقتي که کشته شود بيک بز است قال مالک ولم اذنا سمع ان في الغمامة اذا قتلها المحرم بدنته گفت مالک و همیشه بيک  
 که در شتر من چون بيک در محرم بيک شتر است نه شتر است معنی موافق اين آثار است و هر چه در حکم ما نکه منقول است حکم کنند  
 در ان که کس از اهل ايمان بتبليغ و آنچه او را مثل نباشد مثل ملخ و کجوش کان در و در و قيمت و نزد بيک ابو حنيفة خراسان  
 قيمت است که بقول عدل ثابت باشد و اعتبار و قيمت موضع قتل او اگر موضع قتل صحرا باشد اقرب معوات را از ان  
 موضع اعتبار را بگذرد و علم باب اخلاف الروايات في الجراد يقتله المحرم والصحيح انه قد ضده مختلف شد روايات

قال الشافعي  
الان في الجراد  
الغنية قال  
ابو حنيفة  
صنفه  
قلت

دفعه كركبته او ارحم وصح لست كوروي فديت ممالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسا ان كعبا لاجارا قبل  
من الشام فركب محرمين حتى اذا كانوا ببعض الطريق وجدوا لحم صيد فافاهم كعب باكله قال فلما قدموا الى  
علاء بن الخطاب ذكروا ذلك له فقال من افاءكم هذا قالوا كعب قال فاني قد اقرت عليكم حتى ترجعوا ثم لما كانوا ببعض  
طريق مكة مرت بهم رجل من جواد فافاهم كعب ان ياخذوه ويأكلوه قال فلما قدموا على عمر بن الخطاب ذكروا ذلك  
ما احل على ان اقتنيتهم بهذا فقال هو من صيد الجراد قال ما يدريك قال يا امير المؤمنين والذي نفسي بيده  
ان هذا لا تقوته كوت يثرت في كل عام هرون كعبا جارا امد از شام در میان سواری چند محرم تا آنکه رسیدند بعضی را ط  
یا فندگشت صید پس فتوی داد کعبا جارا ایشان را بخورین آن پس وقتیکه رسیدند به مدینه نزدیک عمر بن الخطاب که کردند  
این ماجرا پیش او پس فرمود حضرت عمر که ام کس فتوی داد شمارا باین پس گفت کعب اجار فتوی داد اما را گفت  
عمر پس بر آینه من امیر خاتم اورا بر شام تا وقتیکه باز گردید از سفر که پس از آن چون رسیدند بعضی طریق که گذشت برایشان  
جماعه از بلخ پس فتوی داد ایشان از کعبا جارا که بگیرند از آن بخورند از پس چون رسیدند پیش عمر بن الخطاب که کردند پیش او  
این ماجرا فرمود حضرت عمر چه سبب است که فتوی دادی ایشانرا باین وجه پس گفت کعب که بلخ از صید جراد است فرمود حضرت  
چه چیز مطلع است ترا گفت یا امیر المؤمنین قسم بکسیکه نفس من بدست اوست نیست بلخ مگر از نذره از ما پس گفتی او  
از مینی خود در هر سال دو بار ممالک عن زید بن اسلم ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين ان  
جوادا طبوا وانا محرم فقال علي طعم قبضة من طعام امد مروي بسوي عمر بن الخطاب پس گفت يا امير المؤمنين آه  
شکار کردم بخنبارا بتاز یا نه خود و من محرم بودم پس فرمود حضرت عمر بده یک قبضه از طعام ممالک  
عن یحیی بن سعید ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال  
تعال حقن مخكم فقال كعب ما هم فقال عمر انك اتجد الدرهم لتمره خبز من جوادة مروي قد سوي  
عمر بن الخطاب پس سوال کرد او را حکم یک بلخ که کشته بود از آن حال آنکه او محرم بود پس فرمود عمر بن الخطاب  
کعبا جارا بیا تا حکم کنیم پس گفت کعب یک درهم پس گفت حضرت عمر کعبا آه آه تویی یا بی درهم را یک تیره  
بهتر است از یک بلخ مترجم گوید همین است نذیب ابو حنیفه که در قتل جواد واجب میشود صدقه اگر چه کم باشد  
و در پیش شافعی میت واجب شود بآب کیف بطعم المسکین او بصوم عدل ذلك چگونه طعام در فقیران و غیر  
رعدت گیر مانند طعام مسکین قال ممالک الحسن ما سمعت فی الذی یقتل الصید فی کعبه فیه ان یقوم الصید  
الذی صاحب فی نظر که تمت من الطعام فی طعم کل مسکین مذا او یصوم کل من کل مدیها فی نظر که عدت



قلته عليه الشافعية  
 يقدم طعاما ويصوم  
 على كل مسكين بمائة  
 او بصوم عن كل من  
 يوما وقال ابو حنيفة  
 يصدق على كل  
 مسكين نصف صاع  
 من الاوصاف من  
 ٨٦  
 تراشيد عليه  
 اقله او يصوم عن  
 كل مسكين يوما

المسكين فان كانا عشرة صاعا عشرة ايام وان كانوا عشرين مسكينا صاع عشرين يوما عدم ما كانوا وان كانوا اكثر  
 من ستين مسكينا كفت ملك بهترين چیزيكه شيندم آنرا در باب كسيكه ميشد شكار را پس حكم كرده شود بروي در آن باب  
 كه قيمت كرده شود آن شكار را كه گشته است پس بده شود كه چه قدر است قيمت آن از طعام پس طعام داده شود هر مسكين  
 يك يا روزه گيرد بجاي هر مدي يك روزه و ديده شود كه چه قدر است شمار مسكينا پس اگر ده كس باشند روزه گيرد ده روزه  
 و اگر بيشتر كس باشند روزه گيرد بيشتر روزه گيرد و بشمار آن روزها باشد اگر چه باشند زياده تر از شصت مسكين بترجمه  
 همين است نه بشماضي و نرويك ابو حنيفة هر مسكين اين صاع از گندم يا يك صاع از جو بايد داد و اقل از آن جائز است  
**باب** لا يحلق المحرم راسه حتى يحق قتل اللبنة الا من ضرورة ومن حلق قبله فعليه فدية من صيام او صدقة  
 او سنك تراشه موسى سر خود را محرم گيرد ضرورة و هر كه تراشد پس واجبست بروي فديه از روزه گرفتن يا صدقه يا ذبيحة  
 قال الله تعالى ولا تخلقوا ذكورا وذكورا حتى يبلغوا الحد محلها فنن كان منكم و ايضا اوبه اذ مني من اذ من فدية من صيام  
 او صدقة او سنك و تراشيد سر خود را تا آنكه برسد قرباني بجاي خود يعني روز نحر هر كده شود پس هر كه باشد از شهاب  
 يا باشد او را تصديقي بسبب سر او يعني مانند سپش و در سر پس حلق كرد سر خود را در حال احرام پس واجبست بروي  
 آن از صيام دادن آن سه روزه است يا صدقه سه صاع يا ذبيحة بزي و فقها رقياس كرده اند بر نيورت هر كه حلق  
 كرده باشد بغير عذر زيرا كه او احق است بجزا و همچنين كسي كه نتواند گرفته باشد بخوشبو يا لباس بسبب يا غير ذلك  
 عن عبد الكريم بن مالك الجزي عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن كعب بن عجرة انه كان مع رسول الله صلى الله عليه  
 و سلم في مكة فافاذه القمل فامر به رسول الله صلى الله عليه و سلم ان يحلق راسه وقال صوم ثلاثة ايام و اطعم ستة مسكين  
 من كل انسان او انك بشاة اى ذلك فعلت اجزا عنك كعب بن عجرة محرم بود همراه آنحضرت صلى الله عليه و سلم  
 ايندا داد او را سپش پس امر فرمود رسول الله صلى الله عليه و سلم او را كه تراشد موسى سر خود را و فرمود روزه گيرد سه روز يا طعام  
 شش مسكين او دو دو هر شخصي ايا ذبيحة كن بزي هر كاريكه كني از اين كار تا كفايت كند ترا مالك عن حميد بن  
 قيس المكي عن جاهد بن الجهم عن ابن ابي ليلى عن كعب بن عجرة ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لعنت اذالك  
 فقلت نعم يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان يحلق راسه و صوم ثلاثة ايام و اطعم ستة مسكين او انك بشاة  
 كعب بن عجرة گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه و سلم شايد كه ترا آزار داده است سپش تو پس گفتم آري يا رسول الله پس  
 فرمود تراش موسى سر خود را و روزه گيرد سه روزه يا طعام بده شش مسكين را يا ذبيحة بكن يك بز مالك عن حميد بن  
 بن عبد الله الخراساني انه قال حدثني شيخنا ابو بصير عن كعب بن عجرة انه قال جئت في رسول الله صلى الله عليه و سلم

ن  
 ر

بعد از آن فروخته شد از پس وقتیکه می آمد صاحب داده میباید او را من آن مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال ضایع دو قسم است  
 و این ضایع و غیر آن پس غیر واجب است التقاط آن کسی که و اثن باشد بر دیانت و تعریف خود و مکروه است غیر او را و بعد التقاط او  
 تعریف او یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد آن را با تسلیم کند و الا بشناسد عفا من و کا و عدد او را بعد از آن جایز است  
 تمسک او و جایز است تصدق با او همتا کرده می شود ازین کلیه شیئی تا فدا ماند حصا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف بحدیث  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العصا و الطور و الحبل و الشبابه بطیقت الرجل لیتبع به و راه ابوداود پس لابد است در بیان بیان شرط  
 تعریف و حقیقت تا فدا حقیقت وصف و معرفت او پس تعریف در سواق باید در ابواب مسجد در عین مسجد و استیجاب اوقات  
 مراد نیست بلکه بر عباده اولاد هر روزی و دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در سبوح بعد از آن در هر راه یک و بارگاه  
 که در درشل این امور از حرف اخذ کرده می شود ذکر کند بعضی او صاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود در ذکر او صفا او  
 تا کا ذیاد و حامی آن نکند و چون مالک وصف او کند جایز است او تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا فدا چیز نیست که الا آن  
 بعد مفارقت آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد ظن عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغير تعریف و اگر ظن  
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال و مواضع و در حدیث  
 دیگر معنی عدو و جنس آمده است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و این ضایع است  
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در ضعف و تسلط اگر بر آن مانجه اند ابل است که بقوه خود از صنایع منقص می شود  
 پس امام را میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل حفظ مال مسلمین است و در صورت  
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرود شد و اگر خواهد برای مالک بگذارد و اگر خواهد بر بیت المال  
 تا آنکه بلاک شود و در قسم اول احاد مسلمین را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد **باب اللقیط لقیط عبارت از طفلی است**  
 که در راه افتاده باشد کسی که بر او مالک **عن ابن شهاب عن مسنین ابی حمیله و عن ابن بنی سلیمان و جده منبذاً**  
**فی ثمان عمر بن الخطاب قال فحبت به الی عمر بن الخطاب قال ما حملک علی اخذ هذه النسمة قال وجدتها ضایعة**  
**فأخذتها قال لعمری ایها الیمن الیمن انه رجل سلمه فقال عمر کذبت قال نعم فقال عمر اذهب فهو حردک**  
**ولاءه و حلینا لفقته سنین یافت طفل را در راه افکنده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آوردم او را**  
**پس عمر بن خطاب پس گفت عمر چه چیز باعث شد بر گرفتن این جان گفتم یا فتم او را بی اعیان افتاده پس گرفتم او را پس**  
**گفت پس حضرت عمر عریف او بمنی شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص صحیح**  
**است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عریف تری پس گفت عمر بر او پس آن طفل از دست او برتر است و او را**

۳۵  
 جواز التقاطه  
 للمالك ولا یمنع منها  
 كفاة یجوز التقاطه  
 فی القرية و المغارة و  
 فرق عند فی حقیقت بین  
 ان یكون بهیة او غیرها  
 قوله مع ما سقاها و  
 حذاها السبع بالقاء  
 انما اذا وضعت الماء  
 شربت منه لیکن فی  
 ریحها و یغیبه الی یاء  
 وارد بالحناء و اختارها  
 و انما تقوی بها علی  
 السید و قطع الی الی  
 قوله لعمرو قال من  
 انما یعنی بدلك من  
 اخذها الی یذهب بها  
 كلا الی یمن قال عمر  
 ان قضاء الامام تركها  
 یعنی چی اهلها و ان  
 خان علی الضیفه  
 از لم یجین بر عیها  
 فی اعما و دفعه  
 حتی یأتی الی الی  
 الی الی الی الی

عليه اهل العلم  
 وفي العالمين  
 راسه واذا حلا  
 فليدق بجمه خوفا  
 من تناثر الشعرة  
 الفصل فان لم يكن  
 في راسه شعرة فلا  
 بأس بجلت التلبيح  
 عليه اهل العلم  
 عليه اهل العلم

**باب المحرم بجلت جسده جائز است محرم را که بخراشد جسد خود را مالک** عن علقمة عن امه انها قالت سمعت

عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تسأل عن المحرم ان يجلت جسده فقالت نعم فليجعله وليشد وقالت عائشة لو رد يداي لم اجد لارجح المحلكت سوال کرده شد حضرت عائشه را از حکم محرم ايا بخراشد بدن خود را پس گفت از مني

آنرا سخت بخراشد گفت عائشه اگر بسته شود و دست مرا بيايم مگر باسي خود را البته بخرشيم و پسين است نديسب فقها در عالم کيسري مذکور است که خراشد سر خود را و قتيکه بخراشد بايد که نرمي و هر چنگ کند در خراشيدن از جهت خوف برشان شدن موی و کشته شدن پيش پس اگر نباشد در سر او موی پس هیچ باک نيت در خراشيدن بسختي

**باب نظره المحرم في المرأة جائز است محرم را دیدن روی خود در آينه مالک** عن ايوب بن موسى ان عبد الله

بن عمر نظر في المرأة لشكوى كان بعينه وهو محرم عبد الله بن عمر نظر في آينه بسبب ضي که بود در چشم او حال آنکه او محرم بود **باب قطع المحرم ظفره اذا انكسر** در بيان حکم گرفتن ناخن که شکسته است محرم را مالک عن محمد بن

بن ابو هريرة انه سال سعيد بن المسيب عن ظفره انكسر وهو محرم فقال سعيدا قطعها محمد بن عبد الله سوال کرده سعيد بن المسيب را از ناخن خود که شکسته بود حال آنکه او محرم بود پس گفت سعيد بر او را **باب لا يجوز للمحرم ان يصيب**

اهله فان اصاب قبل التحلل الاول او بين التحللين ما اذا عليه جائز نيت محرم را که برسد باهل خود يعنى جماع کند پس اگر رسيد پيش از وسلا شدن اول يا در ميان تحللين چه چيز لازم است بروى او و مراد او تحلل اول بجاء آوردن دولت است

از ميان مناسک اربعه يوم اخر كرمى و صلق و زج و طواف است قال الله تعالى فمن فیهن الحج فلا دفت فرمود خدا تيا کسیکه لازم گرفت در شهر حج حج را پس نيت درست بروى جماع کردن مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب و علي بن

ابطالک با هر يک سئلوا عن رجل اصاب اهله وهو محرم فقالوا اينفذان لوجبهما حتى يقضيا حجهما ثم عليه ما حجرا و لقد قال قال علي بن ابطالک اذا اهلا بالحج من عام قابل تقرا حتى يقضيا حجها عمر بن الخطاب على ابن ابطالک ابو هريرة

سوال کرده شد ايشان را از حال شخصی که رسيد باهل خود او محرم بود پس گفتند که برود بجانب دي خود يعنى آنچه باقيا نده است بجاء نده تا آنکه آخر گفته حج خود را بعد از آن واجب است برايشان حج را سال آينده و بدی و گفت علي بن ابطالک وقتیکه

احرام کنند از سال آينده حج از یکدیگر جدا شوند تا آنکه آخر کنند حج خود را مالک عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يقول ما ترون في رجل وقع بامرأته وهو محرم فلم يقبله القوم شيئا فقال سعيد ان رجلا وقع

بامرأته وهو محرم فبعث الى المدينة يسال عن ذلك فقال بعض الناس يفرق بينهما الى حمام قابل فقال سعيد لينيها لوجهما فلتما حجها الذي فداها فارجا فان ادركهما حج قابل فعليهما الحج والهد و يهلان من حيث

اهلا بجهما الذي افسدا وبقربان حتى يقضيا لهما سعيد بن المسيب يگفت چه چیزی بنیذ در حق شخصیکه وقاع کرد باز  
خود او محرم بود پس گفتند قوم چه سندی در جواب او پس سعید بن المسيب خود گفت شخصی وقاع کرد  
بازن خود او محرم بود پس کس فرستاد بسوی مدینه سوال میکند و ازین مسئله پس گفتند بعضی مردمان جدائی کرده بودند  
ایشان تا سال آینده پس گفت سعید بن المسيب بروند بجانب وی خود و تمام کنند حج خود را که فاسد کرده اند پس وقتیکه فاسد  
شدند باز کرده پس اگر در یاد ایشان از حج آینده پس برایشان لازم است حج و پدیی و احرام کنند از همانجا که احرام کرده بودند  
حج خود که فاسد کرده بودند و از یکدیگر جدا شوند تا آنکه تمام کنند حج خود را قال مالك و عليه ما بنه كففت مالک اجبتة ابراش  
یک یک بدن صالح عن ابی الزبير عن عطاء بن ابی ربه عن عبد الله بن عباس انه سئل عن رجل وقعا باهله وهو  
بعضی قبل ان یفین فاسم ان یجوز بانه عبد الله بن عباس سوال کرده شد از حکم مردیکه وقاع کرد بازن خود در مین پیش از  
طواف افاضه کند پس امر کرد و در آنکه بخرد بدن صالح عن ابی الزبير عن عبد الله بن عباس قال لا اظن  
الا عن عبد الله بن عباس انه قال الذي یصیب اهله قبل ان یفین یمتر و یهک حکم مرد روایت کرد از ابن عباس گفت  
شخصیکه برسد بزین خود مین جماع کرد پیش از آنکه طواف افاضه کند عمره گرداند این نکات و پدیی زنج کند مالک الله  
در سینه بن ابی سعید الرحمن یقول تلاذت مثل قول حکومت عن ابن عباس امام مالک شنیدند سعید بن ابی عبد الرحمن که میگفت مثل  
اینصورت ماند قول حکم از ابن عباس مترجم گوید نزدیک ابوحنیفه اگر جماع قبل از وقوف بعرفه واقع شود چه فاسد گرداند  
و بر محرم واجب شود و حج یک نیز سال آینده از سر نو چه را بجای آورد و تفرق در میان زوج و زوجة در حالت احرام چه جدید نزدیک  
واجب نیست و اگر بعد از وقوف بعرفه واقع شود حج فاسد نگردد و حج بدن بر محرم واجب شود و نزدیکش فاسدی اگر قبل از غسل  
اول جماع کند حج فاسد شود خواه قبل از وقوف بعرفه باشد یا بعد از آن و نیز واجب شود حج بدن و تمام این حج فاسد قطعا  
آن سال آینده اگر چه حج نفل باشد و چون احرام بندد از سال آینده واجب شود تفرق تهیدا و حذرا و اگر مین  
اختلافین واقع شود حج فاسد نگردد مکن فدیه واجب شود و در تقدیر این فدیه شافیه مختلف اند بعضی یک نیز تقدیر کرده اند  
و بعضی یک بدن در حق قتل ابن عباس حدیث ثور بن زید دلی یعتبر است که تمام کند حج را بطواف زیارت و س من بعد ما  
اگر قبل از آن سنی نگوه باشد و تمام چه را بپوشاید و در صورت شایسته است و اول علم باب الاخصاص بعد ما و حرم  
در حکم بند شدن محرم بسبب دشمن یا بسبب مرض قال الله تعالی و اعلموا الحج و العمرة لله فان احصرتم فمما استیسرن  
و لا تحلقوا رؤسکم حتى یتلیج الهدی علیکم فمن کان مسدودا فلیصا الایة و تمام کنیید حج و عمره را برای خدا استغفار  
یعنی هر که در حج یا عمره شروع کرد و احدی لازم میشود تمام آن فایز تو طیه است برای حکم چهار پس اگر

قل

عند ابی حنیفة فی الجاهل  
قبل الوقوف فسد جماع  
عليه مناشاة و یجوز قبل  
ولیس علیها التفرق وان  
جماع بعد الوقوف لا یفسد  
جماع و علیه بدلیة و عتق  
ان جماع قبل التخلل الاول  
فسد جماع و بعد من قبل  
الوقوف بعرفه و بعد من قبل  
تخلل او و یجوز الجماع فی  
الاحرام من قبل ان یحرم  
من قبل ان یحرم من قبل ان  
نظره و از الجاهل یحرم  
جماع من مثل ما روایتی  
الاولی و ان جماع بین  
التخللین لا یفسد جماع  
و علیه القدیه و الاضواء  
فی قول بدن فی قول الشافعی  
الشافعی علی مثل جماع  
قبل الاضواء بالعمرة  
على احرام الذي لم یحرم  
التخلل الاول و على  
القضاء من قبل البدلیة  
على الاحرام الذي لم یحرم  
تفسیر مالک الحدیث  
عطاء اصل الحدیث  
وهو التخلل الاول  
بالمعنى ان یحرم  
قبل التخلل و قوله  
الحج و عمره فلیجوز  
یعنی من قبل ان یحرم  
یعنی ان لم یحرم  
یعنی من قبل ان یحرم  
تفسیر با حنیفة  
فی القصة

تفسیر مالک الحدیث  
عطاء اصل الحدیث  
وهو التخلل الاول  
بالمعنى ان یحرم  
قبل التخلل و قوله  
الحج و عمره فلیجوز  
یعنی من قبل ان یحرم  
یعنی ان لم یحرم  
یعنی من قبل ان یحرم  
تفسیر با حنیفة  
فی القصة

بند کرده شد یعنی دشمن بند کرد و شمار پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز است و متر شید بر خود  
 تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمارین یا با وی خنثری باشد از جهت سر او و طلق کرد پس لازم است  
 مترجم گوید خدا تعالی تقسیم کرد حکم احصار بعد و تحمل بذبح هدی فرمود و حکم رخصت از تکلیف بگذشت باشد او را با و ای خدا  
 مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند در احصار بدین و احصار بر من و در اول تحمل بذبح مقرر کردند و در ثانی بخود  
 بیت تحمل پذیرند و فیه نظر زیرا که و لا تخلقوا کلام متانفست در احصار و غیر آن چنانکه اشاره کرده شد و الله اعلم **بالحق**

انذ بلخ ان رسول الله صلی الله علیه و آله هو و اصحابه بالجهد یبیت فخر الهدی و حلقوا رؤسهم و حلقوا من کل شیء  
 قبل ان یطوفوا بالبیت و قبل ان یصل الیه الهدی ثم انظر ان رسول الله صلی الله علیه و آله هو واحد من اصحابه لا یحلق  
 معه ان یقضوا شیئا و لا یحلقوا شیئا و الشیخ رسول الله صلی الله علیه و سلم حلال شدند وی و یاران وی در حدیث پس بخش کردند  
 قربانی را و تراشیدند سر خود را و حلال شدند از هر جنس پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد کعبه  
 قربانی ایشان بعد از آن نداشتیم که آنحضرت صلعم امر فرمود به یکس از صحاب خود و به یکس از انانکه همراه او بودند  
 که قصا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال لعنن خوج الی مكة معتمرا

فی الفتنه ان صحاب من البیت منعتنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فاهل بصره من اجل ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله کان اهل بصره عام الحدیث ثم ان عبد الله بن عمر نظرو فی اسره فقال ما امرها الا واحد فالفتن **بالحق**

اصحابه فقال ما امرها الا واحد شهید که الحق قد اوصیت الحج مع العمرة ثم نفذ حتى جاء البیت فطاف طواف واحد  
 و دایم ذلک محض یا عند واحد عبد الله بن عمر گفت و قتیکه برآمد بسوی مکه قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر با او  
 خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهیم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام  
 عمره کرده بود سال حدیبیه بعد از آن عبد الله بن عمر تا مل نمود در کار خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شد  
 بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی گواهی میکنم شمار بر آنکه هر آنکه لازم کردم بز خروج را با عمره بعد از آن  
 بگذشت تا آنکه رسید بخانه کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کننده از وی و هدی کرد بان

**مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال الحصر عمر من لا یحل حتى یطوف بالبیت  
 و یبوع بین الصفا و المروة فان اضطر الی لبس شیء من الثیاب التي لا بد له منها و والداه صحتهم خلقت و اقدس عبد الله  
 بن عمر گفت بند کرده شده بر من حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کن زمین صفا و مروه پس اگر ناچار شود و برپوشد  
 چیزی از انواع جامه که لابد است او را از آن یا ناچار شود بسوی دو آب کند آنرا و خدیو **مالک** عن یحیی بن سعید

بلغه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله انها كانت تقول المحرم لا يجلد الا البيت حضرت عائشة ميگفت محرم حلال  
 نميگند اورا اگر رسيدن بخانه كعبه مالك عن ابي بن تيمية السخيتي عن رجل من اهل البصرة كان قديما  
 قال خرجت الى مكة حتى اذ كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس بن عبد  
 بن عمر الناس فلم يرض لي احدان احل فاقمت على ذلك الماء سبعة اشهر حتى احللت شخصي انا بل بصره كفت  
 بسوي تا فتيكه سيدم بعض راه شسته شد ران من پس اوم فرستادم بچه ودر كه بودند عبد الله بن عباس و عبد الله بن  
 وديگر مردمان پس رخصت نداوم را سپي كس حلال ميشوم پس اقامت كردم بر آن آب هفت ماه تا آنكه حلال رفتم بعد  
 مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال من جلس دون البيت بمصر فلا يجلس حتى يظن  
 بالبيت بين الصفا والمروة عبد الله بن عمر كفت هر كه بند كرده شود از خانه كعبه بسبب مرض پس هر آينه او حلال نشود تا آنكه  
 طواف نمايد بخانه كعبه سعي كند ميان صفا و مروه مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان معبد بن خزيمه  
 الخزومي صوم ببعض طريق مكة وهو محرر فقال من لي الماء الذي كان عليه فوجد عبد الله بن عمر وعبد الله بن  
 الزبير و مروان بن الحكم فذكروا له الذي عن من له فكله امره ان يتداوى بما لا بد له منه ويفتدي فاذا صح عتق  
 محل من احرامه ثم عليه حج قابل ويحكم ما استيسر من العكس معيد انداخته شد از دبر در بعض راه كه حالانكه او محرم بود  
 سوال كرد آن علماء را كه بوز متصل ابي كه فرود آمده بود بر آن پس يافت عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير و مروان بن الحكم  
 پس ذكر كرد پس ايشان چيزي كه پيش آيد او را پس همه ايشان امر كردند او را كه دو كند با آنچه ضرور باشد او را و فديه بدست  
 تند رست شود و عمره كند پس حلال شود انما حرام خود بعد از ان بدمي واجب است حج سال آينده و هدي و بد آنجا آسان شد  
 از انواع هدي قال مالك و حل ذلك لا يجر عندنا فمن احصره بغير عمد وكفت مالك برهين است حكم نزد يك در حال كعبه  
 محصر شود بغير دشمن مترجم گويد علماء در تعيين آية احصاء مختلف اند شافعي گفته خدا تعالي اولابيان فرمود و جوب تمام اجز  
 شروع كند در احد النكبين بعد از ان مرتب فرمود مسئله احصار و مرض را از اینجا دانسته شد كه احصار بدشمن است  
 مرض قسم است و نيز حديث صبا حديث الزبير كه آنرا شيخين روايت كرده اند دلالت كرد كه اشتراط تحمل اين نزد  
 هست و چون در آية امر بقصا نفرموده اند دانسته شد كه بر محصر قضا لازم نيت و اگر محصر سوق هدي كرده باشد  
 حلال نشود تا آنكه ذبح كند هدي خود را خواه در غير محرم يا در محرم و نزد يك بوجيفه احصار بر مرض قسمي است از احصاء  
 و حكم احصار بر مرض و احصار بعد دو احد است و محل هدي نزد يك او حرم است پس شخص را همراه هدي بايد فرستاد  
 و با و نيز حد مقرر بايد كه فلان روز ذبح كند و اين شخص همان روز حلال شود بحلق راس و نيز نزد يك قضا  
 كند

قلنا  
 اختلاف في تفسير  
 لا يذبح على قول الشافعي  
 صل الله تعالى الى آية  
 بيان وجوب الاحصاء  
 اذا شرع في احوال النكابين  
 ثمرت عليه مسألة  
 احصاء للمرض قبل على  
 ان المراد بالاحصاء هو  
 الاحصاء بالعد فقط  
 ۲۸  
 من حديث صحابة  
 على تأييد الامت تراخي  
 الغل على شافعي  
 الشافعي قوله حتى  
 يذبح الهدى محله  
 معناه حتى يذبح  
 على معنى الاستفارة  
 لعين كقضاءه قبل  
 على ان يذبح عليه قضا  
 ولا يحصل الغل  
 من معناه هدي  
 حتى يذبحه ومن  
 جعل الحلق نكاحا قال  
 حتى يذبحه و على قول  
 ابو حنيفة  
 يكون بالعد و بالاحصاء  
 و على الهدى  
 و على من قال  
 اليوم فذبح الهدى  
 و ذبح الهدى  
 و ذبح الهدى  
 فاذا جاء الودع  
 حتى للمرض  
 القضاء ۱۱

قضاء الحج وعبادة النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 ووجوب عليه  
 فقد فاته الحج  
 بعرفة في سنة  
 فاته الحج  
 على ان الحجة  
 اتفاق اهل العلم  
 قلنا

واجب است برخصه و الله علم **باب** من فاته الحج بعرة وعليه الحج من قابل والهدى ركز فوت شود از وی حج یعنی بسبب  
 اسباب روز عرفه یا شب نحر بعرفات نرسید حلال شود با وی عمره و لازم است بروی حج از سال آینده و لازم است بروی  
 هدی **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال اخبرني سليمان بن يسار ان ابا ايوب الانصاري خرج حاجا حتى اذا كان  
 بالناذية من طريق مكة اضل راحله واند قدم على عمر بن الخطاب يوم النحر فذكر ذلك له فقال عمر بن الخطاب  
 اصنم ما يصنم المعتمر ثم قد حملت فاذا ادركك الحج قابلا فاحج واحدا ما استيسر من الهدى ابرو ابانصاري ابره  
 بقصد حج ما انك رسيد بنا زياره راه مگم که گوشتران خود او هر آینه وی قدم کرد بر عمر بن الخطاب روز نحر پس ذکر کرد  
 این ماجرا پیش او پس گفت حضرت عمر بن الخطاب آنچه میکند عمره کند بعد از آن تو حلال شدی پس اگر او را کند ترا حج سال  
 پس حج کن و قربانی ذبح کن آنچه آسان باشد از انواع هدی **مالک** عن نافع عن سليمان بن يسار ان هبار بن  
 الاسود جاء يوم النحر وعمر بن الخطاب يخبره فهدى فقال يا امير المؤمنين اخطانا العدة كنا نرى ان هذا اليوم  
 عرفه فقال عمر بن الخطاب اذهب الى مكة فطف انت ومن معك وانحر واهديا ان كان معكم ثم احلقوا وقصوا  
 وادجوا فاذا كان عام قابل فحج واهديا فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا جئتم به من اسما و روز  
 و عمر بن الخطاب نحر میکرد قربانی خود را پس گفت یا امیر المؤمنین خطا کردیم شمار روز ما را با ظاهر میشد که امروز روز عرفه است  
 حضرت عمر بروی مکه پس طواف کن تو و هر که همراه تو باشد و نحر کنید قربانی را اگر باشد با شما بعد از آن حلق کنید یا قصر کنید  
 و باز گردید پس وقتیکه شود سال آینده پس حج کنید و هدی ذبح کنید پس هر که نیابد لازم است بروی صوم سه روز در حج و هدی  
 وقتیکه باز گردد بوطن مترجم گوید بنوی گفته که اهل علم اتفاق دارند بر آنکه وقتیکه حاج را و توف بعرفه در وقت خود فوت شود  
 پس فوت شد و راجع و واجب است حلال شدن بروی بصل عمره و لازم است قضاء حج از سال آینده و نیز لازم است بر روی  
**باب** استجاب الهدى للحاج او المعتمر در میان استجاب قربانی مرجع کننده را و عمره کننده را قال الله تعالى واذن  
 الناس بالحج ياتوك رجالا وعلى كل ضامر ياتين من كل فج عميق ليشهدوا ميثاقهم و يذكروا اسم الله في ايام معلوق  
 حلى ما رزقهم من بهيمة الانعام فكلوا منها واطعموا البائس الفقير وقال تعالى ثم احلها الى البيت العتيق ط  
 وقال تعالى والبدن جهلنهما لكم من شعائر الله لكم فيها خير فاذا ذكروا اسم الله عليها صواف فاذا وجبت  
 جنبها فكلوا منها واطعموا القانم والمعتك ذلك مخرها لكم بعلكم تشكروا ه فرمود خداستعالی با کازوه  
 در میان مردمان حج تابایند پیش تو پیاده و سوار بر پرشته لاخرازم راه دور تا حاضر شوند نزدیک فاند ما بر حج پیش  
 و بود کنند نام خدا در روز چند و آنست شده یعنی یوم نحر و بعد از وی بر ذبح بر آنچه خداستعالی روزی او است ایشان را از قریب بر پیا  
 ن

قلنا  
 اتفاق اهل العلم على  
 ان الهدى مستحب  
 للحاج المعتمر والعائر  
 المعتمر وواجب على  
 المتمتع والقائم  
 وعلى من وجب عليه  
 جوار العرفان على  
 الا حرام فافا السفر  
 فالهدى ياكله  
 ويتصدق به واكله  
 جوار العرفان فلا ياكله  
 ويتصدق به وما دام  
 التمتع والقائم فلا ياكله  
 عند الشافعي بل يتصدق  
 بكله وعند ابو حنيفة  
 ياكله ويتصدق به

مواسی پس بخوید از آن و بخورید دلا مانده در پیش را باز گفت ثم مخلصها الخ باز جای فرود آمدن آن بجان قدیم است و دیگر  
 فرمود و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما شوخا خدا شما را در آن نیکی است پس باید کنید نام خدا را بر شتران بر آستان  
 کرده بر چهار پای خود پس چون بر زمین افتد پیوستی او بخوید از آن و بخورید در پیش بی سوال او سوال کننده را بچنین نام  
 گردانیدیم چهار پایان را برای شما بود که شکر کنید شکر جم گوید اتفاق کردند علما بر آنکه مستحب است قربانی کردن بر کسی که تنها  
 نیت حج داشته باشد و بر کسی که نیت عمره تنها نموده باشد واجب است بر متع و قارن و بر کسی که لازم شد بروی جزای  
 عصیان بر احرام و اما قربانی مستحب پس جایز است خوردن آن صاحب او را صدقه دادن آن و اما دم جزا جایز نیست  
 خوردن آن بر صاحب آن بلکه صدقه کند تمام آن را و اما دم متع و قارن نزدیک شافعی جایز نیست خوردن آن صاحب دم را  
 بلکه صدقه کند و نزدیک ابو حنیفه جایز است خود خوردن و تصدق نمودن آن هر دو و الله اعلم باب تسهین الهدایة  
 و اختیار احنهما در بیان فریب ساختن قربانها و اختیار نمودن بهترین آنرا **مالک** عن عبدالله بن ابی بکر بن  
 خرم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدى رجلا كان لابی جهل بن هشام فی حجة و عمره رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 ساخت شتر را که بود از آن ابی جهل بن هشام در حج یا عمره **مالک** عن عبدالله بن دینار انه کان یبوی عبدالله  
 بن عمره یدی فی الحیة بدینین فی العرق بئذ بدنه قال و رایت فی العسرة یخربدنه و هو قائم فی دار خالد بن اسید  
 و کان فیها منزله قال و لقد دایت طعن فی لبة بدنته حتى خرجت الحرة من تحت کفها عبدالله بن دینار یدی عبدالله بن  
 عمره که بدی ساخت در حج دو در بدنه و در عمره یک یک بدنه گفت و دیدم او را در عمره که خرمیکر بدی خود را و دستاره بود  
 در خانه خالد بن اسید و بود در آن خانه فرود آمدن عبدالله گفت و دیدم او را که نیزه زد و در گردن بدنه تا آنکه بر آمد حربه از آن گفت  
**مالک** عن یحیی بن سعید ان عمر بن العزیر اهدى رجلا فی الحجة و عمره عمر بن العزیر بدی ساخت شتر را در حج یا در عمره **مالک**  
 عن ابی جعفر القاری ان عبدالله بن عیاش بن ابی ربيعة الخ و محمد بن اهدى بدینین احدیما یختم عبدالله بن عیاش بن ابی  
 بدی ساخت و شتر را یکی از اینها بختی بود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه انه کان یقول لبنيه یا بنی لا یهدین احدکم  
 لاهن البدن شیئا یستحق ان یهدیه لکریه فان الله اکرم الکرماء و اخ من اختیاره عروه میگفت بر سران خود ای  
 پس آن من بدی نماند یکی از شما برای خداست ای ار شتران خیزی که چاکند از آن که بدی فرستد برای دوست عزیز خود پس آری  
 خداست عالی عزیزترین عزیزان است و اولایق تر است با آنکه اختیار کرده شود برای او بهترین چیزی **باب مایس فی الهدایة**  
 من التقليد الا شعار و التعریف اینمنون است در قربانی از قله و بستن در گردن آن و شکافتن پوست کوهان بر نیزه  
 و دستاره کردن در عرفات **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عملان انه کان اذا اهدى هدایا من المدينة قلده و ثم عمره

اقلقت  
 رطب اهل المسلمة



قلته عليه السلام في كتاب  
 حياطة الاستقامه  
 به الاحاديث قليل  
 كقولنا مثلنا وانما  
 فعله النبي صلى الله عليه  
 وسلم كان الشاكرين  
 كانوا لا يفتنون من  
 تقضاه الا هذا  
 ٩٠  
 وقيل انكرو اشعارهم  
 زمانه لانهم كانوا يبالغون  
 فيه فيخاف منه السامع  
 اتقليد  
 وقيل انكرو اشعاره على  
 وقالوا لا يجيبون  
 وروى عن بعض المتنفذين  
 فحسن انكرو اشعارهم  
 وعليه اهل العلم انما يقيد  
 في الهداية باعتبار النعمان

بذى الحليفة يقبله قبل ان يشعره وذلك في مكان واحد هو موضع القبلة يقبله بتبعين ويشعره من الشق الايسر ثم يسا  
 معه حتى يوقف بمع الناس بعفته ثم يدغم به معم اذ ادفعوا فاذا قدم منى خذاة الضريح قبل ان يحلق او يقصر وكان هو ينجي  
 هديه بيده يعقبه من قبله كما اذ يقبله الى القبلة ثم يأكل ويطعم عبد الله بن عمرو بن قريظ بن ميسرة وازميرته قلاذه منى سبت  
 ومي شكافت كومان اور اور ذوالحليفة قلاذه منى سبت ودرگرون او پيش از آنکه بشکافت کومان اور او اينهمه در مکان واحد منى بود  
 وآن قريظ بن روي بقبا ستماده کرده شده بود قلاذه منى سبت بد و نعل منى شكافت کومان اور او اينجا نمي چپ بعد از آن وان  
 کرده ميشد همراه او تا آنکه ستماده کرده ميشد همراه او با مردان در عرفات بعد از آن روان کرده ميشد اور او را عرفات با مردان  
 وقتيکه روان ميشد نديس وقتيکه ميرسيد بميني صبلح روز نحر نحر ميگردانند پيش از آنکه تير بشد سر را يا قصر نمايد و عبد الله بن  
 عمر نحر ميگرد قريظ بن خود را بدست خود ستماده ميگرد شتر از باها و ستمها برابر ساخته و متوجه مي ساخت آنها را بقبله بعد از آن  
 ميخورد و مردان ميدهد **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان اذا طعن في سنام هديه وهو يشعره قال بسم الله الله  
 عبد الله بن عمر وقتيکه نيزه ميزد در کومان قريظ بن حال آنکه منى شكافت کومان اور او ميگفت بسم الله الله **مالك** عن نافع  
 ان عبد الله بن عمر كان يقول الهدى ما قلنا اشعره وقفت بعفته عبد الله بن عمر ميگفت بديه همان است که قلاذه بسته شود در  
 وشکافت شود کومان اور او ستماده کرده شود در عرفات ترجم گويد نديس شافه موافق اين آثار است و ابو حنيفه مکره در ستماده  
 اشعار را در حاشيه صحيحه اشعاريان آمده پس اصحاب و مختلف اند در توجيه قول منى طائفه گفته اند که مقصود او از آنکه انبه اشعار  
 اهل زمان اوست که افراط منى در زيدند در ان وطائفه بر آنند که اتيار او بر تقليد مکره است و بعضي گرايشه را مطلق و نه مشعل  
 نموده اند تا بلکه از جنس شلخته است و هني از منته شالغ و شهو است و آنحضرت صلي الله عليه وسلم بنا بر ضرورت اشعار مي فرمودند  
 زيرا که مشرکين از تعرض به ايا با زميني آمدند الا با شعرا و الله علم **باب ما يصلح ان يكون هديا** چه لائق است که باشد هدي  
**مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول في الضحايا والبدن التي فوافقه عبد الله بن عمر ميگفت در قريظ بن ضحيه  
 و شتران قريظ بن منى بايد با بالاتر از آن شني است که بر آورده باشد دندان و آن در شتر پنج ساله ميشد و دو ساله  
 در بز يك ساله و بين است نديس شافه و همين است نديس جميع اهل علم **باب يتصدق بجلال الله** صدقه بد بد جبهاي  
 قريظ بن **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان لا يشق جلال بدنه ولا يجعلها حتى يغد من منى الى عرفه عبد الله بن عمر  
 باره ميگرد جل شتران قريظ بن خود را منى پوشانيد جل بر آنها تا آنکه وقت بگناه متوجه ميشد از شانسوي عرفات **مالك** عن نافع  
 ان عبد الله بن عمر كان يحمل بدنه القبا والاعطاط والحل ثم يبعث بها الى الكعبة فيكسها اياها عبد الله بن عمر جل مي پوشانيد  
 شتران قريظ بن خود را عباطي انماط و حلل اين هر سه جنب از شيا ب نقيسه است بعد از آن مي فرستاد اين قباطي و انماط و حلل

موسسین اهل العلم فی قضاة و قضایا  
 بجدتها و بطلانها  
 فاعلموا انما  
 ولون من خیر  
 بالحق انما  
 بختی من خیر  
 بجدتها و بطلانها  
 بجدتها و بطلانها

بسی کبیر پس میوشاید کبیره ابان مالک اند سال عبدالله بن دینار ماکان عبدالله بن عمر یصنع بحبل بذر حین  
 کسیت الکعبه هذه الکسوة فقال کان یتصدق بها مالک ال کرد عبدالله بن دینار که چه میکرد عبدالله بن عمر جل شرف  
 قربانی خود را وقتیکه پوشانیده شد کبیره این کسوت پس گفت عبدالله بن دینار صدقه میداد آنرا مترجم گوید تصدق بحبال  
 بنظام آنهاست بخت نزدیک فقها و واجب نیست **باب** من نذر بدنة او جزوا حکم میکند نذر کرد شتر قربانی را شتر  
 کشته **مالک** عن نافر ان عبدالله بن عمر قال من نذر بدنة فانه یقلدها بغلین و شیخها نذیرها عند البیت  
 یعنی یوم النحر لیس لها عقل دون ذلک و من نذر جزوا من الابل و البقر فلینحرها حیث شاء عبدالله بن عمر گفت  
 کسیکه بفرود شتر قربانی پس حال امینت که او قلاوه بند و نذیر و نعل و بگافه که مان او را بعد از آن نحر کند او را نذر دیک  
 یا در مینی روز نحر نیست برای وی جای نخر سوامی آن که کسیکه نذر کرد شتر کشتن یا گاوی الیس و بیج کند هر جا که خواهد  
 در عالمگیری مذکور است که اگر نذر بلفظ هدی باشد واجب کرد و بیج آن در حرم اتفاقا و اگر بلفظ جزوا باشد در غیر حرم نذر  
 آن کفایت کند اتفاقا و اگر بلفظ نذر باشد مذنب امام عظیم و امام محمد الثبت که هر جا که خواهد بیج کند آنرا اگر نیست مگر در ش  
 مضر باشد و امام ابو یوسف گفته است که در غیر مکه کفایت میکند و الله اعلم **باب** کیف یفعل بی اعطبت من الهدی و المظن  
 چگونه عمل نماید بخیر یکد بلاک شد از قربانیه او راه **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان حذاهک رسول الله صلی  
 علیه و آله قال یا رسول الله کیف صنعتم باعطبت من الهدی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کل بدت اعطبت من الهدی فان  
 نذرت قلاوه تها فی دمه انحر حل بینها و بین الناس یا کونها صاحب هدی رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی شخصی که  
 انحضرت صلعم بر هدی خود نگاه داشته بود نذرت یا رسول الله چه کار کنم بخیر یکد بلاک شد از قربانی پس فرمود اول رسول الله  
 بر شتر یکد بلاک شود از قربانی پس نحر کن او را بعد از آن بینه از قلاوه را در خون او بعد از آن بگذارد و متعرض نشود  
 او در میان مردمان تا بخورد نذر مترجم گوید هدی با کک نذر دیک حد و سحی نباید خورد خواه نفل باشد خواه فرض و ابو حنیفه  
 گفته است که اگر نفل باشد نباید خورد و بیج تو نگر را حلال نیست خوردن آن و اگر فرض باشد بدل آن اقامت کند و این  
 اگر خورد یا تصرف کند مختار است و در پیش شافعی اگر نفل باشد تعان خورد بلکه توشه هم از آن توان گرفت و اگر واجب باشد  
 صاحب هدی او را فقاهی او را حلال نیست فقر باشند یا اغنیاء و دیگران اگر محتاج باشند بخورد و الا ترک کند و الله اعلم  
**باب** اذا عطبت البدنة و ضلت فهل علیها بدلهای وقتیکه بلاک شود بدز یا کم شود یا لا نعم است بروی بدلی  
**مالک** عن نافر عن عبدالله بن عمر ان قال من اهدى بدنة ثم ضلت او ماتت فانها انما نذرت ابد لها و انما  
 تطوعان شاء ابد لها و ان شاء ترکها عبدالله بن عمر گفت هر که قربانی ساخت شتر یا بعد از آن کم شد یا مردان شتر اگر

بدرت قال ابو یوسف  
 ارید ان یخیر البیت  
 بکفة قلاوه حیث شاء  
 الا از انوی ان یخیر بکفة  
**باب** علیها اجن و الخفی  
 تطوعا قال ابو حنیفه  
 ان عطبت البدنة  
 فی الطریق فان کا تطوعا  
 فیها و صیغ نفلها  
 بدما و ضرت با صیغ  
 انما و اوله اصل هو لا  
 ۲۹۱  
 انما من الاغنیاء و  
 غیرها مقامها و وضع  
 انما انما و قال الشافعی  
 یحل و یقول و ان  
 کانت الوجبة لم  
 یحل العو لا رفقت  
 فقر کلا و اغنیاء  
 بل یفعل نفلها فی  
 و یضرب به صفحة  
 سناها الیعلم من  
 انما هدی نعمت کان  
 محتاجا الیها

من لم یکن  
 محتاجا الیها  
 من لم یکن  
 محتاجا الیها

نقلت  
 عليه الشافعي انه يجوز  
 الكوب بغير قربة  
 ويجوز شرب لبن العذرة  
 ولها وقال ابو حنيفة  
 لا يركب بلا ضررة  
 ولا يجلب لبن يقطر  
 بغير ضرر عما يلبس  
 نقلت  
 في شرح السنة  
 ٢٩٢  
 هذا قول اهل العلم

ان شتر نذر باشد بدل آن زنج کند و اگر نفل باشد اگر خواهد بدل آن زنج کند و اگر خواهد ننگد مالک عن ابن شهاب عن سعيد  
 بن المسيب قال من ساق بد نذ تطوع ما فطعت فحجها فخله بينها وبين الناس ياكلونها فليس عليه شيء و ان ياكل  
 منها او اهو من ياكل منها غيرهما سعيد بن المسيب هر که روان کند شتر قربانی تطوع پس هلاک شد پس بخورد و از آن بعد  
 شتر من نشد در میان آن و در میان مردمان تا بخزند پس نیت بروی چیزی و اگر بخورد از آن یا امر کرد کسی که بخورد  
 از آن تاوان آن کشد مالک عن ثور بن زيد الدیلمی عن عبدالله بن عباس مثل ذلك از غیب الله بن عباس مانند  
 آنچه از حید بن اسیب مذکور شد آمده است مالک عن ابن شهاب انه قال من اهدک بدنة تجزأه او نذاد او هداک تمتع  
 فأصیبت بالطریق فعليه البدل ابن شهاب گفت هر که بدی سازد شتر را یا جزای تقصیری باشد یا نذر باشد  
 یا قربانی تمتع باشد پس هلاک کرده شد در راه پس لازم است بروی بدل همین است اتفاق علما که اگر باشد آن بدنه  
 نفل واجب نیت بر صاحبی چیزی و اگر واجب باشد پس آن بر ذمه اوست یعنی بدل آن او باید نمود و باب  
 یروک بدنة او شرب لبنها یا سوار شود بر شتر قربانی یا بنوشد شیر او مالک عن الجوزاد عن الاسود عن  
 ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال ارکبها فقال یا رسول الله انما بدنة فقال ارکبها و اوبلک  
 فی الثالثة و الثالثة رسول الله صلى الله عليه و سلم دید شخصی را که می راند شتر قربانی را پس فرمود سوار شو بر آن پس گفت  
 شخص یا رسول الله هر آینه وی شتر قربانی است پس فرمود سوار شو بر آن و ای باد بر تو در نوبت دوم فرمود  
 یا مرتبه سیوم مالک عن هشام بن عوف ان اباه قال اذا اضطرت الی بدنتک فارکبها رکوبا غیر فاحج  
 قال اذا اضطرت الی لبنها فاشرب بعدها بروی فصلیها فاذا اخرتها فاحض فصبها مع ما عوده گفت وقتیکه مضطرب  
 شوی بسوی ساری شتر قربانی خود پس سوار شو بر آن سوار شدی که ضرر نرساند با او گفت عوده وقتیکه ناچار شوی  
 بسوی شیر او پس بنوش بعد از آنکه سپراب شود بچه او پس وقتیکه سخن بد نیز سخن بچه او با او شرم گوید همین است  
 مذ شیا منی که بلا ضررة بجز سوار شدن بر بدنه جایز است لکن بشرط عدم ضمیمه و همچنین شیر او را توان خورد بعد از سوار  
 شدن بچه او و نزدیک ابو حنیفه سوار شدن بر آن درست نیست مگر در صورت ضررة و شیر دوشیدن آن نیز درست نیست اگر خورد  
 شیر زیاد هر دو را پیشین آب سرد بر استمان دهالی قطع باید کرد و الله اعلم باب کیف یضم بول البدنة اذا نجت جکوبه کند  
 بچه شتر قربانی چون را می بگیرد بچه را نزدیک ندادن مالک عن نافع بن عبدالله بن عمر کان یقول اذا نجت البدنة  
 فلیحمل ولدها حتی یضمها فان لم یجد له محل عمل علی أمه حتى یضمها عبد الله بن عمر گفت وقتیکه را می بگیرد  
 بچه از نزدیک ندادن از شتر قربانی پس باید که برداشته شود آن بچه را تا آنکه محرکه شده شود و اگر آن بچه برداشته شود

بر باد روانه آنکه بخورد شود همراه اولومین است ندیب اهل علم باب یغسل لدخول مكة ویدخلها انما من اعلاها غسل کبریا  
 دخیل شدن در مکه و داخل شود در وی بوقت صبح از جانب علای که مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا دخیل من مكة  
 بات بدی طوی بن الثقیین حتی یصله ثم یصل الصبح ثم یدخل من الثنية التي باعلى مكة ولا یدخل اذا خرج صلیا او معتمرا  
 یغسل قبل ان یدخل مكة اذا دخیل من مكة بدی طوی ویا حرم من معا فیغتسلون قبل ان یدخلوا مكة عبد الله بن عمر وقتیکه  
 نزدیک میشد بکعبه شب میگذرانید بودی ذی طوی در میان دو شینه تا آنکه بوقت صبح در می آمد بعد از آن نماز صبح بخواند بعد  
 داخل میشد از آن شینه که باطل مکه است و داخل میشد وقتیکه بر می آمد تعبد حج یا عمره تا آنکه غسل میکرد و پیش از آنکه داخل شود در  
 وقتیکه نزدیک میشد بکعبه بودی ذی طوی میفرمود آمانرا که هر کس او بود مذکوره غسل نمایند پیش از آنکه داخل شوند در مکه ترجمه گوید  
 رضی الله عنه مستحب است قاصد دخول مکه غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلامی مکه در نهار زیرا که دخول حضرت صلعم  
 بهمین صفت بوده است و این شینه علیه سنی است بگدا بر بفتح و در دو تنوین و شینه سفلی سنی است بگدی بضم و قصر و تنوین آن  
 نزدیک جبل فقیعان واقع است و اگر از مدینه نیامده باشد ایستحاب است او را که از راه گشته بدی طوی برسد یا نه دو وجه  
 کرده اند فاگر غسل نکند و یا در شب داخل شد در مکه جایز است باب طواف القدوم سنة و لیس بواجب طواف قدوم سنت  
 و واجب نیست مالک ان یلج ان سعد بن ابی قاص کان اذا دخل مكة من اهلها خرج الی صفة قبل ان یطوف بالبيت  
 الصفا و المروة ثم یطوف بعد ان یرجم سعد بن ابی وقاص وقتیکه داخل میشد بکعبه نزدیک شده بر روز عرفه بر می آمد بعرفات  
 پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه در میان صفا و مروه بعد از آن طواف میکرد پس از آنکه رجوع کند ترجمه گوید رضی الله عنه کسی  
 احرام حج کرده باشد فضل و حق او نیست که داخل شود بکعبه پیش از توقف بعرفات و طواف قدوم کند زیرا که حضرت صلعم بهمین  
 عمل فرموده اند و اگر بکعبه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز است چنانکه سعد بن ابی وقاص کرد و باکی نیست طواف القدوم  
 لمن احرم من مكة سنت نیست طواف قدوم بر کسیکه احرام کرده باشد از مکه مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا احرم  
 من مكة لم یطف بالبيت ولا بین الصفا و المروة حتی یرجم من معنی و کان لا یرمل اذا طاف حول البيت اذا احرم من مكة علی  
 بن عمر وقتیکه احرام میکرد از مکه طواف میکرد بخانه کعبه و نه در میان صفا و مروه تا آنکه باز میگشت از منی در مل میگرد یعنی بپوش  
 پویه نیز رفت و وقتیکه طواف میکرد در خانه کعبه وقتیکه احرام میکرد از مکه ترجمه گوید رضی الله عنه که مختص است طواف قدوم بصفته  
 مذکور میشود حج که داخل میشد بکعبه قبل از توقف پس سبیکه تعبد عمره در آمد او را طواف عمره میباید کرد طواف قدوم که یکبار است احرام حج را که در  
 او طواف قدوم لازم نیست بکسیکه بعد از توقف آمده است او را طواف حج فرض میباید کرد مسئله اگر حلال بکعبه داخل شد با آنکه قصد حج  
 یا از نزدیک مکه بکعبه آمده است که طواف قدوم بجایز است بجهت تمهید بیت مقدمه طواف ربه مطلقا و اجبات است که بدن آن

قلنا  
 وعلیه اهل العلم ذلك  
 مستحب لو لم یغسل  
 و دخلها لیل یا بنو  
 الا نوار و یسئ للذکر  
 من طریق المدنی  
 بالشام ان یغسل  
 طوی وان یدخل  
 ماشیا من ثقیة مكة  
 و یخرج من ثقیة مكة  
 قلنا  
 ان الاستفاض عن العیة  
 به الطوی کان یسئ  
 به الحرف بالبيت  
 لا یجوز  
 هذا سنة الا اتفاق  
 وعلیه اهل العلم  
 ان یسئ علی اهل  
 مكة ان یطوف القدوم  
 فی غیر حلال  
 و یخرج من مكة قبل  
 الوقوف

صحیح نباشد و سنن است که بدون آن صحیح باشد لکن با وجود آن کامل بود پس از واجبات ستر عورت و طهارت از حد و جنس است  
مانند صلوة بحدیث الطواف بخیر صلوة الا ان الله قد اصل فی لفظ من نطق فلا یسقط الا بحیث صحیح الحکم دیگر از واجبات طواف  
است که ابتدا بچراغ گویند و بیت را بر سر خود گردانند و هفت بار بگردانند و در آن سجده یا که طواف آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
مسلمین با اتفاق چنین بوده است و درین سلسله خلافی مروی نشده و دیگر آنست که طواف در آن حجر واقع شود زیرا که حجر  
بیت است چنانکه بیاید و اما سنن پس معلی است و طواف آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طواف  
صلی الله علیه و سلم را کبافی حجة الوداع است سلام حج در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع رواد ایشان پس اگر عاجز باشد  
از آن سلام کند فقط و اگر از آن نیز عاجز باشد یا شاره است سلام کند بدست خود و در کنین شامیین را سلام نکند و نه تقبیل  
در کنن یمانی را سلام نکند نه تقبیل بجهت اتباع رواد ایشان من حدیث ابن عمر مرسل کند در ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط  
از چهار اشواط حج رسود آن مختص است بطوافی که عقیدتی سومی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی  
اسراع است در شی با تقارب خطی اضطرار بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه در آن رمل باشد معنی اضطراب  
که وسط در آن خود را زیر منکب است خود گذارد و هر دو طرف آنرا بر منکب چپ اندازد و اضطراب در رمل مخصوص است بر حال  
دون است و در اشواط سبعة موالاة کند و بعد از طواف دو رکعت نماز گذارد و در وی قیل یا ایها الکافرون و قیل هو الله  
خواند بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوة اسلام حج رسود نماید نزدیک قصد می بجهت اتباع و واجبات سعی یکی برایت است  
از صفا بحدیث بند با بد الله به و دیگر هفت بار بودن آن بان معنی که ذاب از صفا بسوی مروه یکبار باشد و عود از مروه  
بسوی صفا بار دیگر باشد و علی هذا القیاس دیگر ایقاع آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدم پیش از آنکه بجزوه واقف  
شود لا اتباع و هر که سعی بعد طواف قدم کرده باشد بعد طواف رکن احاد و کند بحدیث مسلم لم یفعل ابی صلی الله علیه و سلم  
ولا صحابه بین الصفا و المروة الا طوافا واحدا طوافه الاول و متحبا است که بر آید بر صفا و مروه قدر یکقامت آدمی ذکر می  
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی به استگه کردن شود در میان میلین اخضرین دو ان دو ان قطع کند  
مقدمه متحبا است که امام یا نائب او روز سابع یک خطبه خواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند چنانچه بر او  
ایشان روز ترویبه بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بان تمبیه نماید بحدیث ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اذا کان قبل یوم الترویبه بیوم خطب الناس اخیرهم بنا سکره واه البیته بانا و جید و امام یا نائب او روز ترویبه با نفرمان  
بر آید بسوی منی لا اتباع و شب آنجا گذارند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طلوع شمس قصد عرفات نمایند و در وادی منزه نازل  
شوند تا وقتیکه آفتاب زایل شود و آنجا امام دو خطبه خوانند بعد از آن نماز ظهر و عصر را صحیح کند بعد از آن بعرفات روند و توقف کنند

تا غروب آفتاب بیدار بود و عاقل و تهلیل مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور و وضعی است از عرفات اگر چه  
 مکث نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و صبح در میان جزو آن چهار روز است و اگر از وی یکی  
 از این دو فوت شود مستحب است اراقه دم و اگر غلبه روز نحر و وقوف کردند حقیقت حال ایشان می قوف یا بعد از آن طاهر شد اعاده  
 بحدیث الحج یوم تنجون و بعد از غروب بسوی فردا روان شوند و آنجا در میان مغرب عشا جمع نمایند ملائع و ایامت این  
 جمع سفر است یا آنکه قبل از آنکه بیرون رود و بعد از آنکه بیرون رود و بعد از آنکه بیرون رود و بعد از آنکه بیرون رود  
 بغیر عذر اراقه دم کند و یا این دم مستحب است یا واجب و قول آمده است و از فردا تا روز نحر و بعد از آنکه بیرون رود  
 و غیر ایشان باقی مانند تا آنکه وقت غلغله نماز صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن اثنا چنانچه شکر حرام رسند و قوف کنند  
 و در آنجا نایند تا وقت سفار بقوله تعالی فاذا قضیتم من عرفات فاذا ذکر و اهد عند الشعر الحرام و حصیتم می از فردا تا روز نحر  
 فضل عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال خذوا یوم النحر التقتلی حصی بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روان  
 و چون منی رسد هفت سنگ ریزه بسوی جبهه عقبه اندازند و همراه هر سنگ ریزه یکبیر گویند و در روز نحر رمی پیش از زوال آفتاب  
 و بجز یکبیر رومی میکنند بلکه ملائع و بعد از رمی بدی راجع کند اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در آن  
 حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحدیث ابی داؤد و لیس علی الشارح حلق النسا لقیصر و این حلق یا قصر کن  
 و اقل او ادنی ما یطلق علیه الحلق است و تنقیح حلق و قصر از اشعور است بر صفت که باشد تنقیح یا حرق یا قصر یا سنان  
 بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه موسی ندارد او را مستحب است راندن استره بر سر بعد از آن بگرد و طواف افاضه نماید  
 و آن آخرین فرض است از فرض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحدیث لا حرج لا حرج  
 و وقت این چیزها بعد از نصف لیل است و آنرا آخری معین نیست الا رمی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت  
 ضحیه بدو چیز است اول حلق و اول حاصل شود و همه چیز حلال شود الا جماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال  
 گردد و بعد از طواف منی باز روند و شهابی تشریح آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریح هر سه جبهه رومی کنند جبهه  
 به هفت سنگ ریزه و چون رمی یوم نانی از ایام تشریح بجا آورد جایز است او را نفر بقوله تعالی فمن تعجل فی یومین فلانهم  
 علیه مگر آنکه شب سیوم و باید پس واجب میشود رمی روز نالت نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریح  
 از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که واحد بعد و اقدر کنی ترتیب جرات که گانه رعایت  
 نمایند زیرا که رمی پنجاه مرتبه صلوات الله علیه سلم و صحابه و علم بر این است اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی آنست  
 که حصا باشد ندلولو و زرنیز و مانند آن که اسم حج بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل شود پس وضع کفایت نمی کند

وعلیه اهل العلم فی  
 المناسبات ویتفقون  
 بطواف یقفیه سعی  
 و فی قول بطواف العزم  
 وجعل البقیة سعی  
 القبل اظهر فی هذا  
 العالم کبریة تکلیف  
 بعد سعی فانه  
 یومل فیها  
**عقلت**  
 وعلیه اهل العلم  
 قالوا فان عجزت  
 ۲۹۶  
 فان عجزت عن الحج  
 فما افشا ربیبک

دست است که رمی کند قدحی الخذف بخا و ذال مجتنب یعنی قدریکه از میان دو انگشت میتوان انداخت و اگر رمی یکروز ترک  
 کرده باشد روز دیگر قضا کند بغیر دم بحديث رعابل چنانکه بیاید و اگر جمیع ایام رمی بگذارد خواه رمی یکروز ترک کرده باشد یا نه  
 از ان را قدم لازم است و وقتیکه خواهد از یکبیردن رود واجبست طواف و دواح الا برعائض و اگر از ترک کرد و عود نمود  
 از مسافت قصر دادن دم لازم شود و این مطالب ابواب آینده تفصیل مذکور خواهد شد **باب** لیسن الرمل فی ثلثة اشواط  
 من طواف بعد سعی سنت است رمل در سه شوط از طواف که بعد آن سعی است **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن  
 بن عبد الله انه قال لا یت رسول الله صلی الله علیه وسلم رمل من الحجر الا سوا حتى ینتی الی البیت ثلثة اشواط  
 جایر گفت دیدم حضرت صلی الله علیه وسلم که پویه پویه رفت از حجر اسود تا آنکه رسید حجر اسود در سه شوط **مالک** عن ناخر  
 عبد الله بن عمر کان یومل من الحجر الا سوا الی الحجر الا سوا ثلثة اشواط و میسه اربعة اشواط عبد الله بن عمر پویه پویه میرفت  
 از حجر اسود تا حجر اسود در سه شوط و با دستگیرفت در چهار شوط **مالک** عن هشام بن عروة ان اباه کان اذا طاف  
 بالبیت یسع الا شواط الثلثة یقول اللهم لا اله الا انت اوانت تحیی بعد ما امتاکوره و قتیکه طواف میکرد و بخانه کعبه پویه  
 پویه میرفت سه شوط و این دعای میخواند اللهم لا اله الا انت اللهم لا اله الا انت اللهم لا اله الا انت **مالک** عن ناخر ان عبد الله بن عمر کان لا یومل اذا طاف حول البیت اذا احرم من مکة محضی عبد الله بن عمر رمل یعنی کرد  
 و قتیکه طواف میکرد و خانه کعبه و قتیکه محرم میشد از مکه **باب** لیسن تقبیل الحجر الا سوا سنت است بوسه دادن حجر اسود  
**مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال وهو یطوف بالبیت لکن الا سوا انما انت حین  
 لا تقرو ولا تنتم و لو انی رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبلک ما قبلتک ثم قبله عمر بن الخطاب انحال  
 طواف می کرد بخانه کعبه خطاب کرد برکن اسود جز این نیست که تو سنگی هستی ضرر نمیکنی و نفع نیزسانی و گرنه است که دیدم  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بوسه داد ترا بوسه نیدادم ترا بعد از ان بوسه کرد آنرا **مالک** عن هشام بن عروة  
 عن ابيه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعبد الرحمن بن عوف کیف صنعت یا ابا محمد و استلام  
 الکن الا سوا فقال عبد الرحمن استلمت و ترک فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبت رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 فرمود عبد الرحمن بن عوف را چگونه کردی ای ابا محمد در استلام رکن اسود گفت عبد الرحمن استلام کردم کاوی ترک  
 کردم کاوی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیک کردی مترجم گوید نه سب جمیع علماء همین است و اگر عاجز  
 شود از تقبیل اقتصار نماید بر استلام و اگر از ان نیز عاجز باشد بدست یا بچوب اشاره کند **باب** لیسن  
 الکنین الیما نین فقط صحیح است که استلام کند در رکن یانی را و بس **مالک** عن مسجد بن ابی سعید المقبری

عن عبید بن جریج انه قال لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن ما يتك تصنع ارجع اهل اصبهان يصنعها  
قال ما هن يا ابن جریج قال دایتك لا عس من الاذكار الا الیائین و دایتك تلبس النعال السبئیة و دایتك  
تصبر بالصفرة و دایتك اذ كنت بکة اهل الناس اذ اراوا الهلال ولم تقبل انت حتى كان يوم الترویة فقال  
عبد الله بن عمر اما لارکان فانی لمراد رسول الله صلی الله علیه و آله الیائین و اما النعال السبئیة فانی  
رایت رسول الله صلی الله علیه و آله یلبس النعال التي ليس فيها شعر و يتوضأ فیها و انا احب ان البسها و اما  
فانی لایت رسول الله صلی الله علیه و آله یصبر بها فانا احب ان یصبر بها و اما الاهلال فانی لمراد رسول الله صلی الله علیه و آله یهل حتى  
تنبعث به و احلته عبید بن جریج گفت عبد الله بن عمر ای ابا عبد الرحمن دیدم ترا که میکنی چهار کارند دیدم سبکیس از پار  
که بکند آنرا گفت ابن عمر صیت آن ای ابن جریج گفت دیدم ترا که دست میزسانی از ارکان مگر دو رکن یمانی را و دیدم  
که میپوشی نعال سبئیة را یعنی پاپوشی که موسی از سترده پشند و دیدم ترا که رنگ میکنی بزودی یعنی ریش خود را بخنوق  
نکین میسازی و دیدم ترا که چون در مکعبی اشی احرام میکنند مردمان و قتیکه دیدند ماه ذیحجه را و احرام میکنند تو تا آنکه  
شود روز ترویة پس گفت عبد الله بن عمر اما ارکان پس بر آئینه من دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله در دست  
رسانیده باشد مگر دو رکن یمانی و اما نعال سبئیة پس بر آئینه من دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله که میپوشید  
آن نعال را که نیت در آن موسی و وضو میکرد در آن پس من دوست میدارم که بپوشم آنرا و ما خنوق پس  
دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله که رنگ مینمود آن ریش مبارک خود را پس من دوست میدارم که رنگ کنم  
آن و اما احرام پس بر آئینه دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله که احرام میفرموده باشد تا آنکه برخواست با او ستره  
**سؤال** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر الصدیق اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة  
ان النبي صلی الله علیه و آله قال ان لم تروا ن قومك حين بنوا الكعبة اقتصروا على قواعد ابراهيم قالت فقلت  
يا رسول الله افلا تردها على قواعد ابراهيم قال لو لاحد ثمان قومك بالكعبة لافعلت قال فقال عبد الله بن عمر  
لئن كانت عائشة سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه و آله ما اذی رسول الله صلی الله علیه و آله ترك استلام  
الركنین الذین یلیان الحجر الا ان البیت لم یتم علی قواعد ابراهيم عبد الله بن محمد بن عمر بن عبد الله بن محمد بن عمر بن عبد الله بن محمد بن عمر  
خبر داد عبد الله بن عمر را از حضرت عائش که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا ندیدی که قوم تو وقتیکه بنا  
کردند خانه کعبه را کم کردند بنیاد حضرت ابراهیم گفت حضرت عائش گفتتم یا رسول الله ما یسبغوا فی کعبه ابراهیم  
عبد السلام اگر نمی بود قریب عهد قوم تو بجز البته میکردم گفت جمله من عمر اگر شنیده هست این یا عائش صلی الله علیه و آله

۲۹۷



وعلية اهل العلم  
قالوا لا يقبل  
الركنين الثابتين  
ولا يستلها  
يستلم العلة  
لا يقبلها  
يجوز الاستدلال  
بهذه

بني بينه وبين حضرت صلى الله عليه وسلم ترك فرموده است سلام آن دور کن که متصل حجرت مگر از آن جهت که کعبتلم ساخته  
نشده است بر بنیان و بر سیم علیه السلام **مالک** عن هشام بن حمزة ان اباہ کان اذا طاف بالبیت يستلم الاکان کلها فان  
وكان لا یدع الیماینی الا ان یغلب علیه عودہ وقت کطواف میگرد و خجکوه سلام میکند و همه را کان را و ترک میکنید و سلام میکنید  
مگر آنکه مغلوب شود بسبب ازدحام بر آن مترجم گوید اتفاق اهل علم بر همین است که تقبیل نکنند دور کن شامی و نه استلام کنند  
هر دو و استلام رکن یمن نماید و تقبیل نکند آنرا و استلام کند حجر اسود را و تقبیل آن نیز نکند **باب** یعطوف من ود الحج  
فانه من البیت طواف کتد از بیرون حجر زبراکه وی از خانه کعبه است **مالک** عن هشام بن حمزة عن ابيه ان لشئحة  
ام المؤمنين قالت ما أبالي أصلکت فی الحجر فی البیت حضرت عائشة فرمود باک ندارم من که نماز گذارم در حجر یا در خانه

**مالک** انه سمع ابن شهاب یقول سمعت بعض علماءنا یقول ما حجح الحجر طواف الناس من ورائه الا اذاعة ان  
یتوکل الناس الطواف بالبیت ابن شهاب گفت شنیدم از بعض علمای خویش میگفت دیوار کشیده نشد بر حجر طواف  
نکردند در مان از بیرون او مگر تقصید آنکه تمام کنند مردمان طواف خانه کعبه **باب** يجوز الطواف دالکبا جائز است طواف  
کردن سوره **مالک** عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عرفة بن الزبير عن زينب بنت ابی سلمة عن  
ام سلمة زوج النبى صلى الله عليه وسلم انها قالت شكوت الى رسول الله صلى الله عليه واتى اشكك فقال طوفى من وراة الذا  
وانت راکتہ قالت فطفت ورسول الله صلى الله عليه وسلم حينئذ یصلی الى جانب البیت وهو یقصر بالطنی وکتب

مستطو حضرت ام سلمه گفت شکایت کردم پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم که من بیماری پس فرمود طواف کن بیرون از جماعه  
مردمان حالانکه تو سواره باشی گفت پس طواف کردم و آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آن حال نماز میگذازد و زنده بهلومی خانه کعبه  
و آنحضرت صلعم سخنان سوره و الطور و کتاب مطور مترجم گوید بر همین است اتفاق علمای گفته که سنت است طواف سینه  
کردن مگر بعد از و اگر بغیر سوره طواف نمود جائز است بلا کر البته **باب** من انتقض وضوءه وهو یطوف توضاؤ سینه  
کسیکه شکست وضو را حالانکه او طواف میکند وضو بکند و از ابتدا شروع کند قال مالک من اصابه شیء یتنقض وضوءه  
وهو یطوف بالبیت اویسب بین الصفا والمروة او بین ذلك فانه من اصابه ذلك وقد طاف بعض الطواف  
یکم رکعتی الطواف فانه يتوضا و یتنصف الطواف و رکعتین قال مالک و اما بین الصفا والمروة فانه لا

ذک علیها ما اصابه من انتقاض وضوءه ولا ینقض السجود وهو طاهر بوضوئک گفت مالک کسیکه رسیده او چیزیکه شکند  
وضو او را و حال آنکه او طواف میکند بخانه کعبه یا سه میکند در میان صفا و مروه یا در میان این پس هر آینه کسیکه رسیده او را  
آن در آینه طواف کرده بود بعض طواف یا تمام کرده بود و نگذا رده هر دو رکعت طواف را پس هر آینه او وضو بکند و از سر نو

قالت  
عليه اهل العلم  
عنه  
اعلم  
السنة ان يطوف  
بالبيت  
لو طاف  
جائز  
ابن شهاب  
اليخفيفه  
قالوا لا يقبل  
الركنين الثابتين  
ولا يستلها  
يستلم العلة  
لا يقبلها  
يجوز الاستدلال  
بهذه  
شرح السنن  
لا يجوز الطواف  
بغير الصلوة  
عن العروة فان ترك  
تقيا منها فعليه الاقامة  
وفي الآثار لو احدث في  
الطواف عمدا توضاؤي  
ولا يجب الاستبانه في  
الفضل ويستحب الكلام في  
الطواف ما يحسن ويختص  
لا يكلم الا بذكر الله او  
ماحة او طواف  
ابوخيفة اذا طاف  
خبيا او عن افاق  
منه لا تلمسه  
او عاده و طوله ثم  
قال مالك في ان  
لو عانته توفى  
من الناس  
قالوا لا يقبل  
الركنين الثابتين  
ولا يستلها  
يستلم العلة  
لا يقبلها  
يجوز الاستدلال  
بهذه  
منه  
قالت  
عليه اهل العلم  
عنه  
اعلم  
السنة ان يطوف  
بالبيت  
لو طاف  
جائز  
ابن شهاب  
اليخفيفه  
قالوا لا يقبل  
الركنين الثابتين  
ولا يستلها  
يستلم العلة  
لا يقبلها  
يجوز الاستدلال  
بهذه

شرح

و عليه الشافعي قال ابو حنيفة  
 و علي بن ابي طالب قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 لا تقوله تعالى  
 واتخذوا من مقام ابراهيم  
 مصلى له  
 سلاما  
 ان لا يتلوه  
 الا في الصلاة

شروع بکنند در طواف و دو رکعت طواف گفت مالک اما سه در میان صفا و مروءه پس بر آئینه قطع میکنند آن بروی چیزی که رسیده  
 او را از شکسته و صنور او و باید که داخل نشود برای سعی مگر او طاهر باشد بوضوء مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه هر نسکی از مناسک  
 در مسجد او کرده شود طهاره برای آن ضرورت و هر چه خارج مسجد او کرده شود طهاره ضرورت برای آن مثل سعی  
 و خوف بعرفه و اگر طواف در حالت حدث یا جنابت نموده باشد اگر در رکعه باشد اعاده کند و اگر از رکعه برآمده باشد قربانی واجب  
 بروی و اعاده ساقط گردد و نزدیک شافعی طواف مثل صلوة است در شتر اطهارت از حدث و نجاست و ستر عورت و اگر از این  
 شروط چیزی فوت شد اعاده واجب است و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بنا نماید و سنیان متنجس است و کلام در عین  
 مباح است بشرطیکه در ذکر الله باشد تعلیم و تعلم یا حاجه ضروریه و الله علم **باب تسنن** در کعتان بعد الطواف سنت است  
 گذاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالی واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى فرمود خدا تعالی بگیرد از مقام ابراهیم  
 مسئله دو رکعت طواف نزدیک ابو حنیفه واجب است و نزدیک اکثر علماء سنت و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم منقول است که بعد  
 گذاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود از بیجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است و الله علم **باب لا یقرب**  
 بین سبعین لیونکم بعدهما و یجوز ان یرکع عند المقام و غیره جمیع نمکند در میان دو سبوع یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف  
 کند متصل بعد از آن دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد نزدیک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام هر مقام ابراهیم  
**مالک** عن هشام بن عروة عن ابی انده کان لا یجمع بین السبعین لا یصله بینهما و لکنه کان یصلی بعد کل  
 رکعتین فرما صلیه عند المقام او عند غیره عروه جمع نمیکرد در میان دو سبوع که نماز گذارد در میان آنها و لکن در نماز میگذاشت  
 بعد هر هفت شوط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابراهیم یا نزدیک غیر مقام و همین است در بعضی  
 که جمیع بین الاسبوعین بلا صلوة بینها مکره است و تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است **باب لا یصلی رکعتی بعد**  
 بعد صلوة الصبح و العصر فان اضطرب صلی حیث ما امکن نگذارد و دو رکعت طواف بعد نماز صبح و عصر پس اگر مضطر شود نماز  
 گذارد هر جا که امکان داشته باشد **مالک** عن ابی الزبیر الکی انه قال لقد رايت البيت یخلو بعد صلوة الصبح و بعد  
 العصر ما یطوف به احد ابوالزبیر کی گفت هر آینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف میکردند  
**بیکن مالک** عن ابی الزبیر الکی قال رايت عبد الله بن عباس یطوف بعد صلوة العصر ثم یدخل حجرته فلا ادوی  
 ما یصنم ابوالزبیر گفت دیدم عبد الله بن عباس که طواف میکرد بعد نماز عصر بعد از آن داخل میشد در حجره خود پس آن که میگوید  
**مالک** عن ابن شهاب عن حمید بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن القاری اخذ به انه طاف بالبيت ثم عم  
 بن الخطاب بعد صلوة الصبح فلما قضی طوافه نظر قلبه الشمس فکب حتى انما یندی علی فکب فی رکعتین عبد الرحمن

**سأقلت**  
 و عليه اهل العلم  
 ان السنن ذلک فی  
 العاکسین و یکبر الجمع  
 بین رکعتین بعبارة  
 صلوة بینهما  
**سأقلت**  
 و عليه ابو حنیفة فی  
 العاکسین یصلی  
 رکعتی الطواف فی وقت  
 الصلاة  
 ۲۹۹  
 عن الشافعی  
 صلوة کل اسبب فی فتح  
 فی هذین الوقتین

له قلت  
 عليه اهل العلم  
 العالمة  
 على هذا  
 الامل  
 الى  
 الاستلام  
 الى  
 الجرد  
 في  
 الجرد  
 بعد  
 الطواف  
 صلوة  
 تقر  
 من  
 باب  
 الصفا  
 السعي  
 . . .  
 له قلت  
 وعليه اهل العلم  
 عند الشافعي  
 فلا يجزئ  
 من الاكل  
 والخبث  
 من الواجب  
 وعلى من اراد  
 دم

بن محمد بن جبراد حميد بن عبد الرحمن بن عوف الكوفي طواف کرد همراه عمر بن الخطاب بعد نماز صبح وقتیکه آخر کرد طواف  
 خود را نظر کرد پس نذیر آفتاب پس سوار شد تا آنکه شتر را بنشاند مذوی طوی پس گذارد و در رکعت ششم گوید نذیر بن عبد العزیز  
 همین است که دو رکعت طواف تا وقت مباح تاخیر کردن ضرور است و نزدیک شافعی این دو رکعت نماز است که سبب  
 شده پس در هر وقت گذاردن آن درست است والله اعلم **باب** یستلم الکن الا سو بعد الوکعتین **فیراجع**  
**الى الصفا** دست برساند بجز اسود بعد دو رکعت طواف بعد از آن براید بجا **صفا ما لا** انذبلغان رسول الله  
 کان اذا قضا طوافه بالبيت و رکعتین و اراد ان يخرج الى الصفا والمروة استلم الکن الا سو قبل ان يخرج  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی تمام میکرد طواف خود را سخا کعبه میگذازد و دو رکعت میخواند که بر آید بطرف صفا  
 دست میرساند بر کن اسود پیش از بر آمدن در همین است نذیر جمع اهل علم **باب** وجود السعی بین الصفا والمروة  
 در بیان وجوب سعی در میان صفا و مروه قال الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح  
 علیه ان یطوف بهما لهما من تطوع خیرا فان الله شکو حلیه هر آینه صفا و مروه از نشانههای خداست پس هر که حج  
 کند یا عمره یا عمره بجا آورد پس نیت بیح گناه بر وی در آنکه طواف کند میان آنها و هر که طاعت خداست بجا آورد پس هر آینه  
 خدا تعالی قبول کننده عمل است دانند و هر چیز است **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال قلت لعائشة ام المؤمنین  
 و انما یومئذ حدیث السنن اذ ایتت قال الله تبارک و تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا  
 حلیه ان یطوف بهما فاعطى الرجل شی ان لا یطوف بهما قالت عائشة کلا لو کان کاتقول کانت فلا جناح علیه ان  
 یطوف بهما انما اترلت هذا الایة فی الاضداد کانوا یهلون لمناة و کانت مناة حد و قدید و کانوا یخرجون ان یطوفوا  
 بین الصفا والمروة فلما جاء الاسلام سألوا رسول الله صلی الله علیه عن ذلك فانزل الله تعالی ان الصفا والمروة من  
 شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما عوده گفت گفتم حضرت عائشة را و من در آن روز  
 نوجوان بودم یا دیدی قول خدا تعالی ان الصفا والمروة الخ پس نیت گناه بر آنکه طواف نکند باین هر دو یعنی  
 سه نکند میان صفا و مروه گفت حضرت عائشه فی فی اگر میبود معنی آیه چنانکه تو میگوئی آیه باین عبارت نازل میشد  
 فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما غیر ازین نیت که آیه فرود آورده شد در باب الضار ایشان اجرام میگردند  
 در جاهلیت برای مناة و بود مناة نزدیک قدید و ایشان اجتر از میگردند از آنکه طواف کنند میان صفا و مروه پس  
 وقتیکه آمد اسلام سوال کردند آنحضرت اصطلح الله علیه وسلم ازین ماجبه پس نازل ساخت خدا تعالی ان الصفا  
 والمروة الایة مترجم گوید مقصود حضرت عائشه آنست که فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما نفس است در عدم

قلنا وعليه اهل العلم في الاثار بين بالصفا يتيق من كل فسخ قلنا يتيق اليه الكبرياء

وجوب طواف ميان صفا ومروه وقابل تاويل نيست ولا جناح طير ان لطوف نفس نيست بلکه ظاهر است در عدم وجوب نماز و در اين عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته باشند چنانکه از حال انصار بيان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که سعی بين الصفا والمروه از ضروريات حج وعمره است مگر آنکه نزد يكش فسخ از ارکان است پس جبران بدم درست نباشد و نزدیکاً بر ضيفه از واجبات است و اگر ترک کرد قربانی بروی واجب شود **باب البداية بالصفا و ابتدا کردن بصفا**

**مالمک** عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول حين خرج من المسجد وهو يريد الصفا وهو يقول **بندا بما بدأ الله خبتا بالصفا** جا بر گفت شنيدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم که میگفت وقتیکه برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا میکرد و او میگفت ابتدا میکنم بچيزی که ابتدا کرده است خداستخافه بان پس ابتدا کرد بصفا شرح گوید همین است مذکور علم که ابتدا بصفا ضرور است پس اگر شخصی معکوس بجای آورد و ابتدا بر موه کند در آن مختلف شده اند صحیح است که بشروط اول اعتدال نماید و الله علم **باب ما يستحب من الذكر والدعاء عند الصفا والمروة** باب در بيان آنچه مستحب است از ذکر و دعا بر صفا و مروه **مالمک** عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه كان اذا وقف على الصفا يكثر ثلثا ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له اللهم الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير يصنع ذلك ثلث حوات ويدعو ويصنع على المروة مثل ذلك جابر روایت کرد که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه می استاز بر صفا آمد ابر میگفت سه بار میگفت لا اله الا الله الحمد یگوید این ذکر سه بار میگردد و هر دو همچنان **مالمک** عن نافع انه سمع عبدالله بن عمر وهو على الصفا يدعي ويقول اللهم انك قلت ادعوا لي وانك لا تخلف للميعاد واني اسألك كما هديتني للاسلام الا تنزع مني حتى تتوفاني وانا مسلك نافع شنيدم بن عمر را در آن حال که او بر صفا بود و دعا میکرد و میگفت اللهم اله ای بار خدایا بر آئینه تو فرمودی ادعونی استجبکم و بر آئینه تو خلافت میکنی و در بر آئینه من سوال میکنم از تو چنانکه هدایت کردی مرا با سلام که نزع کنی از من تا آنکه پیرانی مرا حالا آنکه من مسلمان باشم **باب يستحب السعي في بطن الوادي** مستحب است سعی در میان وادی

**مالمک** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه و سلم كان اذا نزل من الصفا والمروة مشحنتا اذا انصبته قدماه في بطن الوادي سعي حتى يخرج منه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکه فرود می آمد از صفا و مروه آهسته آهسته میرفت تا آنکه فرود می آمدند و دو قدم او در میان وادی بود پوید میرفت تا آنکه بر می آمد از میان وادی مسئله نزدیک ضیفه چون در بطن وادی قدم او در میان

قلنا وعليه اهل العلم في الاثار بين بالصفا يتيق من كل فسخ قلنا يتيق اليه الكبرياء  
شرح ابن بديل بالصفا  
وفي الحاكم يتيق اذا سعى  
مكوسا بان بديل بالمروة  
فمن اجابنا فمن قال  
يتقن وهو كان بيكره  
والصحيح انه لا يعتد  
بالشروط الا اول  
من قلنا في المكان  
انما يتخير الوادي سعي  
بين اليدين الاضيق  
وفي الاثار يستحب  
في الذناب ان يمشي  
على عادته الي اليمن  
بينه وبين الجبل الاضيق  
فلا تستأقانه في بيني  
اليك يتوسط بين  
اليدين فيمشي

قل  
عليه اهل العلم  
والاخبار يهتدون  
بها والاشيا افضل

سبلین اخضرین سی نماید و نزدیک شافیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته برود چون مسافت ششذراع مهل اخضر باقی ماند  
سی نماید و قتیکه در وسط سبلین اخضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته بروی **باب** المشی بین الصفا والمروة افضل <sup>الکرم</sup>  
پیاده رفتن در میان صفا و مروه بهتر است از سواره رفتن **مالك** عن هشام بن عمرو ان سودة بنت عبدالله عمها  
كانت عند عمرة بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حج او عمرتها ماشية وكانت اعوة ثقيلة فجاءت حين  
انضمت الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى تؤدى بالكاذل من اصبع فقضت طوافها فيما بينها وبينه وكان عمرة  
اذا راهم يطوفون على الدواب ينهأهم اشد النهي فيعتلون له بالمرض حياه منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد حاب هؤلاء  
وخشى سؤه اخضر عبدالله بن عمر بن زويك عمه بن الزبير يعني در نخاخ او بولس بر آئینه طواف میکرد در میان صفا و مروه و حج  
یا عمره روان بر پای خود بود زنی گران پس آمد یعنی شروع طواف کرد میان صفا و مروه و قتیکه باز گشت مردمان او را  
عشا پس تمام نکرد طواف خود را تا آنکه گفته شد اذان اول از نماز صبح پس تمام کرد طواف خود را در میان خود و در میان افان صحر  
و عروه و قتیکه میدید مردمان که طواف میکردند بر چو پایهای خود بنی میکرد ایش از سخت ترین بنی پس حلیه می آوردند پیش او بر  
از چپه شرمندگی از وی پس عروه میگفت در میان خود و در میان مالمرا و نرسیدند ایشان و زبان کار شد **ندبات** من احقر  
او قتمه حلق بعد السبع ومن افرد الحج او قازن اخذ ذلالم الى يوم النحر هر که عمره مفروضه نیت کرده باشد یا تمتع موزه باشد بر سر  
بعد سی و هر که عمره مفروضه یا قزان نیت کرده باشد تاخیر کند حلق را تا روز نحر **مالك** عن يحيى بن سعيد قال اخبرني عمرة بنت  
عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليال بقين من ذي القعدة  
ولا نرى الا انه الحج فلما دنونا من مكة امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكتف من مكة اذ اطاف البيت وسعى بين الصفا  
والمروة ان يحل قالت عائشة فدخل علينا يوم النحر يلح بقر فقلت ما هذا فقالوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعان  
قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال اتك الله بالحديث على وجهه عمره بنت عبد الرحمن شنيدت  
عائشة گفت بر آمدیم با همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پنج شب که باقی مانده بود از ماه ذی قعدة و منورده نمیشد با مگر آنکه  
حج است پس قتیکه نزدیک سیدیم بگام کرد آنحضرت صلعم کسی که همراه او بدی نبود و قتیکه طواف خانه کعبه نماید و سعی کند  
میان صفا و مروه حلال شود گفت حضرت عائشه پس داخل کرده شد بر ما یعنی بر اهل بیت روز نحر گوشت گاو پس گفتیم  
این گفتند نحر فرموده است آنحضرت صلعم از جانب او حج خود گفت بجایی پس فکر کردم اینچه پیش را پیش قاسم بن محمد گفتیم  
عمره آورد حدیث را پیش تو بویچیک می باید **مالك** عن نافع عن عبدالله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت  
لو رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الناس حملوا ولم تحمل انت من حملت فقال اني لبدت واسعى فقلت هذه فلا حمل

حتی ان حضرت حفصه گفت حضرت اچیت حال مردمان که حلال شدند و تو طلال نشدی از عمره خود گفت بر آنکه من بصیرت  
جمع کرده ام سوسری سر خود را و قلاوه بسته هم می خندم پس حلال انموم نا آنکه حکم کنیم **باب** بیست و نهم در یوم القریه و لی  
استحباب نگاه رفتن روز ترویج سوسری منی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یصلی الظهر والعصر والمغرب  
العشاء والصبح بمنی ثم یندوا اذ اطلعت الشمس عرفة عبد الله بن عمر یگوید از نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح  
منی بعد از آن نگاه میرفت و قتیکه بر می آمد آفتاب بجانب عرفات مترجم گوید مستحب است بر آمدن سوسری منی بعد طلوع آفتاب  
شب گذرانیدن در منی بعد از آن نگاه بر آید بجانب عرفات و قتیکه طلوع کند آفتاب **باب** نزول عمره و جواز تکرار آن  
در بیان فرود آمدن در نزه و ترک فرود آمدن آنجا **مالک** عن علقمه عن امه عن عائشة انها كانت تنزل من عرفة  
بنمرة ثم تحولت الى الابدان حضرت عائشه فرود می آمد در نزه از وادی عرفات بعد از آن انتقال کرد بجانب اک **باب** بیست و  
تفسیر الخطبة فی عمره و تجیل الرواح الی عرفة مستحب است کوتاه ساختن خطبه در نزه و شتاب رفتن سوسری عرفه **مالک**  
عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله قال کتب عبد الملك بن مروان الی الحجاج بن یوسف الا یخالف عبد الله بن عمر فی  
شئی من امر الحج قال فلما کان یوم عرفة جاء عبد الله بن عمر حین زالت الشمس انامعه فضاح به عند سئل دق این  
نفر علی الحجاج و علیه مکتف معصم فقال مالک یا ابا عبد الرحمن فقا الرواح انکنت ترید السنة فقال اهدیه السائل فقال  
قال فانظر فی حجة ایتضه حله ما نه اخبره فنزل عبد الله حتى خرج الحجاج فساد بیننا و بین ابی فقلت له انکنت  
ان تصیب السنة الموی فاقصر الخطبة و تجیل الصلوة فجعل ینظر الی عبد الله بن عمر که یسمی ذلك منه فلما را  
ذلك عبد الله بن عمر قال صدق سالم بن عبد الله گفت که عبد الملك بن مروان نوشت سوسری حجاج که مخالفت کنی با عبد  
بن عمر در چیزی از امر حج پس قتیکه شد روز عرفه آمد عبد الله بن عمر و قتیکه زائل شد آفتاب من همراه او بودم پس او از  
حجاج را نزدیک سر بردامی او که کجاست این شخص پس بر آمد حجاج و بروی چادری بود معصم پس گفت چیست  
ای ابا عبد الرحمن گفت رفتن بعرفه میاید اگر میخواهی عمل بر سنت پس گفت حجاج ایای این ساعت بروم گفت عبد  
آری گفت جهلت ده مرا تا آنکه بریزم بر خود آب را یعنی غسل کنم بعد از آن بر آیم پس فرود آمد عبد الله بن عمر تا آنکه بر آید حجاج  
پس سیر کرد میان من و میان پدر من پس گفتم او را اگر خواهی که عمل بسنت کنی امروز پس کوتاه کن خطبه را و تجیل کن  
پس دید حجاج سوسری عبد الله بن عمر تا بشنود از وی این سخن را پس و قتیکه دید این ماجرا عبد الله بن عمر گفت راست گفتم  
سالم مترجم گوید اتفاق علماء بر آن است که خطبه خواند امام بعد از زوال دو خطبه حال آنکه او ستاده باشد و منبذند در میان  
خطبه این خطبه که کند طایفه را و ما از آنجا که حج تا بوم ثانی **باب** بیستم بین الظهر والعصر یوم عرفة جمع کند میان

نمردان و منی بی عرفة است

و لا یخبروا احد فی المملکة انک انزلت الشمس فقلت ان احب

قلنت و علیها  
اهل العلم و قد کان  
ان ابا حنیفة یجعل  
الفتور علی نوحه  
فلا کان یسرف  
المدی فانه لا یجیل  
منه الی یوم العرفه  
والکون بسوقی فقلت  
فانه یجیل منه بعد  
السنی  
قلنت  
و علیها اهل العلم  
ان یسرف ان یجوز  
الرمی جعل طلوع  
الشمس ان یسرف  
ها لیسرف و اذا طلعت  
الشمس الی عرفة  
قلنت  
فی المناسک و لا یسرف  
یعنی عمره بل یفتون  
بنمرة فاقرب عرفات  
حتی نزول الشمس و  
لا یخبروا احد فی المملکة  
فقلت فیه الامام  
بها و فی المملکة  
فانما استأمر

قلنت و علیها اهل العلم ان یسرف ان یجوز الرمی جعل طلوع الشمس ان یسرف ها لیسرف و اذا طلعت الشمس الی عرفة قلنت فی المناسک و لا یسرف یعنی عمره بل یفتون بنمرة فاقرب عرفات حتی نزول الشمس و لا یخبروا احد فی المملکة فقلت فیه الامام بها و فی المملکة فانما استأمر

قال **عمر** روز عرفه **مالک** عن ابن شهاب انه قال سال سالم بن عبدالله بن عمر هل يجزئ بين الظهر والعصر السفر  
 نعم لا بأس بذلك المراد الى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سأل كرو سالم بن عبدالله بن عمر ايا جميع كرهتوه وما  
 ظهر وعصر ودر سفر سب گفت سالم بن عبدالله آری هیچ باک نیست ایامنی بینی نماز مردمان در عرفه باب فضل یوم  
 وفضل الدعاء فيه وفضلت روز عرفه وفضلت عار در وی **مالک** عن ابراهیم بن عبدالله بن ابی عمیر  
 عن طلحة بن عبیدالله بن کریران رسول الله صلی الله علیه قال ما رآنی الشیطن یوما هو فیہ اصغر ولا اذ حوفا  
 ولا اغیظ منہ فی یوم عرفه وما ذلک الا لما راى تنزل الوحیة ونجا وذل الله عن الذنوب العظام الامار فی یوم  
 بدر قیل وما راى یوم بدر قال اما انه قد راى جبریل یزعم المملکة رسول الله صلعم فرمود دیده نشد شیطان را در یوم  
 خارت روی اعتبار تر حقیر تر دشمن تر که ترا فری اخیال که در روز عرفه می باشد و نیست این مگر بسبب آنکه می بیند نزول رحمت و غفور  
 فرمودن خدا متعالی از گناهان بزرگ مگر آنکه دیده شد روز بدر صحاب گفتند و چه دید روز بدر فرمود آگاه باش بر آنکه در وی  
 جبرئیل اجایا استاده میکرد فرشتگان **مالک** عن زیاد بن ابی زیاد مولی عبدالله بن عباس بن ابی ربیع الخضر  
 عن طلحة بن عبیدالله بن کریران رسول الله صلی الله علیه قال افضل الدعاء یوم عرفه وافضل ما قلت انا والنبیون  
 من قبله الا الله وحده لا شریک له رسول الله صلعم فرمود بهترین دعا دعا روز عرفه است و بهترین آنچه گفتن من پیش از  
 پیش از من لا اله الا الله وحده لا شریک است باب عرفه که لها موقف لا یظن عرفه و عرفه لکها موقف لا یظن عرفه  
 عرفه هر آن جای ایستادن است مگر بطن وادی عرفه و مزدلفه همه آنجایی است ادانت مگر بطن محشر **مالک** انه بلغ ان رسول  
 صلی الله علیه قال عرفه کما موقف وادفعوا عن بطن عرفه والمزدلفه کما موقف وادفعوا عن بطن محشر رسول الله صلعم  
 عرفه همه جای ایستادن است و یکیشوید از بطن عرفه و مزدلفه همه آن جای ایستادن است و یکیشوید از بطن محشر **مالک** عن شهاب  
 بن عمر عن عبدالله بن الزبیر انه کان یقول اعلوا ان عرفه کما موقف لا یظن عرفه وان المزدلفه کما موقف لا یظن  
 عبدالله بن الزبیر میگفت بدانید که عرفه همه جای ایستادن است مگر بطن عرفه و مزدلفه همه آنجایی است ادانت مگر بطن محشر  
 بطن عرفه وادی است جانب غرب از مسجد عرفات و شیطان در اینجا برای حضرت اسمعیل متمثل شد و سوره انداخت که حضرت  
 ابراهیم را ده فرج تو دارند و بطن محشر لفظ اسم فاعل موضع است که فیلان صحاب فیل در اینجا مانده شدند و بلاگ گشتند  
 بر زمین میزدند و آثار اصحاب دارند اختلاف در آن است که اگر شخصی در بطن عرفه و وقت کرد و حج او تبا که در اینجا نرسید  
 شافعی است یا اصل حج صحیح است و در آن نقصانی راه یافته که بقربانی منجر تواند شد چنانچه مذکور است در علم باب  
 هل یصحی عرفه واقف عرفات یا روزه گیر در روز عرفه کسیکه استاده باشد بعرفات **مالک** عن ابی القاسم و محمد بن عبیدالله

لا یظن اهل العلم بان الجمع لیس فی النسک عند ابن حنیفة فیتروا له مشروط من الوقت والمکان والاحرام والجماعة و الشایع علی اهل العلم انه یجوز یومین اولی یومین الذکر و ۲۰ التهلیل والدعاء مع قلت فی العالم کتب من العباد بعینها و فی شرح السنة اختلافوا فیین وقف بطن عرفه فقال الشافعی لا یجزئ و قال مالک حج صحیح و علیه السلام

عن عبد الله بن عباس عن ام الفضل بنت الحارث ان ناسا ثاروا عند عايه حرة فوسا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بعضهم عروضا  
وقال بعضهم ليس عروضا فادسنا اليه بقدره فبين وعروضا فحل عليه بعيره بعرفة فشر بهما حتى اختلفا كرونا بايكديك نزلت فيهم  
بنت الحارث وروى غيره في روضة ان حضرت صلوات الله عليه وسلم ليس بعض مردم گفتند كه حضرت صلعم روزه دارست و بعض ايشان گفتند  
يشك روزه دارين ام الفضل فرستاد پسرانش و حضرت صلعم ستاده بود برشته روزه و عرفات پس اشاميد انزال مالک عن يحيى  
سيد بن القاسم بن محمد بن عاصم ان ام المؤمنين كانت تصوم يوم حرة فقال القاسم لقد رايتها عسيرة عرفة يدفء الامام  
فترقت حتى يبسين ما بينها وبين الناس من الارض فترت حواشيبا ففطر قاسم بن محمد روايت کرد كه حضرت عائش روز ميگفت  
روزه عرفه قائم گفتم بدم او را چاه عرفه كردان ميشد امام بعد از ان مي استاده حضرت عائش تا آنكه سعید ميشد انجمن او و ميان  
مردمان بود از زمين مراد از ان خالی شدن زمين است از هجوم مردم بعد از ان مي طلبيد اشاميدني پس افطار ميگردد ترجمه گويد نزلت  
اكثر علماء واقف بعرفه رطلوم عرفه كروه است واقطارات روزه و حقه در دعا و قوف كوشش نمايد باب منم يقف بعرفة حتى  
الصبح يوم الفطر فقد فاتة الحج بركه استاده و عرفه تا آنكه طلوع كرده بود روز نحر پس فوت شد از وي حج مالک عن ناصر بن حديقه  
من عمران يقول من لم يقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم الفجر فقد فاتة الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم  
فقد لم ذلك الحج عبد الله بن عمر كفت هر كه استاده نشد و عرفات از شب مزدلفه ميش از آنكه طلوع كند فجر پس هر آينه فوت شد از وي  
حج و هر كه استاده و عرفات از شب مزدلفه ميش از آنكه طلوع كند فجر پس هر آينه دريافت حج مالک عن هشام بن حمزة عن ابيدانه  
قال من ادرك الفجر من ليلة المزدلفة ولم يقف بعرفة فقد فاتة الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم الفجر فقد ادرك  
الحج عرو و ميگفت هر كه دريافت او فجر از شب مزدلفه و استاده نشد و عرفات پس هر آينه فوت شد از وي حج و هر كه استاده  
بعرفات از شب مزدلفه ميش از طلوع فجر پس هر آينه دريافت حج را ترجمه گويد هيچ است نه هيچ اهل علم كه آنكه اگر روزانه در عرفه  
استاده و قبل از غروب مفارقت كرد نزد يك ابو حنيفة دم و احييت و نزيك شافعي او را دم مستحب است او را باب كيف يسير  
اخذ فم جوهه سير كند وقتيكه روان شود از عرفات مالک عن هشام بن حمزة عن ابيدانه قال سئل أسامة بن زيد و انما لاس  
كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسير في حجة الوداع حين دفن فقال كان يسير العنق فاذا وجد فرجة يقف عرو و كفت كرسول  
كه و شد اسام بن زيد را و من نشسته بودم براه او و جوهه سير ميگردد حضرت صلعم در حجة الوداع وقتيكه روان ميشد از عرفات پس گفت  
اسا كه ميرفت في حجة شتابي ميگردد پس وقتيكه ميافت فجر را زياده تر شتابي ميگردد كفت هشام و نفس قاري است زياده تر از عرفه  
باب يصير بين المغرب والعشاء بمزدلفة صحیح كه مغرب بخار او در مزدلفه مالک عن ابن شهاب عن مسلم بن عبد الله عن  
عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم بين المغرب والعشاء بالمزدلفة جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بين المغرب والعشاء

**سأقلت**  
عليه اهل العلم  
اولا انه لو وقف هناك  
ثقة فاق عرفه قبل  
الفجر ليقتلها و انما  
عند الشافعي و غيره  
عند ابي حنيفة  
**سأقلت**  
عليه اهل العلم  
انه يلزم دفعا  
لا يؤذي الناس



له قلت  
 وعليها هل العلم  
 وفيها الكبري بركاتها  
 ولهم الزدفة الطيبة  
 ولجماعة طلاب العلم  
 له قلت  
 وعليها هل العلم الا انه  
 واجب عند الخيفة  
 سنة عند الشافعي

٣٠٦

در نزد فرجی مالک عن موسی بن عقبه عن کریب بن ابی اسامة بن زید انه سمعه يقول ذم رسول الله صلى الله عليه وسلم من غرته حتى اذا كان بالشعب نزل فبال فتوضأ فلم يبق الوضوء فقلت له لصلواتك يا رسول الله قال لصلواتك اما ماتت فوكبت فلما جاءك المرزدة نزل فتوضأ فاصبغ الوضوء فراقبت الصدوة فصلى المغرب ثم اناخذ كل انسان بعيره في منزله ثم اقيمت العشاء فضلاها ولم يصلى بينهما شيئا اسامه بن زيد ميگفت روان شد رسول الله صلى الله عليه وسلم از عرض تا چون رسيد بده كوه فروود پس ببل كرد پس ضو كرد و الكمال ان نمود يعني يك يك بار اعضا شست اسامه ميگفت پس گفتم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم نماز بخوار يا رسول الله فرمود نماز پيش روي شست پس سوار شد پس قتيقه رسيد بزود فروود آمد پس كامل كرد و صنور العبد ازان استاده نموده شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد ازان خوابيد شخصي شتر خود را در منزل خود بعد ازان اقامت عشاء گفته شد پس گذارد نماز و گذارد چيزي در ميان هر دو نماز مالک عن يحيى بن سعيد عن عدي بن ثابت الانصاري ان عبد الله بن زيد اخبره ان ابا ايوب انصاري اخبره انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع المغرب العشاء بالمرزدة جميعا و ابا ايوب انصاري نماز گذارد همراه آنحضرت صلعم در حجة الوداع مغرب عشاء در مرزدة همه يكجا مالک عن نافع بن عبدالله بن عمر بن الخطاب صلى المغرب العشاء بالمرزدة جميعا عبد الله بن عمر ميگذازد و مغرب عشاء در مرزدة همه يكجا در عا المكيه ي مذكورت كه اين جمع را خطبه سلطان و جماعه و احرام ضرورت بخلاف جميع عرفه باب يقومون بالشعر الحرام يذكروا الله تعالى حتى يسفروا بايستند در شعر الحرام ذكر كويان خدا را عز وجل تا آنكه در وقت روشني مايند قال الله تعالى فاذا افضت من عرفات فاذكروا عند الشعر الحرام و اذكروه كما هلكتم و ان كنتم من قبل من الضحى اليه پس قتيقه روان شد يذرافات پس بايد كنيد خدا را عز وجل نزد يك شعر الحرام فان كوي است در مرزدة و بايد كنيد او را چنانكه راه نموده شمارا و اگر چه بود پيش از اين نگرانا پس از اين آية معلوم شد كه نزول بزود و ذكر نزيك شعر الحرام لازم است و حديث وقت آنرا معين كرده است كه نماز صحيح خلص خواند و ازان وقت تا سفيد دمي ذكر كويد و پيش از طلوع آفتاب بسوي مني روان شود مترجم كويد نزيك ابو حنيفه اينست باین صفت واجب است و نزيك شافعي سنت باب تقدير الضعفة من جمع پيشتر فرستادن زنان و كودكان از نذر مالک عن نافع عن سلم و عبید الله ابني عبد الله بن عمران اياها عبد الله بن عمران يقدم اهله و صبيها من المرزدة الي مني حتى يصلوا الصبح عني و يرموا قبل ان ياتي الناس عبد الله بن عمر پيشتر ميغزشتا داخل خود را و كودكان خود را از مرزدة بسوي مني تا آنكه نماز صبح ميگذارد و زميني و رمي ميكرد پيش از آنكه مردمان بيايند مالک عن يحيى بن سعيد عن عطاء بن ابي ديارهم ان مولاة لاسماء بنت ابى بكر الصديق اخبرته قالت جئنا مع اسماء بنت ابى بكر صفي غلبت قلت لها القدينا فغلبت فقلت قد كنا انصنم ذلك مع من هو خير منك مولاتي ازان اسماء بنت ابى بكر گفت آدميم همراه اسماء بنت ابى بكر مني

غل پس

غسل بسبب غفم اسرار بر آئینه ما ندیم مبنی در وقت غسل گفت بر آئینه میکردیم ما این کار را هر که میکند می بهتر بود از تو مالک آن بدین  
 ان طلحة بن عبیدالله كان يقدم سناده وصييا نذير المزدلفة الى منى طلحة بن عبید الله بن عبد شمس بن قصى بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان  
 بسوی منی مالک عن هشام بن عمرو ان فاطمة بنت المنذر اخبرته انها كانت ترى سماه بنت الجبر الصديق بالمزدلفة تامل الكحل  
 يصلها ولا يحياها بالصبر حين يطعم الفجر تركب فتسير الى منى ولا تقف فاطمة بنت منذر صيدا سماه بنت ابى بكر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب  
 يكثر اذ يرى او ويرى صهاج انما صبح العين امانت دنما صبح میکرد که بگذرد برای ایشان نماز صبح را وقتیکه طلوع میکند فجر بعد از آن  
 سوار غنچه بسوی منی و منی استاد بشعر الحرام ترجم گوید نزدیک ابو حنیفه اگر قبل از طلوع فجر از حدود مزدلفه تجاوز کند بروی قربان  
 واجب که در این وضعیف مثل سار و صبیان که ایشان را مفاقت مزدلفه در شب نیز جائز است بهیژه آثار باب یحرم جمل  
 فی بطن محس یحبنا نذر احد خود را در وادی محس مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كان یحرم داخلته فی بطن محس فی ردمیه  
 عبد الله بن عمر یحبنا نذر خود را در این شتاب روان میکند در بطن محس قدر یک انداختن سنگ ترجم گوید اتفاق طهارت  
 در عالمگیری مذکور است که چون برسد در وادی محس شتاب رود اگر سایه باشد و اگر سوار باشد حرکت دهد و ابر را بقدر انداختن  
 یک سنگ در انوار نیز مثل آن مذکور است باب منی یقیم التلبیة کی گذارد لبیک گفتن مالک عن محمد بن ابی بکر التلبیة  
 معال السن بن مالک هما غا دیان من منی الى عرفه کیف کنته تصنعون فی مثل هذا الیوم مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فقال کان یهل للهل منا فلا ینکر علیه ویکبر المکبر منا فلا ینکر علیه محمد بن ابی بکر تعلق سوال کرد السن بن مالک فاین  
 بوقت صبح میرفتند از منی بسوی عرفه چگونه میکردید شما و مثل این روزه همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت السن لبیک  
 میگفت لبیک گیند از ما پس انکار کرده نمیشد بروی و تکبیر گویند از ما پس انکار کرده نمیشد بروی مالک عن جعفر بن  
 محمد عن ابيه ان علي بن ابي طالب كان يلبي في الحج حتى اذا اذاعت الشمس من يوم حرفة قطع التلبية على بن ابي طالب لبیک  
 میگفت در حج تا چون سبل کرد آفتاب از وسط آسمان روز عرفه قطع کرد لبیک قال مالک و ذلك الامر الذي لم يزل عليه اهل  
 العلم يبذلون ما كنت ما كنت همین است امریکه همیشه برانند اهل علم در شهر با مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عاتق  
 زوج النبي صلی الله علیه و آله انها كانت تترك التلبية اذا اذاعت الى الموقف حضرت ماشه ترک میکرد تلبیة وقتیکه بگیا میرفت  
 بسوی مرقه مالک عن یحیی بن سعیدان عمر بن العزیز خذایم عرفه من منی فسمع التکبیر حالیا فبعت الحجر من یحیی  
 ایما الناس انما التلبية عمر بن العزیز آمد وقت صبح روز عرفه از منی پس شنید تکبیر بلند برآمد پس فرستاد پیاده را که آواز  
 کنند مردمان که ایردمان بر آئینه و طیفه امروز لبیک گفتن مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كان یقیم التلبية  
 الحج اذا انتهى الى الحجر حتى يطوف بالبیت و بین الصفا والمروة ثم یلجئ یعد و من منی الى عرفه فاذا اذاعت التلبية

سألت  
 وطیبه اهل العلم فی  
 التلبیة و یسین تقدیر  
 النساء و الضعفاء  
 بعد نصف الليل  
 الى منی فی العاکب  
 لو جاز من حد التلبیة  
 قبل طلوع الفجر فقلیة  
 التلبیة الوقتیة انما كانت  
 بسطة و هو ما وضعف  
 فحرف الزحرف قد تم منها  
 سئل  
 سأل عن اهل العلم فی التلبیة  
 ان ابلغ بطن محس  
 اسم ان كان اشیا  
 و هو ان كان اشیا  
 کلان را کبا قل من حیة  
 بجز و صفا و نزار

سئل

قلت

قال النووي ذهب عامة اهل العلم الى ان...

قلت نقب بحديث ابن مسعود...

قلت وعليه اهل العلم من يظن الرواية...

قلت وعليه اهل العلم من يظن الرواية...

قلت وعليه اهل العلم من يظن الرواية...

قلت وعليه اهل العلم من يظن الرواية...

وكان يترك التلبية في العمرة اذا دخل الحرم جدا من غير قطع ميكرو تبديلا درج وقتيكه يسوسيد ودرج حرم تا آنكه طواف بيتكند  
 وسمى كند وديان صفا ورويه بعد اذان لبك ميگفت تا آنكه ميگفت از من بسوي حوز پس قتيكه پناه ميرفت ترك ميكرد لبك  
 و ترك ميكرد لبك در عمره وقتيكه دخل ميشد در حرم مالك من اين شهاب انه كان يقول كان عبدالله بن عمر لا يلبي و يقول  
 بالبيت ابن شهاب ميگفت عبدالله بن عمر لبك ميگفت در ماليكه او طواف خانه ميكرد و مالك من هشام بن عروة حن  
 انه كان يقطم التلبية في العمرة اذا دخل الحرم حرة قطع ميكرد تبديلا در عمره وقتيكه دخل ميشد در حرم مالك باسناده  
 ان عاتقة كانت قد نكحت ما كانت في منزلها من كان معها فاذا اذكبت وتوجهت الى الموقف تركت الاهلال حضرت عائشة  
 لبك ميگفت تا وقتيكه مسيره در منزل خود كسيك همراه او ميبرد پس قتيكه سوار ميشد و متوجه ميشد بسوي سوقت ترك ميكرد الاهلال  
 يعني لبك گفتن اتر هم گويد حامل علم گفته اند كه محرم حج ادا كنند تلبية تا آنكه حمره عقبه باروز نخرمي كند لما روى الفضل بن  
 ان رسول الله لم يمت حتى رمى بحجرة العقبة ونزدك اول حصاة منقطع شود و در طواف قدوم نزد بعضه سنجيدت و نزد بعضه سنجيدت  
 بلاجر باب من اين يرحى حجرة العقبة از كجاري كند حمره عقبه اما مالك انه سأل عبدالرحمن بن القاسم من اين كان القاسم  
 يرحى حجرة العقبة فقال من حديث قيس بن امام مالك سوال كرد عبد الرحمن بن قاسم ساكه از كجاري حمره عقبه ميكرد قاسم گفت از كجاري  
 آسان ميبرد قاسم گويد نقب بحديث الترمذي عن ابن مسعود انه استبطن الوادي ثم قال من ههنا والذي لا اله الا هو قاسم روى  
 انزل عليه سورة البقرة ولهذا جهود علم اختيار كرد و اندك رمي از بطن وادي سنجيدت باب يكبر عند كل حصاة ككبيرة  
 نزدك انداختن پرسنگريزه مالك عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يكبر عند رمي الحجاره و رمي حصاة عبدالله بن عمر  
 يكبر ميگفت نزدك رمي حجاره گاه انداختن سنگريزه را باب قد ذكره يكون الحصى چه قدر ميآيد كه سنگريزه باشد مالك  
 انه سمع بعض اهل العلم يقول لعنه الله يرمي به الحجاره مثل حصي الخذف مالك شنيد از بعض اهل علم كه ميگفت سنگريزه كه انداختن  
 آن حجاره را نند سنگريزه باشد كه بدو انگشت ميتوان انداخت باب كل حوز الوادي بعد حرمي الشمس من يوم النحر ايا جازيت  
 بعد غاب شدن آفتاب از روز نحر مالك من ابى بكر بن نافع عن ابيه ان ابنة اخو لصفية بنت ابى عبيد نكحت بالمزدلفه  
 فقالت هي وصفية حتى اتت من بعد ان عمرت الشمس من يوم النحر فامرهما عبدالله بن عمر ان توبيا الحج حين اتتا من  
 ولودر عليهم ماشيتا و حتر برادر صفية بنت ابى عبيد نيز در مزدلفه پس با ندها و رمي صفية تا آنكه از نذر مني جدا نكند حصار  
 آفتاب روز نحر پس امر كرد ايشان را عبدالله بن عمر كه رمي كند حمره را وقتيكه از نذر مني جدا ميشد بر ايشان چيزي حن انهم  
 باب نكحت للرعاة ان يجعوا و حن يومين و نكحت حاره شد شبانا تا كه جمع كند رمي در روز مالك حن حن  
 بن ابى بكر بن حزم عن ابيه ان ابا لبيد بن رباح بن حاتم بن سعد اخبره عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

اصح

قوله ان النبي اتاه جبرائيل في ربه يوم الجمعة  
فقال يا ايها النبي ان الله يحب من اقام له يوم الجمعة  
فلا يصوم فيه ولا يبس الثياب ولا يحدن الفروع ولا يخرقون  
الاجساد وادعوا اليه والذين آمنوا من قومه واولاده  
فلا يصومون فيه ولا يبسون الثياب ولا يحدن الفروع ولا يخرقون  
الاجساد وادعوا اليه والذين آمنوا من قومه واولاده  
فلا يصومون فيه ولا يبسون الثياب ولا يحدن الفروع ولا يخرقون  
الاجساد وادعوا اليه والذين آمنوا من قومه واولاده

يا ايها النبي اتاه  
جبرائيل في ربه يوم  
الجمعة فقال يا ايها  
النبي ان الله يحب من  
اقام له يوم الجمعة  
فلا يصوم فيه ولا يبس  
الثياب ولا يحدن  
الفروع ولا يخرقون  
الاجساد وادعوا اليه  
والذين آمنوا من قومه  
واولاده فلا يصومون  
فيه ولا يبسون الثياب  
ولا يحدن الفروع ولا  
يخرقون الاجساد  
قلت وطيبها  
اهل العلم

ارضحوا الابل في البيوت عن منى يوم يوم من الفريضة يوم الفريضة رسول الله صلى  
رضعت وادشاهان شتران او ترك شبا كذبا ندين در منى بيدازند روز خورجوا از ان بيدازند خروا يوم خميس فر دایم  
برای دور بعد از ان بيدازند روز فريضة بيا ب يرمی كذبا بعد از ان بچ كذبا بعد از ان  
بعد از ان طواف كذبا كه قال الله تعالى واذ بانا لبرايم مكان البيت ان لا نشره بي شيا و طهر بقى للطهين والقامين  
والركم لبيح ط واذن في الباس بالبحر يا توك مجالا وكل كل ضام ياتين من كل فجر عميق لشهدا منا فخر لهم ويدكر واسم الله  
قرا يا هم معلوما علم ما ندقم من بهجة الانعام وكلوا منها واطهروا لباسا الفقير ثم ليقتضوا تقصم وليوفوا نذورهم  
وليطوفوا بالبيت العتيق ۵ زمود خداستالی باید کن آنوقت را که تعیین کردیم برای ابراهیم مکان خانه کعبه و تعیین شریک مقرر  
با من چیزی را و پاک کن خانه مرا برای طواف کنندگان و دستادگان و رکوع و سجود کنندگان و زان در میان مردان حج را تا بناید  
پایه و سواره بر هر شتر را بناید این شتران لاغوز بر راه دور تا حاضر شوند بیغفتی خود یعنی منافع دینی و دنیوی و تا یاد کنند  
نام خداستالی در روز ما در انچه شده یعنی روز خورس روز بعد از وی بر چیزی که دوست ایشان از خداستالی از چهار پاهای گوسفندی  
شتر و گاو و گوسفند پس بخورید از ان و بخورید بی نوا و در پیش بعد از ان باید که در کنند و سخن خود را و بجای آنند نذر ما خود را طواف  
کنند بخانه قدیم قال مالک التفت حلاق الشعر و لبس الثياب ما يتبع ذلك كفت مالک مراد از تفت تراشیدن سوی سرست پرتش  
جاها را و طبع تالیق است قال مالک الابرار الكلا اختلافا فيه عندنا ان احد الا يخلق راسه ولا ياخذ من شعره حتى يخبر هذا  
ان كان سج ولا يجل من شعور عليه حتى يجل مني يوم لخم و ذلك ان الله تعالى قال ولا تعلقوا و مسكه حتى يبلغ الهدى كفت مالک  
سنی که اختلاف نیت در آن نزدیک است که هیچکس حلق نکند سر خود را و بگیرد از موسی تا آنکه بخرد بدی اگر باشد همراه او و حلق  
شود از چیزی که حرام شده است بروی تا آنکه حلال شود درین روز خور و این برای آنست که خداستالی فرموده است و لا تعلقوا و  
حتى يبلغ الهدى محمد باب من قدم شيئا من محله او مؤمن و طائف يوم الهم لاشى عليه بكم مقدم کرد چیزی را از جابره بن  
که از و طبعهای روز پنجشنبه بودی لازم نیت مالک عن ابن شهاب عن عيسى بن طلحة بن عبيد الله عن عبد الله بن جح  
بن العاص انه قال وقف رسول الله صلى الله عليه وسلم في جمع الوعاء للناس من هبوا والناس يسألون له هبوا فقال يا رسول الله  
انتم اشعر تخلفت قبل ان يخرج فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذبح ولا حرج ثم جاء آخر فقال يا رسول الله اشعر تخلفت  
قبل ان ارحى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادم ولا حرج قال فما سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن شئ قدم ولا اخولا  
قال اقل ولا حرج عمرو بن العاص كفت بنما و حضرت مسلم برای مردان همه الوعاء در منی در مردان سوال میکردند حضرت  
صلی الله علیه و آله پس آمد پیش منی مسلم موی پس كفت يا رسول الله هبنا من نذرنا ام پس حلق کردم پیش از آنکه بخورم

۳۰۹



عليه السلام في العالمين  
 في الدنيا والآخرة  
 في القبر والبرزخ  
 في الجنة والنار  
 في كل شيء  
 في كل زمان ومكان  
 في كل حال  
 في كل وقت  
 في كل مكان  
 في كل وقت  
 في كل حال  
 في كل وقت  
 في كل مكان

شوم باهل خود پس گفت بر آئینه من قصر نموده ام از موی خود هنوز پس گرفته ام از موی او بدندان خود بعد از آن قاع کردم با او و  
 پس نخندید قاسم بن محمد پس گفت امر کن او را که بگیرد از موی خود بقصر من باب من ضمرا ولید تعین له لخلق هر که بافته باشد  
 سر را بصر جمع کرده باشد معین میشود برای او خلق ممالک عن نافع عن عبدالله بن عمران عن الخطاب قال من ضمر فخلق  
 تشبهها بالتلبید عمر بن الخطاب گفت هر که بافته باشد موی سر خود را پس البتة خلق کند و مشابهت کنیدی بتلبید ممالک عن  
 بن سعید عن سعید بن المسيب ان عمر بن الخطاب قال من عقط اوصفر اولید فقد وجب علیه الخلاق عمر بن الخطاب  
 هر که بسته باشد موی سر خود را بر تارک یا بافته باشد یا بصر جمع کرده باشد پس واجب است بروی که خلق کند باب لا تمتشط  
 المرأة قبل التقصیر شانه نکند زن پیش از قصر کردن ممالک عن نافع ان عبدالله بن عمران يقول للمرأة المجمع اذا  
 لم تمتشط حتى تاخذ من فرق داسها وان كان لها هكلم تاخذ من شعرها حتى تخرجها عن عجزها بن عمر سگفت زن محرم  
 حلال شود شانه نکند تا وقتیکه بگیرد از فرق سر خود و اگر باشد او را بدی بگیرد از موی سر خود تا وقتیکه نخر کند بدی خود را پس  
 من رمی الحجرة وخلق حلل كل شئ الا النساء واختلفوا في الطيبين هر که رمی جمار کند و خلق نماید حلال شد او را هر چیز مگر زنان  
 کردند در استعمال خوشبو ممالک عن نافع و عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمران عن الخطاب خطبا للناس بفرقة و تعلم  
 امر الحج وقال لهم فيما قال اذ حثتم عني فمن رمى الحجرة فقد حل له ما حرم على الحاج الا النساء والطيب لا يمس احد النساء  
 ولا طيبا حتى يطوف بالبیت عمر بن الخطاب خطبه خواند برای مردمان در عرفة و تعلیم کرد ایشان از امر حج و گفت ایشان از او چه گفتند  
 آمدید بنی من هر که رمی کرد حج را پس بر آئینه حلال شد برای او چیزیکه حرام بود بر حج کننده مگر زنان و خوشبو و کفش است زنی  
 بزنان و زنجیر و شورتا آنکه طواف کند خانه کعبه ممالک عن نافع و عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمران عن الخطاب قال  
 رمی الحجرة وخلق اوقصی و نخر هدیا ان كان معه فقد حل له ما حرم عليه الا النساء والطيب حتى يطوف بالبیت عمر بن الخطاب  
 فرمود هر که رمی کرد حج را و موی سر تراشید یا قصر کرد و نخر نمود بدی خود را اگر باشد با او پس بر آئینه حلال شد او را آنچه حرام بود  
 بروی مگر زنان و خوشبو تا آنکه طواف کند خانه کعبه ممالک عن عیسی بن سعید و عبدالله بن ابی بکر و ربيعة بن ابی عبد الله  
 ان الولید بن عبد الملك سال سالم بن عبدالله و خاصجة بن زید بن ثابت بعد ان رمی الحجرة وخلق داسه و قبل ان یضیع  
 عن الطيب فنهاه سالم و ادخلت خاصجة بن زید بن ثابت و لید بن عبد الملك سوال کرد سالم بن عبدالله و خارج بن زید بن  
 بعد از آنکه رمی حج را و موی سر تراشید یا قصر کرد سر خود را پیش از آنکه طواف خانه کند از استعمال خوشبو پس بنی کرد او را سالم در حضرت او  
 بن زید باب تحب البیتة فیمن و حدها العقبة واجب است شب مانند طری و صد آن عقبة است ممالک عن نافع  
 عن عبدالله بن عمران عن الخطاب قال لا یبیتان احد من الحجاج کما یمنی من فداء العقبة عمر بن الخطاب فرمود باید که شب

و معنا فان قالوا  
 الشکر و یجوز قبل التقصیر  
 والشکر عن ابن عباس ان  
 فعل التلبید من الریح الخلاق  
 والظرف حصل التخلل  
 الاول وحل به اللیس  
 والمحاق والظرف اذا  
 فعل الثالث حصل  
 التخلل الثاني وحل به  
 باقی المباحات والتنفذ  
 عندک بمنزلة الخلاق  
 قاله شیخ  
 انما یجوز البیتة فی من  
 علیه وصال یوم النحر  
 و بان یطوف حل الحائض  
 الا النساء

قلنت عليه اهل العلم في المال الكبرية وفي المال الكبرية قلنت عليه اهل العلم في المال الكبرية

كسرى حاجيان كسرى كسرى مالك من ناضره قال عماد بن عمر الخطاب كان يبعث جلا يدخلون الناس من  
العقبه عمر بن خطاب يفر ستاد وروان اما دخل كسرى وما تلاوا انظر عقبه مالك من هشام بن حمزة عن ابيه انه قال  
البيعتة بكتليا السخ لا يبيتين احلا عيني ده كفت در باب شيبان من بكه در كسرى كسرى كسرى كسرى كسرى كسرى  
لا رمى الجمار في الايام الثلثة حتى تغل الشمس اذ اخذته نوره شكريه ما در سه روز يعني يا زوم دوم وروز سوم وروز چهارم تا آنكه در  
شود آفتاب مالك عن ناضره ابن عبد الله بن عمر كان يقول لا رمى الجمار في الايام الثلثة حتى تغل الشمس عبد الله بن  
ميكنت اذ اخذته نوره شكريه ما در سه روز يعني في روز چهارم تا آنكه زایل شود آفتاب باب حل يجوز رمى التشرقي بالليل ايا  
جائز است رمى جمار ايام تشرقي در شب مالك عن يحيى بن سعيد عن عطاء بن ابي رباح انه سمع يذكرا اذ اذن للرجال  
ان يرموا بالليل يقول في الزمان الاول يعني بن سعيد شنيد از عطاء بن ابي رباح كه ذكر ميكرد هر آينه كه رخصت داده شد شبانه  
كرمي كسند در شب ميگويده عطاء بن ابي رباح كه رخصت داده شد در زمان اول باب يتحقق يقف عند الجمرة الاولى بين  
استعداد وجمع العقبة استحب است كما يات في نزهة وكم في ذكر كعبه خدا تعالى بر او را جرمه عقبه مالك انه بلغه ان  
بن الخطاب كان يقف عند الجمرة الاولى وقفا طويلا حتى يحل الفجر عمر بن الخطاب مي استاد نزد يك جمرة نخستين استاد  
در زمان آنكه نمانده ميشد ستاد شونده مالك عن ناضره ابن عبد الله بن عمر كان يقف عند الجمرة الاولى وقفا طويلا و  
ويستوي ويصعد ويدعو الله ولا يقف عند جمرة العقبة عبد الله بن عمر مي استاد نزد يك وجمرة نخستين استاد در زمان آنكه كبري  
براي خداستالي وبتبع ميگفت اور او حمد ميگفت اور او دعا ميگفت اور او صلوات ميگفت اور او نماز ميگفت اور او سجده ميگفت اور او  
الشمي رمى التشرقي افضل من الكوب بياده رفتن در رمي ايام تشرقي بهتر است از سواره رفتن مالك عن عبد الرحمن  
بن القاسم عن ابيه ان الناس كانوا اذا رموا الجمار استواخذوا هبدين ورجلين ماول من كعبه عوية بن ابي سفيان قاسم بن محمد  
روان وقيكرمي جاويكوزند پاويكوزند ورا خال كه ميرفتند ورا خال كه باز ميگشتند واولي كه سيكه سوار شد معاوية بن ابي  
برو باب يتحقق اخذ النقر الى رمي الثالث ويجوز بجملة سحبت تاجير كرون نفر تارمي جمار در سيوم وچهارم است  
تعمل ان قال الله تعالى واذا كرم الله في ايام معدودات فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه ومن تأخر فلا اثم عليه من انفق  
واقتوا الله واعلموا انكم اليه محضون ورمو خداستالي وياو كنيذ خدايي اور روزهاي شمرده شده يعني در ايام تشرقي  
بگيرت كوئيد پس هر كه شتابي كه در كوچ از مني در روز يعني در روز وپيم از ايام تشرقي بعد رمي جمار وپس همچو گناه  
بروي درم كه درنگ كرده كوچيدن از مني يعني روزه سيوم بعد رمي جمار وپس همچو گناه نيت بروي يعني گناه نيت بر  
كسيكه ترسيد از خدا و ترسيد از خدا و بدانيد كه هر آينه نمازي و شكر گاه خواهد شد باب من لم يقف حتى غابت الشمس من ايام

قلنت عليه اهل العلم في المال الكبرية وفي المال الكبرية قلنت عليه اهل العلم في المال الكبرية  
قلنت عليه اهل العلم في المال الكبرية وفي المال الكبرية قلنت عليه اهل العلم في المال الكبرية  
قلنت عليه اهل العلم في المال الكبرية وفي المال الكبرية قلنت عليه اهل العلم في المال الكبرية

التشرقي







صلعم بر کینه دومی حایض شده و فرمود شاید دومی بزرگتره باشد پس گفتند یا رسول الله بر آن دومی طواف کرده بود پس رسول الله صلعم پس بیدگفته با احوال حضرت عائشه گفت در حالتی که نادرین مسئله بحث میکردیم که پس چرا این سخن مردمان زمان خود را بعضی را می طوافه و در نظر اگر آن پیش فرستادند نفع میکند ایشان را و اگر بودی آنچه میگردد صلعم بمن زیادتر باشد بر عرضش نیز از زن حائض همه ایشان طواف افاضه کرده اند یعنی طواف وداع میکنند صالح عن عبد الله بن الجبر عن نایبه ابن ابی اسلم بن عبد الرحمن خبره ان ام سلمه بنت محمد ان استفتت رسول الله و ما اولد بعد افاضت يوم الفراق لعل رسول الله يخرجت ام سلمه بنت محمد ان سوال کرد حضرت صلعم را و حائض شده بود یا فرزند زاده بود بعد از آنکه طواف افاضه کرده بود روز نهم پس فرمود داد او را رسول الله صلعم پس بآمد بجانب مدینه صالح عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن محمد بن عبد الله ان حالته ام المؤمنين كانت اذا حجت ومعها نساء تخاف ان يحضن فقامت يوم الفراق فاضن فان يحضن بعد ذلك لم تنظرهن تنفر بهن وهن حقیق اذا کن قد افضن حضرت عائشه وقتیکه میگرد و همراه او زنان میبودند که از حوض ایشان می ترسید پس میفرستاد ایشان را روز نهم پس طواف افاضه میکرد و ندیس اگر حائض میشدند بعد از آن انتظار ایشان نمی نمود در وایه میکرد ایشان را بر وطن حال آنکه ایشان حایض بودند وقتیکه طواف افاضه کرده بودند باب ما قفل المرءة اذا حاضت قبل الافاضة چه کار کنند زن وقتیکه حایض شود پیش از آنکه طواف افاضه کند صالح عن عبد الرحمن بن القاسم عن ام سلمه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت قدمت مكة وانا حایض ولم اطه بالبيت ولا بين الصفا والمروة فتكلمت ذلك الى رسول الله صلى الله عليه فقال افضل ما يفعل الحاج غير انك لا تطوفى بالبيت ولا بين الصفا والمروة حتى تطهر حضرت عائشه گفت آدم بگردد من حایض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و نه سعی کردم در میان صفا و مرده پس اظهار شکایت کردم پیش حضرت صلعم پس فرمود بکن آنچه میکنند حاجیان غیر آنکه تو طواف کنی بخانه کعبه نه در میان صفا و مرده تا آنکه پاک شوی صالح عن نافع بن عبد الله بن عمر بن قنبل المرءة الحائض التي تقبل الحج و عمرتها بحملها اذا ارادت فكلت تطوف بالبيت ولا بين الصفا والمروة وهي تشهد للمناسك كلها مع الناس غير انها لا تطوف بالبيت ولا بين الصفا والمروة ولا تقرب المسجد تطهر عبد الله بن عمر كيف در باب زن حایض که احرام کند بجز یا عمره که دومی احرام کند بجز عمره وقتیکه خرد و لیکن طواف خانه کعبه کند و سعی در میان صفا و مرده کند و نزدیک نشود مسجد حرام تا آنکه پاک شود باب المرءة تعهل بالحرم حتى تحيض و تقرب الحج فلا تستطيع ان تعمر حکم زنی که احرام کرده بعد از آن حائض شده و نزدیک شد حج پس تطهرت نمیداد عمره صالح عن محمد بن عبد الرحمن بن القاسم عن ام سلمه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حاجا فاهدنا بجمع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان معي هذا فليحل بالحج ثم لعل من قبل من حجها

لك قلت  
 وعليه اهل العلم  
 ان الحائض لها ان تزك  
 طواف الوداع ولا  
 تنفر ولا دم عليها  
 وعليه اهل العلم  
 في الرواية ان اخرها  
 يعني ان اخرها الزيادة  
 عن ابيهم العون وروى  
 في الرواية ان اخرها  
 والظروف والمعنى  
 ان الحائض لها ان تزك  
 طواف الوداع ولا



قلنا من هذا أهل العلم قالوا عليه السلام قالوا ان يكون الذي عن الصالحين

و عبد الله بن عمر سكره و ابن ابي عمير كذا في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي  
 حج و عمره بيان انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها  
 كان انما قبل من عز و اوجر اوجر على كل شرف من الاثر من ذلك تكليات ثم يقول لا اله الا الله و حسن الاشياء الى  
 و له الحمد هو على كل شئ قد يا حنون يا ثبور يا ذا الجلال و الاكبر يا ذا الجلال و الاكبر يا ذا الجلال و الاكبر يا ذا الجلال و الاكبر  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و قتيبة بن سعيد في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي  
 سبغت 110 الا ان الله عز وجل ما يرحم الغافل عما يكره و ما يرحم الغافل عما يكره و ما يرحم الغافل عما يكره و ما يرحم الغافل عما يكره  
 فما اتعالي و عذره خيرا و نصرت و ابدته خيرا و شكست و اذكره و كفايتها باب في البحر المحسن صبيح يوم  
 كودك هو شيار مالك عز ابراهيم و عتبة بن كريب مولد عبد الله بن عبد من الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و هي في عفتها فقبل لها هذا رسول الله صلى الله عليه فاحذرت بضع صبيحان معها فقالت هذا هو يا رسول الله فقال  
 نعم و لك اجر رسول الله صلى الله عليه و في حلاله و في حلاله و في حلاله و في حلاله و في حلاله و في حلاله و في حلاله  
 ان زن بازوي كودكي كه مراد و بود پس گفت ايا برامی اين كودك حج هست يا رسول الله فرمود آري و بر تو اجر است  
 تو با حج كناندين باب العبد يعنى بعرفة حكم بنده كه آزاد كرده و ترو و عرفات قال مالك في العبد يعنى بعرفة فان  
 ذلك لا يجرى عنه من حجة الاسلام الا ان يكون لم يحرم حتى بعد ان يعنى ثم يقف بعرفة من تلك الليلة قبل ان  
 يطلع الفجر فان فعل ذلك اجزأ عنه و ان لم يحرم حتى يطلع الفجر كان بمنزلة من فاته الحج اذا لم يدك الوقوف بعرفة  
 قبل طلوع الفجر من ليلة للزلفة و يكون على العبد حجة الاسلام يقضيها كعت مالك و باب بنده كه آزاد كرده شود  
 و عرفه پس بر آيت اين كفايت نميگردد از حج اسلام مگر آنكه باشد احرام مكره و نبود پس حرام كند بعد از آنكه آزاد كرده شود  
 بعد از ان بايست بعرفه از ان شب پيش از آنكه طلوع نمايد فجر پس اگر در اين كار كفايت نميگردد از حج اسلام مگر آنكه  
 بر آيد فجر باشد كسكى فوت شده و اوج و قتيبة او را كه نكره و عرفات پيش از طلوع فجر از شب زوليفه و ملازمه  
 بر ان بنده حج هلام بايد كه قضا كند آنرا باب الضر و در بيان حكم ضرورة قال مالك في الضرورة من النساء اجزاء  
 تجزئ عنها ان لم يكن لها و محرم يخرج منها او كان لها فله يستطعم ان يخرج منها انها كما تترك فريضة الله  
 عز وجل عليها في الحج و التعمير و جماعته من النساء كعت مالك باب ضرورة از ان انك حج نكره است هلام بر آنكه  
 نباشد او را و فريضة بر آيد مراد او باشد بر او و ضروري پس قدرت نيافت كه بر آيد مراد آن زن بايد كه ترك نكند  
 فريضة خداي عز وجل كه لازم است بر او حج و بايد كه بنده در جماعت از ان زمان تشرع كودر من الله عز وجل تعلق داشته

و عبد الله بن عمر سكره و ابن ابي عمير كذا في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي  
 حج و عمره بيان انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها انما تحبها  
 كان انما قبل من عز و اوجر اوجر على كل شرف من الاثر من ذلك تكليات ثم يقول لا اله الا الله و حسن الاشياء الى  
 و له الحمد هو على كل شئ قد يا حنون يا ثبور يا ذا الجلال و الاكبر يا ذا الجلال و الاكبر يا ذا الجلال و الاكبر  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و قتيبة بن سعيد في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي و ثبت في سنن ترمذي  
 سبغت 110 الا ان الله عز وجل ما يرحم الغافل عما يكره و ما يرحم الغافل عما يكره و ما يرحم الغافل عما يكره و ما يرحم الغافل عما يكره  
 فما اتعالي و عذره خيرا و نصرت و ابدته خيرا و شكست و اذكره و كفايتها باب في البحر المحسن صبيح يوم  
 كودك هو شيار مالك عز ابراهيم و عتبة بن كريب مولد عبد الله بن عبد من الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و هي في عفتها فقبل لها هذا رسول الله صلى الله عليه فاحذرت بضع صبيحان معها فقالت هذا هو يا رسول الله فقال  
 نعم و لك اجر رسول الله صلى الله عليه و في حلاله و في حلاله و في حلاله و في حلاله و في حلاله و في حلاله  
 ان زن بازوي كودكي كه مراد و بود پس گفت ايا برامی اين كودك حج هست يا رسول الله فرمود آري و بر تو اجر است  
 تو با حج كناندين باب العبد يعنى بعرفة حكم بنده كه آزاد كرده و ترو و عرفات قال مالك في العبد يعنى بعرفة فان  
 ذلك لا يجرى عنه من حجة الاسلام الا ان يكون لم يحرم حتى بعد ان يعنى ثم يقف بعرفة من تلك الليلة قبل ان  
 يطلع الفجر فان فعل ذلك اجزأ عنه و ان لم يحرم حتى يطلع الفجر كان بمنزلة من فاته الحج اذا لم يدك الوقوف بعرفة  
 قبل طلوع الفجر من ليلة للزلفة و يكون على العبد حجة الاسلام يقضيها كعت مالك و باب بنده كه آزاد كرده شود  
 و عرفه پس بر آيت اين كفايت نميگردد از حج اسلام مگر آنكه باشد احرام مكره و نبود پس حرام كند بعد از آنكه آزاد كرده شود  
 بعد از ان بايست بعرفه از ان شب پيش از آنكه طلوع نمايد فجر پس اگر در اين كار كفايت نميگردد از حج اسلام مگر آنكه  
 بر آيد فجر باشد كسكى فوت شده و اوج و قتيبة او را كه نكره و عرفات پيش از طلوع فجر از شب زوليفه و ملازمه  
 بر ان بنده حج هلام بايد كه قضا كند آنرا باب الضر و در بيان حكم ضرورة قال مالك في الضرورة من النساء اجزاء  
 تجزئ عنها ان لم يكن لها و محرم يخرج منها او كان لها فله يستطعم ان يخرج منها انها كما تترك فريضة الله  
 عز وجل عليها في الحج و التعمير و جماعته من النساء كعت مالك باب ضرورة از ان انك حج نكره است هلام بر آنكه  
 نباشد او را و فريضة بر آيد مراد او باشد بر او و ضروري پس قدرت نيافت كه بر آيد مراد آن زن بايد كه ترك نكند  
 فريضة خداي عز وجل كه لازم است بر او حج و بايد كه بنده در جماعت از ان زمان تشرع كودر من الله عز وجل تعلق داشته

من روایتی است که در کتابها آمده است که حضرت علی علیه السلام در روزی از اهل بیت خود فرمود که هر که از شما چیزی را از من پنهان کند...

فصل فی مناقب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام  
و فی مناقب اهل بیت علی بن ابی طالب علیه السلام  
و فی مناقب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام  
و فی مناقب حضرت زینب کبری علیها السلام  
و فی مناقب حضرت سید الشهدا علیه السلام  
و فی مناقب حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام  
و فی مناقب حضرت امام حسین علیه السلام

بجستنی چنین که در این کتاب است از او در حدیثی است که فرمود که هر که از شما چیزی را از من پنهان کند...  
اولی بقیة الاولیاء باب الحج عن الاستیظمان فی الداعلة لیس فی بیان مشرف و یستخرج بریدت کسی که از او ثابت  
پرستش مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن مسیر عن عبد الله بن عباس قال کان الفضل بن عباس و عبد الله بن عباس  
صلی الله علیه و آله ته امره من ختم تستفتی فی فضل الفضل بن علی بن ابی طالب و نظر الیه فی فضل رسول الله صلی الله علیه و آله  
الفضل الی الشق الاخر فقالت یا رسول الله ان فريضة الله فی الحج علی العباد اذ ذکرت الی شیخا کما هی لایستطیع ان  
حل الراسلة افا حرمه قال نعم و ذلک فی حجة الوداع بود فضل بن عباس دینت آنحضرت صلعم پس آمد پیش آنحضرت صلعم زنی  
تعبید ختم طلب فتوی میکرد از آن حضرت صلعم شروع کرد و فضل نظر کردن بسوی او و این زن نظر کردن بسوی فضل پس  
شروع کرد رسول الله صلعم که باین میگرددانید ردی فضل بن عباس گفت آن زن یا رسول الله صلعم در آن روز آن  
در باب حج دریافت پدر مرا در آن حالت که پسر کلان سال است نمیتواند که ثابت ماند بر شتر پس یا من حج کنم همچو من او فرمود ای  
و این قصد در حج الوداع بود باب حجوزان دیدن جمله غیر محرم اذالم یرد حجاجه لا عمرة جایز است که داخل شود که حال آنکه محرم  
و قتی که نیت نکند و باشد حج را در عمره را مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل کعبه  
اللقم و حل راسه للمغفر فلما نزع حجاباه دخل فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله یومئذ یومئذ محرم ما رسول الله صلعم دخل شکر  
صلی الله علیه و آله قال مالک قال ابن شهاب لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یومئذ محرم ما رسول الله صلعم دخل شکر  
سال فتح و بر سر مبارک او خود بود پس وقتیکه برداشت خود آمد پیش آنحضرت صلعم مردی پس عرض نمود یا رسول الله صلعم این جن  
بگفت ده است بر پرده ای که پیش فرمود آنحضرت صلعم بگفت مالک گفت ابن شهاب بنو آنحضرت صلعم نوزاد آن  
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر اقبل من مکة حتى اذا کان بقعدید جاءه خدیون المذینة فوجع فدخل مکة فبصر احرام  
عبد الله بن عمر فبداه از مکة تا آنکه رسید بقعدید پیش او خبری رسید که گفتن بود بسوی مکة پس با او گفت پس من  
بگفت بنو احرام مالک عن ابن شهاب عن علی بن ذکوان مالک از ابن شهاب ما نبتی این روایت کرد یعنی از عبد الله بن عمر باب  
العمرة سنة عمر سنت است مالک عن حمیة عن ابي سلمة عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال العمرة الی العمرة کفارة لکل  
آنحضرت صلعم فرمود عمره تا عمره دیگر کفارت است چیزی را که میان این مرد و او باشد از سیئات مالک انه بلغ ان عثمان بن عفان  
کان اذا حتم به بالیخط طعن راحله حتى یجرح حضرت عثمان بن عفان وقتیکه عمره میکرد او ایضا فرمود یعنی خود ستان  
از شتر خود تا آنکه می گشت قال مالک العمرة سنة و لا یغرم احد من المسلمین ارضی فی کل عام مالک عمر سنت است

ان قلنا  
و علیها شاکل فان من  
العیات من یزید فی  
فی حیاة فیهما  
ان الله جل و علا  
تکون فی العیال  
من ان الله جل و  
کان خلق الذل و  
ان الله جل و  
تداولی بقره صلعم  
ان ذلک کان لیس  
شواهد فی العیال  
الصلی علیه و آله  
ان ذلک کان لیس  
شواهد فی العیال  
الصلی علیه و آله

وینزلیم

وینزلیم  
ان الله جل و  
تداولی بقره صلعم  
ان ذلک کان لیس  
شواهد فی العیال  
الصلی علیه و آله



قلته عليه اهل العلم  
 ان ذلك حسن  
 قلته عليه اهل العلم  
 ان ذلك حسن  
 قلته عليه اهل العلم  
 ان ذلك حسن

ان ذلك حسن  
 قلته عليه اهل العلم  
 ان ذلك حسن  
 قلته عليه اهل العلم  
 ان ذلك حسن  
 قلته عليه اهل العلم  
 ان ذلك حسن

داخل شتران در کوه نمازگزاران در آن سالک <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> نافرمان خداوند بنظر آن رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة وهو  
 واسامة بن زيد وبلال بن رباح وثمان بن طلق الجعفي فاطمته اعليه ومكث فيها قال عبدالله فما لبثت الا ان خرج  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلى الله عليه وسلم وثقة احمد واداه وكان البيت يومئذ على ستة  
 عمود <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> عبد الله بن عمر روايت کرد که حضرت <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> در کعبه ایستاده بود و نمازگزاران در آن روز پنج تا هفتاد  
 بن طلق الجعفي پس بزرگ نمازگزاران فرمود در آن وقت که عبدالله بن مسعود از بلال فیتکه برآید چکار کردیم  
 صلى الله عليه وسلم بن گفت کرد اینست ستون را بجانب چپ خود و در ستون را جاتر باشد خود که در آنست ستون را بشین  
 خود و در جاتر کعبه در آن روز بیست و سه ستون بود و از آن جهت که در آن وقت المواضع المتبركة حجة بيان جانی متبرکه و  
 سالک من محمد بن عمر بن حنبله الدبلي عن محمد بن عمران الاصلها ان عبدالله بن مسعود قال عبدالله بن عمر انا نازل  
 شتران بطريق مكة فقال ما انزلت نزلت هذه السرجة فقلت اردت ان اقول ان ذلك خير و ذلك فقدت الاما انزلت  
 ذلك فقال عبدالله بن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كنت بين الاخشين من منى ونفخ بريد نحو المشرق فان  
 واديا يقال له السرجة شتران تحتها سبعون نبيا عمران الضميري گفت که از راه بيگ شد عبدالله بن عمر متوجه شد  
 بسوی من و من فرود آمد بر لب زمير درخت بخیلان در راه که پس گفت چه چیز فرود آورد ترا زیر این درخت بخيلان  
 قصد کردم ساير اوراق پس گفت ای یزیدی دیگر چه باعث شد غیر آن پس گفتم ای فرود نیاورد مرا مگر همین سبب گفت  
 عبدالله بن عمر که فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکه باشی در دو کوه آخشين از منی و برداشت دست خود را بجانب مشرق پس  
 وادی هست که گفته میشود اوراق شتران وادی درخت بخيلانست که ناف بریده بشد بر او نهادی را یعنی نه تا و  
 آنچه فخر شد زمان ایشان آنچه بریده شد سالک انه بلغ ان عبدالله بن عباس كان يقول ما بين الركنين  
 الملتزم عبدالله بن عباس كيف در میان ركن اسود و مقام اینست من جانی که معانقه با دیوار کعبه باید کرد  
 بآب زیاده قبر النبي صلى الله عليه وسلم در بیان آداب زیارت تربت مطهره <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> عبدالله بن مسعود  
 بن دینار انه قال رايت عبدالله بن عمر يقف على قبر النبي صلى الله عليه وسلم فيصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وحلى ان يكون  
 عبدالله بن عباس فبينا كنا نسير في طريق مكة استاده ميشد بر قبر حضرت <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> در و در ميفرستاد  
<sup>صلى الله عليه وسلم</sup> عبدالله بن عمر در برابر او بگر و عرضی الله عز وجل فرمود که گوید که سنت است زیارت قبر شريف حضرت <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> بعد فراغ حج یا نیت  
 اهل علم و علم بآب ایتان قبله آمدن زیارت قبامالك <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 كان ياتي قبله اكبوا و ما أشد <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم مکه در بیان احکام

فصل

عقود عتق

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

صلی الله علی

سئل مالك عن عيش الرجل له ابنت من اهل الحرم شيئا قال لا يجعل كرهه شيئا كان الا يطعم كرهه مروي في جاريه ياره خوارج حرم  
 يعني كرهه وكلفت في حرم كرهه يوجب استحقاقه من صل الله عليه وسلم فرموده يعني خلا من حرمت عباس التماس نوره الا الاذ خوار سوا  
 فقال الا الاذ خوار من تلف شد كما راح حرمه زيبه انفي بايزه است قطع كياه بولي خلفه يبايم وبولي وفاقا من جواد خروفي المذنب  
 الا يرحم شين الحرم ولا يقطع الا الاذ خوار بولوسف چرايندن دو اب بايزه يادو اب ضمان قطعه شجرة الحرم حكم تاوان ياد  
 ورحم قال مالك ليس على الحرم فيما قطعه من الشجر الحرم شيئا بل يبايمنا ان احد احكم فيه شق وبقس مما فعل كرهه  
 ليست لازم برحوم ورايحه برید از درختهای حرم چیزی و نیز سید را اگر کسی حکم کرده باشد و آن چیزی بود چه چریت که کوه است  
 شجره که گوید عقب کرده است شافعی با آنچه روایت کرده شد از ابن الزبیر فی الشجرة الكبيرة بقرة و بصغيرة مشاة و موی حکم الحرم  
 اذا دخل القياس ذك انظر هلما برانذ که ضامن میشود و قطع شجره حرم و شکار کردن و حرم باب حرم المدينة است  
 الله تعالی حکم حرم مدینه مالک عن عمرو بن المطلب عن ابن عباس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلع له احد فقال هذا  
 جبل يحبنا ونحبه اللهم ان ابراهيم حرم مكة و اهل الحرم ما بين لايتيها السن بن مالك مايت کرد که خنجر حکم نمود و اشد بر او  
 که احد پس فرمود این کوه است که دوست میدارم و او دوست میدارم و او دوست میدارم او را ای با خدا یا بر آینه اسبیم حرام کرده است که حرم  
 من حرام میکنم میان دو طرف سنگستان مدینه مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابن عباس ان كان عتق  
 لو دایت انطبا ارتقم بالمدينة ما ذمها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتيها حرام ابو هريرة سئلت ان  
 می بیهم آهوان و اگر چه میکنند و مدینه متر نام آنها را زیرا که فرمود و حضرت صلح ما بین لاجتبا حرام مالک عن يونس بن  
 يوسف عن عطاء بن يسار عن ابى ايوب الا تصار انه وجد خلفا ناقدا فلطموا فلقبا الى زاوية فطره هم عنه قال مالك  
 لا اعلم الا انه قال في حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا ابو ايوب تصار فلقبت جاني فطرتك فطرتك فطرتك فطرتك فطرتك  
 کوه یعنی نه شکار کنند پس فم کرده آنها را زوی گفت مالک سئلت انهم لكانه گفت ابو ايوب يا ابا جهم فطرتك فطرتك فطرتك فطرتك فطرتك  
 عن رجل قال فعلت حلي زيد بن ثابت فانما بالاسواق و قد اصطلت فمسا فاخذ من بيده فادسها امام مالک و مايت کرد و از روی  
 گفت آنزد که دخل شد بر من زيد بن ثابت و من در بازار بودم و بر آینه شکار کرده بودم شمس پارس گفت زيد بن ثابت از او زد  
 و برانید او را حرم گوید معنی احد عن انس بن مالك روایت کرده است که ان ابني صل الله عليه وسلم قال لا تخ و صخر يا ابي  
 اهل النخيل و غير شکار است اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبود می شکار کردن آن در مدینه و بر آینه انجا و غیر مود  
 حضرت صل الله عليه وسلم این را بر این ان پس مختلف شد در اقوال در جباب پس قول مالک شافعی و اکثر حضرت است که  
 لازم نیست بکسی که شکار کند در مدینه یا بر درختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه را دست از حرم آن غیر تحریم صید و شکار

تفاوت مختلف  
 و شجره فقال مالك بالاشد الشارح  
 ذكر الشجره في المدينة  
 من الصلوات في المدينة  
 صيد الاقطر شجره  
 المدينة انما هو تعظيم  
 حرمها دون تحريمها  
 و شجره الحديث انس  
 و ذهب بعضهم الى تحريم  
 شجرها دون صيدها  
 لهذا الحديث و ذهب  
 اخرون الى تحريمها  
 و ذهبوا و صلوات الحديث  
 على انها حرم خارج  
 المدينة في الاصل  
 و صلوات الحديث في  
 حرام ولا يضمن في  
 الجهد قال الحلبي  
 والقدير فضمن  
 قبل حرم مكة  
 لا هو يضمن الجبل  
 الصلوات و قال طع  
 الشجره بالخلاف فقط



از حدیث این معنی تجزیه و تفریق در مال مذکور است و آن حدیثی است که در حدیث ابن عباس  
بودن آن طائر را از خارج دین بعد از آن داخل کرده شد بعد از آن طائر را از خارج دین بعد از آن داخل کرده شد بعد از آن طائر را از خارج دین بعد از آن داخل کرده شد

### کتاب البیوع والمعاملات

بقوله تعالى الا ان تكون تجارة عن تراض منكم و ترضى کار دل است که بنده در بیان احکام متعلقه با انواع بیع و معاملتها مقدمه شرح بیع تراضی است  
بیت که در عرف بان تراضی دانسته شود شافعی شلوط کرده است بلفظ صریح با بیع و مشتری مانند مشتری و حاکم و حاکم  
یا بعضی فقال بعتک یا کائنات و مانند جمله کاب بکذا و اعطیت کب بکذا او خذ منی بکذا لیکن اقوی نزدیک غیر است که هر چه در عرف  
آنرا تراضی دانند بیع معتقد بشود بان معاظاة باشد یا قرضیه و الله اعلم زیرا که در اصل شرح بجز تراضی مطلوب نشود و شرط عاقدین شایسته  
و کمره نبودن الا اگر اجماع بود که در حکم لا اگر است بحدیث رفع ید عن ثلثه و آیه لا تأکلوا اموالکم و قیاس بر عطلاق در صورت اگر  
فی الحدیث لا طلاق فی افلاق و الاصلی منیر که والی مشرف باشد بر عهده او اذن داده باشد که جایز است بابت اطلاق الیتمی زیرا که  
آن عقد مستند بوالی است در حقیقت و شرایط حربی سلاح را و کافر صحنه نیز درست نیست بجهت امانت و ضمانت خوف آنکه استعانه بر قضا  
مسلمانان کند و شرط بیع بیع چیزیست مهارت عین او زیرا که در حدیث شخین بنی از بیع کلاب و خر و میتة آمده است و امریکه شتر گنا  
سیان آنها نجاست است پس علت بنی همان تواند بود و فیه نظر زیرا که در حدیث آمده است که خداستغالی حرام منی کن چیزی را مگر  
حرام بکند بیع او و معنی این حدیثی است که چیزی که در جانتقل بآن شایع و مشهور باشد بوجهی که همان متعین شده باشد  
و آن انتقال حرام باشد بیع آن چیزیست پس بیع خمر برای سواری و عهد بر اخذ است درست باشد اگر چه اکل لحم خمر و کوا  
عبد نیز محتمل است و بیع خمر و اصنام حرام باشد و قاعده متفق قضا میکند که بیع کلب محرم الاقتنا و بیع میتة برای گوشت او  
نیز برای جلد که بجهت دباغ گیرند حرام باشد بجهت این علت زیرا که بنا بی بیع بر تعفن بوجه جامه مانده است و الله اعلم دیگر نفع بیع است  
پس آنچه قابل انتقال نباشد بیع او صحیح نیست بقوله تعالى و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و در صورت صادق می آید که طلال  
و درینجا قضیة شایسته زیرا که در عالم چیزی یافته میشود که او بوجهی از وجه نفع نباشد پس اگر آن نفع معتد به است باعتبار عادت  
قوم و مقاصد ایشان در محاش تغییر میکند پس حال مختلف باشد باختلاف بلاد و اوقات پس بیع ما بر شرط نه بر غیر مانع از اخذ او  
بیع تراضی صحابی منفعت است و الله اعلم دیگر امکان تسلیم بیع است زیرا که چیزی را ممکن تسلیم نباشد اخذ مال عوض او اخذ مال  
پس بیع ضال آبن و مضمون صحیح نباشد الا با قادر بر رد و بچنین بیع نصف سیف و نصف طرف صحیح نباشد زیرا که تسلیم نصف غیر  
محال است و در صورتی تسلیم معیوب میشود دیگر ملک عاقد زیرا که مال دیگر در وقتن باطل است و در قولی اگر اذن مالک متفق شود ببعده  
میگردد و دیگر معلوم بدون بیع بعینه و بقدره و صفت زیرا که بیع مجهول خمر است و از بیع خمر بنی وارد شده و راه سلم درین مسئله



از آنکه عقد عریض باشد و حق عریض است که چیزی یکدیگر را بدهد و عقد و ندانند که آنچه درست یا نیت نیک است یا بد است و لابد است که معلوم  
 بودن عوضین لیکن در احیان موجود علم باشد که آنست در امور موجوده غیر موجوده و صغیر که مفهوم باشد و فاطح تنازع و معین او  
 بر وجهی که تفسیق بود که بعسر انجامد و نه اجمال او صافی که اهل معامله آنرا طلب کنند ضرورت است و هر عقد را خاصیت است از  
 آنرا اجماع سلفان خاصیت را ادراک میاید کرد مانند آنکه خاصیت رسن است که لازم میشود تا آنکه قسین میان نیاید و خاصیت  
 حواله آنست که مطالبه اصل منقطع میگردد و خاصیت بی آنست که بدین قسین تمام نمیشود و بعضی ذاتیات عقد از تامل در اطلاق  
 آن عقد فهمیده میشود مثل تسلیم شدن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آنرا نیز ادراک میاید کرد و گاهی در عقد شرط میکنند و حال شرط  
 بیع میتوان دانست که گاهی شرط معتقد است یا امری است که شارع بجهت توفیق بان فرموده است ندایا یا مقاصد مختلفی  
 یا خلاف آن شروط دانند این شروط لابد است از اعتبار ادو گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد با شرطی که شرح تخصیم  
 بیع آن و آن شرط فاسد است و اما بابت شرط فاسد عقد فاسد گردید یا عقد صحیح است و شرط ساقط شود هر دو احتمال با تخریج است  
 باید دید شرط بیع تمام کسیت در هر عقد نیاید تامل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد  
 و فهم این نکته از نظر در حقیقه عقد و در نصوص شارع در باب بیع و جاری کردن آن نصوص در سایر عقود میتوان دانست  
 و اگر اختلاف متعاقدین واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار میاید است و بحسب آن قاعد حکم میاید کرد و این علی  
 المدعی والیمین علی من انکر البیعا اذ اختلفا و السلعة قائمة فالقول ما قال البایم او یترادان الصمان با کما هو معتبر  
 این است یا بیعین و اینها ممل در هر عقدی شرط میاید کرد و تفریجاتی که بر تو وارد میشود آنها را بر همین اصول حمل میاید کرد  
 چنانچه بیع سخی کردی خواهی دید که در پیشانی واحد نیست آنچه در وسط مذکور است متمیز است و شرح است بر یک متن که اکثر  
 موافق می افتد و گاهی در توجیه و تفصیل و اجمال مختلف می شوند مختار فیر در بیاب اختیار قوی و انفع نیست از بیعین  
 و میاید دانست که اگر عقدی از مسلمانی مستحق شود تا امکان او را محلی صحیح پیدا میاید کرد جمیع عایت لفظ عقد کنس پس اگر  
 متضمن خلاف مقتضای آن لفظ باشد از عقد فاسد میزند و جمیع رعایه معنی و آن لفظ را حجاز میگرداند از آن عقد اگر تفریح  
 قایم باشد و میل فیر جایب اعتبار یعنی است زیرا که اهل عرف در اعتبار با الفاظ عقود تهران دارند و غیر معنی معتبر نگرداند  
**باب بیع** بیع الطعام بحسنه و النقد بحسنه الا یباید سواء لیسواء فان اختلفت الاجناس كان طعام بطعام او نقد  
 بنقد استنوط التقابض لا المساواة وان كان طعام بنقد لم یستلزم التقابض الا انما حرام است فروختن طعام بحسنه  
 یعنی گندم بگندم یا جو بگو دست بدست هر یکی برابر دیگر در کیل و حرام است فروختن نقد بحسنه آن یعنی طلا بطلا یا نقره  
 بقره مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر در وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از آنکه طعام مقابل طعام باشد گندم

مقابل جو یا نقد در عرض نقد باشد مثل طلا مقابل نقره و بر سر شرط صحیح تقابض است نه آنکه هر یکی برابر دیگری باشد اگر طلا  
مقابل نقد باشد مثل نقره مقابل گندم پس تقابض بر سر شرط نیست **مالک** حد این شهاب عن مالک بن اوس بن  
الحدادیان البصری انه التمس صفا مائة دينار قال فدعا لي طلحة بن عبید الله فترا و ضنا حتى اصطرقت مني وحل  
الذهب يقلها في يدي ثم قال حتى ياتي خازني من الغابة وعمر بن الخطاب سيمع قال عمر لا والله لا تقارقه  
حتى اخذ منه ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الذهب بالورق رجالا هاء و هاء والبر بالبر رجالا هاء  
و هاء و القرا بالقر رجالا هاء و هاء و الشعير بالشعير رجالا هاء و هاء مالک بن اوس طلب كروم من  
اصيد نيار يعني طلب كروم فوجت احد النقدين را نقد دیگر گفت پس خواندم طلحة بن عبید الله پس در تعیین قیمت سخن  
تا آنکه هیچ صرف مقرر کرد و این گرفت آن طلا را میگردانید از در میان و دست خود بعد از آن گفت نظر کن تا آنکه  
سایه تجویع از من از قابض من الخطاب می شنید پس فرمود حضرت عمر قسم بخدا که جدا شود از طلحة تا آنکه بگیرم حق خود  
از وی بعد از آن حضرت عمر گفت که فرمود رسول الله صلعم طلا فروختن با نقره ریاست مگر آنکه این بگوید بیار و آن بگوید که  
بیار حاصل نیست که در یک مجلس قبض بدین مخرج گردد و فروختن گندم با گندم ریاست مگر آنکه این بگوید بیار و آن بگوید  
بیار و فروختن قر با تمر ریاست الا آنکه این بگوید بیار و آن بگوید بیار و فروختن جو با جو ریاست مگر آنکه این بگوید بیار  
و آن بگوید بیار قوله بار و بار معناه مگر و مات ای خدا عطا داد بدینک آن کیون پدید آید قوله ترا و ضنا ای تجا و ضنا فی  
البيع و شرا و مالک عن ناضر عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا تتبعوا الذهب بالذهب  
الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض  
ولا تتبعوا منها غائباً بل اجزا بجزا ابی سعید خدری روایت کرد که حضرت صلعم طلحة بن عبید الله فرمود و فرمود شید زرد زرد مگر هموزن  
با هموزن زیاد و نکند بعضی آن را بر بعضی آن و فرمود شید نقره را با نقره مگر هموزن را با هموزن زیاد نکند بعضی آن را بر  
و فرمود شید نقره و غائبی را با حاضر یعنی یکی از مبیع و شمن حاضر باشد و دیگر را وعده کند قوله لا تشفوا ای لا تفضلوا و اشفت  
الا فدا و یجی معنی الزيادة و التقصان و الناجز المحاضر یقال انجز الوعد اذا حضره **مالک** عن موسی بن ابي عمیر عن ابی  
الحباب سعید بن یساعن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال الدینار بالدینار و الدرهم بالدرهم لا فضل  
رسول الله صلعم فرمود یک نیا مقابل یک نیا است و در هم مقابل یک در هم است زیاد و معتبر نیست در میان اینها یعنی زیاده  
با اعتبار جودت و روایت معتبر نیست بعد از آنکه در وزن برابر باشند **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یساعن معوية  
بن ابی سفیان باع سقایی من ذهب او ورق بالکثر من وزنها قال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله

۳۲۵

ينهي عن مثل هذا الامثلة فقال معاوية ما ادى مثل هذا باساق قال ابو الدرداء من بعد في من معاوية انا اخبره  
 عن رسول الله صلى الله عليه وخبيرى عن رايه لا اسالك بارض انت بها تدم قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب  
 فذكر له ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان الاتبع مثل ذلك الامثلة قبل وذنابوزن معاوية بن  
 ابي سفيان فروخت او ندى از طلايا بقره بعوض زياده ترانوزن آن پس گفت اورا ابو الدرداء شنيدم رسول الله  
 كه بنى يفرمود از مانند اين بيع مگر آنكه فروخته باشد بموزن را با هموزن پس گفت اورا معاوية بنى ميمم مانند اين بيع با  
 پس گفت ابو الدرداء كه گيت كه تصدى بيان عذر من شود پيش معاوية من خبر ميدهم اورا از رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و او خبر ميدهم را از راي خود اى معاوية بجا اقامت كنتم با تو در زمينى كه تو دران باشى بعد از ان آمد ابو دراديش عمر بن  
 الخطاب پس گر كرد پيش او اين ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بسوى معاوية كه مفروض مانند اين را مگر آنكه فروشى هموزن  
 با هموزن قوله من بعد من بنصرنى والغدير بنصرى مالك انه بلغه عن جده مالك بن ابي عامر ان عثمان بن عفان  
 قال قال لى رسول الله صلى الله عليه لا تتبعوا الدنيا بالدينارين ولا تتبعوا الله بالدينارين عثمان بن عفان گفت فروشى  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مفروض يكد دينار را بدو دينار و مفروض يكد درهم را بدو درهم مالك عن يحيى بن سعيد ان قال  
 اور رسول الله صلى الله عليه المتعددين ان يبيعا اتيه من المعانة من ذهب او فضة فبا كل ثلثة باربع حينا او كل اربعة  
 ثلثة حينا فقال لهما رسول الله صلى الله عليه ادبنيما فودا امر فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم دو سحر العيني سعد بن  
 رئيس و بن سعد بن عباد و ر رئيس خزرج كه بفروشند او ندى را از غنيمت از طلا بود يا از نقره پس فروختند باين حساب  
 هر كه مثقال ابقا بله چهار مثقال نقد يا هر چهار مثقال با بمقابله سه مثقال نقد پس فرمود ايشان را حضرت صلى الله عليه وسلم  
 را با دو پيس روگنيد اين بيع را مالك عن نافع عن عبدالله بن عمر بن الخطاب قال لا تتبعوا الذهب بالذهب ولا  
 مثالا قبل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الا مثالا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق  
 بالذهب احد هما ثابت الاخر ناجز وان استنظرك الى ان يلج بنية فلا تنظره انى اخاف عليكم الرماء والروماء هو الروابى عمر  
 الخطاب فرمود مفروض طلا را طلا مگر هموزن را با هموزن و زياده نكند بعض آنرا بر بعض و مفروض نقره را با نقره مگر هموزن  
 با هموزن و زياده نكند بعض آنرا بر بعض و مفروض نقره را با طلا كى از اين هر دو غائب باشد و ديگر حاضر در گره هلت طلبه  
 او و آنكه در آيد بخانه خود پس هلت مده آنرا در آينه من حتى رسم بر شمار را در با معنى رياست مالك انه بلغه عن القاسم  
 بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدينار بالدينار و الدرهم بالدرهم و الصاع بالصاع و الايام كالى بناجر كالى بالهنزة  
 معناه النية قاسم بن محمد ميگفت كه فرمود عمر بن الخطاب يكد دينار بمقابله يكد دينار است و يكد درهم بمقابله يكد درهم و يك صاع



تفیش علامه و حکم بوده است و در وقتیکه تمام آنها را یک حکم است و در وقتیکه نقد تمام شده است حکم  
 مخصوص باین دو چیز است زیرا که نقدی اصل صاف این دو چیز است و اگر از چیزی است در احکام شرح مانند زکوة و عده مؤثره  
 در شمار باقیه معلوم است هر دو را فکرها باشد خواه اقیانیت یا در دوی زیرا که حفظ و شیء ذکر کرده در آن اشهر طعام مجاز بود و هر دو  
 که نقد و دوی معنی فکرها موجود است و معنی ذکر کرده و مقصود از آن اصلاح طعام است و در حکم دست اصلاح مزاج مثلا و مالک  
 نقد از دست است و در اربع باقیه اقیانیت را نیز که از جامع در میان ایشان اقیانیت است و قیاس کرده می شود و غیر علاج  
 از این علاج زیرا که حاجت در اوقات بلع واقع است نه بغیر آن و غیر غالب وقت اهل مجاز بوده است و ابوحنیفه در اولین دوزن  
 و در بقیه کبیل داشته است و میل فقیر از آن مذاهب بجز کمالک بیشتر است و از نقد حدیث مفهوم شد که اگر طعام باقیه  
 همان چنین فرو شوند اگر در جود و در اوقات و صناعت و غیر آن تفاوت پسندید مع فاسد است الا در صورت مماثلت کبیل تفاوت  
 و طول از اشتراط تفاوت معنی مفهوم شد و اگر همچنین دیگر فرو شوند مثلا گندم را بجز مماثلت شرط محتوی نیست و مفاد جاب است  
 و تفاوت شرط محتوی است پس نباید کلی بود باشد و حال نقد مثل حال طعام است فقید بر و مماثلت را معیاری باید و معتبر  
 عاده اهل مجاز است و چون حضرت صلوات الله علیه و سلم هر چه در آن محصر کبیل بود مانند غنم و مانند او است که در کبیل است و با  
 اگر دوزن تفاوتی داشته باشد هر چه در آن محصر دوزن بود مانند شتر و غیره در آن است و از حدیث سعد بن ابی وقاص  
 که در معنی از این مطلب بطیافه است معلوم میشود که معتبر مماثلت در وقت کمال شیء است یعنی وقت رسیدن او یا کسی که بی آدم آنرا  
 از آن چیزی میخواهند و مقاصد جزئی برای آن خاص و تالیله الوضوح اعتبار ندارد پس کمال حفظ و شیء وقت بلع تفاوت  
 و وقت کمال طلب و غلبه وقت کم تر و غلبه است الا بطبیعی است که در روز بیانی میشود پس آن فروخته نشود و ملامت بجهت مشورت  
 و در قولی مماثلت این نوع در حال طبیعت و غلبه معتبر است و اگر عادات مختلف پسند مثل سسم که خورده میشود و در وقت  
 می شود پس معتبر مماثلت است در عادت ازین دو حالت و غلبه و غلبه میشود با اتحاد سسم و اتحاد مقاصد و اختلاف چنین است  
 با اختلاف اصول مانند دقین حفظ و دقین شیء و چون سسم در وقت مماثلت آنچه نقلش دوی اثر کرده است بطبع یا نقلی معتبر  
 و نیزه باقیه زیرا که مماثلت در هر چه در کار نیست و مماثلت معتبر در هر چه است که او بی آدم باشد و آن عاده مستمر باشد در میان  
 ایشان **باب قال بعضهم لا یلیم الحفظه بالتعدیه** مثلا مثل نقدی نقلی نقلی و گندم را با جلاله هموزن یکدیگر مالک

ان یلعه ان سلیمان بن یساق قال فی علف کما سعد بن ابی قاص قال لعلنا نغذ من حنطة اهلت قابتم بها شیء او کما  
 اکثرت سلیمان بن یساق گفت که آخر شد حلف در از گوش سعد بن ابی وقاص پس گفت سعد بن ابی وقاص غلام خود را بگیر  
 از گندم ایچا و خود پس خرید یکین باین جور او کبیرا هموزن او مالک معن ناخر من سلیمان بن یساق انه اخبره ان حیدر





قال ابو بصير الطيب عن النبي  
صلى الله عليه وآله قال الطيب  
مما كان يطبخه في الجنة  
من الارواح الطيبون  
طيبوا لاهل الجنة  
قلت

نهي على علة  
تلك وهو في الجنة  
الطيب طيب في الجنة  
بالعقود عن الطيب  
الطيب في الجنة  
عن قول الامام  
العلم واليه ذهبوا  
وعناهي مصاحبا  
البحر في حوض الجنة  
البحر في حوض الجنة

١٣٠

وثنيفة داود شود او برابر او اين قاصدا از جهات قواعد است بدان مسلك خلافه بران متفرح است شامی مشهور عدا غدا نظر  
و مالک قصده تندر و ابو حنیفه گاهی صورت عتد و گاهی قصده عتد و ابتدا امام الحرمین و امام غزالی گفته که ابو حنیفه حرم نظام کرده  
و اند علم و آنچه برین غیر ظاهر ساخته و درین باب است که حضرت معلّم و علم را یقین فرمود علم شریح و علم مصاح و بواسطه خبر  
خبر ما لیکن شریح مضبوط تر است و در امر معروف و نهی منکر و باز خواست ولادت و حکام همان را اعتبار کرده اند و مصاح شریح  
شریح و ضعیف همان است بنامین و بین اندازان باز خواست میشود شریح گاهی مقصود از ان شریح ساختن مصاح است  
بصورت معلوم با باز خواست ظاهر آن متعلق شود و گاهی مقصود از ان قطع رسم فاسد است از عالم نه آنکه در هر فردی متعلق  
یا منفذ بوده باشد و الله علم پس در بعضیها که عقد صحیح باشد باعتبار علم شریح مواخذة نیست و باعتبار علم مصاح تفصیل است اگر  
نرساید مواخذة نیست و اگر رساید و از آن قصد جزاء بر شرح کرده است مواخذة خواهد شد باب النبی عن بیع الرطیب بالتمر

باب در بیان منع از فروختن خرما تر یا خرما خشک **صالح** عن عبد الله بن یزید ان یزید اباع عیاش اخبره انه سأل سعد بن

ابی وقاص عن البیضاء بالسلب فقال له سعد اتیتهما افضل فقال البیضاء فنهاه عن ذلك وقال سعد سمعت رسول الله  
صلی الله علیه و آله یقول ان یختم علیکم فی بیع الرطیب فی ان یختم فی انما یقولون فنهی عن ذلك ابو حنیفه  
سوال کرد سعد بن ابی وقاص از شیخ بعضیها که فروخته میشود بسلبت بیضا نام تسمی است و اگر نرم که سفید و نرم میباشد و بسلبت  
شماره یک پوست بر آن نباشد و آنرا خرما برهنه گویند و بعضی گفته اند از بیضا اینجاست تر است قبل از آنکه خشک شود یعنی  
و اینریق است با حنیف حدیث و الله علم پس گفت او اسحاق کم یک این دو بهتر است پس گفت ابو حنیف بیضا بهتر است پس  
فری که حداد ازین بیع و گفت سعد بن ابی وقاص من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کرده میشد و او از خرید کردن  
خرما خشک بخرما تر پس فرمود حضرت معلّم ای ناقص میشود و طیب و قویک خشک میشود پس گفتند آنرا ناقص میشود پس فرمود  
ازین بیع تشریح گوید حضرت اهل بیت همانکه جایز نیست بیع چیزی از مطعومات مجیس آن که یکی از ان تر باشد و دیگر خشک  
مانند بیع رطب با تمر بیع حنبل با زریب بیع گوشت خام با گوشت پخته و قول حضرت معلّم انقص الرطیب ایمن نهیست بر علت  
حکم و همین است قول اکثر علماء و سل شلفه و مالک و صاحبین همین طرفست و جایزه داشته است ابو حنیفه تنها باب بیع

العیان بطریق اصیان فروختن جانور با جانور **صالح** عن صالح بن کیسان عن حسن بن محمد بن علی بن ابطیقا ان علی  
ابیطیقا بجلال علی حنیف ان یختم علی اهل علی بن ابطیقا منی احد عنه فروخت شتر را اگر از ان او بود  
خوانده میشد آن شتر را حنیف مباح است شتر را میساخت یعنی بوجه زانی **صالح** عن ناظر بن عبد الله بن عمر انه سأل  
و لعلته باءقبا لعمه مضمون علی یوفیها صاحبها بالبقا عبد الله بن عمر خیر کرد و شتر سوار را بمقابله چهار شتر لازم کرده



شما شخصی قضایا گوید که چه قدر گوشت ازین گوشتند حاصل شود مقاب گوید بیت ظل پس این شخص گوید که این گوشتند از قبیل  
 بیت ظل از لحم بگیر اگر زیاده ازین بر آید پس آن از آن است و اگر کم بر آید نیز از آن است و این نوعی است از قمار در میوه است  
 حدیث موافق قیاس است و الله اعلم باب بحرام بیع المزانبة و المحاقلة حرام است بیع مزانبة و بیع محاقلة و آن بیعی است که امر و  
 اهل عیار مالک را جاری و بگوید شخصی را از عتی باشد یا با عتی از خرمانیان شخصی بگیر یا بدو از آن تخمین کند در دل خود و برود پیش  
 صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا طیب یا اینقدر خرص میشود پس زراعت یا طیب با من ده و اینقدر حب خشک کا چه  
 ساخته و خرما خشک کرده متوجهم پس برود و صحنی شونود و پاکد بگرداد و سسته نمایند و این حرام است و علت نزدیک شافعی بر با

و نزدیک مالک **سألك عن نافع بن عبد الله بن عمران** رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المزانبة والمحاقلة بيع التمر بالتمر كذا وبيع الكرم  
 بالدينية **رسول الله صلى الله عليه وسلم منع** فرمود از مزانبة و مزانبة فروختن ترسبت بدتر یعنی خرما ترنجبر با خشک بیع الكرم  
 بهر چه بشود و کسلی یعنی بقدر جایزه او مالک **عن داود بن الحصين عن ابى سفين** مولى ابى احمد عن ابى سعيد الخدرى ان سئل

صلى الله عليه وسلم عن المزانبة والمحاقلة اشتراء التمر بالتمر فروختن النخل و المحاقلة كراهه الا من بالهظة رسول الله  
 منع فرمود از مزانبة و محاقلة و معنی مزانبة خرید کردن خرما ترسبت بخربما خشک آن خرما ترسبت خرمانیان استاده باشد  
 و محاقله بگرایه گرفتن زمین است بگندم مالک **عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

والمحاقلة والمزانبة اشتراء التمر بالتمر و المحاقلة اشتراء الزرع بالحنطة قال ابن شهاب فضالت سعيد بن المسيب عن استكراه الا  
 بالذهب والودق فقال لا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزانبة و محاقلة و معنی مزانبة خرید کردن  
 خرما ترسبت بخربما خشک و محاقله خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعيد بن المسيب  
 از گرایه گرفتن زمین بزر و فقره پس گفت بیع باک نیست بآن قال مالك و معنى رسول الله صلى الله عليه وسلم المزانبة

و تفسير المزانبة ان كل شئ من الخراف الذى لا يعلم كيد ولا وزنه ولا حده اتبعه بشئ مما يسمى من الكيل والوزن والقياس  
 وذلك ان يقول الرجل للرجل يكون له الطعام المصير الذى لا يعلم كيد من الحنطة والتمر وما اشبه ذلك من الاطعمة  
 او يكون للرجل السعلة من الحنطة او النوى او القصب او العصفرا او الكرسفا او لكتان او القرم وما اشبه ذلك من  
 السلع لا يعلم كيد شئ من ذلك ولا وزنه ولا حده فيقول الرجل لو بثلث السلعة كل سلعة هذه او من  
 كيلها او وزن من ذلك ما يوزن او عدد منها ما كان بعد فما نقص من كذا وكذا اصاعا التسمية بسميها او وزن كذا وكذا  
 وطلا او عدد كذا وكذا فما نقص من ذلك فعلى غيره حتى ادرك تلك التسمية فما زاد على تلك التسمية فهو ضمن ما نقص ذلك  
 على ان يكون له ما زاد وليس لك سبعا ولكن الحنطة والتمر والفاصوليا والبقول والحب والاشجار والاشجار والاشجار ولكن ضمن ما سئل

قوله

نوعه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

بمعناه

ذلت الكيل والوزن او العقد ان يكون له ما زاد على ذلك فانقصت تلك السلعة من تلك التسمية اخذ من مال صاماً ناقص بفرد من اعطاه ما به وان زادت تلك السلعة على تلك التسمية اخذ الاول من مال ذب السلعة ما لا يفرد من ولا هبة طيبة بها نفسه  
 فهذا يشبه القمار وما كان من هذه الاشياء فذلك يدعى مكنت ما لا يفرد من فهو من غير مكنت ما لا يفرد من وتفسيره انك انت كرهت  
 ان تخمينه ديانة تكون وداسته نشود وحققت بما زاد ووزن او عدد او شمار او ادر خريده شود بخبري حسين از كميلات وموزونات  
 سوغات مثال اين است كه گويي شخصي ديگر را كه باشد نزود او تو و از جنس غلّه كه دانسته نشود على تخمين بهمانه او مثل گندم  
 وخرما يا آنچه مانند است از غلات يا باشد نزود او متاعى ديگر از جنس گندم درخت ميبلان يا خسته خرما يا تركازى يا تخم صغفر  
 يا بدينه يا كتان يا ابريشم يا آنچه مانند است از متاعها كه دانسته نشود وحققت قدر بهمانه او و وزن او و نه شمار آن پس  
 اين شخص بصنفاً مال كچه بهمانه كن متاع خود را يا امر كن ديگر را تا بهمانه كند آن متاع را يا وزن كن از آن متاع آنچه وزن في است  
 بمانه كند از آن هر چه شمارست پس آنچه ناقصه داز يقدر بهمانه كه معين كند آنرا يا از وزن قدر ظل يا از مقدار شمار پس برست  
 تا وان آن تا تمام كتم آنچه معين كرده ام و بتورسانم آنچه زائد باشد از آن پس آن از آن من است زيرا كه بر چه خويش گيرم  
 نقصان او بدست آنكه زايده بر اى من باشد يعنى توده بتمام ترا با متاع مجهول الكمية ترا يا بتقدر خريدم اگر سود آمد بر اى من  
 واگر زياد آمد نيز بر من است پس اين خريد و فروخت نيت بلکه اين معامله در خطر انداختن است مال خود او و فريب است و فساد  
 ميکند در متاعه زيرا كه اين شترى نميخرد و از بايع جزيزه بر آورده است يعنى مقرر کرده است لکن ضامن شده است براى  
 چيزي را كه معين كرده است از بهمانه و وزن و شمار شرط آنكه باشد او را آنچه زياد بر آيد بران معين پس اگر ناقص شد آن متاع از آن  
 گرفته باشد فرو رنده از مال صاحب خود سود آنچه ناقص بر آيد بغير قيمت و بغير مبداء بخوشدلى داده باشد آنرا پس اين معامله همان  
 او بر معاينى كه مثل اين معامله باشد پس قمار در آن داخل ميگردد و الله علم قهرم كويد رضى الله عن خرمين شرح آمده در باب كره  
 و از بهمانه نشود كه منبجه قمارست و اگر قمار يافته نشود مثل آنكه بنا بر خرمن متعارف كند بدون از خسته اوسق خريده  
 صحيح باشد زيرا كه اگر تحقيق بر هر كلى شي مطلوب باشد اكثر مصالحي منى آدم بر هم خند پس بر او اينست كه تحقيق كه عقلاً بران  
 اعتماد ميكنند و خرص نيز از اجله است و شرح نيز از بعض احوال تجوز فرموده است پس علت نهى قمارست نه احتمال  
 زيرا كه اگر با در مثل اين محل خوفنى بود خرمن اصلاً جايزنى شد باب الرخصة في الغرايه باب در بيان رخصت و خرمن  
 مالك من نافع عن عبدالله بن عمر بن زيد بن ثابت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارخص لصفى العرية از پيش  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ادر اعريه كه بفرود شد آنرا بر ابق خرمن مالك عن اذ بن الحصين عن ابى سفيان موبد  
 احمد عن ابى هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارخص في بيع الغرايه مما ينادى و رخصه اوسق

فهل انما اذا اصاب الخلق  
 من التماس على اليمين  
 يجوز ان المالكه فيها  
 غير مطر و المالكه  
 في اليمن من قبض ما على  
 الموصى بالتفريط  
 ما على التمس  
 ومعنى هذا الكلام ان  
 سبب القرض هو شبهة  
 الربا ومعنى قول مالك  
 ان سبب القرض هو معنى  
 القمار سر كلاد او  
 هو قول مالك انما  
 هو معنى  
 الحديث في معنى الحظوظ  
 في الكائنات  
 في الكائنات  
 و كان ابا سعيد يراى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى  
 بالكلية هذا المعنى

عنه



فقلت عليه السلام يا رسول الله قال سالت والاهم عندنا في بيع البطح والفتاة الخبز الزبور ان يبيع اذا بدأ بمصلا حلالا جاز ثم يكون  
 للشركة ايديت حتى ينقطع ثمنه ويصلت ليس ذلك وقت موقت وذلك ان وقت معرفه عند الناس بما دخلت العا  
 فقلت نعم قبل ان ياتي ذلك الوقت فاذا دخلت العاهة بجايحة تبلغ الثلث فصاعدا كان ذلك موصيا على الذي اتى  
 كعت مالك ام مقرز تزديك در فروختن تر بود و خيار و خبر بزه و جزالتت که فروختن آن چون ظاهر شود و قبل حال اول مال  
 درست است و بعد از فروختن از ان برجه بر آيد از شترى است تا وقتى که موسم آن منقطع شود و شجر ملاک گردد و نسبت  
 وقت معين اين بنا بر ان است که وقت او معروفست نزد یکده مان و با اوقات میرسد او را آنقى و منقطع شود و در ان  
 قبل از گذشتن موسم پس چون برسد او را آنقى بقدر نقصان سیوم صدمه يا زياده از ان پس انقدر را وضع باید که از آن  
 مشتری از هوشى انقل احمد واصفرا آهارة الافة التى تصيب الزرع و الثمار شترجم گوید رضی الله عنه حکمت در این بنی است که  
 پیش از ظهور صلاح منتفع بنیست در انتظاری بنگلی حزر است زیرا که بسیار است که عارضه پیش می آید آن شمار برهم خورد پس  
 بملاحظه این حکمت تعیین مراد از بنیدیش میتوان کرد پس میگوئیم که بیع شمار چند نوح میشود قبل از بد صلاح و بعد از ان منقرد  
 از شجر و بهره شجر و شرط قطع و شرط بقا تا ادراک مطلق از شرط و در وقت قطع منتفع به باشد یا نه و منی قبل از بد صلاح است  
 اگر منقرد از شجر باشد نه مانع شجر که آنکه شرط قطع کند و در آنوقت منتفع به باشد مانند غوره انگور که برای تخمیفن مملو شود  
 که در بنی صورت غرر نیست انتقال محقق است و در حدیث این عمر نزدیک سلم آمده بنی عن بیع السبیل حتى یبعین وان اقلها  
 میکند که بعد اینها من صحیح باشد و همانست قیل قدیم شلفه و دارلنی شود که مبیع معلوم نیست زیرا که طرق علم مختلف است  
 و ابل این شان از و رای سبب حال نزع می شناسند پس حکم و حکم رمان است که در قشر میتوان فروخت الله علم و در حدیث  
 مذکور شد که علامت بد صلاح لون حمرة و صفره است و ان مخصوص است بجز یک نزدیک بخنک متلون میشود و غیر یک متلون  
 مانند حمرة را قاست باید کرد و ان نمونه است یعنی باب پر شدن و منی بخنک لوبون و مراد از بد صلاح بد صلاح بعضی از  
 اگر چه کم باشد زیرا که خرض معرفه نجاة اوست از عانات نه وجود بخنک پس اگر طلوع شریه قطری که بیع آنها محقق شده است  
 مجرب باشد در رفع عانات آنرا نیز اعتبار توان کرد اگر چه درین لیسان مثلا حمرة و صفره نیامده باشد که ایستنبط من  
 احادیث الباب الحمد حکم باب ضمن الجايحة باب در میان ساقط کردن بعضی از شترى و بیع که شمار سیدى و بیع که بیع  
 و بد صلاح قیمتی برسد یا نند از ایا روت پس بقدر آن مالک شترى کم کنند ما لک عن ابى الی محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر  
 بنت عبد الرحمن انه سمعها تقول اتباع رجل شها لظ فى زمان رسول الله صلى الله عليه و آله فقال له مقام فيها حتى  
 التقى فقال لى الحائط ان يضم له وان يقبله فخلصه لا يفعل فذهبت ام المشتري الى رسول الله صلى الله عليه و آله

فقلت عليه السلام  
 ان يبيع اذا بدأ بمصلا  
 حلالا جاز ثم يكون  
 للشركة ايديت حتى  
 ينقطع ثمنه ويصلت  
 ليس ذلك وقت موقت  
 وذلك ان وقت معرفه  
 عند الناس بما دخلت  
 العاهة بجايحة تبلغ  
 الثلث فصاعدا كان ذلك  
 موصيا على الذي اتى  
 كعت مالك ام مقرز تزديك  
 در فروختن تر بود و  
 خيار و خبر بزه و  
 جزالتت که فروختن آن  
 چون ظاهر شود و قبل  
 حال اول مال درست است  
 و بعد از فروختن از ان  
 برجه بر آيد از شترى  
 است تا وقتى که موسم  
 آن منقطع شود و شجر  
 ملاک گردد و نسبت  
 وقت معين اين بنا بر  
 ان است که وقت او  
 معروفست نزد یکده  
 مان و با اوقات  
 میرسد او را آنقى  
 و منقطع شود و در ان  
 قبل از گذشتن  
 موسم پس چون برسد  
 او را آنقى بقدر  
 نقصان سیوم صدمه  
 يا زياده از ان پس  
 انقدر را وضع باید  
 که از آن مشتری از  
 هوشى انقل احمد  
 واصفرا آهارة الافة  
 التى تصيب الزرع و  
 الثمار شترجم گوید  
 رضی الله عنه حکمت  
 در این بنی است که  
 پیش از ظهور  
 صلاح منتفع بنیست  
 در انتظاری بنگلی  
 حزر است زیرا که  
 بسیار است که  
 عارضه پیش می آید  
 آن شمار برهم  
 خورد پس بملاحظه  
 این حکمت تعیین  
 مراد از بنیدیش  
 میتوان کرد پس  
 میگوئیم که بیع  
 شمار چند نوح  
 میشود قبل از بد  
 صلاح و بعد از ان  
 منقرد از شجر و  
 بهره شجر و شرط  
 قطع و شرط بقا تا  
 ادراک مطلق از  
 شرط و در وقت  
 قطع منتفع به  
 باشد یا نه و منی  
 قبل از بد صلاح  
 است اگر منقرد از  
 شجر باشد نه مانع  
 شجر که آنکه شرط  
 قطع کند و در  
 آنوقت منتفع به  
 باشد مانند غوره  
 انگور که برای  
 تخمیفن مملو  
 شود که در بنی  
 صورت غرر نیست  
 انتقال محقق است  
 و در حدیث این  
 عمر نزدیک سلم  
 آمده بنی عن بیع  
 السبیل حتى یبعین  
 وان اقلها میکند  
 که بعد اینها من  
 صحیح باشد و  
 همانست قیل قدیم  
 شلفه و دارلنی  
 شود که مبیع  
 معلوم نیست  
 زیرا که طرق علم  
 مختلف است و ابل  
 این شان از و رای  
 سبب حال نزع می  
 شناسند پس حکم  
 و حکم رمان است  
 که در قشر  
 میتوان فروخت  
 الله علم و در حدیث  
 مذکور شد که  
 علامت بد صلاح  
 لون حمرة و صفره  
 است و ان مخصوص  
 است بجز یک نزدیک  
 بخنک متلون  
 میشود و غیر یک  
 متلون مانند حمرة  
 را قاست باید  
 کرد و ان نمونه  
 است یعنی باب  
 پر شدن و منی  
 بخنک لوبون و  
 مراد از بد صلاح  
 بد صلاح بعضی  
 از اگر چه کم  
 باشد زیرا که  
 خرض معرفه  
 نجاة اوست از  
 عانات نه وجود  
 بخنک پس اگر  
 طلوع شریه  
 قطری که بیع  
 آنها محقق  
 شده است مجرب  
 باشد در رفع  
 عانات آنرا  
 نیز اعتبار  
 توان کرد اگر  
 چه درین  
 لیسان مثلا  
 حمرة و صفره  
 نیامده باشد  
 که ایستنبط  
 من احادیث  
 الباب الحمد حکم  
 باب ضمن  
 الجايحة باب  
 در میان ساقط  
 کردن بعضی  
 از شترى و  
 بیع که شمار  
 سیدى و بیع  
 که بیع و بد  
 صلاح قیمتی  
 برسد یا نند  
 از ایا روت پس  
 بقدر آن مالک  
 شترى کم کنند  
 ما لک عن ابى  
 الی محمد بن  
 جعفر بن محمد  
 بن جعفر بنت  
 عبد الرحمن  
 انه سمعها  
 تقول اتباع  
 رجل شها لظ  
 فى زمان  
 رسول الله  
 صلى الله  
 عليه و آله  
 فقال له  
 مقام فيها  
 حتى التقى  
 فقال لى  
 الحائط ان  
 يضم له  
 وان يقبله  
 فخلصه لا  
 يفعل فذهبت  
 ام المشتري  
 الى رسول  
 الله صلى  
 الله عليه  
 و آله

۳۵

و حضرت ابان بن عثمان  
 من الاستصحاب  
 الشافعي في القديح  
 على الوجوه في القديح  
 من الاستصحاب في القديح  
 صلاحه لانه سابقه  
 قبل اتمية دفعها  
 و بخلاف مشهوره  
 بعد ما دل على عرض  
 هلك بعد كبره  
 ٤  
 فالجواب ان من كان  
 المشتري قال الحق  
 والله يبارك في ان  
 صلى الله عليه وسلم  
 او يوضع الجوارح  
 على ما في الاستصحاب  
 الجائحة اذ لا تفرق  
 فحلك الشارح في  
 الانية البين

فذكرت ذلك له فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ان لا يفعل خيرا فافهم ذلك الخاطا فاني رسول الله صلى الله عليه وآله  
 فقال يا رسول الله هولاء هم و بنت عبد الرحمن گفت خرید کردی بار و دخان باغی در زمان رسول الله صلعم پس کار کرد در آن  
 و بدید بر خود آنرا تا آنکه ظاهر شد او را نقصان پس سوال کرد از خداوند باغ که ساقط کند چیزی از من برای او یا منخ میباید  
 پس کند خود صواب باغ که بیج یک ازین دو امر کند پس رفت مادر مشتری پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرکر در این ماجرا  
 آنحضرت صلعم پس فرمود آنحضرت صلعم سوگند خورده است آن شخص که کند کار نیک پس شنید این سخن اخذ او را بدل باغ پس پیش  
 آنحضرت صلعم پس گفت یا رسول الله مطلوب او است یعنی رضی شد مکی ازین دو چیز مالک انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز  
 دفعه بوضع الجایح خبر رسید با امام مالک عمر بن عبد العزيز حکم کرد بساقط کردن بسبب مصیبت بقومی گفت ابوحنیفه و شافعی  
 در حدیث گفته اند که وضع جایح مستحب است زیرا که در حدیث دیگر آمده است نفیم یا خدا حدکم مال اخیه و این در صورتی است که وضع  
 جایح نباشد و احمد و شافعی در قدیم گفته اند که واجب است و مالک گفته است که وضع کرده شود و جواب در سویم حدیث زیاد  
 از آن یعنی اگر مالک حد سویم یا زیاد از آن باشد مترجم گوید رضی الله عنه بر صاحب بستان واجب است سقی و غیر آن تا آنکه  
 شد کمال غنای رسد بعد از آن واجب است تخذیر بستان او در میان بستان پس اگر عیبی بسبب تفریط در سقی بهم رسد مشتری جایح  
 ثابت است و اگر نقصانی بجهت آفت ساویر رود او محققا اختلافی با صاحب بستان است و قول آمده است آنجا که وضع جایح  
 در وجوب آن و از وجوب منخ می شود که بیع از ضمان با بیع است و از آنجا که بیع از ضمان مشتری است و شافعی  
 در حدیثی است آنجا که بیع است با بیع لا یجوز بیع ما لیس عنه عینا الا ان ینکون بیع السلم و صفا جایز نیست فروختن  
 چیزی که نیست در پیش بیع معین مگر آنکه باشد بیع سلم مالک انه بلغه ان رجلا ناد ان یتباع طعاما من رجل الى رجل  
 فذهب الرجل الذي يبيعه الطعام الى السوق فحبل يديه الصبر و يقول لمن ايها التجار اتباع لك فقال البستان  
 اتبعني فما لي عندك فابتاعه عبد الله بن عمر فذكر ذلك له فقال عبد الله بن عمر للبتاع لا تتبع منه ما ليس عنده  
 و قال للبتاع لا تتبع منه ما ليس عندك مروی خواست که خرید کند طعامی را از مروی مشن آن وعده کرده تا سیعاد  
 پس برود و آنمزد که میخواست که بفرود شد بدست او طعام را بسوی بازار پس شروع کرد که میفرود او را تو دار و میگفت او را  
 از کرامی تو در دوست میدارم که خرید کنم برای تو پس گفت مشتری آیا میفروشی بدست من آنچه نیست نزدیک تو پس  
 پیش عبد الله بن عمر پس فرکر در این ماجرا پیش او پس گفت عبد الله بن عمر خرید کنند و را که خرید کن از روی آنچه نیست نزدیک  
 و گفت فروشنده را که فروخت بدست او آنچه نیست نزدیک تو الصبر جمع صبره و بضم الصاد مالک عن عیون بن سعید  
 سمع جمل بن عبد الرحمن المثنی يقول لنعید بن السیثی رجل اتباع من الاذواق التي يعطى الناس بالجوارح ما شاع الله

ثم اريد ان اسمع الطعنا المصنوع على الحسن فقال له سعيدة تريد ان تعرفهم من تلك الامم التي اتعت فقال لهم فهم من ذلك  
 جميل بن عبد الرحمن گفت سعيد بن اسيد را زني من مردی که خرید مکتم از عطا لک که داده می شود مردمان را در خرید که  
 است قد زکيه خداستقالی خوشتر است بعد از آن مخوم که بفرودم طعام را که در دست است بر من تا میساید پس گفت او سعيد  
 که ايفائي ايشان را از عطا ما که خرید کرده آنرا گفت از من پس منع کرد او سعيد بن اسيد بن سبج با یک عود سبج طعام  
 قبل قبضه جائز نیست فروختن طعامیکه خرید کرده باشد پیش از آنکه قبض کند آنرا مالک عن نافع عن عبدالله بن عمران  
 رسول الله صلى الله عليه قال من ابتاع طعاما فلا يبعه حتى يستوفيه رسول الله صلى الله عليه فرمود هر که خرید کرد طعامی را پیش  
 از روشد آنرا تا آنکه قبض کند آنرا مالک عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه قال من  
 طعاما فلا يبعه حتى يقبضه رسول الله صلى الله عليه فرمود هر که خرید کند طعامی را پس باید که فروشد آنرا تا آنکه قبض کند آنرا مالک  
 عن علي بن عمران قال كنا في زمان رسول الله صلى الله عليه لقتاع الطعام فبيعت علينا من ياءنا بانقال من المكان الذي  
 ابتعناه فيه الى مكان سواه قبل ان يبيعه عبدالله بن عمر گفت بودیم در زمان رسول الله صلى الله عليه که خرید میکردیم طعام را پیش از  
 آنکه بگذاشت بر کسی که بفراید نقل کردن طعام از جاییکه خرید کرده بودیم آنجا بسوی جایی دیگر بجز آن پیش از آنکه فروشد آنرا  
 فرض از نقل است که خیا مجلس تمام شود و قبض بوجود آید مالک عن نافع عن حكيم بن خوام ابتاع طعاما اربعة  
 عشر من الخطاب فلما س فباع حكيم الطعام قبل ان يستوفيه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فزده عليه وقال له اتبع طعاما  
 ابتعته حتى يستوفيه حكيم بن خوام خرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت حکیم بن  
 پیش از آنکه قبض کند پس سید این خبر عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر بن سبج را حکیم گفت بفروش طعامی که  
 کرده باشی پیش از آنکه قبض کنی آنرا مالک انه بلغه ان صلوكا خرجت للناس في زمان مروان بن الحكم  
 من طعام الحجار فتابير الناس تلك الصلوك بينهم قبل ان يستوفوها فدخل زيد بن ثابت ورجل من اصحابه  
 صلى الله عليه على مروان بن الحكم فقال لا تحمل بيع الرويا مروان فقال احذ بالله وما ذاك فقال هذا الصلوك تباه  
 الناس فيها عوها قبل ان يستوفوها فبيعت مروان الحرس يتفقونها يتزعمونها من اهل النياس ويوردونها الى اهلها  
 خبر سعيد با مالک که براتها برآمدند برای مروان در زمان مروان بن حکم از طعام جار و جارویی است بر ساحل همرا که  
 لشقی آنجا فرو می آرد پس یکدیگر خرید و فروخت میکردند مروان آن براتها را در میان خویش پیش از آنکه قبض کنند  
 پس داخل شدند زید بن ثابت و شخصی دیگر از صحابه آنحضرت صلعم بر مروان بن حکم پس هر دو گفتند آيا حلال میکنی بیع را  
 ای مروان پس گفت مروان پناه بگیرم بخدا و بیعت این سوال پس گفتند این براتهاست که خرید کرده اند از مروان

۳۳۳



السبب في رافق  
 بينة عام وواقعه  
 الصلح في الكلاب كان  
 الامام وليه في اللان  
 ليرة اقم وعليا  
 التباد كان التايمون  
 باقوا قبل ان يقضوا  
 وتعلق الشاري  
 الصلح ايضا به  
 بعضا من الراجح  
 ٦  
 الصلح في رافق  
 اتفق اصل العلم ان  
 ابتاع طلعا في بيع  
 بجهة قبل القبض فاقوا  
 في اسما فقال الشافعي  
 موافق بين الطام  
 الصلح والعقل فان  
 بيع ثمنه من لا بين  
 قبل القبض قال ابو  
 وابو يوسف في بيع  
 قبل القبض وقال الاث  
 ما على المطعم بخير  
 به قبل القبض

سيدان فروختند از ايشان اذ انك قبض گنند پس فرستاد مروان بياو ما را که گنبد که در برابرها را می کشیدند از نزدت  
 در دیگرند از ابوی خدا و بدان آن مالک حسن می بنامیست از سم و جلا سیال سعید بن السبیح نقل از کتب  
 باله بن قال سعید که انما اوتيت الى حلتک موسی بن میسر و شنید از شخصی که سوال می کرد سعید بن السیب پس از گفت  
 موی ام که میفرودشم بدین یعنی میفرودشم بالیکه بدست نباشند پس گفت سعید بن السیب فروش الاجیری که جاداده شی از ابوی  
 خا و خود یعنی در قبض و تصرف خود آورده شی از مالک حسن بن سعید بن القاسم بن محمد انه قال سمعت عبدا لله بن عباس  
 یسأل عن رجل سلف فی سبایه فاراد بهما قبل ان یقبضهما فقال عبدا لله بن عباس ثلاث اوردق بالوردی و که ذلک شخصی سوال کرد  
 بن عباس از حکم یک قرص داد در بار یک قطعه می جلد است پس خواست که بفروشد از ایش از قبض آن پس گفت عبدا  
 بن عباس این فروختن نقره حرم نقره است یعنی شیبه بر کانه است و بگردد است این بیع را قال مالک الا هو المحتم علیه عند  
 الذی لا یخلفه فی ان من اشتراها طاماً بلا و شعیر او سلتاً او ددة او دختاً او شیئاً من الحبوب العقلية او شیئاً ما یشبه  
 العقلية مما تجتنب الاکوة او شیئاً من الاکدم کما الزيت و السم و الحسل و الحنظل و الجبن و اللبن و الشیرک و ما شابه ذلک من  
 فان المبتاع لا یبصر شیئاً من ذلک حتى یقبضه و یستوفیه گفت مالک از یکرا اجتماع واقع شد است بران نزدیک آنکه اختلاف  
 بدان نیست که هر که خرید کرد طعمی را گندم باشد یا جو یا جو برهنه یا ذرة یا از ن یا چیزی از حبوب قطنیه یعنی مانند عدس و نخود  
 و لوبیا و آنچه مثل آن باشد که واجب بشود دردی زکوة یا چیزی از زمان فروشها هم آن زیت و حسل و روغن سرکه و پنیر و شیر  
 و آنچه مانند آن باشد از زمان فروشها پس بر آیه مشتری باید که فروش چیزی از پنجه یا اما آنکه قبض کند و تمام در تصرف خود آید  
 شرم گیرد مگر در حدی که تقشیر و تحمیر باید که پس از این عباس در بیانات ثابت شده است و لا احسب کل شی الا مثل الطعام  
 و از بیجا دانسته شد که مگر چیز نیست شامل صحیح انواع بیع را نه مخصوص بجنول یا با بیایح الیه العباد و نه بدون در دست غیر  
 مطلقاً زیرا که دست و کیل یا طعام و حکم دست با بیع است پس مگر تحمیر صنف حق شریعت در بیع پیش از قبض و متفرج می  
 برین مسأله که بیع پیش از قبض همان با بیع است پس اگر تلف شود باقیه سادیه یا با تلف با بیع منقح میشود بیع و ماسک گردد  
 و اطلاق شتری اگر دانسته کرده است قبض او است و در نا دانسته و در قول آمده و در اطلاق اجنبی نیز در قول آمده و اگر سینه یا  
 سادیه یا تحمیر اجنبی یا با بیع اختیار شتری راست گردد یعنی شد تمام شرم گیرد و الا بیع کند پس اگر اجازه بیع کرد و از بیعی  
 گیرد و در تحمیر شتری یا با اجازه و بهر درین مانند بیع است درین بی بیانه دو وجه آمده و اگر بیع در بی غیر بیع باشد  
 بود بیعت یا شرکت یا تواض یا عاریه یا اخذ بیوم یا مانند آن بیع جایز است زیرا که حق با بیع کامل است با تعدد قبض که  
 در این بیع و اجازه است باید که پس چون بیع بیع بکنیم قبض بر چیزی بیعت است پس قبض حقاً تخلیه او است برای مشتری



درهم طهارت راس گفت سعید بن جبیر مکن لکن بدنه تو یکدم هم بگیر باقی آن را طعام **باب النهی عن بیع جبل الحبله** وعن بیع جبل الحبله  
والملا قیراب در منع کردن از فروختن جبل الحبله و از فروختن بجز که در شکم شتر ماده باشد و فروختن آنچه در شکم شتر  
باشد ما لك عن نافع عن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيعة جبل الحبله وكان بيعا يتبايعه اهل  
الجاهلية كان الرجل يبيعه الجوز الى ان تنتج الناقة ثم تنتج التي في بطنها رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فروختن بیع  
جبل الحبله و بیع جبل الحبله بیع بود که معامله میکردند آن اهل جاهلیت مرد و خرید میکردند شتر شترتین را موعود با نوقت که بچه  
گرفته شود و از بچه که در شکم ناقه باشد و صدقه بی آنست که بیع موعود است و معلوم نیست که این ناقه بچه زاید یا نوزاید  
و اگر موصوف در زمره باشد و مؤجل مابین مدت بود نیز درست نباشد زیرا که اجل مجهول است ما لك عن ابن شهاب  
عن سعید بن المسیب قال لا يربوا في الحيوان واما نعهي من الحيوان عن ثلثة عن المضامين والملا قير جبل الحبله قال  
ما في بطن اناث الابل والملا قير ما في بطن الجمال سعید بن المسیب گفت ربانیت در حیوان یعنی اگر یک جانور را  
بدو جانور از همان جنس فرود شد منع نیست و غیر از این نیست که بچی کرده شد از جمله حیوان از سه چیز از مضامین  
و ملا قیر و جبل الحبله بی مضامین چیز نیست که در شکم شتر ماده باشد ملا قیر چیز است که در شکم شتر ماده است و بیع بی مضامین  
این سه چیز است این سه چیز است و بیع بی مضامین بیع بی مضامین بیع بی مضامین بیع بی مضامین بیع بی مضامین بیع بی مضامین  
که این واجب زاید پس آن زاده دوم بیع باشد و معنی بی در بیخ آنست که آن بیع موعود است غیر مخلوک و غیر موعود و تسلیم  
یا مراد است که شش مؤجل باشد تا آنکه نتایج بیاید و معنی بی آنست که اجل مجهول میباشد **باب النهی عن الكلب** عن  
البيع و حلوان الكاهن باب در منع از فروختن سگ و از هر چیزی که داده شود بر زنا و آنچه داده شود بجاهن ما لك عن ابن  
عن ابی بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام و عن ابی مسعود الاصبغ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الكلب  
و حلوان الكاهن یعنی عجم الفعی ما قطع المرءة على الزنا و حلوان الكاهن رشق و ما يبط على ان يکاهن رسول الله صلى  
منع فروختن بهای سگ و جیره قوری عطای کاهن مراد میداشت از اجرة قهر چیزی که داده میشود زن بر زنا و حلوان کاهن رشق  
اوست و چیزی که داده شود بر آنکه کاهن کند شتر هم گوید رضی الله عنه اختلاف کردند فقها در بیع کلب رشق فیه حرام است  
و زنا و بوضیفه جایز و ضامن میشود تلف کننده آن **باب النهی عن بیع الخمر** باب در منع فروختن خمر ما لك عن ابی  
بن اسلم عن ابن و علة المصر ان سأل عبدالله بن عباس عن عاصم بن اهدى رجل رسول الله صلى الله  
عليه و آو به نجر فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله ان الله حرها قال لا فساره انسان الى جنبه فقال له رسول الله صلى  
ساره فقال امرته بان يبيعهما فقال رسول الله صلى الله عليه و آله ان الذم حرم شرهما حرم بيعهما ففخر الرجل المزادتين حتى ذهب  
ما فيها

عنه قلت  
عليه اهل العلم  
قال عن ابن مسعود  
كلها مكروهة ولا  
يبيعه ما يشترها  
وفي النهي عن بيع  
الابه صلى الله عليه  
وسلم عن جبل الحبله  
وهي نبت الساج  
وعن الملا قير وهي  
في البطن والخصيان  
وهي في الصلابة  
البيع  
البيع  
قلت انما في  
بن يحيى عن ابن مسعود  
والصاحبان الوافي  
شجر النخلة  
اهل العلم عن ابن مسعود  
البيع و حلوان الكاهن  
فهي البهي ان يطبخ  
امرأة شيئا فيقربها  
و حلوان الكاهن  
ما اياه التكهون  
على كاهن و قد اخذ  
باطل في عود اخذ  
الاجرة طيبها  
كان يبيع شجر النخيل و لو عرض ان يبيع النخيل  
انما في

ابن عمر

الكلب فقال ابن مسعود  
حرام وقال ابن مسعود  
نهي عن بيعه  
نهي عن بيعه





قلنا

عليه الشافعي

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

في المناقب

العبد بشرط الاحتاق ايا جازيست خريد کردن بنده بشرط ازاد کردن مالک من نامم عن عبدالله بن عمران حاشية  
 ام المؤمنين اودت ان تشتري جارية فتعقها فقال اهلها نبيك اعلى ان يكون ولاء هالنا فذكرت ذلك لرسول الله  
 صلى الله عليه فقال لا يمنعك ذلك انما الولاء لمن اعتق حضرت عائشة خواست که خريد کند کنيزی را تا ازاد کند او را پس گفتند  
 خداوندان آن کنيز که ميغزوشيم او را بدست تو بشرط آنکه ولاه او برای ما باشد پس حضرت عائشه ذکر کرد اين ماجرا در حضور  
 صلى الله عليه وسلم پس فرمود بخبرتم صلعم با زوار و ترا سخن ایشان يعني از خريدن کنيز که غير از اين نيست که او کسی است  
 که ازاد کرد و مالک من بخير بن سعيد عن حمزة في هذه القصة جاءت بريرة تستعين حاشية فقالت حاشية ان  
 اهلك ان اصيب لم تمنك صفة واحدة واحتمت فقلت قال رسول الله صلى الله عليه اشترىها واعتقها انما الولاء  
 لمن اعتق فمخبر بريرة آمد طلبيد گاری ميگرد از حضرت عائشه در مال کتابت پس گفت حضرت عائشه اگر دوست دارند  
 خداوندان تو که بريزم در دامن ایشان قيمت تو ميکند خود را ازاد کنم ترا چنان کنم پس فرمود بخبرتم صلى الله عليه وسلم خريدن  
 او را ازاد بکن غير از اين نيست که ولاه برای کسی است که ازاد کرد و باب النهي عن بيع الفرد در منع بیعی که در وی فخر  
 شترى باشد مالک عن ابى حازم بن ابي حازم بن دينار عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه اشترى مني عن بيعة الغدر  
 رسول الله صلعم منع فرموده از بيع غرمانند آنکه بغزوشد آنچه درين درياست با زاهی و آنچه برين درخت شب ميگذرانند  
 از فرغان و غير آن از آنچه مقدور تسليم نباشد قال مالک ومن الفرد والمخاطرة ان يهدوا الرجل قد ضللت دابة او ابى حازم  
 وعن شئ من ذلك يخون دينار افيقول رجل ان اخذت منك بشرين دينارا فان وجدنا المبتاع ذهب من البايه ثلثون دينارا  
 وان لم يجد ذهب البايه من المبتاع بشرين دينارا قال مالک وفي ذلك ايضا عيب اخر ان تلك الصنارة ان وجدتم يد رادتها  
 ام نقصت ام ساحت بها من الصبي فهذا اعظم المخاطرة قال مالک والا موجد نانا من المخاطرة والفرد اشترىها  
 في بطن الاناث من النساء والاداب لا تله لا يدعى يخرج ام لا يخرج فان خرج لم يدر يكون حسنا ام قبيحا ام  
 ام ناقصا ام ذكرا ام انثى وذلك كله يتفاضل الحان على كذا فقيمت كذا وان كذا فقيمت كذا قلت مالک از جمله فرستادن  
 و در خطر انداختن شترى آنست که قصد کند مردی که کم شد جانور او یا گر حیت غلام او و بهای چیزی را از آن بخواهد بیاورد  
 پس بگوید مردی من ميگيرم آنرا از تو بپست دينار پس اگر بافت آنچه را شترى کم شد از بايع سى دينار و اگر نياشت آنرا  
 بر دبايع از شترى بپست دينار گفت مالک درين صیبي ديگر هم هست اگر آن جانور کم شده يا غلام که حیت یافته شده آنست  
 منی شود که زياده شد یا کم شد یا چه چیز رسيد او را از حبيب پس اين اعظم مخاطره است گفت مالک امری که مسلم است و در يك  
 که از جمله مخاطره و خرد خريد کردن چیزیست که در شکم ما ناست خواه از آن باشد خواه از جانوران برای آنکه دانسته منی شود

اعتقائه بعد شترى  
 يعق النبي و بطال الشوط  
 وفي الأوقاف لا يصح شترى  
 ان يعتقها و يدره  
 او يكاتبه  
 مع قلنا  
 اهل العلم في الأوقاف  
 نهي رسول الله صلعم  
 عن بيع الفرد وهو  
 استئثاره بدينه الشئ  
 و ذكره بين حاشية  
 فمكن من كبيع الطريق  
 صلعم  
 الما دوني الواسية  
 منه لا حيلة الا في  
 بيعه بدينه الشئ  
 والبيع للملك والشئ  
 والبيع في الصبي



قلنت

وعليها الشافعي

وقالها جليل

على الفروع

تبدأ في الثالثة

ابن قان

بعد تلف الدين

في مباح

تدبر قبل

ما عرفت

ان الفاعل

مكتبة الدين

في السنة

قال ابو حنيفة

لا يجزئ

للتصريح

محتاج شهيد تا بفروشد بر ايج وقت پس شهری میگوید ادره که بگذارد این متاع را نزد من تا بفروشم آهسته آهسته یعنی شبن عالی و غنی بگوید  
آنست که شخصی ملاقات کند بطائفة کوی آرد متاع را بسوی شهری پس می خرد آنرا از ایشان پیش از آنکه داخل شهر شوند و منیع متاع  
معلوم نمایند و ادره اختیار باشد اگر غنی بدانند **باب النهی عن التصریة** و حکم المصواة در منع از جمع کردن شیر در پستان شتر  
یا بز و حکم جانور بکرم جمع کرده شهید شیر پستان او را مالک عن ابی الزناد عن الاعمش عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه

قال لا تصروا ولا یمل الغنم فمن ابتاعها بعد ذلك فهو بخیر الظن بعد ان یحلبها ان وضعها امسکها وان سخطها  
ردها وصاعا من تمر مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود جمع کنید شیر را در پستان شتران و بزها پس هر که خرید کرد جایز  
که شیر در پستان وی جمع کرده شهید بعد از این کار پس او بخیر است عمل کند بهترین و تدبیر بعد از آنکه بدو شد آنرا اگر پسندد  
آنرا نگاه دارد و اگر نپسندد آنرا تدریج نماید و در کند همراه وی یک صاع از خرما و تخم صبر خرا برای پست که از آن تر بود از گندم  
تر حرم گوید ضعیف است تصریه حرام است و حکمت در تحریم تبلیس است پس جس با رقافة و تخم درجه و تشوید شعرد حق بنده  
مانند او باشد و در حدیث تصریه ابل و غنم واقع شد و بقر مانند اوست بیزر شید و آیا جاریه را تا ان نیز مانند اوست فیه  
و جهان اقوی نزد یک فقیر عدم محل بر اوست زیرا که بس در نیصورت کم است که مطلوب شود و امور نادره الوقوع را  
بر کثرة الوقوع محل نتوان کرد و ظاهر نزد یک فقیر آنست که خیار ممتده باشد تا سدره و زجدر است مسلم فهو باخیر ثلثه ایم  
و آنکه کثرت دیگر مانند تر نتوان شد زیرا که در حدیث مسلم آمده لا سمر ایس معلوم شد که ذکر تر تصویر است تعیین **باب**

یحرم التطقیف فی الکیل والوزن حرام است کابیدن حق کسی در جایزه و ترازو قال الله تعالی و یل للطفقین الذین اذکلت  
على الناس لیستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم بحسرة و لا یظن اولئک انهم معبوتون لیوم عظیمه و یرتقوم الناس  
لوی الی الیهم و ای آن که کند گانزاد قتیکه پیچیده میگیرد بر مردمان تمام میگیرد ندو و قتیکه پیچیده میدهند ایشان را با خمیده  
میدهند ایشان را زیان میرسانند ایشان ایا اعتقاد ندارند ایشان که ایشان بر آن خمیده خواهند شد و زنده بزرگ بود

استاد و شونده مردمان پیش پروردگار عالمها **مالک** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول اذا حثت  
ارضا یوفون المکیال والمیزان فاطل المقام بها فاذا حثت ارضا ینقص المکیال والمیزان فاقبل المقام بها  
سعید بن المسیب و قتیکه برسی بر مینه که اهل آن تمام می بیایند پیمازه و ترازو را پس دراز کنی اقامت در آن زمین  
برسی بر مینه که اهل آن ناقص میسازند پیمازه و ترازو را پس کم کن اقامت را در آن یعنی تا شومی آنها بتو نرسد تا  
الین من قطع المیزان والدرهم باید در منع کردن از بریدن دنیا و درهم یعنی ناقص کن پیمازه و غیر آن **مالک** عن  
یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول قطع الذهب الودق من الفساد و الاربعین سعید بن المسیب کبریدن

ردها و قال ابن ابی لیلی و ابو  
علیها و قال ابن ابی لیلی و ابو  
یوسف یروونها و یروونها  
معها قیمة الابن التصنی  
حسب الابن فی الضرع  
**قلنت**  
وعليها اهل العلم  
**قلنت**  
قال محمد بن یحیی قتلته  
والله انی لریغب فی ضفعة  
ورده و کراهیة قطعها  
لصغیرها علیها فی الدار  
التي لا تصیر فیها السلام  
والله انی لریغب فی ضفعة  
عندی ان المراد فیها  
قطعها بالبرود مثلا  
یعنی صیوة الدار اهرم  
وینقص وزنها  
فلا یقطن ان لا  
اهل الحائلة ان لا  
والله اعلم  
بالحق  
قال یحیی بن سعید  
ان کال العلم  
وزن زوهم فی وزن  
علم



و مقوله از خدا در از من است شرم گوید مراد نند فقیر از تقوی قطع دینار و دریم است که صورتی دریم و دینار نظیر خلقی نگیرد و باقی ماند بر سبب اصلیه خود و وزن آن کم شود تا تقطن کند باین نقصان صاحب ماله و الله علم باب الف عن بیع العربان باری کردن از فروختن عربان و عربان دریمی گویند که مشتری در اول عقد بیایم بد بدان شرط که اگر عقد تمام شد از جلد شدن وضع خواهد نمود و اگر تمام نشد عطیه باشد بغیر بدل مالک عن الثقة عدنا عن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله عن ابي بصير قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لا تبايعوا العربان رسول الله صلعم منع فرمود از بیع عربان قال مالك و ذلك فيما زوى الله علم ان ثبت الرجل العبد و الوليدة او يتكادى اللابثة ثم يقول للذئبة اشتره منه او تكارى من اعطيك دينارا او درهما او قلا او اكثر من ذلك حتى اني ان اخذت السلعة او وكبت ما تكاديت منك فالذي اعطيك ممن عن السلعة او ممن كراء اللابثة ان تركت ابتياع السلعة او كراء اللابثة فما اعطيتك فهو لك بغير شئى قلت مالك ان بيح در ای می بینیم ما و الله علم که خرید کند مروی بنده را یا کتیز که را یا کرایه بگیرد جانوری بعد از آن بگوید شخصی که خرید کرد از وی یا کرایه گرفت از وی یا ترا دیناری یا دریمی یا کتیز از آن یا کتیز از آن برین شرط که اگر گرفتیم آن متاع را یا سوار شدیم چیزی را که کرایه گرفتیم از تو پس و آدم ترا از قیمت متاع وضع خواهد شد یا از کرایه جانوز باشد و اگر ترک کردم خریدن متاع یا کرایه جانوز پس بیخ دم بیان از آن است بغیر بدل چیزی مترجم گوید و بر همین اند اهل علم باب لا يكون بيع الامنة المزوجه طلاقا لها و جردا ردها بهذا العيب یعنی شود فروختن کتیزی که در نکاح کسی ده شد طلاق او و جائز است ردا و باین عیب مالک عن ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهدى لعثمان بن عفان جارية ولها زوج اتباها بالبصرة فقال عثمان لا توبها حتى يعاد قهار زوجها فارضى ابن عامر زوجها فقادها عبد الله بن عامر بدين فرستاد لعثمان بن عفان کتیزی را و او را زوجه بود خرید که در عهد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان نزدیک نشوم با او تا آنکه جدا شود از او و زوجه وی پس منی ساخت عبد الله بن عامر نفع او را پس جدا شد از وی مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف ابتاع وليدة فوجدها ذات زوج فردها عبد الرحمن بن عوف خرید که کتیزی پس یافت او را خداوند شوی پس در کرد او را مترجم گوید و بر همین است نه سبب جمهور علما با حجت استثنا فی البیع اذا كان معلوما جاز است استثنا کردن چیزی در بیع و قیقا باشد مستثنی معلوم مالک عن دبیة بنت ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يبيع ثمر حيا يطو ويستثنى منه قاسم بن محمد سفیر رخت سیوه لبستان خود و استثنا سیکر و از آن مالک عبد الله بن ابی بکر ان جدا محمد بن عمرو بن حزم باع ثمر حيا تطو له يقال له الا فاق با دبیة الاف درهم واستثنى منه ثمان مائة درهم ثم اشترى محمد بن عمرو بن حزم رخت سیوه لبستان از آن خود که گفته شد او را فراق

قلبت  
و الله علم العبد المذبح  
و لا يبيع بيع العرقون ان  
بيعتي و عطية و صا  
ليكون من القمن ان هو  
السلعة و الا فهبته  
قال اهل العلم و علم فحفة  
لا يستأله على شرط الراج  
و الهبة ان لم يرض  
السلعة  
قلبت  
و عطية اهل  
العلم قال عمل بهذا  
ناخذ لا يكون بيها

لا يكون  
طلاقا فاقا ان شئت  
نازع فحفت  
بدهو قول  
و العامة من نفعها

قال النوفلي شرح مسلم في رواية الترمذي ...

باب النسخ عن الاحتكار باب در منع کردن از احتکار مالک ...

بالا بعضیها فلان ایچم البوم لان المستثنى مجهول ولو ...

الاصحاب منها قال البيهقي ... قال النوفلي ... قال النوفلي ...

قال النوفلي شرح مسلم في رواية الترمذي ...





**اهل قلم**  
 وطلبه الشافعي اظهروا  
 اذ قالوا في النكاح ولو باع  
 بشره بغيره من العيب  
 فالظاهر ان العيب  
 عيب باطن لا عيب ظاهري  
 لا يجعله دون غيره قاله  
 الحلبي فلا يبرئ من عيب  
 بقصد العيب ان كان المقار  
 والنيابة عطفه على  
 عيب ظاهر لا يجوز  
 علمه ان اذ قالوا  
 بل من العيب ان علمه

ما قاله ابن ابي عمير  
 عن كل عيب عيب باطن  
 والثالث لا يبرئ من عيب  
 بل بالبراءة منه قاله  
 محمد بن عمار عن زيد بن  
 محمد بن عمار عن ابي  
 انه قال ومن باع ظاهرا  
 بالبراءة فهو بري من كل  
 عيب وكذلك باع  
 لله بن عمار بالبراءة و  
 اهل البراءة جازت في بيع  
 بن عمار بن ابي عمير  
 شيئا من باع ظاهرا  
 من كل عيب  
 بل من كل عيب  
 فقبضه على نكاحه  
 براء من كل عيب  
 ولو باع لان العيب  
 فقبضه من ذلك

ياكلزك او ذكر ميكذ حجة سال او لا ميكذ نذ بان عين اگر درين سه روز عيبی ظاهری پيدا شد باز گرداند و اگر عيبی ضمنی مثل  
 مرضيكه ميرود و می آید مانند صرع و حجب در سال باز گرداند مگر هم گوید مرضی امد عند وقتيكه فروخت بنده را بغير شرط براءة  
 پس پيدا شد بان فموم عيبی پیش از قبضه مشتری پس ميرسد او را که در کند و اگر پيدا شد بعد قبضه پس آن از ضمان  
 مشتری است پس اگر اختلاف کردند بايع و مشتری پس گفت بايع که پيدا شد عيب در دست مشتری و گفت مشتری که بود  
 عيب او در دست بايع پس معتبر است قول بايع با عين او و لازم است بر مشتری احتضار گواهان و قال مالك في بقيق  
 خاصة بركة الى ثلاثة ايام بلا بنية وفي الجن والجنون المستغنا عن المصنف قد ثبت في العيب ان العيب انما يكتفى به في حق بندگان خاصة  
 که در کند او را عيبی بسبب عيب تا سه روز بغير گواهان و در جنون جهل تا يكسال پس وقتيكه گذشت يكسال بر آيد بزرگ  
 بايع از حجة خود و امام محمد ميگويد که ما نمی شناسيم حجة سه روز يا حجة يكسال اگر آنکه شرط کند و خيار سه روز يا  
 يكسال پس است انچه بجز يك شرط واقع شده اما در قول ابو صنفه جازيت خيار بگزارد و در باب اذا باع عبدا  
 و شرط البراءة ولم يسم العيب هل يجوز دده وقتيكه فروخت بنده را و شرط کرد براءة خود از جميع عيوب ذکر نکرد عيب يا جازيت  
 رد آن غلام بملت آن عيب مالك عن يحيى بن يعقوب عن سالم بن عبدالله ان عبدالله بن جهم باع غلاما له بمائة  
 و درهما فباعه بالبراءة فقال الله اتباعه لعبداه بن عمر بالغلام دام الله نسمة لي فاختصها الى عثمان بن عفان فقال  
 الرجل يا عن عبد الله و ما به دام الله قال الله نعم بالبراءة فقضى عثمان بن عفان على عبدالله بن عمر ان يخلف  
 لقد باع العبد و ما به دام الله فاني عبدالله ان يخلف و ارثتم العبد فخرج عنده فباعه عبدالله بعد ذلك بالف و حسنة  
 عبدالله بن عمر فروخت خلاصی را از آن خود بیست صد درهم پس فروخت آنرا بشرط براءة از جميع عيوب پس گفت شخصی که  
 خرید کرد او را عبدالله بن عمر درین غلام مرضی است که بیان نکردی آنرا پس من پس خصومت کردند با یکدیگر پس عثمان  
 بن عفان پس گفت آن مرد فروخت بدست من خلاصی و ما در مرضی بود که ذکر نکرد آنرا پس من و گفت عبدالله فروختم به  
 بشرط براءة پس حکم کرد حضرت عثمان بر عبدالله بن عمر که سوگند خورد برای او که فروخت بدست او غلام را و نبود با او مرضی  
 دانسته باشد آنرا پس قبول نکرد عبدالله سوگند خوردن را و باز گرفت غلام را پس نزد است شد آن غلام نزد یک  
 پس فروخت او را عبدالله بعد از آن بیک هزار و پانصد درهم قال مالك لا امر المحتم عليه عندنا فین باع عبدا و قد  
 اوجوا نانا بالبراءة من اهل الميراث او من غيرهم فقد برئ من كل عيب فيما باع الا ان يكون علمه في ذلك حيبا فكتفينا  
 علم عيبا فكتفينا له تنفعه بدينه و كان ما باع و ما حمله فكتفينا له انما امره اجماع واقع شده است بر آن نزد يكاد حق  
 شخصه که فروخت خلاصی را ياكلزکی يا جازيتی را بشرط براءة از جميع اهل ميراث يا غير اهل ميراث في تعلق شرا بغير شرط براءة

فروخت

فقبضه على نكاحه  
 براء من كل عيب  
 ولو باع لان العيب  
 فقبضه من ذلك

فروخت که آنکه میدانت در آن میسر نباشد ساخت آنرا پس میدانت عیبها و پوشیده داشت فایده میکند او را شرط بر آن  
 و بیست چیزی که فروخت رد کرده باشد بروی مشتری گوید رضی الله عنه رد بعد شرط بر همه از فروح خیار عیب است سخت در خیار عیب  
 گوئیم بعد از آن در سدا سخن فیه فقها متفق اند بر آنکه اگر در متاع عیب باشد پیش از بیع و مشتری بعد از بیع بر آن مطلع شود او را  
 برسد و عیب و معنی عیب چیزی است که در جنس بیع غالب عدم است و ادناقص میکند عین بیع را یا قیمت او را و قید علیه  
 عدم حیثه است که هر نوع مخصوص است بصفتی و فقد صفات نوعی در نوع آخر عیب نیست مثلا خذ و حسن صورت که در نوع  
 فرس یافته میشود در حارثیت همچنین حسن شامل که در نوعی حاصل است در جنبی یافته نمی شود پس نیافتن صفتی که در نوع دیگر  
 یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفاتی که درین باب باشد قسم می تواند بود آنچه را بدینکه قیمت را در عین روان  
 کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب نمیتوان اطلاق کرد الا بر آنچه منقص قیمت او را عین او باشد تقدم  
 عیب بر ملک مشتری ضرورت است و الاخیار حاصل شود و تقدم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد بیع  
 که مثل قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نگردد است از ضمان بیع است و اگر بعد قبض پیدا شد و مستند است بسبب این مثل  
 قطع یا سبقره با القطع که پیش از قبض بوده است حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و بیع مالک شده است پیش از علم  
 رجوع کند یا در عیب و اگر عیب معلوم شد بعد زوال مالک هنوز رد ممکن است پس بیع را می رسد که ارش ندهد و مطالعه عین کند  
 و در عین غوث مصالح بیع است پس ضروری باشد و مبادرت بحب عیبه لازم بود چون این مسئله معلوم باید که در حد  
 باب یک احتمال اینست که شرط بر او بیع فایده میکند و بر می نیاید دانند از بیع عیبی که مذکور نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد  
 بر این عمرو دیگر آنست که بر وی می شود از بیع عیب لهذا ابن عمر مخالفه کرده و بر رضاند تا آنکه حضرت عثمان بمردی بخورد سوگند  
 نمود و نظر آنست که شرط بر او بر وی می شود از عیب باطن در حیوان که از اینداند از عیب بخیر حیوان زیرا که در حیوان صحت و سقم بسیار  
 میباشد و بسبب عیب بیع بر آن مطلع نیست و میخواهد که بر بیع خود و ثوق حاصل کند تا مصالح بیع برود متوفز شوند و فیه نظر زیرا که  
 غیر حیوان نیز محال عیب باطن میباشد و بیع میخواهد که و ثوق حاصل کند و الله اعلم و نه از عیب ظاهر زیرا که مشتری متکلف است از غیر  
 آن و بر بیع نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از جهت تقصیر است پس حاجت شرط نیست و نه عیب باطن معلوم زیرا که عیبی که از بیع  
 معلوم باشد نیز او خیانت است و نیز از تقصیر و حصول و ثوق بر تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین  
 احتمال زیرا که سوگند دادند بیع ابد و نابد را بعلم پس عبدالله بن عمر قسم بخورد از جهت توجع و اگر قسم بخورد بروی لازم نمی  
 پس دانسته شد که علم را دخل است در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بنابر معلوم است و الله اعلم **باب فاما منتم الرد**  
 عیب از کیف بیعتی و ذلک و قتیکه مستغ باشد رو بیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود و آن قال مالک الامام

قلت في المنهج  
 وهو العلم بالبيع عند  
 الشئ والاعتقده  
 ثم علم العيب  
 بلاشئ وهو جزء  
 من ثمنه نسبة  
 اليه نسبة ناقص  
 العيب من القيمة  
 لو كان سلبا والوجه  
 اعتبارا اقل قيمته  
 من يوم البيع القبول  
 فلو جلت عند  
 عيب سقط  
 ٥٢  
 فما كان رضى  
 الباع من المشتري  
 وقع به ولا فليضم  
 المشتري اثر الحادث  
 الى الباع ويؤاخذ  
 الباع اثره القليل  
 ولا اثره في الواقعة  
 فان طهرت عيب فليضم  
 على ما حلت عنده  
 عيب اخر فله نقصان  
 لا في الايرضى  
 باعه ١٢

عليه عند ان كل من اتباع وليدة فحلت منه او عبدا فاحقه وكل امر دخل الفوات حتى لا يستطاع رده فقامت البيعة  
 قد كان به عيب الذي باعه وحلم ذلك باعتراف او غيره فان العبد والوليدة يقوم به العيب الذي كان به يوم  
 فبد من الثمن قد ما بين قيمته صحيحا وقيمه وبذلك العيب قال مالك الامر المحقق عليه عندنا في الرجل يشترى العبد ثم يظلمه  
 على عيب يردده منه وقد شهد به عند الشترى عيب اخر ان اذا كان العيب الذي شهد به مفسدا به مثل القطع او الاعور وما اشبه ذلك  
 العيب المفسد فان الذي اشترى العبد بخير النظرين ان لم ير ان يوضع عنه من ثمن العبد بقدر العيب الذي كان بالعبد  
 اشترى وضم عند فان احب ان يفهم قوله ما اصفا العبد ثم يرد للعبد فذلك له وان مات العبد عند الذي اشترى  
 اقيم العبد به العيب الذي كافي به يوم اشترى فينظر كم ثمنه فان كانت قيمة العبد يوم اشترى بعينه بثلثه ياتى  
 يوم اشترى به العيب ثمانون مائتا وادفع من ثمنه القميين وانما تكون القيمة يوم اشترى العبد كلفت مالكا امرئك اجماع  
 بران نرد ما انت كرهه كخريدك او كغيره في راس حمل گرفت ان كغيره كخريدك او كغيره في راس كلفت مالكا امرئك اجماع  
 دخل شد دروى نقصانى تا آنكه نميتوان رد كرد اورا پس قليم شده گوايمان كهر آينه بود و آنرا آن نقصان نرديك شخصى فرد  
 اورا يادانته شد آن عيب باقرار يا غير آن پس بر آينه خدام با كغيره كرا قيمت كرهه شود حالانكه اورا بود آن عيب نرديك خريده  
 اورا پس رد كرهه شود از ثمن آن قدر كمره شود درميان قيمت او حلالا كرهه صحيح بود درميان قيمت او كرهه اورا اين عيب است  
 وكلفت مالكا امرئك اجماع واقع شده است بران نرديك در باب مرديكه خريد كرهه خلاصى را بعد از ان مطلع شد از ان غلام  
 كرهه ميكند اورا بسبب آن عيب وهر آينه حادث شد آن غلام راجحه ديگر نرديك شترى است كرهه وقتيكه باشد اين عيب  
 حادث شد اورا مفسد او مانند قطع يد يا كورى چشم و آنچه مانند آن باشد از عيوب مفسده نبع و شر پس هر آينه هر كه خريد  
 آن غلام را ميرسد اورا كرهه نظر كند اگر دوست دارد كرهه كرهه شود از زوى از قيمت غلام بقدر عيبى كرهه بود اورا روزيكه خريده بود  
 اورا وضع كرهه شود اگر دوست دارد كرهه تاوان بيدار خود بقدر آنچه رسيد غلام را عيب نرديك او بعد از ان رد كند غلام  
 پس ميرسد اورا اين حكم و اگر مرد غلام نرد شخصيكه خريد كرد اورا قيمت كرهه شود آن غلام را و حالانكه اورا بود عيب نرديك خريده  
 اورا پس نظر كرهه شود چه قدر بود قيمت او پس اگر باشد قيمت غلام روزيكه خريد كرهه بود اورا بغير عيب و دينار و قيمت روزيكه  
 خريد كرهه بود اورا و او را ثابت بود عيبى هشتاد دينار و وضع كرهه شود از شترى آنچه درميان اين دو قيمت باشد و جازين  
 كرهه است قيمت روزيكه خريد كرهه بود غلام را شترى كرهه نرديك شانه و ابو صيفر و بيع در نيت صورت بدون رضا با بيع كرهه  
 نيت آرى وضع نقصان بر كرهه شترى ميرسد نرديك امام مالكا نفعيا شترى راست رضا با بيع را تاثيرى مقرر كرهه است  
 باب الحجر بالرضان خارج بل ضمانت قال مالك في الرجل يشترى العبد فهو اجير بالاجارة العظيمة او القليلة

علمی مقلد

فی شرح الشارح

ان ایلی الملقه

فانما تواقفة

وینج قیة السلقه

والی مخرج

وذهب فی

الایضا لایقان

بعد هلاک

فوجد به حیثاً یؤتمنه ان یؤده بذلك العبد تكون له **وتمه** وعلت وذلك الامر الذي كانت عليه الجماعة بيلداً وذلك لو ان رجلاً  
 ابتاع عبداً فباع له داراً قيمه بياها من العبد اضاعاً فانه يوجب له عيبه **يؤتمنه** ذكوه ولا يجب عليه جارة فيما عمل له ذلك فكل  
 تكون له جارة اذ اجزم من عيبه لانه ضامن له كفت مالك حتى مرد يخرجه من غلامى ريس اجير سازد ورا با جاره بزرگ يا اجاره کم  
 اجيران بايد در ان غلام عيبی که کرده شود بسبب آن عيب آنکه او را ميرسد رکردن غلام بسبب عيب نباشد برای او اجاره  
 غلام و صنعت آن و همین است حکمی که بودند بران جماعت علماء در شهر ما و این حکم بنا بر آن است که اگر شخصی بجزده غلامی را پس بنا کرد  
 غلام برای مشتری سرانی را که قیمت بنا بر آن قیمت غلام چندان باشد پس از ان یافته شود در ان غلام عيبی که در ان عيب  
 شرح ممکن باشد و کند آن غلام را و شمار کرده شود از غلام بر مشتری اجرت آنچه خدمت کرده برای او پس برين قیاس باشد  
 او را اجرت غلام چون اجير سازد برای غیر خود زیرا که او ضامن است بر ان غلام را یعنی مثلاً اگر غلام در این اثنا هلاک بشود از مال  
 میشد و اگر خیانتی میکرد از ان بر ذمه مشتری بود و لغتم بالغرم مترجم گوید همین است مذمب جمیع علماء **باب اختلاف المتبايعين**  
 بآراء اختلاف کردن با بیع و مشتری با یکدیگر **مالک** انه بلغه ان عبدالله بن مسعود كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال  
 ايما بيعتين تبايعا فالقول ما قاله البايع او يدا ان عبدالله بن مسعود كفت كه رسول الله صلعم فرمود هر دو بیع و شتر گفته که با یکدیگر  
 معاخره خرید و فروخت کردن یعنی بعد از ان اختلاف کردند و گواه ندارند پس سخن معتبر همان است که با بیع گفت که در کند  
 بیع را یعنی اگر بعد قسم حق ظاهر شد بر قول با بیع اعتماد باید کرد و قال مالك الامر عندنا في الرجل يشترى السلعة من الرجل فيختلف  
 في الثمن فيقول البايع بعثها بعشرة فانairo ويقول المبتاع اتبعها منك بخمسة فانairo ان يقال للبايع ان شئت فاعطها  
 المشتري بما قال وان شئت فاحلف بالله ما بعثت سلعتك الا بما قلت فان حلف قيل للمشتري اما ان تاخذ السلعة بما  
 البايع واما ان تحلف بالله ما اشتريتها الا بما قلت فان حلف برشى منها و ذلك ان كل واحد منهما مدعى على صانع كفت ما  
 حكم نزدیک مادر حق شخصی که خرید میکند متاعی را از شخصی پس اختلاف میکند هر دو با بیع و مشتری در قیمت پس میگوید با بیع فروخته بدست تو  
 آنرا بدو دینار و بگوید مشتری خریدم آنرا از تو بر پنج دینار کنت که گفته شود در با بیع را اگر خواهی پس بدو آفتاب را مشتری در بدل آن بگوید  
 ما اگر خواهی قسم بخور بخدا که فروخته متاع را که با بیع گفتیم و اگر سوگند خورد گفته شود مشتری را یکی از دو کار کن یا بگیر متاع را یا بگو گفت با بیع  
 و یا سوگند بخور بخدا که خریدم آنرا از تو در بدل آنچه گفتیم پس اگر سوگند خورد بی تعلق شد از ان و اینجا که از چه نیست که هر کدام از با بیع و مشتری  
 مدعی است بر صاحب خود مترجم گوید همین است مذمب شافعی و امام محمد بوی در این مذمب جمیع کرده و شافعی فرق نموده است و صورتیکه بیع  
 قائم باشد در صورتیکه تلف شده باشد و مذمب ابو حنیفه است که اگر میم تلف شده باشد قول عمل مشتری است یا بین و بر با بیع حلف نیست  
 بر دو جانب در صورتیکه میم تلف شده بلکه با بیع فقط بر مشتری عوی من میکند و مشتری انکار آن می درزد و البته علی المدعی را پسین

عینه فاذا الخلفان او  
 والخبير او الرهن او  
 الضمين فهو عند الشافعي  
 لا اختلاف في الثمن  
 بخلافان وقال ابو  
 حنيفة القول قول  
 من يبيعها ولا تخالف  
 عند الا عند اختلاف  
 الثمن  
 قوله  
 الرجل الذي يبيع  
 ٣٥٢  
 والبايع والابحار والبيع  
 و قوله بايعت  
 غلامى اي اخذت  
 و قوله كذا في بيع العار  
 من عيبه  
 ١١



قلت في شرح السنة  
وهو قول اهل العلم  
ببإباحة المولى ببيعته  
مال لا يدخل بالهوى  
البيعي الا ان يبيعه  
في الحديث ولا على  
انه لا ملك للعبد  
انما اوضح المال ببيع  
كاشارة المولى للغير  
اهل العلم وهو في الحديث  
ان يشترطه بما يشترط  
مثلا قوله فيقول بعتك  
بما اشترت به من ثمن  
سوى الثمن ولو قال بما  
قام على دخل معتمنه  
اجرة الكتاب والكتاب  
والحاضر من نحو ذلك  
مثله في الوقاية

من اتمر مسئلة الاختلاف متبايعين دخل باشد في اصله او وصفه ياد وفضل باشد ياد من ياد وفضل پس اين اختلاف مانده چنانچه  
در متن است که تخلف در آن جاری شود و مانند آن نیت بلکه سبیل آن سبیل سایر حقوق است که منکر از قسم است پس سبیل شافعی (سبوی)  
اول است زیرا که در حدیث تخلف با اختلاف متن تعقید نگردیده است و حکم بر لفظ متبايعين و متبايعين اداره فرموده است پس هر چه از  
تسلمات بیع است در آن داخل باشد و میل بر حقیقت ثانی است زیرا که تخلف بخلاف قیاس است و حکم المخالف للقیاس لا یتقوی  
لما سوی النص من آنچه غالب است در حکم مورد لغز است و اختلاف متن غالب افراد اختلاف متبايعين است و اهل العلم با  
مال العبد للبايع الا ان يشترط المبتاع ان يلام انزلان فرو شده است مگر آنکه شرط کند خرید کننده و مالک عن نافع عن  
عبد الله بن عمر بن الخطاب قال من باع عبدا لمعالم قاله للبايع الا ان يشترط المبتاع عمر بن الخطاب فرمود هر که بفروشد بنده را  
در بدست او مالی است پس مال او فرو شده است راست مگر آنکه شرط کند خرید کننده و مخرج گوید رضی الله عنه در شرح این آمده است پس  
مخالف اهل علم که اگر فروخت آن غلام را مولى او و بنام او مال است و دخل نمی شود مال او در بیع و فی الحدیث دلالة على ان لا ملک  
انما اوضح المالى اليه كاشارة المولى الى الغير یعنی ثابت نمی شود ملک غلام را جز این نیست که اضافه کرده و شیوه مال سبوی او باشد  
اضافه جل است سبوی پس باب الواجبة باب در بیان تحصیل ربح قال مالك الا ان يجمع عليه عندنا في البزيتية الرجل من  
بلد ثم يقدم به بلدا آخر فبيعه واجبة ان لا يجزيه اجرة الماسرة ولا اجر المولى ولا الشدة ولا المغنقة ولا كراهة بيت دام كراهة  
في حملانه فانه يجزيه في اصل الثمن ولا يجزيه في ربح الا ان يعلم البايع من يابومه بذلك كله فان ربحه على ذلك كله بعد  
به فلا باس به كفت مالك مرکه اجماع واقع شده است بر آن نزدیک است که جامعها که خرید کند آنرا شخصی از شهری اجمازان بیاید آنرا  
در شهری دیگر پس بفروشد آنرا بطریق مرابحة است که حساب نکند در آن اجر و الا لان را در نزد روزی بستن و بار بند نمودن را  
و نه خرچگی راه کرده باشد و نه کرایه خانه که مال در وی نهاده باشد و اما اجرة محالی و کرایه سواری پس بر آنکه آن شمار کرده می شود  
در اصل متن و حساب کرده میشود و اصل مال ربح را مگر آنکه خبر دهد بایع کسی که خریداری کند او یا بنیمه چیزی را پس اگر نفع علم او اند  
او بر آن همه چیز یا بعد دانستن و خبر دار شدن بر آن پس باک نیست بآن مخرج گوید معنی مرابحة است که خرید کند متاعی را بیک  
مثلا بعد از آن بگوید بیشتر می که میفروشم این متاع را بتو و بعد از آن بخرید کرده ام یا بفتح یکدم برده دوم یعنی یکدم برده دوم  
زیاده می گیرم و فی المنهاج ما حاصله وقتیکه گفت فروختم بتو در بدل چیزی که خریدم ام داخل نکند در آن سودا قیمت اصلی اگر گفت  
فروختم بعضی آنچه صرف شد بر آن از من داخل شود با من آن فرود روزی وزن کننده و دلال و محاسبان و سخاو آن چنین است  
حاصل عبادة و قایم نیز و اصد علم باب الشركة والتولية والا قاله بين شركة وتولية واقالة بيع قال مالك والاشارة  
ان لا باس بالشركة والتولية والا قاله في الطعنا وخرج قبح ذلك و لم يقبض اذا كان ذلك بالتقدم يكن فيه وجه ولا

ولا تأخروا فان دخل ذلك وجه او وضیعة او تاحیر من واحد منها صار بيعا یحل ما عیله التبیح بحرم البیع و لیس بشرکة ولا تبویة ولا اقالة گفت مالک و علم نزدیک آنست که بیع باک نیست بحد شرکت و عقد تولیة و اقالة بیع در طعام و غیر آن قبض کند صاحب این عقود یا نکند و قتیکه نقد باشد در آن برخی از زائد نکند و نقصانی از نیز شمارد پس اگر دخل شود ازین عقود زیاده در کجا یا وضع نقصانی یا تاخیری از یکجانب بیع یا شش این عقود بیع کرد و حلال میکند آنرا هر چه حلال میکند بیع را و حرام میکند آنرا هر چه حرام میکند آنرا از این عقود هیچ یک نباشد مگر بیع که حقیقت شرکت آنست که شخصی متاعی را بخرد و دیگری بر او بعضی متاعی شریک خود سازد بعضی آن چه در خطه بعضی واقع شده است از شش تولیة آنست که بفرستد آن متاع را قبل از آنچه خرید کرده است بدان بلا زیاده و نقصان و اقالة بیع بیع است در کردن بیع و شش از هر جانب **باب حرم الله الربوا حرام کرده است خدا ربوا** قال الله تعالی الذین یاکفون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یخبطه الشیطن من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جله موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الى الله و من عاده فاولئک صحر النار هم فیها یخلدون **۵** آنانکه میخوردند سود را بر بخیزند از قریب خود مگر چنانکه میخیزد و یکدیگر دیوانه کرده باشد او را شیطان بسبب سبب رساند این بسبب آنست که ایشان گفتند جز این نیست که تجارت مانند سود است یعنی تجارت و سود برابر است بجهت وجود منفعت در هر دو و حلال ساخته است خدا متعالی تجارت را و حرام ساخته است ربوا پس هر که رسید با و پندی از جانب پروردگار او پس بازماند از خوردن ربوا پس او راست آنچه گذشت قبل از بنی امینی استر و او آنچه خورد ده است پیش از آیه تحریم لازم نیست و کار او گذشته شده بسوی خداست اگر خدا بخواهد محو کند و هر که خورد کند بسوی خوردن سود پس ایشان هستند گان دوزخ اند ایشان انجا باورید

حق الله الربوا و ربی الصدقات و الله لا یحب کل کفار انتم **۶** محو میکند خدا متعالی برکت سود را و زیاد میکند برکت و ثواب صدق را و خدا دوست میدارد هر ناسپاسد اگر نگردد از آن الذین امنوا و عملوا الصالحات و اتوا الزکوة و اطعموا الجوع

عند بنیم و کاحوف حلییم **۷** کام میخورون **۵** بر آیه آنانکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و بر پا داشتند نماز را و دادند زکوة را ایشان است نزد ایشان نزدیک پروردگار ایشان و نیست بیع ترس بر ایشان و نه ایشان اند و بگیرین شوند یا آنها الذین امنوا اتقوا الله و قدوا اما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین **۸** ای مسلمانان بترسید از خدا و ترک کنید هر چه باقی مانده است از ربوا اگر مسلمان هستید فانم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله **۹** و ان تبتم فلكم دوس و الکفر لا یطهر و لا یسیر لکم و یذیر این فرمان الهی را پس خبردار شوید بجنبه از جانب خدا و رسول او و اگر توبه کنید پیش شماست اصل مالها شما شما غم نکنید و بر شما ظلم کرده نشود و ان کان ذ و عسرة فتظروا الى حیسرة **۱۰** و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون و اگر موجود آید حتما سنگدستی پس لازم است برای او مهلت دادن تا وقت فراخ دستی تا آنکه قصد هر چه برین ابرار کنید بهتر باشد شما

**۱** قلنا  
قال الشرح ان ذلک فی بعض الشذوی جصه من الثمن والتولیة ان بیعه بمثل ما انتویة و اقالة ان یولی البیع و علی اهل العلم **۱۱**

مع الخیر **۱۲**  
تجدید بیع **۱۳**  
غیرت **۱۴**  
بسیار **۱۵**  
بسیار **۱۶**  
بسیار **۱۷**  
بسیار **۱۸**  
بسیار **۱۹**  
بسیار **۲۰**  
بسیار **۲۱**  
بسیار **۲۲**  
بسیار **۲۳**  
بسیار **۲۴**  
بسیار **۲۵**  
بسیار **۲۶**  
بسیار **۲۷**  
بسیار **۲۸**  
بسیار **۲۹**  
بسیار **۳۰**  
بسیار **۳۱**  
بسیار **۳۲**  
بسیار **۳۳**  
بسیار **۳۴**  
بسیار **۳۵**  
بسیار **۳۶**  
بسیار **۳۷**  
بسیار **۳۸**  
بسیار **۳۹**  
بسیار **۴۰**  
بسیار **۴۱**  
بسیار **۴۲**  
بسیار **۴۳**  
بسیار **۴۴**  
بسیار **۴۵**  
بسیار **۴۶**  
بسیار **۴۷**  
بسیار **۴۸**  
بسیار **۴۹**  
بسیار **۵۰**  
بسیار **۵۱**  
بسیار **۵۲**  
بسیار **۵۳**  
بسیار **۵۴**  
بسیار **۵۵**  
بسیار **۵۶**  
بسیار **۵۷**  
بسیار **۵۸**  
بسیار **۵۹**  
بسیار **۶۰**  
بسیار **۶۱**  
بسیار **۶۲**  
بسیار **۶۳**  
بسیار **۶۴**  
بسیار **۶۵**  
بسیار **۶۶**  
بسیار **۶۷**  
بسیار **۶۸**  
بسیار **۶۹**  
بسیار **۷۰**  
بسیار **۷۱**  
بسیار **۷۲**  
بسیار **۷۳**  
بسیار **۷۴**  
بسیار **۷۵**  
بسیار **۷۶**  
بسیار **۷۷**  
بسیار **۷۸**  
بسیار **۷۹**  
بسیار **۸۰**  
بسیار **۸۱**  
بسیار **۸۲**  
بسیار **۸۳**  
بسیار **۸۴**  
بسیار **۸۵**  
بسیار **۸۶**  
بسیار **۸۷**  
بسیار **۸۸**  
بسیار **۸۹**  
بسیار **۹۰**  
بسیار **۹۱**  
بسیار **۹۲**  
بسیار **۹۳**  
بسیار **۹۴**  
بسیار **۹۵**  
بسیار **۹۶**  
بسیار **۹۷**  
بسیار **۹۸**  
بسیار **۹۹**  
بسیار **۱۰۰**

قلت وعليه اطلاق  
 اصل العلم ان الربوا  
 من التباين وانما اذا  
 وقع هذا العقل  
 فهو باطل ولا يجب  
 الاصل من المال و  
 انه ان كان ذو عسر  
 فلكم الا انظار الى  
 اليسر  
 سلف العلم ان السلف على  
 وجهه  
 فرض لا ينفك  
 فربما لا يشكره بل لا  
 في بين البابين وان في  
 ان ليس بالذي سئل  
 بل انما في الربوا  
 عند السلف وهو  
 كذا في جميع البواب

اگر شما میدانید که آن بهتر است پس بکنید آنرا مالک  
 الحقی الی اجل فاذا حل الحق قال انقضت ام توبی فان قضی اخذها والا زادته فحقه واخوعنه فی الاجل زید بن اسلم گفت ربنا  
 در جاهلیت این بود که پیش شخصی از شخصی حق موطنی بدتی پس چون وقت دین آمد گفت ای ادا میکنی دین را یا شو میدی پس  
 اگر ادا کردی بگرفت دین را و الا زیاده مقرر کرد برای او در حق و صاحب حق متوقف داشت از درددت ترجم گوید رضی الله عنه برین  
 اتفاق جهو عمار و بر آئینه سودا ز کجا ترست و اگر واقعتا این عقد باطلت و واجب نمی شود مگر دادن اصل مال اگر مردی  
 صد بعشر است پس حکم جهلت دادن است تا وقت یا رب یا ب من اسلف سلفاً فلا یشترط افضل منه وما كان  
 بغیری شرط لجا هر که قرض بد قرضی ای پس باید که شرط نکند بهتر از مال خود و آنچه باشد بغیر شرط جایز است مالک الله بلغه  
 ان رجلاً اتى عبدالله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن انك اسلفت رجلاً سلفاً واشترطت عليه افضل مما اسلفت فقال  
 عبدالله بن عمر فذلك الربوا قال فكيف تا عوفى يا ابا عبد الرحمن فقال عبدالله بن عمر اسلفت على ثلثة اوجه سلف  
 تريد به وجه الله فلك وجه الله وسلف سلفه تريد به وجه صاحبك فلك وجه صاحبك وسلف سلفه  
 خبيثا بطيب فذلك الربوا قال فكيف تا عوفى يا ابا عبد الرحمن قال ادى ان تشق لصحيفة فان اعطاك مثل الذي  
 اسلفته قبلت وان اعطاك دون الذي اسلفته فاحذته احوث وان اعطاك افضل مما اسلفته طيبة به  
 فذلك شكركم لك ولك اجر ما انظرتة مردی آمد پیش عبدالله بن عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن اگر چه  
 قرض دادم شخصی او شرط کردم با وی بهتر از آنچه دادم او ای پس گفت عبدالله بن عمر پس این ربوست گفت آمد پس بچه چیز دیگری  
 ای ابا عبد الرحمن گفت پس عزمی بر قرض دادن بتر قسمت کنینت که قرض بدی شخصی و طیبی بان رضامندی خداست ای پس  
 است رضامندی خداست ای قسم دوم است که قرض بدی شخصی و طیبی رضامندی بخشیدن خود پس است رضامندی بخشیدن  
 و قسم سوم است که قرض بدی شخصی را تا بگیرد حرام را بقا بد حلال پس اینست را بگفت سائل پس بچه قسم از کین مرای ای ابا  
 عبد الرحمن گفت می بینم که پاره کنی صحیفه را پس اگر بد بدتر ماند آنچه قرض داده قبول کنی و اگر بد بدتر المکر از آنچه داده پس  
 بگیرد آنرا ثواب داده شود ترا و اگر بد بدتر از آنچه داده بودی در آن حال که خوش باشد بان نفس او پس آن شکر است که  
 بجا آورد و دست آنرا برای تو تراست اجرا کن جهلت داوی اورا مالک عن نافع انه سمع عبدالله بن عمر يقول من اسلف  
 سلفاً فلا یشترط الا قضاءه عبدالله بن عمر میگفت هر که قرض او پس باید که شرط نکند مگر ادا کردن آنرا مالک الله بلغه  
 ان عبدالله بن عمر كان يقول من اسلف سلفاً فلا یشترط افضل منه وان كان قبضته من خلف فهو با عبد الله بن  
 عمر  
 میگفت هر که قرض بد قرضی ای پس باید که شرط نکند بهتر از آن و اگر چه یک شت علف باشد پس بان رب است مالک حمید

قيس الملك عن جاهدانه قال اسئلت عبد الله بن عمر بن رجل دراهم ثم قضاها دراهم خيرا منها فقال الرجل يا ابا عبد الله  
 هذا خير من دراهمي التي اسئلتك فقال عبد الله بن عمر قد علمت ذلك ولكن نفسي بذلك طيبة قرض گرفت عبد الله  
 بن عمر از شخصی دراهم را بعد از آن او اگر دراهمی که بهتر بود از آنها پس گفت آنرا ای ابا عبد الرحمن این دراهم تو بهتر اند  
 از دراهمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر بر اینی داشته ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن تو هم  
 گوید رضی الله عنه سلف اینجا یعنی قرض است و معنی قرض تملیک شی است بآن شرط که در کند بدل او را و آن بیع است  
 بلکه عقد است که ابتدا یعنی تبرع دارد و آخر یعنی مبادله و لابد است از صیغه و ال بران مانند اقرضتك اسئلتك فخذة مثله  
 و ملكتك علی ان ترد بدله و اصرافه فی حاجتك و رد بدله فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد که  
 قراین میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاطاة گفتیم و اگر ثانیاً اختلاف کنند یکی گوید همه بود دیگری گوید  
 قرض قول صاحب مال یا مین معتبر است و لابد است در قرض از اهل بیت تبرع و جایز است قرض در هر چه مسلم در آن جایز است  
 از حیوان و غیر آن از آنچه بوضف شناخته شود و در قرض خیر اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اگر عرف اهل  
 شهر علم بوضف دی باشد در شلی رد شلی لازم شود و در مقوم نیز رد مثل جایز است زیرا که در حدیث مسلم آمده است  
 ان حضرت صلی الله علیه و سلم بکرا قرض گرفتند و نزدیک رد بکرتند و نیافتند پس باعی را دادند و جایز نیست  
 اقرض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض مگر یا آنکه در شهر دیگر دهد و درین صورتها شرط لغو شود زیرا که عبد الله بن  
 ابطال شرط نمودند بطمان عقد و یا بشرط اجل مسمی درست است یا نه ظاهر روایات موطا در منع است زیرا که  
 گفته فلا شرط الاقضاره و ظاهر قرآن عظیم جواز است اذا تدایتمت بدین الی اجل مسمی فاکتبهه زیرا که شامل است  
 قرض و سلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملک او میشود بقبض و در سلم و قرض اگر در از شرط و حاضر  
 کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض یا سلم بدین سلعه حاضر نمود و هنوز  
 نرسیده است حکم آن از حدیث موطا که در فقه مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل  
 ضرری لاحق می شود چنانکه سلم فیه یا قرض واجب است و محتاج میشود بعلف مختار است در عدم قبول اگر عوض صحیح باشد  
 و سودی آن عوض صحیح است چنانکه در بر قبول آن اگر سلم و سلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آن شرط کرده بود یافت  
 لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز امونته محل باشد یا در عدم اخذ در اینجا عوض صحیح باشد و الاجبر کرده شود  
 بر قبول مقدمه گاهی تعیین کرده میشود مثل را به بیان نسبت او بملومی و آن چهار نوع باشد تولیة و مشارکت  
 و مراجه و مخالطة و آن صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ با اشتريت بر ذکر کردن مراد باشد و اگر با قام علی

له قلت  
 و علی اهل العلم  
 فی المناهج و لا یجوز شرط  
 فی صحیح عن مکتب  
 او در زیاده فلو شرط  
 هکذا بلا شرط فحسن  
 و قال صحیح باس بذاک  
 از کان من صحیح شرط  
 اشتراط علیه وهو  
 قول صحیح  
 و ان صحیح



مذکوره درین باب است که حکم آثار در وجوب است و حکم انجیریت در حال است و فی کتاب الرحمة ما حاصله اتفاق کردند علما بر آنکه کسی که باشد از وی دینی شخصی نامی معاصی پس حلال نیست او را که کم کند از حق خود بعضی دین را پیش از میعاد تا با العمل برسد او را باقی دین و بچنین حلال نیست او را که بگیرد پیش از اجل بعضی دین را عین آن و بعضی از امتناع و دیگر اتفاق کردند بر آنکه باک نیست چون بگذرد میعاد از آنکه بگیرد بعضی را و سابقه کند بعضی را منجر گردد اند تا میعاد می تشریح گوید نزدیک دین اعم است از قرض و جایز نیست شرط میعاد در قرض و البیوع همین الموصوفین بجز فیه شرط الاجل کذا فی الرحمة و غیره و باب یحوزان یستسلفون بکراهة فیکفیه بکراهة او افضل منه من غیر شرطی طبعاً زیست که قرض کرد شتر نوجوان را پس او کثرت نوجوان مانند آن یا بهتر از آن بغير شرط مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یساعن الباهراقم عن رسول الله انه قال استسلف رسول الله صلی الله علیه و آله بکراهة اهل الصدقة قال ابو داؤد فامر فی رسول الله صلی الله علیه و آله ان اقضه الرجل بکوة فقلت لم اجده فی الابل الاجل اختیاراً یا عیناً فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اعطه ایاه فان خیا الناس احسنهم قصداً ابو داؤد گفت که قرض گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله شتر نوجوان پس آمد پیش آنحضرت صلعم شتران صدقه ابو داؤد پرسید امر کرد آنحضرت صلعم مرا که اگر کم شتر نوجوان را پس عرض کردم که نیافتم در شتران مگر شتر خوبی شش ساله فرمود آنحضرت صلعم بده او را همان شتر خوب پس بر آئینه بهترین مردمان بهترین ایشان است از روی او دین قال مالک الا الرحمة علیه عندنا ان من استسلف شیئاً من الحيوان بصفة و محلیة معلومة فانه لا باس بذلك و علیان یرد مثله الا ما كان من الولا ثم فانه يخاف في ذلك الذريعة الى احلال ما لا يحل ولا يصح و تفسير ما كان من ذلك ان هیستسلف الرجل الجاریه فیصیدها ما بداله ثم یردها الى صاحبها بعینه فذلك لا یحل ولا یصح و یزل اهل العلم یمنون عنه و لا یخصه فی حد لا حدت مالک امریکه اجماع واقع شده بر وی نزدیک است که هرگز قرض گرفته است چیزی را از جانوران بوصف معلوم و نشان معلوم پس بر آئینه هیچ باک نیست بدان و واجب است بر او که رد کند مثل آنچه گرفته است مگر آنکه باشد از جنس خویشگان پس بر آئینه ترسیده میشود درین قرض و سبب گردانیدن آنرا بطرف حلال کردن آنچه حلال نیست و پسندیده نیست و تفسیر آنچه مکرره داشته شد از آن است که قرض گیرد مری گنیزگی را پس جماع کند با وی هر قدر که خواهد باز رد کند آنرا الصباحیان بعینها پس این حلال و پسندیده نیست همیشه بود و اهل علم که منع می کردند از آن و رخصت نمیدادند در آن بچکس را و اما علم باب یحوزان یسلفون فی طعام موصوفین معلوم الی اجل مستقیمه جایز است که قرض دهد تا بان مال خرید کند طعام صفت کرده شد و شرح معلوم الی مقر مالک عن نافعه عن عبدالله بن عمر انه قال لا باس ان یسلف الرجل الرجل فی الموصوفین بستر معلوم الی

فصل فی القامی و فی  
 النماذج بجز آقراض  
 ما یسلفه الی الجار  
 الی یحل للفقیر  
 فی الاطعام و فی النذر  
 التلی فی التقوم  
 و قبل ترد القیمه الکبر  
 فی الابل بمنزلة الغلام  
 من بی بی و زاد الطلعت

۳۵۹

باب العینة البعیه قبل  
 الذکر رای و الاشی  
 رایحیه و ذلک اذا  
 اتت علیها صت سنین  
 و دخلت فی السابو  
 یقال حمل خیارای  
 مختار حسن اصع  
 فی ردیل علی جوارش  
 یقولون و یبونه فی الله و  
 قول الاکثر علیها فی الخیفة  
 یقال وکن قال محمد بن  
 یومار علی حدیث الی بیع  
 و یقول ابن عمر انه  
 لا باس ان یسلف الی الجار  
 فی الابل و یقول ابو داؤد  
 ان یسلف الی الجار  
 قال ابو یوسف ان یسلف الی الجار  
 الا قضاءه قال محمد بن یونس  
 لا یمنی الله بک لانی  
 و ان یسلف الی الجار  
 فان الشرا فی ذلک  
 و قول الی یسلف الی الجار  
 فی نفس الی

و یقول ابن عمر انه  
 لا باس ان یسلف الی الجار  
 فی الابل و یقول ابو داؤد  
 ان یسلف الی الجار  
 قال ابو یوسف ان یسلف الی الجار  
 الا قضاءه قال محمد بن یونس  
 لا یمنی الله بک لانی  
 و ان یسلف الی الجار  
 فان الشرا فی ذلک  
 و قول الی یسلف الی الجار  
 فی نفس الی



مراد از دست رگیل و وزن است و عدد در آنچه به عدد و غیر دست  
 میشود و اشاره بکوزه خاص بجزی خاص که مثل آن مقدار نیست فاسد باشد و اگر جمع کند در میان کیل و وزن  
 چند صلح حفظ که بوزن گذا بود تضییق ممنوع است بخلاف جمع در میان عدد و وزن آن که متعارف است لابد است  
 از معرفت اوصاف که اخص ناس بآن مختلف باشند پس آنچه منضبط نگردد سبب اختلاف ارکان با انواع مختلف  
 مساجین و اطعمه سلم در آن صحیح نباشد فقیر گوید اگر اهل شهری در طعمه مطبوخه و غیره غیر آن قدری و وصفی بناوه باشد  
 که بآن مفهوم میگرد صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در آنچه نادر الوجود باشد مانند لحم حید سلم صحیح نیست در ثبات  
 جنس طول عرض و غلظت و دقت لسیمان و صفا و تره نسج و نعومت یا خشونت لادبست و در غیر جنس نوع و نسبت  
 بلد و عسق یا حدشته آن لادبست و در حیوان جنس نوع و ذکوره و انوشت و سن و طول و قصر او تقریب و در آن باب  
 قول نحاسین اعتبار میاید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل آن جنس قول ابن عمر صحیح معلوم و در بعضی محتمل است  
 یکی آنکه سخن معلوم الوصف باشد تا اگر الفسخ سلم لازم گردد و متن تالف شده باشد بآن وصف رجوع کنیم چنانکه  
 یک قول شافعی است دیگر آنکه امری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و آن علم سخن است برویه یا بوصف چنانچه  
 در باب بیع گذشت و قول ابن عمر اهل مسلمی معین است که اگر در سلم اجل باشد لازم است تسمیه آن بوجهی نزدیک  
 اهل عرف استنباط بر چیز پس اگر ذکر اجل نکرده و حالا منعقد شود اگر محلول آن تصریح کرده جایز باشد محل تسلیم نیز ذکر  
 میاید کرد اگر عرف کفایت آن نمی کند و الله اعلم باب النبی عن استبدال المسلم فی قبضه باب و منع از تبدل  
 سلم فی بیع از آنکه قبض کند از غیر آن قال مالک الامر حذنا فیمتد سلف فی طعام بیع معلوم الی  
 سعی محمل الاجل فلم یجد المبتاع حذ البایع و فاء مما ابتاع منه فا قاله فان لا یبغی له ان یاخذ منه الا و قد  
 او ذهبه او الثمن الذی فم الیه بعینه و ان لا یشتریه منه بذلك الثمن شیئا حتی یقبضه منه و ذلك  
 انه اذا احتی القن الذی دفع الیه او صرفه فی سلعة حذ الطعام الذی ابتاع منه فهو بیع الطعا قبل  
 ان یشتر فی کف مالک امریکه تقررت نزدیک علماء ما در باب شخصی پیشگی داد و در خرید غله به نرخ معین تا مدت  
 پس محلول کرد اهل پس نیافت خرید کننده نزدیک با بیع آنچه و فاکند چیز را که خرید است از وی پس فتم گفتن بیع را برای او پس  
 سزاوار نیست او را که بگیرد از با بیع مگر ز خود را یا نقره حذ یا آنچه داده است بصیغه قیمت سهای این هر دو بعینه و خرید  
 نکند از وی بدان قیمت چیز را تا قبض نکند از او این حکم برای اهل است که چون تغییر داد قیمت و اگر سائید است با بیع یا  
 کند آن قیمت را در سماعی غیر از غله که خرید بود از آن پس این بیع غله است قبل از آنکه قبض کرده شود و آن جایز است

له قلت  
 و طبع اهل العلم  
 الواقیه و ذکر التمسک  
 فی اس المال المسلم  
 فیه کالتکلیف و الترتیب  
 قبل قبضه و فی النہاج  
 ولا یصح بیع المسلم  
 قبل قبضه و الاحتیاج  
 عنه  
 المسلم  
 و در باب بیع از آنکه قبض کند از غیر آن قال مالک الامر حذنا فیمتد سلف فی طعام بیع معلوم الی سعی محمل الاجل فلم یجد المبتاع حذ البایع و فاء مما ابتاع منه فا قاله فان لا یبغی له ان یاخذ منه الا و قد او ذهبه او الثمن الذی فم الیه بعینه و ان لا یشتریه منه بذلك الثمن شیئا حتی یقبضه منه و ذلك انه اذا احتی القن الذی دفع الیه او صرفه فی سلعة حذ الطعام الذی ابتاع منه فهو بیع الطعا قبل ان یشتر فی کف مالک امریکه تقررت نزدیک علماء ما در باب شخصی پیشگی داد و در خرید غله به نرخ معین تا مدت پس محلول کرد اهل پس نیافت خرید کننده نزدیک با بیع آنچه و فاکند چیز را که خرید است از وی پس فتم گفتن بیع را برای او پس سزاوار نیست او را که بگیرد از با بیع مگر ز خود را یا نقره حذ یا آنچه داده است بصیغه قیمت سهای این هر دو بعینه و خرید نکند از وی بدان قیمت چیز را تا قبض نکند از او این حکم برای اهل است که چون تغییر داد قیمت و اگر سائید است با بیع یا کند آن قیمت را در سماعی غیر از غله که خرید بود از آن پس این بیع غله است قبل از آنکه قبض کرده شود و آن جایز است



باب كتابه الدين والاشهاد عليها والهن لاجلها باب در نوشتن قرضها در قباله و شاهد گرفتن بران و در نهان و بران  
 ان قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا تدانتم بين اي احد منكم فالتبوا وليكتب بينكم كاتب بالعدل ولا ياب  
 كاتب ان يكتب كما علمه الله فليكتب وليملل الذي عليه الحق وليتق الله ذبه ولا يتجنس منه شيئا فان كان الذي  
 عليه الحق سفيها او ضعيفا او لا يستطيع ان يمل هو فليملك ليه بالعدل واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا  
 رجل واحد فانه من رضوان الله ان ترضوا بشهاده احدكما فتدركا بهما الا هو وحده اذا دعا احدكم  
 ولا تأمنن ان تكتبوا صغيرا او كبيرا الى اجله ذلكم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنى الاتقان لان تكونت  
 خاصة بغير ذنوبها بينكم فليس عليكم جناح ان تكتبوا ما شاهدتم ولا تصححوا كتابه ولا تصححوا كتابه وان تصححوا  
 فانه قسط بكم واقفا لله ولعليكم الله والله بكل شئ عليم وان كنتم على سفر ولم تجدوا كتابا فربوا ما  
 بين بعضكم بعضا فليؤدوا الذي اتفقن امامته وليتق الله ذبه ولا تلتقوا بالشهادة ط من يكتفها فانه اثم قلبه والله بما  
 تعملون عليم اي مسلمان وقتيكه معامله كنيد معي بسلم يا فرض تا خير کرده تا مساعدي معلوم پس بنويسيد آنرا بايد كه بنويسد بيان شما  
 نويسنده برستي بايد كه سر باز نزنند نويسنده از انكه بنويسد چنانكه امر خسته است و راضا متقالي يعني بشكر انكه خدا متقالي اور نوشتن  
 است ابا كنند پس بايد كه بنويسد نويسنده و املا كنند كسيكه لازم است بروي حق يعني اقارب زبان خود كند تا جسيب آن نوشته شود تا  
 كه ترسد از خدا و ملاز خود و ناقص نكند از حق چيزي را پس اگر باشد كسي بروي لازم شده است حق بي خود يعني مسرف يا ناتوان  
 كودك و پير خرف يا بنتوانه كود و املا كنند يعني ايكلمت يا نعت كتابت نميدانند پس بايد كه املا كنند مستولى كار او بانصاف يعني بجاي  
 پدر او يا وصي پدر يا قيم يا ترجم املا كنند و شاهد گيرد و كس را ز مردان خود پس اگر نباشند شاهدان دوم و در پيش شاهد بنويسد  
 زن از انكه بنويسد ايشان را از گواهان يعني متدين با مرده كه با مدعي قرايتي و با مدعي عليه خصوصي داشته باشند كه اين چنين  
 بهجت است مشروع كرده شده بعد از زمان براي آنكه فراموش كند يكى از ايشان پس ياد دهيكى از ايشان ديگر را يعني يركى  
 ياد دهيكى ديگر را كروي فراموش كند و بايد كه سر باز نزنند گواهان وقتيكه خوانده شود ايشان را يعني ايشان شهادت يا اداي آن  
 و عمل شود از انكه بنويسد انرا كم باشد يا بسيار موقت كرده بسوي ميخا و خدا اين نوشتن بانصاف نزد يك ترست پس خدا در است  
 كنده ترست گواهي را و نزد يك است از انكه شك نكنيد در قدر حق و قدر اصل غير آن مگر وقتيكه باشد انمخاله سوداگري بعضي تمام  
 شوند دست بدست ميگردانند آنرا در ميان خوئين پس نيت بر شما بنه نگاه در انكه بنويسد آنرا و گواه گيرد وقتيكه معامله خريده شود  
 كنيد بايد كه ضرر داده نشود نويسنده را و نه گواه را و اگر بكنيد انيكار پس بر آينه و سي گناه است در حق شما و برسيده از حق حق  
 شما خدا و خدا همه چيز داناست و اگر باشيد بر سفرى و معامله قرض در سفر واقع شود و نبايد نويسنده را پس لازم است كه برسد

انواع عمو و اعم  
 مع الشك وان  
 مع الكتابات و قوله  
 الشهاده فوض بالكتابة  
 وان العمل بالكتاب يتبين  
 من عليه الحق و كذا في  
 الكتابات قوله وان  
 تصاب الشهادة في  
 الاصل بوجوب الوجود  
 و من ان وان لا يشهد  
 في التجارة الحاضرة وان  
 القبض شرط صحة الرهن  
 لانه نقاي التروك في الرهن  
 ٢٢  
 تفسير الرهان وان  
 كتمان الشهاده حرم  
 و قيد السفر في صحة  
 الرهن اتفاقه احوال  
 لان النبي صلى الله عليه  
 وسلم من رده عن  
 يمين في الدنيا





لابد است در میانه از شخص و دین و صیغه که بان حواله متعلق شود و شرط عاقدین و صیغه از کلام سابق معلوم شد حال آنکه  
 خاصه حواله شروع باید کرد پس ضامن متعاقبین که محیل و محال است لابد میشود مطلقا و یا با رضای محال علیه شرط است یا نه ظاهر هم  
 لزوم است بعد تحقیق دینی که بر وی است تا یا کسیکه بر وی دین نیست و تبرعا حواله میکند صحیح است یا نه فقیر گوید از حدیث  
 ابوقحافه که درین میت بر خود گرفت و حضرت صلوات علیه و آله فرمودند نماز خوانند و گنهارند ظاهر میشود که درست است و یا بر جرح قطع  
 میشود یا ظاهر نیست که می شود و بعد از علم خاصیت حواله است که محمول میشود دین که بر وی گرد محیل از دین محال و محال علیه از دین محیل  
 و اگر تعدد شود و از سبب تغلیب مانند آن رجوع نکند پس اگر دین محال علیه بشن موجب بود است و در بیع میبای ظاهر شد  
 و بان حیث که و یا باطل میگردد حواله یا نه ظاهر است که باطل میگردد زیرا که دین مانند و عدم از تعداد دین ثابت باشد و ایجاد دین  
 نماید و مناسب از ضمانت و کفالت است از آن جهت که در ذیل حواله ذکر کنیم عقل مساوی تعامل درمی یابد که در ضمانت لابد است از ضمانت  
 و مضمون و دینی که ضمانت برای اوست و صیغه که ضمانت بان منعقد شود اما صیغه پس بدست از فعلی مفهم مانند ضمانت و ذممه  
 او تعلقه او تعلقه اما با مال ضمانت او کفیل او همیم او همیل یا نوشته که بدان مضمون باشد اگر نوشتن اهل عرف ضمانت دانند  
 و دین میباید که لازم باشد و در قدیم ضمانت چیزی که طلبیجاب او میکنند درست داشته اند و آن اقوی میباشد و ضمانت در کس صحیح است  
 و آن آنست که ضمانت شود برای مشتری بشرط اگر صحیح است یا سبب یا ناقص و زن شرط ظاهر شود و همچنین ضمانت حواله  
 نزدیک شروع در عمل یا تعیین دین ضرورت است یا نه در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند مالک علی زید من در سهم  
 یا مالک علی فلان من جهت که او آن اقوی میباشد و شرط ضمانت رشد است و تکلیف تعیین مضمون را یا ضروری است یا نه در قدیم  
 مذکور شده و اقوی نزدیک فقیر تفصیل است اگر تصریح کرد که مضمون له هر که باشد صحیح است و کفالت ببدن کسی که او را حاضر کنند  
 عند الحاجة صحیح است در قصاص حد و قذف و مانند آن پس اگر تعیین مکانی کرده است لازم شود تسلیم در آن مکان و الا در مکان  
 تسلیم کند چون تسلیم کرد و آنجا هیچ مانع نیست مانند تغلب بی شد و اگر غائب شد و کفیل مکان او میداند و حضار او میتوانند در آنجا  
 بزودی حضار در قدرت حضار بگذشت و حاضر کرد مستحق جبرگردد و اگر در کفالت شرط کرده باشد که اگر تسلیم بدن میسر نیاید مبلغ او را بگویم  
 نزدیک فقیر صحت است و بعد از علم مانند کفالت بدن است ضمانت اعیان در خصب یا استعاره و در ضمانت دین جایز است صاحب حق  
 مطالبه اصل ضمانت و اگر شرط کند بر آه صیقل ظاهر نزدیک فقیر حواله است و وقتیکه صاحب حق ضمانت مطالبه کند جایز است  
 ضمانت صیقل او قبل از مطالبه نیز اگر تریه خود طلبد جایز باشد میباید که ضمانت نزدیک او را بگیرد و مرد یا یک فرد و زن یا یک فرد  
 تا با او سکون خود پس اگر شرط گرفت که صیقل حاضر بود یا نقد کرد یا مضمون یا نقد کرد رجوع کند و اگر یکی ازین چیزان صحیح  
 نمیتواند که با یک وجه الحاقه الطیله و بوجه تمهیل له علی الغیر می رجوع کند شخصی حواله کرده شد برای او بر حواله کننده و رجوع کند

بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه  
بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه  
بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه

بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه  
بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه  
بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه

کسی که تحمل کرد حواله را یعنی کسی که بر او بر خیزیم اول قالوا بی سمعت ما لکما یقول الا وحده نافی الرجل بحمل الرجل حتی الرجل بدین علی  
انذ ان فلس لکما یحمل علیه او ما لم یدعه فله فی الحال علی الذوات العشی وانه لا یوجب علی صاحبه الا اول قال مالک هذا  
الذ لا اختلاف فی عندنا قال مالک فاما الرجل یحمل لاجل بدین له علی رجل اخره یوکل التخل او یفلس الذی یحمل له یوجب  
على غيره الا اول باب الاجارة باب در جواز مرزور گرفتن قال الله تعالی فی قصة موسی شعيب علیها السلام فرمود خدا تعالی  
در قصه موسی و شعيب علیها السلام قالت يا ایت استاجره ان خیر من استاجرت العا الامین قال انی اری انک انما کنک احدنا  
هاتین علی ان تاجری ثانی فی حج فان اتحدت حشرنا فمن عندک وما اری ان اشق علیک مستحق ان شک الله من اهلین  
قال ذلك بنی وبنیک ایما الاحلین قضیت فلا حد وان علی و الله علی ما نقول وکیل گفت کی باز دو دختر شعيب علیها السلام پدر  
ای پدر مرزور گیر موسی مرکزیزه بهترین سکیه زود گیری اور ان شخص است که توانا و با امانت بود گفت شعيب موسی علیها السلام هر آینه  
میخواهم که بزنی و بهم کی ازین دو دختر خود بشرط آنکه مرزوری من کنی هشت سال پس اگر تمام کردی و دو سال پس آن تمام کردن  
تبرع است از جانب تو و میخواهم که مشتق افتمم بر تو خواهی یافت مرا اگر خدا تعالی خواسته است از جمله ایسته کاران گفت موسی  
اینست عهد میان من و میان تو هر کدام ازین دو مدت که ادا کنم تقدی نباشد بر من و خدا بر آنچه میگویم گواهی است شرم گوید این  
آیت متضمن حکام بسیار است از باب اجاره از جمله بهترین اجیران کسی است که قوی باشد بر کار مطلوب و تقبل لطافت بدن و این  
باشد بر اموال مردمان و حقوق ایشان و از جمله آنست که جایز است نتایج بر منفعت باعتبار مالیت و لهذا اجرت نامیدند و از آن  
آنست که اگر عادت قاضیه باشد بوظیفه اجیر در آن تفصیل در انشائی عقد لازم نیست زیرا که قوم را در اجای خویش عادی معلوم بود  
و از جمله آنست که قبول اجاره از طرفین بلفظ صریح ضرورت نیست زیرا که حضرت شعيب ارید آن انک حکم که انفقند حضرت موسی  
ایما الاحلین قضیت الهم گفتند انقدر باید که کلام بعضی اشیاں معتمد بر دعوت ناس و الله علم و از جمله آنست که ذکر امر یکدیگر بر حق  
تبرع از اهل بیت در عقد بکفایت و ایفای آن از اخلاق محمود است زیرا که دو سال دیگر حضرت موسی گفت کردند زیاده او هشت  
قال الله تعالی وان اردت ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلفتم بالاعراض فرمود خدا تعالی اگر خواهید که اولاد  
اجیر گیرید برای شیر دادن اولاد خود پس هیچ گناه نیست بر شما و فیکه تسلیم کردید تا آن دایه چیزی که دادن آن متبرک کردید و وضع یک  
شرم گوید رشم فامده شرط آنست که اگر در تسلیم خلی واقع شود هستر ضایع موجب شرم گردد از سبب دانت شد که استقصا در ذکر منفعت  
و طریق استیغفار آن ضرورت نیست چون امری باشد که عرف احاطه آن میکند زیرا که گاهی فعل زیاده میخورد شیر را گاهی کم و قدر آن  
معلوم نتوان کرد و گاهی نشسته و گاهی نشسته باب یجوز ان ینکار دایه تبریک بر با اکثرها اعطی جایز است که گویا بر معاوضی  
بعد از آن که بر پدر از زیاده تر از آنچه خرج کرد و مالک عز ابن شهاب است عمل عن الرجل ینکار دایه تبریک بر با اکثرها اعطی جایز است که گویا بر معاوضی

بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه  
بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه  
بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه

بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه  
بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه  
بجمله و طهره الشك  
فانتم السنة  
اذ قبل الحوالة  
تقول الدين من  
العمل الزم  
الحال عليه

قال لا بأس بدلت سوال کرده شد از این شهر با مردیکه گریه میکرد و جانور بر اجداد او نمک بکوبد میدهد از آن زیاد تر از آنکه گریه کند  
ابن عباس گفت این شهر با چه باگت است بدان قسم گوید عقل او اولی اهل مدینه می باید که در اجاره و لایه است از عاقدین و اجرت و منفعت و غیره  
که قصد بدان ثابت شود و در بعضی دیگر حکم اخلاقی که در میان عاقدین واقع شود پس شرط عاقدین مانند شرط متبايعین و صیغه  
یاغنی متعرون بقربنیه باید که ولایت بر ایجاب قبول نماید اگر ترک نماید اگر ترک کند منافع مسته که در آن گویید قبلت یا استاجرت  
یا اگر ترک نشود که باجرت معین یا وقت معین کار میکنند بگوید یا کارکن دوی شرطی کرد در کار کردن اگر ثواب بقصد او تمام شود  
یا بخلاف آن از برون رود و ذکر اجرت نکند اگر در آن نمیشود و اگر بگوید بکن منتهی کند آیا صحیح باشد یا نه هرگز بگوید غیر جواز است بخلاف آنکه  
و اگر در آن که فقط نظر معنی عقد است نه فقط آن و اجاره و در قسم است واقع بر عین مانند اجاره و این جوینی یا این دایره برای سوگن این حال  
برای حل اشغال و واقع بر ذمه مانند اجاره و دایره که او را برای سفر خانی یا باجری بگوید رخا که او را برای تو بنا کنم پس اجاره و عین مانند عین  
شیء معین باشد خواه قبل تسلیم منفعت به دریا بعد از آن و اجاره و ذمه مانند بیع سلم است لایه بخلاف از تسلیم اجرت و در صورت تا جیل  
و تحویل برد و جایز باشد مطلق بر تحویل محمول شود و شرط اجرت است که معلوم باشد پس اجاره و لایه بعد از صحیح نباشد و همچنین باجاره  
عین نیست دقیق مثل از برای معلوم است که در وجه قدر خواهد خورد و از جب چه قدر قیمت حاصل شود و غیره نظر زیر اگر اجاره و رضاع طفل  
ظاهر شد که استقصا مطلوب نیست و مقدار درین چیز نمیتوان دانست و اینقدر احاطه کافی است و مقومه باشد پس استیجار در لان  
کلمه که مرغب مشتریان باشد درست نیست زیرا که در عرف آنرا مقوم نمی شنند و مقوم و تسلیم بودن آن باعتبار عین قابل پس اجاره  
بعد منصرف است و صحیح نباشد همچنین گرایه گرفتن زمین برای زراعت که شرط کافی است معارضه است و صحیح است و صحیح است  
پس استیجار عارض برای خدمت صحیح نباشد و شرط منفعت است که معلوم باشد یا اینست که تقدیر کنند زبان مانند گرایه  
خانه یکسان است که مقدر کنند عمل مانند گرایه دایره تا مسکه حیاطه این بتیس و در تسلیم قرآن حاصل میشود تعیین منفعت بتعیین  
یا تعیین مورد در بنا به بیان موضع و طول عرض ارتفاع دیوار و چیزیکه بان ساخته شود از سنگ خشت و نوره و غیر آن و گرایه  
زمین لایه است و اگر منفعت آن که برای زراعت میگردد یا برای غرس در گرایه دایره حوت را کبشانه یا نصف و سرچوب یا طوی  
شغف و شیری و اگر در راه حرمین مثلا شرط کرده است محل سنگ سزه و دستبند و غیر آن نزدیک قیمت لازم شود قدر متعارف است  
و اعتبار و حاجت نیز بیان است و اگر دایره بر ذمه گرفته است یا در صورت از اجاره و لایه است و اجاره و لایه است و اجاره و لایه است  
سازیل متعارف هستند که آن کفایت میکند از بیان لایه است و اجاره و لایه است و اجاره و لایه است و اجاره و لایه است  
و صحیح است استیجار بر این اوضاع و حضا فقط با ارضاع فقط و اگر عاده قاضیه باشد محضانه و صورت مطلق دایره گرفتن داخل باشد  
غیره و از علم و از محضانه است فقط صبی و نهد و غسل را من و بدن و تحریر یک عهد و جنل شیای از مثل لیل و اگر اوراق را برای

الثانی من جنس  
الاولی فالزيادة لا تقيد  
و تصدق بها وان كانت  
خلاف خصمها كما يستدل  
بها في الدائر باقية كما لو  
تمت فيها او طينها كما ثبت  
الزيادة وفي الكافي في  
من هيب احد في هذه  
المسئلة عن ثلاث  
رحلات اصحابها يجوز  
مثل الاجرة الاولى في زيادة  
كل يوم و اصل الحديث  
الثاني ان احد  
في العين من زيادة  
٣٤  
باذن المالك

در عدم جواز باجاری عین معین استیجار است  
در صحیح بودن اجاره و لایه است



در این کتاب حدیث آمده است که هر کس در آن را بخواند روزی یک صد مرتبه بخواند و در هر مرتبه آن را بخواند...

صریح لفظ عاریه شرطیت بلکه قرینه نیز کافی است چه آنکه همانان همیشه وارد میشوند و در میان مسلمین هر سوم نیست که در هر  
 جاریتی لفظ اعتکاذ او قبالت بگویند و آن کالاجامع است و وظیفه مستعیر است که استیفا آن منفعت کند بقدر خیر یا بد  
 خود و تعدی نکند پس اگر مستعار تلف شد بغیر استعمال واجب نزدیک نام شافعی ضمان او به مستعیر بحدیث علی ایده ما اخذت و بحیث  
 وار و در ادع صفوان که عاریه مضمونه و میرسد هر یکی از دو عاریه هر گاه خواهد مطلقه باشد یا موقته و اگر عاریه داده باشد  
 زمین برای زرع و رجوع کرد و لازم است اتفاقاً تا وقتی که زرع کامل شود و مستعیر داخل نشود در آن ارض بغیر اذن مگر جهت ضرورت  
 مثل سقی و حصار و اگر برای غرس داده باشد و رجوع کرد و لازم است ایجار ارض یا چیزیکه قطع ضرر جانبنین باشد و اگر اختلاف  
 واقع شود در اصل عاریه یکی گوید عاریه است دیگری گوید حصه است یا اجاره است قول مالک تصدیق کرده شود یا بعین و اهل  
**باب الفراض عبارت از انت که شخص به شخص در اسم و در تجارت کند و نفع آن مشترک باشد میان ایشان یا نا صاف**  
 و یا اطلاقاً هر طوریکه شرط کنند **مالک** با ستاده فی قصه عبدالله و عبید الله ابنی عمر قال عمر قد جئنا قرظاً  
 فاخذت من المال و نصف رحه و اخذ عبدالله و عبید الله نصف و ربع ذلك المال گفت حضرت عمر سر آنست که گویند  
 آن معامله را قراض پس گرفت حضرت عمر اصل مال و نصف منفعت آن و گرفتند عبید الله و عبید الله نصف منفعت آن مال را

قلنا  
 فشرح السنة فافق  
 اهل العلم على جواز  
 القراض و على ما ذكره  
 و لا يجوز الا على المالك  
 و لا يجوز ان يرد هو اليه  
 و ان كان يرد هو اليه  
 شيئا منها الى جمل المثل  
 و يجوز ان يحصل له الربح  
 و يجوز ان يضمن له  
 الربح من الثمن  
 و ان يضمن له الثمن  
 و ان يضمن له الثمن

**سألت** عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن جدّه ان عثمان بن عفان اعطاه مالا قراضا ليعمل فيه على ان الربح  
 يذهب الى عثمان بن عفان وادجد علان بن عبد الرحمن را مالی بطریق قراض تا تجارت کند در آن مال بشرط آنکه منفعت آن  
 باشد میان ایشان مبرجم گوید رضی الله عنه معاونه در تجارت چند قسم میباشد زیرا که اعانت کسی تاجر را بغیر شریکت است  
 یا با شریکت اعانته بغیر شریکت و کالت است و اعانته با شریکت در هیچ فقط قراض است و در مال ربح همه و عثمان است  
 بچنان که بر عین است که هر دو شریک شوند در مال تا تجارت کنند و هر یکی وکیل دیگری باشد و ربح میان ایشان مشترک  
 باشد بقدر مال پس لا بدست از عاقبتین و مالین و خلط میان مالین و صیفه که عثمان بدان ثابت شود و لا بدست  
 از کیفیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف در تجارت و حکم اختلافی که در میان ایشان ماحل شود و شرط عاقبتین مانند شرط  
 وکیل است و شرط مالین است که با هم متمیز نباشد و الا شریکت نباشد بلکه خلطه بودن پس یا نیست که مالک شده باشند در  
 یکجا یا با شریکی نیست که خلط کنند مال خود را و در صورت لا بدست از اتحاد جبین و صفت و شلی بودن مالین  
 مالین شرط نیست و نذکر قدر مالین در مهل عقد و اگر در عوض مختلفه شریکت خواهند چنانکه است که هر یکی بفرود شد بعضی جز  
 خود را بعضی عوض دیگر و لا بدست صیفه که موضوع باشد پس این عقد تا تعیین آن عقد کند و اگر شریکت فقط ذکر کرد کافی است  
 الا آنکه عرف اهل بلد بعین را و کند تقسیم کنند ربح را با آنکه نسبت ربح هر یکی حصه دیگر قدر مال یکی باشد با مال دیگر هر دو مال یکی باشد

۳۴۹  
 لا يفرق  
 بين القرض  
 و القرض  
 على ان الربح  
 يذهب الى  
 المقرض  
 و لا يجوز  
 ان يرد هو  
 اليه  
 و ان كان  
 يرد هو اليه  
 شيئا منها  
 الى جمل المثل  
 و يجوز ان  
 يحصل له الربح  
 و يجوز ان  
 يضمن له الربح  
 من الثمن  
 و ان يضمن  
 له الثمن

در این کتاب حدیث آمده است که هر کس در آن را بخواند روزی یک صد مرتبه بخواند و در هر مرتبه آن را بخواند...



در جوده عمل در اداء آن دار شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت مالین صحیح نباشد و در صورت برگی رجوع کند بجزیره عمل خود  
 بر دیگر و تصرف کنی هر یکی در مال تصرف کند در وی ضرر نباشد پس بیع نسبه نکند و بان مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و باین  
 نفروشد و قرض ندهد و هر یکی را میرسد فسخ هر گاه خواهد دید که شرک یک بدامانه است پس قبول کرده شود قول او در خسارت تلف  
 رجوع پس اگر دعوی کرد تلف را سبب ظاهر بران سبب بین طلب کند و شود نه بر تلف و اگر سبب ضمنی دعوی کرد طلب کردن بینه  
 نشاید و اما قراض است که بد شخص مال خود شخصی دیگر تا تجاره کند در آن و بیع مشترک باشد میان ایشان بجهت که قرار میدهند  
 و عقل در اول مال رسمی باید که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تعمیم رجوع و کیفیت تصرف عامل محکم است  
 که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه است که موضوع باشد پس این عقد است  
 این عقد باشد پس اگر گوید قارضتک علی ان کل الرجح ملک ظاهر پس فقیر نسبت که قرض باشد بجهت تجارت و اگر گوید علی ان الرجح  
 لی تکمیل باشد زیرا که محظوظ سمانی عقود است نه الفاظ آن و شرط مال است که در اینم و دانایه باشد نه حلی و عروص معلوم و  
 باشد و جایز نیست شرطیکه مبطل مقاصد عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست اکتیای شریح تجار بعینیه  
 شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام و گاه همراه او که جایز است می باید که  
 قسمت رجوع بیان کند بجزیه مانند آنکه نصفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل اده در سهم باشد یا رجوع صنف معین از  
 شایع فاسد شود و غیر گوید ممکن است که آنرا سمسره اعتبار کنیم و در جباله نخل سانسیم و اندا علم و اگر گوید علی ان الرجح بیننا و اول  
 عرف بالمناصفه فهمند می باید که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی ان لنصف لی یا لنصف لک نزدیک وضع معنی صحیح است  
 و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند شریک و طی آن و وزن خفیف مانند ذهب و مسک ثقیل مانند سمن کثیر و آنچه لازم  
 در تجاره و برومی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشرط مصلحت ظاهره و آن محسوب شود و معنی باید  
 عامل با احتیاط کار کند پس بیع لغین و نسبه نکند بدون اذن او و او را میرسد بیع بر عرض زیرا که آن عمده ابواب بیع است و او را  
 میرسد و بعیب اگر مصلحت ظاهر باشد و اگر مالک عامل در مصلحت بودن رد اختلاف کند هر چه اوقوسی باشد لازم کرده آید و با کثرت از  
 المال خرید نکند کسی که بر مالک معتق میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر نفقه  
 قول و اگر داشته اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و شریک یا شایع حیوانی یا  
 رفیقی که مال قراض نباشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در رجوع است نه در زواید غیر بیع و اگر نقصا حاصل شود  
 و خص آنرا در بیع صرف کنیم و همچنین تلف بعضی را چون نقصان رجوع را تمام کند از اس المان باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از  
 المال است و هر یکی را سمسره این عقد میرسد و اگر یکی از ایشان بمیرد یا مجنون شود عقد منفسخ گردد و در صورت فسخ استیفاء من شخص مال

تخصیص در بیع و شریک از آن

اگر عوض باشد ذمه عامل است و در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل معتبر داشته شود باین او مانند آنکه گوید بگویم  
 الاکذا و اشتریت به القراض اولم تنهني عن کذا یا دعوی تلف بعض یا رخص متاع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کنند مانند شرط  
 نفلت هر دو سوگند خورند بعد از آن اجرت مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما در کالت پس بدست در آن از عاقدین  
 و ضمیمه توکیل عقد بیکدیگر و وی توکیل کرده باشد و کیفیت عمل در حکم اختلافی که در میان وکیل و موکل واقع شود شرط عاقدین نیست  
 بر در اسباب شرت آن عمل در حق خود صحیح باشد پس توکیل صبی مجنون صحیح نیست وکیل بودن ایشان نیز صحیح نیست بر قول ابن  
 اعمی مستثنا کرده میشود ازین مسئله جواز توکیل او در بیع و شرا نیز اگر توکیل او صحیح نباشد مصالح او بر هم خورند و ضمیمه توکیل  
 است که اذن عقد از وی فهمید شود مانند وکلتک فوضته الیک اربع و شتر و ضرورت لفظ قبول بلکه اگر موجب فرموده کار کند  
 آن توکیل خواهد بود در تعقیق توکیل بشرطی دو وجه آمده است صحیح است که وعده است نه عقد توکیل شرط عقد یکدیگر در وی  
 است که موکل مانا آن باشد پس اگر گوید وکلتک فی بیع عبدی ساکنا فاسد باشد و طیفه وکیل است که مخالفت امر موکل و خیر  
 محل قیمت است نکند پس اگر مطلق بیع او را وکیل کردند او نیز سرد فروختن بغیر نقد بلد و نه بنسبه نه بغبین جاشک غالباً آنرا  
 کرده می شود و اگر بیع مؤجل اذن داد و در عرف اجل در آن باب متعارف است بر آن عمل کرده آید و اگر مخالفت کند و بیع را تسلیم  
 است بیضا من او شود و اگر مطلق شرا وکیل کرد و شرا می معیب جایز نیست پس اگر خرید کرد با علم آن و موکل حاضر است آن از آن  
 خواهد بود و اگر بغیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت او مناسب بود و تعصیر ظاهر است ظاهر است که آن  
 خورش باشد وکیل اگر اذن توکیل داده است میرسد او را وکیل گیرد و اگر اذن نداده است و کار از وی تمام نمی شود وکیل بگیرد  
 امین را و اگر او را گفته بیع من فلان او اجنته کذا او شمن کذا مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شاتی بر صفت کذا  
 بیک نیا پس و شاة بهمان وصف بیکدیگر خرید کرد پس ظاهر صحیح است بحدیث اشترای صحیح ازین قبیل است هر چه مخالفت  
 و زیاده نافع باشد و اگر مخالفت کرده است و عهده بر معین واقع شود در کرده نشود و اگر بر معین واقع نشده است از آن وکیل باشد  
 معزول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و معزول میشود بخرج احدی از اطمینان تصرف یا بخرج محل تصرف از قابلیت و اگر  
 در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل اعتبار کنند باین او مانند اشتریت لک یا اشتریت بنفسی اگر در اصل  
 یا شرط آن اختلاف واقع شود البتة علی المدعی و همین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست به بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدیکه  
 قابل نیابت باشد پس طاعات توکیل درست نیست الا حج و تفرقة زکوة فنج و حجیه همچنین در ایلا و لعان و شهادة و اقرار و طهارت  
 درست نیست و صحیح است در هر طرف بیع و بیع سلم و رهن و نکاح و طلاق و سایر عقود و فسخ و قبض وین و اقباض آن و دعوی  
 جواب آن و تمسک مباحاة مانند احتیاط با اطفال و احوال اموات و استیفاء حقوقه که حق آدمی است مانند قصاص و غیره و در

انما هو ان لا يرد له ثمنه بل يرد له قيمته... انما هو ان لا يرد له ثمنه بل يرد له قيمته... انما هو ان لا يرد له ثمنه بل يرد له قيمته...

وكيل بيان كذا في عهد احوال براد واقح شود ضرورت نه تهتمعا در بيان الگريد وكتك في جمع اموري صحيح نباشد واگر كويد  
 في بيع اموال صحبه باشد باب المساقاة مساقاة عبارت ازانت ك شخص بستان خود را كسي بدانه تا آنكس عمل كند و زمان  
 بقى و غير آن بشرط آنكه تر منقسم باشد ميان الاثان بطوريكه قارده او ده شهند مالك عن ابن شهاب عن سعيد  
 السبي بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليرثي خير يوم اقر خير قريم عليا اقرم الله عليه حتى ان التمدين ثاق  
 قال فكان رسول الله صلى الله عليه يبعث عبد الله بن رفاحة فيخرج بينه وبينهم ثم يقول ان شتم فلكم وان شتم  
 فلي كما فاني اخذت رسول الله صلعم فرمود بود خير اريد في فتح كره خير امن جامي ميد هم شمار تا وقتيكه خدا تعالی شمار  
 جاي ديد بشرط آنكه خرا ميان ما و ميان شما منقسم باشد پس سفير استا حضرت صلى الله عليه وسلم عبد الله بن رواحة را  
 پس عبد الله بن رفاحة عرض ميكرد ميان خود و ميان الاثان بعد از ان ميگفت اگر خواهيد پس شمار باشد اگر نخواهيد  
 ما را باشد پس بيو و ميگرفت حصه خود و ترجم گويد رضی الله عنه لابد است در مساقاة از عاقدین و اشجار و صیفه یا قوتی که  
 بآن حقت ثابت شود و چیزیکه بشرط کرده شهند و وظیفه عاقدین و حکم اخلاقی که در میان الاثان واقع شود پس شرط عاقد  
 و نفس حقد و غیر آن در مضاربه مذکور شد از آنجا باید گرفت و ایام تجربه و آن عمل کردن در زمین است بشرط زمین  
 خارج زمین از یکی باشد و بذر و عمل از دیگری و فرارعه و آن عمل کردن است در نزع بشرط بعض خارج زمین و بذر را  
 باشد و عمل از دیگری جایز است یا نه میل فقیر درین مسئله بنده بسام احمد است از جواز برد و الله صلعم باب کوله الا حن  
 بالذهب الورق باب در کرایه دادن زمین بمقابل طلا و نقره مالك عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن خطله بن قیس  
 عن رافع بن خدیج ان رسول الله صلى الله عليه و آله كراه المزارع قال خطله فسالته رافع بن خدیج بالذهب الورق  
 فقال اما بالذهب الورق فلا باس به رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی فرمود از کرایه دادن مزارع با نقره با جرمی و با حن  
 در وی غیر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیان آن آمده است گفت خطله که رادی این حدیث است پس سوال کردم رافع بن خدیج  
 از کرایه دادن بطلا و نقره پس گفت اما بطلا و نقره پس هیچ باک نیست در ان مالك عن ابن شهاب انه قال سأل  
 سعيد بن المسيب عن كراه الارض بالذهب والورق فقال لا باس بذلك ابن شهاب گفت سوال کردم سعید بن  
 از کرایه زمین بطلا و نقره پس گفت هیچ باک نیست در ان مالك عن ابن شهاب انه سال سالم بن عبد الله بن عمر  
 عن كراه المزارع فقال لا باس بها بالذهب والورق قال ابن شهاب فقلت له اريت الحديث الذي يذكور  
 عند رافع بن خدیج فقال اكثر رافع ولو كانت ثمعة اكرت بها ابن شهاب سوال کرد سعید بن عمر از کرایه مزارع با نقره  
 و طلا و نقره گفت ابن شهاب پس گفتم من آیا حدیثی را ذکر کرده شد و رافع بن خدیج گفت پس گفتم سأل سعید بن رافع عن ضرب  
 المذكور فقال لا بأس به

بني الاصل... بن الحسن... الجماعة... البيهقي... في الوقاية... رافع بن خديج... رافع بن خديج... رافع بن خديج... رافع بن خديج... رافع بن خديج...

مذكر





معادست بکنند و اگر برین در دین حال بوده است یا اجلی که پیش از فساد می آید یا شرط کرده باشد هیچ او درین زمین او عند  
 العنا و صحیح است و اگر شرط کرده است هیچ او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول آمده نظر بامکان بتمسک عقد باعتبار شرط و بعد  
 تصریح او و اگر چیزی عاریت گرفت و اگر گذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فرمان مقبوضه ملک بودن زمین را فهمیدنی شود  
 و ایاماتی است بر حقیقت عاریت یا دین متعلق شده است بر قبضه او و قول آمده نظر بحقیقت عاریت و بجا حقیقت زمین فقیر گوید اگر  
 مخالف حکم عقدی از منسوخ کند موجب باشد و اگر گوئیم استیفاء هم است از آنکه متعلق شود حق مرتبه بر قبضه او یا حمل کند او را در  
 دین سبب قدرت او بر منسوخ از انتفاع موجب تر باشد و الله علم شرط مرسوم است که دین ثابت باشد چنانکه آیت در آن  
 است و اگر مرسوم آن عین منسوخ است عاریت واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجب تر می نماید و اگر هنوز  
 ثابت نشده است بر ذمه مثل جعاله پیش از فراخ عمل و قول آن اقوی نزدیک فقیر جواز است نزدیک شروع در عمل زیرا که  
 جعاله در غیر صورت اول است بلزوم و در یک زمین زمین بعد زمین صحیح است و ایامیک مرسوم در دین بعد زمین صحیح است  
 قول قدیم شافعی صحیح است و همان است اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط صحیح  
 لزوم زمین و تمام است و قبض مرتبه حاصل میشود مباشره او قبض بر ایام مباشره ناسب اگر زمین را یا فلام او را ناسب ساخت  
 درست نباشد زیرا که این نیابت خود میکند با ابطال قبض و اگر قبض مرتبه بر زمین بوده است بخصب یا دلوعیت و قبض زمین  
 اذن جدید شرط است یا نه ظاهر نزدیک فقیر عدم شرط است او است زیرا که عقد با قبض اذن خلافت است و اگر زمین قبل از  
 قبض مرسوم در وی تصریحی کرد که فریل ملک باشد مانند هیچ یا زمین دیگر این رجوع است از زمین و این تصرف بعد از قبض است  
 نباشد الا باذن مرتبه و در استماع اقوال آمده است نظر بآنکه مقصد زمین است و بآنکه شارع تحریف نموده است بران زمین  
 میرسد انتفاع بآن بحدیث لا یعلق الی زمین پس آن انتفاع اگر بغیر استر و اد میسر آید فیها والا استر و او کند و بعد انتفاع باز باو  
 اگر انتفاع در روز سه شنبه باز گرداند اگر در شنبه است بروز باز گرداند و اگر زمین و مرتبه در عقد شرط کنند که در قبض ثالث باشد  
 جلیز است و اگر آن ثالث بیدر اتفاق کنند بر شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی بخاطر دین اگر اصل زمین آمد تکلیف دهد بآنکه ایضا  
 از غیر زمین یا از غیر و شنبه اگر اصرار کنند حاکم از غیر و شد و اگر شرط کرده باشد که عدلی از غیر و شد آن عدل نفر و شد  
 زمین مثل حال از نقد بل در مؤنثه مرسوم تا وقت فک بر زمین است از علف و غیر آن و اگر مرسوم تلف شایسته چیزی از زمین  
 ساقط نشود باب من یلیحی مو اتا فهو له بر که زنده کند زمین مرده را پس آن زمین ملک است مو ات جارات و از زمین است که  
 منتفع به نباشد سبب بقدر یا بسبب بودن درختان خار دار یا ثبدا و از بلا و زنده کردن او عبارت از معمول کردن او  
 و قلبه آن کردن و زهر کافتن و چاه کردن تا همیشا شود برای انتفاع مالک **عن هشام بن عماره عن ابی ان در و الله**

تقریر

عالم حق مودع  
من تصدق به  
الغدير  
عبد الله بن عباس  
عبد الله بن جعفر  
عبد الله بن محمد  
عبد الله بن علي  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب

من لجهل انعام الله تعالى وليس لعرق ظالم حق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر که زنده کند زمین مرده را پس آن زمین او را  
دست عرق ظالم را حق عرق بتونین است و ظالم صفت اوست و عراق در جهنم ششهای بیخ درخت است که در زمین روند  
و درخت از راه آن ششها آب گیرد و در ادای آن است که شخصی احوال زمین کرده است شخصی دیگر آید و نهالی در آنجا نشاند بطریق  
پس باید که آنرا و بر نشاندن او بیخ حق ثابت نمی شود مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان عمر بن الخطاب  
قال من اجد اصله مينة فهو له حتى لا يجره غيره فرمود که زنده کند زمین مرده را پس آن زمین او است مترجم گوید که  
لا بد است از تحقیق معنی موات و تجدید احوال پس موات غیر محصور گویند و موات محصور در عرف متقابلند پس چیزی که محصور باشد که  
یا زراعت مخلوک ما مرسه احوال آن وجهی ندارد و لفظ ذمی دلالت بر آن میکند که احوال ملک است و آنچه سابق محصور بود و احوال  
خراب شده است و مالک را معلوم نیست اگر عماره جاهلیت است آنرا من عادی گویند و صحیح است که حکم او حکم موات است و اگر عماره  
برده است حکم او حکم مال منافع است پس نفوس است بر امام در حفظ آن چنانکه در باب ضوال مکرور کرد و اگر امام خواهد حفظ کند آنرا  
و اگر نخواهد بیخ نماید و محافظه نمیشد آنرا مالک پیدا شود و احوال مختلف است باختلاف اغراض ماس امجدی است که هر چه تصدیق  
چون بوجهی ساخته باشد که اسم آن چیز بروی جاری میشود در عرف احوال آن محقق گردد پس اگر ممکن ساخته است شرط آن تحویل  
و سقف بعض آن و درست کردن در واره آن و اگر زریه دو اب ساخته است تحویل آن و تعلیق باب بر آن اگر چه سقف بنا  
و اگر مرز ساخته است صحیح تراب یا اجبار یا شوک گرد آن و نشوید مرض و قطع ذوات الشوک و مانند آن و همیا ساختن آب  
اگر چه صحیح کفایت نکند و اگرستان ساخته است تحجیر اجبار یا شوک و قصب یا تراب گرد آن و همیا ساختن آب برای آن  
و غیر اشجار در آن و چون احوال من تمام شد میرسد و منسوخ کسی در حریم او تصرف نمیخواهد و حریم محصور است که حاجت آن  
متعلق باشد بر تمام انتفاع پس حریم قریه نادمی است یعنی جایی اجتماع قوم برای حدیث و جاد و انبیا و همیا  
خواه انبیا و شتران و مطرح رما و سرحدین و دفن اموات و مانند آن و حریم دار مطرح را در سرحدین و کناره و بلج و در واره  
وسیل آب و حریم میرود شتران آبکش و حوض آب و دلاب و جایی تردد دواب و از عبارت حدیث معلوم شد که حلال ملک است  
پس اگر احوال تمام نشد بلکه اقطاع امام بعض موات را یا تحجیر او بر بعض موات متعلق شد وی احق است بآن پس دیگر اینها  
در آن تصرف کردن بقیاس حدیث و تطبیح حکم علی خطبه اخیه و حدیث من قام من مسجد فواحق بدو اگر خواهد احوال  
آن احوال کننده را باشد و اگر در تحجیر از مده متعارف زیاده شد سلطان او را گوید احوال کن یا دست بردار امام گویند اقطاع  
موات برای قادی احوال قدریکه قدرت آن دارد و باب الحی می عبارت از اذن است که امام اختیار کند یک قطع زمینی موات بر آن  
چنانچه انانودان خزیه و صدقه یا جانف کم شده و جایز نیست حتی برای غیر آن مالک عن زید بن سالم عن ابيه ان عمر بن

عالم حق مودع  
من تصدق به  
الغدير  
عبد الله بن عباس  
عبد الله بن جعفر  
عبد الله بن محمد  
عبد الله بن علي  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب  
عبد الله بن ابي طالب

عبد الله بن ابي طالب

عبد الله بن ابي طالب

عبد الله بن ابي طالب

سید الشهدا علیه السلام  
 در بیان این حدیث که  
 در کتاب التوحید  
 در باب التوکل  
 در حدیث  
 در بیان این حدیث که  
 در کتاب التوحید  
 در باب التوکل  
 در حدیث  
 در بیان این حدیث که  
 در کتاب التوحید  
 در باب التوکل  
 در حدیث

الخبايا استعمل مولی له یكفها علی الخبی فقال یا هنی اضمی صیحاتك عن الناس وان دعوا المظلوم فان دحوق المظلوم حیا  
 وأقول ذی النظریة والضمیة ویا ای نعم ابن عفان وابن حوف فانما ان تملك ما شیتها یرجبا والمدينة الزرع  
 ونخل وان رب الضمیة والضمیة ان تملك ما شیتها یا تینه بینة فقول یا امیر المؤمنین افارکهم ان لا ابانک فالله  
 والحلوة ایسری من الذهب والورق وایم الله انهم لیرون ان قد ظلمتم انما البلادهم ومیاهم قاتلوا اهلها فی الجاهلیة  
 واسلموا علیها فی الاسلام والذی نفسے میده ولا المال الذی اهل حید فی سبیل الله ما تحیت حلیم من بلادهم شبرا  
 حضرت عمر بن الخطاب علی خست آزاد کرده را از آن خود گرفته و شیدا را پیش بر می پس گفت ای منی بند کن بازوی خود را از این می دان  
 و تبریز از دما می مظلوم پس بر آینه دما مظلوم قبول کرده شده است و دخل کن من گله خود را از شتران و حصار خود را از بزها  
 و دود دار مرا از شتران پس عرفان پس بر آینه برد و اگر پلاک شود شتران ایشان باز گردند بسوی دین بگویند  
 و خزانیاں در بر آینه حصار خود و دود خود اگر پلاک شود موشی ایشان بیاید و پیش من فرزندان خود را پس بگویند یا امیر المؤمنین  
 ایامنگ کند و ایشان من پدر نیست ترا پس آب و گیاه آسان تر است نزدیک من از زر و نقره و قسم بخدا هر آینه مردمان گمان  
 میکنند که من ظلم کرده ام بر ایشان در معین کردن جمعی و منع کردن مردمان از روی بر آینه این موضعهای شهر که ایشان  
 قتال کرده بودند بران در جاهلیت و اسلام آوردند بران در دولت اسلام قسم بذات پاکی که نفس من در دست اوست اگر  
 نبود می موشی که سوار میکنم بران در راه خدا استعالی جمعی منی خاتم برایشان از شهرهای ایشان یک وجب مترجم گوید رضی عنده  
 امام را میرسد که هم سازد بقدره از نولات برای رضی جافردان جزیه و صدقه و ضوالم ضعیفان از جمعه یعنی از در رفتن برای  
 و برای اسپان جابود و آنچه در حدیث آمده است لاجمی الا بعد در سوره معنیش آنت که لاجمی الالبت المال در بصورت شخصی  
 کند بر جمعی تا نگذارد و خیر این مردمان رضی کنند باب لا یخص احد بالمعدن الظاهر مخصوص گردانید نشود  
 کسی آمدن ظاهر مالک عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 قال لا یتم فضل الماء لیمتع به الکلا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود منع کرده نشود زیاده آب را تا منع  
 کرده شود بسوی نگاه رینی کسیکه منع میکند آب را گو یا منع میکند گاه مباح را زیرا که جانوران منی توانند بود در آن  
 و ادعی گرد می که آب نوشند مترجم گوید رضی احدی در حکم آب چشمه است هر معدن ظاهر مثل معدن نیک سنگ  
 و سنگ سرخ و سنگ مهر و کلا و حطیب کوهستان و مانند آن و معنی معدن ظاهر آنست که پیدا شود بغیر علاج و علاج  
 بریدن آن یا حمل آن بوده باشد پس هر که بردارد از آن او باشد و اگر مردمان با یکدیگر مضائقه کنند سابق را مقدم کرده شود بقدر  
 حاجت او و اگر مردمان بیاض بیکدیگر فرجه انداخته شود یا امام بر آن خود یکی را بر دیگری ترجیح دهد و معنی حدیث آنست که اهل جاهلیت

لعقت  
 و علی الشافعی  
 التهاج و الاظم ان  
 لا امام ان یجعی نقتی  
 موت لرعی نغم  
 بخریت صلقت و  
 خالت و ضعیفان  
 الشجره و یجعی لغیر  
 ذلك  
 قلت علی الشافعی  
 فی التهاج المعدن  
 الظاهر و هو ان  
 انقطاع  
 لا یخص احد بالمعدن  
 الظاهر  
 رب و عفت ما دون  
 و ارجح





قلت عليه اهل العلم

في التواني وفيه

بالقبض الكامل

وفي النهاجر و

لا يملك موثقا

والواصفين ان

ما يصرف

سقا يفتي

بمنه من

سقا من

ان الاثرين

منه عن

انما از آن تو باشد و جز این نیست که در روز مال من مال در دست مالک با ستاده ان عمر بن الخطاب قال من محل خلة فطرحه  
الذي مخطا حتى تكون ان ماله لودته فحقه باطل عمر بن الخطاب فرمود هر که عطا کند عطييه پس معين نکر شخصي که عطا کرده شد او را  
باشد موموب اگر بريد يعنى واجب ورشه او را آن سبه باطل است ترجمه گويد اتفاق ملامت بر معين است که تمام شود و سبه معين کامل بود  
منهاج نکر است که مملوک من شود و موموب مکر معين باذن و اسب باب ان وهب الا يباينه الصغير شيئا و قول القبط  
والا قبا من هل يجوز ان يتردد به بر خصم خود جزيرا و متولى شود معين را و قباض را يا جاز است **مسالك** عن ابن شهاب عن  
بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري ان عمر بن الخطاب قال ابا ال جبال يخيل ان ابناءهم خلافة عيسى كونها فان مات ابن آدم  
قال ما لي بيديكم ان اعطى احدنا وان مات هو قال هو لا ينى قد كنت خلعتما اياه من نحل محمد فمخرجها الله من نحل محمد حتى يكون ان مات  
لورثة حتى باطل عمر بن الخطاب گفته است حال مردمانيكه عطا کند پس ان خود عطييه بعد از ان نگاه ميدارد انرا پس اگر مردمانيكه  
از ايشان گويد مال من بدست من است ندادم آنرا بهيچيكس اگر خود بريد گويد مال من برامى پس پشت داده بودم او را هر که عطا کند  
عطييه پس معين نکر شخصيكه عطا کرده شد او را تا آنكه باشد موموب اگر بريد ورشه او را پس آن سبه باطل است **مسالك** عن ابن  
شهاب عن سعد بن السديك عثمان بن عفان قال من محل ولدك الصغير ان يبلغ ان يجوز خلة فاعلم ذلك له واستهد عليه  
في جازية وان وليها ابو له عثمان بن عفان گفته هر که عطا کند پس خود را از ان خود که ترسيد دست با آن صدق معين که عطييه  
پس آشكار کرد آن عطييه يعنى پدر او و گواه ساخت بران عطييه پس آن سبه جازي است اگر چه متولى او باشد پدر او بر او  
تطبيق در ميان اشرين است که در اثر اول غرض نمي است از عطييه که جيله کرد اينده شود و برامى اتلاف حقوق ورشه و غرض در اثر  
ثاني است که معين بكم ولايت جازي است بلا احتيال لا اتلاف و فارق در صورتين صغر ولد است و استهاد و اعلان قال محمد  
فر قول ابى حنيفة و لعامة من ختمها بنا باب يكره ان يورث بعض اولاده بالحل و ذلك الاخرين مكرهه است که اختيار معين  
اولاد خود را ببطا کردن بجز ديگران **مسالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن عبد الرحمن بن حوف و عن محمد بن النعمان بن بشير  
انهم ساءتاه عن النعمان بن بشير انه قال ان اياه بشير قال يه الى رسول الله صلى الله عليه فقال اني خلعت ابني هذا اخراها  
كان لي فقال رسول الله صلى الله عليه اكل ولدك مثل هذا فقال لا فقال رسول الله صلى الله عليه فارخعت بشير  
آور و سپرد خود نعمان را به پسر انحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت هر آنيكه من عطا کرده ام اين پس خود را خلاصيكه در ملك من  
پس فرمود انحضرت صلعم ايا هر گهي را از اولاد خود عطا کردى مانند اين خلاصيكه پس گفت من فرمود انحضرت صلعم با بگير از دوى غلام را  
ترجمه گويد تقضيل معين اولاد بر معين مكرهه است تزو اام شافعي و امام عظم و اگر که و نافذ است چنانكه حضرت ابراهيم صديق فرمود  
عباد و عشرين و سق حضرت عايشه دون سائر اولاد خود **باب** الرجوع في الهبة والهبة بشرط الثواب بيان رجوع آن

حقوق  
التقضي بحكم  
غير احتيال قال محمد  
لا يملك الموهوب الا  
بالقبض الا الولد الصغير  
فان قبض الولد الصغير  
فان اعلنها و اشتهرها  
فاذا اعلنها ولا يسبيل  
فحق الرجوع و لا يسبيل  
للولد الي الرجوع فيها  
ولا الي اعتصامها بعد  
ان اشتهر عليها وهو قول  
ابى حنيفة و العامة  
من فقها ثانيا  
شرح السنة  
الشافعي في الرجوع  
الى ان تقضيل بعض  
الاولاد على بعض  
النحل مكرهه ولو فعل  
فقد رد و قد فضل اليه  
عائشة بن عبد الله  
وسقا نحلها اياها  
دون سائر اولادها  
في الحديث دليل على  
ان الولد لا يملك  
شيئا جازا  
فبما كان لا يرجع  
و لا يرجع و لا يجرى  
الولدان فلا يرجع  
فيها و هو قول  
ابى حنيفة  
قول النبي صلعم  
العامل في الهبة  
كالواثني في الهبة  
وهو قول الشافعي  
وقال ابو حنيفة  
لا يرجع اليه  
و لا يرجع

مسالك  
قلت في  
الشافعي في الرجوع  
الى ان تقضيل بعض  
الاولاد على بعض  
النحل مكرهه ولو فعل  
فقد رد و قد فضل اليه  
عائشة بن عبد الله  
وسقا نحلها اياها  
دون سائر اولادها  
في الحديث دليل على  
ان الولد لا يملك  
شيئا جازا  
فبما كان لا يرجع  
و لا يرجع و لا يجرى  
الولدان فلا يرجع  
فيها و هو قول  
ابى حنيفة

قلت عليه اهل العلم

و در بشرط با دامن باشد مهالك  
 عن داود بن الحصين عن ابي غطفان بن محمد بن الحسين ان عمر بن الخطاب قال  
 هبة لعملة روم او حلة وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرثها انما اراد بها الثواب فهو  
 هبة يرجع فيها اذ لم ير من منافعها غير الصدقة  
 رجوع نكند در ان در ايعطاء كه در عليه كدیده میشود كه اراده كرده است و هي بان كه او را پس او قادر است بر همه خود رجوع  
 كند و آن وقتی كه راضي نباشد بر رجوع كوديك با عوض چند قسم میباشد اگر محتاج را براي ثواب آخرت و او صدقه است و اگر  
 بسوی مكان موهوب له بجهت اكرامه و بديست و اگر بس كرمي او صدقه و منافع اول وقت است و لا بد است در بديست  
 و موهوب له و موهوب و عقد شرط و ايهب موهوب له نكر گشت و موهوب بيايد كه ملك و معين باشد و آنچه صحيح است  
 زيرا في صحيح است و آنچه صحيح است و آنچه صحيح است و آنچه صحيح است و آنچه صحيح است و آنچه صحيح است  
 بدین ابر و اسقاط است و در بدی ایجاب قبول شرط نیست بجهت عادت مسلمین در جمیع عصاره تبرك برد و در بديست  
 نزد فقیر چون قرينه تو یا باشد احتیاج ایجاب قبول نیست و مناوله و تداول كافی است و الله علم رجوع در همه درست نیست  
 اگر برای ثواب نباشد و اگر برای ثواب باشد رجوع میتوان کرد و از قول حضرت عمر رضی الله عنه معلوم میشود كه قرينه ابر  
 این همه بر ثواب است بنزل شرط ثواب است زیرا كه گفته است بری آنها الا به الثواب نیز معلوم شد كه این عقد صحیح است  
 و آن بنزل بیع است در احكام الا آنكه مسخره كرده شود و تعیین ثمن و الله علم و استثنای كرده میشود و الله علم و الله علم  
 برای ولد كه رجوع از ان صحیح است بشرط بقای موهوب و در سلطنة متبیب بحديث لا یحل لرجل ان یعطه علیه او یهب هبة  
 فیخرج فیها الا الوالد فیما یعطه و له صحه الترمذی و الحاكم و لا بد است در وقف از وقف و موقوف و موقوف علیه ناظر وقف و وقف  
 و وظیفه موقوف و موقوف علیه پس شرط واقف ابلية تبرع است و شرط موقوف مكان انتفاع بان با وجود ثبوت آن مدة معتد  
 بیق وقف قرار در و رای حصیر قنادیل و متاع جائز است در وقف طعام تا خنده شود یا ریحان تا شمیده شود صحیح نیست و شرط موقوف  
 آنست كه مكان ملك منافع داشته باشد پس وقف بر چنین روقف عبید بر خودش صحیح نیست و اگر بر جهة صدقیت وقف كند صحیح  
 و اگر بجهة قربت مانند وقف مدارس بر فقها یا خانقاه بر صوفیه درست است همچنين اگر بجهة قربت ظاهر شود و زوجه صدقیت یا  
 وقف بر اخیان و لا بد است از صریح لفظه وقف یا تسبیل و تجبیس و جعله مسجد و مانند آن یا كانیه آن و از كانیات است لفظ صدقت  
 علی الفقراء یتفقون به و اگر بر قومی وقف كند و ایشان منقرض شدند در قول آمده است رجوع ميكند بملك واقف یا وارث او یا  
 میماند بر وقف و در بصورت ایا صرف كرده شود و بر اقرئاس و شبه ایشان بذكرین یا صرف كرده شود و بر كین یا صرف كرده شود  
 بر مصالح مسلمین چند وجه آمده است و اصل در وظیفه موقوف آنست كه اتباع شرط واقف كرده شود و عبارت او را بره لول عنی یا  
 و غیره

هبة لعملة روم او حلة وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرثها انما اراد بها الثواب فهو  
 هبة يرجع فيها اذ لم ير من منافعها غير الصدقة  
 رجوع نكند در ان در ايعطاء كه در عليه كدیده میشود كه اراده كرده است و هي بان كه او را پس او قادر است بر همه خود رجوع  
 كند و آن وقتی كه راضي نباشد بر رجوع كوديك با عوض چند قسم میباشد اگر محتاج را براي ثواب آخرت و او صدقه است و اگر  
 بسوی مكان موهوب له بجهت اكرامه و بديست و اگر بس كرمي او صدقه و منافع اول وقت است و لا بد است در بديست  
 و موهوب له و موهوب و عقد شرط و ايهب موهوب له نكر گشت و موهوب بيايد كه ملك و معين باشد و آنچه صحيح است  
 زيرا في صحيح است و آنچه صحيح است و آنچه صحيح است و آنچه صحيح است و آنچه صحيح است  
 بدین ابر و اسقاط است و در بدی ایجاب قبول شرط نیست بجهت عادت مسلمین در جمیع عصاره تبرك برد و در بديست  
 نزد فقیر چون قرينه تو یا باشد احتیاج ایجاب قبول نیست و مناوله و تداول كافی است و الله علم رجوع در همه درست نیست  
 اگر برای ثواب نباشد و اگر برای ثواب باشد رجوع میتوان کرد و از قول حضرت عمر رضی الله عنه معلوم میشود كه قرينه ابر  
 این همه بر ثواب است بنزل شرط ثواب است زیرا كه گفته است بری آنها الا به الثواب نیز معلوم شد كه این عقد صحیح است  
 و آن بنزل بیع است در احكام الا آنكه مسخره كرده شود و تعیین ثمن و الله علم و استثنای كرده میشود و الله علم و الله علم  
 برای ولد كه رجوع از ان صحیح است بشرط بقای موهوب و در سلطنة متبیب بحديث لا یحل لرجل ان یعطه علیه او یهب هبة  
 فیخرج فیها الا الوالد فیما یعطه و له صحه الترمذی و الحاكم و لا بد است در وقف از وقف و موقوف و موقوف علیه ناظر وقف و وقف  
 و وظیفه موقوف و موقوف علیه پس شرط واقف ابلية تبرع است و شرط موقوف مكان انتفاع بان با وجود ثبوت آن مدة معتد  
 بیق وقف قرار در و رای حصیر قنادیل و متاع جائز است در وقف طعام تا خنده شود یا ریحان تا شمیده شود صحیح نیست و شرط موقوف  
 آنست كه مكان ملك منافع داشته باشد پس وقف بر چنین روقف عبید بر خودش صحیح نیست و اگر بر جهة صدقیت وقف كند صحیح  
 و اگر بجهة قربت مانند وقف مدارس بر فقها یا خانقاه بر صوفیه درست است همچنين اگر بجهة قربت ظاهر شود و زوجه صدقیت یا  
 وقف بر اخیان و لا بد است از صریح لفظه وقف یا تسبیل و تجبیس و جعله مسجد و مانند آن یا كانیه آن و از كانیات است لفظ صدقت  
 علی الفقراء یتفقون به و اگر بر قومی وقف كند و ایشان منقرض شدند در قول آمده است رجوع ميكند بملك واقف یا وارث او یا  
 میماند بر وقف و در بصورت ایا صرف كرده شود و بر اقرئاس و شبه ایشان بذكرین یا صرف كرده شود و بر كین یا صرف كرده شود  
 بر مصالح مسلمین چند وجه آمده است و اصل در وظیفه موقوف آنست كه اتباع شرط واقف كرده شود و عبارت او را بره لول عنی یا  
 و غیره

و در بشرط با دامن باشد مهالك  
 عن داود بن الحصين عن ابي غطفان بن محمد بن الحسين ان عمر بن الخطاب قال  
 هبة لعملة روم او حلة وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرثها انما اراد بها الثواب فهو  
 هبة يرجع فيها اذ لم ير من منافعها غير الصدقة

عن ابن شهاب عن ابي سلمة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

شهو واقوى من غير نيت كموثوق در ملك اتقست والله علم بيل قول حضرت صلعم حيث صلما وتصدقت بهماى بنا فيها  
والله علم وموقوف عليه ياميرسد انتفاع آن بنفس خود يا بنائب از اماره واجاره اگر تصريم نكرد دست تخصيص بان انتفاع اگر وقت  
دايه راصون ووبر ولين او از ان موقوف عليه باشد و اگر ناظر در صيفه وقف شرط کرده باشد اتباع آن شرط بايد کرد والا قول  
آمده است نظر قاضى است يا اوقف را يا موقوف عليه را و شرط ناظر عدالت وكفاية و ابتدا تبصر نيت و تظيفه او عماره واجاره  
تحصيل خود قسمت آن بر مستحقين و اگر شخصه در مسجد شست يا صونى در خانقاه يا فقيه در مدرسه يا سوتى در بازار جابى گرفت  
از هليج او نيرسد و اگر غايب شد بوجيكه ضميمه منقطه نباشد وى احق است بجابى خود و ضميمه منقطه در هر جا واجب است  
حاجت او ميتوان دانست بآب ويجهن فى الغر من اذالم يقل محلك ولحقك جايزه است كه يرجع كذا و غير وقتيكه گفته باشد  
اين زمين تراست و اولاد تراست غير ترى عبارت از انست كه كسى در زمين خود اباد كند شرط آنكه مدت حيات خود در آنجا ساكن باشد

سالك عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبدالرحمن عن جابر بن عبدالله الاصحاح ان رسول الله صلى الله عليه قال من اعطى

من له ولعقبه فانها الذى يعطها لا ترجع الى الله اعطها ابدان اذ اعطى عطاء وقعت فيه المواديت رسول  
صلى الله عليه وسلم فرمود كه عمرى داده شد او را و اولاد او را پس آن عمرى همان شخص است كه او را داده شد رجوع نميكند بسو  
كسي كه حكا کرده است هرگز زير پا كه وى عطاي داده است كه در وى ميراثها واقع شد مالك عن نافع ان حيد الله بن عثمان

حفصه بنت عمر ادها قال وكانت قد اسكنت بنت زيد بن الخطاب ما عاشت فلما اتوفيت بنت زيد قبض عبد  
بن عمر المسكن وراى انه له عبد الله بن عمر وارض حفصه بنت عمر بن الخطاب شد در سر ادا و حفصه ساكن كرده بود در آن سر و در آن  
بن خطاب اما وقتيكه زنده باشد پس وقتيكه در قتر زير بر قبضه كه و حيد الله بن عمر آن مسكن او دانست كه آن مسكن حق است مالك

عن يحيى بن سعيد عن عبدالرحمن بن القاسم انه سئل عن رجل اشترى من رجل ارضاً فقال القاسم بن  
ما ادركت الناس الا وهم حوش طوم في اموالهم وفيها اعطوا سوال كرجول دمشقى قاسم بن محمد از حكم عمرى و از آنچه ميگويد مردمان  
در آن پس گفت قاسم بن محمد نيا فتم مردمانه الاحال انك ايشان بر شرطهاى خودند و اموال خوئين و در آنچه حكا کرده شد زمينى كه زمين  
و ايسر هي لك لعقبك باشد پس آن بهرست و اگر لك ما عشت باشد عاريت است بآب اللقطة و الضوال اعطه عبارت از نيت كه شخصه

خيزرى بيايد و راه يمانند آن در ملكك معلوم نباشد و ضوال عبارت است از ما نكمره از ملك خود مالك عن يونس  
بن ابي حيد الرحمن عن زيد بن مولى المنبعت عن زيد بن خالد بن الجهني انه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه فساله  
عن اللقطة فقال اعرف جعاصها ووكاها ثم خر فها سنة فان جاء صاحبها والافتانك بها قال فضالة اعظم قال يحيى

اولا حياك اولادك قال فضالة الايل قال مالك ولها معها سقاهما وحقها وها ترو الماء فاكل اشهر حتى يلقىها ريقها  
الذي ياكلها فحقها

و يوحىفة الى الهد  
في شرح السنة اذا قال  
لاخر اعترتك هذه  
الدار وجعلتها الاضيق  
فى كالمسبة اذا اتصل  
بها القبين فكما العدم  
نقد تصح فيها وادامات  
بعض عنه سواد قال  
هو انك ولعقبك من  
بعدك او بعد نيتك اولم  
يقول وهو قول الشافعي  
و يوحىفة قال مالك  
انك ولعقبك من  
بعدك او بعد نيتك اولم  
يقول وهو قول الشافعي  
و يوحىفة قال مالك  
انك ولعقبك من  
بعدك او بعد نيتك اولم  
يقول وهو قول الشافعي  
و يوحىفة قال مالك  
انك ولعقبك من  
بعدك او بعد نيتك اولم  
يقول وهو قول الشافعي

عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير



بعد از آن فریضه شد از این وقت که می آمد صاحب او داده میشد و در ضمن آن مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال صنایع و وسیع است  
 و ابد ضلک و غیر آن پس غیر از این است النفاذ آن کسی که و اثن باشد بر دیانت و تعریف خود و مکره است غیر او را و بعد النفاذ او را  
 تعریف او یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد و آنرا با تسلیم کند و الا بشناسد عفا من ذکا و عدد او را بعد از آن جایست  
 تذکره و جایزست تصدق با و هشتم آن که می شود ازین کلیه شیئی تا ذه ماند حصا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف بحدیث  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العصا و الطور و الجبل و شجابه لم یقط الرجل لیتفق به رواه ابو داود و پس لابد است در بیان بیان شرط  
 تعریف و حقیقت تا ذه حقیقت و وصف و معرفت او پس تعریف در سواقی باید در او بواجب کند در عین مسجد و استیجاب اوقات  
 مراد نیست بلکه بر حسب عاده اولاد هر روزی دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در سبوح بعد از آن در هر ماه یک بار  
 که در و در مثل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود و ذکر اوصاف او  
 تا کا ذیاد حامی آن ننگند و چون مالک صف او کند جایزست از تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا ذه چیز نیست که مالک آن  
 بعد مفارقت آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد ظن عدم رجوع جایزست در وی تصرف بغیر تعریف و اگر ظن  
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال مواضع و در صورت  
 دیگر معزیه عدد و جنس آمده است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و در ضار است  
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در صنف و تسلط اگر بر آن مانجه اند ابل است که بقوه خود از صغار سباع منصفی شود  
 پس امام را میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل خلف مال سلیمین است و در صورت  
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرود شد و اگر خواهد برای مالک بخشد و اگر خواهد بر بیت المال  
 تا آنکه بلاک شود و در قسم اول احاد سلیمین را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد باب اللقیط لقیط عبارت از طفلی است  
 که در راه افتاده باشد و کسی اثر بر او مالک عن ابن شهاب عن مسکین ابی حمیله رجل من بنی سلیمان و وجد منبوا  
 فی زمان عمر بن الخطاب قال فحبت به الی عمر بن الخطاب فقال ما حملک علی اخذ هذه السمیه فقال وجدتها ضایعة  
 فاحذتها فقال له عمر یقین یا امیر المؤمنین انه رجل صالح فقال عمر کذلت قال نعم فقال عمر اذهب فهو حردک  
 و لاه و علیها نفقة سنین یافت طفلی را در راه افکنده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آوردم او را  
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چیزی باعث شد که بر کفن این جان گنم یا فتم او را بی احتیاط افتاده پس گرفتم او را پس  
 گفت پیش حضرت عمر عریف در همین شخصه که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص صحیح  
 است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عمر عیسای پس گفت عمر بر ویس آن طفل از دست و در تر است او را و

جواز التقاطه  
 لتمامه و لا یستغنی عنها  
 کتابة محمد القاطمه  
 فی القدره و القارة و لا  
 فرق عند ابی حنیفه بین  
 ان یکون بیهیئت او غیرها  
 قوله معها سقاها و  
 خاها الزاد بالسقاء  
 انها اذا ورت الماء  
 شربت منها لیکن فی  
 زجاجه و کیفیه و لا یام  
 وارد یاخذها یا خافها  
 و انما تقوی بها علی  
 السیر و قطع البلاد الشالی  
 قول المعرفه ضال قال محمد  
 انما یعنی بئالک من  
 لظنهما بالذنب بیک  
 قوله ثم ینزل قال محمد  
 کلا الوجوهین حسن  
 ان شاء الله و انما  
 حتی جمعی اهلها و ان  
 خان علی الضیفه  
 از لم یجد من بر عیله  
 فی اعما و فقط نسیم  
 حتی بان الی مالک  
 پس مالک

**له قلت**  
 شرح السنن للشيخ  
 بيان ان القبط اذا  
 رجعوا بعد تضييقه  
 وهو محكوم على  
 الاسلام ووقفوا في  
 بيت مال المسلمين  
 وعينوا المسلمين واز  
 القطة غيبوا من بلادهم  
 عند بليل الخلفاء  
 ويضربون اليه من بيت  
 عليه من بيت المال قول  
 ٢٢  
 معنى قول عمر بن الخطاب  
 ولده نستغفر الله  
 الصلة حتى الترتيب  
 الله اعلم بالصحة  
 عليه اهل العلم ان الوصية  
 لا تخلو في اكثر من قلت  
 المال الا باجازه الوفاة  
 وفي الوفاة ثبت اقل  
 من ثلث عند قضاء  
 ورثته واستغفنا لهم  
 خصصوا اكثر لها بذكر  
 حدتها

در باره جاست نفعی او قال بحی جمع ما كما يقول الامام عندنا والشيخ انه حرمان ولادة للمسلمين ثم يرتفع منه ويعقوبان  
 كنت بحی شنیدم مالک را که گفت امریکه قرست نزدیک ما یعنی اهل مینه در باب نبودنت که وحی آزادست و دلارا و مسلمین را  
 مسلمانان مارث او میشود عقل او میدند ترجم گوید الشارح مینویزد فرس با کتفا پست و ایا شههاد در وقت القاط ضروریست  
 اقوی عدم ضروری بودن اوست زیرا که حضرت عمر تکلیف مشبهان و لغزموذ و از حدیث حضرت عمر معلوم شد که تعقیب قرست که  
 اصل بنی آدم مرتیست و از یحییث نیز معلوم شد که اگر ملقط صامح باشد ترک کرده شود و تعقیب را در دست او و اگر اصل صامح  
 نزع کرده شود و از دست او و اما قول عمر که دلاره پس معمول بر ظاهر او نیست بقول مالک پس توجیه آن نیست که چون  
 طفل بالغ شود موکدست او را مویساة در حکم مروه مانند مویساة موال با معتقان خود باب لاتنفاذ الوصية الا  
 فی ثلث المال جاری نمی شود وصیت مگر در سیوم حصه مال **مالک** عن ابن شهاب عن عمار بن سعد بن ابی وقاص  
 عن ابيه انه قال جاء في رسول الله صلى الله عليه وسلم في عام حجة الوداع من وجه استندني فقلت يا رسول الله  
 قد بلغني من الوجع ما ترسى وانا ذومال ولا يرني الا ابنة لى فأتصدق بثلثي مالي فقال رسول الله صلى الله عليه  
 لا تقلت قال لاشتر قال لا اشتر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الثلث والثلث كثير انك ان تذر ورثتك اعني  
 خيبر من ان تذرهم عائلة يتكفون الناس وانك لو يتفق نفقة تتبغى بها وجه الله الا حوت عليها حتى تجعل  
 في امرائك قال فقلت يا رسول الله اختلف بعد اصحابي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لن تخلف فتعمل عملا  
 صالحا الا ازودت به درجة ودرجة ولعلك ان تخلف حتى ينتفع بك اقوام ويضربك اخرون اللهم من  
 اصحابي هجرتم ولا تردم على اعقابهم لكن الباش سعد بن خولة يرضي له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مات **مات**  
 سعد بن ابی وقاص گفت تشريف آورده سيومي من رسول الله صلى الله عليه وسلم بيار برسي ميگرد و مر اسال حبه الوفا  
 سبب در ديکه نهايت رسيد و بود من پس گفتم يا رسول الله هر آينه رسيد هت من از بسياري انچه مي بنوي من  
 صاحبالم و وارث مني شود مرا مگر يك خترازان من آيا صدقه بهم دو سيوم حصه مال را پس فرمود حضرت صلعم  
 پس گفتم صدقه بهم نمي مال را فرمود من بعد از ان فرمود حضرت صلعم الله عليه وسلم صدقه ده يك سيوم حصه  
 و سيوم حصه بسيارست هر آينه اينکه تو نگر بگذاري وارثان خود را بهترست از آنکه نگرست بگذاري ايشان را  
 بگف خود سوال ميکنند از مردمان و هر آينه تو چرخ نمکني بيچ خرچي که طلب کنی بان رضامندی خداستعالی را مگر که  
 مرده داده شود ترا بران تا آنکه ثواب داده شود ترا بر چيزي که مني در دستان زن خود گنت سعد پس گفتم يا رسول الله  
 ايا ما را پس گذاشته شود بعد يا ان من يعني عمر من کار شود پس فرمود حضرت صلعم الله عليه وسلم هر آينه پس گذاشته شود





که میگفت طریقه نامه نزد یکا کنج اختلاف نیت در آن اینست که جایز نیست وصیت برای داری مگر آنکه جایز دارند از او ازشان نیست  
**باب** بجز علی الاطلاق بصیغه مستحق جنون و یزدقون و نیکوئی موانع فاذا بلغ الصبیر رشدا کذا فی المیه ما که باز داشته شود یعنی  
 کرده شود بر آدمی مال او از زوجه صغیر سن و سبقتی و بسبب جنون و خورائیده شوند و پوشانیده شوند در اموال خود پس وقتیکه بالغ شد  
 طفل در حالت رشدمی باز گردانیده شود سبوی او مال او را قال الله تعالی ولا توارثوا السفهاء اموالکم التي حصل الله لکم قیاما  
 و ذر قوهم فیها و قولوا لهم معروف فاط و ابتلا اللیثا حتی اذا بلغوا النکاح فان انکم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا  
 تا کلوها اسرافا و بداران یکدیگر و از من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف فاذا اذ فعلتم الیهم  
 اموالهم فاشهدوا علیهم و کتبنا بالاسم حسبنا فرمود خدا تعالی ندیدید بجز در آن اموال خویش که ساخته است از خدا استحقاق  
 برای شما سبب قیام حدیث یعنی اموال آن بجز در آن که بحقیقت منافع آنرا هیچ مصلحتی نیست و نفقه بدید ایشان را از آن  
 اموال جامه پوشانید ایشان را و بگوید ایشان را سخن بسندید و در امتحان کنید قیام را تا وقتیکه رسند بحد نکاح پس اگر دیدید ازین  
 قیام سلامت روی در حدیث پس تسلیم کنید ایشان اموال ایشان را و مخورید اموال قیام با اسراف و شتابی از آنکه بزرگ شوند و هر  
 تنوا نگر باشد یعنی وقتی یتیم اگر تو انگر باشد باید که پروریز کنی یعنی از خوردن مال یتیم هر که فقیر باشد پس باید که بخورد و بخصمت پسندید  
 پس وقتیکه تسلیم کردید سبوی ایشان اموال ایشان را پس شاهد گیرید بر ایشان و بسبب خدا حساب کنند و مترجم گوید درین آیه بجز  
 و طفلان ظاهر شد و جنون در حکم سفه و بجز درمی است بلکه قومی از آن و ذکر یتیم درین آیه بجهت آخر از نیت از آنکه اولا بار بلکه بجهت  
 که عادت جاری شده بر آنکه طفلان اموال ندارند و اگر دارند در تسلط ابا می باشد پس محل تخصیص مال قیام از بجهت شده است  
 و معنی لا توارثوا السفهاء آنست که حقوق در مال صحیح نباشد مانند بیع و شرک و احتیاق و مهر نکاح بجز ازین ولی و عدم ایجاب است  
 از آن پس اگر پدر موجود باشد و می احق است بولایه و بعد از وی جد و بعد از ایشان وصی ایشان بعد از آن قاضی ولی است  
 فقیر گوید و اگر اتم کافیه باشد بعد از پدر و جد وی احق است بجهت و فور شفقت و ولی تصرف نکند الا بجزیرگی در وی خطی ظاهر باشد  
 بجهت قوی می تعالی و لا تقر بامال الیتیم الا بالحق می حسن و نفقه و کسوة اشارت است بجهت با احتیاج و معروف اشارت است بانکه  
 نه اسراف کنند و آقا ربکا توسط پیش گیرد فی الجملة تعلیب ظاهره اگر چه ضروری نباشد بوجهیکه از احتیاج اضرای مال ندانند صحیح است  
 در حد معروف و دخل امتحان بر قومی بدست پس فرزند تاجر امتحان کرده شود به بیع و شرک و مما کست مان و فرزند زاری  
 بزراحت و قیام و نفقه قایمان بران در اب آن و فرزند محترمه را بجهت به عرفه او تعلق دارد و زن را بجهت تعلق زن است خطی  
 اموال زوج و قیام باصلاح امور بیت و دنیا متعلق بکلیخ را غنیمت است بشرط اینست رشدمی پس اگر مردی یافته شود و مگر آنست  
 از بجز اگر چه حاکم حکم کرده است و اگر هیچ مستحق نشد و اینست شرط ظاهر بگوید در چه باشد ابد و چنین اگر رشید باشد و این نشد است

فان بلغ الصبیر رشدا کذا فی المیه ما که باز داشته شود یعنی کرده شود بر آدمی مال او از زوجه صغیر سن و سبقتی و بسبب جنون و خورائیده شوند و پوشانیده شوند در اموال خود پس وقتیکه بالغ شد طفل در حالت رشدمی باز گردانیده شود سبوی او مال او را قال الله تعالی ولا توارثوا السفهاء اموالکم التي حصل الله لکم قیاما و ذر قوهم فیها و قولوا لهم معروف فاط و ابتلا اللیثا حتی اذا بلغوا النکاح فان انکم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا تا کلوها اسرافا و بداران یکدیگر و از من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف فاذا اذ فعلتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم و کتبنا بالاسم حسبنا فرمود خدا تعالی ندیدید بجز در آن اموال خویش که ساخته است از خدا استحقاق برای شما سبب قیام حدیث یعنی اموال آن بجز در آن که بحقیقت منافع آنرا هیچ مصلحتی نیست و نفقه بدید ایشان را از آن اموال جامه پوشانید ایشان را و بگوید ایشان را سخن بسندید و در امتحان کنید قیام را تا وقتیکه رسند بحد نکاح پس اگر دیدید ازین قیام سلامت روی در حدیث پس تسلیم کنید ایشان اموال ایشان را و مخورید اموال قیام با اسراف و شتابی از آنکه بزرگ شوند و هر تنوا نگر باشد یعنی وقتی یتیم اگر تو انگر باشد باید که پروریز کنی یعنی از خوردن مال یتیم هر که فقیر باشد پس باید که بخورد و بخصمت پسندید پس وقتیکه تسلیم کردید سبوی ایشان اموال ایشان را پس شاهد گیرید بر ایشان و بسبب خدا حساب کنند و مترجم گوید درین آیه بجز و طفلان ظاهر شد و جنون در حکم سفه و بجز درمی است بلکه قومی از آن و ذکر یتیم درین آیه بجهت آخر از نیت از آنکه اولا بار بلکه بجهت که عادت جاری شده بر آنکه طفلان اموال ندارند و اگر دارند در تسلط ابا می باشد پس محل تخصیص مال قیام از بجهت شده است و معنی لا توارثوا السفهاء آنست که حقوق در مال صحیح نباشد مانند بیع و شرک و احتیاق و مهر نکاح بجز ازین ولی و عدم ایجاب است از آن پس اگر پدر موجود باشد و می احق است بولایه و بعد از وی جد و بعد از ایشان وصی ایشان بعد از آن قاضی ولی است فقیر گوید و اگر اتم کافیه باشد بعد از پدر و جد وی احق است بجهت و فور شفقت و ولی تصرف نکند الا بجزیرگی در وی خطی ظاهر باشد بجهت قوی می تعالی و لا تقر بامال الیتیم الا بالحق می حسن و نفقه و کسوة اشارت است بجهت با احتیاج و معروف اشارت است بانکه نه اسراف کنند و آقا ربکا توسط پیش گیرد فی الجملة تعلیب ظاهره اگر چه ضروری نباشد بوجهیکه از احتیاج اضرای مال ندانند صحیح است در حد معروف و دخل امتحان بر قومی بدست پس فرزند تاجر امتحان کرده شود به بیع و شرک و مما کست مان و فرزند زاری بزراحت و قیام و نفقه قایمان بران در اب آن و فرزند محترمه را بجهت به عرفه او تعلق دارد و زن را بجهت تعلق زن است خطی اموال زوج و قیام باصلاح امور بیت و دنیا متعلق بکلیخ را غنیمت است بشرط اینست رشدمی پس اگر مردی یافته شود و مگر آنست از بجز اگر چه حاکم حکم کرده است و اگر هیچ مستحق نشد و اینست شرط ظاهر بگوید در چه باشد ابد و چنین اگر رشید باشد و این نشد است

۴۰ و اموالهم

فان بلغ الصبیر رشدا کذا فی المیه ما که باز داشته شود یعنی کرده شود بر آدمی مال او از زوجه صغیر سن و سبقتی و بسبب جنون و خورائیده شوند و پوشانیده شوند در اموال خود پس وقتیکه بالغ شد طفل در حالت رشدمی باز گردانیده شود سبوی او مال او را قال الله تعالی ولا توارثوا السفهاء اموالکم التي حصل الله لکم قیاما و ذر قوهم فیها و قولوا لهم معروف فاط و ابتلا اللیثا حتی اذا بلغوا النکاح فان انکم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا تا کلوها اسرافا و بداران یکدیگر و از من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف فاذا اذ فعلتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم و کتبنا بالاسم حسبنا فرمود خدا تعالی ندیدید بجز در آن اموال خویش که ساخته است از خدا استحقاق برای شما سبب قیام حدیث یعنی اموال آن بجز در آن که بحقیقت منافع آنرا هیچ مصلحتی نیست و نفقه بدید ایشان را از آن اموال جامه پوشانید ایشان را و بگوید ایشان را سخن بسندید و در امتحان کنید قیام را تا وقتیکه رسند بحد نکاح پس اگر دیدید ازین قیام سلامت روی در حدیث پس تسلیم کنید ایشان اموال ایشان را و مخورید اموال قیام با اسراف و شتابی از آنکه بزرگ شوند و هر تنوا نگر باشد یعنی وقتی یتیم اگر تو انگر باشد باید که پروریز کنی یعنی از خوردن مال یتیم هر که فقیر باشد پس باید که بخورد و بخصمت پسندید پس وقتیکه تسلیم کردید سبوی ایشان اموال ایشان را پس شاهد گیرید بر ایشان و بسبب خدا حساب کنند و مترجم گوید درین آیه بجز و طفلان ظاهر شد و جنون در حکم سفه و بجز درمی است بلکه قومی از آن و ذکر یتیم درین آیه بجهت آخر از نیت از آنکه اولا بار بلکه بجهت که عادت جاری شده بر آنکه طفلان اموال ندارند و اگر دارند در تسلط ابا می باشد پس محل تخصیص مال قیام از بجهت شده است و معنی لا توارثوا السفهاء آنست که حقوق در مال صحیح نباشد مانند بیع و شرک و احتیاق و مهر نکاح بجز ازین ولی و عدم ایجاب است از آن پس اگر پدر موجود باشد و می احق است بولایه و بعد از وی جد و بعد از ایشان وصی ایشان بعد از آن قاضی ولی است فقیر گوید و اگر اتم کافیه باشد بعد از پدر و جد وی احق است بجهت و فور شفقت و ولی تصرف نکند الا بجزیرگی در وی خطی ظاهر باشد بجهت قوی می تعالی و لا تقر بامال الیتیم الا بالحق می حسن و نفقه و کسوة اشارت است بجهت با احتیاج و معروف اشارت است بانکه نه اسراف کنند و آقا ربکا توسط پیش گیرد فی الجملة تعلیب ظاهره اگر چه ضروری نباشد بوجهیکه از احتیاج اضرای مال ندانند صحیح است در حد معروف و دخل امتحان بر قومی بدست پس فرزند تاجر امتحان کرده شود به بیع و شرک و مما کست مان و فرزند زاری بزراحت و قیام و نفقه قایمان بران در اب آن و فرزند محترمه را بجهت به عرفه او تعلق دارد و زن را بجهت تعلق زن است خطی اموال زوج و قیام باصلاح امور بیت و دنیا متعلق بکلیخ را غنیمت است بشرط اینست رشدمی پس اگر مردی یافته شود و مگر آنست از بجز اگر چه حاکم حکم کرده است و اگر هیچ مستحق نشد و اینست شرط ظاهر بگوید در چه باشد ابد و چنین اگر رشید باشد و این نشد است

الا انك اذا ذنوبك باش تصرف و صحیح است و تصرف غیر مذون در امور صغیره که صبیان از ان منع میکنند جایز است و بر قال احمد  
 زیرا که او در در ارض غنای عصفوری خرید نمود و ببلوغ نسیج در حدیث منسوخ شده است با حلال اجمالی بلوغ بر پانزده سال یا بانبات  
 عا نیز از مراتب بلوغ است یا نه ظاهر است که است و احتمال استعمال بانبات بدو وجهه و لایات بعد است التقات کرده نمی شود بان  
 مره عین زیاد است و اینها از احادیث متعدده مستنبط شده است و علی را اگر غنی باشد خوردن مال جایز نیست و اگر فقیر باشد  
 بعد اجرت درست است و نزدیک تسلیم اموال است اشهاد بروی و ظاهر آیات است که اگر بر بالغ سفطاری شد نوح کرده شود  
 اندی مال او را ورشد صلاح حق مال است پس محرم کند تیز بخند و تیز نیست که صرف کند اموال خود را با احتمال فسخ و همچنین خرج  
 کردن بوجهیکه عقلا مصلحت نه بیند در آن و اقوی پیش فقیر است که رفاهیت مفرد در مطامع و ملاسک با عاده قوم بون مان  
 داشته باشد تیز نیست و در معرفت تیز را بدست از اجتهاد و تامل اقوی است که اگر در فسخ خرج میکند قبض کرده شود بر مال  
 بجز حفظ دین مال می **باب محرم اکل مال الیتامی ظلما و یحی لولی ان یخلطه مال الیتیم بالادکان** فی ذلک نظر حرام است  
 مال یتیمان بظلم و جایز است ولی یتیم را که مخلوط سازد مال یتیم با مال خود وقتیکه باشد در اشقیه یعنی صلاح مال یتیم در آن بداند  
 قال الله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتیم ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و یدعیون سعیرا برائیه انانکه میخوردن مال یتیمان  
 بظلم جایز نیست که میخوردن در شکم خویش آتش را و آید بدو رخ قال الله تعالی یسئلونک عن الیتامی قل صلاح لهم خیر وان  
 تخاطبهم فاطوا انکم و الله یعلم المفسد من المصلح و لو شاء الله لا اعتدکم ان الله عما یحکون سوال میکنند از اولاد  
 بگو بصلاح آوردن کار ایشان بهتر است یعنی بغیر شرکت پس اگر مشارکت کنید با ایشان پس ایشان برادران شما اند و خدا میداند  
 تبارک و تعالی از صلاح کار و اگر خدا خواستی سخت گرفتی شمارا بر آئینه خدا غالب ستوار کار است **باب ممالک الیتیم** ان یتیم من مال  
 چه چیز جایز است ولی را که بخورد از مال یتیم قال الله تعالی من کان غنیا فلیتعفف و من کان فقیرا فلیطلب کل بالعرفه و ویرکها  
 تو انگر پس باید که بر سر نکت یعنی وصی یتیم اگر تو انگر باشد از مال یتیم چیزی نگیرد و اگر فقیر باشد پس باید که بخورد و بصلت پسندید  
 عن یحیی بن سعید انه قال سمعت لقاسم بن محمد یقول جاء رجل الی عبد الله بن عباس فقال له ان لی یتیمان و لابل قاتنا  
 من لبن ابله فقال ابن عباس ان کنتم تبغی ضالاة ابله و تهنأ جرباها و تلتطو حها و تسقیها یوم و دوها فاقتر  
 غیر ضرر بنسل و لاناهاک فی الحلب **قاسم بن محمد** گفت آمد بروی بسوی جده بن عباس گفت او را بر آئینه از ان من  
 در دو صایه من عا و راست کله از شران ایا بنوشتم از شیر شران او پس گفت ابن عباس اگر طلب کنی گم شده را از شران  
 او و طلب کنی اجرب او را بقطران یعنی آنرا که در من غار شمع باشد و مطین سازی عوض او را و بنوشانی او را و روز یکبار خورد  
 آب و نرسد بنوشش **علاء** که ضرر رساننده نباشی او را و شیر خورنده او را و استیصال کننده باشی در دو شیدن شیر را

قلت تبغی ضالاة  
 ابله ای تطلب باطل  
 عنها تهنأ جرباها ای  
 تطلبها بالهناء و هو  
 القطن تلطأ فی ظن  
 یوم و در دهای شرب  
 بنسل ای الولد الوضیم  
 تاهک ای متاصل  
 القلب بفقیر الایم  
 و یسکنها الفل فی شرح  
 السنه اختلاف فی ذلک  
 فن حسب قوم الی انه  
 ۸ سنه  
 بعد از خوردن و بطلب  
 بوی در راه مثل انا  
 که بوقول اختلاف محمد  
 بن الحسن

اكمال صدق اليتامى در تمام فاعل من است و الله كما يستفتونك في النساء قل الله يفيدكم فيمن وما يتبع عليكم في  
 الكتب في يتامى النساء اللاتي لا تفتقنهن ما كتب منهن وترغبون ان تنكحنهن والمستضعفين من الولدان  
 وان تقعوا اليه بالقسط وما تفعلوا من خير فان الله كان به عليما وطلب فتوى ميکنند ترا در باب  
 زنان معنی چه نوع بايشان معامله بايد کرد و الله اعلم بگو خدا فتوى ميدهد شمار در باب زنان و آنچه خوانده ميشود بر شما  
 در کتاب نازل شده است در حق آن زنان تميزه که نميد بايشان و آنچه فرض کرده شده است براي ايشان در حيث  
 ميکنيد که نکاح کنيد بايشان و نازل شده است در باب بيجارگان از کودکان و حکم است بانکه بعد حال يتيمان کنيد بيشان  
 و آنچه ميکنيد از نيکوي هست خدايان و انما ترجمه گويد اهل جا بلية در نکاح زنان يتيمه رغبت ميکند و بسبب بر اعتدال  
 و عدالت مسن و در ادای نفقه و مهر تقصير مینموند و الله اعلم و جواب اين استفتا تفصيلی داشت پس خدا استحقاق بعضی مسائل  
 حال فرموده بر آيات سابقه و آن مسئله تجريم ظلم بر يتيمی ناست و بعضی را اينجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحریم ميل  
 کلی بيکن و معارض از زن ديگر و اباحه طلاق در صورت ضرورت **باب الولي يتيمه في اموال اليتامى و بضاعه**  
 و بفعل ما فيه القبطه ميرسد ولی را که تجارت کند در اموال يتيمان و مضاربه کند و بکند چيزي که در آن نفع ظاهر است  
**مالک** انه بلغه ان عمر ابن الخطاب قال تجروا في اموال اليتيم لانها كلها الزكوة عمر بن الخطاب فرمود تجارت کنيد در اموال  
 يتيمان تا فاني نكند و از زکوة مالک انه بلغه ان عايشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت تعطي اموال اليتامى  
 يتيمهم فيها حضرت عائشه مي داد اموال يتيمان را بکسب تجارت کند براي ايشان در آن مال مالک عن يحيى بن سعيد  
 اشترى لبنه اخيه في حجة ما لا يبيع ذلك المال بعد مال كتيبي بن سعيد خريد کرد براي فرزند ان برادر خود که در  
 پرورش او بودند مال را في بستان راس فرخته شدن بستان مال بسيار بعد از ان قال مالک لا بأس بالتجارة  
 في اموال اليتيم لهم اذا كان الولي مأمونا فلا ادرى عليه ضمانا قلت مالک باک نسبت تجارت در اموال يتيمان بر ما  
 نفع ايشان چون ولی مأمون باشد پس نمی بينم بر دوسه ضمان در آن تصرف **كتاب الفرائض**  
**باب ميراث الاولاد من ايهم و امهم و ميراث الاب و الام من اولادهم** باب در بيان ميراث  
 اولاد از پدر خویش و با از مادر خویش و ميراث پدر و مادر از اولاد خویش قال الله تعالى يوصيكم الله في  
 اولادكم للذكور مثل حظ الانثيين فان كن نساء فكل من ثلث ما ترك و ان كانت واحدة  
 فلها النصف و لا بويه لكل واحد منهما الثلث من مما ترك ان كان له ولد فان لم يكن له ولد و له  
 ابواه فلرهما الثلث فان كان له اخوة فلرهم الثلث من الثلث و ان كان له اخوة و ابواه فلرهم الثلث من الثلث

فطلبه كبر  
 منسوخ و كذا  
 لا قل  
 و عليه الشافعي في الزناح  
 ٨٨  
 و له اي لوليت بيع العتق  
 و نكح الصلح في تزويج كماله  
 و يفتق عليه بالمعروف  
 في اموال اليتيم  
 في اموال اليتيم  
 في اموال اليتيم  
 في اموال اليتيم  
 في اموال اليتيم

لا تدرون ايهم اقرب لكم فنعما فريضة من الله ان كان جليها احكاما امر ميكند خدا متعالی شما را ببا ميراث اولاد شما  
 بايكم که مرد است مانند حصه دوزن پس اگر باشد دختران زياده از دوتن پس ايشان است و سينوم حصه از آنچه ترک کرده  
 ميت و اگر باشد وارث يك دختر پس او نصف است و پدر و مادر ميت را برمي از اين دو شش يك است از آنچه ترک کرده  
 ميت اگر باشد آن ميت را فرزندى پس اگر نباشد او را فرزندى و وارث او شدند پدر و مادر او پس او است سينوم حصه يعنى  
 باقى پدر را باشد و اگر باشد ميت را برادران پس مادر او است ششم حصه بعد اداى وصيتى که امر کرده باشد آن بعد ادا  
 دين پدران شما و پسران شما مينداند که کدام يك از ايشان نزديک ترست براى شما و سوورسانيدن حکم کرده خدا متعالی  
 حکم کردنى بر اينه خدا متعالی و انا با حکمت است مترجم گويد رضى الله عنه و اگر دو دختر شهيد پس اين مسأله مخصوص قرآن  
 نيست و اجماع سلف مستفاد گشت بر آنکه حکم دو دختر مانند زياده از دو دختر است و احد علم قال مالک الامر المحقق عليه  
 عندنا و الذى ادوکت عليه اهل العلم ببلدنا فى ابيان المواريث ان ميراث الولد من والدهم او والدتهم  
 اذا توفي الاب و الام و توکا و ولدان جالا و نساء فلذا ذکر مثل حظ الا نثيين فان کن نساء فوق اثنتين  
 فلهن ثلثا ما ترک وان كانت واحدة فلها النصف فان شکرهما احد بفريضة مسماة و کان فيهم ذکر  
 بدى بفريضة من شکرهما و کان ما بقى بعد ذلك بينهم على قدر موارثهم و منزلة و ولد الابناء الذکور اذا لم يكن  
 دوهم و ولد بمنزلة الولد سواء ذکر هم کذا کریم و انتام کا تمام يرثون كما يرثون و يحبون كما يحبون فان اجتمع الولد  
 و ولد الابن فكان في الولد للصلب كرامة الاميراث مع الاحد من و ولد الابن فان لم يكن في الولد للصلب ذکر و کا  
 اثنتين فالكثر من ذلك من البنات للصلب فانه لا ميراث لبنات الابن معهن الا ان يكون مع بنات الابن ذکر  
 هو من المتوفى بمنزلة من او اطرف منهم فانه يرد على من هو بمنزلة و من هو فوقه من بنات الابناء فضلا ان  
 فيقتسمونه بينهم للذکر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شى فلا شى لهم وان لم يكن الولد للصلب الا ابنة  
 واحدة فلها النصف و ابنة ابنة واحدة كانت او اكثر من ذلك من بنات الابناء من هو من المتوفى بمنزلة واحدة  
 السدس فان كان مع بنات الابن ذکر و هو من المتوفى بمنزلة فلان فريضة و لا سدس لهن و لكن ان فضل بعد ثلث  
 اهل الفريضة كان ذلك الفضل للذکر و لمن هو بمنزلة و لمن هو فوقه من بنات الابناء للذکر مثل حظ الانثيين  
 و ليس لهن اطرف منهم شى و ان لم يفضل شى فلا شى لهم و ذلك لان الله تبارک و تعالی قال في كتابه يوصيكم الله في اولاد الذکر  
 لکنت مالک حکى که اتفاق حاصل شده بر آن نزديک و غير کيک يا قسم بر آن اهل علم را در شهر خود و فريضة ميراثها برين تعيين است که اگر کريم ميراث  
 مردان و نيز خویش يا مادر خویش برين نسق است که اگر وفات يافت پدر يا مادر ترک کرده و اولاد مردان او زنان را هر دو قسم پس مردان

فولاه على خذوا من ميراثهم  
 من حظ الا نثيين  
 ما ادرى من ميراثهم  
 الفريضة بالجهاد و باقى  
 فهو الاول و بعد  
 و در ميراث زنان و اولاد

فقلنا على هذا التقدير  
 اهل العلم  
 قولاه مع اولادهم  
 اي بينهم و بين البنات  
 و لا للصلب  
 مع  
 انما يجمع الفريضة  
 انما يجمع الفريضة  
 و لا يجمع الفريضة  
 و لا يجمع الفريضة

علی بن ابی طالب  
 زین العابدین  
 امام حسن  
 امام حسین  
 علی بن محمد  
 محمد باقر  
 سید الشهدا  
 امام جعفر  
 امام موسی  
 امام کاظم  
 امام رضا  
 امام محمد تقی  
 امام احمد  
 امام محمد باقر  
 امام مهدی

مانند حصه دوزن است یعنی مرد و دوزن اعتبار کنند و زن را یک اس مین اعتبار تقسیم کنند پس در صورتی که افراد بنات اگر چند دختران  
 زیاد و از دوزن پس ایشان را در سه حصه است این بچه شکر کرده باشد میت یا اگر باشد داشته یک دختر پس او را نصف حصه است پس اگر  
 شریک شود با اولاد کسی غیر اولاد حصه مقرر و باشد میان اولاد پس ترا ابتدا کرده شود و حصه شخص دیگر که شریک ایشان شده مانند  
 زوج و زوجه و ایتام و امد علم و باشد آنچه باقی ماند بعد از آن حصه تقسیم میان اولاد بر قدر میراثهای ایشان یعنی مرد را مانند حصه  
 زن حاصل این کلام است که بنات با اینها حصه با غیر می شود و امد علم و مرتبه اولاد پس آن زن یعنی نه اولاد دختران و قتی که باشد  
 بالاتر از ایشان دلی مانند حالت اولاد بیواسطه است برابر آن حال است مرد و ایشان مانند مرد اولاد بیواسطه است و زن  
 مانند زن اولاد بیواسطه است و ارث می شود چنانکه وارث می شود اولاد بیواسطه همچو می کنید چنانکه موجب گفته اولاد بیواسطه پس اگر  
 جمع شوند اولاد بیواسطه با اولاد پس و باشد در میان اولاد بیواسطه مردی پس حکم نیست که میراث نیست با او هیچکس از اولاد بیواسطه  
 اگر نباشد در اولاد بیواسطه مردی و باشد اولاد بیواسطه مردی که میراث نیست که میراث نیست  
 دختران پس با دختران بیواسطه مگر آنکه باشد اولاد پس آن مردی که میراث نیست که میراث نیست که میراث نیست  
 از این دختران پس این مرد و باز میگرداند بر آن دختران پس که میراث نیست که میراث نیست که میراث نیست که میراث نیست  
 اگر چیزی زیاد ماند پس قسمت کنند آن زیادتی را میان خویش مرد مانند حصه دوزن و اگر زیاد مانده چیزی پس سهم نیست ایشان  
 و اگر نباشد اولاد بیواسطه مگر یک دختر پس آن یک دختر را نصف است و دختر پس را یکی باشد یا زیاد باشد از جنس دختران پس آن  
 از آنانکه نسبت میت در یک مرتبه اند ششم حصه است پس اگر باشد با دختران پس مردی و او نسبت متوفی بر برتر آن دختران است  
 پس حصه میراث ایشان از ششم حصه نیست و لکن اگر باقی مانده بعد از حصه اهل فرایض بقیه باشد آن زیادتی آن مرد و کسی که  
 میراث باشد آنکس را کلاسی او باشد از دختران پس آن در آن حصه است میت کسی که در ترست از ایشان چیزی و اگر باقی مانده چیزی  
 پس سهم نیست ایشان را و اینهمه که درین باب گفته آمد است که خدا تعالی فرمود در کتاب خود پس صیگرم اسمی اولادکم الایة قال الله

اینها جاسس قتل نبی  
 علی بن ابی طالب  
 زین العابدین  
 امام حسن  
 امام حسین  
 علی بن محمد  
 محمد باقر  
 سید الشهدا  
 امام جعفر  
 امام موسی  
 امام کاظم  
 امام رضا  
 امام محمد تقی  
 امام احمد  
 امام محمد باقر  
 امام مهدی

الا امر المحقر علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ ولقد اذکرت علیہ اهل العلم ببلدان ان میراث الاب من اینه او ابنته  
 ان ترک المتوفی ولدا و ولدا بن ذکرا فانه یفر من للاب السدس فویضة فان لم یترک المتوفی ولدا و ولدا بن ذکرا فانه  
 یسبغ من شرات الاب من اهل الفرایض فیعطون فرایضهم فان فضل من المال السدس فما نوقضا کان للاب و ان  
 عنهم السدس فما نوقضا ففرق للاب السدس فویضة و میراث الام من ولدها اذا توفی بانها و ابنتها فترک المتوفی ولدا  
 او ولدا بن ذکرا کان و ما توفی او ترک من الاخره اثنتین فصاحدا ذکورا کانوا و انا ثمان ایتام او من اب او من ام فالتسعة  
 فان یترک المتوفی ولدا و ولدا بن ذکرا کانوا و انا ثمان ایتام او من اب او من ام فالتسعة فان یترک المتوفی

درود است

الفرایض

الغرض من ان يتوفى رجل ويترك امرأة وابويه فيكون لامرأة الربع وكلامه الثلث مما بقى وهو الربع من داس المال والاربع  
 ان يتوفى امرأة وتترك زوجها وابويه فيكون لزوجها النصف ولاهما الثلث مما بقى وهو السدس من داس المال وذلك ان الله  
 تبارك وتعالى يقول في كتابه ولا بويه لكل واحد منهما السدس مما ترك الا كان له ولد فان لم يكن له ولد وورثه ابواه فللامرأة  
 فان كان لها ابوا فللامرأة الثلث نصبت السنة ان الاخوة اثنتان فصاعدت <sup>الثلث</sup> اقلت ما كل كفي اتفاق حاصل شد بران نزد يك چنانچه  
 پنج خلاف نيت دران بجزيريك يا فتم بران اهل علم در شهر خود اينست كه ميراث پدر از سپهر خود يا دختر خود بدین نسق است كه اگر كذا  
 متوفى بگذرد يا فرزند پسر را پس بر آينه مقرر کرده ميشود براي پدرشش كچه مقرر پس اگر نگذارد متوفى فرزند را يا فرزند پسر را پس  
 اينست كه شروع کرده ميشود كچه كه شريك باشد از اهل فرايض پس داده شود ايشان از حصها ايشان پس اگر باقيماند از مال  
 ششش يك يا زياده از ان باشد آن زيادتي پدر را و اگر باقي نماند از ايشان ششش يك يا زياده از ان مقرر کرده شود بر  
 پدرشش يك حصه مقرر حاصل است كه سدس بطريق فرض است و باقي بطريق حصه و ميراث مادر از فرزند خود بدین نسق  
 است وقتيكه ميرد پسر او يا دختر او پس بگذاشت آن متوفى فرزند را يا فرزند فرزند او باشد آن فرزند يا زن يا بگذاشت  
 از صاحب اخوة دو كس يا زياده از خواه مردان باشند يا زنان يعني خواهران جميعي هميشه از پدر و مادر يا علاني هستند از پدر فقط  
 يا اخياني از مادر فقط بر تقدير ششش يك آن مادر است پس اگر نگذارد متوفى فرزند را و نه فرزند سپهر او نه دو كس از صاحب اخوة  
 يا زياده از دو كس ايشان پس بر آينه مادر است يك است تمام و كامل يعني ثلث جميع مال مگر در دو مسئله پس بكنج از ان  
 دو مسئله اينست كه متوفى شود مردى و بگذارد زن خود او مادر و پدر خود را پس درين مسئله ميرسد زن او و چهار يك مادر او  
 است يك از باقي و آن است يك چهارم حصه خواهد بود از تمام مال مسئله ديگر آنست كه متوفى شود زنى و بگذارد شوهر خود او مادر  
 و پدر خود را پس بيفسورت ميرسد شوهر او و نصف و ميرسد مادر او و است يك از باقي و آن ششم حصه خواهد بود از تمام مال است  
 كه گفتم از اين جهت است كه خدا تعالى فرمود در كتاب خود ولا بويه لكل واحد منهما السدس الا ايسر كذا سنت كه اخوة  
 درين آيت عبارت است از دو يا زياده از دو و **باب** ميراث الوه من امراته و ميراث الموة من زوجها **باب** ميراث  
 از زن خود و ميراث زن از شوهر خود قال الله تعالى و لكم نصف ما ترك ازواجكم ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع  
 مما تركن من بعد وصية يوصين بها او دين و لهن الربع مما تركتم ان لم يكن لهن ولد فان كان لكم ولد فلكن الثلث مما تركتم  
 من بعد وصية يوصون بها او دين و در شمار است نصف آنچه گذاشتند زنان شما اگر نيايد ايشان از فرزندى پس اگر باشد ايشان  
 فرزندى پس شما است چهارم حصه از آنچه گذاشتند بعد از اخرج وصيتى كه امر کرده باشند زنان بان يا بعد اداى دين و زنان  
 است چهارم حصه از آنچه گذاشتيد اگر نيايد شما از فرزندى پس اگر باشد شما از فرزندى پس آن زنان است ششم حصه از آنچه

مع  
 فلو كان له ابوا فللامرأة الثلث نصبت السنة ان الاخوة اثنتان فصاعدت اقلت ما كل كفي  
 اتفاق حاصل شد بران نزد يك چنانچه پنج خلاف نيت دران بجزيريك يا فتم بران اهل علم در شهر خود اينست كه ميراث پدر از سپهر خود يا دختر خود بدین نسق است كه اگر كذا  
 متوفى بگذرد يا فرزند پسر را پس بر آينه مقرر کرده ميشود براي پدرشش كچه مقرر پس اگر نگذارد متوفى فرزند را يا فرزند پسر را پس اينست كه شروع کرده ميشود كچه كه شريك باشد از اهل فرايض پس داده شود ايشان از حصها ايشان پس اگر باقيماند از مال ششش يك يا زياده از ان باشد آن زيادتي پدر را و اگر باقي نماند از ايشان ششش يك يا زياده از ان مقرر کرده شود بر پدرشش يك حصه مقرر حاصل است كه سدس بطريق فرض است و باقي بطريق حصه و ميراث مادر از فرزند خود بدین نسق است وقتيكه ميرد پسر او يا دختر او پس بگذاشت آن متوفى فرزند را يا فرزند فرزند او باشد آن فرزند يا زن يا بگذاشت از صاحب اخوة دو كس يا زياده از خواه مردان باشند يا زنان يعني خواهران جميعي هميشه از پدر و مادر يا علاني هستند از پدر فقط يا اخياني از مادر فقط بر تقدير ششش يك آن مادر است پس اگر نگذارد متوفى فرزند را و نه فرزند سپهر او نه دو كس از صاحب اخوة يا زياده از دو كس ايشان پس بر آينه مادر است يك است تمام و كامل يعني ثلث جميع مال مگر در دو مسئله پس بكنج از ان دو مسئله اينست كه متوفى شود مردى و بگذارد زن خود او مادر و پدر خود را پس درين مسئله ميرسد زن او و چهار يك مادر او است يك از باقي و آن است يك چهارم حصه خواهد بود از تمام مال مسئله ديگر آنست كه متوفى شود زنى و بگذارد شوهر خود او مادر و پدر خود را پس بيفسورت ميرسد شوهر او و نصف و ميرسد مادر او و است يك از باقي و آن ششم حصه خواهد بود از تمام مال است كه گفتم از اين جهت است كه خدا تعالى فرمود در كتاب خود ولا بويه لكل واحد منهما السدس الا ايسر كذا سنت كه اخوة درين آيت عبارت است از دو يا زياده از دو و **باب** ميراث الوه من امراته و ميراث الموة من زوجها **باب** ميراث از زن خود و ميراث زن از شوهر خود قال الله تعالى و لكم نصف ما ترك ازواجكم ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن من بعد وصية يوصين بها او دين و لهن الربع مما تركتم ان لم يكن لهن ولد فان كان لكم ولد فلكن الثلث مما تركتم من بعد وصية يوصون بها او دين و در شمار است نصف آنچه گذاشتند زنان شما اگر نيايد ايشان از فرزندى پس اگر باشد ايشان فرزندى پس شما است چهارم حصه از آنچه گذاشتند بعد از اخرج وصيتى كه امر کرده باشند زنان بان يا بعد اداى دين و زنان است چهارم حصه از آنچه گذاشتيد اگر نيايد شما از فرزندى پس اگر باشد شما از فرزندى پس آن زنان است ششم حصه از آنچه

گدازشید بعد ادای وصیتی که امر کرده باشد بآن یا بعد ادای بیعتی بنی قال مالک و میراث الرجل من مشرته اذ لم يترك ولدا و اولاده  
 ابن النصف فان تركت ولدا و اولاد بن ذکرا کان او انشی فلتر وجهها الربع من بعد وصيته توصی بها او دین و میراث البرهنة  
 من ذوجه اذ لم يترك ولدا و اولاد بن الربر فان ترك ولدا و اولاد بن ذکرا کان او انشی فلتر منة الثمن من بعد وصية  
 یوصی بها او دین و ذلك ان الله تبارک و تعالی يقول فی کتابه و لکم نصف ما ترک اذ وجبکم الایة گفت مالک میراث  
 مرد از زن خود اگر گذاشته باشد آن زن فرزند می یا فرزند پس از نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزند می یا فرزند پس  
 خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شوهر او چهار یک است بعد از ادای وصیتی که وصیت کرده باشد بآن آن زن یا بعد  
 ادای دین و میراث زن از شوهر خود و قتی که گذارد شوهر فرزند را یا فرزند پس از چهار یک است پس اگر گذارد شوهر فرزند  
 یا فرزند پس از خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی از است یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بآن یا  
 ادای بیعتی بنی و این حکم برای آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و لکم نصف الایة باب میراث الکلاله کلاله کسی  
 که والد و ولد نگذارد و در کلاله دو آیه فرود آمده است یکی در اول سوره نسا و یکی در آخر آن قال الله تعالی ان کان رجل  
 یورث کلاله او امرأة و ولد اخ او اخت فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلك فم شراک فی الثلث من بعد  
 وصية یوصی بها او دین غیر مضاد و وصية من الله و الله علیه حلیمه و اگر باشد مرد یک میراث از وی می برند کلاله یعنی  
 بغیر والد و ولد یا باشد زن یک میراث از وی می برند کلاله و بهر تقدیر باشد آن متوفی مورث کلاله را برادری و یا خواهری  
 و مرداد یا خواهری یا خواهری است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحاب باخوة زناده  
 از یک پس ایشان همه شریکند در سه یک بعد از ادای وصیتی که امر کرده باشد بآن یا ادای بیعتی بنی در مالیکه آن وصیت  
 داخل کننده ضرر نباشد بر وارثان یعنی حصه زیاد از ثلث نباشد و الله علم حکم کرده است باین احکام خدا تعالی حکم کردنی  
 و خدا دانا بر داریست یسئلتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امس هلاک لیس ولد و اخت فلها نصف ما ترک  
 و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کاننا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اثنی عشر رجلا و نساء فللذکر  
 مثل حظ الانثیین بین الله لکم ان فضلوا و الله لکل شیء عذیرة طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله بگو خدا فتوی  
 میدهد شمار در باب میراث کلاله اگر بپیر و مرد که نیست او هیچ فرزند می یعنی و نه والد او را خواهریست یعنی عینی یا غلاتی  
 پس او است نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر وارث میشود خواهر یعنی جمیع ترک او بگیرد اگر نباشد آن خواهر را  
 فرزند می پس اگر باشند خواهران دو تن پس آن دو خواهر او و سوم حصه است از آنچه ترک کرد برادر و اگر باشند وارثان  
 اصحاب باخوة مردان و زنان پس مرد را مانده حصه و زن سه بیان میکند خدا برای شما شریع اسلام را تا گمراه نشوید و خدا

لا قلت  
 علی حدائق اهل  
 العلم

بهر خبری دانست مالک عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله قال لرسول الله صلی الله  
 علیه و آله یکنیک من ذلک التي انزلت فی الخسرة النساء عمر بن الخطاب سوال کرد رسول الله صلی الله علیه و آله پس فرمود  
 او رسول الله صلی الله علیه و آله گفت میکند ترا ازین مسألتی که نازل کرده شد در آخر سوره ناس یعنی وی دلیل است بر آنکه مراد از اخوة در آیه  
 اولی بنی الاخیاف اند و آیه ثانیة بنو العلات و بنی نعین قطع بشیبه واقع میشود قال مالک الامیر الحقیق علیه عهدنا ان الاخوة  
 الام لا یرون مع الولد و الام ولد الابناء ذکرانا کانا و انا ناسیما و لا یرون مع الاب و امهم الجداد اب  
 و انهم یرون فیما سوا ذلک یفرض للواحد منهم السدس ذکرانا کان او انشی فانما ناسیما فلکما واحد منهما السدس  
 کانا اکثر من ذلک فیه شس کاه و الثلث یقتسمون بینهم بالسواء للذکر مثل حظ الانثی و ذلک ان الله تبارک و تعالی  
 قال فی کتابه و ان کان رجل یورث کلالة الابنة فکان الذکر و الانثی فی هذا بمنزلة واحدة کنت مالک امریکه اتفاق حاصل  
 بر آن نزد یکسانست که برادران اخیا فی کما زاد شهید فقط وارث نمی شوند با فرزند و نه با فرزند پس برادران شهیدان فرزندان  
 یا زنان چیزی بر او وارث نمی شوند با پدر و نه با جد که پدر پدر باشد چیزی بر او ایشان وارث میشوند در غیر اینصورتها بطریق قضیه  
 نه بطریق عصوبه یکی را از ایشان شش یک است مرد باشد یا زن پس اگر دو باشند پس هر یکی را از ایشان شش یک است  
 پس اگر زیادد شهید از دو پس ایشان با هم شریکان اند در سه یک قسمت کنند آن سه یک میان خویش با بر مردانند  
 یک زن است و این بسبب آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و ان کان رجل یورث کلالة الابن و ابنته  
 درین حکم یک منزله قال مالک الامیر عهدنا ان الاخوة للاب و الام لا یرون مع الولد الذکر شیما و الام  
 ولد الابن الذکر شیما و الام الاب ذنبا شیما و هم یرون مع البنات و بنات الابناء ما لم یترك المتوفی وحده  
 اباب ما فضل من المال فیکونون فیه عصبة یبدأ من کان له اصل فریضة مسماة فیعطون فرا یضهم فان فصل  
 بعد ذلک فضل کان للاخوة للاب و الام یقتسمون بینهم علی کتاب الله جل ثناؤه ذکرانا کانا و انا ناسیما  
 للذکر مثل حظ الانثیین و ان لم یفضل شیء فلا شیء لهم قال و ان لم یترك المتوفی اباً و لا جد اباً و لا ابناً  
 و لا ولداً ذکرانا کان او انشی فانه یفرض للاخت الواحدة للاب الام النصف فانما ناسیما اثنتین فانما ذلک  
 من الاخوات للاب الام فرض لهن الثلثان فان کان معهن اخر ذکر فلا فریضة لاحد من الاخوات  
 کانت او اکثر من ذلک و یبدأ من شکرهم بفریضة مسماة فیعطون فرا یضهم فما فضل بعد ذلک  
 من شیء کان بین الاخوة للاب و الام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی فریضة واحدة لا  
 فقط لم یکن لهم فیها شیء فاشترکوا مع بنی الام و تلثم و تلک الفریضة امواته توفیت و ترک

۳۹۳





للاب والام النصف ويقوم للاخوات للاب السدس ثمة الثلثين فان كان مع الاخوات للاب ذكر فلا فيضته لمن ويسبب ال  
 الفرع من السماء فيعطون فرايضهم فان قتل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة للاب للذكر مثل حظ الانثيين ويعلم بفضل ش  
 فلا شئ لهم فان كانت الاخوات للاب الام امراتين او اكثر من ذلك من الاناث فرض لمن الثلثان ولا ميراث  
 معهن للاخوات للاب الا ان يكون معهن اخر الاب فان كان معهن اخر الاب بدعي من شركهم من اهل الفرع  
 بشر فيضت مسماة فاعطوا فرايضهم فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة للاب للذكر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شئ  
 شئ لهم ولبنى الام مع بنى الاب للواحد السدس وللانثيين فصا عدة الثلث للذكر مثل حظ الانثيين وهم فيه بمنزلة جهة  
 سواء كفت ما كل كمي مقرر بنت نزيدك نيت كميراث برادران علاتي وقتيكم نبهتند باايشان کسی از برادران اخیانی نزيد  
 میراث برادران اخیانی هست برابران مردانیان برابر مردان است و زن ایشان برابر زن او شان بخیر آنکه ایشان  
 شریک میشوند با برادران اخیانی در مسئله که شریک شدند با ایشان برادران اخیانی زیرا که برادران اخیانی برادر  
 بسبب زادون با دیگر صحیح کرد ایشان را پس اگر جمع شوند برادران اخیانی و برادران علاتی پس باشد در برادران اخیانی  
 مردی پس میراث نیت هیچکس از علاتیان و اگر نباشد از اولاد و پدر مگر یک زن یا بیشتر از یک زن از قسم زنان که  
 مردیت با ایشان پس حال نیت که مقرر کرده شود برای یک خواهر یعنی نصف او برای خواهر علاتی شش یک نام  
 و دو سیوم حصه که بنایه نصیب می اهران بود پس اگر باشد با خواهران علاتی مردی پس حصه مقرر نیت برای ایشان و ابتدا  
 کرده شود بابل فرايض که حصه مقرر دارند پس داده شود ایشان را حصه که ایشان پس اگر باقی ماند بعد دادن ایشان بقسیم  
 میان اولاد پدر مرد باشد حصه دوزن و اگر باقی ماند چیزی پس چیزی نیت ایشان را پس اگر باشند خواهران اخیانی در  
 یا زیاده از دو و او قسم زنان مقرر کرده شود برای ایشان دو سیوم حصه میراث نیت همراه ایشان خواهد ان علاتی را اگر آنکه  
 باشد با ایشان برادری علاتی پس اگر باشد با ایشان برادر علاتی ابتدا کرده شود بجا عد که شریک ایشان باشند با اول  
 فرايض حصه مقرر پس داده شود ایشان را حصهای ایشان پس اگر باقی ماند بعد ازین دادن بقیه متقسم شود میان ایشان  
 علاتی مرد باشد مانند حصه دوزن و اگر باقی ماند چیزی پس هیچ چیزی نیت ایشان را و برادران اخیانی را میرسد با برادران  
 علاتی حصه مقرر بدین نسق برای یک شش یک برای دو یا زیاده از دو سیوم حصه مرد مانند حصه زن پس ایشان  
 درین مثل بیک مرتبه اند با یکدیگر برابر اند **باب میراث الجد من ابن ابنه** باب مدیان میراث جد از میراث خود **ما**  
 عن یحیی بن سعید انه بلغه ان معاویه بن جعفر بن کعب بن زید بن ثابت یسأل عن الجد فکتب الیه زید بن ثابت انک  
 کتبت الی تسألنی من الجد والله اعلم و ذلك ما لم یکن یقضه فی الاوامر یعنی الخلفاء وقد حضرت الخلفاء بن  
 یعطیانة النصف مع الایة الواحد والثالث مع الاثنین فان كثرت الایة لم یقصوم من الثلث مع الایة بن سعید

و قال بن سوران بان بی  
 و اولاد او و بن زید بن  
 و قال بن سوران بان بی  
 و اولاد او و بن زید بن  
 و قال بن سوران بان بی  
 و اولاد او و بن زید بن  
 و قال بن سوران بان بی  
 و اولاد او و بن زید بن

۴۹۵  
 فله حصه  
 فانما مع الاخ ولا یوفی  
 فاذا زاد لم یفرض من  
 الثلث و روی العلاتی  
 علی الشبی کلان عمر یقام  
 بالبدع الاب الاثرین  
 فاذا زاد او اعطاه الثلث  
 و کلان یطبخ مع الود  
 السوس

نام نوشت بسوی زید بن ثابت سوال میکرد او را از حکم جد پس نوشت بسوی از زید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوی من  
 سوال میکردی مرا از حکم جد و خدا و ناترت و این مسئله است که حکم میکردند در آن مگر ظنیهای و بر آئینه حاضر شدیم نزدیک  
 و در خلیفه پیش از تو میدادند جد نصف با یک برادر و سیوم صد با دو برادر پس اگر بسیار می بودند برادران کم نمی که در حد  
 او را از سه یک ترجم گوید یعنی مدینه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد را خیر الامر است  
 مقاسه اخوة لکن مثل حظ الاثینین یا ثلث جمع المال المدحلم مالک عن ابن شهاب عن قبيصة بن ذؤيب  
 عن ابن الخطاب فرض للجد الذي يفتق الناس له اليوم من الخطاب حکم کرد بر جد خیر یک حکم میکنند مردمان بر  
 امروز یعنی خیر الامر بن چنانکه گذشت مالک انه بلغه عن سليمان بن يسار انه قال فرض من الخطاب و عثمان بن  
 عفان و زید بن ثابت للجد من الاخوة الثلث مبین کرد عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و زید بن ثابت بر اجتناب از  
 سه یک چنانکه گذشت قال مالک و الامر المحتم عليه عندنا الذي ادركت عليه اهل العلم سيلد فان الجد اب  
 الاب لا يرث مع الاب دنيا شيئاً وهو يفرض له مع الولد الذكر ومع ابن الابن الذكر السدس فرضية وهو  
 سبب ذلك ما لم يترك المتوفى اخوا واختا لابي يبيد باحد ان شرکه بفرضية مسماة فيعطى فرايضهم فان  
 فضل من المال السدس فما فوقه كان له وان لم يفضل من المال السدس فما فوقه فرض للجد السدس فرضية  
 قال مالک و للجد الاخوة للارواح الام اذا شرکهم احد بفرضية مسماة يبيد عن شرکهم من اهل الفرائض فيعطون  
 فرايضهم فما بقى بعد ذلك للجد و الاخوة من شئ فانه ينظر في ذلك افضل لحظ الجدا عطية الجدا الثلث مما بقى له  
 و للاخوة او يكون بمنزلة رجل من الاخوة فيما يحصل له و لم ويقاسهم بمثل حصه احد ام او السدس من اس المال كله  
 اي ذلك كان افضل لحظ الجدا عطية الجدا كان ما بقى بعد ذلك للاخوة للارواح الام للذکر مثل حظ الاثینین الا في  
 فرضية واحدة تكون قسمتهم فيها على خیر ذلك و تلك الفرضية امره توفيت و تركت زوجها و امها و اختها  
 لا يبيها و امها و جد ها فلزوج النصف و للام الثلث و للجد السدس للاخت للاب و الام النصف ثم جمع بين  
 و نصف الاخت فيقسم اثلاثا للذکر مثل حظ الاثینین فيكون للجد ثلثاه و للاخت ثلثه قال مالک و ميراث الاخوة  
 للاب مع الجدا فالم يكن معهم اخوة للاب و الام كميرات الاخوة للاب و الام سواء ذكرهم كذا نكحهم و انشأهم كانوا ما فاذا جمع  
 الاخوة للاب و الام و الاخوة للاب فان الاخوة للاب و الام يعادون الجدا باخوتهم لا يبيد فيمنعون بهم كثره كميرات  
 بعدهم و لا يعادون به بالاخوة للام لانه لو لم يكن مع الجدا غيرهم لم يرتوا معه شيئاً و كان المال للجد كله فما حصل للاخوة  
 من بعض الجدا فانه يكون للاخوة من الاب و الام دون الاخوة للاب لا يكون للاخوة للاب معهم شئ الا ان يكون

الحق للاب الامراء واحدة فان كانت امرأة واحدة فانها تملك الجهد باخوتها لا يها ما كانوا حاصل ام ولها من  
 كاز لها ودم ما بينهما وبين ان تستكمل فریضتها و فریضتها من راس مال كله فان كان فيما يحا زها ولا اخوتها لا يها  
 فضل عن نصف لاسلال كل فها اخوتها لا يها للذ كمثل حظ الانثيين فان لم يفضل شي فلا شي <sup>لعمري</sup> لعمري لعمري  
 اتفاق حاصل شد بران نزدیک و چیزی یک یا فتم بران اهل علم را در شهر خود نیست که بدین پدر و وارثانی شود باید بر سبب چیزی  
 و معین کرده میشود بر کجا بد با فرزند و با پسر که آن بنیره هم نر باشد شش یک بطریق فریضه و حکم در مسلهها که بجز اینصورتها  
 باشد یعنی در صورتی که فرزند نر بر سبب یا بواسطه موجود نباشد مادام که نگذارد دست متوفی برادر یا خواهری از اعیانان  
 یا علاتیان نیست که شروع کرده می شود بکسی که او شریک جدا باشد محض معین پس داده شود و ایشان را حصصها ایشان پس اگر باقیمانده  
 از مال شش یک یا زیاد از شش یک باشد آن زیادتی جدا و اگر باقی نماند از مال شش یک یا زیاد معین کرده شود بر اهل  
 شش یک یا بطریق فریضه گفت مالک جدا برادران اعیانی وقتی که شریک ایشان باشد کسی بجهت معین شروع کرده شود  
 بکسی که شریک ایشان باشد از اهل فرایض پس داده شود ایشان را حصصها ایشان پس آنچه باقیمانده بعد ازین بر اهل جدا برادران  
 در چیزی پس هر آینه حکم نیست که نظر کرده شود هر کدام ازین خصلتها نیکو یا زیاد تر است بر کسی نصیب داده شود جدا رسد یک از آنچه  
 باقیمانده بر او و بر برادران یا جدا باشد نیز شخصی از برادران در آن مال که حاصل شود بر او و بر برادران و قسمت کند با ایشان  
 مانند حصه یکی از ایشان شش یک از راس المال همه آن هر کدام خصلت که بهتر باشد نصیب جدا داده شود و آنرا بجد  
 و باشد چیزی که بلقی مانده بعد ازین برادران اعیانی را با این حساب که مرد را مانند نصیب دوزن است حکم همین منوال  
 است مگر در یک مسئله که میشود قسمت ایشان در آن مسئله بر غیر این طریق و آن مسئله اینست که زنی متوفی شد  
 و گذاشت شوهر خود را و مادر خود را و خواهر اعیانی خود را و جدا بر او پس شوهر راست و مادر راست سه یک جدا رسد  
 شش یک خواهر اعیانی راست نصف بعد از آن جمع کرده شود شش یک جدا نصف خواهر پس قسمت کرده شود بر حصه  
 مرد را مانند حصه دوزن پس برسد جدا دو سیوم حصه او و خواهر را یک سیوم حصه او و گفت مالک میراث برادران علاتی با جدا  
 و قتیکه نباشد با ایشان برادران معینی مانند میراث برادران اعیانی است برابر آن مردان یا مانند مردان است و زن  
 انیان مانند زن آنان است پس قتیکه جمع شوند برادران اعیانی و برادران علاتی پس هر آینه برادران  
 اعیانی شمرده میشوند با جدا جمع شده با برادران علاتی خویش پس منع میکنند جدا را بسبب جمع شدن با علاتیان  
 از کثرت میراث بعد ایشان شمرده نمی شوند با جدا جمع شده با برادران اعیانی زیرا که حال نیست که اگر نباشد با جدا غیر  
 وارثانی شده با جدا چیزی را مال میدهد بر او پس آنچه حاصل شد برادران را بعد نصیب جدا پس هر آینه

گفت و در این  
 و در سبب آن  
 اما اباب بقطر  
 نیز از او بجز  
 پس نتوان  
 ۳۹۶  
 مین  
 یعنی خان  
 ملام  
 ان ام  
 ولا شغف  
 شیخ



انت الجدان الى ابي بكر الصديق فاذا ان جعل السدس للفق من قبل الام فقال له رجل من الانصار انما انت لتفترق الغنى  
لومانت وهو حتى كان اياها يورث فجعل ابو بكر السدس بينهما آمدت ووجدت عيش ابو بكر صديق بين خواست که بدید سدس آن  
جدد را که از جانب مادر بود یعنی مادر مادر را پس گفت او را مروی از انصار نگاه باش بر آئینه تو ترک میکنی آن جدو را که اگر دی  
بروی و متوفی زنده ماندی وارث او شدی تخصیص پس ساخت ابو بکر من انقسم میان هر دو جدو مالک من عبد  
بن سعیدان ایا بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام کان لا یفر من الامجد تین ابو بکر بن عبد الرحمن حفصه عین بنید  
گردد و جدو را یعنی مادر پدر را و مادر را قال مالک والا لم یجمع علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ فالذکر اد رکت حلیه  
اهل العلم بیلدان ان الجدة ام الامم لا تورث مع الام ذینا شیئا و هی فیما سواک ذلک یفر من لها السدس فیضة وان الجدة  
ام الامم لا تورث مع الام ولا مع الاب شیئا و هی فیما سواک ذلک یفر من لها السدس فیضة فاذا اجتمعت الجدات ام الامم  
وام الامم و لیس للمتوفی ذونهما اب و الام قال مالک فانی سمعت ان ام الامم کانت اقدما کان لها السدس و ذلک الامم  
و کانت ام الامم اقدما و کانت فی القعد من المتوفی و یختار سوا فان السدس بینهما انفقان قال مالک و کلا صیرا  
لاحد من الجدات الا لجدتین لانه یلتحق ان رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و سلم و ذلک الجدة تم سال ابو بکر عن ذلک حتی اتاه المذنب  
عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه و ذلک الجدة فانفق لها تم انت الجدة الاخری الى عمر بن الخطاب فقال ما انا بذاذ فی الفتره  
شیئا فان اجتمعتا فیه فهن ینکحان التیکما خلقت به فوهی قال مالک ثم لم تعلم احدا و ذلک غیر جدتین منذ کان الاسلام  
الى الیوم گفت مالک حکم اتفاق حاصل شد بر ان نزدیک ما آنکه اختلاف نیست در ان غیر یکدیگر یا فتم بر ان اهل علم در شهر خود است  
که جدو مادر را و ورث نمی شود با مادر بیواسطه چیز را و مادر در غیر صورت جمع شدن با مادر بیواسطه معین کرده میشود و  
شش کی بطریق فرضیه جدو که مادر پدر باشد و ورث نمی شود با مادر و باید چیز را و آن مادر پدر را در غیر صورت جمع شدن  
باید یا مادر شش کیست بطریق فرضیه پس اگر جمع شوند هر دو جدو مادر پدر و مادر و نیست متوفی را نزدیکتر از این  
پدری و ذن مادر می گفت مالک پس بر آئینه من شنیدم که مادر را اگر نزدیکتر من این دو باشد میرسد و بر اسدس بخیر مادر را  
و اگر باشد مادر پدر نزدیکتر من این دو باشند در قریب از متوفی بیک منزله برابر یکدیگر پس سدس منقسم است میان آن دو نصف گفت مالک  
و میراث نیست هیچ یک از جدات را مگر برای دو جدو زیرا که حال اینست که خبر رسید بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ورث ساخت جدو را  
سوال کرد ابو بکر صديق صحابه از حکم جدو تا آنکه آمد پیش او خبر ثابت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که وی و ورث ساخت جدو را پس جاری  
ساخت سدس برای او و محمد بنان آمد جدو دیگری پس عمر بن الخطاب پس گفت من زیاده گفته نیستم و در فرض خود تمام  
چیز را پس اگر جمع شود شاهر و هر دو ان سدس پس من سدس میان شماست و هر کدام از شما که تنها باشد با آن سدس پس

نقص اهل علم  
الرحمن بن سهل  
بدر کافرا لا صاحب  
قله و لا مع الیبتی و لا مع  
الاسم فانما یترشح الی ابی بکر  
ابن سعید بن عبد الرحمن بن الحارث  
بن هشام کان لا یفر من الامجد  
تین ابو بکر بن عبد الرحمن  
حفصه عین بنید  
مادر پدر را و مادر را  
قال مالک فانی سمعت ان  
ام الامم کانت اقدما کان  
لها السدس و ذلک الامم  
و کانت ام الامم اقدما  
و کانت فی القعد من  
المتوفی و یختار سوا فان  
السدس بینهما انفقان  
قال مالک و کلا صیرا  
لاحد من الجدات  
الا لجدتین لانه  
یلتحق ان رسول  
الله صلی الله  
علیه و آله و سلم  
و ذلک الجدة  
فانفق لها تم  
انت الجدة الاخری  
الى عمر بن  
الخطاب فقال  
ما انا بذاذ  
فی الفتره  
شیئا فان  
اجتمعتا فیه  
فهن ینکحان  
التیکما خلقت  
به فوهی قال  
مالک ثم لم  
تعلم احدا  
و ذلک غیر  
جدتین منذ  
کان الاسلام  
الى الیوم  
گفت مالک حکم  
اتفاق حاصل  
شد بر ان  
نزدیک ما  
آنکه اختلاف  
نیست در ان  
غیر یکدیگر  
یا فتم بر ان  
اهل علم در  
شهر خود  
است که  
جدو مادر  
را و ورث  
نمی شود  
با مادر  
بیواسطه  
چیز را و  
مادر در  
غیر صورت  
جمع شدن  
با مادر  
بیواسطه  
معین کرده  
میشود و  
شش کی  
بطریق  
فرضیه  
جدو که  
مادر پدر  
باشد و  
ورث نمی  
شود با  
مادر و  
باید چیز  
را و آن  
مادر پدر  
را در غیر  
صورت  
جمع شدن  
باید یا  
مادر شش  
کیست  
بطریق  
فرضیه  
پس اگر  
جمع  
شوند  
هر دو  
جدو  
مادر  
پدر و  
مادر و  
نیست  
متوفی  
را  
نزدیکتر  
از این  
پدری  
و ذن  
مادر  
می گفت  
مالک پس  
بر آئینه  
من  
شنیدم  
که  
مادر  
را اگر  
نزدیکتر  
من این  
دو  
باشد  
میرسد  
و بر  
اسدس  
بخیر  
مادر  
را  
و اگر  
باشد  
مادر  
پدر  
نزدیکتر  
من این  
دو  
باشند  
در قریب  
از متوفی  
بیک  
منزله  
برابر  
یکدیگر  
پس  
سدس  
منقسم  
است  
میان  
آن دو  
نصف  
گفت  
مالک  
و میراث  
نیست  
هیچ  
یک  
از  
جدات  
را  
مگر  
برای  
دو  
جدو  
زیرا  
که  
حال  
اینست  
که  
خبر  
رسید  
بن  
رسول  
الله  
صلی  
الله  
علیه  
و آله  
و سلم  
و ورث  
ساخت  
جدو  
را  
سوال  
کرد  
ابو  
بکر  
صديق  
صحابه  
از  
حکم  
جدو  
تا  
آنکه  
آمد  
پیش  
او  
خبر  
ثابت  
از  
رسول  
الله  
صلی  
الله  
علیه  
و آله  
و سلم  
که  
وی  
و  
ورث  
ساخت  
جدو  
را  
پس  
جاری  
ساخت  
سدس  
برای  
او  
و  
محمد  
بنان  
آمد  
جدو  
دیگر  
پس  
عمر  
بن  
الخطاب  
پس  
گفت  
من  
زیاده  
گفته  
نیستم  
و  
در  
فرض  
خود  
تمام  
چیز  
را  
پس  
اگر  
جمع  
شود  
شاهر  
و  
هر  
دو  
ان  
سدس  
پس  
من  
سدس  
میان  
شماست  
و  
هر  
کدام  
از  
شما  
که  
تنها  
باشد  
با  
آن  
سدس  
پس

۴۹۹

سدس اور است گفت ملک بعد ازین ندامت بیج یک که وارث ساخته باشد غیر وجوده را از ابتدای آنکه اسلام پیداشد تا امروز  
 باب میراث العصبه در بیان میراث حسبها قال مالک المال امر المحتمع علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ والذی اورکت  
 علی اهل العلم ببلدنا وولاية العصبه ان الاخر للاب والام اولی بالمیراث من الاخر للاب اولی بالمیراث من بنو الاخر  
 للاب والام وبنو الاخر للاب والام اولی من بنو الاخر للاب وبنو الاخر للاب اولی من بنی ابن الاخر للاب والام  
 وبنو الاخر للاب اولی من العم اخو الاب للاب والام والعم اخو الاب للاب اولی من بنی العم اخو الاب للاب والام وبن  
 العم للاب اولی من عم الاب اخو الاب للاب والام قال مالک وکل شیء مشملت عند من میراث العصبه فانه  
 علی نحو هذا النسب المتوفی ومن تنازع فی میراثه من عصبه فان وجد احد منهم یلقی المتوفی الی اب یلقاه احد منهم  
 الی اب دونہ فاجعل میراثه للذی یلقاه الی الاب لا یزید فی ذلک فان وجدتم کلمه یلقونه  
 الی اب واحد یجمعهم جميعا فانظروا تقدم فی النسب وان کان ابن یقطعه فاجعل المیراث له دون الاطراف وان کان  
 ابن اب وام وان وجدتم مستویین ینتسبون من حدی الاباء الی احد واحد حتی یلقوا النسب المتوفی جميعا وکانوا کلم  
 جميعا بنی اب او بنی اب وام فاجعل المیراث بینهم سواء وان کان والد بعضهم اخا والد المتوفی للاب والام وکان  
 من سواء منهم انما هو اخو المتوفی لابیة فقط فان اکبر المیراث لابیة المتوفی لابیة وانه دون بنی الاخر للاب  
 ذلک ان الله تبرک وتعالى قال واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض کتب الله ان الله یحکم کل شیء علیہ قال مالک  
 والجدا بنو الاب اولی من بنی الاخر للاب والام واولی من العم اخو الاب للاب والام بالمیراث من بنی الاخر للاب  
 والام اولی من الجدا بنو المتوفی گفت مالک حکمی که اتفاق حاصل شد بران نزدیکیا و اختلاف نیست دران و چیزی که یا فترم بران  
 اهل علم در شهر خود میراث گرفتن عصبه اینست که برادر اعیانی اولی است بمیراث از برادر علاتی و برادر علاتی اولی است بمیراث  
 از اولاد برادر اعیانی و پسران برادر اعیانی اولی هستند از پسران برادر علاتی و پسران برادر علاتی اولی هستند  
 از پسران پسر برادر اعیانی و پسران برادر علاتی اولی اند از عم که برادر اعیانی پدر باشد و عم که برادر اعیانی پدر باشد او است  
 از ان عم که برادر علاتی پدر باشد و عم که برادر علاتی پدر باشد اولی است از پسران عم که برادر اعیانی پدر باشد و پسر عم علاتی است  
 از عم پدر که برادر اعیانی پدر باشد گفت مالک و هر چیزی که سوال کرده شود ترا از وی از میراث عصبه پس هر آنکه حکمی بر بنیوان  
 است یا کون نسب متوفی را در کسی که نزاع کرده میشود با تو در وارث بودن او از عصبه است پس اگر یافتی کسی را از ایشان که  
 بر میخورد با متوفی بسوی پدریکه بر میخورد با متوفی بسوی پسران ایشان بسوی پدریکه فرود تر از ان باشد پس مقرر کن میراث او را  
 برای همان شخص که بر میخورد با متوفی بسوی پدر فرود تر بجز کسی که بر میخورد با او بسوی پدریکه بالاتر از وی باشد پس اگر کسی

صواعق اللان

عصبه

۲۰۰

ایشانرا

ایشان از همه ایشان اگر برنجیزند با متوفی بسوی یک پدر که صحیح میکند ایشان را همه ایشان را پس همین نزدیکیترین ایشان را در نسب  
اگر چه باشد علایق پس متفرکن میراث را برای او بجز دور تر از وی اگر چه دور تر اعیانی باشد و اگر یافتنی ایشان را برابر بر میرسند  
در نسب بیک عدد تا آنکه برنجیزند با نسب متوفی همه یکجا و باشند همه ایشان علایق یا همه ایشان اعیانی پس مکن میراث را  
مقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشد والد بعضی از ایشان برادر اعیانی پدر متوفی و غیر وی خبر این نیست که والد او برادر  
علایق پدر است پس هر آینه میراث پس آن اعیانی راست بجز پس آن علایق و استیجاب سبب است که خدا متعالی فرمود و اولاد  
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بكل شیء حکیم و گفت مالک و جد که پدر پدر باشد اولی است از پس  
برادران عینی و اولی است از عم که برادر عینی پدر است میراث و پس برادر اعیانی اولی است از جد بوالا و موالی غیر که پدر است از آنکه  
احوال نوی الفرائین و محصبات دانسته شد بجهت تسهیل استخراج فرائین لا بد است از معرفت فضیله چند ذکر آن فصول نیز میباشد  
فصل فروض مقدره در کتاب الله شش قسمت نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و بیس  
فرض پنجگانه است اول زوج و قتیکه زوجه اش میبرد و هیچ فرزند و فرزند فرزند ندارد دوم بنت سیم بنت الابن چهارم  
اخت لا بونین پنجم اخت لاب و قتیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با ذکوری که در مرتبه  
ایشان باشند و شرط توریث ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو قسمت زوج و قتیکه زوجه فرزند ندارد و زوج  
و قتیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند ندارد و ثمن نصیب یکس یا جماعه از زوجه و قتیکه زوج او فرزند یا فرزند  
فرزند بگذارد و ثلثان فرض چهار قسم است بنتین یا زیاده از بنتین و دو بنت ابن یا زیاده از دو و دو اخت  
لا بونین یا زیاده از دو و دو اخت لاب یا زیاده از دو وقتی که ایشان مجتمع نباشند با ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض  
سه قسمت است آم و قتیکه فرزند او میرد و اولاد ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد مادر  
و قتیکه دو باشند یا زیاده از دو همه مشترک اند درین ثلث و جدا در بعضی مواضع ثلث میدهند چنانکه بیاید کس  
فرض هفت کس آب و جد و قتیکه میت ایشان را ولد یا ولد ابن باشد و آم و قتیکه میت او را ولد یا ولد ابن  
یا دو کس از اخوة و اخوات باشند و جد و جد و جد یعنی مادر یا مادر پدر نزدیک عدم ام و اب و جماعه جدا  
در یک منزله نیز مشترک اند در سدس و بنت الابن یا بنات الابن و قتیکه با ایشان یک بنت لهیب باشد  
و اخت لاب اخوات لاب و قتیکه با ایشان یک اخت لا بونین باشد و یکس اخ لام یا اخت لام  
اب و ابن و زوج در هیچ حال محبوب نمی شوند بحسب حرمان و ابن الابن یا حاجب نمی شود الا ابن صلب ابن ابی  
که اقرب باشد از وی و اصحاب فروض مستغرقه مثل ابون و بنتین و حاجب جد نشود و الا کسیکه متوسط باشد میان

۴۰۱



است مانند اب یا اب الابد و حاجب اخ لا بوین نمی شود الا اب و ابن و ابن الابن و حاجب اخ لا بوین نمی شوند الا اینجا که گفته شد  
 و اخ لا بوین نیز و حاجب اخ لام میشود و اب جد و ولد و ولد ابن و ابن الابن و حاجب او شش کس میباشد شهاب جد و ابن  
 و ابن الابن و اخ لا بوین و اخ لا اب و ابن الابن و حاجب او میشود این شش کس و ابن الابن و اخ لا بوین نیز و عم لا بوین حاجب  
 میشود این هفت کس و ابن الابن و عم لا بوین و عم لا بوین نیز و ابن عم لا بوین حاجب  
 میشود این نه کس و عم لا بوین و ابن عم لا بوین و حاجب او میشود این ده کس و ابن عم لا بوین نیز و متعلق را حاجب میشود و حسب  
 و نسبت و ام و زوجه هیچ حال محجوب نمی شوند نسبت الابن را محجوب میکنند و در نسبت صلب و فقیه هر که کسی نباشد که دوی  
 عصبیه بالغیر سازد مانند اخ یا ابن عم که در مرتبه او باشد و جد و ام حاجب او نمی شوند الا ام و جد و اب حاجب او نمی شود الا  
 و ام و قری از هر چه حاجب بکند میشود از همان جهت و قری از چه ام حاجب بکند میباشد از چه اینند ام نسبت ام از قری  
 اب آیا حاجب بعدی از چه ام می شود یا ز دو قول آمده و اخ از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است در حجب و اخ  
 اب حاجب ایشان نیز میشوند و اخ لا بوین و معتقد مانند متعلق است در حجب بر عصبه حلیا و میباشد صاحب فرومن مستغفره  
 فصل اگر در شخص عصبه باشد عدد و س مقسوم علیه اصل مسئله خواهد بود و هر ذکر را در او نشی قرار باید داد و چنانکه خود  
 فرموده اند که مثل حظ الاثین و اگر در میان ایشان یکصاف فرض یا دو صاف فرض متماثلین باشند پس اصل مسئله مخرج آن  
 خواهد بود و مخرج نصف اثنین است و مخرج ربع اربعه و مخرج شش ثمانیه و مخرج ثلثین و ثلث ثلثه و مخرج سدس سته و اگر در  
 مختلف جمع شوند از سه حالت بیرون نخواهد بود مخرج آنها متداخل اند یا متوافق یا متباین معنی متداخل آنست که اقل سفینه  
 اکثر باشد باسقاط او از اکثر دو بار یا سه بار یا زیاد مانند پنج با ده و سه با نه و سه و چهار با ده و در نصیوت اکثر خیرین  
 باید گرفت مانند سدس ثلث و نصف و در مسئله و دو ولد ام و اخ لا بوین را سدس است و دو ولد ام و ثلث و نصف  
 باقی اخ لا بوین اصل مسئله شش است و معنی توافق آنست که عدد ثالث افنا کند هر دو را باسقاط اقل از اکثر مانند  
 و نه افنا میکند هر دو را سه و مانند شش و هشت افنا میکند هر دو را ده و هر دو صین با یکدیگر متوافق اند البته زیرا که در  
 هر دو را لا محاله افنا میکند و در نصیوت و فنی یکی در دیگری ضرب باید کرد و حاصل الضرب اصل مسئله باشد و و فنی عبارتست  
 از کهری است که یکی این عدد ثالث باشد مانند نصف که یکی اثنین است و ثلث سومی ثلثه مثال آن مسئله زوجه و ام و  
 زوجه را ثلث است و ام را سدس است و ابن را باقی میان ثمانیه و سه توافق بالا اثنین است پس نصف سه را در ثمانیه ضرب  
 کردیم با نصف ثمانیه را در سه ضرب کردیم حاصل شد هشت و چهار سه زوجه را و چهار ام را و هفده این را و معنی تباین آنست  
 که افنا کند هر دو را مگر یکی مانند شش یا هفت و در نصیوت مخرج یکی را در تمام مخرج دیگر ضرب کنیم و حاصل الضرب مخرج

کدام

هر دو کسر باشد مانند مسکه ام و زوجه و اخ لاب ام اثلث است و زوجه رابع و اخ لاب اباقی و میان ثلثه و اربع تباین است  
 ثلثه را در اربع ضرب کردیم و دوازده حاصل شد و آن اصل مسکه است ام را چهار و زوجه را سه و پنج اخ لاب را پس اصول  
 در صورت افراد و اجتماع زیاده از هفت نبی باشد ایشان و ثلثه و اربعه و سته و شانزده و اثناعشر و اربعه و عَشْرُونَ <sup>فصل</sup>  
 گاهی عدد حاصل مسکه شده است که تنگی میکند از سهام ایشان و مثال محوس این تنگی آنست که چهار رعیف حاضر شد  
 و پنج کس جهان آمدند یا گوئیم چهار رعیف حاضر شد و کس بیهم رسیدند که هر یکی را در رعیف میباید داد پس لابد است اینجا  
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدد رؤس ایشان باشد مانند آنکه بر رعیف پنج بخش کنند و هر جهان را چهار بخش دهند یا هر  
 سه حصه کنند و هر یک دو حصه برسد و همین است معنی عول باید دانست که عول در مثل اینصورتها امر است منقطع  
 در اذیان نبی آدم مانند بسیاری از سایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعض کلام ما شنیده باشی پس انکار بر مسکه  
 عول که اجماع است ناشی از قلة تعامل میباشد و الله علم و باستقرار معلوم شد که ازین اصول هفتگانه سه اصل عائل میشود  
 و بعضی مسائل شته و اثناعشر و اربعه و عَشْرِينَ پس سه عائل میشود و هفت مانند مسکه زوج و اختین و ابویین یا لاب  
 زوج را نصف باشد و اختین را ثلثین و اصل مسکه شش است و هفت عائل شده زوج را و چهار اختین را و در صورت  
 سهیم بیاید زیاده کرد و به هفت مانند همین مسکه اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سدس ام را باشد و نصف  
 زوج را و ثلثین اختین را و آنرا اصل مسکه گنجایش ندارد و لابد است از زیاده دو عدد و هفده مانند مسکه مذکور اگر ام و اخ  
 لام نیز اعتبار کنند پس سدس دیگر اخ لام را باشد و هفده مانند این مسکه چون دو اخ لام باشد پس سدس دیگر بیاید ایشان  
 عائل میشود و بیست و نه مانند مسکه زوج و ام و اختین زوج را ربع است و ام را سدس است و اختین را ثلثین و دوازده  
 گنجایش ندارد یکی زیاده کردیم و به پانزده مانند این مسکه بعینها اگر اخ لام زیاده باشد و او را سدس باشد و آن دو عدد  
 است و به هفده مانند همین مسکه چون دو اخ لام و دو هر یکی را باشد و اربعه و عَشْرُونَ عائل میشود به نسبت و هفت مانند  
 دو بنت و ابویین و زوجه و بنت را ثلثین و ابویین او سدس و زوجه را ثلث <sup>فصل</sup> چون اصل مسکه شناختیم  
 عول او نیز اگر عائل باشد شناختیم پس گاهی منکسر میشود بر صنفی مثلثین بر ام و ثلاث اخوات دادیم یا یک من بر  
 چهار زن یا یک سهم برای چند عصبه باثلث برای پنج اولاد ام و در صورت محاسبه لابد است از استخراج هر یک  
 نخرج جمیع سهام باشد بغیر کسر و این را تقسیم گویند پس اگر نصیب یکفرق بر رؤس ایشان منکسر شود خالی نیست از آنکه  
 نسبت رؤس با نصیب داخل است و همچنین در آن صورت راست می آید که عدد نصیب کم باشد متداخل در عدد رؤس  
 با توافق یا تباین و متداخلان البته متوافقان خواهند بود و وقتی یکی اقل خواهد بود از اکثر در صورت توافق و وقتی عدد رؤس

۳۰۴

و اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل ضرب مسئله صحیح شود مثال توافق بلا حول ام و در بعد اعمام اصل مسئله ثلثه است ام یکی  
 و در بعد اعمام را دو و اثنین و از بعد متداخل اند و حکم متوافق نمی دو که نصف است از اکثر که فقیم آن دو است نصف چهار اصل  
 مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح میشود و مثال توافق با عمل زوج و ابوان دست نبات زوج را ربع ابوان  
 دو عدد است نبات را اثنین اصل مسئله دو از دست نبات را هشت زوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش ندارد پس  
 عامل شد با نژده و هشت بر شش منکسر می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که سه است در با نژده ضرب کردیم  
 چهل و پنج حاصل شد و ازین عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد رسید و در صورت  
 تباین ضرب کرده شود عدد در پس اصل مسئله مثال او بغیر عمل زوج و اخوین لا باصل مسئله دست یکی زوج را یکی  
 اخوین را یکی بر دو منکسر می شود و نسبت میان دو و یک تباین است ضرب کردیم دو را در اصل مسئله چهار شد و در زوج را یکی  
 اخوین را و مثال عمل زوج و خمس اخوات لا باصل مسئله شش است زوج را نصف و اخوات را اثنین و آن گنجایش ندارد  
 عامل کردیم بیست و شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که سه است زوج را باشد و چهار منکسر است خمس  
 اخوات پنج را در بیست ضرب کردیم سی و پنج حاصل شد و نصیب اخوات بیت آمد و چهار چهار هر یکی را سید و اگر منکسر شود  
 نصیب و فریق بر روس ایشان تخت مقابل کنیم نصیب هر فریق را باروس با و اگر متوافق باشند روس بوفیق روس  
 بدل کنیم یعنی از حساب روس امحو کنیم و بجای او وفق روس مثبت نایم و اگر متباین باشند تمام روس مثبت کنیم و نایم  
 مقابل نایم عدد مثبت روس در فریقین اگر متماثل باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متداخل باشند ضرب کنیم  
 اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله و اگر متباین باشند  
 ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر منکسر شود  
 به نصیب فریق یا چهار فریق تخت مقابل کنیم نصیب هر فریقی با عدد روس ایشان در صورت توافق وفق آنرا  
 کنیم در صورت تباین جمیع آنرا مثبت نایم و نایم مقابل کنیم دو عدد مثبت را با یکدیگر اگر متماثل باشد یکی بگیریم و اگر  
 متداخل باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی در دیگری ضرب کنیم و حاصل ضرب بگیریم و اگر متباین باشد تمام  
 یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل ضرب بگیریم و بر تقدیر ثانی این گرفته را مقابل کنیم با عدد مثبت ثالث و از میان  
 دو عدد تحصیل کنیم و آنرا مقابل نایم با عدد مثبت رابع و ابعانات عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خواستی که نصیب  
 هر صنفی در فردی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب کنی نصیب او را در اصل مسئله با حول آن در چیزی که ضرب کرده  
 در اصل مسئله پس حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب هر فریق آن نصیب قسمت کنی در میان آن فریق

از مسئله این اعمال چند مسئله بنویسیم مسئله اول شش رخ لام دو دوازده اخت لای اصل مسئله شش رخ شش گنجایش آن سهام  
نیز در عمل کردیم بهیئت ام را یکی شش رخ لام را دو دوازده اخت لای را چهار نصیب اخوت که دوست بر عدد روس شش رخ  
منگسیر و مقابل کردیم شش رخ با دو نسبت توافق نصف یافتیم رد کردیم نصف پس بر صفح حساب ثبت کردیم و نصیب اخوات که  
چهار است بر عدد روس که دوازده است منگسیر و مقابل کردیم توافق بالربع بر آرد کردیم بر ربع پس حاصل شد دو ملائمت میان ایشان  
تماثل بود یکی از ضرب کردیم در هفت بیت و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح میشود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد و آن نصیب اخوات  
هر یکی یک سهم و ضرب کردیم چهار بر دوازده حاصل شد و آن نصیب اخوات آمد هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم یکی را در سه حاصل شد و آن نصیب  
آمد مسئله شش رخ برادر خانی و شش رخ برادر عم اصل مسئله شش رخ گنجایش آن سهام ندارد و عمل کردیم بهیئت ام را یکی برادران  
و خانی را دو و خاهران علاقی را چهار نصیب برادران که دوست بر عدد روس ایشان که شش است منگسیر و نسبت توافق نصف دار  
رد کردیم نصف در صفحه حساب نوشتیم و نصیب اخوات که چهار است بر شش منگسیر و نسبت توافق بالربع دارد رد کردیم بر ربع  
و با شد و در نوشتهیم مقابل کردیم در میان سه دو تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در دو شش حاصل شد این شش را در هفت ضرب کردیم  
چهل دو حاصل شد نصیب اخوات از اصل دو بود دو در شش ضرب کردیم دوازده بر آمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار  
بود چهار را در شش ضرب کردیم بیت و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود یک را در شش ضرب کردیم شش  
بر آمد ام شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادر عینی و دو جده و چهار زن اصل مسئله از بیت و چهار است زنان را سه بنات را  
شانزده و جدین را چهار و برادران را یکی و نصیب بر فریق بر روس ایشان منگسیر پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین بر آمد  
چهار نوشتهیم و مقابل کردیم پنج را با شانزده تباین بر آمد پنج نوشتهیم و مقابل کردیم دو را با چهار توافق بال نصف بر آمد نصف روس که  
دوست نوشتهیم و مقابل کردیم چهار را با یک تباین بر آمد چهار نوشتهیم و متداخل بود در چهار چهار گرفتهیم و چهار چهار متماثل بود بنات  
گرفتهیم و چهار پنج متماثل بود و چهار را در پنج ضرب کردیم پس بیت حاصل شد بیت را در بیت و چهار ضرب کردیم چهار صد و هشتاد  
بر آمد ازین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب زنان از اصل سه بود سه را در بیت ضرب کردیم شصت بر آمد هر یکی را پانزده رسید نصیب  
شانزده بود شانزده را در بیت ضرب کردیم سه صد و بیست شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب جدین  
چهار بود چهار را در بیت ضرب کردیم هشتاد بر آمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی وارثان چند گدشت  
و یکی از ایشان قبل از قسمت ترکه متوفی شد و وارثان گذاشت باید دید اگر این وارثان همان بعینه وارثان  
اول اند و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج لطف ثانی نیست و اگر اجامی میت اول صبا  
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و وارث نگذاشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر وارثان

۲۰۵

میت ثانی غیر وارثان میت اول اند یا دارثان میت اول با غیر انیان یا دارثان جهان اند لکن مقادیر میراث ایشان مختلف میشود در پیچیده لا بد است از مناخه و طریق مناخه آنست که تقسیم کرده شود مسئله اول او مسئله ثانی را بعد از آن تقسیم نموده آید تقسیم ثانی را با مافی الیه میت ثانی از مسئله اول اگر منقسم شود بر تصحیح ثانی احتیاج عمل نیست و اگر منقسم نشود باید اگر توافق است وفق تصحیح ثانی را در تصحیح اول ضرب کنیم و اگر تباین است ضرب کنیم تمام تصحیح ثانی را در تصحیح اول و بر تقسیم از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر وارثی از لطن اول آنست که بگیریم نصیب از مسئله اول پس ضرب کنیم در چیزیکه او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه وفق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب هر وارثی از لطن ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنیم او را در تمام مافی الیه میت ثانی اگر در میان مافی الیه تصحیح مسئله ثانیه تباین بوده است و ضرب کنیم در وفق مافی الیه اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله ثانیه نیز شخصی بگذریم از قسمت ترکیب همین معامله با تصحیح مسئله او را مافی الیه او را تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثانی تقسیم باید فرمود و بگذرد و آنست که مناخه نیز بیاید نوشت مسئله دو جده و یک خواهر عینی و یک خواهر حلقاتی و یک خواهر اخیانی اصل مسئله شش است و تصحیح از دوازده یک هر جده را و دو خواهر اخیانی را و شش خواهر اخیانی را و دو خواهر حلقاتی را و بعد از آن این خواهر اخیانی بر دو یک خواهر اخیانی گذاشت که در مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر حلقاتی را شش صحیح میشود اخیانی را یکی و جده را یکی و هر خواهر اخیانی را دو و مافی الیه میت ثانی دو است و تصحیح شش در میان عددین توافق بالنصف است نصف شش که است در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر با تقسیم کردیم بر جده را یک بهم بود یک و در سه ضرب کردیم سه بر آمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر اخیانی شش بود شش را در سه ضرب کردیم شش بر آمد و نصیب خواهر حلقاتی دو بود و در سه ضرب کردیم شش بر آمد و در لطن ثانی یک جده را از جدتین یک بهم بوده است ضرب کردیم در یکی زیرا که یکی نصف مافی الیه است یک حاصل شد و اخیانی را که در مسئله اول اخیانی بوده است یک بهم رسیده بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر حلقاتی را چهار بود یکی ضرب کردیم چهار بر آمد مسئله زوج و سه پس و یک ختر این دختر بود ام و سه بر آمد که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت تصحیح اول از هشت است و تصحیح مسئله ثانیه از هشته مقابله کردیم یکی را با هشته تباین بر آمد هشته را در هشت ضرب کردیم صد و چهل و چهار حاصل شد تقسیم و یک با کردیم در لطن اول زوج را یکی رسیده بود یک و در هشته ضرب کردیم هشته بر آمد و سه در دو رسیده بود و در هشته ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در لطن ثانی ام را سه رسیده بود و یکی ضرب کردیم سه حاصل شد و هر برادر را پنج رسیده بود و یکی ضرب کردیم پنج بر آمد فصل چون لطن بسیار شهند و معرفت مبلغ

بر همه منقسم شود مشکل گردد لایست از عمل شبکه و این عمل از نواد است فیر آنرا از رساله ابن مائمه اخذ کرده است و وی از  
 اشیخ محمد بن عرفه مغربی روایت نموده است و فقیر بعض چیزهای مناسبه یاده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدده شکل  
 و صحیح گردد و اجزای ثابت و شکستنی تقسیمی درست کردن تقسیم چنانکه اهل زمان ما بدان مشغول اند به نزدیک تنقیح ظاهر میگردد و چنانچه  
 چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ابداع امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن موتی به ترتیب  
 بیان دارشان هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این فائده ابداع کرده است  
 رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته و ترتیب موت و جهت میراث او از بطون با اشارتی لطیف تنبیه نموده دوم معرفت  
 مافی الید هر سستی تا او را به تصحیح او مقابله کرده شود و صاحب شبکه برای این فائده بندگی از بروز بر هر تصحیح رقم کرده است  
 تا چیزی بعض در بعض مافی الید ظاهر گردد سیوم انتقال کردن مبلغه که جمیع مسائل از وی صحیح شود و صاحب شبکه برای  
 تحصیل این فائده ضرب تصحیح بطن اول در بند سه فوقانی بطن ثانی و حاصل ضرب او در بند سه فوقانی بطن ثالث قرار داده است  
 چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر وارثی و صحیح آنچه هر وارثی از برسد از بطون شقی و این نیز قاعده بنیاده است اما طریق رسم شبکه  
 است که دو خط کشند از سر صفحی سومی با این بقدر گنجایش اسامی دارشان بطن اول و نام هر وارثی از جهت میراث او یکی  
 نام دیگر نویسد مانند اب و ابن و بنت و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاخ و علی بذ القیاس اهل صناعت گاهی  
 شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لاحت لاحت لاحت و مانند آن اختصار میکنند پس اگر مسئله برای امتحان باشد مطلبیم  
 و اگر فتوی در حادثه باشد پیوسته هر یک نام او هم می نویسند بعد از آن فصل کنند ما بین هر دو نامی خطی و همچنین بالا  
 وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی از خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط دیگر بیاصله بنویسد و وصل  
 این خطوط فاصله را با آن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس محاذات نام بیت ثانی بنویسند یا مات و اگر از وارثان  
 بطن اول کسی میراث ازین بطن هم حاصل کرده است بر پهلوی نام او جهت میراث او بنویسند این یا بنت یا شقیق یا شقیقه  
 و علی بذ القیاس و اگر وارثان دیگر داشته باشند این دو خط مستد ساز بچنانی مثل بقدر گنجایش اسامی آن و در دو خط  
 فاصله تقسیم نمائی و در هر خانه نام وارثی بنویسند و اگر فتوی باشد نام هر وارثی بر پهلوی خانه او بنویسند و همین قیاس  
 بطون ثالث در رابع و خامس با بقاع الی مالنج چون رسم شبکه تمام شد تصحیح بطن اول بر سر سطر او بنویسند بالای آن خط  
 مانند قوس کبک و زیر نام هر وارثی نصیب او بدهند ما ضبط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت  
 مافی الید او را ثبت نمائی و بالای سطر این بطن تصحیح او و بالای تصحیح خطی مانند قوس بعد از آن مقابله کن مافی الید او را  
 با تصحیح او اگر منقسم است مغربی بالای قوس بنویسند و جزو هم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالای

بنویس و وفق مافی الید زیر این سطر اگر مبانتت ست تمام تصحیح بالاے قوس تمام آن زیر سطر بنویس  
و جزو ہم عبارتہ از حاصل تحت مافی الید ست بر عدد تصحیح بعد از ان انتقال کن بطن ثالث و تصحیح اورا  
بالای سطر زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر وارثان و نصیب ہر وارثے زیر نام او بنویس مانفے الید  
اور از زیر علامت مات و طریق دانستن مافی الید اولت کہ از سہ حالت حالے نیت از بطن اول گرفته  
است فقط یا بطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے اولے نصیب از بطن اول کہ زیر نام او مرقوم ست  
ضرب کن در ہندسہ کہ بالاے قوس بطن ثانیے نوشتہ پس حاصل ضرب مافی الید اوست و در صورتہ  
ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطر بطن ثانی نوشتہ حاصل ضرب  
مافی الید اوست و در صورتہ سیوم تخت نصیب او از بطن اولے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان  
نصیب او از بطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را جمع کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن این  
مافی الید را با تصحیح او و بقیاس آنچه در بطن ثانی گننتہ شد عددے بالار قوس این سطر و عدد  
تحت این سطر بنویس بعد از ان انتقال کن بطن رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن اورا چنانکہ  
دانستے و مانفے الید اورا شناس و زیر لفظ مات بنویس اگر اورا از بطن اول چینی ہی ست  
ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالاے قوس بطن ثانیے ست و حاصل ضرب ضرب کن در ہندسہ  
بالاے قوس بطن ثالث ست پس این حاصل ضرب نصیب اوست از بطن اول  
و اگر اورا چینی ہی ست از بطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تحتانی  
ضرب کن و حاصل ضرب در ہندسہ کہ بالاے قوس بطن ثالث ست ضرب مناسے  
و این حاصل ضرب را با حاصل بطن اول جمع کن و مجموع مانفے الید اوست پس مقابلہ کن  
این مانفے الید را با تصحیح او اگر انقسام ست نقطہ صفر بالاے قوس بگذار و جزو ہم  
زیر سطر بنویس و اگر موافقت یا مبانتت ست بہان روشی کہ مبسوط نوشتہ تقسیم کن  
و بعد از ان انتقال کن بطن خامس و بقیاس آنچه در بطن رابع کردہ بودی عمل کن  
کلیہ در شناختن مانفے الید اولت کہ اگر اورا از بطن اول چینی ہی ست ہندسہ  
نصیب اورا در ہندسہ بالاے بطن ثانیے ضرب کن و حاصل اورا در ہندسہ  
بالاے بطن ثالث و این حاصل اورا در ہندسہ بالاے رابع و ہلم جرا لے ان تہتر

۴۰۸

ایسے ماانت فیہ واگر چیزے از لطن ثانی نیز بہت ضرب کن ہند نہ نصیب اور ازین لطن  
 در ہند نہ تختانی و حاصل را در ہند نہ بالائے قوس ثالث و حاصل را در بالائے قوس رابع  
 و حاصل را در بالائے قوس خامس واگر چیزے از لطن ثالث نیز وارد ہند نہ نصیب اور  
 در ہند نہ تختانی ضرب کن و حاصل را در ہند نہ بالائے قوس رابع و حاصل را در ہند نہ  
 بالائے قوس خامس الی ان منتہی الی ما انت فیہ چون از ہمہ لطن فارخ شد می  
 سطحے واسع تر از سطحہ سابقہ بر پہلوئی آن رسم کن و بخطوط فاصلہ تقسیم نامی و نام  
 احیا کہ باقی ماند و اند بنویس بدستوریکہ گفتہ شد و تقسیم لطن اول را در انچہ بالائے قوس لطن ثانی  
 نوشتہ ضرب کن و حاصل را در انچہ بالائے قوس ثالث نوشتہ و حاصل را  
 در انچہ بالائے قوس رابع تا آنکہ لطن منبتہ شوند و جاسیکہ صفر نوشتہ شد  
 ضرب نباید کرد بلکہ مابعد او انتقال باید کرد و انچہ حاصل ضرب آخر باشد  
 بالائے سطحہ بنویس و بالائے آن خطے مانند قوس رسم کن و این مکتوب  
 جامعہ است کہ تقسیم مسائل ازوے راست می آید بعد از ان تقسیم کن این جامعہ  
 و طہرین تقسیم است کہ بر خانہ ہر شخصے کہ بگذری بین کہ وے از کد ام کد ام لطن گرفتہ است  
 انچہ از اول گرفتہ است ہند نہ نصیب اور در انچہ بالائے قوس لطن ثانی نوشتہ  
 ضرب کن و حاصل را در انچہ بالائے قوس ثالث نوشتہ و ہمہ چیز تا آنکہ منبتہ شوند لطن  
 و آزا علیحدہ بنویس و انچہ از لطن ثانی گرفتہ است ہند نہ نصیب اور از لطن ثانی  
 در ہند نہ تختانی این سطحہ ضرب کن و حاصل را در ہند نہ فوقانے لطن ثالث  
 و حاصل ضرب در ہند نہ فوقانی لطن رابع و ہمہ جہا و این عدد را زیر مرقوم اول کہ علیحدہ نوشتہ بودی  
 ثبت نما و انچہ از لطن ثالث گرفتہ است ہند نہ نصیب اور در ہند نہ تختانی ضرب کن و آزا در ہند نہ فوقانی  
 لطن رابع و بکذا و بکذا پس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد از ان جمیع حاصل او کہ نوشتہ  
 جمیع کن و مجموع را در خانہ آن شخص می بنویس و انتقال کن بشخصے دیگر و ہمین عمل کن چون تقسیم  
 تمام شد امتحان کن بقاعدہ جمع و تقسیم چون در امتحان راست آمد فرا یض درست شد و الا خطا واقع شد  
 تقطیش آن خطا کن مثال حاصل شبکہ بنویس و آزا شرح کنسیم تا فائدہ تمام شود



| ۵۱۴۲۰ | ۱     | ۳     | ۱۲    | ۲۶    | ۴        | ۸        | ۲۳    | ۱۵    | ۴     | ۱۰     |
|-------|-------|-------|-------|-------|----------|----------|-------|-------|-------|--------|
|       |       |       |       |       |          |          |       |       | نوع ۲ | زوجه ۲ |
|       |       |       |       |       |          | نوع ۳    |       | نوع ۲ |       | نوع ۳  |
|       |       |       | نوع ۲ |       | اختلام ۱ | نوع ۳    |       | نوع ۲ |       | نوع ۳  |
|       |       |       | ۳۵۵۰۲ |       | نوع ۲    | اختلام ۱ |       | نوع ۲ |       | نوع ۳  |
|       |       |       |       |       |          |          | نوع ۲ |       | نوع ۲ |        |
| ۳۸۸۸  |       |       |       |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
| ۱۹۳۳  |       |       |       |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
| ۱۲۹۶  |       |       |       |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
|       |       |       |       | نوع ۲ | نوع ۱    | نوع ۱    |       |       | نوع ۲ |        |
| ۴۲۹   |       |       |       |       |          |          | نوع ۳ |       | نوع ۲ |        |
| ۳۳۰۲  |       |       |       |       |          |          | نوع ۳ |       | نوع ۲ |        |
| ۱۶۰۱  |       |       |       |       |          |          | نوع ۳ |       | نوع ۲ |        |
| ۴۳۸۰  |       |       |       |       |          |          | نوع ۳ |       | نوع ۲ |        |
| ۵۸۳۳  |       | نوع ۱ |       |       |          |          | نوع ۳ |       | نوع ۲ |        |
| ۱۹۳۳  |       |       |       |       |          |          | نوع ۳ |       | نوع ۲ |        |
| ۵۴۸۳  |       |       |       | نوع ۲ |          | نوع ۳    |       |       | نوع ۲ |        |
| ۵۳۸۳  |       |       | نوع ۲ | نوع ۲ |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
| ۲۳۰۰  | نوع ۱ |       |       |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
|       | نوع ۲ |       |       |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
| ۴۳۳۴  |       |       | نوع ۲ |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
| ۱۳۹۹۳ |       |       | نوع ۲ |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
| ۴۰۰   |       | نوع ۱ |       |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |
| ۱۳۰۰  |       | نوع ۲ |       |       |          |          |       |       | نوع ۲ |        |

۲۱۰

حل این شبکه آنست که با مسئله پیش آشتل برده بطن مردی متوفی شد و نجس و لوث گذاشت زوجه و ام و شقیقه داشت  
 لام اصل مسئله او دوازده بود و عامل شد با نوزده و آن تصحیح اوست زیر نام زوجه و نوزده نوشتیم زیر نام ام بنده  
 و زیر نام شقیقه چهار و همچنین زیر نام شقیقه دوم چهار و زیر نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بطن ثانی  
 یافتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح او از شش است و مافی الید میت از بطن اول سه بود مقابله کردیم سه با شش  
 با شش یافتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صورت عدم القسام تا داخل حکم توافق داشت شش که دو باشد  
 با دو نوشتیم ثلث نه بر انتقال کردیم بطن ثالث که ام است پنج وارث یافتیم سه بنت مذکوره و ابویین ثلثین و سدرین  
 جمع شد اصل مسئله از شش و شش منگسر میشود بر نبات میان نصیب نبات که چهار است و میان روس ایشان که سه است  
 سابقا یافتیم ضرب کردیم سه از شش برده شد و آن تصحیح اوست باز بخش کردیم از مافی الید دیدیم که مگر فته است الا از  
 اول نصیب ایجاد است دور در دو که بالای بطن ثانی مرقوم است ضرب کردیم چهار شد مقابله کردیم چهار را با شش  
 بالصف برآمد نصف شش که نه باشد بالا نوشتیم و نصف چهار که دو است پایین نوشتیم انتقال کردیم بطن رابع سه وارث یافتیم  
 زوجه و ابن و بنت اصل مسئله از هشت یکی زوجه را و هفت منگسر میشود بر این و بنت عدد روس که سه است ضرب کردیم و هشت  
 چهار برآمد و وی اخذ کرده است از بطن اول خیری پس نصیب از بطن ثانی که سه است در هند سه برین که یک است ضرب  
 کردیم سه برآمد سه از نه ضرب کردیم بیت و هفت شد پس بیت و هفت مافی الید است مقابله کردیم با بیت و چهار توافق  
 بالثلث یافتیم ثلث بیت و چهار که هشت است بالا نوشتیم و ثلث بیت و هفت که نه است پایین نوشتیم انتقال کردیم  
 بطن خامس که یک شقیقه که بنت بطن ثالث بود متوفی شد چهار وارث گذاشت شقیقه و اخت لام و جده که بقیه وارثان  
 مقدم اند و چهارم زوج اصل مسئله شش است و عامل بهشت شده است و وی از بطن اول و ثالث گرفته از بطن  
 چهار است چهار را زد و ضرب کردیم هشت برآمد هشت را زد و ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را زد و هشت زدیم  
 پانصد و هفتاد و شش برآمد و این نصیب است از بطن اول بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن ثالث نیز چهار  
 است چهار از ضرب کردیم در دو که هند سه زیرین است هشت حاصل شد هشت را زد و هشت زدیم شصت و چهار شد  
 بران کاغذ زیر محفوظ اول نوشتیم بدینصورت مجموع ششصد و چهل برآمد و آن مافی الید است  
 کردیم با هشت القسام یافتیم جزو سهم که شانین است پایین نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم  
 بطن سادس یافتیم که اخت لام که بنت بطن ثالث و اخت لام بطن خامس بوده و چهار وارث گذاشت  
 اخت لام و جده که در بطن سابق هم بودند در زوج و اخ تصحیح او از شش است و نصیب از بطن اول و بود در دو ضرب کردیم

۴۱۱



چهار برآمد چهار در نه زدیم سی شمش بر آمد سی شمش را در هشت زدیم دو صد و هشتاد و هشت بر آمد دو صد و هشتاد و هشتاد  
 بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لطن ثالث چهار بود چهار را در نه زدیم با این که دوست ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در هشت زدیم  
 شصت و چهار بر آمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب او از لطن خامس یکی است یک را در نه زدیم با این که هشتاد است  
 ضرب کردیم هشتاد بر آمد آنرا زیر محفوظ ثانی نوشتیم بر بصورت  $\frac{80}{1}$   
 مقابله کردیم با شصت منقسم شد جزو سهم که هفتاد دو است با این  $\frac{80}{1}$   
 بطن سابع که ام لطن ثالث و جده خامس سادس بود چهار وارث گذاشت نزوج وام و جد و اخت لای این سکه  
 اگر ریست اصل سکه شش و عول بر نه و نصیب جد و اخت لای که چهار است باید که لکذکر مثل خط الانشین  
 منقسم کرد پس لکسا لازم آمد در وس که سه است در نه ضرب کردیم پس تصحیح او از بیت و هفت است دیدیم نصیب او از لطن  
 ثالث سه بود سه او دو ضرب کردیم شش بر آمد شش را در هشت زدیم چهل و هشت بر آمد دو در لطنون متاخر صفر یازده  
 ضرب کردیم چهل و هشت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از لطن خامس یکی است یک را در نه زدیم با این که هشتاد است  
 ضرب کردیم هشتاد بر آمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب او از لطن سادس یکی است یکی را در هفتاد دو ضرب کردیم  
 هفتاد دو بر آمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم بر بصورت  $\frac{72}{1}$  همه اجمع کردیم دو صد بر آمد مقابله کردیم با بیت و هفت  
 ممانت بر آمد بیت و هفت را با نوشتیم دو صد را با این  $\frac{72}{1}$  انتقال کردیم بطن ثامن شقیقه ثانیه هفت  
 که در اول شقیقه بود در ثالث بنت و در خامس شقیقه در سادس اخت لام گذاشت سه وارث ام جده که سابق بود  
 و زوج و این تصحیح او از دو صد و نصیب او از لطن اول چهار بود چهار را ضرب کردیم در دو هشت بر آمد هشت را در نه زدیم هفتاد  
 دو بر آمد و هفتاد دو را در هشت زدیم با هفتاد و هشتاد شش بر آمد با هفتاد و هشتاد و شش را در بیت و هفت زدیم با نوزده هزار و هفت  
 پنجاه دو بر آمد بر کاغذی ثبت کردیم و نصیب او از لطن ثالث چهار بود چهار را در دو ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در نه زدیم  
 زدیم شصت و چهار بر آمد شصت و چهار را در بیت و هفت زدیم یک هزار و هفتصد و هفتاد و هشت بر آمد زیر محفوظ اول ثبت  
 کردیم و نصیب او از لطن خامس سه بود سه را در هشتاد زدیم دو صد و چهل بر آمد دو صد و چهل را در بیت و هفت زدیم شش  
 و چهار صد و هشتاد بر آمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم و نصیب او از لطن سادس یکی است یکی را در هفتاد دو ضرب کردیم هفتاد دو  
 بر آمد هفتاد دو را در بیت و هفت ضرب کردیم یک هزار و هفتصد و چهل و چهار بر آمد زیر محفوظ ثالث ثبت کردیم بر بصورت  $\frac{1040}{1}$   
 همه اجمع کردیم بیت و چهار هفتصد و چهار بر آمد آن مانی الیاد است مقابله کردیم با نوزده منقسم شد بالای او صفر گذاشتیم  $\frac{1040}{1}$   
 و با این جزو سهم دو هزار و یکصد و چهل دو ثبت نمودیم انتقال کردیم بطن ناسع با هفتصد که نزوج جده متوفی شده است دو وارث گذاشتیم

و شقیق تصحیح مسئله از نصاب از نصاب سابع نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم یکبار و هشت عدد برآمد در بطون ستان فرجه  
 صد بود ضرب کردیم پس با فی الید او همین قدر است مقابل کردیم با سه القسام یافتیم بالاسی او صد که گذشتیم و زیر او صد  
 شد صد شد که دریم انتقال کردیم برین عاشر اخت علاقی جده را یافتیم که مرده است و گذشت یک عدد را فقط مسئله او از یک  
 و نصاب از نصاب سابع چهار است چهار را در نصد با این که دو صد است ضرب کردیم شد صد برآمد و آن بی  
 اوست مقابل کردیم با یک القسام برآمد صفر بالا گذشتیم و هشتصد با این نوشتیم چون اجمل تمام شد خواستیم که نصاب  
 کنیم بجامه که تصحیح مسائل از وی صحیح شود یا نزرده را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی را در نه ضرب کردیم دو صد  
 برآمد دو صد و هفتاد در هشت زدیم دو هزار و یکصد و شصت برآمد دو هزار و یکصد و شصت ادریت و هفت  
 کردیم پنجاه و هشت هزار و سه صد و هشت برآمد و آن جامه جمیع مسائل است همانست که این مبلغ را بر اجای تقسیم کنیم  
 شقیق را یافتیم که از نصاب ثانی نصاب او دو بود و در نصد با این که یک بود ضرب کردیم دو برآمد  
 دورا در نه ضرب کردیم هر دو برآمد هر دو در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در هشت  
 و هفت ضرب کردیم سه هزار و هشتصد و هشتاد و هشت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر اجای نوشتیم انتقال کردیم  
 شقیق یافتیم که از نصاب ثانی یکی یافته است فقط یکی را در یک ضرب کردیم یک برآمد یکی را در نه  
 ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در هشت و هفت زدیم یکبار  
 و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم شقیق در سطر اجای نوشتیم انتقال کردیم باب یافتیم که  
 از نصاب ثالث نصاب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب  
 کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در هشت و هفت زدیم یکبار و دو صد و نود و شش برآمد  
 محاذی اسم آب در سطر اجای نوشتیم بعد از آن زوج از نصاب رابع سه یافته است فقط سه را در نه  
 ضرب کردیم بیست و هفت برآمد بیست و هفت را در بیست و هفت ضرب کردیم هفتصد و بیست و نه برآمد آنرا  
 محاذی زوج در سطر اجای نوشتیم انتقال کردیم با بن این را از نصاب رابع چهارده بود چهارده را در نه  
 ضرب کردیم یکصد و بیست و شش برآمد یکصد و بیست و شش را در بیست و هفت ضرب کردیم سه هزار  
 و چهار صد و دو برآمد محاذی این در سطر اجای نوشتیم انتقال کردیم بر هشت بیست از نصاب رابع بیست  
 یافته است هفت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در بیست و هفت ضرب کردیم یکبار  
 و هفتصد و یک برآمد آنرا محاذی بیست نوشتیم انتقال کردیم زوج از نصاب خامس پنج یافته است سه را در هشت

شقیق  
۳۸۸۸

۲۱۳۳  
شقیق  
۱۹۲۴

اب  
۱۲۹۶

زوج  
۴۲۹

ابن  
۳۴۰۲

هشت  
۱۶۰۱

زوج  
۶۴۸۰

زوج  
۵۸۳۲

زوج  
۱۹۴۴

ام  
۵۴۸۴

زوج  
۲۴۰۰

ام  
۶۴۲۶

زوج  
۱۴۹۹۴

ام  
۶۰۰  
شقیق  
۱۲۰۰

ضرب کردیم دو صد و چهل برآمد دو صد و چهل ادرست و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد برآمد از محاذی زوج  
 نوشتم انتقال کردیم زوج ثانی از لطن سادس سیافته است در هفتاد و دو ضرب کردیم دو صد و شانزده برآمد دو صد و شانزده ادرست  
 زدیم چهار و هشتصد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتم انتقال کردیم از لطن سادس سیافته بود یک ادرست و دو  
 ضرب کردیم دو صد و شانزده برآمد دو صد و شانزده ادرست و هفت زدیم چهار و هشتصد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتم  
 انتقال کردیم از لطن سادس یک یافته بود یک ادرست و دو ضرب کردیم هفتاد و دو در هفتاد و دو ادرست و دو  
 ضرب کردیم یک هزار و نه صد و چهل و چهار برآمد از محاذی زوج ثانی نوشتم انتقال کردیم بام که در لطن دیگر جده شده از لطن سادس  
 شش بود شش در دو صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد از لطن سادس نوشتم و نصیب از لطن ثامن دو بود و در  
 هزار و یکصد و چهل دو ضرب کردیم چهار هزار و دو صد و هشتاد و چهار برآمد با محفوظ اول جمع کردیم چهار و چهار صد و هشتاد و چهار  
 از محاذی ام نوشتم انتقال کردیم در لطن سابع است و دیگر با نیز جده است نصیب از لطن سابع هشت است هشت  
 در دو صد ضرب کردیم هزار و ششصد شد بر کاغذی نوشتم و نصیب از لطن عاشری بود یک ادرست و هشتصد ضرب کردیم  
 هشتصد برآمد با محفوظ اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد از محاذی زوج ثانی نوشتم انتقال نمودیم زوج از لطن ثامن  
 سه بود سه در دو هزار و یکصد و چهل دو ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشت و شش برآمد محاذی زوج نوشتم و انتقال  
 کردیم این از لطن ثامن نصیب هفت است هفت را در دو هزار و یکصد و چهل دو زدیم چهارده هزار و نه صد و نود و چهار  
 برآمد محاذی این نوشتم و انتقال کردیم ام از لطن تاسع نصیب یکی است یک ادرست و ششصد ضرب کردیم ششصد و شش  
 و شقیق از لطن تاسع نصیب دو است در ادرست و ششصد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد محاذی شقیق نوشتم شش  
 تمام شد فصل چون عدد الضبا از الوف منتظم باشد تنزلی آنها برتر که شکل شود و معرفت نصیب هر یکی  
 از ترکه دشوار گردد و مستغنی بجز در ماند و قاسم نزدیک است و با کم کند پس محتاج شدند بقاعده که سادس  
 و اهل حساب در نیاب عملی چند است یکی از آنها که سهل الماخذ است و از مختصات کتاب الحروف است که تنزلی مرتبه  
 برتره مسمی باشد تنزلی قسیمی آن تنزلی الوف با حاد است پس مکتوب در مرتبه الوف را حاد اعتبار کنند و مکتوب  
 در مرتبه عشرات الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزلی اوسط تنزلی مات با حاد است و تنزلی اونی تنزلی عشرات  
 با حاد است بر تنزلی که مناسب کثرت اعداد ترک باشد اختیار کنند و آنچه باقی ماند از مراتب حاد و عشرات و مات  
 عشر عشر اعتبار کنند اگر تنزلی شد است و هر یک از عشر العشر اگر تنزلی اوسط است و هر یکی از عشر اگر تنزلی اول است  
 پس اگر زوج این کسور را جمعها بجهت و یسر آید مثلا اعشار عشر را نصف العشر میتوان آورد یا ثلث عشر فیها و الا دشواری

فهم کسوف فهم الضبار البیزان طبع باید سنجید من اتمی سلطین غلیظ اموهنا کار باید نسبت و گاهی از منزل نفس غماض کرده بنشیند  
 یا اقل صلح باید نمود و گاهی فهم و تفهیم کسور اموهنا باید ساخت دیگر آنکه الضبار با یکدیگر مقابله کنند اگر داخل باشد فقط اقل عملی اعتبار  
 کنند و اکثر ایهان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گفت و هر نصیب را بر وفق آن باید آورد و اگر  
 بعضی توافق و در بعضی داخل باشد توافق اعتبار باید نمود و اگر تباين باشد بعضی الضبار با کل آن این نوع متعذر است دیگر اختصاص  
 بخبر کسیکه مستغنی از وی میراث گرفته است نسبت نشوند و نام او نویسد و سهام او دهند و متعین موت او و تقسیم سهام او  
 نشوند و دیگر اختصاص تصحیح و معنی اختصاص تقسیم است که استخراج کنند و فیض در صورتها که بر رؤس فریق منقسم شود  
 و در آن کند که در بطون آینه عدد این مسئله تضاعف خواهد شد بوجهیکه آنکس مانند فرع گردد پس بقید تصحیح کسور نشود و صبر  
 کند تا وقتیکه تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود حاصل تقسیم در الضبای اجیاست و آن حاصل است باید در  
 که ترک خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین او منقسم نمی شود مانند حمام و حیوان یا از آن قبیل است که عین او  
 منقسم میشود مانند جوب و نقود و در آن پس حصه او از ترک ماند حصه اوست از جامعه این مسئله از بعد تناسب است که  
 مثال مجهول است و چاره دانستن آن تقریب است و تقریب عبارت از استخراج قیروط جامعه است یعنی جزو است و جامعه  
 و طریق او آنست که تقسیم کند جامعه ابریت و چهار حاصل قسمت قیروط است پس اگر حاصل تقسیم صحیح بر آید فیهما  
 و اگر کسری با او جمع شد و تسویه الکسور خواهی مخرج کسور در جامعه ضرب کن و حاصل ضرب جامعه ساز و از آن قیروط  
 صحیح بر آید و اگر کسرها مضاعف یا معطوف بر آید مقابله کن هر دو کسرا اگر توافق است وفق یکی در دیگری ضرب کن  
 و حاصل در جامعه و حکم چند عدد از کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از تراند مراتب استخراج مقصود باشد همان کسور  
 لفظ کن و طریق تقسیم قیروط بر اجیاست که جدولی رسم کنی از بالای صحفه سومی پایان آن بقدر امتداد الضبای و ترا  
 تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانههای پیدا شود و در هر خانه نصیب از الضبای اجیای یکی زیر دیگری رسم کن و بالای آن  
 جامعه بنویس و بر جنب این جدول دیگر مشابه او در طول و خانهها بنویس بالای این جدول قیروط جامعه است  
 بعد از آن عمل کن قیروط را با ضلع او تا آنکه واحد را هم بهم آن کسر میتوان خواند مثلاً مائین حاصل میشود از ضرب  
 در مائین یکی از ضلع او دو است و مائین حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلع او ده است یکی عشر ده است  
 و مخرج عشر عشر است و دیگر یازده عشره از ضلع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قیروط  
 بمقدار اضلاع بنویس چند ضلع بر هر جدول بنویس مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از آن نصیب را بگیر نسبت کن بر قیروط  
 و حاصل تقسیم را در جدول قیروط محاذی آن نصیب کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب اول محاذی آن نصیب کن

۲۱۵

والرکب دیگر مناسب ضلع ثمانی باقی مانده باشد در جدول ضلع ثمانی تا آنکه منتهی شود:

| سبع لسان کلبا | وفق الجامع | جدول العشر | جدول العشر | جدول القیراط | عشر القیراط | عشر القیراط | سبع عشر القیراط |
|---------------|------------|------------|------------|--------------|-------------|-------------|-----------------|
| ۵۸۳۲۰         | ۱۹۴۴۰      | ۱۹۴۴       | ۱۰         | ۸۱۰          | ۱۰          | ۹           | ۹               |
| ۳۸۸۸          | ۱۲۹۴       | ۱۲۹        | ۴          | ۱            | ۴           |             |                 |
| ۱۹۴۴          | ۴۴۸        | ۴۴         | ۸          |              | ۸           |             |                 |
| ۱۲۹۴          | ۴۴۴        | ۴۴         | ۲          |              | ۵           | ۳           |                 |
| ۷۲۹           | ۲۴۴        | ۲۴         | ۳          |              | ۳           |             |                 |
| ۳۴۰۲          | ۱۱۴۴       | ۱۱۴        | ۴          | ۱            | ۴           |             |                 |
| ۱۷۰۱          | ۵۴۷        | ۵۴         | ۷          |              | ۷           |             |                 |
| ۴۴۸۰          | ۲۱۴۰       | ۲۱۴        | ۲          |              | ۴           | ۴           |                 |
| ۵۸۳۲          | ۱۹۴۴       | ۱۹۴        | ۴          | ۲            | ۴           |             | ۰               |
| ۱۹۴۴          | ۴۴۸        | ۴۴         | ۸          |              | ۸           |             | ۰               |
| ۵۴۴۸          | ۱۲۴۸       | ۱۲۴        | ۸          | ۲            | ۲           | ۵           | ۱               |
| ۲۴۰۰          | ۸۰۰        | ۸۰         |            |              | ۹           | ۷           | ۸               |
| ۴۴۴۴          | ۲۱۴۴       | ۲۱۴        | ۲          | ۲            | ۴           | ۲           |                 |
| ۱۲۹۹۴         | ۴۹۹۸       | ۴۹۹        | ۸          | ۴            | ۱           | ۴           | ۴               |
| ۴۰۰           | ۲۰۰        | ۲۰         |            |              | ۲           | ۲           | ۲               |
| ۱۲۰۰          | ۴۰۰        | ۴۰         |            |              | ۲           | ۲           | ۲               |

۲۱۴

مثالی و جمله بر وفق نظر کردیم در این انصاف یافتیم که همه آنها متوافق اند بنکت پس نکت جامع را جامع ساخته و  
 بر نصیب مجازی آن نصیب بست کردیم مثال این رو جامع ثانیه بعشر آن در بصورت عشر جامع گردید  
 و جامع سازند بعد از آن امتحان کنند نخست جدول اعشار را جمع کنند و هر ده را یکی گیرند و آنچه کسر باقی ماند  
 آنرا دفع کرده تقریر نمایند مانند آنکه در جنس و چهار جنس بعد از آن جدول اعداد تا ده را جمع کنند و با مجموع  
 اول جمع نمایند حاصل الجمع را با عشر جامع تطبیق دهند اگر مطابق برآمد عمل صحیح است و الا تدارک حلال باید کرد  
 مثال اختصار تصحیحات است که تصحیح مسئله ام ام که در مابعد دو بار جده شده از آنجا که کنیم چهار بر آن که در تصحیح  
 اینجا چون حصه او را در ضرب کنیم و حاصل را در هشت تصحیح اجبار است می آید مثال تقریر آنست که تصحیح کنیم  
 نوزده هزار و چهار صد و چهل را بر بست و چهار حاصل بقیمه هشتصد و ده بر آمد و آن قیراط است پس حل  
 کردیم اضلاع او را تا آنکه بواحد رسید پس گفتیم هشتصد و ده حاصل میشود از ضرب ده در هشتاد و یک هشتاد و یک  
 حاصل میشود از ضرب نه در نه و یکی تسع زشت پس اضلاع او سه بر آید از عشر و تسع عشر و تسع عشر پس چهار جدول  
 رسم کردیم بر جدول اول زیر قوس نوشتیم هشتصد و ده بالای قوس هفتصد و چهار و بر سر جدول دوم عدد  
 ده تا دلالت باشد بر آنکه این جدول اعشار قیراط است و بر جدول ثالث نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول  
 تسع عشر قیراط است و در جدول رابع نیز نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول تسع عشر است بعد از این  
 در تقسیم قیراط تا در جدول قیراط نوشتیم کسور آنرا و چون فرزند یک جمع اقل کسور را جمع کردیم و هر نه را یکی شمردیم باز بالای  
 ازان رفتیم بر ده را یکی شمردیم باز اشغال کردیم جدول قیراط و محفوظ را بآن اعداد جمع کردیم راست آمد

۳۱۷

باب میراث ذوی الارحام غیر اهل الفرائض و العصبان باب در میراث اصحاب قرابة غیر اهل الفرائض  
 و عصبان ما لك عن محمد بن ابی بكر بن محمد بن عمر بن حرم عن عبد الرحمن بن حفظة الوندی انه اخبره

عن مولی القریب کان قد یقال ابن موسی انه قال كنت جالسا عند عمر بن الخطاب فلما صلی الظهر

تاتی یأیر فاهلم ذلک الکتاب کتبه فی شان العقیب سال عنها و لیستخبر فیها فاتی به یر فاقدها  
 بتودا و قدح فیها ماء فحی ذلک الکتاب فیہ ثم قال لو رضیک الله اترك ابن مرسی نشسته بود  
 نزدیک عمر بن الخطاب پس وقتیکه خواند نماز ظهر گفت ای یر فایا آن کتاب را اشاره کرد بنا که  
 نوشته بود آنرا در باب عمر سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید ازان پس آورد یر فایا آن نامه پس  
 طلبید عمر بیایه سنگین بیایه جویدین که در وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را در آن بیایه بعد از آن



كتاب ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية

على صاحب الفاضل في  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية  
 ميراث الام والامه والامه الميراثية

اگر رضا مذکور شد خداستعالی مقرر میکند ترا مالک عن محمد بن ابی بکر بن حذیم انه سمع اباہ کہ شیخہ  
 یقول کان عمر بن الخطاب یقول عجباً للعمة تودث ولا توث عمر بن الخطاب میگفت عجب است عمر اگر  
 وارث خود میگردد اند پس ان برادر او خود وارث نمی شود قال مالک الام المرحمة علیه عندنا الذم لا  
 اخلاف فيه والذي ادركت عليه اهل العلم ببلدنا ان ابن الاخ لا لام والجد ابا الام والعم اخا اب للام  
 والحال والجدة ام ابی الام وابنة الاخ لا لاب والام والعمة والحال لا ليرثون با رحامهم شيئاً قال وانه  
 لا توث امرأة هي بعد نسبا من المتوفى ممن سمی فی هذا الكتاب بوجهاً شيئاً وانه لا يرث احد من النساء  
 الا حيث سمین وذلك ان الله تبارك وتعالى ذكر فی كتابه ميراث الام من ولدها وميراث البنات  
 من ابیهن وميراث الزوجات من زوجها وميراث الاخوات للاب وميراث الاخوات للامه وورثت الجد  
 بالذی جاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها والمرأة تترس من اعتقت هي نفسها لان الله تبارك  
 وتعالى قال فی كتابه فالخوانكم فی الدين وموالمیکم گفت مالک حکمیکه اتفاق حاصل شد بران نزدیک با اختلاف  
 دران وکمی که یافتیم بران اهل علم را در شهر خود ایست که سپر برادر اخیا فی وجد که پدر مادر باشد و عم که برادر  
 اخیا فی پدر باشد و خالو و جده که مادر پدر مادر باشد و دختر برادر اعیانی و عمه خاله وارث نمی شوند بقبر آنها شیخ  
 چیزی را گفت مالک وارث نمی شود هیچ زنی که وی دور تر باشد از رومی نسب نسبت متوفی از انجا که ذکر کردیم  
 درین کتاب بقبر تبه خود چیزی را و حکم ایست که وارث نمی شوند زنان مگر آنجا که نام ایشان برده شد و تفصیل این  
 که خداستعالی ذکر کرد کتاب خود و میراث مادر را از فرزندان خود و میراث دختران را از پدر خویش و میراث زن  
 از شوهر خود و میراث خواهران اعیانی یا علاتی یا اخیا فی از برادر خویش و وارث ساخته شد جده را بسبب حدیثی  
 آمد از رسول الله صلى الله عليه وسلم در باب او وزن وارث میشود کسی که آزاد کرده باشد خودش زیرا که خداستعالی  
 فرمود در کتاب خود فالخوانکم فی الدين وموالمیکم باب لا يرث المسلم الکافر وارث نمی شود مسلمان مینچ کافر  
 مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین عن عمر بن عثمان بن عفان عن اسامة بن زيد ان رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم قال لا يرث المسلم الکافر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وارث نمی شود مسلمان کافر مالک عن  
 ابن شهاب عن علی بن حسین بن علی بن ابي طالب اخبره انما وراث اباطالب عقیل و طالب لم يرثه حلی فذلک  
 ترکنا نصیبنا من الشعب علی ابن حسین گفت جز این نیست که وارث ابوطالب شدند عقیل و طالب و وارث او شد  
 حلی گفت علی بن حسین پس ای همین نسب ترک کردیم نصیب خود را از شعب ابیطالب مالک عن یحیی بن یسیر



عنه عليه السلام  
 قال قلت لابي عبد الله  
 ما قولك في رجل  
 قتل رجلا من اهل  
 البيت فقتلوه  
 قال قلت لابي عبد الله  
 ما قولك في رجل  
 قتل رجلا من اهل  
 البيت فقتلوه

من اهل العلم ببلداننا كذا ما كنت انا كذا...  
 اهل علم در شهر ما ترجم گوید همین است...  
 سبب عرق شدن هر دو یا سبب پدرم دیواری بر آنها یا فایب بودند و خبر مرگ آنها رسید و معلوم نشد که کدام  
 یک بیشتر مرد پس وارث گردانیده شود یکی از آنها را با مال دیگری بلکه میراث هر دو را بعد از این دو کس برای کسی است  
 از ورثه او که تعیین دانسته شود حیات او بعد موت او باب میراث و ولد الملاحنة ملاعنه زنی است که  
 لعان کرد و با شوهر خود پس نسب و لدا و از پدر مستقطع شد **مالک** انه بلغه ان عمرو بن الزید کان یقول  
 فی ولد الملاحنة و ولد الزنا انه اذا مات و رثت امه حقهما فی کتاب الله و ورثت اخوته لامه حقوقهم  
 و یرث البقیة موال امه انکانت مولاة و انکانت عمریة و رثت حقهما و ورثت اخوته لامه حقوقهم و کان  
 ما بقی للمسلمین عوده بن الزبیر میگفت در باب فرزند ملاعنه و ولد زنا که اگر میرد وارث شود مادر او حق خود را  
 در کتاب خداست و وارث شوند برادران انخانی او حقوق خویش را و وارث شوند آنچه باقی ماند موالی مادر او  
 اگر معتقد باشد و اگر عربی باشد وارث او شود مادر او حق خود در کتاب خداست و وارث شوند برادران انخانی  
 حق خود را و باشد آنچه باقی مانده است بر عام مسلمانان یعنی حق بیت المال قال مالک و بلغه عن سلیمان  
 بن یساف مثل ذلك قال مالک و علی ذلك اذ كنت رأی اهل العلم ببلداننا كذا ما كنت انا كذا...  
 سلیمان بن یسار مانند آن گفت مالک بر همین حکم قسم رانی اهل علم در شهر خود باب القاتل لایوث  
 قاتل وارث نمی شود و از مال مقتول **مالک** باسناده فی قصة قتل الایاب ابنه ان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم قال القاتل لایوث فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم قاتل وارث نمی شود و از مال مقتول چیزی را  
 مترجم گوید همین است ذهب اهل علم کسی که کشت مورث خود را وارث او نمی شود خواه قتل عمدا باشد یا خطا  
 مگر آنکه امام ابوحنیفه گفته که قتل صبی مانع میراث نیست

الجلد الثاني ان شاء الله  
 تعالی  
 الجليل الثاني ان شاء الله  
 تعالی  
 الجليل الثاني ان شاء الله  
 تعالی  
 الجليل الثاني ان شاء الله  
 تعالی  
 الجليل الثاني ان شاء الله  
 تعالی  
 الجليل الثاني ان شاء الله  
 تعالی

هذا من قبل من بعدك جلد اول كتاب بخط شرح موطا امام همام امام مالک محمد بن مسلمة  
 جناب قدوة محققین عمدة المفسرين حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی رحمہ اللہ تصنیف  
 تمام و تصحیح مالک کلام بتاریخ چهارم ماه شعبان الحظیم سنة ۱۲۹۳ ہجری صلیہ الطبع و طبع  
 انتقام پوشیدہ فاحمد صدر العلماءین و صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ و صحیحین  
 و غیر جمعیتهائی ہم تمام خواهد رسید انشاء اللہ رب العالمین  
 طبع قادری  
 در حدیث اہل ہند

المجلد الثالث من المسو  
 باب ذكر العور قال الله تبارك وتعالى قل للؤمنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ان في لهم ان الله خير بما يصنعون وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها وليضربن بخمرهن على جيوبهن ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن اوابائهن اواباء ببعولتهن اوابائتهن اوابناء ببعولتهن اوابنهن اوابناتهن اوابناتهن او ما ملكت ايمن ايمن او التابعين غير اولي الاربع من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورت النساء ولا يضربن باسرجانهن ليعلم ما يخفين من زينتهن وتوبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون لعلكم تفلحون وقال تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا ليس آتاكم الذين ملكت ايمنكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات من قبل صلواة الفجر وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة ومن بعد صلواة العشاء ثلاث عورات لكم ليس عليكم ولا عليهم جناح بعدهن طوافون عليكم بعضكم على بعض كذلك يبين الله لكم الايات الله عليكم حكيم واذ ابلاغ الاطفال منكم الحلم فليستادونكم استاذن الذين من قبلهم كذلك يبين الله لكم آياته والله عليكم حكيم والقواعد من النساء التي لا يرجون نكاحا فليس عليهن جناحات يعرفن نياجهن غير متبرجت بزينة وان يستعففن خير لهن والله سميع عليم

ان ينظر الى قوله ما خلا حد التكشف فلا يجوز ان الله  
 استثنى ثلثه اوقات في التكشف  
 واما اخصها بالان يكون غيرهما لا  
 يدخل فيها بعضهم على بعض فيكشف  
 البليل وقت السجود واختلفوا في حد  
 التكشف في الانوار ان كان عورتا  
 بنسبة من خارج او من غير ذلك  
 الامام ابن السرة والركبة في الحديث  
 وينظر الرجل من ذوات جوارحه  
 الى الوجه والراس الصدر واليدين  
 والعصدين ولا ينظر الى ظهرها  
 وبطنها واخفافها ونهت بيها  
 من التكشف  
 قال في الاستاذين من النساء  
 ظهر الجوارح لا يكتشف  
 والظاهر ان كل التكشف في  
 من غير اولي الاربع من الرجال  
 ولا على من ارتد النساء ولا يظهروا  
 من غير اولي الاربع من الرجال  
 ولا على من ارتد النساء ولا يظهروا  
 من غير اولي الاربع من الرجال  
 ولا على من ارتد النساء ولا يظهروا

ان ينظر الى قوله ما خلا حد التكشف فلا يجوز ان الله  
 استثنى ثلثه اوقات في التكشف  
 واما اخصها بالان يكون غيرهما لا  
 يدخل فيها بعضهم على بعض فيكشف  
 البليل وقت السجود واختلفوا في حد  
 التكشف في الانوار ان كان عورتا  
 بنسبة من خارج او من غير ذلك  
 الامام ابن السرة والركبة في الحديث  
 وينظر الرجل من ذوات جوارحه  
 الى الوجه والراس الصدر واليدين  
 والعصدين ولا ينظر الى ظهرها  
 وبطنها واخفافها ونهت بيها  
 من التكشف  
 قال في الاستاذين من النساء  
 ظهر الجوارح لا يكتشف  
 والظاهر ان كل التكشف في  
 من غير اولي الاربع من الرجال  
 ولا على من ارتد النساء ولا يظهروا  
 من غير اولي الاربع من الرجال  
 ولا على من ارتد النساء ولا يظهروا

من غير اولي الاربع من الرجال  
 ولا على من ارتد النساء ولا يظهروا


مدقفا على  
 ان يفتقر  
 له من الامور  
 الابانة لان  
 لا يستقل  
 ولا لا يفتقر  
 غير القدر  
 الاعتناء في  
 ان الورع في  
 اوتار يله  
 في اعلا  
 الحسية ان  
 ان يفتقر  
 عليها في  
 ان يفتقر  
 ان يفتقر

ان يفتقر  
 مدقفا على  
 ان يفتقر

**قلت** في النهج  
 وهو في اهل العلم  
 في اهل البيت ولا يفتقر  
 ان يفتقر  
 وباس التعريف  
 في الخطبة في النهج  
 مثل خطبة خبيثة  
 من تكلم وصدق  
 لا يفتقر

١٢٦٣٩

٤٥



**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

**باب** لا تخل خطبة المعتد من وفاة الا تعريضاً لعادلتها بنجام تكلم ورسول ان يفتقر وصدق فاه كسي اشد من طريق شارة كناية قال الله تعالى ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء او كلفتم في انفسكم علم الله انكم مستذكروهن ولكن لا تقاعدن وهن برس الا ان تقولوا او لا تعرفوا ولا تعرفوا واعطوا النكاح حتى يبلغ الكتاب اجله واعلموا ان الله يعلم ما في انفسكم فلحدروهن واعلموا ان الله غفور حلِيم وذرية نيت بر شارة كلكم تعرض كراي بيان انما هو شكاراي فان حتمه وفات ما نيزا كلكم وتعد ذفانست يادركا ليك پوشيده وشتيد انزاد غير خود نيت خداستعالی كه شما ياد خوا سيد كردنشان را يعني بخطبه يرحم بوعده لكن وعده كنيد يا ايشان نكاح كركر انك كوييد خون بسنديه يعني كيا نتي غير صريح وقصد كنيد بسنن كاهرا ما انك برسد عده مفروضه نهايت خود در نهيك خراميد كنيد ودر كاهما شاست بس تبر سيزا زوي ودي نهيك خداستعالی امرز كارب وبارت متبر حرم كويديز اين بيت معلوم شد كه نكاح حتمه وخطبه اصلانست كز طريق تعرض كلفظ وعده نكاح ورا ناجان كور نباشد وادم علم مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه انه كان يقول في قول الله تبارك وتعالى ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء او كلفتم في انفسكم ان الرجل للمرأة وهي في عدتها من وفات عمر وجمانك على كريمة واني فيك لراغب وان الله لسابق اليك خيراً وذاوا نحو هذا من القول قائم كلفت وتغير قول خداستعالی ولا جناح عليكم الا انك تعرض نيت كه كويدي وزن لو او در عدت باشد از ميرت خود هر لويه نورزيك من عزيزي وهر انيه من تو رغبت دارم وهر انيه خداستعالی كرتنه هش سوي تو خرد و زرق را ومانند اليك مستخاف

**باب** لا يخطب على خطبة اخيه بنجام نكاح ففرستد بر بنجام با او خود يعني مسلمان بنجام فرستاده باشد با وجود بنجام او بنجام خود

**فرستد مالك** عن محمد بن يحيى بن جهم عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يخطب احدكم على خطبة اخيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرستد بنجام نكاح ففرستد بنجام با او خود يعني مسلمان بنجام فرستاده باشد با وجود بنجام او بنجام خود

بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يخطب احدكم على خطبة اخيه ترجمه بالا كرت **باب** لا يفتقر

ولا تعرفين  
 ويجعل تعرض في صفه  
 وفات كان البيان  
 في الاظها  
**قلت** وهو قول  
 اهل العلم قال محمد بن  
 ناخذ وهو قول ابي  
 خبيثة والعامة  
 من فقهاءنا وفي  
 النهج ويجوز  
 على خطبة من  
 صور باجابه

ان يفتقر  
 مدقفا على  
 ان يفتقر

**قلت** في النهج  
 وهو في اهل العلم  
 في اهل البيت ولا يفتقر  
 ان يفتقر  
 وباس التعريف  
 في الخطبة في النهج  
 مثل خطبة خبيثة  
 من تكلم وصدق  
 لا يفتقر

ان يفتقر  
 مدقفا على  
 ان يفتقر

**قلت** في النهج  
 وهو في اهل العلم  
 في اهل البيت ولا يفتقر  
 ان يفتقر  
 وباس التعريف  
 في الخطبة في النهج  
 مثل خطبة خبيثة  
 من تكلم وصدق  
 لا يفتقر

ان يفتقر  
 مدقفا على  
 ان يفتقر

**قلت** في النهج  
 وهو في اهل العلم  
 في اهل البيت ولا يفتقر  
 ان يفتقر  
 وباس التعريف  
 في الخطبة في النهج  
 مثل خطبة خبيثة  
 من تكلم وصدق  
 لا يفتقر

ان يفتقر  
 مدقفا على  
 ان يفتقر

ان يفتقر  
 مدقفا على  
 ان يفتقر

قلت عليه الشافعيان

الابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

النكاح الاكبر من عقد ينشود نكاح مگر محض ردی وادان او مالك انه بلغه عن سعيد بن المسيب انه قال قال عمر الخطاب  
لا تنكح المرأة الا بان وليها او ذی من اهله او السلطان <sup>عليه</sup> عمر بن خطاب گفت نكاح کرده شود زن را مگر بدستوری و  
او باید ستوری خدا و ندان خود قبیل او یعنی او یا بر بیده یا بدستوری پادشاه **باب** لا یعتقد نكاح الثیب الا باذنها  
المصریح ویثیب الا باسئذ ان البكر من غیره و جوب منعقد میشود نكاح زن شوهر بیده مگر بدستوری مصریح او مستحب است  
پدر را استیذان زن شوهر بیده بغیره **مالك** عن عبد الله بن الفضل عن ناظم بن جبير بن مطعم عن عبد الله  
بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا یم حق نفسها من وليها واليك لتتاذن فی نفسها واذنها  
صاها رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود زیرا که از شوهر خود جدا شده است بطلاق یا وفات او است نفس خود نیست ولی خود یعنی اگر وی  
خواهد که نكاح کرده بددوی نكاح را خواهد نكاح منعقد شود و از زن شوهر باده دستوری طلب کرده شود در **باب** نكاح نفس او  
یعنی بغیر آن که وی حق باشد نفس خود دستوری او خوشی او است **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عبد  
الرحمن وجمع ابني يزيد بن جارية الانصاري عن خنساء بنت خدام ان اباها زوجها وهي ثیب فكرهت لك  
فانت رسول الله صلى الله عليه وسلم فوكاحه پدر خنسان بنی داد او را حال آنکه او شوهر بیده بود پس خنسان بندگان  
نكاح پس آمد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس بریم زد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نكاح او را **مالك** انه بلغه ان القاسم بن  
محمد وسالم بن عبد الله وسليمان بن يسار كانوا يقولون في البكر زوجها بها بغیر اذنها ان ذلك لازم لها  
قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وسليمان بن يسار كیفقتند در **باب** من بکره من زوجها نكاح کرده بدد او را پدر او را نیز از زن و که این  
نكاح لازم است آن بکر را **مالك** انه بلغه ان القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله كانا يفتكحان بناهما الا بكاره  
لا يستأمر لهن قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله بنی مباد اندو خزان ايكار خود را دشوره میگردند ایشان **باب** كبر  
نكاح الشرجلان نیت نكاح پوشیده یعنی بغیر دوشاد **مالك** عن ابی الزبير المكي ان عمر الخطاب اتى بنكاح لمر  
يشهد عليه الا رجلا وامراة فقال هذا نكاح الشرجلان اجنزه ولو كنت تقدمت فيه لرحمت عمر بن الخطاب <sup>عليه</sup> ثم اورد  
پیش او نكاحی را که شاهد نشده بود بدستوری مگر یک مرد و یک زن پس گفت عمر این نكاح سرت است و من جایز نمیدارم آنرا اگر پیش ازین حکم  
کرده بودی درین باب البته حرم میکردم میگوید قول خداست و لا تخذی اخذ ان دلالت میکند تجمیع نكاح برتر **باب**  
لا یجوز نكاح الشغار حلال نیت نكاح شغار **مالك** عن ابي عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم  
طعن عن الشغار والشغار ان يزوج الرجل ابنته للرجل على ان يزوجه الآخر بنته ليس بينهما صداق رسول الله صلى  
الله عليه وسلم فرمود از شوهر و شغار این است که زنی در شخصی نظر خود را بشود آنکه زنی در میان دیگر است وی دختر خود را نباشد و  
نیت

و اذا استاذن لها فاعتقد  
او فصلت فبول ان لا تنكح  
الثیب فلا بد من خطها  
بالقول واول الحديث  
عنده ان الثیب لحق  
نفسها ان لا بد من  
رضائها بالقول وان  
الیکر تستاذن وجبا  
ان كانت بالغة وانما  
اشترط البلوغ ان الصغرة  
لا اولى لها فلامتنى تستاذن  
وان خصها كانت بالغة  
فمن نكحها لم يلبوغها  
و استدل بالبلوغ  
بما روي عن عبد الله بن  
جارية بن عبد الله بن  
عليه عليه وسلم ان النبي  
تزوج من ابها زوجها  
على كراهة فخطبها النبی  
و رجب من قبل الشافعي  
ان هذا الحديث يرد  
لا تقدم بما يخرجه زوجه  
بعضهم عن حكومة  
عن ابن عباس بن خطيب  
صحة قوله انما يبينه

و اذا استاذن لها فاعتقد  
او فصلت فبول ان لا تنكح  
الثیب فلا بد من خطها  
بالقول واول الحديث  
عنده ان الثیب لحق  
نفسها ان لا بد من  
رضائها بالقول وان  
الیکر تستاذن وجبا  
ان كانت بالغة وانما  
اشترط البلوغ ان الصغرة  
لا اولى لها فلامتنى تستاذن  
وان خصها كانت بالغة  
فمن نكحها لم يلبوغها  
و استدل بالبلوغ  
بما روي عن عبد الله بن  
جارية بن عبد الله بن  
عليه عليه وسلم ان النبي  
تزوج من ابها زوجها  
على كراهة فخطبها النبی  
و رجب من قبل الشافعي  
ان هذا الحديث يرد  
لا تقدم بما يخرجه زوجه  
بعضهم عن حكومة  
عن ابن عباس بن خطيب  
صحة قوله انما يبينه

قلت عليه الشافعيان

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله

ابن زياد بن عبد الله



المجلد الثالث

نخاج دختران زنان در زمان پسران شما که از حلب شما باشند حرام کرده شد آنکه جسم کنید میان دو خواهر لکن آنچه گشت قبل از زوال این آیت  
عصمت هرگز نیست خدا تعالی آمرزگار مهربان و حرام کرده شد خداوند شوهر از زمان گرانچه مالک آن شده است دست شما نوشت خدا  
تعالی این احکام را بر شما نوشتی و حلال ساخته شد برای شما آنچه بجز این مذکور باشد حلال کرده شد که طلب نخاج ایشان کنید بآلما خود خود را بعبادت  
نگاه و از زنده نه زنا کننده پس برز نیک بهره گرفتید از وی بیکو تا پس برسد از زمان پسران شما تمام چنانچه فرار داده شد و همچنان  
بر شما آنچه بیکو بر رضی شد بعد مقرر کردن از کم یا زیاد هر آنست خدا و انما حکمت تمسیر حرم گوید اجماع منعقد شد بر آنکه در این آیت  
ام شامل است جدات را از جهت پدر یا مادر و بنات شامل است نبات اولاد را اگر چه فرود تر باشد و اخوات شامل است اعیانی و عیانی و عظام  
و همچنین عمات و خالات هر قسم ما شامل است و نباتات و نباتات خشت شاست بر زنی و اگر در ولادت آن و لغت باشد اگر چه فرود تر بود و مردان  
رضاعت است که خویشین باشد و نزدیک شامی نفس ضعات باید تا تحریم رساند و نزدیک مالک و ابوحنیفه یک مصدود و مصدود نیز تحریم میکند  
و حکم اخوات رضاعی شامل است نبات رضاع و عمات و خالات و بنات الام و بنات الاخت تفصیلی که گذشت و امهات نسائیه  
بجمله پس با در نکوه حرام باشد اگر چه منکره است و در باب قید حرمه اتفاق دقید و قول اخرازی و در حلال انا قید صلبیت است  
از زوجه و از زن بیرون نکوهه اشکوه جدا بلایا اسلام را و نکوهه الا شامل است نکوهه این بنی است اما اگر چه فرود تر بود و در حکم همین است  
جمع میان بدن و عمو و زن و خاله و دیگران در مقام محرمیت باشد بوجهی که اگر هر یکی را از ایشان مرد فرض کنیم کلام آن در یک  
باشد پس رضاع البینه و نکاح یکدیگر و عقد نکاح کسی باشد و است نیت که اگر کسی واقع شود و آن قاطع نخاج است نزدیکی و تفاوت  
در قاطع است نزدیک ابوحنیفه و نخاج خالی از مهر نمیشد خواه ذکر کند یا نکند هر که جماع کند بدن خود را و مهری مقرر کرده بود تمام مهر  
لازم می آید و اگر بعد مقرر کردن مهر یا وقتی نقصانی کند بکفایت و الله اعلم بالصواب عن یحیی بن سعید انه قال سئل زید  
فأجاب عن رجل تزوج امرأة ثم فارقها قبل ان یصیباها هل یحل لامها فإقال زید بن ثابت لا الام مبهمة لیس فیها  
مشرط وانما الشرط فی الویاب سوال کرده شد زید بن ثابت را از حکم مردی که نکاح کرده است زنی را بعد از آن جدا شد از وی  
اگر چه رسد با و یا حلال است او را نکاح او را آن بدن پس زید بن ثابت گفت حلال است مادر زن مبهمة عام است نیت در آن شرط و بنیان  
نیت که شرط در زهر زن است **مالک** عن غیره و بعد ان عبد الله بن مسعود استفتی وهو بالكوفة عن ناس من الامم  
الابنة اذا لم تکن الابنة و متت فارخص فی ذلك ثم ان ابن مسعود قدم المدينة فسال عن ذلك فاجاب انه لیس  
كما قال و انما الشرط فی الویاب فرج ابن مسعود فی الکوفة فلم یصل الی منزله حتی اتی الرجل الذی افتاه بدن  
فامر ان یفارق امرأته از عبد الله بن مسعود فتوی طلب کرده و او در کوفه بود و در نخاج ما و بعد از زهر و قتی که مساس کرده نشده بن  
زهر را پس نخواست داد و در صورت بعد از آن ابن مسعود آمد بدمیه و سوال کرد از ابن مسعود پس فرموده شد او را که حکم نیت بوجهی که گفته و جزا





مسئله ان از وقتي  
 التي دخل بها  
 يجب لها تمام  
 الاكل فلو فلا  
 فباع النخ منه  
 انما اذا نزل  
 الجمل الثا  
 اكل الخلف  
 نازله جانب

بايائكم بعضكم من بعض فانكوهن باذن اهلهم واتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غير مسلمات  
 متخذات اخدان فاذا الحصن فان اتين بفاحشة فعليهن بضع ما على المحصنت من العذاب ذلك لمن  
 خشية العنت منكم وان تصبروا خير لكم والله غفور رحيم وهر که توانائی ندارد از جهت تو انگری که بزنی گیر و زمان آزاد  
 مسلمانا پس حلال است او را نکاح کند کثیر کی از بضع اگر مالک او شده است و تنهای شما ای مسلمانان از کثیرگان و خدا بیگانه است با بیان شما  
 بعضی شما از جنس بعضی است پس نکاح کنید کثیرگان را با ذوق خداوندان ایشان و پسر پسر ایشان بوجه پسندید در حالیکه این کثیرگان  
 پسر نیز کار باشند از زمان زن ناکنده و نه دست پنهانی گیرنده پس وقتی که خداوند شوهر شدند پس اگر بیازدنگان عیالی را یعنی ناکند پس  
 ایشان است نصف آنچه بر زمان از او است از عقوبت یعنی بچاه تا زیاده بآید و نکاح کثیرگان کسی است که تیرسد از مشقت یعنی از گناه  
 از جمله شما و اگر صبر کنید بهتر باشد شما را و خدا آمرزگار است مگر چه گوید فارق در نکاح و اتحاد اخدان شرط شهود است و در حصن و خفا  
 مودب بودن عقد بحسب ظاهر پس چون در حاله زوج آمدند اگر ناکند پس ایشانست نیم مقدار آنچه بر زمان است از عقوبت یعنی بچاه  
 تا زیاده و اگر در حاله زوج نباشند نیز عقوبت او همان بچاه تا زیاده است زیرا که در این فید بحسب نفی احتمال زیاده است و این معنی در حدیث  
 رسید و السلام **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر سلا عن رجل كان تحت امره حرة  
 فادان بينك عليها امة ففكرها ان يجمعها بينها عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر سلا عن رجل كان تحت امره حرة  
 زن آزاد پس خوب است که نکاح کند بر روی کثیر را اینها پسند و شنند که جمع کند میان آزاد و کثیر **مالك** عن يحيى بن سعيد بن  
 سعيد بن المسيب انه كان يقول لا تنكح الا امة على الحرة الا ان تشاء الحرة فان طاعتها الحرة فلما اثلثان  
 القسم حين سب يلفت نکاح کرده نشود کثیر بر آزاد مگر آنکه بخواد از او یعنی رضی شود پس او است و در يوم حصه او تمام نمی است  
**قال مالك** ولا ينبغي لحر ان يتزوج امة وهو يحد طول الحرة ولا يتزوج امة اذا لم يحد طول الحرة الا ان  
 يخش العنت وذلك لا والله تبارك وتعالى قال في كتابه ومن لم يستطع منكم طول الاية قال مالك ولعننت  
 الزنا گفت و نباید نزد آزاد که نکاح کند کثیر و حال آنکه آدمی باید تو تکری بر آن نکاح زن آزاد نکند کثیر را و خنجر نباید تو تکری بر آن نکاح آزاد کرد و گفت  
 نباید تو تکری بر آن نکاح و این بر آنست که در کتاب خود من لم يستطع منكم طول الاية گفت مالك مراد لعنت زامت **قال مالك** لا  
 يحد نکاح امة يهودية ولا نصرانية لان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه والمحصنات من المومنات المحصنات  
 من الذين اوتوا الكتب من قبلكم فمن حرائر من اليهوديات والنصرانيات وقال الله تبارك وتعالى فمن لم  
 يستطع منكم طول الاية ان ينكح للمحصنات المومنات فمن املكنا ايمانكم من فتياتكم المومنات فمن الاما  
 المومنات فانما احل الله فيما نرى نکاح الاما المومنات ولم يحد نکاح اما اهل الكتاب اليهودية و

ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 وان يكثر التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات

النصرانية والامنة اليهودية والنصرانية تحمل استبدادها بملك اليمين ولا يحل وطى محرميه بملك اليمين كفت ابي  
 حلال نيت نخ كينزك يهوديه ونظر نيزك خد ايتما فيرايد در كتاب خود المحصنات من الايه يعني حلال کرده شد شما از زمان تا اوستما او زمان انا  
 اهل كتاب اين ايشان آزاد نهند از يهود و نصارى و خدايتما فرمودن لم يطلع عليكم طول الامم ليس ايشان كثير كان مسلما انديس خبر اين نيت كه حلال  
 کرده است خدايتما در آنچه با منوره ميشود نگاه كثير كان مسلما از حلال کرده است نخ كينزك يهوديه باشد و نصرانيه و نيزك  
 يهوديه و نصرانيه حلال است الك خود الطريق ملك بين و حلال نيت و حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين **باب** لا يحل التناحر بين  
 المسلمين والمشركين ويجوز لكاه الكنا بية الحرة دون الامة حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين و حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين  
 نخ كينزك يهوديه بملك بين و حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين و حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين و حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين  
 ولوا محبتكم ولا تشكوا المشركين حتى يؤمنوا واعبدوا عبد من غيرك ولو اجبكم اولئك يدعون  
 الى النار والله يكثر الى الجنة والمغفرة باذنه ويمين ياته للناس لعلمم يتدن كرون نخ كينزك يهوديه بملك بين و حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين  
 نانا شرك ازنده مرانا الكليان ازنده برانيه هر اوي انداههاي خدايتما كونهنند باشد بهتر است از مشركه اگر چه بشكفت از شما را ان مشركه كاه  
 رجال في بني زبدياى سلمانان فيرسيه خود را بشركان الكه مسلمان شوند برانيه هر نيزه از بنديگان خدايتما كونهنند باشد بهتر است از مشركه اگر چه بشكفت  
 ان مشرك ال شر ك منواند شمارا بسوى دروخ و خدايتما شمارا بسوى بهتر است و بسوى امرزش بستورى خودى خواندن خدا شمارا با  
 صفت است كه غير اين مادستورى ادا تا بخوانند و بيان كنده خدايتما آيات خود را بر ابي مردان باشد كه ايشان نپنديزد ريشه و قال  
 الله تعالى اليوم اصل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المؤمنات  
 والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم اذا التيموهن اجورهن محصنين غير محصنين ولا تقعدن على احد  
 من غير ايمان فقد جط عمله وهو في الاخرة من الخاسرين امروز حلال کرده شد براي شما طعامها لذيقه طعامها  
 اهل كتاب يعني ذبايح يهود و نصارى حلال است باي شما و ذبايح مباح حلال است ايشان نايونى اگر بنى اسرائيل مسلمان شوند و بر حكم تورات  
 روند و حكم وان ذبايح مسلمين تناول كنند و حلال کرده شد براي شما زمان آزاد از مسلمانان و زمان آزاد از اهل كتاب و قتيكه بر سبيها نانا  
 سهر ابي ايشان و ما حلال ك نفس خود را در تقوى نگاه دارنده باشد نه نما كند و دوست پنهاني كيرنده و بهر كه مشكودين اهلان شود پس ايشان  
 ما بود محلال و داد و آخرت از بنا نگاهان است **باب** نخ كينزك يهوديه بملك بين و حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين و حلال نيت نخ كينزك يهوديه بملك بين  
 شدند ان آتش زوى مالك عن ابن شهاب بان نعان ساء كن في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و سلم يسلمن بارضهم و من غير ما يظن او انوا لجهنم حين اسلمن كفا رمنهن بنت الوليد بن مغيرة و  
 كانت تحت صفوان بن امية فاسلمت يوم الفتح و هرب زوجها صفوان بن امية من الاسلام

ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات

ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات  
 ان يكون التناحر بالذنوب والسيئات

الجدد الثاني

فبعث اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن عمر وهب بن عمير بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم بانما  
 ابن امية ودهاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام وان يقدم عليه فان رضوا مرا قبله ولا سيره  
 شهرين فلما قدم صفوان بن امية على رسول الله صلى الله عليه وسلم برز اليه نادى على من الناس فقال يا محمد  
 هذا وهب بن عمير جاءني بروائك وزعم انك دعوتني الى القنوم عليك فان رضيت امر اقبلته ولا سيره  
 شهرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انزل يا وهب فقال لا والله لا انزل حق تبين لي فقال له رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم بل لك تسير اربعة اشهر فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل هوازن بن حنين  
 فارس الى صفوان بن امية ليستعيروه اداة وسلاحا عندك فقال صفوان اطوعا ام كرها فقال بل طوعا فانما  
 الاداة والسلاح التي عندك ثم خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو كافر قشيد حنين والطائف  
 هو كافر وامرته مسلمة ولم يفرق رسول الله صلى الله عليه وسلم بينه وبين امراته حتى اسلم صفوان و  
 استقرت عنده امرته بذلك النكاح مالك عن ابن شهاب انه قال كان بين اسلام صفوان وبين  
 اسلام امرته نحو من شهر قال مالك قال ابن شهاب ولم يبلغنا ان امرأة هاجرت الى الله ورسوله و  
 زوجها كافر مقيم بدار الكفر الا فرقت بينهما حين ذبحا الا ان يقدر زوجها مسلمة او كافر حتى يذبحها بن شهاب  
 بعضي ننان وزيان اخبرت صلى الله عليه وسلم سلمان بن مسعود في رداء الحرب وانشان مهاجرة بنو توشة وانشان  
 وقتيكة سلمان شدند كافر بوند از بلدين دختر وليد بن مغيرة بود بودي در نخل صفوان بن امية بن سلمان شدند زخم كره گرفت  
 شوهر او صفوان بن امية از اسلام پس فرستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمزاده دي را كه وهب بن عمير بود با چادر خود انشا  
 امان باشد صفوان بن امية را خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم صفوان را بسوي اسلام خواند بسوي كزيه يا بدش آنحضرت صلى  
 عليه وسلم پس اگر پسند كند كار را قبل كند از اولاد ستوري آمد وقت دهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو ماه پس وقتي كه آمد صفوان پس  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم همراه چادر آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهاد و حضور روان پرگفت يا محمد اين وهب بن عمير است او پسر  
 من چادر را و ظاهر كرد كه خواندي بر بسوي آمدن پس پس اگر پسند كند كار را قبول كند از اولاد ستوري آمد وقت دي را داده  
 پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرود آي ابي ابا دهب پس گفت صفوان بخدا قسم فرود نيايم تا انكه واضح كني براي من پس فرمود  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم بگه ستوري آمد وقت چهار ماه است پس برآمد رسول الله صلى الله عليه وسلم بجانب قبله هوازن و در غزوه  
 حنين پس آمد فرستاد بسوي صفوان بن امية طلب عاريت مي فرمود از صفوان آلات خمر و سلاح با كه پيش او بود و گفت صفوان يا سبط  
 بخوشي من يا عمير و زبردستي فرمود بلكه مي طلبم بخوشي تو پس عاريت داد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم آلات خمر و سلاح كه نزد او بود و بديد

كان لا يتخلف الزوج على زوجة ولا غيره من غيرها وكان لا يتخلف الزوج على زوجة ولا غيره من غيرها

قيل انهم كانوا يفرقون بين الزوجين حتى يدخلوا حفلا وجعلوا  
 ما بينهما من عداوة حتى يدخلوا حفلا وجعلوا  
 ما بينهما من عداوة حتى يدخلوا حفلا وجعلوا  
 ما بينهما من عداوة حتى يدخلوا حفلا وجعلوا

برآءة بغيره انحضرت صلى الله عليه وسلم حالاً او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها  
 او كافراً يزوج من امرأتها او كافراً يزوج من امرأتها

جہازان و معتدہ طلاق این کہ در منصورت یہم منکوحہ جمع نشوند بکہ چارونکوحہ و یک طلق **صالح** عن ربیعہ بن عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبير كانا يقولان في الرجل يكون عنده اربع نسوة فيطلق احداهن البتة انه يزوج اربعا ولا ينتظر ان تنقض عدتها قاسم بن محمد وعروة بن الزبير يفتقدون مسئلة شخصی کہ باشند نزدیک او چہ از پس طلاق و ہر یکی را ازیشان بطلاق باین غیر صحیح کہ وی نکاح کند اگر خواهد و ہر طہان کند انقضائے عدتہ او را **صالح** عن ربیعہ بن عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبير افتتيا وليدة بن عبد الملك بن مروان عام قدم المدينة بذلك غير ان القاسم بن محمد قال له طلقها في مجالس حتى قاسم بن محمد وعروة بن الزبير فتوى داؤد وليد بن عبد الملك و ان سال کہ آمد بدینہ بہین حکم بجز آنکہ قاسم گفت اورا طلاق برہ انزن ما در مجلس حد و یعنی سہ طلاق دادن در یک مجلس بد

**باب** العبد ینکح اربعا و بیان آنکہ غلام زنی گیرد جہازان **صالح** انہ سمع ربیعہ بن ابی الرحمن یقول ینکح العبد اربع نسوة امام مالک شنیدہ ربیعہ بن ابی عبد الرحمن را کہ میگفت نکاح کند غلام چہ از ان ما قال مالک و هذا حسن سمعت في ذلك گفت و این قول بہترین اقوالی است کہ شنیدم از درین باب **باب** لا یحل نکاح المعتدۃ حلال است نکاح زنی کہ در عدت کسی باشد از وفات یا طلاق قال الله تعالی ولا تقرنوا عقد النکاح حتی یبلغ الكتاب اجله قصدہ نکاح را تا آنکہ برسد عدت مفروضہ نہایت خود **باب** الرضاۃ تحرم ما تحرم الولادة شیر خوردن حرام یکند بجز اگر اہم میکند و اہت ولادۃ **صالح** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمر بنت عبد الرحمن ان عائشة ام المؤمنين اخبرتها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان عندها و اهلها سمعت صوت رجل يستاذن في بيت حفصة قالت عافقت يا رسول الله هذا صوت رجل يستاذن في بيتك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اراه فلانا لعلم حفصة من الرضاۃ فقالت عافقت يا رسول الله لو كان فلان حيا لم لها من الرضاۃ دخل على فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم ان الرضاۃ تحرم ما تحرم الولادة آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود یک حضرت عائشہ شنیدہ آواز مردی کہ دستوری در آمدن طلب میکرد در خانہ حضرت حفصہ گفت حضرت عائشہ پرس گفتہم یا رسول اللہ این آواز مردیست کہ دستوری طلب میکند در خانہ تو پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گمان می آید مردی غلطی است ہم حفصہ از بجز شیر خوردن گفت حضرت عائشہ یا رسول اللہ اگر فلانی زندہ می بود ام بر دم خود را از بختہ شیر خواہد آید مردی آمد بر من فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری بر آنیہ شیر خوردن حرام یکند بجز اگر حرام یکند و ولادت **صالح** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين انها اخبرتها ان افلم اخا ابی القعيس جاء يستاذن عليها وهو عريان من الرضاۃ بعد ما انزل الحجاب قالت فاجبت ان اذن له علي فلما جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرته بالذي صنعت

عافقت  
عليه الشافعي قال  
ربيع بن خيثم لا يجوز  
ما لم يقف عليه  
عافقت الامم  
على رويها لا يجوز



بعائشه کسی که شیر داده بودند و از زمان بزایان عایشه **باب** رضاعه الکبیرة لا تخم شیر خورون کلان سال مریم  
 نیکند زن را بر مرد **صالح** عن ابن شهاب انه سئل عن رضاعه الکبیرة فقال اخبرني عمروة الزبیران لیأخذ  
 بن عتبه بن ربیعته وکان من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان قد شهد بدوا وکان قد تبسب  
 سالما الذبیح کان یقال له سالم مولی ابی حذیفته کما تبنی رسول الله صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه و  
 انکم ابو حذیفته سالما و هو یحیی انا ابنه انکح ابنة اخیه فاطمة بنت الولید بن عتبه بن ربیعته و هی  
 یومئذ من المهاجرات الاولی و هی یومئذ من افضل ایامی قریش فلما اتزل الله تبارک و تعالی فی کتابه فی  
 زید بن حارثه ما اتزل یقال ادعویهم لا یاءمهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا اباؤهم فاحزانکم فی الذن  
 و هو الیکم رد کل واحد تبنی من اولئک الی ابيه فان لم یعلم ابوه رد الی مولاة فجاءت سهلة بنت سهیل  
 و هی امرة ابی حذیفته و هی من بنی عامر بن لوی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله  
 کنا نری سالما ولدا و کان یدخل علی وانا افضل و لیس لنا الا بیت واحد فماذا نری فی شأنه فقال طهارس  
 الله صلی الله علیه وسلم فیما بلغنا ارضعیه حسن رضعات یحرم یلبسها و کانت تراہ ابنا من الرضاعه  
 فاخذت بذلك عائشہ ام المؤمنین فبین کانت تعجب ان یدخل علیها من الرجال فکانت تامر اختها ام کلثوم  
 بنت ابی بکر الصدیق و بنات اخیه ان یرضعن لها من اجبت ان یدخل علیها من الرجال و ابی سائر ازواج  
 النبی صلی الله علیه وسلم ان یدخل علیهن بتلك الرضاعه احد من الناس و قلن لا والله ما نری الا  
 امریه رسول الله صلی الله علیه وسلم سهله بنت سهیل الا رخصة من رسول الله صلی الله علیه  
 سلم فی رضاعه سالم وحده والله لا یدخل علینا هذا الرضاعه احد من الناس فعلى هذا کان ازواج  
 النبی صلی الله علیه وسلم فی رضاعه الکبیرة سوال کرده شد ابن شهاب را از شیر خورون کلان سال پرسیدت خبر و او را  
 عروه که ابو حذیفه بود از صحاب تجفرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد و عروه بددا و او پسر خود خوانده بود آن سالم را که گفته میشد  
 او را سالم مولی ابی حذیفه چنانکه پسر خوانده بود تجفرت صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه را و نکاح کرد ابو حذیفه برای سالم حال  
 آنکه کلان بود که او پسر است زنی داد ابو حذیفه بهت سالم و دختر برادر خود فاطمه بنت الولید بن عتبه و فاطمه از روز  
 مهاجرت نخستیان بود و وی از روز بهترین بیویهای قریش بود پس وقتیکه نازل کرد خدا شیخ در باب زینا آنچه نازل کرد پس فرمود  
 او و هم لایبیم نسبت کنند این پسر خواندگان را به پدران ایشان این نسبت کردن به پدران بعد از تکبیر است نزد خدا پس  
 اگر ندانید پدران ایشان یا پس ایشان برادران شما اند و آرزو کردگان شما اند یعنی با این لقب توان خوانند و کرده شد هر یک

۱۳۰



از پس خواندگان بسوی پدر او پس اگر گهسته نشد پناه داده شد بسوی آنادو کننده او یعنی نسبت باز او کننده کرد پس آن سه سله نسبت  
 بسوی او نك ابو خلیفه بود و وی از قبیل بنی عامر بن لوی بود و بنجاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت با رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم ما که بهالم فرزندانست و هر انیه دخل میشد بر من و من در جاسه خاک می بودم و نیت ما ما که یک خانز پس چه چیزی بنی در حال او پس  
 فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنچه جز سید با که شیریده او را پنجم بار شیر دادن پس حرام خواهد شد و سهله میدید سالم ما  
 پس خود از رضاعت پس افند کرد و باین حدیث عائشه و باب آنکه دوست میداشت که در آید بروی از مردان پس اگر کرد خواهر خود  
 ام کلثوم دختر ابوعبدیق را و دختران برادران خود را که شیر خوردند هر کسی را که دوست میداشت که دخل شود بروی از مردان و  
 قبول کردند سار زنان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که دخل شود بر ایشان مثل این رضاعت بیحی کی از مردان و گفتند لا و آمدنی بنیم  
 چیزی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بآن سهله اگر خصتی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شیر دادن سالم تنها و اشکل  
 نشود بر این رضاعت بیحی کی از مردان پس بر این اختلاف بودند ازواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شیر خوردن کلان سال

**مالك** عن عبدالله بن دينار انه قال جاء رجل الى عبدالله بن عمر فانا معه عند دار القضاء لیساله

عن رضاعة الكبير فقال عبدالله بن عمر جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال انه كانت لي وليدة و كنت

اطاها بعدت امراتي اليها فارضعتها فدخلت عيها فقالت دونك فقد والله ارضعتها فقال عمر

اوجها وات جارتك فانما الوضاعة رضاعة الصغیر گفت عبدالله بن دينار آمد بروی پیش عبدالله بن عمر و من

بمراه او بودم نزدیک دار القضاء دار القضاء خانه بود که در قضا و دین حضرت عمر فرود خفته شد از خیمه او را دار القضاء گفته شد سوال

سکرد او را از شیر خوردن کلان سال پس گفت عبدالله بن عمر آمد مرد پیش عمر بن الخطاب پس گفت بر اینه حال نیت

که بودم اکثر که من و علی یکم و در او پس قصد کردن من بسوی او پس شیر خوردانید او را پس و مادتم نزد او و او شیر خوردن گفت بکیر این کثیر را

پس قسم بخدا که شیر وادم او را پس گفت عمر در پیش کن من خود را و بیا بجانب کثیر که خود پس بخازن نیت که شیر خوردن طفل

است یعنی شیر خوردن طفل صغیر معتبر است و درست **مالك** عن يحيى بن سعيدان رجلا سال اباموسى الاشعري فقال

اني معبه بنت عن امراتي من ثديها البنا فذهب في بطنى فقال ابو موسى الاشعري لا اراها الا قد حرمت عليك

فقال عبد الله بن مسعود انظر ما تفتت به الرجل فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله بن مسعود لا رضاعت

الا ما كان في اللولين فقال ابو موسى لا تسالوني عن ثوى ما كان هذا الخبر بين اظهركم هر اینه مردی سوال کرد ابو

موسى اشعري را پس گفت بر اینه من کییم در پستان خود شیر را پس نیت آن شیر در شکم من پس گفت ابو موسى نه می بینم آن زن که حرام

شده است بر تو پس گفت عبدالله بن مسعود برین چیز فتوی میدی آن این مرد را پس گفت ابو موسى چه میگوید تو پس گفت عبدالله

بن مسعود انظر ما تفتت به الرجل فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله بن مسعود لا رضاعت

الا ما كان في اللولين فقال ابو موسى لا تسالوني عن ثوى ما كان هذا الخبر بين اظهركم هر اینه مردی سوال کرد ابو

موسى اشعري را پس گفت بر اینه من کییم در پستان خود شیر را پس نیت آن شیر در شکم من پس گفت ابو موسى نه می بینم آن زن که حرام

شده است بر تو پس گفت عبدالله بن مسعود برین چیز فتوی میدی آن این مرد را پس گفت ابو موسى چه میگوید تو پس گفت عبدالله

بن مسعود انظر ما تفتت به الرجل فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله بن مسعود لا رضاعت

۱۲

بن مسعود بن چه چیز فتوی میدی بآن این مرد را پرس گفتم ابو موسی چه میگوید تو پرس گفتم عبد الله بن مسعود شیر خوردن معتبر نیست الا آنچه باشد در دو سال پس گفتم ابو موسی سوال کنید از من از چیزی تا آنکه باشد این عالم در میان شما مالک عن نافع ابن عبد الله بن عمر كان يقول لا رضاعة الا لمن ارضع في الصغر ولا رضاعة للكبير عبد الله بن عمر يفتي حكم شیر خوردن معتبر نیست  
 اگر کسی را که شیر داده شدش در خوردی و حکم شیر خوردن معتبر نیست لکن مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت سعید بن المسیب يقول لا رضاعة الا من كان في المهد والام ابنت اللحم والدم سعید بن المسیب گفت رضاعت معتبر نیست مگر آنکه باشد در ایام کهواره و مگر آنچه رویا در گوشت ما و خون را یعنی در حال صغر باشد **باب** احداث الرضاعة و بیان حد شیر خوردن قال الله تعالى والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين ان اردن ان يتم الرضاعة ما و ان شیر خور تا نوزدان خود را در دو سال تمام باید این حکم از جهت که خواهد تمام کردن مدت شیر **مالک** باسناده ان عبد الله بن مسعود قال لا رضاعة الا ما كان في الحولين عبد الله بن مسعود گفت شیر خوردن معتبر نیست مگر آنچه باشد در دو سال **باب** هل تحرم مصتة او مصتة او لاهم الا خمسة رضعات او عشر رضعات ايا حرام میکند یکبار یکیدن دو بار یکیدن یا حرام میکند مگر چهار شیر خوردن تا ده بار شیر خوردن **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان فيما انزل من القرآن عشر رضعات معلومات مخر من ثم لخصن بحسن معلومات فتوى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهن باقر في القرآن حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود بود و جمله آنچه فرود آورده شد از قرآن این کلمه عشر رضعات معلومات مخر من یعنی ده بار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میباشد از حد حد از آن حکم ده بار منسوخ شد پنج بار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میباشد یعنی قدری که طفل سیر شود مثل آنرا یک دفعه پس متوفی شد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این کلمات را آنچه بود که خوانده میشود در قرآن **مالک** عن نافع ان سالم بن عبد الله اخبر ان عاترة المومنين ارسلت به وهو يرضع الى اختها ام كلثوم بنت ابی بکر فقالت ارضعني عشر رضعات حتى يدخل علي قال سالم فارضعتني ام كلثوم ثلث رضعات ثم مرضت فلم ترضعني غير ثلث رضعات فلم اكن ادخل علي عاترة من اجل ان ام كلثوم لم ترضعني عشر رضعات حضرت عائشة فرمود آوم را با سالم بن عبد الله داود و آن وقت شیر خواره بود و بسوی خواهر خود ام كلثوم دختر ابو بکر صدیق پرس گفتم شیره او داده باز دادن تا داخل شود بر من یعنی بنی حجاب گفتم سالم پس شیر داد ام كلثوم ثلث بار بعد از آن مرض شدم پس شیر نداد مرا اگر همان سه باره و عمل نمیشدم بر عاترة از جهت آنکه ام كلثوم تمام کرد برای من ده بار شیر دادن را **مالک** عن نافع ان صفية بنت ابی عبد الله اخبرته ان حفصة ام المومنين ارسلت بعاصم بن عبد الله بن سعد الى اختها فاطمة بنت عمر بن الخطاب

۹

قلت  
 على هذا اهل العلم  
 قوله وان افضل امي  
 مبتدأة في ثيابي  
 قلت  
 نعم الشان العمري  
 تمام من الرضاع  
 فاذا انقضت انقطع  
 حكم الرضاعة وقال  
 ۱۵  
 ابو جعفر عن الطائفة  
 ثلثون شعيرة خواره  
 على وجه واحد وفضل  
 ثلثون شعيرة او  
 عند الاكثريين  
 لا يقل عن ثلثين  
 واكثر عند الرضاع



## المجلد الثاني

فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ای نزدیک تو چیزی هست که مهر و بی بآن زن آن چیز را پس گفت نیت نزد من گران از این پس  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر بدی او را از خود بشینی در آن حالت که نیت از او برای تو پس طلب کن چیزی پس گفت این  
 مرد کنی یا بچم چیزی فرمود طلب کن اگر چه یک انگشتری از آهن باشد پس طلب کرد آن مرد پس یافت چیزی پس فرمود او رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم ای پیش تو از قرآن چیزی هست گفت آری پیش من هست فلان سوره و فلان سوره ذکر کرد سوره های چند که نام  
 برد از پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ای نیت زنی دادم او را تو بمقابل آنچه باست از قرآن بینی تعلیم آن و الله علم **باب**  
**لا یحلوا النکاح عن ان یمان استمتع و می و جب جمیع اولم لیم و جب مهر المثل وان لم یستمتع و مات ولم یم فاختلوا**  
 ذلك او سنی فخص ما سواه و طلق ولم یم فالمتعة او سنی فخص ما سواه علی نیاید باشد نكاح از مال پس اگر بهره مند شد یعنی  
 صلح کرده و معین کرده بود مهر را و جب میشود و اگر بهره مند شد و معین کرده بود مهر را و جب میشود و اگر بهره مند شد و معین  
 و تسمیه نه کرده بود پس اختلاف کردند فقها در خصوص اگر بهره مند شده بود و معین کرده بود مهر را پس و جب میشود و نصف آنچه  
 مقرر کرده بود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس و جب میشود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس نصف آنچه  
 مقرر کرده بود و جب میشود قال الله تعالی فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فربیضه و لا جناح علیکم فیما  
 تراضیتن به من بعد الفریضه ان الله کان علیما حکیمان شخصی که بهره مند شد بدوی از نکوحات پس در میدان را  
 مهر را می ایشان یعنی تمام مهر را و این عام است صورت طلاق و وفات را نیت گناه بر شاد و چیزیکه از یکدیگر رهنی شد بعد از مهر  
 کردن مهر یعنی بعد از مقرر کردن مهر رهنی شد بقصان یا زیارات یا سقا یا آن تراضی عمل باید کرد و هر آینه هست خدا و انما یا  
 قال الله تعالی لا جناح علیکم ان تطلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فربیضه و متوهن علی المومنین **مقدمه**  
 و علی المقنن قد رده متاعاً بالمعروف حقا علی المحسنین هیچ گناه نیست بر شما اگر طلاق دادید از او در وقتیکه هنوز جماع  
 نکردید با ایشان یا مقرر کرده اید برای ایشان مهر معلوم قدر پس در صورتی که مهر مندرکند زنان را یعنی لباس بر تو اگر قدر حال  
 اوست و بزرگترست قدر حال او بهره مند کردن بخصلت چندینه لازم کرده شد بزیکو کاران وان طلقتموهن من قبل ان  
 تمسوهن و قد فرضتم لهن فربیضه فخص ما فرضتم الا ان یعضون او یعفو الله عبیده عقدة النکاح وان  
 تعفوا اقرب للتقوی و لا تتسوا الفصل بینکم ان الله بما تعملون بصیر و اگر طلاق دادید از او پیش از آنکه جماع کنید  
 با ایشان و حال آنکه مقرر کرده بودید بر او مهر و بیست نیمی آنچه مقرر کردید لیکن اینکه عفو کنند منکوحات یعنی تمام  
 کنند مهر خود را یا عفو کنند شخصی که بیست است عقد نکاح یعنی بعد از تمام دادن مهر و قبل بیست طلاق داد و خوشدلی و هم آن زن  
 گذشته است مطالبه نصف کرده الله علم هیچ باک نیست و بگذرد گناه نیز و بیکتر است بر بزرگاری و فراموش کنید احسان کردن



سعيد بن جهمان مشاهير سيب اسوال کرده شد از حکم زنیکه شرط کرد بزوجه خود که بر نیارد اورا از شهر او پس گفت سید  
برآرد او را گر خراب قال مالک ولا مرهنا انه اذا اشترط الرجل للمرأة ولدن كان ذلك عنده فقد النكاح ان

لا انکم علیک ولا استردان ذلك ليس بشئ الا ان يكون في ذلك يمين بطلاق او صفاق فيجب ذلك عليك  
علاوة من كفت مالک علی که فرست زنیکه تا نیت وقتیکه شرط کند و برای زن خود اگر چه آن شرط در عقد نکاح باشد که نکاح منکر  
زن دیگر را یا سیریه بگیرم آن شرط به نیت مگر اگر در شرط قسم بطلاق یا صفاق باشد پس آن شرط واجب میشود بروی و لازم میشود برود

باب الدعاء اذا تزوج امرأة وربان خواندن دعا وقتیکه نکاح کند زنی را مالک عن زید بن اسلم ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال اذا تزوج احدكم المرأة واشتوى جاريتها فليأخذ بناصيتها واليدع بالبركة واذا اشترى  
البعير فليأخذ بذروة سنامه فليستعدن بالله من الشيطان الرجيم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتیکه نکاح  
کند از شترانی را یا خرید کند گنیزگی پس باید که دعوی پیشانی او را داید که دعا کند ببرکت و وقتی که خرید کند شتر را پس باید که گوید  
گوئان او را داید که پناه جوید از شر شیطان لعنت کرده شده باب تسنن الولیمة سنت است طعام و لیمه چنن و مردمان

برآن دعوت کردن مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك ان عبد الرحمن بن عوف جاء الى رسول الله

صلى الله عليه وسلم وبه ان تصفر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحبره انه تزوج فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم كره سقت اليها فقال انه فواته من ذهب فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اولم ولو  
بشاة عبد الرحمن بن عوف آمد بجناب آنحضرت صلى الله عليه وسلم بروی اثر زردی یعنی اثر خوشبوی زرد که در وقت نکاح استعمال  
کرده بود پس سعال کرد و او را رسول الله صلى الله عليه وسلم از حال او پرسید و آنحضرت را معلوم که نکاح کرده است پس فرمود آنحضرت  
صلى الله عليه وسلم چه مقدار روان کردی بسوی او یعنی چه قدر مهر دادی پس گفت وزن یک نوازه طلا داده مقدار است چنانکه  
تو که و پسر در عرف مای باشد پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم و لیمه کن اگر چه بیک نر باشد و ظاهر سنت است که یک نر  
بجست حال عبد الرحمن بن عوف برآن وقت علی و لایم بود مالك عن يحيى بن سعيد انه قال لقد بلغني ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يولم ابالوليمة ما فيها الخبز ولا لحم رسول الله صلى الله عليه وسلم و لیمه بیک و بعضی آن یک

نمود و آن ان گوشت یعنی بسوی و حیس و بزان که تعامیر فرود در بعضی امیان باب يتأكد اجابة الدعوة كالوليمة لا

وتأكد است قبول کردن دعوت و لیمه مالك عن ثامر بن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

انذاعی لحدکم الی ولیمة فلیاتھا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتیکه خوانده شود کی از شتر بسوی طعام و لیمه پس باید که

بیاید آن طعام باب یکره ان يدعى لاغنياء و يترك للساکين کروه است اگر خوانده شود اگر ان را و گندم شتر

لا يخرجها من بلادها ولا يبيعها  
في العقل للمراة ان  
يقبلها من بلادها ولا يبيعها  
عليها او يخذلها في ذلك  
الوفاء به وله اخراجها  
نقلها وان يبيع عليها الا ان  
يكون في ذلك بين فكيه  
اليمين السليمة قلت  
مورد بعضی من خذل اهل العلم  
من قلت الرينة  
موتة او مستحبة وليست  
بواجبة او تقيد بالشاة  
من طاقها وليس تقيد  
بشيء من سبب قوله و باشر  
صورت زردی و باشر  
زعفران و باشر  
نالك مع غيره ان يذوق  
الرجل فقال الطالبيشة  
ان يكون ذلك شيا يسيرا  
نقص فيه لقلت وقال  
الغوي شخص في بعض  
البلاد في قوله كسوة  
نذرة فواته من ذهب  
قال الشافعي في ربه  
انشر النثر في بعض  
البلدان و باشر  
قلت قال البيهقي  
اختلاف اهل العلم  
في وجوب الاجابة الى دعوة  
النكاح من غير بعض  
الاشياء او اجابة  
الزوج الى النكاح  
بأنه اذا اشترى  
الرجل امرأة فليأخذ  
بذروة سنامه  
من الشيطان الرجيم  
قال مالك ان  
اشترى الرجل امرأة  
فليأخذها من ذروة  
سنامه قال مالك  
انما خلق الله خلقا  
انما خلق الله خلقا  
انما خلق الله خلقا

في وجوب الاجابة الى دعوة النكاح من غير بعض الاشياء او اجابة الزوج الى النكاح بأنه اذا اشترى الرجل امرأة فليأخذها من ذروة سنامه قال مالك انما خلق الله خلقا انما خلق الله خلقا انما خلق الله خلقا







مضاجعة الحائض  
مضاجعة الحائض  
مضاجعة الحائض

المجلد الثاني  
عليه الوحي  
عليه الوحي  
عليه الوحي

يرسد ابوي جامع كذا با ازوج او چون بر بند پاكي بياضى انقطاع دم را پيش از آنكه غسل كند پس گفتند هر دو جامع كند تا آنكه غسل كند  
مقبولتر هم گويد رضی الله عنه همین است ایما قولہ تعالیٰ فاذا تطهرن فاتوبن و درین سلسله ابو حنیفه اختلاف کرده است و گفته چون  
بروی نماز واجب شود جماع با او درست است اگر چه غسل کرده باشد **باب** جواز مضاجعة الحائض و خدمتها  
زوجها و مولاهایا اب و بیان جوازیکجا خواب کردن یا ناض و خدمت کردن یا ناض زوجه خود یا مالک خود را مالک عن  
ربیع بن ابی عبد الرحمن ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم كانت مضجعة مع رسول الله صلی الله علیه  
وسلم فی توب و لفا وثبت و ثبتة شدیدة فقال هذا رسول الله صلی الله علیه وسلم مالک لعنک انفسک  
المحضرة قالت نعم قال صدق علی نفضل اذ انک ثم عودی الی مضجعتک حضرت عائشة حضرت ابو انحضرت صلی الله علیه  
وعلیه و هر آینه حضرت عائشه حبت کرد حبت کردن سخت یعنی با منظر اب بر جوهرت پس فرمود او را آنحضرت مسلم حبت ترا  
ایا حائض شدی گفت اری فرمود محکم کن بر خود از خود را بعد از آن عود کن بخوابگاه خود مگر حج گوید امر کردن بشد از ارباب است  
تا فرارش محبت نشود و آمد علم **مالك** عن هشام بن عمرو عن ابيه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم لفا قال  
كنت ارجو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم و انما حائض حضرت عائشه گفت شانه زدوم سر مبارک آنحضرت را علی علیه  
وسلم من حائض بودم **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان تغتسل جواریه رجلیه و يعطينه الخمره و هو حیض عبد  
بن عمر بود که می شستند کثیر کان او دو پای او را میدادند او را خمره و ایشان حائض بودند خمره بر برای خوردن او گویند آنقدر که آرد  
بروی بجهه کند مگر حج گوید خدمت حائض زوجه خود را و مضاجعه با او جایز است با اتفاق **باب** جواز مباشرت الحائض  
فوق الاداء جایز است مباشرت حائض با ابی از **مالك** عن زید بن اسلم ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه  
وسلم قال ایحل لی من امراتی و هی حائض فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لتشد علیها الازارها ثم شانك  
با علاها مردی سوال کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت چه چیز حلال میشود مرا از تنم زن من حال آنکه روی حائض باشد پس  
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید که محکم کند بر خود از خود را بعد از آن کن کار خود بجز زیرین آن زن **مالك** عن نافع ان  
عبد الله بن عبد الله بن عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم لیسألها هل یباشر الرجل امراته و هی  
حائض قالت لتشد ازادها علی اسفلها م یباشرها ان شاء الله عجبید الله پیر عبد الله بن عمر فرستاد آدم بسوی عائشه  
سوال سیکر او را یا مباشرت کند مردان خود را و حائض باشد پس گفت عائشه باید که محکم کند از خود را بر نصف زیرین خود مگر  
مباشرت کند با او اگر خواهد مگر حج گوید حکمت در شد از او را بر اتر است از تنه و در وقت آن از جمله حرام و محمد بن الحنفی گفته است که  
در آیه کرده شده است از حائض سئل ازین نیز گفت باید که بابتاب کند از شعارم و او را میرسد منع با سلمی آن و شعارم است

## المجلد الثاني

که متصل برین باشد و اسد علم **باب الغيلة** معنی غیبت است که جماع کند مرد با زن خود و حال آنکه دی شیر میخورد و ولد را مالک  
 من محمد بن عبد الرحمن بن ذوقل انه قال اخبرني عمرو بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين عن جدامة بنت وهب  
 الإسلامية انما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان افوض من الغيلة حتى ذكرت ان الزوم و  
 فارس يصنعون ذلك فلا يصبر اولادهم حضرت عائشة از جدامة اسیدیه روایت نمود که جدامة شنیذ آنحضرت صلی الله علیه  
 سلم که میفرمود هر آنکه قصد کرد من که منع کنم از غیبت یعنی مردان را از جماع زنان شیر دهنده او را خود تا آنکه بیاورد و من اهل روم فلان  
 را که میکنند اینکار پس ضرر نرسد اولاد ایشان **قال مالك الغيلة** همان بیس الرجل امراته وهي تزوجت الك معنی  
 غیبت است که جماع کند مرد زن خود را حال آنکه دی شیر میخورد **باب ان** علامتها علامة النشوز وعظها فان ابدت نشوزا  
 هجرها فان اقامت على النشوز ضربها ضربا غير مبرح وان نشز استجب لها ان تصلم بترك بعض حقها وان نشز  
 فابعت الحاكم حكما من اهله وحكما من اهلها فان نفعه والافتراق لغيره بينه مرد از طرف زن علامت سرکشی یعنی  
 آزادی حقوق زوج که بر وی و حسبت برکشی کند زوج و عطف گوید و نصیحت نماید پس اگر ظاهر هر کرد سرکشی را و نپذیرد نشد ترک کند  
 او را یعنی مضاجعه و جماع با او نکند پس اگر اصرار کرد بر نشوز بنزد او و از زن غیر ایزاد همنده و اگر سرکشی کند مرد باید که زن صلح  
 کند او و ترک بعض حقوق خود از قسم نفقه و غیر آن و اگر هر دو از یکدیگر سرکشی کردند هر یکی در مقام خشونت باشد از دیگری باید که حاکم بود  
 ماحکم کند شخصی را از اهل زوج شخصی دیگر از اهل زن پس ایشان تشخیص دهند و صورتیکه ایلف میان ایشان برآید  
 و همان صورتی که بر ایشان لازم کنند و اگر این هم نفع نداد باید متفرق شوند قال الله تعالى واللاتي يخافون نشوزهن فخطوهن  
 و اجبروهن في المضاجع واضربوهن فان طعنكم فلا تبغوا عليهم سبيلان الله كان حليما كفيذا فانزانيا كفيذا  
 از سرکشی ایشان یعنی ادای حقوق زوجیت نکند پس بنده سپید ایشان یعنی از عقاب خدا تعالی بشیرسانند و ترک کنند ایشان را در  
 خوابگاه یعنی تحمل کنند بغزش دیگر و جرح دیگر و بزیند ایشان را یعنی زنی که ضرر نمایان ندم پس اگر فرمان برداری شما کردند پس  
 کنید بر ایشان بر هیچ راه ستم و تعدی هر آنکه خدا بلند قدر بزرگ مرتبه است و ان خضع شقاق بينهما فابغوا حکما من اهله و حکما  
 من اهلها ان یربدا اصلاحا یوفق الله بينهما ان الله صلیما خفیوا و اگر در نیتید اهل اسلام مخالفت میان  
 زوجین پس بفرستید بسوی ایشان حکم کننده بعد از ان اهل قرابتی شوهر و حکم کننده با عدالت از اهل قرابتی زن اگر خواهند دو  
 حکم است کردن حال میان ایشان البته موافقت اند از خدا تعالی میان ایشان هر آنکه هست فدا و ان خردار و قال الله تعالى  
 فان امراتهن خافتن من بعد ما نشوزوا و اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا و الصلح خیر و احسن و  
 الا نقش وان تمسوا و تقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا و اگر زنی برسد از شوهر خود سرکشی را یا رد کردانی مایس گناه

لا قلت فیہ  
 کراهیة تنزیه  
 ۲۳  
 من غیره و غیره



و اگر خواهی جدا کنم ترا گفت بلکه رجای خودی مانم با و بود ترجیح پس نگا بدشت اورا برین شرط و ندیدم رافع بر خود هیچ گناه و قتل کجا  
 خود ما ند نزدیک او بهتر ترجیح باب اختیار العتق باب در بیان اختیار که حاصل میشود زن اسبب آزاد شدن او در کجای کجای  
 که باشد مالک عن ربيعة بن عبد الرحمن عن القاسم بن محمد عن عائشة تلم الحصين انما قالت كانت في بريدة  
 ثلاث سنين وكانت احدا السن ثلاث انما اعتقت فخرت في زهرها وقال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم اول من اعتق و دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم والبر منة تقوى ولم تقرب اليه خبز وادهم من  
 اديم البيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الم ابررة فيها لم فقالوا بلى يا رسول الله ولكن ذلك  
 لم يقدق به على بريدة واننت لا تاكل الصدقة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو عليها صدقة  
 وهو لنا منها هدية حضرت عائشة فرمود که بوده است در باب بریره سه حکم یعنی حکم که بر بیره آنها بریره شده است و آن حکم است  
 جمیع حقین را و الله اعلم پس بود یکی از آنها حکم که او را آزاد کرده پس اختیار داده شده در باب زوج خود حکم دیگر است که حضرت  
 الصدیه و سلم فرمودند و لا برای کسی است که آزاد کرده بودم است که دخل شد حضرت صدیقه و سلم در خانه خود دیگر سنگین  
 چه شد بگشت پس نزدیک ساعتی از حضرت صدیقه و سلم بان و ناخوش از ناخوش شاهی غازی یعنی از آن ناخوشهای که در خانه  
 داده میکند مثل سرکه و غیر آن پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم آیا ندیده بودم دیگر سنگین که روی گوشت گوسفندی بود  
 الله گوشت است و لیکن آن گوشتی است که صدقه داده شده است آنها بر بریره و تو یا رسول الله بخوری صدقه را پس فرمود حضرت  
 صدیقه و سلم آن گوشت بریره صدقه است و برای ما از روی هدیه است باب اختیار العتق عتدالی المسین حیات  
 مدت تا دست رسانیدن مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان كان يقول في الامه تركوز حضرت  
 العبد فعتق ان لها الحيات و مالهم يمسه با عبد الله بن عمر كيف و باب كيتكي كباشد و ركاح ظامي پس آزاد کرده شود  
 و كيتكي را که آن كيتكي را اختیار است تا وقتی که دست نرسانیده است با وی مالک عن ابن شهاب عن عمرو  
 الزبير ان مولا له بنيه عكك فقال كما ذر اء اخبرته انما كانت تحت عبد و هي لم ترمو منذ فعتقت قالت  
 فادسلت اليه فعتق زوج النبي صلى الله عليه وسلم فدعتني فقالت اني محبة لك خيرا و لا احب ان  
 تفصني شيئا ان امرك بيدك ما لم يمسك زوجك فان يمسك فليس لك من الامر شي قال قلت فقلت هو  
 الطلاق ثم الطلاق ثم الطلاق فما رقتة ثلاثا كيتكي انبي هدي كقتة ميشد اورا ز بر و او بود در نگاه  
 و ز با آن روز كيتكي بود پس آزاد شد گفت ز با پس آدم فرستاد بسوی من خصمه ندجه حضرت صدیقه و سلم پس چنانچه  
 مرا برگشت هرگز من خبر کننده ام ترا بخبری و دست نبردم که بگویی چیزی را یعنی بفرق امر نیکم و مشوره نیدم هم بر آن  
 و

عن عائشة قال قال القاسم بن محمد  
 كان زوجهما جارا فاختار بينهما  
 اهل الكوفة وقال زوجه بريدة  
 عن عائشة كان زوجه بريدة  
 فاختار بوايقها اهل المدينة  
 فاختار الفقهاء الحديث في التزويج  
 فقلت ان قول القاسم صواب  
 لان قول الاستم منقطع  
 النجاشي و قوله متصل وان سلم  
 تناو و جافا ان شاء الله تعالى  
 و قوله القاسم كانا بيا  
 و سليمان كلامها بقدر ما  
 كان يصبر و لا مما من  
 و ان سلم الاختلاف في  
 حديث ابن عباس ان كان  
 و حديث ابن عمر ان زوجه بريدة  
 لان عبد الصخر بن السدوسي  
 بوجه كان تحت العبد  
 سياتي ما تحت الاختلاف  
 على عتقت  
 اهل البيت في السنة  
 و انما هو ان علي بن الغدير  
 علمت العتق و وثبت العتق  
 عتقت ان نصح باعاطة و او  
 ممن من الوطى لا فاعه  
 للشافعي في موضع  
 العتق انما يبيد و  
 قال البخاري ان  
 العتق للطلاق  
 يودي من حيا  
 عتق من ابي  
 في قصة  
 رسول الله  
 وسلم فقال  
 فلا يخبر  
 علم الحديث  
 الله هو ال  
 في حجة له  
 و

قد قيل  
عند الشافعي  
من الجوزين وجوز  
بصاحبه جيبا  
الزوجه  
بالرخص اليه  
سواء كان قبل  
الزوج او بعد  
كل اذا وجد  
او عينا او بعد  
الزوج امره انقا  
او نوا و يثبت به  
او نوا فان كان  
حق الصخر فان كان  
الغرض من الزوج  
فلا هي

فلا هي  
كان يعرف فلو  
من مشاها وقال ابو  
يحيى بن ابي عمير  
ان ابن يمين النكاح يعيد  
عينا او نوا و يثبت به  
يقول عمن في ذلك من زوجها  
قول عمن في ذلك من زوجها  
ولا يملكها فانما يملكها  
بوجوبه على الغاربه انما  
عليه باخطاء العيبين  
لا يبرح  
قد قيل  
في بيان قال يمين السيب  
هي حرة او قالت هي انا حرة

تو بدت تست ما دام که دست ز ساینده است بتوزیح تو پس اگر دست رساند تو پس نیست ترا اختیار چیزی گفت زیرا پس گفتیم  
رضی من مخالفتت باز میگویم مرضی من مخالفتت است پس بعدا شدم بینه کلمه **باب** خیار العیبه  
باب در اختیار یکدست میشود واحد الزوجین را بسبب عیب دیگر **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب  
انه قال قال عمر بن الخطاب یما رجل تزوج امرؤة بها جنون او جذام او برص فتمتها فلما باصدا لها كاملا و  
ذلك لزوجها غرر علی ویلها عمر بن الخطاب فرمود هر مردی که نکاح کرد زنی را و آن زن ظاهر شد جنون یا جذام یا  
واغهای سفید پس اگر جمیع کرده است با وی پس او راست مهر او تمام و کمال دان مهرزوج او اما و آن است بروی آن زن **مالک**  
انه بلغه عن سعید بن المسیب انه قال یما رجل تزوج امرؤة و به جنون او ضرور فافها الخیر فان شاءت  
قوت وان شاءت فارقت سعید بن مسیب گفت هر مردی که نکاح کرد زنی را و آن مرد جنون است یا ضرری دیگر است  
پس زن را اختیار داده میشود پس اگر خواهد بجای خود ماند و اگر خواهد جدا شود **باب** المغرود باب در حکم مغرور و مغرور  
کسی است که زنی او را فریب داده باشد و ظاهر کرد که من حرام پس این کمان با او نکاح کرد و بعد از آن ظاهر شد که  
کسی که کسی بود پس غرض او داده و در این مغرور ماند ایشان در سن **مالک** انه بلغه عن عمر بن الخطاب  
عثمان بن عفان قضه احد مما فی امرؤة غررت رجلا بنفسها و ذكرت انها حرة فولدت له اولاداً فقصه  
یعنی ولد له بمثلهم عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان حکم کرد یکی از ایشان در باب زنی که فریب داده مرد را نفس خود  
و ظاهر کرد که برآیندی حره است یعنی آزاد است پس زاده برای او فرزندان را پس حکم کرد فداده بد بدل اولاد خود مثل ایشان  
یعنی از عبید و اما مثل اولاد خود در سن بحال بسید آمد و در اولاد وی احراز شدند **قال** یحیی سمعت مالک و  
القیمة فی اعداء انشاء الله تعالی قلت یحیی شنیدم از مالک که میگفت قیمت در بیصورت بانصاف نزدیکتر است  
شماره **باب** امرؤة العنین باب در حکم زن نامرد **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن  
المسیب انه کان یقول من تزوج امرؤة فلم یستطع ان یمسها فانه یضرب لها جلا سنة فاصرها  
و لا فرق بینهما سعید بن مسیب میگفت هر که نکاح کرد زنی را پس نتواند که دست رساند بوی یعنی جامع کند پس حکم  
این است که مقرر کرده شود برای مدت کیسال پس اگر درین میان قدرت جامع یافت فها و الا حیاتی کرده شود میان  
ایشان **مالک** انه سال ابن شهاب عن یحیی بن سعید ان یضرب لها جلا سنة فاصرها من یوم تزافعتا  
بل من یوم تزافعه الی السلطان **مالک** سوال کرد ابن شهاب را از کدام وقت مقرر کرده شود این مدت یا تمام  
کرده شود از روزی که در خانه خود آورد و آن زن را یا از روزی که بجا کم برد او را پس گفت ابن شهاب بلکه مقرر کرده شود از

قال ابو یوسف یضرب  
بینهما بطلقة و لها  
کل المهر ان خانها  
و یحب علیها العتق

الجلد الثاني

عنه

قال

عن

عن

عن

عن

عن

عن

عن

عن

روزيك بر او را بسوی حاكم **باب** امرأة المعسر يا و بيان زن مخفی که تنگدست باشد **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول اذا لم يجد الرجل ما ينفق على امراته ففرق بينهما سيد بن ابي سبيكفت وقتيكه نيايد مرد آنچه فرزند بر زن خود تفریق کرده شود میان ایشان **قال مالك** وعلى ذلك اودكت اهل العلم سيلدنا كفت مالك و برين قول ما قيمه علم ما در شهر خود **باب** الايلا ايلا عبارات از ان است که مرد سوگند خورد که جماع کند با زن خود ابد ايام که زياده از چهار ماه باشد قال الله تعالى للذين يولون من لسانهم ترضوا ربعتا شهر فان فاني فان الله غفور رحيم وان عمره هو الطلاق فان الله سميع عليم <sup>۵۴</sup> براي آنکه قسم میخوردند از زنان خود بر ترک جماع آنها چهار ماه است پس اگر رجوع کردند پس بر آنیه خدا میآید امر کار مهربانست و اگر قصد مصمم کردند بر طلاق پس بر آنیه خدا میآید انوات **باب** اختلافوا اذا مضى اربعة اشهر هل يوقف او يقع عليها الطلاق البائن والوجهي اختلاف كونه در آنکه وقتیکه گذشت چهار ماه ايا توقف کرده شود يا واقع شود بر زن طلاق بائن يا جهي **مالك** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن ابي طالب انه كان يقول اذا اتى الرجل من امراته يقع عليه الطلاق وان الاربعة الا شهر حتى يوقف فاما ان يطلق وامان يعني علي بن ابي طالب يفرغ من وقتي که ايا کند مرد از زن خود واقع نشود طلاق اگر چه بگذرد چهار ماه تا آنکه هيتاده کرده شود پس قاضي لازم کرده شود بروی پس ايامت که طلاق دهد ايامت که رجوع کند **قال مالك** وذلك الامر عندنا كفت مالك بهين است حکمی که مقرر است نزدیک ما **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول ايا الرجل الى من امراته فانها اذا مضت الاربعة الا شهر ووقف حتى يطلق او يفني ولا يقع عليه طلاق اذا مضت الاربعة الا شهر حتى يوقف عبد بن عمر سبغت هر مرد که ايا کرد از زن خود پس بر آنیه او را وقتیکه بگذرد چهار ماه موقوف داشته میشود تا آنکه طلاق دهد و وقتیکه در واقع میشود بروی طلاق وقتیکه بگذرد چهار ماه تا آنکه موقوف داشته شود **مالك** عن ابن شهاب ان سعيد بن المسيب و ابا بكر بن عبد الرحمن كانا يقولان في الرجل يولي من امراته انها اذا مضت الاربعة الا شهر فهي تطليقة ولزوجها عليها الرجعة ما دامت في عدتها سعيد بن ابي سبيك و ابا بكر بن عبد الرحمن سبغت در باب مخفی که ايا کرد از زن خود که حکم ايامت که وقتیکه بگذرد چهار ماه پس آن یک طلاق است و شوهر او را ميرسد بروی تا وقتیکه اين زن در عده خود است **مالك** انه باخذ ان مروان بن الحكم كان يقضه في الرجل اذا الى من امراته انها اذا مضت الاربعة الا شهر فهي تطليقة وله عليها الرجعة مروان بن الحكم حکم کرد در باب شخصی که ايا کرد از زن خود که حکم نیست و وقتی که بگذرد چهار ماه پس آن ايا یک طلاق است و او را ميرسد بروی حجت

بالتفقه اذا مضت من شهرين  
ها فانها الرجعة في الاصل  
بالصدق اذا رضيت  
من سقط حقها  
**مع قلت**  
الا بدو البين وهو ما  
ان يحلف الرجل لا  
يقرب امراته اكثر من  
اربعة اشهر عند الشافعي  
واربعة اشهر في غيره  
ابن حنيفة قوله فان فاني  
التي يحصل بالجماع فان  
تعدت فبالتفقه في القول  
فانها اذا مضت الاربعة  
في تقضيها فقبل عمر  
اشهر وعليها الرجعة  
وقيل ان ليست ان  
بطلاق وعليه الشافعي

المجلد الثاني

وقال سحر بن... المسيب... بن عبد الرحمن... ملكة... وقال سحر بن... المسيب... بن عبد الرحمن... ملكة... وقال سحر بن... المسيب... بن عبد الرحمن... ملكة...

وقال سحر بن... المسيب... بن عبد الرحمن... ملكة... وقال سحر بن... المسيب... بن عبد الرحمن... ملكة... وقال سحر بن... المسيب... بن عبد الرحمن... ملكة...

قال مالك وعلى ذلك كان داي بن شهاب... لا يطهاها شهرا ولا يطهاها حق تظلم... ان لا يطها امراتك... ان لا يطها امراتك... ان لا يطها امراتك... ان لا يطها امراتك... ان لا يطها امراتك...

قلته

قلته

بسم الله الرحمن الرحيم  
ان يقول الرجل  
لا اذنت على ما قال  
عبد الله بن مسعود  
ان يقول الرجل  
لا اذنت على ما قال  
عبد الله بن مسعود  
ان يقول الرجل  
لا اذنت على ما قال  
عبد الله بن مسعود

خبر ولا يست پس هر که نیاید بروه و پس در حیت بروی روزه گرفتن دو ماه پی در پی پیش از آنکه برود و بگوید که دست رسانند  
پس هر که نتواند روزه داشتهن دو ماه پس در حیت بروی طعام خورائیدن شصت مسکین این حکم برای آنست که ایمان آید بخدا  
و رسول او و این احکام حد و مقرر کرده خدمت و مرگ از دست خدا بد و بدند **قال مالك في قول الله تبادل**  
**وقال والذين يظنون ان من انما هم ثم يعودون لما قالوا قال سمعت نفسي ذلك ان يتظاهر الرجل من امر**  
**ثم يحجم على امساكها واصابته فان اجتمع على ذلك فقد وجبت عليه الكفارة وان طلقها ولم يحجم بعد تطاهر**  
**منها على امساكها واصابته فلا كفارة عليه** گفت مالک در قول خدا **تظاهر** و الذين يظنون ان من انما هم ثم يعودون لما قالوا قال سمعت نفسي ذلك ان يتظاهر الرجل من امر  
تفسیر این آیه آنست که ظهار کند مرد از زن خود بعد از آن عزم کند بر نکاح داشتن دی و جماع کردن با او پس اگر عزم معصم کرده است  
بر آن نکاح پس بر آید و جب شد بروی کفاره و اگر طلاق داد او را در عزم معصم کرده است بعد از ظهار کردن از وی بزکاء به شستن و  
جماع کردن او پس هیچ کفاره نیست **قال مالك من تظاهر من امراته ثم مسها قبل ان يكفر انه ليس عليه كفارة**  
**واحدة ويكف عنها حتى يكفر وليستغفر الله قال مالك وذلك احسن ما سمعت** گفت مالک هر که ظهار کرد از زن  
خود بعد از آن رسا نید دست با او پیش از آنکه کفاره دهد بر آینه حکم آنست که نیت بروی هر گویک کفاره و خود را باز و او را  
از جماع او تا آنکه کفاره دهد و طلب آمرزش کند از خدا **تبعاً** بسبب این گناه گفت مالک و این بهترین اقوالی است که شنیدم  
**باب ان تظاهر من اربع بكلمة واحدة او من واحدة بكلمات شقي ما ذاعليه** اگر ظهار کند از چهار زن  
بیک کلمه یا ظهار کرد از یک زن بچندین کلمات چه چیز لازم میشود بروی **مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه**  
**قال في رجل تظاهر من اربع لسنة له بكلمة واحدة انه ليس عليه الا كفارة واحدة عروه** گفت و باب مروی که  
ظهار کند از چهار زن از آن خود بیک کلمه که نیت بروی هر گویک کفاره **مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن**  
**مشد ذلك مالك از ربيعة بن ابي عبد الرحمن باندين** بدایت **قال مالك** و على ذلك الا مرهتدا فاكفت  
مالك همین است امر مقرر زدیک **ما قال مالك في الرجل يتظاهر من امراته في مجالس متفرقة قال ليس**  
**عليه الا كفارة واحدة فان تظاهر ثم كفر ثم تظاهر بعد ان يكفر فعليه الكفارة** گفت مالک با  
مرویه که ظهار کرد و باز از خود مجالس متفرقه گفت که نیت بروی هر گویک کفاره پس اگر ظهار کرد بعد از آن کفاره و او بعد از آن  
بار دیگر ظهار کرد بعد از آنکه کفاره دهد پس لازم است بروی کفاره دیگر نیز **باب ان تظاهر منها قبل ان ينكحها**  
**ما ذاعليه** اگر ظهار کند از زنی پیش از آنکه نکاح کند او را چه چیز لازم است بروی **مالك عن سعيد بن عمرو بن**  
**سليم الوديعي عن القاسم بن محمدان رجلا جعل امرأة عليه كظهر امره ان هو تزوجها فامر عمر بن الخطاب**

قالوا معناه في بعض اقواله  
والمراد عند الشافعي ان  
يمسكها عقبيه الظهار  
نحو ان يمكنه ان يفرقها  
فيها فان طلقها عقبيه  
الظهار في الجان لو ان  
احدهما في الوقت فلا  
كفارة وعندها يوجب  
عزم على ولها  
من قوله  
هو اقول القائل بالثبوت  
وقال في الجهد عليه  
بما في كفارة كما  
لو طلقها من بغير  
طهر او احد طلقه قال  
واحدة قبل ان ينكح  
من قالها من فضلة  
او لا تجل واحدة  
ظهار من فضلة  
مما اذنت قال مالك  
ظهار واحد عليه  
كفارة واحدة



قلت قال البغوي  
 وقال لامرأة ان تعذر  
 فانت على كظم  
 فتعطل  
 وقال جملته ان تعذر  
 كان مظاهري  
 ان يسكنها ما لم يكن  
 روى في الروي عن  
 قاسم وسليمان  
 قلت  
 ب  
 ظهار العبد كظهار  
 وصيام الكفارة في حقه  
 تظهرن كظهار الا نفاقا

ان هو تزوجا لا يفرها حتى يكفر كفارة المتظاهر قاسم بن محمد رويت کرد که هر انیه مردی ساخت زنی بنیست خود  
 مانند پشت ما و خود اگر نکاح کند او را یعنی پیش از نکاح گفت اگر نکاح کنم بر من حرام شود پس امر کرد او را عمر بن الخطاب که  
 اگر او را نکاح کند نزدیک نشو و با او تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار گفته **مالك** انه بلغد ان رجلا سأل القاسم  
 بن محمد وسليمان بن يسار عن رجل نكح ظاهرا من امراته قبل ان ينكحها فقال ان نكحها فلا يمتها حتى يكفر  
 كفارة المتظاهر مردی سوال کرد قاسم بن محمد وسليمان بن يسار از حکم مردی که ظهار کرد از زنی پیش از آنکه نکاح کند او را  
 پس مرد گفتند اگر نکاح کند او را دست نرساند با او تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار گفته **مالك** عن  
 هشام بن عروة انه سمع رجلا يسأل عمروة الزبير عن رجل قال لامرأته كل امرأة انكها عليك عشت  
 فهي على كظها هي فقال عمروة بن الزبير يخرجها من ذلك عتق ذبقة هشام بن عمروة شنید که هر انیه مردی سوال  
 کرد عمروة بن الزبير از حکم مردی که گفت زنی خود را بر زنی که نکاح کنم او را بر تو ادا م کرده پس از آن مانند پشت ما و  
 من است پس گفت عمروة بن الزبير کفایت میکند او را از این کار آزاد کردن یک برده **باب** ظهار العبيد در بیان  
 حکم ظهار غلامان **مالك** انه سأل ابن شهاب عن ظهار العبد فقال نحو ظهار الحر قال **مالك** يريد ان يقع  
 عليه كما يقع على الحر قال **مالك** وظهار العبد عليه واجب وصيام العبد في الظهار شهران **مالك** سوالی  
 کرد ابن شهاب را از ظهار غلام پس گفت مانند ظهار از اوست گفت **مالك** مراد پشت است که ظهار واقع میشود بر غلام چنانکه  
 واقع میشود بر آزاد گفت **مالك** وظهار غلام بر وی واجب است وصوم غلام دو ماه است **باب** اللعان بدانکه اگر  
 شخصی مزد جنی یا زن اجنبی را بزنا نسبت کند حال او خالی از زناست حالت نیت اگر مقذوف اقرار کرد قاذف از حد خلاص  
 شد و اگر چهار گواه برزنا آورد قاذف از حد خلاص شد و اگر مقذوف اقرار نکرد و چهار گواه هم قیام نشدند و حبش  
 هر قاذف حد قذف که ششاد و ناریانه است و اگر شخصی ننگ خود را بزنا نسبت کرد و با حلد و ولد او را از خود نفی نمود و نیز  
 حال خالی نیت اگر مقذوف اقرار کرد یا قاذف چهار گواه برزنا آورد حد قذف از قاذف بر فاست و اگر نکر و نیز  
 از حد قذف خلاص یافت و اگر از همان هم باز نیتا حد قذف که ششاد و ناریانه است و حبش شد نزدیک جمهور و امام ابو حنیفه  
 میگوید حد قذف بر زوج لازم میشود غیر از این نیت که موجب آن همان است و پس همان نام که او را چیزیست مقذوف  
 بقسم که زوج نسبت آن از موجب قذف خلاص میشود چنانکه میاید قال الله تعالى والذين يؤمنون اذ جاءهم ولم يكن لهم  
 شهداء الا انفسهم فشهادة احد هم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقين وللمستتر ان لعنة الله عليهم  
 ان كان من الكذابين ويدرونها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكذابين والمستتر

الجلد الثاني

قلبت

منه الشافعي... من الشافعي... من الشافعي...

ان غضب لله عليها ان كان من الصدقين... ان غضب لله عليها ان كان من الصدقين... ان غضب لله عليها ان كان من الصدقين...

الزوج غنق... حازنا على المرأة... حازنا على المرأة... حازنا على المرأة...

عليه اهل العلم... من الشافعي... من الشافعي... من الشافعي...

این قسم سوالها عجیب کرده چنان سوال بارانا آنکه دشوار آمد بر عاصم آنچه شنید از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه باز آمد عاصم بسوی تو خود آمد پیش او عویم پرس گفت ای عاصم چه خبر فرمود ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت عاصم عویم را نیاوردی پیش من خیر بر آنیه ناپسند دشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال مرا که پرسیدم از آن پس گفت عویم را اند از منی مانم تا آنکه سوال کنم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ازین مقدمه پس روی آورد عویم تا آنکه آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان مردمان گفت یا رسول الله خبرده مرا از حال مردیکه یافت بازن خود مرد اجنبی را یا یکبند آنمرد را پس خوابند گشت او آنچه کار کند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آنیه نازل شده است و باب تو و در باب زن تو وحی الهی پس بزود بسیار در آن گفت سهل پس این هم رو بایکدیگر لعن کردند من در میان مردمان بودم نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه فارغ شدند از لعان خود عویم دروغ گفته باشم بر این زن یا رسول الله اگر نگا بدادم او را یعنی اگر من هست گویم پس مرا می باید که طلاق بهم پس عیلا داد او را پس از آنکه امر کند او را رسول الله صلی الله علیه وسلم این شهادت و بود طلاق دادن سه بار سنت لعان کنندگان بعد از آن

حادثه **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلی الله علیه و

سلم وانفق من ولدها ففرق رسول الله صلی الله علیه وسلم بينهما والحق الولد بالموأمة وروی لعان کرد بازن روز زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اظهار قطع نسب کرد از فرزند او پس بعد از آن امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان

ایشان و لاق ساخت فرزند را بان زن **باب** اذا خیر الرجل امراته فاختارقه او خیرا باها فاختاره فليس

ذلك بطلاق وقتیکه نخواهد کرد از مردی زن خود را پس ازین اختیار کرد شوهر خود را یا اختیار داد پدر آن زن را پس اختیار کرد او را یعنی شوهر خود را پس این طلاق نیست **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة

ام للحنین انها خطبت علی عبد الرحمن بن ابی بکر قرینة بنت ابی امیة فزوجوه ثم اثم عتبوا علی عبد الرحمن

وقالوا ما زوجتنا الا عائشة فارسلت عائشة الى عبد الرحمن فذکرت ذلك له فحعل امر قرینة بیدها فاختارده و حما فلم یکن ذلك طلاقا حضرت عایشه پیغام فرستاد برای عبد الرحمن بن ابوبکر قرینة بنت ابی امیة

پس او یکا قرینة در نکاح داد و از بعد از آن اولیای او ناخوش شدند از عبد الرحمن و گفتند در نکاح نداده و حق ما را مگر عایشه یعنی از حضرت عایشه مگر کرد پس آدم فرستاد حضرت عایشه بسوی عبد الرحمن پس اگر کرد این با جزایر او پس عبد الرحمن

ساخت قرینة را بیست او پس قرینة اختیار کرد شوهر خود را پس نبود این طلاق **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة

بنیة ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم زوجت عبد الرحمن المنذر بن الزبیر عبد الرحمن فانبی بالتمام فلما قدم عبد الرحمن قال و مثلی یمنع به هذا و مثلی یفیات علیه فحکمت عائشة المنذر

الجلد الثاني

الزبير فقال المنذر فان ذلك بيد عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ما كنت لادام ارقهية ففرت حفصة عند المنذر ولم يكن ذلك طلاقا حضرت عائشة بنتي واد حفصة وتمر عبد الرحمن ابا دست من بن الزبير عبد الرحمن واد حفصة غايب بود و شام پس وقتیکه آمد عبد الرحمن گفت آیا مثل من این کار کرده میشود آیا مانند مرا مثل گذرشته میشود یعنی بفرزاد من کار کرده میشود پس سخن گفت حضرت عایشه بانند زین الزبير بن عبد الرحمن سنانید پس گفت پس برآینه اختیار او بدست عبد الرحمن است پس گفت عبد الرحمن رو کند نه میتم کاریکه سر انجام کرده باشی تو آزا پس بجای خود ماند حفصة نزدیک مندر نبود آن طلاق **مالک** انه بلغ ان جده بن عمر و ابا هريرة مثلا من الرجل يمك امراته امرها فتزوج ذلك اليه ولا يقضي فيه شيئا فذلك ليس بطلاق <sup>له</sup> عبد الله بن عمرو ابو هريرة را سوال کرده شد از حکم مردیکه بدست زن خود داد کار او را پس رو کند زن آن کار را بسوی مرد و حکم کند بموجب آن چیزی پس هر دو گفتند نیست این طلاق **مالک** <sup>عنه</sup> **عنه** بن مسعود بن السائب انه قال اذا ملك الرجل امراته امرها فلم تفارقه و فرت عنه فليس ذلك بطلاق سيد بن اسيب گفت وقتیکه مالک ساخت مرد زن خود را بر کار آن زن پس جدایی کرد بجا بی خود ماند نزدیک او پس نیت این طلاق **مالک** عن ابن شهاب انه سمع يقول اذا خيل الرجل امراته فاختارته فليس ذلك بطلاق ابن شهاب گفت وقتی اختیار داد مرد زن خود را پس اختیار کردن شوهر را پس نیت این طلاق **باب** اذا جعل امرها بيدها فاختارت نفسها ففي تطبيقه رجعية و قتی که داد کار زن را بدست او پس اختیار کردن نفس خود را پس آن طلاق جبریت **مالک** عن سعيد بن سليمان بن زيد بن ثابت عن خديجة بن زيد بن ثابت انه اخبر انه كان جالساً عند زيد بن ثابت فأتاه محمد بن أبي عتيق وعييناه قدامه فقال له زيد ما شانك فقال ملكك امرها ففارتقت فقال له زيد ما حملك على ذلك قال القدر فقال زيداً وجمعها ان شئت فامناهي ولعدة ولت املك بها عازج بن زيد بن ثابت نشسته بود نزدیک زيد بن ثابت پس آمد نزدیک محمد بن ابی عتيق وازد و چشم او اشک وان بود پس گفت او را زید چیست حال تو گفت وادم بدست زن خود کار او را پس جدا کرد از من پس گفت او را زید چه چیز باعث شد ترا بر اختیار او داد گفت تقدیر الهی پس گفت زید چیست کن با او اگر خواهی پس خراب نیت که این یک طلاق است و تو مالکتری آن زن من چیست <sup>است</sup> **مالک** انه بلغ ان رجلاً جاء الى جده بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن قد جعلت امر امراتي في يدها فطلقت نفسها فاذا تزوجت فقال ابن عمر اياه كما قالت فقال الرجل لا تغفل يا ابا عبد الرحمن فقال ابن عمر انما انزلت فعلته شخصي آد نزد عبد الله بن عمر پس گفت یا ابا عبد الرحمن هر آینه من دادم کار من خود را بدست او یعنی اختیار دادم بدست من پس طلاق داد از من نفس خود را پس چه چیزی بینی یعنی حکم می نمائی پس

ما قلت على هذا الاثر اصل العاه قوله ففارتقت عليه قال ابو سعيد من نفسي ادونه اصل فقد اقيمت به وهو افعال من القوت ۱۱

المجلد الثاني

گفت عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما ان من نكح امرأته من غير ان يملكها فإني  
 يسكن من كارتها بل قد خرد كرمي اين كار را يعني نماز کرده اندی زن خود را **مالك** عن نافع في هذه المسئلة و  
 يكون املاكها ما كانت في عدتها حتى تنكحها من غير ان يملكها من غير ان يملكها من غير ان يملكها  
 ما وقتك زن در عدة خود با **باب** اذا جعل امرها يدها فطلقت نفسها لثالث كان القول قوله **معه**  
 وقتي کرده او امر زن را بدست او پس طلاق داد آن زن نفس خود را سه طلاق باشد قول معتبر قول مرد با سوگند **مالك**  
 عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول اذا ملك الرجل امرأته امرها فالقضاء ما قضت الا ان يملكها  
 فيقول لم او دالا واحدة فيحلف على ذلك ويكون املاكها ما كانت في عدتها عبد الله بن عمر وقتي  
 مالك كرو زن خود را بر کار او پس حکم با ناست که زن حکم کند مگر آنکه ناپسند کند شوهر این حکم را پس گوید اراده کرده بودم مگر  
 یک طلاق را پس سوگند خورد بر معنی و باشد قادر بر این یعنی بر جبهه آن زن تا وقتیکه زن در عدة خود باشد **مالك**  
 عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه ان رجلا من ثقيف ملك امرأته امرها فقالت انت الطلاق فسكت  
 فقالت انت الطلاق فقال بغير الحجر فقالت انت الطلاق فقال بغير الحجر فاخصما الى امرطان **الحکم**  
 فاستخلفه ما ملكتها الا واحدة وودها اليه قال عبد الرحمن وكان القاسم يجهل هذا القضاء ويلاه حسن  
 ما سمع في ذلك عروى از قبيله بني ثقيف نماز کرده اندی زن خود را بر کار او گفتن آن زن تو طلاق یعنی جدایی از من پس خاموش  
 ماند و بعد از آن دیگر بار گفت زن تو طلاق پس مرد گفت در دمان تو سنگ باد بعد از آن دیگر بار گفت تو طلاق پس مرد گفت  
 در دمان تو سنگ باد پس خصومت کردند بسوی مروان بن الحکم پس مروان سوگند داد مرد را که در اختیار زن نداده بود مگر  
 یک طلاق را و در کرد زن را بسوی او گفت عبد الرحمن که قاسم را خوش می ساخت این قضاء میدید آنرا بهتر از آنچه شنید  
 درین باب **باب الخلع** اب و حکم خلع قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها  
 ولا تعضلوهن لتذهبن ببعض ما اتينتموهن الا ان ياتين بفاحشة مبينة وعاشرهن بالمعروف فان  
 كرهتموهن فمعص ان تذهوا شيئا ويجعل الله في رزقكم كثيرا وان اردتم استبدال زوج مكان زوج و  
 احد من قنطرا قنطرا فاحذروا منه شيئا اتاحد و نه هبتا فانا واثما بيننا وكيف تاخذ و نه و قد افضر بعضكم  
 الى بعض واخذن منكم ميثاقا غليظا امي بومنان حلال نيت شمارا اگر نيزايش گيريد زماز او ميشان ناخوش ميشند و نم  
 كمنه ميشان را از كجاست هر كه خواسته تا بدست آرد بعض آنچه داده ايد ميشان را يعني كامين كه تريب ميشان و اذمت و  
 اعلم لكن وقتي كه كند كاه بدست شما ميتوان ايد داده و زنگاني كند با زمان و بچيد نديه زيرا كه اگر ناپسند كنند ميشان

له قلت  
 عليه الشافعي وقال  
 ابو حنيفة تقم به  
 لكفة واحدة  
 ۳۴

پس شاید که ناپسند کنید چیز را و پیدا کنند خدا متعالی در آن چیز بسیار و اگر خواهید با  
کردن زنی بجای زنی یعنی زنی دیگر یا ویکه بال یا جمال مرغوب ترست و خوست که زوجه اولی را بی گناه طلاق دهد و مهر  
که داده است باز کرده اند و حال آنکه داده بود و در مهر یکی را از ایشان ال بسیار پس باز بگیرد چیزی از آن ال ای بگیرد باز  
بستم و گناه ظاهری و چگونگی بگیرد و در حال آنکه متصل شده ای بعضی شما بعضی معنی مرد جامع کرده است با زن و جماع مقرر است  
و گرفته اند زن از شما عمد حکم معنی ایجاب قبول حضور شده حاصل نیست که کجای بشر و ط آن تحقق شد و جامع موه که ساخت

مهر را پس استر و آن بعد از آن صحیح نباشد و قال تعالی ولا یحل لکم ان تاخذوا مما اتیتکم من شیء الا ان یخافا  
ان یتیموا حدیثنا لله فان خفتکم الا یتیم احد و دانه فلا جناح علیها فیما افلتک به و حلال نیست شمارا که بگیرد یا بعد  
آنچه داید زنا زنا چیزی در عرض طلاق مگر آنکه ترسند زوجه این که بر پا نخواهند داشت حد و حد است یعنی حقوق زوجیت باز  
که خداست با فرموده است پس اگر رسیدید ای حاکمان اسلام که زوجه این بر پا خواهند داشت حد و خدا را هر دو جل پس هیچ گناه  
بر ایشان در آنچه زن عوض خود داد آنرا و مرد گرفت آنرا ترجم گوید رضی الله عنه مرد را عوض طلاق نباید گرفت و زن را نباید  
داد و گرفت ضرورت پس و فیکه ضرورت باشد هیچ باک نیست و زلع و لانم نیست بر حاکمان که تقشیر حال زوجه این کنند بلکه باور

دارند گفته ایشان ما در آنچه ظاهر کردند **صالح** عن عیسی بن سعید عن عمر بن عبد الرحمن بن سعد بن زید

الانصاری لما اضرته عن جیبته بنت سهل الانصاری انها كانت تحت ثابت بن قیس بن شماس و ان

الله صلی الله علیه وسلم خرج الی الصبح فوجد جیبته بنت سهل عند بابہ فی الغلس فقال رسول الله صلی

علیه وسلم من هذه فقالت انا جیبته بنت سهل یا رسول الله قال ما شانک قالت لا انا ولا ثابت بن قیس

لزوجهما فلما ساءت زوجهما ثابت بن قیس قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه جیبته بنت سهل قد زکرت

بما شاء الله ان تذکره فقالت جیبته یا رسول الله کلما اعطانی عندی فقال رسول الله صلی الله علیه

وسلم لثابت خذ منها فاخذ منها و جلیت فی اهلها جیبته دختر سهل انصاری بود در نکاح ثابت بن قیس بن شماس

و بر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برآید بسوی نماز صبح پس یافت جیبته را نزدیک دروازه خود در سیاهی آغوش پس فرمود

رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست این گفت من جیبته ام بنت سهل یا رسول الله فرمود چیست حال تو گفت نیستم من همراه ثابت

و نیست ثابت همراه من یعنی اتفاق نامده پس و فیکه آید شوهر از ثابت بن قیس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم

نیست جیبته مذکور در پیش من یا آنچه خداست خواسته بود که ذکر کند پس گفت جیبته یا رسول الله هر چه داده است نزد من است

پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت تا که بگیرد زوی پس ثابت گرفت از وی و عدّه نشست جیبته در قوم خود **صالح**







المعاد الثاني

له قلت  
 معاليك يسلم الدين  
 العيلة يقال بها  
 وسكن الهم وقيل  
 العيلة واللام الزيد  
 والبعيد الرحمن بعينه  
 الذي كس الجحود  
 وانه نضر الذي وفيه  
 الجحود المسيلة  
 تصغير المسيلة  
 لانه الجحود بالاعمال  
 وانما يدخل العيلة في  
 التصغير على بنية  
 اللذات قبل على معنى  
 القطعة يريد قطعه من  
 عمل وقيل معنى الجحود  
 وقيل العيلة بان يكون  
 وقيل قبل في تصغيرها  
 فاذا ارت قبل في  
 عيلة تدرك على من  
 عند آخر اهل العيلة

ديگر طلاق داد بعد از آن گفت و الله جای ندیم ترا بسوی خود منی بهره مند گردانم ترا بذات خود هرگز حلال نخواهی شد برای  
 من هیچگاه پس نازل ساخت خداست این آیه الطلاق قرآن آتیه پس شروع کردیم در آن طلاق داد بعد از نزول آیت شروع  
 کردن از سر نو از آیه در پیش ازین طلاق داده بود از ایشان یا طلاق نموده بود **باب** لاضر المطلقه ثلاثا الا  
 حتى تذوق العيلة من الاخر حلال نیست زنیکه بار طلاق داده باشد او را زوج اول یا تا آنکه بچشد مزه از شوهر دیگر  
**مالك** عن المسود بن دافع بن القزح عن الزبير بن عبد الرحمن بن الزبير بن دافع بن مموال طلق امراته  
 تيممة بنت وهب في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثا ففكك عبد الرحمن بن الزبير دافع عن عنها فلم  
 يستطع ان يشها ففارقتها فاد دافع ان ينكها وهو زوجها الاول الذي كان طلقها فانكح رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم فنهاه عن تزوجها وقال لا تصل لك حتى تذوق العيلة فباعه بن مموال طلاق واذن خود را که تيممة بنت  
 وهب بود در عهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم سه بار پس نکاح کرد تيممة با عبد الرحمن الزبير پس سبی از سبب ماوی بازو شسته شد  
 از وی پس نتواند که دست رساند بوی پس جدا شد از وی پس خواست او را رفاعه شوهر نخستین او که طلاق داده بود پس ذکر کرد  
 این ماجرا پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس منع فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را از نکاح کردن بان زن و فرمود آنحضرت  
 صلى الله عليه وسلم که حلال نشود برای تو تا آنکه بچشد مزه را **مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن  
 عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها سئلت عن رجل طلق امراته البتة فترجها بجل اخر فطلقها فقبل ان  
 ينكها هل يصلح لزوجها الاول ان يتزوجها قالت عاتشة لا حتى يذوق عيلتها حضرت عائشة را سوال کرده شد  
 از حکم مردیکه طلاق داد زن خود را طلاق قاطع یعنی مثلثه پس نکاح کرد او را مردی دیگر بعد از آن طلاق داد و می پرسید  
 آنکه دست برساند با او آیا درست است شوهر اول را که نکاح کند با او گفت حضرت عائشة نکاح نکند تا آنکه بچشد مزه **مالك**  
 انه بلغه ان القاسم بن محمد سئل عن رجل طلق امراته البتة فترجها بجل اخر فمات عنها قبل ان ينكها هل يصلح لزوجها الاول ان  
 يرجمها فقال القاسم بن محمد لا يصلح لزوجها الاول ان يرجمها فقال القاسم بن محمد را سوال کرده شد  
 مردیکه طلاق داد زن خود را طلاق قاطع بعد از آن نکاح کرد او را مردی دیگر پس مرد از سردی پیش از آنکه دست برساند بوی  
 آیا حلال است شوهر اول او را که رجوع کند با او پس گفت قاسم بن محمد حلال نیست شوهر اول را که رجوع کند با او **باب**  
 ان طلقها تطليقة او تطليقتين فترجعت زوجا غير ثم رجعت اليه تكون عند علي بائنا من طلاقها  
 مردی طلاق داد زن خود را یک طلاق یا دو بار پس نکاح کرد او را زن شوهر دیگر را سوائی آن بعد از آن رجوع کرد بسوی شوهر  
 اول یعنی نکاح کرد با او باشد نزدیک او برضی که باقی ماند از طلاق او یعنی بر یک طلاق **مالك** عن ابن شهاب



المجلد الثاني

است با او پس اگر یک طلاق داد جدا شود اندي بوجهي که نکاح را کنجايش است و اگر سه بار طلاق داد حرام کرده شد نکاح  
تا آنکه نکاح کند شوهری بخزوي **مالك** عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن محمد بن ابي اس عن  
ابى بکر انه قال طلق رجل امراته ثلثا قبل ان يدخل بها ثم بدال ان ينكحها فجاء يستفتي فذهب معر سال له  
فسال عبد الله بن عباس و اباه ربة من ذلك فقال لا تری ان نكحها حتى تنكح زوجا غیره قال فانما كان طلاق  
ایاها والعدة فقال ابن عباس انك ارسلت من يدك ما كان للذم من فضل محمد بن ابي اس بن ابی بکر گفت طلاق داد  
شخصی زن خود را سه بار پیش از آنکه دخول کند با او بعد از آن واحد پیدا شد او را که نکاح کند آن زن را پس آمد فتوی طلب کرد  
پس فتم با او سوال میکردم برای او پس سوال کرد عبد الله بن عباس طو بهر ربه ما ازین با جرایس گفتند هر دو او را جایز نمی بینیم  
که نکاح کنی با او تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر تو گفت آن مرد جز این نیست که بود طلاق او را یکبار پس گفت ابن عباس  
هر آینه تو گفتی از دست خود آنچه بدست تو بود از فضل یعنی اختیار ترا بود که طلاق دهی و باز نکاح کنی الحال چون سه طلا  
ما جمع کردی آنچه بدست تو بود در وقت **مالك** عن یحیی بن سعید عن بکر بن عبد الله بن الاصح عن الثعلبی بن ابي  
عیاش الاصفهانی عن یزید بن عطاء قال جاء رجل یسأل عبد الله بن عمر بن العاص عن رجل طلق امراته ثلثا قبل ان  
قال عطاء و قلت انما طلاق البکر واحدة فقال لی عبد الله بن عمر بن العاص انما انت قاصر للوادة تبینها  
و الثلث تحریرها حتى تنكح زوجا غیره عطاء بن یسار گفت آمد مردی سوال میکرد عبد الله بن عمر بن العاص را از حکم  
مردیکه طلاق داد زن خود را پیش از آنکه دست رسد با او گفت عطاء پس گفتم من غیر ازین نیست که طلاق یکبار میباشد  
پس گفت مرا عبد الله بن عمر بن العاص سستی تو اگر مرد قصد گوی یعنی بولم فقه مناسبتی نداری یک طلاق جدا میکند او را  
و سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر او **مالك** عن یحیی بن سعید عن بکر بن عبد الله  
بن الاصح انه اخبره عن معاوية بن ابي عیاش الاصفهانی انه كان جالساً مع عبد الله بن الزبير وعاصم بن عمر  
قال نجاء ما محمد بن ابي اس بن ابی بکر فقال ان رجلا من اهل الباء یته طلق امراته ثلثا قبل ان يدخل بها  
فماذا تر یان فقال عبد الله بن الزبير ان هذا الامر النافی قول فاذ ذهب ل عبد الله بن عباس و ابی هريرة  
فانی تركتهما عند عائشة فسألها ثم اتعتنا فاجرتنا فذهب فضالمها فقال ابن عباس لابی هريرة افتدرا  
ابا هريرة فقد جاءتك معصاة فقال ابو هريرة الوادة تبینها و الثلث تحریرها حتى تنكح زوجا غیره و  
قال ابن عباس مثل ذلك ایضا معاوية بن ابي عیاش انصاری شمسته بود عبد الله بن الزبير وعاصم بن عمر پس آمد پیش  
و لیسان محمد بن ابي اس پس گفت هر آینه مردی از اهل بایه طلاق داد زن خود را سه بار پیش از آنکه جمع کند با او پس هر چه

۴

محمد بن یحییٰ ذریقی او چه فتویٰ سید سید بس گفت عبد الله بن الربیع برآئین این سئالت اما اوران بیچ قولی پس برو پیش عبد  
الله بن عباس و ابو هریره پس برآئین من بگفت هشتم ایشان ملازذک عایشه پس سوال کن ایشان را بعد از آن یا پیش  
و خبره ما را پس گفت محمد ایاس پس سوال کرد ایشان را پس گفت عبد الله بن عباس ابو هریره ما که فتویٰ ده اورای ابو هریره  
بر آئین آمد پیش تو قضیه مشکله بس گفت ابو هریره یک طلاق جدا میکند او را و سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه بخاک کند شو  
را خیر او گفت ابن عباس از این نیز **قال** علی ذلك الامر عندنا انک در پیشین است حکم نزدیک ما

تطليقتان فقرار للمعاليك كالثلاث للاحرار فاذا كان احدا الزوجين حرًا والاخره فبقا فالطلاق معتبرا  
بالرجال والعدة بالنساء و دو طهر و تری ملا بان دکتیر کان مجموع شلثه است در حق آزادان پس و  
که باشد یکی از دو زوج یعنی شوهر یا زن او آزاد و دیگری بنده پس شمار طلاق معتبر است بحال مردان یعنی اگر مرد عدت اشخاص  
طلاق دو باشد و اگر آزاد است سه باشد و عده معتبر است بزنان **مالك** عن ابی الزناد عن سليمان بن يسار ان

نفيعا مكاتبان لام مسلمة تزوج النبي صلى الله عليه وسلم او عبدًا كانت تحت امرأة حرة فطلقها اثنتين  
ثم اراد ان يراجعها فامرته ازواج النبي صلى الله عليه وسلم ان ياتي عثمان بن عفان فبساله عن ذلك فخلصه عند  
المذبح اخذ ابيد زيد بن ثابت فسالها فابتداه جميعا فقال احصت عليك حرمات عليك نفيع مكاتب بود ان ام سلمة تزوج النبي صلى الله عليه وسلم  
در نکاح او بود زنی آزاد پس طلاق داد او را و طلاق بعد از آن خواست که رجعت کند با او پس امر کردند او را از رجعت  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ برو پیش حضرت عثمان پس سوال کند او را از این اجراء پس ملاقات کرد با حضرت عثمان نزدیک زینب  
سجد در آنحالی که گرفته بود دست زید بن ثابت را پس سوال کرد ایشان را از یکدیگر استیجابی کردند همه یکجا بر گفتند حرام شده

حرام شد بر تو **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان نفيعا مكاتبان لام مسلمة تزوج النبي  
صلى الله عليه وسلم طلق امرأة حرة تطليقتين فاستفتى عثمان بن عفان فقال حرمات عليك نفيع مكاتب  
بود از آن ام سلمه طلاق داد زن آزاد را و بار پس فتویٰ طلب کرد از حضرت عثمان پس گفت حضرت عثمان حرام شد بر تو **مالك**

عن عبد ربه بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي ان نفيعا مكاتبان لام مسلمة تزوج النبي صلى  
الله عليه وسلم استفتى زيد بن ثابت فقال اني طلقنا امرأة حرة تطليقتين فقال زيد بن ثابت حرمات  
عليك نفيع مكاتب بود از آن ام سلمه فتویٰ طلب کرد از زید بن ثابت پس گفت بر آئین من طلاق و او مزن آزاد را و بار پس  
گفت زید بن ثابت حرام شد بر تو **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول اذا طلق العبد امرأة تطليقتين  
فقد حرمت عليه حق نسك و زواج غيره حرة كانت او امته و علة الحرة ثلث حيف و علة الامه حيفتان عبد

۴۷۱



المجلد الثاني

بنت دوياشته کرده است همان واقع ميشود **مالك** انه بلغه انه كتب الى عمر بن الخطاب عن العرقان رجلا قال لا اتر  
 جملك على غاريل فكتب عمر بن الخطاب الى عاملها ان مره يوافيني بكرة في الموسم فيعينها بطرف بالبيت اذ لقبه  
 الرجل فلم عليه فقال لعمر بن انت فقال انا الرجل الذي امرت ان اجلب عليك فقال عمر مالك بروي من البيت  
 ما اردت بقولك جملك على غاريل فقال الرجل يا امير المؤمنين لو استخلفتني في غير هذا الوضع ما صدقتك  
 اردت بذلك الفراق فقال عمر بن الخطاب هو ما اردت نوشته شد بسوي عمر بن الخطاب ابواب عراق كرمي گفته  
 زن خود را جملك على غاريلك يعني رسن تو بر شايست و اين ماخو است از حاله و اب چون کسی بخوابد که جانور را يله گذارد  
 رسن بر شانه او می اندازد تا برود هر کجا که خواهد پس اين کنایه است از طلاق پس نوشته عمر بن الخطاب بسوي عامل خود که بفرمان  
 شخص اگر طاقات کند با من در مکة و موسم حج پس در آن اشنا که حضرت عمر طواف می نمود خانه کعبه را با کبان طاقات کرد با آن  
 شخص پس سلام گفت بروی پس فرمود حضرت عمر کبسي تو پس گفت شخص که من آن کسم که فرموده بودی در حق من که حاضر کرده  
 شود در شمس تو پس فرمود حضرت عمر سوال میکنم ترا قسم داده بهر دو کار اين خانه چه پسر اراده کردی ازین قول خود که جملك  
 نماز که پس گفت آنمرد ای امير المؤمنين اگر سر کنند سیدای مراد غیر این موضع است نگفتم با تو اراده کرده بودم با این فراق  
 پس فرمود حضرت عمر واقع همانست که اراده کردی **مالك** عن يحيى بن سعيد عن قاسم بن محمد ان رجلا كان  
 تحت وليدة لقوم فقال لاهلها ما شأنكم بها خراي الناس انها تطلقه وليدة پرآينه مردی در کنخ او بود پرستاری  
 از آن قومی پس گفت خداوندان او را شما که بها یعنی هر چه میخوايد با او بکنيد و اين کنایه است از طلاق پس حکم کرد مردمان که آن  
 یک طلاق است **باب البتة والبرية والمغلية** این کلمات هر کي تترسه طلاق است **مالك** عن فاضل  
 ان عبد الله بن عمر كان يقول في المغلية والبرية الهاثك تطلقه كل واحد منها عبد الله بن عمر كلف في برين كلف  
 خليفه و بربر که اينها سه طلاق اند هر لفظی ازین دو **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابي بكر بن حزم ان عمر بن عبد العزيز  
 قال البتة ما يقول الناس فيها قال ابو بكر فقلت له كان ابان بن عثمان يجعلها واحدة فقال عمر بن عبد العزيز  
 لو كان الطلاق الغاما ابعث البتة منه شيئا من قال البتة فقد رجم الغاية القصوى ابو بكر بن حزم كلف بر آينه  
 عمر بن عبد العزيز پرسيد که لفظ تترسه ميگوئيد مروان در آن گفت ابو بكر بن حزم پس گفتم او را که ابان بن عثمان ميترسه و از اين  
 طلاق پس گفت عمر بن عبد العزيز اگر طلاق هزار بار بودی باقی نگذاشتی لفظ تترسه آن چیزی را که لفظ تترسه گفت پس هر کي قصد  
 کرده است جدا کردن **مالك** عن ابن شهاب ان مروان بن الحكم كان يقضي في الذي يطلق امراته البتة انها  
 ثلث تطلقات مروان بن الحكم حکم میکرد و باب شخصی که طلاق داد و زن خود را بلفظ تترسه که اين کلمه سه طلاق است

قلت  
 عليه اهل العاصم



سكروا اورا كه عقوبت كند عبد الله بن عبد الرحمن را كه مانع نشود ميان من و ميان زن من پس گفت ثابت پس ايم بدينه  
 پس صفيه ان عبد الله بن عمر سلمان زفاف زن من كرد تا آنكه دخول كرد او را بر من و در وقتن عبد الله بن عمر بعد از آن است  
 كردم عبد الله بن عمر را روز طوی خود برای طعام و میمید پس آمد پیش من **باب طلاق السكران** و در بیان حکم طلاق  
 سکیست باشد **مالك** انه بلغه ان سعید بن السیب و سلیم بن ایسا رسلا عن طلاق السكران فقالا  
 اذا طلق السكران جاز طلاقه و اذا قتل سعید بن السیب و سلیم بن ایسا رسلا عن طلاق السكران فقالا  
 پس هر دو گفتند وقتی که طلاق دهدت جایزست طلاق او وقتی که کیشد گشته شود او ما قال معك و ذلك الامر  
 عندنا گفت مالک و همین است حکم مسلم نزدیک ما **باب طلاق الهاذل** در بیان طلاق شخصی که باز می طلاق  
 در **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعید بن السیب انه قال ثلث ليس فيه من الكناح والطلاق و  
 العتق سعید بن السیب گفت سه چیز است که نیست در آن حکم بازی کناح و طلاق و عتق یعنی اگر بهزل گوید واقع میشود یعنی  
 و چنینکه بزبان عاقل مانع لفظ صریح طلاق جاری شد پس فایده میدهد که گوید من درین قول بازی اراده داشتم  
 آنکه اگر قبول داشته شود این قول از وی بر آینه معطل بنماید احکام مخصوص گردانیده شدن سه چیز ذکر برای تاکید امر زوج  
 و الله اعلم **باب المعتد من طلاق** و حی بمنزلة المنكوحه فی الميراث منتهه از طلاق و حی بمنزله منكوحه است  
 در حکم میراث **مالك** عن يحيى بن سعيد بن محمد بن جبان قال كانت عند جدك امرأتان هاشميه و انصاريه  
 فطلق الانصاريه و هي تزوج فموتت جاسته ثم هلك عنها و لم تحض فقالت انا انزلتم الحض فاختصمنا الى عثمان  
 بن عفان فقضى لها بالميراث فلأمت الهاشميه عثمان فقال هذا عمل ابن عمك هو انا و طيننا لهذا يعني على  
 بن ابي طالب بود نزدیک جد محمد بن جبان دوزن یکی هاشمیه و دیگری انصاریه پس طلاق داد انصاریه را و او شیر میداد  
 پس گذشت بروی یکسال بعد از آن جد محمد بن جبان فوت شد حال آنکه آن زن انصاریه عارض نشده بود پس انصاریه  
 گفت من وارث اوی شوم که هنوز عارض نشدم پس خصومت کردند نزدیک حضرت عثمان پس حضرت عثمان حکم کرد  
 برای او میراث پس ملاست کرد هاشمیه حضرت عثمان را پس گفت عثمان این حکم کن کار عم ناو ده تست وی شوره داد  
 تا ما ما بخیم مراد میداشت علی بن ابي طالب را نیز هم گوید رضی الله عنه مستحق اند طهارت آنکه اگر طلاق داد شخصی تن خود را  
 طلاق و حی بعد از آن بر وی از زوجین پیش از آنکه عده گذرد وارث میشود و او را آن دیگر **باب ميراث**  
 الميتة و در بیان حکم زنیکه مطلقه باشد بلفظ **الميتة مالك** عن ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف  
 قال قال اعلم بذلك و عن ابي عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن بن جهمي طلق امرأته الميتة و هو مريض فودعها

و اذا جازى  
 لفظ الطلاق على  
 العاقل لا يقع  
 كنت في قول لا  
 يؤكل ذلك منه  
 و حصى ما تطلت  
 الاحكام و حصى ما  
 بالذکر تا کید امر الفرج  
**فصل**  
 انفقوا على  
 امرأته طلاقا  
 ثم ماتت احد  
 قبل ان تصدق  
 بمرثته الاخر  
 ٢٥



الجلد الثاني

عثمان بن عفان منه بعد انقضاء عدتها عبد الرحمن بن عوف طلاق داو زن خود را طلاق قاطع داد و مرض بود پس وارش ساخت اورا عثمان بن عفان از مال عبد الرحمن بعد گذشتن عدت او **مالك** انه سمع ربيع بن ابي عبد الرحمن يقول بلغني ان امرأة عبد الرحمن بن عوف سالته ان يطلقها فقال اذا حضرت ثم طهرت فاذا نمت فلم تحض حتى مرض عبد الرحمن بن عوف فلما طهرت اذنت فطلقها البتة او تطلقه لم يكن بقوله عليه السلام الطلاق تبيخبا و عبد الرحمن بن عوف يروى عن مرضه فوفاها لثمان بن عفان منه بعد انقضاء عدتها من عبد الرحمن بن عوف سؤال کرد از عبد الرحمن بن عوف که طلاق دهد او را پس گفت عبد الرحمن وقتی که حائض شوی بعد از آن پاک شوی خبر کن مرا پس حائض نشد آنکه ببار شد عبد الرحمن پس وقتی که پاک شد خبر داد کرد او را پس طلاق داد او را طلاق پاک یعنی سه طلاق یا یک طلاق که باقی نمانده بود برای او بر آن زن از طلاق جنزی غیر او و عبد الرحمن آنرا ببار بود پس وارش ساخت اورا عثمان بن عفان از ترک عبد الرحمن بعد گذشتن عدت او **مالك** عن عبد الله بن الفضل عن ابي محمد ان عثمان بن عفان و دت سنا من مکمل منه و كان يطلقها وهو مرض عثمان بن عفان و ارش کرد بعد از زمان مکمل را از ترک او و طلاق داده بود ایشان را حال اگر نسیء بود **مالك** انه سمع ابن شهاب يقول اذا طلق الرجل امراته ثلثا وهو مرض فانها ترثه مالک شنید ابن شهاب که میگفت وقتی که طلاق و مژدن خود را سه تعلقه حال اگر مریض باشد پس هر آنچه آترن و ارش میشود **باب** منتهى الطلاق بیان بهره مند گردیدن مطلقه قال الله تعالى وللطلقات متاع بالمعروف حقا على المقتين و برای زنان طلاق داده شده بهره مند کردن لازم است بجهت سپندیده لازم است لازم شدن بر مقتیان و قال الله تعالى في المطلقه قبل الفرض و ليس و متعوهن على الموسع قدده و على المقتر قدده بهره مند کنی این زنا را بر تو اگر حال قدر اوست و اگر تنگت قدر حال او تبرحم گوید مفهوم ازین آئین است که مطلقه غیر محسوسه و غیر مسیء لها است و او زن و حیب و سایر مطلقات رحمت است **مالك** انه بلغني ان عبد الرحمن بن عوف طلق امراته له فمتع بوليده عبد الرحمن بن عوف طلاق داو زنی را از ان خود پس بهره مند ساز او را بکنیز کی **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول لكل مطلقه متعة الا التي تطلق وقد فرض لها صداق ولا تمس فحسبها نصف ما فرض لها عبد الله بن عمر میگفت هر مطلقه را متعه لازم است که زنی که او را طلاق داده شد حال آنکه مقرر کرده شد برای او مهر و مسان کرد و او پس کفایت میکند او را نصف مهر که معین کرده باشد برای او **مالك** عن ابن شهاب انه قال لكل مطلقه متعة ابن شهاب گفت هر مطلقه را متعه لازم است **قال مالك** وبلغني عن القاسم بن محمد

له قلت  
انفقوا على نساء البائعات  
في مرضه فهايات  
المرأة فلا يصح ان يتركه  
واختلفوا في طلاق ما دامت  
الزوج فقال ابو حنيفة  
لها العيرت ما دامت  
في العدة قال الشافعي  
في الظاهر قوليه ولا يترك  
وقال الليث فانما يترك  
وان مات بعد انقضاء  
انها

المجلد الثالث

مثل فلان گفت اباک و سید مراد قاسم بن محمد مانند قول ابن شهاب **قال** مالک ليس للمتعة عندنا حد معروف  
 في قليلها ولا كثيرها **گفت** مالک نیت برای تنوع و یک ماحدی و نسته شده نه در قلیل آن و نه در کثیر آن **باب**  
 لاجدة المطلقة قبل الميسرة عدت زنی را که طلاق داده شود پیش از مساس **قال** الله تعالى يا ايها الذين آمنوا  
 اذا حكمتم العوانت ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لكم عليهن من عدة تعتدونها فاعتصموا بحكم الله  
 سواها جمیلاً ای مسلمان وقتی که نکاح کردید زنان مسلمیه بعد از آن طلاق دادید ایشان را پیش از آنکه جماع کنید یا این  
 پیش از آنکه ایشان را بیعت کنید آنرا پس متهم در ایشان را و بگزارید ایشان را اگر شستن نیک **باب** المطلقة  
 بعد الميسر عليها العدة فان كانت حاملا فعدتها ان تضع حملها وان كانت تحيض فعدتها ثلثة قروء  
 وان كانت لا تحيض من صفرا وكبر فعدتها ثلثة اشهر ونكحها طلاق داده شود بعد جماع اگر بیعت بر وی عدة پس اگر با  
 حامل پس عدة او وضع شدن حمل است و اگر ذات حیض باشد پس عدة وی سه قروء است و اگر باشد که حیض نمی آرد  
 از همة خور و ساگی یا کلان ساگی پس عدت وی سه ماه است **قال** الله تعالى والمطلقات يتربصن بانفسهن  
 قروء ولا یحل لهن ان یمتن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله والیوم الآخر وبعولتهن احق برق  
 هن فی ذلك ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن حد خبره والله  
 اعز بحکمهم و آن زمان که طلاق داده شد ایشان را انتظار سه حیض یا سه طهر کنند خورشید را و جایز نیست ایشان را پیش از  
 آنچه آفریده است خدا در رحمهای ایشان یعنی ولد و حیض اگر ایمان آرد بخدا و روز باز پسین و شومهران ایشان  
 سزاوارترند بنا بر آوردن ایشان در جلاله خود در بندت اگر خواهند نیکو کاری و زمان سه است مانند آنچه بزنان  
 است بوجه پسندیده یعنی زنان را بر مردان حق است چنانکه مردان را بر زنان حق است و مردان سه است بزنان  
 بلند می مرتبه یعنی فرمان روائی و خدا غالب استوار کار است **قال** الله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء  
 فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربكم لا تحزوهن من بیعتن ولا یخرجوا لان یاتین بفنا  
 حشاش  
 مبینة و تلك حد و الله و من یتعد حد و الله فقد ظلم نفسه لا یتدری لعل الله یجد دث بعد  
 امر فاذا بلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف و اشهدوا ذوی عدل منکم  
 و اقبوا الشهادة لله ذلك یوعظ به من کان یومن بالله والیوم الآخر و من یتق الله یجعل له  
 مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسب ان الله بالغ امره قد جعل الله  
 لكل شیء قدرا و الا لانی بیس من الحیض من لسانکم ان او تبتم فعدتهن ثلثة اشهر و الا لانی لم یخصر

عنه قلت  
 اتفق اهل العلم على ان  
 المطلقة قبل الفرض و  
 المسبب تسقط العدة  
 وان المطلقة بعد الفرض  
 قبل المسبب لا تسقط  
 لها بل لها نصف  
 الفروض و اختلفوا  
 في المدخول بها فقال  
 ابو حنيفة لا تسقط لها  
 فان تمسك كان حنفا  
 وقال الشافعي انها تسقط  
 التبعة بقوله تعالى  
 لا تطعنوا ما قام بالعدو  
 عنه قلت  
 اتفقوا على ذلك



نزدیک است که پیدا خواهد کرد و خدا تبارک و تعالی سالیس **باب** القروه هی الاطهاد مراد از قروه در آیه کریمه  
 طه است **مالك** عن ابن شهاب عن عمرو بن الزبیر عن عائشة ام المومنین انها اتقلت حفصة  
 بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق حين دخلت في الدم من الحيضة الثالثة قال ابن شهاب فذكرت ذلك  
 لبنت عبد الرحمن فقالت صدق عمرو وقد جادلها في ذلك ناس فقالوا ان الله تعالى يقول في كتابه ثلثة قروه  
 عائشة صدقةم وهل تدرون ما الاقرا انما الاقرا الاطهاد عمروه روايت کرد که حضرت عائشه نقل کنانیه حضرت  
 عبد الرحمن باوقتی که داخل شد در حیض سوم گفت ابن شهاب ذکر کردم این قصه را در پیش عمومت عبد الرحمن پس گفت عمر  
 ربهت گفت عمروه و هر آنی بحث کرده بودند با عائشه درین مسئله جمعی از مردان پس گفتند بر آنی خدا تبارک و تعالی  
 خود ثلثه قروه پس گفت عائشه ربهت گفتی آیا میدانی که اقرا چیست جز این نیست که اقرا اطهار است **مالك** عن  
 شهاب انه قال سمعت ابا بکر بن عبد الرحمن يقول ما ادركت احدا من فقهاءنا الا وهو يقول هذا يريد قولنا  
 ابن شهاب گفت شنیدم از ابو بکر بن عبد الرحمن که میگفتند دریا قسم کسی را از فقها شهر خود بزرگ میگفت بهین قول مراد شد  
 قول حضرت عائشه **مالك** عن نافع وزيد بن اسلم عن سليمان بن يسار ان الاحرص هلك بالشام حين دخلت  
 امرأته في الدم من الحيضة الثالثة وقد كان قد طلقها فكتب معاوية بن سفيان الى زيد بن ثابت يسأل عن ذلك  
 فكتب اليه زيد بانها اذا دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت منه وبرئ منها ولا توثق ولا يرها احرس  
 قضا کرد و در شام وقتی که داخل شد زن او در حیض سوم حال آنکه او را طلاق داده بود پس نوشت معاویه بن ابی سفيان بسوی  
 زيد بن ثابت سوال میکرد او را ازین اجرا پس نوشت بسوی او زيد بن ثابت که این نوعی است که داخل شد در حیض سوم پس بر آنی  
 بی تعلق شد از شوهر و شوهر بی تعلق شد از وی و زن وارث مرد نمی شود و مرد نیز وارث زن نمیشود **مالك**  
 عن ناض عن عبدا الله بن عمر انه كان يقول اذا طلق الرجل امرأته قد دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت  
 منه وبرئ منها ولا توثق ولا يرها عبدا الله بن عمر سگفت وقتی که طلاق داد مرد زن خود را پس داخل شد در حیض سوم  
 پس بر آنی زن بی تعلق از مرد و مرد بی تعلق شد از زن و زن وارث مرد نمیشود و مرد وارث زن نمیشود **قال مالك**  
 وهو الامر عندنا گفت مالك همین است حکم نزدیک **مالك** انه بلغه عن القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله  
 وابي بكر بن عبد الرحمن وسليمان بن يسار وابي شهاب انهم كانوا يقولون اذا دخلت المطلقة في الدم من الحيضة  
 الثالثة فقد بانث من زوجها ولا ميراث بينهما ولا رجعت عليهما قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وابو بكر بن عبد  
 الرحمن وسليمان بن يسار وابن شهاب میگفتند و تکیه در داخل شدن مطلقه در حیض سوم پس بر آنی جدا شد از شوهر خود

۴۹

باعتها الا ان الله تعالى قال لا يحل لكم ان تاتوا نساءكم الا ان تاتوا من خلفهن ولا من جوارهن ولا من اماكن اخرى الا ان تاتوا من خلفهن ولا من جوارهن ولا من اماكن اخرى

وميراث نيت وريان ايشان وحبت نير سرد و درار بروى سخن الفضل بن عبدالله صلوات الله عليه وسلم  
 بن عبدالله كان يقول ان اذا طلقت المرأة فدخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد بانت منه وطلقت تاسم بن محمد  
 بن عبد الله في وقتي ان طلاق داوه شدنى را پس دخل شد و حيز يوم پس بر آينه جدا شد از شوهر و طلال شد **باب**  
 جواز الوجع في العدة ولو غير رضاها اذا لم يطلقها ثلاثا ولم يقصد العنوا و در حکم رجعت در آتاي عده اگر چه بغير رضا سگ  
 زن باشد و قتی که طلاق زدا و او را سه طلاق و با قصد فراد ذکر و **قال الله تعالى** و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسكنهن  
 بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسكنهن ضرا لا تعتدوا و من يفعل ذلك فعدل ظلم نفسه ولا تخشوا الله  
 الله عز ورا واذكروا نعمه الله عليكم و ما انزل عليكم من الكتاب و الحكمة يعظكم به و اتقوا الله و اعلموا ان الله بكل شيء  
 عليم و قتی که طلاق داد و در زمان را پس سیدند نزدیک میعاد و مقرر خویش پس نگاهدارید ایشا را بخت بست پسندیده یا را کنین  
 ایشا را بخت بست پسندیده و نگاهدارید ایشا را بجهت ضرر رسانیدن تا تعدی کنین بر ایشان و هر که کنین این کار یعنی قصد ضرر رسانیدن  
 پس شتم کرد و برخورد و کبر و کجایات خدا را سخریه و یاد کنین نعمت خدا را بر خویش و یاد کنین تخصیص جزیرا که فرود آورد بر شما از کتاب و  
 علم و نیت و نپندید بدان شما را و تبرید از خدا و بدانید که خدا بر خیر داناست **قال الله تعالى** و جعلوا لهم الحق بوجهن  
 یعنی شوهران ایشان شرا و در شمار آوردن ایشان در عقد خود **صالح** عن ثور بن زید الدیلمی ان الرجل اذا طلق  
 امراته ثم راجعها و لا حاجة له و لا یریدها مساکها کما یطول بذلك علیها العدة لیضارها فاتر الله تبارک و  
 تعالی و لا تمسکوهن ضرا لا تعتدوا و من يفعل ذلك فقد ظلم نفسه یعظمهم الله بذلک مالک از ثور بن زید  
 الدیلمی و آیت نمود که هر آنی مردی طلاق میداد زن خود را بعد از آن رجعت میکرد و با او مهر احتیاج نبود و او را با آن زن رجعت  
 نگاهداشتن وی میکنی برای آنکه دراز شود و سبب رجعت بر وی عده تا ضرر رساند او را پس نازل ساخت خدا تعالی و لا تمسکوهن  
 ضرا الا یرید سیداد خدا تعالی ایشا را آن **قال الله تعالی** و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تقصلوهن الا ان یرجعن  
 از و اجمن ان تراصوا بینهم بالمعروف ذلك یوعظ به من کان منکم یومن بالله و الیوم الاخذ لکم انکی لکم و طهر  
 و الله یعلم و انتم لا تعلمون و قتی که طلاق داد و در زمان را پس سیدند با خرمیاد و مقرر خود یعنی عدهت آخر شد پس منع کنین  
 ایشا را از آنکه نکاح کنین با شوهر آن خود و قتی که باید کرد هر چی شد بخت بست پسندیده این نهی از منع کردن نپند و او همیشه  
 آن هر که بومن باشد از شما جدا و روز آخر این ترک منع بهتر است شما را و پاکیزه تر است و خدمید اند و شما نمیدانید ترحم گویند  
 در توجیه این آیه اشکالی هست تقریر این اشکال اگر فلا تقصلوهن از دو حالت بیرون نیست که خطاب از و ارجع را باشد یعنی  
 از و ارجع را منع کردن زن را از نکاح با هر که خواهم بعد از نیست و در صورت دو چیز خدشیدگی آوردن از و اجمن تعریف

قلت علیها من المهر  
 الا ان الشافعی یحکم بالکفایة  
 و یوجب الرجعة بینهما  
 بولین الا الفاظ سیارة  
 و لا یوجب رجعت الشافعی ان  
 الطلقة یا تلحق بان  
 کلمت طلقة فموجبها  
 الحق بردها و العدة و  
 ان لم تکن مطلقه فلا  
 عدتها و لا طلاقها  
 منها و استثنی عن  
 العتق و العلم و الطلاق  
 علی ما قالوا و مساک  
 تطلقه بانته

اضافه و ظاهر در صورت ازواج بود دیگر قصد عقل بن بسیار که سب نزول آیه است پس عقل بن بسیار خود را از نکاح با زوج اول مسنوع کرده بود که زوج منع کرده باشد از نکاح با هر که خواهد یا نیست که خطایا و یا باشد و در صورت انتشار ضمایر لانعم می آید از طلقتم النساء خطاب بود با زوج و لا تعضلوهن خطاب باشد با و یا و ظاهر نیز در این بنده است که خطاب با زوج باشد و جواب از حد شده اول آنست که اصل کلام ازواج بود اما چون این بنان غیبت کردند تا دلیل نمودند بر ایشان باعتبار اینکه ازواجی گفته شد بجهت تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده نمی بخشد و ازواج ایشان همان خواهند بود که ایشان خواهند و جواب از حد شده دیگر آنست که عقل بن بسیار بنی از عضل او یا بطریق منطوق از این تمیز نموده است بلکه بطریق مخفی چون دید که خداست ازواج را بعد از قضای عدّه منع فرمود از عضل جهت صلاح حال مرآة و ترک اتباع داعیه عقد نیست که وی نیز در عضل و بیه خود مصیب نیست بجهت لزوم فساد حال مرآة و بر هر بزرگی کسی که غیبت دارد در وسیل دارد بسوی دی و اتباع داعیه عقد بعد ظهور وجه صواب و اندک علم و فقیر تجویز نیکند که حمل نماید آیه را بر مخفی در آن بود چه که اهل عرف از آن آیه فهم نکنند زیرا که تجویز مثل این توجیه من از استفاده معانی قرآن بطریق نص یا ظاهر بر می آید از المبتغی تبیها السكنی و لا نفقة لها الا ان تكون حاملا زیرا که مطلقه باشد بلفظ البتة برای او لازمست سکون نسبت او

۵۱

النفقة آنکه حال باشد **مالك** عن عبدالله بن يزيد مولى الاسود بن سفيل بن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن فاطمة بنت قيس بن ابي عمرو بن حفص طلقة البتة وهو غائب بالشام فامرسل اليها وكيلا بشعير فضطنته فقال والله مالك علينا من شوقنا ثم جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فقال ليس لك عليه نفقة و امرها ان تعتدي في بيت ام شريك ثم قال تلك امرأة يغتمها اصحابي اعتدى عند الله بن ام مكتوم فانه رجل اعشى قضعين ثيابك فاذا سللت فاذا نيتي قالت فلما سللت ذكرت لهن معاوية بن السفيان و ابا جهم بن هذيل فخطباني فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ابو جهم فلا يضع عصاه عن عاتقه و اما معاوية فضعلوا كما مال له انكحى اسامة بن زيد قالت فذكرته ثم قال انكحى اسامة بن زيد فنكحت ففعل الله في خير و اغتبطه ابو عمرو بن حفص طلاق داد فاطمة بنت قيس را طلاق بات که حجت را کنی نیش نمود و ابو عمرو غایب بود بناحیه شام پس فترت بسوی فاطمه وکیل ابو عمرو جورا بن مالک را پس گفت وکیل بخدا سوگند که نیست ترا بر زوره با هیچ چیز پس آمد فاطمه بخدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فکر کرد این ماجرا در حضرت او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست ترا بر زوره با هیچ نفقه دامر کرده او را که عدّه نشیند در خانه ام شریک بعد از آن فرمود ام شریک زنی است که در خلی می شویدی و اصحاب من مدت بنشین نزدیک عبدالله بن ام مکتوم پس آیه شریفه مروی است تا میان منی جا بده خود را پس وقتی که برای آنست

انفق اهل العلم على ان  
المطقة الرجعية تسحق  
في المثنى فقال احمد  
لانفقة الطلاق لا تسحق  
لحديث فاطمة بنت  
قيس قال ابو حنيفة  
لها النفقة والمساكنة لا نفقة  
الرجعية وتلك المسكنة لا نفقة  
لها الا ان تكون حاملان  
ما شققتوا من المسكنة  
انكر اهل فاطمة  
عنه  
انما نفقته على الله  
عليه وسلم لان نفقته  
قديت خبز وجهها بسبب  
وانفقوا في ذلك والسبب  
قروي عن عائشة ان فاطمة  
فانت في مكان وحش فوفد  
على خاتمة فلان كخص  
ها النبي صلى الله عليه وسلم  
فار سمع من السبب  
ما نقلت فاطمة للولي  
سانها على حالها فانكر  
عليها من حيث انها  
كنت السبب في بقر  
السامع في قتلها

خبر داركن مراغت فاطمة يس وقتي كبر آدم از عدة ذكر كوم در جناب آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه معاويين انوفيا  
والبوجه من هشام بن عمار بن سنان فرستاد مرد را پس فرمود ابو جهم فرود نيكذارد و عصای خود را از كتف خود یعنی عادت دارد كه  
زنازای زنده بعضای دامعا و پسر بنیوت نیست او را مالی بخاج كمن اسماء بن زید را گفت فاطمة پس كمره دستم بخاج  
را بعد از ان باز فرمود بخاج كمن اسماء را پس بخاج كردم با او پس پيدا كرد خدا تيجا در بخاج او خیر را و بر من غبطه كرده شد

**مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد و سليمان بن يسار انه سمعها يذكر ان ان يحيى بن سعيد بن

العاصم طلق امراته بنت عبد الرحمن بن الحكم البتة فانقلها عبد الرحمن بن الحكم فادسلت عائشة ثم امكن

الى مروان بن الحكم وهو يومئذ امير المدينة فقالت اتق الله وادد المرأة الى بيتها فقال مروان في حديثه

بن يسار ان عبد الرحمن بن علقمة وقال مروان في حديث القاسم او ما بلغك شان فاطمة بنت قيس فقالت

عائشة لا يعينك الا منذ ذكر حديث فاطمة فقال مروان ان كان بك شر تخسبك ما بين هذين من الشرطان

بن يسار كيف تذكر يحيى بن سعيد طلاق داووزن خود را كه دختر عبد الرحمن بن الحكم بود بطلاق بابت پس نقل كرو او و عبد الرحمن

پس آدم فرستاد حضرت عائشة بجانب مروان دوی در آن روز امیر مدینه بود پس گفته فرستاد كه تیرس از خدا ورد كند و باز

كردن آن زن را بسوی خانه او پس گفت مروان در روایت سلیمان كه عبد الرحمن غالب آمد بر من و گفت مروان در دست

تا كالم زریسه است بخبر فاطمة بنت قیس فرمود دختر عائشه ضر نیکنند ترا كه یا ذكونی حدیث فاطمة را پس گفت مروان اگر هست با تو شر در

حدیث فاطمة یعنی عذر طول **لسان** او یا اقارب شوهر خود پس كه امیت میکند ترا آنچه در میان يحيى بن سعید بن

العاصم بنت عبد الرحمن ابن الحكم است از شر و فساد یعنی با هم مناعت و بناغض دارند پس كجا بودن ایشان منجر زیاده اذن

شر خواهد شد و الله علم **مالك** عن ناضان ابنة سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيع كانت تحت عبدالله بن عمرو بن

عثمان فطلقها البتة فانتقلت فانكر ذلك عليها عبدالله بن عمرو بن زيد بن عمرو بن نفيع بن زيد بن عمرو بن نفيع بن

عثمان پس طلاق داد او را طلاق بابت پس نقل كرد او پس انكار كرد روى عبد الله بن عمر **مالك** انه سمع ابن شهابنا

يقول المبتغاة لا تنفج من بيتها حتى تهل وليست لها نفقة الا ان تكون حاملا فينفق عليها حتى تضع حملها

**قال مالك** وهذا امر عندنا ابن شهاب گفت مطلقه بطلاق بابت بیرون نیاید از خانه خود تا آنكه حلال شود و نیست

او ز نفقه مگر آنكه حامل باشد پس خرج كند بوى و صورت حمل را آنكه نهد بار شكم خود را گفت مالك و همین است حكم نزد كیا

متبرحم گوید رضی الله عنه عائشه رضی الله عنها ذكر ميكرد و بسبب هقاط سكتی نیست كه فاطمة در مكان وحش بود پس صح

حاصل شد و آنحضرت ازین جهت خصت دادند سعید بن مسیب میگفت كه در زبان فاطمه در آنجا بود و بگوئى پس با

در روزگار برادران شوهر خود از خیمه حضرت هاجر فرمود که دهانه کتم عدنه نشیند پس حضرت انجا میگرد و بر علم در روایت بخیریت که سبب  
ذکر میکند پس مردان شبیه یافتند و حضرت عمر بن الخطاب میگرد و بر وی بعد از آن رجوع کردند و قرآن پس آنستون من سکنتم من بعدکم شدت کنی یافتند  
بهمه طلقا و ان کن اولات حمل فانفقوا انفسهن یا فتن بحرام الطریق مضموم مخالف پس آنچه در ترجمه باب گذشت فتوی دادند و امده علم  
عدنه المتوفی عنهما زوجا اذا لم تکن حلالا ان تنقض اربعه اشهر حیضها عدت زنی که وفات یافته باشد از سراد

شوهر او مستقیم که نباشد حال ایست که درنگ کند چهار ماه و ده روز **قال الله تعالی**

والذین یتوفون منکم و یدرون از و اجابتی برصن بانفسهن اربعه اشهر و عشر فاذا بلغن اجلهن فالیجئ  
علیکم فیما اخلص فی انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر و اما که میبرد از شما و گذاردن زمان را باید که مظار کنند  
آن زمان خوشترین را چهار ماه و ده روز پس چون سیدند بسیار خویش یعنی عدنه منقضی شد پس گناه نیست بر شما در آنچه  
کردند در حق خوشترین بخصیلت پسندیده یعنی نکاح بطور مشروع و خدا آنچه میکنید آگاه است بر همین است اتفاق علماء این

آیت مانع است زودیشان آن و الذین یتوفون منکم و یدرون از و اجابتی از و اجابتی از و اجابتی از و اجابتی از **باب**

عدنه المتوفی عنهما زوجا اذا كانت حاملان تضع حملها عدنه زنی که وفات یافته باشد شوهر او از سراد  
وقتیکه حامل باشد صحیح است که وقتی که بنهد بار شکم خود را حلال شد ترجمه گوید رضی الله عنه و الذین یتوفون عام است  
متوفی عنهما زوجا را حامل باشد یا غیر حامل و آیه و اولات الاحمال عام است که متوفی عنهما زوجا باشد یا مطلقه باشد  
پس در باب حامل که زوج او وفات یافته تعارض عموم آیتین واقع شد رجوع کردند بحدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و

**سلم مالك** عن عبد ربه بن سعيد بن قيس عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه قال سئل عبد الله بن عباس

وابو هريرة عن المرأة الحامل يتوفى عنها زوجها فقال ابن عباس اخرا الاجلين وقال ابو هريرة اذ ولد

حلت فدخل ابو سلمة بن عبد الرحمن على ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم فسألهما عن ذلك فقالت

ام سلمة ولدت سبعة ايام بعد وفات زوجها بنصف شهر فخطبها رجلان احدهما شاب والآخر

كهل فخطت الى الشاب فقال الكهل لم تحل بعد وكان اهلها عيبا ورجا اذا اجابوا اهلها ان يوثقوا بهما فجاوبت

رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت له ذلك فقال قد حلت فانكحي ما شئت سوال کرده شد عبد الله بن

عباس و ابو هريرة را از حکم زنی حامل وقتیکه وفات یافته است از سراد شوهر او پس گفت ابن عباس آخرین دو عدنه  
لازم است یعنی باید دید که آخرین دو عدنه چیست همان لازم شود و گفت ابو هريرة وقتی که بزاید فرزند را حلال شود و بگوید  
از عدنه پس در آمد ابو سلمه بر ام سلمه زوج نبی صلی الله علیه و سلم پس سوال نمود او را از این مسئله پس گفت ام سلمه زیاد بسبعه

لا قلت  
طیما هل العلم هو  
ناخعة عند قوله  
تعالی والذین یتوفون  
منکم و یدرون از و اجابتی  
منکم و یدرون از و اجابتی  
رصیة لا تزوجه  
منه الی العمل غیره الخ



الجملة الثالثة

بعد وفات شوهر خود بمیم ماه پیش پیغام نکاح فرستادند و شخص یکی از ایشان جوان بود و آن دیگر عمر با من جوانی و پیری پس میل کرد بجانب جوان پس گفت آن شخص دوم که در میان جوانی و پیری بود حلال شدی هنوز بود و نداد لیا می سهوی غایت پس بدیدت این مرد کلان سال و قتی که بیایند و لیا می او اختیار خواهند کرد همین مرد کلان سال را نیز و یحیی او پس آید بسبب پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس ذکر کرد این ماجرا پیش وی صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را هر آنیه حلال شدگیس نکاح کن هر که خواهی **مالك** عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار ان عبد الله بن عباس را با سلمة بن عبد الرحمن بن عوف اختلفا المرأة تمفنس بعد وفات زوجها بليل فقال ابو سلمة اذا وضعت ما في بطنها فقد حلت وقال ابن عباس اخر الاجلين فجاها ابو هريرة فقال انما مع ابن لحي يعني ابا سلمة بن عبد الرحمن فبعثوا اكريما مولى عبد الله بن عباس الى ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ليلها غرضك فجاها فاجمها ثم لها قالت ولدت سبعة اسلية بعد وفات زوجها بليل فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال قد حلت فانكجي ما شئت عبد الله بن عباس و ابو سلمة بن عبد الرحمن اختلفا كردند در حكم زنی كه نفسا بعد وفات شوهر خود بخند شب پس گفت ابو سلمة وقتی كه بزاد آنچه در شكم اوست حلال شد و گفت عبد الله بن عباس است و اخرين دو عدت است پس آمد ابو هريره پس گفت من همراه برادر زاده خودم یعنی ویرین حكم سو فقم با ابو سلمة پس فرستادند كریبا بن عباس را بسوی ام سلمه كه سوال كند او را ازین مسئله پس آید ایشان خبر میداد كه ام سلمه گفت كه بزاد بسبب بعد وفات شوهر خود بخند شب پس ذكر کرد این ماجرا پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود هر آنیه حلال شدی پس نکاح کن هر که خواهی **قال مالك** وهذا امر الذي لم يزل عليه اهل العلم يبذل مالك و همین است حکمی كه همیشه بر آن اهل علم در شهر **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن المسود بن محرز انه اخبره ان سبعة اسلية نفست بعد وفات زوجها بليل فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم قد حلت فانكجي ما شئت مسور بن محرز خبر داد عروه را كه هر آنیه بسبب اسلیفها شد بعد فوت شوهر خود بخند شب پس گفت او را رسول صلی الله علیه و سلم هر آنیه حلال شدی پس نکاح کن هر که خواهی **باب** يجب ان تنبت المتوفى عنها زوجها في بية حتى تحل و چون لها ان تخبرهم انها او جبت شب گذران زنی كه وفات یافته است شوهر او از سر او در خانه شوهر تا انكه از عدت بر آید و جابت او را انكه بر آید در روز **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه سئل عن المرأة يتوفى عنها زوجها وهي حامل فقال عبد الله بن عمر اذا وضعت حملها فقد حلت فاجزه و جعل من الاضار كان عنده ان عمر بن الخطاب قال لو وضعت و زوجها على سريره لم يدفن بعد حلت سوال کرده شد عبد الله بن عمر را از حكم زنی كه وفات یافت شوهر او حال انكه

له قلتم  
عليه آله اهل العلم  
ابن ابي عمير  
بقوله تعالى فولات  
الرجال جهنم ان يضمن  
الذين من اجرائها هذه  
من الولاية تتحل  
التوفى عنها زوجها  
وان كانت مسوقة  
في باب المطلقات  
لهذا الاشارة

و در حدیثی است که از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر آنی که در خانه شوهرش فوت شود و در خانه شوهرش بماند تا آنکه از عدت بر آید حلال است

حامل بود پس گفت عبد الله بن عمرو قینکه نهید بار شکم خود را پس هر آنکه حلال شد پس خبر داد او را مروی از انصار که نشسته بود نزدیک او عمر بن الخطاب فرمود اگر زیاد حال آنکه شوهر او بر تختی مغل خودست و دفن کرده نشده است هنوز حلال شد **مالك** عن سعید بن اسحق بن كعب بن عجرة عن عمته زينب بنت كعب بن عجرة ان الفريضة بنت مالك بن سنان و بنت بنت ابی سعید المدنی أخبرتها انها جادت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تسالاه ان ترجع الى اهله في بني خديجة فان زوجها خيره في طلب عبد الله ابقوا حتى اذا كانا بطرف القدوم ادركم قتلوه فسالته رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارجع الى اهلي في بني خديجة فان زوجي لم يتركني في مسكن يملكه ولا نفقة قالت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم قالت فانصرفت حتى اذا كنت في الحجرة ناداني رسول الله صلى الله عليه وسلم وامرني فموتت له فقال كيف قلت فوردت عليه النفقة التي ذكرت له من شان زوجي فقال اسكني في بيتك حتى ياتيكم الكتاب اجله قالت فاعتددت فيه اربعة اشهر وعشرا قالت فلما كان عثمان بن عفان ارسل الى فسألوه عن ذلك فاجابته فاتبعد وقضى به فبعه زحر مالك بن سنان واد خواهر ابو سعید خذري بود آدم بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم سوال سكره آنحضرت صلى الله عليه وسلم خصت آنکه باز گرد بسوی قوم خود در بني خديجة پس هر آنکه شوهر او بر آید در تفحص علمانی چند از آن او که گر خسته بودند تا آنکه رسیدند غلامان بناجیه قدوم دریافت ایشان را پس آن غلامان کشتند او را گفت فریضه پس سوال کردم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم خصت آنکه رجوع کنم بسوی قوم خود در بني خديجة پس هر آنکه شوهر من که نشسته است مرا در خانه که مالك او باشد و نه نفقه گفت فریضه پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم آری رجوع کن گفت فریضه پس باز گشتم تا وقتی که رسیدم بچا دیواری که برگرد خانه آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم آواز داد مرا آنحضرت صلى الله عليه وسلم با فرمود که که ندانم مرا پس آواز داده شد پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود چگونه گفتی صورت مسئله پس تا نیاذکر در دم پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم قصه را که آواز کرده بودم پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم از حال شوهر خود پس فرمود درنگ کن در خانه خود تا آنکه برسد میعاد عده نهایت خود گفت فریضه پس عده نیشتم در آن خانه چهار ماه و ده شب گفت فریضه پس رفتی که خلیفه شد حضرت عثمان آدم فرستاد بسوی من پس سوال کردم ازین بابر ایس خبر دادم او را پس پیروی آنکه در حکم خود **ابن مالك** عن حميد بن قيس المكي عن عمرو بن شعيب عن سعید بن المسيب ان عمر بن الخطاب كان يرد المتوفى عنهن ازواجهن من البهائم يمنعهن الحج عمر بن الخطاب باز میگردد ایند از زنان را که وفات یافته بودند از سر ایشان شوهر این ایشان از بیدار یعنی از زوی الخلیفه منع میکرد ایشان را **مالك** عن يحيى بن سعید انه بلغه ان النبی بن جناب يتوفى ولان امراته جارت للعباد بن عبد الله بن عمر فنكحت له وفاة زوجها وذكوت له حرثا بقساة وسالته هل

يصلحها ان تبين فيدها ما عن ذلك فكانت تخرج من المدينة صبحا فتصبح في حرم قتل فيديومها ثم تدخل  
 للديرة اذا امت فتبني في بيتهما سائب بن خباب توفي شهرا من ابيه زين ابي ابي عبد الله بن عمر بن ابي ابي  
 خودا وذكره في احوال زراعتي که از آن قوم او بود و زردی کی کار و زود سوال کرد که ایا درست است اور لربش گذرانند و آن در آن  
 پس منم کرد اور عبد العبد بن عمر ازین کار پس می برآمد از مدینه وقت سحر پس بوقت صبح میرسد و زرع است اینها پس سکونت کرد  
 در آن زرع است آن روز خود عبد از آن دخل میشد بدین وقتی شام دخل میشد پس شب میگذرند در خانه خود **مالك**  
 عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول لا تبني المتوفى عنها زوجها الا المبتوتة الا في بيتهما عبد الله بن عمر **سكفت**  
 شب نگذرانند زنی که وفات یافته است شوهر او و زنی که طلاق بات واقع شده است برود در خانه خود و تبرج گوید مختلف  
 شدند علماء و باب سکنی برای زنی معتده که وفات یافته باشد زوج او زود ابو حنیفه لازم نیست برای او سکنی عده نشیند  
 جا که خواهد و مالک تجویز سکنی می نماید و شافعی را درین باب دو قول است مانند زمین **باب** يجب علی المرأة للتوفی  
 عنها زوجها ان تحدد اربعة اشهر و عشر ايام تترك الطيب والكحل والمصبوغ للزينة ولا یحل لغير الزوج ان یحدد  
 فوق ثلث لیاال و جب است بزنی که وفات یافته است شوهر او که ماتم بکبر چهار راه و ده شب یعنی باین طور که ترک کند استعمال  
 خوشبوی و سرمد و جامه که او را از کین کرده اند بجهت زینت و طلال نیست غیر زوجه متوفی را که ماتم بکبر در قریب خود زیاده از  
**شب مالك** عن عبد الله بن بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حرم عن حميد بن نافع عن زينب بنت ابي  
 سلمة انها اخبرته هذه الاحاديث الثلاثة قالت زينب دخلت على ام حبيبة زوج النبي صلى الله عليه وسلم  
 حين توفي ابوها ابوسفيان بن حرب فذعت ام حبيبة بطيب فيه صفة خلق او غير ذلك فذهنت به جارية  
 ثم مسحت بعارضها ثم قالت والله مالي بالطيب من حاجة خيرا اني سمعت رسول الله عليه وسلم على المنبر يقول  
 لا یحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان تحدد على الميت فوق ثلث لیاال الا على زوج اربعة اشهر و عشر  
 قالت زينب ثم دخلت على زينب بنت جحش زوج النبي صلى الله عليه وسلم حين توفي اخوها فذعت **بطيب**  
 فمسحت بمنثر ثم قالت والله مالي بالطيب حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر يقول  
 لا یحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر تحدد على الميت فوق لیاال الا على زوج اربعة اشهر و عشر **قالت**  
 زينب وسمعت احام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تقول جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابنتي توفي عنها زوجها وقد اشتكت عينها فانكحها فقال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم لا مرتين او ثلثا كل ذلك يقول لا ثم قال انما هي اربعة اشهر و عشر و قد كانت **اخذت**

له قلت  
 اختلاف أهل العلم في النكاح  
 بعد من الوفاة  
 قال أبو حنيفة لا يسكني  
 لها بل تحدد حين شاء  
 وقال مالك لها المسكفة  
 وللشافعي قولان كالله حين  
 ومثله ذلك قوله  
 في تارخ الحديث زوجة  
 في أيام زمان الله  
 عامر بن منقر  
 قال أبو حنيفة لا يسكني  
 في بيتها الا في بيتها  
 من حرمها انما هو  
 ان زوجها الميت  
 في سكون يعيها

فی الجاهلیة تزوج بالبعرة علی رأس الحول **قال** حیدرت نافع فقلت لزیب و ما تزوجی بالبعرة علی رأس الحول

فقلت زینب کانت للراة اذا توفي عنها زوجها دخلت حفشا و لبست شرثیاها ولم تمس طیبیا و لا شیئا حتی تمها

سنه ثم توفی بدابة سحارا و شاة او طائر فتقتض به فقل ما تقتض بشی الامات ثم تخرج فتعطی بعرة فتزوی بها ثم

تراجع بعد ما شادت من طیب او غیره **قال** مالک و الحفش البیت الودی و تقتض تقمع به جلدها کما نشر

اقت زینب حضرت ام سلمه که در آدم برام حبیبه زوجة حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه متوفی شد پدر او ابو سفیان طلب کی

ام حبیبه خوشبوی که در روی زردی بود آن خوشبو خلوق بود یا غیر آن پس بست خود گرفت آنرا کینتری که بعد از آن باید

آنرا بخارای ام حبیبه بعد از آن ام حبیبه گفت بخدا نیست مرا خوشبوی هیچ حجت بخرا که شنیدم از آن حضرت صلی الله

وسلم که میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد و بوسیت زیاده از شب بگر

بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار راه و ده شب گفت زینب بعد از آن داخل شدم بر زینب بنت جحش وقتی که وفات یافت

بر او و پس طلب کرد خوشبو را پس با لید از آن بعد از آن گفت بخدا نیست مرا خوشبو حاجت بخرا که شنیدم آن حضرت را

صلی الله علیه وسلم که بر منبر میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد و بوسیت زیاده

از ده شب بگر بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار راه و ده شب گفت زینب و شنیدم از او خود ام سلمه که میگفت آمد زنی

پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آنی که در حق من متوفی شده است از سر او شوهر او و هر آنی که بیارنده

است از جهته چشم خود آیا سر که تم در چشم او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که فی دو بار یا سه بار یا بن جواب و

سوال تکرار شد هر بار آن حضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود فی بعد از آن فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم خرا نیست

که عده چهار راه و ده شب است و هر آنی که از شما در جا بلتیه می اندخت لشک را نزدیک آنها رسال گفت حمید پس گفتیم

و حیت معنی اندختن لشک نزدیک اقتضای رسال پس گفت زینب که در زمان جا بلتیه وقتی که متوفی میشد از زنی شوهر او

داخل میشد و بدترین خانه می پوشید بدترین جلههای خود و استعمال نیکو و خوشبو را و نه چیزی از امور زینت تا آنکه می

گذشت بروی کیسال بعد از آن آورده میشد پیش او جانور خزی یا بز یا مرغی پس بر بدن خود میاید آنرا پس کم بود که بر بدن

خود ببالد چیزی را اگر آنچه میبرد بعد از آن بری آمد از آن خانه پس داده میشد بپشت او پس می اندخت آنرا پس از آن جوع

سیر کرد بعد از این مقدمها هر چه خواستی از خوشبو یا غیر آن گفت و بخش خانه روی را گویند و معنی اقتضای است که میگردان

جانور پست بدن خود را بوجوی که می بالد و دفع کننده سحر از خود **قال** عن نافع عن صفیة بنت ابی عبیدة

عائشة و حضرت زوجه النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحیل لامراة

قلت هو الامام  
من الزينة يظن احد  
المرأة على زوج احد  
وكانت على حاد فورا  
نقضت على الخوض  
منه فورا قال لا تضرب  
اي نفوس الا ان تضرب  
نفسك من العبد بانه  
وغيرها ما في كتاب  
اي انظرها في الخوض  
بالفصل الثاني

بالله واليوم الاخر ان تحذ علي ميت فوق ثلث ليال الا على زوج حضرت عايشة وحفصة روايت متوكة رسول  
صلى الله عليه وسلم فرمود علان نيت زني باكه ايمان آورده است بخدا و بر روز آخر كه ماتم گيرد بر منتي زياده از نته شب مگر  
بر شوهر مالك عن نافع عن صفية بنت ابى عبيد انها الشكتك عينها وهي حاد على زوجها عبد الله  
بن عمر فلم تكمل حتى كادت عيناها ترمسان صفية بنت ابى عبيد بيار شد بدرد چشم خود را و صاحب ماتم بود بر شوهر خود  
عبد الله بن عمر سر نه كشي تا آنكه تزويك بودند كرد چشم او بي نوشون مالك انه بلغه ان ام سلمة تزوج الشيخ  
صلى الله عليه وسلم قالت لامرأة حاد على زوجها الشكتك عينها فبلغ ذلك منها اكلت بكل الحلال واكل  
امسحيه بالنهار ام سلمة زوجة حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود زني را كه ماتم دشت بر شوهر خود بيار شد بدرد چشم پس  
بريد بباري او بنهايه تصديق او كه سر نه كن كه دفع اخلاص چشم نمايد شب و دور كن آزار روز مالك انه بلغه عن  
سالم بن عبد الله و سليمان بن يسار انها ما كافي قولان في المرأة يتوفى عنها زوجها اذا خشيت على بصرها من رجل  
او شكوى اصحابها انها تكفل و تقاوي بدوا و كجلا و ان كان فيه طيب سالم بن عبد الله و سليمان بن يسار يگفتند  
در باب زني كه متوفى شده باشد از سر وى شوهر او و قتي كه تبرسد بر چشم خود از در چشم چشم چيني كه رسیده باشد او  
وى سر نه كشد و در ابالد و و اى يا سر نه و اگر چه در آن دو خوشبو باشد مالك انه بلغه ان رسول الله صلى  
الله عليه وسلم دخل على ام سلمة و هو حاد على ابى سلمة و قد جعلت على عينها صبيرا فقتل ما هذا يا ام سلمة  
قالت انها صبر يا رسول الله قال انا جعلت بالليل و اصبحها بالنهار رسول الله صلى الله عليه وسلم و نهل شد  
بر ام سلمه و وى ماتم دشت بر او سلمه كه زوج اول بود و حال او كه نما کرده بود بر چشم خود صبر را پس فرمود حضرت صلى  
عليه وسلم حبيت اين نما و اى ام سلمه گفتم جز اين نيت كه آن صبر است يا رسول الله فرمود حضرت صلى الله عليه و  
سلم پس شما و كن آزار وقت شب و را يكل كن آزار در روز مالك انه بلغه ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه و  
سلم كانت تقول لجمع الحاد را بهما بالسد و الزينة ام سلمه يگفت جمع كن زني حاد ماتم سر خود را يعني موبه  
سر را بر كشتار و در غن زيت باب عدة الامم اذا اتوا في منها زوجها باب در بيان عدة كنيك چون وقت  
يافت از وى شوهر او مالك انه بلغه ان سعيد بن المسيب يلى من بز يسار كانا يقولان عدة الامم  
اذا هلك منها زوجها شهران و خمس ليا سعيد بن المسيب يلى من بيار يگفتند عدة كنيك و قتي كه بيمه و از سر و  
شوهر وى دو ماه و پنج شب مالك عن ابن شهاب مثل ذلك ما كسا من شهاب ان هذا من رويت  
و من ات زني بمجره طار باب عدة البدوية من اهل الحيام در بيان عدة با و نيشن انا بل خيها كه بويست

از مرغزاري بمرغزاري تمثال کند مالک عن هشام بن عمرو عن اميرة انه كان يقول في المرأة المهداة  
 يتوق عنها انها تنقوي حيث انتقوي اهلها عمروه يگفت و باب زن با ديشين که بيز و از سر او شوهر او کوج جاگ  
 کوچ کند قوم او قال مالک وهو الامر عندنا گفتم مالک و همین است حکم نزدیک ما باب عدة التي تسكن  
 بالکواء در بيان عدة زنی که ساکن شده است براه مالک عن يحيى بن سعيدان سعيدان بن المسيب  
 عن المرأة يطلقها زوجها وهي في بيت بكرة على من الكوا قال سعيد على زوجة قال فان لم يكن خلفها فان  
 فعلها قال فان لم يكن عندها قال ضلي الامير سعيد بن المسيب مالک کوه از حکم زنی که طلاق دلو او را شوهر او طلاق  
 بود که بيز که در مسجد اين کرايه گفتم بن سعيد بن المسيب هر گفتم مالک کوي زنی شوهر او گفتم پس ان زن و جسي شود کفتم سئل اگر زن شد  
 نزد او گفتم پس بر امير باشد يعني از بيت المال بايد او باب عدة من ارتفع عنها الحيض در عدة کسي که  
 شد از وي جعفر مالک عن يحيى بن سعيد و عن يزيد بن عبدالله بن قيسط اللثبي عن سعيد بن  
 انه قال قال عمر بن الخطاب ايما امرأة طلقت فحاضت حيضتها او حيضتين ثم رفعتها حيضتها فانها  
 تمتظير تسعة اشهر فان بان لها حمل فذلك والا اعتدت بعد التسعة الا شهر ثلثة اشهر ثم حملت  
 عمر بن الخطاب گفتم هر زنی که طلاق داده شد او را پس عاقر شد يك حيض او و حيض بعد از ان برده شده شد حيض او  
 پس بر آينه دي نظر گذرند نه ماه پس اگر ظاهر شد آن زن حمل پس عدة او همان وضع حمل است و الا عدة نشيند  
 بعد از آن نه ماه سه ماه بعد از ان حلال شد باب عدة المتحاضة باب در بيان عدة متحاضة طاك  
 عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب انه قال عدة المتحاضة سنة سعيد بن ايب گفتم عدة متحاضة  
 يكسال است باب عدة من تباعدت اقواها عدة زنی که دور دور شد اطهار او همان اطهار است مالک  
 انه سمع ابن شهاب يقول عدة المطلقة الاقواء ان تباعدت ابن شهاب يگفت عدة مطلقة باطهار  
 اگر چه از يكه گيرد زنهايه بعد بشند باب امراة المفقود در حکم زني که شوهر او گم شده باشد مالک عن  
 عن سعيد بن المسيب عن عمر بن الخطاب قال ايما امرأة فقدت زوجها فلم يدلين هو فانها تمتظير اربع سنين  
 ثم قنتا بعد اشهر و عشر ثم فعل عمر بن الخطاب فرمود هر زنی که گم کند شوهر خود را پس بسته نشود که گم است شوهر  
 او پس بر آينه دي نظر گذرند چهار سال بعد از آن عدة نشيند چهار ماه و ده روز بعد از ان حلال شد قال مالک  
 وان تزوجت بعدا نقضاء عدتها فدخلها زوجها ولم يدخلها فلا يسبيل الزوج الا ان قال مالک  
 وذلك الامر عندنا وان ادركها زوجها قبل ان تنزع فمواثقها گفتم مالک و اگر نکاح کرد بعد گذشتن

من قلت  
 انقوي تحتل اصله  
 انقوي بمعنى الجعليه

من قلت  
 اصل العلم  
 وطبقه اهل العلم  
 معنى قوله فعله لاهل العلم

من قلت  
 انفا فان خلفه من بيت  
 المال لغنى الجاهل المفقود

من قلت  
 ٥٤  
 عن ابن شهاب مالک ان قول  
 الی انما الاصل من حی یحیی  
 الی انما الاصل من حی یحیی  
 الی انما الاصل من حی یحیی

من قلت  
 ان من الاصل من حی یحیی  
 ان من الاصل من حی یحیی  
 ان من الاصل من حی یحیی

من قلت  
 ان من الاصل من حی یحیی  
 ان من الاصل من حی یحیی  
 ان من الاصل من حی یحیی

عبد القادر بن محمد بن الحسين في السنة ١٢٠٠

عبد القادر بن محمد بن الحسين في السنة ١٢٠٠  
 عبد القادر بن محمد بن الحسين في السنة ١٢٠٠  
 عبد القادر بن محمد بن الحسين في السنة ١٢٠٠

عنه خود پس داخل شد بروی شوهر او یا داخل نشد هر صورتی راه نیت شوهر اول را بسوی او گفت مالک و همین است حکم  
مقرر نزدیک او اگر نیت زوجه او پیش از آنکه نکاح کند پس او اوق است آزن **قال** مالک ولدک بعت بعض الناس بکرم  
النسب قال بعض الناس على عمر بن الخطاب انه قال يخير زوجا الاول اذا جاء فصدقاها او فيما راته كفت مالک  
وراهم بعض علماء ما كانا يسكرون ذان مقوله را که بعض مردان بر بسته اند بر عمر بن الخطاب که اختیار داده شود شوهر اول یا  
وقتی که بایزده را که بگردد هر آن زن یا بکبیر وزن خود را **باب** اضعاف العتین و وجوب العدة على اللذی  
بشبهه باب و در بیان حکم جمع شدن دو عده و وجوب عده بر زنی که جماع کرده شد او را بشبهه **مالک** عن ابن  
شهاب عن سعید بن السیب و عن سلیمان بن یسار ان طلیعة الاسدیة كانت تحت رشید الثقفی فطلقها  
فکتف فی عدها فضاها عمر بن الخطاب و ضرب زوجها بالمخففة ضوایت و فرق بينهما ثم قال عمر بن الخطا  
ایما المرأة نکت فی عدها فان كان زوجها الذي تزوجها لم يدخلها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدها  
من زوجها الاول ثم كان الاخر خطبا من الخطاب وان كان دخلها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدها  
من زوجها الاول ثم اعتدت من الاخر ثم لا یجتمعا ابدا و قال سعید بن السیب لها مهرها بما انفصل  
منها طلیعة اسدیة بود در نکاح رشید ثقفی پس طلاق داد او را پس نکاح کرد طلیعه در عده خود پس زد او را عمر بن الخطاب  
زد شوهر او را بدرد چند بار و جدا ساخت ایشان را گفت عمر بن الخطاب بر زنی که نکاح کند در عده خود پس اگر باشد  
شوهر او نکاح کرده است با او بنوز و دخل کرده تفرقه کرده شود میان ایشان بعد از آن عده نشیند باقی ایام عده خود  
را از شوهر اول بعد از آن باشد هم بدو تمام فرزند نیلیم فرزند گان و اگر دخل کرده است با او جدایی اندخته شود در  
ایشان بعد از آن عده کشد باقی عده خود از شوهر اول بعد از آن شوهر دیگر بعد از آن جمع نشوند هرگز گفت  
بن سبب او است مهر او سبب آنچه حلال است فرج او را مترجم گوید تحریم نکاح او جمع علیه است و الله اعلم مترجم وقتیکه  
شود بر زنی دو عده ازدو کس بکده و طلی کرده باشد او را در عده غیرى بشبهه پس متدخل میشود نزد اکثر علماء دو عده و  
حنیفه میگوید متدخل واقع نشود و قول حضرت عمر بن الخطاب که شتم لا یجتمعا ابدا وین قول حضرت عمر متفرد است که شخصی نکاح  
زنی را در عده دیگری تفرقه اندخته شود در میان ایشان تفرقه ابدی و عامر اهل علم بر آن اندک حلال میشود آن زن  
برای زوج دوم بعد خروج از عده شوهر اول و الله اعلم **باب** تسحب العقیقة محتب است حقیقه کردن  
تولد فرزندی **مالک** عن زید بن اسلم عن رجل من بني ضمرة عن ابيه انه قال قال سئل رسول الله صلى الله  
عليه وسلم عن العقیقة فقال لا احب العقوق و كانه انما كره الاسم وقال من ولد له ولد فاجت ان

عنه خود پس داخل شد بروی شوهر او یا داخل نشد هر صورتی راه نیت شوهر اول را بسوی او گفت مالک و همین است حکم  
مقرر نزدیک او اگر نیت زوجه او پیش از آنکه نکاح کند پس او اوق است آزن **قال** مالک ولدک بعت بعض الناس بکرم  
النسب قال بعض الناس على عمر بن الخطاب انه قال يخير زوجا الاول اذا جاء فصدقاها او فيما راته كفت مالک  
وراهم بعض علماء ما كانا يسكرون ذان مقوله را که بعض مردان بر بسته اند بر عمر بن الخطاب که اختیار داده شود شوهر اول یا  
وقتی که بایزده را که بگردد هر آن زن یا بکبیر وزن خود را **باب** اضعاف العتین و وجوب العدة على اللذی  
بشبهه باب و در بیان حکم جمع شدن دو عده و وجوب عده بر زنی که جماع کرده شد او را بشبهه **مالک** عن ابن  
شهاب عن سعید بن السیب و عن سلیمان بن یسار ان طلیعة الاسدیة كانت تحت رشید الثقفی فطلقها  
فکتف فی عدها فضاها عمر بن الخطاب و ضرب زوجها بالمخففة ضوایت و فرق بينهما ثم قال عمر بن الخطا  
ایما المرأة نکت فی عدها فان كان زوجها الذي تزوجها لم يدخلها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدها  
من زوجها الاول ثم كان الاخر خطبا من الخطاب وان كان دخلها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدها  
من زوجها الاول ثم اعتدت من الاخر ثم لا یجتمعا ابدا و قال سعید بن السیب لها مهرها بما انفصل  
منها طلیعة اسدیة بود در نکاح رشید ثقفی پس طلاق داد او را پس نکاح کرد طلیعه در عده خود پس زد او را عمر بن الخطاب  
زد شوهر او را بدرد چند بار و جدا ساخت ایشان را گفت عمر بن الخطاب بر زنی که نکاح کند در عده خود پس اگر باشد  
شوهر او نکاح کرده است با او بنوز و دخل کرده تفرقه کرده شود میان ایشان بعد از آن عده نشیند باقی ایام عده خود  
را از شوهر اول بعد از آن باشد هم بدو تمام فرزند نیلیم فرزند گان و اگر دخل کرده است با او جدایی اندخته شود در  
ایشان بعد از آن عده کشد باقی عده خود از شوهر اول بعد از آن شوهر دیگر بعد از آن جمع نشوند هرگز گفت  
بن سبب او است مهر او سبب آنچه حلال است فرج او را مترجم گوید تحریم نکاح او جمع علیه است و الله اعلم مترجم وقتیکه  
شود بر زنی دو عده ازدو کس بکده و طلی کرده باشد او را در عده غیرى بشبهه پس متدخل میشود نزد اکثر علماء دو عده و  
حنیفه میگوید متدخل واقع نشود و قول حضرت عمر بن الخطاب که شتم لا یجتمعا ابدا وین قول حضرت عمر متفرد است که شخصی نکاح  
زنی را در عده دیگری تفرقه اندخته شود در میان ایشان تفرقه ابدی و عامر اهل علم بر آن اندک حلال میشود آن زن  
برای زوج دوم بعد خروج از عده شوهر اول و الله اعلم **باب** تسحب العقیقة محتب است حقیقه کردن  
تولد فرزندی **مالک** عن زید بن اسلم عن رجل من بني ضمرة عن ابيه انه قال قال سئل رسول الله صلى الله  
عليه وسلم عن العقیقة فقال لا احب العقوق و كانه انما كره الاسم وقال من ولد له ولد فاجت ان

عنه خود پس داخل شد بروی شوهر او یا داخل نشد هر صورتی راه نیت شوهر اول را بسوی او گفت مالک و همین است حکم  
مقرر نزدیک او اگر نیت زوجه او پیش از آنکه نکاح کند پس او اوق است آزن **قال** مالک ولدک بعت بعض الناس بکرم  
النسب قال بعض الناس على عمر بن الخطاب انه قال يخير زوجا الاول اذا جاء فصدقاها او فيما راته كفت مالک  
وراهم بعض علماء ما كانا يسكرون ذان مقوله را که بعض مردان بر بسته اند بر عمر بن الخطاب که اختیار داده شود شوهر اول یا  
وقتی که بایزده را که بگردد هر آن زن یا بکبیر وزن خود را **باب** اضعاف العتین و وجوب العدة على اللذی  
بشبهه باب و در بیان حکم جمع شدن دو عده و وجوب عده بر زنی که جماع کرده شد او را بشبهه **مالک** عن ابن  
شهاب عن سعید بن السیب و عن سلیمان بن یسار ان طلیعة الاسدیة كانت تحت رشید الثقفی فطلقها  
فکتف فی عدها فضاها عمر بن الخطاب و ضرب زوجها بالمخففة ضوایت و فرق بينهما ثم قال عمر بن الخطا  
ایما المرأة نکت فی عدها فان كان زوجها الذي تزوجها لم يدخلها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدها  
من زوجها الاول ثم كان الاخر خطبا من الخطاب وان كان دخلها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدها  
من زوجها الاول ثم اعتدت من الاخر ثم لا یجتمعا ابدا و قال سعید بن السیب لها مهرها بما انفصل  
منها طلیعة اسدیة بود در نکاح رشید ثقفی پس طلاق داد او را پس نکاح کرد طلیعه در عده خود پس زد او را عمر بن الخطاب  
زد شوهر او را بدرد چند بار و جدا ساخت ایشان را گفت عمر بن الخطاب بر زنی که نکاح کند در عده خود پس اگر باشد  
شوهر او نکاح کرده است با او بنوز و دخل کرده تفرقه کرده شود میان ایشان بعد از آن عده نشیند باقی ایام عده خود  
را از شوهر اول بعد از آن باشد هم بدو تمام فرزند نیلیم فرزند گان و اگر دخل کرده است با او جدایی اندخته شود در  
ایشان بعد از آن عده کشد باقی عده خود از شوهر اول بعد از آن شوهر دیگر بعد از آن جمع نشوند هرگز گفت  
بن سبب او است مهر او سبب آنچه حلال است فرج او را مترجم گوید تحریم نکاح او جمع علیه است و الله اعلم مترجم وقتیکه  
شود بر زنی دو عده ازدو کس بکده و طلی کرده باشد او را در عده غیرى بشبهه پس متدخل میشود نزد اکثر علماء دو عده و  
حنیفه میگوید متدخل واقع نشود و قول حضرت عمر بن الخطاب که شتم لا یجتمعا ابدا وین قول حضرت عمر متفرد است که شخصی نکاح  
زنی را در عده دیگری تفرقه اندخته شود در میان ایشان تفرقه ابدی و عامر اهل علم بر آن اندک حلال میشود آن زن  
برای زوج دوم بعد خروج از عده شوهر اول و الله اعلم **باب** تسحب العقیقة محتب است حقیقه کردن  
تولد فرزندی **مالک** عن زید بن اسلم عن رجل من بني ضمرة عن ابيه انه قال قال سئل رسول الله صلى الله  
عليه وسلم عن العقیقة فقال لا احب العقوق و كانه انما كره الاسم وقال من ولد له ولد فاجت ان

بذلك عن ولده فليعمل سوال کرده شد حضرت صلی الله علیه وسلم از حقیقه پس فرمودن دوست من دارم حقوق را گریا  
 که کرده دشت نام حقوق را و فرمود هر که از فرزند می متولد شود پس بخوابد که در کج کند از فرزند خویش باید که بکند مالک من  
 فافع ان عبد الله بن عمر لم يكن يساله احد من اهل حقيقته الا اعطاه اياها وكان يعق عن ولده بشاة شاة  
 عن الذكور والاناث عبد الله بن عمر سوال نیکرد او را پس از اهل خانه او حقیقه میگردید او را حقیقه و عقیقه میکرد و از او  
 فرود یک شاة از ذکور و اناث **مالك** عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي انه  
 قال سمعت ابي بصير العقيقة ولو بعصفور محمد بن ابراهيم عني قلت شديمت از پدر خود که مستحب است عقیقه اگر چه  
 بچغشک باشد **مالك** انه بلغه ان حق عن حسن وحسين ابني علي بن ابي طالب مالک رسید که حقیقه کرده  
 از امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما پس از علی بن ابي طالب رضی الله عنه **مالك** عن هشام بن عمرو ان اباة عروة  
 بن الزبير كان يعق عن بنيه الذكور والاناث بشاة شاة عمرو بن الزبير عقیقه میکرد از فرزندان خود پس از  
 بیک یک از مترجم گوید حقیقه سنت است نزد اکثر علما مگر نزد ابو حنیفه عقیقه سنت نیست و در حدیث ترمذی دو بزاز پس بیک  
 بزاز و خضر آمده و همین است قول شافعی و مکی گفته که حاصل میشود سنت بیک بز و عقیقه پس و کمال سنت و دوزست گفت  
 شافعی که عقیقه در خوردن و تصدق کردن حکم ضحیه دارد و سنت است بختن آن و نباید شکست استخوان آنرا و ذبح کرده شود  
 روز پنجم از ولادت و نام مولود نیز در آن روز که هشتمه میشود و حلق را پس مولود بعد از ذبح عقیقه سنت است **باب**  
 يستحب ان يتصدق بزنة شعر المولود فضة مستحب است که صدقه دهد بمقدار وزن فرزند از نقره **مالك**  
 عن جعفر بن محمد عن ابيه انه قال و زنت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين وزينب  
 ولم كلنوم فصدقت بزنة ذلك فضة حضرت فاطمه رضی الله عنها وزن کرد موسی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم  
 پس صدقه داد بوزن آن از نقره **مالك** عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن محمد بن علي بن حسين انه قال و زنت  
 فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين فصدقت بزنة فضة و وزن کرد حضرت فاطمه  
 الله عنها موسی امام حسین پس صدقه داد بوزن آن از نقره **باب** يجب لعياء المولود بالارضاع خولين  
 كاملين الا اذا اجتمع رأي الوالدين من لثاورد منها على ان الفطام لا يضره فحينئذ يجوز الفطام قبل  
 الحولين والمرضع يجوز ان تكون الوالدة او الظئر المسترضعة فان لم تيسر المسترضعة ولم يقدر الوالد  
 على استيجارها تعينت الوالدة فان ارضعت الوالدة فليس لها الا التفقة والكسوة بالمعروف  
 مما كان بسبب الزوجية وان ارضعت الظئر فلها اجرها مستحب بر پدر و مادر تدبیر زندگی فرزند شیر خوردن

قلت  
 العقيقة سنة فند  
 اذا اهل العلم ابا  
 خيفة فانه قال ليست  
 سنة وانما خرج الترمذي  
 حديث عن الفلاس فان  
 حديث عن ابي بصير  
 ومن الجارية شاة فقال  
 الثاقبي بذلك قال الجلو  
 في تحقيق تولاه يحصل  
 في السنة في عقيقة  
 اصل السنة كما ان السنة  
 الذكور شاة كما ان السنة  
 شاتان وقال الشافعي  
 العقيقة في كل التصان  
 ٩١  
 ولا يضره ذبحه  
 يوم السابع و لا تدب  
 بيبي فيه و يحلق راسه  
 بعد ذبحها  
 عليه الشافعي



نظام الاطلاق  
 تم الطلاق وبقائه  
 قبل ان يرضع المولود  
 لان سبب الاطلاق  
 قسمة الممتلكات اول  
 وجهه المصلحة  
 في الممتلكات الاول  
 يدل على ان المولود له  
 ما دامت الرضعة  
 معتدلة لا تستحق  
 وطلب الرضعة  
 قوله وعلى الرضعة  
 ١٢  
 ذلك المراد من ذلك  
 لا يرضعها الصبي  
 من الرضعة من ماله  
 انما انما لا يرضع  
 فان الرضا فاصلا  
 قبل المولود  
 تسترضع الرضعة  
 المراد اولادكم قوله  
 ما انتم في ما انتم  
 ابتداء قوله تعالى  
 وانتم في الصلوة

تا دو سال کامل که متفق شود رای پدر و مادر و مشوره یکدیگر از آنها بر آنکه بازو شستن از شیر ضرر نیکند و این پیش از تمام  
 دو سال بعد از دو سال پس مدین وقت جایز است بازو شستن فرزند از شیر پیش از آنکه دو سال تمام بگذرد و شیر دهند جایز  
 است که مادر باشد یا دایه شیر دهند و اگر امکان نشد و دایه گرفتن یا قادر نیست پدر را جاره گرفتن دایه مقرر میشود بر  
 شیر خورانیدن و والده فرزند پس اگر شیر مخوراند والده پس نیست او را چیزی یعنی لازم نیست مگر نفقه و پوشاک بوجه پسندید  
 از آن قبیل که لازم است بسبب ذممه و اگر شیر خوراند دایه پس او است ابرو **قال الله تعالى والوالدات**  
 یرضعن اولادهن حولین کاملین لئلا یدان یتیم الرضاعة و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف  
 لا تکلف نفس الا وسعها لاتنضار والدة بولدها ولا مولود له بولده و علی الوارث مثله فان  
 اراد افضلا عن تراض منها و لثنا و فلا جناح علیها وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم ان  
 مسلمتم ما اتیتکم بالمعروف و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر و مادان باید که شیر دهند اولاد خود را  
 دو سال کامل این تعیین برای کسی است که خواهد تمام کردن مدت رضاعت یعنی و اگر مشوره ایشان واقع شد که پیش از دو سال  
 از شیر زباید و شست در صورت تعیین حولین نیست و بر پدر و حسب نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندید و تکلیف  
 داده نمیشود بحکیم مگر بقدر طاقت او و ضرر رسانیده نشود و والده له سبب ولد او یعنی اگر طاقه ارضاع ندارد  
 بسبب مرضی یا غیر آن جبر نباید کرد حقوق او را ترک نباید نمود و تکلیف نباید داد او را ضرر داده نشود پدر را بسبب  
 او یعنی زباید از طاقت او نباید گرفت و اگر مرضی مناسبه بهم نمی آید نزن را لازم است شیر دادن و بر و ارث و حسب  
 مانند این یعنی اگر پدر بمیرد از زال طفل مادر او را باید داد پس اگر خورند والدین از شیر باز کردن پیش از دو سال بعد از  
 مندی ایشان مشوره کردن باید که هیچ گناه بر ایشان و اگر خورند شیر از پدران که مرضی گیرد برای اولاد خود یعنی  
 غیر والده پس نیست هیچ گناه بر شما و قنیکه دادید آنچه دادن آن مقرر کردید بوجه پسندیده و تبر سید از خدا بد نیکه  
 خدا آنچه میکند بنیاست مترجم گوید اجماع منعقد است بر آنکه نفقه و کسوة زوج بر زوج حسب است اگر چه فرزند ندارد پس  
 قید و علی المولود له رزقهن اخترازی نیست و عبارت الوالدات یرضعن دلالت میکند بر وجوب ارضاء و حرث  
 حاکم گوشت میکند خدا تیمما بر مادری که شیرند بد فرزند خود را بیان آن میکند **باب** نفقة الزوجة  
 علی الزوج موسراکان او معسرا حسب نفقة زن بر شوهر تو اگر باشد یا فقیر **قال الله تعالى** لینفق ذو سعة  
 من سعته و من قد و علیه ذقة فلینفق مما اتاه الله یا یکف نفقة و صاحب وسعت از وسعت خود یعنی موفقی  
 تو اگر مری خود و کسیکه تنگ کرده شد بمردی از تقی او پس باید که خرج کند از آنچه داده است او را **قال الله**

قلبت على هذا المثل...  
 العبد يهون...  
 الشان في حاله...  
 من طاعتها...  
 فاستجاب...  
 فبقيت...  
 الجلاله...  
 عندهم...  
 والحمد لله...  
 والبركات...  
 والبركات...

المولود له ذرقين وكسطن بالمعروف بربر وصيت نفقه ما دران وپوشش ایشان بوجه پسندیده **قال الله تعالى**  
 ذلك ادخا ان تقولوا اين زوديك رست آنچه جز كنيد **باب** نصب على الابن نفقه الامويين افا كان مورا  
 وما معسران وصيت بر نفقه پدر و مادر وقتيكه باشد مادار و باشند آنها نكحت **قال الله تعالى** وبالوالدين  
 احسانا **وقال** صاحبهما في الدنيا معروفان ولا يعلم انزل من الاجتاك ولا من اللصاحبه بالمعروف ان  
 يموتاجوها والولد في ارضه عيش حكم كرضاءتها وحق پدر و مادر جهان كردن فرمود وصاحبت پدر و مادر كن زوديك  
 بوجه پسندیده و معلوم است كه جهان وصاحبت نيكنيست كه بنيزند ایشان حاله كه رسنه بپند و بسور آسایش و دست گمان  
 خود باشد **باب** اذا فارق الرجل امراته و بينهما ولد صغير فالام وام الام اوليا بالحضانه من الاب اگر  
 جدا كرد از خود و وزن خود را يعني طلاق داد و در ميان شان فرزندی است صغير پس او را مادر او را اولي است با كنه و كونا  
 خود پرورش دهد و فرزند از پدر **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت القاسم بن محمد يقول كان عندنا  
 عمر بن الخطاب امرأه من الانصار فولدت له عاصم بن عمر ثم انفارقا فجاء عمر بن الخطاب فباد فوجد ابنه  
 ملصقا يلعب بفناء المسجد فاخذ بعضه فوضعه بين يديه على الدابة فادركته جده الغلام فنار  
 بياض حتى اتيا ابا بكر الصديق فقال عمر اخي وقالت المرأة اخي فقال ابو بكر دخل بينهما و جينه قال فما راجع عمر  
 الكلام بود زوديك عمر بن الخطاب زني از انصار پس برادر او عاصم بن عمر بعد از ان حضرت عمر مفاقت كرد از ان زن  
 پس آمد عمر بن الخطاب در محله قبائس بايث پس خود عاصم را كه بازي ميكنند در زوديكي مسجد پس گرفت بازوي او را پس نهاد  
 او را پيش روی خود و او را پس سيد باوجه آن طفل كه مادر او بود پس نزاع كرد با حضرت عمر و آن طفل تا آنكه آمدند  
 هر دو پيش ابو بكر صديق پس گفت حضرت عمر اين پس من است و گفت زن اين پس من است پس گفت ابو بكر صديق متعرض  
 مشويان اين زن و ميان اين طفل پس گفت دشنيذ كرد با حضرت عمر رضي الله عنه **باب** نفقه اللاليله  
 ولا يجوز ان يكلفوا اما لا يطيقون و يتعهدا لامام ذلك وصيت نفقه غلاما و كثر كان و جازي نيت كه تكليف داده  
 شود و پيش از اين كه طاقت آن نمازند و متعهد شود امام اين امر **مالك** انه بلغه ان ابا هريرة قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم للمملوك طعامه وكسوته بالمعروف ولا يكلف من العرا الا ما يطيق رسول الله صلى  
 عليه وآله وسلم فرمود مملوك رست طعام او و پوشاك او بوجه پسندیده و تكليف داده نشود از كار كه آنچه طاقت آن دارد  
**مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يذهب الى الموالى كل يوم سبت فاذا وجد جده في عمل لا يلقه  
 وضع حنجره منه عمر بن الخطاب يرفق بسوى عمالي يرينه هر روز شنبه پس وقتيكه عيافت غلامى مادر كارى كه طاقت  
 آن

قلبت  
 قال الله تعالى  
 الا تقولوا اي ابو بكر  
 تعويل نفقه دليل على  
 من على الرجل نفقه امراته  
 قد انكر على الشان  
 اهل العربية نفقه النفس  
 فاجاب بقوى بان الكسبه  
 قال يقول حال الرجل يبول  
 اذا لم يعالها ولا نفقه الجيرة  
 افعال و اجاب التفتيش  
 باله بيان حاصل المعنى  
 و وجد ان يعجل من قولك  
 عان الرجل على اليمين  
 فقولهم ما من  
 انفق عليهم حتى كثر  
 عيالهم من ان يعولهم  
 اهل العلم  
 قلبت و الشان  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يفرغ غلاما اين نبوي  
 و هو ثوبى الحديث  
 دون سبب سنين تا ان  
 اوله و ابا المفضل  
 سنين و عيال  
 مثل غيره

قلبت  
 قال الله تعالى  
 الا تقولوا اي ابو بكر  
 تعويل نفقه دليل على  
 من على الرجل نفقه امراته  
 قد انكر على الشان  
 اهل العربية نفقه النفس  
 فاجاب بقوى بان الكسبه  
 قال يقول حال الرجل يبول  
 اذا لم يعالها ولا نفقه الجيرة  
 افعال و اجاب التفتيش  
 باله بيان حاصل المعنى  
 و وجد ان يعجل من قولك  
 عان الرجل على اليمين  
 فقولهم ما من  
 انفق عليهم حتى كثر  
 عيالهم من ان يعولهم  
 اهل العلم  
 قلبت و الشان  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يفرغ غلاما اين نبوي  
 و هو ثوبى الحديث  
 دون سبب سنين تا ان  
 اوله و ابا المفضل  
 سنين و عيال  
 مثل غيره

قال الله تعالى  
 الا تقولوا اي ابو بكر  
 تعويل نفقه دليل على  
 من على الرجل نفقه امراته  
 قد انكر على الشان  
 اهل العربية نفقه النفس  
 فاجاب بقوى بان الكسبه  
 قال يقول حال الرجل يبول  
 اذا لم يعالها ولا نفقه الجيرة  
 افعال و اجاب التفتيش  
 باله بيان حاصل المعنى  
 و وجد ان يعجل من قولك  
 عان الرجل على اليمين  
 فقولهم ما من  
 انفق عليهم حتى كثر  
 عيالهم من ان يعولهم  
 اهل العلم  
 قلبت و الشان  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يفرغ غلاما اين نبوي  
 و هو ثوبى الحديث  
 دون سبب سنين تا ان  
 اوله و ابا المفضل  
 سنين و عيال  
 مثل غيره

نشدت تخفيف میکردان عمل از وی **باب** القفط فی ضرائب الاماء باب در بیان احتیاط نمودن در خرید  
 بر کثیرگان مقرر شود که بوسه بالکان بیاند **مالک** عن محمد بن سہل بن مالک عن ابیہ انہ سمع عثمان بن  
 عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکفوا الامم خیر ذوات الصنعة فانکم موقی ما کفتموهما ذلک کسبت بقرحما  
 ولا تکفوا الصغیر الکسب فانہ اذا لم یجد سرق وعفوا اذا حقکم الله وعلیکم من المطامع بما طاب عنہما حضرت  
 عثمان در خطبہ میگفت تکلیف ندید کنیزی را که نرسید اندک بس پس ہر آنیہ شما وقتی کہ تکلیف دید او را یکسب کسب خواهد کرد  
 بفرج خود و تکلیف ندید غلام صغیر را یکسب پس ہر آنیہ وی وقتی کہ نیاید بپیزی دزدی خواهد کرد و بازانید از شہادت و حق  
 کہ خدا تبارک شما را توانائی عفت و اول لازم گیرید از مطوعات آنچه پاکیزہ باشد یعنی شہ نہار و **باب** ثواب المملوک اذا  
 نفع لسیئدہ ولحسن عبادۃ الله در بیان ثواب مملوک وقتی کہ خیر خواہی کند برای مالک خود و نیک بجا آورد عبادت  
 خدا **باب** **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان العبد اذا نفع لسیئدہ  
 ولحسن عبادۃ الله فلا اجر مرتین رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ہر آنیہ غلام وقتی کہ خیر خواہی کند برای سیئد  
 خود و نیک کند عبادت خدا تعالی را پس او بہت ثواب و پاداش **باب** یحرم و علی الاممہ الحامل من غیر حملا  
 است جامع کنیزی کہ حامل باشد از غیر این شخص **مالک** با سندہ عن سعید بن المسیب کان یقول یتھو  
 ان یطأ الرجل ولیدۃ فی بطنہا جنین لغیرہ سعید بن مسیب میگفت منع کرده شود از آنکہ و طی کند مرد کنیزی را کہ در  
 شکم او حمل است از آن غیر او مترجم گوید اصل این مسئلہ حدیث ابو سعید خدریست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود  
 بندہ بیای او طاس کہ و طی کرده نشود حاملی را تا وقتیکہ نہد بار شکم و نہ غیر حامل را تا آنکہ حائض شود یک حیض **باب**  
 یحرم الجمع بین الاختین فی الوطی بمالک الیہین حرامست جمع کردن در میان دو خواہر در و طی بلکہ یہین  
**مالک** عن ابن شہاب عن قبیصۃ بن ذویب ان رجلا سال عثمان بن عفان عن الاختین من مالک  
 الیہین هل یجمع بینہما فقال عثمان احلنہما ابۃ و حرمتہما ایتہ لخری و اما انا فلا احب ان اصنع ذلک  
 قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله عن ذلك فقال لو كان  
 لی من الامر شیء ثم وجد احد افضل ذلک لجعلتہ نجسا قال ابن شہاب اراءہ علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ  
 مردی سوال کرد عثمان بن عفان را احکم دو خواہر یکب یہین یا جمع کنند میان ایشان پس گفت حضرت عثمان جلال  
 ساخت این دو را یک آیتہ و حرام کرد و انید این دو آیتہ دیگر اما میں دوست نمیدارم کہ اینکار بکنم پس بر آمد این سائل  
 از پیش حضرت عثمان پس ملاقات کرد با مردی از اصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس سوال کرد او را از این مسئلہ پس

قلت  
 مؤدی سبیل الودع  
 عندهم  
 قلت اصله  
 عن ابن سعید  
 النعمانی عن النبي  
 صلى الله عليه وسلم  
 قال في صبايا الرطاب  
 لا توطأ حامل حتى تضع  
 ٤٢  
 لا تخبرنا  
 عن النبي  
 صلى الله عليه وسلم  
 عن هذا اصل العادة

انفت آن صحابی اگر بودی مرا از خلافت چیزی بعد از آن می یافتم شخصی را که کرده باشد اینکاری ساختیم او سبب عجزه گفت بن  
 شهاب کمان میشود مرا که آن صحابی علی بن پطال بود **مالک** انه بلغه عن الزبير بن العوام مثل ذلك خبر سید  
 مالک از زبیر بن عوام مانند این **قال** مالک فی الامه تكون عند الرجل فی صیبتها ثم یردان بصیب اخنثها انما  
 نقل له حتی یجزم علیه فوج اخنثها بنجاح او متاخر او کتابه او ما اشبه ذلك او یزوجها عبده او غیر عبد گفت  
 مالک در باب کثیر کی که باشد نزد مردی پس جماع میکرد با او بعد از آن سوخت که جماع کند خواهر او را حلال نیست او را تا آنکه حرام  
 بر خود فرج خواهد بود بنجاح یا آزاد کردن یا کتابت ساختن یا مانند آن یا زنی دهد او را بخلام خود یا غیر غلام خود تبرجم گوید مثل  
 جمیع علیهاست که زون که جائز نیست جمیع در میان آنها در نکاح پس وقتیکه جمیع شوند در پیش شخصی ملک بین حلال نیست اما  
 جمیع آنها در وطی تا آنکه اگر خرید کرد و کثیر کی یکی او را باشد و دیگر دختر پس جماع کرد با یکی از آن دو پس حرام است آن دو هم حرام بود  
 و ایجابی و اگر مالک شد و خواهر یا مالک شد کثیر کی را و عمه او را یا خاله او را پس وقتیکه وطی کرد با یکی از این دو با کثرت او را کردی  
 کند آن دیگر تا وقتی که حرام گرداند کثیر کی اول بر خود **قوله** احلتها آیه مروا ملک ایماکم است **قوله** حرمتها  
 آیه مروا و آن مجموع این الاختین است **باب** یجر علی الرجل اصابه امه اصابها ابوه حرام است بر مرد جماع  
 با کثیر کی که جماع کرده باشد با وی پدر آن **مروا مالک** انه بلغه عن عمر بن الخطاب هب لابنه جارية فقال لا  
 تمسها فانی قد کشفتمها عن الخطأ یخشیه من خود را کثیر کی پس فرمود ساس کن با او پس هر آنی من برهنه کرده بودم او را  
**مالک** عن عبد الوهم بن الجبر انه قال قد وهب سالم بن عبدالله لابنه جارية له فقال لا تقرها فانی قد  
 اردتها فلم یسطرها سالم بن عبد الله عطا کر و پسر خود را کثیر کی که آنان خود پس گفت نزدیک مشویا او بر آنی من قصد کردم او را  
 پس که شاده دل نشدم برای او **مالک** عن یحیی بن سعید ان ابا نضیل بن الاسود قال  
 للقاسم بن محمد فی رایت جارية لی منکشفنا عنها و هو فی الفرج فجلست منها هل یس الرجل من امراته فقالت انی  
 حائض فممت فلم اقرها افا جهها لا یف ان یطافها فنهاه القاسم عن ذلك **ابن نضیل** بن الاسود گفت قاسم بن محمد را هرگز  
 من دیدم کثیر کی را از آن خود برهنه شده و او را با حساب بود پس قسم در جوابی نشستن مرد از زن خود پس گفت هر آنی من حائض  
 ام من خاستم من نزدیک نشدم با او بعد از آن آیا عطا کنم این کثیر کی را پسر خود و طی کند او را پس منع کرد و در قاسم از این کار  
**مالک** عن ابراهیم بن ابی عمیر عن عبد الملك بن مروان انه وهب لصاحب له جارية ثم ساله عنها فقال  
 قد همت ان اهبها لابی ففعل بها کذا کذا فقال عبد الملك لمروان کان اودع منک و هب لابنه جارية  
 ثم قال لا تقرها فانی قد لیت سابقا منکشفه عبد الملك بن مروان یخشیه بمنشی از آن خود کثیر کی بعد از آن

انفت آن صحابی اگر بودی مرا از خلافت چیزی بعد از آن می یافتم شخصی را که کرده باشد اینکاری ساختیم او سبب عجزه گفت بن  
 شهاب کمان میشود مرا که آن صحابی علی بن پطال بود مالک انه بلغه عن الزبير بن العوام مثل ذلك خبر سید  
 مالک از زبیر بن عوام مانند این قال مالک فی الامه تكون عند الرجل فی صیبتها ثم یردان بصیب اخنثها انما  
 نقل له حتی یجزم علیه فوج اخنثها بنجاح او متاخر او کتابه او ما اشبه ذلك او یزوجها عبده او غیر عبد گفت  
 مالک در باب کثیر کی که باشد نزد مردی پس جماع میکرد با او بعد از آن سوخت که جماع کند خواهر او را حلال نیست او را تا آنکه حرام  
 بر خود فرج خواهد بود بنجاح یا آزاد کردن یا کتابت ساختن یا مانند آن یا زنی دهد او را بخلام خود یا غیر غلام خود تبرجم گوید مثل  
 جمیع علیهاست که زون که جائز نیست جمیع در میان آنها در نکاح پس وقتیکه جمیع شوند در پیش شخصی ملک بین حلال نیست اما  
 جمیع آنها در وطی تا آنکه اگر خرید کرد و کثیر کی یکی او را باشد و دیگر دختر پس جماع کرد با یکی از آن دو پس حرام است آن دو هم حرام بود  
 و ایجابی و اگر مالک شد و خواهر یا مالک شد کثیر کی را و عمه او را یا خاله او را پس وقتیکه وطی کرد با یکی از این دو با کثرت او را کردی  
 کند آن دیگر تا وقتی که حرام گرداند کثیر کی اول بر خود قوله احلتها آیه مروا ملک ایماکم است قوله حرمتها  
 آیه مروا و آن مجموع این الاختین است باب یجر علی الرجل اصابه امه اصابها ابوه حرام است بر مرد جماع  
 با کثیر کی که جماع کرده باشد با وی پدر آن مروا مالک انه بلغه عن عمر بن الخطاب هب لابنه جارية فقال لا  
 تمسها فانی قد کشفتمها عن الخطأ یخشیه من خود را کثیر کی پس فرمود ساس کن با او پس هر آنی من برهنه کرده بودم او را  
 مالک عن عبد الوهم بن الجبر انه قال قد وهب سالم بن عبدالله لابنه جارية له فقال لا تقرها فانی قد  
 اردتها فلم یسطرها سالم بن عبد الله عطا کر و پسر خود را کثیر کی که آنان خود پس گفت نزدیک مشویا او بر آنی من قصد کردم او را  
 پس که شاده دل نشدم برای او مالک عن یحیی بن سعید ان ابا نضیل بن الاسود قال  
 للقاسم بن محمد فی رایت جارية لی منکشفنا عنها و هو فی الفرج فجلست منها هل یس الرجل من امراته فقالت انی  
 حائض فممت فلم اقرها افا جهها لا یف ان یطافها فنهاه القاسم عن ذلك ابن نضیل بن الاسود گفت قاسم بن محمد را هرگز  
 من دیدم کثیر کی را از آن خود برهنه شده و او را با حساب بود پس قسم در جوابی نشستن مرد از زن خود پس گفت هر آنی من حائض  
 ام من خاستم من نزدیک نشدم با او بعد از آن آیا عطا کنم این کثیر کی را پسر خود و طی کند او را پس منع کرد و در قاسم از این کار  
 مالک عن ابراهیم بن ابی عمیر عن عبد الملك بن مروان انه وهب لصاحب له جارية ثم ساله عنها فقال  
 قد همت ان اهبها لابی ففعل بها کذا کذا فقال عبد الملك لمروان کان اودع منک و هب لابنه جارية  
 ثم قال لا تقرها فانی قد لیت سابقا منکشفه عبد الملك بن مروان یخشیه بمنشی از آن خود کثیر کی بعد از آن

اهل العلم ان الرجل  
 ملک العین یستحق  
 المصاهرة بها جارية  
 اقول لما جاعت حرة  
 المساهرة بالوطی  
 علی الیومین والکحل  
 الصبیح والفاصل الوطی  
 حقیقة السنیطة ابو  
 کل هنة لها طه شاملة  
 اصبانة فظور الیوم  
 فی الزنا و قال یجر  
 علی الزانی و الذی یجر  
 و الذی یجر

عنه الا قال  
 الفوج علی ما  
 شهوره و الذی  
 ولیند و الذی  
 الذی یجر و الذی  
 الذی یجر و الذی

الحمد الثالث

کرد اور از حال آن کبریا پرس گفت آن منشین هر آنی من قصد کردم که عطا کنم او را به لیسر خود پس مکنند یا او چنان و چنان پرس گفت محمد  
الملک هر آنی مردان پر پیروز گار بود از تو عطا کرد به لیسر خود کینگی بعد از آن گفت نزدیک شو با او پس هر آنی من دیدم سابق او را  
برهنه شده **باب الغزل** منی غزل نیست که جامع کند با جاریه خود یا زن خود تا وقتی که از حال نزدیک رسیدن رخ کند و ذکر او فرج

اوقاتزال بیرون فرج واقع شود و علقو تحقق نگردد **مالک** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن يحيى بن جابر  
عن ابی حمير بن ابراهيم قال دخلت المسجد فرأيت ابا سعيد الخدري يقولت اليه فسالته عن الغزل فقال ابو سعيد

الخدري فخرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بني المصطلق فاصنا سبيلنا سبي العرف فاشتهر بيننا  
النساء واشتدت علينا الغزير واجبنا الفداء فاردنا ان نغزل فقلنا نغزل ورسول الله صلعم اطلعنا

قبل ان ينسأله فسأله عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوه ما من نسمة كائنه الى يوم القيمة الا وهي كائنه  
ابن ابی حمير بن ابراهيم قال دخلت المسجد فرأيت ابا سعيد الخدري يقولت اليه فسالته عن الغزل فقال ابو سعيد

بمراه رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بني المصطلق پس رسیدیم بنده را از بندهای عرب پس غنیمت کردیم و بندها را  
بر ما ترک جماع و دوست داشتیم که مال بگیریم عوض ایشان پس قصد کردیم که غزل کنیم پس گفتیم باید که آریا غزل کنیم مش از آنکه

سوال کنیم از حضرت صلی الله علیه و سلم حال آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم در میان هست پس سوال کردیم حضرت صلی الله علیه و سلم  
سالم ازین ماجرا پس فرمودیم بندها نیست بر شما که کنیز نیست هیچ روح پیدا شوند تا روز قیامت الا که روی بونیت

**مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیة انه كان يغزل سعد بن  
ابی وقاص غزل میکرد **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی افهم ابی ایوب الانصاری عن ام

ولد لای ایوب الانصاری انه كان يغزل ابیة الانصاری غزل میکرد **مالک** عن نافع عن عبد الله بن  
عمر انه كان لا يغزل وكان يكره الغزل عبد الله بن عمر غزل نمیکرد و مکروه میداشت **مالک** عن حمزة بن سعید

عن الجراح بن عمرو بن غزيرة انه كان جالساً عند زيد بن ثابت فجاءه ابن قعد رجل من اهل اليمن فقال يا  
ابا سعيد ان عبدك جوادى ليس نساغى اللادى کن يا عجب الی منهن وليس کلهن یحیی ان تحمل منى فاعزل فقال

افتة يا حجاج فقلت يغفر الله لك انما تجلس عندك لتتعلم منك قال افتة يا حجاج قال قلت هو حركك  
ان شئت سقيته وان شئت اعطشته قال وكنتم اسمع ذلك من زيد فقال زيد صدق حجاج بن عمر شسته

بود نزدیک زید بن ثابت پرس او این قدم روی از اهل من پرس گفت ای ابا سعید هر آنی نزدیک من کتر کان هستند که  
زمانی که پیش این بود در کنج من خوشتر نزدیک من از ایشان یعنی در من و جمال از عسوقت نیکند مرا که همه ایشان حال

از من پس گریا غزل کنم پس گفت زید فتوی بدو این مرد را بی حجاج پس گفتم پیام ز او را خداست خالی خیرین نیست که می شنیم نزدیکی  
تا بیا موزم ز تو گفت فتوی بدو او را بی حجاج گفت پس گفتم او کشت زار است اگر خوشی آب بدی او را و اگر خوشی نشسته گدای او را  
گفت حجاج می شنیدم من این سخن را از زید پس گفت زید سخن درست گفت **مالک** عن حمید بن قیس المکی عن رجل  
يقال له دقيف ان قال سئل ابن عباس عن الغزل فذعل جاد يتره فقال اجترهم فكافها استحييت فقال هو  
ذلك لما انا فاضله يعني انه يغزل سوال کرده شد ابن عباس را از حکم غزل پس فرمود که کثیر است و از آن خود پس گفت خبر بدو این  
را پس گویا وی شرم داشت پس گفت ابن عباس حکم همین است اما من پس میگویم غزل را ششم گوید درین سئله خلاف کردند  
یعنی در غزل جامعه کثیر از صحابه و تابعین جایز و شتمند و جاها مکرره و شک نیست که اولی ترک غزل است و قول آنحضرت صلی  
علیه وسلم عليكم الا تغفلوا یعنی ضرری نیست بر شما از ترک غزل و این اشاره میکند بر آنست که غزل بعضی معنی الا تغفلوا الیاس  
علیکم ان تغفلوا فهمید یعنی با چه گناه نیست بر شما اگر غزل کنید و در صورت لارا را یاد گفتند این معنی اشاره است بعدم که است  
والله اعلم **باب** لا تباع الولد ولا تقرب و هي حرة بعد موت سبدها فزوجه نشود ام ولد را یعنی کتیری که  
از ملک خود بار گرفت و فرزند نزاود او را بار نیت که بفرود و سپردن خود او را و او آزاد است بعد موت مالک خود مالک  
عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال ابما وليدة ولدت من سيدها فانه لا يبيعها ولا يهبها ولا يورثها ولا يستمتع  
بها فاذا آتت فترقا يبيعت **مالک** يقول لامر عندنا في ام الولد **عمر** بن الخطاب فرمود که کتیری که بزاد از مالک خود پس هر تری حکم  
نیت که این مالک نفرودد او را و کسی نه بخشد او را و در ترک خود نگردد او را و او پیره مند میشود و از آن کتیر پس وقتیکه بر پس  
آن کتیر آزاد است **باب** استبراء ام الولد فان توفى فمسيد حاكم استبراء ام توفی که متوفی شود از سر او مالک او  
**مالک** عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت القاسم بن محمد يقول ان يزيد بن عبد الملك توفى بن حبل  
و نساءهم و نساء اولاد رجال هلكوا فتزوجوهن بعد حصة او حصة بن خزيمة بن شريك بن  
اربعه اشهر و عشر فقال القاسم بن محمد سبحان الله يقول الله تعالى كتابه والذين يتوفون منكم ويذرون  
از و با ما من من اولادكم قاسم بن محمد میگفت که يزيد بن عبد الملك بجلدی حکم کرد میان جمعی از مردان و زنان ایشان  
طالاکه از این زنان امهات اولاد مردان دیگر بود پس آن مردان بمردن پس این جماعه نکاح کردند از آن را بعدیکه جنس باو و جنس پس  
حکم بجلدی کرد میان ایشان تا آنکه عده بشیند چهار ماه و ده شب پس گفت قاسم بن محمد سبحان الله عجب حکمی کرده است  
خداست خالی و الذین يتوفون منكم ويذرون اولادهم و نساءهم و نساء اولادهم و نساء اولادهم و نساء اولادهم  
من عمر انه قال عندنا الولد اذا توفى عنها نسبت لها حصة عبد الله بن عمری گفت عده ام ولد توفی که بر او مالک

لا قلت  
فله ما عليك الا تغفلوا  
معناه ما عليك من ترك الغزل وهذا  
من ترك الغزل وهذا  
بشأنه ان لا يغفل  
فقبل معناه ولا تغفل  
ان تغفلوا ولا تغفلوا  
وهذا بشأنه ان لا يغفل  
ان تغفلوا ولا تغفلوا  
العلم في الغزل يخص  
واحد من  
فيه غير  
العامة والتابعين و  
كروية خاصة منهم ولا  
شك ان تركه اولاد  
لا قلت  
هو قول عامة اهل  
العلم في الغزل ان  
يجوز ام الولد ان يزوج  
واذا ماتت الولد توفى  
لوت من نساء اولادهم  
عند ما على اليتيم  
والجباة

قال مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه كان يقول عدة المولود اذا توفي سيدك هل ينبت  
قاسم بن محمد سلفت عدة م ولد وقتي كبر وما لك اوكي حيفت شرم كويدت بيت برام ولد وقتي فوت شو مالك او انك تنظر  
كنديني كند باعاق علما وخلق اذ علما ووردت تغاروي جابه اختيا ركردنك عدة نشيد چهار باه وده شب وروكروين قول  
راقاسم بن محمد سب انك دلل آيتنظر چهار باه وده شب وورق ازواج است فير كتر كان وابوصيفه عدة شرم حيف لانم سب  
وغافني كفت عدة نشيد يك حيفر باب لا يخل نفق الولد بشبهة ما لم يتيقن ملال بيت انكار كون ولد بسبب  
انك حال نشود مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رجلا من اهل البادية جاء  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امراتي ولدت غلاما اسود فقال له النبي صلى الله عليه وسلم هو لك  
من ابي قال نعم قال ما الوفا قال هو قال فلها من اوق قال نعم قال اني ترى ذلك قال تزعم عرق قال فاعلم  
هذا تزعم عرق هرانية آدموي اذ اهل ابيد بسوي رسول الله صلى الله عليه وسلم سب كفت هرانية زن من براد غلامي سياه فرغ  
اورا آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست ميشوا شتران كفت آري فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چگونه است رنگ آنها  
كفت سرخ فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست در آن از جنس اوق يعني خاكستر كون كفت كرم و آري از كجا سب  
آز كفت سرخ كرو آزار كي فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست اين نيز سرخ كره باشد اورا كي باب اللد  
للفرش وللعاهر الحجر فرزندان صاحب فرش است و زانكده سبب است يعني بچريت مالك عن ابن شهاب  
عن عروة بن الزبير عن مايشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان عتبة بن ابي وقاص جهدي  
اخيه سعد بن ابي وقاص ابن وليدة زعمته حتى فاقضه اليك قلت فلما كان عام الفقم اخذه سعد بن  
ابي وقاص وقال ابن اخي قد كان جهدي فيه فقام اليه سعد بن زعمته فقال اخي وابن وليدة ابي ولد علي بن  
فتساوقا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد يا رسول الله ابن اخي قد كان جهدي فيه فقال  
بن زعمته اخي وابن وليدة ابي ولد علي فرأته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبيد بن زعمته  
ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفرش وللعاهر الحجر ثم قال السوداء بنت زعمته احببني منهلما رايت  
شبهه بعنته قالت فما راها حتى لقي الله عز وجل آنحضرت مايشة فرموده عتبة بن ابي وقاص وصيت كرده بود بسوي برادر  
خود سعد بن ابي وقاص كبر كتر كرم وعا ان من است پس قبض كن او را بسوي خود پس وقتيكه متحقق شده ترغيب كبر است آورد  
او را سعد بن ابي وقاص بس كفت هرانية برادر بن وصيت كرده بود بن و باب او بس سبب بسوي او عبد بسر زعمه بس كفت او را ك  
ابن طلح را در بن است و بسر كبر كبر در بن است ناده شده بر فرش او بس كبر ديگر را كشيده او را بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم

قالت مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه كان يقول عدة المولود اذا توفي سيدك هل ينبت  
قاسم بن محمد سلفت عدة م ولد وقتي كبر وما لك اوكي حيفت شرم كويدت بيت برام ولد وقتي فوت شو مالك او انك تنظر  
كنديني كند باعاق علما وخلق اذ علما ووردت تغاروي جابه اختيا ركردنك عدة نشيد چهار باه وده شب وروكروين قول  
راقاسم بن محمد سب انك دلل آيتنظر چهار باه وده شب وورق ازواج است فير كتر كان وابوصيفه عدة شرم حيف لانم سب  
وغافني كفت عدة نشيد يك حيفر باب لا يخل نفق الولد بشبهة ما لم يتيقن ملال بيت انكار كون ولد بسبب  
انك حال نشود مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رجلا من اهل البادية جاء  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امراتي ولدت غلاما اسود فقال له النبي صلى الله عليه وسلم هو لك  
من ابي قال نعم قال ما الوفا قال هو قال فلها من اوق قال نعم قال اني ترى ذلك قال تزعم عرق قال فاعلم  
هذا تزعم عرق هرانية آدموي اذ اهل ابيد بسوي رسول الله صلى الله عليه وسلم سب كفت هرانية زن من براد غلامي سياه فرغ  
اورا آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست ميشوا شتران كفت آري فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چگونه است رنگ آنها  
كفت سرخ فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست در آن از جنس اوق يعني خاكستر كون كفت كرم و آري از كجا سب  
آز كفت سرخ كرو آزار كي فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست اين نيز سرخ كره باشد اورا كي باب اللد  
للفرش وللعاهر الحجر فرزندان صاحب فرش است و زانكده سبب است يعني بچريت مالك عن ابن شهاب  
عن عروة بن الزبير عن مايشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان عتبة بن ابي وقاص جهدي  
اخيه سعد بن ابي وقاص ابن وليدة زعمته حتى فاقضه اليك قلت فلما كان عام الفقم اخذه سعد بن  
ابي وقاص وقال ابن اخي قد كان جهدي فيه فقام اليه سعد بن زعمته فقال اخي وابن وليدة ابي ولد علي بن  
فتساوقا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد يا رسول الله ابن اخي قد كان جهدي فيه فقال  
بن زعمته اخي وابن وليدة ابي ولد علي فرأته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبيد بن زعمته  
ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفرش وللعاهر الحجر ثم قال السوداء بنت زعمته احببني منهلما رايت  
شبهه بعنته قالت فما راها حتى لقي الله عز وجل آنحضرت مايشة فرموده عتبة بن ابي وقاص وصيت كرده بود بسوي برادر  
خود سعد بن ابي وقاص كبر كتر كرم وعا ان من است پس قبض كن او را بسوي خود پس وقتيكه متحقق شده ترغيب كبر است آورد  
او را سعد بن ابي وقاص بس كفت هرانية برادر بن وصيت كرده بود بن و باب او بس سبب بسوي او عبد بسر زعمه بس كفت او را ك  
ابن طلح را در بن است و بسر كبر كبر در بن است ناده شده بر فرش او بس كبر ديگر را كشيده او را بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم

قالت مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه كان يقول عدة المولود اذا توفي سيدك هل ينبت  
قاسم بن محمد سلفت عدة م ولد وقتي كبر وما لك اوكي حيفت شرم كويدت بيت برام ولد وقتي فوت شو مالك او انك تنظر  
كنديني كند باعاق علما وخلق اذ علما ووردت تغاروي جابه اختيا ركردنك عدة نشيد چهار باه وده شب وروكروين قول  
راقاسم بن محمد سب انك دلل آيتنظر چهار باه وده شب وورق ازواج است فير كتر كان وابوصيفه عدة شرم حيف لانم سب  
وغافني كفت عدة نشيد يك حيفر باب لا يخل نفق الولد بشبهة ما لم يتيقن ملال بيت انكار كون ولد بسبب  
انك حال نشود مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رجلا من اهل البادية جاء  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امراتي ولدت غلاما اسود فقال له النبي صلى الله عليه وسلم هو لك  
من ابي قال نعم قال ما الوفا قال هو قال فلها من اوق قال نعم قال اني ترى ذلك قال تزعم عرق قال فاعلم  
هذا تزعم عرق هرانية آدموي اذ اهل ابيد بسوي رسول الله صلى الله عليه وسلم سب كفت هرانية زن من براد غلامي سياه فرغ  
اورا آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست ميشوا شتران كفت آري فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چگونه است رنگ آنها  
كفت سرخ فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست در آن از جنس اوق يعني خاكستر كون كفت كرم و آري از كجا سب  
آز كفت سرخ كرو آزار كي فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آياست اين نيز سرخ كره باشد اورا كي باب اللد  
للفرش وللعاهر الحجر فرزندان صاحب فرش است و زانكده سبب است يعني بچريت مالك عن ابن شهاب  
عن عروة بن الزبير عن مايشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان عتبة بن ابي وقاص جهدي  
اخيه سعد بن ابي وقاص ابن وليدة زعمته حتى فاقضه اليك قلت فلما كان عام الفقم اخذه سعد بن  
ابي وقاص وقال ابن اخي قد كان جهدي فيه فقام اليه سعد بن زعمته فقال اخي وابن وليدة ابي ولد علي بن  
فتساوقا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد يا رسول الله ابن اخي قد كان جهدي فيه فقال  
بن زعمته اخي وابن وليدة ابي ولد علي فرأته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبيد بن زعمته  
ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفرش وللعاهر الحجر ثم قال السوداء بنت زعمته احببني منهلما رايت  
شبهه بعنته قالت فما راها حتى لقي الله عز وجل آنحضرت مايشة فرموده عتبة بن ابي وقاص وصيت كرده بود بسوي برادر  
خود سعد بن ابي وقاص كبر كتر كرم وعا ان من است پس قبض كن او را بسوي خود پس وقتيكه متحقق شده ترغيب كبر است آورد  
او را سعد بن ابي وقاص بس كفت هرانية برادر بن وصيت كرده بود بن و باب او بس سبب بسوي او عبد بسر زعمه بس كفت او را ك  
ابن طلح را در بن است و بسر كبر كبر در بن است ناده شده بر فرش او بس كبر ديگر را كشيده او را بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم







قال فلا اتقه العقبه قال الله تعالى فلا اتقه العقبه وما ادركك من العقبه فك رقبة او اطعنا في يوم ذي سغبه انما اطعنا الله ورسوله وما اتاكم من مالكم فمولى الله ورسوله والذين آمنوا هم خير بركة الا اتاكم من مالكم فمولى الله ورسوله والذين آمنوا هم خير بركة

پس آمدند و مرد و هر یکی از آن دو کس دعوی میکرد و فرزند زنی را پس خواند عمر بن الخطاب قاضی را پس نظر کرد قایم بجانب آن هر دو کس پس گفت هر آینه این هر دو درین فرزند شریک اند پس زد او را عمر بن الخطاب بدره بعد از آن حضرت عمر خواند آن زن را پس گفت او را خبر ده مرا یعنی از حال خود که حقیقت چیست پس گفت آن زن که بود این شخص اشاره میکرد یکی از آن دو مرد که می پرسش من و مال آن زن در گله شتران قوم خودی بود پس جدا نمیشد از وی یعنی جماع میکرد با او تا آنکه گمان میکرد آن مرد با گمان کرد آن زن که هر آینه مستقر شد حل او و قوت گرفت بعد از آن رفت آن مرد اول از وی پس نیخته شد بر آن حل نه پنهانی خون حیض بعد عقب او آمد آن زن این مردی شخص دوم پس میدانم از کدام یک ازین دو باشد آن فرزند گفت سلیمان بسیار پس بگیر گفت قایم پس فرمود حضرت عمر آن غلام را که اختیار کن ازین دو کس هر که میخواهی یعنی با هر که خواهی با او باش **باب**

**فضل العتق و بیان فضل آزاد کردن قال** الله تعالى فلا اتقه العقبه وما ادركك من العقبه فك رقبة او اطعنا في يوم ذي سغبه انما اطعنا الله ورسوله وما اتاكم من مالكم فمولى الله ورسوله والذين آمنوا هم خير بركة الا اتاكم من مالكم فمولى الله ورسوله والذين آمنوا هم خير بركة ترا که قیمت کند گاه سخت یعنی حقیقت قوت است که این اعمال بجا آورد خلاص کردن برده یا طعام دادن بزرگسالی یتیم ترا قزاق یا فقیر صاحب خاکساری **باب** من اعتق مشرکا له فی عبد وکان موسرا حتى علیه برکه که آزاد کند حصه از آن خورا در غلامی و یا بشد آن آزاد کننده مالدار آزاد کرده میشود تمام آن غلام بروی مالک عن نادم عن عبد

الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اعتق مشرکا له فی عبد فکان له مال يبلغ ثمن العبد قوم علیه قیمت العدل فاعطى مشرکا حصصهم وعتق علیه العبد و الا فقد عتق مشرک رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که آزاد کند حصه خود را از غلامی پس باشد مر آن آزاد کننده را مالی که برسد قیمت عبد قیمت او و حلی کرده شود بر آن آزاد کننده بوجه انصاف پس داده شود شریکان او را حصصهای ایشان و آزاد شد غلام بر آن آزاد کننده و اگر بدت او نیست قیمت غلام پس هر آینه آزاد شد از آن غلام بآن قدر که آزاد شد تبرج گوید جمهور را حل حدیث است که از غلام مشرک اگر یک شریک حصه خود را آزاد کرد پس اگر او قادر باشد قیمت غلام آزاد کرده شود همه آن غلام و قیمت آن از وی بگیرند اگر قیمت فاو نیست پس نصیب او آزاد شد و نصیب دیگران بقیق ماند نقد و اختلاف دارند که در صورت بیس نصیب حقائق همه آزاد میشود یا بعد از قیمت شافی واحد با اولی قابل شده با کذا **باب** اذا

اعتق عبید عند من و لم یس له مال غیر هم عتق ثلثهم و اخره الثلث بالقرعة و فی که آزاد کرد غلامان خود را نزدیک موت خود و نیت او را مالی غیر آن غلامان آزاد شود سیوم حصه ایشان و بر آورده شود سیوم حصه بقبر مالک عن جیمی بن سعید و عن غیر واحد عن الحسن بن ابی الحسن البصری و عن محمد بن سیرین ان رجلا فی

و ان کان من نصیبه و نصیب العتق لا یکتف احدا و لا یکتف العبد فی ذلک قولنا لعل العبد فی ذلک حصصهم و جزیل مشرک او هم الا انما یعتق من نصیب الشرک و نصیب ما لم یؤد الیه فیتبرک قال الله تعالی فی القدر من نفسه لا یعتق کل من نفسه الا اعتناق و لا یعتق علی اداء القربة و العتق اعطاء العتق و العتق حکم انما عتق من له فی عبد بران طایفه

۷۱

قال الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اعتق مشرکا له فی عبد فکان له مال يبلغ ثمن العبد قوم علیه قیمت العدل فاعطى مشرکا حصصهم وعتق علیه العبد و الا فقد عتق مشرک رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که آزاد کند حصه خود را از غلامی پس باشد مر آن آزاد کننده را مالی که برسد قیمت عبد قیمت او و حلی کرده شود بر آن آزاد کننده بوجه انصاف پس داده شود شریکان او را حصصهای ایشان و آزاد شد غلام بر آن آزاد کننده و اگر بدت او نیست قیمت غلام پس هر آینه آزاد شد از آن غلام بآن قدر که آزاد شد تبرج گوید جمهور را حل حدیث است که از غلام مشرک اگر یک شریک حصه خود را آزاد کرد پس اگر او قادر باشد قیمت غلام آزاد کرده شود همه آن غلام و قیمت آن از وی بگیرند اگر قیمت فاو نیست پس نصیب او آزاد شد و نصیب دیگران بقیق ماند نقد و اختلاف دارند که در صورت بیس نصیب حقائق همه آزاد میشود یا بعد از قیمت شافی واحد با اولی قابل شده با کذا **باب** اذا اعتق عبید عند من و لم یس له مال غیر هم عتق ثلثهم و اخره الثلث بالقرعة و فی که آزاد کرد غلامان خود را نزدیک موت خود و نیت او را مالی غیر آن غلامان آزاد شود سیوم حصه ایشان و بر آورده شود سیوم حصه بقبر مالک عن جیمی بن سعید و عن غیر واحد عن الحسن بن ابی الحسن البصری و عن محمد بن سیرین ان رجلا فی

قلت في هذا الحديث ان العتق العتق في مرض الموت في حكم العتق الموت في الاحتساب من الثلث ويقاس عليه على غيره من مرض الموت وعليه اهل العلم رتبة اثبات القربة بينهم اذا العتق معاق في مرض موتها وبعد موته لتمييز العتق عن غيره فان كان الثلث قربة سواء اوقعه بغير مرضه او سهم حر تدين فخرج له سهم الحر في كل حر من وقت انشاء العتق ولو اوقى الاطلاق وعليه الشافعي قال ابو حنيفة يفتق من كل ما يفتق بغير مرضه ولو كان من مرضه يفتق بغير مرضه ولو كان من مرضه يفتق بغير مرضه

زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعترق عبدا له ستمائة فاسم رسول الله صلى الله عليه وسلم بينهم فاعتق ثلث تلك العبيد قال مالك وبلغني انه لم يكن لنا الرجل مال غيرهم مروى در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم آزاد کرد و شش غلام را از آن غرضه نزدیک موت خود پس قرعه انداخت آنحضرت صلى الله عليه وسلم میان آن غلامان پس آزاد نمود حصتان غلامان را گفت مالک و خبر رسید من که نبود آن مرد را ابی عثمان غلامان مالک عن دسیت بن ابی عبد الرحمن ان رجلا في امانة ابان بن عثمان اعترق رقيقا له كلهم جميعا ولم يكن له مال غيرهم فامر ابان بن عثمان بذلك الرقيق فقسمت الثلث ثلثا ثم اسهم على ابيهم يخرج سهم البيت فيعتقون فوقع السهم على احد الا ثلث فعتق الثلث الذي وقع عليهم السهم مروى در زمان امانه ابان بن عثمان آزاد کرد غلامان خود را بهر سه شایسته از او و در آن بجز غلامان پس امر کرد ابان بن عثمان بان غلامان پس سه حصه ساخته شد بعد از آن قرعه انداخت که هر کدام حصه از ایشان که بر آید قرعه است آزاد کرده شود پس واقع شد قرعه بر یک حصه از آن سه حصه پس آزاد کرده شد آن سهم حصه قرعه داد شد بر آن **باب الاعتاق من الميثة بيان آزاد کردن از طرف ميته مالك** عن عبد الرحمن بن ابى عمر قال الا نصاري ان امرا اوتت ان توصي ثم اخبرت ذلك الى ان تصبم فملكك وقد كانت همت بان تعترق فقال اومن فقلت للقاسم بن محمد انفعهما ان اعترق عنهما فقال القاسم بن محمد ان سعد بن عباد بن عباد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اوى هلكك فل ينفعها ان اعترق عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم ما دبر عبد الرحمن حوسنت که وصيت کند بعد از آن درنگ کرد وصيت را تا آنکه بوقت صبح درآمد پس ملاک شد پیش از آن حال آنکه قصد کرده بود که آزاد کند پس گفت عبد الرحمن که گفتم تقاسم بن محمد آیا نفع میکند او را که آزاد کنیم از طرف وی پس گفت تقاسم هر آینه نفع عبادت گفت بخدمت آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر آینه ما در من ببرد پس آیا نفع میدهد او را که آزاد کنیم از طرف او پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم آری نفع میدهد **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال قال جوف عبد الرحمن بن ابى بكر في غنما نامہ فاعتقت عنده عايشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم فدعا بالكثيره متوفى شد عبد الرحمن بن ابى بكر در خوابی که خفته بود در آن پس آزاد کرد از طرف او حضرت عائشه بردنای بسیار **باب** اى الرقاب افضل کدامی بردنای بهترست **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم سئل عن الرقاب الواجبة ليا افضل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغلاها ثمنا وافضلها عندها هلها اسأل کرده شد آنحضرت ماصح الله عليه وسلم از بردنای که وجوب شده باشد آزاد کردن آنها کدام یک از آن رقاب بهترست پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم گران ترين بردنای دقيقت و مرغوب ترين آنها نزدیک ما گران **باب** شروط الرقبة في الكفالات در بيان

الوقت للرقبة في الكفالات وعليه الشافعي قال ابو حنيفة يفتق من كل ما يفتق بغير مرضه ولو كان من مرضه يفتق بغير مرضه ولو كان من مرضه يفتق بغير مرضه





والله اعلم  
 ولاحق است کتابت میشود و آزاد کننده با دلال آزاد کرده شد و قنیکه میرود و بعد از آزاد کننده عصبه در امیر سه مالک عن  
 هشام بن حروق عن ابیه عن عائشہ زوج النبی صلی الله علیه وسلم انما قالت جاءت بريرة فقالت انی  
 کتبت اهل علی تسع اواق فی کل عام اوقیة فاعیننی فقالت عائشہ ان احب اهلک ان اعد هاهلهم حد و تھا  
 ویکون لی فلاک فعلت فذهبت بريرة الی اهلها فقالت لهم ذلك فابوا علیها فجاءت من عند اهلها و  
 الله صلی الله علیه وسلم جالس فقالت عائشہ انی قد عرضت ذلك علیهم فابوا علی ذلك الا ان یکون الولاء  
 لهم فسمع ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فسالها فاخبرته عائشہ فقال رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم خذها واشترط لهم الولاء فانما الولاء لمن اذعن ففعلت عایشہ ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی  
 الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال ما بعد فما بال رجال یشرطون شروطا یلبس فی کتاب الله ما کان من شرط  
 لیس فی کتاب الله فهو باطل واما ان مائة شرط قضاء الله احق وشرط الله اوثق واما الولاء لمن اذعن  
 بريرة بن حضرت عایشہ پرس گفت هر گز من عقد کتابت مقرر کردم با خداوندان خود برین اوقیه در هر سال یکبار اوقیه پس عایشہ کن  
 مرا پرس گفت حضرت عایشہ اگر خواهند خداوندان تو که یک نفع بشمارم آن بر اوقیه را برای ایشان و باشد و لای تو برای من چنان  
 کنم پس رفت بریره بسوی خداوندان خود پس سائین پیغام حضرت عایشہ رضی الله عنها بایشان پس قبول نکردند و تند شدند بر  
 وی پس آمد بریره از نزدیک خداوندان خود حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود پس گفت حضرت عایشہ هر گز  
 ظاهرا هر که در من ترا بایشان پس قبول نکردند و تند شده بر من مگر آنکه باشد و لای ایشان پس شنید من با جبرائیل امیر صلی الله علیه  
 علیه وسلم پس پرسید حضرت عایشہ را بحقیقت حال پس خبر داد او را حضرت عایشہ پس فرمود رسول امیر صلی الله علیه وسلم ای عایشہ  
 بگیر بریره را و شرط کن بر خداوندان او و لای پس جز این نیست که و لای برای همان کس است که آزاد کرد پس جان کرد حضرت عایشہ بعد  
 از آن استاده شد رسول امیر صلی الله علیه وسلم در میان مروان بجهت خطبه گفتن پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بروی بعد از آن  
 فرمود اما بجهت حال مردانی که شرط میکنند تا چیزی را که نشیند و کتاب خدا تعالی بر شرطی که نباشد در امر خدا تعالی پس او بطل  
 است اگر چه شرط باشد حکم خدا تعالی سزاوارتر است اهل کردن و شرط خدا تعالی محکم تر است و جز این نیست که و لای برای کسی  
 است که آزاد کرد **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن ان بريرة جاءت بستعین علی  
 ام المؤمنین فقالت عایشة ان اهلک لیسوا بمتهمینک شیواحدة واعتقک فعلت فذکرت ذلك بريرة لاهلها فقالوا  
 لا الا ان یکون لنا و لا ملک قال مالک قال یحیی بن سعید فرغت عمره ان عائشہ ذکرت ذلك لرسول الله صلی  
 الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشترها و اعقبها فانما الولاء لمن اذعن بريرة آه بلای بریره که در هر سال یکبار

۷۵

# الحجرات

عائشة وراى كى آيه فرموده عایشه اگر در وقت نماز خداوندان تو که بریزم در دهن ایشان قیمت ترا یکدفعه و آزاد کنم ترا چنان کنم پس فکر کرد این سخن بد بریره در پیش خداوندان خود پس گفتند نیز و خشم کرد آن شرط که باشد و لای تو برای ما گفت تا یک که گفت می بین پس گفت عمره که رادى این حديث بر آينه حضرت عایشه ذکر کرد و این قصه را پیش آنحضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که این چنین نیست که در آنکس است که آزاد کند **مالك** عن نافع محمد بن عبد الله بن عمران عائشة ام المومنين ارادت از شتر جارية تعقها فقال اهلها نبيها كذا على اذ لا مالها فذكر ذلك لله صلى الله عليه وآله فقال لا يمنعك ذلك اما الولا لان عتقت عائشة خوشت که فرمود کند نیکى را تا آزاد کند او پس گفتند خداوندان آن کس که میفرود خیم او را بستاند او بشرط آنکه و لای او بر آید ما پس حضرت عائشه ذکر کرد و این ماجرا بخبر آنحضرت صلی الله علیه و آله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که از زادن ترا سخن ایشان جر این است که دلا کسی است که آزاد کرده **باب** الولا لا يباع ولا يوهب ولا فروخته نشود و خشنوده نشود **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم فله عن بيع الولا وعن هبته رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از فروختن و لا بخشیدن آن **باب** ان لم يكن العتق جيا يوم مات العتوق فولاه لعصبة العتوق و اما يجوز الولا من غيرهم من كان وارثا للمعتوق لو قدر موت المعتوق يوم موت العتوق اگر آزاد کننده باشد زنده روزی که مر و آزاد کرده شده پس و لا او مرصبات آزاد کننده است و جزی این است که جایز است حق و لا او مرصبات معتوق کسی که باشد وارث او اگر مقدر شده باشد موت آزاد کننده نوذیکه فوت شد آزاد کرده شده **مالك** عن عبد الله بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن نضر عن عبد الملك بن ابى بكر بن عبد الرحمن بن الحلوث بن هشام عن ابيه انه اخبره ان العاص بن هشام هلك وترك بين له ثلثة اثنان لام ورجل لعله هلك احد اللذين لام و ترك مالاً ومولى خود نه اخواه لایيه و لسه ماله و ولاده موالیه ثم هلك الذي ورث للمال و ولاده المولى و قال ابنه و لناه لایيه فقال ابنه قدا حضرت ما كان ابى اخر من الممال و ولاده المولى و قال اخوه ليس كذلك اما حضرت الممال و اما ولاده المولى فلا و ایت لو هلك لى اليوم الست او ثمانا فا ختصا الى عثمان بن عفان فقضى لايه بولاه المولى عاص بن هشام هر دو بگفتند که سپس از آن خود از یک باورید کی از اناغ آن پس میرد کی از اناغ از یک باورید بگفتند مال او آزاد کرد و گزاس پس وارث او شد براد معتق او بر مال او داده و آزاد کرد و گان او بعد از آن برادران برادر که مال او را آزاد کرد و گان شده بود و بگفتند پس راه برادر علاقى را پس گفت پس او هر چه را که در دست آورده ام هر چه را که در دست آورده بود از مال او را آزاد کرد و گان گفت برادر اوست چنانکه تو میگوئی جزی این است که بستان آوردی مال او را

عبد الله بن عمرو

علمه اهل العلم من اعقبت عنها بيتها عليه الولا في ثوبه وفى الحديث دليل على ان المولى لا يسلط الا بقره و لا يهب الولا بالخلف رجلى على يدى رجل فان التبي على الله عليه وسلم اضاف الولا الى العتوق بالاقوال  
 فاجب ذلك قطعاً عن غيره كما يقال الدار لذى قربة ايجاز الملك فيما زود وقطعها عن غيره وعليه الشافعى قال ابو يعقوب ثابت الولا يعقل المولى  
**علم قلنت**  
 علمه اهل العلم انما لا يباع ولا يوهب انما هو سلب بوارث لايه كالنسيب

ولاد آزاد کردگان پس بدست نیاوردی آیدیدی که اگر بکشد شدی برادر اول من امروز آیا وارث او میشدم من پس هر دو  
 کردند با یکدیگر نسبی عثمان بن عفان پس حضرت عثمان حکم فرمود برای برادرش بنی بولاد آزاد کردگان **مالک** عن عبدالله  
 بن ابی بکر بن عمرو بن حزم انه اخبره ابوه انه كان جالساً عند ابان بن عثمان فاختصم اليه ففر من جمعته ونظر  
 من بنى الحارث بن الخزيم وكانت امرأة من جمعته عند رجل من بنى الحارث بن الخزيم يقال له ابراهيم بن كليب  
 فهاجت للمرأة وتذكت مالا و مولى فوطها ابناها وزوجها مائة ابنا فقال ورثتم لنا ولاء المولى قد كان  
 ابنا احرره فقال الجعينيون ليس كذلك انما هو مولى صاحبنا فاذا مات ولدها قلنا ولاء هم ونحن  
 نرثهم فقصه ابان بن عثمان للجعينيون بولاد المولى ابو بكر بن عمرو بن حزم شسته بود نزدیک ابان بن عثمان پس خصوصت  
 کردند بسوی او جاعتی از قبیل جهینه و جاعتی از قبیل بنی الحارث بن الخزيم بود و در بنی از جهینه در کنگام مردی از بنی الحارث بن الخزيم  
 گفته میشد او را ابراهیم بن کلب پس مردان زن و گزشت مال او آزاد کردگان را پس وارث او شد ندیسر او و شوهر او بعد از آن  
 بمردیسر او پس گفته و ایشان پس برای است ولاد آزاد کردگان هر آنکه پس آن زن بدست آورد بود او پس گفته آنمردم که از  
 جهینه بودند بدست حال چنانکه شما گفته خراب نیست که این آزاد کردگان خواهر است پس قتی که بمردیسر او پس را میسرد ولاد  
 و با وارث من آزادگان میشود پس حکم کرد ابان برای ال جهینه بولاد آزاد کردگان **مالک** انه بلغ عن سعيد بن المسيب  
 قال في رجل هلك وترك ثلاثة بنين لم يترك مولى اعترفهم هو عتاقة ثم ان الرجلين من بنيه هلكا وترك اولادهم فقال  
 سعيد بن المسيب يرث للمولى الباقي من الثلاثة فاذا هلك هو ولده وولده اخويه في المولى شرع سواهم حيزين  
 گفت در باب مردی که بمرد و بگذشت بره پس از آن خود بگذشت آزاد کردگان را که آزاد کرده بود ایشان را از او کردی بعد از آن دو  
 از فرزندان او بمرد و بگذشت او را پس گفت سعید بن مسیب وارث مولى میشود باقی مانده از فرزندان سه گانه پس وقتیکه  
 او بمرد پس اولاد او و اولاد برادران او در ولاد آزاد کردگان ابراز یکسان **باب** جلاب و کلابیه المصنف بعد  
 کان لمولى احمم باب وريان شميدن پدر و لار فرزندان خود را بسوی آزاد کننده خود بعد از آن که باشد آن ولاد از آن  
 مادر ایشان **مالک** عن بقة بن ابی عبد الرحمن بن الزبير بن العوام اشترى عبداً فاعتقه ولذلك  
 العبد بنون من امرأة حرة فلما اعتقه الزبير قال لهم معا قالوا انهم بل هم موالينا فاختصموا الى عثمان بن  
 قطفه عثمان للزبير بولادهم زبير بن عوام خرید کرده را پس آزاد کرد او را بر این غلام را پس آن بودند ز شکر زن بود او  
 وقتیکه آزاد کرد او حضرت زبير گفت این پس آن موالی من اند گفته تا او کنندگان مادر ایشان بلکه ایشان موالی ما اند

قلت عليه اصل العلم نفى  
 المسئلة الأولى كان  
 الولاد لا يخرج للادريان  
 المفق لوبات اليو مكان  
 ميراثه لا خيبة لاب  
 وون ابن اخيه لاب  
 واهو في المسئلة الثانية  
 كان الولاد لا قاسر  
 المفق دون قاسر بل يند  
 لانها لو انت بعد موت  
 ابنك كان ميراثك فانها  
 دون قاسر به و لو عتق  
 مولى  
 في قوله انهم بل هم موالينا  
 البنون من بنين قوم مائة  
 بنين يواحد اثنتان  
 وللآخر ثلث وثلثان  
 خمسة ثلثان وثلثان  
 كان ميراثه بينهم  
 اعشارهم كان العتق  
 ميراثه سواء



خدمت کروند با یکدیگر شرفشان بن عقلم بن حکم کرد حضرت عثمان برای حضرت زبیر و بلاد ایشان **صالح** اند بلغند  
 سعید بن المسیب سئل عن عبدله ولد من امرأة حرة من ولدهم قال جيدان مات ابوهم وهو عبد لم  
 یتق فولادهم لولای امهم سعید بن مسیب و سوال کرده شد از حکم غلامی که او را فرزندان باشند از زن آزاد که میسرودند  
 ایشان گفت سعید بن مسیب اگر بر پدر ایشان حال آنکه او غلام بوده آزاد کرده نشد پس ولاد ایشان از او کنندگان او در ایشان  
 هست **باب السائبة هل یولی احد سائبة ایما سوا الالة کند با کسی سابقه کسی هست که او را آزاد کردند بشرط سقاط  
 حق و لا صالح** انه سال ابن شهاب عن السائبة فقال یولی من شاء فان مات ولم یولی احد فمیراثه  
 للمسلمین وعقله علیهم مالک سوال کرد ابن شهاب از حکم سائبة پس گفت مولات کند با هر که خواهد پس اگر مرد مولات کند  
 با هر یکی پس میراث او مسلمانانست وعقل او برایشانست **قال مالك** الحسن ما سمع فی السائبة تمالة یولی احد او یقت  
 میراثه للمسلمین وعقله علیهم گفت مالک بهترین اقوالی که شنیده شد سائبة نیست که روی مولات کند با هر یک و مالک  
 میراث او مسلمانانست وعقل او برایشانست **باب** کتابه الکاتب آدر مشروعه است کتابت کاتبی که کتابت  
 کند با خداوند خود مقرر کند که سلیخ کند او در فلان مدت و فلان مدت تو برسانم این شرط که بعد از این آن آزاد باشم **قال**  
 الله تعالی والذین یتغنون الکتاب مما ملکت ایما تمک کتابکم ان علمتم فیهم خیرا واقومهم من مال الله الذی یحب ان  
 یزودوا شیئا وانما یراد طلب سیکند کتابت را از غلامان و کثیرگان شایسته کتابت کنید ایشان اگر برینید ایشان خیرا یعنی امانت و تقوی  
 برسد و برید مکاتبان را از مال خدا تعالی که داده است شما و این خطاب مالکان است ایما تمک سلیخ مالک از سبت المان  
 از مال زکوة و الله اعلم **صالح** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم كانت تقاطع مکاتبها  
 بالذهب والقضیه حضرت ام سلمه قطع مقرر سیکرد با مکاتبان خود بطلا و فقره **قال مالك** الامر عندنا انه لیس علی  
 سیدا العبدان یکاتبه اذ ساله ذلك ولم اسمع ان احدا من الایمه اکره رجلا علی ان یکاتب عبده اذ ساله ذلك  
 و قد سمعت بعض اهل العلم اذا سئل عن ذلك فقیل له ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه فکاتبکم ان علمتم  
 فیهم خیرا یتلوهما تین الایاتین فاذا سلطتم فاصطادوا فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من  
 فضل الله **قال** مالك و انما ذلك لعل ان الله خیر للناس و لیس یولی علیکم گفت مالک علی که مقرر است ترکیب  
 با نیت کرد چه نیت بر مالک غلام که مکاتب کند او را وقتی که سوال کند از روی کتاب کردن را شنیدم کسی با از المان که بر کرد  
 باشد بروی که مکاتب کند غلام خود را وقتی که غلام سوال کند او را و بر این شنیدم بعضی اهل علم را وقتی که سوال کرده شد ازین سکه  
 پس گفتند او را بر اینه خیر است میفرماید و کتاب خود مکاتبکم ان علمتم فیهم خیرا الالة میکرد آن عالم این روایت را فاذا سلطتم  
 فاصطادوا

اهل العلم و بعضی هذا  
 ان الامم انما کانوا یتبعون  
 او مکاتب و لایستحق  
 یولی الامم فولاد الولا  
 الولا فان اعق الولا  
 مع الولا بعد الولا الی  
 المدون قبل عق الولا  
 او بعد فان مات المدون  
 قبل عق الولا و لایستحق  
 الولا فی ماله  
 لا یستحق من مالک  
 الامم ما اخذوا ان  
 او غلبت بیوم الحیاة  
 مع قلت  
 قال الشافعی الولا  
 کان نسبا اذ استقر  
 لوزن الایما استقر  
 الی جمیع من جز الولا  
 مع قلت  
 وطی ابو حنیفة و  
 الشافعی قال الشافعی  
 اظهر معانی العقیف  
 العبد یکاتب الولا  
 الالات انهم الولا  
 فاحب ان الولا  
 من کتابه اذ  
 کان کلنا

الحمد الثاني

فان قضيت اهلوه فانتشر واو كفت مالك بزينت كيان ارسيت كخصت واوه ست خداشما دران براي مروان  
 زينت و حبيب بر شيان **باب** يضع السيد من كتابه مكاتبه شيئا وضع كنه مالك زوجه كتابه مكاتبه خود چيز را  
**قال** مالك و سمعت بعض اهل العلم يقول في قول الله تعالى في كتابه واتوهم من مال الله الذي اتيكم ان ذلك  
 ان يكتب الرجل غلامه ثم يضعه عنده من آخر كتابه شيئا سمعي قال مالك هذا الحسن ما سمعت من اهل العلم و  
 اوركت عمل الناس على ذلك عندنا قال مالك وقد بلغني ان عبد الله بن عمر كاتب غلامه على خمسة وثلاثين  
 الف درهم ثم وضع عنه من آخر كتابه خمسة الاف درهم كفت مالك شنيدم بعض اهل علم را كه ميگفت و تفسير قول  
 خدايشما واتوهم من مال الله الذي اتيكم مراد ازان نيت كه مكاتب كند مروى غلام خود را بعد ازان ساقط كند از سر كتاب  
 در آخر كتاب او چيزي مقرر كرده كفت مالك پس اين قول بهترين اقوال است كه شنيدم آنرا از اهل علم و يا هم عمل مروان بزان  
 نزديك خود كفت مالك خبر سديد بن كعبه بن عبد الله بن عمر كاتب ساخت غلام خود را بر ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن مروان  
 كتابت پنجه از درهم **باب** اذا رى المكاتب ما عليه قبل الاجل قبله للولى ان لم يكن عليه ضرر و اگر ادا كند مكاتب  
 آنچه لازم است بروى پيش از بجا و مقرر لازم است بروى كه قبول كند آنرا اگر نباشد بروى ضررى **مالك** انه سمع به عن  
 بن ابي عبد الرحمن وغيره يذكرون ان مكاتب الفرافصة بن عمير الحنفى وانه عرض عليه ان يدفع جميع ما عليه  
 من كتابته فاجاب الفرافصة فاقى المكاتب مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ذلك فدعا مروان الفرافصة  
 فقال له ذلك فاجاب فامر مروان بذلك المالك ان يقبض من المكاتب فيوضع في بيت المال وقال للمكاتب اقم  
 فقد احققت فلما رى ذلك الفرافصة قبض المالك كتابته بود ازان فر نصيب بن عمير حنفى و اين مكاتب در خوست كرا  
 فرافصه كه ادا كند جميع آنچه بروى لازم است از كتابته او پس قبول نكرد و فرافصه پس آمد مكاتب پيش مروان بن الحكم و او آنروز  
 امير مدينه بود پس ذكر كرد اين ماجرا پيش او پس بخود مروان فرافصه را پس كفت او را بهمن سخن پس قبول كرد پس امر مروان  
 كه قبض كرده شود از مكاتب پس نهاده شود از مكاتب در بيت المال و كفت مكاتب بروى بزيه از او شدي پس و قتيبه و ديون نصيبه  
 اينحال قبض كرد مال **باب** اذا مات المكاتب قبل اداء تمام النجوم وترك اموالا فاولاده او و اولادنا السرا ماذا يفعل  
 به وفق كبري و مكاتب پيش از اوار تمام اقساط و بگشت مالها و اولاد او را يا وارث بر گيرد او چا كار كرده شود با **مالك** عن  
 حميد بن قيس ان مكاتب كان لابن التوكل مالك بمكة وترك عليه بقية من كتابته و تول ديون الناس و تول  
 ابنته فاشكل على عامله كذا القضاة فيه فكتب الى عبد الملك بن مروان يسال عن ذلك فكتب اليه عبد الملك  
 بن مروان ان ابدل ديون الناس ثم اقبض ما بقى كتابته ثم اقم ما بقى من ماله بين ابنته و مولا مكاتبه

قلت  
 قال الشافعي بحسب  
 السيد على ان يضع  
 من كتابته شيئا قوله  
 تعالى واتوهم و قد  
 بعض صحابه بالسبع  
 لا ثم عبد الله بن عمر  
 ولو يجب ابو حنيفة  
 قلت  
 في رواية عن علي بن النخعي  
 قبل المالك لم يكتب على  
 السيد ضرر في القيد  
 اجد عليه وان كان  
 ٤٩

قال الشيخ اذا ماتت  
فتاوا في اليوم فانه  
يكون رقيقا نسوا  
تلك وفاة او لم يترك  
كما لو تلف البيع قبل  
القبض يفسخ البيع  
وقال ابو حنيفة  
ان تركه وفاء بما بقي  
عليه من الكتاب  
كان حراما فان كان فيه  
فضل فالسنة باقية لا يرد  
الاحكام  
قلت عليه آذناهل  
العلم فلا يرد من  
قرية شيئا واذا  
اصاب حراما ضاع  
حل العبد

بسرته كل مرد در مکه و بگفتت بر زمین خود بقیه از کتابته خود و بگفتت قرضهای مروان را بر زمین خود و بگفتت دختر خود را پس  
مشکل شد بر عامل که حکم دین مسلم بر نشت بسوی عبد ملک بن مروان سیکر و او را این امر پس نشت بسوی او عبد  
الملک بن مروان که ابتدا کن بقرضهای مروان بعد از آن او کن آنچه باقی مانده است از کتابت او بعد از آن قسمت  
آنچه باقی ماند از مال او در میان دختر او و از او کندند او **مالک** انه بلغنا ان سعید بن المسيب سئل عن مكا  
كان بين الرجلين فاعتق احدهما نصيب فوات المكاتب وترك مالا كثيرا قال يودي الى الذي تمسك  
بكتابته الذي بقي له ثم يقسمان ما بقى بالتسوية سعید بن المسيب را سوال کرده شد از حال مكاتبی که مشرك بود در میان  
شخص پس آزاد گردید یکی از ایشان حصه خود را پس مرد آن مكاتب و بگفتت مال بسیاری را گفت سعید او کند بسوی کسیکه  
حکم گرفته است کتابته او را آنچه باقی مانده است بر اسی او بعد از آن قسمت کنند آنرا که باقی مانده است آن شخص برابر **باب**  
المكاتب عبد ما بقى عليه ثمن مكاتب بنده است تا وقتیکه باقی است بروی چیزی **مالك** عن نافع عن عبد الله  
بن عمر انه كان يقول المكاتب عبد ما بقى عليه من كتابته ثمن عبد الله بن عمر مكاتب بنده است مادام که  
باقیت بروی چیزی از کتابته او **مالك** انه بلغنا ان عمر بن الزبير و سليمان بن يسار كانا يقولان ان المكاتب  
ما بقى عليه من كتابته ثمن عمرو بن الزبير و سليمان بن يسار يكفند مكاتب بنده است مادام که باقی مانده است بروی  
از کتابته **عقوال مالك** وهو اثنى عشر آلتك و همین است را می سن **باب** اذا كاتب على نفسه و بينه ثم ما  
يسعى بنوه بعد و حتى که مكاتب کند بر نفس خود و او را خود بعد از آن میرد باید که سعی کند پسران او بعد از وی در او ایست  
**مالك** انه بلغنا ان عمر بن الزبير و سليمان بن يسار سئلا عن رجل كاتب على نفسه و على بنه ثم مات كل  
يسعى بنوا المكاتب في كتابته ابهم ام هم عبید فقال لا يل يسعون في كتابته ابهم ولا يوضع عنهم لموت ابهم شيء  
عروه بن الزبير و سليمان بن يسار را سوال کرده شد از حکم مردی که مكاتب کرد بر خود و بر فرزندان خود بعد از آن میرد آیا سعی  
بسران آن مكاتب و کتابته پدر خویش یا ایشان غلامان اند غیر مكاتب پس هر دو گفتند بلکه سعی کنند در کتابت پدر خویش  
ساقط کرده نشود از ایشان برای موت پدرشان چیزی **باب** حكم المدبر و هو الصبي و جبراب و حكم مدبر و ايا جاب  
است فروضن او **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر د بر جارية تین له فكان يطهما و يلمد بكن عبد الله  
عمر مدبر ساخت و و کزیک را از آن خود پس وطنی سیکر و او را ایشان مر بودند **مالك** عن يحيى بن سعید ان  
سعید بن المسيب كان يقول اذا دبر الرجل جارية فان له ان يطها و ليس له ان يبنيها ولا يهبها و ولد  
بمؤلتها سعید بن المسيب گفت و می که مدبر کند مردی کزیک خود را پس بکنه میرسد او را که وطنی کند بکن کزیک و غیره

الجلالك

قال البيهقي

مطلقا في التذبير

والدبر لا يجوز

ويعقبه المشايخ

بما رووه عن جابر

ابن عبد الله

ابن جابر

كروطي كنديان كثير من سداو ما كه بفر وشدان كيزك ماونه آنكه خبشه او را و فرزند ان آن كيزك بنزل او ويند مالك

انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز قضى في المدبر اذا لجرم ان لسيد هان يسلم ما يملك منه الى الجرح فيقتله الجرح

ويقاص به الجرح في دية جرحه فلان ادى قبل ان يهلك سيده ورجع الى سيده عمر بن عبد العزيز حكاه في باب ما يجرى

كتم نجي كند كسي ما يد بر خدا ونداو را ميرسد كه تسليم كند چیزی كه مالك اوست از يد بر سوي مجروح پس خادم خود سازد و در را

آن مجروح و عوض گيرد اذوي بوض رحمت خود و در ديه نغم خود پس اگر او كوشش از آنكه بپوشد خدا و نداو جرح كند و بر سوي مالك

نو و كتاب احكام الخلافه باب البيعه على اركان الاسلام وتلك الكبا نو وغير ذلك من احكام الشرع

باب در بيعه كردن برجا آوردن اركان اسلام و ترك گناهان كسبه و غير آن از احكام شرع قال الله تعالى يا ايها النبي اذا

جاءك المؤمنت يا يبعنك على ان لا يشركن بالله شيئا ولا يعوقن ولا يزينن ولا يقتلن اولادهن ولا ياتن

بهتان يفتريه بين ايديهن وادجلهن ولا يعصينك في معروف فبايعهن واستغفر لهن الله ان الله خفوف

تصميم ميرد خد ايجام اي پنجاب و قتي كه بايد پيش تو زنان مسلمان كه بيعت كند با تو باين شرط كه مقرر كند شريك با خدا

چيزي را و در وقت كند يا كند خدا و لا خود را و پيش نيازند سخن و روي كه بپست با شد آزاد رسيان و تنهائي خويش و درين

پا بهاي خويش يعني فرزند كسي را بد گيري نموب كند و الله علم و بي قرابتي كند ترا و در كار نيك پس بيعت قبول كن از اين

و طلب آموزش كن براي ايشان هر آينه خدا آمرزگار مهربان است مالك عن يحيى بن سعيد انه قال اخبرني عبادة

ابن الوليد بن عبادة بن الصامت عن ابيه عن جده قال يا ايها رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة

في اليسر والعسر وللشط والمكروه وان لا تنازع الامراه له وان تقول او تقوم بالحق حيثما كنا لا تخاف في الله

لو مترا ثم عبادة بن مسك كفت بيعت كرديم با رسول الله عليه وسلم بخن شنيدن و فرمان برداري كردن در حال فرا

و در حال تنگي و وقت خوشي و حالت ناخوشي و برا كند مناخبت كنيم در امر خلافت با اهل آن و كلكم ايمانيم بشيخون و حاكم بشيخون

در طاعت خدا تنها از ملاست ملاست كند مالك عن محمد بن المنكدر عن سميرة بنت ربيعة لفا قالت

لقت رسول الله صلى الله عليه وسلم في نسوة يا يبعنك على الاسلام فقلن يا رسول الله بنا يبعك على ان لا تشرك

بالله شيئا ولا اشركوا ولا تفرقوا ولا تقتلوا اولادنا ولا تاتي بهتان نفتريه بين ايدينا و ارجلنا ولا تعصينك

في معروف قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها النبي استطعتن واطقتن قال فقلن الله ورسوله ارحم بنا

من انفسنا لم نبايعك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لا اصالح النساء وانا

قول لمائة امرأة كقول لامرأة واحدة او مثل قول لامرأة واحدة سيما بدوش آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بيان

اللهم طيبه وسلم من نيترويه  
قال شيخنا في صحيحه  
النخام لرجيب حقال  
ان يكون تدبيره مقيد  
بشروطه وان ورد بان  
اسم التذبير اذا طلت  
بغيره التذبير  
بغيره التذبير  
الطقت لا غير واقفوا  
على جواز طوطي المدبرة  
ومن اجلس بيعه قال  
يباع في الجباية  
في مدليل على جوب  
قول احكام الطاعة بما  
وافى الشرع و دفعه دليل  
على فضيلة امر الامن  
بالعز و تعظيم عن  
النكاح و طيبه  
ان البيعه غير مطلقه  
على قبول الخلافه  
والذي يتقاهوا  
مشايخ الصوفيه  
له زجر في الشرع

چندکه اراده بیعت داشتند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفتند این زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یا رسول الله است  
میکنیم یا با تو برین شرط که شریک مقرر نکنیم با خدا تعالی چیزی را و زردی کنیم و زنا نکنیم و کشیم اولاد خود را و نیایم بهتانی را که  
اقرار کنیم آزاد در میان دستهای و پانهای خود یعنی بغیر اصل باشد و بخلف خود برافزودنا فراموشی تو نکنیم و هر کار نیک که بخواهد  
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بگوئید محصیت کنیم در آنچه توانائی داریم و طاعت داریم گفت ما وی پس گفتند آن  
زمان که خدا و رسول خدا هر دو بران ترست بر ما از نیار دست مبارک خود را تا بیعت کنیم با با تو یا رسول الله یعنی مصافحه کنیم چنانکه  
رسول بیعت جلال بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه من مصافحه نیکنیم با بزنان جز این نیست که گفتن من صد زن  
را مانند گفتن من است یک زن را یا فرمود مثل گفتن من است یک زن **باب** البیعة علی قبول الخلافة **باب** وصفت

بیعت کردن بر قبول پادشاهی پادشاه **مالك** عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر قال كنا اذا بايعنا

رسول الله صلی الله علیه وسلم والسمع والطاعة يقول لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فيما استطعتم عهد  
بن عمر گفت بودیم ما وقتی که بیعت میکردیم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن بفرموده

صلى الله عليه وسلم ما عهد كنتم و آنچه توانائی دارید **مالك** عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر كتب الي

عبد الملك بن مروان يبأبعه فكتبه اليه بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد لعبد الله عبد الملك امير المؤمنين

سلام عليك فاني احمد اليك الله الذي لا اله الا هو اقولك بالسمع والطاعة على سنة الله وسنة رسوله

فيما استطعت عهد الله بن عمر نوشت عبد الملك بن مروان بیعت میکرد با او پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن

الرحيم یعنی این کتابیست نوشته میشود بسوی بنده خدا که عبد الملك است امیر مسلمانان سلام بر تو باد هر آنکه من عهد خدا

تو را میکنم بسوی آنخدا کی چه بسوزد نیست بجز وی و اقرار میکنم برای تو سخن شنیدن و فرمان برداری کردن بر حکم خدا

و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه توانائی دارم **باب** الخوف من القضاء و انه لا يجوز له الاعمال الجاهل

كاف باب در رسیدن از قضا یعنی تحفظ باید کرد و احتیاط باید نمود تا نشود که جوری و ظلمی بوقوع آید و بیا آنکه متولی قضا شود

مگر عالم کتاب و سنت و طرق اجتهاد و عربیته و اقوال سلف اجماعا و اخلاقا و متولی آن نشود مگر عادل کفایت کننده **مالك**

عن يحيى بن سعيد ان ابا الدرداء كتب الى سلمان الفارسي ان هلم الي الا و من المقدسة فكتب اليه سلمان

الفارسي ان الا و من لا قدس لهما و انما يقدر من الا من علمه و قد بلغني انك جعلت طيبا لداوى فاني

تبری فعالك و ان كنت متطببا فاحذر ان تقتل انما افتاخز الناس فكانت بوالدرداء و اذا قضى بين اثنين

ثم ادبر عنه نظر اليهما فقال رجبا الي ايدينا على قضيتكما متطبت و الله اعلم بوزار نامه نوشت بسوی سلمان فارسی

قلت نقل السلف الصالح  
علم قول الحكم الفقهاء  
نما استطاعوا امام  
بأسر و بالمعصية  
ولا يجوز عندهم  
الزوج على الفقهاء  
بعد ما حصل به اتفاق  
عليهم

قلت معناه الخوف من القضاء  
في القضاء و نظري  
الصل في غير طر  
ان يتعلمه  
بنفسه اهل العلم









اذنت سنت در قضا بسوگند بایک شاه بیان اهلوب که سوگند داده شود صاحب حق را یعنی مدعی یا با شهادت شاه بر  
 خود و سخی حق خود شود پس اگر باز پشیمان یا بتصریح ابا کرد از آنکه سوگند خورد سوگند داده شود مدعی علیه را پس اگر سوگند خورد  
 ساقط شد از وی آن حق و اگر ابا کرد از آنکه سوگند خورد ثابت شد بر وی بر آبی آن صاحب گفت مالک و جز این نیست که  
 می باشد قضا بسوگند مدعی باشد و واحد در اموال مخصوص و واقع نمیشود آن در چیزی از صدقه و منتهی بخل و نه در طلاق و  
 در حاق و نه در زوی و نه در قذف **قال** مالك ومن الناس من يقول لا يكون اليمين مع الشاهد الواحد  
 ويحتم بقول الله تبارك وتعالى وقوله الحق فان لم يكونا رجلين فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهادة  
 يقول فان لم يأت برجل وامرأتين فلا شئ له ولا يهلف مع شاهده قال مالك رحمه الله فمن الحجة على  
 من قال ذلك القول ان يقال له ارايت لوان رجلا ادعى على رجل الا ليس يحلف المطلوب ما ذلك الحق  
 عليه فان حلف بطلانك عنه وان نخل عن اليمين حلف صان الحق ان حقه الحق وثبت حقه على صاحب هذا ما  
 لا اختلاف فيه عند احد من الناس ولا يبدل من البلدان فباي شئ اخذ هذا وفي اي كتاب الله وجه فاذا  
 اخذ هذا فليقر باليمين مع الشاهد وان لم يكن ذلك في كتاب الله وان لم يكن في ذلك ما مضى من السنة  
 ولكن المراد يجب ان يعرف وجه الصواب وموقع الحجة ففي هذا بيان ان شاء الله تعالى كفت مالك  
 وبعضی از مردمان کسی هست که میگوید درست نیست سوگند بایک شاه و حجت می آرد قول خداست را و قول ادعای حق است فان  
 لم يكونا رجلين لم يسوگند باین شخص پس اگر نیاورد و دیگر دو وزن پس نیست لازم چیزی از حق وی سوگند خورد باشد خود گفت  
 پس از حجت هست بر کسی که گفت این قول را که گفته شود او را یا دیدی اگر مردی دعوی کرد بر مردی مالی را یا از زمین که قسم بخورد  
 مدعی علیه که نیست آن مال بر زنده او پس اگر سوگند خورد باطل شد دعوی مدعی از زنده او و اگر باز پشیمان از قسم خوردن سوگند خورد  
 صاحب مال که حق او ثابت است قنات شود حق او بر زنده مدعی علیه پس این مسئله است که اختلاف است در آن که در  
 پیچگی از مردمان و نه در پیچ بلدی از بلاد پس کدام حجت اخذ کرد این قائل و در کدام کتاب خدایافت آن حکم را پس اگر قرار  
 کرد باین حکم پس باید که اقرار کند بسوگند باشد اگر چه نیست این مذکور در کتاب الله و هر آینه کفایت میکند از آنچه گفته شد  
 از سنت کسین آدمی هر آینه دوست سیدار و کشته نشد صورت صواب را و محل حجت را پس درین مذکور بیانی است و فیما نشاء  
**استماع باب** بين الغوس حرام سوگند غوس حرام است **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن محمد  
 بن كعب السلمي عن اخيه عبد الله بن كعب بن مالك الانصاري عن ابي اسامه عن رسول الله عليه وسلم  
 قال من قطع حق امرء مسلم بيمينه حرم الله عليه الجنة و واجب له التارك لو اوان كان شيا يسيرا فيا

قلنت  
 وعلى هذا أهل العلم  
 الامسدة القضاء  
 بالشاهد الواحد مع  
 ٨٦  
 يمين المدعى في الامور  
 خاصة قال الشافعي يجوز  
 ذلك وقال ابو حنيفة  
 لا يجوز

رسول الله قال وان كان قضييا من اراك وان كان قضييا من اراك وان كان قضييا من اراك قالها  
 ثلاث مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که برایت حق مسلم را سوگند خود حرام کند خدا تاج بر روی پشت رافو  
 گرداند برای او و وزخ را صاحب گفتند اگر چه آنچه ازک باشد یا رسول الله فرمود اگر چه یک شاخ اماک باشد اگر چه یک شاخ  
 اراک باشد اگر چه یک شاخ اماک باشد فرمود این کلمه را در حق هر کس که با او بیعت کرده باشد در امور العظام بان بجهت  
 علی منبر النبوی صلی الله علیه و سلم سخت برون سوگند در امور عظیمه تا که داده شود بر منبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 عن هاشم بن هاشم بن حنبل بن ابی وقاص عن عبد الله بن نسطاس عن جابر بن عبد الله الانصاری ان رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم قال من حلف علی منبری اثمات بمقعده من النار رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود  
 هر که سوگند خورد بر منبر من بدین نوع جای خود گرفت در روز قیامت **مالک** عن داود بن الحصین انه سمع ابا غطفان  
 المريقی يقول اختصم زید بن ثابت و ابن مطیع فی دار کانت بينهما الی مروان بن الحکم وهو امیر علی المدینه  
 فقضى مروان علی زید بن ثابت بالین علی المنبر فقال زید بن ثابت احلف له مکا فی فقال مروان لا والله  
 الا عند مقاطع الحقوق قال فجعل زید بن ثابت یحلف ان حقه الحق ویأبی ان یحلف علی المنبر قال  
 فجعل مروان بن الحکم یجیب من ذلك ابو غطفان مری میگفت که خصومت کردند با یکدیگر زید بن ثابت و ابن مطیع و  
 سرای که شترک بود میان ایشان بسوی مروان بن الحکم او امیر بود بر دین پس حکم کرد مروان بر زید بن ثابت سوگند  
 بر منبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت زید بن ثابت سوگند میخورم برای او در مکانی که ستاده ام آنجا پس گفت مروان  
 ز قسم خدا سوگند ندیم ترا که نزدیک مکان فیصل شدن حقها پس شروع کرد زید بن ثابت که سوگند میخورد که حق او است  
 و اباسیگر و از آنکه سوگند خورد بر منبر پس شروع کرد مروان که تعجب مینمود ازین ماجرا **باب** تود الیهین علی المدینه  
 اذا نکل المدعی علیه ولا استخلاف الا اذا کان بینهما مخالطة و کرده شود سوگند بر مدعی وقتیکه باز استند  
 علیه از سوگند خوردن و قسم داده نشود مگر وقتی که باشد در میان مدعی و مدعی علیه مخالطه و محالمة **مالک** عن  
 جمیل بن عبد الرحمن الموفد انه کان یحضر عمر بن عبد الغری و یقضى به الناس فاذا جاء الرجل ید  
 الی الرجل حقا نظر کانت بینهما مخالطة و ملاسته لعلف الذی مدعی علیه وان لم یکن مشیال یحلفه  
 جمیل بن عبد الرحمن موزان حاضر میشد پیش عمر بن عبد الغری در حال آنکه او حکم میکرد میان مردان پس وقتیکه آمد  
 شخصی پیش او دعوی میکرد بر شخصی حقی را سید عمر بن عبد الغری پس اگر بی بود میان ایشان شرکی یا محله سوگند  
 مدعی را و اگر نبی بود چیزی ازین قسم سوگند میداد **قال مالک** و علی ذلك الامر عندنا ان مدعی علی رجل

له قلت  
 علیه اهل العلم  
 قلت  
 علیه الشافعی قال  
 خفیة لا تغلیظ فی  
 الیمن ۸۷

نظروا فكان بينهما مخالطة او ملاسة حلف المدعى عليه فان حلف بطر ذلك الملق عنه وان ابى الحلف  
 وورد الميز على الملك فحلف طالب الحق اخذ حقه كقولنا لك بيمينك كذا ما صرح دعوى كرد بر خصي نظر کرده شود اگر باشد  
 ایشان شرتی و صحتی و معامله و تقریبی سوگند داده شود مدعی علیه را پس اگر سوگند خورد و بطل شد آن حق از ذمه او و اگر سوگند  
 نکرد که سوگند خورد و رد کرده شود سوگند را بر مدعی پس سوگند خورد طالب حق بگیرد حق خود را **باب انتقال الذمه و ضمیر**  
**للمدعى عليه باب رد بگشتن دعوی و شدن مدعی مدعی علیه قال** الله تعالی یا ایها الذین امنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم  
 الموت حیث الوصیة انشان ذوا عدل منکم او اخر ان من غیرکم ان اتم ضربتم فی الارض فاصابکم مصیبة  
 الموت فحسبو لهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان تبتم لا نشترى به ثمننا ولو کان ذاقربی و لکنتم  
 شهادة الله انا اذ المن الاثین فان مؤثر علی انهما استحقا اثما فاخر ان یقومان مقامهما من الذین استحقوا  
 علیهم الا و لیان فیقسمان بالله لشهادتنا الحق من شهادتهما وما اعتدینا انا اذ المن الظلمین ای سلمنا  
 نصاب شهادت در میان شما وقتی که حاضر شود و حدقات موت یکی از شما را در وقت وصیت دو کس از صاحب عدلتان  
 نماید دو کس دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه اگر شما مسافر کردید و در زمین پس سید شما مصیبت موت جبر کنید این دو گونه را که  
 از اهل ذمه اند بعد از نماز پس قسم خوردند بخدا و اگر رشک کردید که ما خرید نیکنیم عوض خدا صلح دنیا را اگر چنانچه مشهور بود  
 صاحب قرابت و پوشیده نیدارم شهادت ندادا و هر آنکه مالکگاه از گنهگاران بشیم پس اگر اطلاع واقع شد بر آنکه  
 ایشان ثابت کردند بر خود گناه را پس دو کس دیگر بایستند صاحب قرابت قریبه بجای ایشان از آنجمله که حق گرفته شده  
 بر ضرر ایشان یعنی از ورثه پس قسم بخورند بخدا که هر آنکه او ای مادرست شست از گواهی ایشان و از حد تجاوز کرده ایم پس  
 ما انگاه از قسم کاران بشیم مترجم گوید رضی الله عنه ازین آیت دو حکم معلوم میشود یکی آنکه بر وصیت و مانند آن گواهی  
 ساخت دو صاحب عدلت از مسلمانان اگر دو مسلمان برست نیایند دو کس از اهل ذمه را گواه توان گرفت و اگر در صدق  
 این گواهیان شک واقع شود ایشان با قسم باید داد و دیگر آنکه اگر در شهادت بر کذب اطلاع واقع شود دو کس از اقارب بدانند  
 دهند چنانکه در بعض مسائل برین مدعی و یک شاهد گفته کرده میشود **باب یجب اظهار الحق بالشهادة او الاقرار**  
**عند قضا الدعوی و حیت ظاهر کردن حق بگواهی یا باقرار وقت توبه دعوی قال** الله تعالی یا ایها الذین امنوا  
 کونوا قومیین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فانه  
 اولی بما فلا تمتعوا الطوع ان تعدلوا وان تلودوا او تقرضوا فان کان بما تعملون خبیثا ای مسلمانان شهادت  
 باشید اظهار حق کنید گان برائی خدا و اگر بر ضرر خویشین یا پدر و مادر و خویشا و بدان باشد اگر آنکه حق بروی ثابت شود

حقا المسلمی ضررهم و هم کلهم موافق لذمهم الشافی و ارضیة الا ان عندنا الشافی یکن الخوف یجوز له العیلة لاجل التعلیظ و عندنا یخففه فلا یقض من اهل الصلوة فکان الحق یجلفان فی الحکمة ضد القاضی و یقرضون  
 من غیر من شهادتها  
 السهی احسن من شهادتها  
 شهادتها احسن من شهادتها  
 و ان الیام الصلوة فی الارض فاصابکم مصیبة  
 حین الوصیة انشان ذوا عدل منکم او اخر ان من غیرکم ان اتم ضربتم فی الارض فاصابکم مصیبة  
 الموت فحسبو لهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان تبتم لا نشترى به ثمننا ولو کان ذاقربی و لکنتم  
 شهادة الله انا اذ المن الاثین فان مؤثر علی انهما استحقا اثما فاخر ان یقومان مقامهما من الذین استحقوا  
 علیهم الا و لیان فیقسمان بالله لشهادتنا الحق من شهادتهما وما اعتدینا انا اذ المن الظلمین ای سلمنا  
 نصاب شهادت در میان شما وقتی که حاضر شود و حدقات موت یکی از شما را در وقت وصیت دو کس از صاحب عدلتان  
 نماید دو کس دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه اگر شما مسافر کردید و در زمین پس سید شما مصیبت موت جبر کنید این دو گونه را که  
 از اهل ذمه اند بعد از نماز پس قسم خوردند بخدا و اگر رشک کردید که ما خرید نیکنیم عوض خدا صلح دنیا را اگر چنانچه مشهور بود  
 صاحب قرابت و پوشیده نیدارم شهادت ندادا و هر آنکه مالکگاه از گنهگاران بشیم پس اگر اطلاع واقع شد بر آنکه  
 ایشان ثابت کردند بر خود گناه را پس دو کس دیگر بایستند صاحب قرابت قریبه بجای ایشان از آنجمله که حق گرفته شده  
 بر ضرر ایشان یعنی از ورثه پس قسم بخورند بخدا که هر آنکه او ای مادرست شست از گواهی ایشان و از حد تجاوز کرده ایم پس  
 ما انگاه از قسم کاران بشیم مترجم گوید رضی الله عنه ازین آیت دو حکم معلوم میشود یکی آنکه بر وصیت و مانند آن گواهی  
 ساخت دو صاحب عدلت از مسلمانان اگر دو مسلمان برست نیایند دو کس از اهل ذمه را گواه توان گرفت و اگر در صدق  
 این گواهیان شک واقع شود ایشان با قسم باید داد و دیگر آنکه اگر در شهادت بر کذب اطلاع واقع شود دو کس از اقارب بدانند  
 دهند چنانکه در بعض مسائل برین مدعی و یک شاهد گفته کرده میشود **باب یجب اظهار الحق بالشهادة او الاقرار**  
**عند قضا الدعوی و حیت ظاهر کردن حق بگواهی یا باقرار وقت توبه دعوی قال** الله تعالی یا ایها الذین امنوا  
 کونوا قومیین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فانه  
 اولی بما فلا تمتعوا الطوع ان تعدلوا وان تلودوا او تقرضوا فان کان بما تعملون خبیثا ای مسلمانان شهادت  
 باشید اظهار حق کنید گان برائی خدا و اگر بر ضرر خویشین یا پدر و مادر و خویشا و بدان باشد اگر آنکه حق بروی ثابت شود

نظروا فكان بينهما مخالطة او ملاسة حلف المدعى عليه فان حلف بطر ذلك الملق عنه وان ابى الحلف وورد الميز على الملك فحلف طالب الحق اخذ حقه كقولنا لك بيمينك كذا ما صرح دعوى كرد بر خصي نظر کرده شود اگر باشد ایشان شرتی و صحتی و معامله و تقریبی سوگند داده شود مدعی علیه را پس اگر سوگند خورد و بطل شد آن حق از ذمه او و اگر سوگند نکرد که سوگند خورد و رد کرده شود سوگند را بر مدعی پس سوگند خورد طالب حق بگیرد حق خود را

نظروا فكان بينهما مخالطة او ملاسة حلف المدعى عليه فان حلف بطر ذلك الملق عنه وان ابى الحلف وورد الميز على الملك فحلف طالب الحق اخذ حقه كقولنا لك بيمينك كذا ما صرح دعوى كرد بر خصي نظر کرده شود اگر باشد ایشان شرتی و صحتی و معامله و تقریبی سوگند داده شود مدعی علیه را پس اگر سوگند خورد و بطل شد آن حق از ذمه او و اگر سوگند نکرد که سوگند خورد و رد کرده شود سوگند را بر مدعی پس سوگند خورد طالب حق بگیرد حق خود را

توانگر باشد یا فقیر به حال خدایان رست بر ایشان پس بروی خویش فتن کنید اراض کنان از عدل و اگر بیایید سخن بیاوردی گردنید پس بر آید خدمت آنچه میکنید گاه **قال** الله تعالی ولا تکفوا الشهادة و من یکتمها فانه اثم قلبه و پنهان کنید گواهی را و هر که پنهان کند آنرا پس بر آنکه گناه است **و باب** تحريم قتل من اظهر الاسلام و التزم ارکانه و ان کان هناك ريب و ظنون **باب** و حرام بودن قتل کسی که ظاهر کرد اسلام را و لازم گرفت ارکان آنرا و اگر چه باشد آنجا شکی و گمانی **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید الی شیخ عن عبید الله بن عدی بن الحنیاء انه قال بینما رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس بین ظهر فی الناس اذ جاءه رجولان فلم یتدر ما ساره به حتی جهر رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا هو لیست اذ نه فی قتل رجل من المنافقین فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم ایس یشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله قال الرجل بلی و لا شهادة له قال ایس یصلى قال بلی و لا صلوة له قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اولئك الذین خانی الله عنهم عبید بن عدی بن خیار گفت در آن هنگام که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بر سر گوی نمود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بن تنهم که چه سرگوشی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنکه بگفت آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بن تنهم از زمان آنان پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیا نیست او که گواهی میدهد بگناه نیست مجبور گردید او را آنکه محمد بن ابی صید گفت آن مرد آری گواهی میدهد نیست شهادت او را یعنی نیست شهادت او معتبر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیا نیست که نماز بخواند آری نیست نماز او معتبر فرمود اول آن این کرده آنانند که منم فرمود **باب** از قتل ایشان **باب** اذ اثنینا قتا بین الطائفتین من المسلمین و جب بالكفاية ان یحضر من یقدر علی معرفة الظالم من المظلوم و علی كفه من الظلم فیذهب الظالم فان انتهى فیها و الا قاتله حتى یفزع الی امر الله و قتیله اما ده شود قاتل و ریب و دوطا کفه از مسلمانان و حسب بطریق کفایه که حاضر شود کسی که قادر است بر رفتن ظالم از مظلوم و برباد داشتن ظالم از ظالم یعنی کسیکه علم شرع داشته است و قدرت قاتل و منع دارد یک شخص باشد یا زیاد پس اگر صاحب قدرت حاضر شد گناه از همه برخواست و الا همه گناهگار شدند پس نبی کند ظالم را از ظلم پس اگر باز ماند ظالم از ظلم پس بخصت پسندید آنم کرد و الا قاتل کند با او تا آنکه باز گردد بسوی حکم خدا **قال** الله تعالی وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصحوا بینهما فان بغت احدیما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتى تعفی الی امر الله فان فانت فاصحوا بینهما بالعدل و اقتطوا ان الله یحب المقسطین انما المؤمنون اخوة فاصحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون و اگر در گروه از مسلمانان قصد خب کردند یا یکدیگر پس صلح کنید میان ایشان با انصاف یعنی صلح

لا یحضر من یقدر علی معرفة الظالم من المظلوم و علی كفه من الظلم فیذهب الظالم فان انتهى فیها و الا قاتله حتى یفزع الی امر الله و قتیله اما ده شود قاتل و ریب و دوطا کفه از مسلمانان و حسب بطریق کفایه که حاضر شود کسی که قادر است بر رفتن ظالم از مظلوم و برباد داشتن ظالم از ظالم یعنی کسیکه علم شرع داشته است و قدرت قاتل و منع دارد یک شخص باشد یا زیاد پس اگر صاحب قدرت حاضر شد گناه از همه برخواست و الا همه گناهگار شدند پس نبی کند ظالم را از ظلم پس اگر باز ماند ظالم از ظلم پس بخصت پسندید آنم کرد و الا قاتل کند با او تا آنکه باز گردد بسوی حکم خدا **قال** الله تعالی وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصحوا بینهما فان بغت احدیما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتى تعفی الی امر الله فان فانت فاصحوا بینهما بالعدل و اقتطوا ان الله یحب المقسطین انما المؤمنون اخوة فاصحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون و اگر در گروه از مسلمانان قصد خب کردند یا یکدیگر پس صلح کنید میان ایشان با انصاف یعنی صلح

اولانند که نشان قتل  
 من افعال الدعوی علیه  
 فی بیان تقویم و بیان  
 الدعوی مقام شهادت  
 و بیان هجران اهل بیعت  
 الحاجة الی تعیین من  
 رحبتن اکتونا بمنزلة  
 شهادتین هذا ما  
 فوسمه و العلم عند  
 الله تعالی  
**باب** قتل  
 علی هذا اهل العلم  
 قوله علی انفسکم هو  
 الا قاتل و منی قوله  
**باب** قتل  
 علی هذا اهل العلم  
 قال الی حدیثی و البغوی  
 و غیرها از حدیثی و البغوی  
 فی بیان تقویم و بیان  
 الدعوی مقام شهادت  
 و بیان هجران اهل بیعت  
 الحاجة الی تعیین من  
 رحبتن اکتونا بمنزلة  
 شهادتین هذا ما  
 فوسمه و العلم عند  
 الله تعالی  
**باب** قتل  
 علی هذا اهل العلم  
 قال الی حدیثی و البغوی  
 و غیرها از حدیثی و البغوی  
 فی بیان تقویم و بیان  
 الدعوی مقام شهادت  
 و بیان هجران اهل بیعت  
 الحاجة الی تعیین من  
 رحبتن اکتونا بمنزلة  
 شهادتین هذا ما  
 فوسمه و العلم عند  
 الله تعالی

لا یحضر من یقدر علی معرفة الظالم من المظلوم و علی كفه من الظلم فیذهب الظالم فان انتهى فیها و الا قاتله حتى یفزع الی امر الله و قتیله اما ده شود قاتل و ریب و دوطا کفه از مسلمانان و حسب بطریق کفایه که حاضر شود کسی که قادر است بر رفتن ظالم از مظلوم و برباد داشتن ظالم از ظالم یعنی کسیکه علم شرع داشته است و قدرت قاتل و منع دارد یک شخص باشد یا زیاد پس اگر صاحب قدرت حاضر شد گناه از همه برخواست و الا همه گناهگار شدند پس نبی کند ظالم را از ظلم پس اگر باز ماند ظالم از ظلم پس بخصت پسندید آنم کرد و الا قاتل کند با او تا آنکه باز گردد بسوی حکم خدا **قال** الله تعالی وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصحوا بینهما فان بغت احدیما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتى تعفی الی امر الله فان فانت فاصحوا بینهما بالعدل و اقتطوا ان الله یحب المقسطین انما المؤمنون اخوة فاصحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون و اگر در گروه از مسلمانان قصد خب کردند یا یکدیگر پس صلح کنید میان ایشان با انصاف یعنی صلح







من قتلته عيلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله

برويانه قصاص قال مالك الامر بالجمع عليه عندنا انه لا قود بين اصبيان وان عمدهم خطا لم تجز عليهم الحد وقد يبلغوا الحلم وان قتل العبي لا يكون الا خطا كقتل مالك مكيه كراهة ما جماع واقم شده ست بران زديكنا  
ايت كه قصاص نيت در بيان كود كان نيت كه عمه شان حكم خطا دار دامام كه وجب نشده ست بر شان حد ماو  
رسيده اند بلوغ نيت كقتل كودك نيباشد كخطا باب اذا قتل السكران قتل به واكر كرشه مكشونه  
ميشود وروض آن مالك انه بلغدان مروان بن الحكم كتب الى معاوية بن ابي سفيان يذكروا انه اتى بسكر  
قد قتل رجلا فكتب اليه معاوية ان قتله به مروان بن الحكم نامه نوشت بسوي معاوية بن ابي سفيان ذكر  
سكرو برائى او كه آورده شده است پيش او مستى با كوشته ست شخصى پيش او مستى بسوي او معاوية كه كوش مست را عوض او  
باب القصاص فى الاطراف باب در بيان حكم قصاص و اطراف قال الله تعالى وكتبنا عليهم فيها  
ان النفس بالنفس والعين بالعين والاذن بالاذن والسن بالسن والجرح صحصا  
من تصدق به فهو كفارة له ومن لم يحكم بما انزل الله فالولك سم الظلمون وفرضنا عليهم ربى اسرائيل و توتية  
كه نفس كشته شود بمقابل نفس چشم كود كرده شود بمقابل چشم و ميني بریده شود بمقابل ميني و گوش بریده شود بمقابل گوش و دندان  
كند شده شود بمقابل دندان در زخمها خداندند حكم قصاص ست يعنى اگر كمن باشد مانند دست و پاى و فكر كس كه عفو كود قصاص  
با پس ان كفارة است او را و هر كه حكم كند با تخم فرو آورده است ضد تخم پس انجا به نيشاندن تگمان قال مالك  
الجمع عليه عندنا ان المامومة والجائفة ليس فيها قود قال مالك قال ابن شهاب ليس فى المامومة  
قود كقتل مالك مكيه كه اجتماع شده است نديكنا ايت كه ماموره و جائفة نيت و ذات هر دو قصاص كقت مالك  
كفتابن شهاب نيت در ماموره قصاص ماموره مخفى است كه بام الدماغ برسد و جائفة مخفى كه بوجف شكم برسد باب  
الذبيات باب در بيان وיתהا و شرح نامه تحضرت صلى الله عليه وسلم كه ذبيات صاد شده مالك عز الله  
نيت بكون محمد بن عمرو بن حزم عن بسبيان فى الكتب الذى كتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الفجر  
حزم فى العقول ان فى النفس مائة من الابرة وفى الانف اذ اوعى جدا مائة من الابرة وفى المامومة  
ثلث الدين و فى الجائفة مثلها و فى العين خمسون و فى اليد خمسون و فى الرجل خمسون و فى كل اصبع  
بما هنالك خمسون من الابرة و فى السن خمس و فى اللحية خمس و زنا مائة كه نوشت آنا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
برائى عمرو بن حزم و باب وיתהا سطر بود كه در كشتن نفس صدر اس است از شتران و در ميني و تنيكه تام بریده شود صد  
است از شتران و در زخمى كه بام الدماغ برسد ميوه ميت است و در زخمى كه بوجف برسد مانند نيت ميني موم و ميني

من قتلته عيلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله

من قتلته عيلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله

من قتلته عيلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله

من قتلته عيلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله  
والغفلة الغفلة لان الغفلة اي حيلة يقال اغتال فلان اذا احتال حيلة يتلف باماله ويقال الغيلة هي ان يخذله حتى يجره الى موضع مخفي فيقتله



له مفصل  
معلوم فقطه ظالم  
من مفصله من  
اللسان أقص منه  
بالاصبع يقطعها من  
اصلا واليد يقطعها  
من اللحم ومن اللحم  
والرجل يقطعها من  
المفصل يقطعها من  
واليد يقطعها من  
واليد يقطعها من  
واليد يقطعها من  
واليد يقطعها من

قوله  
منه ولو جسد  
دون الموضحة  
موضحة العظم  
لانه لا يكون  
في مكانك لو قطع  
من نصف الساحل  
فليس ان يقطع  
من ذلك الموضحة  
ان يقطع من اللحم  
يلتص حكومتها  
الساحل على هذا  
اهل العبد في الجملة  
وفي التفاصيل  
اختلاف

ششم نجاه درین است ودر یک سوخت نجاه درین است ودر یک پایی نجاه درین است ودر ششتری از جمله آنچه در دست و پا  
است در این است از شتران دور و دندان بخبر این است و در زخمی که گوشت و پوست قطع کند استخوان را بریده سازد

بخبر است **مالك** انه بلغه ان في كل ذبح من الانسان اللدیه كاملة وان في اللسان اللدیه كاملة في

الاذنين اذا ذهب معهما اللدیه كاملة اصططتا اولم تضطمتا وفي ذكر الرجل اللدیه كاملة وفي الاذنين

اللدیه كاملة خبر سيد مالك وعضوی که در دو باشد از بدن انسان دیته تا همجست و در زبان دیته تمام است و در

دو گوش وقتیکه برود شترانی این هر دو دیته تمام است بریده شود از پنج یا شش و در ذکر و تمام دیته است و در خستین دیته

است **مالك** انه بلغه ان في ثديي المرأة اللدیه كاملة خبر سيد مالك که در دو پستان زن دیته تمام است **مالك**

عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب انه كان يقول في الشفتين اللدیه كاملة فاذا قطعت السفلى ففيها

للثا اللدیه سعيد بن المسيب يگفت که در دو لب دیته تمام است پس وقتیکه بریده شود لب زیرین پس در وی دو حصه **مالك**

حصه دیته است **مالك** عن داود بن حصين عن ابي غطفان بن طريف اللدیه انه اخبر ان مروان بن

الحكم بعث الى عبد الله بن عباس يسئله ماذا في الضرس فقال عبد الله بن عباس فيه خمس من الابل قال **مالك**

مروان بن الحكم الى ابن عباس فقال اجعل مقدم الفم مثل الاضراس فقال ابن عباس لو لم تعتد ذلك لانا

بالاصبع حقلها سوله مروان بن الحكم فرستاد ابو غطفان را بسوی عبد الله بن عباس میگوید که از وی چه چیز لازم میشود

در دندان حاصل خیاره پس گفت عبد الله بن عباس در وی بخبر است از شتران گفت ابو غطفان پس باز گردید

مرا مروان بن الحكم بسوی ابن عباس پس گفت یا سبک بنی مقدم دان را مانند دندانهای حاصل خیاره پس گفت ابن

عمران قیاس کنی او را که با گشتها نیز کفایت میکند ترا دیته آنها را بر است **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه

انه قال كان يسوي بين الاسنان في العقل ولا يفضل بعضها على بعض عروه برابر میگوید حکم در دندانها در

وزیاده نیت است بعضی آنرا از بعضی **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سمع سليمان بن يسار يقول ان الموضحة

في الوجه مثل الموضحة في الراس لان تصيب الوجه فيزاد في عقلها ما بينها وبين نصف عقل الموضحة

في الراس فيكون في وجهه وسبعون دینار اسلیمان بن یسار ذکر میگوید که موضوحه در روی ماتند موضوحه در سر است **مالك**

چینا که کند روی را پس زیاده کرده شود و دیته او با من آن و با من نصف دیته موضوحه سر پس باشد و آن معلوم است **مالك**

**قال مالك** والامر عندنا ان مقدم الفم والاضراس والانياب عقلها سواء وذلك ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال في السن خمس من الابل والضرس من من الاسنان لا يفضل بعضها على بعض

گفت مالک حکم مقرر نزدیک ما نیست که آنچه مقدم است از زبان نبی و ذواتهای پیش ذواتهای متصل خار و ذواتهای  
 نیز از جهت و این نسبت است که رسول م فرمود در دندان پنج اس است از شران و دندان متصل خار و ذواتی است از  
 دندانهای زیاده کرده نشود بعضی را بعضی **قال** مالک الامر عندنا ان الذل ليس فيما دون الموضحة من الشجاج **عقل**  
 حتى تبلغ الموضحة وانما العقل في الموضحة فما فوقها وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتفق  
 الى الموضحة في كتابه لعمر بن حزم فيها خمس من الابل ولم تقض الاثمة عندنا في القديم ولا في الحديث  
 فيما دون الموضحة بعقل صبه گفت مالک حکمی که مقررت نزدیک ما نیست که در جبهت در زخمی که کم باشد از  
 موضحة از جمله زخمهای سر هیچ دیته مقررتا آنکه برسد بموضحة و جز این نیست که عقل در موضحة است یا در آنچه زیاده تر از موضحة باشد  
 و این بجهت آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید بسوی موضحة در کتاب خود برای عمر بن حزم پس ساخت در آن بخبر آن  
 از شران و حکم کرد تا مان نزدیک او زمان قدیم و در زمان جدید و را دون موضحة بدیته مقررتا **قال** مالک الامر عندنا  
 ان الما مونة والمنقلة والموضحة لا يكون الا في الوجع والراس فما كان في الجسد من ذلك فليس فيها  
 الاجتهاد گفت مالک حکمی که مقررت نزدیک ما این است که ما موره و منقله و موضحة نبی باشد کرد روی و سر و آنچه باشد  
 در سایر جسد ازین قسم نیست **قال** مالک الامر المجتمع عليه عندنا في الخطا انه لا يعقل  
 حتى يبرء الجرح ويصعق وانما كسر عظام من الانسان يلد او رجلا او غيره ذلك من الجسد خطأ فبرأه  
 وعاد هيئته فليس فيه عقل فان نقص او كان فيه عطل فنيه من عقله بحسب ما نقص **قال** مالک الامر  
 كان ذلك العظم مما جاء فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمي فحسب ما فرض فيه النبي صلا  
 الله عليه وسلم عقل وما كان مما لم يات فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمي ولم تمض فيه سنة  
 ولا عقل مسمي فانما يجتهد فيه گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بروی نزدیک ما و جرح خطا که بدیهه  
 حکم کرده نشود تا آنکه بشود و دیگر زخم رسیده است با و در تندرست شود و حکم نیست که اگر بشکند استخوانی را از آدمی  
 دست را یا پای را یا غیر آنرا از بدن بطریق خطا پس بشود صحت یافت و عود کرد بصورت نخستین خود پس نیست در  
 دیته پس اگر باشد روی نقص یا باشد روی کمی پس در روی از دیته اوست بحساب آنچه ناقص باشد گفت مالک پس اگر  
 آن استخوان از آنچه که آمده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیته مقررتا بحساب آنچه مقرر فرموده است آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم دیته و جیب شود و آنچه باشد از آنچه که نیامده است در روی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیته مقررتا  
 در آن نبی مقرر و دیته شخص پس بر آن حکم نیست که اجتهاد کرده شود در آن **قال** مالک الامر عندنا ان في المنقل





قلت عليه مالك وقال كتب  
اهل العلم في المدة  
نصف دينار الرجل  
ودية اطراف المداوة  
جزاها على النصف  
من دية الرجل  
جزاها  
قلت  
بئس اهل ان العبد  
ببعضه نفسه  
حتى لا يقطع يراه  
فقبحها المال  
على قيس بن سفيان  
المسيب سليمان بن  
سيار وعليه الشافعي  
وابوخفيق ودهب  
فوم الى ان يوجاها  
انقص من قيمته  
كما قال مروان وقرن  
مالك بين هذه الارب  
وعبرها على القولين

ايثان مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان يقول فاقول المواة الرجل الى ثلث الدية  
اصبها كما صبغ وسنها كسند وموضعتها كوضعتها ومنقلتها كمنقلتها سعيد بن المسيب بلغت مساوات سيكند  
زن امرؤا سيوم حصه دية كشت زن انك كشت مروست ووزنان او انك وزنان مروست ووضو او انك وضو مروست  
ونقل او انك نقل مروست مالك عن ابن شهاب وبلغه عن عروة بن الرقيد انها كما نايقولان  
فكشعبد بن المسيب في المواة انها فاقول الرجل الى ثلث دية الرجل فاذا بلغت ثلث دية الرجل كانت الى  
من دية الرجل ابن شهاب وعروة بن الزبير سيكند ما نكند قول سعيد بن المسيب در باب زن كه وبي مساوات سيكند  
بامرؤا سيوم حصه دية بين وقتيكه برسد سوم حصه دية مروا باشد بقدر نصف از دية مرو مالك من ربعين  
ابوعبد الرحمن انه قال سالت سعيد بن المسيب كم في اصبع المرأة فقال عشر من الابل فقال كم في اصبعين فقال  
عشرون من الابل فقلت كم في ثلث قال ثلاثون من الابل فقلت كم في اربع فقال عشرون من الابل فقلت  
حين عظم جرحها واشتدت ميتها ناقص عقلها فقال سعيد اعراقى انت فقلت بل عالم متثبت او جاهل  
متعلم فقال سعيد هي السنه يا ابن اخي زياد بن ابي عبد الرحمن كفت سوال كردم سعيد بن المسيب كه چه قدر زوج  
ميشود وريك كشت زن پرس كفت وه رهن شتران پرس كفتم چه قدر زوج ميشود در دو كشت پرس كفت بيت اسرار  
از شتران پرس كفتم چه قدر زوج ميشود در سه كشت كفتى پرس از شتران پرس كفتم چه قدر زوج ميشود در چهار  
كشت پرس كفت بيت پرس از شتران پرس كفتم وقتى كه بزرگ شد زخم او بخت شد نصيب او كم شد دية او پرس كفت  
سعيد يا عراقى هستى تو بنى صاحب راى هستى پرس كفتم بلكه من عالم زياده تحقيق كنده ام يا جاهل علم آموزنده ام  
پرس كفت سعيد بين سنت اى سپر او در من باب دية العبيد وجزاها قسم در بيان دية غلامان  
زخمهاى ايثان مالك انه بلغه ان سعيد المسيب وسليمان بن يساباد كانا يقولان في موصفة العبد  
نصف عشر ثمنه سعيد بن المسيب سليمان بن يساباد يقولان في موصفة العبد ثمنه ثلث ثمنه مالك انه  
ان مروان بن الحكم كان يقضى في العبد يصاب بالجره ان على جرحه قد وما نقص من ثمن العبد مروان  
بن الحكم حكم ميكرد وزياب غلام كه رسانيده شود او را جراحت بر نميآورد يك كيه زخم زده است او را و جب است قد  
آنچه ناقص شد از قيمت غلام قال مالك والامر عندنا ان في موصفة العبد نصف عشر ثمنه ومنقلته  
العشر ونصف العشر من ثمنه وفي ما موتته وجاقت في كل واحدة منها ثلث ثمنه وفيها سوى هذا  
الخصال الارب مما يصاب به العبد ما نقص من ثمنه ينظر في ذلك بعد ما يعبر العبد ويبرك من قيمته



الفرقة من كل شيء...  
من الذين ذكرنا كان  
ارادتي في ابي بكر  
عليه السلام والواجب على الامة  
حامل فانكفت علينا  
ميتا بجمع على عاقلة  
ارادتم من اي نوع كان  
من اهل البيت  
وان سقطت حيا ثقات  
ففيه الدينة كالملة وعليه  
اهل البيت قال الشافعي  
انما اعلنت القرية فيه  
نصف عش الدار  
وهي خمس من الابل و  
قال ابو حنيفة طيلة القرية  
او خمسة دمن هو او  
خمس نارا ديارا

اترجعنا ثم مات ان في الدنيا كما ملة...  
تا وقتي كما جد اشود از شك ماور خود و بيفتد از شك وى در آخال كمرهت گفت الك شنيدم كه علم نيت وقتي كه رآيد شك  
از شك ماور خود در ان حال كه زنده است بعد از ان بمرود كه و تيه وى تمام است **باب** القسا مئة قسامه نيت كاشته  
شخصى و گوانان كېشنده وى قايم نشوند پس اگر لوث ظاهر باشد بجا قسم داده شود عيان را و براى ايشان بد تيمم  
كرده شود اگر لوث ظاهر نباشد و عا عليهم را قسم داده شود پس اگر قسم خوردند برى شدند و اگر كقول كردند و تيه بر ايشان  
لازم شود **مالك** عن ابي ابيلى بن عبدالله بن عبد الرحمن بن سهل بن ابي جهم انه اخبر رجلا  
من كبراء قومه ان عبد الله بن سهل و عيصه خرجا الى خيبر من جمدا صابم فلحق محبصته و اخبره ان عبد  
الله بن سهل قتل و طرح في خيبر بيرا و عين فلحق هو فقال انتم والله قتلتموه فقالوا والله ما قتلناه  
فاقبل حتى قدم على قومه فذكروهم ذلك ثم اقبل هو واخوه حويصه و هو اكبر منه و عبد الرحمن فذهبت  
ليتكلم و هو الذي كان بخيبر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كبر كبر يريديا السن تكلم حويصه ثم  
محبصه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ان يد و اصاحبكم و اما ان يوزنوا بحرب فكتب اليهم  
رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فكتبوا انوا لله ما قتلناه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لحويصته و محبصته و عبد الرحمن تخلفون و استخفون دم صاحبكم فقالوا لا قال اتخلف لكم هيو قالوا  
ليسوا مسلمين فذاه رسول الله صلى الله عليه وسلم من عنده فبعث اليهم بمائة ناقة حتى ادخلت عليهم  
الدار قال سهل لقد ركضت في منها ناقة حمراء قال مالك الفقير هو البير عبد الله بن سهل و محبصه رآه  
بسوى خيبر بسبب حتى معيشته كرسيد بود بايشان پس آينده آمد بسوى محبصه پس خبر داد او را كه عبد الله بن سهل  
شده است و اكنده شده است در خاكي در چاهي با و چشمه پس محبصه آمدش بهود پس گفت شما و آمد كشتيد او را  
بهود و آمد ما كشتيم او را پس روى آورد بدنيه تا اكد آمدش قوم خود پس ذكر كرد اين ماجرا پيش ايشان بعد از ان رو  
آورد وى و برادر وى حويصه و ان حويصه بزرگتر بود از زى و نيز روى آورد عبد الرحمن بر او و مقتول پس شروع کرده  
محبصه كه سخن گويد وى همان است كه در خيبر بود پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم مقدم كن بزرگتر را مقدم  
كن بزرگتر را اراده فرمود و تنظيم كيكلان تر بود در عمر بن سخن گفت حويصه پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها  
كه بهود تير دهند از اين يار شما كه مقتول شده است يا نيت كه خبر دار کرده خود ايشان را بچك پس آمد لوثت نخرت  
صلى الله عليه وسلم بسوى يهود درين باب پس نوشتند آنها در جواب و آمد ما كشتيم او را پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم





الحلاله

ازین جهت پس قهبل نکرده و آخر از نو و ندین گفت آن دیگر مردان را با سوگند بخورد شما پس ایشان نیز قهبل نکرده و نیز  
 حکم کرد حضرت عمر بن خطاب دید برسد این گفت مالک نسبت حمل برین اثر **باب** العاقلة عصبة القتال نساء و هم  
 الذین یکونون علی حاشیة النسب او ولا هم المعتق و عصبتهم ولا یحمل الا الذکور البالعون الا غنیا و اولی القربی  
 عاقلة عصبة قتال از جهت نسب و ایشان آنجا آمده اند که باشند بر حاشیة نسب یا از جهت دلا و ایشان محقق و عصبة مقتولند و نیز  
 عقل را گویند مردان بالغ که تو اگر آن پشندیان متوطان **قال** مالک الامر الذی لا اختلاف فیہ عندنا انه لیس علی  
 النساء و الصبیان عقل ھیب علیهم ان یعقلون مع العاقلة فیما تعقله العاقلة عن الدیات و اما ھیب ل  
 علی من بلغ الحلم من الرجال قال مالک فی المرأة یکون لها زوج و ولد من غیر عصبتها و لا قومها فلیس علی  
 زوجها اذا کان من قبيلة اخر ھیب من عقل حیاتیہا شیء و لا علی ولدها اذا کانوا من غیر قومها و لا علی اخوانها من  
 من غیر عصبتها و لا قومها فھو الا شیء <sup>ھیب</sup> <sup>عصبتهم</sup> <sup>للمتزوج من نساء رسول</sup> <sup>الیوم</sup> و كذلك موالی المرأة میراثهم  
 لولد المرأة و ان کانوا من غیر قبیلتها و عقل جنایة اللوالی علی قبیلتها گفت مالک امریکہ هیچ اختلاف نیست  
 در آن نزدیک نیست که واجب نیست بزنان در کردگان هیچ عقل که واجب باشد بر ایشان نیست و جب بر ایشان  
 که ضامن شوند یا عاقله در جملہ آنچه ضامن میشوند عاقله از دیتها و جز این نیست که واجب میشود عقل بر کسی که رسیده است  
 بلوغ از مردان گفت مالک در باب زنی که باشد او را شوهر و فرزندان غیر عصبة و قوم او پس نیست بر شوهر او چیزی  
 که باشد از قبیلہ دیگر از دیتہ حیاتیہ او چیزی نیست بر فرزندان وی و قتیکہ باشد از غیر قوم او و نہ بر برادران آنجا  
 او که از غیر عصبة او و قوم او باشند پس آنجا حق از میراث آن زن در عصبة و حسب عقل از زنان آنحضرت صلی اللہ علیہ  
 و سلم تا امر و زوجهین آزاد کردگان و دلا و ایشان اولاد نیست اگر چه باشند از قبیلہ او دیتہ جنایة آزاد کردگان  
 بر عصبة آن زن است **باب** ان لم یوجد للقاتل عصبة نسبا و لا اولاد لم یجب شیء اگر یافته نشود برای قاتل  
 عصبة از روی نسب و نہ از روی دلا پس جب میشود چیزی بحکم **مالک** عن ابی الزناد عن سلیمان بن  
 سیاوان سائتہ اعقده بعض الخلع فقتل ابن جمل من بنی عامر فجاء العاندی ابوالمقتول الی عمر بن الخطاب  
 یطلب دیتہ ابنہ فقال عمر لادیتہ فقال العاندی اوایت لو قتله ابی قال عمر اذ اخرجون دیتہ فقال العا  
 هو اذا کانت ان یتوک یلقم وان یقتل یلقم برویکه موالی او معلوم نبودند آزاد کرده بود او را بعض حاجیان گشت  
 شخصی زنی عاید پس آمدن عاید کردید مقتول بود یعنی عمر بن الخطاب طلب میکرد دیتہ پس خود را بر گفت حضرت عمر  
 دیتہ نیست او را بر گفت آن عایدی خبر ده مرا که اگر میکشت او را بر من چه حال بودی فرمود حضرت عمر ان حکم

ان قلت  
 علی النشافی لانه قال  
 ان یومین للقاتل عصبة  
 نسبا و لا اولاد فالدیة  
 فی بیئ المال للقاتل  
 ۱۰۲  
 صلی اللہ علیہ وسلم  
 تاوان من اولی القاتل  
 ابوخیبقة العاقلة اهل  
 الدیوان ان کان القاتل  
 منهم

بري اورويد شامی جو عايد ديتہ اور اير گفٹ عايدی آنزو الحال گفٹ اگر گزشتہ شوو بگرو و اگر گزشتہ شوو انتہام او کشتہ شوو  
**باب** انما یجزل العاقلة فی الخطاء جزاين نیت کہ ضامن عقل میشود ماقدر و قتل خطا مالک عن هشام بن  
 عروة عن ابیہ انه کان یقول لیس علی العاقلة عقل فی قتل العمد انما علیہم عقل فی قتل الخطاء عروة گفٹ  
 جب نیت بر ماقدر عقل و قتل عمد غیر ازین نیت کہ بر نشان عقل میباشد و قتل خطا مالک عن ابن شہاب انه  
 قال مضت السنة از العاقلة لا یجزل مثیما من دیتہ العمد الا ان یشاء واذلک ابن شہاب گفٹ گزشتہ سنت  
 بر نیتوال کہ عاقل بر نیت او و چیزی را از دیتہ عمد گر آنکہ نخواستہ کہ چیزی بر وارند مالک عن یحیی بن سعید  
 مثل ذلک از یحیی بن سعید یا نند این منقول شد مالک عن ابن شہاب ..... قال مضت  
 السنة فی قتل العمد یجفوا اولیاء المقتول ان الدیتہ تكون علی القاتل فی مالہ خاصة الا ان یقیمت العاقلة  
 عن طیب انفس منہا ابن شہاب گفٹ گزشتہ سنت و قتل عمد وقتی کہ عفو کنند اولیاء مقتول برین منوال کہ دیتہ  
 میشود بر قاتل و مال او مخصوص گر آنکہ اعانتہ کند اولا عاقلہ خوشی نفس خویش **باب** تقطع الدیتہ علی العاقلہ  
 فہلک سنین متفرق کردہ میشود دیتہ بر ماقدر و رسال مالک انه سمع ان الدیتہ تقطع فی ثلث سنین  
 او اربع سنین قال مالک و الثلاث احب ما سمعت الی فی ذلک **باب** انک شئنا اذ اهل علم کہ دیتہ متفرق کردہ  
 میشود در سال او چہا رسال گفٹ مالک سال او شیرین احوال است کہ شنیدم آنرا بسوی من عن ابن عباس ان الدیتہ و ذمہ المقتول من اذمہ  
 و غیرہ وارث میشود دیتہ را وارثان مقتول متحمل و غیرہ وارثان مقتول و غیرہ عصباء مالک عن ابن شہاب عن عمر بن الخطاب یسند  
 الناس فی من کان عندہ علم من الدیتہ ان یخبر فی مقام الفصاح بن سفیان کلابی فقال کتب الی رسول اللہ صلوات اللہ علیہ ان اذمہ امرہ اشیم  
 الضبائی من دیتہ زوجہا فقال عمر بن الخطاب ادخل الخباء حتی ایتک فلما نزل عمر بن الخطاب اخبرہ الفصاح  
 فقصر بذلك عمر بن الخطاب قال ابن شہاب وکان قتل اشیم خطا عمر بن الخطاب سوال کرد مروان را دیتی  
 ہر کہ باشد نزدیک او علم در باب دیتہ باید کہ خبر و ہمد را پس ہستاد فصاح بن سفیان کلابی پس گفٹ زوت بسوی رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ وارث یکم نن اشیم ضیاتی را از دیتہ شو ہر او پس فرمود او را عمر بن الخطاب و دخل شوو و خیمہ  
 تا آنکہ بیایم پیش تو پس چون فرود آمد عمر بن الخطاب از منبر پس خبر داد او را فصاح پس حکم کرد با خبر عمر بن الخطاب گفٹ ابن  
 شہاب و بود قتل اشیم بطریق خطاب **باب** لا یرث القاتل وارث میشود قاتل از دیتہ مقتول چیزی مالک  
 عن یحیی بن سعید عن عروة بن الزبیر ان رجلا من الانصار یقال له اصحہ بن الجلاح کان لہ عم صغیر هو  
 اصغر من اصحہ وکان عند اخوالہ فاخذہ اصحہ فقتلہ فقال اخوالہ کنا اهل ثمود و ذمہ حق انما استوی صل

لا قلت  
 علی هذا اکثر اهل العلم  
 علی هذا اهل العلم  
 لا قلت  
 علیہ اهل العلم



ونبت درين باب من مقررات الایضه فقاعین الصبح باب در حکم شخص یک چشم کور چون بکنند چشم شخص کور را  
 بشمال آنصفا بن شها عن الرجل لا هو يقف اعين الصبح فقابن شهاب ان احب الصبح ان يسقيك في القروان احب الناس  
 الفدين اواثني عشر درهمه لهما مالك سوال کرد ابن شهاب ان حکم می کردی که چشم کور را بشمال آنکه چشم کور را  
 این گفت این شهاب اگر خواهد چه بچشم کور را بشمال آنکه چشم کور را بشمال آنکه چشم کور را بشمال آنکه چشم کور را  
 قصاص بگیرد و اگر نگیرد پس تمام می نماید نه از دنیا بگذرد و نه در زمین بماند که اگر نگیرد پس تمام می نماید نه از دنیا بگذرد  
 و حبیب است خواسته چشم دوم درست باشد یا کور و همین است موافق کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه  
 گذشت پیش از این این بحث گفت مالک قتیله شکسته شود از اعور چشم صحیح او را واجب است در آن  
 کمالیته چنانچه قول زهریست یا طبرقی فی الضر من الترقوة والضع باب و چیزی که در روایت دیگرها  
 و در آنها چیزی کردن دستخوان پهلوان مالک عن یحیی بن سعید بن مسعود بن سعید بن المسیب یقول یقول قضی عمر  
 بن الخطاب فی الاضراس بعیر بعیر و قضی معاویة بن سفیان فی الاضراس بخمسة ابعة قال سعید بن المسیب فالدنة  
 تنقص فی قضاء عمر و تزيد فی قضاء معاویة فلو كنت انما جعلت فی الاضراس بعیرین بعیرین فلكل الدنة سواء  
 سعید بن المسیب گفت که حکم کرد عمر بن خطاب در دندانهای متصل خساره بیک یک شتر و حکم کرد معاویة بن  
 سفیان پنج شتر گفت سعید بن ابی مسریة ناقص میشود در قضا حضرت عمر و زیاده می شود در  
 معاویة پس اگر من می بودم حاکم مقرر میکردم در دندانها دو و شتر پس اینست دین برابر  
 مالک عن یحیی بن سعید بن الخطاب عن ابن الخطاب قضی فی الضر من بجل و فی الترقوة  
 بجل و فی الضلع بجل  
 و در آن پهلوان بیک شتر قال مالک و الامر عندنا ان مقدم الضرع و الاضراس و لا نیا ب عقلها سواء و ذلك ان رسول  
 صلواته فی السن من اهل الضر من اهل السن لا یفضل بعضها علی بعض لانه حکم مقرر شد و یک است  
 که آنچه مقدم است از زبان معنی دندانهای پیش و دندانهای متصل خساره و دندانهای تیز همه برابر است  
 و این سبب است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که در دندان پنج است بیشتر و دندانهای متصل  
 خساره دندان است از دندانها زیاده کرده نشو و بعضی را بر بعضی از اسن کفتمها و مثل الید کقطعها  
 سیاه شدن دندان نماند کردن است و بیکار شدن است مانند پیش شدن است مالک عن یحیی بن سعید بن  
 سعید بن المسیب ان یقول اذ اصیبت السن فاسوت فیها عقلها تا ما فان طرحت بعد ان تسوت فیها عقلها ایضا

تثبت اثر اهل العلم  
 الضم من حدیث النبی  
 صلی الله علیه وسلم  
 وفی السن خمس فقاوا  
 تاویلما روی فی الترقوة  
 والضع من صحیح  
 فلكل صلی علیه وسلم  
 لان فیها بید مقتدا  
 قطع الدنة تنقص فی  
 قضاء عمر بن الخطاب  
 بیدان عمر بن الخطاب  
 لان یجعل فیما قبل من  
 الاسنان فی کل سن  
 دهی اثنی عشر دراهم  
 الاضراس بعیر البعیر  
 دهی عشر دراهم  
 فی الاضراس بعیر فان جعل  
 فلكل ما یس خمس  
 وان یجعل فیما بعیر  
 بعیر من فلكل ما یس  
 علیه اهل العلم

الفصل في غيرة الرجال  
في غيرة الرجال  
عن أبي هريرة  
عن رسول الله  
صلى الله عليه  
وسلم في غيرة  
الرجال  
عنه لا يستلزم  
انما الكسب في  
الرجال  
قالوا  
منه لا يستلزم  
اعتماد الامة  
في ذلك  
قوله  
منه لا يستلزم  
اعتماد الامة  
في ذلك

ووقتكم نحي رسانده شود بزدان پس سياه شود پس در روی دتیه اوست بکمال پس اگر زخمی دیگر انگذده شود آن دندان  
ما بعد از آنکه سياه شده باشد پس در روی دتیه وندان است **بکمال نیز باب** ما بوردی من القود في كسر القذف  
در بیان آنچه مردیت از قصاص و شکستن **ران مالك** انه بلغنا ان ابا بكر محمد بن عمر بن حزم افاد من كبر  
القذف ابو بكر بن عمر و قصاص كفت از شکستن **ران باب** اذا قتل رجل رجلا و قال وجدته مع امرأتي  
كيف يقضى فيه وقتیکه مکشد مردی مردی را و گوید یا قسم او را با زن خود میگوید حکم کرده شود و **ران مالك** عن  
سهیل بن ابی صالح السمان عن ابيه عن ابی هريرة ان سعد بن عبادة قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
اربت ان وجدته مع امرأتي رجلا امهله حتى اتي باربعة شهداء فقال رسول الله عليه وسلم نعم سعد بن عبادة  
در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبرده مرا اگر بیایم بازن خود مردی را یا بگذارم او را اما آنکه بیا ریم چهار گواه را پس  
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری یعنی بگذار تا حاضر سازی گواهان **را مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد  
بن المسيب ان رجلا من اهل الشام يقال له ابن خبيرة وجد مع امرأته رجلا فقتله او قتله افا شكرا على  
معاوية بن يحيى بن القتيبة فكتب الى ابو موسى الاسعدي من يابلطاع عن ابى خبيرة عن ذلك عن معاوية بن  
ابى طه قال اعلان هذا الخبر اذ هو من غيرة حتى به فقال ابو موسى كذب الى معاوية بن ابي سفيان امالك عن ذلك  
فقال على انا ابو الحسن ان لم يات باربعة شهداء فليطع برمة مروى از اهل شام گفته میشود او را ابن خبیر یافت  
بازن خود شخصی را پس گشت او را پس شکل شد بر معاویه بن ابی سفیان حکم کردن در باب او پس نوشت بسوی ابو موسی  
اشعری که سوال کند برای او علی بن ابیطالب را ازین اجرا پس سوال کرد ابو موسی ازین اجرا علی بن ابیطالب را پس گفت او را علی  
بن ابیطالب بر آنست این قضیه است که واقع نشد در زمین مملکت من قسم میدهم ترا که خبری بحقیقت حال پس گفت ابو موسی تو  
بسوی من معاویه بن ابی سفیان که سوال کنم ترا ازین اجرا پس فرمود حضرت علی بن ابیطالب اگر نیاید چهار گواه  
باید که بد بدیتیه او متبرم گوید الزم ترستی که بنزد ندان اسیر را تا آنکه گشته شود یا تسلیم کرده شود بسوی او یا او مقتول و زمینش  
را گویند که در کردن شتران بنزدند مرا و اینی است که بد بدشتران دیتیه را و **باب** ما جهد من الذم و  
بيان آنچه جایزه گذشته میشود از خونها **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب و ابى سلمة بن سلمة بن  
عبد الرحمن عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال جرح الجهاد جبار و البئر جبار و اللعنة جبار و  
و في الواكاز الحسن رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود زخم زدن جانور بی زبان بدست و افتادن در چاه بدست و افتادن  
معدن بدست و درر کا زوچب میشود **باب** اذا اتلفت الماشية حالط قوم و ردوهم فان

قوله انما الكسب في الرجال  
منه لا يستلزم اعتماد الامة  
في ذلك  
قوله من غيرة حتى به  
قالوا  
منه لا يستلزم اعتماد الامة  
في ذلك  
قوله من غيرة حتى به  
قالوا  
منه لا يستلزم اعتماد الامة  
في ذلك

قال ابو بصير  
عن ابيه عن ابى هريرة  
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال جرح الجهاد جبار و البئر جبار و اللعنة جبار و  
و في الواكاز الحسن رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود زخم زدن جانور بی زبان بدست و افتادن در چاه بدست و افتادن  
معدن بدست و درر کا زوچب میشود **باب** اذا اتلفت الماشية حالط قوم و ردوهم فان

نقل ابو بصير  
عن ابيه عن ابى هريرة  
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال جرح الجهاد جبار و البئر جبار و اللعنة جبار و  
و في الواكاز الحسن رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود زخم زدن جانور بی زبان بدست و افتادن در چاه بدست و افتادن  
معدن بدست و درر کا زوچب میشود **باب** اذا اتلفت الماشية حالط قوم و ردوهم فان

عنه لا يستلزم اعتماد الامة  
في ذلك  
قوله من غيرة حتى به  
قالوا  
منه لا يستلزم اعتماد الامة  
في ذلك  
قوله من غيرة حتى به  
قالوا  
منه لا يستلزم اعتماد الامة  
في ذلك









فرقد در این مقام است که طلب فریبگی از ایشان پس اگر فعل کردند چنانچه ایشان را بیشتر گفت  
 حمزه بن ابی ذریه که در زمان حضرت علی رضی الله عنه خروج کردند نیز قال  
 کرد علی با ایشان تا آنکه متاصل ساخت ایشان **باب** مثل السحر والصدقة کشف ما بصره کما  
**قال** الله تعالى وما كفر بليمان ولكن الشيطان كفرا بيلون للناس الضلالة وكان قد سلبان ولكن شيطان كان  
 شذوي انما هو من رواه ماجد و مالك من محمد بن عبد الرحمن بن سعد بن إدراة انه بلغه ان حضرت  
 النبي صلى الله عليه وسلم قتلت جارية لها سحرها وقد كانت برفها فانمت بها قتلت حضرت خضر  
 كبره ما ازان خود که سحر کرده بود او را و حال آنکه در سماعه بود او را پس هر که حضرت خضر کشتن وی پس کشته شد  
 مالک السحر الذي يعل السحر ولم يعمل رحيه هو مثل الذي قال الله تبارك وتعالى في كتابه ولقد علموا ان  
 اشترى ماله في الاخرة من خلاق فاري ان يقتل اذ فعل ذلك هو نفسه<sup>ع</sup> گفت مالک سحر که خود سحر کند  
 کرده باشد برای او و غیر او وی مانند کسی است که در کتاب خود فرموده است ولقد علموا ان اشترى ماله في الاخرة من  
 خلاق پس بدینیم کشته شود و قیقه کرده باشد نفس خود **باب** جزاء المهاجرين باب و جزا راه زندگان و نه  
 کندگان نیز **قال** الله تعالى جزاء الذين يحاربون الله ورسوله و يسعون في الارض فسادا و ان  
 يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم و اجفانهم من خلاف او ينفذون من الارض ذاك لهم جزية في الدنيا و لهم في  
 الاخرة جزاء عظيم الا الذين تابوا من قبل ان تقدم عليهم فاعلموا ان الله عفوف رحيم جزا این نسبت که جزای آنکه  
 جنگ میکنند با خدا و رسول او یعنی با جاعه مسلمین زیرا که جنگ ایشان جنگ با خدا و رسول است و الله علم و می میکند و زمین  
 بساوی قطع طریق میکند و تعرض حرمان سلب و ما هو اصل ایشان میشود نسبت گرفته شود ایشان را برادر کرده شود یا  
 بری شود و استیجاب و یا بی استیجاب است از یک جانب چای از جانب دیگر یا از اهل کرده شود ایشان را از زمین یعنی بلاد و وطن یا سر  
 این جزا ایشان را رسوائی است بر رویا و ایشان را دور آفرین باشد عذاب بزرگ گران آنکه توبه کردند پیش از آنکه کشته  
 یا بیدرینان پس برانید که خدا ترز کار مهربان است یعنی حد ساقط است از این سواى حقوق آدمیان **باب**  
 ترتیب هذه العقوبات على مراتب الجرائم و بيان ترتیب این تعذبات موافق مراتب گناهان **مالك**  
 عن ابى الزناد انه اخبره ان عاملا له من عبد العزیز اخذت ما سلف حتى اتته ولم يقتلوا فاراد ان يقطع ايديهم  
 او يقتل فكتب الى عمر بن الخطاب رضي الله عنه بذلك فكتب اليه عمر بن عبد العزيز ليرى لو اخذت بايس من ذلك كما على ان كان  
 بن العزیز گرفت مردمان چند را و در جرایه یعنی در قطع طریق در ایشان کشته بودند کسی را پس حضرت عامل کی از این کار  
 دانست که اگر چه در کار خود که از این کار کشته بودند و در قطع طریق در ایشان کشته بودند کسی را پس حضرت عامل کی از این کار

این کتاب در بیان تعذبات و جزایات است که در این کتاب بیان شده است و این کتاب در بیان تعذبات و جزایات است که در این کتاب بیان شده است

این کتاب در بیان تعذبات و جزایات است که در این کتاب بیان شده است و این کتاب در بیان تعذبات و جزایات است که در این کتاب بیان شده است

این کتاب در بیان تعذبات و جزایات است که در این کتاب بیان شده است و این کتاب در بیان تعذبات و جزایات است که در این کتاب بیان شده است

این کتاب در بیان تعذبات و جزایات است که در این کتاب بیان شده است و این کتاب در بیان تعذبات و جزایات است که در این کتاب بیان شده است

سرود و تنهایی ایشان با یکدیگر نوشت بی عمر بن عبدالعزیز درین باب پس نوشت عمر بن عبدالعزیز بسوی او که اگر عمل سکر کنی  
 با سنان ترا زین بهتر بودی یعنی چون ایشان گشتندی باید که بر برین دست کنهائی مبرجم گوید رضی الله عنه که کلاه او در صل  
 باهی نخرست تا درین سلاطین است که دست بطریق پیشه بطریق و جوب که عقوبت بقدر جرم کند و حدیث عبدالعزیز عیاش  
 که درین باب امام شافعی روایت کرده است محل آن چنین است **و اسلم علم باب** الزنا کبیره تا نگاه کبیره است **قال الله**  
**تعالی لا تقربوا الزنا انه کان فاحشه و مساو سبیلها فهو ذنبا تعالی نزدیک شوید بر نام آئینه آن کار بجایای سنت و بدعت**  
**است آن باب** من اتی هذا من حد و الله تعالی لم یطلع علیه الناس اصحاب لان لا یسد ذلک لهم و  
 یتوب فیما بینهم و بین الله تعالی مکرر عمل کنندگانی که موجب حد است از حد و حد است و وقف نشدند بر آن مردان نسبت  
 او را که ظاهر کنند آن عمل را برای مردان و توبه کنند در میان خود و میان خدا **شیخ مالک** عن زید بن اسلم ان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم قال یلیا الناس قد انکم ان تنتهوا من حد و الله من اصابت من هذا القاذورة  
 فلیست ترستتر الله فانه من یبد لنا صفتة نعم علیه کتاب الله عن خیر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ای مردان  
 وقت آن رسید شما را که بازمانید از معاصی خدا تعالی هر که برسد بخیری ازین نجاسات پس باید که در آید پرده خدا تعالی  
 پس بر آینه حال نیست که هر که ظاهر کند برای ما جانب روی خود را قائم خواهیم کرد روی شریعت خدا تعالی را **مالک**  
 بن سعید عن سعید بن السیبان رجلا من اسلم جاء الی ابی بکر الصدیق فقال له ان الاخری فی فقال له ابو بکر هل ذکرک  
 هذا لاحدی غیری فقال لا فقال ابی بکر فرب الی الله و استتر بستره الی الله فان یصل التوبة من عباده فلم تقره نفسه حتى  
 اتی عمر بن الخطاب انظر المثل قال الی بکر فقال الی بکر انظره نفسه حتى جاء الی رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم فقال له ان الاخری فی قال سعید فاعرض عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث مرات کل ذلک یمر  
 منه رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی اذا اکثر علیه بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم الی اهله فقال ابی بکر  
 انم به جنته فقال الی رسول الله و الله انه لعصیر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابکر ام یتیب قالوا نیت رسول  
 فامر به رسول الله صلی الله علیه و سلم فرج مروی از قبیل بنی اسلم آمد پیش ابی بکر الصدیق پس گفت او را این سعید کز  
 زنا کرده است پس گفت او را ابو بکر آیا ذکر کرده این قصه را برای کسی بخیر من گفت نکردم پس گفت او را حضرت ابو بکر توبه کن بجای  
 خدا و در آسپرده خدا پس بر آینه پرده خدا توبه قبول میکند توبه را از زندگان خود پس قرار داد او بر نفس او تا آنکه آمد پیش عمر  
 بن الخطاب پس گفت او را مانند آنچه گفته بود حضرت ابو بکر را گفت او را حضرت شهاب آنچه گفته بود ابو بکر گفت سعید بن سعید  
 زنا و او را نفس او تا آنکه آمد پیش حضرت سعید بن سعید گفت بخان بنی صلی الله علیه و سلم بر آینه من سعید از حضرت سعید بن سعید

و در حدیثی که در کتاب التوبة من حد و الله تعالی مذکور است که هر که برسد بخیری ازین نجاسات پس باید که در آید پرده خدا تعالی  
 پس بر آینه حال نیست که هر که ظاهر کند برای ما جانب روی خود را قائم خواهیم کرد روی شریعت خدا تعالی را  
 مالک بن سعید عن سعید بن السیبان رجلا من اسلم جاء الی ابی بکر الصدیق فقال له ان الاخری فی فقال له ابو بکر هل ذکرک  
 هذا لاحدی غیری فقال لا فقال ابی بکر فرب الی الله و استتر بستره الی الله فان یصل التوبة من عباده فلم تقره نفسه حتى  
 اتی عمر بن الخطاب انظر المثل قال الی بکر فقال الی بکر انظره نفسه حتى جاء الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال له ان الاخری فی  
 قال سعید فاعرض عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث مرات کل ذلک یمر منه رسول الله صلی الله علیه و سلم حتى اذا اکثر علیه بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم الی اهله فقال ابی بکر  
 انم به جنته فقال الی رسول الله و الله انه لعصیر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابکر ام یتیب قالوا نیت رسول فامر به رسول الله صلی الله علیه و سلم فرج مروی از قبیل بنی اسلم  
 آمد پیش ابی بکر الصدیق پس گفت او را این سعید کز زنا کرده است پس گفت او را ابو بکر آیا ذکر کرده این قصه را برای کسی بخیر من گفت نکردم پس گفت او را حضرت ابو بکر توبه کن بجای  
 خدا و در آسپرده خدا پس بر آینه پرده خدا توبه قبول میکند توبه را از زندگان خود پس قرار داد او بر نفس او تا آنکه آمد پیش عمر بن الخطاب پس گفت او را مانند آنچه گفته بود حضرت ابو بکر را  
 گفت او را حضرت شهاب آنچه گفته بود ابو بکر گفت سعید بن سعید زنا و او را نفس او تا آنکه آمد پیش حضرت سعید بن سعید گفت بخان بنی صلی الله علیه و سلم بر آینه من سعید از حضرت سعید بن سعید

و در حدیثی که در کتاب التوبة من حد و الله تعالی مذکور است که هر که برسد بخیری ازین نجاسات پس باید که در آید پرده خدا تعالی  
 پس بر آینه حال نیست که هر که ظاهر کند برای ما جانب روی خود را قائم خواهیم کرد روی شریعت خدا تعالی را  
 مالک بن سعید عن سعید بن السیبان رجلا من اسلم جاء الی ابی بکر الصدیق فقال له ان الاخری فی فقال له ابو بکر هل ذکرک  
 هذا لاحدی غیری فقال لا فقال ابی بکر فرب الی الله و استتر بستره الی الله فان یصل التوبة من عباده فلم تقره نفسه حتى  
 اتی عمر بن الخطاب انظر المثل قال الی بکر فقال الی بکر انظره نفسه حتى جاء الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال له ان الاخری فی  
 قال سعید فاعرض عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاث مرات کل ذلک یمر منه رسول الله صلی الله علیه و سلم حتى اذا اکثر علیه بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم الی اهله فقال ابی بکر  
 انم به جنته فقال الی رسول الله و الله انه لعصیر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابکر ام یتیب قالوا نیت رسول فامر به رسول الله صلی الله علیه و سلم فرج مروی از قبیل بنی اسلم  
 آمد پیش ابی بکر الصدیق پس گفت او را این سعید کز زنا کرده است پس گفت او را ابو بکر آیا ذکر کرده این قصه را برای کسی بخیر من گفت نکردم پس گفت او را حضرت ابو بکر توبه کن بجای  
 خدا و در آسپرده خدا پس بر آینه پرده خدا توبه قبول میکند توبه را از زندگان خود پس قرار داد او بر نفس او تا آنکه آمد پیش عمر بن الخطاب پس گفت او را مانند آنچه گفته بود حضرت ابو بکر را  
 گفت او را حضرت شهاب آنچه گفته بود ابو بکر گفت سعید بن سعید زنا و او را نفس او تا آنکه آمد پیش حضرت سعید بن سعید گفت بخان بنی صلی الله علیه و سلم بر آینه من سعید از حضرت سعید بن سعید

پس عمر بن کرواتوی رسول الله صلی الله علیه وسلم سبار بر بار عرض میکرد و زوی رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آنکه مبالغه تمام کرد و در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آدم زوستا آنحضرت صلی الله علیه وسلم سپوی قبیل او استغنا میشود و اینست یا با جنون است پس گفتند قبیل او را رسول الله صلی الله علیه وسلم دست است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا بگردد یا شیب گفتند بگردد شیب است یا رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود در حق وی رسول الله صلی الله علیه وسلم

صلعم بن جهم ثور شد **قال** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

لرجل من اسلم یقال له هزال یا هزال لو سترته برداء کما خیر لک قال یحیی بن سعید حدثت بهدا <sup>الشیخ</sup> حدثت فی مجلس فی یزید بن نعیم بن هزال الا سلفاً یزید هزال جرد هذا الحدیث حتی سعید بن مسیب <sup>له</sup> کفیت خبر سعید بن کرم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شخصی از قبیل بنی اسلم که گفته میشد او را هزال یا هزال اگر می پوشیدی او یعنی ما عربی را نجافه بر اینیه بهتر بودی ترا یعنی امر میکردی او را با خفا و حل نمیکردی او را با طهارت گفت یحیی بن سعید پس آنکه کردم این حدیث را در مجلسی که در وی بود یزید بن نعیم بن هزال سلی می گفت یزید که هزال جدم بود و این حدیث درست است

است **باب** الزانی الحوالیکو جلد مائة بکتاب الله ویفر بسنة تسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم زانی آزاد که نکاح صحیح بشرط آن زنی زسیده باشد زود شود و صحت نماید بحسب نظر کتاب مدواز و وطن الخراج کرده شود یکسان بحسب ریت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **قال** الله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و <sup>کذا</sup> **ان** یکره فی دین الله ان یتکلم المؤمن بالله الیوم الاخر ولیتم <sup>صالحاً</sup> طامن المؤمنین و زنا کننده زن زنا کننده پسر نیز می کرد این در اصدان زایه و باید که در دنیا پسر <sup>ایشان</sup> بر بانی و اجرامی حکم الهی اگر ایمان آورده اید بخدا و روز آخر و باید که حاضر شود بر عقوبت این هر دو جماعتی از مسلمانان **قال** عن ابن شهاب عن عیوب بن عبد بن عتبة بن مسعود <sup>عن</sup>

ابی هريرة و زید بن جهمی انهما اخبراه ان رجلین اختصا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لهما اقرض بیننا بکتاب الله و قال الاخر و هو اقرضهما اجل یا رسول الله فاقض بیننا بکتاب الله و ائدت ان انکم قال تکلم فقال ان ابی و عیسیفا علی

فرنی باقرت فاخبروا ان علی ابی الرجم فاقتدیت منه بمائة مشاة و بجارید <sup>بشیرانی</sup> سالت اهل العدم فاخبروا ان علی ابی

جلد مائة و غریب علم و اخبروا انما الرجم علی امراته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما الذی لنفسی بنیدة الاخذ

ببینکما بکتاب الله اما عنک و جلمیتک فرد علیک و جلد مائة و غریب عام و امر انیس الا سلی ان یاتی امره الاخر فان اعترفت رجمها قال فاعترفت فرجمها **فرجمها** <sup>پرویزد و کس</sup> حضورت کرد و عیوب بن سعید

مسعود علیه السلام گفت که در میان ما بر سریت خداستما و گفت و یک روز

قلوب  
۱۱  
عل العکرة

همه از آنکه قبیل نمی عن تقطیل الحدود و قبل نمی عن تخفیف الضرب بحیث لا یحصل جرم معتدیه لولا تعالی و لیسید من اهل طایفه من  
در آنکه قبیل نمی عن تقطیل الحدود و قبل نمی عن تخفیف الضرب بحیث لا یحصل جرم معتدیه لولا تعالی و لیسید من اهل طایفه من  
در آنکه قبیل نمی عن تقطیل الحدود و قبل نمی عن تخفیف الضرب بحیث لا یحصل جرم معتدیه لولا تعالی و لیسید من اهل طایفه من

دوی و ناترین دو کس بود آری یا رسول الله حکم فرما در میان با شریعت خداست تعالی و دستوری ده مرا که سخن گویم یا تو  
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم سخن بگو پس گفت آنمزه بر آنی پس من مزدور بود پیش این شخص پس بنا کرد با زن او پس  
خبر داد نزد بعضی مردم که لازم است بر سپهر من سنگسار کردن پس عوفن او دادم صد کو سفزد و یک تیر که  
که بود از آن من ایمازان هر آنی سوال کرد مطبل علم المازین سلسله پس خبر دادند مرا که بر سپهر من و حیت است زمین مثل زبانه  
دیرون کردن از وطن کیسال و خبر دادند مرا که بریم بر زن این شخص و حیت است پس فرمود آنحضرت صلعم آگاه شوقم آنجا  
کنفس من بخت است البته مکنم میان شما شریعت خداست اما مره تو و دیگر تو باز گردانیده شده است بر تو و نزد  
پسر او را صد تازیانه و بی وطن سلفت او را یکسال حکم فرمود پس آله را که برود بسوی من این شخص دیگر پس اگر ترا  
نزد زن جمع کند او را پس اقرار کرد پس جمع کرد او را **قال مالک العیسیف لاجیرکف مالک محمی عیسیف بخت مالک**  
عن نافع ان صفیة بنت ابی عبید اخبرته ان ابا بکر الصدیق اقی یجیل قد وقع علی جادیه بکر فاجلها ثم اعترف علی  
نفسه بالزنا ولم یکن احصن فلم یه ابو بکر فجلد الحدم ثم نفی الی فذلک آورده شد شخصی پیش ابو بکر الصدیق رضی الله عنه  
که افتاده بود بر زنی نو جوان شوهر نایده پس حال ساخت او را بعد از آن اقرار کرد بر خود زنا و محصن نبود پس امر کرد در حق او  
ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس زده شد حد بعد از آن اقرار کرد او را بسوی مذک **باب** یجیل بسوط قد کب  
به و کان حد زده شود تازیانه که سوار شده باشند آن و نرم شده بشه **مالک** عن زید بن اسلم ان رجلا  
اعترف علی نفسه بالزنا علی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فدعا له رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوط  
فاتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فاتی بسوط جدید لم تقطع فخرته فقال دون هذا فاتی بسوط قد کب  
به و کان فامر به رسول الله صلی الله علیه و سلم فجلد مختصر بر آنی روی اعتراف کرد بر نفس خود زنا و هر دو رسول  
الله صلی الله علیه و سلم پس طلب کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم برای او تازیانه پس آورده شد تازیانه شکسته پس فرمود  
قوی تازین باید پس آورده شد تازیانه نو که بزیده نشده بود شمره او فرمود کمتر ازین باید پس آورده شد تازیانه که سوار  
شده بود و تازیانه و نرم شده بود پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق او پس حد زده شد **باب** ان  
الحصن یرجم زانی محصن یا رجم کرده شود **مالک** باسناده عن عمر بن عبد الله عنده انه قال الیوم فی کتاب  
الله تعاقب صلی من زنا من الرجال والنساء اذا احصن حضرت عمر رضی الله عنه فرمود رجم در کتاب خداست  
ثابت بر سیکه زان کند از مردان و زنان و قتی که محصن باشد **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن  
المسیب ان عمر بن الخطاب قال یا کم ان تملکون من ایه الیوم ان یقول قابل ان لا یجد حدی زنی کتابه

من عیبتن او را حق  
المحدثین که طایفه  
که بر علی بن ابی طالب  
سیادت بیاید تا اول  
الاشفاق و صلعم  
بسیار طایفه از قبیل  
نظریان بر روی مالک  
فعلی که ان بیعت الی  
المقدوفه فخرج علیه  
فان اراد طلب الناب  
طیبه طلبه و لم یسبناه  
ان یطلب اقرار القدر  
کیف کفنا قال الله تعالی  
ولا یجسیسوا و لا یولی  
من بعد ان یذنبوا  
فنه آول فی بعض  
کل کتاب قال کان لفظ  
الحدیث فان طلبت  
لین یکن فان لفظ  
فان لفظ من اکتب  
من قول الله تعالی  
ما لکم ان یجسیس  
عنه فیسب ما لکم  
عنه فیسب ما لکم

من عیبتن او را حق  
المحدثین که طایفه  
که بر علی بن ابی طالب  
سیادت بیاید تا اول  
الاشفاق و صلعم  
بسیار طایفه از قبیل  
نظریان بر روی مالک  
فعلی که ان بیعت الی  
المقدوفه فخرج علیه  
فان اراد طلب الناب  
طیبه طلبه و لم یسبناه  
ان یطلب اقرار القدر  
کیف کفنا قال الله تعالی  
ولا یجسیسوا و لا یولی  
من بعد ان یذنبوا  
فنه آول فی بعض  
کل کتاب قال کان لفظ  
الحدیث فان طلبت  
لین یکن فان لفظ  
فان لفظ من اکتب  
من قول الله تعالی  
ما لکم ان یجسیس  
عنه فیسب ما لکم  
عنه فیسب ما لکم





فان قيل... قوله... ما في... العبد... الخ

الامامة خمسين في الزنا عبد الله بن عياش گفت امروم عمر بن الخطاب در جوانان چند از جمله قریش بر نازبان

ندیم کثیر کان چند از کثیر کان بیت المال نجاه نجاه نازبان در حد زنا قال مالک الذي اد دكت جليد اهل علم

بيلد نازبان لا نفى على العبيد اذا ذنوبهم مالک على که يا فقم برآن بل علم را در شهر خود هست که جلا وطن کردن لازم است  
برضامان و تنکر زنا کند **باب** يثبت الزنا بالافوا و اوبار بعة شهادة ثابت میشود زنا باقرار و با چهار گواه

الله تعالى واللاتى باين القلحشته من يساء كم فاستشهدوا عليهم اربعة منكم فان شهدوا فاما مسكون في

البيوت حتى يتوفيهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا و انما كمل على آرزو نما از زمان شما پس گواهي طلبيد بر ایشان

از چهار كس از جمله خویش يعنى مردان مسلمان پس اگر گواهي دادند بر ایشان پس نگاهاريد يعنى محسن كنيه ایشان را در خانه

تا آنكه قبض ارواح ایشان كند ملك الموت يا مقرر سازد خدا تيجالی برای ایشان باي يعنى طريقه حد ایشان و در آخر از همه شهادت  
و آن كند و رسم شهادت **مالك** عن ابن شهاب ان لخره ان رجلا اعترف على نفسه بالزنا فعلى عهد رسول

الله صلى الله عليه وسلم وشهد على نفسه ابرع مرات فاقتر رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجم قال ابن شهاب فبعن

ابن ذلك يومئذ الرجل يا حذرافه على نفسه ابن شهاب فبرو اد مالک را كه مروى اقرار كرده بر نفس خود بار كتاب زنا در عهد

الله صلى الله عليه وسلم گواهي داد بر خود چهار بار پس امر كرد او را رسول الله صلى الله عليه وسلم پس رجم كرده شد گفت ابن

شهاب حين حديثه اذ كرهه ميشود مرد را بسبب اعتراف بر نفس خود **مالك** عن ابن شهاب عن جليد الله بن عبد

الله بن حنيفة بن عمار بن الخطاب يقول ارجم في كتاب الله عز وجل حق

على من ذنبا من الرجال والنساء اذا احسن اذ اقامت عليه البينة او كان بالليل والاعتراف عبد الله بن عباس <sup>گفتند</sup>

حضرت عمر را كه يك گفتم رجم و در كتاب خدا تيجالی يعنى در شهادت او حق است بر هر كه زنا كند از مردان و زنان وقتي كه محسن است  
و تنكيد قائم شوند بروی كوانان يا با سند حل يا اقرار **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن

وانذا الليث بن عمر بن الخطاب اتاه رجل وهو بالشام فذكر له انه وجد مع امراته رجلا فبعث عمر ابن الخطاب ان

واقبل البيعة الى امراته يسالها عن ذلك فانها وعندها نسوة حطافن ذكرها الذي قال ذوجها عمر بن

الخطاب وانبرها لها فترخذ بقوله وجعل يلقتها اشباه ذلك لتنزع فابت ان تنزع و تمت على الاصح  
فامر لها عمر فجمت ابو وا قد ليثي روايت کرده كه هر آينه عمر بن الخطاب آمد پیش او مروى حالانكه او در شام بود پس ذكر كرد  
پيش او كه مروى یافته است با زن خود مرد و پسر فرستاد عمر بن الخطاب ابو وا قد ليثي را بسوي زن او تا سوال كند از  
را از زن پسر او مروى با زن و نزوك مروى زمان چند نشسته بود نكر داد پس ذكر كرد آنچه شوهراو گفته بود پیش عمر

عبد الله بن عباس... قوله... ما في... العبد... الخ

قال مالك بن النضر... الجملد الثاني... من الجملد الثاني... قال مالك بن النضر... قال مالك بن النضر... قال مالك بن النضر...

بن الخطاب وضموا وادوا را که وی ان خودیست بقول شوهر بود و شروع کرد که بگویند بگرد او را امثال این چیزها تا باز گرد او اعتراف  
 پس قبول کرد که باز کرده و وقایع مانند باقر امین امر که حضرت عمر در باب او پس بجم کرده شد او را **مالک** باسناده ان  
 رجلا من اسلم جاد الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لمان الاخر زني فاعرض عن رسول الله صلى الله عليه  
 ثلاث مرات كل ذلك يعرض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا اكثر عليه بعث رسول الله عليه وسلم  
 اهله فقال ايتيكي ام بهجته فقال يا رسول الله انصح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابكرام تديت لوالا  
 بل ثيب يا رسول الله فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجم مختصر مروي ابنه بنى اسلم آدم بسوى رسول الله صلى  
 عليه وسلم پس عرض کرد بجانب وی صلى الله عليه وسلم هر آنی این بعیدار حجت زنا کردست پس اعراض فرمود از وی حضرت  
 صلى الله عليه وسلم تکبار بار بار اعراض مینمود از وی رسول الله صلى الله عليه وسلم تا آنکه مبالغه تمام کرد و پیش آنحضرت صلى الله  
 وسلم فرستاد و در آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسوی قبیله او یا میرضت یا با او بنویست پس گفتند قبیله او رسول الله الله الله بنده است فرمود رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم یا بکر است یا ثیب گفتند بلکه ثیب است یا رسول الله پس امر فرمود در حق وی صلى الله عليه وسلم پس بجم کرده شد  
**باب** ما یدر فی اللحد... و ما لا یدر... چه چیز است که دفن کرده میشود و در وی احد را چه چیز است که مندفم نمیشود  
 در وی **مالک** عن نافع ان عبدا كان يقوم على ريق الخنس وانه استكره جاويزه من ذلك الوقيع  
**باب** عمر بن الخطاب و فناءه ولم يجلد الوليد... انما استكرهها علمها علمها خبر واری بنیدی نفس میکرد در آنرا او اگر اه  
 کرد کثیرکی را از آن بنیدی پس زنا کرده بوی پس تا زیانه زد غلام را عمر بن الخطاب و جلای وطن کرد او را و تا زیانه زد آن  
 کثیرکی پس اگر اه کرده بود او را **مالک** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن ان عمر بن الخطاب قال لو جلتجرح  
 بجارية لامرأة معه في سفر فاصابها ففلوت امراته فذكوت ذلك لعمر بن الخطاب فساله عن ذلك فقال هوها  
 لي فقال امرت اتيني بالبينة او لا يمينك يا حمارك قال فاعترفت امراته لها و هبتها له مروي بر آورد کثیرکی  
 از آن زن خود با خود در سفر پس رسید او را یعنی جام کرد بوی پس خیرت نمود زن او پس ذکر کرد این باجر امیر عمر بن  
 الخطاب پس سوال نمود عمر بن الخطاب او را ازین تغید پس گفت آنم زنجشیده بود از آن کثیرکی برای من پس فرمود  
 حضرت عمر الله که بیایری کو امان را یا سنگار کنم ترا گفت را وی پس اعتراف کرد زن او بر آنکه او جشیده بود آن  
 کثیرکی را بوی **مالک** باسناده ان عمر بن الخطاب قال في منعة هذا المنعة ولو كنت تقدمت فيها  
 فبعثت عمر بن الخطاب فرمود در متعین نگاه منعت و اگر پیش ازین حکم میکردم درین باب بر آینه سنگار میکردم  
**مالک** ان حسن ما مع في الامة يقع بها الرجل وله فيها شرك ان لا يقيم عليها اللحد و لا يلقى به الولد

و انك بالغ... في الغنم فقال... لعائش قلت... انما قال... الله قال... قول عمر... مالك الى ان... اذا لم يكن لها... فوجم وان لم... ولم تقم على... وشبهه على... ان معنى... يكون الاعتراف... انما من غير... ان يكون... جعل يثيب الناس... في الغنم... هي تعترف... بینه...





حدها قطع اليد وزوي كناه كبره است وحدان بردين دست **قال** الله تعالى والسارق والسارقة \*  
 فاقطعوا ايديهما كسبهما كالا من الله والله عزيز حكيم ومرو زوزون وزولس بر يد دست هبان بخبر  
 آنچه کرده عفو تبه مقرر کرده شده از جانب خدا و خدا غالب است فمن تاب من بعد ظمه واصلم فان الله يبدل  
 عليه ان الله غفور رحيم پس هر که توبه کند بعد از آنکه تم کرده باشد و نیکو کاری نماید پس بر آنکه خدا توبه را بجهت کند بزرگ  
 و بر آنکه خدا توبه را بزرگ از جهت **باب** الا قطع الا في سرقه ما تباع قيمته ربع دينار بردين دست نیست  
 را که روز وي که میرسد قیمت آن ربع دينار **مالك** عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة  
 زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ما طالع علي وما نسيت الا قطع في ربع دينار فصاعدا حضرت عائشة  
 گفت زمان دراز نگذشته است بر من و فراموش کرده ام قطع می باشد در چهارم حصه و نیا را زیاد از آن **مالك** عن  
 يحيى بن سعيد انه قال اخبرني ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم انه اخذ نبطيا قد هرق خواتم من حديد فخبسني لقطع  
 يده فارسلت اليه عمرة بنت عبد الرحمن مولاها يقال لها امية قال ابو بكر **عائشة** وانا بين ظهراني الناس فقالت  
 تقول لك مخالفتك عمرة يا ابن اخي اخذت نبطيا في ثوب يسر ذكركي فاردت قطع يده فقلت نعم قالت فان عمرة  
 تقول لك الا قطع الا في ربع دينار فصاعدا قال ابو بكر فارسلت النبطي ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم كرفت يدي  
 را که زویده بود گشترها چند از قسم آهن پس بزندان کرد او را تا بر دست او پس فرستاد پیش او عمره زنی آزاد کرده  
 خود را گفت ابو بكر پس بدان زن پیش من من در میان مردان نشسته بودم پس گفت میگوید ترا خاله تو عمره که  
 ای سپر خواهر من گرفته نبطی را در پیر قلیل که ذکر کرده شد پیش من قدر او پس قصد کردی بریدن دست او گفتم از من  
 پس بر آنکه عمره میگوید ترا قطع نیست که در چهارم حصه و نیا را زیاد از آن گفت ابو بكر پس بگذاشتم ان **عائشة**  
 عن عبد الله بن ابى بكر بن عمرو بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن انها قالت خرجت عايشة زوج النبي  
 صلى الله عليه وسلم الى مكة ومعها مولا كان لها وجهها غلام لبني عبد الله بن ابى بكر الصديق فبعثت  
 مع المولا تين بيذ من امر قد خبط عليه خمره خضراء قالت فاخذت الغلام البرد ففتق عنه فاستخرجت حمله  
 مكانه ليداء وفروة وخاط عليه فلما قدم المولا كان المدينة ففتق ذلك الى اهله فلما تقوا عنه وجدوا فيه  
 الليد ولم يجدوا البرد فكلوا التين فكلمت عايشة او كتبت اليها واهمتا الصديقين الصديقين من ذلك  
 فاحترق فاموت به طائفة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ففتقت يده ..... وقالت عايشة  
 الا قطع في ربع دينار فصاعدا برده حضرت عائشة رضی الله عنها سبوی که همراه او دوزن آزاد کرده او بود

له قلت اتفق  
 عليه المسلمون وان كان  
 له في التفاصيل  
 اختلاف  
 119

عن جده بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان الله يحب العبد اعرج اوله والاثم يجمع بين العبد والعبد

عن جده بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان الله يحب العبد اعرج اوله والاثم يجمع بين العبد والعبد  
عن جده بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان الله يحب العبد اعرج اوله والاثم يجمع بين العبد والعبد  
عن جده بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان الله يحب العبد اعرج اوله والاثم يجمع بين العبد والعبد  
عن جده بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان الله يحب العبد اعرج اوله والاثم يجمع بين العبد والعبد  
عن جده بن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان الله يحب العبد اعرج اوله والاثم يجمع بين العبد والعبد

و همراه او غلامی بود از آن اولاد عبد الله بن ابی بکر الصدیق پس فرستاده شد همراه آن دوزن از کوه بدمینه چادر  
مخاطب که دوخته شده بود در آن خرقه سبز پس گفت آن غلام چادر را پس بشکافت خرقه را از بالای آن پس بر آورد  
اورا و نهاد بجای او نهدی و پوستینی و دوخت بالای آن پس وقتی که آمدند آن دوزن بدمینه و او ندان چادر را نبرد  
آن پس وقتیکه شکافتند از بالای آن چادر یافتند در آن جامه پاره نذر او نیافتند چادر را پس سخن گفتند با آن  
پس سخن گفتند آن زنان با حضرت عائشه یا نامه نوشتند بسوی وی و بتمت نهادند بر آن غلام پس سوال کرده شد غلام  
را ازین ماجرا پس اقرار نمود پس امر فرمود حضرت عائشه در باب وی پس بریده شد دست او و گفت حضرت عائشه  
بریدن دست و چهارم عصره و تیار است یا زیاد از آن **مالک** نافع عن عبد الله بن عثمان بن رسول الله صلى الله عليه وسلم

الله عليه وسلم قطع في حن ثمنه ثلاثه دراهم رسول الله صلى الله عليه وسلم بریده دست و زوی در زوی سیر  
که قیمت آن سه دراهم بود و **مالک** عن عبد الله بن ابي بكر عن ابيه عن حمرة بنت عبد الرحمن ان سارقا سرق

في زمان عثمان بن عفان اتريجة فامر بها عثمان ان تقوم فتقومت بثلاثة دراهم من صوف ثمن عشرة دراهم و صاحبها  
فقطع عثمان يده و زويد در زمان حضرت عثمان اتريجة يعني ليموي ثمير بن ابي رافع فرمود حضرت عثمان بمقر کردن  
قیمت آن پس قیمت کرده شد در هر یک و تیار پس قطع کرد حضرت عثمان دست  
او را **باب** لا قطع الا في سرقه من مال محرقة فبیت گرو در زوی که از مال نکاهستانی کرده شده با

**مالک** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن حبان ان عبدا سرق و ديا من حايط و دخل فمهر في حائط سيده

فخرج صاحب الوادي يلتمس و دية فوجد في حائطه على العبد مروان بن الحكم فبعن مروان بن الحكم العبد و

اراد قطع يده فانطلق سيده العبد الى رافع بن خديج فساله عن ذلك فاخبره انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

لا قطع في ثمر ولا كثير ولا كثر الجمار فقال الرجل فان مروان بن الحكم اخذ غلاما له وهو يد

قطع وانا احب ان تمشي معي اليه ففخيمه بالذبي سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فتعجبوا فخرج

الى مروان بن الحكم فقال اخذت غلاما لهذا فقال نعم قال فما انت صانع به قال اودت قطع يده فقال

له رافع سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا قطع في ثمر ولا كثير فامر مروان بالعبد فامر

غلامی بزدید یکدی خرازا از لیستان مروی پس نشاند او را در بوستان خداوند خود پس برآید صاحب بچه خرابان

طلب میکرد بچه خرابان خود را پس یافت او را پس خراب کرد بر آن غلام پیش مروان بن حکم پس نزد آن در آورد  
مروان آن غلام را و قصد کرد که برود دست او را پس رفت صاحب آن غلام پیش رافع بن خدیج پس سوال کرد او را



لا تقطع على من سرق  
يا ابا عبد الله  
اورا وباراه  
ناه من الشهادة  
عبد سرق  
سید و لا علی احد  
الزین جین او عبد  
زاد سرق مال الا خود  
عنه الشارح و الحقیقة  
الامان الشارح و الحقیقة  
از اسق حاد الزین  
۱۲۲  
من یوزن ما سرق  
منه تقطع و یجوز  
بیت مال الاخرین  
بوزن و العاص  
عند الشارح و الحقیقة  
ابن خنیف  
قال قلت  
لعل اهل العلم

ازین حدیث معلوم شد که نفع نیکند عفو نیمی ساقط نیکند عفو کردن مسروق مندر حد را وقتیکه برساند دزد و در پیش

سلطان **باب** لا تقطع ید من لا یجوز المتاع بریده نشود دست کسیکه پوشیده میشود از وی متاع

یعنی از وی احتیاط نکنند بجهت مخالفت با **ابو مالک** عن ابن شهاب عن السائب بن یزید ان عبدا لله بن

الحضری جاء بسلام له الی عمر بن الخطاب فقال له اقطع ید غلامی هذا فانه سرق فقال له عمر ماذا سرق قال

سرق حراة لامراتی ثمنها ستون درهما فقال عمر ارسله فلیس علیه قطع خادمکم سرق متاعکم عبد الله بن عمر

حضری آورد غلامی را از ان خود بسوی عمر بن الخطاب پس گفت قطع کن دست این غلام را پس هر آنکه دزدی کرده است

او پس فرمود او را حضرت عمر چه چیز دزدیده است گفت دزدیده است آمینه زن من که قیمت آن شصت درهم بود

پس گفت حضرت عمر بگذار او را پس نیت بروی قطع خادم شما و دزدیده است متاع شما را **باب** لا تقطع ید

مختلس بریده نشود دست شخصی که بر باید متاع کسی را بسوی از جلد و حتی بحضور مردان **مالك** عن ابن شهاب

ان مروان بن الحكم اتى باسنان قد اختلس متاعا فاد قطع یده فادسل الی زین ثابت یساله عن ذلك فقال

زید بن ثابت یسأل فی الخلسة قطع پیش مروان بن الحكم آورده شد مردی که ربوده بود متاعی را پس قصد کرد مروان

بریدن دست او را پس آدم فرستاد بسوی زید بن ثابت سوال میکرد ازین ماجرا پس گفت زید بن ثابت نیست در ربودن

قطع یعنی بریدن دست در ضرورت و جب نیست **قال** مالك الامر المجتمع علیه عندنا انه لیس فی الخلسة قطع

یبلغ ثمنها ما یقطع فیها اطم یبلغ قال مالك فی الذی یستعیر العاریة فیجدها لیس علیه قطع وانما مثل ذلك مثل

دجل كان له علی جمل وین یجده ذلك الرجل فلیس علیه یجده قطع گفت مالك امریکه اتفاق واقم شده است برن

نزدیک ما هست که نیست در ربودن قطع برسد قیمت آن بجد یک بروی لازم است قطع یا نزد گفت مالك در حق گو

عاریت بگیر و چیز را پس انکار کند آن نیست بروی قطع جز این نیست که مثل آن شخص مثل مردیست که باشد او را بر مرد

فرض پس انکار کرد آن مرد نیست بروی و آنچه انکار کرده است آنرا بریدن دست **باب** قطع ید العبد اذا سرق

واکان ابقا بریده شود دست غلام وقتیکه دزدی کند اگر چه باشد گریزنده **مالك** عن ذافع ان عبدا لله

بن عمر سرق وهو بوق فارسل به عبدا لله بن عمر الی سعید بن العاص وهو امیر المدينة لیتقطع یده فانی سعید

ان یقطع یده قال ولا تقطع ید الابن اذا سرق فقال له عبدا لله بن عمر فی ای کتاب الله وجدت هذا

ثم امر به عبدا لله بن عمر فقطعت یده غلامی از ان عبدا لله بن عمر دزدی کرده مال انکه گزینده بود پس فرستاد

السد بن عمر و از بسوی سعید بن العاص و او امیر مدینه بود تا برود دست او را پس قبول نکرد سعید که برود دست او را

بریده میشود دست بنده گنجینه وقتیکه دزدی کند پس گفت اورا عبدالمدین عمر در کدام کتاب یافته این حکم العبد  
ازان حکم کرد و حق او عبدالمدین عمر پس بریده شد دست او **صالح** عن ذریق بن حکیم انه اخبره انه اخذ  
عبد ابقا قد سرق قال فاشكل على امره قال فكذبت فيه الى عمر بن الخطاب فبقيت له من ذلك وهو الوالي يوم  
واخبرته اني كنت اسمع ان العبد اذا سرق وهو ابق لم تقطع يده فكنت الى عمر بن الخطاب فبقيت له من ذلك وهو الوالي يوم  
كذبت الى انك سمعت ان العبد لا يبق اذا سرق لم تقطع يده وان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه والسارق  
والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزم حكيم فان بلغت سرقته ربع دينار  
فصاعدا فاقطع يده ذریق بن حکیم گرفت غلام گنجینه را که دزدی کرده بود گفت ذریق پس مشته شد پس حال او  
پس نامه نوشتم در باب او بسوی عمر بن الخطاب فبقيت له من ذلك وهو الوالي يوم  
که غلام وقتیکه دزدی کند حال آنکه او گنجینه ست بریده نمیشود دست او پس نوشت بسوی من عمر بن الخطاب  
نامه من گفت در نامه خود نوشته بودی بسوی من که تو میشنیدی که غلام گنجینه وقتیکه دزدی کند بریده نمیشود  
او در آئینه صدق میفرماید در کتاب خود و السارق والسارقة آتیه پس اگر برسد دزدی او چهارم حصه وینار  
یا زیاده پس قطع کن دست او را **صالح** انه بلغنا ان القاسم بن محمد وسالم بن عبدالله وعروة بن الزبير  
كانوا يقولون اذا سرق العبد لا يبق ما يجب فيه القطع قطع قاسم بن محمد وسالم بن عبدالله وعروة بن  
الزبير مكلفته وقتیکه دزدی کند غلام گنجینه قدریکه وچپ میشود دران بریدن دست بریده شود دست او  
**باب** السارق يسرق بعد قطع يده اليمنى ورجله اليسرى فتقطع يده اليسرى وزود دزدی کند  
بعد بریدن دست راست و پای چپ پس بریده میشود دست چپ او را **صالح** عن عبد الرحمن بن القاسم  
عن ابيه ان رجلا من اهل اليمن اقطع اليد والرجل قدم فنزل على ابي بكر الصديق فشكى اليه ان عامل اليمن  
قد ظلمه فكان يصلي من الليل فيقول ابو بكر واياك ما لي لك بليل سارق ثم اثم فقدوا عقدا لا سماء  
لبنت عيسى امرأة ابي بكر الصديق فجعل الرجل يلوغ معهم ويقول اللهم عليك بمن بيت اهل هذا  
الصلح فوجد الرجل عند صائغ فزعم ان الاقطع جاء به فاعترف به الاقطع او شهد واعليه فامر ابو بكر  
فقطعت يده اليسرى فقال ابو بكر والله لدعاءه على نفسه اشد عند عليه من مرقته مردی از ل  
میں کہ بریده بود دست و پای او آمد بدینہ پس فرود آمد نزدیک ابو بكر صدیق شکایت کرد پیش حضرت ابو بكر  
الصدیق کہ عامل من ظلم کرده است بروی منی بہ تمت دزدی نیز حق دست و پای او بریده است پس آن

قلت اتفقوا  
العلم على ان السارق  
اذا سرق او لم يقطع  
يده اليمنى والرجل  
فانما تقطع من جبهه  
اليسرى وانما تقطع  
فما اذا سرق فانما  
قطعه يده من جبهه  
انما هو الى السارق  
يده اليسرى والرجل  
ايضا تقطع من جبهه  
فانما سرق ايضا  
عمر بن الخطاب عليه  
السلام وذا ليجب  
دوجه اليمنى والرجل  
يعرضه على

۱۳۴



قلت طيبا هل  
من العلم

قلت قلت  
في الامور

قلت قلت  
في الامور

قلت قلت  
في الامور

قلت قلت  
في الامور

قلت قلت  
في الامور

قلت قلت  
في الامور

قلت قلت  
في الامور

قلت قلت  
في الامور

قلت قلت  
في الامور

اذا قذف العبد محصنا بجلد او بعين جلدة وقيسك نسبت بزنا كند غلام محصني با حد زوجه شود او را بجلد تا زياده  
**مالك** عن ابي الزناد انه قال جلد عمر بن عبد العزيز جدا في خيرة ثاين قال ابو الزناد فسالت عبدا  
 بن جابر بن ربيعة عن ذلك فقال ادبكت عمر بن الخطاب وثمان بن عفان والخلفاء واهل حجر امارا بجلد  
 جلد عبداني فوية اكثر من اربعين حد زوجه عمر بن عبد العزيز غلامي را بابت قذف شهادت تا زياده گفت ابو الزناد پرس  
 سوال کردم عبد الله بن جابر را ازین بجزا پرس گفت دیدم عمر بن الخطاب وثمان بن عفان و سایر خلفا را بکشتن  
 کشیدنی پس ندیدم هیچ یک را که زده باشد غلامی را بابت قذف زیاده از بجلد تا زياده **باب** اذا حقن القذف  
 لم يجز قاذفه واذا قذف ابوا جلد وقد هلكا فله المطالبة بالبد وقيسك بنجش مقذوف قاذف را حد زوجه  
 قاذف را و قیسکه قذوفه بدرو او مرد و او را کشته است نه فوت شده باشد پس او را میسر که طلب حد نماید **مالك** عن يزيق  
 بن الحكم ان رجلا يقال له مصباح استعان ابنه فكانه استبطاء فلما جاءه قال له يا اذن قال زريق  
 فاستعداني عليه فلما اثبت ان جلده قال ابنه لئن جلدته لا بوئت على فضعه بالزنا فلما قال ذلك اشكر على  
 امره فكتبت فيه الى عمر بن عبد العزيز وهو الوالي يومئذ انكر ذلك فكتب الى عمر ان اجزه عوفه قال زريق  
 وكتبت الى عمر بن عبد العزيز ايضا اذ ايت رجلا افتري عليه او على ابويه وقد هلكا او احدهما قال  
 فكتبت الى عمر ان عفي فاجزه عوفه في نفسهما افتري على ابويه وقد هلكا او احدهما فخذ له بكتا  
 الله الا ان يريد استراة و قیسکه میشد او را مصباح ما نطلب کرد از پسر خود یعنی در برودن پسرش با ریا مان در آن  
 پس گوید که آن پسر درنگ کرد از قبول کردن گفته او پس وقتی که آمد پیش او گفت او را ای زانی گفت زریق آن  
 پسر فریاد کرد پیش من بروی پس قیسکه قصد کردم که حد بزنی او را گفت پسر او اگر تا زیاده زدی او را اقرار کنم بر  
 نفس خود بزنا پس قیسکه گفت پسر آن سخن مشتبه شد بر من حال حکم او پس نامه نوشتم درین باب بسوی عمر بن عبد  
 العزيز و او را الی مدینه بود آن روز پس نوشت بسوی عمر بن عبد العزيز که جایزه دار عفو او را گفت زریق و نوشتم بسوی عمر بن عبد  
 العزيز این مسئله نیز که آیا دیدی مردی را که قذف کرده شد او را یا مادر او پدر او را و آن مرد مرده باشد یا یکی از  
 ایشان مرده باشد پس نوشت بسوی من عمر بن عبد العزيز اگر عفو کند جایزه دار عفو او را و حق نفس او و اگر  
 قذف کند و الدین او را هر دو هلاک شده باشد یا یکی از ایشان هلاک شده باشد پس بگیر حق او موافق کتاب  
 الله مگر آنکه خواهد آن پسر استیفا حق تا پوشیده دارد حال والدین را **باب** اذا قذف جماعة بجلد جدا  
 واحدا و قتی که قذف کند جماعتی را زده شود و یکی **مالك** عن هشام بن عروة عن ابي برة قال فی رجل

دامه صیغه  
 محضه نفاذ الامور  
 بجلد القذف محضه ولا  
 لانه قذف محضه ولا  
 يطالب بجلد القذف  
 للبيت الامن بغير  
 القذف في نفسه بقتل  
 وهو الولد والولد قوله  
 استعان ابنه فان  
 الشا صیغه للفظية  
 ان الولد لا يجلب  
 قذف ولد له



عليه السلام عليه السلام عليه السلام عليه السلام عليه السلام عليه السلام عليه السلام عليه السلام عليه السلام عليه السلام

عنه عليه السلام  
 مناه عن الشكران  
 اسم النصارى مطلق على  
 كل مسكر حقيقته و حكم  
 النصارى منسحب عليه  
 وقال ابو حنيفة النصارى  
 حقيقته التي من ماء  
 العنب اذا صار مسكرا  
 وهي حرم لعين مسكرا  
 و قيل ان الكلب اذا  
 شرب مسكرا كان له  
 الذئبية و يفتقر الى  
 الفم  
 126  
 في حرام اذا شرب مسكرا  
 و لا يجب له شربها  
 حتى يسكر و ما ضررها  
 من الاضرار فقط  
 انتلف الروايات  
 فيه عنه و ان صحها

في رجل قد جأته ليس عليه الا احد واحد وعروه كغثة راب تحصى كقرف كرقوى ما هيك جاك و حبيت بروى  
 كريك هذا التعريف يحكم تعريف مالك عن ابى الرجال قبيد بن حازمة بن النعمان لا تصادكم من بنى  
 النجار عن امه عمرة بنت عبد الرحمن ان الرجل ان استبا في زمان عمر بن الخطاب فقال احدهما للاخر والله ما  
 بزان ولا احمى بزانية فاستشارني ذلك عمر بن الخطاب فقال ابل من مدح اباه وامه وقال اخرون قد كان لا يبيع  
 واسه مدح غير هذا نرى ان تجلده الحد مجلده عمر بن الخطاب ثمانين وودم وياكيد كركوشنام داود و زمان  
 عمر بن الخطاب پس گفت یکی از ایشان ان دیگر او الذئب وید من زانی و نه او من زانیه پس مشوره طلب کرد و درین بار  
 عمر بن الخطاب پس گفت گوینده ستایش کرده است پدر و مادر خود را و گفتند دیگران هر آینه بود پدر و مادر او را  
 بخراش کله می بینم که بزنی او را حد پس زد او را عمر بن الخطاب چه شتا و از یانه **باب** شرب الخمر کثیره و شرب  
 شراب گناه کبیره است **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من شرب  
 الخمر في الدنيا ثم لم يتب منها حرمها في الآخرة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که نبوشد خمر را در دنیا بعد از آن  
 تو بنکر و از خمر محروم و هشتمه خواهد شد از وی روز قیامت **باب** الخمر ما ذمها و حرم خیرت **مالك** عن ابن  
 شهاب عن جسر بن عبد الرحمن عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت سئل رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم عن البتخ فقال كل شراب اسكر فهو حرام رسول الله صلى الله عليه وسلم له سوال کرده شد از تبع  
 یعنی شراب شهید پس فرمود هر شرابی که مست میکند پس آن حرام است **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن  
 يساد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن الغبيراء فقال لا خير فيها و نهى عنها رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم سوال کرده شد از غبیرا پس فرمود هیچ خیر نیست روی وضع فرمود از آن **قال** مالك فسالت زيد بن  
 اسم عن الغبيراء فقال هي اسكره **قال** مالك والسنة عندنا ان كل من شرب شرابا مسكرا فسكرا اوله يسكر  
 فقد وجب عليه الحد **قال** مالك بريد بن مسلم را از غبیرا پرسید گفت آن مسكره است گفت مالك حكمتی كه  
 مقرر است نزدیک است كه هر كه نبوشد شراب مست كنده پس مست شود و یا نشود پس هر آینه و حجت است بر  
 وی حد زدن **باب** حد شرب الخمر ان مجلد ثمانين جلده حد نوشیدن خمر است كه زده شود و شتا و از یانه  
**مالك** عن ثور بن زيد الدبلي ان عمر بن الخطاب استشارني في الخمر يشربها الرجل فقال له علي بن زي  
 ان تجلده ثمانين فانه اذا شرب مسكرا و اذا سكره حد و اذا هذي فتري او كما قال جلده عمر في الخمر ثمانين  
 عمر بن الخطاب مشوره طلب فرمود از صحابه و رباب خمر كه نبوشد آن را مردی پس گفت او را علي بن ابي طالب می نهم

قلنا عليه اهل البيت في حقهم قالوا نعم  
 الجمل الثاني في حقهم قالوا نعم  
 قالوا نعم في حقهم قالوا نعم  
 قالوا نعم في حقهم قالوا نعم

کبزی اور ہتھ پاتا و تا زیانہ پس ہر آئینہ نوشندہ شراب وقتی کہ نوشند شراب رہست شود و چون نشنود و سخن بیوہ  
 نوید و چون سخن بیوہ گوید قذف کند یا گفت حضرت علی کلامی است این پس صزد او را حضرت عمر و ریاب خمر  
 ہتا و تا زیانہ صالح عن ابن شہاب عن السائب بن یزید انہ اخبرہ ان عمر بن الخطاب خرج علیہم فقال  
 و جدت من فلان بیح الشراب فزعلم انہ شربک لطلابہ و اناسائل عما شرب فان کان فیہ لرجل منہ الحد  
 مجلدہ عمر بن الخطاب الحد تمامًا سائب بن یزید بن عمر بن الخطاب برآد برایشان پس گفت ہر آئینہ من یا فقم  
 از فلان بوی شراب پس فرمود ہر آئینہ وی خودہ طلال را یعنی شراب بطبع و ناز شیرہ انکو و من سوال خواہم کرد و مان را از حقیقت آنچه  
 نوشیدہ است پس اگر باشد دست کندہ بزخم او را حد پس زد او را عمر بن الخطاب حد تمام و کہا ان الحد لعبد  
 اذا شربوا الخمر اب و حد غلامان وقتی کہ نوشند شراب را صالح عن ابن شہاب انہ سئل عن حد  
 العبد فی الخمر قال بلغنی ان علیہ نصف الحد فی الخمر و ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبد اللہ بن عمر  
 اول جلد و اعبد ہم نصف حد الخمر فی الخمر ابن شہاب اسوال کردہ شد از حد غلام و ریاب خمر پس گفت ہر آئینہ  
 پس کہ عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عبد اللہ بن عمر و زید غلامان خود را نصف حد آزاد و ریاب خمر با  
 کہ بخورد للامام ان یعفو عن حد جائز نیست با دشاہ را کہ عفو کند از حد و صالح عن عیسی بن سعید  
 انہ سمع سعید بن السیب یقول ما من شیء الا یحب الله ان یعفی عنہ ما لم یکن حدًا سعید بن السیب یقول  
 نیست ہر چیز الا دوست میدار و حد است تا کہ در گذرانیدہ شود از وی ما دام کہ نباشد حدی باب من  
 فروض الکفایۃ التفقہ فی الدین بحیث یصلح للتذکیر و احیاء علوم الدین و من فروض الکفایۃ الذکا  
 الی الخیر و تعلیم القرآن و السننہ و القیام بالقضاء و الاختاء و اقامۃ الحج و الاہر بالمعروف و النہی عن  
 المنکر از فروض الکفایۃ ہست فقیہ شدن در علوم دین بوجہی کہ لائق بند و ادن و زندہ گردانیدن علوم دین  
 گردد و از فروض الکفایۃ ہست خواندن مردمان را بسوی خیر و آموختن قرآن و سنت و قیام نمودن بقضا  
 و فتوی و اقامۃ حجتها و امر کردن بکار پسندیدہ و منع نمودن از کار ناپسندیدہ قال للہ تعالی ان کا  
 المؤمنون لینیفروا کافۃ فلولا من کل فرقة منهم طائفة لیتفقروا فی الدین ولینذروا قومہا اذا جعول  
 الیہم لعلم یجدون متعبدینہم سلیمان کہ از وطن خود بر آئند برای طلب علوم دینی ہمہ یک طایفی ہست  
 کہ ہمہ تحصیل علوم کنند و ایند از فروض الکفایۃ ہست شد و اللہ اعلم پس ہر امیر و نیا ندند از قبیلہ امسین کہ  
 تا و انہ حاصل کنند در علوم دین و با تہرساند قوم خود را وقتی کہ جوہر کنند بسوی ایشان بوزد کہ ایشان

الثیاب فلما کان ابوی  
 سال من حضرت ذک  
 المضرب ففقمہ  
 اربعین ففقمہ  
 فی الخمر اربعین ففقمہ  
 ثم عمر حتى تتابع  
 الناس فی سننہما  
 ففقمہ ثمانین ثوقا  
 علی حدین اقام الحد  
 علی حدین عقبتہ  
 لما بلغ اربعین حسبتہ  
 جلد النبی صلعم اربعین  
 و جلد ابوبکر اربعین  
 ۱۲  
 رعد الحج و کل منہ  
 علیہ اهل العلم  
 علیہ اهل العلم  
 علیہ اهل العلم

## الجهاد الثالث

تبرند ترجم گوید رضی الله عنه جمع از مفسرین در تفسیر این آیت ذکر کرده اند که پس چرا از وطن بیرون نیامدند برای غزوه  
 و او پیش حال کنند و وطن باقی ماندگان و با تبرسانند در وطن باقی ماندگان قوم خود را یعنی آن را از غزوه قتلند وقتی که با  
 کردند بسوی ایشان و بعد این توجیه و با کردن عبارت آنرا مخفی نیست این وجه همان است که مذکور کردیم والله اعلم **قال**  
**الله تعالی** ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون وایا که  
 باشد از جمله شما قومی که بخوانند در میان رابسوی احکام مسلمانان و امر کنند بجا پسندیده و منع کنند از کارهای پسندیده و ایشان اند  
 شگواران **قال الله تعالی** ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجاهدوا هم بالتي هي احسن نحو ان ایشان  
 رابسوی راه بردند و کار خود را تعلیم علم و بیند و ادون بوجه نیک و جدال کن با ایشان بجهلتی که آن نیک است **باب** اذا كان  
 الكفار مستقرين ببلادهم فالجهاد ففرض كفاية ان قام به بعضهم سقط المهرج عن المقاتلين و اذا قصدوا بلادنا  
 و استنفروا امام المسلمين وجب على الكفريين و الكفار و الا على الاصحى و الا لارض و الا على و من في معانهم و قتی که با  
 کافران مستقر در شهرهای خود یعنی مسلمانان را از آنجا پس جهاد فرضی کفایه است اگر قائم شوند آن بعضی مسلمانان ساکت شود  
 گناه از باقی ماندگان و وقتی که قصد کنند کافران بلاد ما را و طلب بر آمدن کنند از شاه از مسلمانان و جب میشود چاه بر  
 ایمان و وجه نیست بر اینها و بر بعضی از هر کسی ننگ باشد و نه بر کسی که در مخفی آنها باشد **قال الله تعالی** و قاتلوهم  
 حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله فان اتوا فان الله بما تعملون بصير و جنگ کنید با کافران تا وقتیکه نمانند  
 شرک باشد و این همه آن بر آنند پس اگر از آنجا پس هر آینه خدا تعالی آنچه میکند بپناست ملول این آیت و وجه جهاد  
 ماه قتیکه در عالم دنیا خلافت برین هلام نماند و هم بازل زمین مسلمان شوند **قال الله تعالی** لا يستوا القاعد و من  
 المؤمنین غیر اولی الضرر و الجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم  
 علی القاعدین در جنة و کلا و عدل الله الحسنه و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر اعظیما و جنت منور و مغفرة  
 و کذا الله غفورا رحیما بر اینستند نیندگان از مسلمانان که غیر خدا عذر باشد و مجاهدان در راه خدا تعالی با آنها خویش و  
 و آنها خویش بزرگی داده است خدا تعالی مجاهدان را با اموال خویش و جانهای خویش نیندگان در وجه و هر یکی را  
 ازین فریق دعه داده است خدای تعالی حالت نیک یعنی بهشت و فضل و او ده است خدا تعالی مجاهدان را بر اینستندگان  
 اجر بزرگ که عبارت از درجات بهشت است امرش مهر بگذرد خدا تعالی نیندگان را بر اینستندگان است  
 سابق است و لالت میکند بر آنکه هر برای وجهی بکفایه است زیرا که قاعدون غیر اولی الضرر را و عده نیک فرمود  
 و عقوبت به تخفیف نمود پس از مجموع اینین و وجه جهاد با کفایه ثابت شد و الله اعلم **قال الله تعالی**

على هذا اهل العلم  
 في قوله وادعوا  
 تعلم اهل العلم  
 بالاصحى من جملة  
 ۱۲۸  
 شهدا الصلوة في العز  
 والذكرة والخطابة  
 والقدرة على النظام  
 بان يكون له كفاية

قوله تعالى ولا صلوا لله الحسنى بل على من زعم ان صلواته لا تطهره من الذنوب بل تكسرهم على ان لا يذنبوا والصلوات على نبيك صلى الله عليه وسلم لا تكون الا لعلها تذكركم بالله انتم وتذكروا ان الله هو الغفور الرحيم

**يا ايها الذين امنوا ما لكم اذ قيل لكم انفروا في سبيل الله انطلقتم الى الارض رضىتم بالحياة الدنيا من الذين يلاحقونكم بالحقية الاخرة الا قليلا الا تنفروا يعذبكم عذابا اليما ويستبدلكم قوم اخرينكم ولا تصرفوه شيا والله على كل شئ قدير** اي مسلمانان چيست شما را و نيكيه كفته ميشود شما را اميرون آيد از وطن بقتصد جهاد و در راه خدا بگراييد منوب و ترك نفرين تايد ياك شدي بسوي زين آيا راضي خدي بزندگاني دنيا عوض آخرت پريت بهره دنيا و برابر آخرت مگر آنكه اگر اميرون نيايد عذاب كند خدايتعالى شما را عذاب در دهنده و بيار و قوم ديگر را عوض شما ضرر رسانيد خدا را اميرين بگراييد نصرت دين او و خدا برابر جزيره تو است تهرجم گويد رضى الله عنه از اين آيت فهميده شده كه نزديك است مغفار جهاد هفت مرتبه على الامعيان ميشود و متغفار را چون منقح كنيم حاصل شود حالتى كه مقتضاي تنفارشده است از قصد كفار با و بار او قيام حرب و صيان جيوش مسلمين و كافرين و عدم كفاليه از آن مسلمانان و آنچه بدانند **قال الله تعالى ليس على اهل الجحيم جناحة ولا على الاصلح جناح ولا على المريض حميم** و من يطع الله ورسوله يدخله جنت تجري من تحتها الانهار و من تنول يعذبه عذابا اليما نيست بزانيا گناهى نه بزرنگ گناهى و نه ببارگناهى بخي از قوم و از جهاد و هر كه فرمان ببرد و خدا او سهل و كند و هم مسكيند او را خدايتعالى بيشتر كه ميرود زيرا آن جويها و هر كه اعراض نمود يعنى از فرمان بردارى خدا و رسول او عذاب ميكند او را عذاب در دهنده **قال الله تعالى ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون جرح اذا انصحا لله ورسوله** نيست بزنا توانان و نه ببارگناهى و نه ببارگناهى و نه ببارگناهى **جرح** كند بجز گناه چونك نخواهى كند با خدا و رسول و **باب الاحزابى و بباط الخيل و تعاهدها و فضل اعانة الغزاة باب و بيان اهتبر الله و امر بها و دشمن سپاهي مغيره كرتن آن** براي عز او فضيلت يارى نمودن غازيان **قال الله نعم واعدوا لهم استسقم** سرفوق و من بباط الخيل تهون بنده عدو الله و عدوكم و اخيرين من جرح و هم لا تعلمون الله يعلمهم و انفقوا من شئى في سبيل الله يوفى الله ليكم و انتم لا تعلمون و آماده ما زيدا مى مسلمانان براي عزاي كافران آنچه توانيد از آنچه تواناى حرب بدان حال شو و مثل تير و كان و نيزه و شمشير و زره و از آماده دشمن سپاهي بيايد آن آماده دشمن دشمن خدا را و دشمن خود را و قومي ديگر را نيزه و كمان شما نپيداييد تا شما را و خدا ميداند تا از بعضي اول نفاق و الله اعلم و آنچه خرج كنيد از سبب باشد در راه خدا تمام داده شود و شما هم استم کرده نه و **قال الله عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** ان الله طيب و سلم قال الخليل في نواصبيها الخيرا الى يوم القيامة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود سپاهي استبند هست سوي و نشاني اينها نيزه و قوامت يعنى شمشير و غيره بفرار ز رسته آماده دشمن سپاهي استمالك من جهنم سيدان رسول الله صلى الله عليه وسلم و من عصى الله ورسوله فليس له اجر في شئ و **قال الله تعالى ان الله طيب و سلم**

قوله تعالى ولا صلوا لله الحسنى بل على من زعم ان صلواته لا تطهره من الذنوب بل تكسرهم على ان لا يذنبوا والصلوات على نبيك صلى الله عليه وسلم لا تكون الا لعلها تذكركم بالله انتم وتذكروا ان الله هو الغفور الرحيم

يا ايها الذين امنوا ما لكم اذ قيل لكم انفروا في سبيل الله انطلقتم الى الارض رضىتم بالحياة الدنيا من الذين يلاحقونكم بالحقية الاخرة الا قليلا الا تنفروا يعذبكم عذابا اليما ويستبدلكم قوم اخرينكم ولا تصرفوه شيا والله على كل شئ قدير

اي مسلمانان چيست شما را و نيكيه كفته ميشود شما را اميرون آيد از وطن بقتصد جهاد و در راه خدا بگراييد منوب و ترك نفرين تايد ياك شدي بسوي زين آيا راضي خدي بزندگاني دنيا عوض آخرت پريت بهره دنيا و برابر آخرت مگر آنكه اگر اميرون نيايد عذاب كند خدايتعالى شما را عذاب در دهنده و بيار و قوم ديگر را عوض شما ضرر رسانيد خدا را اميرين بگراييد نصرت دين او و خدا برابر جزيره تو است تهرجم گويد رضى الله عنه از اين آيت فهميده شده كه نزديك است مغفار جهاد هفت مرتبه على الامعيان ميشود و متغفار را چون منقح كنيم حاصل شود حالتى كه مقتضاي تنفارشده است از قصد كفار با و بار او قيام حرب و صيان جيوش مسلمين و كافرين و عدم كفاليه از آن مسلمانان و آنچه بدانند قال الله تعالى ليس على اهل الجحيم جناحة ولا على الاصلح جناح ولا على المريض حميم و من يطع الله ورسوله يدخله جنت تجري من تحتها الانهار و من تنول يعذبه عذابا اليما نيست بزانيا گناهى نه بزرنگ گناهى و نه ببارگناهى بخي از قوم و از جهاد و هر كه فرمان ببرد و خدا او سهل و كند و هم مسكيند او را خدايتعالى بيشتر كه ميرود زيرا آن جويها و هر كه اعراض نمود يعنى از فرمان بردارى خدا و رسول او عذاب ميكند او را عذاب در دهنده قال الله تعالى ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون جرح اذا انصحا لله ورسوله نيست بزنا توانان و نه ببارگناهى و نه ببارگناهى جرح كند بجز گناه چونك نخواهى كند با خدا و رسول و باب الاحزابى و بباط الخيل و تعاهدها و فضل اعانة الغزاة باب و بيان اهتبر الله و امر بها و دشمن سپاهي مغيره كرتن آن براي عز او فضيلت يارى نمودن غازيان قال الله نعم واعدوا لهم استسقم سرفوق و من بباط الخيل تهون بنده عدو الله و عدوكم و اخيرين من جرح و هم لا تعلمون الله يعلمهم و انفقوا من شئى في سبيل الله يوفى الله ليكم و انتم لا تعلمون و آماده ما زيدا مى مسلمانان براي عزاي كافران آنچه توانيد از آنچه تواناى حرب بدان حال شو و مثل تير و كان و نيزه و شمشير و زره و از آماده دشمن سپاهي بيايد آن آماده دشمن دشمن خدا را و دشمن خود را و قومي ديگر را نيزه و كمان شما نپيداييد تا شما را و خدا ميداند تا از بعضي اول نفاق و الله اعلم و آنچه خرج كنيد از سبب باشد در راه خدا تمام داده شود و شما هم استم کرده نه و قال الله عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله طيب و سلم قال الخليل في نواصبيها الخيرا الى يوم القيامة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود سپاهي استبند هست سوي و نشاني اينها نيزه و قوامت يعنى شمشير و غيره بفرار ز رسته آماده دشمن سپاهي استمالك من جهنم سيدان رسول الله صلى الله عليه وسلم و من عصى الله ورسوله فليس له اجر في شئ و قال الله تعالى ان الله طيب و سلم

در راه خدا تمام داده شود و شما هم استم کرده نه و قال الله عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله طيب و سلم قال الخليل في نواصبيها الخيرا الى يوم القيامة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود سپاهي استبند هست سوي و نشاني اينها نيزه و قوامت يعنى شمشير و غيره بفرار ز رسته آماده دشمن سپاهي استمالك من جهنم سيدان رسول الله صلى الله عليه وسلم و من عصى الله ورسوله فليس له اجر في شئ و قال الله تعالى ان الله طيب و سلم

الليلة في الخيل رسول الله صلى الله عليه وسلم راوي زهير بن خالد كره من غير موافق ما يب خورا بجاد وبارك خود بس سوال کرده  
 این جواب این فرموده هر آینه اعتبار کرده شد شب در باهیان **باب استحباب السابق على الليل** و بيان استحباب یکدیگر  
 کرده سوار شدن بر بیان **مالك** عن ابي جعفر محمد بن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم سابق بين الخيل التي قد اتمت  
 من الغبار كما انما ينزل الدرع وسابق الخيل التي لم تضمن من التثنية الى مسجد بني زريق وان عبد الله بن عمر كان مستقن سابق  
 به رسول الله صلى الله عليه وسلم حل فرموده بر سابقت در میان بهیانی که تفسیر کرده شده بود آنها را از ابتدای ضیا و  
 طایفه او نسیته الودع بود و حل فرموده بر سابقت در میان اسپانی که تفسیر کرده شده آنها را از نسیته الودع تا مسجد  
 بنی زریق و عبد الله بن عمر بود از بنجامه که سابقت کردند آن **باب اخذ المال على المسابقة** و اذا دخل محلا  
 بين شادطين فليس يحسب وريان گرفتن مال بر سابقت و وقتی که داخل شود شخصی سیوم که حلال کند با  
 در میان و در شرط کننده پس آن سابقت و آن شرط تماریت **مالك** عن يحيى بن سعيد بن محمد بن السيار  
 يقول ليس برهان الخيل باس اذا دخل فيها محلا فان سبق اخذ السابق وان سبق لم يكن عليه شيء سعيد بن محمد بن السيار  
 میگفت نیست در شرط کردن برود و نهیدن اسپان هیچ باک وقتی که داخل شود در میان و در شرط کننده محلا پس اگر  
 کند آن محلا گیر و شرط را و اگر کسی سبقت کند پس هیچ چیز و جب نیست بروی **باب اذا جعل شيئا**  
 في سبيل الله وسلك الى رجل متي تبت له الملك و وقتی که مقرر کند در راه خدای تعالی و سیر و آن را بست شخصی  
 کدام وقت ثابت میشود برای آن شخص ملک آن چیز **مالك** عن نافع عن عبد الله بن جهمانه كان اذا  
 شيئا في سبيل الله يقول لصاحبها اذ بلغت به وادی القرى فتناك به عبد الله بن عمر و وقتی که میداد چیزی در راه  
 خدا میگفت صاحب او را و وقتی که برسی همراه او بودی فری پس کن آنچه بر سر چه خواهی **مالك** عن يحيى  
 بن سعيد ان سعيد بن المسيب كان يقول اذا اعطى الرجل الشيء في الغزو فبلغ به وامن غزاة فهو له سعيد بن  
 میگفت و تیکه به مردمی چیزی را در راه خدا پس سید همراه آنچه بر سر حدی جای غیر این آنچه شخص است  
 لا يسافر بالقران الى ارض العدو و مسافرت کرده نشود همراه قران بسوی زمین دشمن **مالك** عن نافع عن ابن  
 نه قال نعم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يسافر بالقران الى ارض العدو و رسول الله صلى الله عليه وسلم منع  
 فرمود که مسافرت کرده نشود همراه قران بسوی زمین عدو **قال مالك** و انما ذلك تخافة ان يناله العدو  
 گفت مالک و جز این نیست که این حکم جهت آنست که بگردد آن را دشمن **باب النهي عن مولاة الكفار**  
 بما ورد في الخبر من حرمة المسلمين **باب رضع از دوستی کفار بجزیره که برساند بسوی خلیفه کفار و نه برست مسلمانی قال**

فوق المسابقة و بيان استحباب السابق على الليل و بيان استحباب یکدیگر  
 و بيان استحباب سابق بين الخيل التي قد اتمت من الغبار كما انما ينزل الدرع وسابق الخيل التي لم تضمن من التثنية الى مسجد بني زريق  
 و بيان استحباب اخذ المال على المسابقة و اذا دخل محلا بين شادطين فليس يحسب وريان گرفتن مال بر سابقت و وقتی که داخل شود شخصی سیوم که حلال کند با  
 در میان و در شرط کننده پس آن سابقت و آن شرط تماریت مالك عن يحيى بن سعيد بن محمد بن السيار يقول ليس برهان الخيل باس اذا دخل فيها محلا فان سبق اخذ السابق وان سبق لم يكن عليه شيء سعيد بن محمد بن السيار  
 میگفت نیست در شرط کردن برود و نهیدن اسپان هیچ باک وقتی که داخل شود در میان و در شرط کننده محلا پس اگر کند آن محلا گیر و شرط را و اگر کسی سبقت کند پس هیچ چیز و جب نیست بروی باب اذا جعل شيئا في سبيل الله وسلك الى رجل متي تبت له الملك و وقتی که مقرر کند در راه خدای تعالی و سیر و آن را بست شخصی کدام وقت ثابت میشود برای آن شخص ملک آن چیز مالك عن نافع عن عبد الله بن جهمانه كان اذا شيئا في سبيل الله يقول لصاحبها اذ بلغت به وادی القرى فتناك به عبد الله بن عمر و وقتی که میداد چیزی در راه خدا میگفت صاحب او را و وقتی که برسی همراه او بودی فری پس کن آنچه بر سر چه خواهی مالك عن يحيى بن سعيد ان سعيد بن المسيب كان يقول اذا اعطى الرجل الشيء في الغزو فبلغ به وامن غزاة فهو له سعيد بن میگفت و تیکه به مردمی چیزی را در راه خدا پس سید همراه آنچه بر سر حدی جای غیر این آنچه شخص است لا يسافر بالقران الى ارض العدو و مسافرت کرده نشود همراه قران بسوی زمین دشمن مالك عن نافع عن ابن نه قال نعم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يسافر بالقران الى ارض العدو و رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود که مسافرت کرده نشود همراه قران بسوی زمین عدو قال مالك و انما ذلك تخافة ان يناله العدو گفت مالک و جز این نیست که این حکم جهت آنست که بگردد آن را دشمن باب النهي عن مولاة الكفار بما ورد في الخبر من حرمة المسلمين باب رضع از دوستی کفار بجزیره که برساند بسوی خلیفه کفار و نه برست مسلمانی قال

و بيان استحباب سابق بين الخيل التي قد اتمت من الغبار كما انما ينزل الدرع وسابق الخيل التي لم تضمن من التثنية الى مسجد بني زريق و بيان استحباب اخذ المال على المسابقة و اذا دخل محلا بين شادطين فليس يحسب وريان گرفتن مال بر سابقت و وقتی که داخل شود شخصی سیوم که حلال کند با در میان و در شرط کننده پس آن سابقت و آن شرط تماریت مالك عن يحيى بن سعيد بن محمد بن السيار يقول ليس برهان الخيل باس اذا دخل فيها محلا فان سبق اخذ السابق وان سبق لم يكن عليه شيء سعيد بن محمد بن السيار میگفت نیست در شرط کردن برود و نهیدن اسپان هیچ باک وقتی که داخل شود در میان و در شرط کننده محلا پس اگر کند آن محلا گیر و شرط را و اگر کسی سبقت کند پس هیچ چیز و جب نیست بروی باب اذا جعل شيئا في سبيل الله وسلك الى رجل متي تبت له الملك و وقتی که مقرر کند در راه خدای تعالی و سیر و آن را بست شخصی کدام وقت ثابت میشود برای آن شخص ملک آن چیز مالك عن نافع عن عبد الله بن جهمانه كان اذا شيئا في سبيل الله يقول لصاحبها اذ بلغت به وادی القرى فتناك به عبد الله بن عمر و وقتی که میداد چیزی در راه خدا میگفت صاحب او را و وقتی که برسی همراه او بودی فری پس کن آنچه بر سر چه خواهی مالك عن يحيى بن سعيد ان سعيد بن المسيب كان يقول اذا اعطى الرجل الشيء في الغزو فبلغ به وامن غزاة فهو له سعيد بن میگفت و تیکه به مردمی چیزی را در راه خدا پس سید همراه آنچه بر سر حدی جای غیر این آنچه شخص است لا يسافر بالقران الى ارض العدو و مسافرت کرده نشود همراه قران بسوی زمین دشمن مالك عن نافع عن ابن نه قال نعم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يسافر بالقران الى ارض العدو و رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود که مسافرت کرده نشود همراه قران بسوی زمین عدو قال مالك و انما ذلك تخافة ان يناله العدو گفت مالک و جز این نیست که این حکم جهت آنست که بگردد آن را دشمن باب النهي عن مولاة الكفار بما ورد في الخبر من حرمة المسلمين باب رضع از دوستی کفار بجزیره که برساند بسوی خلیفه کفار و نه برست مسلمانی قال

عاشقانه ناله ها و السبحي و التالذ  
السبحي من انذاره من السبحي ان  
لبيبي سبوت يسيبي

### البطل التاني

بعض من  
انذار هو انذار  
الذي قال السبوع  
قال رجل قال

الله تعالى لا تتخذوا عدوي وعدوك اولياء تلغون اليهم بالمودة الآية دوست گيريداي مسلمانان دشمنان مرا  
دشمنان خود را اي فكيذ سبوتى ايشان بخايم بسبب دوستي تم فسر فقال لا يهنيكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين ولم يهاجموا  
لكم من دياركم ان تبرؤم وتقسطوا اليهم ان الله يحب المقسطين اغنايهنيكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين  
واخرجكم من دياركم وظاهره واصل اخرجكم ان تولوهم ومن يتولهم فاولئك هم الظلمون منع نيكند خدايتعالى شما  
را از موصلت آنانکه جنگ کردند با شما و عقده دين و بيرون کردند شما را از خانه هاي شما منع نيكند آنرا که حسان كنند  
با ايشان و اوصاف نمايند در حق ايشان بهر نيه خدايتعالى دوست ميسازد و اوصاف كنندگان با جزاين نسبت كه منع نيكند شما را  
خدايتعالى از موصلت آنانکه جنگ کردند با شما در عقده دين و بيرون کردند شما را از خانه هاي شما و معاونت و يگان  
در بر آوردن شما منع ميکند آنرا که دوستي داريد با ايشان و هر که دوستي دارد با ايشان پس آنچه ايشان نيكندگان **باب**  
بجب ثبات المسلمين يوم النصف في مقابلة ضعفهم من الكفارة الفرحه حيثن كبرية و هيهت ثابت باذن مسلمانان  
روز جنگ با كفوران در مقابله و دو چند ايشان از كفوران و گر خيخن درين حالت گناه كبيره است قال الله تعالى بلهيا  
الذين امنوا اذا القيم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الا دبار ومن يولهم يومئذ دبره الا مخرقا القتال اقتحرا  
التي فشته فقد باه بعض من الله وماويه جهم و بش المصير اى مسلمانان در قبيله ملاقات كنيد با كفوران جمع شده  
براى كارزار پس گردانيد سبوتى ايشان پشت خود را يعني قرار كنيد دهر كه گردانيد ايشان پشت آن روز مگر بارگشته  
بجك یعنی ميکند برانى جنگ يا آنکه فرار کند تا عدد و عقب او افتد و از جماعت خود تنها شود و نگاهه کارزار نمايد با ازار  
کنند تا عدد او ضمن براده بديدان رسد نگاهه کارزار ميسر شود و على هذا القياس بيم بر آئند جويي چشم وار کند تا ملحق شود و جنگ  
از مسلمانان و با ايشان جمع شده کارزار نمايند پس هر که فرار کند در غير اين صورتها پس بهر نيه رجوع كنند نيهي از جانب خدا  
و جاني او و در زمست و در جانيست و در يخ قال الله تعالى اياها النبي عرض المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرين  
صاهرون يغلبوا ما ستم وان منكم مائة يغلبوا الغامن الذين كفروا بايانهم قوم لا يفقهون اى خبر غيبت بده  
مسلمانان با هر جنگ كفوران اگر باشند از شما بشت كس ميکنند غالب شوند برو و صد كس اگر باشند از شما صد كس  
شوند برتر از كس از كفوران بسبب آنکه ايشان قومي هستند كني فهمند الا ان حفت الله عنكم و طم ان فيكم متعافان  
بكن منكم مائة صاره يغلبوا ما ستم فان يكن منكم الف يغلبوا الفين باذن الله و الله مع الصابرين آننون سبب  
ساخت خدايتعالى از شما و دهنت كه در ميان شما ضغنى هست پس اگر باشند از شما صد كس ميکنند غالب شوند  
برو و صد كس و اگر باشند از شما هزار كس غالب شوند برو و هزار كس بفران خدايتعالى و خدا با صابران هست مترجم گويد اينجا

قلمت و على هذا  
اهل الطلاق و العادى و اذا كان  
ناجوا المصرا و طلاق اذا كان  
الصدقة و غيرها من ذلك  
ويكون عليه الا ان في  
نفسه من الاستخفاف  
قاله ان اول  
لقوله على السلام  
نصا في قوله لا  
ارضن العدو و هو  
قلمت و على هذا  
اهل الطلاق و العادى و اذا كان  
ناجوا المصرا و طلاق اذا كان  
الصدقة و غيرها من ذلك  
ويكون عليه الا ان في  
نفسه من الاستخفاف  
قاله ان اول  
لقوله على السلام  
نصا في قوله لا  
ارضن العدو و هو  
قلمت و على هذا  
اهل الطلاق و العادى و اذا كان  
ناجوا المصرا و طلاق اذا كان  
الصدقة و غيرها من ذلك  
ويكون عليه الا ان في  
نفسه من الاستخفاف  
قاله ان اول  
لقوله على السلام  
نصا في قوله لا  
ارضن العدو و هو  
قلمت و على هذا  
اهل الطلاق و العادى و اذا كان  
ناجوا المصرا و طلاق اذا كان  
الصدقة و غيرها من ذلك  
ويكون عليه الا ان في  
نفسه من الاستخفاف  
قاله ان اول  
لقوله على السلام  
نصا في قوله لا  
ارضن العدو و هو  
قلمت و على هذا  
اهل الطلاق و العادى و اذا كان  
ناجوا المصرا و طلاق اذا كان  
الصدقة و غيرها من ذلك  
ويكون عليه الا ان في  
نفسه من الاستخفاف  
قاله ان اول  
لقوله على السلام  
نصا في قوله لا  
ارضن العدو و هو

قوله  
الصلوات اذا كان  
الصلوات اذا كان  
الصلوات اذا كان  
الصلوات اذا كان

عن الصحابة  
عبد بن عبد  
نقیه الثالث  
قلندر

قلندر  
عبد بن عبد  
نقیه الثالث  
قلندر

من الشكرين يبتون  
نضاب من نسائهم  
زرارهم قال صلى الله عليه وسلم  
من شكرني عافته الله  
النهي عن قتل النساء  
وصدقوا ما نصحوا  
وا بالبيات يجوز  
ان كان قتلها حراما  
رأى ابيهم نساءهم

خبرني امرت و آيت اول است بر وجوب ثبات مسلمين و مقاتله و چندان بعد از ان شروع شد و آيه ديگر نازل گشت  
و آن حالت ميكند بر وجوب ثبات مسلمين و مقاتله و چندان اين تخصيص است آيه فلا تؤلجهم الا بار و الله اعلم  
**باب النهي عن قتل النساء و الولدان** بابي من منع از قتل زنان و كو و كو كان مالك عن نافع ان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم راح في بعض مغازية اجرة مقتولة فانكروا ذلك و نهى عن قتل النساء و الصبيان رسول الله صلى  
الله عليه وسلم و يدور بعضي غزوات زني را كشته شده بود پس اينست و نهى آنرا و منع فرمود از قتل زنان و كو و كو كان قاب  
النهي عن قتل النساء و الصبيان في حال التبتيت و منع از قتل زنان و كو و كو كان و رجال شيخون كردن مالك  
عن ابن شهاب عن ابن الكعب بن مالك انه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذين قتلوا ابن ابي حقيق عن قتل  
النساء و الولدان قال كان رجل منهم يقول برحت بنا امرأة ابن ابي الحقيق بالصباح فادفع عليها السيف ثم اذكر  
نهي رسول الله فاكف و لو لا ذلك لاسترحنا منها منع فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم انما را كشته از ابن ابي الحقيق  
را از قتل زنان و كو و كو كان پس كيف مردی از آنها كه حاضر بودند و كشتن او تصديق بسيار ميايد و از ابن ابي الحقيق  
بفرمود و دفنان پس بيشتم شمشير بر و باز ياد كردم منع فرمودن انحضرت صلى الله عليه وسلم پس باز ميسازم وقت خود  
را و اگر بودی اين منع حرام مياقم از تصديق آن زن يعني ميشتم و از تصديق او فارغ البالي ميشيم **باب النهي عن**  
**الغلول و الغدر و المثل و قتل الرهبان و الهرمي و قطع الشجر المثمرة و عقور الدواب الا المصلحة لا تحصل بذلك و سفيان**  
و صيت كه امام بمنزل ذلك لجوشه و اعراه و رباي منع از خيانت كردن در غيبت و شكستن عهد و گوشه و ميني بریدن كشي  
و گوشه نشينان و پيران و بریدن درخت ميوه و اروپي كردن چهار پايان مگر براي مصلحتي كه حال نميشود مگر اين چيز يا دور  
ستحب برون و صيت با و شاه مثل اين امور شكر خود را و امرای خود را مالك انه بلغ ان عمر بن عبد العزيز كتب الي  
عامل من عماله انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا بعث سرية يقول لهم اغزوا شيم الله في سبيل الله  
تقاتلون من كفر بالله لا تغلوا ولا تغدروا ولا تمثلوا ولا تقتلوا وليد ولا امرأة و قال ذلك لجيوشك و سر اياك ان  
شاء الله السلام عليك عمر بن عبد العزيز نامه نوشت بسوي طاعلي از عاملان خود كه خبر میده است بياكه رسول الله صلى الله عليه  
و سلم وقتيكه ميغزاشد و شكري ميغزود و ايشان را جنگ كنيد بنام خداي تعالي و در راه خدا جنگ كنيد با هر كه كافرا باشد بخدا طول  
نكند و عهد شكند و مثل كنند و كشيده و كوك و زن زن را و نوشت عمر بن عبد العزيز بعا مل خود كه گويان سخن شكراي بزرگ  
خود را و شكراي كوچك خود را ان شاء الله تعالي و سلام بر تو يا مالك عن يحيى بن سعيد ان ابا بكر الصديق  
بعث جيوشا الي الشام فخرج ميمشوع يزيد بن ابي سفيان و كان امير ربع من تلك الادباع فزعوا ان يزيد قال

قلنا يا ايها الذين آمنوا انزلنا الكتاب عليكم بالبينات والهدى والرحمة لعلكم تتقون قالوا انزلنا الكتاب عليك بالبينات والهدى والرحمة لعلكم تتقون قالوا انزلنا الكتاب عليك بالبينات والهدى والرحمة لعلكم تتقون

لا يجرؤ ان تركب ولما ان نزل فقال بوبكوماتت بنازل وما انابراكب وانسبت خطاي هذه في سبيل الله قال  
 انك ستجد قوما هم اتوا انهم حبسوا انفسهم في سبيل الله فذريهم وما زعموا انهم حبسوا انفسهم له وستجد قوما  
 خصوا عن اوساط رؤسهم من الشعر فا ضرب ما خصوا عنده بالسيف واتى وصيك بعشر لا تقتلن احراة ولا صبا  
 ولا كبير اهرها ولا تقطنن شهرا ولا تحزنن حاحرا ولا تعقرن شاة ولا يعبرن الا لاكله ولا تحرقن فخلا ولا تعرقن  
 ولا تغفلن ولا تحبين حضرت ابو بكر صديق قريتنا وشكرنا بالسوي نام لس براماز مدينه شايه راه ميرفت بايزيد بن ابي  
 سفيان ويزيد بن سفيان امير يك جمع بود از جماعته هاي آن لشكر ليس و نيت كردند راويان كه يزيد بن ابي سفيان گفت  
 ابو بكر صديق براي انست كه تو سوار شوي يا اينست كه من فرود آيم از ناو ريسر گفت حضرت ابو بكر صديقي تو فرود آيد  
 و من هم من سوار شونده هر آينه من شما کرده ام اين كامهاي خود را در راه خدا تعالي بعد از ان فرمود حضرت ابو بكر صديق  
 او هر آينه تو خواهی يافت قومي را كه گمان كنند كه باز دوشته اند خود را در راه خدا تعالي پس بگذار ايشان را با نظر ان  
 كه ايشان باز دوشته اند خود را در راه خدا تعالي يعني را همان و گوشه نشينان را كه بزعم خویش براي خدا تعالي گوشه نشينی چهار  
 کرده اند بيايد گشت و خواهی يافت قومي را كه موي سترده اند از ميانه سر هاي خود پس بزبان آنرا كه سترده اند از وس  
 بشمشير يعني مجوس كه حلق سردران عصر خصلت مجوس بود و هر آينه رضيت كند نام ترا به كلمه كه هرگز نگشيان راونه  
 كو در راونه پير كلان سال از وليده شده را قطع كن درخت ميوه دار را و خراب كن آبادان را و يوزن بز را و ننه سيرا  
 مگر براي خوردن و سوزان خرمانيان را و غرق ساز آنها و غلول كن و بزدي كن **باب** تحريم الغلول والتشدد  
 فيه وليستثنى من ذلك الطعام يعاب بادرض الحرب ربيان حرام بودن غلول يعني گرفتن مال از بيت المال بخيانت  
 و تشديد دران و جدا کرده ميشود از اين صورت طعامي كه يافته شود در ارض حرب **قال** نعم و ما كان لبني ان يغلبوا  
 بغلليات بما غلبوا يوم القيامة و هرگز خيانت از بني نبي آيد و هرگز خيانت كند خواهد آورد آن جز را كخيانت كرده است و  
 قيامت يعني پسر و شته **صالح** عن عبد ربه بن سعيد عن عمرو بن شعيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 صد در جنين وهو يد الجعانه ساله الناس حتى دنت به ناقه من نجره فتشكيت بردايه حتى نهجه عن ظهر  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ردوا علي داعي اخافون ان لا اقسيم بينكم ما افاء الله عليكم والذي نفسي  
 بيده لو افاء الله عليكم مثل قمر تهامة نعا قسمته عليكم ثم لا تحجلن ولا تجيلا ولا جيانا ولا كبا فلما نزل رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم قام في الناس فقال ادوا لنايط والغيط فان الغلول عار و نادر و شاعر علي اهله يوم القيامة  
 قال ثم تناول من الارض برة بعيرا و ناة ثم قال والذي نفس محمد بيد ما لي افاء الله عليكم ولا مثل هذه الا المنس

ابو بكر صديق قريتنا وشكرنا بالسوي نام لس براماز مدينه شايه راه ميرفت بايزيد بن ابي سفيان ويزيد بن سفيان امير يك جمع بود از جماعته هاي آن لشكر ليس و نيت كردند راويان كه يزيد بن ابي سفيان گفت ابو بكر صديق براي انست كه تو سوار شوي يا اينست كه من فرود آيم از ناو ريسر گفت حضرت ابو بكر صديقي تو فرود آيد و من هم من سوار شونده هر آينه من شما کرده ام اين كامهاي خود را در راه خدا تعالي بعد از ان فرمود حضرت ابو بكر صديق او هر آينه تو خواهی يافت قومي را كه گمان كنند كه باز دوشته اند خود را در راه خدا تعالي پس بگذار ايشان را با نظر ان كه ايشان باز دوشته اند خود را در راه خدا تعالي يعني را همان و گوشه نشينان را كه بزعم خویش براي خدا تعالي گوشه نشينی چهار کرده اند بيايد گشت و خواهی يافت قومي را كه موي سترده اند از ميانه سر هاي خود پس بزبان آنرا كه سترده اند از وس بشمشير يعني مجوس كه حلق سردران عصر خصلت مجوس بود و هر آينه رضيت كند نام ترا به كلمه كه هرگز نگشيان راونه كو در راونه پير كلان سال از وليده شده را قطع كن درخت ميوه دار را و خراب كن آبادان را و يوزن بز را و ننه سيرا مگر براي خوردن و سوزان خرمانيان را و غرق ساز آنها و غلول كن و بزدي كن **باب** تحريم الغلول والتشدد فيه وليستثنى من ذلك الطعام يعاب بادرض الحرب ربيان حرام بودن غلول يعني گرفتن مال از بيت المال بخيانت و تشديد دران و جدا کرده ميشود از اين صورت طعامي كه يافته شود در ارض حرب **قال** نعم و ما كان لبني ان يغلبوا بغلليات بما غلبوا يوم القيامة و هرگز خيانت از بني نبي آيد و هرگز خيانت كند خواهد آورد آن جز را كخيانت كرده است و قيامت يعني پسر و شته **صالح** عن عبد ربه بن سعيد عن عمرو بن شعيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صد در جنين وهو يد الجعانه ساله الناس حتى دنت به ناقه من نجره فتشكيت بردايه حتى نهجه عن ظهر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ردوا علي داعي اخافون ان لا اقسيم بينكم ما افاء الله عليكم والذي نفسي بيده لو افاء الله عليكم مثل قمر تهامة نعا قسمته عليكم ثم لا تحجلن ولا تجيلا ولا جيانا ولا كبا فلما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم قام في الناس فقال ادوا لنايط والغيط فان الغلول عار و نادر و شاعر علي اهله يوم القيامة قال ثم تناول من الارض برة بعيرا و ناة ثم قال والذي نفس محمد بيد ما لي افاء الله عليكم ولا مثل هذه الا المنس



مردود علیکم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که بازگشت از حنین حال آنکه اراده میکرد جمرانه را سوال نمودند از او  
 صلی الله علیه وسلم مردان تا آنکه نزدیک شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنحضرت از درخت پس در آنوقت  
 شاخهای درخت بروای آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه بر بود شاخهای آن درخت جا دراز نشست مبارک او  
 صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت بازگردانید بمن جا در مرا آیا میت رسید که قیمت کنم در میان آنچه بازگردانیده است خدا  
 بر شما قسم بذات پاک که نفس من در دست اوست اگر بازگرداند خدا بتعالی بر شما مثل درختان بنیالان که در سرزمین تهاست  
 از جا پایان قیمت کنم آزاد در میان شما بعد از آن نیاید من بخیل و نه بزول و نه در رو عکوی پس وقتیکه فرود آمد آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم از سواری برای خطبه استاد در میان مردان پس فرمود او کنید سوزن را ورشته که بدن  
 دوخته شود پس هر آنکه فلول تنگ است آتش است و عیب است بر اهل آن در روز قیامت گفت راوی بعد از آن  
 گرفت پاره از ششم شتری یا از آن بزی پس فرمود قسم بان ذات پاک که نفس من در دست اوست نیست مرا از آنچه  
 خدا تجا بازگردانیده است بر شما و نه مانند این ششم که خمس و خمس بازگردانیده شده است بر شما یعنی برای جوامع شما  
 نگاه داشته ام و بران صرف میشود مالک عن ثوبین زید الدیلی عن ابی الغیث مولی ابن مطهر عن

ابیهیرة انه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حنین فلم نغنم ذهبا ولا ودا الا الاموال و  
 الثياب و المتاع قال فهدی رفاعة بن زید لرسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اسروا فقال له مدغم فوجه رسول

الله صلی الله علیه وسلم وادی القرية حتى اذا كنا بوا دی القرية بنينا مدغم يحيط حل رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 اذا جاءهم عاتر فاصابه فقتله فقال الناس هيننا الجنة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم كلا والذی

بيد ان الشملة التي اخذ يوم حنين من المعانم لم نصبها المقاسم لتشتعل عليه نار فلما سمع الناس ذلك جاء  
 بشراك ابو ثراكين ارسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم شكلكم في انما نادى ابو هريرة

بر آیدیم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال خیر من قیمت بدست نیار ویم ظلای و نه فقره گر باخدا و جاها و متاع  
 گفت ابو هریره پس برید گذرانید رفاعة بن زید برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلامی سیاهی گفته میشد او را در

پس توجه شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوادی قری تا آنکه رسیدیم بود قری در آنست مدغم فرودی آورد و پاناشتر آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم که نگاه آناد و ما تیری که اندازنده آن معلوم نشد بر گشت مدغم را پس گفت مردمان گوارا باز او را در

آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچنین نیست که شما میگوید قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست هر آنکه یکی  
 بود روز حنین از خانه که هنوز رسیده بود آن قیمت یعنی پیش قیمت نفر نموده بود بر آنی می افروزد و بر آتش شد پس گفتند

۱۳۴

مرمان این سخن را آورده و می یک دو ال نعلی یا دو و ال بسوی حضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یک شراک یا دو شراک از ناست یعنی قلیل و کثیر فلول موجب قس است قال مالک لا ادری باسان یا کل المسلمون  
 اذا دخلوا ارض العدو ومن طعامهم ما وجدوا من ذلك كله قبل ان تقع في المقاسم قال مالک وانا  
 ادری لا بل والبطر والغنم بمنزلة الطعام یا کل منه المسلمون اذا دخلوا ارض العدو وکما یا کلون من الطعام قال  
 ولوان ذلك لا یوکل حتی یخیر الناس المقاسم ویقسم بینهم اضردک بالجیوش قال فلا ادری باسان یا کل من  
 ذلك كله علی وجه العروت والحلیة الیه ولا ادری ان یدخر احد من ذلك شیئا یرجع به الی اهله کفت مالک  
 بینم یم یاک باکمه بخورند مسلمانان وقتیکه داخل شوند در زمین دشمن از طعامهای ایشان چیزی را که یافتند از آن طعام  
 همه آن پیش از آنکه واقع شود و قسمت گفت مالک و من می بینم شتر و بقر و غنم را بمنزله طعام که بخورند مسلمانان  
 از آن وقتیکه داخل شوند در زمین عدو را بخورند بخورند از طعام گفت مالک اگر چه این چیزها خوردند نشوند تا وقتیکه  
 حاضر شوند مردمان مقاسم کرده شود و در میان ایشان خبر رسانند ترست آن لشکر را اگر گفت پس  
 یم یاکم چیزی که خورده شود از آن طعام با همه آن بر خصلت پسندیده و احتیاج ایشان بسوی آن و بی شرم  
 که ذخیره سازد کسی از آن طعامها چیزی را تا بسرد و از بسوی اهل خود یعنی جائز نیست ذخیره آن و بدون بخانه  
 خود بچکس با و الله اعلم **باب** اذب الغازی اذا خرج فی الغزو و بیان اذب غازی وقتیکه بر آرد و جنگ  
**صالح** عن یحیی بن سعید عن معاذ بن جبل انه قال الغزو غزوان فغزو تنفق فیها الکویتة و یاسرفیه الشریک و یطلم  
 فینذو و الا هم ویجتنب فیها الفساد و فذلک الغزو خیر کله و غزوه تنفق فیها الکویتة و لا ییاسرفیه الشریک و لا یطاع فینذو  
 الا هم و لا یجتنب فیها الفساد فذلک الغزو لا یرجع صاحب کفاه فامعاذ بن جبل کفت غزاه و قسم است پس یک قسم غزای است  
 که خرج کرده میشود در آن تمام نفیس و بختجوی صحبت داشته شود با شریک و فرمانبرداری کرده میشود و صاحب امر را  
 و احترام کرده میشود و از فساد پس این غزو خیر است همه آن قسم دیگر از غزای است که خرج کرده نمیشود و در آن  
 متاع نفیس و بختجوی صحبت داشته نمیشود و با شریک و فرمانبرداری کرده نمیشود و صاحب امر را در آن و احترام کرده  
 نمیشود و در آن از فساد پس این غزای خیر است نمیکند صاحب آن غزای نفع بر او را بر اینی برابر نمیشود و بر او تمام او بلکه انتم غالب  
 میباشد **باب** الاثمان و التندی علی من امان علیهم قتله و بیان آنکه امان دادن و تهدید بر کسی که امن داد  
 کافر یا بعد از آن کشت او را **صالح** باسناده عن ام هانئ قالت قلت یا رسول الله ضم ابن اوس علی ذی الطالیح  
 قال جل اجته فلان بن عبیة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اجرت با من اجرت یا ام هانئ انی کفت کفتم تجده

قلبت  
 علیه اهل العلم و خیروا  
 منه ما یصلب من  
 الطعام بقدر الحاجة

۱۳۵

قلبت  
 علی هذا اهل  
 العلم



باب اول في مناقب  
العلي والحسين  
وهي في تفاصيل  
اختلاف

الجلال  
وما الله اذا  
مناه لا والله  
يعلمون العباد  
بما لا يعلمون  
نعمه على  
العباد

منه التماس  
تعمل غير  
منه التماس  
اصلا و

برآن كافرين روكروه ثوبا او غير قسمت مالك انه بلغ ان عبد الله بن عمر بن الخطاب  
صاحبها المشركون ثم عنهما المسلمون فو اعلى عبد الله بن عمرو ذلك قبل ان يصيبهما المقاسم غلام امان عبد الله بن  
عمر بن الخطاب ورسى ازان و بجله سپان لا تخشيد برست او روزه ان هر دو با مشركان بعد ازان و غنيمت گرفتند  
انها را مسلمانان بگو کرده شد آنها را بر عبد الله بن عمر بن الخطاب امان بود که واقع شود و وقتها باب السلب  
للقاتر سلب مقتول كشته او رست زياده از حصه او مالك عن عبي بن سعيد عن عمر بن كتيبن بن ابي سلمة عن  
ابي محمد ولى في قتادة بن ربعي انه قال خرجنا مع رسول الله صلعم عام حنين فلما التفتينا كانت للمسلمين جولة  
قال فوايت رجلا من المشركين قد علا وجلا من المسلمين قال فاستدرت له حتى اتيت من وراءه فضربت به  
بالسيف على عاتقه فاقبل على ففهمني ضمت وجهي منها ربح الموت ثم اوردته الموت فارسلني قال فلقيت عمر بن  
الخطابي له ما بال الناس فقال اجر الله ثم ان الناس جمعوا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل قتيلا  
له عليه بينة قوله سلب قال فمقت تم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من  
قتل قتيلا له عليه بينة فله سلب قال فمقت تم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال فلك في الثالثة فمقت  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مالك يا ابا قتادة فقصدت عليه لقصد فقال رجل من القوم صدق ارسول  
الله وسلب ذلك القتيل عندك فارضه مني يا رسول الله فقال بوبكر لاها الله اذا لا يجد الى الله من اسد الله  
يقابل عن الله ورسوله فيعطيك سلبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدق فاعطراه اياه فاعطانيه  
الذبح فاسبعت به حجر فاني بنى سلتا فانه لا اول ما تالنته في الاسلام ابو قتادة كفت برآه يوم همراه رسول الله  
صلى الله عليه وسلم سال حنين وقتيكه ملاقات كرديم با كافرين واقعت بر مسلمين نوعي از زميت كفت پس و يدوم تخشى  
از كافرين ازا كه غالب آمده است بر مروى از مسلمانان پس گردنتم براي او قاتله آمدم نزد يك او از بنو نضير او بزر  
زويم او را بشير بر رك گردن او پس وى آورد بر من پس تنگ گرفت مرا تنگ كرد فتمنى كه يا فتم ازان بوى مرگ  
بعد ازان سيد با موت پس بگذشت مر السطقات كردم با عمر بن الخطاب پس فتم او را ببيت حال مروان بر  
كفت حضرت عمر تقديرا الهى بعد ازان مروان رجوع كردند بقباله كافرين پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يك كشته است كشته شده كه براي او بر كشتن آنمقتول گواهي هست پس او رست سلب او كفت ابو قتادة پس ستمادم بعد از  
آن كفتم كه گواهي دهد براي من بعد ازان شتم بعد ازان فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر كه كشته است كشته شده  
را كه براي او بر كشتن آنمقتول گواهي هست پس او رست سلب او يعني سلاح و لباس و مانند آن كفت ابو قتادة پس ستمادم

اي جعلت با صلوات  
عليه الشان فان جميع  
سلب مقتول بقتله  
وان يكون الامام  
ناوي ولا يجس  
ان يكون الكافر القتل  
مقتولا وقتله او جرحه  
بجنت لا يمكنه الفلاح  
وقال ابو حنيفة ينجي  
اذا نزل الامام و نادى  
بان لا اله الا الله  
سبقت التذمة في الشقة  
ان النبي صلى الله عليه  
وسلم كان نقل قبل  
بعد القتال و اما و الكلمة  
القاتل ان سلب  
المقتولين

قلت عليه السلام ان السلب الذي يشق القاتل من ثوب وسلاح ومظلة ورسوخة الذي هو في كفة

عليه السلام ان السلب الذي يشق القاتل من ثوب وسلاح ومظلة ورسوخة الذي هو في كفة

ابن شاذان كغتم كهوى وهدبر من بعد انان بنتم بعد انان فرمود وبعين سخن در كره جهم بن شاذان فرمود ان حضرت علي بن ابي طالب  
 حيث حال تو اي وقتاده پس اين خودم وپيش آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن قصه را بگفت شخصي از ان قوم است گفت يا رسول الله  
 ولبا كنه نزيك است پس نهان كن يا رسول الله وقتاده ما از من بركفت ابو بكر قسم بخدا قصد كنند آنحضرت صلى الله عليه وسلم بوي بر  
 از غير خفايكا كنيك كنند از بخدا بيا و رسول و پس برهه و بسوي كخا دست پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم رست  
 گفتد ابو بكر اين ده آن سلب ابو قتاده را بس و او را رس فر و ختم زره را پس خريد كرد ايان مال بوستاني در محله نبوي سلمه  
 پس هراينه پنهان اولي بود كه سر ايه گرفت آن را و بعد ايشم باب السلب يا سلب چه خبر است مالك عن  
 ابن شهاب عن القاسم بن محمد انه قال سمعت رجلا يسال عبد الله بن عباس عن الانفال فقال قال ابن عباس انهم  
 من النفل والسلب من النفل قال نعم حاد المسئلة فقال ابن عباس ذلك ايضا قال الرجل الانفال التي قال الله تعالى اتيناك  
 وتعالى في كتابه ما هو قال القاسم فلم يزل يساله حتى كاد يجرجه فقال ابن عباس اتدرون ما مثل هذا الصبيح الكاذب ضربه  
 عبد الخطاب قاسم بن محمد كفت نبيد ثم شخصي را كه سوال ميكرد عبد الله بن عباس از انفال يعني انفالي كه در قرآن عظيم  
 آمده حيث كفت ابن عباس يا نفل است و سلب يا نفل است گفت قاسم بعد از ان خود كرد آن شخص در سوال خود  
 پس كفت ابن عباس بن جوابي بگر بار نيز بعد از ان كفت انمرد انفالي كه مذكور در حقه تعالى در كتاب خود حيث كفت  
 قاسم پس بيشه سوال ميكرد ابن عباس را تا آنكه نزيك بود كه تصويح دهد او را پس كفت ابن عباس يا اميد انيد حيث  
 صفت اين شخص صفت او مانند صبيح است كه زوه بود او را عمر بن الخطاب باب اذا طوى الامام بعض الجيش  
 قد فعل عناه في الحرب نفلهم بما شاء ثم جعلهم اسوة الجماعة في سهامان الغنيمة وكذلك اذا شرط شيئا لها فطريقه  
 جاسوس وفي له بما شرط وقتيكه ويدا هم بعض لشكريان خود را كه بر ائمه تجمل رنجي نمودند و جنگ ياده و در ايشان را با توجه  
 ميخواهد بعد از ان ميكرد ايشان را برابر الجماعت و حصه ها مي غنيمت و همچنين وقتيكه شرط كنند چيز را بر راه نمايند را  
 و با سون نام دهد او را چيزي كه شرط كرده است مالك عن نافع عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 بعث سرية فيما عبد الله بن عمر قبل يخذ غنصوا ابلا كثره وكان سهما ثم اتى عشر بعيرا وواحد عشر بعيرا ونفلا  
 بعيرا بعيرا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرسا و لشكري خور در اكه در ان بود عبد الله بن عمر بجانب نجد نصبت باقتد  
 شتران بسيار را و بود حصه ها ايشان و دوازه و دوازه شتر يا يازده يازده شتر و عطا كرده شد ان لشكر را يك  
 شتر باب يعطى انفال من الخمس واده ميتو نفل از نجوم صه مالك عن ابى الزناد عن معبد بن السيب  
 انه قال كان الناس يعطون النفل من الخمس عيدين السيب كفت كه مردمان را مي دادند نفل از خمس باب ما افاء الله

رسول الله قالوا... من الكفار... قوله... قال... من الكفار...

من الكفار بل أصحاب خيل ولا ركاب فهو الاصلنا الحنسنه وللمهاجرين والا نصار والذين اجعوههم باحسان  
اهل السوابق فيما سبق فله صلوات المسلمين ابديان آنچه بازگردانده است از كفار غير دو زيدن سپان و شران پر  
آن مقصود است بر ائمه منافق خمس و براي مهاجران و نصار و انما كبري سروي ايشان گردند ز بكوي باز اهل سوابق پس  
آنچه با قيمانديس آن براي صلوات مسلمانان است قال الله ما افاء الله على رسوله مما اوتى من فليس عليه  
ولا كراب ولكن الله يسلط رسوله على من يشاء والله على كل شيء قدير ما افاء الله على رسوله من اهل القرى الله و  
للسول ذلك القرى واليتامى والمساكين وابن السبيل كيلا يكون دولة بين الاغنياء منكم وما انا ااكم الرسول فخذوه  
ما نهيكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد العقاب للفقر المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يتبعون  
فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون والذين اتبعوا دينا ولا ايمان من قبلهم حتى  
من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق  
شحه نفسه فاولئك هم المفلحون والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولخوانا الذين سبقونا بالايمان  
كل من جعل في قلبه مينا فلان الله انوار ربنا انك رؤوف رحيم آنچه بازگردانده است خدا تعالي بر بغيه خود از اسواي كرا  
پس در دانيد بديحجه تحصيل آن سپان و شران ولكن خدا تعالي ميكند پيامبران خود را بر هر كه خواهد خدا بر هر چه خرد انا  
مترجم گويد و اين تهديدت براي آنكه في رحمت حكم الهي صرف بايد كرد و پيمان قبائل متفرق و بان نشوند بر وفق  
جالبه آنچه بازگردانيد خدا تعالي بر رسول خود و اهل بيده ايسر آن خداست و پيامبر را وصا قرابت را بجهت  
پيامبر يعني نبوت نامتم و بنو مطلب ٢٢١ پيمان و ميناويان و مسافران را نصير کرده شد با سا اين فرق نشود آن في دو  
بيت گردانيد و در پيمان و نگران از شما تا نشود كه تو نگران با مصلح كنند با خدا ن و ديگران را ندين چنانكه در عالميه  
ميكردند و هر چه بد بشمار اين پيامبر بگيرد و آنچه نه مي گذشتار از زوي پيامبران بازمانيد و بنرسيد از خدا بر آنچه خدا  
سخت حقوبت است آنچه بازگردانيد خدا تعالي بر رسول خود و اهل بيها فقيران مهاجران است كه بر آورد خنده ام  
از خانه هاي خود و مالهاي خود و مطلبند نعمت را از خدا تعالي و خوشنود و را نصرت ميدهند خدا و رسول و را ايشانند  
گويان و انا است كه جاي گرفتند در دارالسلام يعني دينه مكرمه و قدم حلك زدند در اسلام ميش از آمدن مهاجران  
يستي انصار است دوست ميدانند كسي كه هجرت كرد بسوي ايشان و نبي يا ندي در سنهاي خود چيست چنانچه او شده شود  
مهاجران را و همچو ميدند برزاقهاي خود و ديگران را اگر چه باشند ايشان را اخيايم و بر كه نگاه داشته شد از حرس نهم خود  
پس ايشانند و ساگان و انا است كه آمدند از مهاجرين و انصار ميگويند ابي بروردگار بيايم زيارا و آن برادران را

وقدمه و الاط بديعه و الرجل و حاحته و كان يفصل ايضا النسب و القرب من النبي صلى الله عليه وسلم و على قوله كذا طه السليبي ١٢

من الكفار... قوله... قال... من الكفار... احل الكفار... قوله... قال... من الكفار... احل الكفار... قوله... قال... من الكفار... احل الكفار...

وقدمه و الاط بديعه و الرجل و حاحته و كان يفصل ايضا النسب و القرب من النبي صلى الله عليه وسلم و على قوله كذا طه السليبي ١٢

که سبقت کردید بر ایمان و پدید آمدن رسول اکینده نسبت سلمان ای پروردگارا تو بهر آن بختباینده متبرجم گوید  
 سخت اضافه فرمود و اموال این پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیان صرافت آن فرمود و تحقیق تمام آن  
 است که این اضافه نهاده تصرف است نه اضافه ملک و درین سلسله منظره واقع شد در میان حضرت عمر و دیگر  
 حضرت علی و حضرت عباس حضرت علی و حضرت عباس اضافه را اضافه ملک میدانستند و دعوی میراث کردند تا  
 آنکه حضرت عمر اثبات نمود که اضافه تصرف است نه اضافه ملک صحیحین نیز کورست و منظره ایشان که حضرت عمر  
 رضی الله عنین این آیت خواند با افار الله علی رسول الله من بعد از آن گفت فکانت نده خاصه رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم و درین کلمات اثبات صاف و مینماید اسم از آنکه اضافه تصرف باشد یا اضافه ملک بعد از آن گفت فوالله ما احسنا  
 هادونکم ولا استانزها علیکم قد اعطاکموها و تنها فیکم حتی یقیمها هذا المال فکان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ینفق علی اهله نفقة سنتم من هذا المال ثم یاخذ ما بقی فیجعله یعمل مال الله ففعل رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بذلك حیوة انشدکم بالله هل تعلمون ذلك قالوا نعم ثم قال علی و عباس انشدکم الله هل تعلمان ذلك قالوا نعم  
 و صحیحین مقاله ثبات میکنند که اضافه تصرف بوده اضافه ملک ترجمه این مقاله نیست پس و الله پیغام بفرمود  
 خود نیاید و ندان دید با را بعد از شما و خود را بان و بها اختیار نمود در شما هر آینه عطا کرد شمار آن دید با و فتنه  
 کرد آنهارا در میان شما یعنی قری نهمیه و فدک و غیر آن هر یکی مصرفی معین فرمود و بعضی اقسمت فرمود و بنوعی  
 را برای مصالح مسلمین خالص گذشت و همچنین همه را مصرفی فرمود تا آنکه باقی ماند از آن دید با این مال یعنی باقی ماند  
 بی نصیب و آن را مصرفی معین نشد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج میکرد و بر اهل خود خرجی یکسال ازین مال بعد از آن  
 میگرفت باقی مانده را پس آن منمود در جای مال الله پس عمل کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم باین دستور  
 در حیات خود سوال میکنم شمارای قوم بخدا آیا میدانیان با جبارا گفتند آری بعد از آن گفت حضرت علی و  
 حضرت عباس سوال میکنم شمارا بخدا آیا میدانیان با جبارا گفتند آری متبرجم گوید نه ب حضرت عمر و دیگر صحابه  
 درین آیه آنست که للفقراء والذین تبوءوا الدار والذین جاؤا هم یروطه است با افار الله علی رسول الله و مراد ازین فقرها  
 سه گانه اهل سوابق اند در سلام از مهاجران و انصار و آنکه ایشان را دولت اسلامیه نفعی است از حبه قتال یا انشاء  
 علوم دین و امر معروف و نهی منکر یا اخذ خزیه و خراج و وضع آن در محل آن پس هم ایشان را در ذی حجت است و  
 امام اجتهاد کند در تقدیم و ترجیح سبق فالایستق و در اثبات و عطا و بر همین دستور بود عمل حضرت عمر رضی الله  
 تعالی عنه و بصیرت ذوی الحاجات بجهت آنست که ضیاء اهل جامعیت تداول میکردند فی راد میان خویش و نصیران

چیزی ننمید اوندیس حق سبحانه تعالی تصریح فرمود باسم ذوی الحجابات تا عاده جایست یعنی فرماید و نصیر بسم رسول  
 و ذوی القربی بجهت است که بمنزله ششنا باشد از میان انغیار و روسا گو یامیفرماید که انصیا تداول نکنند با یکدیگر الا انکه  
 پیغامبر و ذوی القربا و با وجود غنا استحقاق آن دارند زجهت فضیلتی که خدا تعالی ایشان را بان مخصوص گردانیده  
 است و عرض ازین تصریح آنست که غیر ایشان را حق نیست یا سرکی از ایشانرا خمس الفحی خمس الفی باندواد  
 و همینست نسیب جمهور اهل حدیث و فقه و الحد علم باب اخذ الخبزیه من اهل الکتاب باب در گرفتن خبزیه  
 از اهل کتاب **قال الله** فالتوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله  
 ولا يبئنون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون **ك** از زار كنيد با ناكمه ايمان  
 آرند و بر و ز آخر حرام نمیدهند و عقاه حرام نمیکند چیزی را که خدا و رسول حرام ساخته است و متدین نمیشوند بدین حق که شماست  
 از آنکه کتاب و اوه شده است ایشانرا یعنی بهود و نصاری تا آنکه بدند خبزیه بدست خویش و حال آنکه ایشان دلیل ششنت  
 و لاء اهل اسلام و اقامه محل سلطنت ایشان **ما اخذ الخبزیه من اهل الکتاب** عن زینب قال لافه از رسول الله  
 من مجوس البحرین وان عمر بن الخطاب اخذها من مجوس فارس و ان عثمان بن عفان اخذها من البربر بان نهما  
 گفت خبر رسید بن که رسول الله صلی الله علیه و سلم خبزیه گرفت از مجوس بحرین و عمر بن الخطاب گرفت خبزیه از مجوس  
 فارس و عثمان بن عفان گرفت خبزیه را از بربر که قومی از سودان هستند **مالک** عن جعفر بن محمد قال عن ابيه  
 ان عمر بن الخطاب ذكر للمجوس فقال ما ادرى كيف اصنع في احرم فقال عبد الرحمن بن عوف ان شهد سمعت رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم يقول سنوهم سنه اهل الکتاب **ع** عمر بن الخطاب ذکر کرد مجوس را پس گفت نمیدانم که چه کار  
 کنم در باب ایشان پس گفت عبد الرحمن بن عوف که گواهی میدهم که مرا آئینه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم که میفرمود کار کنید در حق مجوس بر حسب دستور اهل کتاب **باب** الجزية على نساء اهل کتاب ولا  
 على صبيانهم جزیه و حسب است بر زمان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان **قال مالك** مضت السندان لا  
 جزية على نساء اهل الکتاب ولا على صبيانهم وان الجزية لا تؤخذ الا من الرجال الذين قد بلغوا الحلم **ك** گفت مالک  
 گذشت طریقه سلوک صحابه و تابعین بنمینوال که جزیه نیست بر زمان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان و بدین  
 منوال که جزیه گرفته نمیشود مگر از مردان که رسیده اند بلوغ **باب** القدر الذي ضرب به عمر رضي الله تعالى عنه  
 على اهل الذمة و در بیان مقدار که معین کرد و آنرا عمر بن الخطاب بر اهل ذمه **مالک** عن نافع عن ابي سلمة عن  
 بن الخطاب ان عمر بن الخطاب ضرب الجزية على اهل الذمة اربعة دنانير و على اهل الورد اربعين در طابع ذلك

قلت  
 عليها اهل العلم  
 في الجنة و لا الشافعي  
 الجزية على اهل ديار  
 لا على النساء فقط  
 من اهل الكتاب عبا  
 كانوا اوعيا و لا تؤخذ  
 من اهل الايمان و  
 الجوس لهم شبهة  
 كتاب قال ابو حنيفة  
 لا يقبل من العرب  
 الا اهل الذمة  
 قلت  
 عليه اهل العلم  
 قلت  
 عليه اهل العلم







تمت بحمد الله على يد الفقير إلى الله تعالى ...  
 ...  
 ...

وسترسد از کافران که حمله و مکر میکنند **قال الله** فالکم فی المنافقین فستین والله اذکسهم بماکسبوا تردید و  
 ان هذ وامن ضل الله ویرضل الله فلتجده سبیلا ورو الو کفر وکما کفر وافتکونون سوله فلا تحذو  
 منهم اولیا حتی یهاجر وافی سبیل الله فان تولوا فخذوهم وافتکوهم حیت وجدوهم ولا تحذو منهم و  
 ولا تضیر الا الذین یصلون الی قوم بینکم و بینهم میناق و جا وکم حصرت صد ودم ان یقاتلوکم او یقاتلوا  
 قومهم و لو شاء الله لسلط علیکم فلقاتوکم فان اعترفوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلام فاجعل الله لکم  
 علیهم سبیلا مستجدا و ن اخرین یریدون ان یامنوکم و یا منوا قومهم کلمه اذ و الی الغنته اذ کوا فیها فان  
 لم یعترفوکم و ليقوا الیکم السلام و یقوا الید بهم فخذوهم و اقلوهم حیت تففقوهم و اولیئکم جعلنا لکم علیهم  
 سلطانا متمینا یرحمت شمارا ای مسلمانان در باب جاپلوسی کشندگان از کفار و در فرقه شدید حال آنکه نگونسار  
 انگنند ایشانرا خدا تعالی بسبب آنچه کردند آیا میخواهید که راه یاب شمارید کسی را که همراه کرد او را خدا تعالی و هر که  
 همراه کرد او را خدا تعالی پس نیایی او را راهی براد از منافقان و دین آینه آن جماعه انداز کفار که با مسلمانان عهد  
 کنند و کینه نمایند و طلاق نفاق بعمل ایشان بجست است و معنی بالکم فی المنافقین فستین اینکار است  
 برقه ضیاط ایشان در اجهاد بلکه بی باست که در مثل این مردم همه متفق میشوند بر ترک مها و نه ایشان تنه  
 کردند این جاپلوسی کشندگان که شما نیز کافر شوید چنانکه ایشان کافر شدند پس باشند شما و ایشان همه برابر است  
 بگیرد از جمله ایشان تا آنکه هجرت کنند و در راه خدا یعنی مسلمان شوند و هجرت کنند فیه هجرت احترازی است  
 بلکه اتفاقی است پس اگر باز کشند از اسلام بگیرد ایشان را یعنی بگیرد و کشد ایشان را هر جا که یابد ایشانرا  
 دست بگیرد از جمله ایشان و یاری دهند بگیرد از جمله ایشان هر آنان را که نزدیک میشوند بسوی قومی که  
 در میان شما و در میان ایشان عهد باشد یا بیایند پیش شما حال آنکه تنگ شده باشد اینهای ایشان از آن که  
 جنگ کنند یا شما جنگ کنند با قوم خود اگر خوشی خدا غالب گردانید ایشانرا بر شما پس قتال میکردند با شما  
 پس اگر میو شوند از جنگ شما پس جنگ کنند با شما و بیند از ند بسوی شما صلح را پس گردانیده است خدای شما  
 شمار را بر ایشان پس یعنی جنگ را مباح ساخته است با ایشان حال آنکه آن است که اگر مسلمان نشوند ایشانرا  
 میان کشند و سیر کرد و گورد و صورت گمی آنکه پیوند داشته باشد با معا بدانی که سابق از ایشان و فای عهد دیده شده است  
 پس بسبب پیوند با آن معا بدان ظن و فاد عدم کینه حاصل شود و دیگر آنکه از قتال گرفته خاطر شده باشند بسبب عدم  
 جرات یا عدم سامان قتال یا کشته شدن اقارب و دوستان و محزون شدن بسبب آن پس از گشته میشود که در جهاد

...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...

...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...

...  
 ...  
 ...







مولی میونه زوج النبی صلی الله علیه وسلم قال فلا تتختم بجلود ما قالوا یا رسول الله انها میتة فقال حرم علیکم  
 اکلها کد فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم برزی مرده که داده بود آنرا ببلای زمینون پس فرمود آیا نفع مگر قتیله شما بیست  
 او پس گفتند یا رسول الله برآئید وی مرده است پس فرمود جز این میت که حرام کرده شد بر شما خوردن آن مالک  
 عن زید بن اسلم عن ابن وعلة المصروع عن جلد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا دبیح الاضاحا فقد  
 ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتی که دباغت داده شود جرم بر او پس بر آئینده پاک شد مالک عن زید بن عبد الله  
 بن سبیط اللیثی عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن امه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم امر ان تسمتع بجلود الميتة اذا دبعتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر فرمود که نفع گرفته شود و بر پشه های مردار وقتی که  
 دباغت داده شود و آنرا باب البضطر یسیب ویتزود من الميتة مفطر سیخورد و نوشته کرد از میتة قال مالک ان حسن  
 ماسبح فی الرجل یطرد الميتة انه یاکلها حتی یسیب ویتزود منها فاذا وجد عنی عنهما لم یغیرهما مالک گفت بهترین اتوالی که شنیده  
 شد از او باب مردی که مضر شود کسب خوردن میتة که وی بخورد از آن تا آنکه سیر شود و نوشته کرد و از ان پس اگر یافت خنی از  
 آن بیندازد آنرا باب الفارة تموت فی السمن بیان حکم موشی که بمیرد و در روغن مالک عن ابن شهاب عن عیسی بن عقیب  
 بن جبد الله بن عبید بن مسعود عن عبد الله بن عباس عن میونه زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 سئل عن الفارة تقع فی السمن قال انزعوها و ما حلها فاطرحوها رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرده شد از موشی که بیفتد در  
 روغن فرمود که برآید آن موش را و چیزیکه گردا و باشد پس بیندازد آنرا متبرحم گوید که معنی این است که وقتیکه جاد باشد حکم او  
 بر آوردن موش است از آن و آنچه نزدیک است و باقی پاک است و اگر راجع با بعد پس نام آن حکم نجاست دارد و جایز نیست  
 خوردن آن ابغاق و مرغ آن شخایز نیست در پیش شافع و ابو حنیفه بخوبی زیج آن نمود و الله اعلم باب یحل هیئة الاغنام  
 وهي الذویج الثمانية المذكورة فی القرآن و کذا ما یشبهها من الحمر و الطینی و یحل البیاضا حادا و لو حش حلال است جانوران  
 مویشی و آن هست قسم است که مذکور است و در قرآن یعنی شتر و گاو و گوسفند و بز و همچنین چیزیکه مشابه آنها باشد از جانوران  
 وحش مانند آهو و نیز حلال است گو زحر قال ثمانیة اربع من الحمار اثنتین و من الخمر اثنتین قل الذکرین حرم امره الاثنین  
 اما اشمکت علیهما حرام الاثنین یثونی یعلم ان کتتم صادقین و من ابل اثنتین و من البقر اثنتین قل الذکرین حرم  
 ام الاثنین اما اشمکت علیهما حرام الاثنین ام کتتم شهیداء از و سیکم الله هذا من الظلم من افتری علی الله کذبا یضل  
 الناس بغیر علم ان الله لا یهد القوم الظالمین بشت قسم آفریداز که سفندان و قسم و از بز و قسم یعنی بز و ماده از  
 سربک و الله اعلم بگو ایا این مردود حرام کرده است خدا تعالی یا این دو ماده را با آنرا که شتمل شده است بروی جهائی بیا

قلنت عن اهل العلم  
 ان کان جامدا  
 و معناه عند هم  
 علی صلی الله علیه و آله  
 قلنت عن اهل العلم  
 ان کان جامدا  
 و معناه عند هم  
 علی صلی الله علیه و آله  
 قلنت عن اهل العلم  
 ان کان جامدا  
 و معناه عند هم  
 علی صلی الله علیه و آله

این دو ماده خبر و بیدار شدنش یعنی فعل صحیح بیاید از کتب ائمه اگر مستید است گوئید و پیدا کرد از شر و قسم و از  
 گاو و گوسفند بگویند حرام کرده است خدا یا این ماده یا آنرا مثل شده است بروی رجهائی این دو ماده آیا حاضر بودید و قیاس حکم  
 کرده شمارا خدا تعالی باین بگویند که تمسک از کسیکه بند بود خود او رخ را نگمراه کنند و مان را بغیر و نش بر آنند خدا را بنمایند  
 قوم تمسک را در اوقات الله تعالی احلت لکم بهیچکذا لانعام الامایة علی علیکم حلال کرده شد برای شما جانوران  
 مویشی گرا آنچه ملامت کرده شود بر شما یعنی میت و آنچه در مخی دست **مالک** فی قصته البهزی با سنده ان رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم مر یا بکر فقتل الحمار الوحشی بین الرفاق فمختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود  
 ابابکر صدیق ریشمست که گوشت گور خرا در بریان رفیقان **مالک** با سنده ان ذبیرین العوام کان یتزود  
 صفیقت الطبا فمختصر زیرین عوام توشه ساخت گوشت خشک آهوان **باب** یجره اکل کل ذی ناب من  
 السباع حرام است خوردن هر صاحب دندان نیز از زنده **مالک** عن ابن شهاب عن ابی ادیس الخولک  
 عن ابی ثعلبة الخشنیان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن اکل کل ذی ناب من السباع رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم نهی فرمود از خوردن هر صاحب دندان نیز یعنی زنده **مالک** عن اسمعیل بن ابی الحکم عن  
 عبیدة بن ابی سفیان الحضرمی عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اکل کل ذی ناب  
 من السباع حرام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خوردن هر صاحب دندان نیز حرام است شجره گوید مراد از ذی ناب  
 آنست که بدن آن خود حمل کند بر دران و جانوران ایشان مانند کرم و شیر و سگ و فمد و گربه و مانند آن چنان  
 حرام است خوردن هر زنده که صاحب کمال باشد **باب** یجره لحم الحمار النسب حرام است خوردن گوشت  
 خرما **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن بنی محمد بن علی عن ابی جعفر عن علی ابن ابیطالب  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن اکل لحم الحمار النسب مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود  
 از خوردن گوشت خران خانگی **باب** حکم الخیل والبغال و **باب** حکم سبآن و ستران **قال** **مالک**  
 ان احسن ما سمع فی الخیل والبغال والحمیر انها لا تاكل لان الله تبارک و تعالی قال والخیل والبغال و  
 الحمیر لرتکبوها و ذینبته گفت مالک بهترین اقوالی که شنیده شد در باب سبآن و ستران و خران آنست که  
 خورده نشود آنها زیرا که خدا تبارک و تعالی فرمود و الخیل والبغال آیه یعنی فریدم سبآن و ستران را خران را تا  
 سوار شوید بر آن و برای آرتش و تعالی تبارک و تعالی فی الانعام لرتکبو منها و منها تا کانون و فرمود خدا  
 تعالی در باب جانوران مویشی تا سوار شوید بعض آنها را و بعض از آن سوزید و **قال** تبارک و تعالی لیسذکروا الم

قلت  
 اتفق المسلمون علی  
 ذلك  
 مع قلت  
 ابن رندی ناب  
 بعد و نایب علی الناس  
 و امور الامم مثل الذنوب  
 الاسبغ و الکلب و الفهد  
 والقوس و طرقت  
 العلم بان الشافعی  
 ذهب الی ابی حنبله  
 و الثعلب و قال ابو حنیفه  
 ۱۲۹  
 هاتان کلمات  
 بسیار و در زیاده  
 مسلم عن ابن عباس  
 عن رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم نهی  
 عن اکل ذی ناب  
 من السباع و عن  
 اکل ذی ناب  
 الحمیر و علی  
 العلم





برای ایشان با کثیر از اهرام میکنند برشان نایا کثیره اما ترجم گویشهای گفته که آنچه وارد نشده در باب وی حکم تحریم  
 و نه حکم تحلیل و نیز امری وارد نشد نقل آن و نه منع از قتل آن پس رجوع باید کرد بسوی عرب یا تشنگان شهرها و قریبها اگر ایشان از  
 آنرا با کثیره دهند یا نامیده اند نام حیوانی حلال پس در حلال است و اگر زبون داشته و حکم نجاست آن کردند یا نامیده اند نام  
 حیوانی حرام پس آن حرام است اما چیزی که امر کرده شرع بکشتن آن یا نهی فرمود از کشتن آن پس آن حلال نیست چنانچه آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم فرمود خمس قتلن فی الحلال و المحرم و امر فرمود قتل او راغ و نهی فرمود از قتل حیوانی قسم از دو آب مورچه و مخلوط  
 و بدرد آمد علم **باب** حیوانات البحر در حکم حیوانات دریا قال الله تعالی احل لكم صید البحر و طعامه متاعا  
 لكم و للسیارة حلال کرده شد برای شما شکار دریا آنچه بغیر شکار کردن بدست آید مانند ماهی مرده یا منفعت بسیار  
 شما و برای قافل **مالک** با سنده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی البحر هو الطهور ماؤه الحلال میتة  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در حق دریا که پاک است آب او حلال است مرده او **مالک** عن ذهب  
 بن کسان عن جابر بن عبد الله انه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم بعثا قبل الساحل فامر عليهم ابا  
 عبیدة بن الجراح و هم ثلثائة قال و اننا فیهم قال فخرجنا حتى اذا كنا ببعض الطريق ففی الواد فامر ابو عبیدة  
 بن الجراح با زواد ذلك الجیش فجمع ذلك كله فكان مروی تم قال فكان یقوتنا کل یوم قلیلا قلیلا حتى نع  
 ولم تصبنا الا تمرة تمره فقلت و ما تعی تمرة فقال لقد وجدنا فقد هاجت فذیت ثم انتهینا الی البحر فاذا  
 حوت مثل الطریب فاکل من ذلك الجیش ثمان عشرة لیلة ثم امر ابو عبیدة بصلعین من اضلاع فبصنا  
 ثم امر برحالة فو حلت فزت فغتها ولم تصبها قال مالک الطریب الجلیل فرستاد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لشکر را بجانب کناره دریا و امیر ساخت بر ایشان ابو عبیده بن الجراح را و ایشان بیصد کس بودند گفت جابرون  
 میان ایشان بودم پس برآیدیم تا چون رسیدیم بعضی راه فانی شد توشه پس امر کرد ابو عبیده بتوشه های آن لشکر یعنی توشه های خاصه  
 ایشان پس جمع کرد و از همه آن پس شد و انبان خراب پس قوت میداد ما را هر روز و اندک تا آنکه فانی شده رسیدیم با کمر  
 یک تیره و سبب گفت و چه گفت میکرد شمار یک تیره گفت یا قنیم الم یا قنن ان وقتیکه ماند بعد از آن رسیدیم بجو  
 دریا یا گاه ماهی است مانند کوه خرد پس خوردن ما از آن ماهی شکر تیره شب بعد از آن امر کرد ابو عبیده با تشاده کردن جو  
 استخوان پهلوی از سخوانهای پهلوی او پس تشاده کرده شد آنها را بعد از آن امر کرد بشتن سوارانی پس بالان بسته شد برو  
 پس گذشت زیر آن و رسید آن شتر و سخوان پهلونی بسبب بلندی او گفت مالک نظر بکوه خرد را گویند **مالک**  
 لا بأس باکل الختان یصیدها المؤمن لان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال البحر هو الطهور ماؤه الحلال میتة و اذا اکل ذلك

۱۵۱





قلت هو من هذا  
مالك بن النضر القديس  
الشافعي ثم تفتحه  
الشافعي محمد بن  
عدي بن حاتم عن  
النبي صلى الله عليه  
وسلم قال اكل فلا  
يحل فانما المسك  
على نفسه وهو يغير  
ابن حنيفة  
٥٢  
قلت  
عليه اهل العلم

يا شد مالك انه بلغه عن سعد بن ابي وقاص انه سئل عن الكلب المعلم اذا قتل الصيد فقال سعد كل وان  
لم يتبق الا بقعة واحدة سعد بن ابي وقاص سئل عن كلبه اذا قتل الصيد فقال سعد كل وان لم يتبق  
باقى كذا وكذا كريك گوشت پاره ترجم گوید قول قدیم شافعی وندیب امام الکلب همین است بعد از آن تعجب کرد آنرا  
شافعی بحديث عدی بن حاتم عن النبی صلی الله علیه وسلم فان اكل فلا تا کل فانما مسک علی نفسه و همین است ندیب ابو  
حنيفة رحمه الله **باب** لا یحل ما اعان علی قتله ماء او کلب غیر معلم او غاب عند تترك تفحصه حتى یات  
نیت انجماعات کرده باشد بر کشتن او آب یعنی تیر رسیده در آب افکند یا گسک غیر معلم مرد کرده باشد یا غایب شده باشد  
از نظر صیاد و وی ترک کرد تخمین او تا آنکه شب گذر نهد **مالك** انه سمع اهل العلم يقولون اذا اصاب الرجل  
فاعانه طیبه غیره من ماء او کلب غیر معلم یومل کل ذلك الصید لان یكون منه سهم الواحی قد قتله او یبلغ مقاتل  
الصید حتى لا یشک احد فی انه هو قتله وان لا یكون للصید حیوة بعد ما لک شئیند ان اهل علم که میگفتند وقتیکه زخم  
رساند مردی شکار را پس مرد و کرد بروی غیر وی از آب یا مسک غیر معلم خورده نشود آن شکار را یعنی حلال نیست خوردن  
آن مگر آنکه تیر این تیر انداز زمان کشته باشد یا رسیده باشد بر کشتن گاه شکار تا آنکه شک نکند هیچکس که همون همون کشته است  
و شک نکند کنی باشد شکار را زنده کی بعد ازین زخم رسیدن قال مالك لا یاس بالکل الصید وان غاب عنک مصرع  
اذا وجبت به اثر من کلک او کان به سهمک ما لم یبت فاذا بات فانه یکره اکلہ گفت مالک هیچ باک نیست خوردن اگر  
غایب شده باشد از تو جایی افکند او وقتیکه می یابی تو او را اثری از مسک معلم خود یا باشد او را تیر تو او قتی کشته شد  
باشد پس وقتی که یک شب گذشت پس کرده است خوردن آن **باب** اذا وجد الصید حیاً تعین الذبح وقتیکه  
شکار را زنده لازم است که ذبح کرده شود قال مالك احسن ما سمعت فی الذی یخلص الصید من محالب البازیه  
او من فی الكلب ثم یتوهم به فیموت انه لا یحل اکلہ گفت مالک بهترین احوالی که شنیدم از او باب کسی که خلاص کند  
شکار را از چنگ بازی یا از دامن گسک بعد از آن وزنگ کند در ذبح او پس میرود که حلال نیست خوردن او **باب**  
یحل ما اصطاده بلعده وان قتل اذا ذکر اسم الله طیبه ولا یحل ما اصطاده بغير الحد حتى یجده حیاً فیدبح  
حلال است آنچه شکار کند با تیری که تیر باشد تا تیر غیر تیر اگر چه قتل کند وقتیکه یاد کرده باشد نام خداست و حلال نیست  
آنچه شکار کرده باشد با تیری که تیر نباشد مانند فلور و گز تا آنکه زنده در یابد او را آنچه گفت قال مالك قال الله تعا  
یا ایها الذین امنوا لیلونکم الله یشئ من الصید تناله ایدیکم و ما حکم قال فکل شیئاً من الال انسان ید او بر چه  
اویشی من سلاحه فاقتنه و یبلغ مقاتله فهو صید كما قال الله تعا گفت مالک فرموده است خدا شیئاً ای مسلمانان

عشق و محبت و وفا

الحمد للثا

عقل و حیا و عفت

عقل و حیا و عفت

عقل و حیا و عفت

عقل و حیا و عفت

استحسان میکند خدا تعالی نتایج بخیر از شکر که خواهد رسید آن دستهای ثنات و نیز نای شاکت مالک پس هر چیزی که برسد با او  
 دست خود باینکه خود را بخیر از سلاح خود پس گذراند آنرا در روی و برساند بجایی که از ضرب انجامی میرد پس او صید  
 بنا بر آنچه گفتند و مالک عن نافع انه قال سمیت طائرین بحجر و لخرجت فاستهما فاما احداهما فأت فطره عبد الله بن  
 ولما اخرجت فذهب عبد الله بن عمر بن کعب قدوم فأت قبل ازید کعب فطرحه عبد الله ايضا نافع گفت اند ختم بسوی دو مرغ  
 شکی حال که من در جوف بوم پس ختم رسانیدم بآنها اما یکی از آن دو پس برآفت او را عبد الله بن عمر و اما آن که  
 پس شروع کرد عبد الله بن عمر که فرج کند او را بنیسه پس برآفت او را عبد الله بن عمر و اما آن که  
 بلغان القاسم بن محمد کان یکن ما قتل للعراض والبنذفة قاسم بن محمد مکره میداشت آنچه گفته شود بگزایدنوله قال  
 مالک و لا ادی باسا بما أضاع للعراض اذا حقت و بلع المقاتل ان یوکل گفت مالک نیز نیم سب باک با آنچه کند او را اگر در  
 بدن او را برسد گشتگاه او باین که خورده شود **باب** لا یقتل الا نسبی الریح و انشاهد کتد جانور خاکی را بنیسه از ختن  
 و مانند آن **مالک** انه بلغه ان سعید بن السیب کان یکره ان یقتل الا نسبی ما یقتل به الصید من الریح و انشاهد  
 سعید بن سب مکره میداشت که گفته شود جانور آن خاکی را با آنچه گفته میشود بآن شکار را از بنیسه از ختن و مانند آن **باب**  
 الاکل ان یسبح الله تعالی و یا کل جایز نیست در خوردن آنست که ذکر کند نام خدا تعالی و بخورد از جانبی که نزدیک باشد  
**مالک** عن ابی نعیم و هب بن کثیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بطعام و معد و یسبح عمر بن ابی سلمة نقی  
 له رسول الله صلی الله علیه وسلم سم الله و کل مما یلیک آورده شد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم طعام و با آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم سب او بود عمر بن ابی سلمه پس فرمود او را آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا دکن نام خدا را بخورد از  
 جانبی که نزدیک تو باشد مترجم گوید امام نووی گفته که بهتر است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و اگر نسبی بود بگو یا دای  
 سنت میشود **باب** لا یاکل اشباله ولا یشرب بشماله بخورد بدست چپ خود و آب نوشد بدست چپ خود  
 عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبید الله بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا  
 اکل احدکم فلیاکل بيمينه و لیشرب بيمينه فان الشيطان یاکل بشماله و یشرب بشماله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتی که بخورد  
 یکی از شما پس باید که بخورد بدست راست خود و باید که آب نوشد بدست راست خود پس بر آنست شيطان بخورد بدست چپ  
 و بنوشد بدست چپ خود **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یاکل الاکل  
 بشماله مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی فرمود و از آنکه بخورد بدست چپ **باب** یجده الله تعالی اذا  
 فرخ من الاکل حدیثی که فرخ شود از خوردن **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی ریحان

اینکه در جبهه نادان  
 ترختن صله بر نبوت  
 الصید خود است  
 نافع بن خدیج  
 بن عبد الله بن عمر  
 القوم خیل بسیرة  
 فطلبوا ما عابهم  
 فاهوی الیه جل  
 بسهم فغلبه الله  
 تعالی فقال رسول  
 الله صلی الله علیه  
 وسلم ان لحق بالهائم  
 اوله و اوله بالهائم  
 فماتت علیکم الریح  
 یوهکذا و علی هذا  
 اهل العلم  
 علیه قائل  
 اهل العلم قال  
 النوری لا یفضل ان  
 یقتل بسم الله الرحمن  
 الرحیم فان قالوا لیس  
 یصلت السنة  
 علیه قائل  
 علیه اهل

عقل و حیا و عفت

قلت عليه ما اهل العلم عمل العمل اذا من غير المداينة ويطلب على ذلك على ما يريد كبريتا فظنوا حتى يقول معناه لا يوق الا ان يقول في اخره ويجعل ان يكون عروة بقوله اذا قيل

لا يورث ابا بطعام او شراب حتى الداء فيطعمه ويشرب حتى يقول الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله الا ان الله اعلم بما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله الا ان الله اعلم بما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله  
الله اكبر اللهم افتنا نعمتك بكل شرفنا صبحتنا منها وامسينا بكل خير نسالك تمامها وشكرها لا خيرا الا خيرا ولا  
الا غير لعالمه الصالحين ودين لعلمين الحمد لله ولا اله الا الله ما اشار الله لاقوة الا بالله اللهم بارك لنا  
فيما زقتنا وقنا عذاب النار اورد في شدة من عروه بجمكاه طعمني يا اشاميد تا اكله ودايم من منجور وازا  
يا مبي نوشيد آزا تا اكله ميگفت حمد بخدا را که راه رست نمود ما را و طعام داد ما را و نوشيد ما را نعمت داد ما را خدا بزرگ  
است بار خدا يا ما لوف شد با نعمت تو با وجود هر بدی که بااست پس صبح کردیم و شام کردیم و نیت تو از هر خیر سول  
سیکنم ترا تمام آن و شکر آن نیت خیر مگر خیر تو نیست هیچ موجود سوائی تو ای اله الصالحان دای پروردگار عالمین حمد خدا  
رست نیست هیچ موجود غیر او واقع همان است که خدا خواسته است نیت تو انست که را او بار خدا یا برکت ده  
ما را در آنچه روزی و دای ما را در نگاه ما را از عذاب آتش دوزخ ❖ ❖ ❖

باب من اخلاق النبوة اجابة دعوة الخياط ونحوه تواضعه

تعالى اذا اخلاق نبوة است قبول كردن دعوة خياط و مانند آنچه تراضع بر ابي خدا تا مالك عن انس بن مالك  
انه سمع انس بن مالك يقول ان خياط ادعى رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام صنع له قال انس فذهبت مع رسول  
الله صلى الله عليه وسلم الى ذلك فغرب اليه خبزا من شعير ومن قافية و دباة قال انس فوايت رسول الله صلى الله عليه  
وسلم يتبع الدباة من حول القمصة فلم ازل احب الدباة بعد ذلك اليوم و رزى بخواند حضرت راصلى الله عليه وسلم  
بر ابي طعمايکه مهيا کرده بر ابي حضرت صلى الله عليه وسلم گفتم انس پس رفتم همراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم سوئی آن  
طعام پس نزدیک ساخت باحضرت صلى الله عليه وسلم نان جو و شوربايی که در وی کدو بود و گفتم انس پس دیدم رسول  
الله صلى الله عليه وسلم را می جست که در را از حوالی پایله پس همیشه شتم که دوست میدارم کدو را بعد از آن روز  
قول النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن ياكل في معار واحد باب در بيان قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم که مومن بخورد در  
يك روه مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ياكل المسلم  
في معار واحد و الكافر في سبعة امعاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بخورد و مسلمان در يك روه و کافر در  
روه مالك عن سهيل بن ابى صالح عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ضافه ضيف كما فتا  
له رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة فحلبت فشربت حلها ثم اخذت فشربت ثم اخذت فشربت حتى شرب حلها  
سبع شياة ثم انه اصبح فاسلم فامر له رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة فحلبت فلم يبتتها فقال

وقوله صلى الله عليه وسلم ان البرزخ في العمران الكافر تغزمو روحه فزناشدا بيدا ١٢  
 في قوله صلى الله عليه وسلم ان البرزخ في العمران الكافر تغزمو روحه فزناشدا بيدا ١٢  
 في قوله صلى الله عليه وسلم ان البرزخ في العمران الكافر تغزمو روحه فزناشدا بيدا ١٢

رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يشرب في معاد واحد والكافر في سبعة اشعاشها في فرود آندزوديك آنحضرت صلى الله عليه وسلم بهاني پس امر كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم اور اينبزي پس كوشيده شد پس خورد و نشيده اور ايندازان فرمود پس ديگر پس نشيد اور ايندازان بزبدي ديگر تا كه نوشيده و نشيده نمت بزرا بعد از ان بسج و نام پس اسلام آورد پس امر كرد اور رسول الله صلى الله عليه وسلم به بزي پس كوشيده شد پس نام كرد و نشيده اور پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود

وربك روده وكافر ميتوشد و نعت روده **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم طعام الاثني عشر يوم في الدنيا قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم كطعام و كس كفايت ميكند كه **سالمك** عن ابي ازناد عن الاعرج عن ابي جريحه انه قال قال رسول

صلى الله عليه وسلم طعام الاثني عشر يوم في الدنيا كاف في الاربعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود طعام و كس كفايت ميكند كه كس كفايت ميكند چهار كس **باب** الوصيه للتجوز في الماكل وترك الاهتياق باللحم ونحوه من ملاذ الاطعمه وروصيهت ميانه روي و خوردن در ترك كردن بخوردن گوشت و مانند آن

از لذتها طعامها **سالمك** عن يحيى بن سعيدان عن ابن عمر بن الخطاب قال اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الحزن عن من الخطاب فرمود و در ايد خوردن از خوردن گوشت پس هر آينه گوشت را تاثيري مست در نفوس تا شدة شراب

**سالمك** عن يحيى بن سعيدان عن ابن عمر بن الخطاب قال اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الحزن عن من الخطاب فرمود و در ايد خوردن از خوردن گوشت پس هر آينه گوشت را تاثيري مست در نفوس تا شدة شراب

امير المؤمنين قوما الى اللحم فاشقريت بدرهم لحم فقال عمر ما يربدا حكم ان يطوي بطنه عن جاره ابا بن عمر بن تذهب حنك هذه الاية اذ هبتم طبباكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها عمر بن الخطاب يافت جابر بن عبد الله را

و همراه اديك بار گوشت بود پس گفت حبيت اين گفت جابراي امير المؤمنين مشتاق شديد سوي گوشت پس فرمود يكيدرم گوشت را پس فرمود حضرت عمر چه آماده ميكند كي از شما درين كه چناند شكم خود را يعني احرامن كند از بسايه خود و پسر عتك خود كجا ميرود از خاطر ترين آية او ستم طبباكم آه يعني خرج كرد بدنيتمهاي خود را و در زندگاني دنيا و بهره مند شد

ابن **سالمك** انه بلغنا ان عيسى بن مريم عليه السلام كان يقول يا بني اسرائيل عليكم بالماء القراح والبقول البرية و غير الشعير و اياكم و غير البير فانكم لن تقوموا بشكوه هر چه حضرت عيسى عليه السلام فرمود اى بنى اسرائيل لازم گريد

آنچنانكه تره صحراي و نان جورا و در و در ايد خوردن از زمان گندم پس هر آينه شاقايم ميتوانيد شد و شكر آن **باب** الامر باكرام الضيف در حكم تعظيم مهمان **سالمك** عن سعيد بن ابى سعيد عن ابى شريح الكهني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه جائز من ميا و ليلته و ضيفاته ثلثة ايام فما

كان بعد ذلك فهو صدقة ولا يحل له ان يشوي هنده حتى يهرج حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه

كان بعد ذلك فهو صدقة ولا يحل له ان يشوي هنده حتى يهرج حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه

تفسير هذا ما قال عمر بن الخطاب  
 من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه جائز من ميا و ليلته و ضيفاته ثلثة ايام فما كان بعد ذلك فهو صدقة ولا يحل له ان يشوي هنده حتى يهرج حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه  
 من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه جائز من ميا و ليلته و ضيفاته ثلثة ايام فما كان بعد ذلك فهو صدقة ولا يحل له ان يشوي هنده حتى يهرج حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه  
 من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه جائز من ميا و ليلته و ضيفاته ثلثة ايام فما كان بعد ذلك فهو صدقة ولا يحل له ان يشوي هنده حتى يهرج حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه

وقوله صلى الله عليه وسلم ان البرزخ في العمران الكافر تغزمو روحه فزناشدا بيدا ١٢  
 في قوله صلى الله عليه وسلم ان البرزخ في العمران الكافر تغزمو روحه فزناشدا بيدا ١٢  
 في قوله صلى الله عليه وسلم ان البرزخ في العمران الكافر تغزمو روحه فزناشدا بيدا ١٢





عليهم ولا احد منهم نسا اطلت لهم عمر بن الخطاب فتيك قدوم فرمود شام حكایت كردند ان شام حضور او نام وقت هو ای ان  
سزین وگرانی آنجا را وقت دست نیگروانند اما اگر این شراب یعنی شیره انگور بر گرفت حضرت عمر بنوشید شهید را  
گفتند وقت نیکند ما را شهید بر گفت مردی از ساکنان آن زمین آیا بخت است ترا در آنکه بسازیم برای مردمان ازین شهر  
چیزیکه است نکتند این را فرمود آری بخری پستاند شیره انگور را تا آنکه بسوخت دو سوم حصه از آن و باقی را بدهی پس حاضر کرد  
آن پیش حضرت عمر پس در آورد حضرت عمر در و انگشت خود را بعد از آن برداشت دست خود را بر این نام دست او شد  
از عاتق از وجه و غلط پس گفت این طلاست مانند طلای تتران پس امر فرمود و اینا نزد حضرت عمر که بوشند آنرا پس گفت او در تمام  
بر الصامت یا احلال ساختی این را برای ایشان پس فرمود حضرت عمر فی نے قسم بخدا بار خدا یا امرائهم من حلال نسکتهم برای ایشان  
چیزیکه حرام کرده باشی بر ایشان و حرام نکنیم بر ایشان چیزی که حلال کرده باشی برای ایشان **باب** الخلیطین و حرم  
خلیطین یعنی جمب و ریمان بسرو طب و تمر و زیب **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه  
وسلم نهى ان يبدالبسرو والرطب جميعا والقمر والزبيب جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يبدالبسرو والرطب جميعا  
وخرماي نخبة كجاء وخرماي خشك وخرماي شدة وخرماي خشك وخرماي غوره وخرماي نخبة كجاء وخرماي خشك وخرماي شدة وخرماي خشك  
الا تصاد عن ابي قتادة الا تصاد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يبدالبسرو والرطب جميعا وخرماي خشك وخرماي شدة  
الاسم صلى الله عليه وسلم منع كروانك كوشيد وخرماي خشك وخرماي شدة وخرماي خشك وخرماي غوره وخرماي نخبة كجاء وخرماي خشك  
الاسم الذي لم يزل عليه اهل العلم يبدلنا انه يكره ذلك لني رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يبدالبسرو والرطب جميعا  
تبريد اهل علم و شير ناله كره و است بنيدند كوريب نهي آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ان **باب** النهي عن الابدان في الدباء  
والمزق و ما جاء في الرخصة في ذلك **باب** صنع ابنه من ختن وركه واد وندروخي ودر بيان آنچه آمده است از حضرت عمر  
**ابن مالك** عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب الناس في بعض مغازيه قال عبدالله بن عمر  
ما قلت نحوه ما صرف قبل ان يقع الف ما اذا قال قال قيل لي نهي ابنه من ختن في الدباء والمزق عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم  
صلى الله عليه وسلم خطب فرمود مردمان را و بعض غزوات خود گفت عبدالله بن عمر پس توجبه نددم بجانب آنحضرت صلى الله عليه  
وسلم پس فرمودت من ان از آنکه بر رسم من زد و يك و پس پرسيدم از مردمان كه چه فرمود پس فرمودت نهى فرمود و از آنکه بنيدند  
شود و در رك و و فرقت یعنی او نديك و رخن رفت بر ان استعمال کرده **باب** النهي عن ابدالبسرو والرطب جميعا  
عن ابنه من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يبدالبسرو والرطب جميعا وخرماي خشك وخرماي شدة وخرماي خشك  
فرمود و از آنکه بنيدند نهى شود و در رك و و فرقت **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نهى عن

اذا كان مستنداً  
مسكن المعنى فيه  
المسكن وانما خص  
فكروانه كان من  
ما ذكرتم اتخاذ النبوة  
للمسكن بل انما جاء  
الادوات انما جاءت  
جميعاً لان احدها  
يشمل صاحبه ١٢



از آن شخصی دیگر که بر جانب رست پهلوی شخص اول باشد **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد  
 الانصاری ان رسول الله صلى الله عليه وسلم أتى بئرا يشرب منه وعن يمينه غلام وعن يساره الاشباح  
 فقال للغلام اتاذن ان اعطى هؤلاء فقال لا والله يا رسول الله لا أوثر ينصبه منك احدا قال ففكاه رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم في يده آورده شد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم شامیدنی پس نوشید از آن در جانب رست  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم نوجوانی بود بر جانب چپ وی صلى الله عليه وسلم کلان سالان بودند پس فرمود آنحضرت  
 صلى الله عليه وسلم آن نوجوان را آیا اذن میدهمی مرا که بدم این کلان سالان رگفتی بخدا قسم یا رسول الله  
 بذل کنم حصه خود را از تبرک تو بچکس را پس نهاد بشده آن آوردار رسول الله صلى الله عليه وسلم در رست او **باب**  
 الامر باخلاق **الباب** وایکاء السقاء و تخمیر الاناء و اطعام المصباح عند اداء التعميم **باب** حکم فرمودن آنحضرت  
 صلى الله عليه وسلم ببنکردن دروازه و بستن آن مشک پوشیدن آوردن کشتن چراغ وقت اراده خواب **مالک**  
 عن ابی الزبير المکی عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اخلفوا **الباب** واذکوا السقاء  
 وکفوا الاناء او خفوا ناء واطعموا المصباح فان الشيطان لا یقیم فلقا ولا یجمل کاه ولا یشف اناء واذکوا السقاء  
 تقصیرم علی الناس یوتئهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بازگردانید دروازه را و بند کنید در آن مشک را و سر  
 اکنون کنید آوند را بپوشید آوند را پوشید چراغ را پس بر آینه شیطان نیکشاید دروازه بازگردانیده را و نیکشاید  
 بنزد آن مشک را برده بر نیدار و آوند و نیکشاید یعنی موش میوزانند بر مردمان خانه های ایشان را **باب**  
 یوم لیس الخصال **الباب** پوشیدن جامه بر شوی بر مردمان **مالک** عن نام عن عبد الله بن عمران عن  
 الخطاب رای حلة سیراء عند لب لب المسجد فقال یا رسول الله لو اشتريت هذه الحلة فلیستها یوم الجمعة و  
 للوفد اذ اذیوا علیک فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما یلبس هذه من لا ینطق له فی الاخرة ثم جاء  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم منها حللنا علی عمر بن الخطاب منها حلة فقال عمر یا رسول الله کسوتینها و  
 قد قلت فی حلة عطار ما قلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما یلبسها فکساها علی عمر  
 شکر که عمر بن الخطاب دید و چادران را روزگار مخلص از بر شوم نزدیک دروازه مسجد یعنی فروخته میشد پس گفت  
 یا رسول الله اگر خریدم برای این حله را پس بپوشی تا از روز جمعه برای ملاقات ابوجحان و وقتی که آینه حضور تو بهتر است  
 پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم خراب نیست کسی پوشد این را کسی نیست او را نصیب و اگر خورت بعد از آن  
 آید پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم از آن قسم جدا پس در آنحضرت عمر را از آن بخرید حله پس گفت عمر بن الخطاب یا

قلت  
 قوله ان یمنی فاذ یمن  
 امر به و جهات منسب  
 النون علی ضرب قدم  
 ان یمننا و یمننا بالیمن  
 و رفعها علی صخرات الیمن  
 ای حال یمن اولی فاذ یمن  
 ای قدحها الی یمن اصل  
 التخل الا لقا و العدم  
 و منه قوله تعالی  
 و تله الی یمنین

۱۶۱  
 قلت  
 الی یکاء السقاء و  
 وهو الخیط الذی  
 یشده بالسقاء  
 و الخفاء القلب و  
 الامانة و الخیر  
 و علی صفا علی اصل  
 التعمیر



بغيره وان كان من غير غيره ليس فروعاً وانما يكفر راعياً يكثر من زيارته كندر ان باب يحرم ان يخرج المرأة في ثوب رقيق يصف ما  
 حرام است انك برايدون و غيره يكفر انك يكثر من زيارته كندر ان باب يحرم ان يخرج المرأة في ثوب رقيق يصف ما  
 انه قال النساء كاستيا عاريات ما ملكت يميلات لا يدخل الجنة ويجدون فيها ويصحبها نوم سيرة خمساً مائة سنة ابو هريرة  
 نفت يعني ان نبتين قد خندت و من بري نبتين كج روند و دست و پا را كج ميگر و نبتين بر شمع و حل تو نبتين بريشت و ميان بديوي ان  
 بوي بريشت ياقه ميشو و از راه پانصد مال مالك عن علقم بن ابى حلقه عن امه انها قالت دخلت حفصة بنت عبد  
 الرحمن على ابنته زوج الجنة صلى الله عليه وسلم وعلى حفصة خاردق فشقته وانشده و كستها اخارا كتنفا و حل شد حفصة و غيرها  
 الرحمن ب حضرت عائشة و حفصة ديني باريك بود پس بديان حضرت عائشة و بو ثمانيد او را و منى لك باب الميرة  
 عن اشمال العمام والاحتباء في ثوب و حد باب زنى اشمال هما وطريق تها و ريك جامه مالك عن ابى الزناد عن ابى جريح  
 عن ابى جريح قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس ثيابين وعن يعين من الملائكة عن النباذة وعن ابى جريح الرجل في  
 ثوب واحد ليس على حفصة بنى و عن ان ينثقل الرجل بالثوب الواحد على احد شقيدى فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 رد و طريق جامه پوشیدن و دو طريق فروشن اما طريق فروشن ثامنه و نباذنه است و دو طريق جامه پوشیدن است كه چاه  
 بكر و دو ساق خود و چيد مرد ريك جامه يك زار و در و همان از رابكر و ساق خود و چيدت بر فرج او از ان جامه چيزي  
 او انكه پوشد مرد يك جامه بهر كى از دو جانب بدن يرمى همه بدن خود را چيد و در كلو كره زنده ياد و در گردن مضبوط نماند  
 بعد از ان يك جانب جامه بردارد و بر كتف اناز و در كه درين صورت كشاف عورت لازم مى آيد مالك  
 ابى الزبير المكي عن جابر بن عبد الله السلمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اياكل الرجل شماله او يمشى في نعل واحد وان  
 ينثقل العمام وان يجتبه في ثوب واحد كاشفا عن فرج رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى فرمود انك تجوز و بريشت  
 خود يا راه برو و دو نعل و حد و از كنه شمال صاها تيار كنند و احتبا كند و جامه واحدا لك كشف كنده است از فرج خود  
 باب استحباب ان يركب ثوبه الله تعالى الرجل واستحباب اتقيع الثياب والبذاذة باب استحباب ان يركب ثوبه الله تعالى  
 بر مرد و تحباب ثوبه و ثوبه ثياب استحباب ثياب يدازة در لباس مالك عن زيد بن اسلم عن جابر بن عبد الله الانصاري  
 انه قال خر جناح رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بونا لما قال جابري فبنا انا انزلت تحت شجرة اذا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم قال قلت يا رسول الله علم الى النخل قال نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم في قممات الى غزاة لنا قال قممات فيها فوجدت  
 جوه و ثياب فاكستره ثم فرثه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اين لكم هذا قالوا  
 سر حبابه يا رسول الله من المدينته قال جابري فوجدنا صاحب لنا حجرة يذهب يبيع ثيابنا قال حجرة ثم ادبر يدى بي

قوله كما قبلت عاريات  
 هذا الذي قاله  
 النباذة عن حفصة  
 بكم يصف ما ملكت  
 كاشفا عن فرج  
 والحقيقة  
 من كان الثوب  
 واحد فقط  
 ولو كان ثوبا  
 هو ان يثقل  
 يكون ليلا  
 من ان يثقل  
 اما ان يثقل  
 فانه من  
 فانه من  
 فانه من  
 فانه من

قلنا  
في الاثر ان يكون ليس  
التي لا تخشع في غير غزوة  
تسمى اول وجه الجحيم  
بين الاحاديث ان نقل  
على صلاتين من غزوة تبين  
فان كان اختيار الشياطين  
الوجه والخشعة  
الجلد الاول والثاني والثالث  
142  
انه رجل قائم فذالك  
منه عند وان كان من  
حاجته لا يجيب من احد  
اولم يعلم الناس منه  
القناعة والزهد والعبادة  
نفسه من العجب والكلب  
فذلالت اموه غروب  
فب

الظهر وعليه بردان له قتلها قال فظفر رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فقال اماله ثوبان غير هذا فقلت بل يا رسول  
الله له ثوبان في العترة كسوقه اياها قال فادعه فم فليلبسها قال فدعوتها فلبسها ثم وليا بها فقال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم ماله ضرب الله عقوبت ليس هذا خيرا قال فسمع الرجل قال يا رسول الله في سبيل الله فقال رسول الله في سبيل  
الله قال قتل الرجل في سبيل الله جابر بن عبد الله انصاري گفت برآمدیم باهمراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غزوه  
نبی پس در آنوقت که من فرود آمده بودم زیر درختی ناگاه دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفتم یا رسول الله یا  
سوی سایه پس فرود آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ایستادم بسوی خیمه من از آن خود پس قمیص کردم در آن  
پس ایتم کوچک و تنگی از خیارش گفتم آنرا بعد از آن نزدیک ساختم آنرا بجانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کجا آمدی این خیمه بدست شما پس گفتم برآورده بودیم آنرا یا رسول الله از مدینه گفتم جابر  
نزدیک مایاری بود از آن سامان او میساختیم تا بروی بچراغیدن سواری ما پس سامان او کردم بعد از آن پشت بجانب کرده  
میرفت در میان جانوران و بروی دو چادر بود از آن او که کهنه شده بود گفتم پس نظر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم  
بسوی وی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایست این شخص را و جامه غیر ازین دو چادر کهنه پس گفتم آری یا رسول  
الله یا او هست دو جامه در دستم بپوشانیدم او را این هر دو پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخوان او را پس بغیر  
او را که پوشد آن هر دو را پس خواندم او را پس پوشید آن دو جامه بعد از آن پشت بجانب ما کرده میرفت پس فرمود  
رسول الله صلی الله علیه وسلم ایست این شخص را گردن او زنده خدایتعالی آیت این بهتر پس نشید آنمزدان کلمه را پس گفت یا رسول  
الله در راه خدا باند این قتل فرمود در راه خدا گفتم جابر یک شسته شد آن هر دو در راه خدا صالک عن ایوب  
هیه استجبانی من اب سیرین قال قال عزیر الخطاب اذا اوسع الله علیکم فوسعوا علی انفسکم جمع جعل علیه نیایه این  
سیرین گفت که فرمود عمر بن الخطاب و قتیبه فرخ کند خدا تعالی در روز برابر شما پس شما هم نفران می خرج کنید بزوات  
خود یا دیگر جمع کند شخصی از شما بر خود و جامه های خود را صالک عن ایوب بن عبد الله بن ابی طلحه قال قال انس بن مالك  
رايت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين وقد وقع بين كفتيه برقع ثلث لثام بعضها فوق بعض انس بن مالك گفت دیدم  
عمر بن الخطاب را او و آنروز امیر المؤمنین بود و رفته بود در میان کفتن خود و سینه باره بر هم دوخته بعضی از او بر بعضی  
بر هم گوید و جمع در میان این جاوید احتمال دو حال متغایر است اگر اختیار لباس و رشت و در یک بنا بر نخل است  
برای ریاست ماحررم او را قلن گمان گفت پس این ممنوع است البته و اگر برای عرضی باشد که بدون آن حاصل  
نشود یا برای تعلیم صفت قناعت و زهد مرم باشد یا طبع نفس خود از رویه مجیب و کبر باشد پس آن مستحسن و





اهل العلم والدين و... من اجله...  
والمعنى... في الخبر...  
ان الله...  
وكان...  
ما كان...  
فانزل...  
من اجله...  
انما اول...  
الكتاب...  
يؤتى...  
الكتاب...  
من بعد...  
من اجله...  
انما...  
للمؤمنين...  
المؤمنين...  
المؤمنين...  
المؤمنين...  
المؤمنين...

ایشا نرا زنده کنید آنچه صورت آن ساختید بعد از آن فرمود هر آنکه خانه که در روی صورتها باشد داخل نشوند در روی فرستاده

**مالك** عن ابي عبد الله بن ابي بصير قال رافع بن اسحق مولى الشفاء اخبره انه قال دخلت انا وعبدا لله بن ابي طلحة

على ابي سعيد الخدري فغوده فقال لنا ابو سعيد اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الملائكة لا تدخل بيتا فيه تماثيل

او تصاوير بشر استحق لا يذكرا ايتها ما قال ابو سعيد رافع بن اسحق دخلت من وعبدا لله بن طلحة بن ابي بصير اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

بر سبی و میگردیم بر گفت ما را ابو سعید که خبر داد او را رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرشتگان داخل نمیشوند بخانه که در آن

تماثيل است یا گفت تصاویر باشد شک کرد اسحاق که کدام یک ازین گفتم ابو سعید مالك عن ابي النضر عن عبدة

الله بن عبد الله بن حنبل بن احمد بن محمد بن عوف بن محمد بن ابي جهم قال فوجدت عند سهل بن حنيف فذكر ابو طلحة انا

لم نزع قطاس تحت فقال له سهل بن حنيف لم نزع قال لان فيه تصاوير وقد قال فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم

ما قدمت فقال سهل لم يقل رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ما كان دعا في ثوب قال بل لکن اطيب لنفسه عبدة

بن عبد الله و دخل شد برای طلحة انصاری بیمار بر سبی او میگردیم گفت بنی اقام نزدیک و سهل بن حنيف را پس بخواند ابو طلحة

شخص را نامند از زیر او فراشی را پس کشید از زیر او ابو طلحة فراشی را پس گفت او را سهل بن حنيف چرا بر سب می آید فرانش را

گفت برای آنکه در صورتهاست و هر اینکه فرموده است رسول الله صلی الله علیه و سلم آنچه تو دهمه بر گفت سهل بن

حنيف آیا گفته است آنحضرت صلی الله علیه و سلم صورتی که علامت نامعلوم باشد در جامه گفت آری و لکن برودن

اینجامه خوشتر است مرا **باب** خمس من الفطر من چیز است ایست اینی ختیست که مجتمع اند اینباران و

عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي بصير قال قال خمس من الفطر تعليم الاطفال وقرع الشارب ووقف الاطيط وطقو العائذ واكل

ابو بصير گفت پنج خصلت از فطر است بریدن آنها و پست کردن بروت و کندن موی نبل و شتر و موی زان

و ختنه کردن مبرجم گوید این خصلتها همه منت است اگر ختنه که اختلاف دارند طهارت و وجوب آن اکثر قائل اند بوجوب و

توقف کند ترک آن **باب** الا هو بقصر الشارب واعفاء اللهي و كراهة تنف الشيب و راحة لبث کردن بروت

و زبانه و ختن بریش و گراست کندن موی غنیه مالك عن ابي بكر بن نافع عن ابي نافع عن عبد الله بن عمر عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم امر باحفاء الشارب واعفاء اللهي رسول الله صلى الله عليه وسلم امر فرمود بپست کردن بر و تها و زبانه

و ختن ریشها مالك عن ابي بصير انه سمع سعيد بن المسيب يقول كان ابراهيم عليه السلام اول الناس خثيعت

الضعيف و اول الناس اخنتن و اول الناس قعر الشارب و اول الناس اولى الشيب فقال يا ابراهيم ما هذا فقال تبارك و تعالی

و قدر روی التوحید فی فعل شاریب و تقليم الاطفال و نقذ الابطاح و صان الغانم ان لا يتراها القوم ان و من ابداه

کهها سخن الامتحان فقنا خلتها هل العلم فی وجوبه فقال كثير منهم انه واجب قال الحسن هو الرجال سنة وللشمام طهره





تعليقتك بالواد المقدس طوى ثم قال كعب بن مالك لا ادري ما جابه الرجل فقال كعب بن مالك ما سميت ابو سبيل از پدر خود مالک وى از کعب روايت کرد که مروى بر او رفتند خود را پس گفت کعب اجباى بر اى چه اگندى نعلين خود را نشايد توانى وى را وى اين آيت را فافع نعليك الت بعد از ان گفت کعب ايا مى دانستى چه چیز بود نعلين حضرت موسى گفت مالک نيدانم چه چیز بود که جواب داد او را با خود پس گفت کعب بودند آن دو نعل از پوست خر و مر و ا حاصل کلام آنکه وقتى که بخش باشد با پند بروى نجاستى پس خشک شده باشد پس آنرا ماليد و دور کرد تا آنکه زايىل شد بعد از ان مانع دخول در سجديت **باب** تسنن البدياة بالعنى اذا سئل باليسرى فاذنوع سنت است شروع کردن با پى رست و قيسکه نعل در پا کند وقتى که بر آرد شروع از با پى نمايد **مالك** عن ابن الزناد عن الايج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا سئل احدكم فليبد به يمنة فاذنوع فليبد به شماله ولتكن اليمنى اولها تسئل واخرها تمنوع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نعل در پا کنديکى از شما باشد که شروع کند با پى رست خود و چون بر آرد نعل را پس بايد که شروع کند با پى چپ خود بايد که باشد با پى رست اول اين هر دو با پى رست نعل پوشيدن و آخر اين هر دو وقت بر آوردن **باب** لا يمشى فى نعل واحدة راه نرود در يك نعل **مالك** عن ابى الزناد عن الايج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمشين احدكم فى نعل واحدة ليتمها جميعا ولا يمشى بها جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راه نرود يکى از شما در يک پاى نعل بايد که در نعل کند هر دو و با رانها يكجا ابر نه کند هر دو با رانها يكجا **باب** يحرم اللبب بالنزد وما فى مغانه حرام است بازگردن نبرد و آنچه در معنى او باشد **مالك** عن موسى بن ميسرة عن سعيد بن ابى هند عن ابى موسى الاشعري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من لعب بالنزد فقد عصى الله ورسوله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که با زى کند نبرد نيز و با زى نبرد کرد خلاف رسول او را **مالك** عن علقمة بن ابى علقمة عن ابيه عن ابي ذر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه بلغها ان اهل بيت في دارها كانوا ساكنا فيها وعندهم نرد فادست اليهم لئن لم تخرجوها لانهم جنم من داء وانكرت ذلك عليهم خبر سيده حضرت عايشه كه اهل خانه از ساكنان سرراى او كه ساكن بودند در آن سرراى نيز يک ايشان نرد رست پس دم و رستاد بسوى ايشان كه والدها كبر برون كنيد اين نرد را البته بر آرم شما را از سرراى خود و انكار كرد و با حقن نرد را بيشان **مالك** عن ابي جهم بن عبد الله بن جهم انه كان اذا وجد احد من اهل بيته يلعب بالنزد ضربه وكسره عبد الله بن عمر وقتيکه مياقت كسى را از اهل خانه خود كه با زى ميكرد نرد را بنيزد او را و ريزه ريزه ميكرد نرد را قال يحيى وسعت ما كما يقولون فى الشطرنج وكهها وسعت يكره اللعب بها وبغيرها من الباطل وتلو

قلت  
عاهد اهل العلم انهم  
سكن نجست او را حليها بنجا  
ويستغفروا حق هيتل  
قلت  
عاهد اهل العلم  
وهو من باب الابداء

قلت  
عاهد اهل العلم  
وهو من باب الابداء



در آرزوی ابطال انقلم ایشانرا و البته بفرمایم ایشانرا تا آنگونه و منند  
 آفرینش خدا را یعنی مانند خصی کردن و سوزن زدن بر بدن تا سرخ یا کبود کنند و الله اعلم **مالك** عن نافع عن عبد الله  
 بن عمر انه كان يكره الاخصاء ويقول فينماء الخلق عبد الله بن عمر مكرهه سيدت خصي کردن حیوان را و میگفت در ترک خصی  
 کردن زیاده خلق است بر حرم گوید تشبه مردان بزنان و تشبه زنان بمردان و تشبه کردن و تشم و خصا و بریدن گوشن چهار پا  
 و اخل است درین حکم و جهانیدن خریدن بر سرپ ماده تا نتیجه بدست تر اینهم حکم وارو و الله اعلم **باب** جاء  
 في قتل الحيات و بيان آنچه و رگشتن باران وارو شد **مالك** عن نافع عن في لبابة ان رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم فرغ من قتل الحيات التي في البيوت رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از رگشتن آنهاران که در خانههای  
 مانند و ایدان میرسانند **مالك** عن نافع عن سائبة مولاة لعائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن قتل الحيات  
 التي في البيوت الا اذا الطفنتين و الا يتوقاهن ای خطفان البصر و يطرحان ما في بطون النساء رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 نهی فرمود از رگشتن آنهاران که در خانهها آینه گمراری که در خطبه نبوت خود وارو مانند و برگ مقل و ماروم بریده یعنی کوزا  
 و دم پس هر آینه این دو قسم از اران دو ریگند بصارت نظر کننده بآنها و می گفتند آنچه در شکم زنان باشد یعنی بجهای که در  
 شکم زنان حامل اند **مالك** عن صفية مولى بن ابي سلمة عن هشام بن زهرة انه قال دخلت على ابي سعيد الخدري  
 فوجدته يصلي فجلست انظره حتى قضى صلاته فسمعت تهر كيات تحت سريره في بيته فاذا حية ففقت لا فتلها و انشأ الي ابي سعيد  
 ان اجلس فلما انصرف انشأ الي البيت في الدار فقال اني هذا البيت قلت نعم فقال انه قد كان فيه فتى حديث عهد بعمرو فخرج  
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الخندق فبنا هو به اذا انا الفتى ليستاذنه فقال رسول الله  
 الى الخندق ما هله عهدا فأذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال خذ عليك سلاحك فان خشي عليك بني قريظة فانظروا  
 الفتى الى عمله فوجد امراته قائمة بين البابين فاهوى الفتى اليها بالرمح ليطعنها وادركته غيره فقالت لا تجل حتى تدخل و نظر  
 ما في بئيك فدخل فاذا هو بجنية منطوية على فراسه فركبها وركبها فخرج بها فاضربت الحية في راس الرمح  
 وخر الفتى ميتا فايدد ايها كان اسرع موتا الفتى ام الحية فذكر ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان بالمدينة  
 جثا قد اسلموا فاذا اريتم منهم شيئا فاذنوه ثلثة ايام فان بدلكم بعد ذلك فاقتلوه فانما هو شيطان سابق كنت داخلتم  
 بر ابي سعيد خدرى بن ابي قحمة او را در حال نماز شب ششم انتظارا و ميشيدم تا آنکه تمام کرد نماز خود را بر شنيدم در انما تمام  
 جنبشی زیر سر سري که در خانه او بود پس نگاه دیدم که ماری هست پس بر خاستم تا بکشم او را پس اشاره کرد ابي سعيد  
 خدرى بسوی من که بنشین پس شستم پس وقتی که باز گشت یعنی خارج شد از نماز خود و اخبارت کرد بجانب خانه از آن

قلت  
 الذي يدل على كحلته  
 المرفوع عليه من عناه  
 الخالفه قطع الصوة  
 النوعية بحكم العادة  
 فتشمل المثلثة واثنته  
 الرجال ورجل النساء  
 وخصصه والوشم  
 وقطم الاذان من الاذنان  
 وقد يدخل فيه ايضا  
 اذن الحصى الذي على الخيل الجمل  
 البعل قوله في غداى  
 في ترك الاخصاء منه  
 وهو مضموع  
 من النهي

سر ای پس گفت آیایی بینی این خانه را گفتم آری گفت هر آینه حال این است که بود جوانی و بیخانه نزدیک بود حال او بطوی پس برآمد همراه آنحضرت صلعم بجانب خندق پس در آن هنگام که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خندق بود ناگاه آمد آنجوان پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستوری میکرد و گفت یا رسول الله دستوری ده مرا که تازه کنم بر اهل خود ملاقات خود را پس دستوری داد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دیگر با خود صلاح خود را پس هر آینه من ترسم بر تو از بنی فرطیه که متعرض تو شوند پس روان شد آنجوان بطرف اهل خود پس رفت زن خود را استاده در میان دو دروازه یعنی میان دروازه اندرون و بیرون پس اهل کرد آنجوان بجانب زن خود نیزه را تا بنز نیزه او را و رسید بخاطر او غیرتی پس گفت زن شبانی کن تا آنکه در آنی خانه و بیمنی چیزی بر آید در خانه تست پس در آمد پس ناگاه وی را در رو بر روی ماریت در چیده بر الین او پس خوانید در وی نیزه خود را بعد از آن بر آورد او را پس برافروخت نیزه را در سر او پس جنبش کرد مار بر سر نیزه و بنیتا جوان مرده شده پس دانسته نمیشد که کدام یک ازین دو زود تر بود در مرگ آیا آن جوان زود تر مرد یا آن مار پس عرض نموده شد این باجر اجنباب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود و پیر آینه در بیند جنیان هستند که ایمان آورده اند پس چون ببینند از ایشان چیزی را خبر فارکنید او راسته روز پس اگر ظاهر چند پیش شما بعد از آن بکشید او را پس جز این نیست که او شیطانی است **ما لک** عن ابن شهاب بن عمر بن الخطاب **ما لک** فی الحیات فی المحرم عمر بن الخطاب امر کر و کشتن ماران و در حرم مترجم گوید ظاهر نیست که منع از کشتن ماران خانگی رسول اسلام بود که مسلمانان جن نمیدانستند قباحت و ترسانیدن مسلمانان پس بعد از آن نسخ شد **باب** جواز معللة للاضرب بالاد و ما جائز است علاج مرض بد و **ما لک** عن زید بن اسلم ان رجلا من اهل انبیا قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اصاب به جهیم فاحتقن بالجمع الدم وان الرجل عابجلین من نبی انما فطر الیه فزع من ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لها ای کمالی فقال لا فی الطب خیر یا رسول فزع زید بن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انزل الد و او زید بن اسلم گفت هر آینه مردی را در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم جراحتی رسید پس نهد شد خون در جگر او و این مرد طلب کرد و کس را از بنی انمار یعنی دو طبیب را پس دیدند بجانب او گفت زید بن اسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اینتا ترا که کدام یک از شما و اما ترست بعلم طب پس گفتند آن دو شخص آید در علم طب خیرت یا رسول الله پس گفت زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود فرود آورده است دوا را کسی که فرود آورده است یا را بر با یعنی نهانی تو کل نیست و فرار از قدر لازم نمی آید مترجم گوید همین است اتفاق مسلمانان که هیچ بانک نیست به الجوامر امراض بد و مختلف اند و دواوی بچیز که نجس باشد و اکثری جایز دشتند و و اگر در آن بآن مگر خبر که آنحضرت

عظمت علی قد ارتقى باسناد ائمه الطاهرین و اهل العرفان و الفقه و العلم و النور و انوار النبی صلی الله علیه وسلم علی اهل البیت و من تبعهم باحسان علیهم السلام

۱۶۲ انھا البیت بدوا و کتھا اذ و قال بعضهم لا یجوز ان الله ینصیب صلی الله علیه وسلم عن الیوم الخیر و المراد به انحدت النبی است و قال اخرون المراد به انحدت من جهة الطعم و السمیر

صلى الله عليه وسلم در باب خم فرمود و انما ليست بدوار و لكنها دار و حضرت داد و شرب بول شتران خبا پنجه چهارم و شرب بول  
تجويز فرمود و زرد يك بعضى با زرد نيت تدوى بچرخن مطلقا از جهت نهى آنحضرت صلى الله عليه وسلم از دوا و انجبت  
و مراد بان نجبت نجاست است و بعضى ديگر مراد دشمنى نجسيت از جهت طعم و سم را **باب التزيب في الحجامة**  
**باب و تجويز خون كشاندين مالك** انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان كان و داء يبلغ الداء و  
الحجامة يبلغه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه اگر در عالم دوا هست كه ميرسد بمرض ينى و رفع آن ميكند پس هر آن  
خون كشاندين و رفع آن ميكند **باب** ييجوز العلاج بالكلى عند الضرورة جائز است محالجه كردن بر باغ و اوان  
وقت ضرورت **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر اکتوى من اللقمة و دقني من العرقوب عبد الله بن عمر و انهم خوروا  
لقمه و افسون كردن بسبب نيش كزوم **مالك** عن يحيى بن سعيد قال بلغني ان سعد بن زمره اکتوى في ناع  
رسول الله صلى الله عليه وسلم من النجاسة فمات سعد بن زمره و انهم خوروا و در زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
بسبب نيش بچرخن و متبرجم كويد و دروى است كه در خلق پيدا ميشود بسبب خون يا قرصه كه ظاهر شود و در گلو و بند ميشود و گلو  
بسبب آن قرصه و منقطع ميشود و نفس **باب** اذا وقع الوباة بارض فلا تدخلها ولا تخرج منها وقتي كره واقف شو و باور ز مني  
پس بايد كه در زمينى و را بنجا و بايد كه سير و نيايى از انجا **مالك** عن ابن شهاب عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب  
عن عبد الله بن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن عبد الله بن عباس ان عمر بن الخطاب خرج الى الشام حتى اذا كان بسبخ لقيته امر اهل  
ابو عبدة بن الجراح و اصحابه فاحبروه ان الوباة قد وقع بالشام قال ابن عباس قال عمر بن الخطاب اخرج لي اليها جرين لا و اين ندا  
فاستشارهم و اخبرهم ان الوباة قد وقع بالشام فاختلفوا فقال بعضهم قد خرجت لاهر و لا ترى ان ترجع عندهم فقال بعضهم  
معدك بقية الناس و احضار رسول الله صلى الله عليه وسلم و لا ترى ان تقدمهم على هذا الوباة فقال انفعوا عنى ثم قال ادع  
لي لانصار فدعوتهم فاستشارهم فسلوكوا سبيل المهاجرين و اختلفوا كاختلافهم فقال انفعوا عنى ثم قال ادع لي من كان  
هنا من مشيخة قريش من مهاجرة القم فدعوتهم فلم يختلف عليهم منهم بجلان فقالوا ترى ان ترجع بالناس و لا تقدمهم على هذا  
الوباة فنادى عمر بن الخطاب انى اصبح على ظهر فاصبر عليه فقال ابو عبدة افرادا من تدوا لله فقال عمر لوجيرك تالها يا ابا  
ثم فر من تدوا لله الى قدر الله ارايت لو كانت لك ابل فصبطت واديا له عدك فان احد ما خصيت و الاخرى جديت اليس  
از دعوت الحسنة و عيشها بقدر الله و ان دعوت اللبابة و عيشها بقدر الله قال حماد بن عبد الرحمن بن عيسى و كان قائما في بعض حاجته  
فقال ان هتد من هذا علما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا عليه و اذا وقع  
بارض و انتم بها فلا تخرجوا فراد منه قال حماد بن عبد الرحمن بن عيسى ثم انصرف عمر بن الخطاب برايم جانب شام اجرون سيد بن جهمى

قلت  
و على هذا عمل  
المسلمين

س ١٤  
قلت  
و على هذا عمل  
الاصحاب  
و قد تكلمت في  
الحق من اللام و قيل  
فرقة تطهر في فينيد  
معها و يقطر  
النفس

الوجه هو ان الوباة قد وقع بالشام



سه است بسزغ ملاقات کرد تا با وی سرداران لشکر را که ابو عبیدیه بن الجراح و باران او بودند پس این سرداران خبر دادند  
 عمر بن الخطاب که با واقع شده است بسزغین تمام گفت ابن عباس پس فرمود عمر بن الخطاب بخوان برای من مهاجران  
 اولین را پس پیش خود خواند ایشان و طلب شوره کرد از ایشان و خبر داد ایشان را که با واقع شده است بسزغین تمام پس  
 اختلاف کردند مهاجران با یکدیگر گفتند بعضی ایشان هر آینه برآمده برای کاری و صلاح نمی بینیم که باز گردی اعراض کرده  
 از آن کار و گفتند بعضی ایشان که با تو باقی ماندگانند از مردمان و با تو یاران آن حضرت اند صلی الله علیه و سلم و نیک نمی بینیم  
 که داخل کنی ایشان را برین و با این گفت عمر بن الخطاب بر خیزید از من بعد از آن فرمود بخوان بر آن انصار را پس خواندم  
 ایشان را پس طلب شوره کرد از ایشان پس رفتند براه مهاجران و اختلاف کردند با یکدیگر مانند اختلاف مهاجران پس  
 فرمود بر خیزید از پیش من بعد از آن گفت بخوان برای من هر که این جا باشد از کلان سالان قریش از جمعی که هجرت کردند نزدیک  
 فتح مکه پس خواندم ایشان را پس مختلف شدند از انجماعه دو کس بحضور عمر بن الخطاب پس گفتند می بینیم صحت که باز گردی  
 با مردمان و داخل کنی ایشان را بر و با این بنا کرد حضرت عمر که من داخل شونده ام در وقت صبح سوار شده بر دانه خود پس شما  
 نیز داخل شوید در وقت صبح سوار شده بر دانه خود پس گفت ابو عبیدیه که باز میگردی بجهت گریز از تقدیر خدا تعالی پس  
 گفت حضرت عمر از زو کردم که کاش این کلمه غیر تو کسی میگفت یعنی مناسب علم تو نیست که این کلمه بگویی ای ابو عبیدیه آرس  
 میگردی از تقدیر خدا تعالی بجانب تقدیر او آیا دیدی اگر باشد از جمعی بهتر از آن پس فرود آئی میدانی که دو کرانه باشد او را  
 یکی سر سبز و دیگری خشک بی گیاه آیه است که اگر بچرانی کرانه سر سبز را چرانیده باشی تقدیر خدا تعالی و اگر بچرانی کرانه خشک بی  
 گیاه را چرانیده باشی تقدیر خدا تعالی گفت ابن عباس پس آمد عبد الرحمن بن عوف و او غائب بود بجهت بعضی حاجت خود پس  
 گفت نزدیک من علمی هست ازین باب یدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود چون نشوید و باراکه واقع شده  
 بزمنی پس داخل نشوید بروی و چون واقع شود و با بزمنی که شما و را نجا باشید پس بیرون نیاید بجهت گریز از و با گفت ابن عباس  
 پس حمد گفت خدا تعالی را عمر بن الخطاب بعد از آن بازگشت **مالك** عن محمد بن المنکدر عن سالم ابی النضر مولی

۱۷۲

عمر بن عبید الله عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابی سیران سمعته یقال اسألت من زید ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فی الطاعون فقال اسألت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون رجس أرسل علی طائفه من نبی اسرائیل او علی من کان قبلكم  
 اذا سمعتم به بارض فلا تملوا علیه واذا وقع بارض وانتم بها فلا تضر بها فردا من قال صیحو سمعت مالکاً یقول ابو النضر  
 قال  
 لا یضرکم الا فردا من سعد بن ابی وقاص سوال کرد و اسامه بن زید را چه شنیدی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باب طاعون  
 و آن دانه است که بر می آید در نقل و ران آدمی پس ملاک میکند او را و الله اعلم پس گفت اسامه که فرمود رسول الله صلی





ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اشتكى يقرأ على نفسه بالعوذات ويثقت قالت فلما اشتد وجع  
كنت انا اقر عليه واسمع عليه بين يديها وبركتها حضرت عائشة رواية ثم ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم  
انها يمشي في بيته يمشي في بيته يمشي في بيته يمشي في بيته يمشي في بيته يمشي في بيته يمشي في بيته يمشي في بيته  
كفت حضرت عائشة حين وقتك سخت شدم من ان حضرت صلى الله عليه وسلم يمشي في بيته يمشي في بيته يمشي في بيته  
دست رست او را بجهت اسيد برکت دست آن حضرت صلى الله عليه وسلم باب الرقية من عفاريت الجن و  
افسون خواندن از عفاريت جن مالك عن يحيى بن سعيد انه قال سري رسول الله صلى الله عليه و  
سلم فرأى عفرتيًا من الجن يطلبه يتصله من نادر كلما التفت رسول الله صلى الله عليه وسلم راه فقال له جبرئيل  
فلا اهلك كلمات تقوهن اذا انت قلتهن طقت شعلت وحرقت فقال رسول الله صلى الله عليه و  
وسلم بلى فقال جبرئيل اعود بوجه الله الكريم وكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من  
شئ مما ينزل من السماء ومن شئ مما يعرج فيها وشئ مما ذاق في الارض وشئ مما يخرج منها ومن فتنة الليل والنهار  
ومن طوارق الليل الاطارق ايطرق بخير ياد من برده شد حضرت راضى صلى الله عليه وسلم در شب معراج بس بد  
ويوى را از جنیان میخواست که ضرر رساند آن حضرت صلى الله عليه وسلم بشکل از آتش برگاه انقعات میفرمود حضرت  
سید اندیور را پس گفت آن حضرت راضى صلى الله عليه وسلم جبرئيل عليه السلام آيا نياموزم ترا کلماتى که بخوانى  
آن کلمات را وقتى که بخوانى انکلمات را فرو سبر و شعله آتش او فرمود آن حضرت صلى الله عليه وسلم کسى پس فرمود  
جبرئيل قلى اعود بوجه الله الكريم انى نياه ميگرم ذبات خدا کم گفته و بکلمات خدا که کامل اند آن کلماتى که نکلند  
از آنها ميگرم نيك و همچو بد از شر آنچه فرودى آيد از آسمان و از شر آنچه بالا ميرو و در آن و از شر آنچه پيدا کرده است در  
زمين و از شر آنچه برى آيد از زمين و از قسماى شب و روز و پيش آينده هاى شب گر پيش آينده که پيش آيد و نيكى  
اى بسيار بخوانش هر بان **باب** الكراهة غسل العائن وصبت غسالتهم على المؤمنين در باب امر کردن غسل خطه  
ششم زخم ازوى رسیده باشد و بخن آب غسل او کبسيکه چشم زخم واقم شود بروى **مالك** عن محمد بن  
امان بن سهل بن حنيف انه سمع اباہ يقول اغتسل فى سهل بن حنيف بالخرا وفتح جثته كانت عليه و  
عاهر بن ببيعة بنظر وكان سهل صلا ابى من حسن الجلاء قال فقال له طهر بن ربيعة ما نايست كالايوم ولا  
جلد صد راء فقلت سهل كانه واشتد وجعه فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجابان سهلا و  
وانه خير ما لي معك يا رسول الله وانه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجاب سهل بالذبح كان من قبا

۱۷۷

مجموعه کلمات بجا  
نسخه از کتاب  
فقه جبرئيل بن  
زید بن جبرئيل بن  
سید اندیور





فروغیت عدوی دیت نام دیت صفر معنی لاغذوی است که در جاهیت کمان میکروند که پنهان یا با قوت  
 صبح راجون بر بغیر نزدیک سازند مرض او بصبح میرسد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا لغوی فرمود  
 باغنتی که این از اسباب غفیه است و بیج حکمی بر آن دینیت مثل قصاص و سب و تهلیل و غیر آن معنی لا نام است  
 طایری که شب می پرد اهل جاهیت از وی شگون بد میگرفتن و کمان میکروند که روح مقتول بصورت و  
 مثل میشود و بنام او ندا میکنند تا آنکه کین او بنظر آید و آنرا نام میگفتند و جمیع آن نام است پس آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم لغوی آن فرمود و معنی لا صفر است که اهل جاهیت گمان میکردند که در شک آدمی ماری پیدا میشود  
 که نزدیک کرشکی آید میسازند آنرا صفر میگفتند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم لغوی آن فرمود و امر فرمود  
 که فرود نیاید صاحب شتران در بغیر صاحب شتران تندرست و فرود آید صاحب شتران تندرست  
 هر کجا که خواهد پس گفتند صحاب یا رسول الله صفت این حکم لغوی چیست این حکم فرمود این نوعی از این است

**صالح** عن عبدالله بن ابی بکر بن حزم عن ابن ابی ملیکه ان عمر بن الخطاب مر بامرأة مجذومة و هو  
 تكوفا في البيت فقال لها يا أمته الله لا تؤذي الناس و اجلسي في بيتك فجلست فقربها و بعد  
 ذلك فقال لها ان الذي كان هناك قد مات فأخرجني فقالت ما كنت لا طيعة حيا و أعصية ميتا عمر  
 الخطاب كزشت برزنی صاحب مرض خدام و حال آنکه روی طواف میکرد و کعبه را پس گفت او را عمر بن الخطاب  
 کزیر که خدا اید آمده مردان را آرزو کردم که در خانه نشینی تو یعنی بیرون نیای پس پشت آزرین در خانه  
 پس بگشت بروی مردی بعد از آن پس گفت آن زن را هر آنیه استس که ترا نبی کرده بود از آردن هر این  
 مرد پس بر آ پس گفت آن زن میتم من که فرمان برم او را حال آنکه زنده باشد و نافرمانی کنم او را حال آنکه  
 او مرده است **باب ما یقی من الشوم و در بیان آنکه پریسز کرده شود از گرفتن شگون بد طالب**

عن ابی جازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما  
 ففی الفرس و المروة و المسکن یعنی الشوم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر باشد در سب و زن و  
 خار خواهد بود و مراد میداشت بشگون یا **مالک** عن ابن شهاب عن حمزة و سالم ابی عبد الله بن  
 عمر عن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الشوم فی الدار و المروة و الفرس  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بشگون در خانه میباید در زن و در سب **مالک** عن حمزة بن  
 انه قال جاءت امرأة الى رسول الله صلی الله علیه و سلم فقالت يا رسول الله دارسكنها و العدة  
 عن حمزة بن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الشوم فی الدار و المروة و الفرس

ان خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل  
 ما خلاصه احكام الله عز وجل

عنه عن حمزة بن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الشوم فی الدار و المروة و الفرس

عن حمزة بن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الشوم فی الدار و المروة و الفرس

کثیر و للمال و اقر فقل العبد و ذهب المال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوا هذا بيته ثم  
 نزلني مني ان حضرت صلى الله عليه وسلم لم يركب يا رسول الله خانه هست که ساکن ندیمم در خانه حال اگر شمار  
 قبیله بسیار بود و مال و افرود پس کم خد شمار و رفت مال پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم گذارید  
 خانه را بدخانه ایست او مترجم گوید نزد فقیر حاصل معنی انجیدیت تا آنت که این چیز از اسباب تخمیه اند باید که  
 ترک کند وقتی که به بینه علامات آنرا تجربه و امثال آن و پر نیز نماید از آن و الله اعلم **باب** لقال باب  
 و بیان مال **قال** عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال **للثقة** تجلب  
 من تجلب هذه فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال له الرجل فقام هذا  
 له رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من تجلب هذه فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم ما اسمك فقال حرب فقال لرسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من تجلب هذه  
 فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال عيش فقال له رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم اجلب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود برای اده شتر شیر دار که همیا کرده بود و در برای و در  
 که مید و شد این را پس برخاست مردی پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم که چیت نام تو پس  
 آنزد گفت نام من مره هست پس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم که بنشین بعد از آن فرمود که مید و غنیز  
 را پس برخاست مردی پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم که چیت نام تو گفت حرب هست  
 یعنی نام او پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم او را که بنشین بعد از آن باز فرمود که مید و شد این را پس  
 برخاست مردی دیگر پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم چیت نام تو پس گفت آنزد و عیش هست  
 نام من پس فرمود او را رسول الله عليه وسلم که بد و شد **باب** الرويا الصالحة جزء من مستزاد جبين  
 خبر عن من السبعة خواب نيك پاره است از چهل و شش پاره از پيامبری **مالك** عن اسحق بن عبيد الله  
 بن ابي طلحة الا نضادي عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الرويا الصالحة من اجل  
 الصالح جزء من مستزاد بعين جزء من النبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود خواب نيك از مرد صالح پاره  
 است از چهل و شش پاره از نبوة **مالك** عن ابي الزناد عن الاعمش عن ابي هريرة عن رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم مثل ذلك بروايت ابو هريرة آده هست از آنحضرت صلعم مانند آنچه گفت **مالك** عن  
 اسحق بن عبيد الله بن ابي طلحة عن زفر بن مصعب بن مالك عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله

المجلد الثالث  
 في بيان ما رواه القرضاقر  
 في حديثه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 في قوله تعالى ان الله يحب  
 المتقين  
 و هذا في بيان ما رواه القرضاقر  
 في حديثه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 في قوله تعالى ان الله يحب  
 المتقين  
 و هذا في بيان ما رواه القرضاقر  
 في حديثه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 في قوله تعالى ان الله يحب  
 المتقين  
 و هذا في بيان ما رواه القرضاقر  
 في حديثه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 في قوله تعالى ان الله يحب  
 المتقين



فلان... واغتنوا بها اذا... واغتنوا بها اذا... واغتنوا بها اذا...

صلى الله عليه وسلم كان اذا تصرفت من صلوة الغداة يقول هل ذاب احدكم من الليله رؤيا وتقول  
ليس يبقى بعدى من النبوة الا الرؤيا الصالحة رسول الله صلى الله عليه وسلم وتيقه بازيكشت از نماز با  
ميفرمود واپديزه هست كسي از شما شب خوابي را ميفرمود باقي نخوابد مانند از بيخامبري بعد از من مگر خواب  
نيك مالك عن زيد بن اسلم عن عطلة بن يساد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لرب من بقي بعد  
من النبوة الا المبعثات فقالوا وما المبعثات يا رسول الله قال الرؤيا الصالحة يرئها الرجل الصالح  
او ترى له خبره من سنة واربعين جزء من النبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود باقي نخوابد مانند بعد از  
من از حال نبوت مگر مبعثات يعني خوابهاي بشارت دهنده صاحب خود را بخواهد از اين گفتم اصحاب حديث مبعثات  
يا رسول الله فرمود خواب نيك كه بر ميديان را مرد صالح يا ويده شود براي او بارة ايت از بار ايجل و شر  
گاني از نبوة مالك عن هشام بن عمرو عن ابياته انه كان يقول في هذه الاية طم البشرية في الحيو  
الدنيا وفي الاخرة قال هي الرؤيا الصالحة يرئها الرجل او ترى له عروة ميگفت و تفسير اين آيت لهم البشري  
كه ان خواب نيك هست كه بر ميديان را مرد واپديزه شود براي او باب اذا ذاب في منامه ما يكره فليفت  
ثلاثا وليتعوذ من الشيطان وقتي كه به بيند و خواب آنچه البند ميكنند پس بايد كه تف كند سه مرتبه و بناه بگيرد  
بعد از شيطان مالك عن يحيى بن سعيد عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه قال سمعت ابا قتادة  
بن ربيع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الرؤيا الصالحة من الله والحلم من الشيطان  
فاذا ذاب احدكم الشيء يكره فليفت عن يساره ثلاث مرات و ليتعوذ بالله من شرها فانه لن تضره ان  
شاء الله تعالى قال ابوسلمة ان كنت لادري الرؤيا ياتي ثقل علي من الجبل فلما سمعت هذه الحديث فما  
كنت ابا ليها ابوسلمة بن عبد الرحمن گفت كه شنيدم ابو قتاده را كه ميگفت شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
كه فرمود خواب نيك از جانب خداست و خواب بر شيان از شيطان است پس وقتيكه به بيند كي از شما  
چيزي را كه بايد يكرند آن را پس بايد كه تف كند بجانب چپ خود سه بار و بايد كه بناه بگيرد و بعد ايتعالي پس بر اين  
آن خواب ضرر نخواهد رسانيد او را گفتم ابوسلمه هر چند ببيند خوابي كه گران تر بود بر من از كوه پس وقتي  
كه شنيدم اين حديث را به پر و او كه درم آن را باب يجب الاستيدان اذا دخل بيت غيره واجب است  
طلبه ان نمودن وقتي كه قصد در آمدن خانه غيري كند قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوتنا غير  
بيوتكم حتى تسالوا عن اهلها ذلكم خير لكم لعلكم تذكرون اي مسلمانان داخل نشويد خانه ما غير خانه ما  
مگر بگوئيد تا بپرسيد اهل خانه را خير است براي شما لعلكم تذكرون اي مسلمانان داخل نشويد خانه ما غير خانه ما

صلى الله عليه وسلم... من عتق الناس... ان يعلقوا عتقهم... واغتنوا بها اذا... واغتنوا بها اذا... واغتنوا بها اذا... واغتنوا بها اذا...

عنه من النبوة... واغتنوا بها اذا... واغتنوا بها اذا... واغتنوا بها اذا...

يكون ذلك من فراح الطبيعة كمن غلب عليه الدم بوى الفصد والرعاظ والحرم ومن غلب عليه البصر اعم بوى النار والاشباح

خود تا آنکه دستوری طلب کنید و سلام گوید بر اهل آن خانه این بهتر است برای شما تا با خود که نباید پذیرد فان لم  
تجد وفيها احدًا فلا تدخلوها حتى يؤذن لكم وان قيل لكم ارجعوا فارجعوا هو اذ كفى لكم والله بما تعملون  
حليم ليس عليكم جناح ان تدخلوا بيوتها غير مستكثرون فيها متاع لكم والله يعلم ما تبدون وما تكتمون  
پس اگر نیامید در اینجا هیچکس را در میانید آنجا آنکه دستوری داده شود و شمارا و اگر گفته شود و شما که بازگردید  
باید که بازگردید آن پاک تر است شمارا و خدا آنچه میگوید و استنیت بر شما گناهی در آنکه در آنجا نیامد که  
سکن کنی نیت در آنجا منفعه باشد شمارا یعنی رباط و وقف و خدا میداند آنچه آشکارا میکنید و آنچه پشیده می  
دارید قال واذ بلغ الاطفال منكم الحكم فليستأذونوا كما استأذن الذين من قبلهم و چون رسد که در آن  
از شما جدا استلام باید که دستوری طلب کنند چنانکه دستوری طلبیدند آنکه پیش از ایشان بودند **صالح** انه  
بلغه انه يستحب اذا دخل البيت غير المسكون يقال السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين **صالح** ان  
از اهل علم که مستحب است و قنیه داخل شود و در خانه غیر مسکون یعنی آنجا ساکن نباشد گفته شود و السلام علينا و  
عباد الصالحين **باب** يستحب الاستئذان اذا دخل بيت نفسه او بيت واحد من محاربه  
مستحب است دستوری طلب کردن وقتی که داخل شود خانه خود را یا خانه یکی از محاربان خود و **صالح** عن  
صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سأله رجل فقال يا رسول الله  
استأذن علي فقال نعم فقال الرجل اني معها في البيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم استأذن  
عليها فقال الرجل اني خادمها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم استأذن عليها **الحج** ان تزيها  
عمرانة قال لا قال فاستأذن عليها سؤال کرده مروی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم پرس گفتم یا رسول الله  
آیا دستوری طلب کنم بر او خود و پس فرمود آری پرس گفتم آنم و هر آنی من با او ساکنم و یک خانه پس فرمود  
رسول الله صلی الله علیه و سلم دستوری طلب کن بروی پرس گفتم آنم و هر آنی من خدمت کننده او هم پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستوری طلب کن بروی آیا دست میداری که بر بینی او را بر نه گفتم نه خواهم گفتم  
پس دستوری طلب کن بروی **باب** الاستئذان ثلث فان أذن دخل وإلا رجع دستوری خود است  
تا سه مرتبه است پس اگر اذن داده شود در آنجا نه والا بازگرد **صالح** عن النبي صلى الله عليه وسلم  
الله بن الأشجع عن بسر بن سعد عن ابي سعيد الخدري عن ابي موسى الأشعري انه قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم الاستئذان ثلث فان أذن لك فادخل وإلا فارجع فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم

قلنت  
تستأذنوا اني استأذنا  
فقرابان عباس قله  
سنديان  
وتسلموا التفسير الا  
وبيان ان صرفه  
الاستئذان صعا  
التسليم يستحب  
ان يزيد في قول السلام  
عليكم ادخل هكذا  
عنه النبي صلى الله عليه  
وسلم كذا في فضل  
قلنت  
عليه اهل العلم

علاوة على ذلك  
 من الإلهام  
 من الشواهد  
 من الظواهر  
 من الأدلة  
 من البراهين  
 من القاطنات  
 من البراهين  
 من الأدلة  
 من الشواهد  
 من الظواهر  
 من البراهين  
 من القاطنات

استبذان سه با راست کبر اگر ازین داده شود و در  
 عن غیر واحد من علمائهم ان با موسی الاشعری جاء لیثا ذن علی عمر بن الخطاب فاستاذن ثلثا ثم رجح  
 فارسل عمر بن الخطاب فی ان قال مالک لم تدخل فقال ابو موسی الاشعری سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم یقول الاستبذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال عمر بن الخطاب ومن یعلم هذا  
 لئن لم تاتنی من یعلم ذلك لا فعلن بك کذا وكذا فخرج ابو موسی حتی جاء مجلسا فی المسجد یقال له مجلس  
 الانصار فقال انی اخبرت عمر بن الخطاب انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الاستبذ  
 نث لث فان اذن لك والا فارجع فقال لئن لم تاتنی من یعلم هذا لا فعلن بك کذا وكذا فان سمع ذلك  
 احد منکم فلیقم معی فقالوا لابی سعید الخدری تم معه وكان ابو سعید اصغرهم فقام معه فاخبر  
 ذلك عمر بن الخطاب فقال عمر لابی موسی اما انی لم اتهمك ولكنی خشیت ان یقول الناس علی رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم ابو موسی اشعری اذ دستور یطلب یکر بعمر بن الخطاب یس دستور یخوست سته بار  
 بعد از ان بازگشت پس آدم ورتا حضرت عمر بن الخطاب ونبال او پس گفت بیت ترا که داخل نشدی گفت  
 ابو موسی شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت خواستن دستور سته بار است اگر اذن داده شود  
 ترا در آرد والا بازگرد پس گفت عمر بن الخطاب وکیست آنکه بداند این حدیث را قسم بخدا اگر نیاری پیش من کسیکه  
 او سته باشد این حدیث را خواهم کرد و ترا چنین چنان پس برآمد ابو موسی تا آنکه آمد مجلسی که در مسجد بود گفته میشد  
 در مجلس انصار پس گفت هر آنچه خبر دادم عمر بن الخطاب را که من شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 که میفرمود استبذان سته بار است پس اگر اذن داده شد ترا قبا والا بازگرد پس گفت عمر بن الخطاب واما اگر  
 نیاری پیش من کسی را که میداند این حدیث را خواهم کرد و ترا چنین چنان اگر شنیده باشد کسی از شما پس باید که  
 بر خیزد با من پس انصار گفتند ابو سعید خدری را بر خیز با ابو موسی و بود ابو سعید خدری ترین ایشان پس برخاست با او  
 پس خبر داد عمر بن الخطاب را پس گفت حضرت عمر ابو موسی را آگاه باش هر آینه من تهمت ننهادم بر تو و گن میترسم  
 از آنکه دروغ بگویم در بان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم **باب** یجب رد السلام بمنزل ما سلم علیه  
 و افضل منه واجب است جواب سلام باز دادن مانند صیغه که سلام داده شده است بان بروی یا بهتر از آن  
 قال الله تعالی واذ حییتهم فیها فمضوا باحسن منها ورددوها ان الله علی کل شیء حسیب و وقتی که معاخیر  
 کرده شود شما را یعنی سلام گفته شود در شما پس معاخیر کنید بگفته که وی بهتر است ازان کلمه اولی یا باز دهید همان

بسلام  
 و جواب واجب علیه  
 فاذا قال السلام عليكم  
 فليجيب من يقول و يجب ان  
 عليه السلام و قال الجيب  
 عليكم السلام اجزاء  
 و هو مفقود القرآن و ان  
 قال السلام عليكم  
 اجزاء ايضا على الصحيح  
 وان قال و عليه السلام  
 اجزاء ايضا على الصحيح  
 المستثنى و صلواته  
 ذكره النجاشي و غيره  
 لا يجيب ان يقول  
 و عليه السلام  
 و احسنه  
 الله و جازاه



قلت علیہ السلام علی من تعرفت وعلی من لا تعرفت متحب است انظر اسلام ربہ کہ شناسی اور او برہ کہ شناسی مالک عن اسحاق بن عبد اللہ بن ابی طلحة ان الطفیل بن ابی کعب اخبرہ انہ کان یا فی جملہ بن عمر فقیہ و معہ الی السوق قال فاذا غدا ونا الی السوق لم یمر عبد اللہ بن عمر سقا علی صاحب بیعة ولا مسکین ولا احدی الا سلم علیہ قال الطفیل فحبت عبد اللہ بن عمر یوما فاستتبعنی الی السوق فقلت له وما صنع فی السوق وانت لا تعقب علی البیع ولا تتال عن السلع ولا تستمع لها ولا تجلس فی مجالس السوق قال واقول اجلس بنا ہنا نتحدث فقال لی عبد اللہ بن عمر یا باطلن وكان الطفیل ذابطن انما نغدا من اجل السلام نسلم علی من لقینا طفیلین <sup>سلمہ</sup> ابی کعب علی بن آدم پیش عبد اللہ بن عمر پس وقت باہد میرفت ہمراہ بجانب بازار گفت طفیل پس وقتیکہ گاہ میرقم بجانب بازار نیکدشت عبد اللہ بن عمر برقط فروشی و نہ برحقا فروختن و نہ بر فقیری و نہ بر بچم کی مگر کہ سلام میگفت بروی گفت طفیل پس آدم پیش عبد اللہ بن عمر روزی پس طلب کرد از من کہ از پی او روم بجانب بازار پس گفتم او را چہ چیز میکنی در بازار یعنی چرا میروی و حال آنکہ تو ستادہ میشوی بر فروختن و نہ سوال میکنی از متاعی و نہ نرخ آن مقرر میکنی نہی نشینی در مجلسی از مجلسہای بازار گفت من میگویم یعنی سبب آمدن رفت بازار بیان میکنم فبشین اینجا تا با یکدیگر سخن میگویم پس گفت مرا عبد اللہ بن عمر اصاحب حکم و بود طفیل صاحب حکم بزرگ خیرین نیست کہ بگاہ میروم از برای سلام تا سلام ہم برہ کہ ملاقات کنیم با او باب استقب المصافحہ و الهدیہ متحب است مصافحہ کردن و ہدیہ فرستادن مالک عن عطیہ بن عبد اللہ الخراسانی انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تصافحوا بکل فعل و تهادوا و اتحابوا و تذهب التعمار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با یکدیگر مصافحہ کنسید تا دور شود و با یکدیگر ہدیہ فرستید تا با یکدیگر محبت شود یعنی دوستی پیدا کنسید تا دور شود و شمس باب استقب للانسان اذا التقوا خاہ یقول کیف انت او کیف حالک و یستقب له ان یحییہ فیقول لحد اللہ تعالیٰ الیک متحب است آدمی را وقتی کہ ملاقات کند یا برادر خود بگوید چگونه تو یا چیست حال تو و متحب است او را کہ جواب دہد پس بگوید شکر میگویم خدا تعالیٰ را ستوجہ شد بسوی تو مالک عن اسحق بن عبد اللہ بن ابی طلحة عن انس بن مالک انہ سمع عمر بن الخطاب وسلم علیہ و جعل فرد علیہ السلام ثم سال عمر الرجل کیف انت فقال لحد اللہ الیک اللہ تعالیٰ فقال لك الذی احدثت منك انش بن مالک عن عمر بن الخطاب و سلام و ادبردی مردی پس رو کرد بروی جواب سلام بعد از ان پرسید حضرت عمر آن مرد را چگونه هستی تو پس

یستحب اذشاء السلام علی من تعرفت وعلی من لا تعرفت متحب است انظر اسلام ربہ کہ شناسی اور او برہ کہ شناسی مالک عن اسحاق بن عبد اللہ بن ابی طلحة ان الطفیل بن ابی کعب اخبرہ انہ کان یا فی جملہ بن عمر فقیہ و معہ الی السوق قال فاذا غدا ونا الی السوق لم یمر عبد اللہ بن عمر سقا علی صاحب بیعة ولا مسکین ولا احدی الا سلم علیہ قال الطفیل فحبت عبد اللہ بن عمر یوما فاستتبعنی الی السوق فقلت له وما صنع فی السوق وانت لا تعقب علی البیع ولا تتال عن السلع ولا تستمع لها ولا تجلس فی مجالس السوق قال واقول اجلس بنا ہنا نتحدث فقال لی عبد اللہ بن عمر یا باطلن وكان الطفیل ذابطن انما نغدا من اجل السلام نسلم علی من لقینا طفیلین <sup>سلمہ</sup> ابی کعب علی بن آدم پیش عبد اللہ بن عمر پس وقت باہد میرفت ہمراہ بجانب بازار گفت طفیل پس وقتیکہ گاہ میرقم بجانب بازار نیکدشت عبد اللہ بن عمر برقط فروشی و نہ برحقا فروختن و نہ بر فقیری و نہ بر بچم کی مگر کہ سلام میگفت بروی گفت طفیل پس آدم پیش عبد اللہ بن عمر روزی پس طلب کرد از من کہ از پی او روم بجانب بازار پس گفتم او را چہ چیز میکنی در بازار یعنی چرا میروی و حال آنکہ تو ستادہ میشوی بر فروختن و نہ سوال میکنی از متاعی و نہ نرخ آن مقرر میکنی نہی نشینی در مجلسی از مجلسہای بازار گفت من میگویم یعنی سبب آمدن رفت بازار بیان میکنم فبشین اینجا تا با یکدیگر سخن میگویم پس گفت مرا عبد اللہ بن عمر اصاحب حکم و بود طفیل صاحب حکم بزرگ خیرین نیست کہ بگاہ میروم از برای سلام تا سلام ہم برہ کہ ملاقات کنیم با او باب استقب المصافحہ و الهدیہ متحب است مصافحہ کردن و ہدیہ فرستادن مالک عن عطیہ بن عبد اللہ الخراسانی انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تصافحوا بکل فعل و تهادوا و اتحابوا و تذهب التعمار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با یکدیگر مصافحہ کنسید تا دور شود و با یکدیگر ہدیہ فرستید تا با یکدیگر محبت شود یعنی دوستی پیدا کنسید تا دور شود و شمس باب استقب للانسان اذا التقوا خاہ یقول کیف انت او کیف حالک و یستقب له ان یحییہ فیقول لحد اللہ تعالیٰ الیک متحب است آدمی را وقتی کہ ملاقات کند یا برادر خود بگوید چگونه تو یا چیست حال تو و متحب است او را کہ جواب دہد پس بگوید شکر میگویم خدا تعالیٰ را ستوجہ شد بسوی تو مالک عن اسحق بن عبد اللہ بن ابی طلحة عن انس بن مالک انہ سمع عمر بن الخطاب وسلم علیہ و جعل فرد علیہ السلام ثم سال عمر الرجل کیف انت فقال لحد اللہ الیک اللہ تعالیٰ فقال لك الذی احدثت منك انش بن مالک عن عمر بن الخطاب و سلام و ادبردی مردی پس رو کرد بروی جواب سلام بعد از ان پرسید حضرت عمر آن مرد را چگونه هستی تو پس

گفت هر کس که بگوید متوجه شده بسوی تو خدایا این فرمود حضرت عمر بن الخطاب **باب الاخر**  
 شتمت العاطس الحامد غیر المذکوم **باب** و حکم چک اند گفتن عطسه زنده که حمد گفته باشد و صاحب ضرر  
 در کام نباشد **مالک** عن عبد الله بن ابي بكر عن ابيان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان  
 عطس فتتمته ثم ان عطس فتتمته ثم ان عطس فقل انت مضونك قال عبد الله  
 بن ابي بكر اذوى ابعدا لثنتا و اربعة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر عطسه زنده عطسه زنده بر  
 چک اند گوید او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر چک اند گوید او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر چک اند  
 گوید او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر چک اند گوید او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر چک اند  
 چهار مرتبه ترحم گوید مستحب است عاظمی که بعد عطسه الحمد گوید و اگر الحمد در رب العالمین گوید تندرست  
 دست است بر چک اند گفتن بر کسی که حمد عاظمی را شنود و مستحب است نزد شافعی و اصحاب مالک مختلف اند  
 در وجوب شتمت عاظمی **باب** يستحب ان يحث التثوت مستحب است که عاظمی جواب بدهد بر چک اند  
 گویند **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا عطس فقل له يرحمك الله قال رحمنا الله و  
 اياكم ويعفر لنا ولكم عبد الله بن عمر وقتي عطسه ينزول مني فقلت يرحمك الله و اياكم  
 ويعفر لنا ولكم **باب** التاكيد في حفظ المنطق و بيان تاكيد و زنگاهبانی از سخن مکرومات **مالک**  
 عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي نعيم الكعبي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان  
 يومئذ بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او ليصمت فخصر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که ایمان  
 آورد بخدا و تعالی و روز آخرین بگوید سخن نیک یا سکوت کند **مالک** عن محمد بن عمرو بن علقمة  
 عن ابيه عن بلال بن الحارث المزني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الرجل ليتكلم بالكلمة  
 من رضوان الله ما كان يظن ان تبلغ ما بلغت يكتب الله له بها رضوانه الى يوم يلقاه فان الرجل  
 ليتكلم بالكلمة من سخط الله ما كان يظن ان تبلغ ما بلغت يكتب الله له بها سخطه الى يوم يلقاه  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر آنکه آدمی بگوید کلمه از باب رضامندی خدای تعالی گمان نمیکند که برسد  
 تا آنجا که رسیدنیوید خدای تعالی برای او بسبب آن کلمه رضامندی خود را روزیکه ملاقات کند خدا و هر آنکه مرد  
 سگویی سخن از باب غضب خدای تعالی گمان نمی برد که برسد تا آنجا که رسیدنیوید خدای تعالی برای او بسبب آن  
 کلمه ناخوشنودی خود را روزیکه ملاقات کند خدای تعالی **مالک** عن عبد الله بن دينار عن

قلت  
 علي هذا اهل العلم  
 انهم اتفقوا على انه  
 يستحب العاطس ان يقول  
 عني عطاسه الحمد لله  
 فان قال الحمد لله رب  
 العالمين كان احسن  
 وليس بكل من سمع  
 ان يقول يرحمك الله  
 قال النووي استحباب  
 التثنية هو من جنسها  
 واختلف اصحاب  
 مالک في وجوبه  
 قلت  
 علي هذا اهل العلم  
 ادب

صلح السمان انه اخبره ان اباه رية قال ان الرجل ليحكم بالكلمة ما يلقي لها بال لا يهوى بها في ناحيه  
 وان الرجل ليحكم بالكلمة ما يلقي لها بال لا يرفع الله بها في الجنة كفت ابو هريره مرارة مرد زباني ارد كل  
 متوجه فيكيد بجانب اول را يعني عظم ابو جاطرني ارد مي افتد لسبب او در آتش و در فرخ و در آينه مرد زباني  
 ارد كل كلمه كه متوجه كرده است بسوي اول را بر مي دارد خدا متعا ان مرو را بسبب ان كلمه و بيشت مالك  
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من وقاه الله شرهين وح  
 الجنة فقال رجل يا رسول الله الا تخبرنا فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم فقال هلك ايضا مثل ما قلت الا وفي فقال له الرجل الا تخبرنا يا رسول الله فسكت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا فقال الرجل  
 الا تخبرنا يا رسول الله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا ثم ذهب الرجل يقول  
 مثل مقالته الاولى فاسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم من وقاه الله شرهين وح  
 الجنة ما بين الحيين وما بين رحليه ما بين حيين وما بين رحليه رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه او را نگاه داشت خدای تعالی از شر او چیز و را آید بیهشت پس گفت مردی یا رسول  
 الله آیا خبر میدی ما را پس خاموش شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از ان باز فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 مانند ان سخن نخستین پس گفت او را آنمرد آیا خبر میدی ما را یا رسول الله پس خاموش شد بعد از ان فرمود آن  
 حضرت صلى الله عليه وسلم مانند ان سخن پس گفت آنمرد آیا خبر میدی ما را یا رسول الله بعد از ان فرمود آنحضرت  
 صلى الله عليه وسلم مانند آن سخن پس شروع کرد آنمرد كه گوید سخن نخستین خود پس خاموش گردانید او را مردی  
 كه بر پهلوی او نشسته بود پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كه نگاه دارد او را خدای تعالی از شر او  
 چیز و را آید بیهشت باین دو كله خود و باین دو پای خود و باین دو كله خود و باین دو پای خود و باین دو  
 كله خود و باین دو پای خود یعنی از شر زبان و از شر ماتحت ازار مالك عن عبيد بن سعيد ان  
 عيسى بن مريم عليه السلام لقن خنزيرا فقال له ابقد بسلام قبيل له تقول هذا الخنزير فقال عيسى  
 بن مريم عليه السلام اني اخاف ان اعمود لساق المنطق بالسوء عيسى بن مريم عليه السلام بخور و بخور كي پس  
 گفت او را بر و بلاستی پس گفتند او را آیا میگوی این كلمه مرخوك پس گفت عيسى عليه السلام هر كس من بیهوشم كه عادت  
 كنم زبان خود را سخن بد مالك انه بلغه ان عيسى بن مريم عليه السلام كان يقول لا تكلموا بالكلام

۱۸۸  
 قلت  
 ما لفق له بال اى ما  
 استتم اليه و اجعل  
 قلبه نحواه

بغير ذكر الله فقسو قلوبكم فان القلب لقا سي بعيد من الله ولكن لا تعلمون ولا تنظروا في ذنوب الناس  
 كأنكم ارباب وانظروا في ذنوبكم كأنكم عبيد فانما الناس منبئل ومعافى فاجموا اهل البلاء واحدا  
 الله على العافية حضرت عيسى عليه السلام منفرود عن بيار كوني بدون ذكر خدائنا بسخت شود دل شما بسخت  
 دل سخت و درست از خدا و عین نمیدانید و نظر کنید و عیبهای مردان گویا که شما خداوندید و نظر کنید و گناهان  
 خود گویا که بندگان هستید پس جز اینست که مردم و قوم هستند مبتلا و کافیت داشته شده پس رحم کنید بر اهل  
 بلا و شکر گوید بر عافیت **باب یحرم الکذب حرام است در روغ گفتن مالك** عن صفوان بن  
 سليم انه قال قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم ايكون المؤمن جبانا فقال نعم فقيل ايكون المؤمن  
 جبلا فقال نعم فقيل له ايكون المؤمن كذبا قال لا گفته شد و جناب آنحضرت صلي الله عليه وسلم آیا باشد  
 سلمان بزول فرمود آری پس گفته شد و زهدت آنحضرت صلي الله عليه وسلم آیا باشد سلمان بخيل فرمود آری  
 پس گفته شد صلي الله عليه وسلم آیا باشد مومن در روغ گوی فرمودنی **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن  
 مسعود كان يقول عليكم بالصدق فان الصدق يهدي الى البر والبر يهدي الى الجنة اياكم والكذب  
 فان الكذب يهدي الى الفجور والفجور يهدي الى النار الا ترى انه يقال صدق وتروك كذب و فخر عبد  
 بن مسعود وكيفت لازم گیرید راست گویی پس بر آینه رست گوی راه می نماید بجانب نیکو کاری و نیکو کاری راه  
 نماید بهشت و دور و درید خود را از روغ گفتن پس بر آینه در روغ گفتن راه مینماید بسوی بدکاری و بدکاری  
 راه می نماید بسوی دوزخ آیای منی که گفته میشود رست گفت و نیکو کاری کرد و روغ گفت و بدکاری کرد  
**مالك** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول لا يزال العبد يكذب و تنكث في قلبه تنكثه  
 سودا حتى يسود قلبه فيكتب عند الله من الكذابين عبد الله بن مسعود منفرود همیشه در روغ میگوید بزرگ  
 و از کرده میشود و در دل او اثری سیاه تا آنکه سیاه میشود دل او پس نوشته میشود و نزدیک خدائیا از در و گویان  
**مالك** انه بلغه انه قيل للقمان ما بلغك ما ترى يريون الفضل فقال القما صدق الحديث  
 و اداء الامانة و ترك ما لا يعنيني گفته میشود قمان را چه چیز رسانید ترا آن مرتبه که می فهمم مرا و میداند مرتبه بزرگی  
 را پس گفت حضرت قمان رست گفتن سخن و ادا امانت و ترک کردن کارهای بیخود را یعنی آنچه فایده نمی بخشید  
**باب** دحض فی وعد الرجل امراته بما ليس عنده حضرت و اده شد یعنی در روغ گفتن در وعده دادن  
 مرد زن خود را چیزی که نیست نزدیک او **مالك** عن صفوان بن سليم ان رجلا قال لرسول الله صلى

فان القلب لقا سي بعيد من الله ولكن لا تعلمون ولا تنظروا في ذنوب الناس كأنكم ارباب وانظروا في ذنوبكم كأنكم عبيد فانما الناس منبئل ومعافى فاجموا اهل البلاء واحدا الله على العافية حضرت عيسى عليه السلام منفرود عن بيار كوني بدون ذكر خدائنا بسخت شود دل شما بسخت دل سخت و درست از خدا و عین نمیدانید و نظر کنید و عیبهای مردان گویا که شما خداوندید و نظر کنید و گناهان خود گویا که بندگان هستید پس جز اینست که مردم و قوم هستند مبتلا و کافیت داشته شده پس رحم کنید بر اهل بلا و شکر گوید بر عافیت باب یحرم الکذب حرام است در روغ گفتن مالك عن صفوان بن سليم انه قال قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم ايكون المؤمن جبانا فقال نعم فقيل ايكون المؤمن جبلا فقال نعم فقيل له ايكون المؤمن كذبا قال لا گفته شد و جناب آنحضرت صلي الله عليه وسلم آیا باشد سلمان بزول فرمود آری پس گفته شد و زهدت آنحضرت صلي الله عليه وسلم آیا باشد سلمان بخيل فرمود آری پس گفته شد صلي الله عليه وسلم آیا باشد مومن در روغ گوی فرمودنی مالك انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول عليكم بالصدق فان الصدق يهدي الى البر والبر يهدي الى الجنة اياكم والكذب فان الكذب يهدي الى الفجور والفجور يهدي الى النار الا ترى انه يقال صدق وتروك كذب و فخر عبد بن مسعود وكيفت لازم گیرید راست گویی پس بر آینه رست گوی راه می نماید بجانب نیکو کاری و نیکو کاری راه نماید بهشت و دور و درید خود را از روغ گفتن پس بر آینه در روغ گفتن راه مینماید بسوی بدکاری و بدکاری راه می نماید بسوی دوزخ آیای منی که گفته میشود رست گفت و نیکو کاری کرد و روغ گفت و بدکاری کرد مالك انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول لا يزال العبد يكذب و تنكث في قلبه تنكثه سودا حتى يسود قلبه فيكتب عند الله من الكذابين عبد الله بن مسعود منفرود همیشه در روغ میگوید بزرگ و از کرده میشود و در دل او اثری سیاه تا آنکه سیاه میشود دل او پس نوشته میشود و نزدیک خدائیا از در و گویان مالك انه بلغه انه قيل للقمان ما بلغك ما ترى يريون الفضل فقال القما صدق الحديث و اداء الامانة و ترك ما لا يعنيني گفته میشود قمان را چه چیز رسانید ترا آن مرتبه که می فهمم مرا و میداند مرتبه بزرگی را پس گفت حضرت قمان رست گفتن سخن و ادا امانت و ترک کردن کارهای بیخود را یعنی آنچه فایده نمی بخشید باب دحض فی وعد الرجل امراته بما ليس عنده حضرت و اده شد یعنی در روغ گفتن در وعده دادن مرد زن خود را چیزی که نیست نزدیک او مالك عن صفوان بن سليم ان رجلا قال لرسول الله صلى

۱۵۴





و اگر چه آن حتی باشد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که گوی دروغ پس آن پستان است **باب**  
 عن انها و الفقراء و اليتيم و منع بانك زون بزفيران و يتيمان قال الله تعالى فاما اليتيم فلا تقهر و اما  
 السائل فلا تنهر اما برسيم پس شتم کن اما سائل را پس بانگ مزین و درشت گو **باب** يحرم ذكوه حسن النساء  
 عند الرجال و يخرج من البيوت من يفعل ذلك حرام است ذکر حسن زنان نزدیک مردان کردن و بر آوردن  
 شو و از خانها کسی که کند این کار را **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیہ ان غنمنا كان عند ام سلمة  
 زوج النبي صلی الله علیه و سلم فقال لعبد الله بن ابي امية و رسول الله صلی الله علیه و سلم لیسع  
 يا عبد الله ان فتح الله عليكم الطائف غدا فانا ادلك على بنت غيلان فانها تقبل باربع و تدبر بثمان  
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا يدخلن هؤلاء عليكم <sup>لن</sup> و غنمنا نزد ام سلمة زوج نبی صلی الله علیه  
 و سلم پس گفت عبد الله بن ابي امية را حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم می شنید ای عبد الله اگر مفتوح ساخت خدا  
 تعالی بر شما طائف را روز فردا پس من راه می نمایم ترا بر دختر غیلان پس هر آینه وی پیش می آید بچهار تنگن و پشت  
 میدهد بهشت تنگن پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید که داخل نشوند این جماعه بر شما **باب** لا یحل  
 لاسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیل الالغرض شرعی من نفی منکر او نحوه حلال نیست یم مسلمان را که بگوید  
 ساز و در او خود را یعنی ترک ملاقات کند زیاد بر سه شب مگر برای غرض شرعی از قبیل نفی منکر باشد یا مانند آن  
**مالك** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم قال لا یحل لاسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیل یلتقیان فیعرض هذا ویعرض هذا و خیر  
 الذی ینبذ به بالسلام رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و حلال نیست مسلمان را که ترک ملاقات کند یا بر او  
 خود زیاده از سه شب ملاقات کند با کسی که پس اعراض کند این شخص و اعراض کند آن شخص و بهترین ایشان آنکس  
 است که ابتدا کند سلام **مالك** عن ابن شهاب عن افض بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم قال لا یتباغضوا ولا تحاسدوا و لا یتدابروا و لا یتوا عباد الله اخوانا و لا یحل لاسلم ان یهجر اخاه  
 ثلث لیل رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و باید که گریخته کنید و باید که گریخته کنید و باید که گریخته کنید  
 باشد ای بندگان خدا تعالی بر او در آن یکدیگر و حلال نیست هیچ مسلمان را که ترک ملاقات کند یا بر او خود زیاده  
 از سه شب **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 قال ایاکم و الظن فان الظن کذب الحديث و لا تجسسوا و لا تنصتوا و لا تحاسدوا

له قلت  
عنه هذا اصل العلم

عنه قلت  
عنه هذا اصل العلم و فی حکمه

من تبت علی العبد  
عنه سید و غیره  
المرأة علی زوجها  
مسئله کیون در بیجا  
المناد و فی  
و رد فی ذلک  
احادیث ۴



قلنت ان كان ذلك فاما الذين فهموا فافتروا في ما رآنا من هذا ما كان فصل من هذا الفصل

خانه خالد بن عبید که در بازار است پس بر پیش او شخصی که خواست سخن بنیان گوید با او بود با عبد الله بن مسعود  
سوا آن شخص که پیش از این سخن را این خواند عبد الله بن عمر مردی دیگر را تا آنکه با چهار کس ندیم پس  
مراد آن شخص دیگر را با زین روید پس هر آنکه سخن شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که سخن بنیان گویند دو  
کس ترک کرده یک کس را پس هر آنکه این معامه اندوگین میکند او را **باب** آدم ذی الوجوه من در مجموع  
در روی مالک عن ابی الزناد عن الامام عیون عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
من شرب للناس ذوا الوجوه من الذي ياقى هؤلاء بوجهه وهؤلاء بوجه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بد  
ترین مردمان صاحب دوروی است می آید انجماده را بیک روی و انجماده را بروی دیگر یعنی این از خصال نفاق است

**باب** قول النبی صلعم ان من البیان لسحر او معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بعضی فصاحت  
ست مالک عن زید بن اسلم انه قال قدم رجلان من المشرق فخطبا فحجب الناس لبیانهما  
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من البیان لسحر وان بعض البیان لسحر آمدند و مردمان  
جانب شرق پس خطبه خواندند پس تعجب کردند مردمان از فصاحت ایشان پس فرمود رسول الله صلی الله علیه  
و سلم هر آنکه بعضی فصاحت سحرست مترجم گوید در تاویل آنحدیث علماء اختلاف است بعضی بر ذم آن شخص حمل  
کردند یعنی کس می نماید این کلام آنچه کس مینماید ساخر از گناه سحر خود و این از آن جهت است که در بیان خود  
تکلف و تصنع بکار می برد از غیر ضرورت پس داخل میشود در آن ریا و کذب و مینماید باطل را بصورت حق و بوجوه  
بروح قایل حمل نمودند یعنی در کلام او تاثیر است مانند تاثیر سحر لکن این حلال است و سحر حرام دلالت میکند بر سحر  
ثانی فریند که در حدیث دیگر آمده ان من الشعر حکما و الله اعلم **باب** الحلف بغير اسم الله تعالی در بیان  
حکم سوگند خوردن سواي نام خدا یعنی **باب** مالک عن نافع بن عبد الله بن حمران رسول الله صلی

الله علیه و سلم ادرك عمر بن الخطاب وهو يسير في الركب وهو يحلف بابيه فقال رسول الله صلی  
الله علیه و سلم ان الله تهاكم ان تخلصوا باباكم فمن كان خالفا فليخلف بالله اوليتمت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم دریافت عمر بن الخطاب را حال آنکه حضرت عمر سر بر سر دیگر و میان جماعتی از شتر سواران و او سوگند  
میخورد و بر پدر خویش پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آنکه خدا تعالی نمی میکند شما را سوگند خود را بدیدید  
خود پس هر که سوگند خورد باید که سوگند خورد و بنام خدای تعالی یا این است که خاموش ماند مترجم گوید که سوگند خوردن  
بنام غیر خدا یعنی با اعتقاد و تعظیم او بعدی که اگر حالت شود گمان کند که سوجب عقوبت دنیا و آخرت خواهد بود

صاحب من ان تصنع في الكلام من غير حاجة فيدخل فيه الرابطة اللغوية ويرى الباطل حقا و يرى من جملة على الدرر في هو بمنزلة النجاسة الا ان هذا حال البحر حرام بل حلال و توفيه في حثي آخر ان من الشعر حكما ثم قلست قال الشافعي من حلف

عند الله مقبولة في الدنيا و الاخرة مكرره لا حول الشافية معناه ان كل من حلف بالله على ما ذكرنا من التفصيل في المعنى عن القول بباطل يتوكل ان كان

ان كان ذلك فاما الذين فهموا فافتروا في ما رآنا من هذا ما كان فصل من هذا الفصل

قلت اليمين تنفذ بالله وباسم من اسماؤه الله او بصفة من صفاته ذاتة وعلى هذا عمل العلماء  
 ذهب الشافعي في تفسير اللغو الى قول عائشة بنت النبي  
 192  
 ابو حنيفة في قوله لا يؤخذكم الله باللغو في ايمانكم  
 الى ان الغموض في تفسير الكفارة في قوله لا يؤخذكم الله باللغو في ايمانكم  
 بمنزل قول مالك

شكرت وبغيره ان تعظيم كروه است وعلما را درين امر تفصيلي است والله اعلم **باب** صبيح الحلف ذكر الله تعالى في القرآن العظيم بالله وواله قاله وربان صيغهاى سوگند ذكر كرد خدايتعاذ وقرآن عظيم بالله وواسع **واسع مالك** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول لا يؤخذكم الله باللغو في ايمانكم الا بالله اعلم **باب** اليمين تنفذ بالله وباسم من اسماؤه الله او بصفة من صفاته ذاتة وعلى هذا عمل العلماء

**باب** اليمين تنفذ بالله وباسم من اسماؤه الله او بصفة من صفاته ذاتة وعلى هذا عمل العلماء

الدين على الله عليه وسلم فيفرضه ودر قسم خود لا يؤخذكم الله باللغو في ايمانكم الا بالله اعلم **باب** اليمين تنفذ بالله وباسم من اسماؤه الله او بصفة من صفاته ذاتة وعلى هذا عمل العلماء

اسما خدايتعالى يا بصفتى از صفات ذات او ودرين است قول علماء **باب** اليمين تنفذ بالله وباسم من اسماؤه الله او بصفة من صفاته ذاتة وعلى هذا عمل العلماء

فيدر ومنعقدة تجب فيها الكفارة ان حنت وغموس اختلفت في كفارتها ايمان سه قسم است يكى لغو كه كفارة نيت وروى دوم منعقدة كه واجب شود وروى كفارة سيوم غموس كه در كفارة آن اختلاف كردند قال الله تعالى لا يؤخذكم الله باللغو في ايمانكم ولكن يؤخذكم بما عقدتم الايمان فكفارة الطعام عشرة مساكين من اوسط ما كطعمون اهل بيوتهم او تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام ذلك كفارة ايمانكم اذا حلفتم واحفظوا ايمانكم كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تتكرون وقال الله تعالى ان الذين يشذون بعهد الله وايمانهم مما قليلا ودر گرفت نميكنند با شما خدايتعالى لغوا سوگند نما وكن در گرفت نميكنند با شما بدين قسم خوردن پس كفارت او در وقت حنت طعام خورائيدن وه سكين است از يانه غله كه شيخورائيد اهل خود را يا پوشانيد ايشان را يا آزاد كردن برده پس هر كه نيايد نميكند كور را پس كفارت او روزه گرفتن سه روز است اينست كفارت سوگندان شما و متى كه سوگند خوريد و نگاهداريد سوگندان خويش را همچنين بيان ميكند خدايتعالي براى شما آيات خود را تا بود كه شما شكر كنيد **مالك** عن هشام بن عروة عن عائشة انما كانت تقول لغوا ليمين قول الانسان لا والله بلى والله حضرت عائشة ميگفت لغو سوگند گفتن آدمى لا والله بلى والله است يعنى آنچه بر زبان ميرود بحكم عادت بغير قصد قال مالك احسن ما سمعت في هذا ان اللغو حلف الانسان على الشيء يستيقن انه كذلك ثم يوجد على غير ذلك فهو اللغو قال مالك وعقد اليمين ان يحلف الرجل ان لا يبيع توبه بعشوة فان يبر تم يبيع بذلك او يحلف لبيض بن غلامه ثم لا يضر به ويخوفا هذا الذى كفر صاحبه عن يمينه وليس في اللغو كفارة قال مالك فاما الذى يحلف على الشيء وهو يعلم انه انتم ويحلف على الكذب وهو يعلم ليرضى به احدا او ليعتذر به الى معتذر بالية او ليقطع به ما لا فهذا اعظم ان يكون فيه كفارة گفت مالك بهترين قوالى كه شنيدم از ادرين ابياست كه لغو سوگند خوردن بر چيزى است



ذهب ابن عمر الخان  
 وذهب ابن النخعي  
 وذهب عامة أهل العلم  
 بالقياس إلى ما في الخبرين  
 بالحق في الأحكام  
 بخبر الرجل بين ان  
 يطعم عشرة من المساكين  
 أو يسكوهم أو يعق رقبة  
 فان نجح فيها صام  
 194  
 ثلاثة أيام

مالک در باب شخصی که میگوید یعنی قسم خوردن این لفظ کفر باشد و شرک باشد بعد از آن حاشا شد بر آنکه نیست بروی  
 کفارت نیست او کافرونه شرک تا وقتیکه باشد دل او پوشیده دارند بر شرک یا بر کفر و باید که طلب مغفرت کند  
 از خدا تعالی و باز عود نکند بسوی چیزی ازین کاربرد و بدخیریت که در مترجم گوید قد صح قوله صلی الله علیه و سلم  
 من حلف علی لغة غیر الاسلام فهو کما قال یعنی کسی که قسم خورد بر وقتی سوای ملت اسلام پس و همچنان است که  
 گفت و اختلاف کردند درین قول علماء امام شافعی گفت لعل آو در او غطیسی نیست کافرونه لازم نیست بروی  
 کفارت و ابو حنیفه میگوید کافرنه شود و لکن بروی لازم است کفارة همین وقتی که حاشا میشود **باب کفارة**  
**یمین در بیان کفارة سوگند قال الله تعالی لا یؤخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤخذکم بما عقدتم**  
**الایمان فکفارتها اطعام عشرة مسکین من اوسط ما تطعمون اهلکم او کسوة تم او تحریر رقبة**  
**فمن لم يجد فصیام ثلثة ایام ذلك کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک ینبئ الله لکم آیتة**  
**لعلمکم تشکرون و در گرفت نمیکند خدا تعالی با شما لغواز سوگندان شما و لکن مواخذه میکند شمارا به سبب قیامها**  
**یعنی قصد قسم خوردن پس کفارت آن در وقت حشمت طعام خوردنیدن ده مسکین است از میان غله که میخواهید**  
**اهل خود را یا پرخانیدن ایشان یا آزاد کردن یک برده پس هر که نیاید این مذکور را بر کفارت او سه روز و روزه**  
**گرفتن است این است کفارة سوگندان شما وقتی که سوگند خورید و محافظت کنید سوگندان خود را همچنان چنان**  
**سیفرا بید خدای تعالی برای شما آیات خود را تا بود که شما شکر کنید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن**  
**عمر انه کان یقول من حلف یمین فلو کذبها ثم حشمت فعليه عتق رقبة او کسوة عشرة مسکین و من**  
**حلف یمین فلم یؤکدها حشمت فعليه اطعام عشرة مسکین لکل مسکین مدمد من خطته فمن لم**  
**فصیام ثلثة ایام عبد الله بن عمر سئفت هر که سوگند خور و قسمی پس موه که ساخت آن قسم را بعد از آن حاشا شد**  
**پس بروی واجب است آزاد کردن برده یا پرخانیدن ده مسکین و هر که سوگند خور و قسمی پس موه که حشمت**  
**آن را بعد از آن حاشا شد پس بروی لازم است طعام دادن ده مسکین برای هر مسکینی یک یک مازگندم**  
**پس هر که نیاید پس لازم است بروی روزه گرفتن سه روز **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه**  
**کان یعتق المراد اذا و کذا یمین عبد الله بن عمر آزاد میکرد و چند بار وقتی که موه که ساخت قسم را قال مالک**  
**فاما التوکید فهو حلف الانسان فی الشیء الواحد یردد فیہ الا یمان یمینا بعد یمین کفوله والله لا**  
**انقصه من کذا و کذا یحلف بذلك مراد اثنان او اکثر من ذلك قال فکفارة ذلك واحدة مثل کفارة یمین**

قوله

في الاطعام

او لا يطعم

او لا يطعم قال

ان اخذ الكسوة

فعلية كما سكين

تطبخ من

او مقنعة او

او مقنعة او

گفت مالک توکیدت که سوگند خورد آدمی در یک چیز مکرر کند در آنچه قسمها را قسم بعد قسم مانند گفتن او و الله کم  
 کنم ازین قیمت مثلا و همچنین قسم خوردن آن لفظ چند بار شده با زیاد از آن پس کفارت آن یک کفارة است مانند  
 کفارة یمن بغير فرق **باب** قد لا يطعم والكسوة در بیان اندازه خوردن و پوشاندن **مالك**  
 عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يكفر عن يمينا باطعام عشرة مساكين لكل مسكين مد من خنطة  
 مختصو عبد الله بن عمر كفا ره سید او از سوگند خود بطعام دادن ده سکن هر سکنی را یک مد از گندم **مالك**  
 عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار انه قال ادركت الناس وهم اذا اعطوا في كفا ره اليمين اعطوا  
 مدًا من خنطة بالمد الا صغروا واذلك حجر يا عنهم سليمان بن يسار كفت يا قوم مروان را و ايشان و  
 كه سید او در کفارت سوگند سید او در يك مد از گندم بركم وزن و دیدند این را كفايت كنده از خو و قال مالك  
 احسن ما سمعت في الذي يكفر عن يمينا بالكسوة انه ان كسى الرجل كسامة ثوبا ثوبا وان كسى النساء  
 كسامة ثوبين ثوبين در عا و خاد و ذلك ادنى ما يجزى و كذا في صلوة كفت مالكه بهترين اقواله  
 تشيدم در باب کسی كه كفارت و در از قسم خود پوشاندن هر آنکه او اگر پوشاند مروان را باید كه پوشاند ايشان را يك  
 يك و اگر پوشاند از او پوشاند ايشان را او و دو جامه خار و كرته و این ادنى خير است كه كفايت ميكنند هر كه ام را  
 در نماز او **باب** يجب الوفاء بالنذر و كفا ره و فاكر و نذر قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا  
 اوفوا بالعقود اى مومنان وفا كنيد بعهدها يعنى عهده كه با خدا تشيد و بالترام احكام او تعالى و قال تعالى فوفوا  
 بالنذر و وفا ميكنند بذر و در جمعا كه نذر را وفا كنند فرمود مترجم گويد چه طور علماء بر آنند كه هر كه نذر كند طاعتى را  
 لازم ميشود و وفاء آن اگر چه معلق بجزئى نباشد و بعضى گفتند لازم ميشود نذر كرو قسى كه معلق باشد بجزئى **باب**  
 اذا قال بلفظ على ان افعل كذا فذلك النذر و ادخل لفظ النذر و لم يدخل وقتك كقولك بغيره على يعنى واجب  
 است بر من كه كنم فلان كار را پس ان نذر است و ادخل كند لفظ نذر را يا كند **مالك** عن عبد الله بن  
 ابي جيبته قال قال الرجل و انما يومئذ حديث السن ما على الرجل ان يقول على مشي الى بيت الله ولم يقل  
 على نذر مشي فقال لي رجل هل لك ان اعطيك هذا المهر و قمار في يده فقول على مشي الى بيت  
 الله قال فقلت نعم فقلت و انما يومئذ حديث السن نعم مكنت حتى عقلت فقلت فقلت لي ان عليك  
 مشيا فحئت سعيد المسيب فسالت عن ذلك فقال عليك مشي فمشيت قال مالك و هذا الامر  
 عند نافع بن عبد الله بن ابي جيبته كفت كه كنم شخصى را و من از دو زوجوان بودم نيست بجزئى لازم بر مردان كه

الاطعم او  
 و اسد ثوبين  
 بینه فاذا بجزئى  
 و الا نذر و نحوها  
 مع قلت  
 على هذا العمل العلم و  
 الجهد و على ان من نذر  
 طاعة يلزمه الوفاء  
 و ان لم يكن معلقا  
 بشئى فقال بعضهم  
 النذر انما يلزم اذا كان  
 معلقا بشئى  
 ١٩  
 على هذا العمل العلم



قلتر  
 عبد ابو حنیفة  
 ابن قزلباش بن عباس  
 ابن نوفه الكفارة و  
 ثقیبہ الشافعی  
 بی عن عثمان بن  
 حصین قاله رسول  
 الله صلی الله علیه  
 و سلم  
 ۱۹۸  
 و سلم نذر فی معصیة  
 الله قال اذا لم یکن  
 نذرا فلا وفاء ولا كفارة

گویی بر من پیاده رفتن است بجانب خانه کعبه و گفت بر من نذر است که پیاده بروم پس گفت مرا مروی آیا غیبت  
 است نذر آنکه بر هم ترا این خیار خود و اشاره کرد و بجاری که در دست او بود و تو گویی که بر من پیاده رفتن  
 بسوی خانه خدا پس نفتم آری پس گفتم آن کلمه را و من از دوزن جوان بودم بعد از آن دزدانگ کردم تا آنکه هوشیار  
 شدم پس گفته شد هر آینه بر تو واجب است پیاده رفتن پس آدم پیش سعید بن مسیب پس سوال کردم از او زین  
 اجرا پس گفت بر تو لازم است پیاده رفتن پس زقم پیاده گفت مالک و همین است حکم نزدیک ما **باب**  
 نذدان یخرا بنه او غیر ذلك سما لم یجد الشرع لم یفعل وهل فی ذلك کفارة وقتی که نذر کند که نذر کند  
 پس خود را ایسوی آن ازان قسم که مباح نکرده است آنرا شرع کند آن کار را و آیا درین نذر کفارت لازم  
 است **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه سمعه یقول انت امرأة الی عبد الله بن  
 عباس فقالت انی نذرت ان انخرجنی فقال ابن عباس لا تخری ابنک و کفری عن یمینک فقال یخرج  
 عند ابن عباس و کیف یکون فی هذا کفارة فقال ابن عباس ان الله قال والذین یتظاهرون منکم  
 من نساءهم ثم جعل من الکفارة ما قد رأیت <sup>له</sup> أمزنی پیش عبد الله بن عباس پس گفت هر آینه من نذر کردم  
 که نخر کنم پس خود را پس گفت ابن عباس نخر کن پس خود را و کفارت ه از سو گند خود پس گفت هر پیری که نشسته بود  
 نزدیک ابن عباس و چگونه باشد درین صورت کفارت یعنی این نذر معصیت است پس کفارت جبرال لازم آمد پس  
 گفت ابن عباس هر آینه خدا تعالی فرموده است والذین یتظاهرون منکم من نساءهم بعد از آن شروع فرمود و نظرها  
 از قسم کفارت آنچه دیدی **باب** من نذر قربة و غیر قربة ترک مالا قربة فیها ولا کفارة فی ترک  
 هر که نذر کرد طاعتی را و غیر طاعت را ترک کند آنچه نیست طاعت در آن و کفارت لازم نیست در ترک آن  
**مالک** عن حمید بن قیس و ثور بن زید الدیلی انهما اخبراه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 واحدهما یزید فی الحدیث علی صاحبین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رأی رجلا قائما فی الشمس فقال  
 ما بال هذا قالوا نذرت ان لا یتکمم ولا یتظل ولا یجلس و یصوم فقال رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم هروه فلیتکمم لیتظل و لیتجلس و لیتیم صیامه رسول الله صلی الله علیه و سلم و یدروی را استاده  
 در آفتاب پس فرمود چیست حال این شخص گفت نذر کرده است که سخن نگوید و زبانه نماند و نشیند و روزی  
 وارد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کنید او را که سخن نگوید و زبانه نماند و نشیند و تمام کند  
 روزه خود را قال یحیی قال مالک لم اسمع ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امره بکفارة فقد امره







یألف منج قلاده گر بزیده شود گفت مالک می بینم آن قلاده را بسبب چشم زخم **باب** الاثر بالرق  
 بالابل والتغيب في السير بالليل والنهي عن التعرّيس على الطريق **باب** در امر رفق و نرمی با شتران  
 و عنبت دادن در سیر و ریش و نهی از آخربش فرود آمدن بر سر راه **مالک** عن ابی عبيدة بن  
 عن خالد بن معدان يرضع قال ان الله تبارك وتعالى يقوِّص حب الرقيق ويَرْضِي به ويعين عليه  
 ما لا يعين على العصف اذ اذ كنتم هذه الدواب الغنم فاتر لوعها منا ز لها فان كانت الارض حذبة  
 فاجنوا عليها ببقها وعليكم بسير الليل فان الارض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار وياكمم والتعرّيس  
 على الطريق فانها طرقت الدواب وماوى الحيات خالد بن معدان بحديث مرفوع روایت کرد که شتران را  
 و تعالی نرم خوست و دست میدارد نرم خوی را و مد میکند بر نرم خوی مد و گدگد میکند از اباد رشت خوی و گو  
 که سوار شوید برین جانوران بی زبان باید که فرود آرید آنها را بر جای آنها یعنی جا نیکه فایده چریدن دواب  
 پس اگر باشد زمین بی گیاه پس خلاص شوید از آن وادی بران جانوران با شتر استخوان آن جانوران یعنی پیش  
 از آنکه لاغر شوند و لازم گیرید رفق شب را پس هر آنکه زمین در نور دیده میشود و ریش آنقدر که در نور دیده  
 نشود و در روز خود را دور و آید از فرود آمدن در آخربش بر راهها پس آن رگدز جانوران است و  
 جای ماران **باب** الدعاء اذا داء المخرج الى السفر و بيان دعائیکه وقت بر آمدن برای سفر باید  
 خواند **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا وضع رجله في القمزة هو  
 يريد السفر يقول بسم الله اللهم انت الصالح في السفر والخليفة في الاهل اللهم ازلنا الارض  
 وحقن علينا السفر اللهم اني اعوذ بك من وختاء السفر وكتابة القلب ومن سوء المنظر في الاهل  
 و المال رسول الله صلى الله عليه وسلم و قیکمی نها و پای خود را در رکاب شتر و اراده میفرمود و سفر را بخواند  
 بسم الله الخ یعنی پیام خدا شروع میکنم در سفر با خدا یا الله... ای قوی همراه من در سفر و قوی جای نشین من در  
 اهل خانه یا خدا یا در روز و برای ما زمین را و آسان کن بر ما سفر را یا خدا یا هر آنکه من می پیامم تو از مشقت  
 سفر و بدی بازگشتن و بدی نمائش در حال و اهل **باب** الدعاء اذا نزل منزلا باب و بيان دعا  
 و قیکه فرود آید در منزلی **مالک** عن الثقة عند من يعقوب بن عبد الله بن ابي نعيم عن  
 بسير سعد بن سعد بن ابي وقاص عن حفلة بنت حكيم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال من نزل منزلا طيقك اعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق فانك تصير مني حتى يتجمل

اهل قلت  
 على هذا الصل العم

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که فرو و آید بسترلی بس گوید این کلمات را عود بکلمات الله التامه  
 الحزین می نیایم سخنان خدا که کامل اند از سر آنچه آورده است بس بر آینه حال نیست که ضرر نرساند و راجحه  
 تا آنکه بگوید **باب** اذا اقصى حاجته فليجعل الرجوع الى اهله و متى که او کند حاجت خود را بر این  
 که شتاب کند رجوع بجانب اهل خانه خود **مالك** عن سفيان بن عيينه عن ابى بصير  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال **الشقر قطعته من العذاب يمنع احدكم نومسه و طعامه و**  
**شرايه فاذا اقصى احدكم نعمته من وجهه فليجعل الى اهله** رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
 پاره از عذاب است باز میدارد یکی از شما از خواب خود نشود از طعام خود نشود از آسایش خود نشود و تو فیکتایم  
 کنی یکی از شما مقصودش از این جانب خود پس باید که زود متوجه شود بجانب اهل خانه خود **كتاب المرقا**  
 رقايق و اصطلاح اهل حدیث آن احادیث را گویند که مرقق و لهای مردمان باشد از بیان آیات قدرت  
 و عظمت خدا تعالی و بیان ثقل دنیا و فضایل اعمال بر و عقوبت اعمال اثم و بیان عذاب قبر و مهول خسرو  
 جنت و آرو بیان فضیلت صبر و مانند آن و حث بر حسن خلق و کومش خلق بد و مانند آن **باب** کل  
 شیء بقدره بر چیز تقدیر الهی است **مالك** عن زیاد بن سعد عن عمرو بن مسلم عن طاووس انهما  
 انه قال ادرکت ناسا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون كل شیء بقدره قال طاووس  
 و سمعت عبد الله بن عمر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل شیء بقدره حتى الحجر و اللیس  
 طاووس گفت یا قوم جماعتی از اصحاب آنحضرت راضی الله علیه و سلم که میگفتند بر چیز تقدیر الهی واقع میشود و  
 بر حسب آن ظاهر میگردد و گفت طاووس شنیدم از عبد الله بن عمر که میگفت فرمود رسول الله صلى الله  
 علیه و سلم بر چیزی تقدیر الهی است حتی احمق و دانائی مترجم گوید رضی الله عنه ایمان بقدر فرض لازم است و  
 آن است که اعتقاد کند که حق تعالی پیدا کننده اعمال بندگان خود است نیک باشند آن اعمال باید نوشته است  
 آن اعمال را بر ایشان در لوح محفوظ پیش از آنکه پیدا کنند ایشان را و بنده را کسب و تمیاز است کسب  
 و تمیاز بنده نیز مخلوق است تا پیدا میکنند آن را خدا تعالی و عقیده کسب می نماید و تمیاز میکنند **باب**  
 استطاع آدم و موسی في القدر و در بیان اهتمام حضرت آدم و حضرت موسی علیهما السلام در باب قدر  
**مالك** عن ابی الزناد عن ابي بصير ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال **حاج**  
 آدم و موسى حج آدم موسى فقال له موسى انت آدم الذي اخوت الناس و اخرجهم من الجنة

ما قلت  
 الايمان بالقدر  
 ان الله تعالى ما يظلم  
 العلم في الامم  
 كسب و تمیاز  
 حلاله  
 حلاله  
 حلاله







سبغت باران سیدی با نور حق بعد از آن تلاوت میکرد این آیه را انفتح للناس الایة یعنی آنچه میخواستید خدا تعالی  
 برای مردان از جناتش پس نیست هر باز دارنده از او آنچه باز میدارد و نیست هیچ فرستنده آن را بعد  
 از آن **باب** لا مانع لما أعطی الله وکل شیء عندنا بقدر آنچه میبخشد منعم کننده است چیزی را که داده  
 است خدا تعالی و هر چیز نزدیک او اندازه است **مالک** عن یزید بن زیاد عن محمد بن کعب القرظی  
 انه قال قال معاوية بن ابی سفیان وهو علی النبی ايتها الناس لا مانع لما أعطی الله ولا منقطع  
 لما منع الله ولا ینفخ الذلک من یرید الله به خیراً یفهمه فی الیقین ثم قال سمعت رسول الله  
 اکلمت من رسول الله صلے الله علیه وسلم علی هذه الاقوال وکفت معاویة بن ابی سفیان حال آنکه  
 او استاده بود و بر بنبرای مردان میبخشد باز دارنده نیست چیزی را که خدا تعالی داده است و میبخشد عطا کننده نیست  
 چیزی را که نداده است خدا تعالی و سود نمیدهد صاحب غنیمت و بزرگی را از امضای تقدیر الهی بخت بزرگ  
 او هرگز نرساند فرماید خدا تعالی در حق او نیکی و انش مندرگ و اندا و او را در علم دین بعد از آن گفت معاویة بن شدیم  
 این کلمات را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم برین چو بهای نبر **مالک** انه بلغنا انه کان یقال  
 الحمد لله الذی خلق کل شیء کما یسغی الذی لا یهل شیئاً اناه و قد رده حسبی الله و کفی بمع الله یمن  
 معاً و لیس و ذاء الله عزوجل مالک را خبر رسید که گفتید در زنان سفت ستایش کن خدای را که آفرید هر چیزی را  
 چنانکه می باید آن خدای را که زود حاصل کرده نیست و چیزی که در تاخیر انداخت آنرا اندازه مقرر فرمود و برای  
 او بس است خدا و کفایت کرد و شنید خدا تعالی و عا کسبیکه دعا کردیست آنطرف خدای تصدی **باب**  
 ان الله هو العادی و الفائق و ربیان آنکه خدا تعالی اوست راه نماینده و گمراه کننده **مالک**  
 عن زیاد بن سعد عن عمرو بن دینار انه قال سمعت عبداً لله بن الزبیر یقول فی خطبته ان  
 الله هو العادی و الفائق و ربیان آنکه خدا تعالی اوست راه نماینده و گمراه کننده **مالک**  
 ان الله هو العادی و الفائق و ربیان آنکه خدا تعالی اوست راه نماینده و گمراه کننده **مالک**  
 ان الله هو العادی و الفائق و ربیان آنکه خدا تعالی اوست راه نماینده و گمراه کننده **مالک**  
 ان الله هو العادی و الفائق و ربیان آنکه خدا تعالی اوست راه نماینده و گمراه کننده **مالک**

قلت مع صاحب اول حق  
 ان الضمیر الیه و  
 الی قول یسأل الله تعالی  
 و لا یسأل عاویة فی  
 الظاهر  
 قال الحافظ ابو یوسف  
 حدیث مرفوع روی  
 من وجوه مختلفة  
 الارجال و الطرائف  
 صاحب دعای و طلب  
 فی من الخیرات  
 عقول یوافق الیقین  
 ام الا فان وافقها  
 اختار بالاثبات

من صلح بغير الله ولا يعمل بربا من اوجاد قردوى مالك في رواية غيره حتى قوله صلى الله عليه وسلم  
 انما الاعمال بالنيات وبيان انك فائده من حديثه وبعده عملي از روی شرح تا آنکه خالص گنبدت خود را  
 برای خدایتعالی و کند آن عمل را برای نمودن مردم یا از روی عادت مالک روایت کرده است و در غیر آن  
 یعنی قول آنحضرت صلح الله علیه وسلم انما الاعمال بالنيات یعنی مقبضت اعمال مگر نیتها مالک  
 عن زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل في  
 الرجل اجر ورجل ستر ورجل وذر فاما الذي في له اجر فرجل ورجلها في سبيل الله فاطاها في  
 خرج اورد و من غير فاصاب في طيلها ذلك من المخرج والروضة كان له حسنات ولو انها قطعت  
 طيلها ذلك فاستنت شرفا او شرفين كان اثارها وازواتها حسنات له ولو انها هربت بغير شرف  
 من لم يرد ان يستقي به كان ذلك له حسنات ففيه اجر ورجل ربطها تعنيا وحقها ولم يفسد  
 الله في رقابها ولا ظهورها في ذلك ستر ورجل ربطها فخر ورياء ورياء اولاهل الاسلام في  
 ذلك وذر ورسول النبي صلى الله عليه وسلم عن الجوف قال لم ينزل علي فيها شيء الا هديا لاية الجمل  
 الفاذة فمن يعمل من قال ذنوبه خيرا ومن يعمل من قال ذنوبه شرا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
 گله سپان سه قسم است برای مرد سبب حصول اجرت و برای مرد دیگر پرده است یعنی بناه است از فقر و  
 سوال و وزدی و مانند آن و بر مرد گناه است اما آنکه ک برای او اجرت پس مردیت که است اسپان یا  
 و راه خدایتعالی پس سبب است برای آن در سبزه زاری یا در بوستانی پس هر چه بکار برد در آن سن خود از آن  
 سبزه زاری یا از آن بوستان باشد برای آن شخص حسنها و اگر آن اسپان بگشاید آن سن را این شتاب در آن  
 یک یا شتاب رفتن یا دو یا شتاب رفتن باشد آنرا آن اسپان و سرگین آن اسپان نیکو نیاید برای آن شخص  
 اگر اسپان گذر کنند بر نهی پس آب نوشند از آن نهی که نخوهند بود و صاحب آن اسپان که آنچه خواندند آنها را  
 از آن نهی باشد این آب خوردن برای آن شخص نیکو نیاید که اسپان در نیصورت برای آن شخص سبب حصول اجرت  
 و مردی است که است اسپان را بجهت حصول خندان و بجهت کسب و فراموشی کرد حق خدایتعالی و در نهی  
 اسپان و در نهی اسپان پس گله اسپان در نیصورت برای آن شخص پرده است و مردی است که است  
 اسپان را بجهت حصول خود ستای خود ستای و بجهت دشمنی کردن با اهل اسلام چون گله اسپان در نیصورت  
 بیکان شخص گناه است و سوال کرده شد آنحضرت صلح الله علیه وسلم انما الاعمال بخران بن فرمود و فرمود

۴  
 قلت  
 هذا الرجل الذي  
 الاضواء المستفادان  
 في قوله الطويل  
 بالسر السجل الطويل  
 يشد احد طرفيه  
 في وندا وخراب  
 والطرف  
 ۲۰  
 الاخر  
 في بيد العنبر  
 لبيد و در فنيها  
 ویدی استن  
 الفرسواي عكبا  
 لرحمة و نشاط  
 ای شوط استواء  
 والنار والعمارة

لا

ما قلت  
الغيايرة الطبيعية  
والخفا وجمع  
عند الترتيب  
بدرج

بر من در باب خزان چری الا این آیه که جامع نمودنهای بسیار است تنهاست در جامعیت خود و من عمل الا یعنی  
 هر که عمل کند هم سنگ یک ذره عمل خیر را خواهد دید از اینی جزای آنرا و هر که عمل کند هم سنگ یک ذره کار بد را  
 ببیند ان **یا صالک** عن یحیی بن سعیدان عمر بن الخطاب کان یقول کرم المؤمن تقویة و دین  
 حسنة و جود و مخلصه و الهجرة و الجین و غیره یقیمها الله حیث یشاء فالجنان یفر عن ابیر و امه و الجیر  
 یقاتل من لا یؤتی مالاً عظیمه و القتل خفف من الخوف و الشهید من الخسب فخصه علی الله عمر بن  
 الخطاب میفرمود بزرگی آدمی تقوی دست درین با و خزاوست و آبروی و خلق اوست و جود تقوی و طبیعت  
 ستی نهد خدا تعالی آن را هر جا که خواهد پس بزدل میگردد و از بد رو و ما در خود و مساجرات قتال میکند تا دفع  
 کند شر را از کسیکه باز میگردد و انذار را بسوی خانه خود یعنی از طرف مردمانی و قتل گرفت از هر گناه و شهید کسی  
 که طلب اجر کند در عمل نفس خود از خدا تعالی **باب** ثواب الموضوع در بیان ثواب **یا صالک** عن  
 العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابي حنيفة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى المقبرة فقال  
 السلام عليكم و اذ قوم مؤمنين و انا ان شاء الله بكم لاحقون و قد كنت افي قد رايت اخواننا قالوا  
 يا رسول الله السنن باخوانك قال انتم اصحابي و اخواننا الذين لم ياتوا بعد و انا فرطهم على الموضوع فقال  
 يا رسول الله كيف تعرف من ياتي بعد من امتك قال ادابت لو كانت لرجل خيل نحو حجة في خيل و  
 بهم الا يعرف خيله قالوا بلى يا رسول الله قال فانهم ياتون يوم القيمة عداً محتلين من الموضوع فخصهم  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم برأد بسوی گورستان پس گفت اگر قوم مؤمنین و ایمان شاد اند که لاحقون  
 یعنی خطاب فرمود بر دگان که سلام باد شما ای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و هر آنکه ما اگر خواسته است  
 تعالی شما را حق تویم بعد از آن فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را صحابه گفتند آیا ما نیستیم  
 برادران تو فرمودند بلکه شما صحابه بنید و برادران من آنکسان اند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود نیامده اند  
 و من فرط ایشانم بزوجه و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان برود و آب و دلو برای ایشان مهیا سازد و صحابه  
 گفتند چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد روی را اسپهای سفید پشانی  
 سفید بر آنها و رنگ از اسپان سیاه که خالص باشد سپاهی ایشان اند رنگ و گریه ای نمی شناسد اسپان خود را گفتند آری  
 یا رسول الله فرمود اینان خواهند آمد در روز قیامت سفید پشانی شده سفید پاکی شده بسبب شوق  
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن رباح عن ابي حنيفة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال



المادد رتبه و غيره  
 قلتم هو الكبر  
 الجلاله  
 قلتم الخطه  
 بالضم ما بين القاد عنها  
 وبالفتح المنة  
 رواه احمد

وفتح عن الاخرى سيئة فاذا سمع احدكم الاقامة فلا يتبع فان اعطتكم اجرا ابعثكم دادا قالوا لم يا  
 ابا هريرة قال من اجل كثرة الخطي ابو هريرة يكفتم كيده وضو كبد بن يك كند وضو خود را يعني بر حایت ارکان  
 واسباغ بعد از آن بر آید قصد کننده بسوی نماز پس بر آید و در نماز خود دست تا وقتی که قصد میکند بسوی نماز و بر آن  
 نوشته میشود برای او یکی از دو گام او یک حسنه و محو کرده میشود دیگر گام گناهی پس وقتی که میشود یکی از شما آقا  
 را پس آید که شتاب نرود پس هر آنکه بزرگترین شما از روی اجر کسی است که دورتر است از روی خانه یعنی مسافت  
 خانه او مسجد دور است گفتند بچسب یا ابا هريرة یعنی زیادتی اجر گرفت از جهت زیادتی گام **صالح**

عن سمی حولی ابی بکران ابابکر بن عبد الرحمن کان یقول من غدا اودع الی المسجد لا یرید عنیه لیتعلم حنیفا  
 اولیعلمه ثم یرجع الی بیته کان کالجایه دی فی سبیل الله **بجج** غایما ابو بکر بن عبد الرحمن میگفت هر که در نصف  
 نخستین روز بروز بسوی مسجد یا در نصف آخرین روز بروز بسوی مسجد را داده میکند غیر مسجد را بخواند علم خیر بیاورد  
 کند آن را بعد از آن بازگردد بسوی خانه خود یا خدا ماند مجاهد در راه خدا آیتها که بازگشته اند عنایت ما را کرده  
**باب مثل الصلوة فی کفیر الخطایا بیان صفت نماز در کفیر او گناهان** **صالح** انه بلغه عن عامر

۲۱۰ بن سعید بن ابی وقاص عن ابی بکر انه قال کان رجلا من اخوان فہلک احدہما قبل صاحبہ یا یعتبر لیلته  
 مذکور است قبیلہ الاقل عند رسول الله صلی الله علیہ وسلم فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم  
 لیکن الاخر مستیما قالوا ابی یا رسول الله وکان لا یاس بہ فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم وما یدرکم  
 ما بلغت به صلواتنا مثل الصلوة کمثل نضر عبد بن عمیر باب احدکم یقیم فی کل یوم خمس مرات  
 فایترون ذلك یتمی من ذنوبہ فانکم لا تدرون ما بلغت به صلواتہ سعید بن ابی وقاص گفت بود و در حضور  
 بر او رسید گیرس مردی یکی از ایشان بنی از او خوب چهل شب پس ذکر کرده شد فضیلت شخص اول نزدیک آنحضرت  
 صلی الله علیہ وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیہ وسلم آیا نبود آن شخص دیگر مسلمان گفتند آری یا رسول الله  
 مسلمان بود و پیغمبر باک نبود و روی پس فرمود رسول الله صلی الله علیہ وسلم و چه چیز مطلع ساخت شمار آیتها  
 که رسانید او را با مقام نماز او جز این نیست که صفت نماز مانند صفت نهری شیرین عتیق است پیش دروازه  
 یکی از شما و روی آید و روی هر روزی پنج بار پس چه چیز رای بینید که میگذازد آن مثل کمر از جرک بدن و  
 پس هر آنکه شما نمیدانید مقامی را که رسانید او را با مقام نماز وی **باب اول** ما یطغیہ من عمل العبد  
 الصلوة اول چیزیکه نظر کرده شود و روی از عمل نده نماز است **صالح** عن یحیی بن سعید انه قال بلغنی

ان اول ما ينظر فيه من عمل العبد الصلوة فان قلت منذ نظرنا فيما يقى من عملهم وان لم تقبل من سلم ينظر  
في شيء من عملهم يحيى بن سعيد گفت رسیده است بمن اول چیزی که نظر کرده شود در آن از عمل بنده نماز است که اگر  
کرده شد نماز را از وی نظر کرده خواهد شد و آنچه باقی مانده است از عمل او و اگر کرده نشد نماز را از وی نظر کرده  
شود و در هیچ چیز از عمل او **باب** خیر اعمالکم الصلوة بهترین عمل شما نماز است **مالك** ان بلغات

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استقيموا اولن تحضوا و اولن تجلووا و خير اعمالكم الصلوة ولا يحافظ على التمسك  
الامم من گفت مالک که خبر رسیده است او را که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود راست شوید و اما طایفه  
بوجه خیر نتوانید کرد و عمل کنید و بهترین اعمال شما نماز است و مداومت نمیکند بر وضو و اگر مسلمان کامل مترجم گوید  
رضی الله عنه هر شخصی را بر خلقی آفریده اند اگر این خلق را در طاعت خدا تنها صرف کند تقامت وی باشد و  
اگر در شهوت و غضب انگند او جاج وی باشد و طاعت خدا تنها بنی بر خلقی که او را بر آن آفریده اند نیست  
مثلا شخصی را بر شجاعت و جرات آفریده اند اگر این شجاعت را در جهاد صرف کند کمال او باشد اگر در ریاست  
و پادشاهی صرف کند و بال او باشد و شخصی دیگر را بر علم و انجام آفریده اند اگر علم برای خدا کند کمال است  
و اگر برای خوف از عادی باشد و بال او است همچنین ذکا و ولادت و غیر آن و تفصیل آن طولی دارد و ۲۱۱

در روایت دیگر آمده است واعلموا ان خیر اعمالکم بحاجی واعلموا **باب** فضل انتظار بعد الصلوة  
فی المسجد بیان فضیله انتظار کردن برای نماز بعد از نماز در مسجد **مالك** عن نعيم بن عبد الله المبر

انه سمع ابا هريرة يقول اذا صل احدكم ثم جلس في صلاه لم تزل الملائكة تصلي عليه اللهم اغفر له  
اللهم اغفر فان قام من صلاه مجلس في المسجد ينظر الصلوة لم تزل في الصلوة حتى يصلي ابو هريرة گفت  
و تسيكه نماز گذارد و یکی از شما بعد از آن نشست بر جای نماز خود همیشه فرشتگان در او میفرستند بروی میگویند یا  
خدا یا یا میز او را بار خدا یا رحم کن بروی پس اگر برخواست از جای نماز کردن خود پیش نشست در ناحیه دیگر  
از مسجد انتظار میکند نماز را همیشه وی در نماز است تا آنکه نماز گذارد **باب** اجتهام ملائكة الليل والنهار

فی صلوة الفجر والعصر و بیان جمع شدن فرشتگان شب و روز در وقت نماز فجر و نماز عصر **مالك** عن  
ابن الزناد عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل

وملائكة بالنهار ويصحبون في صلوة العصر و صلوة الفجر ثم يخرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو املهم  
كيف تركتم حبادي فيقولون تركناهم وهم يصلون و اتيانهم وهم يصلون رسول الله صلی الله علیه و سلم

از بی کید گری آیند در میان شما یک جمع از فرشتگان در شب و یکم در روز با هم جمع میشوند و نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شما پس سوال میکنند ایشانرا خدا تعالی و بود و نماز است بحالند گاه خود بجز که کشیدند گاه از این میگویند که استیم اینانرا در حال که نماز میگذارند و آدم ایجا در آنجا که نماز گزیند **باب**

فضل خصال مسائلی بالصلوة و در بیان فضیلت خصلتی چند از آنچه متعلق اند به نماز **مالك** عن سبی بن

ابی یزید عن ابن عمر عن ابی سلمة السهمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس

ما فی النداء والصف الاول ثم لم يعبدوا الا ان يستمعوا عليه لاستمعوا ولو يعلمون ما فی التهجیر

لا استبقوا الصلوة ولو يعلمون ما فی العتمة والصبح الا ان يستمعوا له سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرسودا اگر بدان

سردان فضیلتی را که در باگ نماز و صف اول است بعد از آن غیبت کنند آن و مناقشه نمایند در آن و نیابند

طریق فضیلت کردن مناقشه الا آنکه قرعند بر باگ نماز و صف اول البتة قرعند نیز وند و اگر میدانند فضیلتی که

در وقت زوال است یعنی در هنگام گری زرقن برای نماز ظهر بر آینه شتابی میکردند بسوی آن و اگر بدانند فضیلتیکه در حضور

نماز غشا و نماز صبح است بر آینه می آمدند آنها را و اگر بطریق جویا شد یعنی راه زرقن بر دوست و دوزانو باشد

**باب** فضل سورة الفاتحة و در بیان فضیلت سورة فاتحة **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابي عبد الله

عاصم بن كرز عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نادى ابى بن كعب وهو يميل فلما فرغ من صلوة تطمئن فوضع رسوله

صلوة الله عليه كما يدل على ذلك وهو يريد ان يخرج من المسجد فقال لا في الايمان لا يخرج من المسجد حتى تعلم سورة ما انزلت في

في الايمان ولا في القرآن مثلها قال ابى جعلت ابطنى في الشئ رجاء ذلك ثم قلت يا رسول الله السورة

التي وعدتني بها فقال كيف تقرأ اذا افتحت الصلوة قال وقروا عليه الحمد لله رب العالمين حتى آتيت

على آخرها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هي هذه السورة وهي السبع المثاني والقرآن العظيم

الذي اعطيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذكره ابى بن كعب را حال آنکه نماز میگذار و پس و قییکه فاضل شد

از نماز خود زودتر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست خود را در دست او و ما

آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میخواهست که بر آید از دروازه مسجد پس فرسود و بر آینه من امیدوارم که نه بر آید

از مسجد تا آنکه بیا موزی سورتی که فرود نیامده است در نوریت و نه در انجیل و نه در قرآن مانند آن گفت آید

پس شروع کردم که آهسته گیمیکردم و زرقن خود را میدانجام از آن وعده بعد از آن گفتم یا رسول الله سوره

ما قلت ان يستمعوا ان يعيدوا التهجير التكاليف الصلوة في الحاجة ثم قيل لطلب التكاليف ٢١٢ آية يكون الباء اي مشيا على ابي بن كعب بن ابي

انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم المحمداً رب العالمین تاکثر بعد من ان قرآن من فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان  
 ہت ان سورۃ سورۃ سورۃ و ہما انت سبع متانی و قرآن عظیم کہ وادہ شد مالک عن العلاء بن عبد الرحمن  
 بن یعقوب انه سمع ابی السائب مولى خنساء بن ذريرة يقول سمعت اباہریرة يقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم يقول  
 قال اللہ تعالیٰ قسمت الصلوة بینی و بین عبدک نصفین نصفہا لی و نصفہا لعبدی و عبدک ما سأل قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقربوا يقول العبد المحمداً للہ رب العالمین يقول اللہ تعالیٰ حمدی عبدی  
 يقول العبد الرحمن الرحیم يقول اللہ تعالیٰ اتی علی عبدی يقول العبد مالک یوم الدین يقول اللہ تعالیٰ  
 عبدی يقول العبد ایاک نعبد و ایاک نستعین فہذا الا یربیبی و بین عبدی و لعبدی ما سأل فقال  
 احدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فہذا لعبدک  
 و لعبدک ما سأل فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت خدا تعالیٰ قسمت کردم نماز را بین من و تو  
 و تو را و در میان خود و در میان بنده خود و نیمہ بین نصف آن مرست و نصف آن بنده مرست و بنده  
 آنچه سوال میکنند فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بخوانید میگویز بنده المحمداً رب العالمین میگویز خدا تعالیٰ  
 ستایش گفت مرا بنده من میگویز بنده الرحمن الرحیم میگویز خدا تعالیٰ ثنا فرستاد بر من بنده من میگویز بنده مالک  
 یوم الدین میگویز خدا تعالیٰ عظیم کرد مرا بنده من میگویز بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین میگویز خدا تعالیٰ این آیت  
 مشترک ہست میان من و میان بنده من بنده مرست آنچه طلب میکند و بنده میگویز اید الصراط المستقیم الایہ  
 میگویز خدا تعالیٰ پس ایتمکات بنده مرست و بنده مرست آنچه سوال میکنند باب فضل قرآن اللہ احد در  
 فضیلت سجدت قل هو اللہ احد مالک عن عبد الرحمن بن عبد اللہ بن ابی صعصعۃ عن ابی سعید الخدری انہ سمع  
 رجلاً یقرء قل هو اللہ احد یرودھا فلما اصبح جاء الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فذکرہ ذلک و کما  
 الرجل یتقأھا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ انھا لتعدل ثلث القرآن ابرہید  
 خدری شنید مردی را کہ بخواند قل هو اللہ احد گرازی میکرد ان را پس وقتیکہ صبح کرد پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 و گویا آن شخص شنودہ کہ عبارت از ابو سعید ہست قلیل میدہشت آن سورہ را پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم قسم بذات پاک کہ نفس من بہت دوست ہر آئینہ این سورہ برابر یوم حصہ قرآن بنو مالک غنیمت  
 اللہ بن عبد الرحمن عن سعید اللہ بن حنین مولى آل زید بن الخطاب انه قال سمعت اباہریرة يقول قلت  
 مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسمع رجلاً یقرء قل هو اللہ احد فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ما قلت  
 عبد السبب اللہ انما  
 سبب انما و فی تنبی  
 تکرر فی کل صلوة و تنبی  
 الصلوة بغیر الطائفتان  
 الصلوة انما تنبی  
 کقولہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم یوم الدین  
 نصفین یعنی ان  
 ثلثت انما تنبی  
 تعالیٰ و واحد  
 مشترک علی تعظیم  
 الباری و استعانة  
 العبد و اقراہ  
 بالعبادة الہ و ثلث  
 مناسو ال و دعاء



قلت يتقانا  
بتشديد اللام اي  
يعقدانها قلبية  
وقت اي حضرت  
انزلت احذرت

۲۱۳

قلت

تجادل اس تجادل  
اللائكة في العلو في  
القبور لئلا يفر منه  
العذاب  
قالوا لا يجادلونك  
اي يفترونك ام لا  
على نفسهم ومعناه  
التحدي الذي انزلت  
بما

وجئت فسالتموا ذاي رسول الله قال للجنة قال ابو هريرة فاددت ان اذهب الى الرجل فاقبته ثم فرقت  
ان يقولوا العدا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فانزلت العدا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ثم ذهبت الى الرجل فوجدته قد ذهب ابو هريرة فقلت اهدم معكم ان حضرت صلى الله عليه وسلم علم ينشيد ان حضرت  
صلى الله عليه وسلم شخصي را که میخواهد قل هو الله احد پس فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم واجب ند پس سوال  
کردم ان حضرت صلى الله عليه وسلم رگتتم چه چیز واجب شد يا رسول الله فرمود بهشت واجب شد گفتم ابو هريره  
پس صد کردم که بروم بسوی آن شخص پس بشارت دهم او را بعد از ان ترسيدم که فوت شود طعام پاشت همراه  
ان حضرت صلى الله عليه وسلم پس اختيار کردم طعام پاشت را همراه ان حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از ان رقم بود  
انخرو پس بافتم او را که رفته بود و باب فضل تبارك الذي بيده الملك و بيان فضيلت هر يك مالک  
عن ابن نهاب عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف انه اخبره ان قل هو الله احد فقل قلت القرآن وان تبارك  
الذي بيده الملك تجادل عن صاحبها حميد بن عبد الرحمن فقلت قل هو الله احد برابر شود و سيوم حمد قرآن را  
در خواب و تبارك الذي بيده الملك خصوصت میکند از طرف خواننده خود يعني شهادت میکند بقرآن و قرآن را که حضرت  
در وقت وقوع میکند خوانند و باب فضل ان اتقناك و بيان فضيلت ان اتقناك مالك عن زيد بن اسلم  
عن ابيان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسير في بعض أسفاره و هم من الخطاب يسير و بعد ليل انما  
عمر من نبي فلم يحب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم ساله فلم يحب ثم ساله فلم يحب فقال عمر تكلمت  
امك عمر تزهرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث مررات كل ذلك لا يهيبك قال عمر ففوتت  
بعيني حتى اذ كنت امام الناس و خشيت ان ينزل في القرآن قال فانسبت ان سمعت سادنا يصيح  
قال قلت لقد خشيت ان يكون نزل في قرآن قال فحشت رسول الله صلى الله عليه وسلم فسئلت عليه  
فقال لقد انزلت علي في هذه الليلة سورة هي احب الي مما طلعت عليه الشمس ثم قرأ ان اتقناك مجيئا  
رسول الله صلى الله عليه وسلم سير سكر و در بعض سفرها خود و عمر بن الخطاب نیز سير سكر و همراه ان حضرت صلى الله عليه  
وسلم در وقت شب پس سوال کرد عمر بن الخطاب ان حضرت را صلى الله عليه وسلم از چیزی پس جواب داد او  
ان حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از ان باز سوال کرد ان حضرت را صلى الله عليه وسلم پس جواب داد او را بعد  
از ان باز سوال کرد و در جواب داد او را پس گفتم عمر بخودم کند ترا ما در تو ای عمر تشویش و او ای ان حضرت را صلى الله  
عليه وسلم سده بار در جواب میداد ترا گفتم عمر پس جنبانیدم شتر خود را تا آنکه شدم پیش پیش مردمان و ترسیدم  
را و مخفانم می نمودم حتی نقل علیه که انشبت بكم المشين المعجزه معونة ساكنه عالم الغيب و اشى غيرا ذكره و المعجزه المشاه

منه

که نازل شود در باب من ایمنی از قرآن پس وزنگ کردم که شنیدم آواز دهنده را که آواز میداد مرا گفتم  
ترسم که نازل شده باشد در باب من آیتی پس آدم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سلام گفتم بروی بن فرمود  
هر آینه فرود آمده بر این شب سورتی هر آینه آن سوره دوست تر است نزدیک من از هر چه روشن شده است  
آفتاب بعد از آن خواند آنحضرت کتبها بینا **باب فضل ذکر خدا** **قال**

عن زیاد بن ابی زیاد قال قال ابو الدرداء الا اخبرکم بصیروا لکم وارفعها فی درجاتکم واذکرها عند  
ملیککم وخیرکم من عطاء الذهب والودق وخیرکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا احناقکم ویضربوا  
اغناقکم قالوا بلی قال ذکر الله وقال زیاد بن ابی زیاد قال ابو عبد الرحمن معاذ بن جبل ما عمل ابن آدم  
من عمل اجدی له من عذاب الله من ذکر الله گفت ابو الدرداء را ای خبر دهم شما بهترین عملها شما و بلند کننده  
ترین اعمال شما و درجات شما را و پاکیزه ترین عملهای شما نزدیک با و شاه شما و آنچه بهتر است شمارا از داون طلب  
و تقوه بهتر است شمارا از آنکه ملاقات کنید با دشمن خویش پس شما بنزد گردن ایشان را و ایشان بنزد گردن شما  
را حاضران گفتند آری خبریده ام را گفت آن ذکر خد است و گفت زیاد بن ابی زیاد که گفت معاذ بن جبل عمل  
مکروه است فرزند آدم هیچ عملی که نجات دهنده باشد او را از عذاب خداست یعنی زیاده تر از ذکر خداست **باب**

۲۱۵

الباقیات الصالحات بیان باقیات صالحات قال الله تعالی والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا  
و خیرا ملاما و هو خداست یعنی حیات پائیده شایسته بهتر از نزدیک خدا از جهت ثواب و خوب تر از آنچه است امید  
داشتن **صالح** عن حمارة بن صیاد عن سعید بن المسیب انه سمع رسول الله یقول فی الباقیات الصالحات  
انها قول العبد الله اکبر و سبحان الله و المهد لله و لا اله الا الله ..... و لا حول و لا قوة الا بالله حمارة بن صیاد  
شنید سعید بن مسیب را که میگفت در باب باقیات صالحات هر آینه آنها گفتن بنده است این کلمات را الله اکبر  
و سبحان الله و المهد لله و لا اله الا الله ..... و لا حول و لا قوة الا بالله **باب فضل الحمد لله تعالی**

فضیلت گفتن کلمه الحمد **صالح** عن نعیم بن عبد الله الجعفی عن علی بن محیی الزدی عن ابی بصیر قال  
بن رافع الزدی انه قال کنا یوما فیصلی و راع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما دفع رسول الله  
صلی الله علیه وسلم راست من را گفت و قال سمع الله لمن حمده قال رجل و راعه دنبا و لك الحمد حمد  
کثیرا طیباً مبارکاً فیه فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من التکلم ایفا قال الرجل انما  
یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رأیت یصعدون لی من ملکات یبندونها بهمیم

گفتند که رفاع بن رافع گفت نماز میگذاردیم باروزی پس پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتی که  
 بر پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک خود را از رکوع و گفت سمع الله لمن حمده گفت مردی که پشت  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بنا ملک محمدالی آخره ای برورد و گار ماترت ستایش آنتایشی که بسیار است  
 و پاکیزه و برکت نهاده شده در آن پس وقتی که بازگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز فرمود که بود این  
 سخن گوینده اکنون گفت آنم و منم یا رسول الله پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آینه دیدم سی و  
 فرشته را نشانی میکردند این کلمات تا که ام یک از آنها بنویسد از آنختین همه **باب فضائل الدعاء و در بیان**  
**فضائل دعا قال الله تعالی ادعونی استجب لکم فرمود خدا تعالی بخوانید مرا یعنی دعا کنید بجناب من تا قبول کنم**

**دعائهم ما مالک** عن زید بن اسلم ان کان يقول ما من داع يدعو الا كان بين احدی تلتی اقاماً  
 يستجاب له و اما ان يدعو و اما ان يكفر عنه زید بن اسلم میگفت نیستیم دعا کننده که دعا میکند مگر که همیشه  
 حال او یکی ازین خصلت یا این است که قبول کرده شود دعا و یا ذخیره نهاده شود برای او یا زائل کرده شود  
 وی گمان آنرا **باب العزم فی المسئلة و در بیان فضیلت قصد تمام کردن در سوال مالک** عن ابن

الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقبل احدکم اذا دعا اللهم اخفلی  
 ان شئت اللهم اجنی از شئت العزم المسئلة فانه لا مکره له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که  
 گویند یکی از شما وقتیکه دعا کند بار خدا یا پیامرزم را اگر خواهی بار خدا یا رحم کن مرا اگر خواهی باید که قصد تمام کند  
 سائس هر آینه ممکن است بکنند نیست خدا را **باب کراهة الاستعجال فی الدعاء و در بیان کرده بودن**

**شباب طیبی در دعا مالک** عن ابن شهاب عن ابی عبیدة مولى بن اذهر عن ابی هريرة ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم قال استجاب لاحدکم ما لم یحتمل فقول قد دعوت فلم یستجب لی رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم فرمود دعا قبول کرده میفود برای یکی از شما تا وقتیکه شباب طیبی نه کرده است میگویند هر آینه دعا  
 کردم پس قبول کرده نشد برای من **باب السنن ان لا یجهر فی الدعاء و لا یخافت به سفون است**

و ردعا که لبه خوانده نشود و بیت خوانده نشود **باب مالک** عن هشام بن عمرو عن ابی هريرة قال انما  
 انزلت هذه الاية ولا تجهر بصلوکک ولا تخاف بها و ایتح بین ذلك سبیلانی الدعاء عوده گفت آزل  
 شد این آیه و لا تجهر بصلوکک الایة و رباب دعا معنی آیه این است بلند بخوان نماز خود را و این معنیست بخوان  
 آنرا و بجوی بنیان این و آن را یعنی توسط در میان چه و **باب کلمات مبارکات و دعوت من**

دعاء النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه كلمات بابرکاتی کہ روایت کرده شد از دعا آنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب او **مالك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول اللهم فالق الاصباح وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبا انا اقض عن الدين واغنى من الفقر وامننى بسبعي وبعبري وقوتى في سبيلك رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاميك ورسوليك اللهم فالق الاصباح الميمنى اى بارخدا اياى شكافنده صبح اى گرداننده شب را وقت آرام و اى گرداننده آفتاب و ماه را روزه بجانب مقرر ادا کن از من قرض مرا و بى نیاز کن مرا از فقر و بهره مند کن مرا از تنوائى من و بى نیاز من و قوت من در راه خود **مالك** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو فيقول اللهم

انى استلكت فقل للحيوات وتركت المنكرات وحببت المساكين واذا اردت فى الناس فتنة فاقضنى اليك غير مفتون رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاميك وميگفت بارخدا اياى هر آنچه من سوال ميکنم ترا کردن کارهاى نیک و ترک نمودن کارهاى ناپسند و وقتیکه اراده کنی در میان مردمان فتنة را پس قبض کن مرا بسوى خود بخیر

فتنه **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلنى من ائمة المتقين عبد الله بن عمر و دعا گفت اى بارخدا اياى گردان مرا از جمله پيشوايان جمعى پر نيزگانان **مالك** انه بلغه ان ابا الدرداء كان يقوم

من خوف الليل فيقول نامت العيون وعادت الصوم وانت الحي القيوم ابو الدرداء بر نيخاست در شب پس ميگفت بخواب رفته چشمها و فروز رفته ستارها و تو زنده بر پا دارنده و تدبير کننده عالم **باب فضل الثلث الاخر من الليل** در بيان فضائل سيوم حصه از آخر شب **مالك** عن ابن شهاب عن ابي

عبد الله الاخير عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ينزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة الى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الاخر فيقول من يدعونى فاستجب

له ومن يسألنى فاعطيه ومن يستغفنى فاعفله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده فرود آيد پروردگار ما هر شب بسوى آسمان دنيا نزوديك و قتيكه باقى ميان سيوم حصه از آخر شب پس ميفرمايد كيست كه دعا كند بخدا پس قبول كنم و دعا را او را وكيست كه سوال كند از من پس بدم او را وكيست كه طلب كند از من كند از من

پس بياييزم گناهان او را **باب تدبير العظام بالليل مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام من الليل فظفر في اذن السماء فقال ماذا قم الله الليل من الغرائز

وماذا وقع من الفتن كم من كاسيت في الدنيا عارية يوم القيمة ايقظ صاحب الحجر رسول الله صلى الله عليه وسلم



امید میداشتم که باشی تو شهید پس بر آئنه تو میکروی سامان چها در این فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 بر آئنه خدایتا ثابت و شست اجرا و را بقدر نیت او و چه چیز را پیشا رید شهادة گفتند قتل در راه خدایتا پس  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم شهیدان مغت اند سوا ای قتل در راه خدایتا مرد و بطاعون شهید است  
 و مرده بسبب سوختن شهید است و صاحب مرضات الحنب شهید است و مرده بر مرض شکم شهید است و کسیکه  
 بمیرد زیر ویو را افتاده شده شهید است و زنی که بمیرد بسبب حمل شهید است **باب المعاصی تکفیر الله**  
 مصیبتها زائل میکند گنا مان را **مالک** عن یزید بن خصیفته عن عمرو بن الزبیر انه قال سمعت اذ  
 النبي صلی الله علیه وسلم يقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصیب المؤمن من مصیبت حتى  
 التوکل الا فتن بها او کفر من خطایاه لا یدری یزید ایهما قال عروة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
 نمیرسد بمسلمان میم مصیبتی تا آنکه نمیرسد او را خاری مگر آنکه عوض آن داده میشود یا گفت زائل کرده میشود گنا مان او  
 نمیداند یزید که را وی این حدیث است که کد امی کلمه ازین دو کلمه گفت عروه **مالک** عن محمد بن عبد  
 الله بن ابی صعصعة انه قال سمعت ابی الحباب سعید بن یسار یقول سمعت ابا هريرة یقول قال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یتبع منه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خدای  
 تعالی اراده کند و رحق او خیر مصیبت میرساند او را **مالک** انه بلغ عن ابی الحباب سعید بن یسار  
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما نزال المؤمن یصاب فی ولده و حامتة حتی یلقی الله  
 و لیس له خطیئة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه است مسلمان که مصیبت رسانیده میشود او را  
 در فرزندان او و زویکیان او تا آنکه طاقات کند با خدایتا و نیت او را هیچ گناهی **مالک** عن سمی بن  
 ابی بکر عن ابی صلح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشهداء خمسة المطعون  
 و المبطون و الغرق و صاحب المدم و الشهيد فی سبیل الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شهیدان  
 پنج فرقی اند مرده بسبب طاعون و مرده بسبب مرض شکم و مرده بسبب غرق شدن و صاحب افتاد و دیو  
 و شهید در راه خدایتا **باب** ثواب المريض اذا احتسب محمد فی مرضه و بیان ثواب بیمار وقتیکه  
 طلب اجر کند بصبر و شکر گوید و بیماری خود **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم قال اذا مرض العبد بعث الله تبارک و تعالی الیه ملکین فقال انظر ماذا یقول  
 لغواذیه فان مما اذا جاء حید الله و اتى علیه دفع ذلك الی الله و هو اعلم فیقول لعبد علی ان التوفیق

۲۱۹

قلین حافظه  
ای قرابت خاصه

قلت فقصه  
بالنصب جوابا  
للمسئلة فقلت القسم  
بفتح المشاة وكما  
بفتح الحاء المصممة و  
تشديد اللام اي  
ما يدخل به القسم  
وهو العين والراء  
والقسم قوله تعالى  
وان منكم الا وادوا  
ومثلت الجواز  
على الصراط  
التكلمي يعني  
السبب واللام

ان ادخله الجنة وان انا شفيتها ان ابدل له كما اخيرا من لحمه ودمه اخيرا من دمه فان اكرهت  
سياته ..... رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتيكه بارشود بنده منيفرستد لبوی او خدايتقا دو  
فرشته را پس منيفرمايد به بينيد چه چیز ميگويد بيا پرسي کنندگان را پس اگر وی وقتيكه بيا پرندگان آدميش او  
حوا گفت خدايتعالی را و تا گفت بروی برداشته شد اين مقوله بسوی خدايتعالی و او دانا تر هست پس ميگويد  
و عده است بنده مرا بر ذمه من که اگر قبض کنم روح او را داخل کنم او را در بهشت و اگر شقاوتم او را حوض  
و هم او را گوشتی بهتر از گوشت او و خونی بهتر از خون او و زائلی کنم از وی گناهان او را **مالك** عن عبيد

بن سعيد ان رجلا جاءه الموت في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له دجل هنيئا لمات  
ولم يبتل بمرض فقال رسول الله عليه وسلم ويحك وما يدريك لو ان الله ابتلاه بمرض يكفونه من  
سياته مروى بسيد با وموت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت او را مروى طالع خوش است او را  
بمروى حال آنکه گرفتار نشد به بیماری پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم وای باد بر تو و چه چیز مطلق کرد ترا اگر  
خدايتعالی مبتلا ميکند او را بر مرضی زائلی ميکند و بسبب آن مرض بعضی گناهان او را **باب** ثواب من هانت  
له الاولاد اذا احتسبهم در بيان ثواب کسی که مرد او را فرزندان وقتيكه طلب اجر کند بصبر بر ايشان

**مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فتمسه النار الا تحلة القسم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس برسد او را آتش مگر برای حلال کردن **مالك**  
عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابي نصر السلمي ان رسول الله صلى الله

عليه وسلم قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فيحتسبهم الا كانوا له ختمه من النار  
فقلت امرأة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله او اتنان قال او اثنتان رسول  
صلى الله عليه وسلم فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس طلب اجر کنید بصبر بر ايشان مگر  
باشند اين فرزندان سیری برای او از آتش و در رخ پس گفت زنی که نشسته بود نزد يك آنحضرت صلى الله  
عليه وسلم يا رسول الله اگر ميرند دو تن فرمود يا دو تن **باب** كَلِمَةٌ نَافِعَةٌ مَاتَ لَمْ يَمُتْ اَوْ فُلَّتْ  
مِنْ يَدِهِ فَاَيْتُ در بيان سخن نغم دهنده برای کسی که مرد او را ميتی یا کم خدا دوست او چیزی **مالك** عن

عبيد بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال هلكت امرأة لي فانا في محمد بن كعب القرظي يعزني بها

فقال انه كان في بني اسرائيل رجل فقيه عالم عابد مجتهد وكانت له امرأة وكان يحبها ولها حجاب فماتت  
فوجد عليها وجدا شديدا ولقي عليها أسفا حتى خلى في بيتها وعلق على نفسها الباب واخشب الناس  
فلم يكن يَدْخُلُ عليها احدا وان امرأة سمعت به فجاءته فقالت ان لي حاجة استفتي فيها ليس بحجة  
فيها الا مشافهة فذهب الناس ولزمت بابها وقالت مالي من يد فقالت له قائل ان ههنا امرأة  
ادارت ان تستفتيك وقالت ان اردت الا مشافهة وقد ذهب الناس هي لا تقادق الباب  
فقال انك لو ايتها فدخلت عليك فقالت اني جئتك استفتيك في امر قال وما هو قالت استعرت  
من جارة لي حلينا فكنيت اليسرة واخيرة زمانا فانا انا ارسلا اليه فافادني به اليهم فقال نعم والله فقلت  
انه قد مكث عندي زمانا فقال ذلك الحق لو ذك اياه اليهم حين اعادوك في زمانا فقالت ابي يرحمك الله  
انما سفت على ما اعادك الله ثم اخذ منك وهو حق به منك فابصر ما كان فيه ونفعه الله بقولها  
فاسم بن محمد گفت مرد زنی از ان من پسل پریش من محمد بن کعب قرظی تغزیه میکرد مراد باب آن زن پرس  
گفت هر آینه سخن نیست که بود و بنی اسرائیل مردی فقیهی عالمی عابدی ریاضت کشنده و بود او را زنی و  
بود شیفته بان زن و دوست دارنده او پس هر روز آن پس غلین شد بروی نعم ندید و یافت بروی عی تا  
آنکه تنها شد در خانه و بست بر خود و دروازه او پرده شد از مردان پس داخل نشد بروی محکم و هر آن  
زنی شنید این ماجرا پس او پرس گفت هر آینه مرا بسوی این فقیه عابد حاجتی هست فتوی طلب خواهم  
کرد از وی در آن حاجت کفایت نمیکند مراد آن صورت کرد و بر سخن گفتن با او پس نزد مردان  
از دروازه عابد و رفت آن زن و لازم گرفت دروازه او را و گفت نیست مرا از طلاقات ام هیچ چاره  
پس گفت پیش آن عابد گویند که بر دروازه زنی است اراده کرده است که طلب فتوی کند از تو و گفت نمیخواهم  
نگردد بر سخن گفتن با او پس نزد مردان و او جدا نشد و از دروازه پرس گفت عابد و ستوری میداد و را پس  
داخل شد بروی پس گفت هر آینه آدم پیش تو سوال میکنم از تو در کاری گفت عابد چیست آن کار  
گفت هر آینه عاریت گرفتم از زنی که همسایه هست زیوری را پس میپوشیدم آنرا و عاریت میدادم آن را  
زمانی بعد از آن آن مردان آدم فرستادند پیش من در باب آن زیور را یا رو کنم آنرا بسوی ایشان گفت آری  
بخدا قسم پس گفت هر آینه آن زیور و رنگ کرده بود نزد یک من زمانی پس گفت عابد این و رنگ کردن  
زیور نزد یک و اولی تر میکنند و تو آن زیور را ایشان و قتیکه عاریت دادند ترا زمانی پس گفت آن زن

ما ترونه من العاریة  
انما هو من جهة  
۲۲۱  
قدر المثل و يدخل  
في مفهوم الكتاب  
كان قولك زيدي  
اسد اذا اردت  
انك تنجاء لي  
بكذا و اذا اردت  
انك تنجى ان العرف  
فذلك كذب





عاشق من اهل انسا نفعها في زيد الجلد الثاني بذات اثار الله تعالى له عليها وحفظه اياها في كتاب علمه قلن

قال من تصدق بصدقة من كسب طيب ولا يقبل الله الا طيبا كان انما يضعها في كفت الرحمن يورثها  
 له كما يري احدكم فلقه او فصيله حتى تكون مثل الجبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه تصدق  
 کند صدقه از كسب پاك و قبول نيكند خدايتاگر پاك را جز اين نيباشد كه مى نهد آن صدقه را در دست  
 خدايتاگر پرورش ميدهد آن را براي آن صدقه دهند چنانكه پرورش ميدهد يكى از شما بچو سپ خود را يا بچو  
 خود را اما آنكه ميشود آن صدقه مانند كوه **باب** للسائل حق وان جاء على فرس سوال كننده را خفت  
 اگر چه بايد بر سپ **مالك** عن زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اعطوا السائل  
 وان جاء على فرس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بدي سوال كننده را اگر چه بايد بر سپ **باب**  
 الصدقة بالشيء القليل بيان صدقه چيز اندك **مالك** عن زيد بن اسلم عن عمرو بن معاذ الاشتهل  
 الا نضاري عن جدته انها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا نساء المؤمنات لا تحرقن  
 احدكن لجارتهن ولو كراع متاة محرق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حقير ندانيد يكى از شما زنى را كه مشا  
 اوست يعني بترك بديد و اگر چه ز سوخته شده بديد **مالك** عن زيد بن اسلم عن بن مجيد ثم الحار  
 عن جدته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ردوا المسكين ولو بظلف محرق رسول الله صلى الله  
 وسلم فرمود باز گردانيد مسكين را اگر چه بستم سوخته باشد **مالك** قال بلغنى ان مسكينا استطعم مايشته  
 ام المؤمنين وبين يديها عنب فقالت لا تسان خذ خبيرة فاعله اياه فجعل ينظر اليها ويعجب فقالت  
 عاشتة تعجب كم ترى في هذا المجتمع من متقال ذذة مالك گفت كه خبر سيد مرا بر آنست مسكينى طلب طعام  
 كرد و حضرت عايشه و پيش او بود و انگور پس فرمود آدمى را بگير كه يانه پس بده آن را بان مسكين پس سيد را و  
 بجانب حضرت عايشه تعجب ميكرد پس فرمود عايشه تعجب ميكنى چه قدر مى منى درين جبه از هم سنگ ذره **باب**  
 حق الاقارب و بيان حق اقارب **مالك** باسناده فى قصة ابى لهته حين تصدق ببطون قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انى ارى ان تجعله فى الاقربين فقال ابو لهته اعمل يا رسول الله  
 قسمها ابو لهته فى اقاربه و بنوعه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو لهته را وقتى كه تصدق كرد و بود كه  
 تصدق كند و راه خدا بيه حار را بر آنست من صلحت مى بنيم كه قسمت كنى آنرا در ميان اهل قرابت خود گفت  
 ابو لهته چنين كنم يا رسول الله پس قسمت كرد آنرا ابو لهته در ميان نزديكيان خود و اولاد و اعم خود **مالك**  
 عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى معصمة عن سليمان بن يسار انه قال دخل رسول الله

و ضم الامم تصدق  
 الواو ولد بذات  
 الخافدا و فصيله  
 هو ذلك الشاة  
**ع قلن**  
 هو على معصية  
 المدقة و استجاب  
 قضيه حاجات  
 المسلم بن ١٢

٢٢٣  
**ع قلن**  
 لا تخفنا انما نحن ابغى  
 الهمعناه لا تخفنا  
 ان تعدى الى  
 جارنا شيشما  
 ولو جرد  
 شاه عجمان الكوا عبد  
 الشاة عجمان على  
 جردوا ١٢

صلى الله عليه وسلم بيت ميمونة بنت الحارث فاذا اصحاب فيها يمين ومع عبد الله بن عباس وخالد بن الوليد فقال من اين لكم هذا فقالت اهدتني لي اخي هزيلة بنت الحارث فقال لعبد الله بن عباس وخالد بن الوليد كلا فقالا اولاً تاكل انت يا رسول الله فقال اني تحضرنى من الله حاضرة فقالت ميمونة اسئلك يا رسول الله من اين عندنا فقال نعم فلما شرب قال من اين لكم هذا فقالت اهدتني لي اخي هزيلة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادراكك جارتك التي استأجرتني في حقها اعطيتها اخلك وعلية بها حرمك تمنع عليها فانه خير لك واخل شد رسول الله وراثة ميمونة بنت حارث كبري ازاواج انحضرت بود صلى الله عليه وسلم پس نگاه انجاموسمار راست در آنوسمار بيضه است و همراه آنحضرت عبد الله بن عباس و خالد بن وليد بود پس فرمود از كجا آمدن شما اين طعام گفت ميمونة بدين فرستاد بن خواهر من نهريمه دختر حارث پس فرمود عبد الله بن عباس و خالد بن وليد را شما بخوريد اينان گفتند تو نيخوري يا رسول الله فرستاده حاضر ميشود نزديك من از جانب خدايتعالى حاضر نموده پس گفت ميمونة آيا نوشايم ترا يا رسول الله از شيرى كه نزديك است پس فرمود آرى پس وقتيكه نوشيد فرمود از كجا است شمارا اين شير پس گفت ميمونة بدين فرستاد و براى من خواهر من نهريمه پس فرمود رسول الله ميمونة را آيا ديدى تو آن كبري خود را كه طلب شورت كردى از من در آزاد كردن او بده او را بخوام خود و وصل كن بانقرات خود را تا خدمت كند او را هر آينه اين جز بيهتر است **باب فضل كفالة اليتيم فضيلت خبردارى كردن**

**مالك** عن صفوان بن سليم انه بلغه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا و كافل اليتيم له او غيره في الجنة كهاتين اذا اتقى و اشاد باصبعه الوسطى و التي تلي الابهام رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود من و خبردارى كنده و تربيت نماينده یتيم و آن یتيم از آن او باشد يا از غير او و در پشت مانند اين دو انگشت باشيم و هيكله برهنه گاري نمايد و اشاره فرمود با انگشت وسطى و انگشتى كه متصل ابهام است **باب**

لا ياخذ الصدقة الا ياظنرا ذكيرا و صدقة الا ياظنرا **مالك** عن ابى الزناد عن الاعرج بن عمرو ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال و الذى نفسى بيده لان ياخذ احدكم جبلة فيصطب على ظهره خير من ان ياتي رجلا اعطاه الله من فضله فيسأله اعطاه او منعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم بذاتى كه نفس من دوست است و دوست آنكه گيرد و كى از شمار ريسان خود را پس ميزم كنده بر پشت خود و بهتر است از آنكه بايد و در پيش مردى كه داده است او را خدايتعالى از فضل خود يعنى تو اگرى پس سوال كند از دوى

# قلت

البدانة كثرة اللحم  
الرفغان اصول الفخذين

سيدنا اولادنا نذروا يعني **صالح** عن نافع عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو  
على المنبر هو يدرك الصدقة والتعفف عن المسئلة اليد العليا خير من اليد السفلى واليد العليا هي  
التعفف والسفلى هي المسئلة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود  
داو ذکر میکرد صدقه را و خود را باز در شستن از سوال پس فرمود دست بالا بهتر است از دست زیرین و دست بالا عطا  
کننده است و دست زیرین سوال کننده است **صالح** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال ليس المسكين بهذا الطواف الذي يطوف على الناس فتزده القمعة والقمطان والقمرة  
والقرتان بل هو المسكين بل رسول الله قال الذي لا يجد غنى يغنيه ولا يفطن الناس له فتعفف عليه  
ولا يقوم فيسأل الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودست مسكين حقیقی طواف کننده که بر میگردد بر مردمان  
پس از میگردد و از او بایک قدم و قدمه و یک خورا و خورا گفتند پس کیست مسکین یا رسول الله فرمود مسکین کسی است که نهی باید  
مال اگر بی احتیاج گردد از او را و مطلع نمیشوند مردمان بروی تا صدقه داده شود او را یعنی خیر و تا سوال کند از مردمان  
**صالح** عن زيد بن اسلم عن ابي قال قال عبد الله بن ارقم اذ لقي علي بن ابي طالب استعمل عليه امير  
المؤمنين فقلت نعم حمل من الصدقة فقال عبد الله بن ارقم اتعجب ان رجلا يادنا في يوم حار يمشي الى ما  
تحت اذاره ووضيئه ثم اعطاه فشربه قال فعضبت وقلت يغفر الله لك انقول لمثل هذا فقال عبد  
الله بن ارقم انما الصدقة او تساخ الناس يعني لو فاعلهم **صالح** عن عبد الله بن ارقم اسلم را دلالت کن مرا بر شری  
زشترا سبک رو طالب کنم از امیر المؤمنین که سوار کند مرا بران پس گفتم آری شتری هست از صدقه پس گفت  
عبد الله بن ارقم ایادوست میداری که مردی فریه در روز گرم بنشیند برای تو آنچه زیر از اوست و میان  
ران و خانه را بعد از آن بدتر پس بنوشی آنرا گفت پس خشم گرفتم و گفتم خدایا مرا ز او ترا آیا میگوی مرا آن  
این سخن پس گفت عبد الله بن ارقم جز این نیست که صدقه و خمر مردمان است میشوند آنرا از خویش **باب**  
**ما نقصت صدقة من مال ناقص** كرو صدقة مال **صالح** عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمع يقول  
ما نقصت صدقة من مال وما اذا د الله عبدا بعضا لاجزا او ما تواضع عبدا لله لا دفعه الله قال مالك  
لا ادري ايقع هذا الحديث من النبي صلى الله عليه وسلم ام لا مالك شنید عطاء بن عبد الرحمن را که میگفت  
ناقص نکردم هیچ صدقه مال را و زاده نمیدید خدای تعالی بنده را بسبب عفو که عزت را و تواضع نکردم هیچ بنده را  
تصاگر که بر میدارم را و خدای تعالی مالک گفت میدانم که این حدیث بر او نوشته میشود یعنی نسبت کرده میشود

قلت اوله  
ادخلوا اي ان اجعله  
در خيره و هم  
قوله من يظلم  
من يظلم من الله ان  
يغفر الله  
اي با عذر من الله  
عن المسئلة و من يغفر  
اي من يغفر للصبر  
ويتكلم بطريقه  
للصبر

حضرت صلى الله عليه وسلم انه **باب** فضل الصبر والتعفف عن المسئلة و فضيلت صبر و بازماندن از

سوال **مالك** عن ابن شهاب عن عطاء بن يزيد اللثبي عن ابي سعيد الخدري ان ناسا من الانصاريين

سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاهم ثم سألوه فاعطاهم فلما حاقوا فقد ما عنده ثم قال

ما يكون عندي من خير فلن ادخره عنكم ومن يستعفف يعف الله ومن يستغن يعف الله ومن يتصبر

يعف الله وما اعطيت احد عطاء هو خير و اوسع من الصبر جماعه از انصار سوال كردند آنحضرت را صلى

عليه وسلم پس داد ايشانرا بعد از ان سوال كرد پس داد. ايشانرا تا مساله نوبت تا آنكه خرج شد آنچه نزد يك او بود

بعد از ان فرمود آنچه ميباشد نزد يك من پس فرمود آنچه خواهم كرد و از او قوف و شتر از شما و هر كه عفت طلب كند

عفت دهد او را خدا تعالي و هر كه بي نيازى طلبد بي نياز گرداند او را خدا تعالي و هر كه صبر طلبد صابر گرداند او را

خدا تعالي و داده است خدا تعالي محكيص را عطاي كه وي بهتر باشد و فراه تر باشد از صبر **باب** ما جلدك

من غير مسئلة فخذ و ما لا فلا تستع نفسك خير كه بيايد ترا بغير سوال پس گير از او آنچه نيايد پس از بي او

گردد ان نفس خود را **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن ابي راسول الله صلى الله عليه وسلم قوله

الى عمر ان الخطاب بعطاهه فوده عمر فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم لم رد دته فقال يا رسول

الله ليس قد اجرتنا ان خيرا لا حد لنا ان لا ياخذ من احد شيئا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم

انما ذلك عن المسئلة فاما ما كان من غير مسئلة فاما هو ذوق يتركه الله فقال عمر بن الخطاب يا

والذى نفسي بيده لا اسأل احد شيئا ولا يا تيني شي من غير مسئلة الا اخذته رسول الله صلى الله

عليه وسلم فرستاد بسوى عمر بن الخطاب عطا و او را پس باز گردانيد انرا عمر بن الخطاب پس فرمود او را رسول

صلى الله عليه وسلم چرا باز گردانيدى انرا گفت يا رسول الله ايا خبر داده بودى ما را كه بهتر است هر شخصى يا

از ميان ما كه گيرد از كسى چيزى فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم جز اين نيت كه با نيكم در گرفتن بعد سوال

اما آنچه باشد بغير سوال پس جز اين نيت كه وي روزى خدمت كه ميبهد از او بتو خدا تعالي پس گفت حضرت عمر

قسم بذات پاكي كه نفس من بدست اوست سوال كنم از كسى چيزى و نيايد چيزى من بغير سوال مگر گيرم ترا

**باب** ثلاث يرضى بها الله و ثلاث يخط عليها الله سه خصلت است كه رضا مىشود با خدا تعالي

و سه خصلت است كه خشم مىگيرد بر آنها خدا تعالي **مالك** عن سهيل بن ابي مسلم عن ابي راسول

الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله يرضى لكم ثلاثا و يخط عليكم ثلاثا و يرضى لكم ثلاثا و لا تستر كفا

بر شما و ان نعمه واجب ل الله جميعا وان تبا من وكلاء الله اعلمكم ويخط لكم قيل وقال واصداة  
 المال وكثرة السؤال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر اينه خداست ميگند در حق شماست خصلت با  
 و ناخوش مي دارد در حق شماست خصلت را ايند ميگند در حق شما كه عبادت كنيد او را و شريك مقرر نكنيد با او  
 چيزي را و آنكه چنگ زنيذ برين خداست با هم يك جا و آنكه نيك خواهي كنيد در حق هر كه و الي ساخت خداست عالي امور  
 شما را يعني خليفه را و ايند ميگند در حق شما ذكر اقوال مختلفه بي فايده گفته شد چنين و فلان گفت چنان و  
 ضايع كردن مال و بياري سوال ترجم گويد مراد از اعتصام بحبل الهدى اتباع كتاب خدا و سنت رسول  
 الله است صلى الله عليه وسلم و اختلاف كردن در عقايد اسلاميه و در چيزيكه كه حكم آن از شرع و افرغ شده  
 باشد مراد از قيل وقال اكنار كلام و حوض در گفتگوي بيوده است و مراد از اصاحه مال عدم حفظ آن  
 و صرف نمودن در معاصي است و كثره سوال عبارت از سوال مسائل اخلوطه كه اصلي نه داشته باشد و بر از  
 سوال ال اعتبار نموده اند و الله اعلم **باب** توابع الجم والعصمة و بيان توابع و عمره **باب**  
 عن سمى مولى ابى بكر بن عبد الرحمن عن ابى صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله وسلم  
 قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج المبرور و ليس له جزاء الجنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
 عمره تا عمره ديگر كفارت است آن گناگان را كه در ميان اين هر دو بوده است و جمع مبروريت آنرا جزاء  
 نگرشست جم مبروريت است كه مخلوط نباشد با ن چيزي از گناه **سالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد  
 بن يحيى بن حبان انه سمع يزيد بن كرهان يقول لى ابي ذر بن ابي ذر ان ابا ذر ساله اين تريد فقال اردت  
 الحج فقال هل نزلت عنك قال لا قال فاشترعت العسل قال الرجل فخرت حتى قدمت مكة ثم مكنت  
 ما شاء الله ثم اذا اناب الناس منقصين على جبل قال فضا حطت عليه الناس فاذا الشيع الذي حطت  
 بالربذة يعني ابا ذر فقال فلما داني عرفني فقال هو الذي حدثت لك يحيى بن حبان بن حبان بن حبان بن حبان  
 كه ذكر ميگردم ويرا كه گذشت براي ذر در ربه و ابو ذر سوال كرد او را كه كجا ميخواهي كه بروي گفت قصد  
 حج دارم گفت آيا مشتاق كرده هست ترا غير حج يعني سواي اين قصد هم چيزي داري گفت ني گفت  
 ابو ذر از سر زنك حمل را يعني همه گناگان تو محو شد گفت آنرد پس بر ادم تا آنكه رسيدم بكه پس زنك كردم  
 متني بعد از ان ناگاه وسيدم بجا از مردمان كه از حرام كرده بودند برخشي گفت پس فرست كردم بر او  
 با مردمان پس ناگاه همان پير است كه یافته بودم او را در ربه يعني ابو ذر پس قسيكه ويدر ان ساخت پر

قرآن تنوع كتاب الله و سنت نبويه و اختلاف الفقاه و امر من الشرع و مستقيما و امرهم على اوقافى على ما احكام من و جوبه التطبيق بين الحان او قايدين مختلفين على الموضوع عليه و حد يثير اختلاف اسناد من باب قول الله عليه وسلم قوله قال فخرت حتى قدمت مكة ثم مكنت ما شاء الله ثم اذا اناب الناس منقصين على جبل قال فضا حطت عليه الناس فاذا الشيع الذي حطت بالربذة يعني ابا ذر فقال فلما داني عرفني فقال هو الذي حدثت لك يحيى بن حبان بن حبان بن حبان بن حبان كه ذكر ميگردم ويرا كه گذشت براي ذر در ربه و ابو ذر سوال كرد او را كه كجا ميخواهي كه بروي گفت قصد حج دارم گفت آيا مشتاق كرده هست ترا غير حج يعني سواي اين قصد هم چيزي داري گفت ني گفت ابو ذر از سر زنك حمل را يعني همه گناگان تو محو شد گفت آنرد پس بر ادم تا آنكه رسيدم بكه پس زنك كردم متني بعد از ان ناگاه وسيدم بجا از مردمان كه از حرام كرده بودند برخشي گفت پس فرست كردم بر او با مردمان پس ناگاه همان پير است كه یافته بودم او را در ربه يعني ابو ذر پس قسيكه ويدر ان ساخت پر

تكملة من قوله صلى الله عليه وسلم قوله قال فخرت حتى قدمت مكة ثم مكنت ما شاء الله ثم اذا اناب الناس منقصين على جبل قال فضا حطت عليه الناس فاذا الشيع الذي حطت بالربذة يعني ابا ذر فقال فلما داني عرفني فقال هو الذي حدثت لك يحيى بن حبان بن حبان بن حبان بن حبان

كنت عن بيان است كفتة يوم اوتوا باب ثواب العمرة في شهر رمضان وبيان ثواب عمرة ورمضان  
 عن موسى بن ابي بكر انه سمع ابا بكر بن عبد الرحمن يقول جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت  
 اني كنت تجهرت بالحج فاعترض لي فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم اعقرى في رمضان فلو عمرة  
 فيه كحجة اذ مني مني ان حضرت صلى الله عليه وسلم بيكفت برائيت من بيان كروه يوم برابى حج بين عارضى بشر  
 آدم ايس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اورا كه عمره كن ورمضان بين برائيت عمره ورمضان انتم حج  
**باب فضل الجهاد في سبيل الله وبيان فضيلت جهاد وراه خدائنا مالك** عن ابي الزناد عن  
 الاعمش عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مثل المجاهد في سبيل الله كمثل العنايم  
 القائمة الدائم الذي لا يقترن ملوكة ولا صيام حتى يرجع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حضرت جبا  
 كنده در راه خداي تعالى مانند صفت روزه وازنده نماز شب گزارنده است عمل دوام كنده مانده نيشو واز  
 نماز واز روزه تا كنه باز گردد **مالك** عن ابي الزناد عن الاعمش عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم قال تكفل الله من جاهد في سبيله لا يخرج من جنته الا الجهاد في سبيله وتصدق طلبة  
 ان يدخله الجنة او يردّه الى مسكنه الذي خرج منه ما مال من اجرا وغنيمة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فرمود من شد خداي تا كسي را كه جهاد كروه است در راه او برخي آر و او را از خانه او گر جهاد در راه خداي  
 و باورد اشتن و عداي او كه داخل كند او را بهشت يا باز او را بخانه او كه بر آيه بود ازان با وجود آنچه  
 ما ميل كرد و اجرا غنيمة **باب فضل الجهاد في الجهاد و بيان فضيلت جهاد و راه مالك** عن ابي  
 بن عبد الله بن ابي المحر عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذهب الى قباء  
 يدخل على ام حوام بنت ملحان فتطعمه وكانت ام حرام تحت عبادة بن الصامت فدخل عليها رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فاطعمته وجلست فقبل راسه فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم استيقظ  
 وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عرضوا على غزاة في سبيل الله يكونون  
 بجزء هذا الجهر ملكوا كذا كذا او مثل الملوك على الامة يمشون اليك اسحق قالت فقلت يا رسول الله ادع الله  
 ان يجعلني منهم فدعاهم ثم وضع راسه فنام ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت يا رسول الله  
 ما يضحكك قال ناس من امتي عرضوا على غزاة في سبيل الله يكونون بجزء هذا الجهر ملكوا كذا كذا او  
 مثل الملوك على الامة كال قال في الاصل قال قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم

۱۰۰  
 کتب معتبره  
 در حدیث  
 و تفسیر  
 و فقه  
 و تاریخ  
 و طب  
 و کتب دیگر  
 در این کتاب  
 درج شده است  
 در شهر  
 ۱۰۰۰

قال انش من الا و ان حال فوكبت الجهر في زمان معاوية بن ابي سفيان فصرعت و انبها حين خرجت  
 من الجهر فهاكت بود رسول الله صلى الله عليه وسلم معناه با که و قتيکه میرفت بسوی قبا داخل میشد برام حرام نشد  
 لعنان پس طعام حاضر میکرد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بود ام حرام در نکاح عباد بن کثیر داخل شد بروی  
 الله صلی الله علیه و سلم روزی پس طعام خواند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و نشست پیش مسجد از سر مبارک  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خواب رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیدار شد حال آنکه نمیندید گفت  
 ام حرام پس گفتم چه چیز در خنده می آرد ترا یا رسول الله فرمود جماعه از امت من نموده شدند بمن در حالیکه  
 باشند در راه خدا یعنی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه با دشانان باشند نشسته بر تخمها یا گفت مانند  
 با دشانان نشسته بر تخمها شک میکند استی که گدم کلمه فرمود پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب خدا ایضا که میسر  
 کند مرا از جمله ایشان پس دعا کرد برای وی بعد از آن نهاد سر مبارک خود را پس خواب رفت بعد از آن بیدار  
 شد خنده کنان گفتم ام حرام پس گفتم یا رسول الله چه چیز در خنده می آرد ترا گفت جماعه از امت من نموده  
 شدند بمن در حالیکه غازی باشند در راه خدا یعنی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه با دشانان باشند نشسته  
 بر تخت یا گفتم مانند با دشانان نشسته بر تخمها چنانکه فرموده بود در مرتبه اولی پس گفتم یا رسول الله دعا کن  
 بجناب خدا ایضا که کند مرا از جمله ایشان فرمود تو از جمله نخستیان گفتی پس سوار شد و دریا در زمان  
 معاویه پس آنگذ شد از جانور سواری خود و قتیکه را مد از میان دریا پس بر **باب فضل الشهادة**  
**فی سبیل الله بیان فضیله شهادة در راه خدا ایضا مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابي صالح السمان عن  
 ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو لان اشق على امتي لاصببت ان لا اقتل من  
 سريته يخرج في سبيل الله ولكن لا يجد ما احلهم عليه ولا يجدون ما يتحلون عليه فخرج حون و شق  
 عليهم ان يتخلفوا بعدك فوجدت اني اقاتل في سبيل الله فاقتلتم احيي فاقتلتم احيي فاقتلتم رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر نبودى خوف آنکه شقت آنکرم را امت خود دوست داشتند که تا من سیر  
 پشت هم فکری که بیرون می آید در راه خدا یعنی و لکن نمیایم آنچه سوار کنیم اینان را بران و نمی یابند چیزی که  
 سوار شوند بران تا بر آید و شاق میشود بر ایشان که باز مانند از رفاقت من پس دوست داشتم که من جنگ  
 میکردم در راه خدا یعنی پس نشسته شوم باز زنده کرده شوم من پس نشسته شوم باز زنده کرده شوم مرا پس  
 نشسته شوم **مالك** عن ابي الزناد عن الامام جعفر عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم



قال والذي نفسي بيده لو دعت اني قاتل في سبيل الله فاقبلتم احبي ما قتلتم احبي ما قتل كان  
ابو هريرة يقول ثلثا اشهدك الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فرمود قسم بذاتی که نفس من در دستاوست هر آینه آرزو کردم که من کارزار کنم در راه خدا تعالی بر  
کشته شوم بعد از آن زنده کرده شود مرا پس کشته شوم باز زنده کرده شود مرا پس کشته شوم ابو هریره گفت  
سه بار گواهی میدهم بخدا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه فرمود **مالك** عن ابي الزناد عن

الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نفيحك الله يوم القيمة الى رحمتي  
تقتل احدكما الاخر كلاهما يدخل الجنة يقال هذا في سبيل الله فيقتل ثم يتوب الله على القاتل فيقال  
فيتشهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و بخند خدا تعالی التفات کرده بسوی دو شخص سکنه یکی از ایشان  
آن دیگر را مردود داخل شوند و بهشت کارزار میکنند این یک در راه خدا پس کشته میشود بعد از آن رجوع حجت  
میفرماید خدا تعالی بر آن کشته پس کارزار میکند در راه خدا پس شهید میشود **مالك** عن ابي الزناد

عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لو يكلم احد  
في سبيل الله والله اعلم بمن يكلمني في سبيله الا جاء يوم القيمة وجوهي تعذب فما اللون لكون  
دم والريح ريح مستك رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم بذاتی که نفس من در دستاوست زخمی  
کرده میشود چکس در راه خدا ایضا و خدا تعالی و آنرا هست کسی که زخمی کرده میشود در راه خدا اگر کسی می آید و زخم  
قیامت حال آنکه زخم او روانست بخون رنگ مانند رنگ خونست و بوی مانند بوی مشک **مالك**

عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعب في الجهاد و ذكرو الجنة و دخل من الانصار  
ياكل تمرات في بيده فقال اني لم ارض الدنيا ان جلست حتى افزع منهن فوحى ما في يده فحمل بسيف  
فقاتل حتى قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم غم غم فرمود و ما زار در جهاد و با و داد ایشان بهشت  
و مردی از انصار میخورد و خراب چند که در دست او بود پس گفت هر آینه من جریمم بر دنیا اگر نشنیم تا در قیامه  
تا رخ شوم ازین خرابا پس بنده حجت آنچه در دست او بود پس حله کرد و شمشیر خود پس کارزار کرد تا آنکه  
کشته شد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن معاذ بن جبل قال الغزوة غزوان فخر في ينيق في الكوفة

وياسر في الشريك و يطاع في ذوالاخر و يجتنب فيه الفساد فذلك الغزوة خير كله و غزوة  
ينفق في الكوفة لا يباشر الشرايك الا في ذوالاخر و لا يجتنب فيه الفساد فذلك الغزوة خير كله و غزوة  
من غزوات رسول الله صلى الله عليه وسلم

۲۳۰

له قلت  
الكل  
بوجه مسائل

من غزوات رسول الله صلى الله عليه وسلم

غرائب است که خرج کرده میشود در آن مقام که بخوشحوی محبت و مهر میفرمود و با شریک و فرمانبردار کرده میشود صاحب امر را  
 و اعتراض کرده میشود از فساد پس این غزایست همه آن و قسم دیگر از غزای است که خرج کرده میشود در آن مقام نصیر  
 بخوشحوی محبت که نمیفرمود با شریک و فرمانبردار کرده میشود صاحب امر را در آن و اعتراض کرده میشود از فساد و در  
 پس این غزای چون نمیکند حساب آنرا که نفع و پد او را بسزما قیل فی سبیل الله محسباً مقیلاً کیف من اللطایا الا الله  
 بیان شخصیکه که گفته شود در راه خدا ایتعالی که طلب اجر کننده باشد و روی آورده با بختک زایل کرده شود از وی گنا از اگر فرزند

عن یحیی بن سعید عن سعید بن ابی سعید المقبری عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابی رانه قال جاء  
 رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان قتلت فی سبیل الله منابر احمسبیا معلیلاً

عیر مدبر ای کفر الله عن خطایای فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم فلما ادبر الرجل ناداه رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم أو احر به فتوحی له فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف قلت فاعاد

علیه قوله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الا الدین کذلک قال لی جبریل آمد مردی کتاب  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله اگر گفته شوم در راه خدا حال آنکه میبینم شده باشم و طلب  
 کننده اجر روی آورده باشم بر جنگ نه پشت داده جنگ آیا زایل کند خدا ایتعالی از من گنا مان مرا پس فرمود  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم آری پس وقتیکه پشت کرده روان شد او از داد او را آنحضرت صلی الله علیه  
 وسلم یا حکم فرمود و بخواندن او پس او از داده شد حکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را پس فرمود در آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 چگونه گفتی پس او دیگر عرض کرد و سخن خود را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم زایل کند خدا ایتعالی گنا از اگر فرض را یعنی حقوق

۱۷۱

العباد چنین گفت مرا جبریل **باب** وجوب الاحتصام بالکتاب والسننه در بیان وجوب جنگ  
 بدون کتاب و سنت **مالك** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ترکتم فیکم اعراب

من تفضلوا ما تمسکم بهما کتاب الله وسنته بینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود گذاشته ام در میان  
 شما دو چیز که هرگز گمراه نشوید تا آنکه جنگ در زمین بیان کتاب خدا ایتعالی و سنت پیغمبر او صلی الله علیه وسلم

**باب** فضل من دعا الی الهدی بیان فضیلت شخصیکه دعوت میکند بجانب هدایت **مالك** انه بلغه  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من داع یدعو الی الهدی الا کان له مثل اجر من اتبعه الا

ینقص ذلك من اجرهم شیئا و ما من داع یدعو الی الضلالة الا کان علیه مثل او زاد من لا ینقص  
 ذلك من او زاد من شیئا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس دعوت کند که بخواند بسوی هدایت

نکر که باشد اورا مانند اجز کسی... که سیر روی او کند و کلمه بگویند از اجز بار ایشان چیزی نوشته است هیچ خواننده که بخواند  
 بسوی کمر ای گر که باشد روی مانند گنا مان ایشان یعنی گنا مان بی روان او و ناقص نیکند از گنا مان ایشان چیزی  
**باب التلطّف فی الامر بالمعروف و در صفت لایمت و راه معروف مالک** انه بلغه از طلحة  
 لعمر بن عبد العزيز كتب اليه يذكر ان رجلا منع ذكوة ماله فكتب اليه يقول ان ذكوة ولا تاخذ منه ذكوة  
 مع المسلمين قال فبلغ ذلك الرجل فامتد عليه فادى بعد ذلك ذكوة ماله فكتب عامل عمر اليه  
 يذكره ذلك فكتب اليه عمر ان خذها منه عالمي ازان عمر بن العزيز نامه نوشت بسوی او و ذکر میکرد که مردی  
 نمید از ذکوة بال خود را این نوشت بجا یا او عمر بن عبد العزيز که گذار او را و گیر از دی ذکوة همراه مسلمانان  
 گفت رسید این خبر شخصی را پس فرستادند روی بس او بعد ازان ذکوة مال خویش بس نوشت عامل عمر بس  
 او و ذکر میکرد برای او این ماجرا بس نوشت عمر بن العزيز بسوی عامل آنکه بگیرد آنرا از روی **باب عذاب**  
**العامة** يعزل الخاصة اذا قصروا في النهي عن المنكر و بيان عذاب عام بسبب عمل خاصان و قتيبة تعبير كقول  
 نبي از منكر **مالك** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت يا رسول الله انك وفيما  
 الصلوات فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم اذا اكثر الخبث ام سلمة زوجة انحضرت صلى الله عليه و  
 سلم التماس نمود که یا رسول الله ای ملاک شویم با حال آنکه در میان ما نیکو کاران استند بس فرمود انحضرت صلى الله  
 عليه وسلم آری و قتیبه پیدا شود بسیار زشتی **مالك** عن اسمعيل بن حكيم انه سمع عمر بن عبد العزيز  
 يقول كان يقال ان الله تبارك وتعالى لا يعذب العامة بذنب الخاصة ولكن اذا عمل المنكر جميعا و  
 استحقوا العقوبة كما هم عمر بن عبد العزيز گفت که گفته میشد و ز زبان پیشین که عذاب نیکند خدا ایضا عامه را به  
 گناه خاصه میکن و قتیبه کرده شود کار بد علانیه مستحق عقوبت شوند همه ایشان **باب فضل الاعتزال من الناس**  
 اذا خاف منهم فتنه بيان فضيلة گوشه گیری از مردمان و قتیبه خوف فتنه از ایشان معلوم کند **مالك** عن  
 عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي معصعة عن ابي سعيد الخدري انه قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم يؤميتك ان يكون خير مال المسلم غنم تتبعها تشتت الجبال و مواعع القطر  
 فيؤتيك منها الفتن رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود زو یک است که باشد بهترین مال مسلمانان ربه که از  
 بی رود بسبب آن لبندی که چهار را و جای افتادن قطر را بگیرد و بدین خود از فتنه **مالك** عن عبد  
 الله بن عبد الرحمن بن عمر الاضاعي عن عطاء بن يساب انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

الاخبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعين فرس يجاهد في سبيل الله الا اخبركم بخير الناس منزلة  
 بعده رجل معتزل في عتيمه يقيم الصلوة ويؤتي الزكوة ويعبد الله وحده ولا يشرك به شيئاً  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آيا خبر دهم شمارايبهترين مردمان از روی منزله مرو كه بدست گرفته  
 لكلامه خود را بجا و ميكنند در راه خدا آيا خبر دهم شمارايبهترين مردمان از روی منزله بعد از اين يعنى  
 بعد از آن محامد دست كه گوشه گرفته است در ميان ربه بر پا ميپايد و نماز او ميدهد زكوة را و عبادت  
 ميكنند خدايماً آنها و شريك نفر ميكنند با او كسى را **باب** ترك ما يشغله عن ذكر الله و ترك چيزى  
 كه مشغول ميكند از ايد خدايماً **مالك** باسناده اهدى ابو جهم بن حذيفة لوسول الله خميصه  
 شامية لها علم فشهد فيها الصلوة فلما انصرفت قال يعنى لعائشة ددي هذا الخميصة الى ابو جهم  
 فاني نظرت الى علمها في الصلوة فكا ديفيتي بهيه فرسا ابو جهم راى آنحضرت صلى الله عليه وسلم كى چاه  
 از خروا كه از اعلم بود پس حاضر شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آن خميصه بناز بس وقتيكه از گشت از نماز گشت  
 يعنى حضرت عائشه را باز گردان اين خميصه را بسوى ابو جهم پس هر آينه من نگاه كردم بسوى علم آن در نماز  
 پس نزديك بود كه مشغول گردانم **مالك** عن عبد الله بن ابى بكوان رجلا من الانصار كان يعطى  
 في حائطه بالقف كاد من اودية المدينة في زمان القمو والصل قد دللت فمى مطوقة تمرها فمظ  
 اليها فاعجبه ما راى من تمرها ثم رجع الى صلوة فاذا هو لا يدري كم ملكي فقال لقد اصابتني فمالي  
 هذا فنته حياء عثمان بن عفان وهو يومئذ خليفة فذ كوله ذلك وقال هو صدقة فاجعله في سبيل  
 الخير فباع عثمان بن عفان خمسين الفاضل ذلك المال الخمسين مروى از انصار نماز ميگزارد و در  
 از آن خود در وادى قف كه وادى است از واديهار مدينه در زمان خرا حال آنكه خرايمان بسبب بسيارى  
 خوشها سفر و كرده بودند پس آن خرايمان طوق پوشاننده شده بودند بسوى ما بس نظر كرد آنمزدانها راى آنچه  
 آن خرايمان پس خوشوقت ساخت او را آنچه ويرا حال خرا آن خرايمان بعد از آن باز گشت بسوى  
 نماز خود پس نگاه وى نميدانست كه چه قدر نماز گذارده است پس گفت در دل خود هر آينه بسيد مرالسبب  
 ال من قمنه بس اديش حضرت عثمان و وى از و ز خليفه بود پس فكر كرد درش و اين اجرا و گفت آن  
 بوستان صدقه است پس بنه او را در راه خير بس فروخت آنرا حضرت عثمان به بخاه هزار بس ناميده شد  
 آن بوستان بخين **باب** سبعة يظلم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله فمغت كس انذ كه در مى بو

ما قلت  
 الخميصة كل شئ  
 اعلاه ۱۱

۲۳۳

ما قلت  
 الخميصة لوان يظلم  
 او هو و موعده ۱۲

خداي تعالی ایشان در سایه خود روزی که نیت سایه الایسایه او تعالی مالک عن حبیب بن عبد الرحمن  
 الانصاری عن حفص بن عامر عن ابی سعید الخدری او عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم سبعة یظلمهم الله فی ظلهم یوم لا ظل الاظله امام حادل و شاب نشأ فی عبادة  
 الله ورجل قلبه معلق بالمسجد اذ اخرج منه حتى یعود الیه ورجلان تحابا فی الله اجتمعا علی ذلك  
 و تفرقا ورجل ذکر الله خالیاً من قلبه ففانصت عیناه ورجل دعت ذات حسب ورجل قال ان  
 اخاف الله رب العالمین ورجل تصدق بصدقة فافضاها حق لا تعلم بما له ما تنفق بمیسرة رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم فرموز غبت تن مستند که در می رود خداي تعالی ایشان را در سایه خود روزی که همه سایه نیت  
 اگر سایه او بادشاه داد اگر جوانی که پدید آمده است در عبادت خداي تعالی و مردی که دل و باز البته است به مسجد و قنبله  
 بر می آید از مسجد تا آنکه باز گردد بسوی او و آن دو شخص که یکدیگر دوستی کردند در راه خدا هم شدند بر دو  
 و متفرق شدند بر دو شی و مردی که یاد کرد خداي تعالی را تنها از دل خود پس جاری شد و چشم او و مردی که خواند  
 او را زنی صاحب غرت و مال بی گفت هر آنکه من میترسم از خداي تعالی پروردگار عالمها و مردی که در راه  
 خداي تعالی صدقه داد پس نهان کرد آنرا آنکه نمیداند دست چپ او آنچه میدارد دست راست او **باب**

۲۳۴۲

عقوبت خصال من الاثم و بیان عذاب خصمتها از گناه مالک عن یحیی بن سعید انه بلغه عن عبد  
 الله بن عباس انه قال ما ظهر الغلول فی قوم قط الا القبی فی قلوبهم الرعب ولا نسی الزنا فی قوم  
 قط الا کثر فیه الموت ولا نقص قوم المکیال و المیزان الا قطع عنهم الرزق و لا حکم قوم بغير الحق  
 الا نسی فیهم اللدم و لا خیر قوم بالهدی الا سلط علیهم العدا و عبد الله بن عباس گفت ظاهر شده است  
 غلول در بیچ قومی هرگز مگر آنکه انداخته است خداي تعالی در دل ایشان ترس و بیم و ظاهر شده است زنا در قوم  
 هیچگاه مگر بسیار واقع شد در ایشان موت و اقص نه کرده بیم قومی بیایه و تر از او را مگر بازوشت از ایشان  
 خداي تعالی رزق را و حکم نه کرده نه بیم قومی بغير حق گز ظاهر شود در ایشان خون احق و نه شکسته است بیم  
 قومی همدرا مگر مسلط میکند خداي تعالی بر ایشان دشمن **باب فضل المتحابین فی الله و بیان فضیلة**

بایم دوستی دارندگان برای خدای تعالی مالک عن عبد الله بن عبد الرحمن بن عمر عن ابی الحباب  
 سعید بن سید عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یتبارک و تعالی  
 یقول یوم القیمتین المتحابون لجلالی الیوم اللهم فی ظلهم الیوم الا ظلی رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود هرگاه بشارت و تعالی میفرماید روز قیامت کجا اند با یکدیگر دوستی دارند گمان برای رعایت بزرگی من  
 امروز داخل کنم ایشان را در سایه خود روز یکم میم سانه نیت مگر سایه من مالک عن ابی حازم بن دینار  
 عن ابی ادیس الخولانی انه قال دخلت مسجد دمشق فاذا فقی شاب براق الثیاب واذا الناس  
 اذ تصلقوا فی شئ اسند والیہ و صدر و عن قوله فسالت عند فقیل لی هذا معاذ بن جبل فلما  
 كان الغد حججت فوجدت قد سبقني بالهجير ووجدته يصلي فانتظرتة حتى قضى صلوته ثم جئت  
 من قبل وجهه فسلمت عليه ثم قلت والله اني لا حيبك في الله فقال الله فقلت الله فقال الله  
 فقلت الله قال فاخذ حجبتة وداخي حجبتة في اليه وقال استبرأ في سمعت رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم يقول قال الله تبارك و تعالی اوجبت محبتي للمحبتين في وللمعالمين في والمتراودين في  
 والمباذلين في ابو ادیس خولانی گفت داخل شدم مسجد دمشق پس نگاه جوانی هست درختان و ندان  
 او و نگاه مردان همراه او میدوید و قیامه میکنند و چیزی متوجه میشوند بسوی او و رجوع میکنند بسوی  
 لغته او پس سوال کردم از حال او پس گفته شد مرا که این شخص معاذ بن جبل است پس دانستم که معاذ بن جبل  
 با جره زخم به مسجد پس ایتم او را که سبقت کرده است در وقت با جره آمدن بر من پس ایتم او را در آن حال ۲۲۵  
 که نماز میگذارد و پس انتظار او کشیدم تا آنکه تمام کرد نماز خود را بعد از آن آدم بین او از جانب روی او پس سلم  
 لغتم بر روی بعد از آن لغتم قسم بخدا که من دوست میدارم ترا برای خدا پس گفت قسم بخوری بخدا پس لغتم  
 قسم بخورم بخدا پس لغتم قسم بخوری بخدا پس لغتم قسم بخورم بخدا پس لغتم قسم بخورم بخدا پس لغتم  
 بسوی خود و گفت خوشوقت شو هر آنکه من شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود که گفت  
 خدا ای تعالی لازم شد محبت من برای آن دو کس که با یکدیگر محبت دارند برای من و برای آن دو کس  
 که با یکدیگر نینشینی میکنند برای من و برای آن دو کس که با یکدیگر زیارت میکنند برای من و برای آن دو کس که با یکدیگر  
 مال خرج میکنند برای من باب محبت الله عزوجل و فضل قبول الناس اذا كان بصلاح الوصل  
 و تقواه بیان محبت خدا تعالی فضیلت قبول مردان و قیامه باشد بسبب صلاح مرد و پر مهر گاری او  
 مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال  
 اذا حبب الله عبدا قال الجبريل عليه السلام يا جبرئيل قد احببت فلانا فاجبني فاجبني ثم ينادي  
 يا اهل السماوات الله قد احب فلانا فاجبوني فاجبوا اهل السماوات ثم يصنع له القبول في الارض

فاذا ابغض الله العبد قال مالك لا احسبه الا انه قال في الغرض من ذلك رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فرمود ووقتيکه دوست میدارد خدا تعالی بنده را میگوید جبریل را با جبرئیل برانگیزد دوست داشته باشم فلان شخص  
 را پس تو دوست گیر او را پس دوست میگیرد او را جبرئیل بعد از آن خدا میگوید جبرئیل در اهل آسمان که هر آنکه خدا  
 تعالی دوست داشته است فلان را پس دوست دارد او را پس دوست دارد او را اهل آسمان بعد از آن  
 نهاده میشود برای او قبول و رزق و وقتیکه ناخوش دارد و خدا تعالی بنده را گفت مالک نمیدانم آنحضرت را  
 صلى الله عليه وسلم مگر آنکه فرموده است و رباب تغض آنچه مذکور شد و رباب جب مالک عن عمه ابی  
 سهیل بن مالک عن ابيه عن كعب الاحبار اذ قال اذا احببتهم ان تعلموا مال العبد عند رب فاقطروا  
 ما يتبعه من حسن التناء كعب احبار گفت ووقتيکه بخوانید که بدانید که چه مرتبه است بنده را از دیگر پروردگاران خود  
 پس برینید که چه چیز از بی وی آید از تمامی مردمان **باب فضل مجالست العلماء بیان فضیلت تمشی**  
**با علماء مالک** انه بلغ عن لقمان الحكيم او صحى انه قال يا بني جالس العلماء وذاخهم يركبتك فان  
 الله يضي القلوب بنور الحكمة كما يضي الارض الميته بوابل لقمان حكيم وصيت كرويه خود را پس گفت ای بزرگ  
 من همشینی کن با عالمان و محبت کن ایشان بدو از نومی خود پس هر آنکه خدا تعالی بنده را میسازد و دلها را بنور علم  
 چنانکه زنده میسازد زمین مرده را به باران بزرگ **مالک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن ابي حنيفة  
 عن عقیل بن ایطال عن ابي واقد الليثي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سبنا هو جالس في المسجد  
 والناس معه اذا قيل نفر ثلثة فاقبل اثنان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وذهب واحد فلما  
 وقفا على رسول الله صلى الله عليه وسلم سلما فاما احدهما فرأى فوجت في الحلقة فجلس فيها واما  
 الاخر فجلس خلفهم واما الثالث فادبر ذاهبا فلما فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا خبر  
 عن نفر الثلثة اما احدهم فآوى الى الله فآواه الله واما الاخر فاستصحبني فاستصحبني الله منه واما  
 الاخر فاعرض فاعرض الله عنه ابو واقد لثي گفت در آن هنگام که رسول الله صلى الله عليه وسلم نشست بعد  
 در مسجد و مردمان با او بودند ناگاه روی آوردند سه کس پس آمدند و کس رفت یک کس پس وقتیکه آنها بودند  
 دو کس نزدیک آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفتند ای کی از ایشان فرجه دید و طبقه بنیشت در آن فرجه  
 و اما آن دیگر بنیشت پس پشت ایشان و اما آن سیوم پس پشت او در وان شده پس وقتیکه فارغ شد  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم از سخن خود فرمود یا خبرندم شمار از حال این سه کس ای کی از ایشان جای گرفت

القول المطر عظيم

٢٣٦

قله فاواه الله يعني انزل

منه الفقرة قوله فاجلس  
 اي قول المزخر حيا من  
 النبي صلى الله عليه وسلم  
 والحاضرنا وبتحبي من  
 الدنيا عن الجليل  
 اي بطر من تحبي  
 قول فاعرض الله عنه  
 سخط عليه لي يجعل  
 في الخير صديقا

ان

یسوی خدا بر جای داد او را خدا و اما آن دووم پس جیا کرد از خدا پس جیا کرد خدا تعالی از وی و اما آن دو گزیر بود  
 اعراض کرد خدا ایما از وی یعنی خشم گرفت خدا تعالی بر وی و بی نصیب ساخت او را از خیر **باب** التزیین  
 فی الملقی الحسن و رعیت دادن خلق نیک **مالک** عن معاذ بن جبل قال اخبرنا اوصافی به رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم حين وضعت رجلي في العوذانه قال لي احسن خلقك للناس معاذ بن جبل  
 معاذ بن جبل گفت اخبرني وصيت فرمود بان رسول الله عليه وسلم وقتي که نهادم پای خود را در رکاب شتر  
 بود که فرمود مرا نیک کن خلق خود را برای مردان ای معاذ بن جبل **مالک** عن يحيى بن سعيد انه قال  
 بلغني ان المرء ليدرك بحسن خلقه و حبة القائم بالليل الطامح بالهوا و يحيى بن سعيد گفت که خبر سید را  
 یعنی شریف هر آنکه مردوری باید بسبب نیک خلق خود درجه بسبب متواضع باشد در شبها بروزه نشسته شود  
 باشد و زینم روز **مالک** انه بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت لاني يوم حسن  
 الاخلاق فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم فرستاده شدم من تا تمام کنم حسن اخلاق **باب** فضل القصد  
 و التؤدة بيان فضيلت میان روی در وجه معاش و بر واری **مالک** انه بلغني عن عبد الله بن جابر انه  
 كان يقول القصد و التؤدة و حسن التؤدة جزء من خمسة و عشرين جزء من النبوة عبد الله بن جابر  
 میگفت میان روی در امور معاش و بر واری و خوشحوی حصه است از بیت و پنج حصه نبوة **باب** مدارة  
 الناس و رصفت مداراة کردن با مردان **مالک** انه بلغني عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم  
 انها قالت استاذن رجل على النبي صلى الله عليه وسلم قالت عاشت و انا معه في البيت فقال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم جس ابن العشيرة تم اذن له قالت عاشت فلم انتسب ارسعت سخك  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم معه فلما خرج الرجل قلت يا رسول الله قلت في ما قلت تم لم  
 انتسب ارسخت معه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من شر الناس من اتقاء الناس  
 لشرهم ان حضرت عائشة مرويت که دستور می طلب کرد شخصی از حضرت صلی الله علیه وسلم و من ان حضرت  
 بودم در خانه پس آنحضرت فرمود بفرستید است این شخص بعد از آن دستور می داد او را گفت حضرت عائشة  
 پس رنگ نه کردم انرا که شنیدم بسم کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم با او پس تمی که بر آمد آنرا در خانه  
 لغتم یا رسول الله گفتی در حق وی آنچه گفتی بعد از آن در رنگ نه کردی از آنکه بسم کردی با او پس فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه بدترین مردان کسی است که بر همین کنند مردان از طاقات از جهت

ما قلت  
 الخلق الحسن جامع لما  
 كثرة منها الحسن  
 في الرخون والحيدون و  
 الاصل منها الجود  
 العفو عن ظن الشر  
 كما يحل الحاجة  
 نصف النهار  
 ۲۳۷

ما قلت  
 القصد هو الاقتصاد  
 و التوسط في المال  
 و التؤدة هي عادات  
 التي تؤدة الناس  
 العنت حسن العيشة  
 و النظرة في الدين



برخوبی او باب فضل ترك الرجل ما لا يعنيه و فضیلت ترك كردن مرد چیزی را که در کار نیست و او  
 مالك عن ابن شهاب عن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه و سلم  
 قال من حسن اسلام المؤمن تركه ما لا يعنيه رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود از کمال و از حسن است  
 است ترك كردن آدمی آنچه در کار نیست او را باب الاقبال على الصعق و حسن ثم شد هم  
 و در بیان فضیلت متوجه شدن بر حال ضعیفان و حسن خبر داری كردن با ایشان مالك عن هشام  
 بن عروة عن ابيه انه قال انزلت عيسى و قولي في عبد الله بن ام مكتوم جاء الى رسول الله صلى الله  
 عليه و سلم فجعل يقول يا محمد استأذني وعند النبي صلى الله عليه و سلم رجل من عظماء المشركين  
 فجعل النبي صلى الله عليه و سلم يقول يا فلان هل ترى ما اقول  
 باسا فيقول لا والله ما ادرى بما تقول باسا فانزلت عيسى و قولي ان جاءه الاخص عروة  
 که فرود آورده شد عیسی و تولى و رباب عبد الله بن ام مكتوم آدلبوی آنحضرت صلى الله عليه و سلم پس  
 شروع کرد که میگفت یا محمد نزدیک خود گردان مرا و نزدیک آنحضرت صلى الله عليه و سلم در آنوقت مردی  
 بود از عظمای مشرکین پس آنحضرت صلى الله عليه و سلم اعراض میکرد از وی و متوجه بود بر آن دیگر که از روستا  
 مشرکین بود و میفرمود ای فلان آیا می بینی چیزی که میگویم عیسی پس میگفت او نمی بینم چیزی که نمی بینم  
 چیزی که میگوئی هیچ عیسی پس فرود آورده شد عیسی و تولى ان جاره الامی باب فی کل ذات کبد  
 و طبخة الجود و احسان با هر جانوری که بگریزد و او را است مالك عن سمیعی مولى ابی بکر عن ابی  
 سلم السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال بينا رجل ميتي بطريق اذا اشتد  
 عليه العطش فوجد بئرا فنزل فيها فشرب فخرج فاذا كلب يلهث يا كل التوى من العطش فقال انزل  
 فقد بلغ هذا الكلب مثل الذي بلغ موسى فنزل المير فلا خفتتم امسكتم بغيره حتى دق فسقى  
 الكلب فشكر الله له فغفر له فقالوا يا رسول الله ان لنا في الهائم لا جرح قال رسول الله صلى الله  
 عليه و سلم في كل ذات كبد و طبخة اجر رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود در آن هنگام که میرفت  
 در راهی ناگاه شدت رسید او را تشنگی پس یافت جایی پس فرود آمد در آن جابه پس آب خورد پس بر آنجا  
 دید آنجا سگی را که زبان بری آورد و از دامن خود میخورد خاک نمناک را بسبب تشنگی پس گفت آن مرد  
 رسیده است این سگ از تشنگی مانند آنچه رسیده بود من پس فرود آمد در جابه پس بر کرد موزه خود را بعد از آن

نگهداشت از زبان خود تا آنکه برآمد پس آب نوشانیدنگ را پس قبول کرد و خدا تعالی از وی این عمل را پادشاه  
 اورا بگفتند یا رسول الله ما را در جانوران مزدی هست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
 که جگر تر دارد و ثواب است یا **باب فضل الحیاء** بیان فضیلت حیا **صالح** عن ابن شهاب عن  
 سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی رجل وهو یحفظ  
 أخاه فی الحیاء فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم **دَعْرَفَانِ الْحَيَاءِ مِنْ الْإِيمَانِ** رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم گذر فرمود بر شخصی حال آنکه آنمروند میگفت برادر خود را در باب حیا پس فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم **گزار او را بر آنست حیا از ایمانست صالح** عن سلمة بن صفوان بن سلمة الزد  
 عن زيد بن ملحان بن دكانة یروی عن النبی صلی الله علیه وسلم **كُلُّ دِينٍ خَلْقٌ وَخَلْقُ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ**  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر دینی را خلقی است و خلق دین اسلام حیاست **باب فضل**  
**كَلِمَةِ الْغَيْظِ** فضیلت فر خوردن خشم **صالح** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن یحیی  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال **لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ**  
 عند الغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پهلوان نیست آنکه کشتی گرفتن میغلطاند مردم را جز آن  
 نیست که پهلوان کسی است که قادر باشد بزوات خود نزدیک خشم **صالح** عن ابن شهاب عن  
 حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان رجلا أتى إلى رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول  
 الله **عَلَيْتَنِي كَلِمَاتٌ أَعْيَشُ بِهِنَّ وَلَا تَكْثُرُ عَلَيَّ فَأَسْتَفِي** فقال رسول الله لا تغضب برأیت مردی را  
 پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا چند کلمه که گذران کنم چسب آن  
 و بسیار فر بار من که انگاه و اموشن خواهم کرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم **خَشْمٌ كَمِيرٌ** **باب**  
**ذَمُّ التَّخَنُّؤِ وَالْمَقْدِ** **باب** نرسد کینه **صالح** عن مهيل بن ابي صلام السمان عن ابي بصير عن  
 ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال **تَفْتَحُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَالْحَمِيسِ**  
 لكل عبد مسلم لا يشرك بالله شيئا الا دخل كانت بينه وبين اخيه شحنا و يقال انظر واخذين  
 حتى يقطبا انظر واخذين حتى يقطبا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود كنداده کرده میشود و در روز  
 بهشت روز دوشنبه و روز پنجشنبه امر زید میشود بر بنده مسلمان را که شریک تعریف میکند یا خدا چیز را که مرد  
 که بود و میان او و در میان برادر او کینه پس گفته میشود یعنی ملائکه را که مهلت میدهند و در نفس ملائکه

۲۳۹

صلح کنند با یکدیگر مهلت دهید این دو شخص را تا آنکه صلح کنند با یکدیگر **صالح** عن مسلم بن ابی حریم  
 عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة انه قال تعرض اعمال الناس كل خمسين مرة في يوم الاثنين ويوم  
 الخميس فيعمل لكل عبد مؤمن الاعبد كانت بينه وبين اخيه شحنة فيقال اتركوا هذين حتى  
 يفتئا او اتركوا هذين حتى يفتئا ابو هريرة گفت عرض کرده میشود عملها می مردمان در جمعه و دو بار روز  
 و شنبه و روز پنجشنبه پس اگر مزید میشود هر بنده مسلمان را اگر بنده که بود میان او و میان برادر او کینه پس  
 میشود بگذارد این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند با هم یا گفته میشود مؤخر این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند  
**صالح** عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت سعيد بن المسيب يقول الا أخبركم بخير من كثير  
 من الصلوة والصدقة قالوا بلى قال اصلاح ذات البين واياكم والبعضة فاهاهي الحالقة  
 سعيد بن ابيس گفت آيا خير از هم شمارا بچيزي كه بهتر است از بسياري از نماز و صدقه گفتند آري فرمود اصلاح  
 باين و در و در ايد خود را از بغض پس بر آينه وى ز ايل كنده و اين است **باب** اتقاء دعوة المظلوم  
 در بر نيز كردن از دعاي ظلم رسیده **صالح** باسناده ان عمر بن الخطاب استعمل مولى له يدعى  
 على الحفي فقال يا هني اعمم جناحك عن الناس واتق دعوة المظلوم فان دعوة المظلوم حجة تختصر  
 عمر بن الخطاب عامل ساخت مولى از آن خود را كه خوانده ميشد او را هنيار حمي پس گفت يا هني نيكن باز و باي خود  
 از مردمان و بترس دعاي ظلم بان را پس بر آينه دعاي ظلم مقبول است **باب** ذم اساءة الظن و  
 والتحاسد والتباغض و زهدت بدگمان شدن و حسد جوئی مردمان نمودن و باهم حسد كردن و بغض  
 و زيرين **صالح** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال اياكم والظن فان الظن كذب الحديث ولا تحسسوا ولا تجسسوا ولا تناصروا ولا تتحاسدوا  
 ولا تباغضوا ولا تدابروا وكونوا عباد الله اخوانا رسول الله عليه وسلم فرمود و در و در ايد خود را را  
 گمان بدین بر آينه گمان بدو دروغ ترين سخن است و عيب جوئی كنيد و تفتيش عيب كيد گر نمايد و مناقشه  
 باهم كنيد يعنى عليه برضري ايكديگر كنيد و حسد كنيد و بغض ايكديگر كنيد و پشت نه گردانيد از يكديگر و بايشيد  
 اى نيكگان خدا برادران باهم **باب** التزجيب شكر نعم الله عز وجل **باب** در غنيت و اوان  
 شكر نعمها بخداي عز وجل **صالح** انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل المسجد  
 فوجد فيه اياكرو الصديق وعمر بن الخطاب فسالهما فقالا اخرجنا للجمع فقال رسول الله صلى

لا قلت  
 قوله اتركوا هذين  
 اى اتركوا هذين  
 اى اتركوا هذين

الله عليه وسلم وانا اخو جنى الجوع فذهبوا الى ابي الهيثم بن التيهان الانصاري فاحرمهم بشعر عنده  
 يعمل رقاص فذبح لهم نشاة فقال رسول الله عليه وسلم نكبت عن ذات اللذذ فذبح لهم نشاة و  
 استعذب لهم ماء فعلق في مخلية ثم اتوا بذلك الطعام فاكلوا منه وشربوا من ذلك الماء فقال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لئن لم ينسأ لئن نعيم هذا اليوم رسول الله صلى الله عليه وسلم داخل شد  
 مسجد پس آیت در وی ابو بکر صدیق را و عمر بن الخطاب را پس رسید از نشان پس گفتند بر او در مارا اگر سنگی  
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مرا نیز بیرون آورده است گر سنگی پس گفتند بسوی ابو الهیثم  
 انصاری پس ابو الهیثم فرمود اهل خود را برای ایشان مهیا ساختن قدری جو که نزدیک او بود که ساخته شود  
 و برخواست تا بدم کند برای ایشان بزنی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم دور شو از بزنی که شیر  
 دار باشد یعنی بز شیر و از بچم کن پس بچ کرد برای ایشان بز را و آورد آب شیرین برای ایشان پس وقت  
 از او در خرابی بعد از آن حاضر کرده شد پیش ایشان طعام را پس خوردند از انعام و نوشیدند از آن آب  
 سرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم التبه سوال کرده خواهد شد شمار از نعمت امروز باب  
 فضل الخوف من الله عز وجل در بیان فضیلت خوف از خدا **صالح** عن ابي الزناد عن  
 الاعرج عن ابهريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رجل لم يعمل حسنة قط لاهله  
 اذ مات فاحرقوه ثم اذرقوا نصفي في البر ونصفي في البحر فوالله لئن قد دان الله عليه لعذبني  
 عذابا لا يعذب به احد من العالمين فلما مات الرجل فعلموا ما احرم به فاحمر الله البر فجمع ما فيه  
 ثم احمر الله البحر فجمع ما فيه ثم قال لعنعت هذا قال من خشيتك يارب وانت اعلم قال الضفر  
 له رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که گفت مردی که نکرده بود هیچ گاه کار نیک بینی وصیت کرد اهل خود  
 را و فقیکه سیرد این شخص پس فرمود او را بعد از آن بر او نیک نصف او را و خشکی و نصف او را و دریا قسم بخورد  
 که اگر دست یا پیروی خدا البته عذاب خواهد کرد او را عذابانی که کنه بیان صفت هیچکس را از عالمیان پس  
 و فقیکه سیرد آن شخص سجا آورد و وصیت او را اهل او کردند آنچه فرموده بود ایشان را پس حکم فرمود  
 خدا تیمالی بر او پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن حکم کرد در بار او پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن  
 فرمود و چرا کردی این همه گفت با خدا با از ترس تو و تو دانا مری فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس ما نیز  
 او را باب فضل حجت لقاء الله بیان فضیلت محبت ملاقات خدا **صالح** عن ابي الزناد

من خشيتك يارب وانت اعلم قال الضفر  
 له رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که گفت مردی که نکرده بود هیچ گاه کار نیک بینی وصیت کرد اهل خود  
 را و فقیکه سیرد این شخص پس فرمود او را بعد از آن بر او نیک نصف او را و خشکی و نصف او را و دریا قسم بخورد  
 که اگر دست یا پیروی خدا البته عذاب خواهد کرد او را عذابانی که کنه بیان صفت هیچکس را از عالمیان پس  
 و فقیکه سیرد آن شخص سجا آورد و وصیت او را اهل او کردند آنچه فرموده بود ایشان را پس حکم فرمود  
 خدا تیمالی بر او پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن حکم کرد در بار او پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن  
 فرمود و چرا کردی این همه گفت با خدا با از ترس تو و تو دانا مری فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس ما نیز  
 او را باب فضل حجت لقاء الله بیان فضیلت محبت ملاقات خدا **صالح** عن ابي الزناد

الحمد لله  
 من خشيتك يارب وانت اعلم قال الضفر  
 له رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که گفت مردی که نکرده بود هیچ گاه کار نیک بینی وصیت کرد اهل خود  
 را و فقیکه سیرد این شخص پس فرمود او را بعد از آن بر او نیک نصف او را و خشکی و نصف او را و دریا قسم بخورد  
 که اگر دست یا پیروی خدا البته عذاب خواهد کرد او را عذابانی که کنه بیان صفت هیچکس را از عالمیان پس  
 و فقیکه سیرد آن شخص سجا آورد و وصیت او را اهل او کردند آنچه فرموده بود ایشان را پس حکم فرمود  
 خدا تیمالی بر او پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن حکم کرد در بار او پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن  
 فرمود و چرا کردی این همه گفت با خدا با از ترس تو و تو دانا مری فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس ما نیز  
 او را باب فضل حجت لقاء الله بیان فضیلت محبت ملاقات خدا **صالح** عن ابي الزناد

قلت

لقام الله ان يكون حاله  
والله اعلم  
والرسول الى ما عند الله  
اجبت عنده والذم للذي  
وما بعد

سرايه  
بالموت  
تجلى على معاوية  
سرايه لقام الله ان  
الذات  
الذي يوحى اليه عند  
من ذلك الحاله  
ذلك كقول النبي  
الحج وبقوله  
الذات  
السفر  
والعائذ القائل  
في موضع الصدور  
العباد

سرايه لقام الله ان  
الذات  
الذي يوحى اليه عند  
من ذلك الحاله  
ذلك كقول النبي  
الحج وبقوله  
الذات

السفر  
والعائذ القائل  
في موضع الصدور  
العباد

السفر  
والعائذ القائل  
في موضع الصدور  
العباد

السفر  
والعائذ القائل  
في موضع الصدور  
العباد

عن الامام جعفر عن ابى بصير عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تبارك وتعالى اذ الحب  
عبد لقمانى اجبت لقائه واذا كرهه لقمانى كرهت لقائه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه فرمود  
خداستيا ونيك دوست دارنده من ملاقات مرادوست ميدارم ملاقات او را ونيك دوستي ميخواهم و ملاقات  
مرا كرهه ميدارم ملاقات او را مترجم گويد معني حب تعار الله است كه وقت مفارقت از خيالات و نياوسيدن  
بسوي آنچه نزديك خداي تعالى است دوست تر و لذت تر باشد نزديك او از دنيا و آنچه در رويت و نقصان  
نيكندان دين و حسي را كرده داشتن موت و پيم انكه عذاب كرده شود او را بگمانان او و معني كراهته لقار الله  
است كه باشد لذات و بسوي دوست تر نزديك او از خيالات و صفت اين مانند من است كه دوست دارد  
چرا و ميديان كج گذاردن سعادت آدميت بعد از آن ميترسد از شقتهاي سفر و الله اعلم **باب**  
الايمان بعذاب القبر و باورد داشتن عذاب قبر **مالك** عن يحيى بن سعيد عن شمر عن عائشة  
زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان يهودية تجابوت تسالها فقالت اعاذك الله من عذاب القبر  
صالت عائشة رسول الله صلى الله عليه وسلم اجذب الناس في قبورهم فقال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم عائذنا بالله من ذلك ثم ركب رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غدا قرحيا  
فحسفت الشمس فرجع يحيى فمر بين ظهراني الحجر ثم قام يصلي وقام الناس وداؤه ثم انصرفت  
فقال ما شاء الله ان يقول ثم امرهم ان يتعوذوا من عذاب القبر مختصره هو و يه اندر نزديك حضرت  
پس سوال كرد از وي پرس گفتم آن يهوديه پناه و او ترا خداستيا از عذاب قبر پس سوال كرد حضرت عائشه رسول  
الله صلى الله عليه وسلم آيا عذاب كروه خواهند شد مردمان در قبر او خود پس فرمود ان حضرت صلى الله عليه  
وسلم پناه بچويم از خداي تعالى از عذاب قبر بعد از آن سوار شد ان حضرت صلى الله عليه وسلم كبر و مر كبري را پرس گفتم  
شداقتاب پس بچوم فرمود وقت يحيى پس گذر كرد در ميان حجر بعد از آن تمامه تا نماز گذارد و استاوند  
مردان پس نشست او بعد از آن برگشت از نماز پس فرمود چيزي كه خواست خداي تعالى كه بگويد يعني دعائو بعد  
از آن امر كرد مردمان را كه پناه بچويند از عذاب قبر **باب** سوال منكرو نيكو **باب** در سوال منكرو  
**مالك** عن هشام بن حروة عن فاطمة بنت المنذر عن امه بنت ابى بكر انها قالت ايت  
عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حين حسفت الشمس فاذا الناس قيام يصلون واذا هي  
قائمة تصلي فقلت ما للناس فاشادت بيدها نحو السماء وقالت سبحان الله فقلت آية فاشادت

براسها ان نعم قالت فحمت حق مجلاني الغشي وجعلت صيب فوق راسي الماء فحمد الله رسول الله  
صلى الله عليه وسلم واتبع طيبه ثم قال ما من شيء كنت لم اراه الا وقد دأبته في مقامى هذا حق الجنة  
والنار ولقد وحى الى انكم تفتنون في القبور مثل او قريبا من قبنة المسيم الدجال لا ادرى ايتهما  
قالت اسما يوتى احدكم فيقال له ما علمك بهذا الرجل فاما المؤمن والموثق لا ادرى اي ذلك  
قالت اسما فيقول محمد رسول الله جاءنا بالبينات والهدى فاجبنا وامننا واتبعنا فيقال له ثم  
صلها قد علمت ان كنت لمؤمننا واما المنافق او المرتاب لا ادرى انتما قالت اسما فيقول لا ادرى  
سمعت الناس يقولون شيئا فقلت اسما ربت ابو بكر كفت آدمم زدك عايشه وقيلك گرفته شد آفتا  
پس ناگاه دیدم که مردان استاده از نماز میگذرانند و ناگاه دیدم که عایشه هستاوه هست نماز میگذارد و پس گفتم  
چیت مال مردان پس اشاره کرد عایشه بدست خود بجانب آسمان یعنی بسبب کوف نماز میگذرانند و  
گفت سبحان الله پس گفتم این کوف نشانه چیست از نشانه های قدرت پس اشارت کرد بسر خود که آری  
اسما رپس استادم نماز تا آنکه غالب آمد بر من بهوشی و شروع کردم که میبختم بالایی سر خود آبر پس حمد  
خدا تعالی گفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ستایش او گفتم بعد از آن فرمود بودیم چیزی که نیده بود  
آنرا که دیدم او را در مقام خود تا آنکه دیدم بهشت را و وزخ را و هر آینه وحی فرستاده شد بسوی ما  
که شما را سخت گرفته خواهد شد و رقبوز نزدیک بسختی میم و جال یا گفتم مانند سختی مسیح و جال آورده شود  
یکی را از شما پس گفته شود چیت اعتقاد تو در حق این مرد یعنی در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام و مؤمن  
یا گفتم یقین دارنده نمیدانم که کدام یک ازین کلمه گفتم اسما رپس میگوید این مرد محمد است پنجاه خدا آمد  
نزدیک ما بجز ما و هدایت پس قبول کردیم وعده او را و ایمان آوردیم با او و پیرو سه کردیم او را پس گفته  
شود او را بخواب رود و حالتیکه خوشوقت هستی مرآتیه دانسته بودیم که تو مسلمان بودی اما منافق یا گفتم  
تک گفته نمیدانم که کدام یک کلمه گفتم اسما رپس میگوید نمیدانم شنیدم مردان را که میگویند چیزی بسر  
مختم آنرا باب عوض الجنة و النار علی المقبور و بیان آنکه عرض کرده شود بهشت و وزخ بر چیت  
در غیر مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم  
اذ مات حوض عليه مقعدا بالعدا و العشي ان كان من اهل الجنة فنزل اهل الجنة وان كان من اهل  
النار فنزل اهل النار فيقال له هذا مقعدك الذي جعلت له الى يوم القيمة رسول الله صلى الله عليه

قالت فحمت حق مجلاني الغشي وجعلت صيب فوق راسي الماء فحمد الله رسول الله  
صلى الله عليه وسلم واتبع طيبه ثم قال ما من شيء كنت لم اراه الا وقد دأبته في مقامى هذا حق الجنة  
والنار ولقد وحى الى انكم تفتنون في القبور مثل او قريبا من قبنة المسيم الدجال لا ادرى ايتهما  
قالت اسما يوتى احدكم فيقال له ما علمك بهذا الرجل فاما المؤمن والموثق لا ادرى اي ذلك  
قالت اسما فيقول محمد رسول الله جاءنا بالبينات والهدى فاجبنا وامننا واتبعنا فيقال له ثم  
صلها قد علمت ان كنت لمؤمننا واما المنافق او المرتاب لا ادرى انتما قالت اسما فيقول لا ادرى  
سمعت الناس يقولون شيئا فقلت اسما ربت ابو بكر كفت آدمم زدك عايشه وقيلك گرفته شد آفتا  
پس ناگاه دیدم که مردان استاده از نماز میگذرانند و ناگاه دیدم که عایشه هستاوه هست نماز میگذارد و پس گفتم  
چیت مال مردان پس اشاره کرد عایشه بدست خود بجانب آسمان یعنی بسبب کوف نماز میگذرانند و  
گفت سبحان الله پس گفتم این کوف نشانه چیست از نشانه های قدرت پس اشارت کرد بسر خود که آری  
اسما رپس استادم نماز تا آنکه غالب آمد بر من بهوشی و شروع کردم که میبختم بالایی سر خود آبر پس حمد  
خدا تعالی گفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ستایش او گفتم بعد از آن فرمود بودیم چیزی که نیده بود  
آنرا که دیدم او را در مقام خود تا آنکه دیدم بهشت را و وزخ را و هر آینه وحی فرستاده شد بسوی ما  
که شما را سخت گرفته خواهد شد و رقبوز نزدیک بسختی میم و جال یا گفتم مانند سختی مسیح و جال آورده شود  
یکی را از شما پس گفته شود چیت اعتقاد تو در حق این مرد یعنی در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام و مؤمن  
یا گفتم یقین دارنده نمیدانم که کدام یک ازین کلمه گفتم اسما رپس میگوید این مرد محمد است پنجاه خدا آمد  
نزدیک ما بجز ما و هدایت پس قبول کردیم وعده او را و ایمان آوردیم با او و پیرو سه کردیم او را پس گفته  
شود او را بخواب رود و حالتیکه خوشوقت هستی مرآتیه دانسته بودیم که تو مسلمان بودی اما منافق یا گفتم  
تک گفته نمیدانم که کدام یک کلمه گفتم اسما رپس میگوید نمیدانم شنیدم مردان را که میگویند چیزی بسر  
مختم آنرا باب عوض الجنة و النار علی المقبور و بیان آنکه عرض کرده شود بهشت و وزخ بر چیت  
در غیر مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم  
اذ مات حوض عليه مقعدا بالعدا و العشي ان كان من اهل الجنة فنزل اهل الجنة وان كان من اهل  
النار فنزل اهل النار فيقال له هذا مقعدك الذي جعلت له الى يوم القيمة رسول الله صلى الله عليه

الله ۱۷ بعثت حسن و شجره و تنظر في مقعده حسن الله الموعود

وسلم فرمود که ایستاده و تکیه بر پایه کرده بشود بروی جای نشستن او هر صبح و شام اگر از این پشت  
پس وی از این پشت است در نمودن بجای و اگر از این دفعه است پس وی از این دفعه است با طهارت  
گفته میشود و در اینست جای نشستن تو تا وقتیکه بر انگیزد ترا خدا تعالی تا روز قیامت **باب** **شمعة المؤمن**  
**طیر** **یعلق من شجر الجنة روح مومن** جانور است که میخورد از درخت ای پشت **مالك** **عن ابن شهاب**  
**عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك** الانصاری انه اخبره ان اباہ كعب بن مالك كان يحدث ان رسول  
الله صلی الله علیه وسلم قال **انما سمة المؤمن طیر** **یعلق فی شجر الجنة حتى یوحده الله الی حسبه** یوم  
یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود جز این نیست که روح مومن مرغیست که بر سحر و درختان  
تا آنکه بازگردد و از او را خدا تعالی بسوی حسد او روزیکه بر انگیزد او را **باب** **المستترح** **و المستراح منه**  
**مالك** **عن محمد بن عمرو بن حنبله** **قال لی عن معبد بن كعب بن مالك** **عن ابی قتادة بن ربعی**  
**كان يحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فر علیه بحضرة فقال** **مُستترِحٌ و مستراحٌ منه**  
**قالوا یا رسول الله ما المستترِح** و ما المستراح منه **قال** **العبد المؤمن یستترِح من نصب الدنيا و اذا لها**  
**لی یحتسب الله و العبد الفاجر یستترِح من العباد و البلاد و النعم و الدواب** گذراننده شد بر آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم خبازه را پس فرمود صاحب خبازه یا خود رحت یا نبه است یا رحت می یا نبه از وی مردان صحابا  
عرض نمود و صحبت رحت یا نبه و رحت یا نبه شده از وی فرمود نبه مومن رحت می یا نبه از تصدیقات  
دنیا و انذار آن بسوی رحت خدا یا نبه فاجر رحت می یا نبه از وی بنندگان و شهر را و درختان را و نورا  
**باب** **تعبیر الناس مالك** **عن یحیی سعید** **ان عبد الله بن مسعود قال** **لو نسانك فی راحة**  
**كثیر قهاؤه لیل قراؤه** **مخفظ فی حروف القرآن و تصبیح حروفه** **قلیل من سیال كثیر من یعطی یلیلو**  
**فی الصلوة و یقترون الخبيرة و یدون اعمالهم قبل احوالهم** و سیاقی علی الناس زمان **قلیل**  
**قهاؤه** **كثیر قراؤه** **مخفظ فی حروف القرآن و تصبیح حروفه** **قلیل من سیال** **كثیر من یعطی یلیلو**  
**فی الخبيرة و یقترون الصلوة یدون اعمالهم** **قبل احوالهم** **عبد الله بن مسعود** گفت شخصی را پرسیدند  
تو در زمان هستی که بسیار از معنی همان لوگم خوانندگان او نگاه بشه میشود وی احکام قرآن را او  
ضلع کرده میشود طریق تلفظ حروف را کم اندا که سوال کنند بسیار اندا که علم میکنند در از میکنند  
نامزد او کوتاه میکنند خطبه را و شروع میکنند اعمال خود را پیش از آرای فاسده خود و نزدیک است که بیاید

قوله فی الشجره و قوله یدون اعمالهم قبل احوالهم  
یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
مستتریح و مستراح منه  
مستتریح از دنیا و مستراح از آنست که او را بندگان و شهر و درختان و نوران  
قلیل قهاؤه لیل قراؤه  
مخفظ فی حروف القرآن و تصبیح حروفه  
قلیل من سیال كثیر من یعطی یلیلو  
فی الصلوة و یقترون الخبيرة و یدون اعمالهم قبل احوالهم  
عبد الله بن مسعود گفت شخصی را پرسیدند  
تو در زمان هستی که بسیار از معنی همان لوگم خوانندگان او نگاه بشه میشود وی احکام قرآن را او  
ضلع کرده میشود طریق تلفظ حروف را کم اندا که سوال کنند بسیار اندا که علم میکنند در از میکنند  
نامزد او کوتاه میکنند خطبه را و شروع میکنند اعمال خود را پیش از آرای فاسده خود و نزدیک است که بیاید

بجز در این راحت یانه در وقت نماز و از این کار هم از این اوقات

در وقت نماز و از این اوقات

عبد الله بن مسعود گفت شخصی را پرسیدند  
تو در زمان هستی که بسیار از معنی همان لوگم خوانندگان او نگاه بشه میشود وی احکام قرآن را او  
ضلع کرده میشود طریق تلفظ حروف را کم اندا که سوال کنند بسیار اندا که علم میکنند در از میکنند  
نامزد او کوتاه میکنند خطبه را و شروع میکنند اعمال خود را پیش از آرای فاسده خود و نزدیک است که بیاید





برای جانوران مرغان و دوزندگان **باب** خلق ابن آدم عند المعشر من عجب الذنب و بیان آن فرزند آدم وقت خسترا از استخوان عجب ذنب **صالح** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل بن آدم تاكله الارض الا عجب الذنب منه خلق وفيه يركب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود تمام آدمی را بخورد زمین مگر عجب ذنب از آن عجب ذنب آفریده شده و در وی مرکب کرده خواهد شد عجب ذنب استخوانی که در اسفل پشت میباشد نزدیک عجز و عجز جانیست که میروید و در حیوان از آن **باب** شفاعت النبی صلی الله علیه وسلم لامته فی الآخرة **صالح** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبی دعوة یُدعى بها فادین ان ائتیت دعوتی شفاعت لا تمثی فی الآخرة رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود هر پیامبری دعوتی است که دعوت کند با آن پس بخوانم که نهان نگاه دارم و عارض خود را بجهت شفاعت برای امت خود و آخرت **باب** حوض النبی صلعم و ذر الموقدین عند و بعثت امته محمد صلی الله علیه وسلم غزاهم حججین من آثار الوضوء **باب** در بیان آنحضرت صلعم و رانان مرتدین از وی و برکنه شدن مرتد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصفت غر مجمل از آثار وضوء **صالح** عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابی هريرة عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى المقبرة فقال السلام عليكم دار قوم مؤمنين وانا ان شاء الله بكم لاحقون ووددت انی قد رايت اخواننا قالوا یا رسول الله السمتنا باخوانك قال بل انتم اصحابی و اخواننا الذين لم یاتوا بعد وانا فرطهم علی الحوض فقالوا یا رسول الله کیف تعرف من یاتی بعدك من امتك قال ادایت لو كانت لرجل خیل عز محجلة فی خیل و هم بهم الا یعرف خیله قالوا بلی یا رسول الله قال فانهم یأتون یوم القیمة غر **صالح** عن ابی هريرة عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فانا فرطهم علی الحوض فلا یكادون رجل عن حوضی كما یكاد البعیر العناب انا وایم الا اهلهم الا اهلهم فقال انهم قد یكادون بعدك فاقول فصحا فصحا فسحقا رسول الله صلى الله علیه وسلم برآمد بسوی گورستان یی گرفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی خطاب برودگان فرمود که سلام بر شما با وای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و بر آئمه اگر خواسته است خدا تعالی شما را جزو شویم بعد از آن فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را صحابه گفتند آیا ما نیستیم برادران تو گفتند بلکه شما اصحاب منید و برادران من آنکسانند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود من فرط ایشانم بر

و قال فی الآخرة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبی دعوة یُدعى بها فادین ان ائتیت دعوتی شفاعت لا تمثی فی الآخرة رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود هر پیامبری دعوتی است که دعوت کند با آن پس بخوانم که نهان نگاه دارم و عارض خود را بجهت شفاعت برای امت خود و آخرت **باب** حوض النبی صلعم و ذر الموقدین عند و بعثت امته محمد صلی الله علیه وسلم غزاهم حججین من آثار الوضوء **باب** در بیان آنحضرت صلعم و رانان مرتدین از وی و برکنه شدن مرتد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصفت غر مجمل از آثار وضوء **صالح** عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابی هريرة عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فانا فرطهم علی الحوض فلا یكادون رجل عن حوضی كما یكاد البعیر العناب انا وایم الا اهلهم الا اهلهم فقال انهم قد یكادون بعدك فاقول فصحا فصحا فسحقا رسول الله صلى الله علیه وسلم برآمد بسوی گورستان یی گرفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی خطاب برودگان فرمود که سلام بر شما با وای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و بر آئمه اگر خواسته است خدا تعالی شما را جزو شویم بعد از آن فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را صحابه گفتند آیا ما نیستیم برادران تو گفتند بلکه شما اصحاب منید و برادران من آنکسانند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود من فرط ایشانم بر

و قال فی الآخرة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبی دعوة یُدعى بها فادین ان ائتیت دعوتی شفاعت لا تمثی فی الآخرة رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود هر پیامبری دعوتی است که دعوت کند با آن پس بخوانم که نهان نگاه دارم و عارض خود را بجهت شفاعت برای امت خود و آخرت

عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فانا فرطهم علی الحوض فلا یكادون رجل عن حوضی كما یكاد البعیر العناب انا وایم الا اهلهم الا اهلهم فقال انهم قد یكادون بعدك فاقول فصحا فصحا فسحقا رسول الله صلى الله علیه وسلم برآمد بسوی گورستان یی گرفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی خطاب برودگان فرمود که سلام بر شما با وای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و بر آئمه اگر خواسته است خدا تعالی شما را جزو شویم بعد از آن فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را صحابه گفتند آیا ما نیستیم برادران تو گفتند بلکه شما اصحاب منید و برادران من آنکسانند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود من فرط ایشانم بر

حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان برود آب و دلو برای ایشان همی سازد صحابه گفتند یا رسول  
 الله چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد مردی را اسپهای سفید پشانی سفید  
 پاهای درگه از سپان سیاه که خالص باشد سیاهی ایشان از رنگ دیگر آیینی شناسد چهار خود گویند آری  
 یا رسول الله شناسد فرمود ایشان خوبند آمد روز قیامت سفید پشانی شده سفید پای گشته بسبب وضو  
 و من فرط ایشان باشم بر حوض پس باید که دور کرده نشود شخصی از حوض من یعنی سعی کند که از شما علی باعث  
 محرومی از آن حوض بوجود نیاید چنانکه دور کرده میشود شتر مکانی که گله خود را گم کرده و بر حوض غیر صاحب  
 خود رفته من ترا کنم ایشان را که آن بیایند آن بیایند آن بیایند پس گفته شود مرا اینی فرشتگان گویند  
 بر آئینه ایشان بدل کردند و این خود را بعد از تو گوئیم پس دوری با ایشان را پس دوری با ایشان را پس دوری  
 با ایشان را **باب** شدۀ نادجهنم و در بیان سختی آتش دوزخ **مالك** عن ابي الزناد عن  
 الاعرج عن ابهريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نادى آدم التي يوقدون جزء  
 من سبعين جزء من نادجهنم فقالوا يا رسول الله ان كانت لكافية قال انها فعلت بتسعة و  
 تسعين جزء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آتش آدمیان که می افروزند از آیه است از هفتاد و  
 نُه آیه از آتش دوزخ پس گفتند یا رسول الله هر آینه این آتش که پیش از آدمیانست کفایت کننده بود در عقوبت  
 فرمود هر آینه آتش دوزخ را افزون کرده شد به نود و نه جز **مالك** عن حماد بن سهيل بن مالك  
 عن ابهريرة انه قال اترونا لحموا كنادم هذه على اسود من القاق قال مالك القار الوقت بوبر  
 گفت آیا گمان کرده میشود شمارا که آتش دوزخ سزاست مانند آتش شمار آینه آتش دوزخ سیاه است  
 از قار گفت مالك قار زفت است **كتاب سير النبي** صلى الله عليه وسلم واصفا  
 كتاب در بیان احوال آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ايران او **باب** باسم النبي صلى الله عليه وسلم **كلك**  
 عن ابن شهاب عن محمد بن جبير بن مطعم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لي خمسة اسماء انا احمد وانا احمد وانا الماحي الذي  
 يمحو الله بي الكفر وانا الماحي الذي يمحو الله عن الناس علي قدحني وانا العاقب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فرمود بر پنج نام من محمد و بن احمد و بن ماحي ام که محو میکنند خدا را بسبب من کفر را و من ماحشم که بر آن گفته  
 خواهند شد بر قدم من و من عاقبم یعنی بعد از همه انبیا آدم مترجم گوید که معنی علی قدحی است که وی صلى الله  
 عليه وسلم امام و پیشوای ایشان باشد روز حشر و همه محتاج بشند بسوی شفاعت او یا آنکه آنحضرت صلى الله

قلت  
 قال ابن كثير ان  
 المحفة يعني ان لا الدنيا  
 كاذبة فتعاني اهل الكفر

قلت  
 في معنى قوله صلى الله  
 عليه وسلم يوم الحشر  
 ان الشاوية و قيل صاه  
 ان اول من اتفق عليه  
 الارض من خلق الله  
 عقيبها و معنى العاقبة  
 اخر الانبياء الذين  
 سبوا



گفت حضرت عایشه و پسرانیدم دیدم آنحضرت را صلعم که فرو می آید بروی وحی در روزی تحت سرو  
 پس منقطع گردانیده میشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه حسین مبارک را جاری میشد بقرق **باب**  
**هذی النبی صلی الله علیه وسلم** در بیان خصیلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن شهاب  
 عن عروۃ بن الزبیر عن عائشہ زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت سألت رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم فی امرین قط ألا أخذ أسیرهما ما لم یکن اثما فان کان اثما کان یبعدهما الناس منه وما  
 انتقم رسول الله صلی الله علیه وسلم لنفسه الا ان تصحک حرمة الله فینتقم الله بها حضرت  
 عایشه فرمود اختیار داده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو کار بچگاه گزاف اختیار میفرمود آسان  
 ترین هر دو را تا وقتیکه نباشد آن آسان تر گناه پس اگر گناه میبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرتبه  
 مردمان بودی از وی و انتقام کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای نفس خود و گرفتگی بر خسته شود  
 حرمتی از آن خدا میآید بر انتقام کشید برای خدا تعالی بسبب آنحضرت **مالک** باسناده کان رسول  
 الله علیه وسلم یعود المساکین ویسأل عنهم رسول الله صلی الله علیه وسلم یار پرسی میفرمود و مکنینا  
 و سوال مینمود از حال ایشان **مالک** باسناده ان حیاطا دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 لطعام صنعته قال انس فذهبت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الى ذلك الطعام فحرب  
 الیخیر من شعیر و حرقا فیند باء و زری خواند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بوی که ساخته بود  
 برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت انس رفتم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوی آنطعام پس  
 نزدیک گردانید بوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نانی از جو و شوربای که در وی کدو بود و **مالک**  
 باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذي نفسی بیده لو اذاع الله علیکم مثل سم نوحا  
 نعمما القستم علیکم ثم لا یجد فی حیلا ولا جانا ولا کذبا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
 قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت شاد است اگر عاید گرداند خدا میگذرد شما مانند زختمها بخیلان است  
 چهار پای از هر آنکه قسمت میکنم آن را بر شما بعد از آن نمی یابید را بخیل و نه بزول و نه در و غلو **مالک**  
 انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من نبی الا وقد کفی غمما قبل و انت ریا  
 رسول الله قال و انما صلی الله علیه وسلم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نیست هیچ بیامبری که  
 که چنانچه است ربه گویند از گفته شد و تو هم با رسول الله چنانچه فرمود و من نیز خبر رسیده ام

قلت الخلق  
 خلق السوء و اربعة  
 ۲۴۹



خواید بود خبک و جدل تا روز قیامت **باب شفاعت النبی صلی الله علیه وسلم لمن مات**  
 من امته و در بیان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی که مر و از امت او **مالک** عن  
 علقمه بن ابی علقمه عن امه انها قالت سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تقول قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیلۃ فلیس نیا به ثم خرج قالت فاحترت جایتی بریره  
 شیعه فاتبعت حتى جاء البقیع فوقف فی اذناه ما شاء الله ان یقف ثم انصرف فسبقت  
 بریره فاحترت فی فلم اذکوله شیئا حتى اصبح ثم ذکرت ذلك له فقال انی بعثت الی اهل البقیع  
 لاصل علیهم حضرت عائشه فرمود برخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی پس شید جاها خود  
 را بعد از آن برآمد گفت حضرت عائشه پس فرمودم کنیزک خود را که بریره نام داشت که از پی آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم رود پس از پی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت تا آنکه رفت آنحضرت صلی الله علیه  
 وسلم به بقیع پس ایستاد در جانب متصل مینداز بقیع تا وقتی که خدا تعالی خواسته بود که ایستاده ماند بعد  
 از آن بازگشت پس پیشتر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد بریره پس خبر داد مرا پس گفتم که در دم شتر  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی تا آنکه در وقت صبح در آمد بعد از آن گفتم آن ماجرا پیش او صلعم  
 پس فرمود هر آنکه من فرستاده شدم بسوی اهل بقیع تا دعا کنم برای ایشان **باب ما اکرم الله**  
**نبیه صلی الله علیه وسلم بزیاده الماء والطعام بسببه** و در بیان اکرام خدا تعالی به پیغمبر خود صلی  
 الله علیه وسلم با افزایش آب و طعام بسبب او **مالک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحه عن  
 انس بن مالک انه قال دایت رسول الله صلعم و كانت صلوة العصر فالتمس الناس وضوء  
 فلم یجدوه فاتی رسول الله صلعم بوضوء فی اناء فوضع رسول الله صلعم الله علیه  
 وسلم فی الاناء ویدع ثم امر الناس یتوضون قال انس فرایت الماء شیخ من تحت اصابعه فقی  
 الناس حتی توضوا عند اخریم انس گفت و یدم رسول الله صلی الله علیه وسلم حال آنکه وقت نماز  
 عصر رسیده بود پس طلب کردند مردمان آب وضو را پس یافتند آنرا پس آورده شد در پیش آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم آب وضو را آوردی پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن آوده دست مبارک  
 خود را بعد از آن فرمود مردمان را که وضو کنند ازین آب گفت انس پس یدم که روان میشود آب از زیر  
 انگشتان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وضو کردند مردمان تا که وضو کردند تا آخر ایشان

لما قلت  
 قوله صلی الله علیه وسلم  
 اعلمه

مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابى طلحة انه سمع انس بن مالك يقول قال ابو طلحة لام  
 سليم لقد سمعت صوت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضيقاً اعرف فيه الجوع فهل عندك من شئ فقال  
 نعم فاخرجت اقراضاً من شعير ثم اخذت خاداً لها ثم لفت الخبز بعضه ببعض ثم دسسته تحت  
 يدي ورددته بي بعضه ثم ارسلتني الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فذهبت به فوجدت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم جالساً في المسجد ومعه الناس فقمت عليهم فقال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ادسلك ابو طلحة قال فقلت نعم قال لطعام قال فقلت نعم فقال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم لمن معه قوموا قال فانطلق وانطلقت بين ايديهم حتى جئت ابا طلحة فاخبرته  
 فقال ابو طلحة يا ام سليم قد جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وليس عندنا من الطعام  
 ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم فانطلق ابو طلحة حتى اقي رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو طلحة معه حتى دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عليهم يا ام سليم ما عندك فانت بذلك الخبز فامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقمت و  
 عصرت عليه ام سليم علكة لها فادمتها ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان  
 يقول ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم  
 فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم  
 خرجوا ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة حتى اكل  
 القوم كلهم وشبعوا والقوم سبعون رجلاً او ثمانون رجلاً گفت انس كه گفت ابو طلحه بز ن خود ام  
 سليم مرانته شنيدم آواز آنحضرت صلى الله عليه وسلم ضعیف شده میشناسم و رین آواز آنحضرت صلى الله  
 عليه وسلم گرسنگی را پس آید پیش تو چیزی گفت آری هست پس بر آور و کرده چند از جو بعد از آن  
 گرفت و انس از آن جو و پشمچیدان را به بعضی آن بعد از آن در آورد و آنرا زبردست من بشکل جادو  
 پوشانیدم بعضی از آن بعد از آن فرستاد مرا ابوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت بروم انطعام را  
 پس باقم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم شسته در مسجد و با آنحضرت مروان بودند پس بیایم بر ایشان  
 فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آیا فرستاده هست ترا ابو طلحه گفت آری فرمود فرستاده هست برای طعام  
 گفتم آری پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم با مروان که همراه او بودند بر خیزید گفت انس پس نشاء

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در واقفتم من پیش بلخ حضرت صلعم تا آنکه آدم پیش ابولطعمه پس خبر دادم اورا  
 پس گفت ابولطعمه ای ام سلیم بر آئینه آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با مردمان و نیت نزدیک ما از قسم طعام  
 آنچه خورایم ایشانرا پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا و اناترست پس نیت ابولطعمه تا آنکه ملاقات کرد با آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم پس روی آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابولطعمه همراه او تا آنکه داخل شدند هر دو بخانه  
 پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیار ای ام سلیم آنچه نزدیکت است پس آورد آنان را پس امر فرمود رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم همبیا کردن آن پس ریزه ریزه کرده شد و افشرد بر سر آن ریزه با ام سلیم آورد و غن از  
 چرم پس با ناخوش مخلوط ساخت او را بعد از آن فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از قبیل اوجیه بپوش  
 خدا شعالی خواسته بود که گوید بعد از آن فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد ایشان را پس خوردند  
 تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند بعد از آن فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد ایشانرا پس خوردند  
 تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند بعد از آن باز فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد ایشانرا پس  
 خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند بعد از آن باز فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد ایشانرا  
 پس خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند بعد از آن باز فرمود دستور ده ده کس را پس دستوری داد  
 ایشانرا پس خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند و بچنین میشد تا آنکه خوردند همه ایشان و سیر شدند و آن  
 قوم هفتاد کس بودند یا هشتاد کس بودند **مالک** عن ابی الزبیر المالکی عن ابی الطفیل عامر بن وائله ان  
 معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام تبوك فكان رسول الله  
 الله عليه وسلم يجمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء جميعا قال فخرجوا الصلوة يوما ثم خرج  
 فصلی الظهر والعصر جميعا ثم دخل ثم خرج فصلی المغرب والعشاء جميعا ثم قال انکم ستاتون عدا  
 شاء الله عين تبوك وانکم لن تاتوها حتى یغشی النهار فمن جاءها فلا یمس من ماءها حتى یتي فجئناها  
 وقد سبقنا اليها رجلا ن والعين یمن بیح من ماء فسا لهما رسول الله صلى الله عليه وسلم هل  
 سئسنا من ماءها شيئا فقالا نعم فسبها رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال لهما ما شاء الله ان  
 يقول ثم عرفوا بآيدهم من العين قليلا قليلا حتى اجتمع في شيوخ ثم غسل رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فيه وجهه ويديه ثم اعاده فيها فحرت العين بما وكثير فاستقى الناس ثم قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم يوتيك يا معاذ ان طالت بك حيو ان ترى ما هننا قد محوا جئنا كما مجازين جبل

۱۹  
 قل  
 قولها انت الالهة المحنة  
 اعقبت قولها القس  
 ای طلب وضو و بیخ  
 الالهة المحنة  
 یعنی ای بیخ و بیخ  
 قولها انت الالهة  
 یعنی ای طلب  
 و در نیت ای صلعت بعضه  
 و الی القل و صامین  
 علی مستدیر بعضه  
 فی التمن و العسل  
 ۲۵  
 قوله اذ منته باللبا  
 و القس و التمن  
 جعلت فیها ادا ما  
 تعی بالصلاد غیر  
 الالهة ای بیخ و بیخ  
 رواه یحیی و مروی  
 بیضا الالهة  
 نظر و تبیل



روایت کرد که اصحاب بر آمدند همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم سال غزوه تبوک پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع میکرد و در میان ظهر و عصر و در میان مغرب و عشا گفت معاذ بن جبل پس تاخیر کرد نماز را یک روز بعد از آن بر آمد پس گزارد نماز ظهر و عصر همه یک جا بعد از آن داخل شد و زخمیه بعد از آن بر آمد پس گزارد نماز مغرب و عشا یکجا بعد از آن فرمود هر آینه شما خواهید آمد فر و انشا الله بحیشه تبوک و هر آینه شما نخواهید رسید بان چشمه تا آنکه گرم شود روز پس هر که برسد آنجا باید که دست زساند از آب او چیزی تا آنکه بیایم من پس آمدیم بان چشمه حال آنکه پیشتر از آن رسیده بود و بان چشمه دوم و او چشمه کم کم جاری بود چیزی از آب پس سوال فرمود آن دو کس را آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا دست رسانید از آب این چشمه چیزی پس گفتند آری پس شام داد ایشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت ایشان را از باب توجیح و تهدید آنچه خواسته بود خدا تعالی که گوید بعد از آن غزوه غزوه جمع کردند بدنه های خود از چشمه اندک اندک تا آنکه جمع شدند در آنجا چیزی بعد از آن شست آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن آب روی مبارک خود را و دست خود را بعد از آن با زنجیت آب را در آن چشمه پس روان شد چشمه آب بسیار پس آب خوردند مردمان بعد از آن فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک است ای معاذ اگر دراز شد درختی تو زندگانی که بی بینی مواضعی که اینجا است پر کرده شود به بوستانها یا آب ما اکرمه الله تعالی با سجدانه دعائیم فی طلب العینت لهم بیان آنچه اکرام فرمود خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قبول کردن دعا را و در طلب باران برای ایشان مالك عن شريك بن عبد الله بن ابي عمير عن انس بن مالك قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هلكت المواشي واقطعت السبل فادع الله فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله تهدمت البيوت واقطعت السبل وهلكت المواشي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم ظهور الجبال والاكمام ويطون الاودية ومنايت السحر قال فأتجابت عن المدينة فأتجابت الثوب يا مالك گفت آمد مردی در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله لاک شد بزور یعنی بسبب غط باران و بریده شد راههایی چهارپایان بسبب ضعف نمیتواند رفت یا نمیی یا نند گیاه را در راه پس عاکن بن جناب الهی پس عاگرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باران باریده شد با از جمع

لله قلت  
 قوله تقطعت السبل  
 قيل ان الارواح تنقطع  
 فان ينقطع السبل  
 لا يجدوا الصلوة  
 قوله ما اكرمه الله  
 تعالی في طلب العینت  
 لهم بیان آنچه  
 اکرام فرمود خدا  
 تعالی آنحضرت  
 را صلی الله علیه  
 وسلم قبول کردن  
 دعا را و در طلب  
 باران برای ایشان  
 مالك عن شريك  
 بن عبد الله بن ابي  
 عمير عن انس بن  
 مالك قال جاء رجل  
 الى رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم  
 فقال يا رسول الله  
 هلكت المواشي  
 واقطعت السبل  
 فادع الله فدعا  
 رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم  
 فقال يا رسول الله  
 تهدمت البيوت  
 واقطعت السبل  
 وهلكت المواشي  
 فقال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم  
 اللهم ظهور الجبال  
 والاكمام ويطون  
 الاودية ومنايت  
 السحر قال فأتجابت  
 عن المدينة فأتجابت  
 الثوب يا مالك  
 گفت آمد مردی  
 در خدمت آنحضرت  
 صلی الله علیه  
 وسلم پس گفت  
 یا رسول الله لاک  
 شد بزور یعنی  
 بسبب غط باران  
 و بریده شد  
 راههایی چهارپایان  
 بسبب ضعف  
 نمیتواند رفت  
 یا نمیی یا نند  
 گیاه را در راه  
 پس عاکن بن جناب  
 الهی پس عاگرد  
 آنحضرت صلی  
 الله علیه وسلم  
 پس باران باریده  
 شد با از جمع

۵۴

اجمعه دیگر گفت انس پس آمد شخصی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله نهدم شد فانیها و منقطع شد راههای منی بسبب شدت باران و هلاک شدند مواسی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای بار خدا یا بار بر بنده ای که مها و قلها و در میان و اوها و جای روئیدن در خندان گفت راوی پس در

ابرا زهرینه مانند و در شدن توب **باب** ما اکر صله الله تعالی با جنات المعیتات فكان كما اخبروا بیان اکر ام خدا یعنی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخبر دادن اخبار غیب پس میجو و جنبا نچه خبر میداد **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسیرا الى المشرق و یقول انا الفتنه ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان عبد الله بن عمر گفت و یدرم رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میفرمود بسوی مشرق و میگفت بر آینه فتنه که بر می آید شاخ شیطان یعنی مشرق مترجم گوید همچنین واقم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود زیرا که اختلاف امر خلافت و ستا که مردمان بر آن ظاهر شد و مذاسب اطله اکثر آن در مشرق بود که عراق و خراسان باشد **مالک**

باستاده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یخرج فیکم قوم یحقرون صلواتکم مع صلواتهم و صیامکم مع صیامهم و اعمالهم یقرؤون القرآن ولا یحجون و یحجونهم یموتون من الذنوب **عمر** عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یخرج فیکم قوم یحقرون صلواتکم مع صلواتهم و صیامکم مع صیامهم و اعمالهم یقرؤون القرآن ولا یحجون و یحجونهم یموتون من الذنوب **عمر** عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یخرج فیکم قوم یحقرون صلواتکم مع صلواتهم و صیامکم مع صیامهم و اعمالهم یقرؤون القرآن فلا تزی شیئا و نظرو فی القدر فلا تزی شیئا و نظرو فی القدر فلا تزی شیئا و تمادی فی الفوق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواهند بر آمد در میان شما قومی که بی قدر و اندیزند و خود را در برابر نماز ایشان و روزه را در برابر روزهای ایشان و عمل خود را برابر عملهای ایشان میخوانند قرآن را حال آنکه قرآن تجا و ز میکنند از گلو یا ایشان بدلهای ایشان نیرسد پاک بر آند از دین خیا نچه بر می آید تیر از شکاری که سوی او تیر انداخته باشد نگاه میکنی در پیکان پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در چوب تیر پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در پر پس نمی بینی چیزی و شک میکنی در سوزن مترجم گوید این فهم چنانچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد زیرا که خواجه بر آمدند در عهد حضرت علی رضی الله عنه و ایشان منکر بودند و عرض آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و غیر آنچه ثابت شده است وجود آن با حدیث مشهوره و قتال میکردند با مسلمانان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضی الله عنه تا آنکه اکثری کشت

**مالک** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب الی قباء یدخل علی ام حوازم بنت ملحان فتلعبه و کانت ام حوازم تصت عبادة بالمشا

من قلنا قد وقع قال صلواته اختلاف الناس علیها و ظهور الدلائل الباطنة الذوات فی المشرق العراق و خراسان **من قلنا** قد وقع قال صلی الله علیه وسلم فان الخوارج خرجوا فی زمان صالح و کانتوا یبدلون حوض النبی لئلا یصلی علیه و سلم و یقرآون **عمر** عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یخرج فیکم قوم یحقرون صلواتکم مع صلواتهم و صیامکم مع صیامهم و اعمالهم یقرؤون القرآن فلا تزی شیئا و نظرو فی القدر فلا تزی شیئا و تمادی فی الفوق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواهند بر آمد در میان شما قومی که بی قدر و اندیزند و خود را در برابر نماز ایشان و روزه را در برابر روزهای ایشان و عمل خود را برابر عملهای ایشان میخوانند قرآن را حال آنکه قرآن تجا و ز میکنند از گلو یا ایشان بدلهای ایشان نیرسد پاک بر آند از دین خیا نچه بر می آید تیر از شکاری که سوی او تیر انداخته باشد نگاه میکنی در پیکان پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در چوب تیر پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در پر پس نمی بینی چیزی و شک میکنی در سوزن مترجم گوید این فهم چنانچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد زیرا که خواجه بر آمدند در عهد حضرت علی رضی الله عنه و ایشان منکر بودند و عرض آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و غیر آنچه ثابت شده است وجود آن با حدیث مشهوره و قتال میکردند با مسلمانان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضی الله عنه تا آنکه اکثری کشت

فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمته وطبقت قلبي رأسه فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عرضوا علي عزاة في سبيل الله يركبون نبح هذا الجهم لو كان على الايسرة او مثل الملوك على الايسرة يشك استيقظت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم فدعاها ثم وضع رأسه فنام ثم استيقظ وهو يضحك فقلت يا رسول الله ما يضحكك قال ناس من امتي عرضوا علي عزاة في سبيل الله يركبون نبح هذا الجهم لو كان على الايسرة او مثل الملوك كما قال في الاولى قال قالت فقلت يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم قال انت من الاقلين قال فركبت الحجر في زمان معاوية بن ابي سفيان فصرعت عن دانتها حين خرجت من الحجر فهلكت بو رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم معنا وبانك هرگاه ميرفت بسوي قبا داخل ميشد برام حرام نبت لمان پس طعام حاضر سكر و پسر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و بود ام حرام در نگاه عبادت بن صامت پس داخل شد بروی رسول الله صلى الله عليه وسلم روزی پس طعام خور انبند آنحضرت راصلى الله عليه وسلم نشست ام حرام می جدید پیش از سمر بارک آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس خواب رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن بیدار شد حال آنکه می خنید گفت ام حرام پس گفتم چه چیز در خنده می آرد ترا یا رسول الله فرمود جماعه از امت من نمودار شدند من در حالیکه غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر دوش این دریا حال که پادشاهان بنشینند بر تختها یا گفتند پادشاهان نشسته بر تختها شک میکند اسحاق که کدام کلمه فرمود پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب خدا ایضا که معین کند مرا از جمله ایشان پس دعا کرد برای او بعد از آن نهاد سر مبارک خود را پس خواب رفت بعد از آن بیدار شد خنده کنان گفتم ام حرام پس گفتم یا رسول الله چه چیز در خنده می آرد ترا گفت جماعه از امت من نموده شدند من حالیکه غازی باشند در راه خدا ایضا سوار شوند بر دوش این حال آنکه پادشاهان باشند نشسته بر تختها یا گفتند پادشاهان نشسته بر تختها چنانکه فرموده بود در کرة اولی پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب الهی که بکند مرا از جمله ایشان فرمود تو از نخستانی گفتم افس پس سوار شد در دریا و زنا معاویه بن ابی سفيان پس آنگنده شد از جا نوز سوارى خود و وقتى که بر آمد از میان دریا پس مرد صالح

عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله بن الزبير عن سفيان بن ابى زهير انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نعم الذين فياقي قوم يمشون باهلهم ومن اطعمهم ولدي

المجلد الثالث

خير لهم لو كانوا يعلمان نفتح الشام فياتي قوم يبستون فيجملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم  
لو كانوا يعلمون وتفتح العراق فياتي قوم يبستون فيجملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم  
لو كانوا يعلمون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا فتح شومين پس بيايند قومی از مهاجران و انصار که  
سبعت میرانند شتران را پس بردارند اهل خود را و هر که فرمان برد ایشان را مدینه بهتر است ایشان را اگر  
سیدان شدند و فتح شود شام پس بیايند قومی سبعت میرانند شتران را پس بردارند اهل خود را و هر که فرمان  
برو ایشان را مدینه بهتر است ایشان را اگر سیدان شدند و فتح کرده شود عراق پس بیايند قومی که سبعت میرانند  
شتران را پس بردارند اهل خود و هر که فرمان برد ایشان را مدینه بهتر است ایشان را اگر سیدان شدند تبرجم گوید  
همچنین واقعه شد آنچه فرموده بود رسول الله صلى الله عليه وسلم بر آمدند جم غفیر از مدینه بسوی مین و شام و عراق  
سبازان ازین بلاد بسوی اطراف زمین **مالک** عن عیسی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جهمان ان  
زید بن خالد الجهمی قال تعوی جعل یوم خین و انهم ذکروه لرسول الله صلی الله علیه و سلم فرحم  
زید انه قال صلوا علی صاحبکم فتعیرت وجوه الناس لذلك فرحم زید ان رسول الله صلی الله علیه  
وسلم قال ان صاحبکم قد عمل فی سبیل الله قال ففتحنا متاعه فوجدنا فیه خوزات من خوزیه و  
وما یساوی و دهن زید بن خالد جهمی گفت بمرو مروی روز چنین و هر آینه اصحاب ذکر کردند حال او را آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت زید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اصحاب را که نماز گذارید بر او  
پس تغیر شد رنگ روی مروان بسیار بسخن پس فرمود هر آینه این با شما خلول کرده است در راه خدا ایما  
گفت پس کنایم متاع او را پس باقیم و روی گینهها چند از گینهها ریهد که بر این میشد برودم **مالک**  
عن عیسی بن سعید عن عبد الله بن معین بن ابی بودة الکثانی انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه  
وسلم اتى الناس فی قبایلهم يدعوهم و انه ترک قبيلة من القبائل قال وان القبيلة وجدوا فی برد  
وجل منهم عقد جزع خلولا فانا هم رسول الله صلی الله علیه و سلم فکبر عليهم كما یکبر علی الميت  
رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد پیش مروان در قبیله امی ایشان و دعا میکرد برای ایشان و هر آینه وی ترک  
کرد قبیله را از قبائل و هر آینه آن قبیله باقتد و بالان خری از ان مروی از میان سیدان عقد جزع که خیانت کرده بود  
پس آمد ایشان رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نگه گرفت بر ایشان چنانکه کتبی میگفت بر مرده **باب** ما  
اکرمه الله تعالی بروية الجنة والناد والسیخ ابن حريم عليه السلام وغير ذلك بیان آنچه کرام فرمود

قلنا  
قرابینین بفتح الشاة  
ثم یاری حوتی بفتح حوسر  
و روی بضم الحقیة مع  
الموحاة فکلون اللفظ  
ثانیة و یاری بضم عناه  
یسوقون و البس عوق  
الاول للذکر و التثنية  
اهلیهم الی لاد النصب  
و قد وقع ما قال صلی الله  
صلی الله علیه و سلم بفتح  
کی من المدینة الی العین  
و الثانی المدینة من  
هذه الی ارض النصار  
و الی ارض النصار  
و الی ارض النصار  
واحده جزع

خدا تعالیٰ اور اصلی اللہ علیہ وسلم بریدین جنت و دوزخ و سچ بن مریم علیہ سلام و غیر ان مالک آباد  
 فی منقر صلوۃ الکسوف قالوا یا رسول اللہ دینا لکننا ولت شیئا فی مقامیک هذا تم دینا لک  
 تکلمت فقال انی دایت الجنة ففنا ولت منها عنقودا ولو اخذتہ لاکلمت منہ ما بقیت الدنیا و در  
 النار فلم ادر کایوم منظر اقط اقطع و دایت اکثر اهلها النساء قالوا لم یا رسول اللہ قال یکفرن لک  
 یکفرن بالله قال یکفرن العشیر و یکفرن الاحساب لو احسنت الی احدی من الذمیر لکله تم و ات  
 منک شیئا قالت ما دایت منک خیر اقط گفتند صحابه یا رسول اللہ و دیدیم ترا که دست انداختی بر چیزی و در  
 مقام خود بعد از آن دیدیم که باز یک شتی پس گفت هر آینه من دیدم بہت را پس دست انداختم بسوی خوشبہ  
 انکور و اگر میگرفتم آنرا البتہ میخوردید از آن تا وقتیکہ باقی ماند دنیا و دیدم دوزخ را پس ندیدم مانند دیدن امر و  
 نمانشی ہولناک تر کج گاہ و دیدیم کہ زیادہ تر اہل دوزخ زمان اند گفتند یا رسول اللہ چرا ایٹان زیادہ تر  
 اہل ارشدند فرمود با سپاسی گفتند گفتند یا رسول اللہ آیا کافر میشود بخدا فرمود بلکہ با سپاسی شوہر میکنند و  
 سکر احسان میشوند اگر احسان کنی بسوی یکی از ایشان تمام عمر بعد از آن بہ بنید از تو چیزی یعنی خلاف مرضی گویند  
 ندیدم از تو چیزی کج گاہ چیزی **مالک** عن نافع عن عبد اللہ بن عمران رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم  
 قال اذ انی اللیلۃ عند الکعبۃ فرایت رجلا آدم کاحسن ما انت ای من آدم الرجال لہ لیلۃ کاحسن  
 ما انت داغی من اللہم قد دجہا فہی تطرم ماء متکئا علی رجلین او علی عواتق رجلین یلوف بالکعبۃ  
 فسالت من ہذا فیل لی ہذا المسیح ابن مریم ثم اذا انا بوجل جعل فطط اعور العین الیمنی کانہا  
 عینہ طافیۃ فسالت من ہذا فیل ہذا المسیح الدجال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بخواب  
 بینم خود را امشب نزدیک کعبہ پس دیدم مردی رنگ او سفیدی بسیار آمیختہ مانند یکوترین آنچه دیدہ باشی  
 از مردانی کہ رنگ سفیدی بسیار آمیختہ باشند مرد او را موی سرست یکوترین آنچه دیدہ باشی از موی سرشان  
 آردہ است از اہل ازان موی بیکد آب تکیہ کردہ برکت دوزم و طواف بیکد و کعبہ پس پرسیدم کیست این  
 شخص گفتہ شد مرا این سچ ابن مریم است بعد از آن ناگاہ من رو برویم شخصی زگولہ موی بنایت رسیدہ  
 پیش موی کورہت چشم رست او گو یا چشم او درہ انکورہت از اب بر آمدہ پس پرسیدم کیست این گنہ مند  
 این سچ و جال است **باب** ما اکومہ اللہ تعالیٰ بانہ کان یروی من و دایم طویرہ کما کان یروی من قبل و  
 بیان آنچه اگر ام فرمودہ است خدا تعالیٰ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بانکہ میدید از پس پشت خود چنانچه

فقلت قوالہ  
 نقلت ای تاخیرت  
 القطع التمدید الشیم  
 المثنی الزور قوالہ  
 از انی بفقہ لظہر و  
 اندامی بالظہر و  
 ادم بالذی اسمی  
 لہ کس اللام شمر  
 اللس اذا جاز شمر  
 الاذین لہم جاز  
 التکبیر قطب العین  
 ۲۵۶  
 شد باجوبہ التفسیر  
 طافیۃ البایا و ہمز  
 ای بارزہ من طفا  
 التثنی بطول احوال  
 طغیر

قلنا

قال النووي

تعالى خلقه

ابن ماجه

الجلد الثاني

بسم الله تعالى

هو ما يلقى

ما قد كان او

سئلني وما

هو ما يلقى

رو بروي خود **صالح** عن ابي الزناد عن الاحمر عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال  
 اترون قبلتي ههنا فوالله ما يخفى علي خبوعكم ولا ذكوعكم اني لا اراكم من ودا ولم يروى رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم فرمود ايامي بيد قبله من انجا پس خدا كه بهان نهي ماندر من خشوع شما و نه ركوع شما بر آيه منيم  
 شمارا از اين پشت خود مترجم گويد ظاهر نزد فقير است كه خدا تعالي خلق فرمود او را كي را در تقاي آنحضرت صلى  
 الله عليه وسلم كه بيد را بنجيز را كه خلاف عادت است او را كه آن از آنچه كه سابق بود يا آئنده ميشود و آنچه  
 پوشيده است از چشم او يا آنچه نيت و برابر بقبر او و آن او را كه بنزله رويه بقبر بود در حصول علم تام و الله  
 اعلم **باب** ما اكرم الله تعالى بان عينيه تنامان ولا ينام قلبه بيان آنچه اكرام فرمود او را خدا  
 تعالي بآنكه در چشم نجواب ميرود و نجواب نيمرود و صلى الله عليه وسلم **صالح** با ستاده قالت عايشة  
 قلت يا رسول الله اتنام قبل ان تؤتر فقال يا عايشة ان عيني تنامان ولا ينام قلبي گفت حضرت عايشة  
 كه گفتم يا رسول الله نجواب ميروي ميش از آنكه گذاري و تر را پس فرمود يا عايشة هر آينه در چشم من نجواب ميرود  
 نجواب نيمرود و دل من **باب** ما اكرم الله تعالى بالتغيير في موته بيان چيز كه اكرام فرمود او را  
 الله عليه وسلم خدا تعالي اختيار در موت خود **صالح** انه بلغه ان عايشة زوج النبي صلى الله عليه  
 وسلم قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي يموت حتى يجيره قالت فسمعتة وهو  
 يقول اللهم الرفيق الاعلى فعرفت انه ذاهب گفت حضرت عايشة كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 ميت همچو چاه بري كه بميرد تا آنكه اختيار داده شود او را گفت پس شنيدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم  
 بار خدايا اختيار كردم مجلس نذر را پس ديدم كه آنحضرت صلى الله عليه رفته است از اين عالم **باب** ما  
 تكلم به النبي صلى الله عليه وسلم عند موته بيان آنچه كلام فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقت موت  
 خود **صالح** عن هشام بن عروة عن عباد بن عبد الله بن الزبير ان عايشة زوج النبي صلى الله  
 عليه وسلم اخبرته انها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يموت وهو مستند  
 صدرها واصغت اليه يقول اللهم اغفر لي وارحمني وللحقني الرفيق الاعلى گفت حضرت عايشة شنيدم  
 آنحضرت را صلى الله عليه وسلم ميش از آنكه متوفى شد و او كيه زود بود بسوي سينه حضرت عايشة و گوش نهاد  
 بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم مي فرمود بار خدايا بيا مر زمر او رحم كن بر من و لاحق كن مرا بر رفيقان  
 ايند **باب** قصته وفات النبي صلى الله عليه وسلم قصة وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم

شعقت

بان النبي صلى الله عليه وسلم

وقت الصلوة فقلبت العينين

واجب بوجوه الحكماء ان ذلك كمال عظمة

كان قلبه لولا ما عرض من الكلال فهو بالما

نزل عليه من الوحي بوكتة السعادة

الاخوة و سبها

عنه قلت

قوله اصغت الى فالت

٢٥٩

القدوس المجدد  
الذي ازالنا من  
الظلمة والجهل  
جمع كذا  
بالفتح  
منسوبة الى  
الجن  
منها وان المؤمن  
الذي اتقاني كان النور  
له لوقى النبي صلى الله  
عليه وسلم ما اودعته  
فقد  
ذلك  
٢٤٠  
استخرج من  
الجزيل من الاصل  
في اهل بيتنا  
المصيبة العامة التي  
بها السلك كاتم  
اخوكم استحق في جنابك  
المصيبة وهان عليه  
وقفا فترك الجزع لها

**مالك** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم توفي يوم الاثنين ودفن يوم الثلاثاء وصل  
عليه الناس اذ اذ لا يومهم احد فقال ناس يدفن عند المنبر وقال آخر يدفن بالقيع فجاء ابو بكر الصديق  
فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما دفن في شيء قط الا في مكانه الذي توفي فيه  
فحضر الغلما كان عند غسله اذ اذ وانزع قميصه فسمِعوا صوتا يقول لا تنزعوا القميص فلم ينزع  
القميص وغسل فيه صلى الله عليه وسلم متوفى شد رسول الله صلى الله عليه وسلم روزه وشبهه ودفن في  
روزه وشبهه و نماز جنازه كروزه برآحضرت صلى الله عليه وسلم ومان تهناتها امت ليكره وايشا زرا محاسن بر  
گفتند جمع دفن کرده شود و آنحضرت صلعم نزدیک منبر وگفتند دیگران دفن کرده شود و برقمیم پس آمد ابو بكر الصديق  
پس گفت شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وسلم میفرمود دفن کرده شده است همچو پیغمبری همچو چاکه  
در جایکه متوفی شده است آنجا پس کافته شد قبر برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم در خانه پس وقتیکه رسیدت  
غسل آنحضرت صلى الله عليه وسلم خواستند که برکنند قميص آنحضرت صلعم پس شنیدند آوازی که کسی میگوید  
برکنند قميص پس شنیده شد قميص را و غسل داده شد حالانکه قميص بر بدن آنحضرت بجسلی الله عليه وسلم  
**مالك** باسناده كان بالمدينة رجلا ن احدهما يلحد والاخر لا يلحد فقالوا ايها ما جاء اوق لا  
عمل حمله فجاء الذي يلحد لرسول الله صلى الله عليه وسلم بودند و فخص در رینه کی میکنند  
و دیگری میکنند پس گفتند صحابه هر کدام ازین دو کس که می آید اول کار کند کار خود پس آن شخصی که میکنند  
پس لحد ساخت برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم **مالك** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبي صلى الله  
عليه وسلم كانت تقول ما صدقت بموت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى سمعت وقع الكواثر  
حضرت ام سلمه گفت باور داشتتم موت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا آنکه شنیدم آواز زدن کلند **مالك**  
عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن في ثلثة ائواب يعني سهولت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم کفن پوشانیده شد و در سه جامه سفید سهولت سهولت قرینه از زمین **باب**  
**موت النبي صلى الله عليه وسلم على امته** سخطي مصيبت موت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر امت او **مالك**  
عن عبد الرحمن بن القاسم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي عزي المسلمين في مصابهم  
المصيبة في رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود باید که تسلی و در مسلمانان را در مصایب آنها مصیبتی که حال  
است ایشان را بسبب موت شرم گوید یعنی این است که مرد مومن وقتیکه فکر کند که اگر در زمان ملاقات

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میبود و درمی یافت خدمت و محبت او را صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آن متالم میشد از جهت نیافت آن سعادت و صبر میکرد بر آن حاصل میشد او را ثواب عظیم و هر گاه میرسد او را صیبتی در راه و مال او پس فکر میکند و در آن صیبت عامه که واقع شده است بر همه مسلمانان از اول ایشان تا آخر ایشان ختیر می شمارد و در پهلوی آن صیبت خود را و آسان میشود بروی وقوع این حادثه پس ترک جنس و فرج نماید برای آن **باب حکم توکله النبی صلی الله علیه وسلم علم میراث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم**

**مالک** عن ابن شہاب عن عمرو بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین ان ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم حين توفي رسول الله صلی الله علیه وسلم اردن ان یبعثن عثمان بن عفان الی ابی بکر الصدیق فیسألنہ میراثهن من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت لهن جائشته رضی اللہ عنہا الیس قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تودت ما ترکنا صدقة <sup>للمعصومة</sup> فان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکه متوفی شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواستند که بفرضید حضرت عثمان را پیش ابو بکر الصدیق پیر سوال میکردند از وی میراث خود از ترکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت ایشانرا حضرت عائشه آیا گفتہ است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بچکس وارثانینشو و آنچه گذاشته ایم پس آن صدقه است **مالک** عن ابی الزناد عن الایح عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقسم و دیتی دینا دارا ما ترکت بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی فهو صدقة ابو هريرة روایت کرد که نه رائنه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود قسمت کنند و ارثان من دیناری را آنچه گذاشتم بعد نفقه زنان من و خرج عامل من پس آن از صدقه است **باب** اد او ابی بکر رضی اللہ عنہ عدات النبی صلی الله علیه وسلم در او را کردن ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و عدای آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم **مالک** عن ربیع بن ابی عبد الرحمن انه قال قدم علی ابی بکر الصدیق مال من البحرین فقال من کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم وای او عدة فلیاتنی فجاء جابر بن عبد الله فحقی له ثلث خضرات <sup>من</sup> او پیش ابو بکر صدیق بالی از جانب بحرین پس فرمود هر گرا باشد در پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وعده پس باید پیش من پس آمد پیش ابو جابر بن عبد اللہ پس دست گرفته و او را رسته **باب** سیرة ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ و فضائله در بیان سیرت حضرت ابو بکر الصدیق و فضائل او رضی اللہ عنہ **مالک** عن ابن شہاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اتفق زوجین

قلت  
اتفق اهل السنة على  
هذا الحكم وقد روي  
هذا الحديث الاثر من  
عشق من صحاب النبي  
صلى الله عليه وسلم  
فليس بخبر يقرب به ابو  
بكر الصديق رضي الله  
عنه فان من رعبه ١٢  
مع قلت  
الوای الوصل والفعل وای  
٢٦١  
ای و الخفة العیون وای



في سبيل الله تودي في الجنة يا عبد الله هذا خير هذا خير فمن كان من اهل الصلوة حرجي من  
 باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد حرجي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة حرجي من  
 من باب الصدقة ومن كان من اهل الصيام حرجي من باب الصيام فقال ابو بكر الصديق يا رسول  
 الله ما على من يدعي من هذه الابواب من مؤودة فهل يدعي احد من هذه الابواب كلها  
 قال نعم وارجو ان تكون منهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که خرج کند و چیزی از یک جنب در  
 راه خدا تعالی ندانده شود در پشت ای بنده خدا این بهتر است هر که باشد از اهل نماز خوانده شود او  
 از روزه نماز و هر که باشد از اهل جهاد خوانده شود او را از روزه جهاد و هر که باشد از اهل صدقه خوانده شود  
 او را از روزه صدقه و هر که باشد از اهل روزه خوانده شود او را از روزه ریان نام پرس گفت ابو بکر  
 صدیق یا رسول الله نیست بر کسی که خوانده شود از این همه در و از لمیم حاجتی پس آیا خوانده شود کسی از این در و از  
 همه یکجا فرمود آری و امید دارم که تو از جمله آنانی **صالح** عن زید بن اسلم عن امیران عمر الخطاب  
 دخل علی ابی بکر الصدیق وهو یحید لسانه فقال له عمر من عرف الله لك فقال ابو بكر هذا هو رنة  
 الموادد عمر بن الخطاب داخل شد بر ابو بکر صدیق حال آنکه او بگفت می کشید زبان خود را پس گفت او را حضرت  
 پس کن پیامزاد ترا خداست پس گفت ابو بکر همین زبان فرود آورد و مرا بر جامی فرود آمدن **صالح**  
 عن ابن شهاب عن عمرو بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ان ابابكر  
 الصديق كان يحملها جاد عشرين وسقاس ماله بالعباية فلما حضرته الوفاة قال والله يا نبينا  
 ما من الناس احد يحب الي غني بعدك منك ولا اغر على فقرا بعدى منك واني كنت نخلتلك جا  
 عشرين وسقا فلو كنت جد ديت و احبوتيه كان لك وانما هو اليوم مال و ادت وانما هو الخ  
 و احالك فاقسموه على كتب الله قالت عائشة فعلت يا ابنت والله لو كان كذا وكذا التركة  
 انما هي اسماء و فتن الاخرى فقال ذو بطن بنت خاد جارية ابو بكر صدیق عطا کرده بود حضرت  
 عائشه را غله از زمین بریده شده که بیت و ش بود از مال خود که در غایه بود پس وقتی که حاضر شد او را موت  
 فرمود و اسمای دختر که می کشید از مردمان که دوست باشند نزدیک من تو اگر می او بعد از من زیاده  
 تر از تو و من می کشد که و شواری باشد فقرا و بعد از من زیاده از تو و هر آینه من عطا کرده بودم ترا غله بریده شده  
 که بیت و ش است پس اگر بریده باشی آنرا دو خرانه آورده باشی آن را از آن تو باشد و جز این نیست

قلنا جازيها ما جازيها قلنا جازيها ما جازيها قلنا جازيها ما جازيها قلنا جازيها ما جازيها

که بال بن امر دزال ورنه است و غیر از بنیت که در ازان دو برابر تواند و خواهر تو بن قیمت کنیدر انما را  
را حسب کتاب خدا یجا گفت حضرت عایشه بن کفتم ای پدر من و الله که اگر انقدر و اینقدر بودی می  
گذاشتم از اجر این بنیت که یک خواهر اسماست پس گیت آن خواهر دیگر بن گفت ابو بکر صدیق آنکه در شکم  
خارج است کمان میشود که حضرت مالک عن یحیی بن سعید ان عایشه روح النبی صلی الله علیه  
وسلم قالت دایت ثلثا اقا بسقطن فی حجرتی فقصت روای علی ابی بکر الصدیق قالت فلما کون  
رسول الله صلی الله علیه وسلم دوفن فی بیتها قال لها ابو بکر هذا الحدا قمارک و هو خیرها  
گفت حضرت عایشه بخواب و دیدم که سه قره فرو آمدند و جره من پس ذکر کردم خواب خود را بن ابوبکر  
الصدیق پس وقتیکه متونی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوفن کرده شد و خانه حضرت عایشه گفت  
اورا ابو بکر بنیت یکی از سه ماه تو او بهترین همه است مالک عن یحیی بن سعید انه قال  
بلغنی ان ابا بکر الصدیق قال لعایشه و هو مریض فی کم کفمن رسول الله صلی الله علیه وسلم  
فالت فی ثلثه اتواب یض سحولیه فقال ابو بکر الصدیق خذ و هذا التوب لثوب علیه  
قد اصابه من سبق او ذعفران فاغسلوه ثم کفونی مع ثوبین آخرین فقالت عایشه و ما هذا  
فقال ابو بکر الخی الخویج الی الجدید من المیت و انما هذا للمیت ابو بکر الصدیق گفت حضرت عایشه  
را حال آنکه او مریض بود و چند جامه کفن کرده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بن گفت حضرت عایشه در  
سه جامه سفید نوب بقریه تحول پس گفت حضرت ابو بکر صدیق بگیر این جامه را اشاره کرد و جامه که  
بردی بود رسیده بود از امتق یازعفران پس نشوئید او را بعد از ان در کفن کنید مراد روی یاد و جامه  
دیگر بن گفت حضرت عایشه و چیت این یعنی جامه که بنه را چیرا در کفن باید کرد پس فرمود حضرت ابو  
کرزنده محتاج ترست بسوی جامه نوازمرده و کفن برای ریم و خون است مالک عن ابی النضر  
سولی عمر بن عبید الله انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لشهداء واحد هؤلاء  
اشهد علیهم فقال ابو بکر الصدیق یا رسول الله السنا و اخوانهم اسلمنا كما اسلموا و اجاهدا  
كما جاهدوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی و لكن لا ادری ما تحذرون هکذا  
قال فیکي ابو بکر ثم بی ثم قال اننا کما شئون بعدک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حق شهید  
اعدانیتان که گواهی میدهم و حق ایشان بن گفت ابو بکر الصدیق آیا نیستیم مانند برادران شهیدان حد

علی بن ابی طالب  
خلاف ما یقولون  
لکن الله فضل  
یهذا الرجل  
ان یتاثر فی  
حق نیا سینه  
اقام ان النبی  
صحابا الی غیر  
مقتضی الشارح  
من جنات المی  
رکون الختم ال  
اجل عامات ال  
بعد حصول اسباب  
وکن الله عدلا  
بالصحة من الذنوب  
وینزل علیهم من  
ان لا ینزل علیهم  
من الخاتم الی غیر  
من الذنوب الی غیر  
من الذنوب الی غیر  
والنار و تعرف  
وینزل علیهم من  
من الذنوب الی غیر  
ان الذنوب الی غیر

۲۶۳

اعتاد من  
عزیز الی  
العظیم  
العظیم  
العظیم  
العظیم  
العظیم  
العظیم  
العظیم  
العظیم

عظمه و من يكرم  
 دونه نكته فونوم  
 العظيمه عني فونوم  
 القطب من نجوم  
 ربيع الحرام  
 ميلان كوكبه  
 عليمه صلى الله  
 عليه وسلم  
 ان يكره القائلين فلان  
 نهيتم هذا للمسلم كان  
 هذا الحديث وكل ما  
 جرى نحوه من مناقبه  
 المنسبه لغيره  
 هو فخره  
 لصلة اشياء النبي  
 صلى الله عليه وسلم  
 بجزية نفوسهم وان  
 كان صلى الله عليه  
 ٢٦٢  
 وسلم فخر الكمال  
 الله كما قال الله تعالى  
 واكرمهم وعلمهم  
 الكتب والحكمة

اسلام آوردیم چنانکه ایشان اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانکه ایشان جهاد کردند پس فرمود رسول الله صلوات الله علیه و سلم آری هشید و لکن تمید انم که چه چیز نو پیدا خواهیید کرد و بعد از من پس بگریست حضرت ابوبکر بعد از آن باز گریست بعد از آن گفت ای ما باقی خواهیم ماند بعد از تو **باب** سیرة عمر الخطاب رضی الله عنده و در بیان سیرت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنده **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة انه قال قال انس بن مالك دایت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين وقد رقع بين كتفيه بروج تلت لبتا بعدتها فوق بعضی گفت انس بن مالك ویدم عمر بن الخطاب را و او آرزو ز امیرالمؤمنین بود حال آنکه بر دوخته بود در میان کتف خود سه رقعه کمی بر دیگری دوخته بود و بعضی را بالای بعضی **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال دایت عمر بن الخطاب و هو يومئذ امير المؤمنين يطرح له صاع من تمر فياكله حتى يأكل حشمها انس بن مالك گفت ویدم عمر بن الخطاب را و او آرزو ز امیرالمؤمنین بود و انداخته میشد بر او یک صاع از خرمای سبزه و آن را تا آنکه میخورد و **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال سمعت عمر بن الخطاب و خرجت معه حتى دخل حائطاً فسمعتة وهو يقول بي بي و بينه جدار وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب امير المؤمنين يخرج يا ابن الخطاب لتتقين الله او لعذبتيك انس بن مالك گفت شنیدم عمر بن الخطاب را و بر آدم همراه او تا آنکه داخل شد در پوستانی پس شنیدم او را حال آنکه میگفت در میان من و در میان او بود دیوارهای و او در میان بوستان بود عمر بن الخطاب امیرالمؤمنین است ز می ز می قسم بخدا ای ابن الخطاب پرستیز گاری کن برای خدا یا این است که عذاب خواهد کرد ترا خدا تعالی **مالك** عن زيد بن اسلم عن ابيان عمر بن الخطاب كان يصلي من الليل ما شاء الله حتى كان من آخر الليل أيقظ أهله للصلاة يقول لهم الصلاة الصلاة انتم تلبون هذه الآية وأمر أهلك بالصلاة وأصطرع عليها لا تسلك ذرقا من نزدك والغا للتعوي عمر بن الخطاب نماز میگذارد و در بعض شب چیزیکه بخوابت خدا تعالی تا آنکه میبیدد و از آخر شب بیدار میگردد و اجل خود را برای نماز میگفت ایشان را الصلاة الصلاة بعد از آن تلاوت میکرد و این آیه را **وأمر أهلك** الخ یعنی بفرما گسان خود را به نماز کردن و تشکیبائی کن بر ادائیگی آن نمی طلبم از تو و روزی و ادون ما روزی سید هم ترا و غیر عاقبت اهل تقوی رست **مالك** عن زيد بن اسلم انه قال

شرب عمر بن الخطاب لبنا فاجعبه فسأل الذي سقاه من اين هذا اللبن فاجبره انه ورد علي ما وقد  
 ساء فاذا نعم من نعم الصدقة وهم يسقون فخلبو ان اللبن اجعلت في سقاي فهو هذا فاذخل  
 عمر بن الخطاب يده فاستقاه زيد بن اسلم گفت آن سيد عمر بن الخطاب شير را پس خوش ساخت او را آن  
 شير پس سوال کرد از آن شخص که نوشاينده بود او را از کجا است اين شير پس خبر داد او را که اين شخص وارد شد  
 براي که نام برد از اين نگاه شتران ميتند از شتران صدقه و را عيان آب مينداند آن شتران را پس در  
 براي من شير آن شتران پس نهادم آنرا در مشک خود پس آن شير نسبت پس را آورد عمر بن الخطاب دست  
 خود را در مطلق خود پس تي کرد آنرا **صالح** عن زيد بن اسلم عن ابياته قال لعمر بن الخطاب  
 في الظهر رناقة عثياء فقال عمر اد فعمها الى اهل بيت ينفعمون بها قال فقلت وهي عثياء قال قطروها  
 بالابل قال فقلت كيف تاكل من الارض قال فقال عمر ان نعم الخيرية هي ام من نعم الصدقة  
 فقلت بل من نعم الخيرية فقال عمر اد نعم والله اكلها فقلت ان عليها وسم نعم الجزية فاحر بها عمر  
 فضرت وكانت عنده صفات تسع فلا تكون فاكهه ولا طريفة الا جعل منها في تلك الصفات فبيعت  
 بها الى ازواج النبي صلى الله عليه وسلم ويكون الذي يبعث به الى حفصة ابنته من آخر ذلك فانا  
 كان فيه نقص كان في حظه حفصة قال جعل في تلك الصفات من لحم تلك الجزر وبيعت بها الى  
 ازواج النبي صلى الله عليه وسلم واحر بما بقي من تلك الجزر ورضع فدعا عليه المهاجرين والانصار  
 اسلم گفت عمر بن الخطاب را که هر اينه در جانوران داده فستري هست کور پس فرمود حضرت عمر به او را ابل  
 يك خانه بهره مند شوند آن گفت اسلم پس گفتم وي کور است پس گفت حضرت عمر در قطار خواهند بست آنرا  
 همراه شتران پس گفتم چگونه بچرد از زمين پس فرمود حضرت عمر آيا از جانوران جزيره هست يا از جانوران  
 صدقه پس گفتم بلكه از جانوران جزيره هست پس گفت حضرت عمر جزا هيد شما والله خورون آن پس گفتم هرگز  
 برويست و انم جانوران جزيره پس امر کرد عمر بن الخطاب پس نحر کرده شد او را بود نزد يك حضرت عمر  
 نه پيال به پس نميود ميوه يا تخمه گرگي نهاد بعض آن ميوه دران پيالها پس مينه ستا و آنرا بسوي ازواج  
 آن حضرت مبلي الصد عليه وسلم و ميوه آنچه فرستد آنرا حضرت حفصة دختر خود آخر هم پس اگر نقصاني باشد در  
 حصه آن نقصان در حصه حفصة باشد گفت اسلم پس انداخت دران پيالها بعض گوشت آن شتر فرستاد  
 آنرا بسوي ازواج آن حضرت مبلي الصد عليه وسلم و امر کرد در حق آنچه باقي مانده بود از گوشت آن فستري پس لعنه

مهیا کرده شد پس بخواند بروی مہاجرین و انصار را **صالح** عن زید بن اسلم عن ابيہ انہ قال حضرت  
 عبد اللہ و عبید اللہ ابنا عمر بن الخطاب فی جيش الی العراق فلما قفلا مرا علی ابو موسی الاشعری و  
 هو امی اللہ فوطب لہما و سئل ثم قال لواقدا لکما علی امرنا فنعکما بہ ففعلت ثم قال بلی فما مال  
 من مال اللہ اريد ان ابعت بہ الی امیر المؤمنین و یكون لکما الریح فقالا وودنا نفعل وکتب الی  
 عمر بن الخطاب ان یاخذ منهما المال فلما قديما باعا فادجا فلما دفعا ذلك الی عمر بن الخطاب قال  
 اکل الجيش اسلف مثل ما اسلفکما قال لا فقال عمر بن الخطاب ابنا امیر المؤمنین فاسلفکما  
 ادیا المال و ربحہ فلما عبد اللہ فسکت و اما عبید اللہ فقال ما یسبغی لک یا امیر المؤمنین هذا لو  
 نقص المال او هلك لغیمناہ فقال عمر اویاہ فسکت عبد اللہ و راجعہ عبید اللہ فقال رجل من  
 جلساء عمر یا امیر المؤمنین لو جعلتہ قراضا فقال عمر قد جعلتہ قراضا فاخذ عمر من المال  
 و نصف ربحہ و اخذ عبید اللہ و عبید اللہ نصف ربح المال اسلم گفت بر او عبد اللہ و عبید اللہ پس ان  
 عمر بن الخطاب در لشکر بسوی عراق پس دقتیکہ باز گشتند گذشتند بر ابو موسی اشعری او امیر لعلو بود پس  
 مرحبا گفت اینا زاودعا بسهل گفت بعد از ان گفت اگر قادر بودم برای شما بر امری کہ نعم رسام شمار  
 بان هر آینه میگردم بعد از ان گفت آری اینجا مالی است از بیت المال میخواهم کہ بفروسم آن را بحباب  
 امیر المؤمنین و باشد برای شما نعم آن پس هر دو گفتند دوست داشتیم یعنی این معامله را پس کرو ابو موسی  
 نوشت بسوی عمر بن الخطاب آنکہ بگیر و ازیشان آنمال را پس چون آمدند هر دو بدینہ فروختند آنمال  
 ما و نفع یافتند پس تشبیکہ دادند آنمال را بحضرت عمر گفت آیا تمام پیش را قرض و او مثل آنچه قرض داد  
 شمارا گفتندی پس فرمود عمر بن الخطاب پس ان امیر المؤمنین یعنی شمارا پس ان امیر المؤمنین نسبت  
 و برای همین قرض داد شمارا او اکتید مال را و نفع آنرا تمام اما عبید اللہ پس خاموش ماند و اما عبید اللہ  
 پس گفت لایق نیست ترا الی امیر المؤمنین یعنی اگر نقصان میسید مال را یا ہلاک میشد البتہ ضامن میشدیم  
 ما آن را پس گفت عمر بن الخطاب او اکتید آنرا پس خاموش ماند و عبید اللہ مراجعت نمود و عبید اللہ نسبی گفت  
 چنانچہ اول گفته بود پس گفت مردی از ہنشینان حضرت عمر یا امیر المؤمنین دوست دارم کہ گردانم  
 آنرا قراض پس فرمود حضرت عمر مرا آئینہ گردانیدم آنرا قراض پس گرفت حضرت عمر اصل مال نصف  
 نفع آن و گرفتند عبید اللہ و عبید اللہ نصف نفع مال را **صالح** عن زید بن اسلم قال کتب ابو عبید

بن الجراح الى عمرو بن الخطاب يذكر له نحو ما من الروم وما يتخوف من ابراهيم فكتب اليه عمر ما بعد  
 فانه مهم ما ينزل بعبد مومن منزل شدي يجعل الله بعدا فربا وانه لن يغلب عسر يسرين و  
 ان الله يقول في كتابه يا ايها الذين آمنوا صبروا واصبروا وادابطوا واتقوا الله لعلكم  
 تفلحون ما روت وقت ابو عبدة بن الجراح بسوى عمر بن الخطاب ذكر سيكرو برانى او اجتماع شكر انزوم  
 و ذكر و ترسيدن خود از نشان پس نوشت بسوى او حضرت عمر اما بعد هر آئينه حال نسبت هر گاه نازل  
 شود بر بنده مسلماني شد تي بياز و خداي تعالي بعد از وي كفاي گي هر آئينه حال اين است كه غالب نمي آيد  
 يك شقت بر دو آساني يعني و اين مدلول قول خداي تعالي است فان مع العسر يسرا ان مع العسر  
 يسرا و بر آئينه ميگويد خداي تعالي در كتاب خود يا ايها الذين آمنوا صبروا وادابطوا الخ يعني آ  
 مسلمانان صبر كنيد و شقت كنيد و در جهاد و اسبان را مهيا داريد براي جهاد و ترسيد از خدا  
 باشد كه شما شكار شويد **مالك** عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب كان يقول اللهم لا تجعل  
 قلبي سيد رجل على ك سجدة واحدة يحتاجني بها عندك يوم القيمة عمر بن الخطاب در دعاي كفت  
 بار خدا يا مگردان قتل من برست مروى كه گذارده است براي تو يك سجده نماز اخصصت كند با من  
 بسبب آن يك سجده نزد تو روز قيامت **مالك** عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب كان  
 يقول اللهم انى اسمك شهادة في سبيلك و وفاة بعد رسوا لك عمر بن الخطاب مكففت  
 خداي آئينه من سوال ميكنم از تو شهادت در راه تو و موت در شهيدت تو صلى الله عليه وسلم **مالك**  
 عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يأكل خبزا سمن فذاع جلا من اهل البادية  
 فجعل يأكل ويتبع بالقمح و من العنقة فقال له عمر كانك مقفر فقال والله ما اكلت سمنا  
 ولا ايت اكله منذ كنا وكذا فقال عمرو لا اكل السمن حتى يحيى الناس من اول ما يحيون  
 عمر بن خطاب بخورد نان باروغن پس بخورد تخمى را از ابل او بوي پس شروع كرد آنمرد كه بخورد و قمه را  
 ميگردانيد بر آنچه متعلق شده بود و آن قمه از اثر روغن پس گفت او را حضرت عمر گوي تو كم خبزي نخي  
 يا بى روغن را پس گفت و امد بخورده ام روغن و نديده ام خورنده طعام را همراه روغن از ابتداي  
 چنين و چنان پس گفت حضرت عمر بخورم روغن تا آنكه باران داده شود مردمان را در اول آنكه  
 باران داده شود **مالك** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب ادرك جابر بن عبد الله و

۲۶۷

مع جال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قوما الى اللحم فاستریت بدوهم لما فقال  
 عمرو ما يريد احدكم ان يطوى بطنه عن جاره وابن عمه اين تذهب عنك هذه الاية اذ هم  
 لميتا بكم في جويتكم الدنيا واستمتعتم بها عمر بن الخطاب يفت جابر بن عبد الله را و همراه  
 او يك بار گوشت بود پس رسيد عمر بن الخطاب ببيت اين پس گفت جابراى امير المؤمنين شتاق شديد  
 بسوى گوشت پس خريد گروم بگيرم گوشت را پس گفت حضرت عمر چه اراده ميكنيد كى از شما درين كه  
 بچاندنكم خود رهنى اعراض كند از همسايه خود و پسر عك خود و كجا ميرود و از خاطر تو اين آيه اذ قسمتم لبيباكم  
 انتم رهنى خرم كرويد رهنه هاى خود را در زندگاني دنيا و پيرو مندهديدان مالك عن يحيى بن  
 سعيد ان عمر بن الخطاب كان يقول كرم المؤمن تقوية وديته حسنة وحرقة خلقه والجرارة  
 والجن غرا يرضعها الله حيث يشاء فالجبان يفر عن ابيه وامه والجرى يقاتل عن ابيك  
 به الى رحله والقتل حث من الموت والشهيد من احتسب نفسه على الله عمر بن الخطاب يفرود  
 بزرگى آدمى پرنيزگارى اوست و دين او فخر اوست و آبروى او خلق اوست و جراته و بزدلى بسيمها آ  
 مى نهد خداى تعالى آنرا بجا كه خواهد پس بزدل ميگرزد و از پدر و مادر خود و صاحب جراته قتال ميكند تا وضع كند  
 شر را از كسيكه از نيزگروانند او را بسوى خانه خود رهنى از طرف مرد اجنبى و قتل مرگيت از مرگها و شهيد كسى  
 است كه گلب اجر كند و در عمل نفس خود از خداى تعالى مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن  
 السيب ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم ويهودي فرأى عمر بن الخطاب ان الحق لليهود  
 ففضى له عمر فقال له اليهودى والله لقد قضيت بالحق فضربه عمر بن الخطاب بالذرة ثم  
 قال وما يدريك فقال اليهودى انما نجد انه ليس قاض يقضى بالحق الا كان عن يمينه ذلك  
 وعن شماله ملك يستد ذاقه ويوقا به للحق ما دام مع الحق فاذا ترك الحق عوجا وتركاه  
 و پيش عمر بن الخطاب خصومت كردند مسلمانى و يهودى پس ويد عمر بن الخطاب كه حق از آن يهوديت  
 پس حكم كرد و براى او پس گفت او را يهودى و اسم بر آئيه حكم كردى بحق پس زد او را عمر بن الخطاب بره  
 بعد از ان گفته و چه چيز مظلوم ساخت ترا پس گفت يهودى كه آئيه ما ميشيم در كتاب كه نيست همچو ما  
 كه حكم كند بحق الا ما يمشى بجانب ربه او فرشته و بجانب چپ او فرشته بر ربه است ميبد از او را  
 و نوفيق ميبدند او را بر اهل حق تا و قيكه آنقا مى باشد پس گفت بيه كه ترك كرد حقى را با الامير و نذرتنگان

ویکذا رواه صالح عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسبك فقال حبه  
 قال ابن من قال ابن شهاب قال ممن قال من الحرقة قال ابن مسكين قال بحجة الناد قال بلهما  
 قال بذات كظي فقال عمر ادرك اهلك فقد اصرقوا قال فكان كما قال عمر بن الخطاب عمر  
 بن الخطاب بن خزيمة كبريت نام تو گفت جمره گفت پیر کستی گفت پیر شهاب گفت از کدام قبیله گفتی  
 از حرقة گفت کجاست مکن تو گفت در حرمة النار گفت و در کدام محله از حرمة النار گفت و زوات نطق  
 گفت حضرت عمر در یاب اهل خود را پس بر آینه ایشان سوختند پس شد چنانکه گفته بود عمر بن الخطاب  
**صالح** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يجهل في العام الواحد على اربعين الف  
 بعير يحمل الرجل الى الشام على بعير ويحمل الرجلين الى العراق على بعير فجاءه رجل من اهل  
 العراق فقال احلني وسكحيم فقال له عمر بن الخطاب انشدك يا الله سكحيم ذوق قال نعم  
 عمر بن الخطاب يكره و در يك سال بر چهل هزار شتر و در چهار سو و ميكره يك مرور ابوي شام بر يك  
 شتر و سوار ميگره و در مرور ابوي عراق بر يك شتر پس آمد پیش او مردی از اهل عراق پس گفت  
 كن مراد حيم را پس فرمود او را حضرت عمر سوال ميكنم ترا قسم داده نام خدا تعالی آيا حيم شك  
 است گفت آری صالح عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه سمعه يقول لما  
 صد وعمر بن الخطاب من متى اناخ بالابط ثم كرم كومة ثم طرح عليها دواء واستلق  
 ثم مديديه الى السماء فقال اللهم كبرت برئى وضعفت قوتى وانتشرت دعيتى فاقبضه  
 اليك غير مضجع ولا مقسط ثم قدم المدينة في عقب ذى الحجة فخطب الناس ثم قال ايها  
 الناس قد سئنت لكم السبن و فرمشت لكم الفرائض و تركتم على الواضحة الا ان تصنلوا  
 بالناس يمينا و شمالا و ضربت باحدى يديه على الاخرى ثم قال اياكم ان تهلكوا عن آية الحج  
 ان يقول قائل انا لا نجد حدين في كتاب الله فقد ترجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و  
 جنتا والذي نفسي بيده لولا ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبها التبع  
 و التبعفة اذ ذنبا فاجمهما البتة فانا قد قراناها قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن  
 المسيب فما انسلم ذ و الحجة حتى قتل عمر بن الخطاب رحمه الله سعيد بن المسيب گفت و قبلكه باز  
 گفت عمر بن الخطاب از مني خوا ايند شتر را در ابلج بعد از ان لبند ساخت تو ده از سنگ ز با بعد از







فقال لقد اصابتنی فی مالی هذا فتنه تجاوا لی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر له الذی صابا  
 فی حایط من الفتنه و قال یا رسول الله هو صدقته ففعلت حیت سنتت ابطلت انصار  
 روزی نماز میگذارد و در بوستان خود پس پرید مرغی و بسی پس آغاز کرد که مبلبید راه بر آمدن بسبب  
 هجوم شاخ و برگ درختان پس خوش کرد او را اینحال پس شروع کرد ابطلت در پی او اندخت چشم  
 خود را یک ساعت بعد از آن باز رجوع کرد بسوی نماز خود پس نگاه او در مرغی یاد کرد که چه قدر نماز خوانده  
 است پس گفت هر آینه رسیدن بسبب این مال فتنه پس آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فر  
 کرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه رسید او را در باغ خود از فتنه و گفت یا رسول الله این باغ  
 صدقه است برای خدا پس بگذار آنرا بر جا که خواهی **مالک** انه بلغه عن عائشه زوج النبی صلی الله  
 ان مسکینا ساها و هم صائمون و لیس فی بیتها الا دغیف فقالت لولا ثوبا اعطیها ایاه فقالت  
 لیس لك ما تقطیرین علیه فقالت اعطیها ایاه قالت ففعلت قالت فلما امسینا اهدی لنا  
 اهل بیت او انسان ما کان یهدی لنا شاة و کفنها فعدتني عائشه فقالت کلی من هذا هذا  
 خیر من قویک بنو امی سوال کرد حضرت عائشه را حال آنکه وی روزه دار بود و نبود در خانه ایشان  
 مگر یک نان پس فرمود یک زن آزاد کرده خود را که برده این سیائل را آن نان پس گفت آن زن آزاد  
 کرده اش نیست برای تو آنچه افطار کنی بر آن پس فرمود حضرت عائشه برده او را آن نان پس کرد موافق  
 فرموده حضرت عائشه گفت آن زن پس وقتیکه در وقت شام داخل شدیم ما هدیه فرستاد برای ما اهل  
 خانه شخصی که هدیه نمی فرستاد برای ما یک بزی و جانب آن قدری از نان پس بخواند مرا حضرت عائشه  
 پس گفت بخور که این بهترین است از نان تو **مالک** عن هشام بن عروه عن ابیرانه قال ما احب  
 ان ادفن بالبقیع لان ادفن فی غیره احب الی من ان ادفن فیها فما هو احد دجلین اما ظالم  
 فلا احب ان ادفن معه و اما صالح فلا احب ان یتبش لی عظامه عروه گفت دوست ندارم  
 که دفن کرده شوم در بقیع این که دفن کرده شود مرا در غیر بقیع بهترین است نزدیک من از آنکه دفن  
 کرده شود مرا در بقیع حال جز این نیست که آن شخص که سابقا در آن قبر بود یکی از دو مرد خواهد بود  
 یا ظالم است پس نخواهم که دفن کرده شود مرا با او یا صالح است پس دوست ندارم که برآورده  
 شود برای من استخوانها او را **مالک** عن یحیی بن سعید قال لما کان یوم احد قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ياتيني بخير سعد بن الربيع الا نصاب فقال رجل  
انا يا رسول الله فذهب الرجل يطوف بين القتل فقال له سعد بن الربيع ما شانك فقال  
الرجل بعثني اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم لاتي بخيرك قال فاذهب اليه  
فاقره مني السلام واخبره ابي قد طعنت اثنى عشرة طعنة واني قد افضت مقاتلي و  
اختر قومك انه لا عندهم عند الله ان قيل رسول الله صلى الله عليه وسلم وواحد  
منهم حتى روزه غزوه احد واقع شده بود فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كيت كيت كيت  
خبر سعد بن الربيع انصاري را پس گفتم مروي من ارم يا رسول الله پس رفت آنمرو ميگشت  
گشتگان پس گفتم او را سعد بن الربيع چيست حال تو گفتم او را آنمرو فرستاده است مرا بسو  
تو رسول الله صلى الله عليه وسلم تا بيارم پيش او خبر ترا گفتم پس برو بسوي آنحضرت صلى الله عليه  
وسلم پس بخوان بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب من سلام و خبر ده او را كه به نيزه زده شد  
مراد او زده زخم و هر آينه زخم گذر زده رسانيده شد بجاي كه زخم آنجا ميكشد از بدن من و خبر رسان  
بقوم خود كه ايشان را عذري نيست نزد يك خداي تعالي اگر گشته شود رسول الله صلى الله عليه  
وسلم و يكی از ايشان زنده باشد **الك** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي  
صعصعة انه بلغه ان عمرو بن الجموح و عبد الله بن عمر و الانصاري ياتن تم السليتين كانا  
قد حفر السيل عن قبرهما وكان قبرهما مما يلي السيل وكانا في قبر واحد وبما من استشهد  
يوم احد فحفر عنهما ليغير من مكانهما فوجدنا لم يتغيرا كانا ماما تا بالامس وكان احد هما  
قد جرح فوضع يده على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت يده عن جرحه ثم ارسلت فوجدت  
كما كانت وكان بين احد وبين يوم حفر عنهما سبت واربعون سنة عمر بن الجموح و عبد الله  
بن عمر و هر دو انصاري و سلمی کندی سیل زمین را متصل قبر ايشان بود قبر ايشان نزديك سيل بودند  
هر دو در يك قبر و ايشان هر دو از انجمه بودند كه شهيد شده بودند روز احد پس كا فتمروان زمین را  
از بالای ايشان تا نقل کرده شود ايشان را از جای ايشان پس باقیه شد این هر دو را كه متغير نشده اند  
گويا كه ايشان مرده اند و پرو زوكی از ايشان زخمی شده بود پس نهاده بود دست خود را بر جرحت خود پس  
دفن کرده شد او را حال آنكه او با این صفت بود پس ز اهل کرده شد دست او را از زخم او بعد از آن گذرشته

شد پس باز رجوع کرد و چنانچه بود و بود و در میان احد و در میان روزیکه کافته شد زمین از بالای ایشان جهل و  
 شتر سال **مالک** عن ابن شهاب عن سليمان بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 كان يبعث عبد الله بن رواحة الى خيبر فيخبر من بين يمين يهود خيبر قال فجمعوا له خلتا من  
 حلي تيناء ثم قالوا هذا لك وحققت عنا وتجاوز في القسم فقال عبد الله بن رواحة يا معشر  
 يهود والله انكم لمن ابغض خلق الله الي وما ذاك بما لي على ان اجبت عليكم فاما ما عرضتم  
 من الرشوة فانما هي محنت وانا لا ناكلها فقالوا بهذا قامت السموات والارض رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم ميفرستاد عبد الله بن رواحة را بسوی خيبر پس خرمس ميگرد و در میان خود و در میان يهود پس جمع  
 کردند يهود برای او زيوری از جمله زيوری های زنان خود پس گفتند عبد الله بن رواحة را که اين زيوری ترا  
 و سبک کن از ما و تجاوز کن در قسمت پس گفت عبد الله ای قوم يهود و الله که هر آينه شما ناخوشترين  
 خلق خدايید نزد يك من و بيت اين ناخوشی باعث مرار آنکه ظلم کنم بر شما اما آنچه پیش آورید از رشوة  
 پس اين حرام است و هر آينه ما نيفرستاديم آن را گفتند يهود باين عدل ايتاوه است آسمانها و زمین  
**مالک** عن محمد بن عمرو بن حنبله عن حميد بن مالك بن حنبله انه قال كنت جالسا مع ابي هريرة  
 بادرض بالعقيق فانا ه قوم من اهل المدينة على دواب فنزلوا عندنا قال حميد فقال لي ابو هريرة  
 اذهب الى اخي فقل ان ابنك يقولك السلام ويقول اطعمينا شيئا قال فوضعت ثلثة اقراص  
 في مخضفة وشيئا من زيت وعلقم وضعتها على راسي وحملتها اليهم فلما وضعتها بين ايديهم  
 كبر ابو هريرة وقال الحمد لله الذي استبعنا من الجن بعد ان لم يكن طعامنا الا الاسودين الماء  
 والتمر فلم يصيب القوم من الطعام شيئا فلما انصرفوا قال لي يا بن اخي احسن الى غنمك ومسح  
 الرعام عنها والجب مراحها وصل في حاجتها فانها من دواب الجنة والذي نفسي بيده  
 لبيوتك ان ياتي على الناس زمان تكون التلثة من الغنم احب الي صاحبها من دابة حروان  
 حميد بن مالك شسته بودم با ابو هريرة در زمين او که در وادی عميق واقع بود پس آمدن پیش او قومی از اهله  
 دینه سوار بر جانوران پس فرود آمدند نزد يك ابو هريرة گفت حميد پس گفت مرا ابو هريرة بر و بسوی او در  
 من پس گو که بسیر تو سلام ميفرستد بر تو و ميگويد طعام به مرا چیزی گفت پس نهاد سه قرص نان در مخضفة  
 و قدری از زيت و نمک بعد از ان نهاد آنرا بر سر من و برداشتم آنرا بسوی ایشان پس دقيقه گذارستم

۲۷۴

از پیش ایشان اندک گرفت ابوهریره وگفت سپاس خدایتعالی که سیر ساخت ما را از زمان بعد از آنکه نبود  
لحیام ما کرد و اسود که عبارت از آب و خرا باشد پس تناول کردند قوم از طعام چیزی پس وقتیکه باز  
گشتند گفت ابوهریره مرا ای پسر برادر من معاظمتیک کن بامر خود و بدست بال و دور کن خاک و  
چاشنایک را از ایشان و نیک کن جای ماندن ایشان وقت شب و نماز بگذار در گوشه از مکان ایشان زیرا که  
گوسفندان از جانوران بهشت اند قسم بذات باکی که نفس من در دست اوست نزدیک است که بیاید بر  
مردان زمانی که باشد روزه گوسفندان بهتر نزدیک صاحب آن از خانه مروان **مالک** مالک بن ابراهیم  
ابن عبد الله بن ابی طلحة ان الطفیل بن ابي کعب اخبره انه کان یاتی عبد الله بن عمر فقید و معه  
الی السوق قال فاذا اعدت ونا الی السوق لم یؤد عبد الله بن عمر علی سقاط ولا علی صاحب بیعة ولا  
مسکین ولا احد الا سلم علیه قال الطفیل فحبث عبد الله بن عمر یوما فاستتبعنی الی السوق فقلت  
لله وما تصنع فی السوق وانت لا تقف علی البیع ولا تسال عن السلیع ولا تسوم بها ولا تجلس فی  
محال السوق قال واقول لجلس بنا ههنا تحدث قال فقال لی عبد الله بن عمر یا ابطن وکان  
الطفیل ذابطن امانا تعد و من اجل السلام نسلم علی من یقینا لطفیل بن ابی بن کعب می آمد پیش عبد  
بن عمر پس عبد الله وقت صبح میرفت همراه بسوی بازار گرفت لطفیل پس وقتیکه میرفتم بسوی بازار میگذاشت عبد  
الله بر سقط فروشی و زبر صاحب بیعی و زبر مسکینی و زبر مجلسی مگر که سلام میکرد بروی گفت لطفیل پس آمد  
پیش عبد الله بن عمر روزی پس طلب کرد از من که از پی او روم بسوی بازار پس گفتم او را چه چیز میکنی در  
بازار و تو نمی ایستی بر بیعی و سوال نمیکنی از کالای مزخرف نمیکنی کالای را نمی نشینی در مجلسی از مجلس بازار  
گفت و من میگویم بنشین همراه ما اینجا تا بایکدیگر سخن گوئیم پس گفت مرا عبد الله ای صاحب شکم و بود لطفیل  
بزرگ شکم خزان نیست حال که وقت صبح میروم برای سلام تا سلام گوئیم با هر که ملاقات کنیم **مالک**  
انه بلغه ان عبد الله بن عمر مکث علی سورة القرة ثمانی سنین یتعلمها عبد الله بن عمر و زنگ کرد  
بر سورة بقره تا هشت سال می آموخت آن را **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلنی  
من ائمة المتقین عبد الله بن عمر و ما میگردم با رضا یا گردان مرا از ائمه متقیان **مالک** انه  
بلغه ان ابالدرداء کان یقوم من جوف اللیل فیقول نأمت العیون و نأمت العیون و نأمت العیون و نأمت  
الحی العیون ابو در و در بر نیجاست در نصف شب پس میگفت بخواب ز قند چشم ما و فرو رفت ستاره

الکتاب والذات والاراد...  
العاقبة ان یجعل...  
من الخبز...  
مقاتل...  
او السهم...  
التقانا...  
قلت...  
جانها...  
بکسب...  
امی...  
التوس...  
الغیر...  
حزین...  
۲۷  
هو...  
والضم...  
السقاط...  
سقط...  
ردیه...  
مکث...  
البقر...  
لا...  
نصی...  
تو...  
نزل...

درین مجلس تحت کسای  
قلبه نشانه من الهیة و کسای  
نور الحناء الهیة و کسای  
الذین یؤمنون بالله  
قله الله هو الله  
سب اوله  
الجزیة ثقیلاً  
المذیبات الثقات  
وهنا هو الامم الزاریة  
على و صله صلى الله  
عليه وسلم في حق كافة  
امة ما يقتضيه من  
الكرامات و رفع الثقات

از من کتابخانه مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی  
از من کلاهی مدرسه کهنه کلاهی

و توزه بر پاوارنده و تیسیر کننده **باب فضل مدینة النبی صلی الله علیه وسلم** باب در بیان  
فضائل مدینة آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالك** عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة الاضادی  
عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم باریک لهم فی مکیا لهم و  
بارک لهم فی صاعهم و مدهم یعنی اهل المدینة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بارخدا یا برکت  
ده ایشان را در پیمان ایشان و برکت ده ایشان را در صاع ایشان و در ایشان مراد میدشت اهل مدینة را  
**مالك** عن سهیل بن ابی صالح عن ابی هريرة انه قال کان الناس اذا ذابوا اول الثمر جاؤا  
به الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا اخذوه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم  
بارک لنا فی تمرنا و بارک لنا فی مدینتنا و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدينا اللهم ان براه  
عبدك و خلیك و نبیک و انی عبدك و نبیک و انه دعاك لمكة و انی ادعوك للمدینة بمثل  
ما دعاك به لمكة و مثله معه ثم يدعو اصغر و لیذیراه فیعطیه ذلك التمر کف ابی هریره بود و در  
این صفت و قیسه بیفزاید اول میوه می آوردند بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس قیسه میگرفت آنرا رسول  
الله صلی الله علیه وسلم میگفت یعنی دعا میکرد و بارخدا یا برکت ده ما را در میوه ما و برکت ده ما را در شهر ما و  
برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بارخدا یا بر آئینه ابراهیم علیه السلام بنده دوست و پیوسته  
و هر آئینه من بنده تو ام و پیغامبر تو ام و هر آئینه ابراهیم دعا کرد و در جناب تو برای مکه و هر آئینه من دعا کنم  
برای مدینة و در جناب تو بمثل آنچه دعا کرد ابراهیم بان در جناب تو برای مکه و مانند آن همراه آن عباد  
از آن سخن خور و درین طفلی را که میدید او را پس عطا میفرمود او را آن میوه **مالك** عن قطن  
بن وهب بن عوف بن الاحمد ان یحیی بن یزید بن العوام اخبره انه کان جالساً عند  
عبد الله بن عمر فی الفتنه فأتته مولاة له تسلم علیه فقالت انی اددت للفروج یا ابا عبد  
الرحمن استبدد علينا الزمان فقال لها عبد الله بن عمر اعدی لکع فإتی سمعت رسول الله  
الله علیه وسلم یقول لا یصبر علی لا واتها وشدتها احدثا الا کنت له شقیعاً او شهیداً یوم  
القیمة محض شسته بوز و عبد السب بن عمرو ایام فتنه پس آمیش اوزن آزاد کرده شده او سلام میگرفت  
چو پس گفت آن زن هر آئینه خواهم بیرون آمدن از مدینة ابا عبد الرحمن سخت شد بر ما زمانه پس گفت او عهد  
السب بن عمر نشین ای بمعقل پس هر آئینه میشنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود و سبب شقیقتن

وكان الغالب العظمى الحقيقه هو الغالب واما بالوجه المتلفسفين والمعزلة من تاويل الكتاب السنه على حسابها فمعه كون القرآن القايله والحماية

ان كان الغالب العظمى الحقيقه هو الغالب واما بالوجه المتلفسفين والمعزلة من تاويل الكتاب السنه على حسابها فمعه كون القرآن القايله والحماية

**مرينه ونخبى او مجلس مكر من مياشم راي او شفاعت كنده ياكراهي وندره وزيامت مالك عن**  
 بن المنكد عن جابر بن عبد الله ان اعوايا ياي رسول الله صلى الله عليه وسلم على الاسلام  
 فاصاب الاعرابي وعك بالمدينة فاتي النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اقلني بغير  
 فاتي النبي صلى الله عليه وسلم فامه فقال اقلني بغيرتي فاتي ثم جاءه فقال اقلني بعيتي فابى  
 فخرج الاعرابي فقال النبي صلى الله عليه وسلم انما المدينة كالكبير تنقي جنبها ويصنع طيبها  
 جابر بن عبد الله كتبت برأيه اعرابي عيتا كروبا تخضرت صلى الله عليه وسلم براسلام بن سيد بان اعرابي تب  
 شديد ورمينه بن ادميش تخضرت صلى الله عليه وسلم بن كفت يا رسول الله بارزه من بعيت من بس قبول  
 كروا تخضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن ديكر بار ادميش تخضرت صلى الله عليه وسلم بن كفت يا رسول  
 الله بارزه من بعيت من بس قبول نه كروا تخضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن بار ادميش كفت بارزه  
 من بعيت من بس قبول فمرد تخضرت صلى الله عليه وسلم بن برآمد آن اعرابي از مدينه بس فرمود تخضرت  
 صلى الله عليه وسلم غير از بن نيت كه مدينه مانند آتش وان آهنگر گشت دفع ميكنند خيست آهن را وخالص  
 يسازد پاك اورا **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت ابا الجباب سعيد بن يسار يقول  
 سمعت ابا هريق يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احترت بقرية ياكل القرى يقولون  
 يترب وهي المدينة تنقي الناس كما ينقى الكبري حبت الحديد ابو هريره كفت كه فرمود رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم حكم كروه شدم ابريبي كه سخن رود به مار اميگو نيز او را يشرب وان وينه است دفع ميكنند از خود  
 مردان را چنانكه دفع ميكنند آتش وان آهنگر گشت آهن را **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يخرج احد من المدينة رغبته عنها الا ابدا لها الله جيرا  
 منه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر مي آيد از مدينه بجلس اعراض كروه از وي مگر كه بدل او مي  
 خداي تعالى در مدينه بهتر از زوي **مالك** انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز خرج من المدينة الفنت  
 اليها فبكنى تم قال يا عمر ارحم اغثنى ان تكون ممن تفت المدينة عمر بن عبد العزيز وقتيكه برآمد از مدينه  
 التفتت كرو بسوي او بس گريست بعد از آن كفت اي مزاجم آيا ميترسي كه باشيم از انجا كه دور كرو  
 ايتان را از خود مدينه **مالك** عن هشام بن عروة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 طلح له احد فقال هذا جبل حبتنا وخبر عروه كفت برآيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ارشد

وكان الغالب العظمى الحقيقه هو الغالب واما بالوجه المتلفسفين والمعزلة من تاويل الكتاب السنه على حسابها فمعه كون القرآن القايله والحماية  
 من ذلك هو مجمعهم بالقرآن المذكور انهم لم يسمعوا احد من اهل مرو او مروا او مشهورا او اكدوا واظهر مني انهم فمعه كون القرآن القايله والحماية  
 وقد ورد في القصة التي  
 من المنقذين قول تنقي  
 الناس قبل في زمانه صلى  
 الله عليه وسلم او روي  
 عليه بيقا حيا حية من  
 اهل الطائف الى اخره  
 اقول فان عني من قريش  
 انها تنقي قبل من القابل  
 حين تنقيت من هذات  
 ولله تقضية الاعرابي قول  
 في الكلدان روي  
 في الجليل روي  
 يستعمل احد الوجوه  
 في جازة افضل من التي  
 في دمشق روي  
 في كحلقة النبي صلى الله عليه وسلم  
 في جبل النور في دمشق  
 في كحلقة النبي صلى الله عليه وسلم  
 في جبل النور في دمشق  
 في كحلقة النبي صلى الله عليه وسلم  
 في جبل النور في دمشق

ان كان الغالب العظمى الحقيقه هو الغالب واما بالوجه المتلفسفين والمعزلة من تاويل الكتاب السنه على حسابها فمعه كون القرآن القايله والحماية

ان كان الغالب العظمى الحقيقه هو الغالب واما بالوجه المتلفسفين والمعزلة من تاويل الكتاب السنه على حسابها فمعه كون القرآن القايله والحماية







Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious or scholarly expressions.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, containing commentary or additional text.

بیشتر این سو کرده روان شد بعد از او آواز داد و عمر بن خطاب پس گفت تویی آنکه سیگویی که بهتر است از من  
پس گفت بعد از آنکه گفتم که حرم خدمت و جای من است و در یک خانه خدمت پس فرمود حضرت عمر بن خطاب  
خداوند در حرم او چیزی بعد از آن باز گفت عمر بن خطاب تویی آنکه سیگویی که بهتر است از من که پس گفتم  
که حرم خدمت و جای من است و در یک خانه خدمت پس فرمود حضرت عمر بن خطاب که در حرم خداوند و خانه او چیزی  
بعد از آن باز گفت عمر بن خطاب

### خلاصه تحریر مولوی محمد عاشق صاحب تلمیذ مصنف

الحمد لله وسلام علی عباده الذین مطحنی

آیا بعد از فخر محمد عاشق بر صفا پذیر طایبان صاوق و ضعیف میگردد چون این کتاب مصنفی شرح موطا امام مالک از نظر  
فیض تمجید حضرت شاه ولی الله صنی الله عنده و رضاه به پیوسته است لیسبت ان اشغال گیر توجه به ترتیب تهنید  
آن سوادت بنذول نشد و منی غیر مرتبانه در چند گوشه خاطر مبارک بانظر همیشه مصروف بود لیکن صورت نیکرفت  
تا آنکه روح فطیح ایشان بلا علی پرواز فرمود و چون این آقا فرمود کسی از حقیقتندان هوشی مانند که تخصص آن ادا  
پدید آید و تا بعد از پنج یا شش ماه صاحبی حضرت ایشان را خواب دید که گویا میفرمایند بر ترجمه موطا شوق بسیار دارم  
و اطهار شغف بن سیر میزند الغریز نزد کتاب و فن بشری را بیان نمود از جهان وقت شخصی تعلق به ترتیب تبیین آن  
سنوات بخاطر تم قنار و حافظ کلام العالین حاج محمد امین علی الهی که تلمیذ خاص محرم با خصاص جناب حضرت ایشان بود  
شغف خود را اظهار نمود ایشان آن سنوات امیرون کرده و کتاب موسی را پیش روی نهاده ترتیب تبیین گرفتند  
و منی جهت تبلیغ زوده احسن نظام یافت شام من عشره شوال یوم الاحد عند البیته النهار التاسع و سجد بعد الاصل اما  
مرتب مہذب گردید الحمد لله علی ذلک حمد اکثیرا

الحمد لله که جلد ثانی مصنفی شرح موطا موسی و در بی و مطبع مرتضوی است تمام فطره خیز الدین الطباع پذیرفت  
قطعه تا پنج از کتاب جلد ثانی محمدا ام الدین صاحب نجابی و مصنفی طبع شد شرح موطا به ترتیب شرح و دستاویز  
سروش غیب گفتا از سر لطف و بیاحت سعادت طبع مصنفان

### اشتهار

این کتاب به وجهی تا نون بستم شکست اع در پی رجسری گورنشک عالیه از نام عاجر با جازه توفیق  
مصنف داخل شده تا کسی از ارباب طالع قصد طبع آن نفرمایند

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the commentary or providing additional information.

To: [www.al-mostafa.com](http://www.al-mostafa.com)

To: [www.al-mostafa.com](http://www.al-mostafa.com)